



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

دانشنامه امامزادگان

دانشنامه امامزادگان

دانشنامه امامزادگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# دانشنامه امام حسن علیه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

پایگاه تخصصی عاشورا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۴۶	دانشنامه امام حسن علیه السلام
۴۶	مشخصات کتاب
۴۶	آ
۴۶	آغوش‌های نورانی
۴۷	آیا کسی هست مظلومی را یاد کند
۴۸	آمدن نوری از غیب
۴۸	آگاهی از رازها و اسرار الهی
۴۸	آگاهی از خیانت اهل عراق به امام حسین
۴۹	آزمایش امت و مظلومیت رهبر
۵۰	آموزش وضو، به پیرمرد
۵۱	آداب وضو
۵۱	آداب کفن
۵۱	آثار تقیه
۵۲	آداب فرزند خواستن
۵۲	آب
۵۳	آخرت
۵۴	آدم
۵۴	آثار حضور در مجلس امامان معصوم
۵۵	آثار دشمنی با اهل بیت
۵۵	آگاهی امام از اخبار غیبی در کودکی
۵۷	آگاهی امام از حوادث شب و روز
۵۸	آگاهی امام از شهادت و قاتل خویش

- آگاهی از توطئه‌های مختلف معاویه ..... ۵۸
- آداب تحیت گفتن در حمام ..... ۵۹
- آداب تحیت گفتن بعد از حمام ..... ۵۹
- آثار دشمنی با اهل بیت ..... ۶۰
- آداب خانه داری ..... ۶۱
- آیین دوست یابی ..... ۶۱
- آثار غفلت از ذکر خدا و شکرگزاری ..... ۶۲
- آداب روزه‌داری ..... ۶۲
- آداب نوشیدن شیر ..... ۶۳
- آداب روز عید (عید فطر و قربان) ..... ۶۳
- آداب غذا خوردن ..... ۶۳
- آثار و رهاوردهای قرائت قرآن ..... ۶۴
- آداب معاشرت با مردم ..... ۶۵
- آداب تجهیز میت ..... ۶۶
- آداب همنشینی ..... ۶۶
- ..... ۶۷
- ابوبکر بن الحسن (شهید نینوا) ..... ۶۷
- ادب امام حسن ..... ۶۷
- ام‌ابیه و کلیددار بهشت ..... ۶۸
- اینها پسران رسول خدا هستند ..... ۶۹
- این دو فرزندم را چه می‌شود! ..... ۷۰
- این جوان در علم خدا غرق است ..... ۷۱
- امام همه‌ی آن مردم ..... ۷۲
- از برکت امام طعام کم نمی‌شد ..... ۷۲

۷۳	اهل بیت، پایه‌گذاران معرفت
۷۳	اسامی شیعیان در دیوان همیشگی
۷۴	انتخاب نام از طرف خداوند متعال
۷۵	اطاعت کردن مار سمی
۷۶	اشتهای خربزه و فرود به همراه گلابی
۷۶	ایثار پیرزن و عکس العمل امام
۷۷	اظهار شجاعت، در جنگ جمل
۷۹	اساس صلحنامه و بی‌وفایی معاویه
۸۰	اعتراض عایشه و پاسخ امام حسین
۸۲	اسلام آوردن یهودی
۸۳	اجرای حد بر ولید
۸۴	اذن ورود برای اسب سوار
۸۴	احتجاج امام حسن با معاویه و یارانش
۸۸	احتجاج امام حسن با ابن حدیج
۸۹	اوصاف خداوند متعال
۸۹	اهل بیت و شیعیان
۹۰	اهل بیت حجت‌های خداوند
۹۱	امامت
۹۵	ایستادن هنگام عبور جنازه
۹۵	ارمغان روزه‌دار
۹۶	اهلال و تلبیه در حج
۹۶	افسانه طلاق
۹۷	اخلاق مؤمنان
۹۷	اهمیت اندیشه

- ۹۷ ..... اهمیت علم
- ۹۸ ..... اندرزهای امام حسن
- ۱۰۶ ..... استحمام
- ۱۰۷ ..... امت اسلامی و رهبری پیامبر و امیرالمؤمنین
- ۱۰۷ ..... اختصاص کلمه امیرالمؤمنین به علی
- ۱۰۸ ..... اثبات امامت امام مجتبی
- ۱۰۸ ..... ابرار
- ۱۰۹ ..... ابوالاعور
- ۱۱۰ ..... ابوسفیان
- ۱۱۰ ..... ابوموسی
- ۱۱۱ ..... استقامت اصحاب اجدود
- ۱۱۱ ..... اخلاق نیکو (ارزش خوش اخلاقی)
- ۱۱۲ ..... ازدواج
- ۱۱۳ ..... اسراف
- ۱۱۳ ..... اشعث بن قیس
- ۱۱۴ ..... اطاعت از خدا عامل عزت و سربلندی
- ۱۱۴ ..... افطار (فضیلت هنگام افطار)
- ۱۱۵ ..... اثبات امامت امام مجتبی
- ۱۱۵ ..... اندازه و مقدار
- ۱۱۶ ..... انفاق
- ۱۱۷ ..... ارزش دوست داشتن اهل بیت
- ۱۱۸ ..... اهل بیت میوه درخت نبوت
- ۱۱۸ ..... انتخاب اهل بیت برای رهبری
- ۱۱۹ ..... اهل بیت مؤمنان راستین



- ایمان ..... ۱۲۰
- امام حسن و پرسش های خضر ..... ۱۲۱
- ارزش تفکر ..... ۱۲۴
- ارزش جهاد با ناکثین در رکاب علی ..... ۱۲۴
- ارزش و اهمیت برآوردن حاجت مؤمن ..... ۱۲۴
- احترام به همسایه ..... ۱۲۵
- ارزش دوراندیشی در کارها ..... ۱۲۵
- ارزش سفره داری و خوش گفتاری ..... ۱۲۶
- ارزش بزرگواری (ارزش های اخلاقی) ..... ۱۲۶
- اتمام حجت با یاران قبل از صلح ..... ۱۲۷
- افشای چهره ننگین منافقین ..... ۱۲۸
- ارزش دوست داشتن اهل بیت ..... ۱۲۸
- اهل بیت میوهی درخت نبوت ..... ۱۲۹
- انتخاب اهل بیت برای رهبری ..... ۱۳۰
- اهل بیت مؤمنان راستین ..... ۱۳۱
- ارزش درخت کاری ..... ۱۳۲
- ارزش دعا و ذکر پنهانی ..... ۱۳۲
- ارزش سکوت ..... ۱۳۳
- احیای سنت مشورت ..... ۱۳۳
- ارزش صبر و استقامت ..... ۱۳۳
- اجابت دعای امام علی ..... ۱۳۴
- استواری اسلام با فداکاری علی ..... ۱۳۷
- انفاق های شبانه علی ..... ۱۳۷
- ارزش وفای به عهد ..... ۱۳۸

- ۱۳۸ ..... ارزش و رهاورد عیادت بیمار
- ۱۳۹ ..... اقسام مردم
- ۱۴۰ ..... ارزش اهل مسجد
- ۱۴۱ ..... اجر و پاداش تحمل مصیبت
- ۱۴۱ ..... افشای سیاست‌های شوم معاویه
- ۱۴۲ ..... ارزش مودت و دوستی
- ۱۴۲ ..... الگوی مؤمنان
- ۱۴۴ ..... ارزش مؤمن کهنسال
- ۱۴۴ ..... ارزش تعقیبات نماز صبح
- ۱۴۴ ..... ارزش آغازگری در نیکوکاری
- ۱۴۵ ..... ب
- ۱۴۵ ..... بشر بن حسن
- ۱۴۵ ..... بخشش‌های بی‌نظیر
- ۱۴۵ ..... بخشش امام حسن
- ۱۴۹ ..... بعد از بیعت با ایشان
- ۱۵۰ ..... بعد از انجام صلح
- ۱۵۰ ..... بعد از خواسته اصحاب برای نقض بیعت
- ۱۵۰ ..... به پاس احترام به امام
- ۱۵۱ ..... برگرفته شده از اسم خدا
- ۱۵۱ ..... با دست مبارکش اشاره نمود
- ۱۵۲ ..... به آنچه که خواستم دست یافتم
- ۱۵۲ ..... به الهام خداوند دانستم
- ۱۵۲ ..... بی‌ادبی مزمن
- ۱۵۳ ..... برکات همراهی با ولی پروردگار

- ۱۵۳ ..... بهشت پاداش زیارت کریم اهل بیت
- ۱۵۴ ..... بهانه نجات
- ۱۵۴ ..... به من سلام بفرستید
- ۱۵۴ ..... بیرون آوردن عسل از سنگ
- ۱۵۵ ..... برخورد سازنده در قبال استهزاء جاهل
- ۱۵۶ ..... بدرقه ابوذر به سوی ربه
- ۱۵۶ ..... بیان ماجرای داوری حکمین برای خوارج
- ۱۵۷ ..... بخشش کریمانه، به مرد هاشمی
- ۱۵۸ ..... برخورد کریمانه، با پیرمرد نادان شامی
- ۱۵۹ ..... بیعت مردمی، ادامه راه پدر و توطئه دشمنان
- ۱۶۱ ..... بند شمشیر علی(ع)
- ۱۶۲ ..... بسیج مردم به سوی صفین
- ۱۶۲ ..... بردباری امام حسن (ع)
- ۱۶۳ ..... بخشش امام حسن
- ۱۶۴ ..... باید از مصائب اهل بیت آگاه شد
- ۱۶۴ ..... با لباس وارد آب می‌شود
- ۱۶۴ ..... بدهی بنده
- ۱۶۵ ..... بخشش اموال فراوان
- ۱۶۵ ..... بهترین ارزش‌های اخلاقی
- ۱۶۶ ..... بزرگداشت مقام اهل بیت توسط خدا
- ۱۶۶ ..... برتری علمی اهل بیت بر دیگران
- ۱۶۷ ..... بهره‌مندی اهل بیت از فضایل بی شمار
- ۱۶۹ ..... باران
- ۱۷۰ ..... بخشنده کیست؟

- ۱۷۰ ..... بدر
- ۱۷۰ ..... برادر
- ۱۷۱ ..... بزرگواری
- ۱۷۱ ..... بنی امیه
- ۱۷۳ ..... بیعت مردم با امام حسن
- ۱۷۴ ..... برتری حاجت مؤمن از اعتکاف
- ۱۷۴ ..... بردباری امام و پذیرش عذرها
- ۱۷۵ ..... بردباری امام در برابر غلام خطاکار
- ۱۷۵ ..... بخشش غلام خطاکار
- ۱۷۶ ..... بهره‌مندی از عزت و سربلندی
- ۱۷۶ ..... باز شدن درهای آسمان
- ۱۷۷ ..... بیرون آوردن آب، شیر و غسل از ستون مسجد
- ۱۷۷ ..... باردار بودن گاو و توصیف آن
- ۱۷۸ ..... باریدن باران، تگرگ و مروارید از آسمان
- ۱۷۹ ..... برطرف شدن تشنگی اعجاز پیامبر
- ۱۷۹ ..... بیعت نکردن امام حسین با معاویه
- ۱۸۰ ..... بی‌اعتنایی به بخشنامه عثمان و بدرقه ابذر
- ۱۸۱ ..... بزرگداشت مقام اهل بیت توسط خدا
- ۱۸۱ ..... برتری علمی اهل بیت بر دیگران
- ۱۸۲ ..... بهره‌مندی اهل بیت از فضایل بی‌شمار
- ۱۸۴ ..... بیان اوصاف خداوند
- ۱۸۴ ..... بهترین و بدترین مردم
- ۱۸۵ ..... بردباری امام حسن در برابر مروان
- ۱۸۵ ..... بی بهره بودن معاویه از فضیلت‌ها

- پ ..... ۱۸۶
- پاسخ نیکو ..... ۱۸۶
- پیشوای پرهیزکاران ..... ۱۸۶
- پوشیده ماندن از خطرات ..... ۱۸۷
- پناه بردن به خدا از بعضی از امور ..... ۱۸۸
- پس از وفات امیرالمومنین (ع) ..... ۱۸۸
- پس از سرزنش از بیعت با معاویه ..... ۱۸۹
- پاره‌ی تن رسول خدا ..... ۱۸۹
- پیامبر و محک دوستی در ایمان ..... ۱۹۰
- پادشاهان ریزخوار سفره وحی ..... ۱۹۰
- پایان بخش آتش ظلم ..... ۱۹۱
- پادشاهان؛ جیره خور اولیاء الهی ..... ۱۹۲
- پیوند ناگسستنی در دنیا و آخرت ..... ۱۹۳
- پیش بینی قتل عثمان و معرفی قاتلان او ..... ۱۹۳
- پاسخ کودک در کلاس، از علوم مختلف ..... ۱۹۴
- پاداش هدیه و علم آموزی ..... ۱۹۵
- پذیرایی از هفتاد میهمان و سخن آهو ..... ۱۹۵
- پیش بینی خطر در تشییع جنازه ..... ۱۹۷
- پنج درس ارزنده و آموزنده ..... ۱۹۷
- پاسخ به پرسشهای حضرت خضر ..... ۱۹۹
- پاسخ کوبنده به عبیدالله بن عمر ..... ۲۰۰
- پاسخ به پرسشهای مرد شامی ..... ۲۰۱
- پاسخ یک پرسش پیچیده ..... ۲۰۳
- پاسخ به پرسشهای امیرمؤمنان ..... ۲۰۴

- ۲۰۵ ..... پاسخ به اعتراض مرد یهودی
- ۲۰۶ ..... پاسخ به پرسش پادشاه روم
- ۲۰۷ ..... پدر هشت دختر
- ۲۰۷ ..... پاسخی به نامه تسلیت آمیز اصحاب
- ۲۰۸ ..... پاداش زیارت پیامبر و فرزندان او
- ۲۰۹ ..... پاسخ امام حسن به پرسش‌های خضر
- ۲۱۰ ..... پاسخ به پادشاه روم
- ۲۱۳ ..... پاسخ به مرد شامی
- ۲۱۵ ..... پرهیز از خونریزی
- ۲۱۵ ..... پاداش قرائت قرآن
- ۲۱۵ ..... پیروی اهل بیت
- ۲۱۶ ..... پوشیدن بهترین لباس هنگام نماز
- ۲۱۶ ..... پاداش تعقیب نماز صبح
- ۲۱۶ ..... پاداش رفتن به مسجد
- ۲۱۷ ..... پیروی از امام عادل
- ۲۱۷ ..... پاداش عیادت بیمار
- ۲۱۸ ..... پرهیز از راه‌های دروغین حفظ آبرو
- ۲۱۸ ..... پاداش دوستداران امامان معصوم
- ۲۱۹ ..... پیدایش اذان
- ۲۱۹ ..... پایبندی امام حسن به قرارداد صلح
- ۲۲۱ ..... پیشگامی اهل بیت در ایمان و هجرت
- ۲۲۱ ..... پاداش
- ۲۲۳ ..... پاسخ امام به پرسش‌های علی (ع)
- ۲۲۵ ..... پاسخ امام به پرسش‌های پادشاه

- ۲۳۲ ..... پاسخ امام به پرسش‌های مرد شامی
- ۲۳۴ ..... پاسخ امام به پیام تسلیت دوستان
- ۲۳۵ ..... پاسخ امام به سخنان معاویه در کوفه
- ۲۳۵ ..... پرسش
- ۲۳۷ ..... پنیر
- ۲۳۷ ..... پیامبر و زمینه‌های اخلاق پسندیده
- ۲۳۸ ..... پیامبر و نیازمندان
- ۲۳۹ ..... پیامبر و همسران (خواستگاری و روش برخورد)
- ۲۳۹ ..... پیشگویی
- ۲۴۰ ..... پاداش برآوردن حاجت مؤمن
- ۲۴۱ ..... پاداش ارزشمند برای هدیه ناچیز
- ۲۴۱ ..... پیاده رفتن به حج
- ۲۴۳ ..... پرهیز از معرفی قاتل خویش
- ۲۴۵ ..... پندهای جاودانه در آستانه‌ی شهادت
- ۲۴۶ ..... پندهای جاودانه
- ۲۵۱ ..... پیشگامی اهل بیت در ایمان و هجرت
- ۲۵۱ ..... پیامبر و آگاه نمودن علی از وحی
- ۲۵۲ ..... پاسخ ادعاهای دروغ عمروعاص و مروان
- ۲۵۳ ..... پیامبر و زمینه‌های اخلاق پسندیده
- ۲۵۴ ..... پیامبر و نیازمندان
- ۲۵۴ ..... پیامبر و همسران (خواستگاری و روش برخورد)
- ۲۵۵ ..... پاسخ دندان شکن به مروان
- ۲۵۵ ..... پاسخ به اهانت‌های مروان به امام علی
- ۲۵۶ ..... پیش گویی در مورد خون ریزی‌های معاویه

- ۲۵۶ ..... پرهیز از مطرح کردن تقاضا نزد ظالم
- ۲۵۷ ..... پوشیدن بهترین لباس در نماز
- ۲۵۸ ..... ت
- ۲۵۸ ..... تیزهوشی در کودکی
- ۲۵۹ ..... تبسم امام حسن
- ۲۵۹ ..... تسلط بر همه‌ی زبان‌ها
- ۲۵۹ ..... توصیف ستارگان
- ۲۶۱ ..... تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه
- ۲۶۱ ..... تحریض مردم به جنگ جمل
- ۲۶۳ ..... تحریض اهل کوفه به جنگ جمل
- ۲۶۴ ..... تحریض مردم به جنگ در جنگ جمل
- ۲۶۴ ..... تحریض اهل کوفه به جنگ جمل
- ۲۶۴ ..... تحریض کوفیان به جنگ جمل
- ۲۶۵ ..... تحریض مردم به یاری علی (ع)
- ۲۶۵ ..... تحریض مردم به یاری امیرالمومنین (ع)
- ۲۶۶ ..... تحریض مردم به یاری امام علی
- ۲۶۶ ..... تحریض مردم به جنگ صفین
- ۲۶۷ ..... تحریض اصحاب به جنگ
- ۲۶۸ ..... ترغیب مردم به پیروی از اهل بیت
- ۲۶۹ ..... توحید و ولایت، رمز شفاعت
- ۲۶۹ ..... توسل به آبرومندان، تنها راه نجات
- ۲۷۰ ..... تعداد خرماهای درخت
- ۲۷۰ ..... تعداد میوه‌ها
- ۲۷۱ ..... توجیه جابر با رجعت پیامبر



- ۲۷۲ ..... تحقیق از آهو برای یافتن برادر
- ۲۷۳ ..... تقاضای فرزند به جای قیمت روغن
- ۲۷۴ ..... ترور توسط جیره خواران مزدور
- ۲۷۵ ..... ترس از مرگ به جهت تخریب خانه
- ۲۷۶ ..... تشخیص مصلحت
- ۲۷۸ ..... تعبیر خواب ام‌الفضل
- ۲۷۹ ..... تولیت، و نظارت بر اوقاف و اموال پدر
- ۲۸۰ ..... تیرباران جنازه و مرثیه امام حسین
- ۲۸۰ ..... تقسیم اموال
- ۲۸۱ ..... تجهیز پدر
- ۲۸۲ ..... تصریح امام حسن بر امامت برادرشان
- ۲۸۴ ..... تقدیر و اختیارات انسان
- ۲۸۵ ..... ترس از مرگ
- ۲۸۵ ..... تأمین نیازمندی‌ها
- ۲۸۶ ..... تبریک
- ۲۸۶ ..... تبلیغ
- ۲۸۷ ..... تجربه
- ۲۸۷ ..... تسبیح
- ۲۸۸ ..... تسلیت
- ۲۸۹ ..... تشنگی
- ۲۸۹ ..... تشییع جنازه
- ۲۹۰ ..... تعقیبات
- ۲۹۰ ..... تعلیم و تعلم
- ۲۹۰ ..... تفسیر برخی آیات قرآن

- ۲۹۲ ..... تفسیر آیه ابرار
- ۲۹۳ ..... تقوا (پرهیزکاری)
- ۲۹۴ ..... تقیه
- ۲۹۵ ..... توبه
- ۲۹۶ ..... توکل
- ۲۹۷ ..... تواضع امام حسن به فقرا
- ۲۹۸ ..... تبدیل شدن مرد شامی به زن
- ۲۹۸ ..... تغییر جنسیت مرد شامی
- ۲۹۹ ..... تصریح بر امامت امام حسین
- ۳۰۰ ..... تعریف سیاست
- ۳۰۱ ..... ترحم به حیوان
- ۳۰۱ ..... تضييع حقوق اهل بيت با غضب خلافت
- ۳۰۲ ..... تفسیر شاهد و مشهود
- ۳۰۲ ..... تعریف عقل
- ۳۰۳ ..... تاریخ فتح مکه
- ۳۰۶ ..... تفسیر آفرینش به قدر
- ۳۰۶ ..... تحقق حاکمیت الهی اهل بیت با ظهور حضرت مهدی
- ۳۰۷ ..... ث
- ۳۰۷ ..... ثواب نیکی کردن
- ۳۰۸ ..... ج
- ۳۰۸ ..... جهان تحت فرمان سروران عالم
- ۳۰۸ ..... جواب دادن به سؤالات خضر
- ۳۰۹ ..... جواب تسلیت یا هوشدار باش
- ۳۱۰ ..... جن حامی گمشدگان با خدا

- ۳۱۱ ..... جواب شش موضوع مبهم
- ۳۱۳ ..... جبران کریمانه، از بخشش یک پیرزن
- ۳۱۴ ..... جنگ، فریب است
- ۳۱۴ ..... جنازه
- ۳۱۵ ..... جوانمردی
- ۳۱۵ ..... جواد
- ۳۱۶ ..... جهل و نادانی
- ۳۱۶ ..... جهنم
- ۳۱۷ ..... جایگاه ابراز حاجت
- ۳۱۸ ..... جود و بخشش قبل از درخواست
- ۳۱۸ ..... جمع آوری اموال برای بخشش به فقراء
- ۳۱۹ ..... جنایات خاندان اشعث نسبت به اهل بیت
- ۳۱۹ ..... جابجایی خانه‌ها در مکه و کوفه
- ۳۲۰ ..... جلوگیری از سخنان ناروا
- ۳۲۰ ..... جایگاه مؤمن و کافر در دنیا و آخرت
- ۳۲۱ ..... جایگاه اطفال مشرکین در آخرت
- ۳۲۱ ..... جوانی حضرت مهدی در عصر ظهور
- ۳۲۲ ..... چ
- ۳۲۲ ..... چگونه پدر خود را می‌خواند؟
- ۳۲۲ ..... ح
- ۳۲۲ ..... حسن بن حسن (مجروح نینوا)
- ۳۲۳ ..... حلم حسنی
- ۳۲۴ ..... حالت امام حسن هنگام وضو
- ۳۲۴ ..... حمد الهی و فضیلت علی(ع)

- ۳۲۴ ..... حمد الهی و فضیلت امیرالمومنین(ع) -
- ۳۲۵ ..... حيله اصحاب به امام حسن -
- ۳۲۶ ..... حضور حق و باطل در کاخ پادشاه روم -
- ۳۲۷ ..... حشر مردم در روز قیامت -
- ۳۲۷ ..... حسن(ع) سخن می‌گوید و علی می‌شنود -
- ۳۲۸ ..... حفظ خون مسلمانان -
- ۳۲۸ ..... حدود الهی، شفاعت بردار نیست -
- ۳۲۹ ..... حد مساحقه -
- ۳۲۹ ..... حب دنیا -
- ۳۳۰ ..... حاجت خواهی از اهل آن -
- ۳۳۱ ..... حبشی بودن اصحاب اخدود -
- ۳۳۱ ..... حرمت صدقه بر اهل بیت -
- ۳۳۲ ..... حمایت امام از عدم بیعت امام حسین با معاویه -
- ۳۳۲ ..... حج -
- ۳۳۳ ..... حجرالاسود -
- ۳۳۴ ..... حدیث کساء -
- ۳۳۴ ..... حرم (حد حرم الهی در مکه) -
- ۳۳۵ ..... حد شراب -
- ۳۳۵ ..... حسد -
- ۳۳۶ ..... حلم امام در برابر دشمن ناآگاه -
- ۳۳۷ ..... حلم امام در برابر دشمن آگاه (مروان) -
- ۳۳۸ ..... حفظ حرمت آبروی سائل در هنگام بخشش -
- ۳۳۸ ..... حجت خدا در میان بندگان -
- ۳۳۹ ..... حکمین -

- ۳۴۰ ..... حمایت از یاران باوفا
- ۳۴۱ ..... حرمت صدقه بر اهل بیت
- ۳۴۲ ..... حق بودن قضا و قدر الهی
- ۳۴۳ ..... حقیقت مرگ
- ۳۴۳ ..... حد خوردن ولید بن عقبه
- ۳۴۴ ..... خ
- ۳۴۴ ..... خصوصیات امام مجتبی
- ۳۴۷ ..... خدمتگذاران آسمانی
- ۳۴۸ ..... خداوند نخواست دل آنها بشکند
- ۳۴۹ ..... خبر دادن از نیرنگ و ذلت کوفیان
- ۳۵۰ ..... خبر به مظلومیتی بزرگ
- ۳۵۰ ..... خبرهای غیبی شگفت‌انگیز
- ۳۵۲ ..... خبر دادن از آنچه در رحم‌ها است
- ۳۵۳ ..... خبر دادن از نحوه‌ی شهادت
- ۳۵۴ ..... خیانتها و بی وفاییهای مردم
- ۳۵۵ ..... خبر دادن از غیب در کودکی
- ۳۵۷ ..... خطیب خردسال
- ۳۵۷ ..... خبر از آینده، در راه مکه
- ۳۵۸ ..... خوف شدید، از ارتکاب گناه
- ۳۵۹ ..... خیانت یاران و فرماندهان
- ۳۶۳ ..... خوراک بهشت
- ۳۶۳ ..... خلافت معاویه
- ۳۶۴ ..... خبر از زوال حکومت معاویه
- ۳۶۴ ..... خنده مذموم

- ۳۶۵ ..... خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها
- ۳۶۶ ..... خلق نیکو
- ۳۶۶ ..... خداگرایی در بخشش‌ها
- ۳۶۶ ..... خضوع در برابر خداوند به هنگام وضو
- ۳۶۷ ..... خبر از درمان بیماری با داروی غلام
- ۳۶۸ ..... خبر از تعداد خرماها
- ۳۶۹ ..... خبر از ورود جوایز معاویه به مدینه
- ۳۶۹ ..... ختنه
- ۳۷۰ ..... خلیفه
- ۳۷۰ ..... خوارج
- ۳۷۱ ..... خودپسندی
- ۳۷۲ ..... خیانت
- ۳۷۲ ..... خصلت‌های ناپسند معاویه
- ۳۷۳ ..... د
- ۳۷۳ ..... داماد
- ۳۷۳ ..... دانش امام حسن
- ۳۷۵ ..... دانش فراگیر ریحانه زهرا
- ۳۷۷ ..... داور ناشی
- ۳۷۸ ..... داوری در قذف
- ۳۷۸ ..... داوری، به فرمان امام علی
- ۳۷۹ ..... در آخرین لحظات، در فکر هدایت
- ۳۸۰ ..... در توصیف امام حسن(ع)
- ۳۸۱ ..... در جواب حکم ابوموسی در صفین
- ۳۸۲ ..... در حال طلوع نور امیر عالم

- ۳۸۲ ..... در دادخواهی امام علی(ع)
- ۳۸۳ ..... در شناخت حضرت
- ۳۸۳ ..... در فضیلت اهل بیت
- ۳۸۴ ..... در فضیلت پدر بعد از صلح
- ۳۸۵ ..... در فضیلت حضرت و پدرش
- ۳۸۶ ..... درباره مهدی
- ۳۸۶ ..... درختان به یاد ماندنی
- ۳۸۶ ..... درختی که به بار نشست
- ۳۸۷ ..... دریافت هدایای معاویه
- ۳۸۷ ..... دریافت هدیه از طاغوت
- ۳۸۸ ..... دریایی عظیم از غیب و گرفتن ماهی
- ۳۸۸ ..... دستوره‌های پیامبر در عید قربان
- ۳۸۹ ..... دسیسه معاویه و ترور امام حسن
- ۳۹۰ ..... دعا بر علیه مردی از بنی امیه
- ۳۹۱ ..... دعا به هنگام شهادت
- ۳۹۱ ..... دعا در قنوت نماز وتر
- ۳۹۲ ..... دعا در هنگام قنوت
- ۳۹۲ ..... دعای آن حضرت در کنار درب مسجد
- ۳۹۲ ..... دعای آن حضرت در کنار رکن یمانی
- ۳۹۳ ..... دعای آن حضرت در مناجات
- ۳۹۳ ..... دعای امام حسن
- ۳۹۴ ..... دعای امام حسن بر علیه دشمنانش
- ۳۹۴ ..... دعای بر علیه ابن زیاد
- ۳۹۴ ..... دعای بر علیه دشمنان در نزد معاویه

- ۳۹۵ ..... دعای تبریک برای ولادت فرزند پسر
- ۳۹۵ ..... دعای حضرت فاطمه در حق دیگران
- ۳۹۶ ..... دعای در دفع شر همسایه
- ۳۹۶ ..... دعای در شب قدر
- ۳۹۷ ..... دعای در قنوت
- ۳۹۸ ..... دعای در هنگام افطار
- ۳۹۸ ..... دعای مستجاب
- ۳۹۹ ..... دعوت
- ۴۰۰ ..... دعوت ابوسفیان به اسلام در کودکی
- ۴۰۰ ..... دعوت مردم کوفه به جهاد با ناکثین
- ۴۰۱ ..... دفاع از امام علی و افشاگری علیه بنی امیه
- ۴۰۵ ..... دفاع از حسین(ع) مقابل خلیفه‌ی دوم
- ۴۰۶ ..... دفاع از ولایت
- ۴۰۷ ..... دفع چشم زخم
- ۴۰۸ ..... دفع حزن و اندوه
- ۴۰۸ ..... دفع شدائد
- ۴۰۸ ..... دفع کید و دشمنان و شر آنان
- ۴۰۹ ..... دلایل پذیرش صلحنامه
- ۴۱۰ ..... دلیل طولانی شدن سجده
- ۴۱۰ ..... دنیا، زندان مؤمن است
- ۴۱۱ ..... دو آپارتمان سبز و قرمز
- ۴۱۲ ..... دو شهر در مشرق و مغرب عالم
- ۴۱۲ ..... دوستی اهل بیت
- ۴۱۲ ..... دیه کسی که قاتلش ناشناخته است



- ۴۱۳ ..... ر
- ۴۱۳ ..... رفع درد پا
- ۴۱۴ ..... رایحه سیب
- ۴۱۴ ..... راهنمایی طفل چهار ماهه
- ۴۱۵ ..... روش ارشاد و هدایت
- ۴۱۶ ..... روئیدن رطب بر نخل خشکیده
- ۴۱۷ ..... رسوائی توطئه گر و زن شدن یک مرد
- ۴۱۸ ..... رفتارهای عرب نسبت به امام علی
- ۴۱۹ ..... راضی به تقدیر خداوندی
- ۴۱۹ ..... راه شناخت اندیشه انسان
- ۴۲۰ ..... روش برخورد با انسان‌های نادان (سفیه)
- ۴۲۰ ..... رابطه ناشناخته بین انسان و خدا
- ۴۲۰ ..... رهاورد اطاعت از پیامبر
- ۴۲۱ ..... رهاورد تفکر
- ۴۲۱ ..... راه‌های رسیدن به کمالات
- ۴۲۲ ..... رهاورد شوم کینه توزی و حسد
- ۴۲۲ ..... راه‌های برقراری ارتباط متقابل با خداوند
- ۴۲۳ ..... روش برخورد با دنیا
- ۴۲۳ ..... رهاورد شوم اخلاق ناشایسته
- ۴۲۴ ..... روش بزرگداشت نام خداوند
- ۴۲۴ ..... روش استفاده صحیح از دنیا
- ۴۲۴ ..... روش برخورد با مال و ثروت دنیا
- ۴۲۵ ..... رجعت
- ۴۲۶ ..... رمضان

- ۴۲۶ ..... روزی
- ۴۲۷ ..... رهاورد و آثار زکات
- ۴۲۷ ..... ریشه پیدایش زکات
- ۴۲۸ ..... رهاورد گردش ستارگان در آسمان
- ۴۲۸ ..... روش ستایش مخفیانه از خویشان
- ۴۲۸ ..... رهاورد سکوت
- ۴۲۹ ..... رهاورد شکرگزاری
- ۴۲۹ ..... رهاورد صبر
- ۴۳۰ ..... رهاورد عبادت خدا
- ۴۳۰ ..... روش دستیابی به عزت
- ۴۳۱ ..... رفع عطش امام حسن با اعجاز پیامبر
- ۴۳۱ ..... رهاورد شوم اهانت به علی
- ۴۳۲ ..... رهاورد تلاوت سوره هود
- ۴۳۲ ..... رهاورد اطاعت از پیامبر
- ۴۳۳ ..... روش برخورد با مردم
- ۴۳۳ ..... رهاورد رفت و آمد به مسجد
- ۴۳۴ ..... رهاورد مشورت
- ۴۳۴ ..... روش مبارزه با هوای نفس
- ۴۳۵ ..... رهاورد نماز شب
- ۴۳۵ ..... رهاورد نیکوکاری
- ۴۳۵ ..... روش برخورد با همسایه مزاحم
- ۴۳۶ ..... رد خواستگاری یزید از دختر عبدالله جعفر
- ۴۳۷ ..... ز
- ۴۳۷ ..... زمین شکافته شد

- ۴۳۹ ..... زنده کردن مرده
- ۴۳۹ ..... زن شدن مردی در قبال توهین
- ۴۴۰ ..... زنده نمودن دو مرده گنهکار
- ۴۴۰ ..... زنده شدن دختر پادشاه
- ۴۴۲ ..... زهر کشنده، در میان ظرف شیر
- ۴۴۴ ..... زکات واجب بر مردم
- ۴۴۶ ..... زشتی بد اخلاقی
- ۴۴۶ ..... زیاد بن ابیه
- ۴۴۶ ..... س
- ۴۴۶ ..... سخاوت
- ۴۴۷ ..... سینه یا گنجینه دانش بیکران الهی
- ۴۴۸ ..... سرزمین‌های پاک و مطهر
- ۴۴۸ ..... سفره‌ی آسمانی
- ۴۴۹ ..... سزای جسارت و توهین
- ۴۴۹ ..... ستارگان آسمان
- ۴۵۰ ..... سبز کردن نخل خشکیده
- ۴۵۰ ..... سبز کردن نخل خشکیده و آوردن رطب تازه
- ۴۵۱ ..... سایه انداختن پرنده
- ۴۵۱ ..... سفید پوست کردن مرد سیاه پوست
- ۴۵۱ ..... سزای قسم دروغ
- ۴۵۲ ..... سبطی در آغوش جبرئیل
- ۴۵۳ ..... سخنرانی، در جمع مردم کوفه
- ۴۵۵ ..... سخن پیامبر پس از فتح خیبر
- ۴۵۵ ..... سخن امام درباره فتح مکه

- ۴۵۷ ..... سرانجام اشعث بن قیس
- ۴۵۷ ..... سخن حسن (ع) هنگام تبعید ابوذر
- ۴۵۸ ..... سخن حسن (ع) هنگام محاصره خانه عثمان
- ۴۵۹ ..... سخن امام حسن درباره گفتار ابن زبیر
- ۴۵۹ ..... سخنان با کوفیان در جنگ جمل
- ۴۶۳ ..... سخنان در نماز جمعه
- ۴۶۴ ..... سخن در کوفه
- ۴۶۵ ..... سخن درباره ابوموسی
- ۴۶۶ ..... سخن درباره قبر هود
- ۴۶۶ ..... سخن با ابن ملجم
- ۴۶۸ ..... سرزنش کوفیان
- ۴۶۹ ..... سخن امام درباره صلح و جنگ
- ۴۷۰ ..... سخنان امام حسن در مجلس معاویه
- ۴۷۰ ..... سخن امام حسن پس از بیعت
- ۴۷۸ ..... سخن امام حسن درباره حوادث آینده
- ۴۷۸ ..... سخن امام درباره وظایف حاکم
- ۴۸۳ ..... سخن امام با حبیب بن مسلمه
- ۴۸۴ ..... سخن پدر در نکوهش اشعث بن قیس
- ۴۸۵ ..... سخن از پیامبر اکرم (ص)
- ۴۸۷ ..... سوره ابراهیم در خطبه نماز جمعه
- ۴۸۷ ..... سوگند در داوری
- ۴۸۸ ..... سلام پیش از کلام
- ۴۸۸ ..... سرکوب دشمن یا برآوردن حاجت
- ۴۸۸ ..... سخاوت نسبت به حجاج بیت الله الحرام

- ۴۸۹ ..... سخاوت نسبت به غلام سیاه
- ۴۹۰ ..... سبز شدن درخت خشک با دعا
- ۴۹۱ ..... سخن امام حسن با امام علی از قتل عثمان
- ۴۹۱ ..... سلام
- ۴۹۲ ..... سلیمان
- ۴۹۲ ..... سدر و کافور بهشتی در تجهیز علی
- ۴۹۲ ..... سخن امام حسن با فاطمه پس از شهادت
- ۴۹۳ ..... ش
- ۴۹۳ ..... شناسایی خود و صفات زمامدار
- ۴۹۵ ..... شناسایی خود و معاویه
- ۴۹۶ ..... شفاعت رمز ترقی و رشد در موجودات
- ۴۹۷ ..... شما ولی پروردگارید
- ۴۹۷ ..... شفاعت فرشته‌ای که بشکل مار مسخ شده بود
- ۴۹۹ ..... شوخی
- ۴۹۹ ..... شکوه علمی و معنوی در دوران کودکی
- ۵۰۱ ..... شنیدن وحی در کودکی
- ۵۰۲ ..... شستشوی شمشیر از خون عمرو بن عبدود
- ۵۰۲ ..... شرط شفاعت او برای ابوسفیان
- ۵۰۳ ..... شروط صلح
- ۵۰۵ ..... شیعه حقیقی
- ۵۰۶ ..... شمار امامان معصوم
- ۵۰۶ ..... شرایط پذیرش صلح
- ۵۰۷ ..... شباهت اهل بیت به یکدیگر
- ۵۰۷ ..... شرایط امام برای اخذ بیعت از مردم

۵۰۹	شرایط امام برای بیعت با معاویه
۵۰۹	شفاعت حسنین از فرشته خطاکار
۵۱۰	شبهت اهل بیت به یکدیگر
۵۱۱	شیوه سوگند دادن دروغگویان
۵۱۱	شعرها
۵۱۷	شهادت ائمه اطهار علیهم‌السلام
۵۱۷	شدت عذاب قوم عاد
۵۱۷	شبهه افکنی یهود و نصارا در دین
۵۱۸	شام خوردن قبل از نماز عشاء
۵۱۸	شبهه افکنی یهود و نصارا در دین
۵۱۹	ص
۵۱۹	صفات پارسایان
۵۲۰	ض
۵۲۰	ضرورت شناخت امام
۵۲۰	ضرورت اطاعت از امامان معصوم
۵۲۲	ضرورت نیکی به اهل بیت پیامبر
۵۲۳	ضرورت تفکر در معقولات
۵۲۳	ضرورت جهاد با ناکثین
۵۲۶	ضرورت جهاد با قاسطین (در صفین)
۵۲۷	ضرورت حفظ ارزش‌ها به هنگام ابراز حاجت
۵۲۸	ضرورت حسن ظن به خدا در بخشش‌ها
۵۲۹	ضعف‌ها و نیازهای انسان
۵۲۹	ضرورت نیکی به اهل بیت پیامبر
۵۳۰	ضرورت پند پذیری از عبرت‌های دنیا

- ۵۳۰ ..... ضرورت ذکر خدا پس از حل مشکلات
- ۵۳۱ ..... ضرورت پرهیز از یاری کردن ستم‌گران
- ۵۳۲ ..... ضرورت پرهیز از یاری کردن ستمگران
- ۵۳۴ ..... ضرورت علم‌آموزی برای نوجوانان
- ۵۳۴ ..... ضرورت عمل‌گرایی برای دنیا و آخرت
- ۵۳۵ ..... ضرورت پیروی از قرآن
- ۵۳۵ ..... ضرورت تدبیر در آیات و عمل به دستورات آن
- ۵۳۶ ..... ضرورت اعتقاد به قضا و قدر
- ۵۳۷ ..... ط
- ۵۳۷ ..... طلب مغفرت
- ۵۳۷ ..... طلب مغفرت و برآورده شدن حاجات
- ۵۳۸ ..... طلب اخلاقیهای نیکو
- ۵۳۸ ..... طلب یاری و یقین از خدا
- ۵۳۹ ..... طلب باران
- ۵۳۹ ..... طی الارض به چین
- ۵۴۰ ..... ع
- ۵۴۰ ..... عمرو بن حسن (آزاده‌ای کوچک)
- ۵۴۱ ..... عبدالله بن حسن (عبدالله اکبر)
- ۵۴۲ ..... عبدالله اصغر بن حسن
- ۵۴۳ ..... عبادت امام حسن
- ۵۴۳ ..... علت صلح با معاویه
- ۵۴۴ ..... علت صلح
- ۵۴۵ ..... علت اصلی صلح
- ۵۴۵ ..... عالم در فرمان او است

- ۵۴۵ ..... عیدی خداوند به مقربین
- ۵۴۶ ..... علاقه به معجزه
- ۵۴۷ ..... علم شگفت‌انگیز امام حسن
- ۵۴۷ ..... عاقبت مرد تهمت زننده
- ۵۴۸ ..... عکس العمل در قبال توهین و استهزاء
- ۵۴۸ ..... عیادت پدر بزرگوار
- ۵۴۹ ..... علت ترک خلافت
- ۵۴۹ ..... عذاب دوزخیان
- ۵۵۰ ..... عصمت و طهارت اهل بیت
- ۵۵۱ ..... علم امام به زبان‌ها و لغت‌های مختلف
- ۵۵۲ ..... علل گریه امام حسن به هنگام شهادت
- ۵۵۳ ..... عظمت شهادت امام حسین
- ۵۵۴ ..... عصمت و طهارت اهل بیت
- ۵۵۵ ..... عاق والدین
- ۵۵۵ ..... عایشه
- ۵۵۶ ..... عبادت و انتظار فرج
- ۵۵۶ ..... عثمان
- ۵۵۷ ..... عقیق
- ۵۵۸ ..... علی میزان ایمان
- ۵۵۹ ..... علی مرد خدا در امت اسلام
- ۵۶۰ ..... علم بی‌کران علی
- ۵۶۰ ..... غ
- ۵۶۰ ..... غضب حق اهل بیت
- ۵۶۱ ..... غایب شدن در آسمان



- ۵۶۱ ..... غسل حضرت فاطمه توسط حضرت علی
- ۵۶۲ ..... ف
- ۵۶۲ ..... فروتنی امام حسن
- ۵۶۲ ..... فضائل امام از زبان رسول خدا
- ۵۶۲ ..... فضل امام حسن
- ۵۶۳ ..... فروتنی او
- ۵۶۴ ..... فضیلت اهل بیت
- ۵۶۵ ..... فضیلت اهل بیت بعد از شهادت علی (ع)
- ۵۶۶ ..... فضیلت امام حسن (ع) و علی (ع)
- ۵۶۷ ..... فرزندانم برای چه می‌گیرند؟
- ۵۶۹ ..... فرمانروایان آفرینش
- ۵۷۰ ..... فرشتگان یاوران دیرینه در غم اهل بیت
- ۵۷۰ ..... فرزندان ما پاره‌های جگر ما هستند
- ۵۷۱ ..... فرزندم؛ عمویت را تنها نگذاری
- ۵۷۲ ..... فلسفه صلح یا عهدنامه و ظهور حجت
- ۵۷۳ ..... فائده گذشت و ملامت
- ۵۷۳ ..... فائده گذشت و ملامت
- ۵۷۴ ..... فکر پلید
- ۵۷۵ ..... فقر، دشمنی خطرناک و ستمکار
- ۵۷۶ ..... فروش موقوفات پدر را نپذیرفت
- ۵۷۶ ..... فضیلت سه آیه آخر سوره حشر
- ۵۷۷ ..... فضیلت ماه رمضان
- ۵۷۷ ..... فضیلت برآوردن حاجت مؤمن
- ۵۷۸ ..... فلسفه صلح امام حسن با معاویه

- ۵۸۶ ..... فضیلت زیارت پیامبر و اهل بیت
- ۵۸۷ ..... فلسفه بخشش به نیازمندان
- ۵۸۷ ..... فضیلت زیارت پیامبر و اهل بیت
- ۵۸۸ ..... فضایل علی در کتب آسمانی
- ۵۸۸ ..... فاصله‌ی بین آسمان و زمین
- ۵۸۹ ..... فاصله‌ی بین ایمان و یقین
- ۵۹۰ ..... فالوده (نوعی حلوا)
- ۵۹۰ ..... فلسفه ترس از مرگ
- ۵۹۱ ..... فلسفه دشمنی یزید با امام حسن
- ۵۹۲ ..... ق
- ۵۹۲ ..... قاسم بن الحسن (شهید نینوا)
- ۵۹۳ ..... قصرهای گوناگون یا حدیث گریه
- ۵۹۴ ..... قلم قدرت محبوب
- ۵۹۴ ..... قدرت فوق‌العاده
- ۵۹۵ ..... قرآن را امام خود گرفتن
- ۵۹۵ ..... قرآن و اهل بیت
- ۵۹۷ ..... قضاوت‌های شگفت‌انگیز امام حسن
- ۵۹۹ ..... قصه
- ۶۰۰ ..... ک
- ۶۰۰ ..... کانون علم و حکمت
- ۶۰۰ ..... کوه بردباری
- ۶۰۱ ..... کرامات امام حسن
- ۶۰۴ ..... کوفه قبل از صلح
- ۶۰۵ ..... کلام با حسن بصری در توحید

- ۶۰۶ ..... کم نشدن از غذا
- ۶۰۶ ..... کدام بهترند، دشمنان یا دوستان؟
- ۶۰۷ ..... کانون مهر
- ۶۰۸ ..... کفاره تخم‌های خام شترمرغ
- ۶۰۹ ..... کمال سخاوت
- ۶۰۹ ..... کشتی نجات امت
- ۶۱۰ ..... کدو
- ۶۱۰ ..... کرسی
- ۶۱۱ ..... کشتی
- ۶۱۱ ..... کفاره
- ۶۱۲ ..... کفر
- ۶۱۲ ..... کوفه
- ۶۱۳ ..... کفایت نماز جمعه از نماز ظهر
- ۶۱۳ ..... گ
- ۶۱۳ ..... گذشت امام حسن
- ۶۱۴ ..... گوشواره‌های عرش پروردگار
- ۶۱۴ ..... گروهی ستمگر
- ۶۱۵ ..... گوشواره‌های عرش خداوند
- ۶۱۵ ..... گوش به دعای مادر
- ۶۱۶ ..... گل خوشبوی دنیا و آخرت
- ۶۱۶ ..... گفتگوی حسن(ع) با پدر پیرامون ابن زیاد
- ۶۱۷ ..... گسیل مردم برای نبرد با معاویه
- ۶۱۷ ..... گزارش نزول آیات به مادر
- ۶۱۸ ..... گریه به هنگام بیماری پیامبر

- ۶۱۸ ..... گفتار، معیار ارزیابی انسان
- ۶۱۹ ..... گفتگو با قاتل، پس از دستگیری
- ۶۱۹ ..... گفتگو با قاتل علی قبل از قصاص
- ۶۱۹ ..... گفتگوی امام حسن با ابن ملجم قبل از قصاص
- ۶۲۰ ..... گریه
- ۶۲۰ ..... گفتار، معیار ارزیابی انسان
- ۶۲۱ ..... ل
- ۶۲۱ ..... لبیک گفتن نخل خرما
- ۶۲۱ ..... لیست اسامی شیعه
- ۶۲۲ ..... لباسش را به عمویش عقیل داد
- ۶۲۳ ..... لقب ابوتراب برای امیرالمومنین
- ۶۲۴ ..... لباس روز عید
- ۶۲۵ ..... م
- ۶۲۵ ..... منبع سخنان شیرین
- ۶۲۶ ..... منزلت امام حسن نزد پیامبر
- ۶۲۶ ..... مذمت اصحاب بخاطر عدم اهتمام به جهاد
- ۶۲۷ ..... مناظره جالب با اصحاب معاویه
- ۶۳۵ ..... مناظره نزد معاویه در فضیلت علی(ع)
- ۶۴۶ ..... مناظره در شناخت امام و عیوب مخالفین
- ۶۴۹ ..... مناظره در فضیلت ائمه و شایستگی بر خلافت
- ۶۵۲ ..... مناظره با عمر عاص و مروان و ابن زیاد
- ۶۵۳ ..... مناظره با عبدالله بن زبیر
- ۶۵۵ ..... مناظره با مروان بن حکم
- ۶۵۶ ..... مناظره با عمرو بن عاص

- ۶۵۷ ..... مناظره دوم با عمرو بن عاص
- ۶۵۸ ..... مناظره سوم با عمرو بن عاص
- ۶۵۹ ..... مناظره با معاویه بن ابی سفیان
- ۶۶۰ ..... مناظره دوم با معاویه بن ابی سفیان
- ۶۶۰ ..... مناظره با ولید بن عقبه
- ۶۶۱ ..... مناظره با حبیب بن مسلمه فهری
- ۶۶۲ ..... معراج پایگاه ابرار
- ۶۶۳ ..... محفل سرور و عشق
- ۶۶۳ ..... مظلومیت خاندان وحی
- ۶۶۴ ..... مرا به سم خواهند کشت
- ۶۶۴ ..... مصیبتی به من خواهد رسید
- ۶۶۵ ..... مگر حسن پسر من نیست؟
- ۶۶۵ ..... مقام ارجمند فرزندان امام مجتبی
- ۶۶۷ ..... محافظت یکی از اجنه
- ۶۶۹ ..... منزلهای جبرئیل در خانه‌های اهل بیت
- ۶۶۹ ..... مرد اعرابی و خبرهای غیبی
- ۶۷۱ ..... مردی که زن شد
- ۶۷۲ ..... مراسم نامگذاری و بیمه ساختن نوزاد
- ۶۷۳ ..... مسائل حضرت خضر و جواب امام
- ۶۷۴ ..... معجزه پسر همچون پدر
- ۶۷۵ ..... مجازات زن بدکاره با کنیز
- ۶۷۶ ..... مشکل گشایی
- ۶۷۶ ..... مراسم نامگذاری
- ۶۷۷ ..... مسابقه‌ی خط نویسی در کودکی

- ۶۷۸ ..... معجزه‌های در مسیر راه مکه
- ۶۷۹ ..... معنای سیاست
- ۶۸۰ ..... محل دفن امام علی
- ۶۸۱ ..... مکاتبات امام حسن و معاویه
- ۶۸۵ ..... مواضع یاران امام درباره صلح در ساباط
- ۶۸۶ ..... مباهات معاویه و پاسخ امام حسن
- ۶۸۷ ..... محل دفن امام حسن
- ۶۸۷ ..... مصداق آیه «و شارکهم فی الأموال و الأولاد»
- ۶۸۸ ..... مصداق آیه «فاستوی علی سوقه»
- ۶۸۸ ..... مصداق آیه «انا کل شیء خلقناه بقدر»
- ۶۸۸ ..... مصداق آیه «و أدبار السجود»
- ۶۸۸ ..... مصداق آیه «أصحاب الأُحدود»
- ۶۸۹ ..... مصداق آیه «فی آی صورة ما شاء ربک»
- ۶۸۹ ..... منظور از ابرار
- ۶۸۹ ..... منزلت اهل بیت
- ۶۹۰ ..... مقام عالمان شیعه در قیامت
- ۶۹۰ ..... مبطلات وضو
- ۶۹۱ ..... مشورت با دختر
- ۶۹۱ ..... مبنای داوری
- ۶۹۱ ..... محبت راستین، ملاک قرب
- ۶۹۲ ..... مبارکباد نوزاد
- ۶۹۲ ..... مقدم بودن اطاعت خداوند بر دیگران
- ۶۹۳ ..... متن قرارداد صلح امام حسن با معاویه
- ۶۹۴ ..... معنای جواد و بخشنده

- ۶۹۴ ..... معنای جواد و بخشنده
- ۶۹۵ ..... منزله بودن از تکبر
- ۶۹۶ ..... محبت شدید به پیامبر در خردسالی
- ۶۹۶ ..... معرفی ناس ، اشباه الناس و نسناس
- ۶۹۷ ..... مثل حسنین
- ۶۹۸ ..... ماجرای حکمیت
- ۶۹۹ ..... مانع نشدن چیزی بین انسان و خدا
- ۶۹۹ ..... معیار دوست یابی
- ۷۰۰ ..... مبانی داوری‌های امام علی
- ۷۰۰ ..... مهلت ندادن به قاتل علی
- ۷۰۰ ..... مال دوستی
- ۷۰۱ ..... محلل
- ۷۰۱ ..... ماهیت مرگ
- ۷۰۲ ..... ملعون بودن مروان قبل از ولادت
- ۷۰۲ ..... معاویه و شگفتی‌های روزگار
- ۷۰۳ ..... ملعونی معاویه، عمروعاص و مغیره در حدیث نبوی
- ۷۰۴ ..... مومن در نگاه پیامبر و امام حسن
- ۷۰۵ ..... مهمان، مهمانی
- ۷۰۶ ..... ن
- ۷۰۶ ..... نوه و فرزند پیامبر
- ۷۰۷ ..... نقش نگین انگشتر امام حسن
- ۷۰۸ ..... نام‌های مقدس که قبلا پنهان بود
- ۷۰۸ ..... نامهای آسمانی یا اسم اعظم
- ۷۰۸ ..... نام او به فرمان خداوند

- ۷۰۹ ..... نبوت پدر امامت
- ۷۰۹ ..... نگاه به چهره‌ی برگزیدگان
- ۷۱۰ ..... نوری درخشنده در خدمت فرزند پیامبر
- ۷۱۰ ..... نقش صورت حورالعین‌ها در بهشت
- ۷۱۱ ..... نشانه‌های عبادت
- ۷۱۱ ..... نوشته‌های بال ملخ
- ۷۱۲ ..... نوشته‌هایی بر روی بال ملخ
- ۷۱۲ ..... نفرین امام حسن بر زیاد ولد الزنا
- ۷۱۲ ..... نشان دادن پیامبر، علی، حمزه و جعفر
- ۷۱۳ ..... نشان دادن علی در بعد از شهادت آن حضرت
- ۷۱۴ ..... نفس مسیحایی
- ۷۱۵ ..... نتیجه خوشحال کردن سگ
- ۷۱۵ ..... نصیحت فرزند جهت یاری برادر
- ۷۱۶ ..... نصایحی سعادت بخش در لحظاتی حساس
- ۷۱۷ ..... نیکی مضاعف
- ۷۱۸ ..... نیکی از نیکی می‌زاید
- ۷۱۸ ..... نام‌های امامان
- ۷۱۹ ..... نقش امام حسن در صفین
- ۷۲۰ ..... نقل وصایای پدر
- ۷۲۱ ..... نیرنگ معاویه و نامه امام حسن به او
- ۷۲۲ ..... نامه معاویه به امام حسن
- ۷۲۴ ..... نبرد میان سپاه قیس و معاویه
- ۷۲۴ ..... نامه امام درباره صلح
- ۷۲۵ ..... نشانه ظهور



- نام‌های شیعیان در دیوانی نزد امامان ..... ۷۲۵
- ناگواری مرگ ..... ۷۲۶
- نماز، رازی میان پروردگار و بنده ..... ۷۲۶
- نماز روز، آهسته است ..... ۷۲۶
- نماز رو به روی طواف کنندگان ..... ۷۲۷
- نماز حسنین ..... ۷۲۷
- نماز تراویح ..... ۷۲۷
- نقل یک مسئله‌ی ارثی ..... ۷۲۸
- نامه امام حسن در پاسخ تسلیت ..... ۷۲۹
- نکوهش از غفلت انسان ..... ۷۲۹
- ناچیز شمردن بخشش خود در برابر خداوند ..... ۷۳۰
- نقش نگین انگشتر امام حسن ..... ۷۳۱
- نکوهش از قاتل پس از مسمومیت ..... ۷۳۱
- نمایاندن معاویه و عمروعاص به یاران خود ..... ۷۳۲
- نقش محمد بن اشعث در شهادت حسین(ع) ..... ۷۳۳
- نکوهش یاران بی‌وفا ..... ۷۳۴
- نکوهش و افشای چهره زیاد بن ابیه ..... ۷۳۵
- نفرین امام به زیاد بن ابیه ..... ۷۳۵
- نکوهش اشعث بن قیس و خبر آینده ذلت بار ..... ۷۳۶
- نکوهش از ابوموسی اشعری ..... ۷۳۶
- نکوهش از دنیا طلبی ..... ۷۳۷
- نکوهش از دنیا دوستی ..... ۷۳۷
- نکوهش از ریاکاری زاهدانه ..... ۷۳۸
- نکوهش از لباس شهرت ..... ۷۳۸

- ۷۳۹ ..... نشانه‌های شیعیان
- ۷۴۰ ..... نکوهش از عادت‌های ناپسند
- ۷۴۰ ..... نکوهش از عبدالله بن عباس
- ۷۴۱ ..... نامه‌ای به عبیدالله بن عباس
- ۷۴۲ ..... نکوهش از عبیدالله بن عمر
- ۷۴۲ ..... نکوهش از اهل عراق (کوفیان) [۱].
- ۷۴۷ ..... ناخشنودی علی (ع) از امت قبل از شهادت
- ۷۴۸ ..... نکوهش از عمروعاص
- ۷۴۹ ..... نامعلوم بودن پدر عمروعاص
- ۷۴۹ ..... نامه‌ای به عمروعاص
- ۷۵۰ ..... نیاز انسان به عمل صالح در آخرت
- ۷۵۱ ..... نشانه فرومایگی
- ۷۵۱ ..... نکوهش از مروان بن حکم
- ۷۵۲ ..... نکوهش از جنگ طلبی معاویه
- ۷۵۳ ..... نامه امام حسن به معاویه قبل از صلح
- ۷۵۴ ..... نکوهش از پیروان معاویه
- ۷۵۵ ..... نشانه‌های مؤمن
- ۷۵۵ ..... نشانه‌های ظهور حضرت مهدی
- ۷۵۶ ..... نخل
- ۷۵۶ ..... نکوهش خدا از یهود
- ۷۵۷ ..... نعمت
- ۷۵۸ ..... نفاق
- ۷۵۸ ..... نماز بی‌خاصیت
- ۷۵۹ ..... نکوهش خدا از یهود

- و ..... ۷۶۰
- ۷۶۰ ..... واپسین لحظه غروب خورشید
- ۷۶۰ ..... وصایای امام حسن
- ۷۶۲ ..... ویژگی حکومت امامان معصوم (بیان تفاوت‌ها)
- ۷۶۳ ..... وجوب محبت اهل بیت
- ۷۶۳ ..... ویژگی‌های پیامبر اکرم
- ۷۶۴ ..... وضو گرفتن پیامبر
- ۷۶۴ ..... وصیت نسبت به قاتل و محل دفن خود
- ۷۶۵ ..... وصیت امام حسن برای محل دفن
- ۷۶۶ ..... وصیت به روش برخورد با دشمنی عایشه
- ۷۶۷ ..... وصیت نسبت به پرهیز از خونریزی
- ۷۶۷ ..... وصیت پس از مسمومیت
- ۷۶۸ ..... وصیت نسبت به محمد بن حنفیه
- ۷۶۸ ..... وصیت نامه به امام حسین
- ۷۷۰ ..... وفا کردن به وعده پیامبر با اعجاز
- ۷۷۱ ..... وجوب محبت اهل بیت
- ۷۷۱ ..... ویژگی‌های شیعیان
- ۷۷۲ ..... وصیت نامه حضرت فاطمه
- ۷۷۳ ..... ویژگی‌های قرآن
- ۷۷۳ ..... ویژگی‌های پیامبر اکرم
- ۷۷۴ ..... وضو گرفتن پیامبر
- ۷۷۴ ..... ویژگی‌های مومن
- ۷۷۵ ..... وقت نمازهای پنج گانه
- ۷۷۶ ..... ولایت ائمه بر مؤمنین

- ۵ ..... ۷۷۶
- ..... ۷۷۷ هنگام احتضار برای طلب رحمت الهی
- ..... ۷۷۷ هنگام پیوستن اصحاب به معاویه
- ..... ۷۷۷ هنگام تصمیم به صلح
- ..... ۷۷۸ هنگامی سلامتی از جراحت
- ..... ۷۷۸ هنگام صلح با معاویه
- ..... ۷۸۵ همچو فرزندی که بسوی پدر می‌شتابد
- ..... ۷۸۶ هدیه‌ای به یک دوست
- ..... ۷۸۶ هرگاه او را می‌نگرم
- ..... ۷۸۷ همانند رسول خدا
- ..... ۷۸۷ هدیه آسمانی
- ..... ۷۸۸ هدایت بادیه نشین
- ..... ۷۹۰ هشتاد شتر از صخره برآورد
- ..... ۷۹۱ همراه با پدر، در شب شهادت
- ..... ۷۹۳ هوشمندی امام حسن در نقد سخن معاویه
- ..... ۷۹۳ هنگام احتضار
- ..... ۷۹۸ هدیه دادن
- ..... ۷۹۹ هدایت گران راستین (الهی)
- ..... ۸۰۰ هدیه‌ی پیامبر به امام حسن
- ..... ۸۰۱ هدایت گران راستین الهی
- ی ..... ۸۰۳
- ..... ۸۰۳ یکی از اعضای پیغمبر خدا
- ..... ۸۰۵ یادی از جگرگوشه امام حسن
- ..... ۸۰۵ یک ملاقات ناگوار و دو خطبه‌ی متفاوت

- ۸۱۰ ..... یاد او از سخن پیامبر در توبیح یهود
- ۸۱۰ ..... یادگاری‌های پیامبر
- ۸۱۱ ..... یادآوری لعنت‌های پیامبر به ابوسفیان
- ۸۱۳ ..... یادآوری بزرگواری‌های علی در حق ابن ملجم
- ۸۱۳ ..... یاد مرگ
- ۸۱۴ ..... یادآوری تاریخ سیاسی صدر اسلام به معاویه
- ۸۱۶ ..... درباره مرکز

## دانشنامه امام حسن علیه السلام

## مشخصات کتاب

نویسنده: جمعی از نویسندگان

ناشر: پایگاه تخصصی عاشورا

آ

## آغوش‌های نورانی

عمادالدین طوسی در کتاب «الثاقب فی المناقب» می‌نویسد:

اصبغ بن نباته گوید: محضر مولایم امیرمؤمنان علی علیه‌السلام شرفیاب شدم، امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام نیز حضور داشتند، متوجه شدم که علی علیه‌السلام با نگاهی عمیق به فرزندانش می‌نگرد.

عرض کردم: خداوند جوانانت را بر تو مبارک گرداند، و شما را در باره‌ی آنها و آنها را در مورد شما به آرزویتان برساند (چرا چنین ژرف و عمیق متوجه این دو بزرگوار هستید؟).

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام لب به سخن گشود و فرمود:

روزی من از خانه بیرون آمده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندم، هنگام بازگشت به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! بامدادان در باغم (مشغول کار) بودم، هنگام ظهر به خانه آمده و گرسنه بودم به فاطمه علیها‌السلام گفتم: آیا غذایی داری که بخورم. ایشان برخاست تا غذایی تهیه کند، در این حال دو فرزندت حسن و حسین علیهما‌السلام آمدند و گفتند:

جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را نگه داشتند؟ من گفتم: چگونه آنها شما را نگه داشتند؟ (امام) حسن علیه‌السلام گفت:

كنت أنا فی حجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الحسين علیه‌السلام فی حجر جبرئیل فكنت أنا أثب من حجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی حجر جبرئیل، و الحسين علیه‌السلام یثب من حجر جبرئیل الی حجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

من در آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم و حسین علیه‌السلام در آغوش جبرئیل، من از آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آغوش جبرئیل می‌رفتم و حسین علیه‌السلام از آغوش جبرئیل، به آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت (آنها بدین وسیله ما را سرگرم کرده بودند).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، فرزندانم راست گفته‌اند، آنها پیوسته نزد من و جبرئیل بودند و ما آنها را سرگرم کرده بودیم.

عرض کردم: جبرئیل چه شکلی بود؟

فرمود: در شکلی که بر من فرود می‌آید. [۱].

عمادالدین طوسی می‌گوید: تعداد چنین فضایی در مورد آن بزرگواران از شمارش خارج است به راستی که خداوند متعال امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را نشانه‌ای میان ایمان و کفر، و میان آن که پاک به دنیا آمده و آن که ناپاک زاده شده، قرار داده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث زیبایی می‌فرماید:

حبك ایمان و بغضك نفاق.

ای علی! مهر و دوستی تو ایمان و بغض و دشمنی تو نفاق است.

در حدیثی دیگر می‌فرماید:

لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق. [۲].

جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق به تو دشمنی نمی‌ورزد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز: ۲ / ۷۲ ح ۴۹۰.

[۲] در کتاب «صواعق المحرقة» آمده که ابوسعید خدری؛ می‌گوید: ما منافقان را از کینه آنها نسبت به علی علیه‌السلام شناسائی می‌کردیم، (صواعق المحرقة: ۱۲۲، سنن ترمذی: ۵ / ۶۳۵).

[۳] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم‌السلام: ۲ / ۴۶۸، الثاقب فی المناقب: ۱۲۲ ح ۹.

### آیا کسی هست مظلومی را یاد کند

آخرین فرستاده خدا و سرور پیامبران فرمودند:

من زاره فی بقعته، تثبت قدمه علی الصراط یوم تزل فیہ الأقدام.

کسی که امام حسن علیه‌السلام را در بقعه‌ی خودش در مدینه زیارت کند، قدمش بر پل صراط روزی که قدمهای همه می‌لغزد ثابت و استوار خواهد بود.

فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام: ۲۷۳، به نقل از امالی صدوق قدس سره. در همه‌ی سخت‌اندوهی که راه تنفس را از سینه‌ی انسانها می‌گرفت و والاترین فضائل در بالای تخته چوب مورد تهاجم قرار می‌داد، مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و پیروان آنان در سخت‌ترین فشارها و در سرکوب و ناامنی و نگرانی، روزگار را می‌گذراندند و گردبادهای سیاست، افکار و آرزوهایشان را درهم می‌شکست، چگونه بستری برای نشر معارف الهی هموار می‌نمود. با آن حال هرگاه اندوه‌ها سینه‌ی دومین فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می‌فشرد همو که حلم در پیشگاه او زانو زده، یادی از آخرین امیر صالحان و نظاره‌گر افعال ناشایست جهانیان می‌کرد و او را می‌ستود و قلب مطهر و مهربان خویش را تسکین می‌داد.

به نمونه‌ی از فرموده‌اش که مردم را خطاب قرار می‌داد توجه می‌نمائیم.

ای مردم؛ آیا نمی‌دانستید که هر کدام از ما خاندان وحی و رسالت تحت سیطره و حاکمیت طاقت زمانش زندگی می‌کند و به ناچار فشار ستم بر او تحمیل می‌گردد، جز «قائم» ما، همو که روح الله عیسی بن مریم به امامت او نماز می‌گذارد، چرا که خداوند ولادت او را مخفی و شخص او را پنهان می‌دارد تا هنگامی که به دستور او ظهور کند.

تا اینکه بیعت قدرتمداری را به گردن نداشته و تحت حاکمیت ظالمی زندگی نکند.

او نهمین امام معصوم از نسل برادر امام حسین علیه‌السلام و فرزند بهترین بانوان است. خداوند در غیبت او عمرش را طولانی می‌کند آنگاه به قدرت خویش او را در چهره‌ی کمتر از چهل سال ظاهر می‌سازد تا بداند همگان که خداوند بر هر کاری قادر و توانا است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ۱۲۶، بحار الأنوار: ۵۱ / ۱۳۲.

### آمدن نوری از غیب

می گویند: شبی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در خانه‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشغول بودند تا آنکه آخر شب شد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان گفت: «حال نزد مادر خود بروید.» چون آن دو بزرگوار بیرون رفتند، برقی از نور در پیش روی ایشان ظاهر شد و به آنها روشنی می داد تا به نزد مادر خود رفتند. چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن حالت را دید فرمود: «حمد می کنم خداوندی را که ما اهل بیت را گرامی داشته است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عیون اخبار الرضا علیه السلام.

### آگاهی از رازها و اسرار الهی

می گویند: چون وقت از دنیا رفتن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شد، به فرزندش امام حسن علیه السلام گفت: «نزدیک من بیا تا پنهانی به تو رازهایی را بگویم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: و ترا امین گردانم بر چیزهایی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا بر آنها امین گرداند.» پس امام حسن علیه السلام نزدیک رفت و حضرت علی علیه السلام اسرار الهی را در گوش او بیان فرمود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اعلام الوری.

### آگاهی از خیانت اهل عراق به امام حسین

طبرانی با سند خود از یزید بن اصم نقل کرده است:

همراه امام حسن علیه السلام بودم. کنیزی مقداری از حنای ناخن‌های آن حضرت را پاک می کرد، که یک بسته نامه آمد. آن حضرت فرمود: دخترم! آن طشت رنگرزی را بیاور. پس در آن آب ریخت و همه‌ی نامه‌ها را در آن افکند! و هیچ یک را نگشود و نگاه نکرد. عرض کردم: ای ابامحمد! این نامه‌ها از کیست؟ فرمود: از اهل عراق؛ از مردمی که به حق بر نمی گردند و از باطل کوتاه نمی آیند. بدان که من از آنان بر خود نمی ترسم، بلکه از آنان بر این [آقا] می ترسم. و اشاره به حسین علیه السلام فرمود. [۱].

پی نوشت ها:



[۱] المعجم الكبير ۳: ۷۰، ح ۲۶۹۱.

## آزمایش امت و مظلومیت رهبر

پس از شهادت جانسوز مولای متقیان امام علی علیه السلام، عده‌ای از مردم به حضور امام حسن مجتبی علیه السلام آمده و اظهار داشتند:

یابن رسول الله! تو خلیفه و جانشین پدرت هستی و ما شنونده و فرمان بر دستورات تو می باشیم، ما را بر آنچه صلاح می دانی، راهنمایی نما.

امام علیه السلام فرمود: شما مردمانی دروغگو هستید و نسبت به کسی که از من برتر بود بی وفائی کردید؛ پس چگونه می خواهید مطیع و فرمان بر من باشید؟!

و چگونه و با کدام سابقه ای می توانم به شما اعتماد کنم؟

در هر حال اگر صداقت دارید و راست می گوئید، وعده من و شما در نزدیکی شهر مداین می باشد، که محلّ تجمّع لشکر جهت رویارویی با دشمن خواهد بود.

پس اکثریت آن ها به امام علیه السلام پشت کرده و به خانه های خود بازگشتند؛ و حضرت با علم و آگاهی نسبت به اوضاع، سوار مرکب خود شد و عده قلیلی همراه حضرت روانه شدند.

وفائی را از آن مردمان مشاهده نمود، در همان مکان موعود در ضمن ایراد خطبه ای فرمود: ای جماعت! شماها خواستید مرا مغرور نمائید، پس نیرنگ و حيله به کار گرفتید همان گونه که با پدرم چنین کردید، شماها بعد از من در رکاب شخصی کافر و ظالم خواهید جنگید، که هیچ ایمان به خداوند و رسولش ندارد.

پس از آن حضرت، شخصی را از قبیله کِنده به عنوان فرمانده لشکر برگزید و او را به همراه چهار هزار نفر به میدان جنگ گسیل نمود؛ و فرمود: در سرزمین اُنبار توقّف کنید و تا دستوری از جانب من نیامده، هیچ گونه حرکتی انجام ندهید.

وقتی معاویه از چنین قضیه ای آگاه شد، چند نفر مأمور به همراه پانصد هزار درهم برای فرمانده لشکر فرستاد و به او پیام داد: اگر به ما ملحق شوی؛ ولایت هر کجا را که مایل باشی به تو واگذار می کنیم.

پس فرمانده لشکر چون فردی سست ایمان و دنیاطلب بود، به امام مجتبی علیه السلام خیانت کرد؛ و پول ها را گرفت و به همراه تعداد بسیاری از نیروهای خود به سپاه معاویه ملحق شد.

چون این خبر به حضرت رسید اظهار نمود: ای جماعت! کِنْدی به من و شما خیانت کرد، و اکنون برای بار دوم تکرار می کنم و می گویم که شما مردمان بی وفا و دنیاطلب هستید، ولیکن شخص دیگری را به جای او می فرستم، با این که می دانم او نیز چون دیگران بی وفا و خائن است.

آن گاه شخصی را از قبیله بنی مراد - به نام مرادی - به همراه چهار هزار نفر روانه نمود؛ و از او عهد و پیمان گرفت که به مسلمین خیانت نکند و او نیز قسم خورد که چون کوه ثابت و استوار باقی بماند.

و چون لشکر آهنگ حرکت نمودند تا به سوی جبهه جنگ بروند، حضرت به آرامی فرمود: به او نیز اعتمادی نیست.

و هنگامی که لشکر مرادی به اُنبار رسید، معاویه دو مرتبه همان برنامه کِنْدی را برای مرادی نیز اجرا کرد؛ و او هم فریب خورد و عهد و قسم خود را شکست و به لشکر معاویه پیوست.

امام علیه السلام با شنیدن خبر خیانت مرادی، به پا خواست و فرمود: باز هم می گویم که شماها صداقت و وفا ندارید و عهدشکن هستید؛ و توجه نمودید که چگونه مرادی مانند کندی عهدشکنی و خیانت کرد.

گفتند: یا ابن رسول الله! آن‌ها خیانت کردند، لیکن ما صادقانه با شما هستیم و آنچه دستور دهی، به آن عمل می‌کنیم. حضرت فرمود: پس مرحله‌ای دیگر شما را می‌آزمایم تا حقیقت امر برای خودتان ثابت شود، وعده‌گاه من و شما در سرزمین نَخِله باشد، هر که میل دارد آن‌جا حضور یابد؛ با این که می‌دانم شما مردمی بی‌وفا و عهدشکن هستید. پس هنگامی که حضرت وارد نخله گردید و مدت ده روز در آن‌جا اقامت گزید؛ ولی جز تعدادی اندک، کسی به آن مکان نیامد، پس حضرت به کوفه مراجعت نمود و بر بالای منبر رفت و فرمود:

تعجب می‌کنم از گروهی بی‌دین و بی‌وفا؛ وای بر شما فریفتگان و خودفروشان!

بدانید که حکومت اسلامی بر بنی‌امیه حرام است، ولی چنانچه حکومت دست معاویه بیفتد؛ چون شماها را مخالف حکومتش بداند کمترین ترخمی روا نمی‌دارد، بلکه با شدیدترین شکنجه‌ها آزارتان می‌دهد و نابودتان می‌کند.

سپس عده بسیاری از مردم دنیاپرست و بی‌وفای کوفه، نامه‌های متعددی برای معاویه به این مضمون فرستادند:

اگر مایل باشی، حسن بن علی را دست‌گیر نموده و برایت می‌فرستیم؛ و چون رضایت و خوشنودی معاویه را آگاه شدند، بر محل سکونت و استراحت آن‌امام مظلوم سلام الله علیه حمله کردند؛ و به وسیله شمشیر جراحاتی بر بدن مقدس آن حضرت وارد آوردند.

بعد از این حادثه دلخراش، حضرت به ناچار نامه‌ای برای معاویه به این مضمون نوشت:

با این که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خلافت و حکومت بر خاندان بنی‌امیه حرام است، اما با چنین وضعیت و موقعیتی که پیش آمده است، به ناچار با شرایطی برای صلح آماده هستم؛ و آن را بر این اوضاع ترجیح می‌دهم. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۵۷۶، ح ۴.

### آموزش وضو، به پیرمرد

پیرمردی مشغول وضو بود، اما طرز صحیح وضو گرفتن را نمی‌دانست. امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، که در آن هنگام طفل بودند، وضو گرفتن پیرمرد را دیدند.

جای تردید نبود، تعلیم مسائل و ارشاد جاهل، واجب است. باید وضوی صحیح را به پیرمرد یاد داد. اما اگر مستقیماً به او گفته شود که: «وضوی تو، صحیح نیست»، گذشته از اینکه موجب رنجش خاطر او می‌شود، برای همیشه خاطره‌ی تلخی از وضو خواهد داشت.

به علاوه، از کجا که او این تذکر را برای خود، تحقیر تلقی نکند و یکباره روی دنده‌ی لجبازی نیفتد و هیچ وقت زیر بار نرود. این دو طفل، اندیشیدند، تا به طور غیرمستقیم او را متذکر کنند. در ابتدا، آن دو با یکدیگر به مباحثه پرداختند و پیرمرد نیز سخنان آن دو را می‌شنید.

یکی از آن دو، به دیگری گفت: وضوی من، از وضوی تو کامل‌تر است.

دیگری هم به آن یکی گفت: وضوی من، از وضوی تو کامل‌تر است.

پس از آن، آن دو با هم توافق کردند که در حضور پیرمرد، هر دو نفر وضو بگیرند و پیرمرد حکمیت کند.

آن دو، طبق قرار عمل کردند و هر دو نفر، وضوی صحیح و کاملی را جلوی چشم پیرمرد گرفتند.

پیرمرد، تازه متوجه شد که وضوی صحیح چگونه است و به فراست، مقصود اصلی دو طفل را دریافت و سخت تحت تأثیر محبت بی‌شائبه و هوش و فطانت آنها قرار گرفت.

سپس، پیرمرد به آن دو بزرگوار گفت: وضوی شما، صحیح و کامل است. من پیرمرد نادان، هنوز وضو ساختن را نمی‌دانم. شما، به حکم محبتی که بر امت جد خود دارید، مرا متنبه ساختید. من از شما متشکرم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار، ج ۱۰ ص ۸۹؛ طبق نقل داستان راستان، صص ۲۹۵ - ۲۹۶، داستان ۱۰۳.

### آداب وضو

دولابی با سند خود از حسن بن علی علیه‌السلام نقل کرده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وضو، به پیشانی خود آبی می‌رساند که آن را بر پیشانی خود روان سازد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الذریة الطاهرة: ۱۱۳، ح ۱۲۰.

### آداب کفن

سهل بن زیاد با سند خود از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام، أسامة بن زید را با برد سرخ یمانی کفن کرد، و علی علیه‌السلام نیز سهل بن حنیف را با آن کفن کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱۴۹:۳، ح ۹.

### آثار تقیه

در تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده است:

حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: خداوند [چه بسا] با تقیه، امتی را اصلاح کند، که برای صاحب آن، همچون ثواب اعمال [نیک همه‌ی] آنان خواهد بود، و اگر آن را ترک کند، چه بسا امتی را نابود کند و تارک آن، شریک گناه نابودکنندگان آنان خواهد بود، و شناخت [و انجام] حقوق برادران ایمانی، نزد خدای رحمان محبوبیت می‌آورد، و تقرب در پیشگاه پادشاه داور [صبح قیامت] را بزرگ می‌کند. و ترک ادای حقوق آنان، نزد خدای رحمان مبعوضیت می‌آورد، و منزلت آدمی را در پیشگاه آن بزرگوار منان کوچک می‌سازد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ۳۲۱، ح ۱۶۴.

### آداب فرزند خواستن

طبرسی رحمه الله نقل کرده است:

امام حسن بن علی علیه السلام نزد معاویه رفت، و چون بیرون آمد، یکی از دربانان معاویه از پی آن حضرت آمد و گفت: من مردی ثروتمندم ولی بچه دار نمی شوم! چیزی یادم ده. امید است خدا فرزندی روزی ام کند. آن حضرت فرمود: بر تو باد به استغفار. و او فراوان استغفار می کرد تا آن جا که گاهی در روز، هفتصد بار آموزش می خواست. پس او ده فرزند پسر پیدا کرد. این خبر به معاویه رسید، و به دربان گفت: چرا نرسیدی از کجا آن را می گوید؟ و آن حضرت بار دیگر نزد معاویه رفت و دربان آن را پرسید، فرمود: آیا فرموده‌ی خدای سبحان را در قصه‌ی هود نشنیده‌ای: «و ای قوم من! از پروردگارتان آموزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید تا از آسمان برای شما بارش فراوان فرستد» و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید» [۱]، و [نیز فرموده‌ی خدا را] در قصه‌ی نوح نشنیده‌ای: «و گفتم از پروردگارتان آموزش بخواهید که...» و شما را به اموال و پسران یاری کند؟ [۲]. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] هود: ۵۲؛ (و یزدکم قوة الی قوتکم).

[۲] هود: ۵۲؛ (و یمدکم بأموال و بنین).

[۳] مکارم الاخلاق: ۲۳۷.

### آب

خبر از موجودات و فرشتگان آب‌ها

۱- همچنان که در زمین و جو پیرامون آن موجودات زنده‌ی مرئی و نامرئی فراوانی زندگی می کنند، در آب‌ها و اعماق دریاها نیز موجودات زنده و فرشتگان الهی حضور دارند که انسان نسبت به آنها مسئولیت دارد. در همین خصوص امام حسن علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرماید که:

قال علیه السلام

انی سمعت رسول الله یقول: ان للماء عوامر من الملائكة کعوامر البیوت، استحوهم و هابوهم، و أکرموهم اذا دخلتم علیهم، فلا تدخلوا الا بمئزر [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: همانا آب را نگهبانانی و ساکنانی از فرشتگان چونان نگهبانان خانه‌هاست، از آنها حیا کنید و نسبت به آنها پروا داشته باشید، و آنگاه که وارد آب می شوید به آنان احترام بگذارید، و بدون پوشش وارد آب نشوید.)

۲- ابوسعید عقیصا نقل می‌کند، در آب فرات، حسن و حسین علیهما السلام را دیدم که با پوشش (لنگ) شنا می‌کنند، علت آن را پرسیدم.

قال علیه السلام:

ان للماء أهلا و سكانا كسكان الارض [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(همانا آب را موجودات و ساکنانی، چونان موجودات و ساکنان زمین است).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۹۶، ح ۸.

[۲] ۱- اصول کافی ج ۶، ص ۳۹۰ حدیث ۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۰ ح ۳.

۳- حلیه الأبرار، ج ۳۷ ص ۵۹، ح ۱۵.

## آخرت

ضرورت آمادگی برای آخرت

جناده بن ابی امیه می‌گوید در آن لحظه‌هایی که امام مجتبی علیه السلام مسموم شد و در بستر بیماری آرمیده بود خدمت آن حضرت رسیدم، در حالی که طشتی در پیش روی او قرار داشت که پر از خون جگر آن امام معصوم بود. سلام کردم و گفتم: ای پسر پیامبر! چرا خود را معالجه نمی‌کنید؟

امام مجتبی علیه السلام در پاسخ من فرمود: ای بنده‌ی خدا! مرگ را به چه چیزی می‌توان علاج کرد؟

اینجا بود که زیر لب زمزمه کردم؛ «انا لله و انا الیه راجعون»

امام متوجه من شد و فرمود:

ای جناده! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما خبر داد که امامان معصوم دوازده نفرند که یازده نفر آنان از فرزندان امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشند که همه یا با شمشیر و یا با زهر به شهادت می‌رسند.

پس طشت پر از خون را از پیش روی امام مجتبی علیه السلام برداشتند در حالی که آن حضرت می‌گریست، در چنین حالت بسیار حساسی خطاب به امام مجتبی علیه السلام گفتم ای پسر رسول خدا مرا نصیحتی فرما.

قال علیه السلام:

استعد لسفرک و حصل زادک قبل حلول أجلک [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خود را برای سفر آخرت آماده کن و توشه‌ی سفر آخرت را پیش از آن که مرگت فرارسد، فراهم کن).

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- تاریخ چهارده معصوم علیه السلام، ص ۴۶۴.  
 ۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۹، به نقل از کفایه الأثر.

## آدم

بر طبق نقل آیات قرآن کریم، [۱] پس از آن که حضرت آدم علیه السلام با نزدیک شدن به درختی که از آن نهی شده بود، مرتکب ترک اولی شد، و در این حد خدا را نافرمانی کرد، که خداوند او را به زمین هبوط داد. امام حسن علیه السلام در این زمینه فرمود:

قال علیه السلام:

ان آدم علیه السلام لما هبط من الجنة هبط على أبي قبيس و الناس يقولون بالهند، فشكى الى ربه الوحشة و انه لا يسمع ما كان يسمع في الجنة فأهبط الله تعالى عليه ياقوته حمراء فوضعت في موضع البيت فكان يطوف بها آدم عليه السلام و كان يبلغ ضوءها الأعلام فعملت الأعلام على ضوءها فجعله الله عزوجل حراما [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(زمانی که منزلت و جایگاه حضرت آدم در پیشگاه خداوند دچار تغییر شد و خداوند او را از بهشت فرو فرستاد، حضرت آدم (که درود خدا بر پیامبر ما و آتش و بر او باد) بر فراز [کوه] ابوقبیس فرود آمد. (اما مردم [اهل سنت] می گویند بر سرزمین هندوستان فرود آمده است) وی از تنهایی و از اینکه آنچه را که در بهشت می شنید، اکنون نمی شنود، به درگاه خداوند شکایت کرد. این بود که خداوند یاقوت سرخی را فرو فرستاد که در جایگاه فعلی بیت (الله الحرام «کعبه») نهاده شد. و حضرت آدم همواره بر آن طواف می کرد و از آن یاقوت نوری بر می خاست که پرتو آن به قله‌ی کوه‌های بزرگ اطراف می تابید، چنان که آن قله‌ها از تابش آن نور، دیده می شدند، و به همین خاطر خدای بزرگ آنجا را حرم قرار داد.)

پی نوشت ها:

- [۱] سوره‌ی بقره، آیه‌های ۳۵ - ۳۷.  
 [۲] علل الشرایع ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۴.

## آثار حضور در مجلس امامان معصوم

یکی از مسایل مهم اجتماعی، هم نشینی با انسان‌های پاک و متکامل است که در جان و دل انسان و رفتار و کردار آنان تأثیر به سزایی دارد. در همین رابطه امام حسن علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

من أتاننا لم يعدم خصله من أربع: آية محكمة، أو قضية عادلة، أو أخا مستفادا، أو مجالسة العلماء [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(کسی که به سوی ما آید و در محفل ما شرکت کند به یکی از چهار فایده خواهد رسید:

الف - به دست آوردن استدلال محکم یا نشانه‌های استوار

- ب - آگاهی از اجرای عدالت  
ج - بهره‌وری از دوستی و برادری  
د - فیض همنشینی با دانشمندان.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- البیان و التبيين، ج ۲، ص ۱۴۷.  
۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۷، ح ۸۵.

### آثار دشمنی با اهل بیت

یکی از راه‌های سقوط و انحراف از مسیر حق، دشمنی با خوبان و مردان خداست. امام حسن مجتبی علیه السلام در این رابطه خطاب به معاویه بن خدیج فرمود:

قال علیه السلام:

لمعاویة بن خدیج: یا معاویة ایاک و بغضنا فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: لا یبغضنا و لا یحسدنا أحد الا زید عن الحوض یوم القیامة بسیاط من نار [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خطاب به معاویه بن خدیج فرمود: ای معاویه! از دشمنی با ما بپرهیز، زیرا همانا رسول خدا «که درود و سلام خدا بر او و بر خاندانش باد» فرمود: کسی با ما دشمنی نمی‌کند و بر ما حسد نمی‌ورزد جز آن که در روز قیامت با شلاق آتشین از حوض کوثر رانده خواهد شد.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۴۲۰ الی ۴۲۲. به نقل از مطلع البدور و مجمع البحور للعلامة شهاب الدین الیمانی، ج ۱، ص ۱۰.  
۲- الاستجلاب للعلامة شمس الدین السخاوی، ص ۵۶.  
۳- تفسیر آیه المودة للعلامة شهاب الدین المصری، ص ۴۶.  
۴- أهل البيت للفاضل توفیق أبو علم، ص ۶۹.  
۵- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۴ ح ۳۴۲۰۳.  
۶- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۸۸ ح ۸.  
۷- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲، و ج ۴، ص ۲۷۸.  
۸- مطلع البدور و مجمع البحور للعلامة شهاب الدین الیمانی، ج ۱، ص ۱۰.  
۹- نثر الدر المکنون للعلامة المعاصر السید محمد الحسینی الیمانی، ص ۱۳۲.

### آگاهی امام از اخبار غیبی در کودکی

امام باقر علیه‌السلام از حدیقه یمانی روایت کرد که گفت روزی در احد (نقطه‌ای مرتفع در شمال مدینه) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که امام حسن علیه‌السلام نیز به ما پیوست، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون فضایل او سخن‌ها گفت. ناگاه مردی اعرابی به ما نزدیک شد، و بدون سلام پرسید: کدام یک از شما محمد است؟

از برخورد او ما ناراحت شدیم، ولی پیامبر تسبیح کرد و فرمود: بفرما چه می‌خواهی؟ اعرابی گفت: من تاکنون تو را ندیده بودم و کینه‌ات را در دل داشتم و اکنون که تو را دیده‌ام کینه‌ام بیشتر شد.

ما (یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به اعرابی خشمگین شده و قصدهایی داشتیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آرام باشید. آنگاه اعرابی به پیامبر گفت: تو در ادعای نبوت دروغ می‌گویی و بر پیامبران نیز دروغ می‌بندی! تو چه دلیلی داری که پیامبری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت: برایم دلیل اقامه کن.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر بخواهی می‌توانم تو را آگاه کنم از نحوه‌ی خروجت از منزل و مذاکرات با قومت و... و اگر بخواهی یکی از اعضاء و جوارح من با تو سخن می‌گوید.

اعرابی گفت: آیا عضو هم سخن می‌گوید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسن علیه‌السلام فرمود: برخیز. این کار بر اعرابی گران آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او را آگاه و عالم خواهی یافت. امام حسن علیه‌السلام برخاست و شعری خواند خود را معرفی نمود و سپس فرمود:

قال علیه‌السلام:

قد اجتمعتم فی نادى قومك، و قد تذاكرتم ما جرى بينكم على جهل، و خرق منكم، فزعمتم أن محمداً صنبر، و العرب قاطبة تبغضه، و لا طالب له بثأره، و زعمت أنك قاتله و كاف قومك مؤنثه، فحملت نفسك على ذلك، و قد أخذت قضاتك بيدك تؤمه و تريد قتله، تعسر عليك مسلكتك و عمى عليك بصرك، و أبيت الا ذلك، فأتيتنا خوفاً من أن يستهزؤا بك، و انما جئت لخير يراى بك.

أنبئك عن سفرک: خرجت فی لیلۃ ضحیاء، اذ عصفت ریح شدیدۃ اشدت منها ظلماؤها، و أطبقت سماؤها، و أعصر سحابها، و بقیت محرّجماً کالأشقر ان تقدم نحر، و ان تأخر عقر، لا- تسمع لواطی حسا، و لا- لنافخ خرسا، تدالت علیک غیومها، و توارت عنک نجومها، فلا تهتدی بنجم طالع، و لا بعلم لامع، تقطع محجۃ و تهبط لجهۃ بعد لجهۃ، فی دیمومۃ قفر، بعیدۃ القعر مجحفۃ بالسفر اذا علوت مصعدا و أرادت الریح تخطفک، و الشوک تخبطک، فی ریح عاصف و برق خاطف، قد أوحشتک قفارها، و قطعتک سلامها، فانصرفت فاذا أنت عندنا فقرت عینک و ظهر زینک و ذهب أنینک.

قال: من این. قلت: یا غلام هذا! کأنک قد کشف عن سويداء قلبی، و کأنک کنت شاهدی و ما خفی علیک شیء من أمری، و کأنک عالم الغیب یا غلام لقنی الاسلام.

فقال الحسن علیه‌السلام: «الله أكبر، قل: أشهد أن لا اله الا الله، وحده لا شریک له، و أن محمداً عبده و رسوله.» [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شما در اجتماع قبیله‌ات گرد آمدید و از نادانی و سفاهتتان به مذاکره درباره‌ی آنچه که میان شما گذشته است، گفتگو کردید. و گمان بردید که محمد بلاعقب است و تمام عرب او را دشمن می‌دارد و کسی خونخواه او نخواهد بود. و چنین پنداشتی که تو می‌توانی وی را به قتل برسانی و قبیله‌ات هزینه آن را پرداخت خواهند نمود.

پس خود را راضی به این کار نمودی و شمشیر برانت را در دست گرفته و به او نشانه رفته و آهنگ کشتن وی را داری. مسلکی که در پیش گرفته‌ای تو را به زحمت انداخته و چشمانت را کور نموده است و خود جز این نخواسته‌ای. پس تو نزد ما آمدی از ترس



اینکه مسخره‌ات کنند و تو برای خیری که از تو انتظار می‌رود، آمده‌ای.

از سفرت نیز آگاهت می‌کنم: تو در شبی مهتابی به در آمدی و وقتی باد شدیدی می‌وزید، تیرگی شب افزون شده و آسمان لایه به لایه می‌شد و ابرها پیراهن می‌چلانند، تو چونان شتر قرمزگون واماندی که اگر پی تازد نحر شود و اگر عقب ماند، پی شود، [و از بیم] نه صدای رونده‌ای می‌شنیدی و نه بازدم، دم زنی، تیره گیهایش بر تو دامن گسترده بود و ستاره‌هایش از دید تو پنهان. تو نه از ستاره‌ی فروزانی رهنمون گرفتی و نه از علامتی روشن بهره.

از فراز و نشیب راه می‌سپردی و وادی به وادی فرود می‌آمدی در سیاهی محض، ژرف، آزرده از سفر، که اگر بر بلندی می‌شدی، چنانچه باد می‌خواست، می‌ربودت و تیغ خونینت می‌کرد. در میان طوفان در رعد و برق، در حالی که بیابان‌ها هراسانت کرده و سنگلاخ‌ها دریده بودت، ره سپردی، چندان که خود را نزد ما یافتی. چشمانت روشن شد و جمالت برافروخته گردید و ناله پایان یافت.

گفت: ای پسر همه از کجا گفتی؟ گویا که تو اسرار قلبم را بازگشودی و گویا تو همراه و شاهد این بودی و هیچ چیز از کار من بر تو پنهان نماند و گویا، تو غیب می‌دانی ای پسر. اسلام را به من بیاموز. [امام] حسن علیه‌السلام فرمود: الله اکبر! بگو: «اشهد أن لا اله الا الله، و أن محمدا عبده و رسوله» شهادت می‌دهم خداوند یکتاست و او را شریکی نیست و محمد بنده‌ی او و پیام‌آور اوست.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- الثاقب فی المناقب، ص ۳۱۶ تا ۳۱۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۳، ح ۵.

۳- حلیه الأبرار، ج ۳، ص ۲۱، ح ۱.

### آگاهی امام از حوادث شب و روز

امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که دو مرد در محضر امام حسن علیه‌السلام بودند که حضرت به یکی از آنها فرمود:  
قال علیه‌السلام:

انك حدثت البارحة فلانا بحديث كذا و كذا. فقال الرجل الآخر: انه ليعلم ما كان! و عجب من ذلك. فقال علیه‌السلام: انا لنعلم ما يجرى بالليل و النهار، ثم قال: ان الله تبارك و تعالى علم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الحلال و الحرام و التنزيل و التأويل فعلم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عليا علمه كله [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(دیروز تو درباره‌ی فلانی چیزهایی می‌گفتی. مردی دیگر با تعجب گفت: او «امام حسن علیه‌السلام» هر چه را که اتفاق افتاده می‌داند و از این گفتار امام شگفت زده شد.

امام علیه‌السلام فرمود: فقط ما می‌دانیم که در شبانه روز چه می‌گذرد. سپس افزود: همانا که خدای تبارک و تعالی به رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حلال و حرام و تنزیل و تأویل را آموخت و رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تمام دانش خود را به علی علیه‌السلام آموخت.)

پی نوشت ها:

- ۱- الخرائج و الجرایح، ج ۲، ص ۵۷۳، ح ۳.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۰، ح ۱۰ به نقل از خرائج.
- ۳- بصائر الدرجات، ص ۳۱۰، ب ۱۰، ح ۲.
- ۴- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۲۳.
- ۵- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۳۵۹، ح ۸۸ / ۹۲۶، پ ۳۳.

### آگاهی امام از شهادت و قاتل خویش

یکی از ویژگی‌های ائمه‌ی دین علیهم السلام آگاهی به همه‌ی حوادث آینده از جمله آگاهی به نحوه‌ی شهادت خود و شناخت قاتل خود می‌باشد.

امام حسن علیه السلام در بیانی خبر از شهادت خود داده و قاتل خود را معرفی نموده و از قصاص قبل از جنایت پرهیز می‌کند.

أن الحسن علیه السلام قال لأهل بيته: اني أموت بالسم كما مات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

قالوا: و من يفعل ذلك؟ قال عليه السلام: امرأتى جعدة بنت الأشعث بن قيس، فان معاوية يدس اليها و يأمرها بذلك. قالوا: أخرجها من منزلك و باعدها من نفسك. قال عليه السلام: كيف أخرجها و لم تفعل بعد شيئا و لو أخرجتها ما قتلني غيرها، و كان لها عذر عند الناس [۱].

(امام حسن علیه السلام خطاب به خانواده‌ی خویش فرمود: من مانند جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با سم کشته می‌شوم. گفتند: چه کسی این کار را خواهد کرد؟ فرمود: همسرم جعده، دختر اشعث بن قیس زیرا معاویه وی را تحریک کرده و بدین کار دستورش می‌دهد.

گفتند: او را از خانه‌ی خویش بیرون کن و از خود دور ساز فرمود: چگونه او را بیرون کنم در حالی که هنوز هیچ کاری صورت نداده است. هر چند که اگر بیرونش هم کنم، کسی جز او مرا نخواهد کشت، افزون بر آن که نزد مردم بهانه‌ای هم خواهد داشت «که چون مرا بی جهت طلاق داده است، من از او کینه در دل داشتم».)

پی نوشت ها:

- ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۵۰، ح ۱۲.
- ۲- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۷.
- ۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۵۳.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۲۳، ح ۳۴.
- ۵- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۸.

### آگاهی از توطئه‌های مختلف معاویه

در روایات آمده است، امام حسن علیه السلام سه بار مسموم شده است که بار سوم زهر بر بدن آن حضرت اثر کرد و او را به شهادت رساند. امام علیه السلام به یکی دیگر از توطئه‌های معاویه اشاره نموده و فرمود:

قال علیه السلام:

یا بنی، اذا كان فی عامنا هذا یدفع الی هذا الطاغی جاریة تسمى (انیس) فتسمنی بسم قد جعله الطاغی تحت فص خاتمها. قال له عبدالله: فلم لا تقتلها قبل ذلك؟ قال علیه السلام: یا بنی جف القلم و أبرم الأمر فانعقد و لا حل لعقد الله [المبرم]... ثم قال علیه السلام: یا أنیس دخلت النار بما تحت فص خاتمك [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(پسر جان! وقتی سال نو شود، این گردن‌کش (منظور معاویه است) کنیزی به من خواهد داد که انیس نام دارد و او مرا با سمی که آن گردن‌کش در زیر نگین انگشترش قرار داده است، مسموم خواهد کرد.

عبدالله خطاب به پدر عرض کرد: پس چرا پیش از این کار او را نمی‌کشی؟ فرمود: پسر جانم! قلم تقدیر خشکیده و دستور نهایی شده است و کار به آخر رسیده است و گره خدای را گشایش نیست. سپس فرمود: ای انیس! به خاطر آنچه که زیر نگین انگشترت هست، وارد آتش شدی.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- الناقب فی المناقب، ص ۳۱۴، ح ۱ / ۲۶۲، فصل ۷.

۲- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۲۶۹، ح ۵۱ / ۸۸۹.

۳- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۰۵، ح ۱.

### آداب تحیت گفتن در حمام

نقل شده است که مردی به امام حسن علیه السلام در حمام سلام داد. امام علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

لیس فی الحمام سلام، فان احتاج أن یتکلم رجل فیہ فلا بأس أن یأخذ بیده استئناسا للكلام أو یقول له: عافاک الله و أدام سلامتک [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(در حمام سلام کردن مستحب نیست، ولی اگر کسی ناچار شد در حمام با کسی سخن بگوید، اشکال ندارد که برای باز کردن سر حرف، دستش را بگیرد یا به او بگوید: خدا عافیت دهد و همواره سلامتت بدارد.)

پی نوشت ها:

[۱] قوت القلوب، ج ۲، ص ۴۳۳، ف ۴۳۳.

### آداب تحیت گفتن بعد از حمام

شیخ صدوق نقل کرد: روزی امام حسن علیه السلام از حمام بیرون آمد، مردی به آن حضرت گفت: استحمامت عافیت باشد.

قال علیه السلام:

یا لکع و ما تصنع بالأست ههنا؟. فقال: طاب حمامک. قال علیه‌السلام: اذا طاب الحمام فما راحة البدن منه؟. فقال: طاب حمیمک. فقال علیه‌السلام: ويحك أما علمت أن الحمیم العرق؟. قال له: كيف أقول؟. قال علیه‌السلام: قل طاب ما طهر منك و طهر ما طاب منك [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(نادان در اینجا است را چه می‌کنی؟ [منظور واژه‌ی است در استحمام است، که به معنای طلب آب گرم برای شستن است.] راوی گفت: حمامت عافیت باشد. فرمود: وقتی حمام عافیت یافت. چه ربطی به عافیت بدن دارد؟ مرد گفت حمیمت عافیت باشد. فرمود: وای بر تو! آیا نمی‌دانی حمیم یعنی رگ؟ مرد گفت: پس چه بگویم؟ فرمود بگو: عافیت باشد آنچه که از تو پاکیزه شد و پاکیزه باد آنچه که از تو عافیت یافت.)

پی نوشت ها:

- ۱ [۱] - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۱۱، ح ۵، ج ۷۳، ص ۷۸، ح ۲۱.
- ۲- فروع کافی، ج ۶، ص ۵۰۰، ح ۲۱.
- ۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص ۶۹۵، ح ۳، ب ۳۰، و ص ۶۹۶، ح ۶ به نقل از مکارم الاخلاق، ص ۵۸.
- ۴- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۲۹۷.
- ۵- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۹، ح ۱۴۷۸ / ۲.

### آثار دشمنی با اهل بیت

یکی از راه‌های سقوط و انحراف از مسیر حق، دشمنی با خوبان و مردان خداست. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این رابطه خطاب به معاویه بن خدیج فرمود:

قال علیه‌السلام:

لمعاویة بن خدیج: یا معاویة ایاک و بغضنا فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: لا یبغضنا و لا یحسدنا أحد الا زید عن الحوض یوم القیامة بسیاط من نار [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خطاب به معاویه بن خدیج فرمود: ای معاویه! از دشمنی با ما بپرهیز، زیرا همانا رسول خدا «که درود و سلام خدا بر او و بر خاندانش باد» فرمود: کسی با ما دشمنی نمی‌کند و بر ما حسد نمی‌ورزد جز آن که در روز قیامت با شلاق آتشین از حوض کوثر رانده خواهد شد.)

پی نوشت ها:

- ۱ [۱] - احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۴۲۰ الی ۴۲۲. به نقل از مطلع البدور و مجمع البحور للعلامة شهاب الدین الیمانی، ج ۱، ص ۱۰.
- ۲- الاستجلاب للعلامة شمس الدین السخاوی، ص ۵۶.
- ۳- تفسیر آیه المودة للعلامة شهاب الدین المصری، ص ۴۶.

- ۴- أهل البيت للفاضل توفیق أبوعلم، ص ۶۹.  
 ۵- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۴ ح ۳۴۲۰۳.  
 ۶- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۸۸ ح ۸.  
 ۷- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲، و ج ۴، ص ۲۷۸.  
 ۸- مطلع البدور و مجمع البحور للعلامة شهاب الدین الیمانی، ج ۱، ص ۱۰.  
 ۹- نثر الدر المکنون للعلامة المعاصر السيد محمد الحسینی الیمانی، ص ۱۳۲.

### آداب خانه داری

امام حسن مجتبی علیه السلام درباره‌ی آداب خانه‌داری و رهاورد رعایت آنها فرمود:  
 قال علیه السلام:  
 کنس الفناء و غسل الاناء مجبلة الغنی [۱].  
 امام حسن علیه السلام فرمود: (جارو کردن درب منزل و شستن ظروف راه، فراخواندن ثروت است).

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۶ (به نقل از تعلیم المتعلم طریق التعلیم، ص ۳۶، ط، مطبعة المیریة بمصر).

### آیین دوست یابی

یکی از مشکلات جوامع انسانی به خصوص برای نسل جوان انتخاب دوست و رفیقی است که در سرنوشت انسان می‌تواند تأثیرگذار باشد.  
 امام علیه السلام به فرزندش فرمود:  
 قال علیه السلام:  
 یا بنی لا تواخ احدا حتی تعرف موارد و مصادره، فاذا استنبطت الخبرة و رضیت العثرة، فأخه علی اقامة العثرة و المواساة فی العسرة [۱].  
 امام حسن علیه السلام فرمود:  
 (پسرم! با کسی دوستی مکن، مگر آن که محل رفت و آمدهای او را بدانی. پس زمانی که نسبت به آن آگاهی پیدا کردی و او را پسندیدی، پس او را برای دوام رازداری و کمک در تنگناها به برادری انتخاب کن).

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحار الأنوار ج ۷۵، ص ۱۰۵، ح ۴ (با کمی اختلاف)  
 ۲- تحف العقول، ص ۲۳۳ (با کمی اختلاف)  
 ۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۷۱۳، ح ۶.

## آثار غفلت از ذکر خدا و شکرگزاری

هر کسی باید وظایف روزانه‌ی خود را در برابر خداوند (از ذکر و یاد خدا و شکرگزاری در برابر نعمت‌ها) به موقع انجام دهد، اگر انجام ندهد برای بازسازی وظایفی که وقتش گذشت، و آن را انجام نداده، به مشکلاتی دچار خواهد شد، چون هر زمانی وظایف خاص خودش را دارد، و اگر بخواهی در این زمان به بازسازی عمل کرد سابق پرداز، چه بسا وظایف همان لحظه را از دست خواهی داد. امام حسن علیه‌السلام در همین رابطه و در تفسیر آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی فرقان [۱] فرمود:

قال علیه‌السلام:

من فاته عمله من التذکر والشکر بالنهار کان له فی اللیل مستعتب و من فاته باللیل کان له فی النهار مستعتب [۲].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر کس که از وظایف خود در روز، یعنی شکرگزاری و یاد خداوند بازماند، [انجام آن] در شب برای او مشکل خواهد بود و هر کس در شب از وظایف خود بازماند، [انجام آن] در روز برایش مشکل خواهد بود.)

پی نوشت ها:

[۱] خداوند کسی است که شب و روز را پشت سر هم قرار داد، برای کسانی که بخواهند به یاد او باشند و شکر او را انجام دهند.  
[۲] تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۹۹.

## آداب روزه‌داری

عمیر بن مأمون (که دخترش همسر امام حسن علیه‌السلام بود) از آن حضرت روایت کرده است که امام علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

تحفة الصائم أن یدهن لحيته و یجمر ثوبه [۱]، و تحفة المرأة الصائمة أن تمشط رأسها و تجمر ثوبها [۲].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ارمغان روزه‌داری برای مرد روزه‌دار آن است که ریش خود روغن بمالد و لباس خود را بیاراید و عطر بزند و ارمغان زن روزه‌دار، آن است که سرش [همسرش را] شانه کند و لباس خود عطر زند.)

پی نوشت ها:

[۱] استجمار به روش زمان گذشته به این صورت بوده که منقلی آماده می‌کردند و چوب خوش‌بوی قمار یا غیره را در آن می‌انداختند و آتش می‌زدند، با بوی خوشی که از آن به اطراف پخش می‌شد، لباسشان را خوش‌بو می‌کردند. ر.ک، باب انواع البخور، بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۴۳، لذا در ترجمه‌ی حدیث به عطر زدن ترجمه کردیم.

[۲] ۱ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۳ ح ۱ (به نقل از مکارم الأخلاق، ص ۴۵)

۲- خصال صدوق، ج ۱، ص ۶۱، ب ۲، ح ۸۶.

۳- فیض القدير، ج ۳، ص ۲۳۳، ح ۳۲۵۵.

۴- کنز العمال، ج ۹، ص ۲۴۷، ح ۲۵۸۶۸.

۵- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۷۰، ح ۳، و ص ۶۹۵، ح ۴ (به نقل از مکارم الاخلاق، ص ۴۵).

### آداب نوشیدن شیر

دانشمندان علوم تغذیه، در عصر پیشرفت علم، به این نتیجه رسیده‌اند که شیر را نباید یک باره آشامید، زیرا بر اثر وجود چربی در شیر، منجر به نفخ یا عوارض دیگر می‌شود. امام حسن علیه السلام در صدر اسلام در همین باره فرمود:

قال علیه السلام:

إذا شربتم اللبن فتمضمضوا، فان له دسما [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وقتی شیر می‌آشامید، کم کم بنوشید، چرا که شیر دارای چربی‌هایی است).

پی نوشت ها:

[۱] مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۶۹۹، ح ۳، به نقل از مکارم الأخلاق، ص ۲۲۰.

### آداب روز عید (عید فطر و قربان)

زید بن حسن از پدرش امام حسن علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود:

قال علیه السلام

امرنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في العيد ان نلبس اجود ما نجد و أن نتطيب باجود ما نجد و ان نضحى باسمن ما نجد البقره عن سبعة و الجزور عن عشرة و ان نظهر التكبير و علينا السكينة و الوقار. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما دستور داد که در دو عید [فطر و قربان] بهترین لباسی که داریم را بپوشیم و با بهترین عطری که می‌یابیم، خود را خوشبو سازیم و چاق‌ترین حیوانی که می‌یابیم را قربانی کنیم. گاو از هفت نفر «اگر خانواده هفت نفر بود، گاو قربانی کنیم» و شتران از ده نفر «اگر خانواده ده نفر بود، شتر قربانی کنیم» و تکبیر را بلند گوئیم و آرامش و وقار داشته باشیم).

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک للحاکم، ج ۴، ص ۲۵۶، ح ۴۴/۷۵۶۰.

### آداب غذا خوردن

امام صادق علیه السلام از پدرانش از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرد که آن حضرت درباره‌ی آداب غذا خوردن فرمود:

قال علیه السلام:

اثنا عشر خصله ینبغی للرجل ان يتعلمها على الطعام. اربعة منها فريضة، و اربعة منها سنه و اربعة منها ادب. فأما الفريضة، فالمعرفة، و التسمية، و الشكر، و الرضا، و اما السنه فالجلوس على الرجل اليسرى، و الأكل بثلاث اصابع، و الأكل مما يليه و مص الأصابع و اما الأدب، فغسل اليدين، و تصغير اللقمة و المضغ الشديد، و قلة النظر في وجوه القوم. [۱].

امام حسن عليه السلام فرمود:

(دوازده خصلت است که سزاوار است آدمی آنها را برای غذا خوردن بیاموزد. چهارتای آنها فريضة (واجب) است و چهارتای آن سنت (مستحب) و چهارتای آن از آداب است.

اما فريضة: پس عبارتند از ۱- معرفت و شناخت خداوند ۲- بسم الله گفتن ۳- شکر ۴- رضایت.

و اما سنت «و آنچه که مستحب است پس عبارتند از»؛ ۱- نشستن بر پای چپ ۲- خوردن به سه انگشت ۳- خوردن از پیش خود ۴- لیسیدن انگشتان است. و اما آداب، پس عبارت است از؛ ۱- شستن دستان ۲- لقمه‌ی کوچک گرفتن ۳- زیاد و محکم جویدن ۴- کم نگرستن در صورت دیگران).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- الدعوات، ص ۱۳۷، ح ۳۳۹.

۲- المحاسن، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۴۰۱، ب ۵۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۴۱۳، ب ۱۷، ح ۱۳، و ص ۴۲۰، ب ۱۷، ح ۳۵.

۴- خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۸۵، ح ۶۰.

۵- روضة الواعظین، ص ۳۱۱.

۶- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۶۹۸، ح ۱، و ص ۶۹۹، ح ۲.

۷- من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۵۹، ح ۴۲۷۰.

۸- وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۴۳۱، ب ۱۱۳، ح ۱/۳۰۹۸۴.

## آثار و رهاوردهای قرائت قرآن

حجاج بن فرافسه از امام حسن علیه السلام روایت کرد که آن حضرت درباره‌ی تلاوت برخی آیات قرآن فرمود:

قال عليه السلام:

أنا ضامن لمن قرأ هذه العشرين آية، اذا أصبح و اذا أمسى أن لا يمسه لص عاد و لا سبع ضار و لا سلطان ظالم، و لا ماء غالب: آية الكرسي [۱] و ثلاث آيات من الأعراف [۲]، (ان ربكم الله الذي خلق السموات)، الى قوله المحسنين، و عشر آيات من أول الصافات و ثلاث آيات من آخر سورة الحشر، (هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب و الشهادة) الى آخرها و ثلاث آيات (يا معشر الجن) الى قوله (انس قبلهم و لا جان فبأى آلاء ربكما تكذبان). [۳].

امام حسن عليه السلام فرمود:

(من ضامن کسی هستم که این بیست آیه را هنگام صبح و شب بخواند که نه دزدی بزهکار اموال او را سرقت کند و نه درنده‌ای به او زیان رساند و نه سلطان و صاحب قدرتی به او ستم کند و نه آبی او را غرق کند:

آیه الكرسي و سه آیه از سوره‌ی مبارکه اعراف «ان ربكم الله الذي خلق السموات»، تا «ان رحمة الله قريب من المحسنين» و ده آیه از



اول سوره‌ی صافات و سه آیه‌ی از آخر سوره‌ی حشر «الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده» تا آخر سوره و سه آیه از سوره‌ی الرحمن از «یا معشر الجن» تا قول خداوند که فرمود: «انس قبلهم و لا جان فبأی آلاء ربکما تکذبان.» و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام درباره‌ی تلاوت این ۲۰ آیه‌ی قرآن فرمود:  
قال علیه السلام:

أنا ضامن لمن قرأ بهذه العشرين آیه فی کل لیلۃ أن یعافیه الله من کل شیطان مارد، و من کل شیطان حاسد، و من کل لص عاد، و من کل سبع ضار، آیه الكرسی و ثلاث آیات من آخر الحشر.... [۴].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(من ضامن کسی هستم که این بیست آیه را در هر شب بخواند، خدا او را از هر شیطان سرکش و شیطان حسود و از هر دزد بزهکار و از هر درنده‌ی زیان کار ننگه می‌دارد و آن آیه‌ی الكرسی و سه آیه‌ی آخر سوره‌ی حشر است....)  
و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام درباره‌ی فضیلت و رهاورد تلاوت قرآن فرمود:  
قال علیه السلام:

من قرأ القرآن کانت له دعوة مجابهة اما معجلة و اما مؤجلة. [۵].  
امام حسن علیه السلام فرمود: (هر کس قرآن بخواند، دعایش مستجاب خواهد بود، حال یا فوراً و یا با تأخیر.)

پی نوشت ها:

- [۱] سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۵۴ - ۲۵۷.
- [۲] سوره‌ی اعراف، آیه‌های ۵۴ - ۵۶.
- [۳] مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۶۹، ح ۳ نقل از اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۳۱۴.
- [۴] ۱- تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۲۷.
- ۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۶۹، ح ۴، (به نقل از تاریخ بغداد).
- [۵] ۱- الدعوات (للراوندی)، ص ۲۴، ح ۳۱، فصل الثانی.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰۴، ح ۳۱، ب ۲۳، و ج ۹۰، ص ۳۱۳، ب ۱۷، ذیل ح ۱۷.
- ۳- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۶۰، ح ۴۶۴۲/۸.
- ۴- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۶۱، ح ۲.

### آداب معاشرت با مردم

در اسلام پیرامون آداب معاشرت با مردم دستورات واجب و مستحب بسیاری وجود دارد. یکی از آن آداب اینکه اگر می‌خواهی نزد کسی بروی باید با یکی از این اهدافی باشد که امام حسن علیه السلام فرمود:  
قال علیه السلام:

لا تأت رجلاً الا أن ترجو نواله، أو تخاف يده، أو تستفيد من علمه، أو ترجو برکة دعائه، أو تصل رحماً بینک و بینه. [۱].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(نزد کسی نرو، مگر آن که امیدوار باشی به بخشش و عطای او، یا از قدرت او بترسی، یا بهره‌مند شوی از علم او، یا امید داشته

باشی از برکت دعای او، یا رعایت صله‌ی رحم‌نمایی که میان تو و اوست.)

پی‌نوشت‌ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱.

۲- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۲۲، ح ۵۶، و ص ۵۵۴، ح ۷.

۴- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۹.

### آداب تجهیز میت

همچنان که انسان مسلمان در زمان حیاتش آدابی دارد، پس از مرگ نیز آدابی دارد. مثل: غسل دادن، کفن پوشاندن و تشییع و... وقتی اشعث بن قیس از دنیا رفته بود، امام حسن علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

إذا غسلتموه فلا تهيجوه حتى تأتونى به، فلما فرغ من غسله، اتى به فدعا بكافور فوضأه به و جعل على وجهه، و فى يديه و رأسه و رجله، ثم قال: أدرجوه. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وقتی غسلش دادید، تا مرا نزدش نبرده‌اید، تکانش ندهید. وقتی از غسل وی فارغ شدند، ایشان را نزد وی بردند. کافوری خواست و وی را بدان وضویش داد و از آن به صورتش نهاد و بر دستانش و سر و پاهایش نهاد و سپس فرمود او را دفن کنید.)

پی‌نوشت‌ها:

[۱] ۱- المصنف، ج ۳، ص ۴۱۷، ح ۶۱۴۹.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۰۷، ح ۵، و ص ۷۰۸ ح ۱۰ (به نقل از المصنف ابن ابی شیبّه، ج ۳، ص ۲۴۳).

### آداب همنشینی

یکی از آداب همنشینی و مصاحبت آشنایی با نام و نام خانوادگی همنشین است. امام حسن علیه السلام در این باره فرمود:

قال علیه السلام:

مجالسه الرجل من غیر أن یسأل عن اسمه و اسم أبیه، مجالسه النوکی. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(همنشینی با کسی بدون آن که از نام خود او و نام پدرش سؤال شود همنشینی ابلهان است.)

پی‌نوشت‌ها:

[۱] عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۳۸.

**ابوبکر بن الحسن (شهید نینوا)**

مادر وی کنیزی بود که به همسری امام مجتبی علیه السلام در آمد. نامش «رمله» بود، فرزندش به همراه عموی خود به کربلا آمد. روز عاشورا در کنار امامش ایستاد و به لشکر امام علیه السلام زیبایی بخشید، او از عموی خود حمایت کرد. عبدالله بن عقبه غنوی که از سوی لشکر یزید تیراندازی می کرد، وی را نشانه گرفت و به شهادت رساند [۱] سلیمان بن قبه شعری سروده و به شهادت ابوبکر بن حسن چنین اشاره می کند:

و عند غنی قطرة من دمانا

و فی أسد آخری تعد و تذکر [۲].

«نزد قبیله غنوی چند قطره از خون ما ریخته شده، زیرا در آن جا شیر دیگری یادآور و شمارش کننده شجاعت های ماست.»

پی نوشت ها:

[۱] اعلام الوری، ص ۲۴۳؛ عبدالرزاق موسوی مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۳۰.

[۲] شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۱؛ نفس المهموم و نفثه المصدور، ص ۱۴۹.

**ادب امام حسن**

مجلسی رحمه الله از یکی از کتاب های معتبر مناقب، با سند خود از نجیح نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام را دیدم که غذا می خورد، و نزدیک او، سگی بود که امام حسن علیه السلام با هر لقمه ای خود، لقمه ای نیز جلو او می افکند. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا این سگ را از سفرهات نرانم؟ فرمود: او را بگذار؛ من از خدای سبحان خجالت می کشم که جانداري به چهره ای من [که می خورم] بنگرد و من غذا به او ندهم. [۱].

خوارزمی می گوید: حسن بن علی علیه السلام گوسفندی داشت که آن را دوست می داشت؛ روزی دید پای گوسفند شکسته است، از غلام خود پرسید: چه کسی پای او را شکسته است؟ گفت: من. فرمود: چرا؟ گفت: تا تو را غمگین کنم. فرمود: [اما] من حتما تو را شاد می کنم؛ تو [برای خشنودی خداوند متعال] آزادی.

در نقل دیگری آمده است: فرمود: من نیز شیطان را اندوهناک خواهم کرد، یعنی؛ شیطان دستور داده که او، امام را غمگین کند. [۲]

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ۴۳: ۳۵۲، ح ۲۹.

[۲] مقتل الحسین علیه السلام ۱: ۱۲۷.

## ام ابیها و کلیددار بهشت

امام رضا علیه السلام فرمودند:

ایام عید نزدیک شد حسنین علیهما السلام نزد مادر مکرمه‌ی خودشان حضرت فاطمه علیها السلام رفته و فرمودند: اطفال مدینه برای عید، خود را زینت می‌دهند پس چه شده که شما ما را زینت نمی‌فرمایید، و ما چنانچه می‌بینی لباس نداریم.

حضرت زهراء علیها السلام در جواب عزیزان خود فرمود:

یا قره عینی؛ ان ثیابکم عند الخیاط، فاذا خاطها و اتی بها زینتکما.

ای نور دیدگانم؛ لباسهای شما در نزد خیاط است، هنگامی که آنها آماده شود و بیاورد شما را زینت خواهم کرد.

حضرت فاطمه علیها السلام خواست با این جمله دل آنها را بدست آورد.

این گفتگو گذشت تا شب عید فرا رسید، باز نور دیدگان پیغمبر مقصد سابق را بازگو نمودند، یعنی مادر جان؛ جامه‌های ما چه شد.

در این حال حضرت زهراء علیها السلام به خاطر رحمت به عزیزانش گریست و فرمود: ای نور چشمانم؛ خوشحال باشید ان شاء الله هرگاه خیاط لباسهای شما را آورد به شما خواهم داد.

شب فرا رسید، ناگاه صدای درب خانه بلند شد.

حضرت زهراء علیها السلام فرمود: کیست کوبنده در؟ شخصی عرضه داشت.

یا بنت رسول الله؛ افتحی الباب انا الخیاط جئت بالثیاب.

ای دختر رسول خدا؛ در را بگشا که من خیاط می‌باشم که لباسها را آورده‌ام. بی‌بی دو عالم درب را گشود، و مردی با هیبت و خوش سیمائی را دید که پارچه‌ی بسته شده‌ای را آورده بود آن حضرت آن را گرفت و آن مرد برگشت.

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام آن بسته را باز نمود دو پیراهن و دو عبا و زیرجامه به قد و قامت عزیزانش و دو عمامه و کفش در آن بود با خوشحالی حسنین علیهما السلام را از خواب بیدار نمود و آن جامه‌ها را بر آنها پوشانید. امام حسن و امام حسین -علیهما السلام روز عید به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان خود را زینت شده دید، ایشان را در آغوش گرفت و بوسید و به دوش مبارکش سوارشان نمود و به سوی خانه‌ی مادرشان حرکت نمود. آنگاه به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

یا فاطمه؛ رأیت الخیاط الذی أعطاک الثیاب؛ هل تعرفنی.

ای فاطمه؛ دیدی آن خیاطی که لباسها را آورد، آیا او را شناختی.

حضرت زهراء علیها السلام فرمود: به خدا؛ من او را نشناختم و نمی‌دانم لباسی در نزد خیاط باشد، خدا و رسولش از آن داناتر هستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

دختر جان؛ آن شخص خیاط نبود بلکه «رضوان» کلیددار بهشت بود. و جبرئیل این واقعه را از طرف پروردگار به من خبر داد که لباسها از بهشت آمده است [۱].

چه پیراهن که عالم جزء و کل

به دامانش زده دست تو سل

چه پیراهن که تا شاه کرد در بر

به زینب شد یقین قتل برادر [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز: ۲ / ۴۶ ح ۹۱۰، اثبات الهداء: ۲ / ۵۶۵ ح ۴۴.

[۲] نفایح العلام: ۲ / ۲۵.

### اینها پسران رسول خدا هستند

امام باقر علیه السلام از اجداد طاهرینش از حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نقل فرموده‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد، ایشان هم دست امام حسن علیه السلام را به دست راست و دست امام حسین علیه السلام را به دست چپ گرفت و به عیادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ی عایشه بود، امام حسن علیه السلام در جانب راست و امام حسین علیه السلام در جانب چپ آن حضرت نشستند و مشغول مالیدن بدن ایشان شدند. ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدار نشد. امام حسن علیه السلام بر بازوی راست آن حضرت و امام حسین علیه السلام بر بازوی چپ آن حضرت به خواب رفتند. حضرت فاطمه علیها السلام به خانه برگشتند... تا آنکه بعد از مدتی آن دو بزرگوار پیش از آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شود، بیدار شدند و از او پرسیدند: مادر ما کجا است؟ گفت: هنگامی که شما خوابیدید، مادران به خانه برگشت. امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آن شب تاریک و ابری بیرون آمدند. باران تندی می‌بارید و صدای رعد و برق می‌آمد، پس به اعجاز الهی نوری در پیش روی آنها درخشید و آن دو بزرگوار از پی آن رفتند. امام حسن علیه السلام با دست راست خود دست امام حسین علیه السلام را گرفته بود و با هم می‌رفتند و با یکدیگر سخن می‌گفتند تا اینکه به باغ «بنی نجار» رسیدند. چون داخل آن باغستان شدند، حیران شدند و ندانستند به کجا بروند (و ظاهراً به شدت خوابشان می‌آمد). امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام گفت: بیا در همین جا بخواهیم. امام حسین علیه السلام گفت: اختیار با تو است، پس هر دو دست در گردن یکدیگر کرده و به خواب فرو رفتند. حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار شد، و احوال امام حسن و امام حسین علیهما السلام را پرسید و در منزل فاطمه علیها السلام ایشان را طلب کرد ولی آنها را در آنجا نیافت. آن حضرت دست به دعا برخاست و این گونه دعا فرمود:

«الهی و سیدی و مولای؛ این دو فرزندانم، گرسنه از خانه بیرون رفتند، خداوندا؛ تو وکیل من بر آنها هستی.»

ناگهان برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نوری ظاهر شد و حضرت به دنبال آن نور رفت تا به باغ بنی نجار رسید، دید که ایشان دست در گردن یکدیگر کرده و خوابیده‌اند، باران نیز در نهایت شدت و تندی می‌آید که نظیری برای آن نبود. ولی حق تعالی در بالای سر آنها ابر را شکافته بود و یک قطره باران نیز بر ایشان نمی‌بارید. همچنین مار عظیمی آنها را احاطه کرده و آنها را حفظ می‌کرد، موهای آن مار مانند نیهای نیستان بود و دو بال داشت که یکی را بر روی امام حسن علیه السلام و یکی را بر روی امام حسین علیه السلام گسترده بود.

هنگامی که نگاه آن حضرت بر آن مار افتاد، مار تکانی به خود داد و با شنیدن صدای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کناری رفت و به سخن درآمد و عرض کرد:

«خداوندا؛ ترا و فرشتگانت را گواه می‌گیرم که اینها فرزندان پیغمبر تو هستند، و من ایشان را صحیح سالم تسلیم ایشان کردم.»

آن حضرت فرمود: ای مار تو از چه طایفه‌ای هستی؟

عرض کرد: من پیک جن به سوی شما می‌باشم.

حضرت فرمود: از کدام طایفه هستی؟

عرض نمود: از نصیبین؛ گروهی از بنی‌ملیح مرا برای تعلیم آیه‌ی قرآن که فراموش کرده‌اند فرستادند، هنگامی که به این محل رسیدم ندائی از آسمان شنیدم که می‌گفت: ای مار؛ اینها پسرهای رسول خدا هستند. آنها را از آفات و حوادث شب و روز محافظت بنما. من نیز از ایشان محافظت کردم و آنها را صحیح و سالم به شما تسلیم کردم. سپس آن مار آن آیه‌ی قرآن را آموخت و برگشت.

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسن علیه‌السلام را بر دوش راست خود و امام حسین علیه‌السلام را بر دوش چپ خود گرفت و آنها را به خانه‌ی حضرت فاطمه علیها‌السلام برد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه‌المعاجز: ۲ / ۲۷ ح ۸۹۳، بحارالأنوار: ۴۳ / ۲۶۶ ح ۲۵. با کمی تغییر.

### این دو فرزندم را چه می‌شود!

سلمان رحمه الله می‌گوید:

روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و سلام دادم سپس به منزل حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام رفتم.

آن حضرت فرمود: ای عبدالله؛ حسن و حسین علیهما‌السلام گرسنه‌اند و گریه می‌کنند، دست آنها را بگیر و نزد جدشان ببر تا به آنها طعام دهد.

دست آن بزرگواران را گرفتم و به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردم.

آن حضرت چون آن دو را دیدند فرمودند:

ما لکما، حیبی؟ فرزندان نیکوی من، شما را چه می‌شود؟

فرمودند: به طعام اشتها داریم.

حضرت سه بار فرمود: اللهم اطعمهما. «خدایا آن دو را طعام بده».

سلمان رحمه الله گوید: ناگاه یک گلابی در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که لطیف‌تر از پر، سفیدتر از برف، شیرین‌تر از عسل و از کره نرم‌تر بود ظاهر شد، آن حضرت انگشت شصت مبارکش را بر آن کشید و به دو نیم کرد نیمی را به امام حسن علیه‌السلام و نیمی را به حسین علیه‌السلام داد من به آنها نگاه می‌کردم و اشتها داشتم. پیامبر دریافتند که من اشتها دارم، فرمودند:

یا سلمان؛ هذا طعام من الجنة، لا يأكله حتی ینجو من الحساب.

ای سلمان؛ این طعام از بهشت است، کسی آن را نمی‌خورد مگر اینکه از حساب رها باشد. (یعنی کسی از این طعام می‌خورد که از

حساب روز جزا پاک و بهشتی باشد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۹ ح ۵۵، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۰۸. «این حدیث نیز دلالت بر عصمت امام حسن و امام حسین علیهما السلام دارد».

### این جوان در علم خدا غرق است

مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی عربی از صحرا به قصد حج از قومش جدا شد و در حال احرام به جائی برخورد که در آنجا تخم شترمرغ بود، آن را برداشت و خورد، بعدا متوجه شد که محرم بوده است.

هنگامی که وارد مدینه شد برای پرسش از مسئله اش او را به خانه‌ی اولی راهنمایی کردند، بعد از ناتوانی جواب آن مسئله... همگی به اتفاق اعرابی به خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و به اعرابی گفتند: مسئله را از او بپرس؟

اعرابی گفت: مرا نزد خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردید؟

آنها به دروغ گفتند: خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر است، و این شخص وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اهل بیت او می باشد.

اعرابی گفت: ای ابوالحسن؛ ای خلیفه‌ی رسول؛ من محرم از قبیله‌ی خود بیرون آمدم. در این هنگام امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: و قصد مکه کردی و تمام ماجرای اعرابی را شرح داد و گفتگوی مجلس ابوبکر و عجز آنها از پاسخ دادن به مسئله را بیان کرد. اعرابی با تعجب گفت: بلی ای مولای من؛ چنین است.

سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جواب مسئله را به امام حسن علیه السلام که در سن نوجوانی بود واگذار کرد.

اعرابی عرض کرد: ای ابوالحسن، مسئله‌ی مرا بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانستند جواب دهند و به شما واگذار کردند، حال شما مرا به این بچه واگذار می کنی؟

حضرت علی علیه السلام فرمودند: تو از این پسر مسئله‌ات را بپرس، او جواب تو را بیان می کند.

اعرابی گفت: ای حسن؛ من از قوم خود به قصد حج، محرم بیرون آمدم، به جائی رسیدم که تخم شترمرغ بود، آن را عمدا و نسیانا خوردم.

امام حسن علیه السلام فرمود: ای اعرابی؛ در سخن خود کلمه‌ای را زیاد کردی و آن این بود که گفتم، «عمدا» و این کلمه جزو سؤال تو نبوده است.

اعرابی گفت: راست گفتم، من در حال نسیان این عمل را به جا آوردم.

امام حسن علیه السلام فرمود: به تداد آن تخم شترمرغ‌هایی که برداشته‌ای شتران ماده بگیر و شتران نر را بر آنها سوار کن، هر چه زائیدند سال دیگر در منی قربانی کن.

اعرابی گفت: ای حسن؛ بعضی از شتران ماده نمی زایند.

حضرت فرمود: بعضی از تخم‌ها هم فاسد می شوند.

اعرابی گفت: این پسر در علم خدا غرق است، به درستی که تو خلیفه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی.

امام حسن علیه السلام فرمود: ای اعرابی من پسر رسول خدا هستم و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه است.

اعرابی گفت: پس ابوبکر چه می گوید؟

حضرت فرمود: از خود آنها پرس؟ پس آنها تکبیر گفتند و همه از آنچه از حضرت امام حسن علیه السلام شنیدند تعجب کردند.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که در من و پسر من نعمتی قرار داد که در داوود و سلیمان قرار داده بود، هنگامی که می فرماید:

«فهمناها سليمان» [۱] «ما آن را به سلیمان فهماندم». [۲].

در کتاب «قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام» این روایت با کمی تغییر ذکر شده و در ادامه این چنین آمده است.

راوی گوید: در این هنگام صدائی شنیده شد که می گفت:

ای مردم؛ این حکمی که این کودک فهمید، همان حکمی بوده که سلیمان بن داوود علیهما السلام فهمیده بود. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران؛ آیه‌ی: ۳۳.

[۲] مدینه المعجز: ۲ / ۷۵ ح ۱۰۶، به نقل از الهدایة الکبری: ۱۸۷.

[۳] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۷۸.

### امام همدی آن مردم

امام صادق علیه السلام فرمود: امام مجتبی علیه السلام فرمود:

خداوند شهری - بلادی - در مشرق این عالم و شهری در مغرب دارد که، دیواری از آهن او را احاطه نموده و در هر شهری هزار هزار قوم زندگی می کنند و آنها با هزار هزار نوع زبان صحبت می کنند که مانند یکدیگر نیست، و من به همدی آن زبانها آگاهی دارم.

ما فیهما و ما بینهما و ما علیها حجة غیری، و غیر الحسین أخی.

که در بین آنها و برای آنها امام و حجتی غیر از من و حسین علیه السلام برادرم نیست [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ۲ / ۳۶۲. این روایت شریف در کتابهای معتبر دیگر نیز آمده است.

### از برکت امام طعام کم نمی شد

ابن شهر آشوب رحمه الله روایت نموده است:

روزی حضرت امام حسن علیه السلام از کنار جمعی از فقرا عبور می کرد، آنها در سفره‌ی خود مقداری نان خشک با قدری طعام داشته از آن می خوردند. هنگامی که چشم آنها بر آن حضرت افتاد، از جا برخاسته و ایشان را به سفره‌ی خود که بر روی زمین پهن بود، دعوت کردند.

امام حسن علیه السلام از مرکب به زیر آمدند و فرمودند: «ان الله لا یحب المتکبرین». «خدا متکبرین را دوست نمی دارد».



آنگاه با ایشان نشستند و از غذای آنها خوردند، از برکت قدوم مبارک آن بزرگوار آن غذا کم نشد. در آن حال امام مجتبی علیه‌السلام آنها را به مهمانی دعوت نمود. و دستور داد غذاهای لذیذ حاضر کرده و با خوشرویی از آنها پذیرائی کنند، بعد از آن به آنها خلعتهای گرانبها داده و مرخصشان نمود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلاء العیون: ۱ / ۳۷۲.

### اهل بیت، پایه‌گذاران معرفت

طبری گوید: محمد بن همام گفت:

امام حسن علیه‌السلام را دیدم در حالی که مارها را صدا می‌کرد، آنها ایشان را جواب داده و بر دست و گردن مبارکش بالا و پایین می‌آمدند و هیچ گزندی به آن حضرت نمی‌رساندند. یکی از پسرهای عمر گفت: من هم همین کار را می‌کنم. سپس ماری را به دست خود گرفت، مار او را نیش زد و به هلاکت رسید [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نوادر المعجزات: ۱۲۸ ح ۱۳، مدینه المعاجز: ۱۴ / ۲ ح ۸۶۲، صحیفه الأبرار: ۱۶۸ / ۲ ح ۵۳.

### اسامی شیعیان در دیوان همیشگی

حذیفه بن اسید غفاری می‌گوید:

هنگامی - که مردم کوفه بی‌وفائی کردند - و امام مجتبی علیه‌السلام به مدینه برمی‌گشت، من نیز به همراهش بودم، دیدم شتری که حامل باری بود، همراه خود می‌آورد و هیچ گاه از آن جدا نمی‌شد.

روزی به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم ای ابامحمد؛ این شتری که هیچ گاه در طول مسافرت از آن جدا نمی‌شوی چیست؟ ایشان فرمود: ای حذیفه؛ آیا میدانی آن چیست؟

عرض کردم: نمی‌دانم.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: این دیوان است.

عرض کردم: دیوان چیست؟ فرمودند: این دیوانی است که نامهای شیعیان ما در آن می‌باشد.

عرض کردم: فدایت کردم، آیا نام مرا به نشان می‌دهی؟

فرمودند: فردا بیا تا نامت را به تو نشان دهم.

حذیفه می‌گوید: فردای آن روز به همراه پسر برادرم به محضر شریفش حاضر شدیم، آن بزرگوار فرمود: برای چه آمدی؟

عرض کردم: برای آن وعده‌ای که به من داده بودید.

امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: این شخصی که به همراهت آوردی کیست؟ گفتم: پسر برادرم است که گاهی اقرار به امامت شما

دارد و گاهی ندارد.

در آن حال به من امر فرمود تا بنشینم، من نشستم، آنگاه به خادم خود دستور داد تا دیوان را آوردند. پسر برادرم به آن نگاه می‌کرد در حالی که آن را می‌خواند گفت: ای عمو؛ بین این اسم من است. گفتم: بگذار نام خود را در آن بینم، او در حالی که صفحه‌ها را ورق می‌زد گفت: این هم نام تو است. حذیفه می‌گوید: ما با خوشحالی از نزد آن حضرت خارج شدیم. بعدها پسر عمویم در کربلا- در رکاب سید ما امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ۲ / ۵۲ ح ۹۲۰.

### انتخاب نام از طرف خداوند متعال

می‌گویند: چون امام حسن علیه‌السلام متولد شد، حضرت فاطمه علیها‌السلام به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: «برای او نامی انتخاب کن.»

حضرت علی علیه‌السلام گفت: «در انتخاب نام او بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله سبقت نمی‌گیرم.»

پس او را خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آوردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زبان خود را در دهان امام حسن علیه‌السلام کرد و زبان آن حضرت را مکید، سپس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: «چه نامی برای او انتخاب کردی؟»

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «من در انتخاب نام او بر شما سبقت نمی‌گیرم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من نیز بر پروردگار خود سبقت نمی‌گیرم.»

پس حق تعالی به جبرئیل فرمود که: «برای محمد، پسری متولد شده است، بسوی زمین برو و سلام مرا به او برسان و او را تبریک و

تهنیت بگو و به او بگو که: علی نسبت به تو به منزله‌ی هارون است نسبت به موسی، پس اسم پسر هارون را بر او بگذار.»

جبرئیل فرود آمد و امر حق تعالی را بیان کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: «اسم او چه بود؟»

جبرئیل گفت: «اسم او شبر بود.»

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «زبان من عربی است.»

جبرئیل گفت: «نام او را حسن بگذار.»

پس او را حسن نام کردند که در لغت عربی شبر به معنای حسن است.

چون امام حسن علیه‌السلام متولد شد، حق تعالی به جبرئیل وحی کرد که: «برای محمد پسری متولد شده است، برو به تبریک و

تهنیت بگو، و به او بگو که: علی نسبت به تو به منزله‌ی هارون است نسبت به موسی، پس بر او نام پسر دیگر هارون را بگذار.»

جبرئیل نازل شد و بعد از تبریک و تهنیت، پیغام خداوند را رساند، حضرت فرمود: «نام آن پسر چه بود؟»

جبرئیل گفت: «شیر.»

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «زبان من عربی است.»

جبرئیل گفت: «او را حسین نام کن که به معنی شیر است.» پس نام او را حسین گذاشتند. [۱].

در روایت دیگری، اسماء بنت اسد عمیس می‌گوید: من قابله‌ی امام حسن علیه‌السلام بودم، چون آن حضرت متولد شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای اسماء! فرزند مرا بیاور، پس آن حضرت را در جامه‌ی زردی پیچیدم و به خدمت حضرت بردم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا من شما را نهی نکردم که فرزندی که متولد می‌شود را در جامه‌ی زرد نیچید؟» پس او را در جامه‌ی سفیدی پیچیدم و به خدمت آن حضرت بردم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: «چه نامی را برای او انتخاب کرده‌ای؟» امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: «من در انتخاب نام او بر شما سبقت نگرفتم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من نیز در انتخاب نام او بر پروردگار خود سبقت نمی‌گیرم.»

پس جبرئیل نازل شد و گفت: «خداوند بلند مرتبه به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که بر او نام پسر بزرگ هارون را بگذار.» پس حضرت نام او را حسن انتخاب کرد.

چون روز هفتم شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله دو گوسفند ابلق، برای عقیقه‌ی او کشت. به اسماء که قابله بود یک ران با یک اشرفی داد. همچنین سر او را تراشید و موی سرش را با نقره کشید و به اندازه‌ی آن صدقه داد و سرش را به خلوق که بوی خوشی بود مخلوط کرد و فرمود: «ای اسماء! خون عقیقه را بر سر فرزندان مالیدن از کارهای جاهلیت است.» [۲].

از امام صادق علیه‌السلام مرویست که: حق تعالی نام امام حسن علیه‌السلام را با جامه‌ی حریری از جامه‌های بهشت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه فرستاد.

و به روایت دیگر: نام آن حضرت را که بر حریری نوشته بود فرستاد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله، نام امام حسین علیه‌السلام را از آن مشتق کرد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع.

[۲] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام.

[۳] معانی الأخبار.

### اطاعت کردن مار سمی

محمد بن همام می‌گوید: روزی دیدم امام حسن علیه‌السلام ماری را که می‌رفت صدا زد و مار اجابت کرد. حضرت او را گرفت و بر دست خود و گردن خود پیچید سپس او را رها کرد.

در این هنگام یکی از بچه‌های عمر گفت: «این که چیزی نیست من هم اینکار را می‌کنم.»

پس دوید و مار را گرفت و بر دست خود پیچید و آن مار او را گزید و آن جاهل به درد گرفتار شد تا این که مرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه‌المعاجز.

## اشتهای خربزه و فرود به همراه گلابی

حضرت سجاد زین العابدین به نقل از پدر بزرگوارش - ابا عبدالله الحسین سلام الله علیهما - حکایت نماید: روزی برادرم حسن مجتبی صلوات الله علیه مریض شد؛ و چون ناراحتیش برطرف گردید، نزد جدّمان رسول خدا صلی الله علیه وآله - که در مسجد نشسته بود - رفت و خود را روی سینه آن بزرگوار انداخت و حضرت رسول او را در آغوش گرفت و فرمود: جدّت، فدایت باد، چه چیز میل داری؟ برادرم گفت: من خربزه می خواهم.

پیامبر اکرم بر گه ای نوشت و آن را زیر بال جبرئیل علیه السلام نهاد و آن را به طرف سقف مسجد حرکت داد؛ و جبرئیل علیه السلام پرواز کرد؛ و چون لحظاتی کوتاه سپری شد باز گشت، در حالی که یک گوشه از پیراهن خود را جمع کرده بود، وقتی نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسید، دامان خود را گشود و در آن دو خربزه و دو عدد انار و دو عدد گلابی و دو عدد سیب وجود داشت.

پیامبر خدا با دیدن آن میوه ها تبسمی نمود و اظهار داشت:

الحمد لله، که خداوند شما را همانند خوبان بنی اسرائیل قرار داد و برایتان نعمت های الهی و میوه های بهشتی فرستاده می شود. آن گاه جبرئیل علیه السلام میوه ها را تحویل امام حسن مجتبی علیه السلام داد و فرمود: این میوه ها را به منزل ببر؛ و با جدّت، پدرت، مادرت و برادرت تناول نمائید.

حضرت مجتبی سلام الله علیه میوه ها را به منزل آورد؛ و هر روز مقداری از آن ها را تناول می کردیم ولی تمام نمی شد تا آن که رسول خدا رحلت نمود؛ و پس از این که خربزه را میل کردیم پایان یافت.

و چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام رحلت نمود، انار نیز به پایان رسید؛ و همین که امیرالمؤمنین علی علیه السلام رحلت نمود، گلابی هم تمام گردید.

سپس امام حسین علیه السلام افزود:

و هنگامی که برادرم روزهای آخر عمرش را سپری می نمود، من بر بالین بستر برادرم امام حسن مجتبی علیه السلام نشسته بودم که یکی از آن دو سیب تمام شد؛ و در نهایت یکی دیگر از سیب ها - که آخرین میوه بهشتی بود - برای من باقی ماند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۶۲، ح ۸۸۲، الثّاقب فی المناقب: ص ۵۳، ح ۲۲.

## ایثار پیرزن و عکس العمل امام

روزی امام حسن مجتبی و برادرش حسین علیهما السلام به همراهی شوهر خواهرشان - عبدالله بن جعفر - به قصد مکه و انجام مراسم حجّ از شهر مدینه خارج شدند.

در مسیر راه آذوقه خوراکی آن ها پایان یافت و آنان تشنه و گرسنه گشتند؛ و همین طور به راه خویش ادامه دادند تا به سیاه چادری نزدیک شدند، پیرزنی را در کنار آن مشاهده کردند، به او گفتند: ما تشنه ایم، آیا نوشیدنی داری؟

پیرزن عرضه داشت: بلی، بعد از آن هر سه نفر از مرکب های خود پیاده شدند؛ و پیرزن بُری را که جلوی سیاه چادر خود بسته بود،

به میهمانان نشان داد و گفت: خودتان شیر آن را بدوشید و استفاده نمائید.

میهمانان گفتند: آیا خوراکی داری که ما را از گرسنگی نجات دهی؟

پاسخ داد: من فقط همین حیوان را دارم، یکی از خودتان آن را ذبح نماید و آماده کند تا برایتان کباب نمایم؛ و آن را میل کنید. لذا یکی از آن سه نفر گوسفند را سر برید و پوست آن را کُند؛ و پس از آماده شدن تحویل پیرزن داد؛ و او هم آن را طبخ نمود و جلوی میهمانان عزیز نهاد؛ و آن‌ها تناول نمودند.

و هنگامی که خواستند خداحافظی نمایند و بروند گفتند: ما از خانواده قریش هستیم؛ و اکنون قصد مکه داریم، چنانچه از این مسیر بازگشتیم، حتما جبران لطف تو را خواهیم کرد.

پس از رفتن میهمانان ناخوانده، شوهر پیرزن آمد؛ و چون از جریان آگاه شد، همسر خود را مورد سرزنش و توبیخ قرار داد که چرا از کسانی که نمی شناختی، پذیرائی کردی؟!

و این جریان گذشت، تا آن که سخت در مضیقه قرار گرفتند؛ و به شهر مدینه رفتند، پیرزن از کوچه بنی هاشم حرکت می کرد، امام حسن مجتبی علیه السلام جلوی خانه اش روی سگویی نشسته بود، پیرزن را شناخت.

حضرت مجتبی علیه السلام فوراً غلام خود را به دنبال آن پیرزن فرستاد، وقتی پیرزن نزد حضرت آمد فرمود: آیا مرا می شناسی؟ عرضه داشت: خیر.

امام علیه السلام اظهار نمود: من آن میهمان تو هستم که در فلان روز به همراه دو نفر دیگر بر تو وارد شدیم؛ و تو به ما خدمت کردی و ما را از گرسنگی و تشنگی نجات دادی.

پیرزن عرضه داشت: پدر و مادرم فدای تو باد! من به جهت خوشنودی خدا به شما خدمت کردم؛ و انتظار چیزی نداشتم.

حضرت دستور داد تا تعدادی گوسفند و یک هزار دینار به پاس ایثار پیرزن تحویلش گردد و سپس او را به برادر خود - حسین علیه السلام - و شوهر خواهرش - عبدالله - معرفی نمود؛ و آن‌ها هم به همان مقدار به پیرزن کمک نمودند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۳۴۱، ح ۱۵، و ص ۳۴۸، أعيان الشَّيْخَة: ج ۱، ص ۵۶۵.

### اظهار شجاعت، در جنگ جمل

جنگ جمل، همچنان ادامه داشت. سپاه حق، بر سپاه ضلالت، حمله می کردند و آنان، دفاع می نمودند. این حمله و دفاع، کم کم، ملال می آورد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تا آن شتری که هودج آن زن و علم سپاه بصره را بر پشت دارد، بر سر پا ایستاده باشد، این جنگ، پایان پذیر نیست.

آنگاه، امیرمؤمنان علیه السلام، متوجه فرزند برومندش، محمد حنفیه شده، فرمود: محمد! شمشیر خود را از غلاف برکش و دندانهایت را به هم بفشار. به نام خدا، حمله آغاز کن و تا وقتی که شتر آن زن را از پا نینداخته‌ای، باز مگرد!

محمد بن حنفیه هم اطاعت کرده، خود را به ابزار جنگ آراست و به عزم حمله، پای به میدان نهاد.

کمان داران بصره، وقتی محمد حنفیه را از دور دیدند، پیکان تیرها را به سینه‌ی کمان گذاشتند. آنگاه تیرها، از چپ و راست، به سمت محمد حنفیه، پر می کشید.

این، رگبار بهاری بود که قضا را تیره ساخته بود و با این وضع، محمد حنفیه پیش می‌رفت. ولی او احساس کرد که این پیشروی بیهوده است و در چنین هنگامه‌ای، صف شکافی و لشکر شکنی، کار هیچ کس نیست.

آنگاه، محمد حنفیه، از رزمگاه برگشت و عقب‌نشینی نمود و به خدمت پدر بزرگوارش، امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این صحنه‌ی میدان نیست، این، عرصه‌ی قیامت است! اجازه بدهید این تیرباران اندکی آرام بگیرد.

امام علی علیه‌السلام با خشونت، دست بر سینه‌ی محمد حنفیه زد، او را عقب رانده و به او فرمود: تو، این سستی و اهمال را، از مادرت به ارث برده‌ای، و گرنه، پدران تو، هرگز از رگبار تیر، نمی‌ترسیدند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌خواست، شخصا این کار را به پایان برساند، که امام حسن مجتبی علیه‌السلام، پیش آمده و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من به جهت انجام این کار، به میدان می‌روم.

امام علی مرتضی علیه‌السلام، علاوه بر اینکه عقیده داشت که درباره‌ی حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام باید احتیاط کرد - زیرا که نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در گروهی وجود این دو فرزند عزیز است - اساسا امام حسن علیه‌السلام را عاشقانه دوست می‌داشت، لذا سؤال کرد: ابا محمد! آیا تو می‌روی؟!

امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: آری، من می‌روم.

امیرمؤمنان علیه‌السلام، اندکی فکر کرد و سپس فرمود:

«سر علی اسم الله»

یعنی: «برو، به نام خدا!»

سپس، امام حسن مجتبی علیه‌السلام، رهسپار میدان جنگ شده و به حمله پرداخت.

البته، قبایل بصره، همچنان پایدار و پافشار مانده بودند. باران تیر به شدت می‌بارید، ولی امام مجتبی علیه‌السلام، خیال بازگشت نداشت.

از آن طرف، «ضبی‌ها» و «ازدی‌ها» هم نمی‌خواستند، که هودج را بر زمین بزنند.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام، پیوسته به پیش می‌رفت و صفوف آنان را می‌شکست.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام از دور، فرزندش، امام حسن علیه‌السلام، را می‌دید که همچون غریقی، در میان دریای بیکران، گاهی پدیدار و گاهی ناپدید می‌شود.

سرانجام، امام علی علیه‌السلام دید که پرچم بصری‌ها سرنگون شد و سپاه عظیم بصره، از هم پاشیده و پریشان گردید و آنها، راه گریز را اختیار نمودند.

محمد بن حنفیه، که در کنار پدرش ایستاده بود، این صحنه‌ی دیدنی را تماشا می‌کرد. وقتی که علم بصری‌ها سرنگون شد، حضرت امام علی علیه‌السلام، چشم به محمد بن حنفیه دوخت.

این نگاه، به محمد حنفیه، می‌گفت: ای پسر! آیا برادرت حسن علیه‌السلام را نمی‌بینی که یک تنه، چه می‌کند؟ آیا دیدی که عاقبت، شمشیر او، علم نفاق را از پای درآورد؟

محمد حنفیه، در آتش شرم می‌سوخت و یارای سخن گفتن نداشت.

اما، امیرمؤمنان علیه‌السلام، به محمد حنفیه فرمود: نه، خجالت مکش، محمد! تو خودت را با حسن علیه‌السلام قیاس مکن؛ زیرا که او، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است و تو، فرزند من هستی و آنچه از دست او برمی‌آید، از دست تو برآمدنی نیست [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۵، مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۱؛ طبق نقل آفتاب مهربانی، صص ۲۵ - ۲۷.

### اساس صلحنامه و بی‌وفایی معاویه

ابن صباغ مالکی، در کتاب «الفصول المهمة» متن صلحنامه حضرت امام حسن علیه‌السلام با معاویه را ذکر کرده، که خلاصه‌ی ترجمه‌ی آن، چنین است:

این، چیزی است که حسن بن علی علیه‌السلام با معاویه، بر اساس آن صلح نمودند، تا زمام حکومت در دست معاویه باشد. اساس این صلحنامه عبارت است از:

۱- معاویه به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کند.

۲- معاویه، هیچ کس را جانشین و ولیعهد، برای خودش قرار ندهد.

۳- جان مردم (شیعیان)، در هر کجا که هستند، از حجاز، یمن و عراق، در امان باشد، (و کسی موجب سلب امنیت و آزادی آنها نشود) و اصحاب و شیعیان امام علی علیه‌السلام و زنان و فرزندان آنها، از نظر جان، مال و ناموس، در امان باشند.

۴- حسن و حسین علیهما‌السلام، و سایر افراد خاندان نبوت، در امن و آزادی باشند و کسی در نهان و آشکار، گزندگی به آنها نرساند و آنها، در تمام نقاط جهان، در امنیت و آزادی بسر برند [۱].

در بعضی از متون، چهار شرط زیر نیز ذکر شده است:

۱- معاویه، باید دست از سب و لعن امام علی علیه‌السلام بردارد و نام مبارک آن حضرت، به نیکی برده شود.

۲- هزار هزار (یک میلیون) درهم، میان فرزندان شهدای جنگ جمل و صفین، که در رکاب امام علی علیه‌السلام کشته شده‌اند، تقسیم شود [۲].

۳- معاویه، حق صاحبان حق را به آنها برگرداند.

۴- معاویه هر سال، پنجاه هزار درهم به عنوان حق امام حسن علیه‌السلام (و حقوق اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) ادا نماید [۳].

این صلحنامه در روز بیست و پنجم ماه ربیع الاول سال چهل و یک هجری قمری، منعقد شد و گروهی از بزرگان آن را امضاء کردند و معاویه، متهد شد تا به آن عمل کند.

این شروط، به خوبی نشان می‌دهد که اگر به آنها وفا می‌شد، امام حسن علیه‌السلام در پرتو آن، می‌توانست به آگاهی بخشی و بازسازی نیروهای خود پردازد و در این فرصت استثنایی و بی‌نظیر، بتواند آب از دست رفته را به جوی خود، بازگرداند.

ولی، معاویه پس از آنکه بر اوضاع مسلط گردید، به سوی کوفه حرکت کرد و در روز جمعه به «نخيله» (نزدیک کوفه)، وارد شد و در آنجا مردم را از دو طرف، به گرد خود جمع کرد و برای آنها سخنرانی نمود.

معاویه در آن خطبه، با کمال صراحت و گستاخی، چنین گفت: من برای نماز، زکات و حج، با شما نجنگیدم، با اینکه شما، به این امور، پایبند هستید، بلکه جنگ من با شما از این رو بود که من، زمام امور حکومت را به دست گیرم و خداوند آن را به من، عطا کرد!!! اکنون بدانید، آن شروطی را که من در ضمن قرارداد صلح به حسن بن علی علیهما‌السلام وعده دادم، همه‌ی آنها را زیر پای خود می‌گذارم و به هیچیک از آنها وفا نخواهم کرد!!! [۴].

به این ترتیب، ماهیت پلید و نیرنگ و تزویر ناجوانمردانه‌ی معاویه، آشکار شد و او با زر و زور و تزویر، بر گرده مردم سوار گردید. به این ترتیب، امام حسن علیه‌السلام از صحنه‌ی سیاست بر کنار شده و به مدینه بازگشت و در آنجا در انتظار دستور خداوند متعال

به زندگی خود ادامه داد.

بنابر تاریخ فوق، (که امم حسن علیه‌السلام در روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهل هجری قمری، زمام خلافت را به دست گرفت و قرارداد صلحنامه‌ی آن حضرت با معاویه، در روز بیست و پنجم ماه ربیع الاول سال چهل و یک هجری قمری، منعقد شد) نتیجه می‌گیریم که مدت خلافت آن حضرت، شش ماه و چهل روز، بوده است. سپس، آن حضرت به شهر مدینه رفته و حدود ده سال، به دور از متن حکومت و مسائل حکومتی، ادامه‌ی زندگی داده است [۵].

پی نوشت ها:

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۰.

[۲] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۲.

[۳] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۳. (بعضی، شرط آخر را، از ناحیه‌ی دروغ سازان حدیث دانسته‌اند).

[۴] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۰.

[۵] سیره‌ی چهارده معصوم (علیهم‌السلام)، صص ۲۷۱ - ۲۷۲.

### اعتراض عایشه و پاسخ امام حسین

حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود:

وقتی که امام حسن علیه‌السلام به حالت احتضار درآمد، به امام حسین علیه‌السلام فرمود: «برادرم! من به تو وصیتی می‌کنم، آن را رعایت کن و انجامش بده!

وقتی که من از دنیا رفتم، جنازه‌ی مرا آماده‌ی دفن کن؛ سپس مرا به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا من با آن حضرت تجدید عهد کنم. آنگاه، مرا به جانب قبر مادرم فاطمه علیها‌السلام برگردان و پس از آن، مرا به بقیع ببر و در آنجا دفن کن.

و بدان که از طرف حمیرا (عایشه)، که مردم از کارهای خلاف و دشمنی او، با خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ما خاندان، آگاه هستند، مصیبتی به من می‌رسد».

وقتی که امام حسن علیه‌السلام به شهادت رسید و از دنیا رفت، جنازه‌ی مطهرش را روی تابوتی گذاشتند و آن را به محلی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بر جنازه‌ها نماز می‌خواند، بردند.

امام حسین علیه‌السلام، بر جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه‌السلام نماز خواند.

پس از خواندن نماز، جنازه‌ی مطهر آن حضرت را به کنار مرقت مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله برده و اندکی در آنجا توقف کردند.

از سوی دیگر، به عایشه خبر دادند که بنی هاشم می‌خواهند جنازه‌ی امام حسن علیه‌السلام را، کنار قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنند.

آنگاه، عایشه بر استری زین کرده، سوار شده، به آنجا آمده، ایستاد و گفت: فرزند خود را از خانه‌ی من بیرون ببرید، که نباید در اینجا چیزی دفن شود و نباید پرده‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دریده گردد!!!

امام حسین علیه‌السلام به عایشه فرمود: «تو و پدرت، پیش از این پرده‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دریدید! و تو کسی را



(مقصود، ابوبکر است) به خانهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردی، که آن حضرت دوست نداشت (او) نزدیک آن حضرت باشد و خدا، در مقابل این کار، از تو بازخواست خواهد کرد!

همانا، برادر من حسن علیه السلام، به من امر کرد که جنازه اش را نزد جد بزرگوارش بیاورم، تا با جد بزرگوارش، تجدید عهد کند. و بدان که، برادر من از همه‌ی مردم به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و معنای قرآن، داناتر بود و نیز او، داناتر از این بود که پرده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره کند.

اگر از نظر ما، دفن کردن در کنار مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله، جایز بود، آنگاه تو می فهمیدی که (جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه السلام، در آنجا دفن می شد، [ولی از نظر ما، کلنگ زدن، نزد گوش مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، جایز نیست]. سپس، محمد حنفیه رشته‌ی سخن را به دست گرفت و گفت: ای عایشه! تو یک روز بر روی استر می نشینی و یک روز (در جنگ جمل) بر روی شتر می نشینی! تو، به علت دشمنی که با بنی هاشم داری، نه مالک نفس خود هستی و نه در روی زمین، آرام می گیری!

عایشه، رو به او کرده و گفت: ای پسر حنفیه! اینها که سخن می گویند، فرزندان فاطمه علیها السلام هستند، تو دیگر چه می گویی؟ امام حسین علیه السلام به عایشه فرمود: تو محمد را از بنی فاطمه علیه السلام، به کجا دور می کنی؟! سوگند به خدا! که او زاده‌ی سه فاطمه است:

۱- فاطمه، دختر عمران (مادر ابوطالب).

۲- فاطمه، بنت اسد (مادر امام علی علیه السلام).

۳- فاطمه، دختر زائده بن اصم (مادر عبدالمطلب).

عایشه بار دیگر گفت: پیر خود را (از این جا) دور کنید و ببرید، که شما قومی دشمن، هستید!!!

امام حسین علیه السلام، جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه السلام را به سوی بقیع، حرکت داد [۱].

در نقل دیگر، آمده است که:

پس از مراسم غسل دادن به جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه السلام، هنگامی که جنازه‌ی مطهر آن حضرت را به سوی مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت دادند، مروان (که حاکم مدینه بود)، با همدستان خود، یقین کردند که می خواهند جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه السلام را، کنار مرقد مطهر جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند به گرد هم آمده، لباس رزم پوشیده و رو در روی بنی هاشم قرار گرفتند.

عایشه، در حالیکه بر استر سوار بود، فریاد می زد. من دوست ندارم فرزند خود را به خانهای من بیاورید!

مروان می گفت: چه بسیار جنگی که از آسایش، بهتر است! آیا عثمان، در دورترین جای مدینه دفن شود و حسن علیه السلام، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شود؟! این کار هرگز اتفاق نخواهد افتاد! نزدیک بود که جنگ شدیدی، میان بنی امیه و بنی هاشم واقع شود.

در این هنگام، عبدالله بن عباس، نزد مروان شتافت و گفت: ای مروان! ما می خواهیم با زیارت مرقد مطهر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، با آن حضرت، تجدید عهدی کنیم. ما نمی خواهیم که جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه السلام را در کنار مرقد مطهر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، دفن کنیم!

عبدالله بن عباس، رو به عایشه کرده و گفت: ای عایشه! این، چه رسوایی است (که درست کرده‌ای)? تو، روزی بر روی استر و روز دیگر بر روی شتر، می خواهی نور خدا را خاموش کرده و با دوستان خدا، بجنگی؟! باز گردد! که به آنچه دوست داری، رسیده‌ای! (یعنی: خاطرت، آسوده باشد که ما نمی خواهیم جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه السلام را در کنار مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم دفن کنیم) خداوند، انتقام این خاندان را - اگر چه پس از مدتی طولانی هم باشد خواهد گرفت.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱، صص ۳۰۲ - ۳۰۳.

## اسلام آوردن یهودی

طریحی از فخر رازی نقل کرده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله برای شرکت در جنگ از مدینه خارج شد و علی علیه السلام را همراه خود برد. حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که کودک بودند، نزد مادرشان در مدینه ماندند، روزی حسین علیه السلام، که ۳ سال داشت، از خانه بیرون آمد و در کوچه‌های مدینه به راه افتاد و به نخلستان‌ها و باغ‌های اطراف مدینه رسید. در حواشی و کناره‌های آن گردش می‌کرد که یک نفر یهودی به نام صالح بن رقعہ نزدیک او آمد و آن حضرت را به خانه‌ی خود برد و از مادرش پنهان کرد.

چون عصر فرارسید و از حسین علیه السلام خبری نشد، فاطمه علیها السلام را اندوه و غم بی‌خبری از فرزندش فراگرفت. او بارها از خانه تا در مسجد النبوی صلی الله علیه و آله بیرون آمد و کسی را ندید تا سراغ حسین علیه السلام بفرستد. پس به فرزندش، حسن علیه السلام رو کرد و فرمود: ای میوه‌ی دلم! نور چشمم! برخیز و برادرت، حسین علیه السلام را پیدا کن که قلبم از فراقش می‌سوزد. حسن علیه السلام برخاست، و از مدینه بیرون آمد و به اطراف آن، که نخل‌های فراوان داشت، آمد و فریاد زد: حسین بن علی! نور چشم پیامبر! برادرم کجایی؟! در همین حال که صدا می‌زد، آهویی نزدش آشکار شد و خدا به او الهام فرمود که از آهو پرسد. گفت: ای آهو! آیا برادرم، حسین را دیده‌ای؟ خدا به برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله، آهو را به سخن آورد و گفت: حسن جان! نور چشم مصطفی! دل خوشی مرتضی! و ای مایه‌ی حیات دل زهرا! بدان! برادرت را صالح یهودی گرفته و در خانه‌ی خود پنهان ساخته است.

حسن علیه السلام تا در خانه‌ی یهودی آمد و او را صدا زد. صالح بیرون آمد. حسن علیه السلام گفت: حسین را بیرون بیاور و به من بسپار و گرنه به مادرم می‌گویم تا تو را هنگام سحرها نفرین کند، و از پروردگارش بخواهد یک نفر یهودی روی زمین نگذارد، و به پدرم می‌گویم که با شمشیرش همه‌ی شما را بزند و به هلاکت برساند، و به جدم می‌گویم تا از خدای سبحان بخواهد که جان همه‌ی یهودی‌ها را بگیرد.

صالح یهودی از سخنان او شگفت زده شد و پرسید: کودک جان! مادرت کیست؟ حسن علیه السلام فرمود: مادرم زهرا، دختر محمد مصطفی! گردن بند (عروس صفا و) خلوص، و در صدف عصمت و عزت جمال دانش و حکمت است. او نقطه‌ی دایره‌ی مناقب و مفاخر، و قطعه‌ی نوری از انوار صفات نیک و کارهای خیر است. خمیره‌ی وجود او از سیبی از سیب‌های بهشت سرشته است، و خدا در صحیفه‌ی او آزادی گنجهکاران امت را نوشته است. او مادر سروران نجیب، و سالار زنان عالم، و بریده‌ی از دنیا، و پاک از تطاول تأثیر نابجای روزگار، فاطمه‌ی زهرا است.

یهودی گفت: مادرت را شناختم. پدرت کیست؟

حسن علیه السلام فرمود: پدرم اسدالله الغالب، علی بن ابیطالب است؛ آن که با دو شمشیر زد، و با دو نیزه افکند، و با پیامبر به دو قبله نماز گزارد، و جان خود را به آقای جن و انس فدا کرد؛ پدر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام.

صالح گفت: پسر جان! پدرت را شناختم. جدت کیست؟

حسن علیه‌السلام فرمود: جدم دری از صف (پیامبران خدای) جلیل، و میوه‌ای از درخت ابراهیم خلیل است، آن ستاره‌ی درخشان، و نور تابان، از چراغ تکریم‌های آویزان در عرش خدای سبحان، سرور هر دو جهان، و رسول انس و جان، و مایه‌ی نظام هر دو سرا، و فخر عالمیان، و مقتدای هر دو حرم، و امام شرقیان و غربیان، و جد هر دو سبط، من حسن و برادرم حسین.

چون حسن علیه‌السلام از شمارش مناقب پیامبر صلی الله علیه و آله فارغ شد، زنگار کفر از دل صالح زدوده شد و اشک از دیدگانش سرازیر گشت و همچون سرگشته‌ای، با حیرت از زیبایی سخن و کمی سن و تیزهوشی حسن، به او می‌نگریست.

سپس گفت: ای میوه‌ی دل مصطفی، و نور چشم مرتضی، و شادی دل زهرا! پیش از آن که برادرت را به تو بدهم، از (اسلام و) احکام اسلام به من خبر ده تا اعتراف کنم و به اسلام درآیم. حسن علیه‌السلام نیز احکام اسلام را بر او عرضه کرد، و حلال و حرام را به او آموخت، و صالح اسلام آورد. و به دست امام، فرزند امام اسلامش نیکو گشت و برادرش حسین علیه‌السلام، را به او سپرد، و بر سر هر دو طبقی از طلا و نقره افشاند و به برکت حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام، آن‌ها را به فقیران و محرومان صدقه داد. سپس حسن علیه‌السلام دست برادرش را گرفت و نزد مادر آورد. چون مادر آن دو را دید، قلبش آرام گرفت و شادمان گشت.

روز بعد، صالح همراه ۷۰ نفر از افراد قبیله و خویشان خود آمد و همگی به دست امام فرزند امام، اسلام آوردند.

سپس صالح به در خانه‌ی زهرا آمد و در حالی که ثناگوی آن بزرگواران بود، صورت خود را بر خاک آستانه‌ی آن خانه سایید و گفت: ای دختر مصطفی! من در حق فرزند تو بد کردم و او را آزردم. اینک از کرده‌ی خود پشیمانم. از گناهم بگذر. فاطمه علیها‌السلام پیام فرستاد: ای صالح! من از گناه تو گذشتم و چشم پوشیدم، اما آن دو، فرزندان من و فرزندان علی مرتضی‌اند. از او نیز به جهت آزاری که به پسرش رساندی، عذرخواهی کن.

سپس صالح به انتظار علی علیه‌السلام نشست، تا آن حضرت از سفر آمد و صالح حال خود را بر او عرضه داشت و به گناه خود اعتراف کرد و نزد آن حضرت گریست و از خطای خود عذرخواهی نمود. آن حضرت فرمود: ای صالح! من از تو راضی شدم و از گناهت چشم پوشیدم، ولی اینان فرزندان من و دو ریحانه‌ی رسول خدایند. نزد او برو و از او نیز به جهت رفتار بدی که در حق فرزندش نمودی، عذرخواهی کن. صالح، گریان و غمگین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای سرور رسولان! تو رسول رحمت برای جهانیانی، و من گناه و خطا کرده‌ام. من فرزندت، حسین علیه‌السلام را ربودم و او را در خانه‌ی خود از مادر و برادرش پنهان ساختم و آنان را ناراحت کردم. اینک از کفر جدا شده‌ام و به دین اسلام درآمده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از تو راضی شدم و از گناهت گذشتم، لکن بر تو باد که از خدا نیز - به سبب رفتار بدت نسبت به نور چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و محبوب دل زهرا علیها‌السلام - عذر بخواهی و استغفار کنی تا از تو درگذرد.

پس صالح از پروردگار خود پیوسته آمرزش می‌خواست و به او توسل می‌جست و در سحرگاهان و هنگام نمازها در پیشگاهش تضرع می‌کرد؛ تا جبرئیل با بهترین تکریم‌ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد! خدا از صالح - همان روز که به دست امام فرزند امام اسلام آورد - درگذشت (و او را بخشید). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المنتخب: ۱۶۳.

**اجرای حد بر ولید**

طبری از ابوساسان نقل کرده است که او گفت:

نزد عثمان بن عفان بودم که ولید را در حال مستی آوردند. عثمان گفت: علی! برخیز و او را تازیانه بزن. علی علیه السلام فرمود: حسن جان! او را تازیانه بزن. حسن علیه السلام عرض کرد: داغ او را به کسی بسپار که خنک او را عهده‌دار است. گویا عثمان عصبانی شد و گفت: عبدالله بن جعفر! برخیز و او را تازیانه بزن. پس عبدالله بن جعفر تازیانه زد و علی علیه السلام شمرد تا به ۴۰ رسید، و فرمود: دست نگهدار. سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ۴۰ تازیانه زد... و من این را بیش تر دوست دارم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ذخائر العقبی: ۹۶.

### اذن ورود برای اسب سوار

سید بن طاووس با سند خود از ابن عباس نقل کرده است:

روزی نزد امیر مؤمنان علیه السلام علی بن ابیطالب علیه السلام نشسته بودم و با هم سخن می گفتیم که فرزندش، حسن علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! اسب سواری که بوی مشک و عنبر او بلند است، می خواهد خدمت شما برسد. علی علیه السلام فرمود: بگذار بیاید. پس مردی تنومند، زیبا، خوش چهره، و خوش اندام که لباس های پادشاهان به تن داشت، آمد و گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود: بر تو باد سلام... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مهج الدعوات: ۱۱۴.

### احتجاج امام حسن با معاویه و یارانش

خوارزمی می گوید: یزید بن ابی حبیب، حارث بن یزید و ابن هیبره نقل کرده اند:

عمرو بن عاص، عتبۀ بن ابی سفیان، ولید بن عقبه و مغیره بن شعبه نزد معاویه رفته، گفتند: بفرست حسن را بیاورند تا به او ناسزا گوئیم و تحقیرش نماییم.

گفت: می ترسم از پس او بر نیایید، و بدانید چنانچه او را بخواهم، می گویم تا همچون شما سخن گوید.

گفتند: باشد، سوگند به خدا! امروز او را خوار می کنیم. پس معاویه، امام حسن علیه السلام را - که خبر نداشت - خواست، و گفت: من تو را نخواستم، بلکه این ها مرا وادار کردند تا تو را بخواهم، و این ها می گویند: عثمان، مظلوم کشته شد و پدر تو، او را کشت. اکنون بشنو و پاسخ ایشان را بده و هیبت من تو را نگیرد که تا بیانی رسا، جوابشان گوئی. امام حسن علیه السلام فرمود: چرا به من خبر ندادی تا [با خود] به شمار ایشان را بده و هیبت من تو را نگیرد که تا بیانی رسا، جوابشان گوئی. امام حسن علیه السلام فرمود: چرا است؛ هم امروز، و هم در گذشته، و هم در آینده. اینک بگوئید تا بشنوم.

عمرو بن عاص گفت: خدا به شما، فرزندان عبدالمطلب، حکومت نخواهد داد؛ زیرا خلفا را کشتید و خون های حرام را حلال شمردید... سپس عتبۀ بن ابی سفیان گفت: کشتگان عثمان، شما فرزندان عبدالمطلب هستید. سوگند به خدا! این، حق ماست که خون عثمان را از شما بگیریم... سپس مغیره سخن گفت....

امام حسن علیه‌السلام فرمود: سپاس خدایی را که اول شما را با اول ما، و آخر شما را با آخر ما هدایت فرمود! گفتارم را بشنوید و توجهتان را به من بسپارید. از تو آغاز می‌کنم - ای معاویه! - سوگند به خدا! اینان به من ناسزا نگفتند؛ این تویی - ای معاویه! - که به من ناسزا گفتی؛ زیرا زشت کردار، بدخود، ظالم بر ما، و دشمن محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش بودی و هستی. سوگند به خدا! اگر من و ایشان، در جمع مردم مدینه، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، توان این سخنان را که گفتند نداشتند. آری، از تو آغاز می‌کنم - ای معاویه! - بشنو، و جمعیت نیز باید بشنود. هان ای مردم! بشنوید، و حقی را که می‌دانید کتمان نکنید، و چنانچه باطل گفتیم، تصدیق نکنید.

شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید کسی را که ناسزا می‌گویید، به هر دو قبله نماز گزارد، و تو [در آن زمان] - ای معاویه! - کافر به هر دو قبله بودی، و آن‌ها را گمراهی می‌شمردی، و [بت‌های] لات و عزی را می‌پرستیدی؟ و [شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که علی علیه‌السلام] در هر دو بیعت فتح و رضوان، با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد، و تو - ای معاویه! - به اولی کافر بودی، و دومی را شکستی؟

شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که در جنگ بدر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شما را لعنت فرستاد؛ در حالی که پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان بر دوش علی علیه‌السلام بود؟ و نیز در جنگ احزاب، شما را لعنت فرستاد و باز پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان بر دوش علی علیه‌السلام بود، و - ای معاویه! - پرچم مشرکان بنی‌امیه، بر دوش تو بود؟ با این سوابق است که خدا حجت (و منطوق) علی علیه‌السلام را پیروز، و ادعایش را حق، و آیینش را یاری، و سخنش را تصدیق می‌کند، و با این پیشینه‌هاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان از او خشنودند.

و شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله، خیریان را محاصره کرد، و عمر بن خطاب را با پرچم مهاجران، و سعد بن معاذ را با پرچم انصار [به نبرد آنان] فرستاد، و سعد را زخمی آوردند، و عمر نیز برگشت در حالی که یاران خود را [از نبرد با ایشان] می‌ترساند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فردا پرچم را به کسی دهم که خدا و رسول، او را دوست دارند، و او نیز خدا و رسول را دوست دارد، و بر نمی‌گردد تا خدا - به خواست خود - پیروزش کند». عمر، ابوبکر، مهاجران و انصار که در آن جا بودند، بر آن طمع بستند. علی علیه‌السلام در آن روز، به چشم‌درد سختی، مبتلا بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام را خواست و در دو چشم او آب دهان خود نهاد، (و شفا یافت) و پرچم را به او داد و فرمود: «خدایا! از گرما و سرما نگهش دار»، و علی علیه‌السلام برنگشت تا خدا پیروزش کرد و خیریان را تسلیم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نمود. و تو در آن روز - ای معاویه! - در مکه، مشرک و دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بودی.

و شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که علی علیه‌السلام بود که خواسته‌های نفسانی را بر خود حرام کرد، و خدا در این باره فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای شما حلال کرده است، حرام شمارید.» [۱].

و اما تو ای معاویه! من دربارهی تو جز آنچه واقعیت دارد و خودت و یاران گرداگردت می‌دانند، نمی‌گویم: روزی تو شتر پدرت (ابوسفیان) را که بعد از کوری، بر شتری سرخ‌مو سوار بود از عقب، می‌رانندی و برادرت [عقبه] - این که نشسته است - از جلو، می‌کشاند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله (چون شما را دید)، شتر، سوار شونده، آن که از جلو می‌کشاند و آن که از عقب می‌راند را لعن فرمود؟ (آری) پدرت سوار بود، و برادرت از جلو می‌کشاند و تو از عقب می‌رانندی.

و شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سراغ معاویه، که از کاتبان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، فرستاد تا (بیاید و) نامه‌ای به بنی‌خلید بنویسد. گفتند: او غذا می‌خورد. فرمود: «خدا شکمش را سیر نسازد!»، تو را به خدا سوگند! ای معاویه! آیا این ماجرا را یاد می‌آوری؟

و شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هفت جا، ابوسفیان را لعنت کرد:

۱. روزی که (پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه) به سوی مدینه حرکت کرد.
  ۲. روز کاروان [قریش] که ابوسفیان آن را دور کرد تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهش دارد.
  ۳. در جنگ احد، ابوسفیان گفت: «والایبی ای هبل! والایبی ای هبل!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا، والاتر و شکوهمندتر است.» ابوسفیان گفت: بت عزیزی از ماست و شما عزیزی ندارید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا مولای ما است و شما مولا ندارید.» پس خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان، آن روز او را لعنت کردند.
  ۴. در جنگ احزاب، که ابوسفیان همه‌ی قریش را (برای نبرد) آورد، و خدای سبحان، در سوره‌ی احزاب، دو آیه نازل کرد که در هر دو، ابوسفیان و یارانش را (الذین کفروا)؛ «کسانی که کافرنند» نامیده است.
  ۵. روز قربانی، که بازداشته شده بود از این که به مکانش [در منی] برسد؛ آن زمان که تو و مشرکان قریش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از (ورود به) مسجدالحرام (بازداشتید، و) برگردانید، و او مناسک را انجام نداده، و خانه‌ی خدا را طواف نکرده، برگشت.
  ۶. روزی که ابوسفیان، همه‌ی قریش را آورد و عینة بن حصن، همه‌ی غطفان را آورد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله، رهبران و پیروان آنان را لعن کرد.
  ۷. روزی که در آن پیچ گردنه، دوازده نفر - هفت نفر از بنی‌امیه و پنج نفر از دیگران - حمله کردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشند [و او ایشان را لعن کرد].
- و تو - ای معاویه! - سزاوار است که از نامه‌ی خود به پدرت - چون خواست تسلیم شود و تو کافر بودی - شرم کنی. تو به پدر خود (این اشعار را) نوشتی:
- ای صخر! با اختیار خود تسلیم مشو که پس از کشتگان بدر که تکه تکه شدند، ما را رسوا خواهی کرد.  
 جدم، عمومیم، دایی مادری‌ام، وه چه مردمی! و نیز حنظل که بی‌خوابی شب را به ما هدیه کرد.  
 [ای پدر!] دل به چیزی مبنده که - همراه رقاصه‌ها - در (میان مردم) مکه، حماقت را به گردن ما آویزد.  
 پس برای ما مرگ آسان‌تر از این است که بامدادان، نوباوگان به ما بگویند: یاری کردن بت عزیزی به ما واگذار شد.  
 ای معاویه! آیا هیچ یک از این سخنان را می‌توانی انکار کنی؟
- و اما تو ای عمرو بن عاص! من تو را نمی‌شناسم جز از عمل نامشروعی که آن پنج نفر قرشی درباره‌ی آن اختلاف داشتند، و هر یک می‌پنداشت که تو، فرزند اوایی، و قصاب قریش که پست‌ترین، شرورترین و ملعون‌ترین‌شان بود، بر [انتساب] تو [به خود] غالب شد. سپس به سخن آمدی و گفتی: من (کینه‌توز، و) دشمن محمدم. و خدا در کتاب خود نازل فرمود: «حقا که دشمن تو، خود بی‌نسل است.» [۲] سپس در ۷۰ بیت (از اشعار خود) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را، عیب و ناسزا گفتی، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا! من شعر گویی را نیک ندانم؛ تو خود، در برابر هر بیتی، یک بار او را لعن فرما». سپس جزء آن کشتی نشینان بودی که نزد نجاشی رفتند تا «جعفر» را تکذیب کنند، و خدا شما را تکذیب کرد. پس تو در جاهلیت و اسلام، دشمن بنی‌هاشمی و من بر آن، تو را ملامت و نکوهش نکنم. این تو بودی که چون به سوی نجاشی راه افتادی، (این اشعار را) گفتی:
- با این که این گونه سفرها از من ناشناخته نیست، حتما می‌گویند: این مسافرت به کجاست؟  
 می‌گویم: رهایم کنید که من درباره‌ی جعفر، نزد نجاشی می‌روم.  
 نزد نجاشی، چنان جعفر را داغ زدم که با آن، غرور پرفخر قریش را به پا دارم (و زنده کنم).  
 و من تا آن جا که می‌توانم از (آزار) بنی‌هاشم، در پنهان و آشکار، دست نخواهم کشید.  
 و اما تو ای عتبه! نه نیکو رأیی تا پاسخت دهم و نه خردمندی تا سرزنشت کنم و نه به خیر تو امید هست و نه از شرت باکی. و تو

و مادرت برابرید. اما این که مرا از کشتن می ترسانی، (اگر راست، گویی) پس چرا آن را که در بستر همسر خود دیدی، نکشتی؟ و چنانچه می توانستی، او را می کشتی و (از بی غیرتی تو، همین بس که) آن زن نابکار را هنوز با خود داری. آری، بر ناسزاگویی ات به علی علیه السلام، سرزنشت نکنم؛ زیرا این علی علیه السلام بود که دایی تو را که - مبارز می طلبید - کشت، و نیز در کشتن جد تو - با حمزه - شریک شد.

و اما تو ای ولید! سوگند به خدا! از این که علی علیه السلام را ناسزا می گویی، سرزنشت نمی کنم؛ زیرا این علی علیه السلام بود که ۸۰ بار برای میگساری ات تازیانه زد، و نیز حد زنا را بر تو جاری کرد، و پدرت را به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، گرفتار ساخت و کشت، و او می گفت: چرا کشته می شوم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به علت دشمنی ات با خدا و پیامبرش. گفت: برای فرزندانم چه کسی است؟ فرمود: آتش. پس تو [ای ولید] از فرزندان آتشی. تو چگونه علی علیه السلام را ناسزا می گویی، با این که اطرافیان می دانند که علی، مؤمن است، و تو کافر فاسق؟ و چگونه کسی را ناسزا می گویی که خدا در ۱۰ آیه، او را «مؤمن» نامیده، و در ۱۰ آیه، از او خشنود است، و (با این حال) تو را - در قرآن - «فاسق» نامیده است؛ تا آن جا که شاعر مسلمانان (حسان) - طبق فرموده‌ی خدا - درباره‌ی تو (چنین) گفته است:

خدا در کتاب خود، درباره‌ی علی علیه السلام و ولید، بیانی بر ما فرود آورد.

[طبق آن آیه] ولید در جایگاه پدیدآورنده‌ی فسق نشست و علی علیه السلام در جایگاه ایمان.

خدا عمرت دهد! چنان نیست که مؤمن، با فاسق خیانتکار برابر باشد.

زود باشد که پس از چندی، علی علیه السلام و ولید را، آشکارا به جایگاه حساب فراخوانند.

پس علی علیه السلام را در آن جا پاداش بهشت دهند، و ولید را کیفر خواری (و آتش).

پس تو کافری ناصبی از دیار صفور هستی، و به یقین، تو بزرگ‌تر از پدر خودی که تو را به او نسبت می دهند!

و اما تو ای مغیره! مثل تو همانند آن پشه‌ای است که به نخل سرفراز گفت: خودت را نگه دار که می خواهم از تو فرود آیم. نخل

گفت: سوگند به خدا! من نفهمیدم، کی بر من نشستی، تا اینک بخواهی فرود آیی؟!

به من بگو که به علت کدام صفت علی علیه السلام او را ناسزا می گویی؛ آیا به علت دوری اش از رسول خداست، یا به سبب

بدآزمونی اش در اسلام، یا گرایشش به دنیا، یا ستمگری اش در داوری هاست؟!

اگر یکی از این‌ها را بهانه کنی، خدا و پیامبرش تکذیب کنند.

اما این که می پنداری علی علیه السلام عثمان را کشت، هیچ دلیلی نداری. و اما درباره‌ی سخنان در مورد خلافت، خدای متعال به

پیامبر صلی الله علیه و آله خود می فرماید: «و نمی دانم شاید او، فتنه‌ای برای شما و تا چندی وسیله‌ی برخورداری باشد» [۳] و نیز

می فرماید: «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وامی داریم تا در آن، به انحراف و فساد پردازند.» [۴].

سپس امام حسن علیه السلام ردای خود را تکان داد و برخاست.

معاویه به یاران خود گفت: عذاب کار خود را بچشید. گفتند: سوگند به خدا! ما چون تو نچشیم. معاویه گفت: من به شما نگفتم از

پس او بر نمی آید؟ و نشنیدید، و چون رسوایتان کرد، از پس او بر نیامدید. سوگند به خدا! برنخواست تا این سرا را بر من تاریک

کرد و خواستم بر او حمله کنم. پس در شما خیری نباشد نه امروز، نه دیروز، و نه در آینده.

مروان بن حکم از این دیدار آگاه شد و نزد معاویه آمد و دید عمرو بن عاص، ولید بن عتب، عمرو بن عثمان، عتب و مغیره آن جا

هستند. از صحت ماجرا پرسید، گفتند: درست است. گفت: چرا مرا نخواستید تا او و خاندانش را چنان ناسزا گویم که بردگان و

کنیزکان با آن، آواز خوانند؟ گفتند: اینک نیز دیر نشده است. معاویه باز امام حسن علیه السلام را خواست، و چون آن حضرت، میان

معاویه و عمرو بن عاص بر تخت نشست، معاویه گفت: من تو را نخواستم، مروان خواست. مروان گفت: حسن! آیا تو مردان قریش را

ناسزا گفته‌ای؟ سوگند به خدا! آن چنان تو و پدر و خاندانت را ناسزا گویم که وسیله‌ی آوازخوانی بردگان و کنیزکان گردد. امام حسن علیه‌السلام فرمود: مروان! سپاس خدایی را که با این تهدید تو، جز بر طغیان و سرکشی‌ات نیفزاید، چنان که فرمود: «و ما آنان را بیم می‌دهیم، ولی جز بر طغیان بیش تر آن‌ها نمی‌افزاید». [۵] مروان! آیا تو و فرزندانت، همان درخت لعنت شده‌ی در قرآن نیستید؟ سه بار از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که تو را لعنت می‌کرد.

معاویه تکبیر گفت و به سجده افتاد. این، یک پیروزی برای حسن بن علی علیه‌السلام بود. سپس برخاستند و پراکنده شدند. برخی از شاعران اهل بیت، (چه زیبا) در این باره سروده‌اند:

[ای خاندان پیامبر!] هر کار نیک و مایه‌ی مباحاتی به شما بازگردد؛ چون گویند جد شما، رسول خداست.

و هر جوان مردی و بزرگ‌منشی، در شما جلوه کند؛ چون گویند مادر شما، فاطمه‌ی زهراست. پس دیگر برای ثناگویی شما سخنی نماند؛ هر گاه سخن کامل باشد، دیگر چه بگوید؟ [۶].

[۵۸]-۱۳۸- اربلی می‌گوید:

و چون معاویه به مدینه آمد، بر منبر رفت و سخنرانی کرد و به علی علیه‌السلام ناسزا گفت. پس امام حسن علیه‌السلام برخاست، و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود: حقا که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آن که برای او، دشمنی از مجرمان قرار داد. خدا فرمود: «و این گونه برای هر پیامبری، دشمنی از گناهکاران قرار دادیم» [۷] [ای معاویه!] من فرزند علی علیه‌السلام هستم، و تو فرزند صخر. مادر تو هند است، و مادر من فاطمه علیها‌السلام. مادر بزرگ تو قتیله است و مادر بزرگ من خدیجه علیها‌السلام. پس خدا لعنت کند آن کس را که در دودمان، پست‌تر؛ در یادها، گمنام‌تر؛ در کفر، بزرگ‌تر؛ و در نفاق، سخت‌تر است. و اهل مسجد، بلند گفتند: آمین، آمین. معاویه سخن خود را قطع کرد و به منزل رفت. [۸].

پی نوشت ها:

[۱] مائده: ۸۷؛ (یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما أحل الله لکم).

[۲] کوثر: ۳؛ (ان شائک هو الأبر).

[۳] انبیاء: ۱۱۱؛ (و ان أدری لعله فتنة لکم و متاع الی حین).

[۴] اسراء: ۱۶؛ (و اذا أردنا أن نهلك قرية أمرنا مترفها ففسقوا فیها).

[۵] اسراء: ۶۰؛ (و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا).

[۶] مقتل الحسین علیه‌السلام ۱: ۱۱۴.

[۷] فرقان: ۳۱؛ (و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین).

[۸] کشف الغمّة ۱: ۵۷۳.

## احتجاج امام حسن با ابن حدیج

طبرانی با سند خود از ابو کبیر نقل کرده است:

من نزد حسن بن علی علیه‌السلام نشسته بودم که مردی آمد و گفت: کسی به نام معاویه بن حدیج نزد معاویه بن ابی سفیان، علی علیه‌السلام را ناسزا گفت. [امام حسن علیه‌السلام فرمود:] آیا او را می‌شناسی؟ او عرض کرد: آری. امام حسن علیه‌السلام فرمود: هر وقت او را دیدی، نزد من بیاور. پس نزدیک خانه‌ی عمرو بن حریث، او را دیده و او را به حضرت نشان داد، و حضرت [چون



نزدیک او شد، [فرمود: آیا تو معاویه بن حدیجی؟ او خاموش ماند و تا سه بار پاسخ نداد، و امام حسن علیه‌السلام فرمود: تو نزد آن فرزند زن جگرخوار، علی علیه‌السلام را ناسزا گفتی؟ آگاه باش. چنانچه در حوض کوثر، نزد او بروی - که گمان نمی‌کنم - او را [در آن جا] آماده ببینی که آستین خود را بالا زده و کافران و منافقان را از [نزدیک شدن به] حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌راند، آن چنان که شتر بیگانه رانده می‌شود؛ این، فرموده‌ی آن راستگوی تصدیق شده، ابوالقاسم صلی الله علیه و آله است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المعجم الکبیر ۳: ۸۱ ح ۲۷۲۷ و ۹۱، ح ۲۷۵۸.

### اوصاف خداوند متعال

صدوق رحمه الله با سند خود نقل کرده است:

کسی نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! پروردگار خود را برایم آن چنان توصیف کن که گویی او را می‌بینم. حسن بن علی علیه‌السلام مدتی طولانی سر به زیر افکند، سپس سر بلند کرد و فرمود: سپاس آن خدایی را که آغازی شناخته شده، پایانی سرآمده، پیشینی ادراک شده، پسینی محدود، مدتی پایان پذیر برای او نیست، نه شخص [و جسمیت] دارد تا تقسیم پذیرد، و نه اختلاف صفت [با ذات] دارد تا محدود گردد. پس عقل‌ها و دریافت‌هایش، اندیشه‌ها و خطوره‌هایش و خرده‌ها و سازوکارهایش، حقیقت صفت او را درنیابند؛ تا [بتوانی] بگویی: چه زمانی پدید آمد؟ از چه سرچشمه گرفت؟ و بر چه چیز آشکار گشت؟ در چه چیز پنهان شد؟ چرا آن چیز را نیافرید؟ او آغازکننده‌ی نوآفرین است، آغاز کرد آنچه را نو آفرید، نو آفرید آنچه را آغاز کرد، آنچه خواست انجام داد و آنچه فزون پذیرد، خواست. این خدای شما، پروردگار جهانیان است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] التوحید: ۴۵، ح ۶.

### اهل بیت و شیعیان

فرات کوفی با سند خود از اصبغ بن نباته نقل کرده است:

عبدالله بن جندب به علی بن ابیطالب علیه‌السلام نوشت: فدایت شوم، ضعفی در من است. تقویتم کن. علی علیه‌السلام به فرزند خود - حسن علیه‌السلام - فرمود تا نامه‌ای به او بنویسد، و او نوشت:

حقا که محمد صلی الله علیه و آله، امین خدا در زمینش بود. پس چون وفات یافت، ما - خاندان او - امین‌های خدا در زمینش هستیم. دانش [سررسید] مرگ‌ها و حوادث نزد ماست، و ما چون کسی را ببینیم، با واقعیت ایمان و با واقعیت نفاقش، او را می‌شناسیم، و شیعیان ما، با نام و نسب، [برای ما] شناخته شده‌اند. خدا از ما و ایشان پیمان [پایداری در راه خدا] گرفته است، به سرچشمه‌های ما می‌رسند، و به قدمگاه‌های ما درمی‌آیند. کسی جز ما و ایشان، بر آیین [توحیدی] پدر ما - ابراهیم علیه‌السلام - نیست. ما در روز قیامت، دامن پیامبران را می‌گیریم و پیامبران دست به دامن نور پروردگار است و شیعیان ما دست به دامن ما

دارند.

هر که از ما جدا شود، به هلاکت می‌رسد، و هر که از ما پیروی کند، به ما می‌پیوندد، و ترک کننده‌ی ولایت ما، کافر است، و پیرو ولایت ما، مؤمن است. هیچ کافری ما را دوست نمی‌دارد، و هیچ مؤمنی ما را دشمن نمی‌دارد و هر کس با محبت ما بمیرد، خدا را سزد که او را با ما مبعوث کند.

ما برای پیروان خود، نوریم و برای آن که از پی ما می‌آید، هدایتیم، و کسی که از ما رو برتابد، از ما نیست، و هر کس از ما نباشد، بهره‌ای از اسلام ندارد.

خدا به وسیله‌ی ما دین خود را آغاز کرد، و با ما به پایان می‌برد، و با ما سبزه‌های زمین را خوراک شما می‌کند، و خدا با ما، شما را از غرق شدن امان می‌دهد، و با ما، در زندگی و برزخ و قیامت و صراط و میزان و هنگام ورود به بهشت، شما را نجات می‌بخشد. و مثل ما در کتاب خدا، همچون مثل مشکات است. مشکات، قندیل است، و در ما، چراغ است، و چراغ، محمد صلی الله علیه و آله و خاندان اویند، و چراغ، در شیشه است. «آن شیشه، گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته‌ی زیتونی - علی بن ابیطالب علیه‌السلام - که نه شرقی است و نه غربی - نه یهودی است و نه نصرانی - افروخته می‌شود. نزدیک است که روغن [زالال] آن - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد - روشنی بخشد. نوری، بر روی نوری دگر است. خدا هر که را بخواهد، به نور خود هدایت می‌کند.» [۱].

و خدا را سزد که یاور ما را در روز قیامت بیاورد در حالی که چهره‌اش درخشان، برهانش تابان و نزد او، دستاویزش بزرگ است. و خدا را سزد که یاور ما را رفیق پیامبران، شهیدان، صدیقان و صالحان قرار دهد، و آنان چه خوب همدمی‌اند. و خدا را سزد که دشمن و منکر ولایت ما را رفیق شیطان‌ها و کافران قرار دهد، و ایشان چه بد رفیقی‌اند. و شهید ما ده درجه برتر از شهدای دیگران است، و شهید شیعیان ما هفت درجه برتر از شهید غیر خودشان است. پس ما نجیبان [بنی آدم] و پیشگامان پیامبران و جانشینان خدا در زمین و همان «خالص شده‌های برای خدا» در کتاب خداییم، و ما نزدیک‌ترین مردم به پیامبر خداییم، و ما آن کسانی که خدا دین خود را برای ما تشریح کرد، و در کتاب خود فرمود: «از دین، آنچه را که به نوح درباره‌ی آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد، و آنچه را به تو وحی کردیم، و آنچه را که درباره‌ی آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید، و در آن تفرقه‌اندازی نکنید» [۲] - و بر امت محمد صلی الله علیه و آله باشید - [آری:] «بر مشرکان [آنچه که ایشان را به سوی آن فرامی‌خوانی]، گران می‌آید.» [۳]. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] نور: ۳۵؛ (الزجاجه كَأَنها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة) (لا شرقية و لا غربية) (يكاد زيتها يضىء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء).

[۲] شوری: ۱۳؛ (شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذى أوحينا اليك و ما وصينا به ابراهيم و موسى و عيسى أن أقيموا الدين و لا تفرقوا فيه).

[۳] شوری: ۱۳؛ (كبر على المشركين).

[۴] تفسیر فرات الكوفی: ۲۸۵، ح ۳۸۵.

**اهل بیت حجت‌های خداوند**

خزار قمی با سند خود نقل کرده است: امام حسن علیه السلام فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌ی خود، پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: ای جماعت مردم! گویا [وفاتم نزدیک است و به سوی خدا] فراخوانده می‌شوم و [باید] اجابت کنم، و من در میان شما دو گوهر گرانبها - کتاب خدا، و اهل بیتم را - به جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جویند، هرگز گمراه نشوید. پس از ایشان بیاموزید، و به ایشان یاد دهید؛ زیرا از شما داناترند. زمین از ایشان خالی نمی‌ماند، و گرنه زمین، اهل خود را فروخواهد برد.

سپس فرمود: خدایا! من می‌دانم که دانش [هدایت] نابود نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد، و تو زمین خود را از حجت بر بندگانت خالی نمی‌گذاری؛ یا آشکار است و پیروی نمی‌شود، و یا پنهان است و بی‌نام و نشان؛ تا حجت باطل نگردد، و اولیائت پس از هدایت گمراه نشوند؛ که ایشان در شمار، کم‌ترین و در منزلت نزد خدا، برترین هاینند.

و چون از منبر پایین آمد، عرض کردم: ای رسول خدا! آیا تو خود، حجت خدا بر همه‌ی خلایق نیستی؟ فرمود: حسن جان! خدا می‌فرماید: «همانا تو بیم‌دهنده‌ای، و برای هر مردمی، هدایت کننده است.» [۱] من، بیم‌دهنده‌ام، و علی، هدایت کننده. عرض کردم: ای رسول خدا! این که فرمودی: زمین از حجت خالی نمی‌ماند؟ فرمود: آری، علی امام و حجت پس از من است، و تو حجت و امام پس از اوئی، و حسین علیه السلام، امام و حجت پس از تو است و.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الرعد: ۷؛ (انما أنت منذر و لكل قوم هاد).

[۲] کفایة الاثر: ۱۶۲.

## امامت

طبرسی رحمه الله می‌گوید: سلیم بن قیس نقل کرده است:

عبدالله بن جعفر بن ابیطالب گفت: معاویه به من گفت: تو چقدر حسن و حسین را احترام می‌کنی؟ آنان بهتر از تو نیستند، و نیز پدر آنان بهتر از پدر تو نیست، و چنان چه فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، می‌گفتم: مادر تو (أسماء بنت عمیس) کم‌تر از فاطمه علیها السلام نیست.

من از گفتار او خشمگین شدم، و نتوانستم خودداری کنم و گفتم: به راستی که تو نسبت به حسن و حسین علیه السلام و پدر و مادرشان، کم معرفتی! آری، سوگند به خدا! آنان بهتر از من، و پدر و مادرشان بهتر از پدر و مادر من است، و من - که نوجوان بودم - از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی آنان سخنانی شنیده‌ام که به خاطر دارم.

و معاویه - که در مجلس او جز حسن و حسین و من و ابن عباس و برادرش فضل نبود - گفت: بگو آنچه شنیدی که به خدا دروغگو نیستی. [گفتم]: آنچه شنیده‌ام، از آنچه در ذهن توست [نیز] بزرگ‌تر است.

گفت: بگو، هر چند بزرگ‌تر از احد و حری باشد؛ زیرا تا یک نفر از شامیان [این جا] نیست [که بشنود] باکم نیست، و وقتی که زورگوی شما کشته، و جمع شما پراکنده شد، و حکومت در دست اهل، و جایگاه اصلی خود قرار گرفت! دیگر باکم نیست که چه می‌گویید؟ و ادعاهای شما به ما زیان نرساند.

[گفتم]: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: من از خود مؤمنان، به آنان شایسته‌ترم، و هر که را من چنین باشم، تو نیز ای برادرم [علی]! از خود او به او شایسته‌تری. [این را در حالی می‌فرمود که] علی پیش روی او در خانه بود، و نیز حسن و حسین

علیهما السلام، و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید و نیز فاطمه علیها السلام و ام‌ایمن و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام حضور داشتند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر بازوی علی علیه السلام زد، و همان سخن را سه بار تکرار کرد. سپس بر امامت دوازده امام تصریح فرمود.

سپس فرمود: بر امتم دوازده رهبر گمراهی - که همه گمراهند و گمراه کننده - [حاکم] خواهند شد، ده نفرشان از بنی‌امیه، و دو نفرشان از قریش خواهند بود، که گناه همه‌ی آنان، و هر که را گمراه کنند، به عهده‌ی آن دو نفر است. سپس نام آنان را برد و فرمود: فلانی و فلانی و فلانی، و سرسلسله و فرزند او از آل ابوسفیان، و نیز هفت نفر از فرزندان حکم بن عاص که اولین‌شان مروان است.

معاویه گفت: اگر سخن شما راست باشد، من و سه نفر پیش از من، و همه سرپرستان این امت، و نیز اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از مهاجران و انصار، و نیز تابعین، در هلاکتیم؛ به جز اهل بیت و شیعیان شما! [گفتم]: سوگند به خدا! من آنچه گفتم، حق است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم.

معاویه رو به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ابن عباس کرد و گفت: ابن جعفر چه می‌گوید! ابن عباس به معاویه - که در مدینه حضور داشت و پس از شهادت علی علیه السلام، اولین سال استقرار حکومتش بود - گفت: بفرست سراغ کسانی که نام برد، مثل عمر بن ام سلمه و اسامه تا بیایند و همه شهادت دهند که این سخنان را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. [و او انجام داد]؛ سپس به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ابن عباس و فضل و ابن ام سلمه و اسامه رو کرد و گفت: آیا همه‌ی شما بر عقیده‌ی ابن جعفرید؟ گفتند: آری. معاویه گفت: شما ای فرزندان عبدالمطلب! امر بزرگی را ادعا می‌کنید و دلیل قوی می‌آورید، و اگر حق باشد بر امری - که آن را پنهان می‌دارید و مردم از آن غافلند - صبر می‌کنید، و چنانچه حق باشد، امت هلاک شده، و از دین خود برگشته و به پروردگار خود کفر ورزیده، و پیامبر خود را انکار کرده است؛ مگر شما اهل بیت و کسانی که عقیده‌ی شما را دارند، که آنان کم‌اند.

ابن عباس رو به معاویه کرد و گفت: خداوند فرمود: «و از بندگان من، اندکی سپاسگزارند.» [۱]، و فرمود: «[به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند] و اینان بس اندکند» [۲] و ای معاویه! شگفتی تو از سخن من بالاتر از شگفتی داستان بنی‌اسرائیل نیست که ساحران [به موسی ایمان آوردند و آن چنان پایدار بودند که] به فرعون گفتند: «پس هر حکمی می‌خواهی، بکن» [۳]، [آری] به موسی ایمان آوردند و تصدیقش کردند. سپس موسی آنان را و هر که را از بنی‌اسرائیل که به دنبالشان آمد، حرکت داد و از دریا گذراند، و شگفتی‌ها به ایشان نمایاند. و با این که موسی و تورات و دین او را قبول داشتند، گذرشان به بت‌هایی - که پرستش می‌شدند - افتاد و گفتند: «[ای موسی!] همان گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما نیز خدایی قرار ده. گفت: راستی شما مردمی هستید که نادانی می‌کنید» [۴]، و همه جز هارون، گوساله پرست شدند و گفتند: «این، خدای شما و خدای موسی است» [۵]، و پس از آن، موسی به آنان گفت: «به سرزمین مقدس درآیید» [۶]، و از پاسخ ایشان همان است که خدای سبحان [در قرآن] آورده است. پس موسی گفت: «پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم. پس میان ما و این قوم فاسق جدایی بینداز» [۷].

بنابراین، پیروی این امت از کسانی که به آنان ریاست کردند و آنان را به فرمان خود درآوردند - و نیز سوابقی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و منزلت‌هایی که نزد او داشتند، و خویشان سببی‌یی که بر دین محمد صلی الله علیه و آله و قرآن اقرار داشتند ولی کبر و حسد، آنان را واداشت تا با امام و ولی امر خود مخالفت کنند - [آری، پیروی امت از اینان] شگفت‌آورتر نیست از مردمی که از زیور خود، گوساله ساختند و به پرستش آن همت گماشتند و به آن سجده کردند، و پنداشتند که آن، پروردگار جهانیان است، و همه بر این عقیده، اتفاق کردند جز هارون.

و این چنین نیز با آقای ما - که جایگاه او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله همچون جایگاه هارون نزد موسی است - همراه با خاندانش گروهی اندک ماند؛ سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر. سپس زبیر نیز برگشت، و تنها آن سه نفر با امام خود پایدار ماندند تا به دیدار حق شتافتند.

معاویه! آیا تعجب می‌کنی که خدا یک یک امامان را نام برده است؟ رسول خدا در غدیر خم و جاهای دیگر، بر [امامت] آنان تصریح و با آنان بر مردم احتجاج کرد، و فرمود تا از ایشان پیروی کنند و خبر داد که اولین آنان، علی بن ابیطالب علیه السلام است که ولی هر مرد و زن مؤمن، پس از پیامبر، و جانشین و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله در [بین] مردم است.

و این رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که روز [نبرد] موته، سپاهی را به فرماندهی جعفر فرستاد و فرمود: اگر جعفر کشته شد، زید و اگر او نیز کشته شد، عبدالله بن رواحه فرماندهی را به عهده گیرند و چنان شد که فرمود. پس آیا باور می‌کنی که برای پس از خود، خلیفه‌ای نگمارد و کار را به خودشان واگذارند؟ گویا رأی مردم از رأی و اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله، به هدایت و رشدشان نزدیک‌تر است؟! آری، پیامبر این مردم را در حیرت و بی‌خبری نگذاشت و آنان پس از بیان و ارشاد پیامبر صلی الله علیه و آله، [رو برتافتند و] کردند آنچه کردند.

و اما آن چهار نفری که پشت به علی علیه السلام کردند، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستند و پنداشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «خدا برای ما اهل بیت، میان نبوت و خلافت جمع نکرده است»، با شهادت خود، و با سخن دروغ و مکرآمیز خود، مردم را به شبهه انداختند.

معاویه گفت: ای حسن! چه می‌گویی؟ فرمود: معاویه! آنچه را تو گفتی و ابن عباس گفت، شنیدم. و تعجب از تو و کم‌حیایی و جسارت تو در پیشگاه خداست که گفتی: خدا زورگوی شما را برد و حکومت را به جایگاه اصلی خود برگرداند؟! آیا تو ای معاویه! جایگاه اصلی خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله هستی و ما نیستیم؟! وای بر تو و بر آن سه نفر پیش از تو، که تو را در این مسند نشانند، و این روش [باطل] را به سود تو پدید آوردند! من سخنی می‌گویم که تو اهل آن نیستی، بلکه می‌گویم تا این فرزندان پدرم - که در اطراف من اند - بشنوند.

این امت، در امور فراوانی اتفاق نظر دارند، و هیچ‌گونه اختلاف و کشمکش و جدایی میانشان نیست، چون: شهادت به این که هیچ معبود بحقی جز خدا نیست، و محمد بنده و فرستاده‌ی خداست، و نمازهای پنجگانه، و زکات واجب، و روزه‌ی ماه رمضان، و حج خانه‌ی خدا، و چیزهای فراوان و بی‌شمار دیگری که از طاعات خدا به حساب می‌آیند، و نیز همچون: حرمت زنا، و دزدی، و دروغ، و قطع رحم، و خیانت. و چیزهای فراوان و بی‌شمار دیگری که از گناهان خدا به شمار می‌آیند.

ولی در طریق «ولایت» با هم اختلاف کردند، با هم جنگیدند و دسته دسته شدند، آن چنان که یکی، دیگری را لعن می‌کند و برخی از برخی دیگر بیزاری می‌جوید، و دسته‌ای به پیکار دسته‌ی دیگر می‌رود. آیا کدام یک شایسته‌تر و سزاوارتر به ولایت‌اند؟! آیا دسته‌ای نیست که از کتاب خدا و سنت پیامبر پیروی کند؟

پس هر کس به همه‌ی آنچه اهل قبله در آن اتفاق دارند، تمسک جوید و دانش آنچه را اختلاف دارند، به خدا برگرداند، سلامت یابد و از آتش برهد و به بهشت درآید. و هر کس را خدا توفیق داد و منت نهاد و دلش را به نور معرفت والیان امر و امامان‌شان روشنایی بخشید، و دانست که جایگاه اصلی دانش الهی کجاست، او نزد خدا سعادت‌مند، و ولی خدا خواهد بود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا رحمت کند کسی را که حق را شناخت و [از آن] سخن گفت و سود برد، یا ساکت ماند و سلامت یافت».

ما - خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - می‌گوییم: امامان امت از ما هستند، و خلافت جز در ما شایسته نیست. و خدا در کتاب خود و سنت پیامبرش ما را اهل آن قرار داده است، و [حقیقت] علم در ماست و ما اهل آنیم، و دانش، از همه‌ی جهات [از اصول و فروع]

نزد ما جمع است؛ آن چنان که تا روز قیامت، هیچ چیزی - حتی تاوان خراشی - پدید نیاید مگر آن که با املای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و دست خط علی علیه السلام، نزد ما [و در جان ما] مکتوب است.

و گروهی پنداشتند که به امامت [و علم]، از ما شایسته ترند؛ حتی تو، ای پسر هند! این ادعا را داری، و [دلخوشی و] می گویی: عمر نزد پدرم فرستاد که می خواهم قرآن را در مصحفی بنویسم، آنچه از قرآن نوشته‌ای نزد من بفرست، و پدرم نزد او رفت و فرمود: [این نخواهد شد] مگر آن که گردنم را بزنی. گفت: چرا؟ فرمود: زیرا [این، قرآن و تأویل و حقیقت قرآن است که] خدای سبحان فرمود: «[آن را جز خدا] و ریشه داران در دانش، [کسی نمی داند]»، و از آن، مرا اراده فرموده است، نه تو و یارانت را؛ و عمر غضب کرد و گفت: فرزند ابوطالب می پندارد که کسی جز او دانش ندارد. [سپس به ظاهر قرآن بسنده کرد و ندا داد: هر که نزد او چیزی از قرآن است، بیاورد. و چون کسی می آمد و چیزی می خواند که نفر دیگری نیز آن را داشت، می نوشت، و گرنه نمی نوشت. سپس [گروهی] گفتند: بسیاری از قرآن از دست رفت. سوگند به خدا! دروغ گفتند، بلکه قرآن نزد اهلش گردآوری و محفوظ است.

سپس عمر به قاضیان و والیان خود دستور داد: اجتهاد کنید و به آنچه حق می بینید، داوری کنید. او و برخی از والیانش، پیوسته در اشتباه بزرگی واقع می شدند و پدرم آنان را از آن اشتباه بیرون می آورد تا با آن، برایشان احتجاج شود. و قاضیان نزد خلیفه خود جمع می شدند، و در یک چیز، گوناگون داوری می کردند، و عمر همه را روا می دانست؛ زیرا خدا به او حکمت و کلام فیصله دهنده نداده بود.

و [با این وصف]، هر دسته‌ای از مخالفان اهل قبله می پندارند که جایگاه اصلی خلافت و علم، غیر از ماست. پس از خدا کمک می جوئیم بر کسی که به ما ستم کرد، و حق ما را انکار نمود، و بر ما سلطه یافت، و برای مردم بر ما راهی را گشود که همچون تویی به آن بهانه می جوئید. و خدا ما را بس، و خوب و کیلی است. همانا مردم سه دسته اند:

۱. مؤمنی که حق ما را می شناسد، و تسلیم و پیرو ماست و این، رستگار و دوستدار و ولی خداست.
۲. دشمن آشکار ما که از ما بیزاری می جوئید، و ما را لعن می کند و خون ما را مباح می شمرد و حق ما را انکار می کند، و [در پندارش] با بیزاری از ما خدا را اطاعت می کند و این، کافر مشرک فاسق است، و از روی نادانی، کافر و شرک ورزیده است؛ چنان که [گروهی] از روی نادانی، خدا را نیز ناسزا گویند.
۳. کسی که موارد اتفاق را می گیرد و دانش مشتبهات و ولایت ما را به خدا برمی گرداند، از ما پیروی نمی کند و با ما دشمنی نمی ورزد، و به حق ما معرفت ندارد؛ ما امیدواریم که خدا او را بیامرزد و به بهشت درآورد که این، مسلمان ناتوان است. چون معاویه، سخنان آن حضرت را شنید، دستور داد تا به هر یک از آنان - جز حسن و حسین علیهما السلام و ابن جعفر - صد هزار درهم، و به هر یک از آنان یک میلیون درهم بدهند. [۸].

پی نوشت ها:

[۱] سبأ: ۱۳؛ (و قلیل من عبادی الشکور).

[۲] ص: ۲۴؛ (و قلیل ما هم).

[۳] ص: ۲۴؛ (فاقص ما أنت قاض).

[۴] اعراف: ۱۳۸؛ (اجعل لنا الها کما لهم آلهة قال انکم قوم تجهلون).

[۵] طه: ۸۸؛ (هذا الهکم و اله موسی).

[۶] طه: ۸۸؛ (ادخلوا الأرض المقدسة).

[۷] مائده: ۲۵؛ (رب انی لا املک الا نفسی و اخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین).

[۸] الاحتجاج ۲: ۵۶.

### ایستادن هنگام عبور جنازه

حمیری باسند خود از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام با اصحاب خود نشسته بود که جنازه‌ای را عبور دادند. برخی برخاستند ولی آن حضرت برخواست و چون جنازه را بردند، یکی از یاران گفت: خدا از بلاها حفظ کند! چرا برخاستی، با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون جنازه‌ای را از کنارش عبور می‌دادند، برمی‌خاست؟!

امام حسن علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک بار برخاست، و آن زمانی بود که آن حضرت در یک جای تنگی نشسته بود و جنازه‌ی یک یهودی را عبور دادند و او برخاست و دوست نداشت که آن جنازه بر بالای سر او قرار گیرد. [۱].

دولابی با سند خود از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام در میان گروهی نشسته بود که جنازه‌ای را عبور دادند، و چون جنازه [به کنار ایشان] رسید، مردم برخاستند و آن حضرت فرمود: جنازه‌ی یک یهودی را که پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر راه آن نشسته بود، عبور دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست؛ زیرا دوست نداشت که آن جنازه بر بالای سر او قرار گیرد. [۲].

طبرانی با سند خود از محمد بن سیرین نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام و ابن عباس - که خدا از آنان خشنود باد - نشسته بودند که جنازه‌ای را عبور دادند، و یکی از آنان برخاست و دیگری برخاست. یکی از آنان گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست؟ و دیگری پاسخ داد: آری، سپس نشست. [۳].

و نیز طبرانی با سند خود از محمد بن سیرین نقل کرده است:

جنازه‌ای را از کنار ابن عباس و حسن بن علی علیه السلام عبور دادند، پس حسن علیه السلام برخاست و ابن عباس نشست. حسن علیه السلام فرمود: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنازه‌ی یک مرد یا زن یهودی که از کنارش عبور دادند، برخاست؟ او گفت: آری و نشست. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] قرب الاسناد: ۸۸، ح ۲۹۲.

[۲] الذریة الطاهرة: ۱۱۲، ح ۱۱۹.

[۳] المعجم الكبير ۳: ۸۶، ح ۲۷۴۳.

[۴] المعجم الكبير ۳: ۸۶، ح ۲۷۴۴.

ارمغان روزه‌دار

صدوق رحمه الله با سند خود از امام حسن علیه السلام نقل کرده است: ارمغان مرد روزه‌دار این است که محاسن خود را عطر زند و لباس خود را خوشبو کند، و تحفه‌ی زن روزه‌دار این است که سر خود را شانه زند و لباس خود را خوشبو کند. [۱].

طبرسی رحمه الله از عمیر بن مامون - که دخترش همسر امام حسن علیه السلام بود - نقل کرده است: دخترم گفت: ابن‌زبیر، امام حسن علیه السلام را به غذای مهمانی فراخواند، و آن حضرت - که روزه بود - برخاست، ابن‌زبیر گفت: [آفاجان!] همان‌جا باش تا تو را ارمغان روزه‌دار دهم؛ پس بر محاسن حضرت عطر زد و لباسش را خوشبو کرد، و آن حضرت فرمود: و این چنین است ارمغان زن روزه‌دار که موی سر خود را شانه زند، و لباسش را خوشبو کند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الخصال: ۶۱، ح ۸۶.

[۲] مکارم الاخلاق: ۴۰.

### اهلال و تلبیه در حج

طبرانی با سند خود از حسن بن علی علیه السلام نقل کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه را انجام داد: هم زمانی که بر مرکب خود سوار شد، «صدا به لیکک اللهم لیکک» بلند کرد، و هم زمانی که بر زمین بیابان و پیش از سوار شدن بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المعجم الكبير ۳: ۸۹، ح ۲۷۵۲.

### افسانه طلاق

ده‌ها سال پس از درگذشت امام حسن علیه السلام دشمنان اهل بیت علیهم السلام به تحریف تاریخ زندگی امام حسن علیه السلام پرداختند و داستان‌هایی درباره‌ی شمار زنان آن حضرت و طلاق‌های همسرانش، نقل کردند که بدون هیچ شکی، همه‌ی آن‌ها ساخته‌ی دشمنان اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا در صورت صحت این داستان‌ها، معاویه که در کمین لغزش‌های امام حسن علیه السلام بود، در دیدارهای خود با آن حضرت و یا در نامه‌ها و سخنرانی‌های خویش، آن‌ها را گوشزد می‌کرد و یا برخی از شیعیان که آن حضرت را به علت صلح با معاویه سرزنش می‌کردند، درباره‌ی شمار زنان و طلاق‌ها هم او را سرزنش می‌کردند. اگر چنین خطاهایی در زندگی آن حضرت بود، معاویه و دستگاه تبلیغاتی اموی، آن را در بوق و کرنا می‌کردند. علاوه بر این، متون تاریخی و کتاب‌های قدیمی انساب و رجال - که در اختیار ما قرار دارند - درباره‌ی شمار همسران و فرزندان آن حضرت، سخنی به گزافه نگفته‌اند. [۱].

علمای ما در این زمینه، به تفصیل سخن گفته‌اند و در رفع شبهات، کوشیده‌اند. از باب نمونه می‌توانید به کتاب حیاة الامام الحسن علیه السلام، تألیف علامه باقر شریف قریشی مراجعه فرمایید.



پی نوشت ها:

[۱] حیات الامام الحسن علیه السلام ۲: ۴۱۵.

### اخلاق مؤمنان

سبزواری می گوید: امام حسن بن علی علیه السلام فرمود:

از اخلاق مؤمن این است که در دین [و دینداری، بانشاط و] توانمند؛ و در نرمخویی، بزرگواری؛ و در علم [و شناخت امور]، دوراندیش؛ و در بردباری [در برابر نامردمان]، دانا؛ و در انفاق [و کمک به نیازمندان]، فزون بخش؛ و در عبادت، میانه‌رو؛ و در طمع، پرهیزکار؛ و در پایداری، نیکوکار است؛ بر کسی که دشمن دارد، ستم نمی‌کند؛ و در [راه] کسی که دوست دارد، گناه نمی‌کند؛ و آنچه را که برای او نیست، ادعا نمی‌کند؛ و حقی را که به زبان اوست، انکار نمی‌کند؛ بدگویی، و عیب‌جویی، و غرض‌ورزی ندارد؛ در نماز، خاشع است و در زکات، فزون بخش؛ در فراخ‌روزی [و آسودگی]، سپاسگزار است و در بلا- [و گرفتاری]، بردبار؛ به آنچه که دارد قانع است؛ خشم، او را [با خود] نبرد، و آزمندی، او را سرکش نکند؛ با مردم می‌آمیزد تا بداند؛ و خاموش می‌ماند تا در امان باشد؛ اگر کسی به او ستم کند، صبر می‌کند تا خدای پاداش دهنده، انتقام کشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جامع الاخبار: ۳۳۹، ح ۹۴۹.

### اهمیت اندیشه

دیلمی نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام فرمود: [گرفتاری‌ها و] مصیبت‌ها، کلیدهای پاداش [خداوندی] هستند. و فرمود: نعمت‌ها تا هستند، ناشناخته‌اند و چون پشت کردند، شناخته می‌شوند. و فرمود: بر شما باد که بیندیشید؛ زیرا اندیشه، زندگی دل‌بینا و کلیدهای درهای حکمت است. و فرمود: بهترین زمان بخشش [و گذشت] بزرگواری، زمانی است که گنهکار برای معذرت‌خواهی در تنگنا قرار گیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اعلام الدین: ۲۹۷.

### اهمیت علم

یعقوبی می گوید:

حسن بن علی علیه السلام فرزندان خود و فرزندان برادر خود را خواند و فرمود: فرزندانم؛ فرزندان برادرم! شما کوچکان این مردمید، و زود است که خود، بزرگان مردم دیگر شوید؛ پس دانش را فراگیرید. و هر کس که نتواند آن را نقل یا حفظ کند، باید آن را

بنویسد و در خانه‌ی خود بگذارد. [۱].

اربلی می‌گوید: امام حسن علیه‌السلام فرمود:

علم خود را به مردم بیاموز، و علم دیگران را فراگیر که در این صورت، علم خود را استوار کرده‌ای، و آنچه را نمی‌دانستی، یاد گرفته‌ای. [۲].

و فرمود: خوب پرسیدن، نصف دانش است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ۲: ۲۲۷.

[۲] کشف الغمّه ۱: ۵۷۱.

[۳] کشف الغمّه ۱: ۵۷۵.

### اندرزهای امام حسن

حرانی نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: [بندگان خدا!] بدانید که خدا شما را بیهوده نیافرید، و خودسر رها نکرد، اجل‌های شما را نوشت. و روزی‌ها را میان شما تقسیم کرد تا هر خردمندی منزلت خود را بشناسد و بداند که آنچه برایش مقدر است، به آن می‌رسد و آنچه برایش مقدر نیست، نمی‌رسد. خداوند رزق و روزی دنیای شما را به عهده گرفت، و شما را برای عبادت خود فراغت داد، و شما را بر سپاس خود ترغیب کرد، و یاد خود را بر شما واجب کرد، و به تقوا سفارش نمود، و آن را نهایت خشنودی خود قرار داد که «تقوا» در هر توبه، و سرآمد هر حکمت، و شرف هر کاری است، [و] به سبب تقوا، پارسایان، رستگار شدند. خداوند متعال فرمود: «به راستی که پارسایان را، رستگاری است» [۱]، و فرمود: «و خدا کسانی را که پارسایی پیشه کنند، به [پاس] کارهایی که مایه‌ی رستگاری‌شان شد، نجات می‌دهد، بدی [و عذاب] به آنان نمی‌رسد، و غمگین نخواهند شد» [۲] پس ای بندگان خدا! از خدا پروا کنید، و بدانید که هر که از خدا پروا کند، خدا راهی برای بیرون شدن از فتنه‌ها به رویش بگشاید، و در کارش، درستی بخشد، و هدایتش را فراهم کند، و حجت و دستاویزش را پیروز سازد، و روسفیدش کند، و خواسته‌اش را عطا کند، [و] با افرادی که خدا نعمت به آنان داده است، یعنی پیامبران و راستی‌پیشگان و گواهان و شایستگان [همنشین سازد]، و اینان چه خوش رفیقانی‌اند! [۳]. و حرانی می‌گوید:

کسی از امام حسن علیه‌السلام خواست که اندرزش دهد، فرمود: مبادا مرا بستایی که من از تو به خود دانایترم؛ یا مرا تکذیب کنی که تکذیب شده، رأیی ندارد؛ یا نزد من از کسی غیبت کنی. او عرض کرد: آیا بروم؟ فرمود: آری، اگر خواهی [برو]. و فرمود: هر که خواهان عبادت است، دل را برای آن زلال کند. چون نافله‌ها به واجب‌ها زیان رساند، رهایشان کنید. یقین، پناهگاه سلامت است. هر که دوری سفر را یاد آورد، خود را آماده کند. و عاقل، به خیرخواه خود خیانت نکند. میان شما و [تأثیر] موعظه، حجاب عزت [و کبر] آویخته است. دانش، عذر دانش‌آموزان را برطرف می‌سازد. هر اجل رسیده‌ای، مهلت می‌خواهد و هر فرصت داده شده‌ای، امروز و فردا می‌کند.

و فرمود: بندگان خدا! از خدا بترسید و پیش از فرارسیدن پیری، در طلب کمال بکوشید، و پیش از کیفی‌های پاره پاره کن و [مرگ] ویرانگر لذت‌ها، به عمل نیک بشتابید که نعمت‌های دنیا پایدار، و گرفتاری‌هایش امان‌بخش نیست. و از بدی‌هایش نتوان سپر

گرفت، غروری فریبنده، و تکیه گاهی خمیده است. پس ای بندگان خدا! از این عبرت‌ها پند گیرید، و از آثار [پیشینیان] عبرت گیرید، و با نعمت‌های خداوندی خود را [از گناهان] بازدارید، و از اندرزها سود برید، که خدا پناه و یآوری کافی است. و قرآن، حجت و طرف محاسبه‌ای تمام است، و بهشت برای ثواب، و دوزخ برای کیفر و پایانی غم‌انگیز بس است. [۴].

و نیز نقل کرده که فرمود:

ای مردم! هر که به درگاه خدا اخلاص ورزد و سخن او را راهنمای خود کند، به استوارترین مقصد راه یابد، و خدا توفیق رشدش دهد و به بهترین‌ها ارشادش فرماید که پناهنده‌ی خدا، در امان و محفوظ است، و دشمن او، بیمناک و بی‌پناه. پس با ذکر فراوان، خود را از [کیفر] خدا بازدارید، و با پارسایی از خدا بترسید، و با فرمانبری به خدا تقرب جوید که او [به بندگان خود] نزدیک و پاسخ‌گو است. خداوند متعال فرمود: «هر گاه بندگان من، از تو درباره‌ی من پرسند [به آنان بگو]: من نزدیکم، و دعای دعا کننده را چون مرا بخواند، اجابت می‌کنم. پس باید فرمان مرا برند و به من ایمان آرند، باشد که راه یابند» [۵]. پس فرمان خدا را ببرید و به او ایمان بیاورید؛ زیرا سزاوار نیست که کسی را که عظمت خدا را دریابد، بزرگی کند؛ زیرا بلندی منزلت آنان که عظمت خدا را دریابند، به تواضع است، و عزت آنانی که بدانند جلال خدا چیست، به افتادگی است، و سلامت آنانی که قدرت خدا را دریابند، به این است که از او فرمان برند و پس از معرفت، خود را ناشناخته نمایند و پس از هدایت، گمراه نشوند.

یقین داشته باشید تا ویژگی هدایت را شناسید، تقوا را نخواهید شناخت، و تا آنانی را که قرآن را پشت سر انداختند، شناسید، به پیمان قرآن نتوانید در آویخت، و تا تحریف کنندگان قرآن را شناسید، آن را چنان که حق تلاوتش باشد، نخواهید خواند. پس چون این‌ها را شناختید، بدعت‌ها و پیرایه‌ها را نیز خواهید شناخت، و افتراهای بر خدا، و تحریف [معنوی سخنان او را] می‌بینید، و نیز پی می‌برید آن که سقوط کرد، چگونه [و چرا] سقوط کرد.

و [ای بندگان خدا!] نادانان، شما را به نادانی نکشانند، و این [قرآن‌شناسی و حق‌شناسی] را از اهلش (خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام) بجوید که شما را از نادانی دشمنان‌شان آگاه می‌کند، و حکمت گفتار آنان از [رمز] سکوتشان، و ظاهرشان از باطنشان خبر می‌دهد. با حق مخالفت نکنند و در آن اختلاف ندارند، و سنت خدا برای آنان در پیشینیان اجرا شده، و حکم خدا در حق آنان گذشته است. به راستی که در این، تذکری است برای بیداردلان، و آن را برای فهم و درایت بشنوید نه برای نقل در روایت، که راویان کتاب فراوانند و فهم کنان آن اندک، و از خدا کمک خواهیم. [۶].

اربلی می‌گوید: حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:

هر که عقل ندارد، ادب ندارد و هر که همت ندارد، جوانمردی ندارد و هر که دین ندارد، حیا ندارد و سرآمد خرد، خوشرفتاری با مردم است و هر دو سرا با عقل به دست می‌آید و هر که بی‌بهره از عقل باشد، از هر دو سرا بی‌بهره خواهد بود.

و فرمود: دانش خود را به مردم یاد ده، و دانش دیگران را فراگیر که [در آن صورت]، دانش خود را استوار کرده‌ای و آنچه را نمی‌دانستی یاد گرفته‌ای.

و از خاموشی پرسیدند، فرمود: خاموشی، پوشش در ماندگی و زینت آبرو است. و شخص ساکت، در آسایش و همنشین او در امنیت است.

و فرمود: هلاکت مردم در سه چیز است: کبر، حرص و حسد. پس کبر، مایه‌ی نابودی دین است و ابلیس به سبب آن از رحمت خداوند دور شد، و حرص، دشمن جان آدمی است و آدم به سبب آن از بهشت بیرون شد، و حسد، پیشاهنگ بدی‌هاست و قایبل به سبب آن هابیل را کشت.

و فرمود: نزد کسی مرو مگر آن که به بخشش او امیدوار باشی، و [یا] از [ستم و] سلطه‌ی او بیمناک باشی، یا از علم او بهره ببری، یا به برکت دعای او امیدوار باشی، یا صله‌ی رحمی را که میان تو و اوست، انجام دهی. [۷].

و اربلی می گوید: امام حسن علیه السلام فرمود:

چون امیرمؤمنان علیه السلام از ضربت ابن ملجم در احتضار قرار گرفت، نزد او آمدم و بی تابی کردم، فرمود: آیا بی تابی؟ عرض کردم: چگونه بی تاب نباشم با این که شما را در این حال می بینم؟ فرمود: «چرا چهار خصلت را به تو نیاموزم که اگر آن‌ها را رعایت کنی، رستگار شوی، و گرنه هر دو جهان را از دست دهی؛ فرزندم! هیچ دارایی بالاتر از عقل نیست، و هیچ ناداری همچون نادانی نیست، و هیچ تنهایی سخت تر از خودشگفتی نیست، و هیچ شادی لذت بخش تر از خوش اخلاقی نیست». و من این [سخنان] را از امام حسن علیه السلام که از پدر خود [امیرمؤمنان علیه السلام] نقل می کرد، شنیدم و تو اگر خواستی آن را ضمن مناقب او با پدر بزرگوارش بیاور. [۸].

و نیز اربلی می گوید: امام حسن علیه السلام فرمود:

هیچ ظالمی را ندیدم که بیش تر از حسود، به مظلوم شبیه باشد.

و فرمود: آنچه را که از دنیا طلب کرده‌ای و به آن نرسیده‌ای، همچون چیزی که به ذهن خود نگذرانده‌ای، قرار ده. و بدان که جوانمردی قناعت و خشنودی [به آنچه داری]، بیش تر از جوانمردی بخشش است، و تمام کردن نیکویی بهتر از آغاز آن است. و از عاق پدر و مادر شدن پرسیدند، فرمود: این که ایشان را [از احسان خود] بی بهره کنی و از ایشان دوری گزینی. [۹].

مجلسی رحمه الله نقل کرده است: [امام حسن علیه السلام] فرمود:

عقل [رحمانی]، نگه‌داری دل توست آن [ایمان و پیمانی] را که به او سپرده‌ای و دوراندیشی، پاییدن فرصت [کارهای نیک] است، و شتاب به آنچه در [حوزه‌ی] توانت قرار گیرد، و بزرگی، تحمل زیان‌ها [و گرفتاری‌های در راه خدا] و ساختن [فضیلت‌ها و] کرامت‌هاست، و بزرگواری [و آقایی]، بر آوردن [نیاز] نیازمند و دادن بخشش‌هاست، و نازک بین، در جست‌وجوی اندک‌ها بودن و [خود را] از بی ارزش‌ها بازداشتن است، و تکلف، چسبیدن به کسی است که با تو هماهنگ و نگریستن به چیزی است که به تو مربوط نیست. و نادانی، پیش از دست‌یابی به لحظه‌ی مناسب کاری، با شتاب به آن پرداختن، و خودداری از پاسخ [به پیامدهای آن] است، و خاموشی در بسیاری جاها، خوب یاوری است؛ هر چند سخنور باشی.

و فرمود: خدای سبحان در درخواستی را بر کسی نگشود که در اجابت آن را ببندد، و در عملی را بر کسی نگشود که در پذیرش آن را ببندد، و در شکری را بر کسی نگشود که در فزونی آن را ببندد.

و به آن حضرت گفته شد: ای فرزند رسول خدا! چگونه صبح کردی؟ فرمود: صبح کردم در حالی که پروردگاری بالای سر و آتشی پیش رو دارم، و مرگ مرا می جوید، در حالی که حساب خداوندی دیده به من دوخته است، و من در گرو عمل خویشم که آنچه دوست دارم، [در اعمال خود] نمی یابم و آنچه دوست ندارم، از خود نمی رانم، و کارها در اختیار دیگری است، اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بگذرد. پس چه کسی نیازمندتر از من است؟

و فرمود: کار نیک آن است که پیش از آن، تأخیری نباشد، و پس از آن متنی نیاید. و از بزرگ‌ترین بزرگواری‌ها، بخشش پیش از خواهش است.

و از او درباره‌ی بخل پرسیدند، فرمود: این است که آدمی، انفاق خود را تلف ببیند و خودداری از انفاق را، شرف.

و فرمود: هر کس دارایی خود را بشمرد، بخشش او نابود می شود.

و فرمود: هراس از مردم، به اندازه‌ی هوشمندی [ما] از [درون خودخواه] ایشان است.

و فرمود: وعده دادن، بیماری بخشش است، و وفای به آن، درمان اوست.

و فرمود: وفای به عهد، درمان بخشش است.

و فرمود: در کیفر گناه شتاب مکن، و میان گناه و کیفر، راهی برای عذرخواهی قرار ده.

و فرمود: شوخی، شکوه را می‌خورد، و آدم خاموش [و کم‌گو]، شکوه فراوان دارد.

و فرمود: کسی که از او درخواستی دارند آزاد است تا وعده [و نوید] دهد، و [چون وعده داد] در بند سائل خود است تا وفا کند.

و فرمود: [گرفتاری‌ها و] مصیبت‌ها، کلیدهای پاداش خداوندی‌اند.

و فرمود: نعمت‌ها، بلا [و مایه‌ی آزمون خداوندی] هستند. پس اگر سپاس گفתי، نعمت خواهند بود و اگر ناسپاسی کردی، کیفر خواهند شد.

و فرمود: فرصت‌ها زود از دست می‌روند و دیر برمی‌گردند.

و فرمود: عقیده [کسی] شناخته نشود مگر هنگام خشم [او].

و فرمود: هر کس کوچکی [و خود کم‌بینی] کند، خوار شود، و بهترین بی‌نیازی، قناعت است، و بدترین نیازمندی، افتادگی [برای غیر خدا] است.

و فرمود: تو را از زبانت همین بس که راه هدایت را از راه گمراهی تو آشکار کند. [۱۰].

ابن‌عساکر با سند خود از مدائنی نقل کرده است:

معاویه به امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام عرض کرد: ای ابامحمد! جوانمردی چیست؟ فرمود: شناخت آدمی در دینش، و سامان‌بخشی او به زندگی‌اش، و خوش اخلاقی‌اش. عرض کرد: دلاوری چیست؟ فرمود: دفاع از پناهنده‌ی خود، یورش بر سختی‌های جنگ، و بردباری در برابر رویدادهای ناگوار. عرض کرد: بخشش چیست؟ فرمود: کارهای نیک را بی‌چشمداشت انجام دادن، و پیش از درخواست، بخشیدن، و در قحطی‌ها اطعام کردن. [۱۱].

و نیز ابن‌عساکر با سند خود از عتبی نقل کرده است:

معاویه از حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی بزرگواری و جوانمردی پرسید، فرمود: اما بزرگواری؛ کار نیکی را به رایگان انجام دادن، و بخشیدن پیش از درخواست. و اطعام کردن در قحطی‌ها است، و اما جوانمردی؛ دین خود را حفظ کردن، و خود را از ناپاکی‌ها برحذر داشتن، و مهمان خود را رسیدگی کردن، و حقوق [خدا و خلق] را پرداختن، و سلام را آشکار کردن است. [۱۲].

و نیز ابن‌عساکر با سند خود از عیسی بن سلیمان نقل کرده است:

معاویه از حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی بزرگواری و دلاوری و جوانمردی پرسید، فرمود: بزرگواری؛ کار نیک را بی‌چشمداشت انجام دادن، و بخشش پیش از درخواست، و اطعام کردن در قحطی‌ها است و اما دلاوری؛ حمایت کردن از پناهنده‌ی خود، و بردباری کردن در جاهای ناگوار، و یورش بردن در سختی‌های جنگ است. و اما جوانمردی؛ دین خود را حفظ کردن، و خود را از ناپاکی‌ها برحذر داشتن، و مهمان خود را رسیدگی کردن، و حقوق [خدا و مردم] را پرداختن، و سلام را آشکار کردن است. [۱۳].

صدوق رحمه الله با سند خود از ابراهیم نقل کرده است:

از امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی جوانمردی پرسیدند، فرمود: پاکدامن بودن در دین خود، و خوش تدبیر بودن در رزق و روزی خود، و بردبار بودن در برابر ناملایمات است. [۱۴].

یعقوبی می‌گوید:

معاویه به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: ای ابامحمد! سه خصلت است که کسی را نیافتم از آن‌ها آگاهم کند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: کدامند؟ عرض کرد: جوانمردی، بزرگواری و دلاوری. امام حسن علیه‌السلام فرمود: اما جوانمردی؛ امور دینی خود را سامان دادن، و اموال خود را نیک داشتن، و بخشنده بودن، و سلام را آشکار کردن، و با مردم مهربان بودن است، و اما بزرگواری؛ بخشیدن پیش از درخواست، و کار نیک را رایگان انجام دادن، و اطعام کردن در قحطی‌ها است. و اما دلاوری، از پناهنده‌ی خود حمایت کردن، و دفاع کردن در سختی‌های جنگ، و بردبار بودن در مشکلات [و بحران‌های زندگی] است. [۱۵].

و نیز می‌گوید:

جابر گفت: از امام حسن علیه‌السلام شنیدم که فرمود: مکارم اخلاق، ده چیز است: راستگو بودن، و دلیر واقعی بودن، و بخشیدن به تقاضا کننده، و خوش اخلاق بودن، و کارهای نیک دیگران را جبران کردن، و صله‌ی رحم انجام دادن، و امان دادن به پناهنده، و قدردانی کردن از صاحبان حق، و میهمان نواز بودن، و سرآمد همه‌ی این‌ها باحیا بودن است. [۱۶].

ابونعیم با سند خود از حارث نقل کرده است:

[امیرمؤمنان] علی علیه‌السلام از فرزند خود، حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی چند چیز سؤال کرد؛ فرمود: فرزندم! درست کرداری چیست؟ حسن علیه‌السلام عرض کرد؛ پدرجان! درست کرداری، ناپسندها را با پسندیده‌ها برطرف کردن.

فرمود: شرف چیست؟ عرض کرد: با خویشان نزدیکی کردن، و خطاهای ایشان را تحمل کردن، و با برادران [ایمانی] خود هماهنگ بودن، و پناهنده‌های خود را حفظ کردن.

فرمود: جوانمردی چیست؟ عرض کرد: پاکدامنی، و سامان‌بخشی مال [و پیراستن آن از حرام و شبهه].

فرمود: کنسی چیست؟ عرض کرد: اندک‌ها را دیدن، و بی‌ارزش‌ها را [از نیازمند آن] بازداشتن.

فرمود: پستی چیست؟ عرض کرد: خود را نگه داشتن و همسر خود را وا گذاشتن.

فرمود: سماحت چیست؟ عرض کرد: از دشوار و آسان، بخشیدن است.

فرمود: بخل چیست؟ عرض کرد: این است که انفاق‌های خود را، از دست رفته بدانی.

فرمود: برادری چیست؟ عرض کرد: یاور هم بودن در سختی و آسانی‌ها.

فرمود: ترس چیست؟ عرض کرد: حمله کردن بر دوست، و از دشمن خودداری کردن.

فرمود: غنیمت چیست؟ عرض کرد: علاقه‌ی به تقوا و بی‌علاقه بودن به دنیا، غنیمتی [بی‌رنج و] گوارا است.

فرمود: حلم چیست؟ عرض کرد: خشم خود را فرو بردن و بر خود مسلط بودن.

فرمود: بی‌نیازی چیست؟ عرض کرد: خشنود بودن آدمی به آنچه خدا برایش مقدر کرده است، هر چند اندک باشد، و حقا که بی‌نیازی، بی‌نیازی دل است.

فرمود: فقر چیست؟ عرض کرد: دل آدمی به هر چیزی آزمند بودن.

فرمود: عزت و نیرومندی چیست؟ عرض کرد: دلاور بودن، و با نیرومندترین مردم هم‌اورد شدن.

فرمود: ذلت چیست؟ عرض کرد: به هنگام راستی‌ها و درستی‌ها، هراسیدن [، و هنگام آسیب‌ها، فغان کردن].

فرمود: ناتوانی در سخن چیست؟ عرض کرد: هنگام سخن گفتن، با ریش بازی کردن، و

آب دهان فراوان [فرو بردن].

فرمود: بی‌باکی چیست؟ عرض کرد: با مثل خود برخورد کردن [و هم‌اورد] شدن.

فرمود: زحمت و دردسر چیست؟ عرض کرد: سخن گفتن درباره‌ی چیزی بی‌فایده.

فرمود: بزرگی [و سرافرازی] چیست؟ عرض کرد: هنگام ضرر و زیان [نیز] ببخشی، و از گناه دیگران درگذری.

فرمود: فهم و دریافت کردن چیست؟ عرض کرد: هر چه به دل بسپاری، نگه دارد.

فرمود: حماقت چیست؟ عرض کرد: با امام خود دشمنی کردن و سخن خود را بر او بلند کردن.

فرمود: نیکی ستایش چیست؟ عرض کرد: [صفات] زیبا را آوردن، و [صفات] زشت را ترک کردن.

فرمود: دوراندیشی چیست؟ عرض کرد: بردباری مدام، و مدارا کردن با حکمرانان.

فرمود: سفاهت چیست؟ عرض کرد: از پی پستی‌ها رفتن و هم‌نشین شدن با گمراهان.

فرمود: غفلت چیست؟ عرض کرد: مسجد را رها کردن و پیروی کردن از فساد آورها.

فرمود: حرمان چیست؟ عرض کرد: بهره‌ی در دسترس را رها کردن.

فرمود: مفسد کیست؟ عرض کرد: کسی که در [تدبیر] مال خود کم عقلی کند، و در [حفظ] ناموس خود سهل‌انگاری نماید. [۱۷].  
حرانی می‌گوید:

درباره‌ی همه‌ی این معانی، سخنانی از سبط اکبر، امام پارسا، ابومحمد حسن بن علی - صلوات الله علیهما و رحمته و برکاته - در پاسخ پرسش‌های امیر مؤمنان علیه‌السلام یا دیگری، نقل شده است [بدین قرار]:

پرسیدند: زهد چیست؟ فرمود: شیفته‌ی تقوا بودن و دل‌کنند از دنیا.

پرسیدند: حلم چیست؟ فرمود: فروبردن خشم و مسلط بودن بر خود.

پرسیدند: درست کرداری چیست؟ فرمود: بدی را با نیکی برطرف کردن.

پرسیدند: شرف چیست؟ فرمود: با خویشان خود نیکی کردن، و خطاهای آنان را تحمل کردن.

پرسیدند: دلاوری چیست؟ فرمود: دفاع از پناهنده، و پایداری در میدان ناگواری‌ها، و حمله در سختی‌های جنگ.

پرسیدند: بزرگواری چیست؟ فرمود: هنگام ضرر و زیان [نیز] عطا کنی، و از گناه دیگران در گذری.

پرسیدند: جوانمردی چیست؟ فرمود: نگه‌داری دین، و عزیز داشتن خود، و نرم‌خویی، و نیکوکاری پیوسته، و پرداخت حقوق [خدا و خلق]، و با مردم مهربان بودن.

پرسیدند: کرم چیست؟ فرمود: عطا کردن پیش از درخواست، و اطعام کردن در قحطی [و کم‌یابی‌ها].

پرسیدند: فرومایگی چیست؟ فرمود: اندک [از مال] را مراقب بودن، و [مال] ناچیز را [از نیازمند آن] بازداشتن.

پرسیدند: پستی چیست؟ فرمود: خسیسی و بدزبان بودن.

پرسیدند: سخاوت چیست؟ فرمود: بخشیدن در رفاه و تنگدستی.

پرسیدند: بخل چیست؟ فرمود: دارایی در دست را شرف دیدن، و انفاق کردن‌ها را تلف پنداشتن.

پرسیدند: برادری چیست؟ فرمود: برادری کردن در سختی و آسانی.

پرسیدند: ترس چیست؟ فرمود: حمله کردن بر دوست، و خودداری کردن از دشمن.

پرسیدند: بی‌نیازی چیست؟ فرمود: خشنود بودن آدمی به آنچه برایش مقدر شده است؛ هر چند اندک باشد.

پرسیدند: نیازمندی چیست؟ فرمود: آزمندی [و شیفتگی] آدمی به هر چیز.

پرسیدند: بخشندگی چیست؟ فرمود: بخشیدن در حد توان.

پرسیدند: کرم چیست؟ فرمود: نگه‌داری [خود و خویشان] در سختی و آسانی.

پرسیدند: دلیری چیست؟ فرمود: برخورد [و پیکار] کردن با هماوران و همزمان.

پرسیدند: عزتمندی چیست؟ فرمود: دلاور بودن و هم‌اورد شدن با نیرومندترین مردم

پرسیدند: ذلت چیست؟ فرمود: دلهره داشتن هنگام راستی و درستی.

پرسیدند: حماقت چیست؟ فرمود: درافتادن با فرمانروا و آن که بر آزار تو تواناست.

پرسیدند: سربلندی چیست؟ فرمود: انجام زیبایی‌ها و ترک زشتی‌ها.

پرسیدند: دوراندیشی چیست؟ فرمود: بردباری مدام، و مدارا با حکمرانان، و از همه‌ی مردم برحذر بودن.

پرسیدند: شرف چیست؟ فرمود: هماهنگی با برادران و نگه‌داری پناهندگان.

پرسیدند: محروم بودن چیست؟ فرمود: پشت پا زدن به بهره‌ی در اختیار.

پرسیدند: سفاهت چیست؟ فرمود: پیروی دونان و همدمی گمراهان.

پرسیدند: ناتوانی در سخن چیست؟ فرمود: بازی کردن با ریش هنگام سخن، و سینه صاف کردن فراوان.

پرسیدند: شجاعت چیست؟ فرمود: هم‌وردی با اقران و پایدار بودن در زد و خورد‌ها.

پرسیدند: تکلف چیست؟ فرمود: سخن گفتن در بیهوده‌ها.

پرسیدند: نابخرد چیست؟ فرمود: آن که نادان در [تدبیر] مال، و سهل‌انگار در [حفظ] آبرو است.

پرسیدند: پستی چیست؟ فرمود: خود را نگه داشتن، ناموس خود را واگذاردن. [۱۸].

اربلی می‌گوید:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: کارهای نیک را رایگان انجام دادن، و بخشش کردن پیش از درخواست، از بزرگ‌ترین بزرگواری‌هاست.

و از او درباره‌ی بخل پرسیدند، فرمود: این است که آنچه را انفاق کرده است، تلف بیند و آنچه را نگه داشته است، شرف ندارد. [۱۹].

مجلسی رحمه الله نقل کرده است:

امام حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: احسان آن است که پیش از آن، تأخیر و پس از آن، منت نباشد، و بخل آن است که آدمی، خرج کردن را تلف، و نگه‌داشتن را شرف پندارد.

و فرمود: هر کس نعمت‌ها [و دارایی خود] را بشمرد، کرمش نابود می‌شود.

و فرمود: بر آوردن نیاز، پیگیر بودن بخشش است. [۲۰].

صدوق رحمه الله با سند خود نقل کرده است:

از امام حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی عقل و [تدبیر] پرسیدند، فرمود: غصه‌ها را جرعه‌جرعه نوشیدن، و [گرفتاری‌ها را با بردباری تحمل کردن]، و دشمنان را فریفتن. [۲۱].

حرانی می‌گوید:

از امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی مروت پرسیدند، فرمود: شیفته‌ی دین خود بودن، و مال خود را سامان دادن [و از حرام و شبهه پیراستن]، و حقوق [خدا و مردم] را پرداختن.

و فرمود: تیزبین‌ترین چشم آن است که در خیر نفوذ کند، و شنواترین گوش آن است که پند را بشنود و از آن سود برد، و سالم‌ترین دل آن است که از شبهه و وسوسه‌ها پاک باشد. [۲۲].

صدوق رحمه الله با سند خود از شریح بن هانی نقل کرده است:

امیرمؤمنان علیه‌السلام از فرزند خود، حسن بن علی علیه‌السلام پرسید: فرزندم! عقل [و فهم] چیست؟ عرض کرد: آنچه به دل سپرده‌ای، نگه دارد. فرمود: دوراندیشی چیست؟ عرض کرد: انتظار فرصت بردن، و به اقبال رو کرده شتاب ورزیدن است.

فرمود: بزرگواری چیست؟ عرض کرد: زیان‌ها را تحمل کردن، و کرامت‌ها را به پا کردن است. فرمود: سماحت چیست؟ عرض کرد: درخواست کننده را پاسخ دادن، و عطاها را بخشیدن است. فرمود: شح [و بخل شدید نفس] چیست؟ عرض کرد: [بخشش]

اندک را اسراف دیدن، و انفاق شده را از دست رفته دانستن. فرمود: کنسی چیست؟ عرض کرد: اندک را خواستن، و از بی‌ارزش [نیز] بازداشتن. فرمود: تکلف چیست؟ عرض کرد: به کسی که تو را امان ندهد، پیوستن، و در کاری که خواسته‌ی تو نیست،

نگریستن. فرمود: جهل چیست؟ عرض کرد: پیش از دست‌یابی به فرصت، شتاب ورزیدن، و از پاسخ خودداری کردن. و در بسیاری جاها، خاموشی چه خوب یاوری است؛ هر چند سخنور باشی. [۲۳].



دیلمی می‌گوید:

و از امام حسن بن علی علیه‌السلام نقل شده است: در خطبه‌ای فرمود: بدانید که عقل، سنگر است؛ و بردباری، زینت است؛ و وفا، جوانمردی است؛ و شتاب [بیجا]، نابخردی است؛ و نابخردی، سفاهت است؛ و سفاهت، ناتوانی است؛ و همدمی اهل دنیا، ننگ است؛ و آمیزش با فاسقان، [دغدغی جان و] شک است؛ و هر کس برادران [ایمانی] خود را خوار بشمرد، جوانمردی‌اش تباه گردد؛ و جز تردیدکنندگان، به هلاکت نرسند؛ و هدایت یافتگانی که در روزی خود یک لحظه نیز به خدا بدبین نباشند، رستگارند. پس جوانمردی و حیای آنان کامل است، صبر می‌کنند تا خدا روزی‌شان دهد. و چیزی از دین و جوانمردی خود را به دنیا نفروشند، و چیزی از دنیا را با معصیت‌های خدا نجویند. و از عقل و جوانمردی آدمی، شتاب در برآوردن نیازهای برادران [ایمانی] خود است، هر چند آن نیازها را نزد او نیآورده باشند. و برترین موهبتی که خدا به بنده‌ی خود داده، عقل است؛ زیرا نجات از آفات دنیا و در امان بودن از عذاب آخرت، با عقل است. [۲۴].

مجلسی رحمه الله می‌گوید:

امام حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: هرگاه شنیدی کسی به آبروی مردم می‌پردازد، کوشش کن که تو را نشناسد؛ زیرا نزد او بدترین آبروها را آشنایان او دارند. [۲۵].

حرانی می‌گوید:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: هیچ مردمی با هم مشورت نکردند مگر آن که به کمال خود راه یافتند. و فرمود: پستی آن است که نعمت را سپاس نگوید.

و به یکی از فرزندان خود، فرمود: فرزندم! با کسی برادری مکن تا این که بشناسی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود؛ و چون نیک شناختی و همدمی او را پسندیدی، بر مبنای گذشت از لغزش‌ها و یآوری در سختی‌ها، با او برادری کن. و فرمود: همچون تلاش پیروزمند، در طلب [دنیا] نکوش، و همچون تسلیم‌شدگان، به تقدیر تکیه مکن، که در جست‌وجوی فضل [و احسان] خدا بودن، سنت است و معتدل بودن در طلب، عفت. نه عفت، روزی را دفع کند و نه حرص، آن را بیفزاید که روزی قسمت شده است و حرص ورزیدن گناه ورزیدن، است. [۲۶].

و نیز حرانی می‌گوید: [امام حسن علیه‌السلام] فرمود:

هر کس نیکوگزینی خود را به خدا واگذارد، غیر آن حالتی را که [در آن است و] خدا برایش گزیده است، آرزو نکند. و فرمود: ننگ [ظاهری، نزد مردم ظاهرین] آسان‌تر از آتش [قهر خداوند] است.

و فرمود: خیری که هیچ شری ندارد، شکر در نعمت و صبر در مصیبت است.

و به مردی که از بیماری برخاسته بود، فرمود: خدا یادت کرد؛ یادش کن، و گناهانت را بخشید، شکرش کن.

و [پس از بی‌وفایی یاران و] هنگام صلح با معاویه، [خطبه‌ای خواند و ضمن آن] فرمود: سوگند به خدا! آنچه ما را از نبرد با شامیان بازداشت، نه شک [در باطل بودن معاویه] بود و نه پشیمانی [از نبرد با او]. در گذشته، ما با سلامت [دل] و صبر، با آنان می‌جنگیدیم؛ اما اینک سلامت [دل‌ها] با دشمنی به تاراج رفته، و صبر [و پایداری] با بی‌تابی؛ و در حرکت به صفین، دین شما مردم، پیشاپیش دنیای شما بود، اما امروز دنیای شما، پیشاپیش دینتان واقع شده است.

و فرمود: هیچ کس را نشناسم جز آن که [در ارتباط] میان خود و پروردگار خود، نابخرد است. [۲۷].

فتال نیشابوری از ابولیلی نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام ما را بدرقه کرد، و چون خواستیم برویم [و از او جدا شویم]، درخواست نصیحت کردیم؛ فرمود: از خدا پروا داشته باشید، و مبادا [به دنیا] طمع کنید که طمع خوی خواهد شد. [۲۸].

پی نوشت ها:

- [۱] نبأ: ۳۱؛ (ان للمتقين مفازا).
- [۲] زمر: ۶۱؛ (و ینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم لا یمسهم السوء و لا هم یحزنون).
- [۳] تحف العقول: ۲۳۲.
- [۴] تحف العقول: ۲۳۶.
- [۵] بقره: ۱۸۶؛ (و اذا سألك عبادى عنى فانى قریب أجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لى ولیؤمنوا بى لعلهم یرشدون).
- [۶] تحف العقول: ۲۲۷.
- [۷] كشف الغمّة ۱: ۵۷۱.
- [۸] كشف الغمّة ۱: ۵۷۲.
- [۹] كشف الغمّة ۱: ۵۷۲.
- [۱۰] بحار الانوار ۷۸: ۱۱۲، ح ۷.
- [۱۱] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه السلام): ۱۶۵، ح ۲۷۶.
- [۱۲] تاریخ ابن عساکر [ترجمه الامام الحسن علیه السلام]: ۱۶۵، ح ۲۷۷ و ۲۷۸.
- [۱۳] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه السلام): ۱۶۶، ح ۲۸۰.
- [۱۴] معانى الاخبار: ۲۵۸، ح ۵.
- [۱۵] تاریخ یعقوبی ۲: ۲۲۶.
- [۱۶] تاریخ یعقوبی ۲: ۱۳۵.
- [۱۷] حلیة الاولیاء ۲: ۳۵.
- [۱۸] تحف العقول: ۲۲۵.
- [۱۹] كشف الغمّة ۱: ۵۶۵.
- [۲۰] بحار الانوار ۷۴: ۴۱۷، ح ۳۸ و ۱۱۵: ۷۸، ح ۱۶.
- [۲۱] معانى الاخبار: ۳۸۰، ح ۷.
- [۲۲] تحف العقول: ۲۳۵.
- [۲۳] معانى الاخبار: ۴۰۱.
- [۲۴] ارشاد القلوب: ۱۹۹.
- [۲۵] بحار الانوار ۷۴: ۱۹۸.
- [۲۶] تحف العقول: ۲۳۳.
- [۲۷] تحف العقول: ۲۳۴.
- [۲۸] روضة الواعظین: ۴۲۰.

کلینی رحمه الله با سند خود نقل کرده است:

امام حسن علیه السلام از حمام بیرون آمد، و کسی او را دید و گفت: گرمابه رفتنت گوارا باد! امام حسن علیه السلام فرمود: این سخن مناسب این جا نیست. او گفت: حمیمت گوارا باد! آن حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که حمیم، عرق است؟ او گفت: حمامت گوارا باد! آن حضرت فرمود: اگر گوارایی برای حمام من است، پس برای خودم چه باشد؟ پس بگو: گوارای تو پاکیزه، و پاکیزه‌ی تو گوارا باد! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۶: ۵۰۰، ح ۲۱.

### امت اسلامی و رهبری پیامبر و امیرالمؤمنین

هر امت و ملتی دارای رهبری است.

زیرا انسان‌ها بدون رهبری به کمال نمی‌رسند و زندگی فردی و اجتماعی آنان سامان نخواهد گرفت، همه می‌پرسند کدام رهبری؟ و کدام رهبر می‌تواند بشریت را به خوبی‌ها رهنمون گردد؟ که امام حسن علیه السلام پاسخ می‌دهد؛  
قال علیه السلام:

محمد و علی ابوا هذه الامه فطوبى لمن كان بحقهما عارفا و لهما فى احواله مطيعا يجعله الله من افضل سكان جنانه و يسعده بكراماته و رضوانه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(محمد «که درود خدا بر او باد» و امیرالمؤمنین علی علیه السلام دو تن از پدران، «و رهبران» امت اسلامی می‌باشند، پس خوشا به حال کسی که حق این دو رهبر آسمانی را بشناسد و در تمام حالات زندگی از آن دو بزرگ اطاعت کند. خداوند چنین انسان آگاهی را از بهترین بهشتیان قرار داده و او را با کرم و بزرگواری خود در بهشت رستگار خواهد کرد.)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۴۵، حدیث ۳.

### اختصاص کلمه امیرالمؤمنین به علی

روزی حجر بن عدی بر امام حسن علیه السلام وارد شد و گفت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین. امام به او اعتراض کرد و فرمود:

قال علیه السلام

ویحک، یا حجر، تسمینی بامر المؤمنین؟! و ما جعلها لی و لا لأخی و لا لأحد ممن یأتی الا امیر المؤمنین وحده خاصه. أو ما سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله قال لأبی: ان الله سماک بامر المؤمنین و لا یشرک معک فی هذا الاسم أحد. فما یسمى به غیرک و الا فهو مأفون فى عقله و مأفون فى ذاته [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وای بر تو ای حجر! مرا با نام امیرالمؤمنین می‌خوانی؟ در حالی که این نام ارزشمند، نه برای من و نه برای برادرم حسین علیه‌السلام و نه برای امامانی است که در آینده می‌آیند، این نام، تنها به پدرم علی علیه‌السلام اختصاص دارد. آیا نشنیده‌ای که جدم رسول خدا «که درود خدا بر او و خاندانش باد» خطاب به پدرم فرمود: ای علی! همانا خدا تو را با نام «امیرالمؤمنین» خوانده است و هرگز شخص دیگری در این نام با تو شریک نخواهد بود، و هرگز فردی غیر از تو با این نام، خوانده نخواهد شد مگر آن که عقلش ناقص و در ذاتش نقصی باشد.)

پی نوشت ها:

[۱] الیقین و التحصین. مقدمه‌ی کتاب، ح ۵.

### اثبات امامت امام مجتبی

زنی مسیحی به نام «ام‌سلیم» از شهر شام به مدینه آمد، و چون در کتاب تورات و انجیل نشانه‌های ظهور پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بعد از او را خوانده بود تحقیق و پژوهش را در شهر مدینه از سر گرفت تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم‌السلام را دقیقاً شناسائی کرده و به آنها ایمان آورد. ساعتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و اطلاعات جالبی به دست آورد و آنگاه در تداوم تحقیق خود با حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام که در سنین نوجوانی بود آشنا شد. آن حضرت وقتی ام‌سلیم را دید به او سخنانی فرمود و معجزه‌ای به او ارائه داد و سنگریزه‌هایی را تبدیل به یاقوت سرخ نمود. ام‌سلیم می‌گوید: من از او پرسیدم: آیا تو وصی پدرت هستی؟ قال علیه‌السلام:

نعم، أنا وصی أبی. و ما علامه ذلك؟ فقال علیه‌السلام: ایتینی بحصاء... فقلت له: فمن وصیک؟ قال علیه‌السلام: من یفعل مثل هذا الذی فعلت [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بله، من جانشین پدرم هستم. ام‌سلیم می‌گوید: به او گفتم نشانه‌ی آن چیست؟ امام فرمود سنگریزه‌هایی برای من بیاور. (آنگاه امام سنگریزه‌ها را تبدیل به یاقوت سرخ نمود) پرسیدم: جانشین تو کیست؟ فرمود: کسی که مانند آنچه که انجام داده‌ام انجام دهد.)

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۸۷، ح ۶، به نقل از مقتضب الأثر، ۲۲-۱۸.

### ابرار

در قرآن ۶ مورد پیرامون ابرار مطالبی بیان شد که سه مورد آن (سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۵، سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۳ و سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۲۲) ان الأبرار می‌باشد. امام مجتبی علیه‌السلام در تفسیر این آیات چنین می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

کل ما فی کتاب الله عزوجل من قوله: «ان الأبرار» فوالله ما أراد به الا علی بن ابی طالب و فاطمه و أنا و الحسین، لأننا نحن ابرار بآبائنا

و امهاتنا، و قلوبنا علت بالطاعات و البر و تبرأت من الدنيا و حبها، و اطعنا الله فی جمیع فرائضه، و آمننا بوحدانیته، و صدقنا برسوله [۱]

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هر کجا که در کتاب خداوند بزرگ واژه‌ی «ان الأبرار» «همانا خوبان» وجود دارد، سوگند به خدا که جز علی بن ابی طالب و فاطمه و من و حسین منظورش نیست. زیرا ما (حسن و حسین) به خاطر پدران و مادرانمان جزء ابرار هستیم و دل‌هایمان با اطاعت پروردگار و نیکی به مرتبه‌ای بالا- و آگاهی و عرفان دست یافت. از دنیا و دنیا دوستی (و دنیا پرستی) رو گردانده است. ما در تمام فرایض از خدا اطاعت کرده و به وحدانیت او ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق کرده‌ایم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۲۷.

۲- کنز الدقایق، ج ۱۴، ص ۱۷۲، و ص ۱۸۸.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۲۵، ح ۱۵.

۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲.

### ابوالاعور

علامه ذهبی در تاریخ اسلام نقل کرده است. روزی ابوالاعور سلمی و عمرو عاص به معاویه گفتند: اگر امام حسن علیه السلام را وادار به سخترانی کنی، زبانش به لکنت خواهد افتاد!

معاویه از امام حسن علیه السلام خواست سخترانی کند. سخترانی امام موجب سرافکنندگی معاویه شد، عمرو عاص و ابوالاعور به امام حسن علیه السلام اعتراض کردند. امام در پاسخ به ابوالاعور فرمود:

قال علیه السلام:

ألم یلعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعلا و ذکوان و عمرو بن سفیان و هذا اسم أبی الأعور، ثم أقبل علیه معاویه یعنیها فقال له الحسن علیه السلام: أما علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن قائد الأحزاب و سائقهم و كان أحدهما أبوسفیان و الآخر أبوالاعور السلمی [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعل و ذکوان و ابی‌الاعور و عمرو بن سفیان را لعنت نکرد؟ در این هنگام معاویه برای یاری ابوالاعور رو به او کرد و امام حسن علیه السلام فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رهبر احزاب و پس رو آنان را لعنت کرد؟ که یکی ابوسفیان بود و دیگری ابوالاعور سلمی.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۰۴.

۲- تاریخ الاسلام (للذهبی) سنه ۴۱ ص ۳۹.

۳- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۳.

### ابوسفیان

علامه ذهبی در تاریخ اسلام نقل کرده است. روزی ابوالاعور سلمی و عمروعاص به معاویه گفتند: اگر امام حسن علیه السلام را وادار به سخترانی کنی، زبانش به لکنت خواهد افتاد!

معاویه از امام حسن علیه السلام خواست سخترانی کند. سخترانی امام موجب سرافکندگی معاویه شد، عمروعاص و ابوالاعور به امام حسن علیه السلام اعتراض کردند. امام در پاسخ به ابوالاعور فرمود:  
قال علیه السلام:

ألم یلعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعلا و ذکوان و عمرو بن سفیان و هذا اسم أبی الأعور، ثم أقبل علیه معاویة یعینها فقال له الحسن علیه السلام: أما علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن قائد الأحزاب و سائقهم و كان أحدهما أبوسفیان و الآخر أبوالاعور السلمی [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعل و ذکوان و ابی الأعور و عمرو بن سفیان را لعنت نکرد؟. در این هنگام معاویه برای یاری ابوالاعور رو به او کرد و امام حسن علیه السلام فرمود: آیا نمی دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رهبر احزاب و پس رو آنان را لعنت کرد؟ که یکی ابوسفیان بود و دیگری ابوالاعور سلمی.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۰۴.

۲- تاریخ الاسلام (للذهبی) سنه ۴۱ ص ۳۹.

۳- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۳.

### ابوموسی

پس از برپایی فتنه اصحاب جمل در بصره امام علی علیه السلام برای سرکوب آنان عازم بصره شد و از ذی قار برای اهل کوفه پیغام داد که به یاری او بشتابند. اما ابوموسی اشعری مانع حرکت مردم برای یاری امام علی علیه السلام بود.

امام علی علیه السلام عمار یاسر، امام حسن علیه السلام و مالک اشتر را برای سامان دادن به اوضاع کوفه به آن سامان فرستاد. امام حسن علیه السلام در برخوردی با ابوموسی اشعری فرمود:

قال علیه السلام:

اعتزل عملنا لا أم لك و تنح عن منبرنا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مادر مرده، از کار ما برکنار باش و از منبر ما دور شو.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۶۴.

۲- الجمل (للمفید)، ص ۲۵۲.

۳- الغارات، ج ۲، ص ۹۲۴.

### استقامت اصحاب اخدود

اصحاب اخدود مردانی بودند حبشی که تسلیم حکومت کافران نشدند و کافران آنها را زنده زنده در آتش سوزاندند، مردانی بودند که جان بر سر پیمان الهی دادند و دست از ایمان و خدا نکشیدند، امام مجتبی علیه السلام نسبت به استقامت آنها فرمود:

قال علیه السلام:

كان أصحاب الأخدود، خدوا الخدود و ملؤها نارا، فألقوا فيها من آمن بالله و تركوا من كفر، فألقوا بضعة و ثمانين مؤمنا، حتى أتوا على عجوز كبيرة و ابنها خلفها صبي صغير، فلما رأَت النار كيف تأخذهم، جزعت، قالت: يا بني أما ترى؟ قال لها ابنها: يا أمته امضی و لا تنافقی. فمضت و اقتحم ابنها علی أثرها [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(داستان اصحاب اخدود چنین است که کافران حاکم بر آن منطقه، گودال‌هایی کردند و آن را پر از آتش کردند، آنگاه هر کس که به خدا ایمان داشت در آن آتش افکندند و کافران را آزاد گذاشتند. هشتاد و چند نفر از مؤمنان را در آن گودال‌های آتش سوزاندند تا آن که نوبت به پیره زنی همراه با کودک خردسالش رسید که از پی او می‌آمد، وقتی پیره زن آن منظره را دید که آتش مؤمنان را احاطه کرده و همه را می‌سوزاند، ناله‌ای کشید و گفت: پسر من آیا نمی‌بینی چگونه آتش همه را فرا گرفته است؟ کودک خردسال آن زن گفت: مادرم وارد آتش شو [برو] دست از دو دلی بردار. پس آن زن وارد گودال آتش شد و کودک نیز به دنبال او وارد آتش گردید.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۱.

۲- تفسیر مخرومی (ابوالحجاج مجاهدین حبر المکی) ج ۲، ص ۷۴۷، ط: مجمع البحوث پاکستان.

### اخلاق نیکو (ارزش خوش اخلاقی)

امام مجتبی علیه السلام نسبت به ارزش‌های معنوی اخلاق نیکو و پسندیده، خشنودی پروردگار جهانیان را معیار ارزیابی قرار می‌دهد و می‌فرماید:

قال علیه السلام:

ان الله تعالی يحب معالی الأمور و أشرافها و یکره سفاسفها [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(همانا خداوند بزرگ ارزش‌های والای اخلاقی و شریفترین آنها را دوست دارد، و از اخلاق زشت و پست روی گردان است.) [۲].

و در حدیث ارزشمند دیگری فرمود:

قال علیه السلام:

ان أحسن الحسن الخلق الحسن [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بهترین خوبی‌ها، اخلاق نیکوست.)

و در حدیث گران‌بهای دیگری فرمود:

قال علیه السلام:

ان الرجل لیدرک بحسن خلقه درجة الصائم القائم، و انه لیکتب جبارا و ما یملک الا أهله.

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آدمی با اخلاق خوش خویش، مقام روزه‌دار دائم در نماز را از آن خود می‌کند و نامش در طومار کسانی که دارای عظمت و جلال و جبروت هستند، نوشته می‌شود، در حالی که غیر از خانواده‌ی خویش هیچ گونه قلمرو حکومت و ریاستی ندارد.) [۴].

پی نوشت‌ها:

[۱] در نقل بیهقی به جای «یکره» کلمه‌ی «بیغض» دارد، یعنی خداوند به خشم می‌آید، و سفساف یعنی پست، اخلاق رذیله.

[۲] فیض القدر، ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۱۸۸۹.

[۳] ۱- الخصال (للصدوق) ج ۱، ص ۲۹، ح ۱۰۲.

۲- فیض القدر، ج ۲، ص ۴۱۷، ح ۲۱۸۳.

۳- کنز العمال، ج ۳، ص ۵، ح ۵۱۵۲.

۴- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۴۳، ح (۶) ۹۹۴۱.

۵- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۸.

[۴] ربیع الابرار، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۲.

## ازدواج

ازدواج فرزندان آدم

یکی از مسائلی که جوانان فراوان از آن می‌پرسند، مسئله‌ی ازدواج آدم است، می‌خواهند بدانند که چگونه نسل حضرت آدم فزونی یافت؟

در همین موضوع شخصی خدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام آمد و گفت: آیا درست است که می‌گویند فرزندان پسر و دختر حضرت آدم با یکدیگر ازدواج کردند؟

قال علیه السلام:

حاشا لله، کان لآدم علیه السلام ابنان، و هما شیث و عبدالله، فأخرج الله لشیث حوراء من الجنة، و أخرج لعبد الله امرأه من الجن، فولد لهذا و ولد لذک، فما کان من حسن و جمال فمن ولد الحوراء، و ما کان من قبح و بذاء فمن ولد الجنیة [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(نه به خدا سوگند! هرگز! «چنین نبود، بلکه» حضرت آدم دو فرزند پسر داشت بنام «شیث» و «عبدالله» وقتی هنگام ازدواج آنها



فرارسید، خداوند برای «شیث» زنی از جنس حوریان بهشتی و برای «عبدالله» زنی از جنس آنچه آماده ساخت که با آن دو ازدواج کردند [البته با صورت متمثل شده‌ی آنها]، پس هر چه زیبایی و جمال است از فرزندان حوری بهشتی، و هر چه زشتی و پلیدی است از فرزندان جنی است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- صحیفه امام رضا علیه السلام ص ۲۷۷، حدیث ۲۳.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۳۶۳، حدیث ۱۶۹۶۳.

### اسراف

پرهیز از اسراف

قناعت و پرهیز از اسراف همواره درمان مشکلات اقتصادی، و فقر و نداری است، و اسراف و زیاده‌روی همیشه عامل تبعیض و تهیدستی و انواع محرومیت‌هاست.

هم اکنون اگر سرمایه داران جهان اسراف نکنند و انواع غذاها را دور نریزند می‌توان با غذاهای اضافی، گرسنگان جهان را سیر کرد، از این رو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از اسراف در غذا یا دور ریختن غذاها و میوه‌ها و سبزی‌ها نهی می‌فرمود و سفارش می‌کرد اگر قرص نانی یا میوه‌ای را بر سر راه دیدید آن را شستشو داده مصرف نمایید و نگذارید اسراف شود. که امام مجتبی علیه السلام نیز در پرهیز از اسراف رهنمود دادند؛

قال علیه السلام:

سمعت جدی صلی الله علیه و آله يقول: من وجد لقمه ملقاء فمسحها أو غسلها ثم أكلها أعتقه الله تعالى من النار [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(کسی که غذای بر زمین افتاده‌ای (قرص نان یا میوه‌ای) را بیابد و آن را تمیز کرده، شستشو دهد و بخورد، خداوند بلند مرتبه او را از آتش جهنم نجات خواهد داد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۲- عقد الفرید به نقل مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۷۳.

۳- نثر الدر، ج ۱، ص ۴۲۴، س ۷.

۴- ینابیع الموده، ص ۲۶۶، ب ۵۶.

### اشعث بن قیس

در مناقب از امام حسن علیه السلام روایت شده است که فرمود:

قال علیه السلام:

ان اشعث بن قیس الکندی بنی فی داره مئذنه، فکان یرقی الیها اذا سمع الأذان فی اوقات الصلاة فی مسجد جامع الکوفه، فیصیح من أعلى مئذنته، یا رجل انک لکاذب ساحر.

قال: و کان أبی یسمیه عنق النار - و فی روایة - «عرف النار» فسئل عن ذلك، فقال: ان الأشعث اذا حضرته الوفاء دخل علیه عنق النار ممدودة من السماء فتحرقة، فلا یدفن الا و هو فحمه سوداء. فلما توفی نظر سائر من حضر الی النار، و قد دخلت علیه کالعنق الممدود حتی أحرقتة: و هو یصیح و یدعو بالویل و الثبور [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اشعث بن قیس کندی در خانه‌ی خود بلندایی «مناره‌ای» ساخته بود و هنگامی که به وقت نماز در مسجد جامع کوفه [صدای] اذان می‌شنید، بالای آن مناره رفته و از فراز آن بلندای خود فریاد می‌زد: ای مرد، تو جادوگر دورغ‌گویی!).

(حضرت امام حسن علیه السلام ادامه داد: پدرم او را حلقه‌ی آتش و در روایت دیگر یال آتشین، می‌نامید از وی در این باره پرسیده شد که فرمود: وقتی مرگ اشعث در رسید، حلقه‌ی آتش از آسمان روان شده و او را خواهد سوزاند و او به خاک سپرده نشود مگر سیاه و جز غاله.

و وقتی اشعث از دنیا رفت، آنان که حاضر بودند، آتش را دیدند که چون حلقه‌ی کشیده بر او وارد شد و او را در حالی که صدا به «داد و بیداد و وای هلاک شدم»، بلند کرده بود، سوزاند).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۰۶، ذیل ح ۳۸. به نقل از مناقب ابن اشوب، ج ۱، ص ۴۲۲.

۲- نهج السعادة، ج ۸، ص ۳۷۸، به نقل از مناقب ابن اشوب، ج ۱، ص ۴۲۲.

## اطاعت از خدا عامل عزت و سربلندی

روش دستیابی به عزت

جناده بن ابی امیه از امام حسن علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

قال علیه السلام:

و اذا أردت عزا بلا عشیره و هيبه بلا سلطان، فاخرج من ذل معصية الله الی عز طاعة الله عزوجل. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وقتی سربلندی بدون عشیره و هیبت بدون قدرت خواستی از خواری نافرمانی خدا خارج شو و در عزت اطاعت خدای بزرگ [در آی.]

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۸، ح ۷ / ۱۲۹۲۴. (به نقل از کفایة الأثر، ص ۲۲۸).

## افطار (فضیلت هنگام افطار)

یکی از لحظه‌های عرفانی و معنوی، هنگامه‌ی افطار است که روزه‌دار پس از یک روز روزه‌داری با نام خدا به خوردن و آشامیدن روی می‌آورد، امام مجتبی علیه‌السلام نسبت به فضیلت هنگامه‌ی افطار فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان لكل صائم عند فطوره دعوه مستجابة، فاذا كان اول لقمه فقل: بسم الله، اللهم يا واسع المغفرة اغفر لي، فانه من قالها عند افطاره غفر له [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(همانا برای هر روزه‌داری در هنگامه‌ی افطار، حداقل یک دعا به اجابت خواهد رسید، پس در هنگامه‌ی افطار اولین لقمه‌ای که برمی‌داری. بگو، به نام خدا، بار خداوند! ای آن که آمرزش تو فراگیر است. مرا بیامرز، پس هر کس این جملات را در هنگامه‌ی افطار بگوید آمرزیده می‌شود.)

پی نوشت ها:

[۱] اقبال الأعمال، ص ۱۱۶.

### اثبات امامت امام مجتبی

زنی مسیحی به نام «ام‌سلیم» از شهر شام به مدینه آمد، و چون در کتاب تورات و انجیل نشانه‌های ظهور پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بعد از او را خوانده بود تحقیق و پژوهش را در شهر مدینه از سر گرفت تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم‌السلام را دقیقاً شناسائی کرده و به آنها ایمان آورد.

ساعتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و اطلاعات جالبی به دست آورد و آنگاه در تداوم تحقیق خود با حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام که در سنین نوجوانی بود آشنا شد. آن حضرت وقتی ام‌سلیم را دید به او سخنانی فرمود و معجزه‌ای به او ارائه داد و سنگریزه‌هایی را تبدیل به یاقوت سرخ نمود. ام‌سلیم می‌گوید: من از او پرسیدم: آیا تو وصی پدرت هستی؟

قال علیه‌السلام:

نعم، أنا وصی أبی. و ما علامه ذلك؟ فقال علیه‌السلام: ایتینی بحصاء... فقلت له: فمن وصیک؟ قال علیه‌السلام: من یفعل مثل هذا الذی فعلت [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بله، من جانشین پدرم هستم. ام‌سلیم می‌گوید: به او گفتم نشانه‌ی آن چیست؟ امام فرمود سنگریزه‌هایی برای من بیاور. (آنگاه امام سنگریزه‌ها را تبدیل به یاقوت سرخ نمود) پرسیدم: جانشین تو کیست؟ فرمود: کسی که مانند آنچه که انجام داده‌ام انجام دهد.)

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۱۸۷، ح ۶، به نقل از مقتضب الأثر، ۲۲-۱۸.

### اندازه و مقدار

تفسیر آفرینش به قدر

شیخ صدوق در کتاب توحید روایت کرده است که از امام حسن علیه السلام راجع به تفسیر آیه‌ی «انا کل شیء خلقناه بقدر» «البته ما هر چیز را به اندازه آفریدیم.» پرسیده شد، امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه السلام:

يقول عزوجل انا كل شيء خلقناه لأهل النار بقدر أعمالهم. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خداوند بزرگ می‌فرماید: ما هر چیزی را برای اهل دوزخ به اندازه‌ی اعمالشان آفریدیم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- توحید صدوق، ص ۳۸۳ ح ۳۰ ب ۶۰.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۸۹، ح ۲۵.

## انفاق

آداب انفاق

امام علیه السلام در تفسیر بخشی از آیه‌ی ۲۶۷ سوره‌ی بقره می‌فرماید:

قال علیه السلام:

و لستم بأخذیه الا أن تغمضوا فیه

(برای انفاق به سراغ قسمت‌های ناپاک نروید در حالی که خود شما «به هنگام پذیرش اموال» حاضر نیستید، آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت.)

فرمود:

قال علیه السلام:

لو وجدتموه فی السوق یباع، ما أخذتموه حتی یهضم لکم من ثمنه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

([منظور از اغماض در آیه این است که] اگر آن [جنس] را در معرض فروش در بازار پیدا می‌کردید، آن را نمی‌خریدید تا از قیمت آن برای شما تخفیف دهند و در نتیجه از نامرغوب بودن آن جنس چشم‌پوشی کرده و به خاطر ارزان بودن آن اقدام به خرید کنید. «در انفاق هم از جنس مرغوب انفاق کنید.»)

همچنان که به هنگام خرید چیزی اگر جنس نامرغوب باشد تا تخفیف نگیریم معامله نمی‌کنیم در انفاق هم باید سعی کنیم جنس سالم را انفاق کنیم، مگر چیزی که قابل اغماض باشد.

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۹۶، س ۱۵.

## ارزش دوست داشتن اهل بیت

یکی دیگر از ارزش‌های دینی در اسلام دوست داشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که نقش مهمی در سرنوشت ابدی مسلمانان نیز خواهد داشت، و حضرت امام حسن علیه‌السلام در این مورد بیانی دارند؛  
قال علیه‌السلام:

من أحبنا لله جئنا نحن هو يوم القيامة كهاتين. (و جمع بين اصبعين المسبحة و الوسطى من يده) و لو شئت لقلت: كهاتين (و جمع بين المسبحتين من يديه جميعا) من احبنا للدنيا، فاذا جاءت الدنيا اتسعت للبر و الفاجر [۱].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

کسی که ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای خدا دوست داشته باشد، ما و او در روز قیامت کنار هم خواهیم بود. «آنگاه دو انگشت اشاره و میانی را به هم چسبانید و فرمود: مانند این دو انگشت»  
و اگر بخواهم می‌گویم مانند اینها «سپس دو انگشت اشاره‌ی هر دو دست را به یکدیگر چسبانید» و کسی که ما را به خاطر دنیا دوست بدارد، بداند که اگر دنیا روی آرد، برای خوب و بد یکسان رو کند. «خوبان و بدان همه بهره‌مند خواهند شد».  
و در روایت دیگری فرمود:

قال علیه‌السلام:

من احبنا اهل البيت لله جل ذكره لا لغيره نفعه الله سبحانه بحبنا [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

کسی که ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فقط برای خدای بزرگ و بلند مرتبه دوست بدارد نه چیز دیگری، خداوند سبحان او را به جهت دوستی ما بهره‌مند می‌سازد.  
و در حدیث ارزشمند دیگری فرمود:

قال علیه‌السلام:

من احبنا لله نفعه الله تعالى بحبنا و من احبنا لغير الله فان الله يقضى في الأمور ما يشاء، أما ان حبنا أهل البيت يساقط الذنوب كما تساقط الريح الورق عن الشجر [۳].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کسی که ما را فقط برای خدای بزرگ دوست بدارد خداوند او را بهره‌مند خواهد کرد و کسی که ما را برای غیر خدا دوست داشته باشد خدا آن گونه که بخواهد درباره او تصمیم می‌گیرد.  
آگاه باشید همانا دوستی ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گناهان را فرو می‌ریزد آن چنان که تندباد برگ درختان را می‌ریزد.)

پی نوشت ها:

[۱] شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۲، ص ۲۸۸ ح ۸۶۴.

[۲] شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۲، ص ۵۱۴ ح ۹۰۷.

[۳] احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۵ (به نقل از وسیله المال، ص ۶۱).

## اهل بیت میوه درخت نبوت

در کتاب عدد روایت شده است که چون حضرت امام حسن علیه‌السلام به جهت احترام به پدر بزرگوار خود در حضور او سخن کم می‌گفت، بعضی از اهل کوفه به خدمت آن حضرت عرض کردند: امام حسن علیه‌السلام در سخن گفتن عاجز است؟! علی علیه‌السلام فرزند خویش را طلبید و فرمود: مردم چنین می‌گویند، بر منبر برآی و فضل خود را بر ایشان ظاهر کن. امام حسن علیه‌السلام فرمود: یا امیرالمؤمنین! در حضور تو من یارای سخن گفتن ندارم. حضرت فرمود: ای فرزند من! خود را از تو پنهان می‌کنم. پس علی علیه‌السلام فرمود مردم را ندا کردند تا جمع شدند، امام حسن علیه‌السلام بر منبر برآمد، خطبه‌ای در نهایت فصاحت و بلاغت خواند. مردم را موعظه کرد که خروش از اهل مسجد بر آمد. سپس فرمود:

قال علیه‌السلام:

أيها الناس اعقلوا عن ربكم «ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين. ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم» [۱].

فنحن الذرية من آدم و الأسرة من نوح و الصفوة من ابراهيم، و السلالة من اسماعيل، و آل من محمد صلى الله عليه و آله، نحن فيكم كالسما المرفوعة، و الأرض المدحوة، و الشمس الضاحية، و كالشجرة الزيتونة لا شرقية و لا غربية التي بورك زيتها. النبي اصلها و على فرعها و نحن و الله ثمرة تلك الشجرة، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا، و من تخلف عنها فالى النار هوى [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مردم، سخن پروردگار خود را بفهمید، در آیات قرآن تدبر نمایید که حق تعالی می‌فرماید: «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان «و دودمانی» بودند که «از نظر پاکی و تقوا و فضیلت» بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست «و از کوشش‌های آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد.» پس بدانید که ذریه‌ی برگزیده‌ی آدم و سلاله‌ی نوح و برگزیده‌ی آل ابراهیم و فرزندان پسندیده‌ی اسماعیل و آل محمد مائیم. ما در میان شما مانند آسمان بلندیم (که از ما فیض و رحمت بر شما می‌بارد) و به منزله‌ی خورشید انوریم که جهان را به نور خود روشن کرده‌ایم. مائیم شجره‌ی زیتونه که حق تعالی در قرآن مثل زده و او را به برکت یاد کرده است. فرمود: نه شرقی است و نه غربی است، پیغمبر اصل آن درخت است و علی شاخه‌ی آن درخت است، به خدا سوگند که ما میوه‌ی آن درختیم، پس هر که چنگ زند به شاخه‌ای از شاخه‌های آن درخت نجات می‌یابد، هر که از آن درخت دور ماند، پس در آتش جهنم سقوط کرده است.)

پی نوشت ها:

[۱] آل عمران، آیه‌ی ۳۳ و ۳۴.

[۲] بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۸، ح ۳۷، س ۱۷.

۲- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص ۴۱۴، س ۱۸. (به نقل از العدد القویة، ص ۳۱)

۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۱۰۷، ح ۲۶.

۴- موسوعة المصطفى و للعترة، ج ۵، ص ۸۸، س ۳.

## انتخاب اهل بیت برای رهبری

خداوند در میان تمام جهانیان اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام، را برای رهبری شایسته‌ی جهانیان برگزیده است که امام مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

أيها الناس ان الله اختارنا لنبوته واصطفانا على خلقه و أنزل علينا كتابه و وحیه و ایم الله لا ینتقنا أحد من حقنا شیئا الا ینقصه الله فی عاجل دنیاہ و آجل آخرته و لا یكون علينا دولة الا كانت لنا العاقبة و «تعلمن نبأه بعد حین» [۱] [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مردم! خداوند [خاندان] ما را برای پیامبری خویش برگزید. و ما را نسبت به آفریده‌های خویش گزینش نمود. سوگند به خدا که اگر کسی در حق ما کوتاهی کند، خداوند در دنیای زودگذر او را بی‌ارزش کرده و در فردای آخرت او را خوار خواهد کرد و هرگز نشود که روزگاری بر ما تنگ شود، مگر آن که آینده به سود ما باشد و «خبر آن را پس از زمانی درخواستی یافت.»)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۸.

[۲] ۱- امالی شیخ طوسی، ص ۸۲، ح ۳۰ / ۱۲۱ م ۳.

۲- الامالی (الطوسی) ص ۱۰۴، ح ۱۳ / ۱۵۹ م ۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۲۹، ح ۱۷۹، س ۱.

۴- بشاره‌ المصطفی، ص ۲۶۳، س ۳.

۵- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۷۴، ح ۱۰۴.

۶- کنز الدقائق، ج ۱۱، ص ۲۷۱، س ۱۴.

۷- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۱۰۰، ح ۱۳، و ص ۵۲۴، ح ۱۲، و ص ۵۲۶، ح ۱۶، به نقل از المناقب ابن مغازلی ج ۲، ص ۱۵۱.

۸- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱.

### اهل بیت مؤمنان راستین

سوره‌ی مبارکه‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به مناسبت بیان مسئله‌ی جنگ و جهاد، سوره‌ی قتال هم نامیده‌اند. ولی در برخی روایات این سوره را با اولین جمله‌ی اولین آیه‌ی آن «سوره‌ی الذین کفروا» معرفی نموده‌اند. در این سوره آیاتی پیرامون مؤمنان راستین و کافران و دشمنان اسلام وجود دارد که مقصود و مصداق واقعی مؤمنان راستین اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام و مقصود از کافران بنی‌امیه می‌باشند.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: اگر می‌خواهید اهل بیت را با بنی‌امیه مقایسه کنید، این سوره را بخوانید که به تناوب آیه‌ای درباره‌ی ما و آیه‌ای درباره‌ی آنان دارد.

مشابه این روایت از سایر ائمه نیز در کتب تفسیر وجود دارد.

قال علیه‌السلام:

إذا أردت أن تعبرنا و بنی امیه فاقراً سورة «الذین کفروا» فان فینا منها آیه، و فیهم آیه، الی آخرها [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وقتی خواستی ما و بنی امیه را مقایسه کنی، سوره‌ی «الذین کفروا» - سوره‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم - را بخوان چرا که در آن سوره از اول تا به آخر آیاتش درباره‌ی ما و نیز در مورد (خصوصیات) آنها هست.)

پی نوشت ها:

[۱] شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۲، ص ۴۸۴، ح ۸۵۳.

## ایمان

فاصله‌ی بین ایمان و یقین

امام حسن علیه السلام در پاسخ به پرسش‌های پادشاه روم پیرامون فاصله‌ی بین ایمان و یقین فرمود:  
قال علیه السلام:

أربع أصابع، الإیمان ما سمعناه و الیقین ما رأیناه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چهار انگشت «به مقدار فاصله‌ی چشم و گوش»، ایمان آن است که بشنوی، و یقین آن است که ببینی.)  
و در حدیث دیگری آمده است:

اصمعی روایت کرده است که امام علی بن ابی طالب علیه السلام از فرزندش امام حسن علیه السلام پرسید: بین ایمان و یقین چقدر فاصله است؟

قال علیه السلام:

أربع أصابع. قال: و کیف ذلک؟ قال: الإیمان کل ما سمعته أذناک و صدقته قلبک، و الیقین ما رأته عیناک فأیقن به قلبک و لیس بین العین و الأذنین الا أربع أصابع [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چهار انگشت. حضرت علی علیه السلام فرمود: چگونه چنین است؟ امام حسن علیه السلام فرمود: ایمان آن است که گوش‌هایت بشنود و دلت تصدیقش کند و یقین آن است که چشمانت ببیند و دلت بدان یقین یابد و میان چشم و گوش‌ها جز چهار انگشت [فاصله] نیست.)

و در حدیث دیگری آمده است:

امام علی بن ابی طالب علیه السلام از امام حسن و امام حسین علیهما السلام پرسید: فاصله‌ی بین ایمان و یقین چقدر است؟ هر دو ساکت ماندند. امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابامحمد تو پاسخ بده. امام حسن علیه السلام عرض کرد:

قال علیه السلام:

بینهما شبر. قال: و کیف ذاک؟ قال: لأن الإیمان ما سمعناه بأذنانا و صدقناه بقلوبنا، و الیقین ما أبصرناه بأعیننا و استدللنا به علی ما غاب عنا [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(فاصله‌ی آن دو یک وجب است. علی علیه السلام فرمود: چگونه چنین است. عرض کرد: زیرا ایمان آن است که به گوش‌های خود



بشنویم و به دل‌های خود آن را تصدیق نماییم، اما یقین آن است که با چشمان خود آن را ببینیم و به وسیله‌ی آن به آنچه که از ما پنهان است، استدلال نماییم.)

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۳.

[۲] ۱- ذخایر العقبی، ص ۱۳۸ (حدیث ذخایر مشابه حدیث فوق است.)

۲- عقد الفرید، ج ۷، ص ۲۶۰.

۳- فضایل الخمسه، ج ۳، ص ۳۱۰.

۴- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۲۹، ح ۹۹.

[۳] ۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۲.

۲- مشکاة الأنوار، ص ۴۸، ح ۱۷ / ۳۴.

### امام حسن و پرسش های خضر

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به همراه امام حسن مجتبی علیه السلام و سلمان وارد مسجد الحرام شد؛ شخص بزرگی (آن مرد حضرت خضر پیامبر علیه السلام بود) بر آن حضرت وارد شده و سلام نمود، پس از جواب به امام علی علیه السلام گفت: یا امیرالمؤمنین! من از شما سه پرسش دارم اگر جواب دادید خواهم دانست که مردم درباره‌ی شما کاری کرده‌اند که در دنیا و آخرت از بازخواست و عقوبت آن در امان نخواهند بود. امام علیه السلام فرمود: بپرس. آن مرد پرسید:

۱- وقتی انسان می‌خواهد روحش به کجا می‌رود؟

۲- انسان چگونه مطلبی را به یاد می‌آورد و یا فراموش می‌کند؟

۳- چرا فرزند انسان به دایی و یا عموی شباهت پیدا می‌کند؟.

امام علی علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: پاسخ او را بده.

قال علیه السلام:

أما ما سألت عنه من أمر الانسان اذا نام أين تذهب روحه، فان روحه متعلقة بالريح والريح متعلقة بالهواء الى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظة، فان أذن الله تعالى برد تلك الروح على صاحبها جذبت تلك الروح الريح و جذبت تلك الريح الهواء، فرجعت الروح فأسكنت في بدن صاحبها، وان لم يأذن الله عزوجل برد تلك الروح على صاحبها، جذب الهواء الريح، و جذبت الريح الروح، فلم ترد على صاحبها الى وقت ما يبعث.

و أما ما ذكرت من أمر الذكر و النسيان، فان قلب الرجل في حق و على الحق طبق، فان صلى الرجل عند ذلك على محمد و آل محمد صلاة تامه، انكشف ذلك الطبقة عن ذلك الحق فأظلم القلب و ذكر الرجل ما كان نسي، فان لم يصل على محمد و أو نقص من الصلاة عليهم، انطبق ذلك الطبقة على ذلك الحق، فأظلم القلب و نسي الرجل ما كان ذكره.

و أما ما ذكرت من أمر المولود الذي يشبه أعمامه و أخواله، فان الرجل اذا أتى اهله يجامعها بقلب ساكن و عروق هادئه، و بدن غير مضطرب [ف] اسكنت تلك النطفة في جوف الرحم، خرج الولد يشبه أباه و أمه، و ان هو أتاها بقلب غير ساكن و عروق غير هادئه و بدن مضطرب اضطربت النطفة فوقت في حال اضطرابها على بعض العروق، فان وقعت على عرق من عروق الأعمام أشبه الولد

أعمامه و ان وقعت علی عرق من عروق الأخوال أشبه الولد أخواله.

فقال الرجل: أشهد أن لا اله الا الله، و لم أزل أشهد بها و أشهد ان محمدا رسول الله و لم أزل أشهد بذلك، و أشهد أنك وصی رسولہ و القائم بحجته - و أشار الی أميرالمؤمنین علیه‌السلام - و لم أزل أشهد بها، و أشهد أنك وصیه و القائم بحجته - و أشار الی الحسن علیه‌السلام - و أشهد أن الحسين بن علی وصی أبيک، و القائم بحجته بعدک، و أشهد علی بن علی بن الحسين أنه القائم بأمر الحسين بعده، و أشهد علی بن علی أنه القائم بأمر علی بن الحسين بعده، و أشهد علی بن جعفر بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علی، و أشهد علی بن جعفر بن جعفر أنه القائم بأمر جعفر بن محمد، و أشهد علی بن موسی أنه القائم بأمر موسی بن جعفر، و أشهد علی بن علی أنه القائم بأمر علی بن موسی، و أشهد علی بن علی بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علی، و أشهد علی بن علی أنه القائم بأمر علی بن محمد، و أشهد علی بن علی من ولد الحسن بن علی و لا- یسمى حتی یظهر فی الأرض أمره فیملأها عدلا كما ملئت جورا، أنه القائم بأمر الحسن بن علی، و السلام علیک یا أميرالمؤمنین و رحمۃ الله و برکاته، ثم قام و مضی.

فقال أميرالمؤمنین علیه‌السلام: یا أبا محمد اتبعه فانظر أین یقصد؟ فخرج الحسن علیه‌السلام فی أثره، قال: فما كان الا أن وضع رجله خارجا من المسجد فما دریت أین أخذ من أرض الله عزوجل؟ فرجعت الی أميرالمؤمنین علیه‌السلام فأعلمته، فقال، یا أبا محمد أتعرفه؟ فقلت: الله تعالی و رسولہ و أميرالمؤمنین أعلم. فقال: هو الخضر علیه‌السلام [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(اما در مورد اینکه پرسیدی وقتی انسان می‌خواهد روحش به کجا می‌رود؟ جوابش این است که تا زمانی که انسان در خواب است، روح با باد در ارتباط است و باد با هواء در ارتباط است. وقتی خداوند اجازه می‌دهد که آن روح نزد صاحبش برگردد آن روح باد را جذب کرده، به سمت خود می‌کشد و آن باد نیز هواء را جذب می‌کند. در این موقع روح برمی‌گردد و در بدن صاحب خود قرار می‌گیرد. و اگر خداوند اجازه‌ی بازگشت روح را به بدن صاحبش ندهد، هوا باد را جذب می‌کند و باد نیز روح را به سمت خود می‌کشد و روح تا وقت برانگیخته شدن در قیامت به بدن صاحبش بر نمی‌گردد.

اما آن پرسشی که درباره‌ی فراموشی و یادآوری داشتی، جوابش این است که قلب انسان در جعبه‌ی کوچکی قرار دارد و در روی آن جعبه یک طبق قرار گرفته است. اگر انسان در وقت فراموشی بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد، طبق از روی جعبه کنار می‌رود و قلب روشن می‌شود و انسان آنچه را فراموش کرده بیاد می‌آورد، اما اگر صلوات نفرستد و یا صلوات ناقص بفرستد آن طبق کاملا بر آن جعبه منطبق و بسته می‌شود و قلب در تاریکی فرو می‌رود و انسان آنچه را به یاد داشته (یا بیاد آورده بود) فراموش می‌کند.

و اما سؤال درباره‌ی شباهت کودک به عموها و دایی‌هایش، جوابش این است که اگر انسان با دلی آسوده و عروق و رگ‌های آرام و بدنی غیر مضطرب با همسرش نزدیکی کند، نطفه در درون رحم قرار می‌گیرد و نوزاد شبیه به پدر و مادر خویش می‌شود، ولی اگر با دلی ناراحت و عروق غیر آرام و بدن مضطرب با همسرش نزدیکی کند، نطفه نیز، مضطرب و ناآرام شده و با این حال بر یکی از سلسله‌ی عروق قرار می‌گیرد، حال اگر بر روی رگی از رگ‌های عموها قرار گیرد، نوزاد شبیه عموهایش می‌شود و اگر بر روی رگ‌های دایی‌ها قرار گیرد، شبیه دایی‌ها می‌شود.

مرد گفت: شهادت می‌دهم به وحدانیت خدا، و قبلا نیز وحدانیت خدا را قبول داشتم. و شهادت می‌دهم به رسالت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و در گذشته نیز بر این اعتقاد بودم و شهادت می‌دهم که شما وصی پیامبر و جانشین او هستید و به أميرالمؤمنین علیه‌السلام اشاره کرد، و قبلا نیز این مطلب را قبول داشتم، و شهادت می‌دهم که شما وصی و جانشین او هستید و به امام حسن علیه‌السلام اشاره کرد. و شهادت می‌دهم که حسین بن علی بعد از شما وصی و جانشین پدر شما است و شهادت می‌دهم که علی بن الحسين جانشین حسین است و شهادت می‌دهم که محمد بن علی جانشین علی بن الحسين است و شهادت می‌دهم که

جعفر بن محمد جانشین محمد بن علی است و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر جانشین جعفر بن محمد است و شهادت می‌دهم که علی بن موسی جانشین موسی بن جعفر است و شهادت می‌دهم که محمد بن علی جانشین علی بن موسی است و شهادت می‌دهم که علی بن محمد جانشین محمد بن علی است و شهادت می‌دهم که حسن بن علی جانشین علی بن محمد است و شهادت می‌دهم که مردی از فرزندان حسن بن علی عسکری علیه‌السلام که گفتن نام و کنیه‌ی او تا زمانی که ظهور نکرده است جایز نیست و وقتی ظهور کند زمین را پر از عدل می‌کند در حالی که پر از جور شده باشد، جانشین حسن بن علی است. و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیرالمؤمنین. سپس برخاست و رفت.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: یا ابامحمد! دنبال او برو و بین کجا می‌خواهد برود؟ امام مجتبی علیه‌السلام به دنبال او رفت و گفت، همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت دیگر نفهمیدم به کجا رفت و در کدام وادی از زمین غایب شد. و به خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برگشتم و حضرت را مطلع کردم. پدرم فرمودند: او را شناختی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیرالمؤمنین بهتر می‌دانند. حضرت فرمودند: او خضر علیه‌السلام بود.

پی نوشت‌ها:

- ۱- اثبات الوصیة، ص ۱۳۶، و ۱۳۷ باب امام حسن علیه‌السلام.
- ۲- اثبات الهداء، ج ۲، ص ۲۸۳، ح ۷۲.
- ۳- احتجاج، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۴۸.
- ۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۵ و ۵۲۶، ح ۱.
- ۵- الغیبة شیخ طوسی، ص ۱۵۴ و ۱۵۵، ح ۱۱۴ به نقل از اصول کافی.
- ۶- المحاسن (للبرقی) ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۹۹ (کتاب العلل من المحاسن)
- ۷- بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۴۱۵، ح ۱، و ج ۵۸، ص ۳۶، ح ۸.
- ۸- ترجمه‌ی غیبت نعمانی، ص ۵۳.
- ۹- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۷۷، ح ۱.
- ۱۰- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸ و ص ۲۲۰.
- ۱۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۵۱، ح ۱۰، و ج ۳، ص ۲۱۸، ح ۴۳۴ و ج ۴، ص ۱۷۸، ح ۳۶.
- ۱۲- حلیة الأبرار، ج ۳، ص ۳۴.
- ۱۳- دلائل الامامة طبری، ص ۶۹ و ۷۰.
- ۱۴- علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۲۰.
- ۱۵- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۳۵.
- ۱۶- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۴ الی ۳۱۵، ح ۱، ب ۲۹.
- ۱۷- کنز الدقایق، ج ۱۴، ص ۲۲۷، سوره‌ی الطارق و ج ۱۱، ص ۳۱۰، و ج ۱۰، ص ۱۸۹.
- ۱۸- مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۳۴۲، الی ۳۴۵ ح ۸۵ / ۹۲۳.
- ۱۹- مسند الامام المجتبی، ص ۱۱۹، ح ۲۵، و ص ۵۰۴، ح ۱، ص ۵۸۲، ح ۲۲.
- ۲۰- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۹، ح ۱ / ۹۱۰۶، ب ۳۷.

## ارزش تفکر

ارزش انسان به سرمایه‌ی فکر و اندیشه‌ی اوست. یکی از والاترین امتیازهای انسان نسبت به دیگر پدیده‌های نظام هستی، داشتن فکر، عقل و اندیشه می‌باشد. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در همین رابطه فرمود:

قال علیه‌السلام:

اوصیکم بتقوی الله و ادامة التفکر، فان التفکر ابو کل خیر و امه [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سفارستان می‌کنم به تقوای الهی و مداومت بر تفکر، زیرا تفکر، پدر «منشأ» هر خیر و برکت، برای هر امتی می‌باشد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه‌ی ورام) ج ۱، ص ۶۰.

۲- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۷۱۸، ح ۴۰.

## ارزش جهاد با ناکثین در رکاب علی

امام حسن علیه‌السلام در کوفه وقتی ماجرای پیمان شکنی طلحه و زبیر را برای مردم بیان می‌کرد. فرمود:

قال علیه‌السلام:

معاشر الناس! ان طلحة و الزبیر قد بایعا علیا طائعين غیر مکرهین، ثم نفرا و نکثا بیعتهم له، فطوبی لمن خف فی مجاهدة من جاهده، فان الجهاد معه کالجهاد مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(همانا که طلحه و زبیر، به رغبت و میل با علی بیعت کردند و سپس گریخته و بیعت خود با ایشان را شکستند، خوشا به حال آن که در جهاد با آن پیمان شکنان، شتاب کند؛ زیرا جهاد همراه وی (علی علیه‌السلام) همچون جهاد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- الجمل، ص ۲۶۴.

۲- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۲۶۲، ذیل حدیث ۱۲.

## ارزش و اهمیت برآوردن حاجت مؤمن

ابوحزمه‌ی ثمالی از امام سجاد علیه‌السلام روایت کرد:

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام مشغول طواف خانه‌ی کعبه بود. شخصی از آن حضرت تقاضا کرد برای برآوردن حاجت او پیش کسی برود، حضرت طواف را رها نموده و با آن مرد روانه شد. پس از بازگشت، کسی که به آن مرد رشک می‌برد به امام

علیه‌السلام اعتراض کرد: چرا چنین کردی؟ و طواف را رها نمودی؟.

قال علیه‌السلام:

و رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: من ذهب في حجة أخيه المسلم ففضيت حاجته كتبت له حجة و عمره و ان لم تقض له كتبت له عمره. فقد اكتسبت حجة و عمره و رجعت الى طوافي [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: هر کس در پی حاجت برادر مسلمانش برود و نیاز آن مؤمن برطرف شود، حج و عمره‌ای برای او نوشته شود و چنانچه نیازش برطرف نشود، یک عمره برای او می‌نویسند. من حج و عمره‌ای به دست آورده و دوباره به طوافم بازگشتم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ دمشق ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن) ص ۱۵۱، ح ۲۵۳.

۲- تاریخ دمشق ابن منظور، ج ۷، ص ۲۶.

۳- فیض القدير، ج ۶، ص ۱۲۹، ح ۸۶۷۲.

۴- کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۷۴، ح ۴۱۰۴۲.

۵- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۹۴، ح ۱۰۵، و ص ۶۸۰، ح ۶.

۶- موسوعة المصطفى و العتره، ج ۵، ص ۹۸.

### احترام به همسایه

امام حسن علیه‌السلام همسایه‌ای یهودی داشت که دیوار خانه‌اش خراب شده و فاضلاب منزلش به منزل امام علیه‌السلام ریخته بود. امام علیه‌السلام چیزی به او نفرمود تا اینکه روزی همسر مرد یهودی به منزل امام آمد و متوجه شد و به شوهرش خبر داد. مرد یهودی برای عذرخواهی به نزد امام علیه‌السلام آمد.

قال علیه‌السلام:

أمرنی جدی - صلى الله عليه و آله - باکرام الجار [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (جدم صلى الله عليه و آله و سلم به من دستور داده که همسایه را تکریم کنم.) و به جهت همین برخورد نیکو، مرد یهودی مسلمان شد.

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۲۲. به نقل از نزهة المجالس و منتخب النفائس، ج ۱، ص ۲۳۸ ط، قاهره.

### ارزش دوران‌دیشی در کارها

امام حسن علیه‌السلام پیرامون دوران‌دیشی نسبت به کارهای مختلف فرمود:

قال علیه السلام:

ان من طلب العبادة تزكى لها، اذا أضرت النوافل بالفريضة فافضوها، اليقين معاذ للسلامة، من تذكر بعد السفر اعتد و لا يغش العاقل من استنصحه، بينكم و بين الموعظة حجاب العزة، قطع العلم عذر المتعلمين، كل معاجل يسأل النظره، و كل مؤجل يتعلل بالتسويف [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آن کس که در پی عبادت است، خود را برای آن پاکیزه کند. وقتی مستحباب به واجبات زیان رساند، رهاش کنید. یقین پناه سلامتی است. هر کس دوری سفر داند، آماده شود. انسان خردمند به کسی که از او مشورت بخواهد، خیانت نمی کند و میان شما و میان موعظه، حجاب، «سربلندی» و «بزرگواری» حکم فرماست، و دریغ کردن دانش از دانش پژوه، باعث عذر دانش پژوهان است. هر نقدی خواهان ملاحظه است و هر نسیه‌ای با امروز و فردا توجیه شود.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تحف العقول، ص ۲۳۶ باب حکمت و مواعظ امام حسن علیه السلام.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام عطاردی، ص ۷۱۵، ح ۲۱ تا ۲۸.

۳- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۸، و ص ۱۲۷.

### ارزش سفره داری و خوش گفتاری

در سیره و روش ائمه‌ی اطهار علیهم السلام سفره‌داری و خوش گفتاری به عنوان یک ارزش اخلاقی مورد توجه قرار گرفته است و ایشان دیگران را نیز با عمل خویش به این سو هدایت می کردند.

امام حسن علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

أطعموا الطعام و أطیبوا الکلام [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(سفره‌دار و خوش گفتار باشید.)

پی نوشت ها:

[۱] کنز العمال، ج ۹، ص ۲۴۳، ح ۲۵۸۴۱.

### ارزش بزرگواری (ارزش‌های اخلاقی)

کارهای پسندیده در همه جا و برای همیشه ارزشمند است، ولی برخی از آنها در جایگاه‌های خاصی ارزشمندترند. امام علیه السلام در این باره فرمود:

قال علیه السلام:

اجود الناس من اعطی من لا یرجوه؛ و اعفی الناس من عفا عند القدرة؛ و أوصل الناس من وصل من قطعہ [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بخشنده‌ترین مردم کسی است که به آن کسی که چشمداشتی به او ندارد ببخشد. و با گذشت‌ترین مردم کسی است که به هنگام توانایی گذشت کند و صله‌ی رحم کنندترین مردم کسی است که با آن که با وی گسسته پیوند داشته باشد).

پی نوشت ها:

[۱] جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۱۶، ب ۷۰.

### اتمام حجت با یاران قبل از صلح

پس از آن که معاویه به امام حسن علیه السلام نامه‌ای نوشت مبنی بر اینکه حکومت را به وی تسلیم کند. امام حسن علیه السلام در مقام اتمام حجت با یاران خود خطبه‌ای ایراد نموده و فرمود:

قال علیه السلام:

انا والله ما ثننا عن اهل الشام شك و لا ندم و انما كنا نقاتل اهل الشام بالسلامة و الصبر فشييت السلامة بالعداوة و الصبر بالجزع و كنتم فی مسيركم الى صفين و دينكم امام دنياكم و اصبحتم اليوم و دنياكم امام دينكم الا و قد أصبحتم بين قتيلين قتيل بصفين تبكون له و قتيل بالنهروان تطلبون بثاره فاما الباكي فخاذل

و اما الطالب فثائر الا- و ان معاوية دعانا لأمر ليس فيه عز و لا نصفه، فان اردتم الموت ردناه عليه و حاكمناه الى الله عزوجل بظبا السيف و ان اردتم الحياة قبلناه و اخذنا لكم الرضى فناداه الناس من كل جانب البقية البقية [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(فرمود: والله که ما را هیچ گونه شك و پشیمانی‌یی از اهل شام باز نداشته است، بلکه ما با اهل شام با صلح و شکیبایی می‌جنگیدیم، ولی صلح ما در برابر عداوت پیشه‌گی معاویه و شکیبایی ما با بی‌تابی و دست به هر کار زدن در جنگ از طرف معاویه از توان افتاد. و شما هنگام رفتن به سوی صفین، چنان بودید که دینتان فرا روی دنیای شما بود، اما امروزه چنان شده‌اید که دنیای‌تان فرا روی دینتان است. و چنان هراسان شده‌اید که میان دو کشته مانده‌اید، یکی کشته‌های صفین که برایش گریانید و دیگری کشته‌های نهروان که خون‌خواه اوید، آن که می‌گرید، خواهان شکست ماست، و آن که خون‌خواه است شورش است.

بدانید که معاویه ما را به موضوعی فراخوانده است که او را در آن اقتدار و انصافی نیست، پس اگر طالب مرگ هستید، آن را به سوی او باز می‌گردانیم، و با قبضه‌ی شمشیر او را به داوری خدا می‌سپاریم. و اگر خواهان زندگی هستید، او را خواهیم پذیرفت و رضایت شما را فراهم خواهیم کرد، که مردم از همه طرف فریاد زدند: ما طرفدار ماندن هستیم نه جنگ و مردن، صلح‌نامه را امضاء کن.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳.

۲- التشریف بامنن، ص ۳۶۲، ح ۵۳۰.

- ۳- الکامل، ج ۳، ص ۲۷۲.
- ۴- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۶، ح ۱۰، و ج ۴۴، ص ۲۱، ح ۵.
- ۵- تاریخ دمشق (ابن منظور)، ج ۷، ص ۳۵.
- ۶- تاریخ دمشق (ترجمه الاما الحسن علیه السلام)، ص ۱۷۸، خ ۳۰۳.
- ۷- تحف العقول، ص ۲۳۴.
- ۸- فضایل الخمسه، ج ۳، ص ۲۹۶.
- ۹- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۶۲، م ۸.
- ۱۰- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۵۴، ح ۵، و ص ۷۲۱، ح ۴۷.
- ۱۱- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۲۳۷ و ص ۲۰۸ و ص ۱۹۵.
- ۱۲- نهایه الأرب، ج ۷، ص ۱۴.

### افشای چهره ننگین منافقین

علامه ذهبی در تاریخ اسلام نقل کرده است. روزی ابوالاعور سلمی و عمروعاص به معاویه گفتند: اگر امام حسن علیه السلام را وادار به سخترانی کنی، زبانش به لکنت خواهد افتاد!

معاویه از امام حسن علیه السلام خواست سخترانی کند. سخترانی امام موجب سرافکنندگی معاویه شد، عمروعاص و ابوالاعور به امام حسن علیه السلام اعتراض کردند. امام در پاسخ به ابوالاعور فرمود:  
قال علیه السلام:

ألم یلعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعلا و ذکوان و عمرو بن سفیان و هذا اسم أبی الأعور، ثم أقبل علیه معاویه یعینها فقال له الحسن علیه السلام: أما علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن قائد الأحزاب و سائقهم و كان أحدهما أبوسفیان و الآخر أبوالاعور السلمی [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رعل و ذکوان و ابی الأعور و عمرو بن سفیان را لعنت نکرد؟. در این هنگام معاویه برای یاری ابوالاعور رو به او کرد و امام حسن علیه السلام فرمود: آیا نمی دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رهبر احزاب و پس رو آنان را لعنت کرد؟ که یکی ابوسفیان بود و دیگری ابوالاعور سلمی.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۰۴.

۲- تاریخ الاسلام (للذهبی) سنه ۴۱ ص ۳۹.

۳- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۳.

### ارزش دوست داشتن اهل بیت

یکی دیگر از ارزش های دینی در اسلام دوست داشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که نقش مهمی در



سرنوشت ابدی مسلمانان نیز خواهد داشت، و حضرت امام حسن علیه‌السلام در این مورد بیانی دارند؛

قال علیه‌السلام:

من أحبنا لله جئنا نحن هو يوم القيامة كهاتين. (و جمع بين اصبعين المسبحة و الوسطى من يده) و لو شئت لقلت: كهاتين (و جمع بين المسبحتين من يديه جميعا) من احبنا للدنيا، فاذا جاءت الدنيا اتسعت للبر و الفاجر [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

کسی که ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای خدا دوست داشته باشد، ما و او در روز قیامت کنار هم خواهیم بود. «آنگاه دو انگشت اشاره و میانی را به هم چسبانید و فرمود: مانند این دو انگشت»

و اگر بخواهم می‌گویم مانند اینها «سپس دو انگشت اشاره‌ی هر دو دست را به یکدیگر چسبانید» و کسی که ما را به خاطر دنیا دوست بدارد، بداند که اگر دنیا روی آرد، برای خوب و بد یکسان رو کند. «خوبان و بدان همه بهره‌مند خواهند شد».

و در روایت دیگری فرمود:

قال علیه‌السلام:

من احبنا اهل البيت لله جل ذكره لا لغيره نفعه الله سبحانه بحبنا [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

کسی که ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فقط برای خدای بزرگ و بلند مرتبه دوست بدارد نه چیز دیگری، خداوند سبحان او را به جهت دوستی ما بهره‌مند می‌سازد.

و در حدیث ارزشمند دیگری فرمود:

قال علیه‌السلام:

من احبنا لله نفعه الله تعالى بحبنا و من احبنا لغير الله فان الله يقضى في الأمور ما يشاء، أما ان حبنا أهل البيت يساقط الذنوب كما تساقط الريح الورق عن الشجر [۳].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کسی که ما را فقط برای خدای بزرگ دوست بدارد خداوند او را بهره‌مند خواهد کرد و کسی که ما را برای غیر خدا دوست داشته باشد خدا آن گونه که بخواهد درباره او تصمیم می‌گیرد.

آگاه باشید همانا دوستی ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گناهان را فرو می‌ریزد آن چنان که تندباد برگ درختان را می‌ریزد.)

پی نوشت ها:

[۱] شرح الأخبار فی فضایل الائمة الاطهار، ج ۲، ص ۲۸۸ ح ۸۶۴.

[۲] شرح الأخبار فی فضایل الائمة الاطهار، ج ۲، ص ۵۱۴، ح ۹۰۷.

[۳] احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۵ (به نقل از وسیله المال، ص ۶۱).

### اهل بیت میوه‌ی درخت نبوت

در کتاب عدد روایت شده است که چون حضرت امام حسن علیه‌السلام به جهت احترام به پدر بزرگوار خود در حضور او سخن

کم می‌گفت، بعضی از اهل کوفه به خدمت آن حضرت عرض کردند: امام حسن علیه‌السلام در سخن گفتن عاجز است؟! علی علیه‌السلام فرزند خویش را طلید و فرمود: مردم چنین می‌گویند، بر منبر برآی و فضل خود را بر ایشان ظاهر کن. امام حسن علیه‌السلام فرمود: یا امیرالمؤمنین! در حضور تو من یارای سخن گفتن ندارم. حضرت فرمود: ای فرزند من! خود را از تو پنهان می‌کنم. پس علی علیه‌السلام فرمود مردم را ندا کردند تا جمع شدند، امام حسن علیه‌السلام بر منبر برآمد، خطبه‌ای در نهایت فصاحت و بلاغت خواند. مردم را موعظه کرد که خروش از اهل مسجد بر آمد. سپس فرمود:

قال علیه‌السلام:

أيها الناس اعقلوا عن ربكم «ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين. ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم» [۱].

فنحن الذرية من آدم و الأسرة من نوح و الصفوة من ابراهيم، و السلالة من اسماعيل، و آل من محمد صلى الله عليه و آله، نحن فيكم كالسما المرفوعة، و الأرض المدحوة، و الشمس الضاحية، و كالشجرة الزيتون لا شرقية و لا غربية التي بورك زيتها. النبي اصلها و على فرعها و نحن والله ثمره تلك الشجرة، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا، و من تخلف عنها فالى النار هوى [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مردم، سخن پروردگار خود را بفهمید، در آیات قرآن تدبر نمایید که حق تعالی می‌فرماید: «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان «و دودمانی» بودند که «از نظر پاکی و تقوا و فضیلت» بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست «و از کوشش‌های آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد.» پس بدانید که ذریه‌ی برگزیده‌ی آدم و سلاله‌ی نوح و برگزیده‌ی آل ابراهیم و فرزندان پسندیده‌ی اسماعیل و آل محمد مائیم. ما در میان شما مانند آسمان بلندیم (که از ما فیض و رحمت بر شما می‌بارد) و به منزله‌ی خورشید انوریم که جهان را به نور خود روشن کرده‌ایم. مائیم شجره‌ی زیتونه که حق تعالی در قرآن مثل زده و او را به برکت یاد کرده است. فرمود: نه شرقی است و نه غربی است، پیغمبر اصل آن درخت است و علی شاخه‌ی آن درخت است، به خدا سوگند که ما میوه‌ی آن درختیم، پس هر که چنگ زند به شاخه‌ای از شاخه‌های آن درخت نجات می‌یابد، هر که از آن درخت دور ماند، پس در آتش جهنم سقوط کرده است.)

پی نوشت ها:

[۱] آل عمران، آیه‌ی ۳۳ و ۳۴.

[۲] بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۸، ح ۳۷، س ۱۷.

۲- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص ۴۱۴، س ۱۸. (به نقل از العدد القویة، ص ۳۱)

۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۱۰۷، ح ۲۶.

۴- موسوعه المصطفی و للعترة، ج ۵، ص ۸۸، س ۳.

### انتخاب اهل بیت برای رهبری

خداوند در میان تمام جهانیان اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام، را برای رهبری شایسته‌ی جهانیان برگزیده است که امام مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

أيها الناس ان الله اختارنا لنبوته و اصطفانا على خلقه و أنزل علينا كتابه و وحيه و ايم الله لا ينتقنا أحد من حقنا شيئاً الا ينقصه الله في عاجل دنياه و آجل آخرته و لا يكون علينا دولة الا كانت لنا العاقبة و «لتعلمن نبأه بعد حين» [۱] [۲].  
امام حسن عليه السلام فرمود:

(ای مردم! خداوند [خاندان] ما را برای پیامبری خویش برگزید. و ما را نسبت به آفریده‌های خویش گزینش نمود. سوگند به خدا که اگر کسی در حق ما کوتاهی کند، خداوند در دنیای زودگذر او را بی‌ارزش کرده و در فردای آخرت او را خوار خواهد کرد و هرگز نشود که روزگاری بر ما تنگ شود، مگر آن که آینده به سود ما باشد و «خبر آن را پس از زمانی درخواهی یافت.»)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۸.

[۲] ۱- امالی شیخ طوسی، ص ۸۲، ح ۳۰ / ۱۲۱ م ۳.

۲- الامالی (الطوسی) ص ۱۰۴، ح ۱۳ / ۱۵۹ م ۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۲۹، ح ۱۷۹، س ۱.

۴- بشارة المصطفی، ص ۲۶۳، س ۳.

۵- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۷۴، ح ۱۰۴.

۶- کنز الدقایق، ج ۱۱، ص ۲۷۱، س ۱۴.

۷- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۰۰، ح ۱۳، و ص ۵۲۴، ح ۱۲، و ص ۵۲۶، ح ۱۶، به نقل از المناقب ابن مغزلی ج ۲، ص ۱۵۱.

۸- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱.

### اهل بیت مؤمنان راستین

سوره‌ی مبارکه‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به مناسبت بیان مسئله‌ی جنگ و جهاد، سوره‌ی قتال هم نامیده‌اند. ولی در برخی روایات این سوره را با اولین جمله‌ی اولین آیه‌ی آن «سوره‌ی الذین کفروا» معرفی نموده‌اند. در این سوره آیاتی پیرامون مؤمنان راستین و کافران و دشمنان اسلام وجود دارد که مقصود و مصداق واقعی مؤمنان راستین اهل بیت پیامبر علیهم السلام و مقصود از کافران بنی‌امیه می‌باشند.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: اگر می‌خواهید اهل بیت را با بنی‌امیه مقایسه کنید، این سوره را بخوانید که به تناوب آیه‌ای درباره‌ی ما و آیه‌ای درباره‌ی آنان دارد.

مشابه این روایت از سایر ائمه نیز در کتب تفسیر وجود دارد.

قال علیه السلام:

إذا أردت أن تعتبرنا و بنی امیه فاقراً سورة «الذین کفروا» فان فینا منها آیه، و فیهم آیه، الی آخرها [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وقتی خواستی ما و بنی‌امیه را مقایسه کنی، سوره‌ی «الذین کفروا» - سوره‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم - را بخوان چرا که در آن سوره از اول تا به آخر آیاتش درباره‌ی ما و نیز در مورد (خصوصیات) آنها هست.)

پی نوشت ها:

[۱] شرح الأخبار فی فضائل الائمه الاطهار، ج ۲، ص ۴۸۴، ح ۸۵۳.

### ارزش درخت کاری

یکی از باارزشترین کارها درخت کاری است. امام حسن علیه السلام درباره‌ی ارزش اقتصادی و ضرورت شکرگزاری آن فرمود:  
قال علیه السلام:

النخل و الشجر بركة علی أهله و علی عقبهم بعدهم اذا كانوا لله شاکرین. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(نخل و درخت برای خانواده [درختکار] برکت است و برای بازماندگان پس از آنان اگر که شکرگزار خداوند باشند، نیز برکت است.)

پی نوشت ها:

[۱] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳۹، ح ۳۵۳۰۶.

### ارزش دعا و ذکر پنهانی

امام حسن علیه السلام راجع به ارزش دعاهای پنهانی و آگاهی خداوند از آن فرمود:  
قال علیه السلام:

ان الله يعلم القلب التقی و الدعاء الخفی، ان كان الرجل لقد جمع القرآن و ما يشعر به جاره و ان كان الرجل لقد فقه الفقه الکثیر و لا يشعر الناس به، و ان كان الرجل لیصلی الصلاة الطویلة و عنده الزوار و ما يشعرون به، و لقد أدركنا أقواما ما كان علی الأرض من عمل یقدرون علی أن یعملوه فی السر فیکون علانیة أبدا،

و لقد كان المسلمون یجتهدون فی الدعاء، و ما یسمع لهم صوت ان كان الا همسا بینهم و بین ربهم و ذلك أن الله تعالی یقول «ادعوا ربکم تضرعا و خفیة» [۱] و قد أثنی علی زکریا علیه السلام فقال: «اذ نادى ربه نداء خفیا» [۲] و بین دعوة السر و دعوة العلانیة سبعون ضعفا [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خداوند از دل پرهیزگار و دعای پنهان آگاه است، چه بسا که کسی قرآن را جمع کرده و حفظ کرده است و همسایه‌اش از وی خیر ندارد. و چه بسا کسی فقه بسیاری دانسته است و مردم بدان آگاهی ندارند و چه بسا شخصی نمازهای طولانی می‌گذارد و حتی نزد او دیدار کننده هم هست و آنها بدان آگاهی ندارند [۴].

و در مقابل، ما به دسته‌هایی برخورده‌ایم، اگر در یک عملی امکان سری انجام دادن آن باشد و آنها آن را مخفیانه انجام نمی‌دهند، و همیشه آن عمل را آشکارا، انجام می‌دهند. آن عمل افشا نخواهد شد.

مسلمانان در دعا کردن بسیار تلاش می‌کردند و بین آنها و پروردگارشان جز صدای نجوا گونه‌ای به گوش نمی‌رسید، زیرا خدای

بزرگ می‌فرماید: «خدای را از سر زاری و پنهانی بخوانید» و خداوند، زکریا علیه‌السلام را ستایش کرده به اینکه: «هنگامی که پروردگارش را به صدایی آهسته فراخواند» و میان دعوت پنهان و دعوت آشکار هفتاد برابر فرق است.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۵.

[۲] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳.

[۳] تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۸۳.

[۴] شاید منظور این باشد، کسانی هستند که حتی وقتی میهمان دارند، آن چنان برنامه‌ی پذیرایی از میهمان را تنظیم می‌کنند که بدون اینکه میهمان بفهمد به عبادت خود هم می‌رسند.

### ارزش سکوت

در معانی الأخبار، مرحوم صدوق قدس سره از امام حسن علیه‌السلام روایت شده است که درباره‌ی ارزش سکوت؛ فرموده است: نعم العون الصمت فی مواطن کثیره، و ان کنت فصیحا [۱].  
(چه نیکو یآوری است سکوت، در بسیاری از مواقع هر چند که زبانی گویا داشته باشی.)

پی نوشت ها:

[۱] نهج السعاده، ج ۷، ص ۳۷۳ به نقل از (بحار، ج ۲، ح ۲۸ من باب السکوت و الکلام).

### احیای سنت مشورت

خداوند در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹ به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد که با اصحاب خود مشورت کن. امام حسن علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرمود:  
قد علم الله أنه ما به الیهم حاجه، و لکنه اراد أن یستن به من بعده [۱].  
(خداوند می‌داند که او «پیامبر» را نیازی به آنها نیست، ولی چنین خواست که پس از او به او اقتداء شود، «و مشورت سنت گردد».)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۴۷۴.

### ارزش صبر و استقامت

یکی از ارزش‌های والای اخلاقی صبر و تحمل در برابر مصائب، معاصی، مشکلات و... است. امام علیه‌السلام ارزش صبر در مصائب را این گونه بیان فرمود:

قال علیه السلام:

الحمد لله الذى لو كلف الجزع على المصيبة لصرنا الى معصيته و آجرنا على الصبر الذى لا بد من الرجوع اليه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(سپاس خدایی را که اگر بی‌تابی بر مصیبت را تکلیف می‌کرد، به سوی معصیت وی رهسپار می‌شدیم، بلکه ما را بر صبری که چاره‌ای جز بازگشت به آن نیست، پاداش داده است.)

پی نوشت ها:

[۱] الحکمة الخالدهی لابن مسکویه، ص ۱۱۷.

### اجابت دعای امام علی

در تفسیر برهان حدیث مفصلی درباره‌ی مستجاب الدعوه بودن امام علی علیه السلام به نقل از امام حسن علیه السلام آمده است.

قال علیه السلام:

لما كاعت اليهود عن هذا التمنى و قطع الله معاذيرهم قالت طائفة منهم و هم بحضرة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و قد كاعوا و عجزوا يا محمد فانت و المؤمنون المخلصون لك مجاب دعائهم و على علیه السلام اخوك و وصيک افضلهم و سيدهم؟.

قال: رسول الله بلى. قالوا: يا محمد فان كان هذا كما زعمت فقل لعلى يدعوا لابن رئيسنا هذا فقد كان من الشباب جميلا نبیلا و سيمما قسيما لحقه برص و جذام فقد صار حما لا يقرب و مهجورا لا يعاشر، يتناول الخبز على اسنة الرماح،

فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: ائتوني به، فاتى به فنظر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و اصحابه منه الى منظر فظيع سمج قبيح كربه، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا ابا الحسن ادع الله له بالعافية فان الله تعالى يجيبك فيه فدعا له فما كان عند فراغه من دعائه اذا الفتى قد زال عنه كل مكروه و عاد الى افضل ما كان عنه من النبيل و الجمال و الوسامة و الخير و الحسن فى المنظر، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم للفتى: آمن بالذى اغاثك من بلائك،

قال الفتى: قد آمنت و حسن ايمانه. فقال ابوه: يا محمد ظلمتنى و ذهبت منى بابنى ليته كان اجذم و ابرص كما كان و لم يدخل الى دينك، فان ذلك كان احب الى، قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: لكن الله عزوجل قد خلصه من هذه الآفة و اوجب له نعيم الجنة،

قال ابوه: يا محمد ما كان هذا لك و لصاحبك انما جاء وقت عافيته فعوفى و ان كان صاحبك هذا يعنى عليا مجابا فى الخير فهو ايضا مجاب فى الشر فقل له يدعوا على بالجذام و البرص. فانى اعلم انه لا يصيبنى ليتبين لهؤلاء الضعفاء الذين قد اغتروا بك ان زواله عن ابنى لم يكن بدعائه.

فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا يهودى اتق الله و تهنا بعافية الله اياك و لا تتعرض للبلاء و لما لا تطيقه و قابل النعمة بالشكر، فان من كفرها سلبها و من شكرها امترى مزيدها.

فقال اليهودى: من شكر نعم الله تكذيب عدو الله المفترى عليه انما اريد بهذا ان اعرف ولدى انه ليس مما قلت له و ادعيته قليل و لا كثير و ان الذى اصابه من خير لم يكن بدعاء على صاحبك.

فتبسم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و قال: يا يهودى هبك قلت ان عافية بانك لم تكن بدعاء على علیه السلام و انما صادف دعائه وقت مجيء عافيته ارايت لو دعا عليك على علیه السلام بهذا البلاء الذى اقترحت فاصابك. اتقول ان ما اصابنى لم يكن بدعائه،

و لكن لأنه صادف دعاؤه وقت بلائى؟ فقال: لا اقول هذا لان هذا احتجاج منى على عدو الله فى دين الله و احتجاج منه على و الله احكم من ان يجيب الى مثل هذا فيكون قد فتن عباده، و دعاهم الى تصديق الكاذبين.

فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: فهذا فى دعاء على عليه السلام لأبئك كهو فى دعائه عليك لا يفعل الله تعالى ما يلبس به على عباده دينه، و يصدق به الكاذب عليه. فتحير اليهودى لما بطلت عليه شبهته و قال: يا محمد ليفعل على عليه السلام هذا بى ان كنت صادقا. فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لعلى: يا ابا الحسن قد ابى الكافر الا عتوا و طغيانا و تمردا فادع عليه بما اقترح و قل اللهم ابتله ببلاء ابنه من قبل.

فقالها فاصاب اليهودى داء ذلك الغلام مثل ما كان فى الغلام من الجذام و البرص و استولى عليه الآلام و البلاء و جعل يصرخ و يستغيث و يقول: يا محمد قد عرفت صدقك فاقننى. فقال رسول الله: صلى الله عليه و آله و سلم لو علم الله تعالى صدقك لنجاك و لكنه عالم بانك لا- تخرج عن هذا الحال الا ازددت كفرا و لو علم انه ان نجاك آمنت به لجاد عليك بالنجاة فانه جواد كريم. قال فبقى اليهودى فى ذلك الداء و البرص اربعين سنه آية للناظرين و عبرة للمتفكرين و علامه و حجه بينه لمحمد صلى الله عليه و آله و سلم باقية فى الغابرين و بقى ابنه كذلك معاف صحيح الأعضاء و الجوارح ثمانين سنه عبرة للمعتبرين، و ترغيبا للكافرين فى الايمان، و ترهيدا لهم فى الكفر و العصيان.

و قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حين حل ذلك البلاء باليهودى بعد زوال البلاء عن ابنه: عباد الله اياكم و الكفر بنعم الله فانه مشوم على صاحبه الا و تقربوا الى الله بالطاعات يجزل لكم المثوبات قصرُوا اعماركم فى الدنيا بالتعرض لأعداء الله فى الجهاد لتنالوا طول اعمار الآخرة فى النعيم الدائم الخالد و ابذلوا اموالكم فى الحقوق اللازمة ليطول غناكم فى الجنة.

فقام اناس فقالوا: يا رسول الله نحن ضعفاء الأبدان قليل الأموال لا نفى بمجاهدة الأعداء و لا يفضل اموالنا عن نفقات العيالات فماذا نصنع؟ قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: الا فليكن صدقاتكم من قلوبكم و الستكم. قالوا: كيف يكون ذلك يا رسول الله؟.

قال صلى الله عليه و آله و سلم: اما القلوب فتقطعوا بها على حب الله و حب محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و حب على ولى الله و وصى رسول الله و حب المنتجبين للقيام بدين الله و حب شيعتهم و محبيهم و حب اخوانكم المؤمنين و الكف عن اعتقادات العداوات و الشحناء و البغضاء و اما الألسنة فتطلقونها بذكر الله تعالى بما هو اهله و الصلوة على نبيه محمد و على آله الطيبين فان الله تعالى بذلك يبلغكم افضل الدرجات و ينيلكم به المراتب العاليات. [۱].

امام حسن عليه السلام فرمود:

(وقتی یهود از برآورده شدن این آرزو درمانده شدند و خداوند [۲] بهانه‌های آنان را برچید، گروهی از آنان که نزد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بودند و درمانده و ناتوان گشته بودند، گفتند ای محمد تو و مؤمنان خالص تو دعایشان مستجاب است و على عليه السلام برادر و وصی توست و او سرور و افضل آنان است؟ رسول خدا فرمود. بله. گفتند: پس اگر آن گونه که تو می‌پنداری باشد، به على بگو تا برای پسر این رییس ما دعا کند که از جوانان، زیبا و خوش رو و خوش اندام بود، و او را پیسی و جذام گرفته و او اینک چنان سیاه شده که کسی نزدیک او نرود. و چنان مهجور مانده که کسی با او معاشرت نکند، نان را بر سر نیزه کنند و به او دهند.

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: او را نزد من آرید. او را آوردند و رسول الله و اصحاب او در او منظره‌ای دلخراش و زشت را مشاهده کردند. پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: ای ابوالحسن! خدای را برای سلامتی او بخوان: زیرا خداوند درباره‌ی او دعایت را مستجاب می‌کند، حضرت على عليه السلام وقتی دعا کرد و از دعای خویش فراغت یافت ناگهان از آن جوان تمام مریضی‌ها برطرف شد و به بهترین حالت از زیبایی و جمال و خوش رویی و خوبی و خوش چهره‌ای که قبل از مریضی داشت، باز گشت.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به جوان فرمود: به کسی که تو را از گرفتاریت نجات داد، ایمان بیاور جوان گفت: ایمان آوردم و ایمانش خوش گردید «مؤمنی صادق شد». پدرش گفت: ای محمد به من ستم کردی و پسر من را از من گرفتی، کاش او خوره و جذام می‌داشت و همان طور که بود، می‌ماند و در دین تو داخل نمی‌شد، زیرا این وضع او بر من خوشایندتر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ولی خدای بزرگ او را از این آفت رهایی داد و نعمت بهشت را بر او واجب گردانید.

پدرش گفت: ای محمد این افتخار برای تو و رفیقت نیست. بلکه زمان بهبودی او رسیده بود. و بهبود یافت و چنانچه دعای این رفیقت «یعنی علی علیه السلام» در خیر مستجاب است، پس در شر نیز مستجاب است. به او بگو که برای من نفرین کند تا جذام و خوره بگیرم. زیرا می‌دانم که با نفرین علی هرگز گرفتار جذام نمی‌شوم، اما از تو می‌خواهم به او دستور دهی این نفرین را در حق من بکنی، تا به این بیچارگانی که فریب تو را خورده‌اند «همان یهودی‌های حاضر» روشن شود که برطرف شدن آن از پسر من در اثر دعای او نبوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای یهودی، از خدا بترس و با عافیتی که خداوند به تو داده خوش باش و خود را به بلا و آنچه که طاقت آن را نداری گرفتار نساز و نعمت را با شکر پاسخ ده، زیرا که هر کس کفران آن کند، محروم از آن نعمت می‌شود و هر کس شکر گزار باشد بیش از پیش از نعمت‌های خداوند بهره‌مند شود.

یهودی گفت: شکر نعمت خدا تکذیب دشمن خدا و افتراگوی بر وی است. من با این کار می‌خواهم به فرزندم ثابت کنم که این عافیت به خاطر آن چیزی نیست که تو به او گفته و ادعای آن نمودی چه کم چه زیاد و آن خیری که به او رسید در اثر دعای علی، رفیق تو نبود.

پیامبر تبسم کرد و فرمود: گرفتیم که بهبودی پسر تو در اثر دعای علی نبود، بلکه دعای وی با زمان بهبودی او مصادف شد، فکر نمی‌کنی اگر علی به این بلایی که خود پیشنهاد کردی نفرینت کند و تو بدان دچار شوی، خواهی گفت آن چه که بر من آمده در اثر نفرین او نبود، بلکه نفرین او همزمان با وقت دچار شدن من با بلا بود؟ آن یهودی گفت: این را نخواهم گفت: زیرا این احتجاج است از سوی من به دشمن خدا درباره‌ی دین خدا و احتجاج خواسته شده از او بر من و خداوند، استوارتر از آن است که به چون او بی پاسخ دهد. در این صورت او بندگان خود را گمراه کرده و آنها را به تصدیق دروغگویان فراخوانده است.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این موضوع در دعای علی نسبت به پسر تو هم هست همچنان که [دعا می‌کنی] در نفرین بر تو باید باشد خداوند کاری نمی‌کند که بندگان در دین او به شبهه افتاده و دروغ بند بر او را تصدیق کنند. یهودی از این که ترفندش کارساز نشد حیران ماند و گفت: ای محمد! اگر تو راستگویی، او بر من نفرین کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن، این کافر جز آن که گردن کشی و طغیان و تمرد کند، چیز دیگری را پذیرا نشد، پس به همان گونه که خود پیشنهاد کرده است، نفرینش کن و بگو خدایا او را به بلای قبلی پسرش گرفتار کن.

علی علیه السلام نیز چنان گفت و یهودی به دردی چون درد آن پسر و آن چه که از جذام و خوره در او بود دچار شد و دردها و بلاها بر او چیره شد و وی شروع کرد به گریه و فریاد: ای محمد صدق تو را دریافتم، مرا عفو کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر خداوند صداقت تو را تصدیق کند، نجات می‌دهد، ولی او می‌داند که تو وقتی از این وضع خارج شدی، کفرت افزون خواهد شد و اگر خداوند در تو این حالت را سراغ داشته باشد که اگر نجات دهد به او ایمان خواهی آورد، با نجات بر تو منت خواهد نهاد که او بخشنده‌ی بزرگوار است.

«آن شخصی که این روایت را از امام حسن علیه السلام نقل کرده است، گفت:» یهودی در این درد چهل سال ماند تا عبرت بینندگان و نشانه‌ای برای اندیشمندان و جویندگان تکامل باشد و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آینده حاجتی آشکار و ماندگار باشد. همچنین پسرش برای عبرت پند گیرندگان و ترغیب کافران به ایمان و دور داشتن آنها از کفر و عصیان؛ تندرست و



با اندام و اعضای سالم از آن پس هشتاد سال زندگی کرد. زمانی که چنین مصیبتی بر یهودی نازل شد و بلاء از پسرش برداشته شد، پیامبر خدا طی سخنانی فرمود:

بندگان خدا، بر حذر باشید از کفران، زیرا نعمت اگر کفران شود؛ صاحب نعمت را بدبخت می‌کند. و با اطاعت به سوی خدا تقرب جویند تا پاداش‌ها بر شما کامل گرداند. زندگی‌هایتان را در دنیا با درگیری با دشمنان خدا و جهاد در راه خدا کوتاه کنید تا در آخرت، در نعیم جاودان و همیشگی عمرتان دراز باشد و امواتان را در مصارف لازم در راه خدا بذل و بخشش کنید تا بی‌نیازیتان در بهشت طولانی شود.

پس گروهی برخاسته و گفتند: ای رسول خدا ما مردمی ناتوان و از نظر جسمی کم‌بینه‌ایم و یارای جهاد با دشمنان را نداریم و دارایی‌مان نیز از هزینه جاری زندگی‌مان بیشتر نیست «پس اندازی نداریم»، پس چه کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: صدقه‌هایتان از دل‌ها و زبان‌هایتان باشد گفتند: چگونه چنین شود، ای رسول خدا؟ فرمود:

اما دل‌ها، پس آنها را وقف دوستی خدا و دوستی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دوستی علی ولی الله و وصی رسول الله و دوستی برگزیدگان راه پایداری دین خدا و دوستی شیعیان و دوستان آنان و دوستی برادران مؤمن خود کرده و از اعتقادات دشمنان و عداوت و کینه توزی بازدارید. اما زبان‌ها پس آن را در ذکر خداوند بدانچه که شایسته‌ی آن است و صلوات بر پیامبر او و خاندان پاک او به کار گیرید که خدای بزرگ شما را به برترین درجات و مراتب عالی خواهد رساند.

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۲.

[۲] بر اساس نقل دیگری از حضرت امام حسن علیه السلام «در تفسیر برهان / ج ۱ / ص ۱۳۱ / ح ۱» آرزوهای برآورده نشده‌ی یهود، همان به دست آوردن بهشت در آخرت و عمرهای بسیار طولانی در دنیا بوده است که پس از مناظره‌های طولانی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از داشتن چنین آرزوهایی ناامید شده بودند.

### استواری اسلام با فداکاری علی

ابن مردویه از امام حسن علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی فتح فرموده است: قال علیه السلام: استوی الاسلام بسیف علی علیه السلام. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (قامت اسلام، با شمشیر علی علیه السلام راست شد).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۳۲۲ (به نقل از خصائص العلویة)

۲- تفسیر کنز الدقایق، ج ۱۲، ص ۳۱۵، (به نقل از تأویل الآیات الباهره ج ۲، ص ۶۰۰ ح ۱۲).

### انفاق‌های شبانه علی

پس از شهادت علی علیه السلام پینه‌های فراوانی بر زانوان و پشت پاها و گردن آن حضرت مشاهده شد. از امام حسن علیه السلام

پرسیدند: پینه‌ی زانو و پشت پای ایشان، مربوط به عبادت‌های بسیارش می‌باشد، اما این پینه که در گردن ایشان است، بر اثر چیست؟

قال علیه السلام:

اما لولا انه مات ما حدثتكم عنه، كان لا يمر به يوم [من الأيام] الا أشبع فيه مسكينا فصاعدا ما أمكنه فاذا كان الليل نظر الى ما فضل عن قوت عياله [يومهم ذلك] فجعله في جراب فاذا هدأ الناس وضعه على عاتقه و تخلل المدينة و قصد قوما لا يسألون الناس الحافا ففرقه فيهم من حيث لا يعلمون من هو لا- يعم بذلك أحد من اهله غيري فاني كنت اطلعت ذلك منه يرجوا بذلك فضل اعطاء الصدقة بيده و رفعها سرا و كان يقول، ان صدقة السر تطفئ غضب الرب (كما يطفىء الماء النار). [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اگر ایشان زنده بودند، از او سخنی برای شما نمی‌گفتم. هیچ روزی از روزها بر او نمی‌گذشت که در آن یک مسکین و یا بیشتر را به حدی که توان داشت سیر نکند و وقتی شب می‌شد، به بازمانده خورد و خوراک آن روز نان خورهای خود می‌نگریست و آن را در کیسه‌ای می‌نهاد و وقتی مردم می‌خفتند، آن را به دوش گرفته و در کوچه‌های مدینه روان می‌شد و به سوی مردمی رهسپار می‌شد که به خاطر شرم از کسی درخواستی نمی‌کردند و آن را چنان که کسی از آنها باخبر نمی‌شد که چه کسی این غذاها را آورده است؟، میانشان قسمت می‌کرد و از خانواده‌ی ایشان «علی علیه السلام»، کسی جز من آن را نمی‌دانست.

زیرا من به این موضوع از دیرباز آگاه شده بودم. و ایشان به خاطر فضیلت صدقه دادن، پنهان، و به دست خویش چنین می‌کرد و همواره می‌فرمود: صدقه‌ی پنهانی، چون آب بر آتش است و خشم پروردگار را خاموش می‌کند.)

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۸۴ ابواب صدقه، باب ۱۱، ح ۸.

### ارزش وفای به عهد

یکی از مهم‌ترین اصول اخلاقی در اسلام وفای به عهد می‌باشد انسان تا عهد نکرده آزاد است ولی پس از قول دادن و وعده سپردن در قید آن است تا به وعده‌اش عمل نماید. امام حسن علیه السلام در همین زمینه فرمود:

قال علیه السلام: الوعد مرض فی الجود و الأنجاز دواء. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (وعده، بیماری بخشنده‌گی است، اما وفای بدان داروی آن است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳، ذیل ح ۷.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۲۴، ح ۶۹، و ص ۷۳۱، ح ۱۰۴ (به نقل از نهایه الأرب، ج ۳، ص ۲۵۴).

۳- نزهة الناظر، ص ۷۱، ح ۶ (به نقل از العدد القویة).

### ارزش و رهاورد عیادت بیمار

ابوموسی زمان بیماری امام حسن علیه‌السلام بر او وارد شد، امام علیه‌السلام از او پرسید: آیا برای عیادت آمدمی؟ یا برای زیارت؟ گفت: برای زیارت شما آمدم.

قال علیه‌السلام:

أما أنه لا- یمنعنی و ان كان فی نفسک ما فی نفسک، أن أخبرک أن العائد اذا خرج من بیته یعود مریضا، كان یخوض فی الرحمه خوضا.

فاذا انتهى الی المریض، فجلس غمزته الرحمه حتی یرجع من عند المریض حین یرجع یشیعہ سبعون ألف ملک، یرجعون له نهارا، أجمع و ان كان لیلا كان بذلك المنزل حتی یصبح و له خریف فی الجنه. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آیا به عیادت آمده‌ای یا برای زیارت؟ گفت: نه، برای زیارت آمده‌ام.

حضرت فرمود: آنچه که درون توست و در ضمیرت می‌گذرد، هر چه باشد، مانع آن نمی‌شود که تو را از مطلبی آگاه کنم که عیادت کننده وقتی از خانه‌ی خویش درآید تا بیماری را عیادت کند، در رحمت خداوند شناور است، چه شنایی! و وقتی نزد بیمار رسد و نزد او نشیند، رحمت او را فرامی‌گیرد.

و وقتی از عیادت مریض بازگردد، هفتاد هزار فرشته او را مشایعت کنند و همه‌ی آنان طول روز برای او استغفار می‌کنند و چنانچه شبانه به عیادت مریض رفته، همان گونه استغفار تا صبح برایش انجام می‌شود و در بهشت از خرمای دست چین شده روزی داده می‌شود.)

پی نوشت ها:

[۱] مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۷۰۸، ح ۹ به نقل از المصنف ابن ابی‌شیبہ، ج ۳، ص ۲۳۵. و حدیث مشابهی در ص ۷۰۷، ح ۴ به نقل از امالی طوسی، ص ۴۰۳، موجود می‌باشد.

## اقسام مردم

مردم را می‌شود به اشکال و عناوین مختلف به اقسامی تقسیم کرد. از یک نگاه امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی اقسام مردم خطاب به جعید بن همدان فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا جعید بن همدان ان الناس أربعه، فمنهم من له خلق و لیس له خلق، و منهم من له خلق و لیس له خلق، و منهم من لیس له خلق و لا خلق، فذاک أشر الناس و منهم من له خلق و خلق فذاک أفضل الناس. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای جعید بن همدان! مردم چهار گروه هستند: اول - گروهی از مردم دارای سلوک هستند و رفتار نیک دارند، اما خوش‌رو نیستند. دوم - گروهی از مردم که خوش‌رو هستند، اما سلوک ندارند. سوم - گروهی که نه خوش‌رو هستند و نه سلوک دارند. آنان بدترین مردمند. چهارم - گروهی که هم خوش‌رو هستند و هم سلوک دارند. آنان بهترین مردمند.)

پی نوشت ها:

- ۱- [۱] احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۴، (نقل از تاریخ دمشق).
- ۲- تاریخ دمشق ابن منظور، ج ۷، ص ۲۹.
- ۳- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام، ص ۱۵۹، ح ۲۷۲.
- ۴- تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۲۰۶.
- ۵- خصال صدوق، ص ۲۳۶، ح ۷۷، ب ۴.
- ۶- کنز الدقایق، ج ۳، ص ۱۳۴.
- ۷- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۴۷، ح ۳، و ص ۵۶۶، ح ۱.
- ۸- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۵.

### ارزش اهل مسجد

یکی از مقدس‌ترین اماکن جهان مساجد هستند و مساجد نیز از نظر فضیلت با هم متفاوتند، ولی ارزش اهل مسجد بسیار بالاست که امام حسن علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

یا ابن آدم من مثلک و قد خلی ربک بینہ و بینک، متی شئت ان تدخل علیہ توضع علی امرک و تستعینہ علی امورک و کان یقول: أهل المسجد زوار الله، و حجابا و بوابا، تشکو الیه همومک و فاقتک، و تطلب منه حوائجک، و تستعینہ علی امورک و کان یقول: أهل المسجد زوار الله، و حق علی المزور التحفة لزايره.

(و روی ان المنتخم فی المسجد یجد بها خزیا فی وجهه یوم القیامه و کان الناس فی المساجد، ثلاثه اصناف: صنف فی الصلاة و صنف فی تلاوة القرآن، و صنف فی تعلیم العلوم، فأصبحوا صنف فی البیع و الشراء، و صنف فی غیبه الناس، و صنف فی الخصومات، و أقوال الباطل). [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای آدمی زاد! چه کسی مثل توست؟ که خدا میان تو و خود را باز گذاشته است، هر زمان خواستی که نزد او بروی، وضو گرفته و در برابرش می ایستی. میان خود و تو، نه پرده داری گذاشته و نه دربانی. بلکه مستقیماً به او اندوه‌ها و نیازت را می گویی و از او خواسته‌هایت را طلب می کنی و بر کارهایت یاری می طلبی. و آن حضرت همواره می فرمود: اهل مسجد زائران خدایند و بر میزبان سزاوار است که به دیدار کننده‌اش هدیه دهد.

«روایت شده کسی که به مسجد آب دهان بیاندازد، روز قیامت آن آب دهان را بر رخسار خود خواهد یافت. قبلاً مردم در مساجد سه گونه بودند و یک گروه در نماز و گروهی به تلاوت قرآت و گروهی در فراگیری دانش بودند، ولی امروزه گروهی در خرید و فروشند، گروهی در غیبت مردم و گروهی در جنجال و سخنان بیهوده‌اند.»

پی نوشت ها:

- [۱] ارشاد القلوب دیلمی، ج ۱، ص ۱۵۹، ب ۱۹.

## اجر و پاداش تحمل مصیبت

یکی از امتحانات الهی مصیبت‌ها و دشواری‌هایی است که در زندگی بر انسان وارد می‌شود. اگر کسی برای خدا صبر کند، پاداش ارزشمندی خواهد داشت. حضرت امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

المصائب مفاتيح الأجر. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (مشکلات، کلیدهای پاداشند).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳، ذیل ح ۷، (به نقل از العدد القویة، ص ۶).

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۷۱۷، ح ۳۴، و ص ۷۲۵، ح ۷۴.

۳- موسوعة المصطفى و العتره، ج ۵، ص ۱۲۹.

۴- نزهة الناظر، ص ۷۲، ح ۱۱.

## افشای سیاست‌های شوم معاویه

چون به امام حسن علیه‌السلام خبر رسید که معاویه گفت: اگر بنی‌هاشم جواد (بخشنده)، و بنی‌امیه بردبار، بنی‌عوام شجاع، و بنی‌مخزوم بیابان گرد نباشند به پدرانشان شباهت ندارند.

قال علیه‌السلام:

و الله ما اراد الحق و لكنه اراد أن يغري بنی‌هاشم بالسخاء فيفنون أموالهم و يحتاجون اليه، و يغري آل الزبير بالشجاعة فيفنون بالقتل، و يغري بنی‌مخزوم بالتية فيبغضهم الناس. و يغري بنی‌امية بالحلم فيحبهم الناس. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سوگند به خدا که در پی حق نبوده است، بلکه خواسته است که با تشویق سخاوت بنی‌هاشم را فریب داده و آنان را وادار کند که دارایی خود را انفاق کرده و در نهایت محتاج او شوند. و خاندان زبیر را با شجاعت فریب می‌دهد تا آنان با کشته شدن از میان بروند

و بنی‌مخزوم را با گمگشتگی و فرار از جمع و در انزوا قرار گرفتن فریب می‌دهد تا مردم آنان را دشمن بدانند و بنی‌امیه را به بردباری تشویق می‌کند تا مردم آنان را دوست بدانند).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۳۰ (به نقل از علامه ثعالبی فی ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، ص ۹۰، ط. قاهره)

۲- البيان و التبیین، ج ۳، ص ۲۴۵.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۰۶ (به نقل از كشف العمه و العدد).

- ۴- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۳۳.  
 ۵- ربیع الابرار، ج ۴، ص ۱۸۱، ح ۳۱.  
 ۶- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۵۴.  
 ۷- عیون الأخبار (لابن قتیبه) ج ۱، ص ۱۹۶.  
 ۸- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۵۱.  
 ۹- مسند امام مجتبی علیه السلام ص ۷۳۲، ح ۱۱۰، حوص ۳۶۹، ح ۵۴.  
 ۱۰- نثر الدرر، ج ۱، ص ۳۳۱، ب ۴.

### ارزش مودت و دوستی

یکی از عوامل بالندگی انسان بهره‌مندی از مودت و دوستی انسان‌های دیگر است امام حسن علیه السلام راجع به ارزش مودت فرمود:

قال علیه السلام:

القرب من قریته الموده و ان بعد نسبه و البعد من باعدته الموده و ان قرب نسبه لا شیء اقرب من ید الی جسد و ان الید تفل فتقطع و تحسم. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

[خویشاوند] نزدیک آن است که [اصل] مودت او را نزدیک ساخته، هر چند نسب او دور باشد و [خویشاوند] دور کسی است که مودت به دیگران او را از انسان، دور ساخته است، هر چند نسب او نزدیک باشد. و چیزی از دست به بدن نزدیک تر نباشد، اما دست اگر یرقان گیرد بریده شده و داغ می‌شود.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- المجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۵.  
 ۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۶، ح ۵.  
 ۳- تحف العقول، ص ۲۳۴.  
 ۴- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۱۳، ح ۸.

### الگوی مؤمنان

از برخی از عراقیین نقل شده است:

امام حسن علیه السلام در خطبه‌ای یکی از برادران دینی‌اش را ستود و او را الگوی مؤمنان معرفی نمود و فرمود: اگر نمی‌توانید همه اوصاف او را در خود پیاده کنید بهره‌گیری از اندک آنها بهتر از ترک همه است. حدیث این است:

قال علیه السلام:

انی أخبرکم عن أخ لی و کان من أعظم الناس فی عینی و کان رأس ما عظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه کان خارجا من سلطان بطنه فلا یشتهی ما لا یجد و لا یكثر اذا وجد و کان خارجا من سلطان فرجه فلا یتستخف له عقله و لا رأیه، و کان خارجا من سلطان

الجهله فلا یمد یدا الی علی ثقة المنفعة، کان لا یسخط و لا یتبرم، کان اذا جاء مع العلماء ینکون علی أن ینسمع أحرص منه علی أن یتکلم، کان اذا غلب علی الکلام لم یغلب علی الصمت کان اکثر دهره صامتا فاذا قال بذل القائلین.

کان لا یشارک فی دعوی و لا یدخل فی مرء و لا یدلی بحجة حتی یری قاضیا، کان ینقول ما ینفعل، و ینفعل ما لا ینقول تفضلا و تکرما، کان لا ینفعل عن اخوانه و لا ینتخص بشیء دونهم، کان لا یلوم أحدا فیما ینقع العذر فی مثله، کان اذا ابتدأه أمران لا یدری أيهما أقرب الی الحق نظر فیما هو أقرب الی هواه فخالفه کان لا یشکو وجعا الا عند من یرجو عنده البر، و لا ینستشیر الا من یرجو عنده النصیحة، کان لا یتبرم و لا یتسخط و لا یتشکی و لا یتشهی و لا ینتقم و لا ینفعل عن العدو، فعلیکم بمثل هذه الأخلاق الکریمه، ان اطقتموها، فان لم تطبقوها کلها فأخذ القلیل خیر من ترک الكثير و لا حول و لا قوة الا بالله. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(من در مورد برادری به شما خبر می‌دهم که در چشم من بزرگترین مردم است. و سرآمد آنچه که او را در چشم من بزرگ کرد، کوچکی دنیا در چشم او بود. او خارج از قلمرو شکم خویش بود، در نتیجه آنچه را که نمی‌یافت، هوس نمی‌کرد و وقتی می‌یافت، ذخیره نمی‌کرد و از قلمرو شهوت خود نیز خارج بود، پس عقل و دیدگاه او را خوار نمی‌کرد و از قلمرو نادانی و بی‌فکری خارج بود، بنابراین جز به آنچه که سودش مطمئن است دست دراز نمی‌کند. نه خشمناک می‌شود و نه ناراحت و وقتی با دانشمندان می‌آید چنان است که بیش از آن که بخواهد سخن بگوید دوست دارد شنونده باشد.

و چنان است که اگر در سخن گفتن مغلوب گردد، در سکوت مغلوب نشود. بیشتر روزگار خود را به سکوت می‌گذرانند و اگر سخن بگویند، داد سخن می‌دهد. نه در دعوی شریکت کند و نه در جدالی وارد شود و هرگز برهانی نشان ندهد، مگر آن که به داوری خوانده شود.

آنچه را که می‌گویند انجام می‌دهد «یعنی چیزی که انجام آن حتمی است که می‌شود و یا اساسا از قبل انجام شده است؛ را بر زبان می‌آورد» و از راه بزرگواری و کرم حتی آنچه را که نگفته انجام می‌دهد «یعنی اول انجام می‌دهد، بعد می‌گوید». از برادرانش غافل نمی‌شود برای خود چیز خاصی را اختصاص نمی‌دهد. به طوری که دیگران را از آن محروم سازد.

هیچ کس را به خاطر چیزی که قابل عذرخواهی است ملامت نمی‌کند. و وقتی که دو کار در برابر او باشد که نداند کدام یک از آنها به حق نزدیک‌ترند، می‌نگرد تا کدام آنها به خواسته‌ی نفس او نزدیک‌تر است که با آن مخالفت کند. هرگز از دردی شکایت نمی‌کند مگر نزد آن کس که امید عافیت از او دارد و از کسی مشورت نمی‌خواهد مگر از آن کس که امید خیرخواهی از او دارد. نه ناراحت می‌شود و نه خشمگین و نه گله‌گزاری می‌کند و نه هوس می‌کند و نه انتقام می‌کشد و نه از دشمن غافل می‌ماند. پس اگر توانستید بر شما باد به مثل این اخلاق پسندیده را در خود ایجاد کنید. و اگر نتوانستید که همه‌ی آن را انجام دهید. پس بهره‌گیری از اندک بهتر از ترک همه‌ی آن است. هیچ قدرتی وجود ندارد، مگر بواسطه‌ی خداوند.)

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۷، ح ۲۶.

۳- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۴۳.

۴- المجالس السنیه، ج ۲، ص ۲۴۵.

۵- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۴، ح ۲۴.

- ۶- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۱۵، ح ۶۷۵۷.
- ۷- تاریخ دمشق (ابن منظور)، ج ۷، ص ۳۰.
- ۸- تاریخ دمشق (ترجمه امام الحسن علیه السلام)، ص ۱۶۰، ح ۲۷۳.
- ۹- تحف العقول، ص ۲۳۴.
- ۱۰- عیون الأخبار، ج ۲، ص ۳۵۵.
- ۱۱- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۴۶، ح ۲، و ص ۵۶۱، ح ۱۹.
- ۱۲- مشکاة الأنوار، ج ۴۲۱، ح ۱۴۱۷/۹. (بعبارة اخرى).

### ارزش مؤمن کهنسال

هر چیزی که کهنه شود از ارزش می‌افتد، مگر انسان‌های مؤمن و وارسته که بر قدر و ارزش آنها افزوده می‌گردد. قال علیه السلام: أفضل الناس ثوابا يوم القيامة المؤمن المعمر. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (برترین مردم از لحاظ ثواب در روز قیامت، مؤمن سال خورده است.)

پی نوشت ها:

[۱] المستطرف، ص ۳۸۲، ب ۴۹.

### ارزش تعقیبات نماز صبح

مردی از بنی تمیم بر امام حسن علیه السلام وارد شد، دید حضرت در محل نماز خویش نشسته است. امام علیه السلام خطاب به آن مرد فرمود:

قال علیه السلام:

ما من مسلم یصلی الصبح، ثم یقعد فی مصلاه، الا کان له حجابا من النار. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هیچ مسلمانی نماز صبح نمی‌خواند و سپس در محل عبادت خویش نمی‌نشیند (تا تعقیبات نماز صبح را به جای آورد)، مگر آن که [این کار او یعنی نشستن در جایگاه نماز برای خواندن تعقیبات] فاصله‌ی میان او و آتش شود.)

پی نوشت ها:

[۱] مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۶۶۷، ح ۱۷ (به نقل از المصنف، ج ۲، ص ۴۲۱).

### ارزش آغازگری در نیکوکاری

نیکوکاری در هر شرایطی ارزشمند است ولی ارزشمندترین نیکوکاری آن است که قبل از درخواست انجام گیرد. امام حسن علیه السلام در این باره فرمود:



قال علیه السلام:

المعروف ما كان ابتداء من غير المسألة فانما من أعطيته بعد المسئلة فانها أعطيته بما بذل لك من ماء وجهه. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(معروف آن است که بدون درخواست باشد، اما آنچه که پس از درخواست به شخص درخواست کننده می‌دهی، در برابر آن آبرویی است که در پیش پای تو ریخته است.)

پی نوشت ها:

[۱] موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۳۱، (به نقل از تهذیب ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۱۹).

**ب**

**بشر بن حسن**

شهید دیگری از فرزندان امام مجتبی علیه السلام است که در معرکه‌ی کربلا- جان خود را در کف اخلاص گذاشت و در رکاب عمویش به فیض عظامی شهادت نائل آمد. مرحوم سید محسن امین (ره) در جمله شهدای کربلا آن را آورده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۰

**بخش‌های بی نظیر**

دستگیری حضرت مجتبی علیه السلام از فقرا و بخشش‌های بی سابقه و انفاق‌های بسیار بزرگ آن حضرت به حدی بود که در تاریخچه‌ی زندگانی هیچ کدام از بزرگان به چشم نمی‌خورد به گونه‌ای که آن حضرت را با لقب «کریم اهل بیت» خوانده‌اند و نوشته‌اند:

«امام حسن علیه السلام در طول عمر خود دو مرتبه تمامی دارایی‌ها و اموال خویش را در راه خدا انفاق کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف دیگر را در راه خدا ایثار کرد.»

در حقیقت رویه‌ی آن حضرت در کمک به محتاجان به گونه‌ای بود که آنان را از مراجعه به دیگری بی‌نیاز سازد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۹۶ - تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۹۰.

**بخش امام حسن**

اربلی از سعید بن عبدالعزیز نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام از مردی شنید از پروردگار خود می‌خواهد که ده هزار درهم به او روزی کند، امام حسن علیه‌السلام به منزل خود برگشت و ده هزار درهم برای او فرستاد. [۱].

ابن شهر آشوب می‌گوید:

غاضری نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و گفت: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را نافرمانی کردم. امام حسن علیه‌السلام فرمود: بد کردی، چگونه؟ او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردمی که زن را بر خود پادشاه کنند [و زن سالار شوند]، رستگار نخواهند شد، و زنم بر من سالاری کرد و دستور داد تا برده‌ای را بخرم، و خریدم و او فرار کرد. امام حسن علیه‌السلام فرمود: یکی از این سه چیز را اختیار کن: اگر می‌خواهی، بهای برده را برگزین. و او [بی‌درنگ] گفت: همین جا! و از این [به آن دوی دیگر] عبور نفرما، برگزیدم. پس امام حسن علیه‌السلام بهای برده را به او داد. [۲].

و نیز می‌گوید:

گروهی نزد امام حسن علیه‌السلام - که غذا می‌خورد - آمدند و سلام کردند و نشستند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: بفرمایید، که غذا را برای خوردن گذاشته‌اند. [۳].

ابن عساکر با سند خود نقل کرده است:

ابوهارون گفت: حج کنان راه افتادیم و وارد مدینه شدیم، و با خود گفتیم: ای کاش خدمت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله - امام حسن علیه‌السلام - رسیده، بر او سلام کنیم! و نزد او رفتیم و درباره‌ی مسافرت و احوال خود با او سخن گفتیم، و چون بیرون آمدیم برای هر یک از ما چهارصد [درهم] فرستاد، و ما به فرستاده‌ی آن حضرت گفتیم: ما [پول] داریم و نیازی نداریم. و او گفت: نیکی امام حسن علیه‌السلام را برنگردانید.

و ما نزد امام حسن علیه‌السلام برگشتیم و از بی‌نیازی خود خبر دادیم. آن حضرت فرمود: احسان مرا برنگردانید. ای کاش دستم بیش تر باز بود! این برای شما کم است، هان! من به شما توشه‌ای [و مژده‌ای] می‌دهم، و آن این است که در روز عرفه، خداوند متعال، بر بندگان خود به فرشتگان مباحث می‌کند و می‌فرماید: «بندگانم از هر سو نزد من آمده‌اند تا رحمت مرا بخواهند، و من شما را گواه می‌گیرم که نیکوکارشان را بخشیدم، و ایشان را شفیع گنهکاران‌شان قرار دادم، و چون روز جمعه شود، پس باز چنان کنم.» [۴].

ابن شهر آشوب می‌گوید:

و [این اشعار] از حسن بن علی علیه‌السلام است:

حقا که بخشش بر بندگان، واجب خداوندی است که در کتاب استوار [آسمانی او، قرآن] خوانده می‌شود. به بندگان سخاوتمند خود، مژده‌ی بهشت داده است و برای بخیلان، آتش دوزخ آماده کرده است، کسی که دستانش بر بندگان راغب [و نیازمند خدا]، بخشش نداشته باشد، مسلمان نیست.

و نیز از اوست: از قدرت [خداوند] همه‌ی خلائق پدید آمدند که برخی سخاوتمند و برخی بخیل‌اند؛ اما سخاوتمند، در آسایش خواهد بود و بخیل، در غمی دراز.

و از همت [بلند] امام حسن علیه‌السلام این است که گفته‌اند: آن حضرت در شام نزد معاویه رفت و او بارنامه‌ی بار بزرگی را حاضر کرد و پیش روی آن حضرت گذاشت، و چون آن حضرت خواست بیرون آید، خادمی کفش او را جفت کرد، و آن حضرت [نیز] همه‌ی آن را به او بخشید. [۵].

ابن عساکر با سند خود نقل کرده است:

ابوهشام قناد گفت: من کالاهایی را از بصره حمل کرده، نزد حسن بن علی علیه‌السلام می‌آوردم، و او [در خرید آن،] با من چانه می‌زد، و [پس از معامله] چه بسا از نزد او برنخاسته بودم که همه را می‌بخشید، و می‌فرمود: پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: فرد مغبون، نه ستوده است و نه دارای پاداش. [۶].

اربلی می‌گوید:

کسی نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و از او حاجتی خواست. آن حضرت فرمود: فلانی! حق درخواست تو بزرگ، و شناخت آنچه باید به تو داد، مهم است و دستانم از رساندن تو به آنچه شایسته‌ی آنی، ناتوان است. و [خدمات] فراوانی که در راه [رضای] خدای سبحان باشد، اندک است، و من در دارایی خود، چیزی را که وافی به سپاست باشد ندارم. پس اگر آنچه را که مقدر است، بپذیری و زحمت گردآوری و آهنگ تکلف حق واجب [بیشتر] خود را از من برداری، انجام خواهم داد.

عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! همان اندک را قبول می‌کنم، و بخشش شما را سپاس می‌گویم، و عذر نداشتن را [نیز] می‌پذیرم. امام حسن علیه‌السلام وکیل خود را خواست، و با او به حساب کامل هزینه‌های خود رسیدگی کرد، و فرمود: آن زائد بر سیصد هزار درهم را بیاور. و او پنجاه هزار درهم آورد.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: آن پانصد دینار چه شد؟ وکیل عرض کرد: نزد من است. آن حضرت فرمود: آن را نیز بیاور. و همه‌ی این درهم‌ها و دینارها را به آن مرد سائل داد و فرمود: کسی را بیاور تا آن را حمل کند. و او دو نفر را آورد، و امام حسن علیه‌السلام ردای خود را برای کرایه‌ی آن دو نفر، [نیز] پرداخت؛ خدمتکاران عرض کردند: سوگند به خدا! دیگر پولی نزد ما نماند.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: لکن من امیدوارم که نزد خدا پاداشی بزرگ داشته باشم. [۷].

ابن شهر آشوب می‌گوید:

و از سخاوتمندی حسن بن علی علیه‌السلام این است که نقل شده است: کسی از او درخواست [کمکی] کرد، و امام حسن علیه‌السلام به او پنجاه هزار درهم و پانصد دینار داد، و فرمود: حمالی بیاور که آن‌ها را برایت حمل کند. و او حمالی آورد و آن حضرت علیه‌السلام ردای [شخصی] خود را به او داد و فرمود: این [نیز] کرایه‌ی حمال.

و هنگامی که یکی از بادیه‌نشینان نزد آن حضرت آمد، فرمود: هر چه در صندوق است به او بدهید. و در آن صندوق بیست هزار دینار بود که همه را به او دادند. بادیه‌نشین گفت: مولای من! نگذاشتی نیازم را بگویم و زبان به ستایش باز کنم! امام حسن علیه‌السلام [این اشعار را] سرود:

ما مردمی هستیم که بخشش ما [همچون] مروارید و برلیان نابی است که در آن، امید و آرزوها [ی نیازمندان] خوش می‌خرامند.

وجود [و دستان] ما پیش از درخواست [ایشان] بخشش می‌کند، تا مبادا آبروی کسی که سؤال می‌کند، بریزد.

اگر دریا برتری عطای ما را بداند، پس از لبریزی [و سرکشی] خود، از شرم پس رود [و فرو شود]. [۸].

مجلسی رحمه الله از کتاب العدد القویة نقل کرده است:

گفته‌اند: مردی روبه‌روی حسن بن علی علیه‌السلام ایستاد و گفت: ای فرزند امیرمؤمنان! تو را سوگند می‌دهم به آن خدایی که این نعمت‌ها را از روی اکرام خود - بی‌هیچ واسطه‌ای - به تو عطا فرمود! حقم را از دشمن بگیر؛ زیرا او سر به هوا و بیدادگری است که پیر کهنسال را احترام نمی‌گذارد و کودک خردسال را رحم نمی‌کند. و امام حسن علیه‌السلام - که تکیه داده بود - نشست و فرمود: دشمنت کیست تا حقت را بگیرم؟

عرض کرد: فقر. پس امام حسن علیه‌السلام لحظاتی سر در اندیشه فرو برد، سپس سر بلند کرد و به خادم خود فرمود: آنچه نزد تو هست، بیاور. و او پنج هزار درهم آورد. امام حسن علیه‌السلام فرمود: آن را به او بده. و به او فرمود: تو را به این قسم‌هایی که به من دادی، سوگند می‌دهم که هر زمان که [این] دشمن بیدادگر به سراغت آمد، نزد من بیا و دادخواهی کن. [۹].

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده است:

کسی هدیه‌ای نزد امام حسن علیه‌السلام آورد. امام حسن علیه‌السلام فرمود: کدام یک را بیش تر دوست داری؟ این که به جای هدیه‌ی تو، بیست برابر آن (بیست هزار درهم) به تو دهم، یا دری از علم به رویت بگشایم که در دیار خود، به فلان ناصبی غلبه پیدا کنی و ناتوانان آن سامان را [از شر او] نجات بخشی؟ اگر خوب انتخاب کنی، هر دو را برایت فراهم کنم و اگر نه آن را که خواسته‌ای. عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! آیا پاداش غلبه‌ی بر آن ناصبی و نجات آن ناتوانان، به اندازه‌ی بیست هزار درهم است؟ فرمود: بلکه بیست میلیون بار بیش از همه‌ی دنیا.

عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! پس چگونه آن را که پست تر است، برگزینم؟! من آن سخن را - که برتر است و دشمنان خدا را از اولیای خدا دور می‌کند - انتخاب کردم. امام حسن علیه‌السلام فرمود: خوب انتخاب کردی! و آن دانش را به او آموخت، و بیست هزار درهم نیز به او داد، و او رفت و آن ناصبی را منکوب [و مغلوب] کرد، و خبرش به امام حسن علیه‌السلام رسید. و چون نزد امام حسن علیه‌السلام آمد، به او فرمود: ای بنده‌ی خدا! کسی چون تو، سود نبرده و کسی چون تو، دوستان بامحبتی پیدا نکرده است. تو، اولاً محبت خدا را به دست آوردی؛ ثانیاً، محبت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام را؛ ثالثاً، محبت خاندان پاک و معصوم آنان را؛ رابعاً، محبت فرشتگان مقرب خدا را؛ خامساً، محبت برادران ایمانی خود را، و به شمار هر انسانی، پاداشی به دست آوردی که هزار بار برتر از دنیا است. گوارایت باد، گوارا. [۱۰].

راوندی رحمه الله از ابوبصیر نقل کرده است:

علی بن دراج، هنگام مرگ، برایم نقل کرد: خدمت امام باقر علیه‌السلام رسیدم و عرض کردم: مختار مرا برای برخی از کارهای خود به کار گرفت و من به مالی دست یافتم که برخی از آن، تلف شد و مقداری را مصرف کردم و مقداری هم بخشیدم. اینک دوست دارم که شما مرا از آن، حلال [و آزاد] کنید. امام باقر علیه‌السلام فرمود: حلالیت باشد. عرض کردم: فلانی برای من نقل کرد که از حسن بن علی علیه‌السلام درخواست کرد تا در رجعت، زمینی به او اختصاص دهد، و آن حضرت فرمود: من کاری بهتر از آن برای تو می‌کنم؛ من خود و پدرانم را ضامن بهشت تو می‌کنم. آیا [امام حسن علیه‌السلام] این کار را کرد؟ فرمود: آری. عرض کردم: من نیز می‌خواهم که تو و پدرانت ضامن بهشت من باشید [آیا می‌شود؟] فرمود: آری. ابوبصیر می‌گوید: این سخن را برای من گفت و مرد، و من آن را به کسی نگفتم. پس از مدتی حرکت کردم و وارد مدینه شدم، و نزد امام باقر علیه‌السلام رفتم. آن حضرت تا مرا دید، فرمود: علی از دنیا رفت؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا برایت چنین و چنان گفت؟ و همه‌ی آنچه را میان من و علی گذشته بود، مو به مو بازگو کرد. و من عرض کردم: سوگند به خدا! در آن هنگام که او این سخن را برایم گفت، نزد ما کسی نبود و من نیز آن را برای کسی نگفتم. شما از کجا دانستید؟ رانم را با دست گرفت و فرمود: زها کن، زها کن، حالا چیزی مگو. [۱۱].

ابن ابی‌الحدید از محمد بن حبيب نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام به شاعری هدیه داد، یکی از همراهان گفت: سبحان الله! آیا به شاعری که گناه می‌کند و تهمت می‌زند، بخشش می‌کنی؟ آن حضرت فرمود: ای بنده‌ی خدا! بهترین مصرفی که از مال خود داری، آن است که آبرویت را حفظ کند. خود را از شر [دیگران] دور داشتن، از [مصادیق] طلب خیر است. [۱۲].

پی نوشت ها:

[۱] كشف الغمة ۱: ۵۵۸.

[۲] المناقب ۴: ۱۷.

[۳] همان.

[۴] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسین علیه السلام): ۱۵۱، ح ۲۵۴.

[۵] المناقب ۴: ۱۸.

[۶] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه السلام): ۱۴۶، ح ۲۴۵.

[۷] كشف الغمّة ۱: ۵۵۸.

[۸] المناقب ۴: ۱۶.

[۹] بحار الانوار ۴۳: ۳۵۰، ح ۲۲ و ۲۳۷: ۷۷.

[۱۰] التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ۳۴۷.

[۱۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۷۳۰، ح ۳۶.

[۱۲] شرح ابن ابی الحدید ۱۶: ۱۰.

### بعد از بیعت با ایشان

ما از حزب خدائیم که پیروز می باشیم، و از خاندان و نزدیکان پیامبر هستیم، مائیم اهل بیت پاک و پاکیزه رسول خدا، و یکی از دو یادگار گرانبھائی که او از خود به جای گذاشت، ما یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از کتاب خدائیم، که بیان هر چیز در آن است، و باطل از پیش و پس در آن داخل نشده و همه چیز به آن باز می گردد.

پس تفسیر قرآن در اختیار ماست، ما هرگز در بیان مفاهیم قرآن اشتباه نمی کنیم، بلکه حقائق آن را آشکار می سازیم، پس از ما فرمان برید، که فرمانبری از ما بر شما واجب است، زیرا به اطاعت خدا و پیامبرش مقرون می باشد.

و خداوند می فرماید: ای ایمان آورندگان از خدا و رسول او و صاحبان امر از بیان خود پیروی کنید، و اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خدا و رسولش بازگردانید، و اگر به پیامبر و صاحبان امر از میان خودشان رجوع دهند کسانی که حقایق را از قرآن استنباط می کنند شما را آگاه خواهند ساخت.

و شما را بر حذر می دارم از اینکه فریاد شیطان را بشنوید که دشمن آشکار شماست، و از دوستان شیطان نباشید، که خداوند درباره آنان فرمود: شیطان رفتار آنان را برایشان زینت داد و گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و من شما را پناه می دهم ولی چون آن گروهها نمودار شدند شیطان به پیروان خود پشت کرد و گفت: من از شما بیزارم، و من چیزی را می بینم که شما نمی بینید.

آنگاه است که پشت ها را آماج نیزه ها، و پیکرها را در معرض شمشیرها و تیرها و بنیانها را عرصه شکستها می سازید، پس کسی که از پیش ایمان نیاورده ایمانش به او سودی نمی بخشد و از کردارش خیری نمی بیند، و خدا داناتر است.

خطبته بعد البیعة له

نحن حزب الله الغالبون، و عتره رسوله الاقربون، و اهل بيته الطيبون الطاهرون، و احد الثقلين اللذين خلفهما رسول الله صلی الله علیه و آله فی امته، و التالی کتاب الله، فيه تفصیل کل شیء، لا یأتیه الباطل من بین یدیہ و لا من خلفه فالعمول علینا فی تفسیره، لا- نتظنی تأویلہ، بل نتیقن حقائقه، فاطیعونا، فان طاعتنا مفروضه، اذ کانت بطاعه الله عزوجل و رسوله مقرونه.

قال الله عزوجل: یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول [۱] و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم [۲].

و احذرکم الاصغاء لهتاف الشيطان، فانه لكم عدو مبین، فتكونوا اولیاءه الذین قال لهم: لا غالب لكم الیوم من الناس و انی جار لكم فلما ترأت الفتان نکص علی عقیبه و قال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون [۳].

فتلقون الی الرماح و زرا، و الی السیوف جزرا، و للعمد حطما، و للسهام غرضا، ثم لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنتم من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا

پی نوشت ها:

[۱] النساء: ۵۸.

[۲] النساء: ۸۳.

[۳] الانفال: ۴۸.

### بعد از انجام صلح

ای اهل عراق! من سه چیز را از شما خرده می گیرم: کشتن پدرم، و ضربه زدن به من، و غارت اموالم را. خطبته لما وقع الصلح یا اهل العراق! انه سخی بنفسی عنکم ثلاث: قتلکم ابی و طعنکم ایای، و انتها بکم متاعی.

### بعد از خواسته اصحاب برای نقض بیعت

شما شیعیان و دوستان ما هستید، اگر می خواستم تلاشم در امور دنیایی باشد، و به قدرت دنیایی می اندیشیدم، معاویه در این زمینه از من قویتر و نیرومندتر، و عزمش بیشتر از من نبود، اما نیتم غیر آن چیزی است که شما می اندیشید، و عملی که انجام داده ام، بخاطر جلوگیری از ریختن خونها بوده.

پس به قضاء الهی راضی باشید، و به امر او تسلیم باشید، و در خانه هایتان مانده و سکوت اختیار کنید - یا فرمود: عملی انجام ندهید تا نیکوکار در راحتی قرار داشته باشد، یا از دست فاجر در راحتی باشد.

خطبته بعد ان طلب اصحابه نقض بیعتہ

انتم شیعتنا و اهل مودتنا، فلو کنت بالحزم فی امر الدنیا اعمل، و لسلطانها ارکض و انصب، ما کان معاویة باباس منی باسا، و لا اشد شکیمه، و لا امضی عزیزه، و لکنی اری غیر ما رأیتم، و ما اردت بما فعلت الا حقن الدماء.

فارضوا بقضاء الله و سلموا لامره، و الزموا بیوتکم و امسکوا - او قال: - کفوا ایدیکم حتی یستریح بر او یستراح من فاجر.

### به پاس احترام به امام

امام باقر علیه السلام می فرماید:

هنگامی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند، ده رکعت نماز به

زمین آورد، که نمازهای واجب همه دو رکعتی بودند.

هنگامی که امام حسن علیه السلام متولد شدند، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای شکر این نعمت هفت رکعت به نمازها اضافه نمود و حق تعالی آن هفت رکعت را برای به آن حضرت اجازه فرمود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلال العیون: ۱ / ۳۴۱.

### برگرفته شده از اسم خدا

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

امام حسن علیه السلام، حسن نامیده شد، زیرا به احسان خدا آسمان‌ها و زمین برپا گردید. حسن گرفته شده از احسان است. و علی و حسن دو اسم گرفته شده از نامهای خداوند متعال هستند، و نام حسین از نام حسن گرفته شده است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ۲ / ۸ ح ۴۸۳ / ۵.

### با دست مبارکش اشاره نمود

هنگامی که جناب فضه‌ی خادمه علیها السلام به منزل نبوت و جایگاه رحمت و اصل عصمت، و مرکز حکمت، خانه‌ی حضرت صدیقه طاهره ام‌الائمه فاطمه زهراء علیها السلام وارد شد، چیزی غیر از شمشیر و زره و آسیا در آنجا نیافت. فضه دختر پادشاه بود، او مقداری اکسیر داشت، قطعه‌ای از مس برداشته نرم نمود، و به شکل یک ماهی درآورد. آنگاه اکسیر را به آن زد و به طلا تبدیل کرد. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آوردند، آن را در حضور حضرت قرار داد. زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را دید فرمود: آفرین ای فضه؛ ولی اگر آن را خوب ذوب می نمودی رنگ بهتری پیدا می کرد، و قیمتش گرانتر می شد.

فضه عرض کرد: ای آقای من؛ مگر شما این علم را می شناسی؟

حضرت فرمودند: آری؛ این طفل - اشاره نمود به امام حسن علیه السلام - هم این علم را می داند.

در آن حال امام حسن علیه السلام جلو آمده و همان سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را فرمود. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به فضه فرمودند:

ما بزرگتر از اینها را می شناسیم.

ثم أومی بیده، و اذا عنق من ذهب و کنوز سائره، فقال: ضعیها مع اخواتها، فوضعها فسارت.

سپس با دست مبارک خود اشاره نمود، ناگهان رشته‌هایی از طلا و گنجهایی در حال حرکت ظاهر شد. و فرمودند: این طلاها را روی آنها بیانداز. جناب فضه نیز آن طلا را روی گنجها انداخت، و به آنها ملحق شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مشارق الانوار: ۱۴۸.

**به آنچه که خواستم دست یافتم**

جابر بن عبدالله انصاری قدس سره می‌گوید:  
 امام حسن مجتبی علیه‌السلام را دیدم که در آسمان بالا رفت و ناپدید گردید. سه روز در آنجا ماند، و بعد از آنکه فرود آمد آرامش و وقار خاصی یافته بود - در آن حال - فرمود:  
 بروح آبائی؛ نلت ما نلت.  
 به روح پدرانم سوگند؛ به آنچه می‌خواستم دست یافتم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ۲ / ۱۱ ح ۸۵۱، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۷ ح ۵۷، نوادر المعجزات: ۱۲۳ ح ۳۳.

**به الهام خداوند دانستم**

ابن عباس می‌گوید:  
 روزی در خدمت امام حسن علیه‌السلام نشسته بودیم، دیدم ماده گاوی را برای ذبح کردن می‌برند. در این هنگام امام حسن علیه‌السلام فرمود:  
 این گاو به گوساله‌ی ماده‌ای که میان پیشانی و سر دمش سفیدی وجود دارد، حامله است.  
 ما با قصاب روانه شدیم تا آن که آن گاو را کشت و گوساله‌ای را از شکمش بیرون آورد، مشاهده کردیم که گوساله دقیقا همانطوری است که امام حسن علیه‌السلام فرموده بود.  
 به خدمت آن حضرت آمدم و عرض کردیم: حق تعالی می‌فرماید: (و يعلم ما فی الأرحام) [۱] «خدا می‌داند آنچه در رحم‌ها است». حال شما چگونه دانستید؟  
 امام حسن علیه‌السلام فرمود:

انا نعلم المکنون المحزون المکتوم الذی لم یطلع علیه ملک مقرب، و لا بنی مرسل، غیر محمد و ذریته علیهم‌السلام.  
 ما (اهل بیت) به آنچه تکوین، و آفرینش، ذخیره و پوشیده شده آگاهی و علم داریم، آن دانشی که فرشته مقرب و پیامبر مرسل از آن اطلاع ندارند مگر پیامبر اکرم و خاندان او علیهم‌السلام [۲]. من به الهام خداوند دانستم [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی لقمان: آیه‌ی ۳۴.

[۲] مدینه المعاجز: ۲ / ۱۴ ح ۸۶۴، نوادر المعجزات: ۱۲۹ ح ۱۴، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۹، به نقل از بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۸.

[۳] جلال العیون: ۱ / ۳۷۹.

**بی ادبی مزمن**



در کتاب «مدینه المعجز» نوشته شده است:

مرد و زنی از اهل شام - در مجلس معاویه علیه الهاویه - نزد امام حسن علیه السلام بودند، آن مرد جسور به امام علیه السلام گفت: اگر در ادعای خود - امامت - راست می‌گوئی پس مرا زن و زن مرا مرد کن؟.

امام علیه السلام به غضب آمد و نگاه تندی به آن مرد نمود و لبهای مبارک خود را حرکت داد، دعایی خواند که نمی‌فهمیدم. سپس دوباره نگاهی به هر کدامشان نمود. در آن حال، مرد متوجه حال خود شد و سر به زیر انداخت و دست خود را به صورت خود گرفته از آن مجلس خارج شد.

هنگامی که با زن خود روبرو شد، زنش نیز گفت: من به صورت مرد شدم. آنها رفتند، بعد از زمانی نزد آن حضرت برگشتند در حالی که فرزندی داشتند، به پیشگاه امام مجتبی علیه السلام تضرع و معذرت خواهی کردند و توبه نمودند، عرض کردند: ما را به حالت اول برگردان.

آن حضرت دست‌های مبارکشان را بالا برده و برای آنها این گونه دعا فرمودند:

اللهم ان كانا صادقین فی توبتهما، فتب علیهما و حولهما الی ما کان علیه.

پروردگارا! اگر این دو در توبه کردن خود صادق هستند، توبه‌ی آنها را بپذیر و آنها را به خلقت اولیه خود برگردان.

پس بدون شک و شبهه آنها به حالت اول برگشتند [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز: ۲ / ۲۲ ح ۸۸۰ صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۸ ح ۵۰.

### برکات همراهی با ولی پروردگار

امام حسن علیه السلام از مدینه به قصد مکه بیرون رفتند تا عمره به جا بیاورند.

در وقت بیرون رفتن، مردم بسیاری به دنبال ایشان به مشایعت آن حضرت پرداختند، و دست و پای ایشان را می‌بوسیدند و آن حضرت را زیارت می‌کردند و صلوات بر محمد و آل او می‌فرستادند.

به واسطه‌ی هجوم مردم، تازیانه از دست مبارک امام حسن علیه السلام بر زمین افتاد، غلام سیاهی از سر اعتقاد آن را برداشت و به دست آن حضرت داد، امام حسن علیه السلام نیز برای او دعا فرمود.

هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که آن سیاه به شخصی سفید پوست تبدیل شد.

این خبر در مدینه شایع شد و مردم همه از این کرامت بزرگ متعجب و حیران گردیدند [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از چهارده معصوم علیهم السلام: ۱۸۸، به نقل از خلاصه الأخبار.

### بهشت پاداش زیارت کریم اهل بیت

امام صادق علیه السلام فرمودند:

روزی امام حسین علیه السلام در دامن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، ناگهان سرش را بلند نمود و گفت: پاداش کسی که شما را بعد رحلت شما زیارت نماید چیست؟ پیامبر فرمود:

یا بنی؛ من آتانی زائرا بعد موتی فله الجنه، و من أتى أباک زائرا بعد موته فله الجنه، و من اتى اخاک زائرا بعد موته فله الجنه، و من اتاک زائرا بعد موتک فله الجنه.

ای فرزندانم؛ هر کس بعد از مرگم به زیارت من آید بهشت بر او واجب می‌شود، و هر کس بعد از شهادت پدرت به زیارت او رود بهشت بر او واجب می‌شود، و هر کس برادرت (امام حسن علیه السلام) را بعد از شهادت زیارت کند بهشت بر او واجب می‌شود و همچنین هر کس تو را بعد از شهادتت زیارت نماید بهشت بر او واجب می‌شود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه: ۱۰ / ۲۵۷ ح ۱۷.

### بهبانہ نجات

در فرمایشی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امام مجتبی علیه السلام فرمودند: هر کس تو را در دورانی زندگی و بعد از آن، زیارت نماید، بر من واجب است او را در روز قیامت نجات دهم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام: ۳۲۶.

### به من سلام بفرستید

امام مجتبی علیه السلام فرمودند: من زار قبری بعد موتی کمن هاجر الی فی حیاتی فان لم تستطیعوا فأبعثوا الی بالسلام فانه یبلغنی. کسی که بعد از شهادت مرا زیارت نماید، گویا در دوران زندگیم به سوی من هجرت نموده است، اگر توانائی زیارت من را ندارید پس به من سلام بفرستید که همانا سلام شما به من خواهد رسید [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل امام مجتبی علیه السلام: ۳۲۶.

### بیرون آوردن عسل از سنگ

کثیر بن سلمه می‌گوید: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدم امام حسن علیه السلام در کنار سنگی نشسته و از آن

عسل بیرون می‌آورد و میل می‌کند.

خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آدمم و جریان را عرض کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا این فرزند بزرگوارم را انکار می‌کنید؟! او سید و بزرگوار است که خدا بوسیله‌ی او بین دو گروه بزرگ را اصلاح می‌کند و اهل آسمان در آسمان و اهل زمین در زمین از او اطاعت می‌کنند» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز.

### برخورد سازنده در قبال استهزاء جاهل

پس از آن که عدّه بسیاری از یاران و اصحاب امام مجتبی علیه السلام در جنگ با معاویه به حضرت خیانت کردند و امام علیه السلام مجبور شد به جهت مصالح اسلام و مسلمین با معاویه صلح نماید. روزی آن حضرت وارد مسجد النبی شد، عدّه ای از بنی امیه را دید که هر کدام به گونه ای به آن حضرت زخم زبان می‌زنند و او را مورد استهزاء قرار داده اند.

وقتی امام مجتبی صلوات الله علیه چنین صحنه ای را مشاهده نمود، بدون آن که کوچکترین برخوردی با آن بی‌خردان نماید، دو رکعت نماز به جای آورد، و سپس افراد حاضر را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

استهزاء و مسخره کردن شما را متوجه شدم، قسم به خداوند یکتا! شماها روزی را حاکم و مالک نمی‌شوید مگر آن که ما اهل بیت رسالت دو برابر آن مدّت را حاکم خواهیم شد؛ و شما، ماه و سالی را حاکم نخواهید شد مگر آن که ما نیز دو برابر آن را بر شما حکومت می‌نمائیم.

ولی بدانید که ما در حکومت و حاکمیت شما آسایش داشته و از امکانات آن تا اندازه ای برخورداریم؛ اما شما در حکومت ما هیچ جایگاهی ندارید و هیچ گونه آسایش و بهره ای نخواهید داشت.

در این لحظه یکی از شنوندگان بلند شد و به آن حضرت خطاب کرد و گفت: چگونه چنین باشد، در حالی که شما سخاوتمند ترین، مهربان ترین و دلسوزترین انسان ها هستید؟!

امام حسن مجتبی علیه السلام در جواب چنین اظهار نمود:

برای آن که بنی امیه با حيله و سياست شیطانی حقّ ما را غصب کرده اند؛ و همانا مکر و نیرنگ شیطان ثابت و پابرجا نمی‌باشد؛ بلکه متزلزل و ضعیف خواهد بود.

ولیکن ما - اهل بیت رسالت - براساس معیار سیاست الهی و احکام قرآن، با بنی امیه مخالف و دشمن بوده و هستیم؛ و این سیاست الهی قوی و استوار خواهد بود؛ و بر همین معیار - یعنی سیاست الهی و احکام قرآن - با بنی امیه برخورد خواهیم کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ج ۴۴، ص ۹۰، ح ۳.

**بدرقه ابوذر به سوی ربنده**

هنگامی که عثمان، ابوذر غفاری، آن یار راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به خاطر اعتراض هایش، به ربنده تبعید می کرد، فرمان داد که هیچ کس حق ندارد او را بدرقه کند.

ولی امیر مؤمنان امام علی علیه السلام، برخلاف فرمان عثمان، دست حسن و حسین علیه السلام را گرفت و همراه برادرش عقیل و عمار یاسر، برای بدرقه‌ی ابوذر حرکت کردند و هر کدام با سخنی، ابوذر را بدرقه نمودند.

هنگامی که امام حسن علیه السلام با ابوذر سخن می گفت، ناگاه مروان، که از جانب عثمان مأمور جلوگیری از بدرقه‌ی ابوذر شده بود، سوار بر مرکب، فرارسید و با تندى و جسارت، فریاد زد: ای حسن! دور شو، مگر نمی دانی که امیرالمؤمنین علیه السلام (عثمان) از سخن گفتن با ابوذر، نهی کرده است؟! اگر نمی دانی، اکنون بدان!

در این هنگام، امام علی علیه السلام به مروان حمله کرد و با تازیانه‌ی خود بر پیشانی مرکب او زد و فرمود: دور شو! خدا تو را به سوی آتش دوزخ روانه سازد!

مروان در حال خشم، نزد عثمان بازگشت و احساسات او را بر ضد امام علی علیه السلام تحریک نمود. به هر حال امام حسن علیه السلام از تهدید مروان نهراسید و با سخنان عمیق خود، موضع گیری‌های ابوذر را تأیید کرد، و به آن ابعاد عظیم تبلیغاتی، فکری و سیاسی داد.

سخنان امام حسن علیه السلام با ابوذر، این چنین بود:

«یا عماه! لو لا أنه لا ینبغی للمودع أن یسکت، و للمشیع أن ینصرف، لقصر الکلام، و ان طال الأسف.

و قد أتى القوم الیک ما تری، فضع عنک الدنیا بتذکر فراقها، و شدۀ ما اشدت منها برجا ما بعدها.

و اصبر حتی تلقی نیک صلی الله علیه و آله و سلم و هو عنک راض[۱].

یعنی: «ای عمو! اگر نه این بود که برای وداع کننده خوب نیست که سکوت کند و برای بدرقه کننده شاسته نیست که (بی سخن) بازگردد، سخن کوتاه می شد، گر چه تأسف و ناراحتی طولانی و دراز است.

همانا، از ناحیه‌ی این قوم (عثمان و طرفدارانش)، به تو مصیبت‌ها رسیده که دیدی. دنیا را به یاد جدایی از آن، نادیده انگار و به امید پاداش‌های آخرت، از ناراحتی‌ها و سختی‌های دنیا چشم‌پوش (و آن را تحمل کن).

صبر و استقامت کن، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی، در حالیکه او از تو خوشنود باشد».

به این ترتیب، امام حسن علیه السلام با این موضع گیری نیرومند خود، اعتراض‌های ابوذر را امضا کرد و هیأت حاکمه را محکوم نمود و رفتار ابوذر را مورد خشنودی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانست[۲].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۵۳؛ روضه‌ی کافی، ص ۲۰۷؛ الغدیر، ج ۸، ص ۳۰۱؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۲۵۴.

[۲] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۲۵۴.

**بیان ماجرای داوری حکمین برای خوارج**

جنگ صفین پیامدهای شومی بر جای گذاشت. یکی از آنها این بود که سپاهیان شام با حیل‌های عمر و عاص، قرآن را بر سر نیزه کردند و فریاد زدند: بیاید بین ما و شما، قرآن داوری کند.

و همین کار، موجب بروز اختلاف در میان سپاه امام علی علیه‌السلام گردید و سپس ماجرای ننگین داوری حکمین پیش آمد و جمعی از دوستان دیروز امام علی علیه‌السلام، از آن حضرت جدا شده و به عنوان خوارج ظهور کردند.

گستاخی خوارج به جایی رسید که امام علی علیه‌السلام را کافر خواندند و اعلام جنگ با آن حضرت نمودند. با این بهانه که چرا امام علی علیه‌السلام داوری حکمین (ابوموسی و عمرو عاص) را پذیرفته است؟! با این که خود آنها، با تحمیل و فشار، موجب بروز حادثه‌ی ننگینی شدند.

حضرت امام علی علیه‌السلام می‌خواست که با استدلال و بیان مطالب، آتش فتنه را خاموش کند، ولی خوارج بر شعله ور شدن این آتش، دامن می‌زدند، که سرانجام ماجرای جنگ نهران پیش آمد. امام علی علیه‌السلام و سپاهیان، در این جنگ، همه‌ی افراد خوارج - جز نه نفر را که گریختند - به هلاکت رسانیدند.

امام حسن علیه‌السلام، در این ماجرا نیز دستیار بزرگ پدر بزرگوارش، حضرت امام علی علیه‌السلام بود. در آغاز، بسیار سعی کرد تا آتش فتنه انگیزان خوارج را خاموش کند، ولی وساطت امام حسن علیه‌السلام نیز در آن کوردلان اثر نکرد.

امیرمؤمنان، امام علی علیه‌السلام، به فرزند بزرگوارش، امام حسن علیه‌السلام فرمود: برخیز، با اینها (خوارج معترض) سخن بگو و ماجرای داوری حکمین را برای آنها بیان کن.

امام حسن علیه‌السلام برخاست و خطبه خواند و مطالبی فرمود. در فرازی از این خطبه این چنین آمده است:

«أیها الناس! انکم قد اکثرتم فی امر عبدالله بن قیس و عمرو بن العاص، فانهما بعثا لیحکما بکتاب الله، فحکما بالهوی علی الکتاب، و من کان هکذا لم یسم حکما، و لکنه محکوم علیه» [۱].

یعنی: «ای مردم! در مورد ابوموسی و عمرو عاص (حکمین)، بسیار سخن گفتید. همانا بدانید که این دو نفر (به دومه الجندل، برای داوری) فرستاده شدند، تا بر اساس کتاب خدا (قرآن)، داوری کنند. ولی آنها مطابق هوای نفس خود داوری کردند. کسی که چنین باشد، حاکم (داور مورد قبول) نخواهد بود، بلکه محکوم است».

امام حسن علیه‌السلام، با این بیان، داوری حکمین را محکوم کرد، ولی خوارج دست از لجاجت خود برنداشتند و به مخالفت خود ادامه دادند و سرانجام، با دست خود، گور خود را کردند و وجود ننگینشان به دست سپاهیان امام علی علیه‌السلام، از صفحه‌ی روزگار محو شد [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۳.

[۲] سیره‌ی چهارده معصوم علیه‌السلام، ص ۲۶۰، با اندکی تغییر.

### بخش کریمانه، به مرد هاشمی

روزی، دو مرد، یکی از طایفه بنی هاشم و دیگری از طایفه بنی امیه، با یکدیگر مجادله و بگو مگویی داشتند. مرد هاشمی می‌گفت: قوم من از قوم تو بزرگوارتر (و بخشنده‌تر) هستند.

مرد اموی می‌گفت: آنگونه که تو می‌گویی نیست، بلکه قوم من از قوم تو بزرگوارتر (و بخشنده‌تر) می‌باشند.

سرانجام، آنها قرار گذاشتند که هر یکی از آن دو نزد ده نفر از افراد قوم و طایفه‌ی خود بروند و از آنها چیزی بخواهند، تا معلوم شود که افراد قبیله‌ی کدامیک از آن دو، کمک بیشتری به هر یک از آن دو می‌کنند و به این طریق، حقیقت امر معلوم شود. آن دو با این تصمیم از یکدیگر جدا شده، هر یک نزد افراد سرشناس طایفه‌ی خود حرکت کردند، تا کمکهای لازم از آنها را مطالبه کنند.

مرد اموی، نزد ده نفر افراد سرشناس بنی امیه رفته و ماجرا را برای آنان بیان نموده و از آنان تقاضای کمک کرد و آنان نیز هر یک مبلغ ده هزار درهم به وی دادند.

و اما مرد هاشمی، ابتدا نزد امام حسن علیه‌السلام آمده و ماجرا را به آن حضرت بیان نموده و از آن حضرت تقاضای کمک کرد و امام حسن علیه‌السلام دستور داد که مبلغ یکصد و پنجاه هزار درهم به وی دادند.

سپس به نزد امام حسین علیه‌السلام آمد و ماجرای میان خود و مرد اموی را برای آن حضرت نیز تعریف کرد.

امام حسین علیه‌السلام از او پرسید: آیا پیش از من به کسی مراجعه کرده‌ای؟

مرد هاشمی پاسخ داد: آری، پیش از آمدن به خدمت شما، به محضر برادر بزرگوارتان امام حسن علیه‌السلام رفته و ماجرا را به آن حضرت بیان نموده و آن حضرت مبلغ یکصد و پنجاه هزار درهم به من عطا فرمود.

امام حسین علیه‌السلام فرمود: من نمی‌توانم، بیش از آن مبلغی که سرور (و برادر بزرگم) به تو عطا فرموده است، به تو بدهم.

آنگاه، امام حسین علیه‌السلام نیز یکصد و پنجاه هزار درهم به این سائل هاشمی عطا فرمود. سرانجام، سر قرار معین، هر دو مرد هاشمی و اموی، در محل مخصوص به ملاقات یکدیگر شتافتند. پس از آنکه به همدیگر رسیده و هر یک ماجرای کمکهای افراد سرشناس طایفه خود را برای یکدیگر تعریف کردند، معلوم شد که مرد اموی تنها یکصد هزار درهم را - آن هم از ده نفر از افراد سرشناس طایفه‌ی خود - توانسته است بگیرد، ولی مرد هاشمی تنها از دو نفر از سرشناسان طایفه‌ی خود، سیصد هزار درهم را دریافت کرده است.

مرد اموی از مشاهده‌ی این تفاوت بزرگ در بخشش بزرگان دو طایفه‌ی بنی‌هاشم و بنی‌امیه، خشمگین شده و به سوی بزرگان طایفه‌ی خود رفته، پول آنها را به خود آنها برگرداند و آنها نیز پذیرفته و پول خود را پس گرفتند.

پس از آن، مرد هاشمی نیز نزد امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام رفته و خواست پول آن دو بزرگوار را به خودشان بازگرداند، ولی آن بزرگواران پولها را نپذیرفتند و فرمودند: ما چیزی را که به کسی بخشیدیم، پس نمی‌گیریم. حالا- اختیار با توست، اگر می‌خواهی آنرا بردار و اگر می‌خواهی آنها را بر خاک بیفکن (دور بریز)[۱].

پی نوشت ها:

[۱] صلح امام حسن علیه‌السلام، (ترجمه)، ص ۴۴، (با تغییر و تصرف).

### برخورد کریمانه، با پیرمرد نادان شامی

روزی، پیرمردی ناآگاه، از اهالی شام، در مدینه امام حسن علیه‌السلام را در حالیکه سوار بر مرکب بود، دید و آنچه می‌توانست به آن حضرت بدگویی کرد.

وقتی که آن پیرمرد نادان از بدگویی خود به امام حسن فراغت پیدا کرد، امام حسن علیه‌السلام کنار او رفته و بر او سلام کرد و در حالیکه لبخندی در چهره (و بر روی لبان خود) داشت، به او فرمود: ای پیرمرد! به گمانم تو در این شهر، غریب هستی! و گویا،

اموری برای تو اشتباه شده است. (بنابراین):  
 اگر تو از ما درخواست رضایت کنی، ما از تو راضی می‌شویم.  
 اگر تو چیزی از ما بخواهی، ما آن را به تو عطا می‌کنیم.  
 اگر تو از ما راهنمایی بخواهی، ما تو را راهنمایی می‌کنیم.  
 اگر تو از ما کمکی برای برداشتن بار خود بخواهی، ما بار تو را برمی‌داریم.  
 اگر تو گرسنه باشی، ما تو را سیر می‌کنیم.  
 اگر تو برهنه باشی، ما تو را می‌پوشانیم.  
 اگر تو نیازمند باشی ما، تو را بی‌نیاز می‌کنیم.  
 اگر تو از جایی گریخته باشی، ما به تو پناه می‌دهیم.  
 اگر تو حاجتی داری، ما حاجت تو را ادا می‌کنیم.  
 اگر تو مرکب خود را به سوی خانه‌ی ما روانه کنی و تا هر وقت که بخواهی مهمان ما باشی، خانه‌ی ما برای تو خواهد بود؛ زیرا که ما خانه‌ی آماده، وسیع و ثروت بسیار، داریم!  
 هنگامی که آن پیرمرد شامی، این سخنان مهرانگیز را از امام حسن علیه‌السلام شنید، منقلب شد و گریه کرد و گفت: من گواهی می‌دهم که تو خلیفه‌ی خدا در زمینش هستی و خداوند، خود آگاهتر است که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد. پیش از این، تو و پدرت، مبعوض‌ترین افراد در نزد من بودید، ولی اینک، تو محبوبترین انسانها، در نزد ما می‌باشی!  
 سپس، آن پیرمرد به خانه‌ی امام حسن وارد شد و مهمان آن حضرت بود، تا پس از مدتی، در حالیکه که محبت خاندان نبوت، در جای جای قلبش قرار گرفته بود، از محضر امام حسن مرخص گردید [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۵؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیه‌السلام، ص ۲۹۲.

### بیعت مردمی، ادامه راه پدر و توطئه دشمنان

پس از شهادت امیرمؤمنان، امام علی علیه‌السلام، حضرت امام حسن علیه‌السلام زمام امور امامت و رهبری امت اسلامی را به دست گرفت و مدت امامت آن حضرت، ده سال (از سال چهل تا پنجاه هجری قمری) ادامه یافت. در این مدت، حوادث تلخ و شیرین فراوانی رخ داد.

روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهل هجری قمری، سراسر شهر کوفه، غرق در ماتم و عزای شهادت حضرت امیرمؤمنان، امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود. و مردم، گروه گروه به محضر امام حسن مجتبی علیه‌السلام و برادران آن حضرت، برای عرض تسلیت، می‌آمدند.

امام حسن علیه‌السلام، در آن روز، در اجتماع مردم، خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای خداوندی فرمود: ای مردم! شب گذشته، مردی از دنیا رفت که، پیشینیان، بر او سبقت نگرفتند و آیندگان، به او، نرسند! او، پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، (در حالی) که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند.

او از میدان برنمی‌گشت، مگر آنکه خداوند، پیروزی را نصیبش می‌ساخت. او در شبی وفات کرد، که یوشع بن نون، وصی موسی

علیه‌السلام، وفات یافت. همان شبی که عیسی علیه‌السلام، در چنان شبی به آسمان رفت.

به خدا سوگند! او از درهم و دینار دنیا، جز هفتصد درهم، باقی نگذاشت. آن هم از سهمیه‌ی خودش بود، که می‌خواست با آن، خدمتگزاری، برای خانواده‌اش بخرد.

در این هنگام، بغض گلوی امام حسن علیه‌السلام را گرفت و آن حضرت، گریه کرد. مردم نیز از گریه‌ی آن حضرت، گریه کردند. آنگاه، امام حسن علیه‌السلام، به معرفی خود پرداخت و بخشی از سوابق درخشان و فضایل خود را برشمرد و در پایان فرمود: من، از خاندانی هستم که خداوند در قرآن خود، دوستی آن خاندان و نیکی به آنها را واجب کرده است. آنجا که می‌فرماید:

«قل لا أسألكم عليه أجرا الا المودة فی القربى و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا» [۱].

یعنی: بگو: من، هیچ پاداشی را از شما - برای رسالتم - نمی‌خواهم، جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم.

آنگاه آن حضرت فرمود: نیکی در این آیه، دوستی ما خاندان است.

سپس، آن حضرت نشست. در این هنگام، عبدالله بن عباس، پیش روی آن حضرت برخاست و خطاب به مردم، چنین گفت: ای مردم! این فرزند پیامبر شما و فرزند امامتان می‌باشد، پس با او بیعت کنید.

مردم، سخن عبدالله بن عباس را پذیرفته و گفتند: به راستی که چه اندازه حق او بر ما واجب است! و (چقدر) او در نزد ما، محبوب می‌باشد!

آنگاه، مردم با امام حسن مجتبی علیه‌السلام بیعت کردند.

به این ترتیب، امام حسن علیه‌السلام زمام امور رهبری امت اسلامی را به دست گرفت و کارگزاران خود را برای اجرای کارها، مشخص کرد و آنها را بر سر کارهایشان فرستاد و عبدالله بن عباس را هم حاکم بصره نمود و خود، به کار رهبری مشغول گردید [۲].

معاویه، دو نفر از جاسوسان خود را، برای ایجاد اغتشاش و اختلاف اندازی و اطلاع رسانی، به بصره و کوفه، فرستاد.

امام حسن علیه‌السلام، از این موضوع اطلاع یافت و فرمان داد که آن دو نفر را دستگیر کرده و گردن بزنند.

آنگاه، امام حسن علیه‌السلام برای معاویه نامه‌ای نوشت و در آن نامه، او را - در مورد فرستادن جاسوس‌ها - سرزنش و تهدید نمود. معاویه، پاسخ امام حسن علیه‌السلام را داد.

سپس، بین امام حسن علیه‌السلام و معاویه، نامه‌های متعددی رد و بدل شد.

سرانجام، معاویه راه طغیان را در پیش گرفت و با سپاه مجهز خود، برای مخالفت و تجاوز به حکومت امام حسن علیه‌السلام، روانه‌ی عراق گردید [۳].

معاویه، برای رسیدن به این هدف خود، به بزرگترین جنایات و کشت و کشتارها دست زد و پس از شهادت امام علی علیه‌السلام و بیعت مردم عراق با امام حسن علیه‌السلام، تصمیم قاطع گرفت که به سرکشی خود ادامه دهد و از گسترش نفوذ قدرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، جلوگیری نماید.

طغیان و تجاوز معاویه، به جایی رسید که او افرادی را بصورت مخفی، به کوفه فرستاد، تا آنها در فرصت مناسب، امام حسن مجتبی علیه‌السلام را ترور کنند. آن افراد، عبارت بودند از:

۱- عمرو بن حرث.

۲- اشعث بن قیس.

۳- حجر بن حارث.



۴- شبث بن ربیع.

معاویه، با هر یک از آنها، بصورت محرمانه، ملاقات کرد و به هر کدام از آنها به طور جداگانه، پیشنهاد کرد که: اگر (هر کدام از آنها) حسن علیه‌السلام را بکشد:

۱- من، دویست هزار درهم، به عنوان جایزه به او خواهم داد.

۲- او، به عنوان و مقام فرماندهی یکی از گردان‌های ارتش شام، خواهد رسید.

۳- من، یکی از دختران خود را به همسری او، درخواهم آورد.

آنها، پیشنهاد معاویه را پذیرفتند.

سپس، معاویه برای هر کدام از آنها، جاسوسی را گماشت تا آن جاسوس‌ها، کار آن چهار نفر را به صورت محرمانه، به معاویه گزارش دهند.

امام حسن علیه‌السلام، از این توطئه‌ی معاویه آگاه شد. از آن پس، آن حضرت همواره مراقب بود تا از ناحیه‌ی آن تروریست‌های پول‌پرست، آسیب نیند؛ به همین دلیل، از زیر لباس خود، زره می‌پوشید.

یک بار، یکی از آنها، امام حسن علیه‌السلام را که مشغول نماز بود، هدف تیر خود قرار داد، ولی همان زره باعث شد که تیر کین او، به بدن مبارک آن حضرت، کارگر نشود [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

[۲] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج ۲، صص ۴ - ۵.

[۳] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج ۲، صص ۴ - ۵.

[۴] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۹؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص ۲۶۵ - ۲۶۷.

### بند شمشیر علی (ع)

شیخ مفید رحمه الله با سند خود از ابان بن تغلب نقل کرده است:

امام صادق علیه‌السلام فرمود: صحیفه (کوچکی) در بند شمشیر علی علیه‌السلام بود. علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام را خواست و آن صحیفه و کاردی را به او داد و فرمود: آن را بگشا. حسن علیه‌السلام نتوانست آن را بگشاید. علی علیه‌السلام آن را گشود و فرمود: بخوان. حسن علیه‌السلام خواند: الف، با، سین، لام. یک به یک حرف‌ها را خواند. سپس آن را پیچید و به حسین علیه‌السلام داد. او نتوانست آن را بگشاید. علی علیه‌السلام آن را گشود و فرمود: فرزندم! بخوان. حسین علیه‌السلام همان گونه که حسن علیه‌السلام خوانده بود، خواند. سپس آن را پیچید و به محمد بن حنفیه داد. او نتوانست آن را بگشاید. علی علیه‌السلام آن را گشود و فرمود: بخوان. او چیزی از آن نفهمید. پس علی علیه‌السلام آن را گرفت و پیچید و به بند شمشیر خود بست.

ابان می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: چه چیزی در آن صحیفه بود؟ آن حضرت فرمود: آن صحیفه، حروفی بود که هر حرفی از آن، هزار حرف را می‌گشود.

ابوبصیر می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای مردم از آن حروف، دو حرف هم تا روز قیامت آشکار نگردد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الاختصاص: ۲۸۴.

### بسیج مردم به سوی صفین

ابن ابی‌الحدید نقل کرده است:

نصر گفت: علی علیه‌السلام درباره‌ی جهاد و بسیج مردم به سوی صفین سخن گفت. سپس فرزندش، حسن بن علی علیه‌السلام برخاست و فرمود: سپاس آن خدایی را که هیچ معبودی جز او نیست و شریکی ندارد و فرمود: از بزرگ‌ترین حقوق خدا بر شما، و سرشارترین نعمت‌های او بر شما، آن اندازه است که ذکر آن به شمار نیاید، و شکر آن انجام نگیرد، و هیچ گفتار و توصیفی به آن نرسد. ما فقط برای خدا و به سود شما خشم گرفته‌ایم. و به یقین، هیچ گروهی بر کاری اجتماع نکردند مگر آن که کارشان استوار و پشتوانه‌شان پایدار شد. پس در نبرد با دشمنان خود، معاویه و سپاهش، گرد هم آید و یکدیگر را تنها مگذارید؛ زیرا تنهایی، شاهرگ دل‌ها را قطع می‌کند و دلیری در برابر سرنیزه‌ها، جوانمردی و مصونیت می‌آورد. هرگز هیچ قومی خود را نیرومند نکرد مگر آن که خدا، کاستی را از آنان برداشت، بلاهای ناگوار خوارکننده را از آنان دور کرد و به نشانه‌های آیین فطری، رهنمونشان شد. سپس این شعر را خواند: «و تو از صلح، آنچه را می‌پسندی دریافت می‌کنی، و از دم‌های جنگ، چند جرعه، تو را بس است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ۳: ۱۸۵.

### بردباری امام حسن (ع)

خوارزمی می‌گوید:

مردی از شامیان گفت: پس از صفین، وارد مدینه شدم. نگاهم به مردی که در آن جا حضور داشت، افتاد و پرسیدم: او کیست؟ گفتند: حسن بن علی علیه‌السلام. من نسبت به علی علیه‌السلام، از این که چنین فرزندی دارد، رشک بردم و به آن مرد گفتم: تو فرزند ابوطالبی؟ فرمود: من فرزند فرزند او هستم. من شروع کردم به او و پدرش ناسزا گفتن! و او چیزی نمی‌گفت. ناسزا گفتن من که تمام شد، نزد من آمد و فرمود: گویا غریبی؟ گویا حاجتی داری؟ اگر از ما کمک بخواهی، کمکت می‌کنیم؛ اگر از ما درخواستی داری، برمی‌آوریم؛ اگر از ما راهنمایی بخواهی، راهنمایی‌ات می‌کنیم؛ اگر از ما بخواهی بارت را برداریم، برمی‌داریم. مرد شامی گفت: من در حالی از او دور شدم که نزدم، کسی از او محبوب‌تر، بر روی زمین نبود. پس از آن، در کار خودم و کار او، نیندیشیدم مگر آن که خود را خوار و پست یافتم. [۱].

ابن شهر آشوب می‌گوید:

از موارد بردباری امام حسن علیه‌السلام، این است که مبرد و ابن‌عایشه نقل کرده‌اند: یکی از شامیان، امام حسن علیه‌السلام را که سواره بود دید، و شروع کرد به ناسزاگویی. حسن علیه‌السلام چیزی نگفت. ناسزاگویی او که تمام شد، حسن علیه‌السلام نزد او رفت و با خنده رویی، سلام کرد و فرمود: ای پیرمرد! گویا غریبی؛ شاید به اشتباه افتاده باشی؛ اگر از ما بخواهی، تو را می‌بخشیم؛ اگر

از ما درخواستی کنی، به تو می‌بخشیم؛ اگر از ما راهنمایی بخواهی، راهنمایی‌ات می‌کنیم؛ اگر از ما بخواهی بارت را برداریم، کمکت می‌کنیم؛ اگر گرسنه‌ای، سیرت می‌کنیم؛ اگر برهنه‌ای، پوشاک دهیم؛ اگر نیازمندی، بی‌نیازت کنیم؛ اگر رانده شده‌ای، پناهت دهیم؛ اگر نیازی داری، آن را برآورده کنیم. اگر نزد ما بیایی و تا وقت رفتن، میهمان ما باشی، برایت بهتر خواهد بود؛ زیرا ما جای فراخ، آبروی بسیار و مال فراوان داریم.

مرد شامی این سخنان را که شنید، گریست و گفت: شهادت می‌دهم که تو جانشین خدا در زمینی، خدا داناتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد. تو و پدرت، مبعوض‌ترین خلق خدا نزد من بودید. اینک تو بهترین خلق خدا نزد من هستی. مرد شامی بار سفر خود را به منزل حسن علیه‌السلام برد و میهمان او بود؛ تا این که [از مدینه] رفت. او [پس از آن] از دوستان اهل بیت علیهم‌السلام گردید. [۲].

اربلی از ابن‌عایشه نقل کرده است:

مردی شامی به مدینه آمد، و مردی را دید که سوار استری زیبا است. مرد شامی می‌گوید: زیباتر از او ندیده بودم، قلبم به او گرایش یافت، پرسیدم: او کیست؟ گفتند: حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. من از این که علی علیه‌السلام چنین فرزندی داشته باشد، دلم پر از خشم و حسد شد. نزد او رفتم و گفتم: تو فرزند علی بن ابیطالبی؟ فرمود: من فرزند او هستم. گفتم: تو فرزند چنین و چنان کسی. او و پدرش را ناسزا گفتم. وی چیزی نگفت و من شرمندeh‌اش شدم. سخنم که تمام شد، با خنده‌رویی فرمود: گمان می‌کنم غریبی، اهل شامی؟ گفتم: آری. فرمود: با من بیا! اگر نیاز به منزل داری، در اختیار می‌گذارم. اگر نیاز مالی داری، نیازت را برطرف می‌سازم. اگر تقاضایی داری، کمکت می‌کنم. من خجالت کشیدم و از بزرگواری [و] اخلاق او، در شگفت شدم. و [به شام] برگشتم؛ در حالی که هیچ کسی را چون او، دوست نداشتم. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مقتل الخواری: ۱۳۱.

[۲] المناقب: ۴: ۱۹.

[۳] کشف الغمّه: ۱: ۵۶۱.

### بخش امام حسن

خوارزمی می‌گوید:

مروان به فرزند ابوعتیق، محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌بکر گفت: من شیفته‌ی استر حسن بن علی‌ام. او گفت: اگر آن را برایت بیاورم، آیا ۳۰ حاجت مرا برآورده می‌کنی؟ مروان گفت: آری. ابوعتیق گفت: شامگاهان که مردم نزد تو آیند، من از مناقب قریش می‌گویم، و از حسن بن علی علیه‌السلام نمی‌گویم. برای این کار تو مرا، سرزنش کن!

شامگاه که مردم جمع شدند، او درباره‌ی برتری قریش، سخن گفت. مروان گفت: چرا مناقب ابومحمد را - که کسی ندارد - نمی‌گویی؟ گفت: ما از اشراف یاد کردیم؛ اگر از پیامبران یاد کنیم، [به سبب انتساب امام حسن علیه‌السلام] از ابومحمد سخن خواهیم گفت.

هنگامی که حسن علیه‌السلام بیرون آمد تا سوار استر خویش شود، فرزند ابوعتیق از پی او آمد. حسن تبسم کرد و فرمود: آیا درخواستی داری؟ گفت: آری، این استر را می‌خواهم. حسن علیه‌السلام همان لحظه از استر پیاده شد و فرمود: این، مال تو، بردار. او

نیز استر را گرفت. [۱].

نیز می‌گوید:

معاویه به مدینه آمد و به بخشش پرداخت. او ۱۰۰۰۰۰ - ۵۰۰۰۰ می‌بخشید. حسن علیه‌السلام دیدار خود را با او به تأخیر انداخت و پایان روز، نزد او رفت. معاویه گفت: ابامحمد! دیر کردی، شاید می‌خواستی ما را بخیل بشمیری؟ آنگاه گفت: غلام! به اندازه‌ی تمام آنچه امروز بخشیدم، به حسن بن علی علیه‌السلام بده. سپس گفت: ای ابامحمد! آن را بگیر، که من پسر هندم. حسن علیه‌السلام فرمود: من نیز آن را به تو بخشیدم، که من پسر فاطمه‌ام علیها‌السلام. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۲۲.

[۲] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۲۲.

### باید از مصائب اهل بیت آگاه شد

خوارزمی می‌گوید:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: هر کس بد رفتاری‌های ما را نشناسد، با کسانی که به ما بدی کردند، شریک خواهد بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۲۲.

### با لباس وارد آب می‌شود

ابن شهر آشوب از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل کرده است:

امام حسن بن علی علیه‌السلام با برد یمانی که بر تن داشت، وارد آب فرات شد. عرض کردم: ای کاش لباس خود را درمی‌آوردی! فرمود: ابا عبدالرحمن! آب، ساکنانی دارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴: ۱۵.

### بدهی بنده

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از اشعث نقل کرده است:

از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند: اگر مولایی بمیرد و بدهی داشته باشد، و به بنده‌ی خود اذن تجارت داده و او نیز بدهی دارد [، پرداخت کدام یک مقدم است]؟ فرمود: ابتدا، بدهی مولا پرداخت می‌شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الاستبصار ۴: ۲۰، ح ۳.

### بخشش اموال فراوان

گاهی برای حفظ آبرو، ناچار باید با بخشش اموال فراوان، زبان انسان‌های تربیت نشده را بست تا با زبان متعرض آبروی ما نگردند، یونس بن حبيب نقل می‌کند، شاعری به مجلس امام مجتبی علیه‌السلام راه یافت و آن حضرت را با اشعار خود ستود و امام ده هزار درهم به آن شاعر بخشید، یکی از یاران لب به اعتراض گشود و گفت: یا بن رسول الله!! ده هزار درهم، به این شاعر بخشیدی؟! قال علیه‌السلام:

ان خیر المال ما وقی به العرض، و اکتسب به حسن الأحدثه [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بهترین مال آن است که با آن آبروی انسان حفظ شود و باعث جذب گفتار نیک مردم درباره‌ی انسان شود.)

پی نوشت ها:

[۱] أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۴، حدیث ۳۳.

### بهترین ارزش‌های اخلاقی

امام مجتبی علیه‌السلام نسبت به شناساندن برخی از ارزش‌های اخلاقی طی فرمایشی، ده قسم از ارزش‌های اخلاقی را برشمرده و فرمودند:

قال علیه‌السلام:

مكارم الأخلاق عشر: صدق اللسان، و صدق البأس، و اعطاء السائل، و حسن الخلق، و المكافأة بالصنائع، و صلوة الرحم، و الترحم علی الجار، و معرفة الحق للصاحب، قرى الضیف و رأسهن الحياء [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بهترین ارزش‌های اخلاقی ده تاست؛ راستگویی، راستی در سختی‌ها و مشکلات، بخشش به درخواست کننده، خوش رویی، برخورد صحیح با مردم، پیوند (برقراری ارتباط مداوم) با خویشاوندان، حفظ حقوق همسایه، شناخت حق صاحبان حق، احترام و پذیرایی از میهمان، و البته با ارزش‌ترین آنها عفت و حیا است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- البیان و التبيين، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۷، ح ۸۷.

۴- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۷.

### بزرگداشت مقام اهل بیت توسط خدا

بر اثر بیماری امام علی علیه السلام در بصره، امام حسن علیه السلام جهت اقامه‌ی نماز صبح به جای پدر بزرگوارش به مسجد رفت، پس از نماز به منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و فرمود:  
قال علیه السلام:

ان الله لم یبعث نبیا الا اختاره نفسا و رهطا و بیتا، والذی بعث محمدا بالحق لا ینتقص أحد من حقنا الا نقصه الله من عمله، و لا تکون علینا دوله الا کانت لنا عاقبه. «و لتعلمن نبأه بعد حین» [۱] [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر آن که او را از نظر شخصی، قبیله‌ای و خانوادگی برگزید سوگند بدان که محمد را به حق برانگیخت، اگر کسی در حق ما کوتاهی روا دارد و درباره ما کم گذارد، خداوند از عمل او کم گذارد و هرگز نشود که روزگاری به زیان ما باشد اما سرانجامی خوش برای ما نباشد. «و به زودی خبر آن را خواهی دریافت».)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۸.

[۲] ۱- بحار الأنوار ج ۷۵، ص ۱۱۴، ح ۹ (العدد القویه، ص ۶ خطی)

۲- کشف الغمّه، ص ۱۴۹، ح ۲، س ۱۰.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱، س ۱۷.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۵۶، ح ۱۳، و ص ۵۳۰، ح ۲۶.

۵- نثر الدرر، ص ۳۲۹، ح ۱، ب ۴.

۶- نزهة الناظر، ص ۷۳، ح ۱۹.

### برتری علمی اهل بیت بر دیگران

امام حسن علیه السلام در تفسیر آیه‌ی ۹ سوره‌ی زمر فرمود:

قال علیه السلام:

فی قوله تعالى: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» [۱] نحن الذین نعلم و اعداؤنا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الألباب [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خداوند که می‌فرماید «آیا آنان که می‌دانند با آنها که نمی‌دانند برابرنند؟» ماییم آنهایی که می‌دانیم و دشمنان مایند آنها که نمی‌دانند و شیعیان ما خردمندانند.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

[۲] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹.

### بهره‌مندی اهل بیت از فضایل بی شمار

از اصبح بن نباته روایت شد که عبدالله بن جندب طی نامه‌ای به امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام نوشت: فدایت شوم من در خود احساس ضعف «در مسایل اعتقادی و فکری» می‌کنم تقاضا دارم که مرا با هدایت‌گری خود دریابی. امام علیه‌السلام به فرزند خویش امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمان داد که پاسخ نامه‌ی وی را بنویس. امام مجتبی علیه‌السلام خطاب به عبدالله بن جندب چنین نوشت؛  
قال علیه‌السلام:

ان محمدا صلى الله عليه وآله وسلم كان أمين الله في أرضه فلما أن قبض محمد صلى الله عليه وآله وسلم و كنا أهل بيته فنحن أمنا الله في أرضه، عندنا علم المنايا و البلايا، و انا لنعرف الرجل اذا رأينا بحقيقة الايمان و حقيقة النفاق، و ان شيعتنا لمعرفون [ر، أ: المعروفون] بأسمائهم و أنسابهم، أخذ الله الميثاق علينا و عليهم [ر: منا (ظ) و منهم] يردون مواردنا و يدخلون مداخلنا، ليس على ملء أينا ابراهيم غيرنا و غيرهم، انا يوم القيامة اخذين بحجرة نبينا و ان نبينا اخذ بحجرة [ر به و الحجرة النور. ب] و ان شيعتنا اخذين بحجرتنا.

من فارقتنا هللك و من اتبعنا [ر: تبعنا] لحق بنا، و التارك لولايتنا كافر و المتبع لولايتنا مؤمن، لا يحبنا كافر و لا يبغضنا مؤمن، و من مات و هو محبنا كان حقا [ر، أ: حقيق!] على الله أن يعثه معنا. نحن نور لمن تبعنا و هدى لمن اقتدى بنا، و من رغب عنا فليس منا، و من لم يكن منا فليس من الاسلام في شيء.

بنا فتح الله الدين و بنا يختمه و بنا أطعمكم الله عشب الأرض و بنا من الله عليكم [ب: و بنا آمنكم الله من الغرق]، و بنا ينقذكم الله في حياتكم و في قبوركم و في محشركم و عند الصراط و الميزان و عند ورود [كم. ب، ر] الجنان.

و ان مثلنا في كتاب الله كمثل المشكوة و المشكوة في [ر، أ: هو] القنديل و فنحن المشكاه فيها المصباح و المصباح محمد صلى الله عليه وآله وسلم و أهل بيته و المصباح في زجاجة [نحن. أ] الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة. علي بن أبي طالب [عليه‌السلام. ب، ر] [لا شرقية و لا غربية] معروفة لا يهودية و لا نصرانية (يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسه نار، نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء).

و حقيق [ب: حق] على الله أن يأتي ولينا يوم القيامة مشرقا وجهه نيرا برهانه عظيمه عند الله [تعالى. ر] حجته، و حقيق [ب: حق] على الله أن يجعل ولينا رفيق الأنبياء و الشهداء و الصديقين و الصالحين و حسن أولئك رفيقا، و حقيق [ب: حق] على الله أن يجعل عدونا و الجاحد لولايتنا رفيق الشياطين و الكافرين و بس أولئك رفيقا. و لشهيدنا فضل على شهداء غيرنا بعشر درجات و لشهيد شيعتنا فضل على شهيد [ب، ر: الشهداء] غير شيعتنا بسبع درجات.

فنحن [أ: نحن] النجباء و نحن أفرط الأنبياء و نحن خلفاء [الله في. ب] الأرض و نحن المخصوصون [ب: المخلصون] في كتاب الله، و نحن أولى الناس بنبي الله، و نحن الذين شرع الله لنا الذين فقال في كتابه: (شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا و الذي أوحينا اليك و ما وصينا به ابراهيم و موسى و عيسى أن أقيموا الدين و لا تتفرقوا فيه). [۱].

و كونوا على جماعة محمد صلى الله عليه وآله وسلم (كبر على المشركين). [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - امین خداوند بود در زمین او. وقتی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در گذشت و ما اهل بیت او بودیم که بازمانده‌ی بعد از او هستیم. پس ما امنای خداییم در زمین وی. علم منایا و بلایا نزد ماست. و ما وقتی کسی را مشاهده کردیم، می‌توانیم حقیقت ایمان و حقیقت نفاق را در او بشناسیم.

و بدانید که شیعیان ما با نام و نسبت خود شناخته شده هستند. خداوند از آنها برای ما و از ما برای آنها پیمان گرفته است. آنان به جایگاه‌هایی که ما وارد می‌شویم وارد می‌شوند و در جاهایی که ما پای می‌نهییم پای می‌نهند. جز ما و آنها کسی بر ملت «دین» پدرمان ابراهیم علیه السلام نیست. روز قیامت ما دست بر دامن پیامبرمان داریم و پیامبرمان دست بر دامن نور «الهی» دارد و شیعیان ما چنگ بر دامن ما خواهند بود.

هر کس از ما جدا شود، نابود گردد و هر کس از ما پیروی کند، به ما خواهد پیوست. هر کس ولایت ما را ترک گوید، کافر است، و هر کس دنباله‌رو ولایت ما باشد، مؤمن است. کافر ما را دوست نخواهد داشت و مؤمن ما را دشمن نخواهد داشت. هر کس با دوستی ما بمیرد، بر خداوند لازم است که وی را با ما برانگیزد. ما «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» برای آن کس که از ما پیروی کند، نوریم، و هدایتیم برای آن کس که به ما اقتداء کند، و هر کس که از ما روی برتابد، از ما نیست، و هر کس از ما نباشد، در هیچ جایگاهی از اسلام قرار ندارد.

خداوند با ما دین را آغاز کرده و با ما به پایان خواهد برد. و به وسیله‌ی ما خداوند گیاهان روی زمین را روزی شما کرده است. و به وسیله‌ی ما خداوند بر شما منت نهاده و شما را از غرق شدن نجات می‌دهد. و به وسیله‌ی ما خداوند در زندگی شما و در گورهایتان و در هنگام حشر و نزد پل صراط و ترازوی سنجش اعمال و به هنگام وارد شدن به باغ‌های بهشت نجاتتان می‌دهد.

و بدانید که مثل ما در کتاب خداوند چون قندیلی است که چراغ در آن است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او همان چراغ هستند و آن چراغ نیز در بلوری قرار دارد «آن بلور که به ستاره‌ی فروزانی ماند که از درختی مبارک پرتو گیرد» علی بن ابی طالب علیه السلام که «نه شرقی است و نه غربی» شناخته شده است، نه یهودی است، نه مسیحی. «همیشه نور پر فروغ آن برافروزد، هر چند که شعله‌ای بدان نرسد، نور است بالای نور. خداوند هر کس را بخواهد، به نور خویش فرا می‌خواند.» سزاوار بر خداوند است که هوادار ما روز قیامت چنان آید که چهره‌ای نورانی دارد و برهانی روشنگر دارد و نزد خداوند حجتی استوار دارد، و سزاوار است خدای را که هوادار ما را همنشین پیامبران و شهیدان و صدیقان و صالحان کند که آنان بهترین همنشینانند. و سزاوار است که خداوند دشمن ما و منکر ولایتمان را همنشین شیاطین و کافران کند که آنان چه بد همنشینانی اند.

شهید ما را ده درجه فضیلت است بر شهدای غیر از ما و شهید شیعیان ما را هفت درجه برتری است. نسبت به سایر شهداء از غیر شیعیان ما. ما، نژادی گرامی هستیم و ما جانشینان خداوندیم در روی زمین و ماییم که در کتاب خداوند وضعیتی ویژه داریم. و ماییم که نزدیک‌ترین مردم هستیم به پیامبر خدا. و ما آنهایی هستیم که خداوند دین را برای ما تشریح کرد و در کتاب خویش فرمود: «آیینی برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم، این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.» و بر خط امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشید. «بر مشرکان گران است آنچه که شما آنان را به سویس دعوت می‌کنید.»

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۳.



[۲] ۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۱۵، ح ۲۱.

۲- تفسیر فرات کوفی، ج ۱، ص ۲۸۵، حدیث ۱۲ - ۳۸۵.

## باران

### دعای باران

یکی از سنت‌های اسلام در زمان خشک‌سالی و کمبود آب، دعا و نماز باران است. یعنی همان «نماز استسقاء» که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و در طول تاریخ اسلام بارها اتفاق افتاده و موثر هم واقع شد. عده‌ای جمع شده و به محضر امام علی علیه السلام آمدند و از کمی باران شکوه و گلایه نموده و تقاضای دعا برای باران نمودند، امام علی علیه السلام حسن و حسین را صدا زد و امام حسن مجتبی علیه السلام را مخاطب قرار داد و فرمود: «ای حسن! برای نزول باران دعا کن.»

قال علیه السلام:

اللهم هيج لنا السحاب، بفتح الأبواب، بماء عباب، و رباب بانصباب و انسكاب. يا وهاب، اسقنا مغدقه مطبقة بروقه، فتح اغلاقها، و يسر اطلاقها، و سهل اطلاقها، و عجل سيقها بالأنديه في بطون الأودية بصوب الماء يا فعال اسقنا مطرا قطرا طلا مطلا، مطبقا طبقا، عاما معما، دهما بهما رحيمًا رشا مرشًا، واسعا كافيًا، عاجلا طيبًا مريثًا مباركًا، سلا طحا بلا طحا يناطح الأباطح، مغدودقا مطبوقا مغروقًا، اسق سهلنا و جبلنا و بدونا و حضرنا، حتى ترخص به أسعارنا، و تبارك لنا في صاعنا و مدنا، أرنا الرزق موجودا و الغلاء مفقودا، آمين رب العالمين.

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خداوند! برای ما ابرها را به هیجان در آور، با گشودن درها، با آبی فراوان و زلال، با ریزش فراوان و لبالب. ای بخشنده! سیرابمان کن با ابرهای انباشته، و پر پیمانانه و شادی بخش.

خدایا، زنجیرهایش را بگشا و فرو ریختن هدفدارش را آسان گردان و رها شدنش را سهل کن و در گسیل آن با آب فراوان به سوی دشت‌ها با فرو ریختن باران شتاب کن.

ای فعال! بنوشان ما را به بارانی دانه دانه، زلال زلال کن، پی در پی و هدفدار، در بر گیرنده و همه گیر، و از فرط فراوانی سیاه! دلسوز و مهربان! ریز و نرم، گسترده و سیراب ساز، شتابان، پاکیزه، گوارا، مبارک، پهنآور، که شورانگیز با بیابان‌ها درگیر شود، انباشته، پر پیمانانه، پر آب. سیراب کن دشت و کوهمان را. شهرنشین و بیابان نشینمان را چندان که به وسیله‌ی آن هزینه‌هایمان را پایین آوری، و ارزانی در رزق پیدا شود، به کیل و اندازه‌هایمان برکت عطا کنی. روزی‌مان را فراوانی و قحطی را ناپدید گردان. آمین، ای پروردگار جهانیان.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ۱- قرب الاسناد، ص ۱۵۶، و ص ۱۵۷ ح ۵۷۶.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۹۰، ح ۱.

۳- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۳۹۵، ح ۱۰۵ / ۹۴۳.

۴- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۱۵۰۴.

**بخشنامه کیست؟**

یکی از فضایل برجسته‌ی اخلاقی جود و بخشش نسبت به دیگران است. شخصی از امام حسن مجتبی علیه‌السلام پرسید: بخشنده کیست؟

قال علیه‌السلام:

الذی لو کان له الدنیا بحذا فیرها فأنفقها فی الحقوق. لرأی فی نفسه أن علیه بعد ذلك حقوقا.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آن کس که اگر تمامی دنیا از آن او بود و وی آن را در موارد لازم و واجب انفاق می‌کرد، پس از آن در خویشتن چنین احساس می‌کرد که بر گردن او حقوق دیگری نیز هست.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسایل، میرزا حسین نوری، ج ۱۵، ص ۲۵۹ ح ۱۳/۱۸۱۷۴، باب ۱۶، کتاب النکاح، ابواب النفقات. (به نقل از الأخلاق - مخطوط -).

**بدر**

تاریخ وقوع جنگ بدر

یکی از مهم‌ترین حوادث صدر اسلام، وقوع جنگ بدر در سال دوم هجرت می‌باشد که در آن ۳۱۳ نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با حدود هزار نفر از مشرکان مکه به جهاد پرداختند و با امدادهای الهی به پیروزی قاطعی رسیدند.

قرآن در سوره‌ی انفال آیه‌ی ۴۱ از این حادثه به یوم الفرقان «روز جدایی حق از باطل» و یوم التقی الجمعان «روز درگیری دو گروه با ایمان و بی‌ایمان یعنی جنبه‌ی اسلام و کفر» تعبیر می‌کند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام راجع به تاریخ لیلۃ الفرقان می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

کانت لیلۃ الفرقان یوم التقی الجمعان لسبع عشرة من رمضان [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شب جدایی، روزی بود که دو گروه، در هفدهم رمضان رو در رو شدند.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۰، س ۹.

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۵۷۲، ح ۹.

**برادر**

آداب ملاقات با برادران دینی

در اسلام همه‌ی مسلمانان با یکدیگر برادرند و برادران دینی را بر یکدیگر حقوقی است. از جمله‌ی اینکه وقتی فردی با برادر دینی خود ملاقات نمود با او به گونه‌ای رفتار نماید که امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

إذا القی أحدکم أخاه فلیقبل موضع النور من جبهته [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی یکی از شما برادر خویش را ملاقات کرد، جایگاه نور در پیشانی او را ببوسد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تحف العقول، ص ۲۳۶، س ۱۳.

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۷۱۶، ح ۳۰.

### بزرگواری

راه و رسم بزرگواری

هر کسی خواهان آن است که به بزرگواری و جوان‌مردی برسد، ولی خیلی‌ها نمی‌دانند راه و رسم بزرگواری و جوان‌مردی چیست؟.

قال امیرالمؤمنین للحسن ابنه علیهماالسلام فی بعض ما سأله عنه. یا بنی ما السماحة؟.

قال علیه‌السلام:

البذل فی العسر و الیسر [۱].

امیرالمؤمنان علیه‌السلام ضمن پرسش‌هایی چند از فرزندش امام حسن علیه‌السلام پرسید: پسرم بزرگواری چیست؟. امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: «بخشش هم در تنگدستی و هم در گشایش».

پی نوشت ها:

[۱] ۱- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۶۷۵، ح ۱.

۲- معانی الأخبار، ص ۲۵۶، ح ۱.

### بنی امیه

خبر از مدت حکومت بنی‌امیه و انقراض آن

روزی سفیان بن ابی‌لیلی نه‌دی بر امام مجتبی علیه‌السلام وارد شده و بدین گونه سلام کرد: «السلام علیک یا مدل المؤمنین» امام علیه‌السلام به او فرمود: بنشین خدا رحمت کند...

قال علیه‌السلام:

اجلس یرحمک الله، ان رسول الله صلی الله علیه و آله رفع له ملک بنی‌امیه، فنظر الیهم یعلون منبره واحدا فواحدا، فشق ذلک علیه،

فأنزل الله تعالى في ذلك قرآنا قال له: «و ما جعلنا الرؤيا التي أريناك الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القرآن» [۱].  
و سمعت عليا أبي رحمه الله يقول: سيلي أمر هذه الأمة رجل واسع البلعوم، كبير البطن، فسألته: من هو؟ فقال، معاوية، و قال لي، ان القرآن قد نطق بملك بني امية و مدتهم، قال الله تعالى: «ليلة القدر خير من الف شهر» قال أبي: هذه ملك بني أمية [۲].  
امام حسن عليه السلام فرمود:

(بنشین خدا رحمت کند. به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در رؤیا و یا در حال بیداری) حکومت بنی امیه نشان داده شد و ایشان به آنها نگریست که بر منبر او یک به یک بالا می‌روند. این بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گران آمد. بدین سبب خدای بزرگ در این باره آیه‌ای نازل کرد و به او فرمود: «و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود. و همچنین شجره‌ی ملعونه را در قرآن ذکر کردیم.»

و من از پدرم علی که رحمت خدا بر او باد شنیدم که فرمود کار این امت را مردی به دست می‌گیرد پر (خوش) اشتها، با شکمی سیری ناپذیر و بزرگ. از ایشان پرسیدم: وی کیست؟ فرمود: معاویه. سپس به من فرمود قرآن حکومت بنی امیه را بازگو کرده است و مدت آن را بیان نموده. خداوند بزرگ می‌فرماید: «شب قدر از هزار ماه بهتر است.» پدرم فرمود: این مدت حکومت بنی امیه است.)

و در حدیث دیگر در رابطه با مدت حکومت بنی امیه و سقوط آن نقل شده است که کسی به امام مجتبی علیه السلام راجع به صلح با معاویه و واگذاری حکومت اعتراض نمود.

قال علیه السلام:

لا تؤذنی یرحمک الله فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رأى بنی أمیة فی المنام یصعدون منبره رجلا فرجلا فسأه ذلك فأنزل الله تعالى (انا أعطیناک الکوثر) [۳] و (انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من ألف شهر) [۴] فكان ملک بنی امیة كذلك ثم انقطعوا و صاروا مبتورین [۵].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خداوند تو را بیامرزد مرا آزار مده، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رؤیا چنان دید که بنی امیه فرد به فرد، از منبر او بالا می‌روند، این مسأله، آن حضرت را افسرده کرد.

به این جهت خداوند این آیه را نازل فرمود: «ما به تو خیر کثیر عطا کردیم» و «ما آن قرآن» را در شب قدر نازل کردیم و تو نمی‌دانی شب قدر چیست. شب قدر بهتر از هزار ماه است.» حکومت بنی امیه نیز چنین است، سپس منقرض گردیده و نسلشان ریشه کن خواهد شد.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۶۰.

[۲] ۱ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۶.

۲ - مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۳۶۷، ذیل ح ۵۳، س ۱۲.

[۳] سوره‌ی کوثر، آیه‌ی ۱.

[۴] سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۳-۱.

[۵] این حدیث در منابع ذیل با تعبیر گوناگون نقل شده است که مضمون همه‌ی نقل‌ها یکی است؛

- ۱- احتجاج، ج ۲، ص ۳۵.
- ۲- احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۸۵، و ج ۱۱، ص ۱۶۱.
- ۳- اسد الغابۀ ج ۲، ص ۱۴
- ۴- البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۲۷۳، و ج ۸، ص ۲۰، و ج ۱۰، ص ۵۲.
- ۵- الفتوح (لابن الأعمش الکوفی) ج ۴، ص ۲۹۷.
- ۶- الکامل فی التاریخ (لابن الأثیر) ج ۳، ص ۲۷۴.
- ۷- المستدرک للحاکم، ج ۳، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۵.
- ۸- بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۲۷، ح ۳۶، و ج ۴۴، ص ۵۸.
- ۹- تاریخ الخلفاء، ص ۱۳.
- ۱۰- تاریخ دمشق (ترجمۀ الامام الحسن علیه السلام) ص ۱۹۸، ح ۳۲۷.
- ۱۱- تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۴۸۸، ح ۲۸.
- ۱۲- جامع الاصول (لابن الأثیر) ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۷۸۹.
- ۱۳- جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، ج ۳۰، ص ۱۶۷.
- ۱۴- جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۰۰.
- ۱۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۶.
- ۱۶- صحیح (سنن) ترمذی، ج ۵، ص ۴۱۴، ح ۳۳۵۰، ب ۸۵.
- ۱۷- فضایل الخمسة، ج ۳، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.
- ۱۸- کنز الدقایق، ج ۱۴، ص ۳۶۴، و ص ۴۶۳.
۱۹. مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۸۰، ح ۷۵ و ص ۳۵۸، ح ۴۱، و ص ۵۴۱، ح ۳ و ۴، و ص ۵۸۹، ح ۲۶.
- ۲۰- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۶.
- ۲۱- نثر الدرر، ج ۱، ص ۳۳۱، ب ۴.
- ۲۲- نهایة الارب، ج ۷، ص ۶۳.

...

### بیعت مردم با امام حسن

پس از شهادت امام علی علیه السلام مردم با امام حسن علیه السلام اجتماع نموده‌اند، اول کسی که با آن حضرت بیعت نمود قیس بن سعد که گفت: دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم بر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نبرد با ملحدین. امام علیه السلام در پاسخ چنین فرمود:

قال علیه السلام:

علی کتاب الله و سنۀ نبیه ذلکک یأتی من وراء کل شرط [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بیعت بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرطی است که در سرلوحه‌ی همه‌ی شرطها برای بیعت می‌آید.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۴۸.  
 ۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۴، سنه ۴۰.  
 ۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۰۴، ح ۱۰. به نقل از طبری، ص ۲۶۹، ح ۷.

### برتری حاجت مؤمن از اعتکاف

امام صادق علیه السلام روایت کرد روزی کسی از امام مجتبی علیه السلام خواست حاجت او را برآورد. امام بپا خاست و به مسجد رفت، دید امام حسین علیه السلام مشغول نماز است.

فرمود: چگونه است که از حسین علیه السلام برای قضاء حاجت تو کمک بخواهیم؟  
 آن شخص گفت: من با او در میان گذاشتم، ولی او به من گفت که در مسجد معتکف است و نمی تواند بیرون بیاید.  
 قال علیه السلام:

أما انه لو أعانك كان خيرا له من اعتكافه شهرا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ولی اگر او تو را در قضاء حاجت کمک می کرد، برای او از یک ماه اعتکاف بهتر بود.)

و در حدیث دیگری چنین آمده است:

قال علیه السلام:

لقضاء حاجة أخ لی فی الله أحب الی من اعتكاف شهر [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هر آینه برآوردن حاجت برادر دینی، محبوبتر است نزد من از اعتکاف یک ماه.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۸، ح ۹.  
 ۲- وسائل الشیعه (۳۰ جلدی) ج ۱۶، ص ۳۷۰، ب ۲۸، ح ۲۱۷۸۸.  
 [۲] ۱- البدایه و النهایه (ابن کثیر) ج ۸، ص ۴۲.  
 ۲- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۲۶.  
 ۳- تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسن علیه السلام) ص ۱۵۰، ح ۲۵۲.  
 ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۹۴، ح ۱۰۴.

### بردباری امام و پذیرش عذرها

امام حسن علیه السلام راجع به حلم، بردباری، عفو و گذشت خود فرمود:

قال علیه السلام:

لو شتمنی أحد فی احدی اذنی ثم اعذر فی الأخری لقبلت [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چنانچه کسی در یکی از گوش‌هایم دشنام دهد و در گوش دیگریم عذرخواهی کند، می‌پذیرم).

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۶، ح ۲، به نقل از نزهة المجالس، ج ۱، ص ۲۰۹، ط قاهره.

### بردباری امام در برابر غلام خطاکار

امام حسن علیه السلام گوسفندی داشت که به آن علاقمند بود، روزی دید که پای گوسفند شکسته است، به خدمت کارش فرمود:

چه کسی پای حیوان را شکسته است؟ غلام گفت: من.

امام علیه السلام فرمود: چرا؟ غلام گفت: برای اینکه دل تو را بسوزانم و ناراحت کنم.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

لأفرحتک أنت حر لوجه الله تبارک و تعالی [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

([اما من] شادت خواهم کرد تو برای رضای پروردگار آزادی!).

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۷ به نقل از مقتل الحسین، ص ۱۲۷ ط الغری.

### بخشش غلام خطاکار

روایت شده غلامی از امام حسن علیه السلام جنایتی مرتکب شد که سزاوار کیفر بود. امام علیه السلام دستور داد تنبیهش کنند. غلام

گفت: ای مولای من! قرآن می‌فرماید:... و کسانی که خطای دیگران را عفو می‌کنند! و العافین عن الناس [۱].

قال علیه السلام:

عفوت عنک. قال: یا مولای «والله يحب المحسنين»، قال: أنت حر لوجه الله لك ضعف ما كنت أعطیک [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(از تو گذشتم، گفت: ای مولای من «خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» [۳] فرمود: تو، در راه خدا آزادی و تو را دو برابر

[حقوقی] که تاکنون به تو پرداخت می‌کردم، می‌دهم.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴.

[۲] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۵۳ به نقل از مقتل الحسین «خوارزمی» ص ۱۳۱ ط. الغری.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲.

۳- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۱۴.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۳۱، ح ۸.

۵- منتهی الآمال ج ۱، ص ۱۶۲.

[۳] همان.

### بهره‌مندی از عزت و سربلندی

یکی از ضرورت‌های ارزشمند اخلاقی حفظ آبرو و شخصیت نیازمندان و درخواست کنندگان است. روزی کسی در مجلس امام حسن علیه السلام خواست حاجتش را بیان کند، امام علیه السلام فرمود: خواسته‌ات را بنویس و بیاور تا آن را برآوریم. سائل نوشت و آورد.

امام علیه السلام دو برابر خواسته‌اش را به او عطا کرد و او رفت. همنشینان امام عرض کردند نامه‌ی با برکتی بود! امام علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام

برکتها علينا أعظم حين جعلنا للمعروف أهلا. أما علمت أن المعروف ما كان ابتداء من غير مسألة، فأما من أعطيته بعد مسألة فانما أعطيته بما بذل لك من وجهه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(برکت آن برای ما بیشتر است، چرا که ما را جایگاه و صاحب معروف دانسته است (و با امید به بخشش ما به سوی ما آمده است) آیا نمی‌دانی معروف آن است که پیشاپیش بدون درخواست انجام شود آنچه که پس از درخواست دادی، به پاداش آن آبرویی است که در پای تو ریخت.)

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۴۷، ح ۱۰، به نقل از المحاسن و المساوی، ص ۵۵، ط بیروت بیهقی.

### باز شدن درهای آسمان

از محمد بن حجاره روایت شده است که گفت: گله آهویی بر امام حسن علیه السلام گذشت و آن حضرت بر آن‌ها صیحه‌ای زد، همگی لیبک گفتند تا از مقابل آن حضرت گذشتند. گفتیم: ای پسر پیامبر! این معجزه‌ای بود راجع به وحوش، راجع به امر آسمان‌ها نیز معجزه به ما بنمایان.

پس آن حضرت به آسمان اشاره کرد، درها باز شدند و نوری پیدا شد که به خانه‌های مدینه احاطه پیدا کرد و زلزله‌ای ایجاد کرد که نزدیک بود خانه‌ها خراب شوند، پس گفتیم: آن را برگردان، ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم!

قال علیه السلام:



نحن الأولون والآخرون ونحن الآمرون، ونحن النور، نور الروحانيين بنور الله، ونروحهم بروحه، فينا مسكنه، والينا معدنه، الآخر منا كالأول، والأول منا كالأخر [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اولین و آخرین هم ما هستیم. دستور دهنده ماییم و ما نوریم. روحانیان را به نور خدا روشن کنیم و با روح خدا که در ما سکونت دارد و سرچشمه‌ی آن از ماست، روحمندشان می‌کنیم. آخرین ما همانند نخستین است و نخستین ما همانند آخرین است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- دلائل الامامة، ص ۱۶۸، ح ۱۳ / ۸۲.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۱۱۴، ح ۱۲.

۳- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۱۹ / ۸۵۷.

### بیرون آوردن آب، شیر و عسل از ستون مسجد

روایت شده است امام حسن علیه السلام را در مسجد دیدند که طلب آب می‌فرمود. همین که مشاهده نمود در اجرای دستور او کندی شده است. از ستون مسجد آبی بیرون آورد و خود نوشید و به دیگران هم نوشاند، سپس فرمود:

قال علیه السلام: لو شئت لسقیتکم لبنا و عسلا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (اگر بخواهم شما را شیر و عسل بنوشانم می‌توانم.)

گفتند: پس بنوشان به ما شیر و عسل. پس از درخواست، آن حضرت شیر و عسلی از ستونی که در مقابل روضه‌ی پیامبر است، بیرون آورد و به ما نوشاند.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۵۹، ح ۳۲.

۲- دلائل الامامة، طبری، ۱۷۰، ح ۱۷ / ۸۶.

۳- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۲۳ / ۸۶۱.

### باردار بودن گاو و توصیف آن

از ابن عباس روایت شده است که قصابی به همراه گاو خود از مقابل امام حسن مجتبی علیه السلام عبور کرد. قال علیه السلام:

هذه، حبلى بعجله أنثى لها غرة فى جبهتها و رأس ذنبها أبيض [فانطلقنا مع القصاب حتى ذبحها فوجدنا العجله كما وصف على صورتها، فقلنا له: أوليس الله عزوجل يقول: «و يعلم ما فى الأرحام» [۱] فكيف علمت هذا؟].

فقال علیه السلام: انا نعلم (ما يعلم خ ل) المکنون المحزون المكتوم الذی لم یطلع علیه ملک مقرب و لا نبی مرسل غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذریته علیهم السلام [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(این گاو، به ماده گوساله‌ای آبستن است که سپیدی بر پیشانی دارد و نوک دمش نیز سفید است. [ابن عباس گوید: ما به همراه قصاب به راه افتادیم تا اینکه قصاب آن را ذبح نمود، صدق سخن امام علیه‌السلام بر ما ثابت شد، ما به آن حضرت عرض کردیم مگر خداوند نمی گوید از رحم مادران فقط خدا خبر دارد؟ پس شما چگونه آن را دانستی؟] امام علیه‌السلام فرمود: ما از علم پنهان و ذخیره شده‌ی الهی چیزهایی می‌دانیم که دیگران نمی‌دانند و حتی هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسل از آن آگاه نیست مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذریه‌ی آن حضرت.)  
و در حدیث دیگری آمده است: از محمد بن نوفل عبدی روایت شده که گفت: در خدمت حضرت حسن بن علی علیه‌السلام بودیم که آهویی را آوردند. امام علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

هی حبلی بخشفین. اناث احداهما بعینهما عیب [۳].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آن حیوان آبستن است به دو بچه آهوی ماده [دو قلو] که در چشم یکی از آنها عیبی هست.) پس از آن که آهو را ذبح کردند دیدیم همانگونه است که امام علیه‌السلام فرمود:

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی لقمان، سوره‌ی ۳۴.

[۲] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۶۰، ب ۱۳، ح ۳۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۸، ح ۷.

۳- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام (جلاء العیون) ص ۴۲۱.

۴- دلائل الامامة (طبری) ص ۱۷۱، ح ۱۹ / ۸۸.

۵- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۱۱۶، ح ۱۹.

۶- مدینه المعجز، ج ۳، ص ۲۴۱، ح ۲۶ / ۸۶۴ و ص ۲۴۲، ح ۲۷ / ۸۶۵.

[۳] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۶۰، ح ۳۶. ژ.

۲- دلائل الامامة، ص ۱۷۱ ح ۲۱ / ۹۰.

### باریدن باران، تگرگ و مروارید از آسمان

ابراهیم بن منصور روایت می‌کند که امام حسن علیه‌السلام با جمعی برای استسقاء (نماز باران) بیرون رفته بود، به همراهان فرمود:  
قال علیه‌السلام:

أیما أحب الیکم: المطر، أم البرد، أم الؤلؤ؟. فقال: علی أن لا يأخذ أحد منکم لدنیه شیئا [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

کدام یک محبوب‌تر شماست؟ باران، تگرگ یا مروارید؟ (گفتند: هر چه را شما دوست بدارید.) و فرمود: به این شرط که هیچ کدام از شما برای دنیای خویش چیزی برندارد.)

سپس هر سه را برای مردم از آسمان نازل کرد.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۵۶، ب ۱۳، ح ۲۴.

۲- دلائل الامامة، ص ۱۶۷، ح ۹ / ۷۸.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۱۳، ح ۹.

۴- مدینه المعجز، ج ۳، ص ۲۳۴، ح ۱۵ / ۸۵۳.

### برطرف شدن تشنگی اعجاز پیامبر

روزی امام حسن علیه السلام به همراه پیامبر رهسپار جایی بود. تشنگی بر او غلبه نموده و با اصرار از جدش آب می خواست، چون آبی در دسترس نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زبان خود را در کام امام حسن علیه السلام نهاد و او سیراب گشت. سپس در حالی که هوا تاریک شده بود امام حسن علیه السلام از پیامبر جدا شده و رهسپار خانه‌ی خود شد. پیامبر در حق او دعا کرد که: خدایا تو نگهدارش باش. امام حسن علیه السلام همیشه درباره‌ی این معجزه می فرمود:

قال علیه السلام:

ما أشتد علی ظمأ بعد [ما مصصت] لسان نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا دخلتني وحشة بعد دعوته [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(پس از مکیدن زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز تشنگی بر من چیره نشد و پس از دعای ایشان هرگز هراسی در دل من راه نیافت.)

پی نوشت ها:

[۱] مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، از محمد بن سلیمان کوفی، ج ۲، ص ۲۳۲، ج ۶۹۸.

### بیعت نکردن امام حسین با معاویه

روایت شده است که پس از صلح امام حسن علیه السلام و معاویه، معاویه از امام حسین علیه السلام خواست که با او بیعت کند. امام حسن علیه السلام به معاویه فرمود:

قال علیه السلام:

یا معاویة لا تکرهه فانه لن یبایع ابدًا او یقتل و لن یقتل حتی یقتل اهل بیته و لن یقتل اهل بیته حتی یقتل اهل الشام [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای معاویه، او را وادار نکن و او هرگز بیعت نخواهد کرد مگر آن که کشته شود و وی هرگز کشته نشود، مگر آن که خاندانش کشته شوند و خاندان او کشته نشوند مگر آن که اهل شام کشته شوند.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۵۷، ح ۶.
- ۲- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۳۷.
- ۳- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۳۵.
- ۴- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۷.

### بی‌اعتنایی به بخشنامه عثمان و بدرقه اباذر

در دوران حکومت عثمان، اباذر از مبارزانی بود که با گوشزد کردن انحرافات و کجروی‌های عثمان (در مدینه) و معاویه (در شام) دست به مبارزه‌ی سیاسی گسترده‌ای زد.

ابتدا عثمان و بنی‌امیه با تطمیع و تهدید خواستند او را از صحنه بیرون کنند، ولی او تسلیم نشد، سرانجام عثمان او را به ربنده (وادی بی‌آب و علف و بی‌سکنه‌ای در شبه جزیره‌ی عربستان) تبعید نمود و اعلان کرد کسی حق بدرقه نمودن اباذر را ندارد. امام علی علیه‌السلام، امام حسن و امام حسین علیه‌السلام و عمار یاسر از کسانی بودند که به این دستور اعتنا نکرده و او را به سوی تبعیدگاهش بدرقه کردند. امام حسن علیه‌السلام به هنگام بدرقه خطاب به اباذر فرمود:

قال علیه‌السلام:

يا عماء، لولا أنه لا ينبغي للمودع أن يسكت و للمشيح أن ينصرف، لقصر الكلام و ان طال الأسف، و قد أتى من القوم اليك ما قد ترى، فضع عنك الدنيا بتذكر فراغها. و شدة منها برجا ما بعدها، و اصبر حتى تلقى نبيك صلى الله عليه و آله و سلم و هو عنك راض [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(عموجان! اگر نبود این بیان که شایسته است بدرقه کننده ساکت نباشد و در موقع بدرقه کردن، سریع برنگردد، بلکه بماند تا مسافر حرکت کند، سخن کوتاه می‌شد. هر چند که تأسف و ناراحتی از فراق مسافر، همچنان بسیار زیاد بود. عموجان، می‌بینی که اینان با توجه کردند؛ پس دنیا را به یاد رهایی از آن و سختی و ناگواری‌های آن را به امید پس از آن واگذار و چندان صبر کن، تا پیامبرت را که از تو راضی است، دیدار کنی.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- الغدير، ج ۸، ص ۳۰۰.
- ۲- المقتطفات، ج ۱، ص ۲۷۷.
- ۳- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۱۲، و ص ۴۳۶.
- ۴- شرح ابن‌ابی‌الحديد، ج ۸، ص ۲۵۳.
- ۵- روضه‌ی کافی (ج ۸) ص ۲۰۷، ح ۲۵۱.
- ۶- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۳۹۶، ح ۱.
- ۷- موسوعة المصطفى و العترة، ج ۵، ص ۱۴۸.

## بزرگداشت مقام اهل بیت توسط خدا

بر اثر بیماری امام علی علیه‌السلام در بصره، امام حسن علیه‌السلام جهت اقامه‌ی نماز صبح به جای پدر بزرگوارش به مسجد رفت، پس از نماز به منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان الله لم یبعث نبیا الا اختاره نفسا و رهطا و بیئا، والذی بعث محمدا بالحق لا ینتقص أحد من حقنا الا نقصه الله من عمله، و لا تکون علینا دولة الا کانت لنا عاقبة. «و لتعلمن نبأه بعد حین» [۱] [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر آن که او را از نظر شخصی، قبیله‌ای و خانوادگی برگزید سوگند بدان که محمد را به حق برانگیخت، اگر کسی در حق ما کوتاهی روا دارد و درباره ما کم گذارد، خداوند از عمل او کم گذارد و هرگز نشود که روزگاری به زیان ما باشد اما سرانجامی خوش برای ما نباشد. «و به زودی خبر آن را خواهی دریافت».)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۸.

[۲] ۱- بحار الأنوار ج ۷۵، ص ۱۱۴، ح ۹ (العدد القویه، ص ۶ خطی)

۲- کشف الغمّة، ص ۱۴۹، ح ۲، س ۱۰.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱، س ۱۷.

۴- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۵۵۶، ح ۱۳، و ص ۵۳۰، ح ۲۶.

۵- نثر الدرر، ص ۳۲۹، ح ۱، ب ۴.

۶- نزهة الناظر، ص ۷۳، ح ۱۹.

## برتری علمی اهل بیت بر دیگران

امام حسن علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی ۹ سوره‌ی زمر فرمود:

قال علیه‌السلام:

فی قوله تعالی: «هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» [۱] نحن الذین نعلم و اعداؤنا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الألباب [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خداوند که می‌فرماید «آیا آنان که می‌دانند با آنها که نمی‌دانند برابرنند؟» ما یمیم آنها یمیم که می‌دانیم و دشمنان ما یمیم آنها که نمی‌دانند و شیعیان ما خردمنداند.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

[۲] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹.

### بهره‌مندی اهل بیت از فضایل بی‌شمار

از اصبح بن نباته روایت شد که عبدالله بن جندب طی نامه‌ای به امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام نوشت: فدایت شوم من در خود احساس ضعف «در مسایل اعتقادی و فکری» می‌کنم تقاضا دارم که مرا با هدایت‌گری خود دریابی. امام علیه‌السلام به فرزند خویش امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمان داد که پاسخ نامه‌ی وی را بنویس. امام مجتبی علیه‌السلام خطاب به عبدالله بن جندب چنین نوشت؛  
قال علیه‌السلام:

ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم کان أمین الله فی أرضه فلما أن قبض محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کنا أهل بیته فنحن أمناء الله فی أرضه، عندنا علم المنايا و البلیا، و انا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقه الايمان و حقیقه النفاق، و ان شیعتنا لمعرفون [ر، أ: المعروفون] بأسمائهم و أنسابهم، أخذ الله الميثاق علينا و علیهم [ر: منا (ظ) و منهم] یردون مواردنا و یدخلون مداخلنا، لیس علی ملء أبینا ابراهیم غیرنا و غیرهم، انا یوم القیامه اخذین بحجزه نبینا و ان نبینا اخذ بحجزه [ربه و الحجزه النور. ب] و ان شیعتنا اخذین بحجزتنا.

من فارقتنا هلک و من اتبعنا [ر: تبعنا] لحق بنا، و التارک لولایتنا کافر و المتبع لولایتنا مؤمن، لا یحبنا کافر و لا یبغضنا مؤمن، و من مات و هو محبنا کان حقا [ر، أ: حقیق!] علی الله أن یرفعه معنا. نحن نور لمن تبعنا و هدی لمن اقتدی بنا، و من رغب عنا فلیس منا، و من لم یکن منا فلیس من الاسلام فی شیء.

بنا فتح الله الدین و بنا یختمه و بنا أطعمکم الله عشب الأرض و بنا من الله علیکم [ب: و بنا آمنکم الله من الغرق]، و بنا ینقذکم الله فی حیاتکم و فی قبورکم و فی محشرکم و عند الصراط و المیزان و عند ورود [کم. ب، ر] الجنان.

و ان مثلنا فی کتاب الله کمثل المشکوهة و المشکوهة فی [ر، أ: هو] القنديل و فنحن المشکاهة فیها المصباح و المصباح محمد صلی الله علیه و آله و سلم و أهل بیته و المصباح فی زجاجه [نحن. أ] الزجاجه كأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکه. علی بن أبی طالب [علیه‌السلام. ب، ر] [لا شرقیه و لا غربیه] معروفه لا یهودیه و لا نصرانیة (یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار، نور علی نور یرهدی الله لنوره من یشاء).

و حقیق [ب: حق] علی الله أن یأتی ولینا یوم القیامه مشرقا و وجهه نیرا برهانه عظیمه عند الله [تعالی. ر] حجتته، و حقیق [ب: حق] علی الله أن یجعل ولینا رفیق الأنبیاء و الشهداء و الصدیقین و الصالحین و حسن أولئک رفیقا، و حقیق [ب: حق] علی الله أن یجعل عدونا و الجاحد لولایتنا رفیق الشیاطین و الکافرین و بس أولئک رفیقا. و لشهیدنا فضل علی شهداء غیرنا بعشر درجات و لشهید شیعتنا فضل علی شهید [ب، ر: الشهداء] غیر شیعتنا بسبع درجات.

فنحن [أ: نحن] النجباء و نحن أفرط الأنبیاء و نحن خلفاء [الله فی. ب] الأرض و نحن المخصوصون [ب: المخلصون] فی کتاب الله، و نحن أولى الناس بنبی الله، و نحن الذین شرع الله لنا الذین فقال فی کتابه: (شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی أوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی أن أقیموا الدین و لا تتفرقوا فیہ). [۱].

و کونوا علی جماعه محمد صلی الله علیه و آله و سلم (کبر علی المشرکین). [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - امین خداوند بود در زمین او. وقتی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت و ما اهل

بیت او بودیم که بازمانده‌ی بعد از او هستیم. پس ما امنای خداییم در زمین وی. علم منایا و بلایا نزد ماست. و ما وقتی کسی را مشاهده کردیم، می‌توانیم حقیقت ایمان و حقیقت نفاق را در او بشناسیم.

و بدانید که شیعیان ما با نام و نسبت خود شناخته شده هستند. خداوند از آنها برای ما و از ما برای آنها پیمان گرفته است. آنان به جایگاه‌هایی که ما وارد می‌شویم وارد می‌شوند و در جاهایی که ما پای می‌نهمیم پای می‌نهند. جز ما و آنها کسی بر ملت «دین» پدرمان ابراهیم علیه‌السلام نیست. روز قیامت ما دست بر دامن پیامبرمان داریم و پیامبرمان دست بر دامن نور «الهی» دارد و شیعیان ما چنگ بر دامن ما خواهند بود.

هر کس از ما جدا شود، نابود گردد و هر کس از ما پیروی کند، به ما خواهد پیوست. هر کس ولایت ما را ترک گوید، کافر است، و هر کس دنباله‌رو ولایت ما باشد، مؤمن است. کافر ما را دوست نخواهد داشت و مؤمن ما را دشمن نخواهد داشت. هر کس با دوستی ما بمیرد، بر خداوند لازم است که وی را با ما برانگیزد. ما «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» برای آن کس که از ما پیروی کند، نوریم، و هدایتیم برای آن کس که به ما اقتداء کند، و هر کس که از ما روی برتابد، از ما نیست، و هر کس از ما نباشد، در هیچ جایگاهی از اسلام قرار ندارد.

خداوند با ما دین را آغاز کرده و با ما به پایان خواهد برد. و به وسیله‌ی ما خداوند گیاهان روی زمین را روزی شما کرده است. و به وسیله‌ی ما خداوند بر شما منت نهاده و شما را از غرق شدن نجات می‌دهد. و به وسیله‌ی ما خداوند در زندگی شما و در گورهایتان و در هنگام حشر و نزد پل صراط و ترازوی سنجش اعمال و به هنگام وارد شدن به باغ‌های بهشت نجاتتان می‌دهد.

و بدانید که مثل ما در کتاب خداوند چون قندیلی است که چراغ در آن است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او همان چراغ هستند و آن چراغ نیز در بلوری قرار دارد «آن بلور که به ستاره‌ی فروزانی ماند که از درختی مبارک پر تو گیرد» علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که «نه شرقی است و نه غربی» شناخته شده است، نه یهودی است، نه مسیحی. «همیشه نور پر فروغ آن برافروزد، هر چند که شعله‌ای بدان نرسد، نور است بالای نور. خداوند هر کس را بخواهد، به نور خویش فرا می‌خواند.» سزاوار بر خداوند است که هوادار ما روز قیامت چنان آید که چهره‌ای نورانی دارد و برهانی روشنگر دارد و نزد خداوند حجتی استوار دارد، و سزاوار است خدای را که هوادار ما را همنشین پیامبران و شهیدان و صدیقان و صالحان کند که آنان بهترین همنشینانند. و سزاوار است که خداوند دشمن ما و منکر ولایتمان را همنشین شیاطین و کافران کند که آنان چه بد همنشینانی‌اند.

شهید ما را ده درجه فضیلت است بر شهدای غیر از ما و شهید شیعیان ما را هفت درجه برتری است. نسبت به سایر شهداء از غیر شیعیان ما. ما، نژادی گرامی هستیم و ما جانشینان خداوندیم در روی زمین و ما ایم که در کتاب خداوند وضعیتی ویژه داریم. و ما ایم که نزدیک‌ترین مردم هستیم به پیامبر خدا. و ما آنهایی هستیم که خداوند دین را برای ما تشریح کرد و در کتاب خویش فرمود: «آیینی برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم، این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.» و بر خط امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشید. «بر مشرکان گران است آنچه که شما آنان را به سویش دعوت می‌کنید.»

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۳.

[۲] ۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۱۵، ح ۲۱.

۲- تفسیر فرات کوفی، ج ۱، ص ۲۸۵، حدیث ۱۲ - ۳۸۵.

## بیان اوصاف خداوند

شخصی از امام حسن علیه‌السلام خواست که اوصاف خداوند را به گونه‌ای برای او بیان کند که گویا او را دیده است. امام علیه‌السلام به فکر فرورفت. سپس سر بلند کرد و فرمود:

قال علیه‌السلام:

الحمد لله الذی لم یکن له أول معلوم، و لا- آخر متناه، و لا قبل مدرک و لا بعد محدود و لا آمد بحتی و لا شخص فیتجزأ، و لا اختلاف صفه فیتناهی، فلا تدرک العقول و أوهامها، و لا الفکر و خطراتها و لا الألباب و أذهانها صفته فتقول، متی، و لا بدیء مما و لا ظاهر علی ما و لا باطن فیما، و لا تارک فهلا. خلق الخلق فکان بدینا بدیعا. ابتداء ما ابتدع و ابتدع ما ابتداء، و فعل ما أراد و أراد ما استزاد، ذلكم الله رب العالمین [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سپاس خدایی راست که هرگز او را آغازی معلوم نباشد و آخری پایان‌پذیر نبود نه پیشینه‌ای قابل دریافت و نه بعدی محدود و نه غایتی معین و نه جهتی که تقسیم شود، نه اختلاف صفتی که متناهی گردد. پس نه خرده‌ها و اوهام آنها و اندیشه‌ها و دریافت‌های آنها و نه هوش‌ها و ذهنیت‌های آنها صفت او را درنیابند تا بگویند: کجاست.

نه برآمده‌ی از چیزی است و نه آشکار است بر چیزی و نه نهفته است در چیزی و نه گسسته از چیزی است که کجا باشد. خلق را آفرید و در آن زمان آغازگر و مبتکر بود، و آنچه را که شروع کرد، نوآوری کرد و در آنچه که نوآوری کرد، آغازگر بود و آنچه را که اراده کرد، انجام داد و آنچه را که پیوست کرد، اراده کرد. او همان پروردگار جهانیان است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۸۹، ح ۲۰.

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۳۶، ح ۲۴.

۳- توحید صدوق، ص ۴۵، ح ۵.

۴- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۴۸۹، ح ۱.

۵- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۰.

## بهترین و بدترین مردم

درباره‌ی بهترین و بدترین مردم از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند.

قیل للحسن علیه‌السلام: من أحسن الناس عیشا؟ قال الحسن علیه‌السلام: من أشرك الناس فی عیشه. قیل: من شر الناس عیشا؟ قال الحسن علیه‌السلام: من لا یعیش فی عیشه أحد. [۱].

(از امام حسن مجتبی علیه‌السلام پرسیدند: موفق‌ترین انسان در زندگی کیست؟ حضرت فرمود: آن کس که مردم را در عیش خود شریک گرداند. آن شخص پرسید: چه کسی بدترین مردم است از نظر زندگی؟ حضرت فرمود: آن کس که در [سایه‌ی] عیش او، کسی زندگی نکند.)



پی نوشت ها:

- [۱] ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۲- مسند امام مجتبی علیه السلام ص ۷۲۷، ح ۸۸.
- ۳- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۱۷، به نقل از الحسن بن علی علیه السلام لعبد القادر احمد الیوسف، ص ۶۲.

### بردباری امام حسن در برابر مروان

روزی مروان بن حکم به امام حسن علیه السلام ناسزا می گفت، امام حسن علیه السلام صبر کرد وقتی حرفش تمام شد به آرامی به او فرمود:

قال علیه السلام:

انی و الله لا أمحو عنک شیئا و لکن مهدک الله فلئن کنت صادقا و جزاک الله بصدقک، و لئن کنت کاذبا فجزاک الله بکذبتک و الله اشد نقمه منی. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا که من چیزی از تو حلال نکنم، ولی تو را به خدا وامی گذارم اگر راستگویی، به صدقت جزایت دهد و چنانچه دروغگویی، خداوند به دروغت سزایت دهد و خداوند بسی سخت گیرتر از من است.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- الغدير، ج ۸، ص ۲۶۵ به نقل از الصواعق (ابن حجر) ص ۱۴۲.
- ۲- المقتطفات، ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۶۹.
- ۳- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲.
- ۴- تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۰.
- ۵- تذکره الخواص، ص ۱۸۸.
- ۶- فضایل الخمسة، ج ۳، ص ۳۱۲.
- ۷- مسند امام مجتبی علیه السلام ص ۳۷۲، ح ۳.
- ۸- ینابیع الموده، ص ۳۵۰، ب ۴۳، ط. قدیم.

### بی بهره بودن معاویه از فضیلتها

روزی معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: من از تو بهترم! امام حسن علیه السلام فرمود: برای چه ای پسر هند؟ معاویه گفت: چون مردم دور من جمع و از دور تو پراکنده شدند.

قال علیه السلام:

هیئات هیئات لشر ما علوت یا ابن آكله الأکباد المجتمعون علیک رجلا بین مطیع و مکره فالطایع لک عاص لله، و المکره معذور بکتاب الله و حاشی لله ان اقول انا خیر منک فلا خیر فیک و لکن الله برأنی من الرذائل کما برأک من الفضائل. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هیئات هیئات چه بد جایگاهی است که بدان بالا رفته‌ای ای پسر جگرخوار. آنان که دور تو را گرفته‌اند، دو گونه‌اند: یا به اطاعت است و یا به اکراه.

آن که فرمانبردار توست، عصیانگر خداست. و آن که مجبور است، به دلیل کتاب خداوند معذور است. حاشا که من بگویم من از تو بهترم چرا که در تو خیری نیست، ولی خداوند مرا از پلیدی‌ها پاک نموده است، همچنان که تو را از فضیلت‌ها بازداشته است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۳۱۸ و ص ۵۲، ح ۱۷.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲، ح ۱۲.

**پ**

### پاسخ نیکی

انس بن مالک گوید:

«یکی از کنیزان امام حسن علیه‌السلام شاخه‌ی گلی را به آن حضرت اهدا کرد. امام علیه‌السلام آن گل را گرفت و به او فرمود: «تو را در راه خدا آزاد ساختم.»

من به حضرت گفتم: «ای پسر رسول خدا! آیا به راستی به خاطر اهداء یک شاخه گل ناچیز، او را آزاد کردید؟!» امام علیه‌السلام فرمود:

«کمال الجود بذل الموجود.»

«نهایت بخشش آن است که تمام هستی خود را ببخشی.»

و آن کنیز از مال دنیا جز آن شاخه‌ی گل را نداشت. خداوند در قرآنش فرموده:

«و اذا حیتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها.» [۱].

«هر گاه کسی به شما تحیت گوید او را همان گونه و بلکه بهتر پاسخ دهید.»

پاسخ بهتر بخشش او، همان آزاد کردنش بود.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء، آیه ۸۶.

[۲] مناقب آل ابیطالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۸.

### پیشوای پرهیزکاران

در منطقه‌ی «ابواء» زنی بسیار زیبا که بادیه نشین بود خدمت حضرت مجتبی علیه‌السلام رسید در حالی که امام حسن علیه‌السلام

مشغول نماز بود. پس امام علیه‌السلام نماز را کوتاه نمود، فرمود: «کاری داشتی؟»

جواب داد: «آری.»

پرسید: «حاجت تو چیست؟»

گفت: «من زنی بی شوهرم و به این مکان وارد شده‌ام، مایلم از شما کام بگیرم.»

فرمود: «دور شو از من، می‌خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی.»

آن زن پیوسته درصدد دل بردن از آن جناب بود. ناگاه حضرت شروع به گریه کرد و در بین فرمود: «دور شو، وای بر تو» کم کم گریه‌ی آن جناب شدید شد، زن چون حال خدا ترسی آن امام را مشاهده کرد او نیز شروع به گریه نمود.

در این هنگام حسین بن علی علیه‌السلام وارد شد، دید برادرش و آن زن هر دو به سختی گریه می‌کنند. سیلاب اشک امام حسن چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او نیز شروع به گریه کرد. عده‌ای از اصحاب حضرت آمدند و هر کدام آن حال را مشاهده می‌کردند به گریه می‌افتادند، تا این که صدای گریه‌هایشان بلند شد، عاقبت زن بادیه نشین خارج گردید و اصحاب نیز متفرق شدند.

مدتی از آن پیش آمد گذشت. امام حسین علیه‌السلام از روی عظمت و جلالت برادر خویش، سبب گریه‌ی او را نپرسید. تا آن که نیمه شبی که امام حسن علیه‌السلام خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود.

حسین بن علی علیه‌السلام پرسید: «چه شده برادر جان؟»

فرمود: «خوابی دیدم از آن جهت گریه می‌کنم.»

تفصیل خواب را جویا شد.

فرمود: «تا زنده‌ام به کسی مگو؛ یوسف صدیق را در خواب دیدم، مردم برای تماشای او جمع شده بودند. من هم جلو رفته او را تماشا می‌کردم، همین که حسن و زیبایی‌اش را دیدم گریه‌ام گرفت. یوسف به سوی من توجه نموده، گفت: «برادرم چرا گریه می‌کنی. پدر و مادرم فدایت باد.» گفتم: «به یاد آوردم جریان تو را با زن عزیر مصر که چه رنج و مشقت کشیدی، به زندان افتادی، پیر کهنسال یعقوب در فراق تو چه دید (با تمام این گرفتاریها تحت تأثیر هوای نفس واقع نشدی) برای آن گریه می‌کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خودداری کردی.» یوسف گفت: «چرا تعجب نمی‌کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او در ابواء با تو مصادف شد، چه حالی پیدا کردی، دیدی چگونه اشک می‌ریختی.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴.

### پوشیده ماندن از خطرات

پروردگارا! ای آنکه بین دو دریا مانع و فاصله قرار دادی، ای دارای نیرو و توانمندی ای آنکه جایگاهش برتر است، چگونه از تو در هراس باشم در حالیکه تو امیدم می باشی، و چگونه مورد ستم واقع شوم در حالیکه تو پناهم هستی.

پس با پوشش خود مرا از دشمنانت پوشیده دار، و صبر و بردباریت را بر من فرو ریز، و با قدرتت مرا بر دشمنانم یاری گردان، و با یاریت کمک فرما، پناه توئی و اعتماد بر توست، پس در کارم گشایش و فرج مقدر کن.

ای آنکه اهل مکه را در مقابل اصحاب فیل یاری کرده، و پرندگان ابابیل را برای آنان فرستادی، تا ایشان را با سنگهای آتشین

سنگ باران کردند، هر که با من دشمنی می کند را عقوبت کن.

خداوندا! شفاء از هر بیماری، و یاری بر دشمنان، و توفیق بر آنچه خشنودی تو در آنست را از تو می خواهم.

ای پروردگار هر که در آسمان و زمین و در میان آنها و در زیر زمین است، از تو شفا طلبیده و از تو بخشش می خواهم، و بر تو توکل می کنم، و خداوند آنان را کفایت کرده، و او شنوا و داناست.

دعاؤه فی الاحتجاب

اللهم یا من جعل بین البحرین حاجزا و برزخا و حجرا محجورا یا ذالقوة و السلطان، یا علی المکان، کیف اخاف، و انت املی، و کیف اضام و علیک متکلی.

فغظنی من اعدائك [۱] بسترک، و افرغ علی من صبرک و اظهرنی علی اعدائی بامرک و ایدنی بنصرک الیک اللجاء و نحوک الملتجاء، فاجعل لی من امری فرجا و مخرجا

یا کافی اهل الحرم من اصحاب الفیل، و المرسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجارة من سجیل، ارم من عادانی بالتنکیل

اللهم انی اسألك الشفاء من کل داء، و النصر علی الاعداء و التوفیق لما تحب و ترضی

یا اله من فی السماء و الارض، و ما بینهما و ما تحت الثری، بک استکفی، و بک استشفی، و بک استعفی، و علیک اتوکل فسیکفیکهم الله و هو السميع العليم.

پی نوشت:

[۱] اعدائی (خ ل).

### پناه بردن به خدا از بعضی از امور

پروردگارا! از قلبی که می شناسد، و زبانی که توصیف می کند، و اعمالی که مخالفت کرده می شود، به تو پناه می برم.

دعاؤه فی الاستعاذه

اللهم انی اعوذ بک من قلب یعرف و لسان یصف و اعمال تخالف.

### پس از وفات امیرالمومنین (ع)

ای مردم! تقوای الهی پیشه سازید، ما امیران و اولیای شما هستیم، و ما خاندانی هستیم که خداوند درباره ما فرموده: خداوند اراده کرده است که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند، و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

خطبته لما مات ابوه

ایها الناس! اتقوا الله، فانا امرؤکم و اولیاءکم، و انا اهل البیت الذین قال الله فینا: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. [۱].

ای مردم! دنیا خانه بلاء و آشوب است، و آنچه در آن است زائل و نابود می گردد.

تا آن جا که فرمود:

و من با شما بیعت می کنم به این که با هر که جنگیدیم بجنگید، و با هر که صلح کردم صلح کنید.

مردم گفتند: شنیده و اطاعت می کنیم، ای امیرالمومنین امرت را بیان نما.

خطبته لما مات ابوه

ایها الناس! ان الدنيا دار بلاء و فتنه و كل ما فيها فالی زوال و اضمحلال  
فلما بلغ الی قوله:

و انی ابايعکم علی ان تحاربوا من حاربت و تسالموا من سالمت  
فقال الناس: سمعنا و اطعنا فمرنا بأمرک یا امیر المؤمنین.

پی نوشت:

[۱] الاحزاب: ۳۳.

### پس از سرزنی از بیعت با معاویه

وای بر شما نمی دانید که من چه عملی را انجام دادم، سوگند به خدا آن چه انجام دادم برای شیعیانم بهتر از چیزهایی است که خورشید بر آنها تابیده یا غروب کرده است، آیا نمی دانید به تنصیص پیامبر که من امام شما و اطاعتم بر شما واجب است و یکی از دو آقای جوانان اهل بهشتم؟  
گفتند: آری، فرمود:

آیا نمی دانید هنگامی که خضر کشتی را سوراخ و دیوار را تعمیر کرد و آن جوان را کشت، این اعمال موسی را خشمگین ساخت، زیرا دلیل این امور بر او پوشیده بود، اما حکمت و صحت آن نزد خداوند مشخص بود.

آیا نمی دانید که هیچیک از ما اهل بیت نیست جز آن که بیعت طاغوت زمانش بر گردن اوست، جز قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد، خداوند ولادتش را مخفی و او را پنهان می نماید، تا هنگام خروج بیعت کسی بر گردن او نباشد. او نهمین فرزند برادرم حسین است، پسر برترین زنان است، خداوند عمرش را در غیبتش طولانی می گرداند، آنگاه به قدرتش او را به صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می سازد، آن به خاطر اینست که بدانند خداوند بر هر کار قادر است.

خطبته لما لامه بعض الناس علی بیعته

و یحکم ما تدرون ما عملت، و الله الذی عملت خیر لشیعته مما طلعت علیه الشمس او غربت، الا- تعلمون انی امامکم و مفترض الطاعة علیکم، و احد سیدی شباب اهل الجنة بنص من رسول الله صلی الله علیه و آله علی؟

قالوا: بلی، قال:

اما علمتم ان الخضر لما خرق السفینه و اقام الجدار و قتل الغلام، کان ذلک ساخطا لموسی بن عمران علیه السلام، اذ خفی علیه وجه الحکمه فی ذلک، و کان ذلک عندالله تعالی ذکره حکمه و صوابا.

اما علمتم انه ما منا احد الا و يقع فی عنقه بیعته لطاغیه زمانه، الا القائم الذی یصلی خلفه روح الله عیسی بن مریم علیه السلام، فان الله عزوجل یخفی ولادته و یغیب شخصه، لئلا یکون لاحد فی عنقه بیعه اذا خرج.

ذاک التاسع من ولد اخی الحسین، ابن سیده النساء، یطیل الله عمره فی غیبه، ثم یظهره بقدرته، فی صورته شاب دون الاربعین سنه، ذلک لیعلم ان الله علی کل شیء قدير.

### پاره‌ی تن رسول خدا

علامه مجلسی قدس سره از کتاب‌های معتبر روایت کرده است که، ام‌الفضل همسر عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خدمت آن بزرگوار رسید و عرض کرد: من در عالم خواب دیدم پاره‌ای از بدن شما در دامن من بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

انشاء الله به زودی خداوند فرزندی به فاطمه علیها السلام عطا خواهد نمود و تو متکفل تربیت او خواهی شد. طولی نکشید که امام مجتبی علیه السلام به دنیا آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را به ام‌الفضل سپرد تا به همراه «قثم» پسر عباس، امام مجتبی علیه السلام را شیر دهد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلاء العیون: ۱ / ۳۴۳.

### پیامبر و محک دوستی در ایمان

ابوذر غفاری رحمه الله می گوید:

در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که دیدم آن حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را می بوسید و می فرمود:

من احب الحسن و الحسین و ذریتهما مخلصاً لم تفتح النار وجهه، و لو كانت ذنوبه بعدد رمل عالج، الا ان یكون ذنبا یخرجه من الایمان.

هر کس حسن و حسین و فرزندان آنها از روی اخلاص دوست داشته باشد آتش جهنم چهره‌ی او را نمی سوزاند، اگر چه گناهانش به اندازه‌ی ریگهای بیابان باشد، مگر آن که دارای گناهی باشد، که موجب خروج او از ایمان گردد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۶۹ ح ۲۹.

### پادشاهان ریزخوار سفره وحی

در کتاب «خرائج» و دیگر کتابها روایت شده است:

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در «رحبه» بود. مردی برخاست و گفت: من از رعیت و اهل شهرهای تو هستم. حضرت علی علیه السلام فرمود: تو از رعیت من و از اهالی شهرهای من نیستی، در واقع پادشاه روم تو را به سوی معاویه فرستاده تا پرسشهایی از او بنمایی، ولی معاویه از پاسخ آنها ناتوان شده و تو را به سوی من فرستاده است. آن مرد عرض کرد: راست فرمودی ای امیرمؤمنان؛ معاویه مرا مخفیانه فرستاده؛ ولی تو از آن آگاه شدی در صورتی که جز خدا از این راز آگاه نبود. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: از هر کدام از این دو فرزندم که می خواهی مشکلت را بپرس.

آن مرد گفت: از این آقازاده‌ای که دارای موهای زیبا و زیاد است، می پرسم، منظورش امام حسن علیه السلام بود.

در این هنگام امام حسن علیه السلام متوجه آن مرد شد و فرمود:

جئت لتسأل: کم بین الحق و الباطل؟ و کم بین السماء و الأرض؟ و کم بین المشرق و المغرب؟ و ما قوس قزح؟ و ما المؤمنة؟ و ما عشرة أشياء بعضها أشد من بعض؟.

تو آمدی تا پرسی:

۱- میان حق و باطل چقدر فاصله است؟

۲- مسافت میان آسمان و زمین چقدر است؟

۳- فاصله بین مشرق و مغرب زمین چقدر است؟

۴- قوس قزح چیست؟

۵- مؤنث چیست؟

۶- آن ده چیزی که برخی از دیگر سخت‌تر است، کدام است؟

آن مرد گفت: آری (چنین است).

امام حسن علیه‌السلام فرمود: آری؛ (۱) میان حق و باطل به اندازه‌ی چهار انگشت فاصله است، چرا که هر چیزی را که با چشمت بینی حق است و آنچه با گوش خود بشنوی در مواقع زیادی باطل است.

(۲) فاصله میان آسمان و زمین به اندازه‌ی نفرین شخص ستم‌دیده است و آن مقدار که چشم می‌نگرد.

(۳) مسافت میان مشرق و مغرب زمین، یک روز راه آفتاب است.

(۴) قزح، اسم شیطان است، نگو: قوس قزح، چرا که آن قوس، قوس خدایی است و همان علامت فراوانی (نعمتها) و امان از برای ساکنان زمین از غرق شدن است.

(۵) خنثی [۱]، کسی است که معلوم نشود زن است یا مرد؟! باید در حالات وی دقت کرد و اگر او مرد باشد محتلم می‌شود، و اگر زن باشد حائض شده و پستانهایش ظاهر می‌گردد، اگر از این طریق جنسیت او معلوم نشد، موقع ادرار کردن معلوم می‌شود که اگر ادرارش جهش داشته و به دیوار برسد مرد است و اگر همانند شتر به طرف پاهایش بریزد، زن است.

(۶) و آن ده چیزی که برخی از برخی دیگر سخت‌ترند چنین است: سخت‌ترین چیزی که خداوند آفریده سنگ است، سخت‌تر از آن آهن که - به وسیله‌ی آن سنگ بریده می‌شود - و شدیدتر از آن، آتش است که آهن را ذوب می‌نماید، و سخت‌تر از آتش، آب است که آن را خاموش می‌کند، و شدیدتر از آب، ابر است که آب را حمل می‌کند، و شدیدتر از ابر، باد است که ابر را پراکنده و حمل می‌کند و شدیدتر از باد، فرشته‌ای است که آن را رد می‌کند، و شدیدتر از آن فرشته، ملک الموت است که آن فرشته را می‌میراند، و شدیدتر از ملک الموت، مرگ است که ملک الموت را نیز می‌میراند و شدیدتر از آن فرمان خدا است که مرگ را دفع می‌نماید [۲].

پی نوشت ها:

[۱] منظور از خنثی همان مؤنث است که در اول روایت آمده است.

[۲] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۷۶ به نقل از خرائج: ۲ / ۵۷ ح ۲.

**پایان بخش آتش ظلم**

ابی حمزه ثمالی رحمه الله از امام سجاد علیه‌السلام نقل نمود که ایشان فرمودند:

روزی امام حسن علیه‌السلام نشستند، شخصی آمد و به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ خانه‌ی شما آتش گرفته است.

آن حضرت فرمود: خانه‌ی من نسوخته است.

طولی نکشید شخص دیگری آمد و عرض کرد: ای فرزند پیامبر؛ آتش به خانه‌ی همسایه‌ی شما سرایت نموده به گونه‌ای که ما شک کردیم که آتش به خانه‌ی شما هم رسیده و سوخته شده باشد.

تا آنکه آن دو نفر رفته و عده‌ای دیگر از شیعیان به خاطر این بلا، از دست زیاد بن ابیه به آن بزرگوار پناه آورده و استغاثه نمودند.

آن امام مظلوم علیه‌السلام دست مبارکش را بالا برد و این گونه خدا را خواند:

اللهم خذ لنا و لشیعتنا من زیاد بن ابیه، و أرنا فیه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدير.

خداوندا؛ ما را و شیعیان ما را از دست زیاد بن ابیه نجات بده و زود به ما نشان بده سختی و عذاب او را، همانا تو بر هر کاری قادر و توانائی.

امام سجاد علیه‌السلام فرمودند:

جراحی در انگشت راست زیاد پیدا شد که به آن جراحی سلعۀ می‌گویند، (و هیچ دارویی ندارد) - آن زخم متورم شد و تا گردن او را فرا گرفت و مرد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ۴۳ / ۲۲۶.

### پادشاهان؛ جیره خور اولیاء الهی

شیخ حر عاملی قدس سره در کتاب «اثبات الهداء» می‌گوید:

مرحوم سید نعمت الله جزائری در کتاب «مجمع البحرين» که در فضائل و مناقب امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نوشته است، حدیث طویلی را در رابطه‌ی با معجزات امام حسن علیه‌السلام نوشته که من به طور اجمال به آن اشاره می‌کنم.

یکی از سلاطین مقتدر چین، وزیری داشت که بسیار مدبر و دانشمند بود. وزیر پسری داشت در کمال حسن جمال و پادشاه به او بسیار عشق و محبت می‌ورزید. خود شاه نیز دختری داشت در نهایت زیبایی که او را نیز بسیار دوست می‌داشت.

آن پسر و دختر همدیگر را دیده و عاشق یکدیگر شده بودند، شاه بر این امر مطلع شد و هر دو را احضار کرد، و امر کرد تا هر دو را کشتند.

پس از قتل آنها به دلیل آنکه محبت زیادی که به آن دو داشت، بسیار پریشان حال شد و راه چاره‌ای ندید.

همه‌ی دانشمندان و بزرگان را طلب کرد و جریان قتل و ندامت خود را اظهار کرده و از آنها راه چاره‌اس خواست و گفت: باید در زنده شدن آن دو چاره‌ای بیندیشید.

آنها گفتند: محال است که مرده، زنده شود.

یکی از آنها گفت: می‌گویند در مدینه شخصی به نام حسن بن علی می‌باشد که اگر او بخواهد، می‌تواند این دو را زنده کند.

پادشاه گفت: تا آنجا چقدر راه است؟

گفتند: شش ماه.



پادشاه به یکی از نوکران ماهر و دلیرش دستور داد که: یک ماهه آن شخص را نزد من بیاور و الا تو را می‌کشم. آن شخص که مسلمان بود، ناراحت و غمگین از شهر بیرون رفت. مدتی که راه رفت، به چشمه‌ای رسید. از آن چشمه وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و برای فرج و گشایش خود دعا و تضرع کرد. ناگهان شخص نورانی را دید که به او می‌فرماید: برخیز! آن مرد می‌گوید: برخواستم و گفتم: تو کیستی؟

ایشان فرمودند: من حسن به علی بن ابی طالب علیه‌السلام هستم. گریه مکن؛ برو به شاه بگو من خود می‌آیم. آن شخص بسیار خوشحال شده برگشت و پیغام آمدن امیر عالم را به پادشاه داد. پادشاه امر کرد نعلش دختر و پسر را آوردند و جریان را به عرض امام حسن علیه‌السلام رساند و خواهش کرد که آن حضرت از خداوند بخواهد آن دو را زنده کند. امام حسن علیه‌السلام برای آنها دعا نمود [۱] ناگهان دختر و پسر زنده شدند و سپس مجلس عقد مهیا شد، و آن حضرت دختر پادشاه را به پسر وزیر عقد نمود و عروسی ملوکانه‌ای برپا شد و امام مجتبی علیه‌السلام به مدینه برگشت [۲].

پی نوشت ها:

[۱] دعای امام مجتبی علیه‌السلام این گونه بود: خداوندا؛ بحق جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه‌ی زهرا و برادرم سیدالشهداء، اینها را زنده بفرما. عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از چهارده معصوم علیهم‌السلام: ۱۹۳.  
[۲] اثبات الهداء ۲ / ۵۶۶.

### پیوند ناگسستنی در دنیا و آخرت

شکافنده دانشها امام باقر علیه‌السلام فرمود؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس دوست دارد به ریسمان محکم الهی که حق تعالی در قرآن فرموده چنگ بزند به گونه‌ای که گسستنی در آن نیست، باید علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم‌السلام را دوست بدارد؛ همانا خداوند ایشان را در عرش عظمت و جلال خود دوست می‌دارد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلاء العیون: ۱ / ۳۴۸.

### پیش بینی قتل عثمان و معرفی قاتلان او

می‌گویند: در قتل عثمان بن عفان غاصب، چون صحابه او را محاصره کردند، چهار روز پیش از اینکه کشته شود امام حسن علیه‌السلام فرمود: «من می‌دانم که چه کسی عثمان را می‌کشد.» و او را به نام و نشان بیان کرد. ولی شنوندگان این معجزه را از کهانت دانستند.

همچنین امام حسن علیه‌السلام در روز کشته شدن عثمان فرمود: «کسی که او را می‌کشد همین ساعت بر او داخل می‌شود و بدرستی که او زنده به شب نمی‌رسد.»

و همانطور که حضرت فرموده بود شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام.

### پاسخ کودک در کلاس، از علوم مختلف

حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم در ضمن بیانی مفصل حکایت فرماید:

روزی یک نفر عرب بادیه نشین به قصد حج خانه خدا حرکت کرد و در حال احرام چند تخم کبوتر از لانه کبوتران برداشت؛ و آن ها را شکست و خورد، سپس متوجه شد که در حال احرام نباید چنین می کرد.

و چون به مدینه بازگشت از مردم سؤال نمود خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله کیست؟ و منزلش کجاست؟ او را نزد ابوبکر بردند و او پاسخ آن مسئله را ندانست.

و بالاخره در نهایت اعرابی را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند و حضرت پس از مذاکراتی اظهار نمود: آنچه سؤال داری از آن کودکی که در کلاس نزد معلم نشسته است پرس که او جواب کافی را به تو خواهد داد.

اعرابی گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون»، پیغمبر خدا رحلت کرد و دین بازیچه افراد قرار گرفت و اطرافیان او مرتد شده اند.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: خیر، چنین نیست و افکار بیهوده در خود راه مده؛ و از این کودک آنچه می خواهی سؤال کن تا تو را آگاه نماید.

وقتی اعرابی متوجه کودک - یعنی؛ حضرت ابو محمد حسن مجتبی علیه السلام - شد دید قلمی به دست گرفته و مشغول خط کشیدن روی کاغذ می باشد؛ و معلم او را تشویق و تحسین نموده و به او آفرین می گوید.

اعرابی خطاب به معلم کرد و گفت: ای معلم! اینقدر او را تعریف و تمجید و تحسین می کنی، که گویا تو شاگردی و کودک، استاد تو است!؟

اشخاصی که در آن جلسه حضور داشتند خنده ای کردند و گفتند: ای اعرابی! تو سؤال خود را بیان کن و پراکنده گوئی مکن.

اعرابی گفت: ای حسن، فدایت گردم! من از منزل به قصد حج خارج شدم؛ و پس از آن که احرام بستم، به لانه کبوتران برخورد کردم؛ و تخم آن ها را برداشته و نیمرو کردم و خوردم و این خلاف را از روی عمد و فراموشی مسئله انجام دادم.

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: ای اعرابی! کار تو عمدی نبود و در سؤال خود اشتباه کردی.

اعرابی گفت: بلی، درست گفتم و من از روی نسیان و فراموشی چنین کردم، اکنون باید چه کنم.

خط کشی روی کاغذ بود فرمود: به تعداد تخم کبوتران که مصرف کرده ای، باید شتر جوان ماده تهیه کنی؛ و سپس آن ها با شتر نر، جفت گیری کنند؛ و برای سال آینده هر تعداد بچه شتری که به دنیا آمد، آن ها را هدیه کعبه الهی قرار دهی و قربانی کنی تا کفاره آن گناه باشد.

اعرابی گفت: این کودک دریائی از معارف و علوم الهی است؛ و اگر مجاز باشم خواهم گفت که تو خلیفه رسول الله باید باشی.

آن گاه حضرت مجتبی سلام الله علیه فرمود: من فرزند خلف رسول خدا هستم؛ و پدرم امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه بر حق وی خواهد بود.

اعرابی گفت: پس ابوبکر چکاره است؟

فرمود: از مردم سؤال کن که او چکاره است.

در همین لحظه صدای تکبیر مردم بلند شد و حضرت امیر علیه السلام فرمود: شکر و سپاس خداوندی را که در فرزندم علم و حکمتی را قرار داد که برای حضرت داود و سلیمان علیهما السلام قرار داده بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب شیخ طوسی: ج ۵، ص ۳۵۴، ح ۱۴۴، مدینه المعجز: ج ۳، ص ۹۴۴، هدایه الکبری: ص ۳۸.

### پاداش هدیه و علم آموزی

امام حسن عسکری علیه السلام حکایت نماید:

روزی شخصی از دوستان امام حسن مجتبی علیه السلام هدیه ای به محضر آن حضرت تقدیم کرد.

امام مجتبی علیه السلام هدیه را تحویل گرفت؛ و سپس اظهار داشت: من نیز می خواهم محبت تو را جبران نمایم، کدامین برایت بهتر است:

آیا هدیه ای که ارزش آن بیست برابر هدیه تو است، تقدیم دارم؟

یا آن که علمی را به تو بیاموزم تا بر آن شخص ناصبی که در روستای شما ساکن است، غالب و پیروز آیی و مؤمنین آن دیار را شادمان گردانی؟

ضمناً انتخاب هر کدام با خودت می باشد.

و چنانچه بهترین را انتخاب کنی هر دو را به تو خواهم داد و اگر بدترین را برگزینی باز هم تو را در انتخاب هر یک آزاد می گذارم.

دوست حضرت در پاسخ گفت: یا ابن رسول الله! مرا علمی بیاموز تا به واسطه آن در قبال آن ناصبی احتجاج کنم و بر او پیروز آیم و مؤمنین از حیرت و شرف و نجات یابند که همانا ارزش آن بیشتر از بیست هزار درهم خواهد بود.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: ارزش آن چندین برابر بیست هزار درهم است؛ و بلکه ارزشمندتر از تمام دنیا می باشد.

سپس علمی را به او آموخت؛ و همچنین بیست هزار درهم نیز به عنوان هدیه تقدیم او نمود.

امام حسن عسکری علیه السلام در ادامه فرمایش خود افزود: آن شخص خداحافظی کرد و رفت؛ و پس از مناظره و احتجاج با آن ناصبی بر او پیروز شد و خبر این پیروزی - شیعه بر ناصبی - در همه جا منتشر گردید.

بار دیگر که محضر امام مجتبی علیه السلام شرفیاب شد حضرت به او فرمود: بهترین و بیشترین سود را برده ای: دوستی و خوشنودی خداوند و رسولش و اهل بیت علیهم السلام او را برای خود تأمین کردی و نیز ملائکه و مؤمنین از تو شادمان گردیدند، نوش جان و گوارایت باد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۱۹ به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص ۳۴۷.

### پذیرایی از هفتاد میهمان و سخن آهو

یکی از اصحاب امام حسن مجتبی صلوات الله علیه حکایت می کند:

روزی آن حضرت از شهر مدینه منوره عازم شهر شام شد.

من نیز با عده ای - که تعداد آن ها هفتاد نفر بود - به همراه حضرت حرکت کردیم.

امام علیه السلام هنگام حرکت، روزه بود و هیچگونه آذوقه و زاد و توشه ای همراه خود برنداشته بودیم.

چون مقداری از مسافت را پیمودیم، خورشید غروب کرد و نماز مغرب و عشاء را به امامت آن حضرت خواندیم؛ و بعد از نماز، حضرت دست به دعا برداشت.

و هنگامی که دعایش به درگاه خداوند متعال پایان یافت، ناگاه متوجه شدیم که دری از آسمان گشوده شد و ملائکه الهی به همراه زنبیل هایی که پر از میوه و اشیاء خوراکی بود، وارد شدند.

و سپس آن غذاهای داغ و لذیذ؛ و همچنین میوه ها را جلوی میهمانان امام حسن مجتبی علیه السلام چیدند؛ و همه ما به همراه آن حضرت از آن غذاها و میوه ها میل کردیم.

و چون بسیار خوش طعم و لذیذ بود؛ و از جهتی ما نیز راه زیادی را پیموده بودیم و خسته و گرسنه شده بودیم، طبیعی بود که زیاد خوریم.

ولی بدون آن که چیزی از غذاها و میوه ها کم شده باشد، ملائکه ها آن ها را جمع کرده و به آسمان بالا بردند. [۱].  
همچنین آورده اند:

یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام حکایت می کند: روزی به همراه عده ای از دوستان در خارج از شهر مدینه، کنار آن حضرت نشسته و مشغول صحبت بودیم.

ناگهان گله آهوئی را در بیابان مشاهده کردیم که دسته جمعی در حال عبور بودند.

حضرت مجتبی سلام الله علیه فریادی بر آن ها کشید؛ و تمامی آن ها با ندای لبیک، فریاد امام علیه السلام را پاسخ گفتند و ایستادند.

پس از آن حضرت به آهوها اجازه حرکت داد و آن ها به راه خود ادامه دادند و رفتند.

جمعیت اظهار داشتند: یا ابن رسول الله! این ها حیواناتی وحشی بودند؛ و این کرامتی، زمینی بود؛ چنانچه ممکن باشد کرامتی بر ما ارائه فرما که آسمانی باشد.

حضرت نگاهی به آسمان کرد؛ و ناگهان گوشه ای از آسمان شکافته شد و نوری فرود آمد که روشنایش تمام خانه های شهر مدینه را فرا گرفت و پس از آن به وسیله آن نور زلزله و حرکتی عجیب در ساختمان ها ظاهر گشت که تمامی افراد وحشت زده شدند؛ و به امام علیه السلام گفتند: یا ابن رسول الله! دیگر بس است، همین معجزه ما را کفایت کرد و ایمان آوردیم؛ اکنون دستور بده تا اوضاع به حالت طبیعی خود باز گردد.

پس امام حسن مجتبی علیه السلام جمعیت را مخاطب قرار داد و فرمود: ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - اول همه اشیاء و آخر همه امور هستیم.

و ما قبل از آفرینش دنیا؛ و بلکه قبل از تمام موجودات جهان آفریده شده ایم و تا آخر دنیا نیز جاوید خواهیم بود

و ما اگر بخواهیم می توانیم در امور طبیعت با امر و نهی تصرف نمائیم و در آن ها دگرگونی به وجود آوریم. [۲].

[۱] مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۳۵، ح ۸۵۴ اثبات الهداء: ج ۲، ص ۵۶۱، ح ۲۵.

[۲] مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۳۴، ح ۸۵۷ اثبات الهداء: ج ۲، ص ۵۶۲، ح ۲۸.

### پیش بینی خطر در تشییع جنازه

محمد بن مسلم به نقل از امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه حکایت می نماید:

آثار شهادت و رحلت در چهره وی نمایان شد، وصایای امامت را به برادرش ابا عبدالله الحسین علیه السلام تحویل داد و اظهار داشت: برادرم، حسین! تو را به چند نکته مهم سفارش و توصیه می کنم؛ و از تو می خواهم که به آن ها اهمیت دهی.

و سپس چنین اظهار داشت: هنگامی که روح از بدنم پرواز کرد و مرا آماده دفن کردی، قبل از هر چیز جنازه ام را نزد قبر مطهر جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله ببری، تا با او تجدید عهد نمایم.

و بعد از آن نزد قبر مادرم فاطمه زهراء علیها السلام نیز بپر، پس از آن جنازه ام برگردان به سوی قبرستان بقیع؛ و مرا در آنجا دفن نما.

چون عایشه مصیبت بزرگی بر من وارد می کند که بسیار برای مؤمنین سخت و ناگوار خواهد بود، به جهت آن که عایشه دشمنی سرسختی با رسول خدا و با ما اهل بیت عصمت و طهارت دارد، بنابر این مواظب کینه و حسادت های او باشید.

سپس امام باقر علیه السلام افزود: پس از آن که امام حسن مجتبی علیه السلام به شهادت رسید؛ و اصحاب و یاران، جنازه مطهرش را غسل داده و بر جایگاه نماز حضرت رسول بردند؛ و بر جنازه اش نماز گذاردند.

و آن هنگام که خواستند پیکر مقدّسش را برای وداع با جدّ بزرگوارش، به سمت مسجد و قبر مطهر رسول گرامی اسلام صلوات الله علیه حرکت دهند، مأمورین عایشه سریع به او خبر دادند که جنازه را به سمت قبر مطهر می برند و می خواهند او را کنار پیغمبر اسلام دفن کنند.

عایشه سوار بر قاطری شده و به همراه عدّه ای دیگر بر جنازه و تشییع کنندگان حمله کردند؛ و فریاد کنان گفتند: جنازه نباید وارد حرم گردد، چون من در آن خانه سهمیم هستم.

در این هنگام امام حسین علیه السلام فرمود: ای عایشه! تو و پدرت از قدیم الایام حرمت رسول خدا را شکستید؛ و بدانید که فردای قیامت باید پاسخ گوی کردار و برخوردهای خود باشید.

و پس از آن، جنازه مقدّس را به سمت قبرستان بقیع حرکت دادند و در آن جا دفن کردند. [۱].

و روایات در این باره مختلف است و در بسیاری از احادیث آمده است که جنازه آن امام مظلوم را هدف تیرهای خویش قرار دادند و چند تیر بر پیکر مقدّس آن امام همام اصابت کرد.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۱، مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۳۴۰، ح ۸۴ و ص ۳۷۲، ح ۹۴، با مختصر تفاوت.

### پنج درس ارزنده و آموزنده

۱ - روزی معاویه، امام حسن مجتبی علیه السلام را مورد خطاب قرار داد و گفت: من از تو بهتر و برتر هستم.

حضرت فرمود: آیا دلیل و شاهی بر مدّعی خود داری؟

معاویه پاسخ داد: بلی؛ چون اکثریت مردم موافق با من هستند و اطراف من رفت و آمد دارند، در حالی که هیچ کسی با تو نیست مگر افرادی اندک و ناچیز.

امام مجتبی علیه السلام اظهار داشت: افرادی هم که اطراف تو قرار گرفته اند، دو دسته اند: یک دسته فرمان بر و مطیع، و دسته ای ناچار و مضطر می باشند.

پس آن هائی که از روی میل و رغبت پیرو تو می باشند، همانا مخالف خدا و رسول و معصیت کار هستند؛ و آن هائی که از روی ناچاری با تو می باشند، در پیشگاه خدا معذور خواهند بود.

سپس افزود: ای معاویه! من نمی گویم از تو بهترم، زیرا فضایل پسندیده ای در تو وجود ندارد، همان طوری که خداوند تو را به جهت کارهایت از فضائل و معنویت پاک گردانده است؛ و مرا از زشتی ها و رذائل پاک و منزّه ساخته است. [۱].

۲ - در روایات متعددی وارد شده است:

هرگاه امام حسن علیه السلام می خواست وضوء بگیرد و آماده نماز شود، رنگ چهره اش دگرگون و زرد می گشت و لرزه بر اندامش می افتاد، و چون علت آن را پرسیدند؟

فرمود: در حقیقت هر که بخواهد به درگاه خداوند متعال برود و با او سخن و راز و نیاز گوید باید چنین حالتی برایش پیدا شود. [۲].

۳ - روزی حضرت امام مجتبی علیه السلام مشغول خوردن غذا بود، که سگی نزدیک آن حضرت آمد، حضرت یک لقمه خود تناول می نمود و یک لقمه نیز جلوی سگ می انداخت.

اصحاب گفتند: یابن رسول الله! سگ حیوانی کثیف و نجس است، اجازه فرما آن را از این جا دور کنیم؟

امام علیه السلام فرمود: آزادش بگذارید، این سگ گرسنه است و من از خدا شرم دارم که غذا بخورم و حیوانی گرسنه به من نگاه ملتسانه کند و محروم بماند. [۳].

۴ - به نقل از زید بن ارقم آورده اند:

روزی پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله در مجلسی هفت عدد سنگ ریزه در دست خود گرفت؛ و در دست حضرت تسبیح گفتند.

آن گاه امام حسن مجتبی علیه السلام، نیز آن سنگ ریزه ها را در دست گرفت و نیز تسبیح خدا گفتند.

پس بعضی افراد حاضر در مجلس، همان ریگ ها را در دست گرفتند؛ ولی هیچ کلمه ای و حرفی از آن ها شنیده نشد، هنگامی که علت آن را سؤال کردند؟

حضرت فرمود: این سنگ ریزه ها تسبیح خدا نمی گویند، مگر آن که در دست پیامبر و یا وصی او باشد؛ و اراده تسبیح نماید. [۴].

۵ - بسیاری از مورّخین و محدّثین حکایت کرده اند:

روزی امام حسن مجتبی صلوات الله علیه در میان جمعی از اصحاب، مارهائی را به نزد خود فرا خواند.

و آن ها را یکی پس از دیگری می گرفت و بر اطراف میج دست و گردن خود می پیچید؛ و سپس رهایشان می نمود تا بروند.

همین بین شخصی از خانواده عمر بن خطاب - که در آن مجلس - حضور داشت، گفت: این که هنر نیست، من هم می توانم چنین کاری را انجام دهم؛ و یکی از مارها را گرفت و چون خواست بر دست خود بیچد؛ ناگهان مار، نیشی به او زد و در همان حالت آن شخص عمری به هلاکت رسید. [۵].

- [۱] بحار الأنوار: ج ۴۴، ص ۱۰۴، ص ۱۲.
- [۲] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۳۳۹، ح ۱۳.
- [۳] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۳۵۲، ح ۲۹.
- [۴] اثبات الهداء: ج ۲، ص ۵۶۰، ح ۲۰.
- [۵] اثبات الهداء: ج ۲، ص ۵۶۳، ح ۳۳۲، مدینه المعجز: ج ۳، ص ۲۴۰، ح ۸۶۲.

### پاسخ به پرسشهای حضرت خضر

در عصر خلافت ابوبکر، حضرت امام علی علیه السلام به همراه فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السلام و سلمان فارسی، در مسجد الحرام (کنار کعبه) نشسته بودند.

ناگاه، مردی خوش قامت، که لباس‌های زیبا پوشیده بود، نزدیک آمد و به حضرت امام علی علیه السلام سلام کرده، در محضر آن حضرت نشست و چنین گفت: ای امیرالمؤمنین! من از شما سه مسأله می‌پرسم، اگر شما پاسخ آنها را دادید، می‌فهمم که آنها حق شما را غصب کردند و دنیا و آخرت خود را تباه ساخته‌اند (و تو بر حق هستی) و گرنه، آنها و شما در یک سطح و با هم برابر هستید.

امام علی علیه السلام فرمود: آنچه می‌خواهی بپرس.

مرد ناشناس گفت:

۱. به من خبر بده، وقتی که انسان می‌خوابد، روحش به کجا می‌رود؟
۲. انسان چگونه چیزی را به یاد می‌آورد و چیزی را فراموش می‌کند؟
۳. افراد چگونه به دایی یا عموی خود شباهت پیدا می‌کنند؟

در این هنگام، امام علی علیه السلام به فرزند بزرگوارش، (امام) حسن علیه السلام متوجه شد و فرمود: ای ابامحمد! پاسخ (پرسشهای) این مرد را بده!

امام حسن مجتبی علیه السلام به مرد ناشناس رو کرد و پاسخ (پرسشهای) او را این چنین بیان کرد:

۱. انسان هنگامی که می‌خوابد، روح او (منظور، مرحله‌ای از روح است، نه روح کامل) به باد می‌پیوندد و آن باد به هوا آویخته می‌شود، تا هنگامی که بدن انسان برای بیدار شدن، حرکت می‌کند.
- در این هنگام، خداوند به روح اجازه می‌دهد تا به پیکر صاحبش بازگردد. پس از این اجازه، آن روح، باد را و باد هوا را جذب کرده و روح به پیکر صاحبش بازمی‌گردد و در آن آرام می‌گیرد.
- و اگر خداوند به روح اجازه‌ی بازگشت نداد، هوا باد را و باد روح را جذب کرده و تا روز قیامت، روح به پیکر صاحبش بازمی‌گردد.

۲. در مورد یادآوری و فراموشی، از این جهت است که قلب انسان، براساس حق قرار دارد و روی حق، طبقی افکنده شده است.

اگر انسان در این هنگام صلوات بر محمد و آلش صلی الله علیه و آله فرستاد، آن طبق از روی حق برداشته شده و قلب روشن می‌شود و انسان مطلب فراموش شده را به یاد می‌آورد.

و اگر صلوات کامل نفرستاد، آن طبق بر روح حق پرده می‌افکند و در نتیجه قلب تاریک شده و انسان در میان فراموشی می‌ماند.

۳. در مورد شباهت نوزاد به دایی یا عموی خود، از این جهت است که هنگامی که مرد با آرامش خاطر با همسرش آمیزش کرد و در این حال، نطفه‌ی فرزند منعقد گردید، آن فرزند به پدر و مادرش شباهت پیدا می‌کند.

و اگر او، با پریشانی و اضطراب با همسرش آمیزش نمود و در این حال نطفه‌ی فرزند منعقد گردیده، آن فرزند، به دایی یا عمویش شباهت پیدا می‌کند.

مرد ناشناس که در مورد پاسخ سه سؤال، خود را به طور کامل قانع شده یافته بود، برخاست و به طور مکرر، به یکتایی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وصایت حضرت امام علی علیه السلام و سایر امامان معصوم - علیهم السلام - تا حضرت قائم علیه السلام گواهی داد و از آنجا رفت.

حضرت امام علی علیه السلام، به فرزند بزرگوارش، امام حسن علیه السلام، فرمود: به دنبال این مرد ناشناس برو و ببین که او به کجا می‌رود.

امام حسن علیه السلام به دنبال مرد ناشناس حرکت کرد. او را دید که از مسجد بیرون رفت و در همین هنگام از نظرها غایب شد.

امام حسن علیه السلام نزد پدر بزرگوارش حضرت امام علی علیه السلام بازگشت و از غایب شدن مرد ناشناس خبر داد.

امام علی علیه السلام از امام حسن علیه السلام پرسید: آیا دانستی که او چه کسی بود؟

امام حسن علیه السلام پاسخ داد: خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام آگاهترند.

حضرت امام علی علیه السلام فرمود: او حضرت خضر علیه السلام بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج طبرسی، ج ۱؛ صص ۳۹۶، ۳۹۸؛ اثبات الوصیة، صص ۱۵۷ - ۱۵۸، طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم السلام، صص ۲۵۰ - ۲۵۲.

### پاسخ کوبنده به عبیدالله بن عمر

عبیدالله، پسر عمر بن خطاب، یکی از سران لشکر معاویه بود.

او، در یکی از روزهای جنگ صفین برای امام حسن علیه السلام پیام داد: من درخواستی از شما دارم، ساعتی اجازه بده، تا با هم ملاقات کنیم.

امام حسن علیه السلام جواب مثبت داد و آنها در محلی با هم ملاقات کردند.

عبیدالله، در این ملاقات، با کمال گستاخی و فریبکاری، به امام حسن علیه السلام گفت: پدرت علی علیه السلام به قریش ستم کرد و آنها را دشمن خود نمود. آیا تو روا می‌دانی که او را از خلافت خلع کنی و خودت به جای او بنشینی؟ امام حسن علیه السلام فرمود: نه، سوگند به خدا! که چنین کاری نخواهد شد.

سپس، آن حضرت خطاب به عبیدالله فرمود: ای پسر خطاب! سوگند به خدا! گویی که من تو را می‌نگرم که امروز یا فردا، کشته شده‌ای، شیطان، رفتار و گفتار تو را در نظرت آراسته و تو را فریب داد، ولی تو به زودی به هلاکت می‌رسی و کشته خواهی شد. راوی می‌گوید: سوگند به خدا! آن روز هنوز به غروب نرسیده بود که عبیدالله به دست سپاهیان امام علی علیه السلام کشته شد. همان روز، امام حسن علیه السلام در میدان جنگ، شخصی را دید که کشته شده و مردی نیزه‌اش را در چشم او استوار نموده و اسبش را به پای او بسته است.

امام حسن علیه السلام به حاضران فرمود: ببینید این کشته شده و قاتل او کیست؟ آنها دیدند آن کشته شده عبدالله بن عمر است و آن مردی که او را کشته است، مردی از قبیله‌ی همدان می‌باشد [۱].



پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۱۹۳، سیره‌ی چهارده معصوم علیه‌السلام ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

### پاسخ به پرسشهای مرد شامی

پادشاه روم، به وسیله‌ی نامه، پرسشهایی از معاویه پرسید. معاویه از پاسخ آن پرسشها، عاجز ماند. به همین دلیل، مردی را به عنوان مأمور مخفی، نزد امام علی علیه‌السلام فرستاد، تا پاسخ آن پرسشها را از آن حضرت دریافت کند و برای پادشاه روم بفرستد. مأمور مخفی معاویه به کوفه آمد و به محضر امام علی علیه‌السلام رسید و چون ناشناس بود، امام علی علیه‌السلام از او بازجویی کرد.

آن مأمور، به حقیقت حال خود اعتراف نمود.

امام علی علیه‌السلام فرمود: خداوند، پسر هند جگر خوار (معاویه) را بکشد. تا چه اندازه خود و همراهانش، گمراهند. خداوند، خودش بین من و این امت داوری کند، که نسبت به من قطع رحم کردند، مقام ارجمند مرا کوچک شمردند و اوقات عمر مرا تباه نمودند. حسن و حسین علیه‌السلام و محمد حنفیه را به اینجا بیاورید. سپس آنها را حاضر کردند.

امام علی علیه‌السلام به مرد شامی فرمود: این دو نفر، حسن و حسین علیه‌السلام، پسران رسول خداوند و این (محمد حنفیه) پسر من است. سؤالهای خود را از هر کدام از اینها که دوست داری بپرس.

مرد شامی، امام حسن علیه‌السلام را انتخاب نموده و سپس سؤالهای خود را به ترتیب زیر، از آن حضرت پرسید:

۱. میان حق و باطل، چقدر فاصله است؟
۲. میان آسمان و زمین، چقدر راه است؟
۳. میان مشرق و مغرب، چقدر فاصله است؟
۴. این لکه‌ای که در چهره‌ی ماه دیده می‌شود، چیست؟
۵. قوس قزح (رنگین کمان) چیست؟
۶. کهکشان چیست؟
۷. نخستین چیزی که بر روی زمین روان و آشکار شد، چیست؟
۸. نخستین چیزی که روی زمین جنید، چه بود؟
۹. آن چشمه‌ای که ارواح مؤمنان و کافران در آن مأوا کنند، کدام است؟
۱۰. خنثی چیست؟
۱۱. آن ده چیزی که هر کدام آنها از دیگری سخت‌ترند، کدامند؟

آنگاه، امام حسن علیه‌السلام، بی‌درنگ شروع به پاسخ دادن به پرسشهای آن مرد شامی کرده، اینچنین فرمود:

(۱) میان حق و باطل، چهار انگشت فاصله است. (به طوری که) آنچه را که با چشم خود بینی، حق و آنچه را که با گوشه‌ی بطنی، باطل است.

(۲) میان زمین و آسمان، به اندازه‌ی دعای ستم‌دیده (که زود به آسمان می‌رسد و مستجاب می‌شود) و چشم اندازه‌ی انسان، فاصله

است و هر کسی که به جز این را بگوید، او را تکذیب کن.

(۳) میان مشرق و مغرب، به اندازه‌ی یک روز مسیر خورشید است، آنگاه که خورشید طلوع کند، تا آنگاه که غروب نماید.

(۴) در مورد لکه‌های ماه، بدان که نور ماه مانند نور خورشید است، خداوند، آن نور را (زمانی) محو می‌کند، چنانکه در قرآن می‌فرماید:

«فمحونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصره» [۱].

یعنی: «پس نشانه‌ی شب را محو (پنهان) کردیم و نشانه‌ی روز را تابان نمودیم».

(۵) و اما قوس قزح: مگو قزح! زیرا «قزح» شیطان است. ولی آن قوس، قوس خدای متعال (قوس الله) و سبب امان از غرق شدن است. (به نقل از تحف العقول مترجم، ص ۲۵۸).

(۶) کهکشان، همان گشادگی (و وسعت فضای آسمان، برای ستارگان بسیار) است، که در طوفان نوح علیه‌السلام، مرکز نزول آب سیل آسا بود، (شاید، با نگاه ظاهریه توده‌های ابر، از جانب آن کهکشان‌ها برخاست و موجب طوفان نوح گردید).

(۷) نخستین چیزی که در زمین، روان و آشکار شد، وادی دلس (وادی ظلمت) بود.

(۸) نخستین چیزی که روی زمین جنید، درخت خرما بود.

(۹) نام آن چشمه‌ای که ارواح مؤمنان در آن مأوا می‌گیرند، «سلمی» است، و نام آن چشمه‌ای که ارواح کافران، در آن پناه می‌گیرند، «برهوت» است.

(۱۰) خنثی، آن انسانی است که نمی‌داند مرد است یا زن، او تا هنگام بلوغ، در انتظار می‌ماند، اگر پستان در آورد، زن است و اگر ریش در آورد، مرد است.

اگر این دو نشانه، در او آشکار نشد، به او گفته می‌شود، به طوف دیوار ادرار کند، اگر ادرار او به دیوار برسد، مرد است و اگر ادرار او چون ادرار کردن شتر، واپس گردد، زن است.

(۱۱) آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت‌تر است، عبارتند از:

۱. سنگ سخت است.

۲. سخت‌تر از سنگ، آهن است.

۳. سخت‌تر از آهن، آتش است.

۴. سخت‌تر از آتش، آب است.

۵. سخت‌تر از آب، ابر است.

۶. سخت‌تر از ابر، باد است.

۷. سخت‌تر از باد، فرشته‌ای است (که آن باد را به حرکت درمی‌آورد).

۸. سخت‌تر از آن فرشته، فرشته‌ی مرگ (عزرائیل علیه‌السلام) است.

۹. سخت‌تر از عزرائیل علیه‌السلام، مرگ است.

۱۰. و سخت‌تر از مرگ، فرمان خدا، است.

مرد شامی، از پاسخهای امام حسن علیه‌السلام، آنچنان تحت تأثیر قرار گرفت که همان دم گفت: گواهی می‌دهم که تو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و علی علیه‌السلام، وصی محمد صلی الله علیه و آله است.

سپس، مرد شامی، این پاسخها را برای معاویه نوشت و معاویه هم آنها را برای پادشاه روم فرستاد.

پادشاه روم، پس از دریافت کردن پاسخ پرسشهای یازده گانه‌ی خود، گفت: به عقیده‌ی من، این پاسخها از خود معاویه نیست، بلکه

از مخزن نبوت گرفته شده است [۲] [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۲.

[۲] تحف العقول، صص ۲۵۷، ۲۵۹.

[۳] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم السلام، صص ۲۶۱، ۲۶۲ (با اندکی تصرف و تغییر).

### پاسخ یک پرسش پیچیده

روزی، گروهی از شیعیان به خانه‌ی امام علی علیه السلام برای سؤال از یک مسأله‌ی پیچیده آمدند. آن روز، امام علی علیه السلام در خانه نبود و فرزند بزرگوارش، امام حسن علیه السلام، در جایگاه پدر بزرگوارش نشسته بود. آنها، به امام حسن علیه السلام عرض کردند: ما، برای حل مشکلی به اینجا آمده‌ایم.

امام حسن علیه السلام فرمود: مشکل شما چیست؟

آنها گفتند: مشکل ما این است که:

زنی با شوهر خود، همبستر شده، سپس بلافاصله، با دختری هم تماس گرفته (یعنی: آن زن، با آن دختر عمل مساحقه را انجام داده است) و نطفه‌ی شوهرش را به رحم آن دختر انتقال داده و آن دختر هم از این راه باردار شده است!

حالا، ما می‌خواهیم بدانیم که نظر اسلام، درباره‌ی چنین زنی چیست؟

امام حسن علیه السلام فرمود: آری، مسأله پیچیده‌ای است و برای حل آن، حضور امام علی علیه السلام لازم است. در عین حال، من پاسخ این مسأله را می‌دهم، اگر پاسخ من صحیح بود، که از ناحیه خداوند متعال و امام علی علیه السلام است و اگر پاسخ من اشتباه بود، از ناحیه‌ی خودم می‌باشد.

حکم اسلام، در این مورد، چنین است:

۱. مهریه‌ی آن دختر، به اندازه‌ی مهریه‌ی دختران امثال او (به دستور حاکم شرع) از آن زن گرفته و به دختر داده می‌شود؛ زیرا، هنگام تولد بچه، او دیگر دختر نخواهد بود.

۲. باید آن زن را مانند زن زناکار کیفر (سنگسار) نمایند؛ زیرا، گناه او (نتیجه‌اش) با زنا‌ی زن شوهر دار یکی است.

۳. صبر می‌کنند تا بچه متولد شود، سپس آن بچه را به صاحب نطفه (شوهر آن زن گناهکار) می‌دهند و بر آن دختر، مجازات حد را جاری می‌سازند.

آن گروه، از محضر امام حسن علیه السلام خارج شدند و در مسیر راه، با امیرمؤمنان، امام علی علیه السلام، ملاقات نموده و ماجرای ملاقات خود با امام حسن علیه السلام را به عرض آن حضرت رساندند.

سپس، امام علی علیه السلام فرمود:

«لو أننی المسئول، ما كان عندی فیها أكثر مما قال ابنی» [۱].

یعنی: «اگر این سؤال از من می‌شد، در نزد من، زیادتر از آن چه که پسر من گفت، نبود.»

یعنی، پاسخ مسأله، همان است که فرزندم امام حسن علیه السلام به شما داده است [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۳.

[۲] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۲۶۴ (با اندکی تصرف و تغییر).

### پاسخ به پرسشهای امیر مؤمنان

حافظ ابونعیم، در «حلیه الأولیاء» می‌نویسد:

روزی، امیرالمؤمنین علیه‌السلام از پسر ارجمند خود، امام حسن مجتبی علیه‌السلام، چند سؤال پرسید. امام حسن مجتبی علیه‌السلام، پاسخ‌های روشن و کافی آن سؤالها را بیان کرد، به طوری که آن پاسخها، مورد پذیرش و تحسین امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار گرفت.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: پسر عزیزم! سداد چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: ای پدر بزرگوار! سداد، دفع منکر است به معروف.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: شرف، چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: نیکی کردن به عشیره و گذشتن از جرم ایشان و عفو نمودن آنان.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: مروت چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: عفت و اصلاح مال.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: جود و سماحت، در چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: بذل مال، در حال دشواری و آسانی.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: بخل چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: آنچه را که در دست او باشد، آن را شرف پندارد و آنچه را که انفاق کند، تلف بداند.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: مؤاخات و برادری چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: مساوات و کمک مالی، در حل فقر و دارایی.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: جبن و بی‌دلی چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: جرأت داشتن بر دوست و ترسیدن از دشمن.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: غنیمت چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: رغبت و علاقه داشتن بر تقوا، و زهد و بی‌میلی به دنیا، که آن خدمت قابل ستایش است.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: حلم چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: خشم فروخوردن و عنان نفس، به دست گرفتن.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: غنا چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: خشنودی نفس است به قسمت الهی، اگر چه اندک باشد و بهترین غنا، غنای نفس است.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: فقر چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: غلبه و استیلا‌ی حرص نفس، بر همه چیز.

امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید: عقل چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: نگاه داشتن دل.

امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: سنأ - یعنی: رفعت و بلندی - به چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: به انجام کارهای شایسته و ترک امور ناپسند و قبیح.

امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: سفه چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: متابعت کردن از اهل دنائت و مصاحبت نمودن با گمراهان.

امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: غفلت چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: ترک مسجد و اطاعت از مفسد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: حرمان چیست؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: ترک حظ و بهره‌ای که نصیب کسی شود و آن را بدون استفاده، از دست بدهد.

این نوع پاسخها، از امام حسن مجتبی علیه‌السلام، دلیل روشنی است بر احاطه‌ی علمی آن حضرت بر جمیع علوم؛ زیرا، بدون فکر و نظر و فی البداهه، این نوع جوابها، گفته شده است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۳ - تحف العقول، ص ۲۲۷ - طبق نقل آفتاب مهربانی، صص ۳۸ - ۴۰.

### پاسخ به اعتراض مرد یهودی

امام حسن علیه‌السلام، در عین آنکه پارسا بود، خوشپوش، آراسته و باوقار بود.

روزی، آن حضرت، باشکوه و نورانیت خاصی، سوار بر قاطری زیبا، از کوچه‌های مدینه، عبور می‌کرد و می‌خواست به بیرون مدینه برود.

در مسیر راه آن حضرت، یک نفر یهودی، که آن حضرت را دید، به پیش آمده و به آن حضرت عرض کرد: من از شما سؤالی دارم.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: سؤال خود را بپرس.

مرد یهودی گفت: جد شما، رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده است: «الدنیا، سجن المؤمن و جنه الکافر».

یعنی: دنیا، زندان مؤمن، و بهشت کافر است. ولی من، اکنون که وضع تو را با وضع خودم مقایسه می‌کنم، می‌بینم که تو در آسایش هستی و من در سختی!

امام حسن علیه‌السلام فرمود: این تصور غلط است که مؤمن باید از همه چیز محروم باشد، (مقایسه تو بیجا است؛ بلکه، تو اینچنین، مقایسه کن که) هر گاه، مقام ارجمند مؤمن را در بهشت با وضع مؤمن در دنیا، مقایسه کنی و همچنین اگر مقام پست کافر را در دوزخ، با وضع کافر در دنیا مقایسه کنی، آنگاه خواهی فهمید که دنیای مؤمن نسبت به آخرتش زندان و دنیای کافر نسبت به آخرتش، بهشت می‌باشد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فصول المهمه، ابن صباغ مالکی (به صورت اقتباس) ص ۱۳۸، طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم، ص ۲۹۱.

## پاسخ به پرسشی پادشاه روم

علامه‌ی مجلسی قدس سره در جلد دهم از کتاب بحارالأنوار، از کتاب تفسیر علی بن ابراهیم، روایت می‌کند که: پادشاه روم، از حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، موضوعات متعددی را پرسید، که از جمله‌ی آن سؤالها است:

۱. آن هفت چیزی را که خداوند خلق کرد، در حالیکه آنها در رحم مادر نبودند، کدامند؟

حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: (آن هفت چیز عبارتند از:)

۱. حضرت آدم علیه‌السلام.

۲. حضرت حوا علیه‌السلام.

۳. قوچ حضرت ابراهیم علیه‌السلام.

۴. ناقه‌ی حضرت صالح علیه‌السلام.

۵. ابلیس.

۶. مار.

۷. کلاغی را که خداوند متعال، آن را در قرآن ذکر فرموده است.

آن کلاغ، همان است که خداوند متعال، در آیه‌ی مبارکه‌ی سی و یکم از سوره‌ی شریفه‌ی مائده، به آن اشاره کرده است، چنانکه می‌فرماید:

«فبعث الله غرابا يبحث فی الأرض لیریه کیف یواری سوءه أخیه...»

آنگاه، پادشاه روم راجع به ارزاق خلاق، از حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام پرسید.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: ارزاق خلاق، در آسمان چهارم است و به اندازه‌ی معلومی نازل می‌شود و تقسیم می‌گردد.

پادشاه، روم از امام حسن علیه‌السلام، درباره‌ی ارواح مؤمنان پرسید که آنان پس از مردن در کجا خواهند بود؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: آنها در هر شب جمعه، نزد صخره‌ی (سنگ) بیت المقدس، اجتماع می‌کنند. پادشاه روم پرسید: ارواح کفار در کجا اجتماع می‌کنند؟

امام حسن علیه‌السلام فرمود: ارواح کفار، در وادی حضر موت، که پشت شهر یمن است، اجتماع می‌نمایند.

همین که امام مجتبی علیه‌السلام، این جوابها را فرمود، پادشاه روم متوجه یزید بن معاویه لعنهما الله شد، که در آن مجلس حضور داشت و به او گفت: آیا فهمیدی که این علم، یک نوع علمی است که آن را کسی نمی‌داند، مگر پیغمبر مرسل، یا وزیر او، که خدا او را به مقام وزارت، محترم شمرده باشد، یا عترت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و غیر از او، آن دشمنی است که خداوند، به قلب او مهر زده (که نمی‌تواند چیزی را بفهمد) و او دنیای خویش را بر آخرت خود و هوا و هوس را بر دین خویش، برگزیده است و او ست که از ظالمین و ستمکاران خواهد بود.

یزید، از این سرزنشها ساکت و خجل شد.

آنگاه، پادشاه روم بعد از آن که جایزه‌ی نیکویی را به امام حسن علیه‌السلام داد، به آن حضرت گفت: دعا کن تا خداوند دین پیامبر تو را نصیب من نماید؛ زیرا که حلاوت سلطنت، میان من و ایمان آوردن، حایل شده است و من، این مقام را شقاوت و عذاب دردناکی می‌بینم.

پس از این جریان، یزید به جانب پدرش معاویه برگشت و پادشاه روم، برای معاویه نوشت: آن کسی که بعد از پیغمبر شما، خداوند

به او علم و دانش داد و طبق تورات، انجیل، زبور، فرقان (یعنی قرآن) و آنچه که در آنها نوشته شده است، قضاوت و حکومت کند، حق و خلافت برای او خواهد بود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ستارگان درخشان، سرگذشت امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۵۹؛ طبق نقل آفتاب مهربانی، صص ۵۸ - ۶۰.

### پدر هشت دختر

عربهای صحرائشین، وقتی که به مدینه می آمدند، می دانستند که اگر چنانچه در هیچ جا از آنها نگهداری و پذیرایی نمی شود، در خانه‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام، به روی همه باز است.

امام حسن مجتبی علیه السلام، بخش قابل توجهی از اموال خود را، در راه دستگیری از محتاجان و اطعام غریبان و دلجویی از نیازمندان، به مصرف می رسانید.

روزی از روزها، مرد عربی که بسیار زشت رو و بدسینما بود، به خانه‌ی امام حسن علیه السلام وارد شد و چون گرسنه بود، بر سر سفره نشست و شروع به خوردن کرد، تا سیر شد و سپس، دست از غذا کشید. امام حسن علیه السلام، از این مهمانهای ناخوانده و ناشناس، همیشه داشت و از اینکه آن حضرت می دید که آنان شکمی از عزا درمی آوردند، خوشحال می شد.

وقتی که نگاه مرد عرب، به روی امام مجتبی علیه السلام افتاد، آن حضرت با لبخندی، از او پرسید: از کجا می آیی؟ آیا تنها هستی؟ مرد عرب پاسخ داد: من برای انجام کاری، از صحرا، به این جا آمده‌ام و در این شهر، تنها هستم. اما زنی دارم که هشت دختر پشت سرهم، برایم آورده است. تنها فرقی که من با بچه‌هایم دارم، این است که آنها همه از من پرخورترند و من هم از همه‌ی آنها خوشگترم.

حضرت امام مجتبی علیه السلام، با شنیدن این حرف از آن مرد عرب، تبسم کرد و بر حال او رحمت آورد و پول قابل توجهی را به او بخشید و فرمود: این هم، برای زن و هشت دخترت! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] لطائف، ص ۱۳۹؛ طبق نقل قصه‌های چهارده معصوم، آذر یزدی، ص ۱۰۰.

### پاسخی به نامه تسلیت آمیز اصحاب

علامه مجلسی (ره)، در کتاب «جلاء العیون» فرموده است:

شیخ طوسی (ره)، به سند معتبر، از حضرت امام جعفر صادق، روایت کرده است که:

دختری از دختران حضرت امام حسن علیه السلام، وفات کرد. سپس، گروهی از اصحاب آن حضرت، نامه‌ی تعزیت (و تسلیتی را) برای آن حضرت، نوشتند.

آنگاه، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، در پاسخ نامه‌ی اصحاب خود، این چنین مرقوم فرمود:

اما بعد؛ نامه‌ی شما که مرا در مرگ فلان دختر من، تسلی داده بودید، که من در بلای او صابر هستم.

به درستی که مصایب زمان، مرا به درد آورده است و نوایب دوران و مفارقت دوستانی که با آنها الفت داشته‌ام، مرا آزرده کرده است و برادرانی که من، آنها را دوست خود می‌انگاشتم و از دیدنشان شاد می‌شدم و دیده‌های آنان نیز، به ما روشن بود. پس مصایب ایام، به ناگاه ایشان را فروگرفت و مرگ، ایشان را ربود و به لشکرهای مردگان برد. ایشان با یکدیگر مجاور هستند، بدون آنکه در میانشان، آشنایی باشد، و بدون آنکه یکدیگر را ملاقات کنند و بدون آنکه از یکدیگر بهره‌مند گردند، یا به زیارت یکدیگر روند، با آنکه خانه‌های آنها، بسیار به یکدیگر نزدیک است. خانه‌های بدنهای آنها، از صاحبانشان خالی گشته و دوستان و یارانشان، از آنها دوری کرده‌اند. ما خانه‌ای مثل خانه‌ی آنها و کاشانه‌ای مثل قرارگاه ایشان، ندیده‌ایم. آنها، در خانه‌های وحشت‌انگیز ساکن گردیده، از خانه‌های مألوف خود دوری گزیده، دوستان، بدون دشمنی، از آنان مفارقت کرده و آنها را برای پوسیدن و کهنه شدن، در داخل گودال‌ها (قبرها) افکنده‌اند. این دختر من کنیز مملوکی بود و به راهی پیموده شده که پیشینیان به آن راه رفته‌اند رفت، و آیندگان نیز، به آن راه خواهند رفت. والسلام [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] منتهی الآمال، محدث قمی، ج ۱، ص ۲۶۸. (با بازنویسی ما).

### پاداش زیارت پیامبر و فرزندان او

صدوق با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:

امام حسن بن علی علیه‌السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: پدرم! پاداش کسی که تو را زیارت کند، چیست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فرزندم! هر کس مرا - زنده باشم یا مرده - پدرت، برادرت، یا تو را زیارت کند، بر عهده‌ی من است که در قیامت او را دیدار کنم و از گناهانش برهانم. [۱].

ابن قولویه به سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

امام حسن علیه‌السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: پدر بزرگ! پاداش کسی که تو را زیارت کند، چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فرزندم! هر کس مرا - در زندگی و پس از مرگم - یا پدرت را زیارت کند، بر عهده‌ی خدا است که من در قیامت او را زیارت کنم و از گناهانش برهانم. [۲].

صدوق با سند خود از امام صادق علیه‌السلام و او از پدران بزرگوار خود نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: پدر بزرگ! پاداش کسی که به دیدار تو آید، چیست؟ آن حضرت فرمود: هر کس مرا، پدرت، تو یا برادرت را زیارت کند، بر عهده‌ی من است که در قیامت او را دیدار کنم؛ تا از گناهانش برهانم. [۳].

شیخ طوسی با سند خود از معلی بن جعفر نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: ای رسول خدا! پاداش کسی که ما را زیارت کند، چیست؟ آن حضرت فرمود: هر کس مرا پدرت



را، برادرت را یا تو را - در زندگی یا پس از مرگ - زیارت کند، بر عهده‌ی من است که در قیامت او را نجات دهم. [۴].

شیخ طوسی با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

روزی حسن بن علی علیه‌السلام بر دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که سر بلند کرد و پرسید: پدر بزرگ! کسی که پس از مرگت تو را زیارت کند، چه پاداشی دارد؟ آن حضرت فرمود:

فرزندم! هر کس پس از مرگم به زیارتم بیاید، بهشت بر او واجب است. هر کس پس از مرگ پدرت به زیارت او بیاید، بهشت بر او واجب است. هر کس پس از مرگ برادرت به زیارت او بیاید، بهشت بر او واجب است. هر کس پس از مرگ تو به زیارت تو بیاید، بهشت بر او واجب است. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] علل شرایع ۲: ۴۶۰.

[۲] کامل الزیارات: ۹۱ ح ۹۲.

[۳] امالی: ۱۱۴ ح ۹۴.

[۴] تهذیب الاحکام ۶: ۴۰ ح ۱.

[۵] همان: ۲۰ ح ۱.

### پاسخ امام حسن به پرسش‌های خضر

صدوق با سند خود از امام هادی علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:

امیرمؤمنان علیه‌السلام، در حالی که به دست سلمان تکیه کرده و حسن بن علی علیه‌السلام با او بود؛ آمد و وارد مسجد الحرام شد و نشست. در این هنگام، مردی خوش اندام با لباسی آراسته، آمد و بر امیرمؤمنان علیه‌السلام سلام کرد. حضرت علی علیه‌السلام پاسخ داد، و او نشست و گفت: ای امیرمؤمنان! درباره‌ی سه چیز از تو پرسش می‌کنم، اگر به آن‌ها پاسخ دادی پی خواهم برد که این مردم از امر تو بر چیزی مسلط شده‌اند که (شایسته‌ی آن نیستند) و داوری من بر ایشان این است که (با این کار نادرست خود)، در دنیا و آخرتشان در امان نخواهند بود، و اگر پاسخ ندادی خواهم دانست که تو و آنان برابرید. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: هر چه می‌خواهی پرس. او گفت: روح انسان هنگام خواب کجا می‌رود؟ آدمی چگونه به یاد می‌آورد و فراموش می‌کند؟ چگونه است که فرزند انسان به عموها و دایی‌های خود شباهت دارند؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام به حسن بن علی علیه‌السلام رو کرد و فرمود: ابامحمد! به او پاسخ بده. حسن علیه‌السلام فرمود:

پاسخ پرسش نخست، این است که روح آدمی (هنگام خواب، گویی که) وابسته به باد و باد وابسته‌ی به هواست، تا لحظه‌ای که صاحبش برای بیداری بجنبد. هنگامی که خداوند عزوجل اجازه داد روح نزد صاحبش برگردد روح باد را، و باد هوا را به خود می‌کشد و بدین سان، روح در بدن صاحبش قرار می‌گیرد. اگر خداوند اجازه نداد روح نزد صاحبش برگردد، هوا باد را، و باد روح را می‌کشد و روح تا روز قیامت نزد صاحبش برنمی‌گردد.

پاسخ پرسش دوم این است که دل آدمی (گویی که) در ظرفی است، و بر آن، سرپوشی است، و اگر انسان، صلوات کامل بر محمد (و آل او) بفرستد، آن سرپوش کنار می‌رود و دل روشن می‌شود و انسان آنچه را [از تعهدات ایمانی] فراموش کرده بود، به یاد می‌آورد، و اگر بر محمد و آل محمد درود نفرستد یا از صلوات خود (آل را) کم کند، آن سرپوش بر آن ظرف می‌افتد و دل

تاریک می‌شود و انسان آنچه را به ذهن سپرده بود، فراموش می‌کند.

پاسخ پرسش سوم این است که هر گاه مرد با دلی آرام، رگ‌هایی آسوده و تنی بی‌اضطراب، با همسر خود همبستر شود و نطفه در رحم جا گیرد، فرزند به پدر و مادر خود شبیه می‌شود، و اگر مرد با دلی بی‌قرار، رگ‌هایی نیاسوده و تنی ناآرام، با همسر خود همبستر شود، نطفه در درون رحم آشفته می‌شود و بر رگی از رگ‌ها قرار می‌گیرد. اگر نطفه بر رگی از رگ‌های عموها قرار بگیرد، فرزند شبیه عموهایش می‌شود و اگر بر رگی از رگ‌های دایی‌ها قرار بگیرد، شبیه دایی‌هایش می‌شود.

آن مرد گفت: شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست، و پیوسته بر این شهادت خواهم داد، و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، و پیوسته بر این شهادت خواهم داد، و - به امیرمؤمنان علیه‌السلام اشاره کرد و گفت: - شهادت می‌دهم که تو وصی رسول خدا، و پس از او به پا دارنده‌ی حجت اویی، و پیوسته بر این شهادت خواهم داد. و - به (امام) حسن علیه‌السلام اشاره کرد و گفت: - شهادت می‌دهم که تو وصی امیرمؤمنان علیه‌السلام و به پا دارنده‌ی حجت اویی، و شهادت می‌دهم که پس از تو، حسین علیه‌السلام وصی پدر خود و به پا دارنده‌ی حجت اوست، و شهادت می‌دهم که پس از حسین علیه‌السلام، علی بن الحسین علیه‌السلام به پا دارنده‌ی امر اوست، و شهادت می‌دهم که محمد بن علی به پا دارنده‌ی امر علی بن الحسین علیه‌السلام است و شهادت می‌دهم که جعفر بن محمد به پا دارنده‌ی امر محمد بن علی است، و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر به پا دارنده‌ی امر جعفر بن محمد است، و شهادت می‌دهم که علی بن موسی به پا دارنده‌ی امر موسی بن جعفر است، و شهادت می‌دهم که محمد بن علی به پا دارنده‌ی امر علی بن موسی است، و شهادت می‌دهم که حسن بن علی به پا دارنده‌ی امر علی است، و شهادت می‌دهم که حسین علیه‌السلام که کنیه و نام او را نمی‌گویند، تا (در آخر زمان) امرش آشکار شود و زمین را از عدل پر کند؛ همان سان که از ظلم پر است.

سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امیرمؤمنان! سپس برخاست و رفت.

امیرمؤمنان علیه‌السلام به حسن علیه‌السلام فرمود: ابامحمد! تعقیبش کن بین کجا می‌رود؟ حسن بن علی علیه‌السلام به دنبالش رفت و گفت: (آن مرد در دید من بود) تا گام در بیرون مسجد نهاد. پس دیگر ندانستم کجای زمین خدای سبحان او را ربود، برگشتم و به امیرمؤمنان علیه‌السلام گزارش دادم. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: ابامحمد! آیا او را شناختی؟ حسن علیه‌السلام می‌گوید: عرض کردم: خدا، پیامبرش و امیرمؤمنان علیه‌السلام داناترند. علی علیه‌السلام فرمود: او خضر علیه‌السلام بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ۹۶ ح ۶.

### پاسخ به پادشاه روم

علی بن ابراهیم با سند خود از امام صادق علیه‌السلام از پدران بزرگوارش نقل کرده است:

چون به امیرمؤمنان علیه‌السلام خبر رسید که صد هزار نفر همراه معاویه‌اند، فرمود: آنان از چه قومی هستند؟ گفتند: از شام. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: نگویند شام، بگویند شوم. آنان اهل دیاری هستند که داوود علیه‌السلام آنان را لعن کرد و خداوند آنان را میمون و خوک قرار داد.

سپس به معاویه نوشت: مردم را به کشتن مده! بیا با هم نبرد کنیم. اگر من تو را کشتم، داخل آتش خواهی شد و مردم از تو و

گمراهیت آسوده می‌شوند. اگر تو مرا کشتی، من در بهشت خواهم بود و شمشیر تو - که نمی‌توانم آن را غلاف کنم تا مکر و نیرنگ و بدعت تو را بردارم - در غلاف برود. من کسی هستم که خدا در تورات و انجیل، نام او را به عنوان یاور رسول خدا صلی الله علیه و آله، برده است. من اولین کسی هستم که - زیر آن درختی که خدای سبحان در فرموده‌ی خود: «به راستی، خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت کردند، از آنان خشنود شد [۱]»، نام برده - با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردم.

پس از آن که معاویه نامه علی علیه‌السلام را نزد یاران خود خواند، گفتند: سوگند به خدا! با تو به انصاف رفتار کرده است. معاویه گفت: به خدا! چنین نیست. سوگند به خدا! پیش از آن که به من دست یابد، با صد هزار شمشیر اهل شام، او را افکنده از پا درمی‌آورم. سوگند به خدا! من از مردان هم‌اورد او نیستم. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «سوگند به خدا! علی! اگر همه‌ی شرقیان و غربیان به نبردت آیند، همه را خواهی کشت.»

یکی از آنان گفت: معاویه! پس چرا با کسی می‌جنگی که خود [فضیلت او را] می‌دانی و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبری به ما می‌دهی که بنابر آن، من و تو در نبرد با او جز بر گمراهی نخواهیم بود؟

معاویه گفت: این، خطابات و پیام خداست. سوگند به خدا! من و یارانم نمی‌توانیم آن را برگردانیم تا آنچه باید، رخ دهد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خبر به پادشاه روم رسید. به او گفتند: دو نفر آمده‌اند و پادشاه را می‌خواهند؟ او پرسید: از کجا آمده‌اند؟ گفتند: یک نفر از کوفه و یک نفر از شام. پادشاه به وزیرانش گفت: میان تاجران عرب بروید، ببینید آیا کسی را پیدا می‌کنید که این دو نفر را به من بشناساند؟! پس دو نفر از تاجران شام و دو نفر از تاجران مکه را آوردند و پادشاه از آنان سؤال کرد و آنان پاسخ دادند. پادشاه به کلیدداران خزائنش گفت: تندیس‌ها را بیاورید. آنان تندیس‌ها را آوردند و پادشاه در آن‌ها نگرست و گفت: مرد شامی، گمراه است و مرد کوفی، هدایت شده.

سپس پادشاه در نامه‌ای به معاویه، از او خواست که: داناترین فرد خاندانت را به سوی من بفرست. و در نامه‌ای به امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز از او خواست که: داناترین فرد خاندانت را به سوی من بفرست؛ تا سخنان آنان را بشنوم و به کتاب آسمانی خود، انجیل بنگرم و بگویم: کدام یک شایسته‌ی این امر هستی و بر فرمانروایی خود بیمناک.

معاویه فرزند خود، یزید را فرستاد و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرزند خود، حسن علیه‌السلام را. چون یزید نزد پادشاه آمد، دست او را گرفت و بوسید، و بر سر او بوسه زد. سپس حسن بن علی علیه‌السلام آمد و فرمود: سپاس آن خدایی را که مرا یهودی، نصرانی، مجوسی، آفتاب پرست، ماه پرست، بت پرست و گاو پرست نیافرید. و مرا توحید‌گرای مسلمان آفرید و از مشرکان قرار نداد. خجسته است خداوند؛ آن پروردگار عرش عظیم. ستایش، مخصوص خدا پروردگار جهانیان است.

حسن علیه‌السلام نشست و نگاهش را پایین انداخت. پادشاه روم به آن دو نفر (حسن علیه‌السلام و یزید) نگاه کرد و دستور داد آنان را بیرون ببرند و میان آنان جدایی افکنند. سپس یزید را احضار کرد، و از خزانه‌ی خود، ۳۱۳ صندوق بیرون آورد که تندیس‌های پیامبران، که هر یک را با زیور ویژه‌ی خود آراسته بودند، در آن‌ها بود. پادشاه تندیس‌ها را گرفت و به یزید نشان داد؛ یزید آن را نشناخت. پادشاه یک یک تندیس‌ها را به او نشان داد، و او آن‌ها را نشناخت، و درباره‌ی آن‌ها پاسخی نداشت. سپس پادشاه از او پرسید از روزی‌های آفریده‌ها و این که ارواح مؤمنان پس از مرگ کجا جمع شوند؟ و ارواح کافران کجا هستند؟ و او چیزی نمی‌دانست.

پس حسن بن علی علیه‌السلام را خواست و گفت: من از یزید بن معاویه شروع کردم تا او پی برد که تو آنچه را او نمی‌داند، می‌دانی، و نیز پدر تو از آنچه پدر او نمی‌داند، آگاه است. برای من از اوصاف پدر تو و پدر او گفته‌اند. من به انجیل نگریستم و دیدم محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و علی علیه‌السلام وزیر اوست و در اوصیای پیامبران نگاه کردم و دیدم پدر تو وصی محمد صلی الله علیه و آله است.

حسن علیه‌السلام فرمود: هر پرسشی از انجیل، تورات و قرآن، به ذهنت رسید از من بپرس؛ تا به خواست خدا، پاسخ دهم. پادشاه، تندیس‌ها را خواست. پادشاه، اولین تندیس‌ی که به حسن علیه‌السلام نشان داد، در اوصاف ماه بود. حسن علیه‌السلام فرمود: این، شمایل آدم، پدر بشر است.

پادشاه تندیس دیگری را به او نشان داد که در اوصاف آفتاب بود، حسن علیه‌السلام فرمود: این، شمایل حواء، مادر بشر است. او تندیس دیگری را که چهره‌ی زیبایی داشت، به حسن علیه‌السلام نشان داد، و حسن علیه‌السلام فرمود: این، شمایل شیث، فرزند آدم است که اولین پیامبر مبعوث است و عمرش در دنیا به ۱۰۴۰ سال رسید. حسن علیه‌السلام درباره‌ی تندیس چهارم فرمود: این، شمایل نوح، صاحب کشتی است که عمرش ۱۴۰۰ سال، و اقامتش در میان قومش ۹۵۰ سال است. درباره‌ی تندیس پنجم فرمود: این، شمایل ابراهیم است که سینه‌ستبر و پیشانی بلند بود. درباره‌ی تندیس ششم فرمود: این، شمایل اسرائیل است که همان یعقوب است. درباره‌ی تندیس هفتم فرمود: این، شمایل اسماعیل است. درباره‌ی تندیس هشتم فرمود: این، شمایل یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم است. درباره‌ی تندیس نهم فرمود: این، شمایل موسی بن عمران است که ۲۴۰ سال عمر کرد و میان او و ابراهیم ۵۰۰ سال فاصله بود. درباره‌ی تندیس دهم فرمود: این، شمایل داود، صاحب جنگ است. درباره‌ی تندیس یازدهم فرمود: این، شمایل شعیب است. سپس تندیس‌های زکریا، یحیی و عیسی بن مریم را نشان داد و گفت: عیسی بن مریم روح خدا و کلمه‌ی اوست، و ۳۱۳ سال در دنیا زندگی کرد. آن گاه خدا او را به آسمان بالا برد، و [سرانجام] در دمشق، به زمین می‌آید، و اوست که دجال را می‌کشد.

پادشاه یک یک تندیس‌ها را به او نشان داد و او از یک یک پیامبران نام برد. سپس تندیس‌های اوصیا، و وزرای پیامبران را به او نشان داد، و او از تک تک آنان خبر داد.

آنگاه تندیس‌هایی در شمایل پادشاهان به او نشان داد و او فرمود: اوصاف این‌ها را در تورات، انجیل، زبور و قرآن نمی‌یابم. گویا این‌ها از پادشاهان است.

پادشاه گفت: ای خاندان محمد! من شهادت می‌دهم که علوم اولین و آخرین، و علوم تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم و الواح موسی، به شما عطا شده است.

سرانجام تندیس‌ها را به او نشان داد که می‌درخشید. چون حسن علیه‌السلام به آن نگریست، به سختی گریست. پادشاه گفت: چرا گریستی؟ حسن علیه‌السلام فرمود: این، شمایل جدم، محمد صلی الله علیه و آله است که محاسن پرپشت، سینه‌ی ستبر، گردن افراشته، پیشانی باز، بینی خمیده و دندان از هم دور، زیاروی، تابدارموی، خوش‌بو، نیک سخن و زبان آور بود. او همیشه امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. او ۶۳ سال عمر کرد و چیزی از پس خود به جا نگذاشت جز انگشتی که بر آن نوشته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله»، و آن را به دست راست می‌کرد، و شمشیر ذوالفقار، عصا، ردا، و جامه‌ای پشمی که پیوسته می‌پوشید و آن را نه پاره کرد، و نه دوخت؛ تا به خدا پیوست.

پادشاه گفت: ما در انجیل می‌خوانیم که محمد صلی الله علیه و آله چیزی دارد که بر دو نوه‌ی دختری خود انفاق می‌کند. آیا چنین بود؟ حسن علیه‌السلام فرمود: آری. او گفت: آیا برای شما ماند؟ حسن علیه‌السلام فرمود: نه. پادشاه گفت: این، اولین فتنه‌ی این امت بر خود، و بر حاکمیت پیامبر خویش، و گزینش دیگری بر آل پیامبران است. [و] از شما (آل پیامبر) است که به حق، قیام کند، و به نیکی‌ها فرمان دهد، و از زشتی‌ها بازدارد.

سپس پادشاه از ۷ چیز که خدا آفریده و در رحم نجیندند، پرسید. حسن علیه‌السلام فرمود: آدم، حوا، قوچ ابراهیم، ناقه‌ی صالح، ابلیس لعن شده، مار و کلاغی که خدا در قرآن از او نام برده است.

پادشاه از روزی‌های آفریده‌ها پرسید. حسن علیه‌السلام فرمود: روزی‌های آفریده‌ها در آسمان چهارم است که به اندازه، فرود می‌آید

و به اندازه، پخش می‌شود. پادشاه پرسید: ارواح مؤمنان کجا جمع می‌شوند؟ حسن علیه‌السلام فرمود: هر شب جمعه، کنار صخره‌ی بیت المقدس گرد می‌آیند و آن، پایین‌ترین [مرتب‌ه‌ی وجودی] عرش خداست که از آن، زمین گسترش می‌یابد و به سوی آن درهم می‌پیچد. محشر و استیلا‌ی پروردگار بر آسمان و فرشتگان نیز از آن است.

پادشاه پرسید: ارواح کافران کجا گرد می‌آیند؟ حسن علیه‌السلام فرمود: در وادی حضرموت، پشت شهر یمن. سپس خدا آتشی از شرق و آتشی از غرب برمی‌انگیزد، و از پی آتش‌ها، دو باد شدید می‌آورد. مردم نزد صخره‌ی بیت المقدس گرد می‌آیند. بهشتیان از جانب راست صخره اجتماع می‌کنند و آن روز موعود نزدیک می‌شود، و جهنم - که در آن فلق و سجین است - از جانب چپ صخره، در مرز زمین‌های هفتم رخ دهد و آفریده‌ها از صخره پراکنده شوند. پس هر کس که بهشت بر او واجب باشد، داخل آن شود و هر کس که آتش بر او واجب باشد، داخل آن شود. این است فرموده‌ی خدا: «گروهی در بهشت و گروهی در آتشند.» [۲].

پس از آن که حسن علیه‌السلام به پرسش‌ها پاسخ داد، پادشاه رو به یزید بن معاویه کرد و گفت: آیا اینک دریافتی که این علوم را کسی نمی‌داند جز پیامبر مرسل، یا وصی او - که خدا افتخار یآوری پیامبرش را به او بخشیده است - و یا خاندان پیامبر برگزیده؟ و دیگری که دشمنی می‌کند، خدا بر دلش مهر زده، و دنیا را بر آخرت یا هوا را بر دین، گزیده و از ستمکاران است. یزید خاموش ماند و چیزی نگفت. پادشاه به حسن علیه‌السلام جایزه‌ای نیکو داد و او را احترام کرد، و گفت: از پروردگارت بخواه تا دین پیامبرت را بر من روزی کند؛ زیرا اینک شیرینی پادشاهی - که بدبختی مرگبار و عذابی دردناک است - میان من و آن، فاصله انداخته است.

یزید نزد معاویه برگشت و پادشاه به معاویه نوشت: [عاقلان] چنین گویند: کسی را که خدا - پس از پیامبر شما - به او علم داده است، و به تورات و آنچه در آن است، و انجیل و آنچه در آن است، و زبور و آنچه در آن است، و قرآن و آنچه در آن است، [آگاه است و] داوری می‌کند، حق [با او] و خلافت از آن اوست.

نیز به علی علیه‌السلام نوشت: حق [با تو] و خلافت از آن توست. خاندان نبوت در تو و فرزندان توست. با هر کس که با تو ستیزد، بجنگ؛ تا خدا با دست تو او را عذاب دهد و [سرانجام] در آتش جهنم، جاودان سازد. ما در انجیل خود می‌یابیم که هر کس با تو بجنگد، لعن خدا فرشتگان و همه‌ی مردم و نیز اهل آسمان‌ها و زمین، بر اوست. [۳].

پی نوشت‌ها:

[۱] فتح: ۱۸؛ (لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة).

[۲] شوری: ۷؛ (فریق فی الجنة و فریق فی السعیر).

[۳] تفسیر قمی ۲: ۲۶۸.

### پاسخ به مرد شامی

حرانی می‌گوید:

معاویه مرد ناشناسی را فرستاد تا سؤالاتی را از امیر مؤمنان علیه‌السلام بپرسد که پادشاه روم از او پرسیده بود. مرد ناشناس به کوفه آمد و با امیر مؤمنان علیه‌السلام سخن گفت. امیر مؤمنان علیه‌السلام که پی برد او بیگانه است از او بازجویی کرد و او بی‌درنگ اعتراف کرد. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: خدا فرزند [هند] جگرخوار را بکشد! چه اندازه او و همراهانش گمراهند. خدا او را بکشد! کنیزی را آزاد کرد و چه خوب بود با او ازدواج می‌کرد. خدا میان من و این امت داوری کند که خویشی مرا با پیامبر صلی

الله علیه و آله رعایت نکردند، مقام بلند مرا ناچیز شمردند و روزگار مرا تباہ ساختند. حسن، حسین و محمد را فراخوانید. آنان آمدند. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: ای برادر شامی! این دو، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و این، فرزند من است. از هر کدام می‌خواهی، پرس تا پاسخ بشنوی. شامی گفت: از این - یعنی حسن علیه‌السلام - می‌پرسم.

سپس گفت: میان حق و باطل چقدر فاصله است؟ میان آسمان و زمین چه اندازه فاصله است؟ و میان مشرق و مغرب چه مقدار فاصله است؟ این لکه‌ی سیاهی که در ماه است، چیست؟ این قوس قزح (رنگین کمان) چیست؟ این قطعه‌ی سپید کشیده در آسمان چیست؟ اولین چیزی که بر روی زمین جوشید، چیست؟ اولین چیزی که بر روی زمین به جنبش آمد، چیست؟ چشمه‌ای که ارواح مؤمنان و مشرکان به آن پناه می‌برند، کدام است؟ مؤنث (خنثی) چیست؟ ده چیزی که هر یک سخت‌تر از دیگری است، کدامند؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای برادر شامی! میان حق و باطل، چهار انگشت فاصله است؛ آنچه را با دو چشم خود می‌بینی حق است. و چه بسا، با دو گوش خود، فراوان حرف باطل بشنوی. میان آسمان و زمین، دادخواهی ستم‌دیده، و تا دورادور ناپیدای نگاه چشم است. هر کس جز این گوید، خطاست. میان مشرق و مغرب، یک روز پیایی [حرکت] آفتاب است، به آن می‌نگری چون طلوع کند، و به آن می‌نگری چون غروب کند. هر کس جز این گوید، خطاست. این قطعه‌ی سپید کشیده در آسمان، شکاف‌های ژرف آسمان و جای فرود آب ریزان بر نوح است. قوس قزح، نگو قزح؛ زیرا قزح، شیطان است، آن، قوس خداست [که] امان از غرق است. لکه‌ی سیاه در ماه برای آن است که روشنایی ماه همچون روشنایی آفتاب بود که خدا آن را محو [و تاریک] کرد و در کتاب خود فرمود: «و نشانه‌ی شب را تیره‌گون، و نشانه‌ی روز را روشنی‌بخش گردانیدیم.» [۱].

اولین چیزی که بر روی زمین جوشید، وادی دلس (ظلمت) است. اولین چیزی که بر روی زمین به جنبش آمد، درخت خرماس است. چشمه‌ای را که ارواح مؤمنان به آن پناه می‌برند، «سلمی» گویند. چشمه‌ای را که ارواح کافران به آن پناه می‌برند، «برهوت» نامند. مؤنث (خنثی) آدمی است که معلوم نیست زن است یا مرد؛ تا زمانی که بلوغ او فرابرسد پس از بلوغ اگر زن باشد، پستان‌هایش آشکار می‌شود و اگر مرد باشد، ریش درمی‌آورد. اگر این علامت‌ها پدیدار نشد، بر دیوار بول کند؛ اگر به دیوار رسد، مرد است، و اگر - همچون شتر - واپس زند، زن است.

و اما ده چیزی که هر یک از دیگری سخت‌تر است: سخت‌ترین چیز که خدا آفرید، سنگ است. سخت‌تر از سنگ، آهن است. سخت‌تر از آهن، آتش است. سخت‌تر از آتش، آب است. سخت‌تر از آب، ابر است. سخت‌تر از ابر، باد است. سخت‌تر از باد، فرشته است. سخت‌تر از فرشته، فرشته‌ی مرگ است. سخت‌تر از فرشته‌ی مرگ، خود مرگ است. سخت‌تر از مرگ، امر خداست.

مرد شامی گفت: شهادت می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی و علی علیه‌السلام، وصی محمد صلی الله علیه و آله است. سپس این پاسخ‌ها را نوشت و برای معاویه برد. معاویه آن را برای ابن‌اصغر (پادشاه روم) فرستاد. چون پاسخ‌ها به پادشاه روم رسید، گفت: گواهی می‌دهم که این، از معاویه نیست. این، جز از معدن نبوت نخواهد بود. [۲].

ابن‌شهر آشوب می‌گوید:

پادشاه روم به معاویه نامه نوشت و در آن، از ۳ چیز سؤال کرد: از جایی که به مثابه‌ی وسط آسمان است، از اولین قطره‌ی خونی که بر زمین ریخت و از جایی که آفتاب، یک بار بر آن تابید؟ معاویه که پاسخ آن‌ها را ندانست، از حسن بن علی علیه‌السلام کمک خواست. او فرمود: بام کعبه، خون حوا و کف دریا آن زمان که موسی علیه‌السلام به آن زد [و شکافت].

روایت شده که: امام حسن علیه‌السلام در پاسخ پادشاه روم فرمود: جایی که قبله ندارد، کعبه است و کسی که هیچ خویشی ندارد، پروردگار است.

مرد شامی از حسن بن علی علیه‌السلام پرسید: میان حق و باطل چقدر فاصله است؟ آن حضرت فرمود: چهار انگشت؛ آنچه با چشم خود دیدی، حق است، و چه بسا با گوش خود، فراوان حرف باطل بشنوی. مرد شامی پرسید: میان ایمان و یقین چقدر فاصله است؟

آن حضرت فرمود: چهار انگشت؛ ایمان، آن است که می‌شنویم و یقین، آن است که می‌بینیم. او پرسید: میان آسمان و زمین چقدر فاصله است؟ آن حضرت فرمود: دادخواهی ستم‌دیده، و تا دورادور ناپیدای نگاه چشم. او پرسید: میان مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ آن حضرت فرمود: حرکت [پیوسته‌ی] یک روز آفتاب. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] اسراء: ۱۲؛ (فمحونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصره).

[۲] تحف العقول: ۲۲۸.

[۳] المناقب ۴: ۱۲.

### پرهیز از خونریزی

ابن کثیر با سند خود از زید بن اسلم نقل کرده است:

در مدینه، شخصی نزد امام حسن علیه‌السلام - که نامه‌ای در دست داشت - رفت و گفت: این چیست؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: نامه‌ای از معاویه است که در آن، مرا بیم می‌دهد و تهدید می‌کند. گفت: می‌توانی از او حق خود را بگیری؟ آن حضرت فرمود: آری، ولی بیم دارم که در قیامت، هفتاد یا هشتاد هزار نفر - یا کمتر یا بیش تر - بیایند؛ در حالی که رگ‌های بدنشان، خون تراوش می‌کند، و همه از خدا کمک می‌جویند که چرا خونشان ریخته شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] البدایه و النهایه ۸: ۴۶.

### پاداش قرائت قرآن

قطب الدین راوندی می‌گوید:

حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: هر کس قرآن بخواند، یک دعای مستجاب دارد، یا زود و یا دیر. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] دعوات: ۲۴، ح ۳۱.

### پیروی اهل بیت

مسعودی می‌گوید: از سخنان امام حسن علیه‌السلام، در برخی مقامات این است که فرمود: ما حزب رستگار خداایم، و نزدیک‌ترین عترت رسول اوایم، و خاندان پاک و خوش‌خوی پیامبریم، و یکی از آن دو گرانها - که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جا نهاد - هستیم، و دومین آن، کتاب خداست که در آن بیان هر چیزی است. از پیش روی آن و از پشت سرش، باطل به سویش نمی‌آید،

در هر چیزی تکیه گاه است. تأویل آن، ما را به خطا نمی‌برد، بلکه به حقائق آن یقین داریم. پس از ما پیروی کنید که پیروی ما واجب است؛ زیرا به پیروی خدا و پیامبر و اولیای امر پیوسته است. «پس اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیامبر او عرضه بدارید» [۱]، «و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند» [۲]، و مباد شما را که به فریاد بلند شیطان گوش فرادهید که او برای شما دشمنی آشکار است، و از آن اولیای او خواهید شد که به ایشان گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد، و من پناه شما هستم، پس هنگامی که دو گروه، یک دیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم، من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید» [۳]، و در آن صورت، برای نیزه‌ها، پوشش [و پناه]، و برای شمشیرها گوسفند فربه، و برای گرزها [جای اشتباه و] گناه، و برای تیرها آماج شوید. سپس کسی را که ایمانی از پیش نداشته یا در آن، چیزی به دست نیاورده است، سود نخواهد بخشید. [۴].

پی نوشت ها:

[۴] مروج الذهب ۳: ۹.

### پوشیدن بهترین لباس هنگام نماز

عیاشی از ابی‌خیثمه نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام چون به نماز می‌ایستاد، بهترین لباس خود را می‌پوشید. پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! چرا چنین می‌کنی؟ فرمود: خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد، و من خود را برای پروردگارم زیبا می‌سازم که می‌فرماید: «ای فرزند آدم! زینت خود را در هر مسجد [و نمازی] بگیری.» [۱] از این رو، دوست دارم که زیباترین لباسم را بپوشم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اعراف: ۳۱؛ (خذوا زینتکم عند کل مسجد).

[۲] تفسیر العیاشی ۲: ۱۴، ح ۲۹.

### پاداش تعقیب نماز صبح

جناب طوسی رحمه الله با سند خود از امام صادق علیه‌السلام، از امام باقر علیه‌السلام، از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است: هر کس نماز بخواند، و در مصلاهی خود تا طلوع آفتاب بنشیند، برای او حجاب از آتش خواهد بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۲: ۳۲۱، ح ۱۳۱۰.

### پاداش رفتن به مسجد



حرانی می‌گوید: [امام حسن علیه‌السلام] فرمود: هر کس در رفت و آمد به مسجد، مداومت داشته باشد، [لا اقل] به یکی از هشت بهره دست یابد: نشانه‌ای استوار [از خدا]، و برادری که از او بهره برد، و دانشی نو، و رحمتی که در انتظارش باشد؛ و سخنی که او را به هدایت [و حق] راهنمایی کند، و یا او را از هلاکت [و گمراهی] بازدارد، و ترک گناهان از روی شرم و یا از روی ترس. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۲۳۵.

### پیروی از امام عادل

دیلمی نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: [در این دنیا] افرادی هستند که بهشت و نعمت‌های آن، و دوزخ و آتش سوزان آن را می‌بینند. بی‌خبران، آنان را بیمار پندارند در حالی که بیمار نیستند، یا دیوانه انگارند در حالی که آنان را رخداد بزرگ دلشان، که [معرفت و] خوف و هیبت خدا باشد، آن گونه کرده است. باور ایشان این است که هیچ نیازی [مانند گار] در دنیا نداریم، و برای دنیا آفریده نشده‌ایم، و به تلاش برای آن مأمور نیستیم. اموال خود را [در راه خدا] انفاق کرده‌اند، و خون [و جان] خویش را [به خدا] بخشیده‌اند، و بدین وسیله خشنودی آفریدگار را خریده‌اند. دانستند که خدا مال و جان آنان را در برابر بهشت خریدار است، پس با او معامله کردند و از تجارت خود سود بردند و خوشبختی بزرگ به دست آوردند و رستگار و کامیاب شدند.

پس [ای مردم!] - خدا شما را رحمت کند - از اینان پیروی کنید که خدای متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله، و پدران او، ابراهیم و اسماعیل و فرزندان ایشان را ستود و فرمود: «فبهدهم اقتده»؛ «پس از هدایت آنان پیروی کن»، و بدانید ای بندگان خدا، که شما به اقتدا و پیروی ایشان مکلفید. پس کوشش و تلاش کنید و از این که یاور ستمگران شوید، برحذر باشید؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که با ظالمی همراه شود تا در ظلم، یاری‌اش کند، از دایره‌ی اسلام بیرون است؛ و پادرمیانی هر کس، نزد حدی از حدود الهی باشد [تا نگذارد اجرا شود]، با خدا و پیامبرش در ستیز است؛ و هر کس ستمگری را یاری کند تا حق مسلمانی را باطل گرداند، از پیمان اسلام و خدا و پیامبرش رها گشته است؛ و هر کس برای بقای ستمگری دعا کند، نافرمانی خدا را دوست دارد؛ و هر کس در پیشگاه او به مؤمنی ستم یا از او غیبت شود و او بتواند یاری‌اش کند ولی نکند، به خشم خدا و پیامبرش گرفتار است؛ و هر کس یاری‌اش کند سزاوار بهشت است. و خداوند متعال به داود علیه‌السلام وحی فرمود:

«به فلانی جبار بگو: من تو را نفرستادم که دنیا روی دنیا جمع کنی [و ثروت بیندوزی]، بلکه تا از جانب من شکوهی مظلوم را پاسخ دهی و به فریادش برسی؛ زیرا من به خودم سوگند خورده‌ام که مظلوم را یاری کنم، و از کسی که در پیشگاه او ستم شد و او یاری‌اش نکرد، انتقام بگیرم». [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب: ۷۶.

### پاداش عیادت بیمار

طوسی رحمه الله با سند خود از حکم بن عبدالله نقل کرده است:

ابوموسی از امام حسن بن علی علیه‌السلام عیادت کرد. آن حضرت فرمود: آیا برای عیادت آمده‌ای یا زیارت؟ عرض کرد: برای عیادت. آن حضرت فرمود: در شب، کسی به عیادت بیماری نمی‌رود مگر آن که هفتاد هزار فرشته با او همراه می‌شوند و تا صبح برایش استغفار می‌کنند، و نیز برای او خریف [۱] بهشتی خواهد بود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خریف: بخش پهناوری از بهشت که سوارکار چهل سال در آن راه می‌رود.

[۲] امالی: ۴۰۳، ح ۹۰۱.

### پرهیز از راه‌های دروغین حفظ آبرو

درست است که باید آبروی خود را با بخشش اموال حفظ کرد اما نباید از انسان‌های فاسد در حفظ آبرو کمک خواست.

قال علیه‌السلام:

إذا سمعت أحدا يتناول أعراض الناس، فاجتهد أن لا يعرفك، فان أشقى الأعراض به معارفه [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هرگاه سخنان کسی را شنیدی که آبروی مردم را می‌ریزد، تلاش کن تا چنین فاسدی تو را نستاید زیرا زشت‌ترین آبرو، آن است که توسط این گونه از انسان‌های فاسد، برای انسان به دست آید.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۹۸، ح ۳۴.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۵۰ / ۳ / ۹۶۳۳ (الدره الباهرة).

۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۷۱۸، ح ۲۵ (به نقل از أعلام الدین، ص ۲۹۷) و ص ۷۲۱، ح ۴۸.

۴- نزهة الناظر، ص ۷۶، ح ۲۷.

### پاداش دوستداران امامان معصوم

دوستی با دوستان خدا ارزشمند است، به انسان آرمان و هدف می‌بخشد و سمت و سوی حرکت انسان را مشخص می‌کند که امام

مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

من أحبنا بقلبه و نصرنا ببیده و لسانه فهو معنا فی الغرفة التي نحن فيها، و من أحبنا بقلبه و نصرنا بلسانه فهو دون ذلك بدرجته، و من أحبنا بقلبه و كف ببیده و لسانه فهو فی الجنة [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (کسی که ما «امامان معصوم» را با قلب خود دوست بدارد و با دست و زبان خود ما را یاری کند چنین فردی در بهشت در جایگاه اختصاصی ما با ما خواهد بود.)

و کسی که با قلب خود ما را دوست بدارد و تنها با زبان خویش ما را یاری کند او نیز در بهشت جاویدان خواهد بود اما از گروه اول امتیاز کمتری دارد. و کسی که تنها با قلب خود ما را دوست بدارد و یاری دست و زبان خود را از ما دریغ کند او نیز در بهشت خواهد بود)

پی نوشت ها:

[۱] آمالی مفید، ص ۳۳، مجلس چهارم، ح ۸.

### پیدایش اذان

پیروان هر یک از ادیان آسمانی، برای اجتماع مردم و اعلام گردهمایی‌های ضروری آرم و نشان و شیوه‌های خاص خودشان را داشتند، مسیحیان با به صدا در آوردن ناقوس کلیساها، مردم را به مراسم مذهبی فرا می‌خواندند. وقتی امت اسلامی در مدینه شکل گرفت، همه منتظر بودند که رسول گرامی اسلام چگونه پیروان خود را فرا می‌خواند؟ که اذان سامان یافت و مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اوقات نماز و در تحولات سیاسی، اجتماعی مهم با صدای اذان مسلمین را به مسجد فرا می‌خواند، این نکته را همه می‌دانند اما همه می‌پرسند که اذان چگونه شکل گرفت؟ و با طرح و پیشنهاد چه کسی سامان یافت؟.

برخی با ادعای دروغین این ابتکار را به گروه خود نسبت دادند، و خواب فلان شخص یا پیشنهاد یکی از طرفداران را مطرح می‌کردند که امام مجتبی علیه‌السلام به این سؤال پاسخ فرمود.

سفیان بن ابی لیلی می‌گوید: با جمعی خدمت امام حسن علیه‌السلام بودیم که بحث پیدایش اذان مطرح شد و هر کس چیزی گفت و شخصی به جریان خواب دیدن عبدالله بن زید اشاره کرد. در این هنگام امام مجتبی علیه‌السلام رهنمودی داد:

قال علیه‌السلام:

ان شأن الأذان أعظم من ذاك، أذن جبرئيل عليه‌السلام في السماء مثنى مثنى و علمه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و أقام مرة مرة فعلمه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(همانا ارزش اذان والاتر از آن است که می‌گویید، پیدایش اذان به این صورت است که جبرئیل در شب معراج آسمان اذان گفت و کلمات اذان را «هر جمله» دوبار تکرار کرد و آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به آن آموزش داد. سپس جبرئیل جملات اقامه را هر کدام یک بار گفت و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز آموخت.)

پی نوشت ها:

[۱] کتاب مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۱.

### پابندی امام حسن به قرارداد صلح

سلیمان بن سرد خزاعی با جمعی خدمت امام حسن علیه‌السلام رسید و ضمن ابراز شگفتی از پذیرش صلح، پیشنهاد کرد که قرار صلح، با معاویه را بر هم زده و مجدداً با او جنگ نماید. امام علیه‌السلام در پاسخ به او و افراد هم عقیده‌اش فرمود:

قال علیه السلام:

اما بعد، فانکم شیعتنا و أهل مودتنا، و من نعرفه بالنصیحة و الصحبة و الاستقامة لنا، و قد فهمت ما ذکرتم، و لو كنت بالحزم فی أمر الدنیا و للدنیا أعمل و أنصب، ما كان معاویة بأبأس منی بأسا، و أشد شکیمة، و لکان رأیی غیر ما رأیتم، و لکنی أشهد الله و ایاکم أنى لم أرد بما رأیتم الا حقن دمائکم، و اصلاح ذات بینکم، فاتقوا الله و ارضوا بقضاء الله، و سلموا لأمر الله، و الزموا بیوتکم و کفوا ایدیکم حتی یستریح بر، أو یستراح من فاجر. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اما بعد از حمد و سپاس خداوند، شما شیعیان ما و اهل مودت ما هستید که ما آنها را به دلسوزی و رفاقت و پایداری در راهمان می‌شناسیم. من آنچه را که بر شما دیدم، دانستم و اگر من در کار دنیا محتاط بوده و برای دنیا کار و تلاش می‌کردم، معاویه از من قدرت‌مندتر و پراراده‌تر نبود «که بتواند در بدست آوردن دنیا بر من چیره شود».

ولی نظر من، چون رأی شما نیست، بلکه خدا و شما را گواه می‌گیرم که با انجام آنچه که دیدید، جز آن که خونتان را حفظ کرده و در میانتان اصلاح انجام دهم، قصدی نداشتم. پس از خداوند بترسید و به قضای الهی رضایت دهید و تسلیم فرمان خدا باشید و در خانه‌هایتان مانده و دست بازدارید، تا نیکان در آرامش مانده و از ستم‌گران آسودگی حاصل آید).

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام در پاسخ به پیشنهاد مسیب بن نجبه برای شکستن پیمان صلح که پس از پیشنهاد و ارائه‌ی طرح شکستن پیمان با معاویه خطاب به حضرت امام حسن علیه السلام گفت: اکنون چه فکر می‌کنی؟ و تصمیم نهایی چیست؟.

قال علیه السلام:

یا مسیب ان الغدر لاخیر فیه و لو أردت لما فعلت. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مسیب! در نیرنگ خیری نیست، هر چند اگر اراده هم کنم، هرگز انجام نخواهم داد).

و در حدیث دیگری آمده است:

هنگامی که معاویه در سخنرانی‌اش گفت: مفاد قرارداد صلح با حسن زیر پای من است. جمعی از شیعیان به امام علیه السلام مراجعه نمودند و درخواست بر هم زدن قرارداد صلح را نمودند. امام علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

ان لكل شیء أجلا و لكل شیء حسابا (و لعله فتنه لكم و متاع الی حین). [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(برای هر چیز سرآمدی و برای هر چیز حسابی است و «شاید که آن آزمایشی برای شماست تا بهره‌گیری برای مدتی»).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- الامامة و السياسة، ص ۱۶۴.

۲- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۸.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۳۸۵.

[۲] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۵۷.

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۳، ح ۳۱، نقل از مناقب.

۳- کنز الدقایق، ج ۱۲، ص ۵۷۴، ذیل سوره‌ی الرحمن به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۵.

[۳] موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۷۲.

### پیشگامی اهل بیت در ایمان و هجرت

بر اساس آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی توبه پیشگامان از مسلمانان بر سایرین برتری دارند، ولی امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: پدرم علی علیه‌السلام از همه‌ی پیشگامان برتر است «زیرا در ایمان و هجرت بر همه مقدم است.»  
قال علیه‌السلام:

أنه حمد الله تعالى و أثنى عليه و قال: «و السابقون الأولون من المهاجرين و الأنصار و الذين اتبعوهم باحسان» [۱] فکما أن للسابقين فضلهم علی من بعدهم كذلك لأبي علی بن أبي طالب عليهما السلام فضيلته [ب: فضله] علی السابقين بسبقته السابقين. [۲].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(امام پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: «پیشگامان نخستین، از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند» پس همچنان که پیشگامان بر آیندگان خود برتری دارند، پدرم علی بن ابی‌طالب علیهما السلام نیز بر پیشگامان فضیلت دارد، زیرا وی بر پیشگامان پیشی دارد.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۰.

[۲] ۱- احقاق الحق، ج ۱۴، ص ص ۳۳۴، س ۱۳.

۲- تفسیر فرات کوفی، ص ۱۷۰، ح ۱۶۹، ح ۲۱-۲۱۷.

۳- شواهد التنزیل (للحسکانی) ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۳۴۵.

۴- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۵۷۲، ح ۱۰.

### پاداش

روش پاداش دادن امام حسن علیه‌السلام به هدیه

یکی از فضایل ارزشمند اخلاقی در اسلام، دادن پاداش مناسب به هدایای دوستان است. امام مجتبی علیه‌السلام در برابر کسی که برای او هدیه‌ای آورده بود او را مخیر نمود بین دو پاداش (علم، مال).

و قال ابو محمد علیه‌السلام «الحسن العسکری»: قال الحسن بن علی بن أبي طالب علیه‌السلام (و قد حمل الیه رجل هدیة) فقال له: أیما أحب الیک؟ ان أرد علیک بدلها عشرين ضعفا، عشرين ألف درهم أو أفتح لک بابا من العلم تقهر فلانا الناصبی فی قریتک تنفذ به ضعفاء أهل قریتک؟ ان أحسنت الاختیار جمعت لک الأمرین، و ان أسأت الاختیار، خیرتک لتأخذ أیهما شئت.

فقال: یابن رسول الله فتوابی فی قهری لذلك الناصب، و استنقاذی لأولئک الضعفاء من یدیه، قدره عشرون ألف درهم؟ قال

علیه‌السلام: بل اکثر من الدنيا عشرين ألف ألف مرة!

فقال: يابن رسول الله فكيف أختار الأدون! بل أختار الأفضل: الكلمة التي أقهر بها عدو الله، و اذوده عن أولياء الله.

فقال الحسن بن علي عليهما السلام: قد أحسنت الاختيار.

و علمه الكلمة و أعطاه عشرين ألف درهم، فذهب فأفحم الرجل، فاتصل خبره به عليه السلام فقال له اذ حضره: يا عبدالله! ما ربح أحد مثل ربحك، و لا اكتسب أحد من الأوداء مثل ما اكتسبت: اكتسبت مودة الله أولاً، و مودة محمد صلى الله عليه و آله و سلم و علي عليه السلام ثانياً، و مودة الطيبين من آلهم ثالثاً، و مودة ملائكة الله تعالى [المقربين] رابعاً، و مودة اخوانك المؤمنين خامساً، و اكتسبت بعدد كل مؤمن و كافر ما هو أفضل من الدنيا ألف مرة، فهنيئاً لك هنيئاً [۱].

(از ابی محمد الحسن العسکری علیه‌السلام نقل شده است که مردی هدیه به رسم ارمغان به خدمت امام حسن بن علی علیهما السلام آورد آن حضرت فرمود:

در مقابل هدیه‌ای که برایم آورده‌ای، چه هدیه‌ای به تو بدهم؟ آیا مایل هستی بیست برابر آنچه آورده‌ای را به تو ببخشم که بیست هزار درهم خواهد شد؟. یا آن که عوض آن، بابی از علم و عرفان به جهت کرم و احسان برای تو باز کنم و دانشی به تو بیاموزم که به وسیله‌ی آن دانش استدلالی بر فلان ناصبی لجوج که در روستای تو ساکن و مقیم است پیروز شوی تا آن که ضعفا و مساکین علم و معرفت اهل آن روستا را از گرفتار شدن در دام انکار و انحراف او نجات دهی و اگر انتخاب تو نیکو باشد، من هر دو هدیه‌ام را به تو خواهم داد.

و الا- (اگر این انتخاب خوب را به واسطه‌ی امری از امور خفیه مثل تقیه نیکو ندانی) تو اختیار داری هر یک از آن دو کار را خواستی انجام دهی.

آن مرد گفت: یابن رسول الله! آیا ثواب آخرت برای من در پیروزی بر آن ناصبی و در رهاییدن مردم ضعیف آن منطقه از دست تسلط و تجاوز آن ظالم، به قدر بیست هزار هزار درهم است؟.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: بلکه بیشتر است از بیست هزار درهم، بلکه هزار هزار مرتبه بیشتر است از دنیا و هر چه در آن است. آن مؤمن بعد از شنیدن این سخن از آن امام گفت: پس من چرا چیزی که کم ارزش تر است را انتخاب کنم، بلکه من چیزی را که گران‌بها تر و ارزشمندتر است، انتخاب می‌کنم، که آن عبارت از کلمه‌ای است که به وسیله‌ی آن غلبه نمایم بر تمام دشمنان خداوند بزرگ و دشمنان را از دست یازی به اولیای الهی و دوست داران اهل بیت علیهم‌السلام دور گردانم.

در آن هنگام امام علیه‌السلام فرمود: انتخاب خوبی انجام دادی!

سپس حضرت آن دانش استدلالی را به آن مرد آموخت و بیست هزار درهم را نیز به او بخشید. بعد از آن که مرد از خدمت امام به نزد آن ناصبی لجوج رفت، با استدلال قوی ناصبی را مغلوب کرد و روسیاه نمود.

پس از مدتی آن مرد خدمت امام مجتبی علیه‌السلام مشرف شد. آن حضرت فرمود: ای بنده‌ی خدا هیچ کس مثل تو سود به دست نیاورد و هیچ کس از دوستان خاندان ما معامله‌ای پر سودتر از معامله‌ی تو انجام نداد، زیرا برای تو در این سود و معامله چند نوع منافع از روی حساب و کتاب حاصل شد:

اول: دوستی و محبت خداوند

دوم: محبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه‌السلام.

سوم: محبت اولاد طیبین و طاهرین از خاندان این دو بزرگوار

چهارم: دوستی ملائکه‌ی مقرب خداوند بزرگ

پنجم: دوستی برادران مؤمنان از شیعیان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام

بله به وسیله‌ی این فعل و عمل به عدد هر مؤمن و کافر کسب خیری نمودی که هر یک از آن‌ها هزار مرتبه از دنیا و آنچه در آن است برتر است. پس گوارا باد تو را، گوارا باد تو را.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۶ به نقل از تفسیر امام حسن عسکری ص ۳۴۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۸.

### پاسخ امام به پرسشهای علی(ع)

یکی از راه‌های شناخت شخصیت‌های بزرگ پرسش‌ها و پاسخ‌های آنهاست. گاهی مردان بزرگ از شخصیت‌های آینده‌دار و جوان در حضور دیگران سؤالاتی می‌کنند تا موقعیت والای آنان را به دیگران بفهمانند. امام علی علیه‌السلام برای فرزندش امام مجتبی علیه‌السلام چند سؤال مطرح کرد، و آن حضرت نیز پاسخ داد:

سأل علی علیه‌السلام ابنه الحسن: عن أشياء من أمر المروءة، فقال: يا بني ما السداد؟ قال يا أبت السداد دفع المنكر بالمعروف، قال: فما الشرف؟! قال: اصطناع العشيعة، و حمل الجريرة قال: فما المروءة؟ قال: العفاف و اصلاح المال، قال: فما الرأفة؟ قال: النظر في اليسير و منع الحقير، قال: فما اللؤم؟ قال: احراز المرء نفسه [خ. ماله] و بذله عرسه، قال: فما السماح؟ قال: البذل في العسر و اليسر. قال: فما الشح؟ قال: أن ترى ما في يدك شرفا، و ما أنفقته تلفا، قال: فما الاخاء؟ قال: المواساة في الشدة و الرخاء، قال فما الجبن؟ قال الجرأة على الصديق و النكول على العدو قال فما الغنيمه؟ قال: الرغبة في التقوى و الزهادة في الدنيا هي الغنيمه الباردة. قال: فما الحلم؟ قال: كظم الغيظ و ملك النفس، قال: فما الغنى؟ قال: رضى النفس بما قسم الله تعالى لها و ان قل، و انما الغنى غنى النفس، قال: فما الفقر؟ قال: شره النفس في كل شيء، قال: فما المنعة؟ قال: شدة البأس و منازعة أعزاء الناس، قال: فما الذل؟ قال: الفزع عند المصدوقه.

قال: فما العي؟ قال: العبث باللحیة و كثرة النزق [خ. البرق] عند المخاطبة، قال: فما الجرأة؟ قال: موافقة الأقران، قال: فما الكلفة؟ قال: كلامك فيما لا يعينك، قال: فما المجد؟ قال: أن تعطى في الغرم و تعفو عن الجرم، قال: فما العقل؟ قال: حفظ القلب كلما استوعبته، قال: فما الخرق؟ قال: معاداتك امامك و رفعك عليه كلامك، قال: فما السناء؟ قال: اتیان الجمیل و ترك القبيح، قال: فما الحزم؟ قال: طول الاناة و الرفق بالولاء، قال: فما السفه؟ قال: اتباع الدناءة و مصاحبة الغواء، قال: فما الغفلة؟ قال: تركك المسجد و طاعتك المفسد، قال: فما الحرمان؟ قال: تركك حظك و قد عرض عليك، قال: فما السيد؟ قال: الأحمق في ماله و المتهاون في عرضه، فيشتم فلا يجيب و المتهم بأمر عشيرته هو السيد. فقال علي عليه‌السلام: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: «لا فخر أشد من الجهل، و لا مال أعود من العقل» [۱].

حضرت علی علیه‌السلام از فرزندش امام حسن علیه‌السلام از موضوعاتی درباره‌ی جوان مردی سؤال کرد و پرسید:

پسرم! فرهیختگی چیست؟ پاسخ داد: پدر جان فرهیختگی، جلوگیری از منکر است با معروف.

پرسید: شرف چیست؟ پاسخ داد: خوش رفتاری با بستگان و تحمل بدرفتاری آنان (یعنی گذشت داشتن).

پرسید: مردانگی چیست؟ پاسخ داد: پاکدامنی و ثروت را سر و سامان دادن.

پرسید: رأفت چیست؟ پاسخ داد: توجه به اندک و جلوگیری از بی‌مقدار.

پرسید: پستی چیست؟ پاسخ داد: پستی آن است که انسان به فکر جمع مال باشد و هیچ بهره‌ای از آن، همسرش نبرد.

پرسید: بزرگواری چیست؟ پاسخ داد: بخشش در گشایش و تنگدستی.

پرسید: خسیسی چیست؟ پاسخ داد: اینکه گمان بری که آنچه داری مایه‌ی سربلندی توست و آنچه که انفاق کرده‌ای تلف شده.

پرسید: برادری چیست؟ پاسخ داد: یک رنگ بودن در آسایش و سختی.

پرسید: ترس چیست؟ پاسخ داد: بی‌باکی نسبت به دوست و واهمه از دشمن.

پرسید: غنیمت چیست؟ پاسخ داد: شوق به تقوا و چشم نداشتن به دنیا که غنیمتی است که بدون جنگ به دست می‌آید.

پرسید: بردباری چیست؟ پاسخ داد: خویشتن داری و کف نفس.

پرسید: بی‌نیازی چیست؟ پاسخ داد: بسنده نمودن نفس به آنچه که خداوند روزی او ساخته، هر چند اندک باشد و بی‌نیازی واقعی، بی‌نیازی نفس است.

پرسید: فقر چیست؟ پاسخ داد: طمع نفس به هر چیزی.

پرسید: گردنفرازی چیست؟ پاسخ داد: زیاد خوش بودن و درگیر شدن با مقتدران جامعه.

پرسید: خواری چیست؟ پاسخ داد: شیون به هنگام واقعه‌ی ناگزیر.

پرسید: درماندگی و ناتوانی در سخن گفتن به چیست؟ پاسخ داد: بازی با ریش و زیاد تف کردن به هنگام صحبت کردن.

پرسید: جرأت چیست؟ پاسخ داد: شانه به شانه‌ی همطرازان ساییدن.

پرسید: تکلف (به زحمت افتادن) چیست؟ پاسخ داد: سخن گفتن در آنچه که به تو مربوط نیست.

پرسید: بزرگواری چیست؟ پاسخ داد: اینکه در ورشکستگی هم بخشنده باشی و از خطای دیگران در گذری.

پرسید: خرد چیست؟ پاسخ داد: حفاظت از قلب هر زمان که از آن رهنمود طلبی (یعنی: راز دل را نگه‌داری کنی).

پرسید: نابخردی چیست؟ پاسخ داد: ستیز با امام خویش و اینکه صدایت را در برابر او بلند کنی.

پرسید: بزرگ منشی چیست؟ پاسخ داد: عمل خوب انجام دادن و از کار زشت روی گردان بودن.

پرسید: احتیاط چیست؟ پاسخ داد: بردباری زیاد و همدلی با دوستان.

پرسید: ابله‌ی چیست؟ پاسخ داد: دنباله روی فرومایگان و همنشینی با گمراهان.

پرسید: غفلت چیست؟ پاسخ داد: ترک کردن تلاش گر و پیروی از ویرانگر.

پرسید: محرومیت چیست؟ پاسخ داد: رها ساختن قسمتی که روزی توست. در حالی که به تو عرضه شده.

پرسید: گرگ صفت چیست؟ پاسخ داد: کسی است که در نگهداری ثروتش سست و نسبت به ناموس خویش بی‌غیرت است.

دشنام می‌شنود ولی پاسخ نمی‌دهد و همواره در کار خویشاوندان خویش متهم به سستی است. چنین کسی گرگ صفت است. علی

علیه‌السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «هیچ فقری بدتر از جهل و هیچ ثروتی فراتر از عقل

نیست.»

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۸ به نقل از مرآت المؤمنین، ص ۲۱۲.

۲- البدایة و النهایة (ابن اثیر) ج ۸، ص ۴۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۹۴، ح ۱۴.

۴- تاریخ دمشق ابن منظور، ج ۷، ص ۳۰.



- ۵- تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسن علیه السلام) ص ۱۶۶، ح ۲۷۹. و ص ۱۶۲ ح ۲۷۴، و ص ۱۶۳، ح ۲۷۵.
- ۶- تحف العقول، ص ۲۲۵.
- ۷- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۴۴.
- ۸- حلیه الابرار، ج ۳، ص ۴۹، ب ۸ به نقل از الفصول المهمة ص ۹۵۹ و مطالب اسؤال، ج ۲، ص ۱۴.
- ۹- حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۵.
- ۱۰- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۴۲.
- ۱۱- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۴.
- ۱۲- مستدرک الوسائل ج ۱۲، ص ۵۹، ح ۱۳۵۰۵ / ۵، و ص ۴۳۸، ح ۱۴۵۶۲ / ۴ و ج ۷، ص ۱۶، ح ۱۳۷۵۲۰، و ج ۸، ص ۳۳۶، ح ۹۵۹۲ / ۳ به نقل از الخصال و ج ۱۳، ص ۵۰، ح ۱۴۷۰۹ / ۳.
- ۱۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۷۷، ح ۱، و ص ۱۰۸، ح ۲۸، و ص ۵۶۷، ح ۱، و ص ۵۴۹، ح ۱، و ص ۵۶۰، ح ۱۷، و ص ۵۶۳، ح ۲۰ و ۲۱.
- ۱۴- معانی الأخبار (صدوق) ص ۴۰۱، ح ۶۲، و ص ۲۴۵، ح ۳، ص ۲۴۷، ح ۱.
- ۱۵- موسوعة المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۱۳ و ۱۱۶.
- ۱۶- وسایل الشیعه، ج ۹، ص ۳۸، ح ۱۰/۱۱۴۶۶، ب ۵، و ج ۱۱، ص ۴۳۵، ح ۱۵۱۹۱ / ۸.

### پاسخ امام به پرسش‌های پادشاه

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی روایت مفصلی از امام صادق علیه السلام درباره‌ی پرسش‌های پادشاه روم (قیصر روم) از امام حسن مجتبی علیه السلام وجود دارد که بدون مقدمه متن و ترجمه‌ی آن از کتاب تفسیر البرهان نقل می‌شود گرچه قسمتی از این حدیث سخن امام علیه السلام نیست، ولی نقل کامل آن خالی از فایده نخواهد بود.

عن ابی عبدالله، عن آبائه علیهم السلام قال: لما بلغ امیر المؤمنین علیه السلام امر معاویة و أنه فی مائه ألف قال من ای القوم؟ قالوا من اهل الشام، قال لا- تقولوا من اهل الشام و لكن قولوا من اهل الشؤم، هم من أبناء مضر لعنوا علی لسان داود فجعل الله منهم القردة و الخنازیر ثم کتب علیه السلام الی معاویة لا- تقتل الناس بینی و بینک و لكن هلم الی المبارزة فان انا قتلتک فالی النار انت و تستریح الناس منک و من ضلالتک و ان (انت) قتلتنی فانا فی الجنه و یغمد عنک السیف الذی لا یسعی غمده حتی ارد مکرک و خدیعتک و بدعتک و انا الذی ذکر الله اسمه فی التوریه و الانجیل بموازة رسول الله علیه السلام و انا اول من بايع رسول الله تحت الشجرة فی قوله «لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبايعونک تحت الشجرة» [۱].

فلما قرا معاویة کتابه و عنده جلسائه. قالوا: لقد والله انصفک. قال معاویة: والله ما انصفتی والله لأرمینه بمائه الف سیف من اهل الشام من قبل ان یصل الی الله ما انا من رجاله و لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: والله یا علی لو بارزک اهل المشرق و المغرب لتقتلهم اجمعین، فقال له رجل من القوم یحملک یا معاویة علی قتال من تعلم و تخبر فیہ عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما تخبر و ما انت و نحن فی قتاله الا علی ضلالة؟. فقال معاویة: انما هذا بلاغ من الله و رسالاته والله ما استطیع انا و أصحابی رد ذلك حتی یكون ما هو کائن. قال و بلغ ذلك ملک الروم و اخبر أن رجلین قد خرجا یطلبان الملك قال من این خرجا؟ فقیل له رجل بالكوفة و رجل بالشام، قال فلمن الملك الآن!؟

قال: و أمر وزرائه فقال تخللوا اهل تصییون من تجار العرب من یصفهما لی؟ فاتی برجلین من تجار الشام و رجلین من تجار مکه فسألهم عن صفتهم فوصفوهما له ثم قال لخزان بیوت خزائنه اخرجوا الی الأصنام فاخرجوها فنظر الیها فقال الشامی: ضال و الکوفی

هاد ثم كتب الى معاوية ان ابعث الى اعلم اهل بيتك و كتب الى امير المؤمنين ان ابعث الى اعلم اهل بيتك فاسمع منهما ثم انظر في الانجيل كتابنا ثم اخبر كما من احق بهذا الامر و خشى على ملكه فبعث معاوية يزيد ابنه و بعث امير المؤمنين الحسن عليه السلام ابنه فلما دخل يزيد على الملك اخذ بيده و قبلها ثم قبل رأسه ثم دخل الحسن بن علي عليهما السلام.

فقال: الحمد لله الذي لم يجعلني يهوديا و لا نصرانيا و لا مجوسا و لا عابدا للشمس و لا للقمر و لا للصنم و لا للبقر و جعلني حنيفا مسلما و لم يجعلني من المشركين تبارك الله رب العرش العظيم.

ثم جلس لا- يرفع بصره فلما نظر ملك الروم الى الرجلين اخرجهما ثم فرق بينهما ثم بعث الى يزيد و احضره ثم اخرج من خزائنه ثلثمائة و ثلثة عشرة صندوق فيهما تماثيل الأنبياء عليهم السلام و قد زينت بزينة كل نبي مرسل فاخرج صنما فعرضه على يزيد فلم يعرفه ثم عرض عليه صنما صنما فلا- يعرف منها شيئا و لا يجيب عنها بشيء، ثم سأله عن ارزاق الخلائق و عن ارواح المؤمنين اين تجمع و عن ارواح الكفار اين تكون اذا ماتوا فلم يعرف من ذلك شيئا ثم دعا الملك الحسن بن علي عليهما السلام.

فقال: انما بدأت بيزيد بن معاوية لكي يعلم انت تعلم ما لا يعلم و يعلم ابوك ما لا يعلم ابوه، فقد وصف لي ابوك و ابوه و نظرت في الانجيل فرأيت فيه محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و الوزير عليا و نظرت في الأوصياء فرأيت فيها اباك و وصى رسول الله فقال له الحسن عليه السلام سلني عما بدا لك مما تجده في الانجيل و عما في التوريه و عما في القرآن اخبرك به انشاء الله فدعا الملك بالأصنام فأول صنم عرض عليه في صورة القمر فقال الحسن عليه السلام هذه صفة آدم ابي البشر ثم عرض عليه آخر في صفة الشمس فقال الحسن عليه السلام هذه صفة حوا ام البشر،

ثم عرض عليه آخر في صفة حسنة فقال هذه صفة شيث بن آدم عليه السلام و كان اول من بعث و بلغ في الدنيا الف سنة و اربعين عاما ثم عرض عليه صنم آخر فقال هذه صفة نوح صاحب السفينة و كان عمره الفا و اربعمائة سنة و لبث في قومه الف سنة الا خمسين عاما ثم عرض عليه صنم آخر. فقال هذه صفة ابراهيم عليه السلام عريض الصدر طويل الجبهة ثم عرض عليه صنم آخر. فقال هذه صفة اسراييل و هو يعقوب.

ثم عرض عليه صنم آخر. فقال هذه صفة اسمعيل ثم اخرج اليه صنم آخر فقال هذه صفة يوسف بن يعقوب بن اسحق. ثم اخرج اليه صنم آخر فقال هذه صفة موسى بن عمران و كان عمره مأتين و اربعين سنة و كان بينه و بين ابراهيم خمسمائة عام ثم اخرج اليه صنم آخر فقال هذه صفة داود صاحب الحرب ثم اخرج اليه صنم آخر فقال هذه صفة شعيب ثم زكريا ثم يحيى ثم عيسى بن مريم روح الله و كلمته و كان عمره في الدنيا ثلثة و ثلثين سنة ثم رفعه الله الى السماء و يهبط الى الأرض بدمشق و هو الذي يقتل الدجال ثم عرض عليه صنم صنم فيخبر باسم نبي نبي ثم عرض عليه الأوصياء و الوزراء، و كان يخبر باسم وصى وصى و وزير وزير ثم عرض عليه اصناما بصفة الملوك.

فقال الحسن عليه السلام هذه اصنام لم نجد صفتها في التوريه و لا في الانجيل و لا في الزبور و لا في القرآن فلعلها من صفة الملوك فقال الملك اشهد عليكم يا اهل بيت رسول الله انكم قد اعطيتم علم الأولين و الآخرين و علم التوريه و الانجيل و الزبور و صحف ابراهيم و الواح موسى.

ثم عرض عليه صنما يلوح فلما رآه الحسن بكى بكاء شديدا فقال له الملك ما يبكيك؟. فقال هذه صفة جدى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كثيف اللحية عريض الصدر طويل العنق عريض الجبهة اقنى الأنف ابلج الأسنان حسن الوجه ققط الشعر طيب الريح حسن الكلام فصيح اللسان كان يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر بلغ عمره ثلاثا و ستين سنة و لم يخلف بعده الا خاتم مكتوب عليه لا اله الا الله محمد رسول الله و كان يتختم في يمينه و خلف سيفه ذا الفقار و قضيبه و جبهه صوف و كساء صوف و كان يتسرول به لم يقطعه و لم يخطه حتى لحق بالله فقال الملك انا نجد في الانجيل ان يكون له ما يتصدق به على سبطيه فهل كان ذلك؟.

فقال الحسن عليه السلام قد كان ذلك فقال الملك فبقي لكم ذلك؟ فقال لا. فقال الملك لهذه اول فتنة هذه الأمة غلبها اباكما و هما

الأول و الثاني على ملك نبيكم و اختيار هذه الأمة على ذرية نبيهم منكم القايم بالحق و الأمر بالمعروف و الناهى عن المنكر قال ثم سأل الملك الحسن بن على عليهما السلام عن سبعة اشياء خلقها الله لم تركض فى رحم؟ فقال الحسن عليه السلام اول هذا آدم ثم حوى ثم كبش ابراهيم ثم ناقه صالح ثم ابليس الملعون ثم الحية ثم الغراب الذى ذكره الله فى القرآن.

قال و سأله عن ارزاق الخلايق. فقال الحسن عليه السلام: ارزاق الخلايق فى السماء الرابعة منها ينزل بقدر و يبسط بقدر ثم سأله عن ارواح المؤمنين، اين تكون (يكونون خ) اذا ماتوا؟ قال: تجتمع عند صخرة بيت المقدس فى كل ليلة جمعة و هو عرش الله الأذننى منها يبسط الله الأرض و اليه يطويها و منها المحشر و منها استوى ربنا الى السماء اى استولى على السماء و الملائكة ثم سأله عن ارواح الكفار اين تجتمع؟

قال: تجتمع فى وادى حضر موت وراء مدينة اليمن ثم يبعث الله نارا من المشرق و نارا من المغرب و يتبعهما بريحين شديدين فيبعث الناس عند صخرة بيت المقدس فيحشر اهل الجنة عن يمين الصخرة و يزلف المعتبر (الميعاد خ) و تصير جهنم عن يسار الصخرة فى تخوم الأرض السابعة و فيها الفلق و السجين فتفرق الخلايق من عند الصخرة فمن وجبت له الجنة دخلها و من وجبت له النار دخلها و ذلك قوله؛ «فريق فى الجنة و فريق فى السعير». [۲].

فلما اخبر الحسن عليه السلام بصفه ما عرض عليه من الأصنام و تفسير ما سأله التفت الملك الى يزيد بن معاوية فقال اشعرت ان ذلك علم لا يعلمه الا نبي مرسل او وصى موازر قد اكرمه الله بموازرة نبيه او عتره نبي مصطفى و غيره فقد طبع الله على قلبه و آثر دنياه على آخرته و هواه على دينه و هو من الظالمين قال فسكت يزيد و حمد قال فاحسن الملك جائزة الحسن و اكرمه و قال له ادع ربك حتى يرزقنى دين نبيك فان حلاوة الملك قد حالت بينى و بين ذلك و أظنه سما مرديا و عذابا أليما

قال فرجع يزيد الى معاوية و كتب اليه الملك كتابا أن من آتاه الله العلم بعد نبيكم و حكم بالتوريه و ما فيها و الانجيل و ما فيه و الزبور و ما فيه و القرآن و ما فيه فالحق و الخلافة له و كتب الى على بن ابى طالب عليه السلام ان الحق و الخلافة لك و بيت النبوة فيك و فى ولدك فقاتل من قاتلك فان من قاتلك يعذبه الله بيدك ثم يخلده نار جهنم فان من قاتلك نجده عندنا فى الانجيل أن عليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين و عليه لعنة اهل السموات و الأرضين و اما قوله «و لو شاء الله لجعلكم امه واحده». قال لو شاء الله لجعلهم كلهم معصومين مثل الملائكة بلاطباع لقدر عليه «و لكن يدخل من يشاء فى رحمته و الظالمون» لآل محمد صلى الله عليه و آله و سلم حقهم «ما لهم من ولى و لا نصير [۳] [۴].

امام حسن عليه السلام فرمود:

(حضرت امام صادق عليه السلام، به نقل از پدرانش فرمود:

زمانى كه خبر حرکت معاويه بال لشكر يكصد هزار نفرى خویش به على عليه السلام رسید، امام پرسید [يكصد هزار نفر] از کدام گروه؟ گفتند از اهل شام، فرمود نگوئید از اهل شام، بلکه بگوئید از اهل شوم. آنان از فرزندان مضرند [۵] كه به زبان حضرت داود لعنت شده‌اند كه خداوند برخى از آنان را مسخ کرده و میمون و خوك قرار داد.

آنگاه به معاويه نوشت مردم را میان من و خود به كشتن مده، ولى بیا تا تن به تن مبارزه كنیم. پس اگر من تو را كشتم تو به سوى آتش جهنم خواهى رفت و مردم از دست تو و گمراهى‌هاى تو راحت خواهند شد، ولى اگر تو مرا كشتى، من وارد بهشت شوم و از تعرض شمشیری كه تا به وسیله‌ی آن، مكر و نیرنگ و بدعت تو را ریشه كن كنم، در نیام نخواهد رفت، مصون می‌مانی و آن شمشیر غلاف خواهد شد.

من آن هستم كه خداوند نامم را در تورات و انجيل یاد کرده و به عنوان وزیر رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم معرفی کرده است. من نخستین كسى هستم كه زیر درخت با پیامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم بیعت كردم آنجا كه خداوند می‌فرماید: «خداوند از مؤمنانى كه زیر درخت با تو بیعت می‌كردند خرسند گردید.»

وقتی معاویه نامه را در حضور تعدادی از سران حاضر در جلسه خواند، آنان گفتند: به خدا قسم گفتار منصفانه‌ای است. اما معاویه گفت: به خدا سوگند که با من انصاف نکرده، سوگند به خدا او را با یکصد هزار شمشیر شامیان خواهم راند، پیش از آن که دست او به من برسد سوگند به خدا که من از پیروان او نیستم، در حالی که شنیدم رسول خدا می‌گفت: والله ای علی اگر شریکان و غریبان دست در دست هم با تو به مبارزه برخیزند، تو تمام آنها را خواهی کشت.

مردی از آن همنشینان به او گفت: ای معاویه پس چه چیز وادارت می‌کند که به جنگ کسی بروی که می‌دانی و خبر داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی او چه گفته است. در این صورت آیا ما و تو در جنگ با او به بی‌راهه دچار نشده‌ایم؟

معاویه گفت این خبری است از خداوند و پیام او. سوگند به خدا که نه من و نه اصحابم توان رد این گفتار را نداریم تا آنچه که باید بشود، انجام گیرد. (برای قانع کردن آن شخص این جدل را مطرح نمود تا به اصطلاح بگوید: قضا و قدر این گونه است که ما با علی بجنگیم).

راوی می‌گوید: این مطلب به قیصر روم رسید و به او خبر داده شد که دو نفر آماده‌ی نبرد برای در دست گرفتن قدرت شده‌اند. پرسید: از کجا خروج کرده‌اند؟ گفتند مردی از کوفه و مردی از شام. قیصر گفت: حکومت اکنون در دست کیست؟

راوی گوید: پس به وزرای خود دستور داد که جستجو کنند که آیا از تجار عرب که بتوانند اوصاف آن دو نفر را برای من بازگویند کسی می‌یابند؟ آنها دو نفر از تجار شام و دو نفر از تجار مکه را آوردند و از آنها درباره‌ی اوصاف آن دو تن پرسید و آنان برای وی توصیف کردند. آنگاه به خزانه‌داران خزانه‌های خود دستور داد که مجسمه‌هایی را برای من حاضر کنید. آنان مجسمه‌ها را حاضر کردند و وی به مجسمه‌ها نگاه کرده و گفت: شامی گمراه است و کوفی به راه راست.

آنگاه به معاویه نوشت: داناترین فرد خانواده‌ات را نزد من بفرست و به امیرمؤمنان نوشت که داناترین فرد خانواده‌ات را نزد من بفرست تا گوش به آنها فرا داده و سپس به کتاب مقدس مان انجیل رجوع نموده و به شما خبر دهم که چه کسی سزاوار این منصب بوده و تا وی فکری به حال حکومت خویش کند.

معاویه فرزندش یزید را فرستاد و امیرمؤمنان، فرزندش حسن علیه‌السلام را فرستاد. وقتی یزید نزد قیصر وارد شد، با او دست داده و آن را بوسید و سپس سر او را بوسید. آنگاه حسن بن علی علیه‌السلام وارد شد و گفت: سپاس خدایی را که مرا یهودی و مسیحی و مجوس و ماه و آفتاب پرست و بت پرست و گاوپرست قرار نداد و مرا حنیف (بر دین پاک) و مسلمان قرار داد و مرا از مشرکان قرار نداد، تبارک الله رب العرش العظیم. سپس نشست و سر پایین انداخت. وقتی قیصر آن دو را دید آنها را مرخص کرد و سپس آن دو را از هم جدا کرد.

آنگاه دنبال یزید فرستاده و او را احضار کرد و از خزانه‌ی خود سیصد و سیزده صندوق درآورد که در آنها تندیس پیامبران قرار داشت که هر کدام با پوشش زمان خود آن پیامبر آراسته شده بودند. آنگاه تندیس درآورد و آن را به یزید نشان داد ولی او آن را نشناخت و قیصر تندیس به تندیس به او نشان داد و وی هیچ یک از آنها را نشناخت و نتوانست درباره‌ی آنها پاسخی بدهد.

آنگاه از او درباره‌ی روزی آفریدگان پرسید و از ارواح مؤمنان که کجا گرد هم می‌آیند و از ارواح کافران که به هنگام مرگ کجا می‌روند، پرسید، ولی وی نتوانست چیزی در این باره بگوید.

قیصر، آنگاه حسن بن علی علیهماالسلام را طلبید و گفت برای آن نخست یزید را خواستم، تا بداند آنچه که او نمی‌داند، تو می‌دانی و آنچه که پدرش نمی‌داند، پدرت می‌داند. برای من پدر او و پدرت را توصیف کرده‌اند و من به انجیل مراجعه کرده و در آن مشاهده کردم که محمد پیامبر خداست و علی وزیر است. و در جانشینان نگریم و در آن دیدم که پدرت وصی رسول خداست.

امام حسن علیه‌السلام خطاب به پادشاه فرمود: از هر چه که به نظرت می‌رسد، از من بپرس، از آنچه که در انجیل است، و از آنچه که در تورات هست و از آنچه که در قرآن هست، تا به خواست خداوند آگاهت کنم. قیصر تندیس‌ها را خواست و نخستین مجسمه‌ای که به وی عرضه شد، همچون ماه بود. امام حسن علیه‌السلام فرمود: این صورت آدم ابوالبشر است. سپس مجسمه‌ای دیگر به وی عرضه شد که به صورت خورشید بود.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: این صورت حواء مادر آدمیان است. سپس صورت زیبایی دیگری به وی عرضه شد و ایشان فرمودند: این صورت شیث، پسر آدم است و او نخستین کسی است که مبعوث به رسالت شد و در دنیا عمرش به یک هزار و چهل سال رسید. آنگاه به ایشان مجسمه‌ی دیگری نشان داده شد و ایشان فرمودند: این سیمای نوح، صاحب کشتی است که عمر وی یک هزار و چهار صد سال بود و وی در میان قوم خود هزار سال ولی پنجاه سال کم «نهصد و پنجاه سال»، زیست کرد. سپس به ایشان تندیس دیگری عرضه شد و ایشان گفتند: این سیمای حضرت ابراهیم است که پهن سینه و بلند پیشانی است.

سپس به ایشان مجسمه‌ی دیگری نشان داده شد و ایشان فرمودند این سیمای اسراییل است که همان یعقوب باشد. سپس به ایشان تندیس دیگری نشان داده شد و ایشان فرمودند این صورت اسماعیل است، سپس مجسمه‌ی دیگری به ایشان عرضه شد و ایشان گفتند این صورت یوسف بن یعقوب بن اسحاق است. سپس به ایشان تندیس دیگری نشان داده شد و ایشان فرمودند این صورت موسی بن عمران است که عمر وی دویست و چهل سال بود و فاصله‌ی زمانی میان ایشان و حضرت ابراهیم، پانصد سال بود. سپس به ایشان تندیس دیگری نشان داده و ایشان فرمودند این صورت داود جنگاور است.

سپس به ایشان مجسمه‌ی دیگری عرضه شد و ایشان فرمودند: این صورت شعیب است. سپس زکریا، سپس یحیی، سپس عیسی بن مریم، روح و کلمه‌ی خدا که عمر وی در دنیا سی و سه سال بود که پس از آن، خداوند او را به سوی آسمان برد و وی در دمشق به زمین فرو خواهد آمد و اوست که دجال را می‌کشد. سپس به ایشان همچنان تندیس به تندیس، مجسمه نشان داده شد.

و آن حضرت تک تک آنان را پیامبر به پیامبر نام می‌برد و معرفی می‌کرد، سپس اوصیاء و وزرا به ایشان نشان داده شد و ایشان وصی به وصی و وزیر به وزیر از همه آگاهی داد. سپس به ایشان مجسمه‌های دیگری به شکل شاهان عرضه شد و امام حسن علیه‌السلام فرمود: اینها تندیس‌هایی است که اوصاف آن را نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرآن نمی‌یابیم شاید که از تندیس شاهان بوده باشند.

قیصر گفت: ای خاندان پیامبر خداوند! من گواهی می‌دهم برای شما که به شما علم نخستین و آخرین داده شده است، علم تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و الواح موسی اعطاء شده است. آنگاه به ایشان تندیس‌ی نشان داده شد که می‌درخشید. وقتی امام حسن علیه‌السلام آن را مشاهده کرد، به سختی گریست.

قیصر به او گفت: چه چیزی تو را می‌گریاند؟ فرمود: این سیمای جدم رسول خداست که انبوه ریش بود، سینه ستبر، گردنی بلند داشت، پهن پیشانی، بینی کشیده، دندان سپید، خوش رو، با محاسن و ریش پرپشت، خوش بوی، خوش کلام و گویا؛ زبان که همواره به معروف فرا می‌خواند و از پلیدی باز می‌داشت عمرش به شصت و سه سال رسید و پس از خود جز انگشتی که بر آن نوشته شده بود لا-اله الا الله محمد رسول الله که در دست راست می‌کرد و شمشیر ذوالفقار و عصا و نیز جامه‌ای پشمین و تخته‌ی پارچه‌ای از پشم که همواره آن را بر تن می‌افکند که نه آن را برید و نه اینکه دوخت تا آن که به خداوند ملحق شد. قیصر گفت ما در انجیل مشاهده می‌کنیم که بایستی برای او چیزی باشد که با آن دو نواده‌اش تأمین گردند. آیا چنین است.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: بله چنین بود. قیصر گفت: آیا در دست شماست؟ فرمود نه. قیصر گفت این همان نخستین آزمایش این امت است که در آن بر پدرتان چیره شده است و آنان اولی و دومی هستند که بر قلمرو پیامبر شما و گزینش این امت بر خاندان پیامبرشان چنگ انداخته‌اند. قائم به حق و آمر به معروف و ناهی از منکر، از شماست.

راوی گوید: سپس قیصر از امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی هفت آفریده‌ای که خداوند آفرید که در رحم قرار نداشته‌اند. امام علیه‌السلام فرمود: نخستین آنها آدم بود و سپس حوا و سوم قوچ ابراهیم و چهارم ناقه‌ی صالح و پنجم ابلیس ملعون و ششم مار [ی که برای فریب حوا وارد بهشت شد] و هفتم کلاغی که خداوند آن را در قرآن یاد کرده است [در جریان نزاع دو فرزند حضرت آدم علیه‌السلام]

همچنین از ایشان درباره‌ی روزی آفریدگان پرسید.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: روزی آفریدگان در آسمان چهارم است که از آن به مقدار نازل شود و به مقدار گسترش یابد. سپس از ایشان درباره‌ی ارواح مؤمنان پرسید که وقتی بمیرند، کجایند. آن حضرت فرمود: آنها در هر شب جمعه نزد صخره‌ی بیت المقدس گرد می‌آیند که آنجا عرش زیری خداوند است و خداوند از آنجا زمین را گسترش داده و به آنجا فرا می‌کشد و رستاخیز از آنجا خواهد بود و پروردگار ما از آنجا بر آسمان استوار گشت یعنی بر فرشتگان و آسمان استیلاء یافت.

سپس از ایشان درباره‌ی ارواح کافران پرسید که کجا گرد می‌آیند؟ فرمود: در وادی حضر موت که پشت شهر یمن است. سپس خداوند آتشی از خاور و آتشی از باختر برانگیخته و دو تندباد به دنبال آنها می‌فرستد و مردم نزد صخره‌ی بیت المقدس برانگیخته می‌شوند و اهل بهشت از سمت راست صخره محشور گشته و عبورگاه آماده می‌شود و جهنم آماده می‌شود و جهنم از سمت چپ صخره، از اعماق زمین‌های هفت گانه پدیدار می‌گردد که فلق و سجین نیز در آن است و آفریدگان نزد صخره پراکنده می‌شوند، پس آن که بهشت او را معین شده، وارد آن می‌شود و آن که جهنم او را مقدر گردید وارد آن می‌شود و این سخن خداوند است که می‌فرماید: «گروهی در بهشتند و گروهی در شعله‌های فروزان».

وقتی امام حسن علیه‌السلام توصیف آن تندیس‌هایی که به او عرضه شد، خبر داد و آنچه را که وی از ایشان پرسیده بود، تحلیل کرد، قیصر رو به سوی یزید بن معاویه کرد و گفت: آیا دانستی که این دانش، دانشی است که جز نبی مرسل و یا جانشینی پشتیبان که خداوند او را به پشتیبانی پیامبرش مفتخر ساخته و یا عترت پیامبر برگزیده، نمی‌داند و جز او، که خداوند قلبش را مهر و موم کرده و دنیایش را بر آخرتش و هوای نفس او را بر دین او چیره ساخته و از ستم گران است.

راوی گوید: پس یزید ساکت و خاموش شد. و قیصر جایزه‌ی امام حسن علیه‌السلام را نیکو کرد و بسیار احترامش کرد و به او گفت: از پروردگارت بخواه که دین پیامبرت را روزی من گرداند، چه آن که حلاوت سلطنت میان من و این موضوع حایل شده که من آن را سمی پست و عذابی دردناک می‌دانم.

راوی گوید: یزید به سوی معاویه بازگشت و قیصر نامه‌ای به معاویه نوشت که: آن کس که پس از پیامبر شما خداوند به او علم داده و وی به تورات و آنچه که در آن هست و انجیل و آنچه که در آن است و زبور و آنچه که در آن است و قرآن و آنچه که در آن هست حکم کرده است، حق و خلافت از آن اوست.

و به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نوشت که: حق و خلافت از آن توست و خاندان نبوت در تو و در خانواده‌ی توست، پس با آن کس که با تو به ستیز برخیزد، بجنگ که خداوند او را به دست تو عذاب خواهد داد. و سپس در آتش دوزخ جاودان خواهد ساخت، زیرا ما در انجیل نزد خود می‌یابیم که هر کس با تو به جنگ برخیزد، لعنت خدا و ملائکه و مردم، همگی بر او باد، و لعنت ساکنان آسمان‌ها و زمین‌ها بر او باد.

اما در مورد فرموده‌ی خداوند چنین فرمود که: «اگر خداوند بخواهد همه‌ی آنها را یک گروه قرار می‌داد و اگر می‌خواست همه‌ی آنها را همچون فرشتگان معصوم و بدون بدن مادی قرار دهد می‌توانست، اما خداوند هر که را بخواهد در رحمت خود وارد می‌کند. ولی ستم‌گران و تجاوزکاران به حق آل محمد، پس در مورد آنان این آیه نازل شد که: نه دوست و نه یآوری دارند و پیروزی نهایی برای آنها نیست».

و در حدیث دیگری آمده است که: قیصر روم برای معاویه نامه‌ای نوشت و در آن سه سؤال ذیل را مطرح کرد:

- ۱- جایی که به اندازه‌ی میانه‌ی آسمان است، کجاست؟
- ۲- نخستین خونی که بر زمین ریخت چه خونی بود؟
- ۳- آفتاب بر کجا فقط یک بار تابید؟

معاویه از پاسخ درمماند و از امام حسن علیه‌السلام یاری خواست. امام علیه‌السلام در پاسخ به ترتیب چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

ظهر الکعبه، و دم حوا و ارض البحر حین مر به موسی [۶].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: ۱- بام کعبه، ۲- خون [قاعدگی] حوا و ۳- کف دریایی که موسی از آن گذشت. و در حدیث دیگری آمده است که: در پاسخ به دو پرسش ملک روم که:

- ۱- آنجا را که قبله نیست، کجاست؟
- ۲- آن کیست که هیچ خویشاوندی ندارد؟

امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

ما لا قبله له فهی الکعبه و ما لا قرابه له فهو الرب تعالی [۷].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

آنجا که قبله ندارد خانه‌ی کعبه است و آن کس که خویشاوندی ندارد، پس آن خدای تبارک و تعالی است.

پی نوشت ها:

- [۱] سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۸.
- [۲] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.
- [۳] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۸.
- [۴] ۱- احیاء القلوب، ج ۱، ص ۴۴.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۱۶، ح ۵۲، و ج ۶، ص ۲۸۶، ح ۸، و ج ۱۰، ص ۱۳۲، ح ۲، و ج ۱۶، ص ۱۴۶، ح ۲، و ج ۱۱، ص ۲۶۱، ح ۹، و ج ۱۲، ص ۱۲۹، ح ۵، و ج ۳۳، ص ۲۳۴، تا ۲۴۰، ح ۵۱۷، و ج ۶۱، ص ۲۶۲، ح ۱۵.
- ۳- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۱۶ و ۱۱۷، ح ۱ به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۴۲ تا ۲۴۵.
- ۴- تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۵۳ و ۷۱.
- ۵- تفسیر کنز الدقایق، ج ۱۱، ص ۴۷۸، و ج ۱۳، ص ۱۵۶ و ج ۱۴، ص ۱۸۰ و ۵۴۵.
- ۶- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۴، ح ۲۵ و ج ۱، ص ۵۷۱.
- ۷- حلیه الأبرار، ج ۳، ص ۲۸، ح ۱، ب ۵.
- ۸- خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۵۳، ح ۳۴.
- ۹- مدینه‌ی المعاجز، ج ۳، ص ۳۴۹، ح ۸۶ / ۹۲.
- ۱۰- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۹۲، ح ۱۴ / ۳۶۱۰، ب ۳۰.

۱۱- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۸۳، ح ۲۴، و ص ۷۱۰، ح ۲.

[۵] یکی از قبایل عرب جاهلی.

[۶] ۱- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۰۲، ح ۱۷.

۲- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۱۸.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲.

[۷] ۱- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۰۲، ح ۱۸.

۲- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۱۸.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۳.

### پاسخ امام به پرسش‌های مرد شامی

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یکی از کوچه‌های کوفه نشسته بود، مردی سلام نموده و گفت: من از رعیت و اهل بلاد تو هستم، امام علی علیه السلام فرمود: این گونه نیست، بلکه تو با ما در جنگ بوده‌ای.

مرد شامی ضمن اعتراف امان خواست و گفت معاویه مرا فرستاد تا درباره‌ی سؤالاتی که از او شده از شما توضیح و جواب بخواهم. امام علیه السلام فرمود: فرزندانم! حسن! حسین! محمد! حاضر شوید.

آنگاه رو به مرد شامی نموده فرمود:

این دو (حسن و حسین علیهما السلام) فرزندان پیامبرند و این (محمد حنفیه) فرزند من است. از هر کدام که می‌خواهی بپرس.

مرد شامی گفت از ذالوفره «کسی که ریش پریشتی دارد، یا صاحب بخشش فراوان است» یعنی امام حسن علیه السلام می‌پرسم. او پرسید و امام علیه السلام این گونه پاسخ داد:

فقال الشامی: کم بین الحق و الباطل؟ [و کم بین السماء و الأرض] و کم بین المشرق و المغرب؟ و ما قوس قزح؟ و ما العین التي

تأوی اليها ارواح المشركين؟ و ما العین التي تأوی اليها ارواح المؤمنين؟ و ما المؤنث؟ و ما عشرة اشياء بعضها اشد من بعض؟

فقال الحسن عليه السلام: بين الحق و الباطل اربع اصابع فما رأيتہ بعینک فهو الحق و قد تسمع باذنک باطلا كثيرا.

فقال الشامی: صدقت. و قال: و بین السماء و الأرض دعوة المظلوم و مد البصر فمن قال لك غير هذا فكذبه.

قال: صدقت يابن رسول الله. قال: و بین المشرق و المغرب مسيرة يوم للشمس تنظر اليها حين تطلع من مشرقها و تنظر اليها حين تغيب من مغربها.

قال الشامی: صدقت، فما قوس قزح؟

قال: و يحك لا تقل قوس قزح، فان قزح اسم الشيطان و هو قوس الله و هذه علامة الخصب و امان لأهل الأرض من الغرق، و اما العین

التي تأوی اليها ارواح المشركين فهي عين يقال لها برهوت، و اما العین التي تأوی اليها ارواح المؤمنين فهي عين يقال لها سلما.

و اما المؤنث فهو الذي لا يدري اذكر هو ام انثى فانه ينتظر به فان كان ذكر احتلم و ان كان انثى حاضت و بدى ثديها و الا قيل له بل

على الحائط فان اصاب بوله الحائط فهو ذكر و ان انتكص بوله كما ينكص بول البعير فهي امرأة.

و اما عشرة اشياء بعضها اشد من بعض فاشد شيء خلقه الله الحجر، و اشد من الحجر الحديد [يقطع به الحجر] و اشد من الحديد النار

تذيب الحديد، و اشد من النار الماء يطفى النار، و اشد من الماء السحاب يحمل الماء، و اشد من السحاب الريح تحمل السحاب، و

اشد من الريح الملك الذي يرسلها، و اشد من الملك، ملك الموت الذي يميت ملك الموت، و اشد من الموت أمر الله الذي يميت

الموت.



فقال الشامی: اشهد انک ابن رسول الله حقا و ان علیا اولی بالأمر من معاویة ثم کتب هذه الجوابات و ذهب بها الی معاویة فبعثها (معاویة) الی ابن الأصفهر فکتب الیه ابن الأصفهر: یا معاویة (لم) تکلمنی بغير کلامک و تجیننی بغير جوابک اقسام بالمسیح ما هذا جوابک و ما هو الا من معدن النبوة و موضع الرسالة و اما انت فلو سألتنی درهما ما أعطیتک [۱].

(آن مرد شامی گفت: از صاحب بخشش کلان، یعنی حسن بن علی علیهما السلام خواهم پرسید. امام حسن علیه السلام به او گفت: هر چه می‌خواهی بپرس.

شامی گفت: میان حق و باطل چه فاصله‌ای هست و میان آسمان و زمین چه فاصله‌ای؟.

میان مشرق و مغرب چه فاصله‌ای است، قوس قزح چیست؟ و جایی که ارواح مشرکان بدان پناه برند، کدام است و چشمه‌ای که ارواح مؤمنان بدان پناه برند، کدام است و خنثی چیست؟ و آن ده چیز که هر کدام از دیگری سخت‌تر است، چیست؟. امام حسن علیه السلام فرمود: فاصله‌ی میان حق و باطل چهار انگشت است. آنچه که به چشمت دیدی، حق، اما آنچه که با گوش خود شنیدی، اغلب باطل است.

مرد شامی گفت: راست گفتی. و فرمود: فاصله‌ی بین زمین و آسمان به اندازه‌ی دعوت مظلوم است و به اندازه‌ی نگاه است و هر کس جز این به تو گفت، تکذیبش کن.

مرد شامی گفت: راست گفتی، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: میان مشرق و مغرب، مسافت یک روز خورشید است که هنگام دمیدن از خاستگاه آن بدان می‌نگری و به هنگام پنهان شدن آن در باختر، می‌نگری.

مرد شامی گفت: راست گفتی، پس قوس قزح [رنگین کمان] چیست؟.

فرمود: مواظب باش! نگو قوس قزح. زیرا «قزح» نام شیطان است. در صورتی که رنگین کمان، کمان خداوند است و علامت سرسبزی و نگه دار اهل زمین از غرق شدن است. و اما جایی که ارواح مشرکان به آنجا پناهنده می‌شوند، جایی است که بدان برهوت گویند و جایی که ارواح مؤمنان به آنجا پناهنده شوند، جایی است که بدان سلما گویند.

اما خنثی که معلوم نیست مرد است یا زن، پس در حال وی دقت می‌شود تا چنانچه مرد باشد، محتلم می‌شود و چنانچه زن باشد، عادت ماهانه شده و پستانش آشکار می‌شود و گرنه، به او گفته می‌شود برو به دیوار ادرار کن! چنانچه ادرار او به دیوار بپاشد، مرد بوده، ولی اگر ادرار او سرازیر بریزد، همچون ادرار شتر، وی زن خواهد بود.

اما ده چیزی که یکی از دیگر سخت‌ترند، سخت‌ترین چیزی که خداوند آفریده است سنگ است و سخت‌تر از سنگ، آهن است [که با آن سنگ را می‌برند] و سخت‌تر از آهن، آتش که آهن را ذوب می‌کند و سخت‌تر از آتش آب است که آتش را خاموش می‌کند و سخت‌تر از آب ابر است که آب را با خود حمل می‌کند و سخت‌تر از ابر، باد است که ابر را جابه‌جا می‌کند و سخت‌تر از باد، فرشته‌ای است که آن را می‌راند و سخت‌تر از آن فرشته، فرشته‌ی مرگ است که فرشته‌ی باد را می‌میراند و سخت‌تر از فرشته‌ی مرگ، خود مرگ است که فرشته‌ی مرگ را می‌میراند و سخت‌تر از مرگ، فرمان خدایی است که مرگ را می‌میراند.

مرد شامی گفت: شهادت می‌دهم که تو حقا فرزند پیامبری و علی علیه السلام برای ولایت امر از معاویه برتر است. مرد شامی آنگاه این پاسخ‌ها را نوشت، و آن را نزد معاویه برد. و [معاویه] آنها را به ابن‌اصفر فرستاد. ابن‌اصفر به او نوشت: ای معاویه، با من، جز به سخن خود سخن مگو و جز به پاسخ خود پاسخ مده. سوگند به مسیح که این پاسخ از آن تو نیست و جز این نیست که آنها از معدن نبوت و جایگاه رسالت، سرچشمه گرفته‌اند. ولی تو اگر از من درمی‌طلب کنی، نخواهم داد.

پی نوشت ها:

- ۱- [۱] احتجاج، ج ۲، ص ۱۵ الی ۱۸.
- ۲- الثاقب فی المناقب، ص ۳۱۸، ح ۴ / ۲۶۵.
- ۳- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۲، ح ۲.
- ۴- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۵، ح ۵ و ج ۱۰، ص ۱۳۰، و ج ۷۲، ص ۱۹۶، ح ۱۰ و ج ۵۷، ص ۱۹۹، ح ۲، و ج ۱۰۱، ص ۳۵۸، ح ۱۸.
- ۵- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، علامه‌ی مجلسی، ص ۴۱۹.
- ۶- تحف العقول، ص ۲۲۸.
- ۷- حلیة الأبرار، ج ۳، ص ۲۵، ح ۲، ب ۴.
- ۸- روضة الواعظین، ص ۴۵، س ۲۵.
- ۹- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۳۵۷، ح ۸۷ / ۹۲۵.
- ۱۰- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۰۷ الی ۶۰۸، و ج ۱، ص ۴۸۹، ح ۲، و ص ۱۰۲، ح ۱۹.
- ۱۱- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۱۳.

### پاسخ امام به پیام تسلیت دوستان

از امام صادق علیه السلام روایت شده، گروهی از یاران امام حسن مجتبی علیه السلام در مرگ دخترش پیام تسلیتی برای او نوشتند. امام علیه السلام در پاسخ به پیام آنان نوشت:

قال علیه السلام:

اما بعد، فقد بلغنی کتابکم تعزونی بفلانہ، فعند الله احتسبها، تسلمیا لقضائه، و صبرا علی بلائہ، فان أرجعتنا المصابیب، و فجعتنا النوایب، بالأحبة المألوفه التي كانت بنا حفیة، و الاخوان المحبون الذین کان یسر بهم الناظرون، و تقر بهم العیون، أضحوا قد اخترمتهم الأيام، و نزل بهم الحمام، فخلفوا الخلوف، و اودت بهم الحتوف، فهم صرعی فی عساكر الموتی، متجاورون فی غیر محلہ التجاور، و لا صلاة بینهم و لا تراور و لا يتلاقون عن قرب جوارهم، اجسامهم نائبة من اهلها، خالیة من اربابها، قد أخشعها اخوانهم فلم أر مثل قرارها قرارا، فی بیوت موحشة و حلول مخضعة، قد صارت فی تلك الدیار الموحشة، و خرجت عن الدار المؤمنة، فقارقتها من غیر قلی، فاستودعتها البلاء، و كانت أمة مملوكة، سلكت سیلا مسلوكة، صار إليها الأولون، سیصیر إليها الآخرون، و السلام [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اما بعد از حمد و سپاس الهی، نامه‌ی شما که من را درباره‌ی فلان دخترم تسلیت دادید، به من رسید. از سر تسلیم به فرمان خداوند و صبر بر آزمایش او، کار به او سپرده‌ام. پس اگر مصیبت‌ها ما را ناگزیر و ناگواری‌ها به ناگهان ما را فراگرفت و با گرفتن دوستانی مأنوس که همواره گرد ما می‌گشتند و برادرانی دوستدار که بینندگان از دیدن آنها شاد می‌شدند و چشم‌ها از دیدنشان روشن، چنان شدند که روزگار آنها را از پای افکند و مرگ بر آستانشان فرود آمد و آنها، بازماندگانی از خویش به یادگار نهادند و مرگ آنان را به همراه برد و آنان، در میدان مرگ فرو افتاده‌اند تنگاتنگ هم، در جایی که توان همسایه‌گری نیست، آرمیده‌اند، نه رفت و آمدی میانشان برقرار است و نه دیداری هر چند در کنار هم هستند، اما ملاقات نمی‌کنند، بدن‌هایشان به دور از چشم آشنایان و تنها در خانه‌های قبر آرمید. و اینک سبب عبرت آنها هستند.

خانه‌هایی که همانند آن خانه‌ها، خانه‌ای ندیده‌ام و همانند آن جایگاه‌ها، جایگاهی سراغ ندارم، در اتاق‌هایی ترسناک و خوابگاه‌هایی کمرشکن در آن دیار هراس‌انگیز رهسپار گشته و از سرزمین الفت رخت بر بسته و بی آن که خواهان هجران باشد، آن را ترک گفته و بلا- او را دربر گرفته است. او، دخترکی بود از آن دیگری، که رهسپار راهی شد که رونده‌ی بسیار دارد و پیشینیان بدان رفته‌اند و دیگران نیز بدان گام خواهند نهاد. با درود.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- أمالی طوسی، ص ۲۰۵، ح ۴۷ / ۳۴۵.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۶، ح ۶ و ج ۷۹، ص ۱۰۹، ح ۵۴.
- ۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۱۱ / ۲۵۱۲.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۰، ح ۴۶ و ص ۵۴۷، ح ۴.
- ۵- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۳.

### پاسخ امام به سخنان معاویه در کوفه

پس از آن که معاویه وارد کوفه شد و مردم با او بیعت کردند، سخنانی در جمع مردم کوفه ایراد کرد، در این سخنرانی به امام علی و امام حسن علیهما السلام دشنام داد و ناسزا گفت. امام حسین بن علی علیه السلام که در مجلس حضور داشت برخاست تا پاسخش را بدهد. امام حسن علیه السلام دست او را گرفت و او را نشانند و خود برخاست و خطاب به معاویه چنین فرمود:

قال علیه السلام:

أيها الذاکر علیا، أنا الحسن، و أبی علی، و أنت معاویة، و أبوک صخر، و أمی فاطمة، و أمک هند، و جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و جدک حرب، و جدتی خدیجه، و جدتک فتیله، فلعن الله أخلمنا ذکرا و ألمانا حسبا، و شرنا قدما، و أقدما کفرا و نفاقا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای کسی که علی «علیه السلام» را به بدی یاد کردی! منم حسن و پدرم علی «علیه السلام» است، تویی معاویه پدرت صخر است، مادر من فاطمه «علیها السلام» و مادر تو هند [جگر خوار] می‌باشد. جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جد تو حرب است، جدی من خدیجه و جدی تو فتیله است، پس خدا لعنت کند از ما دو نفر آن کس را که نامش پلیدتر، و حسب و نسبش پست‌تر، و سابقه‌اش بدتر و کفر و نفاقش بیشتر بوده است.)

در آن هنگام گروهی از مردم که در مسجد بودند گفتند: آمین.

پی نوشت ها:

- [۱] مقاتل الطالبین، ص ۷۸، س ۶.

پرسش امام حسن علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی سلطنت حضرت سلیمان علیه السلام

سلمان فارسی نقل می‌کند، پس از بیعت مردم با عمر، روزی در خانه‌ی علی علیه السلام نشسته بودیم که حسن و حسین علیهما السلام، محمد بن حنفیه، محمد بن ابی‌بکر، عمار یاسر و مقداد نیز حضور داشتند. امام حسن علیه السلام از پدرش پرسید:

قال له ابنه الحسن علیه السلام یا امیرالمؤمنین ان سلیمان سأل ربه ملکاً لا ینبغی لأحد من بعده فاعطاه ذلک فهل ملکت مما ملک سلیمان بن داود علیه السلام؟! فقال علیه السلام: والذی فلق الحبء و برء النسمة ان سلیمان بن داود سأل الله عزوجل الملك و اعطاه و ان اباک ملک ما لم یملکه بعد جدک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احد قبله و لا یملکه احد بعده، فقال الحسن علیه السلام، نرید ان ترینا مما فضلک تعالی به من الکرامه،

فقال علیه السلام افعل انشاء الله و ساق الحدیث بما فضله الله تعالی به و فی الحدیث فقال الحسن علیه السلام یا امیرالمؤمنین ان سلیمان بن داود کان مطاعاً بخاتمه و امیرالمؤمنین بماذا یطاع؟ فقال علیه السلام انا عین الله فی ارضه انا لسان الله الناطق فی خلقه انا نور الله الذی لا یطفأ انا باب الله الذی یؤتی منه و حجته علی عباده.

ثم قال اتحبون ان اریکم خاتم سلیمان بن داود؟ قال نعم فادخل یدیه الی جیبه فاخرج خاتماً من ذهب فضه من یاقوته حمراء علیه مکتوب محمد و علی فقال علیه السلام تریدون ان اریکم سلیمان بن داود؟ فقلنا نعم فقام و نحن معه فدخل بنا بستانا ما رأینا احسن منه و فیه من جمیع الفواکه و الأعناب نو انهاره تجری و الأطیار یتجاوبن علی الأشجار فحین رآته الأطیار جائته ترفرف حوله حتی توسطن البستان فاذا سریر علیه شاب ملقی علی ظهره واضع یدیه علی صدره فاخرج امیرالمؤمنین علیه السلام الخاتم من جیبه و جعله فی اصبع سلیمان علیه السلام فنهض قائماً و قال السلام علیک یا امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین أنت والله الصدیق الأكبر و الفاروق الأعظم قد افلح من تمسک بک و قد خاب و خسر من تخلف عنک و انی سألت الله تعالی لکم اهل البیت فأعطیت ذلک الملك

قال سلمان فلما سمعت کلام سلیمان بن داود لم اتمالک نفسی حتی وقعت علی اقدام امیرالمؤمنین علیه السلام اقبلها و حمدت الله تعالی علی جزیل عطائه بهدایته لنا الی ولایتہ اهل البیت علیهم السلام الذین اذهب الله عنهم الرجس اهل البیت و طهرهم تطهیراً و فعل أصحابی كما فعلت [۱].

(فرزند امام علی علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام خطاب به پدر فرمود: ای امیرمؤمنان! سلیمان از خدای بزرگ حکومتی درخواست نمود که برای کسی پس از وی روا نباشد و خداوند چنین حکومتی به او بخشید.

آیا شما نیز از حکومت سلیمان بن داود علیه السلام چیزی دارا هستی؟ ایشان فرمودند: سوگند بدان که دانه را شکافت و آفریدگان را آفرید، که سلیمان بن داود از خدای بزرگ حکومت خواست و خدا به او بخشید، ولی پدرت حکومتی (قدرتی) دارد که پس از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی دارای آن نبوده، نه پیش از پدرت و نه بعد از پدرت.

امام حسن علیه السلام فرمود: می‌خواهم تا بخشی از آن کرامتی که خدایت بدان فضیلت داده به ما نشان دهی. فرمود: به خواست خدا انجام خواهد داد.

امام علی علیه السلام سخن را بدان فضایلی که خداوند به وی عطا کرده بود، کشید. که در ادامه‌ی حدیث چنین آمده است: امام حسن علیه السلام پرسید: ای امیرمؤمنان، سلیمان بن داود، به قدرت انگشتی خویش فرمان می‌راند، اما امیرمؤمنان با چه فرمان می‌راند؟

حضرت فرمود: من چشم خدایم در زمین و من زبان گویای خداوند در میان آفریده‌های او من آن نور خدایم که خاموش نشود. من همان دروازه‌ی الهی هستم که از آن وارد شوند و حجت اویم بر بندگانش.

سپس فرمود: آیا دوست دارید انگشت سلیمان بن داود را نشانتان دهم؟ امام حسن علیه السلام فرمود: بله. پس دست در بغل کرد و

سپس انگشتی در آورد که از طلا بود و نگین آن از یاقوت سرخ بود که بر روی آن نوشته شده بود. محمد و علی. آنگاه فرمود: می‌خواهید سلیمان بن داود را نشانتان دهم؟ گفتیم بله. پس برخاست و ما نیز به دنبال او روان شدیم. ما را وارد باغی کرد که از آن بهتر ندیده بودیم. در آن از تمام میوه‌ها و انگورها بود و چشمه‌هایش جاری بود و پرندگان بر درختان هم‌آوا بودند. وقتی پرندگان ایشان را دیدند، نزد ایشان آمده و در اطراف ایشان شروع به پرواز کردند تا آن که به میانه‌ی باغ رسیدیم. در آنجا تختی بود که روی آن جوانی به پشت خوابیده و دست بر سینه نهاده بود. امیرمؤمنان انگشتی از جیب خود در آورد و آن را در انگشت سلیمان علیه‌السلام کرد. وی ناگهان از خواب جسته و به پایستاد و گفت سلام بر تو ای امیرمؤمنان و وصی پیامبر خدای جهانیان. به خدا سوگند که صدیق اکبر و فاروق اعظم تویی. هر کس بر دامن تو چنگ زد، نجات یافت و آن که از تو جدا شد، زیان دید. من به وسیله‌ی شما اهل بیت و واسطه قرار دادن شما، از خداوند این حکومت را خواستم و آن را از خداوند گرفتم. سلمان گوید: وقتی سخن سلیمان بن داود را شنیدم، اختیار از کف داده و خویشتن داری نتوانستم، چندان که روی پاهای امیرمؤمنان افتاده و آنها را بوسیدم. خدای بزرگ را سپاس گفتم که این همه عطا و بخشش را به ما روا داشته و ما را به سوی ولایت اهل بیت علیهم‌السلام «که خداوند پلیدی را از آنها دور ساخته و آنها را پاکیزه گردانیده است» رهنمون گردیده. یاران من هم همان کار را که من انجام داده بودم، انجام دادند.

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر برهان، ج ۴، ص ۵۰.

### پنیر

از امام حسن مجتبی علیه‌السلام راجع به مصرف پنیر پرسیده شد. امام علیه‌السلام پاسخ داد:

قال علیه‌السلام:

لا بأس به، ضع السکین و اذکر اسم الله علیه [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خوردن آن «پنیر» جایز است، کارد را بگذار و نام خدا را بر آن بخوان).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- المسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص ۷۰۰، ح ۵.

۲- المصنف، ج ۸، ص ۱۰۰.

### پیامبر و زمینه‌های اخلاق پسندیده

یکی از صفات برجسته‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بهره‌مندی از اخلاق پسندیده است که در آیه‌ی ۴ سوره‌ی قلم بدان اشاره شده است.

امام حسن علیه‌السلام زمینه‌های پیدایش این فضیلت بزرگ را در امور ذیل معرفی می‌کند:

۱- بهره‌مندی از ادب الهی

۲- عفو و بخشش

۳- انجام کارهای نیک

۴- دوری از نادانان

۵- پیوند با قطع‌کنندگان پیوندها

۶- عطا و بخشش به محروم‌کنندگان

۷- گذشت از ستم‌گران به خود

قال علیه‌السلام:

ان الله عزوجل أدب نبيه أحسن الأدب فقال: خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین، فلما وعى الذی أمره، قال تعالی: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا، فقال لجبریل علیه‌السلام: و ما أقفوا؟ قال ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک، و تعفو عن ظلمک، فلما فعل ذلك أوحى الله الیه: انک لعلی خلق عظیم [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(همانا که خدای بزرگ پیامبرش را به بهترین شیوه، ادب آموخت و فرمود: عفو پیشه ساز و به معروف دستور ده و از جاهلان روی بگردان و وقتی آنچه را که خداوند دستور داده بود، به جان شنید، خداوند فرمود: آن چه که رسول برای شما آورد بگیریید و از آنچه که بازتان داشت، دست نگه دارید.

پس به جبریل علیه‌السلام فرمود: چه سیره‌ای بروم؟ گفت: با کسی که از تو بریده پیوند داشته باش و آن که را که محروم ساخته ببخشی و از آن که بر تو ستم کرده بگذری. و وقتی چنین کرد، خدا به او وحی کرد: «همانا که تو بر اخلاقی عظیم و پسندیده هستی.»)

پی نوشت ها:

[۱] نهج السعاده، ج ۷، ص ۷۸، به نقل از بحار، ج ۱۷، ص ۱۴۷.

### پیامبر و نیازمندان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با نیازمندان پسندیده‌ترین برخوردها را داشت زیرا اگر برآوردن نیاز آنها مقدورش بود کوتاهی نمی‌کرد و اگر نمی‌توانست با زبان خوش آنان را راضی می‌کرد. امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

کان رسول الله اذا سأله احد حاجه لم یرده الا بها و بمیسور من القول [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(رسول خدا چنان بود که اگر کسی از او درخواستی می‌کرد خواسته‌اش را برآورده می‌کرد و او را جز به سخنی در حد فهم آن شخص باز نمی‌گردانید.)

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۷.

### پیامبر و همسران (خواستگاری و روش برخورد)

همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حکم مادران همه‌ی مسلمانانند و همانطور که در آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی احزاب ذکر شده است بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی حق ندارد با آنان ازدواج کند. امام حسن علیه‌السلام پیرامون تفسیر آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی احزاب فرمود:

قال علیه‌السلام:

كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا خطب امرأة لم يكن لأحد أن يخطبها حتى يدعها، وهذه قسمة جامعة لما هو الغرض لأنه اما أن يطلق و اما أن يمسك، فاذا أمسك ضائع أو ترك و قسم أو لم يقسم، و اذا اطلق و عزل فاما أن يخلي المعزولة لا- يبتغيها أو يبتغيها [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر از زنی خواستگاری می کرد، کسی را سزا نبود که از آن زن خواستگاری کند، مگر آن که پیامبر از ازدواج با او منصرف می شد و این کار تقسیم جامعی برای حفظ حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس خواستگاری یا به توافق می رسیدند و پیامبر آن زن را نگه می داشت و یا اینکه از ازدواج با او منصرف می شد.

و وقتی که آن زن را نگه می داشت یا او را جزء زنان خود قرار می داد و یا جزء کنیزان حضرت قرار می گرفتند. و در صورت صرف نظر کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ازدواج با او، یا وی را بدون محبت قلبی رها می کرد و یا نسبت به او محبت قلبی داشت.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الکشاف فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۶۹.

[۲] توضیح بیشتر اینکه به هر حال ازدواج با زنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن زنان قصد ازدواج داشت و یا ازدواج کرده بود، مناسب نبود، هر چند اگر آن زن با آن حضرت ازدواج نکرده بود، ازدواج با آن زن بر کسی حرام نبود.

### پیشگویی

پیشگویی امام حسن علیه‌السلام از کشته شدن عیدالله بن عمر در جنگ صفین پس از کشته شدن ذوالجلاع حمیری (از فرماندهان شجاع سپاه معاویه) در جنگ صفین عیدالله بن عمر بن خطاب به میدان آمد و کسی را فرستاد تا امام حسن علیه‌السلام را دیدار کند. امام علیه‌السلام برابر او حاضر شد. عیدالله گفت: پدرت با قریش در اول و آخر کارش (در آغاز اسلام و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) دشمنی کرد و قریش نیز با او ناسازگارند. آیا حضری پدرت را از خلافت خلع کنیم و تو به جای او بنشینی؟. امام علیه‌السلام در پاسخ چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

کلا- والله لا- يكون ذلك. ثم قال له الحسن عليه السلام: يا ابن الخطاب! والله لكأني انظر اليك مقتولا في يومك أو غدك. أما ان الشيطان قد زين لك و خدعك حتى اخرجك مخلقا بالخلق ترى نساء اهل الشام موقفك و سيصرعك الله و يبطحك لوجهك قتيلا... فقال الحسن عليه السلام: لمن معه: انظروا من هذا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هرگز! سوگند به خدا که چنین نخواهد شد. سپس امام حسن علیه السلام به او فرمود: گویا می بینم تو را که امروز و فردا کشته می شوی و بدان که شیطان گمراهت کرده و فریبت داده چندان که تو را با خلق [نوعی عطر] آراسته. زنان اهل شام موقفت را مشاهده می کنند. به زودی خداوند بر زمینت خواهد زد و کشته، به رو بر خاکت خواهد انداخت... بعدها پس از کشته شدن عبیدالله بن عمر، امام علیه السلام به آنها که با وی بودند فرمود: بنگرید که این کیست.)  
و همانگونه که امام علیه السلام پیش بینی کرده بود، عبیدالله بن عمر در نبرد صفین کشته شد.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۶۱، ب ۱۳، ج ۴۰.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۴۸۰، ح ۴۱۶.
- ۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۳۳.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۲۶۴، ح ۲، و ص ۳۸۸، ح ۱.
- ۵- وقعی صفین، ص ۲۹۷.

### پاداش بر آوردن حاجت مؤمن

ابن عباس روایت کرده امام حسن مجتبی علیه السلام در مسجد الحرام معتکف [۱] بود، در حال طواف یکی از شیعیان آن حضرت به او مراجعه نمود و گفت: ای پسر پیامبر! من به فلانی بدهکارم اگر صلاح می دانی. قرض مرا ادا کن. امام علیه السلام فرمود: به خدای این خانه قسم چیزی نزد من نیست. شخص بدهکار گفت: پس از او برای من مهلت بگیر، چون مرا به حبس تهدید کرده است.  
امام علیه السلام طوافش را رها نموده و به دنبال آن شخص رفت. ابن عباس می گوید به آن حضرت عرض کردم: آیا فراموش کردید که معتکف هستید؟.

قال علیه السلام:

بلی و لکن سمعت ابی یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: من قضی أخاه المؤمن حاجه، کان کمن عبد الله تعالی تسعة آلاف سنة، صائما نهاره و قائما ليله [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بلی می دانم، ولی از پدرم شنیدم که می فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: هر کس برای برادر مؤمن خویش یک نیاز برآورده کند همچون کسی خواهد بود که خدای بزرگ را نه هزار سال، عبادت کرده است. در حالی که روزها روزه و شبها تا به صبح در حال عبادت باشد.)



پی نوشت ها:

- [۱] اعتکاف ماندن مدت زمان معینی (مثل دهه‌ی آخر ماه رمضان یا ایام البیض ماه رجب) در مسجد الحرام یا سایر مساجد و پرداختن به عبادت است به گونه‌ای که در این مدت معتکف حق خروج از مسجد را ندارد.
- [۲] ۱- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۲۹، ح ۵.
- ۲- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۶۵ ح ۳ / ۸۹۰۰ به نقل از عدة الداعی، ص ۱۹۲ و ۱۹۳، ط جدید.
- ۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۷۱، ح ۲ و ۱.
- ۴- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۸۹ و ۱۹۰، ح ۲۱۰۸ کتاب الاعتکاف.

### پاداش ارزشمند برای هدیه ناچیز

انس روایت کرده است روزی نزد امام حسن علیه السلام بودم که یکی از کنیزهای حضرت شاخه‌ی گلی به وی هدیه کرد. قال علیه السلام:

أنت حرة لوجه الله تعالى. فقلت له فی ذلك. فقال: كذا أدبنا الله تعالى: «و إذا حیتم بتحیة فحیوا بأحسن منها» [۱] و كان أحسن منها اعتاقها [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(تو به خاطر رضای پروردگار آزادی!... من در این باره با آن حضرت گفتگو کردم. پس آن حضرت فرمود: خداوند ما را چنین پرورده است «وقتی به تحیتی مورد خطاب قرار گرفتید، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید» و پاداش بهتر برای آن کنیز، آزاد کردن وی بود.)

پی نوشت ها:

- [۱] سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۶.
- [۲] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۴۹، ح ۱۳.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.
- ۳- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۷۶.
- ۴- ربیع الأبرار، ج ۲، ص ۴۲۰، ح ۴۱.
- ۵- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۰۲، ح ۲.
- ۶- موسوعة المصطفى و العترة، ج ۵، ص ۹۳.
- ۷- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۸.

### پیاده رفتن به حج

یکی از ویژگیهای امام حسن علیه السلام اهمیت دادن به مستحبات و تحمل مشکلات عبادات بود، در تاریخ آورده‌اند، آن حضرت ۲۰ یا ۲۵ بار پیاده به حج رفت که در برخی موارد پابرهنه بود.

در یکی از این سفرها که به اتفاق امام حسین علیه السلام پیاده به حج می‌رفتند جمعیت زیادی به احترام آن دو بزرگوار از مرکبها

پیاده شدند و برخی خسته شدند. سعد وقاص به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد اگر سوار شوی دیگران هم سوار می‌شوند چون پیاده‌روی برای آنان مشکل است.

قال علیه‌السلام:

لا نركب قد جعلنا على أنفسنا المشى الى بيت الله الحرام على أقدامنا و لكننا نتنكب عن الطريق [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ما سوار نمی‌شویم، ما بر خود فرض کرده‌ایم که پیاده به بیت الله الحرام رویم. [و به خاطر زحمت ندادن به دیگران] از راه کناره می‌گیریم. «پس به جانب دیگری روان شدند.»)

و در حدیث دیگر آمده است: امام محمد باقر علیه‌السلام پیرامون فلسفه‌ی پیاده حج به جا آوردن امام حسن علیه‌السلام از خود آن حضرت نقل فرموده است که امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

انى لأستحیی من ربی أن ألقاه و لم أمس الی بیته [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(من از پروردگارم شرم دارم که او را ملاقات کنم و به سوی خانه‌اش پیاده‌روی نکرده باشم.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- ارشاد مفید، ص ۲۵۰ ط. قدیم.
- ۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۶، ح ۴۶.
- ۳- تیسیر المطالب، ص ۹۱ و ۹۳، ب ۶.
- [۲] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۲۶ الی ۱۲۸.
- ۲- البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۲.
- ۳- المستطرف، ص ۱۹، ب ۵.
- ۴- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹، ح ۱۳.
- ۵- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۲۳.
- ۶- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص ۱۴۱، ح ۲۳۴.
- ۷- حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۳۷، ح ۱۳۲.
- ۸- ذخایر العقبی، ص ۱۳۷.
- ۹- ربیع الابرار، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۳۳۲.
- ۱۰- صفه الصفوة، ج ۱، ص ۳۴۲.
- ۱۱- فراید السمطین، ج ۲، ص ۱۲۱، ب ۲۷، ح ۴۲۲.
- ۱۲- فضایل الخمسه، ج ۳، ص ۳۰۶.
- ۱۳- کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۱.
- ۱۴- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۲.

۱۵- مسند امام مجتبی علیه السلام ص ۸۱ ح ۷۸ و ص ۹۱ ح ۱۰۱ و ص ۱۲۸، و ص ۱۳۱ ح ۱۰، و ص ۶۷۹ ح ۴، و ص ۱۳۲ ح ۱۱.

۱۶- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۸۷.

۱۷- ینابیع الموده ص ۳۵۰، فصل ۴.

### پرهیز از معرفی قاتل خویش

در کتاب روضه الواعظین از عمر (عمیر خ ل) بن اسحاق نقل شده است که امام حسن علیه السلام به هنگام شهادت خطاب به امام حسین علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

سقیتم السم مرتین و هذه الثالثة... ان الحسن علیه السلام قال: لقد سقیتم السم مرارا ما سقیتم مثل هذه المرة لقد قطعت قطعة من كبدي فجعلت اقلبها بعود معی.

و فی روایة عبدالله البخاری انه علیه السلام قال: یا اخی انی مفارقک، و لا حق بربی و قد سقیتم السم و رمیت بکبدی فی الطشت و اننی لعارف بمن سقانی و من این دهیت و أنا اخاصمه الی الله عزوجل.

فقال له الحسين علیه السلام: و من سقاك؟ قال: ما تريد به؟ أترید أن تقتله ان یكن هو هو فالله أشد نعمة منك و ان لم یكن هو فما احب ان یؤخذ بی بریء.

و فی خبر: فبحقی علیك ان تكلمت فی ذلك بشیء و انتظر ما یحدث الله فی.

و فی خبر: و بالله اقسام علیك أن تهریق فی امری معجمة من دم [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(دو بار به من سم نوشانده‌اند و این سومین بار است... در ادامه فرمود: بارها به من سم نوشانده‌اند، ولی مثل این بار ننوشیدم. این سم به صورتی بود که جگرم را تکه تکه کرد که من با چوبی که همراهم بود قطعات جگرم را که در طشت ریخته شده بود، کنار می‌زدم.

و در روایت عبدالله بخاری گوید: برادر، من از تو جدا گردیده و به پروردگارم می‌پیوندم و به من سم نوشانده‌اند و جگرم در طشت ریخته است. من خوب می‌دانم چه کسی مرا زهر نوشانده است و می‌دانم که از کجا ضربه خورده‌ام، و من از او، نزد خدای بزرگ داد شکایت می‌کنم.

امام حسین علیه السلام فرمود: آن را چه کسی به تو نوشاند؟ فرمود: چه کارش داری؟ می‌خواهی به قتلش برسانی؟ چنانچه او همان باشد، خداوند سخت انتقام‌تر از توست و اگر او همان نباشد، من دوست ندارم که بی‌گناهی به خاطر من گرفتار شود.

در خبری دیگر آمده: به حقی که من بر تو دارم، هرگز در این باره چیزی نگویی و منتظر آن باش تا آنچه خداوند می‌خواهد، درباره‌ی من انجام شود.

در خبری دیگر آمده: تو را به خدا سوگند می‌دهم که درباره‌ی من به قدر حجامتی خونریزی نشود.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسین علیه السلام از آن حضرت پرسید: ای ابامحمد به من بگو چه کسی به تو سم نوشاند؟

قال علیه السلام:

و لم یا اخی؟ و قال الحسين علیه السلام: أقتله والله قبل أن أدفنك أو لا أقدر علیه؟ أو یكون بأرض أتكلف الشخوص الیه؟ فقال: یا اخی، انما هذه الدنيا لیل فانیة، دعه حتی ألتقی أنا و هو عند الله [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(برای چه برادر؟ امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند پیش از آن که دفنت کنم او را می کشم، مگر آنکه به او دست نیابم؟ یا آن که در سرزمینی باشد که برای دستیابی به او در زحمت افتم؟. فرمود: برادر! این دنیا شب‌هایی است زودگذر، او را فروگذار تا من و او نزد خدا دیدار کنیم.)

پی نوشت ها:

[۱] در منابع ذیل بخش‌هایی از این حدیث نقل شده است؛

- ۱- احقاق الحق ج ۱۱، ص ۱۶۹ - و - ج ۱۱، ص ۱۷۰ به نقل از علامه العسقلانی فی الاصابة، ج ۱، ص ۴۳۰ ط مصطفی محمد بمصر.
- ۲- ارشاد مفید، ص ۱۹۲.
- ۳- الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۴۰.
- ۴- الاصابة ج ۱، ص ۳۳۱.
- ۵- البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۶.
- ۶- الجوهره فی نسب امام علی علیه السلام ص ۳۰.
- ۷- الغدير، ج ۱۱، ص ۸.
- ۸- المجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۶۹ و ص ۲۶۴.
- ۹- المستدرک للحاکم، ج ۳، ص ۱۷۶.
- ۱۰- المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج ۱۱، ص ۴۵۲، ح ۲۰۹۸۲، و ج ۸، ص ۶۳۱، ح ۲۵۱.
- ۱۱- أسد الغابه، ج ۲، ص ۱۵.
- ۱۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸، ح ۵ و ص ۱۵۶.
- ۱۳- تاریخ الاسلام (للذهبی) سنه ۶۰ - ۴۱، ص ۳۸.
- ۱۴- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۶۵.
- ۱۵- تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسن علیه السلام) ص ۲۰۷، ح ۳۳۴، و ص ۲۰۸، و ح ۳۳۶ و ص ۲۰۹ ح ۳۳۷.
- ۱۶- تاریخ دمشق (لابن منظور) ج ۷، ص ۳۸.
- ۱۷- تذکره الخواص، ص ۱۹۲.
- ۱۸- حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۳۸، ح ۱۳۲.
- ۱۹- دلائل الامامة، ص ۶۱.
- ۲۰- ذخائر العقبی، ص ۱۴۱.
- ۲۱- روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۷.
- ۲۲- صفة الصفوة، ج ۱، ص ۳۴۳.
- ۲۳- علی و فرزندانش، ص ۲۱۷.
- ۲۴- فراید السمطین، ج ۲، ص ۱۲۲.

- ۲۵- فضایل الخمسة، ج ۳، ص ۳۱۲، و ص ۳۱۳.
- ۲۶- كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۶۲ و ص ۱۴۲.
- ۲۷- مدينة المعاجز، ج ۳، ص ۳۷۴، ح ۹۵ / ۹۳۳ (العوامل ج ۱۶، ص ۲۷۸، ذیل ح ۱) و ص ۳۷۵، ح ۹۶ / ۹۳۴.
- ۲۸- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۷.
- ۲۹- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۴۱۹، ح ۱۱ و ص ۴۲۲، ح ۱۳، و ص ۴۲۵، ح ۱۸، و ص ۴۳۲ و ص ۴۳۸ و ص ۴۳۹ و ص ۴۴۱، ح ۴۰ و ص ۴۴۳، ح ۴۶ و ص ۴۴۴، ح ۴۷ و ص ۴۹۹، ح ۲ و ص ۷۲۶، ح ۸۴.
- ۳۰- مقاتل الطالبیین، ص ۸۱.
- ۳۱- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۴۲.
- ۳۲- نهاية الارب، ج ۷، ص ۸۹.
- ۳۳- ینابيع المودة، ص ۳۵۲.
- [۲] ۱- البداية و النهاية، ج ۸، ص ۴۷.
- ۲- الغدير، ج ۱۱، ص ۸.
- ۳- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۳۹.
- ۴- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه السلام) ص ۲۰۹، ح ۳۳۹.
- ۵- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۴۵.

### پندهای جاودانه در آستانه‌ی شهادت

جنادة بن ابی امیه می گوید:

زمانی که امام حسن مجتبی علیه السلام در بستر شهادت افتاده بودند، خدمتشان رسیدم و به ایشان عرض کردم: ای پسر پیامبر! مرا موعظه کن و پندی بیاموز.

قال علیه السلام:

نعم استعد لسفرک و حصل زادک قبل حلول أجلک، و أعلم انک تطلب الدنيا و الموت یطلبک و لا تحمل هم یومک الذی لم یأت علی یومک الذی أنت فیہ، و أعلم انک لا تکسب من المال شیئا فوق قوتک الا کنت فیہ خازنا لغيرک، و أعلم ان فی حلالها حساب، و فی حرامها عقاب، و فی الشبهات عتاب، فانزل الدنيا بمنزلة المیتة خذ منها ما یکفیک، فان کان حلالا کنت قد زهدت فیها، و ان کان عتاب فالعتاب یسیر،

و اعمل لدنیاک كأنک تعیش أبدا، و اعمل لآخرتک كأنک تموت غدا، و ان أردت عزا بلا عشیره و هیهة بلا سلطان فاخرج من ذل معصية الله الی عز طاعة الله عزوجل، و اذا نازعتک الی صحبة الرجال حاجة فأصحب من اذا صحبته زانک و اذا خدمته صانک و اذا اردت منه معونته أعانک، و ان قلت صدق قولک، و ان صلت شد صولتک، و ان مددت یدک بفضل مدها.

و ان بدت منک ثلمة سدها، و ان رأى منک حسنة عدها، و ان سألته أعطاک، و ان سکت عنه ابتدأك، و ان نزلت بک احدی الملمات و اساک، من لا یأتیک منه البوائق، و لا تختلف علیک منه الطرائق، و لا یخذلک عند الحقائق، و ان تنازعتما منقسما آثرک (ثم) انقطع نفسه و اصفر لونه حتی خشیت علیه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بله). آماده‌ی سفر خود باش و توشه‌ات را پیش از سر رسید اجلت فراهم کن و بدان که تو در پی دنیایی در حالی که مرگ نیز به

دنبال توست و بدان که از مال هر چیز که بیش از قوت روزانهات جمع کنی، خزانه‌دار دیگران هستی. و بدان که در حلال دنیا حساب وجود دارد و در حرام آن کیفر و در شبهه‌ناک آن بازخواست. پس دنیا را به منزله‌ی مردار نگاه کن و از آن به قدری بسنده کن که سرپایت نگه دارد؛ تا چنانچه حلال بوده باشد، در آن زهد پیشه کرده باشی و چنانچه مورد بازخواست باشد، بازخواست آن، اندک باشد.

و برای دنیایت چنان رفتار کن که گویا جاودانه خواهی ماند «در جمع کردن مال عجول مباش» و برای آخرت چنان رفتار کن که گویا فردا خواهی مرد. و اگر خواهی که بی‌خوشاوند سربلند باشی و بدون اقتدار هیبت داشته باشی، از خواری معصیت خداوند بیرون شو و در عزت اطاعت خدای بزرگ در آی و وقتی نیازی تو را درگیر همنشینی با دیگران کرده با کسی همشین باش که اگر همدم او شدی سربلندت کند. و اگر خدمتش کردی، هوایت را داشته باشد و اگر از وی کمک خواستی یاریت کند و اگر سخن گفتی، کلامت را تصدیق کند و اگر پیوند بستی هیمنهات افزون شود و اگر دست به سویس دراز کردی برای دست دراز شده‌ات احترام و ارزش قایل شود. و اگر در تو شکستگی پدیدار شد، جبرانش کند و اگر از تو نیکی دید، به حسابش آرد و اگر از او درخواستی کردی، دریغ نکند و اگر از او خاموش ماندی، با تو سخن گوید و اگر اتفاق ناخوشایندی برایت پیش آمد، غم‌خوارت باشد با کسی همشین باش.

که از سوی او شکستگی سوی تو نیاید و از جانب او سوی تو روزنه‌ای برای نفوذ دشمن، گشوده نشود و هنگام بروز حقایق خوارت نکند و اگر درباره‌ی تقسیم سهمیه‌ای اختلاف پیدا کردید تو را بر خود مقدم دارد... راوی می‌گوید: (سپس) امام حسن علیه‌السلام نفسش بالا نیامد و رنگش به زردی گرایید به صورتی که برای جان ایشان ترسیدم.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸، ح ۶، به نقل از کفایه الاثر.

مجالس السنیه، ج ۲، ص ۲۶۸، م ۱۰.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۱۱، ح ۱ / ۹۲۷۸.

۴- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۵۵۷ و ۵۵۶، ح ۱۴.

۵- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۳۱، و ص ۱۲۹.

## پندهای جاودانه

از امام حسن علیه‌السلام سخنان پندآموز بسیاری در کتب نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:  
قال علیه‌السلام:

لا- أدب لمن لا- عقل له، و لا- مروءة لمن لا همءة له، و لا حياء لمن لا دين له، و رأس العقل معاشرۃ الناس بالجميل و بالعقل تدرک الداران جميعا، و من حرم من العقل حرمهما جميعا [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آن کس که عقل ندارد، ادب ندارد و آن کس که همت ندارد، مردانگی ندارد و آن کس که دین ندارد، حیا ندارد. رفتار خوب با مردم، اصل دانایی است و به وسیله‌ی عقل، هر دو جهان با هم به دست می‌آیند و هر کس که از عقل محروم باشد از هر دوی آنها محروم خواهد بود.)

و در حدیث دیگری آمده است:

قال علیه السلام:

حسن السؤال نصف العلم، و مداراة الناس نصف العقل و القصد فی المعیشه نصف المؤمنة [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(نیک پرسیدن، نیمی از دانایی است و خوش رفتاری با مردم نیمی از عقل است و میانه‌روی در معاش نیمی از هزینه است.)

و در حدیث دیگری آمده است:

قال علیه السلام:

ان أشد الناس حسرةً يوم القيامة رجلان: رجل نظر الی ماله فی میزان غیره سعد به و شقی هو به، و رجل نظر الی علمه فی میزان غیره

سعد به و شقی هو به [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(افسوس خورنده‌ترین مردم در روز قیامت دو نفرند: یکی آن کسی که مال خود در ترازوی دیگری ببیند که او با آن رستگار شده

و خود آن شخص با داشتن آن «همه مال، اکنون در قیامت» بدبخت است. و آن کس که دانش خویش را در ترازوی دیگری بنگرد

که وی بدان سعادت‌مند شده و خود آن شخص که در اختیار دیگران قرار داد، اکنون خودش «در قیامت» بدبخت است.) و در

حدیث دیگری آمده است:

قال علیه السلام:

من قل ذل، و خیر الغنی القنوع، و شر الفقر الخضوع [۴].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هر کس تنگدست شود، خوار گردد و بهترین ثروت قناعت است و زشت‌ترین فقر، کرنش بی جا است.)

و در حدیث دیگری آمده است:

قال علیه السلام:

الأمین آمن، و البریء جریء، و الخائن خائف، و المسیء مستوحش [۵].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(امین در امنیت باشد و بی گناه را هراسی از مجازات نیست. خیانتکار هراسان و گناهکار وحشت‌زده!)

و در حدیث دیگری آمده است:

قال علیه السلام:

أما الکرّم فالتبرع بالمعروف و الاعطاء قبل السؤال، و الاطعام فی المحل و أما النجدة فالذب عن الجار فی المواطن، و الاقدام فی

الکریهة، و أما المروءة، فحفظ الرجل دینه و احرازه نفسه من الدنس، و قیامه بضیفه، و أداء الحقوق و افشاء السلام [۶] و لین الکلام و

الکف و التحبب الی الناس [۷].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(کرّم آن است که به نیکی احسان کنی و پیش از درخواست نمودن دیگران از تو نسبت به آنان بخشنندگی داشته باشی. و به جا و

مناسب به اطعام دیگران پردازی و اما شجاعت؛ پس دفاع از همسایه در موارد گوناگون و سینه سپر کردن در ناگواری‌ها، شجاعت

است و اما مردانگی؛ پس حفاظت شخص از دین خود و بر کنار داشتن خویش از پلیدی و مهمان نوازی و به جای آوردن حقوق و

افشای سلام و نرم سخنی و خویش‌داری و دوستی کردن با مردم مردانگی است.)

و در حدیث دیگری آمده است:

قال علیه السلام:

شر من المرزئة سوء الخلف، من أقبل مع أمر ولی مع انقضائه، راكب الحرون أسیر نفسه، و الجاهل أسیر لسانه، المرء یفسد الصداقة القديمة و یحلل العقدة الوثیقة، و أقل ما فیة المغالبة، و المغالبة أمتن أسباب القطیعة [۸].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بدتر از مصیبت، فرزند ناخلف است. هر کس با کاری رو آید، با پایان آن پس خواهد رفت. «موج سواری و شخصیت مقطعی پیدا کردن، ارزشمند نیست» و به تعبیر دیگر هر کس به وسیله‌ی چیزی روی کار آید، با پایان آن از کار بر کنار خواهد شد و چموش سوار اسیر نفس خویش است، و

[۸] احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۵ و در کتاب التذکره المحمدونیة، ص ۲۷۰ ط، بیروت نیز نقل شده است.

نادان گرفتار زبان خویش است.

خودنمایی دوستی پایدار را متزلزل کرده و پیوند استوار را از بین می‌برد و کمترین اثر آن چشم هم چشمی است و چشم هم چشمی «رقابت ناسالم با یک دیگر» محکم‌ترین سبب از هم بریدن و نابود شدن است.)

و در حدیث دیگری آمده است:

قال علیه السلام:

المعروف ما لم یتقدمه مطل، و لم یتعقبه من، و البخل أن یری الرجل مالا أنفقه تلفا و ما أمسکه. شرفا من عدد نعمه محق کرمه، الانجاز دواء الكرم، لا تعاجل الذنب بالعقوبة و اجعل بينهما للاعتذار طریقا، التفکر حياة قلب البصیر، أوسع ما یكون الکریم بالمغفرة اذا ضاقت المذنب المعذرة [۹].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(نیکی بخشیدن آن است که «آیا» و «اگر»، پیش از آن نباشد و منتی را به دنبال نداشته باشد و بخل، آن است که شخص آنچه را که انفاق کرده، از دست رفته ببیند و آنچه را که نگه داشته برای خویش مایه‌ی شرف محسوب دارد و هر کس نعمت‌های خود شمارش کند «با شمردن نعمت‌های خدادادی به خود، تفاخر کند»، جود و کرمش تباه شود و خوش وعده بودن به وعده‌ی وفا کردن، درمان کرم و بخشندگی است.

گناه را با کیفر مداوا مکن و میان آن دو برای عذرخواهی راهی بگذار. اندیشیدن، زندگی دل بیناست. سزاوارترین جایی که بخشش را سزد آنجاست که گناهکار را معذرت خواهی درهم پیچد.)

و در حدیث دیگری آمده است:

قال علیه السلام:

المعروف ما لم یتقدمه مطل، و لا یتبعه من و الاعطاء، قبل السؤال، من اکبر السؤدد، لا تعاجل الذنب بالعقوبة و اجعل بينهما للاعتذار طریقا، المزاح یا کل الهیئة و قد أكثر من الهیئة الصامت، المسؤول حتی یعد و مسترق حتی ینجز، الفرصة سریعة الفوت بطیئة العود، تجهل النعم ما أقامت فاذا ولت عرفت [۱۰].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بخشش آن است که اما و اگری پیش از آن نباشد و منت گذاری در پی آن نیاید و بخشندگی پیش از درخواست از بزرگ‌ترین بزرگواری‌هاست. گناه را با کیفر مداوا مکن و در میان آن دو، راهی برای عذر خواهی بگذار.

شوخی هیبت را می‌بلعد و انسان ساکت بر هیبت و وقار خود می‌افزاید. آن کس که از او چیزی بخواهند، آزاد است تا آن زمان که



وعده دهد و برده است، تا آن زمان که به وعده عمل کند. فرصت زودگذر است. و به کندی و سختی دوباره به دست می‌آید. نعمت‌ها تا زمانی که هستند ناشناخته‌اند و هنگامی که رخت برپستند، شناخته می‌شوند.)  
و در حدیث دیگری فرمود:

قال علیه السلام:

الخیر، الذی لا ضر فیہ، الشکر مع النعمۃ و الصبر علی النازلۃ [۱۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خیر آن چیزی است که زیان در آن نباشد. سپاس‌گزاری در برابر نعمت است و شکیبایی بر ناگواری است.)  
و در حدیث دیگری آمده است:

قال علیه السلام:

ان ابصر الأبصار ما نقد فی الخیر مذهبه و اسمع الأسماع ما وعی التذکیر و انفع به، أسلم القلوب ما طهر من الشبهات [۱۲].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(بیناترین دیده‌ها آن است که دیدگاهش در خیر نفوذ کند و شنواترین گوشها آن است که تذکرپذیر باشد و از آن بهره‌مند گردد.  
سالم‌ترین دلها، دلی است که از شبهات پاک باشد.)  
و در حدیث دیگری آمده است:

قال علیه السلام:

کم من مستدرج بالاحسان الیه و کم من مفتون بالثناء علیہ و کم من معزول بالستر علیہ [۱۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چه بسیار احسان‌شدگانی که در کمین دیده‌بان افتاده‌اند و به خاطر احسانی که به آنها شده است، فریب خورده‌اند و چه بسیار به فتنه گرفتار شده‌ای که با مدح و تعریفی که از آنان شده، منحرف شده و به فتنه افتاده‌اند. و چه بسیار منزوی‌ها و قلم خوردگانی که فقط به خاطر انکار شدن فضیلت آنان «از ناحیه‌ی دشمن و دوست» در پرده قرار گرفته و منزوی مانده‌اند.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱، ح ۶.

۲- کشف الغمۃ، ج ۲، ص ۱۴۶.

۳- مجالس السنیۃ، ج ۲، ص ۲۴۵، م ۳. به نقل از کشف الغمۃ.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۲، ح ۵۲ و ص ۴۸۴، ح ۳.

۵- موسوعۃ المصطفی و العترۃ علیه السلام، ج ۵، ص ۱۲۷.

[۲] ۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۰۸.

۲- کشف الغمۃ، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۸۹، ح ۵.

۴- موسوعۃ المصطفی و العترۃ علیه السلام، ج ۵، ص ۱۲۹.

۵- نثر الدرر، ج ۱، ص ۳۳۳، ب ۴.

- [۳] احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۷.
- [۴] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳.
- ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۵، ح ۷۸.
- [۵] احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۷.
- [۶] و من هنا فی المعانی الأخبار فقط.
- [۷] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۶ و ۳۵۹.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۹۰-۸۹ و ج ۷۳، ص ۳۱۲، ح ۳.
- ۳- تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسن علیه السلام) ص ۱۶۵، ح ۲۷۸، و ح ۲۷۶ و ح ۲۷۷، و ح ۲۸۰.
- ۴- تاریخ دمشق ابن منظور، ج ۷، ص ۳۲.
- ۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۶- تحف العقول ص ۲۳۵.
- ۷- کنز العمال، ج ۳، ص ۷۸۸، ح ۸۷۶۴.
- ۸- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۴۲، ح ۱۵ / ۱۴۲۳۹، ب ۱، کتاب الأمر بالمعروف، ط جدید.
- ۹- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۷، ح ۸۶ و ص ۸۳ ح ۸۳ و ص ۷۱۴، ح ۱۸، و ص ۶۷۶، ح ۲- و- ص ۵۵۰، و ص ۷۳۱، ح ۱۰۸ و ص ۱۳۱، ح ۱۰۹.
- ۱۰- معانی الأخبار، ص ۲۵۷، ح ۲.
- ۱۱- معانی الأخبار صدوق، ص ۲۵۷، ح ۳.
- ۱۲- نثر الدرر، ج ۱، ص ۳۳۳، ب ۴.
- ۱۳- نزهة الناظر، ص ۷۹، ح ۳۲.
- ۱۴- وسایل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۲۵، ح ۷ / ۱۵۱۹۰ و ح ۶ / ۱۵۱۸۹.
- [۹] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۳۰ به نقل از نهیة الأرب، ج ۳، ص ۲۳۲ ط قاهره.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۴۱۷، ح ۳۸ به نقل از الدرّة الباهرة - و - ج ۷۵ ص ۱۱۵، ح ۱۱ به نقل از الدرّة الباهرة و ص ۱۱۳، ذیل ح ۷.
- ۳- کشف الغمّة ج ۲، ص ۱۴۰.
- ۴- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۳۸، ح ۵ / ۸۱۳۰.
- ۵- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۱، ح ۴۹، و ص ۵۵۹ ح ۱۶، و ص ۷۲۴، ح ۷۱ و ح ۷۰ و ح ۶۷.
- ۶- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۳۱، ح ۱۰۶ و ح ۱۰۷ (به نقل از نهیة الأرب) و ص ۷۱۸ ح ۳۷، (به نقل از اعلام الدین، ص ۲۹۷ جدید) و ص ۷۲۲، ح ۵۱ و ح ۵۰.
- ۷- موسوعة المصطفى و العترة، ج ۵، ص ۱۲۶، و ص ۱۲۹.
- ۸- نثر الدرر، ج ۱، ص ۳۳۳ ب ۴.
- ۹- نزهة الناظر، ص ۷۸، ح ۳، و ص ۷۱ به نقل از الدرّة الباهرة، ص ۲۲ و عدد العقوبة، ص ۵، خطی.
- [۱۰] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۵، و ص ۱۱۳.
- ۲- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۶.

- ۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۵، ح ۷۲ و ح ۷۳ و ح ۷۶ و ص ۷۲۴، ح ۶۶ و ص ۷۳۱، ح ۱۰۵ به نقل از نهاییه الأرب، ج ۳، ص ۲۵۴.
- ۴- موسوعه المصطفی، ج ۵، ص ۱۲۸ و ص ۱۲۶ و ص ۱۲۹.
- ۵- نزهة الناظر، ج ۱، ص ۷۱، و ج ۲، ص ۷۲، ح ۹ و ۱۰ و ص ۷۶ ح ۲۶.
- [۱۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۶، ح ۷.
- ۲- تحف العقول، ص ۲۳۴.
- ۳- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۵.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۱۳، ح ۱۰.
- ۵- موسوعه المصطفی و العترة، ج ۵، ص ۱۲۶.
- [۱۲] ۱- تحف العقول ص ۲۳۵.
- ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۱۴، ح ۱۹.
- [۱۳] مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۳۰، ح ۱۰۳ به نقل از التدوین، ج ۲، ص ۴۵۷.

### پیشگامی اهل بیت در ایمان و هجرت

بر اساس آیهی ۱۰۰ سورهی توبه پیشگامان از مسلمانان بر سایرین برتری دارند، ولی امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: پدرم علی علیه السلام از همه ی پیشگامان برتر است «زیرا در ایمان و هجرت بر همه مقدم است.»

قال علیه السلام:

أنه حمد الله تعالى و أثنى عليه و قال: «و السابقون الأولون من المهاجرين و الأنصار و الذين اتبعوهم باحسان» [۱] فکما أن للسابقین فضلهم علی من بعدهم كذلك لأبی علی بن أبی طالب علیهما السلام فضیلة [ب: فضله] علی السابقین بسبقه السابقین. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(امام پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: «پیشگامان نخستین، از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند» پس همچنان که پیشگامان بر آیندگان خود برتری دارند، پدرم علی بن ابی طالب علیهما السلام نیز بر پیشگامان فضیلت دارد، زیرا وی بر پیشگامان پیشی دارد.)

پی نوشت ها:

[۱] سورهی توبه، آیهی ۱۰۰.

[۲] ۱- احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۳۳۴، س ۱۳.

۲- تفسیر فرات کوفی، ص ۱۷۰، ح ۱۶۹، ح ۲۱-۲۱۷.

۳- شواهد التنزیل (للحسکانی) ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۳۴۵.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۷۲، ح ۱۰.

### پیامبر و آگاه نمودن علی از وحی

عبدالله بن حسن (عبدالله محفی) از پدرش (حسن مثنی) روایت کرده است که امام حسن بن علی علیه السلام می فرمود:  
قال علیه السلام:

كان النبي اذا نزل عليه الوحي نهارا لم يمس حتى يخبر به عليا و اذا نزل عليه ليلا لم يصبح حتى يخبر به عليا. [۱].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(پیامبر چنان بود که اگر روز برایشان وحی نازل می شد، تا شب نشده علی را از جریان آگاه می کرد، و وقتی شب برایشان وحی نازل می شد تا روز نشده علی را از آن آگاه می فرمودند).

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق، ص ۴۴۰، و ۴۴۱، مجلس ۸۱ ح ۲۱.

### پاسخ ادعاهای دروغ عمروعاص و مروان

روزی عمروعاص و مروان بن زیاد بن ابی سفیان نزد معاویه از فضایل گذشته و حال خود سخن می گفتند. معاویه گفت: این همه تفاخر شما اگر در حضور حسن بن علی و عبدالله بن عباس بود پاسخ های دندان شکنی به شما می دادند.  
زیاد گفت: آنان را بخواه تا بیایند و در حضور تو ما با آنها سخن گوئیم. معاویه با مشورت عمروعاص امام حسن علیه السلام و عبدالله بن عباس را طلبید، عمروعاص به امام حسن علیه السلام گفت: سخن در این بود که مردان بنی امیه مقاوم تر و استوارتر در میدان نبرد، و وفادارتر به عهدها و بخشنده ترند،...

قال علیه السلام:

ليس من العجز أن يصمت الرجل عند إيراد الحجّة و لكن من الافك أن ينطق الرجل بالخنا و يصور الباطل بصورة الحق يا عمرو افتخارا بالكذب و جرأة على الافك ما زلت أعرف مثالبك الخبيثة أبدية مرة و أمسك عنها اخرى فتأبى الا انهما كما في الضلالة أتذكر مصابيح الدجى و اعلام الهدى و فرسان الطراد و حتوف الأقران و ابناء الطعان و ربيع الضيفان و معدن النبوة و مهبط العلم و زعمتم أنكم أحمى لها وراء ظهوركم و قد تبين ذلك يوم بدر حين نكصت الأبطال و تساورت الأقران و اقتحمت الليوث و اعتركت المنية و قامت رحاؤها على قطبها و فرت عن نابها و طار شرار الحرب فقتلنا رجالكم و من النبي صلى الله عليه و آله و سلم على ذرايكم فكنتم لعمرى فى هذا اليوم غير مانعين لما وراء ظهوركم من بنى عبدالمطلب.

ثم قال: و أما أنت يا مروان فما أنت و الأكتار فى قريش، و أنت طليق و أبوك طريد يتقلب من خزاية الى سوءة و لقد جىء بك الى امير المؤمنين، فلما رأيت الضرغام قد دميت برائته و اشتبكت أنيابه كنت كما قال:

ليث اذا سمع ليو زئيره

يبصبن ثم قذفن بالأبعار. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود

(این از ناتوانی نیست که کسی هنگام ادای حجت ساکت بماند ولی از نارواست که کسی لب به ناسزا گشوده و باطل را به شکل حق تصویر نماید. از رهگذر افتخار به دروغ و بی باکی نسبت به ناروا می گویی. ای عمرو! من همواره با درنده خویی تو آشنا بوده ام که گاه آن را آشکار می کردم و گاه از آن خودداری می نمودم و تو جز فرو رفتن بیشتر در گمراهی بر نمی تافتی.

آیا چراغ های تاریکی و نشانه های هدایت و سواران جنگاور و کشنده پهلوانان و صاحبان ضربه های کاری و بهار هماوردان و

سرچشمه‌ی نبوت و محل فرود علم را [به زشتی] یاد می‌کنی؟ و پنداشته‌اید که شما حامی پیشینیان و گذشته‌ی خود هستید؟ و این در روز بدر آشکار شد که پهلوانان عقب نشستند و جنگاوران شکست خوردند و شیرمردان سرنگون شدند و آرزوها بر باد شد و سنگ آسیای جنگ بر قطب آن استقرار یافته [و لبخند روزگار] دندان‌های آن را نمایان کرد و شعله‌های جنگ جهیدن گرفت. ما مردان شما را کشتیم و پیامبر بر فرزندان منت نهاد [و آزادشان کرد] سوگند به جانم که در آن روز برای دفاع از پیشینیان خود توان ممانعت و دفاع در برابر فرزندان عبدالمطلب نداشتید.

سپس فرمود: اما تو ای مروان! تو را چه به زیاده‌خواهی در قریش! چه آن که تو آزاد گشته‌ای [از آزاد شده‌های پیامبر در فتح مکه هستی] و پدرت رانده شده بود که همواره از ننگ به عار آمد و شد داشت و تو را نزد امیرالمؤمنین آوردند و تو وقتی دیدی که پنجه‌های شیر آغشته در خون است و دندان‌هایش درهم فرو رفته چون کسی شدی که گوید: شیر است اگر گاو وحشی نعره‌اش را بشنود. دم تکان می‌دهد و سپس خود را خراب می‌کند «از ترس» بشکل می‌اندازد.

پی نوشت ها:

[۱] ملحقات احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۱۸ به نقل از المحاسن و المساوی بیهقی (ص ۷۸، ط بیروت).

### پیامبر و زمینه‌های اخلاق پسندیده

یکی از صفات برجسته‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بهره‌مندی از اخلاق پسندیده است که در آیه‌ی ۴ سوره‌ی قلم بدان اشاره شده است.

امام حسن علیه‌السلام زمینه‌های پیدایش این فضیلت بزرگ را در امور ذیل معرفی می‌کند:

۱- بهره‌مندی از ادب الهی

۲- عفو و بخشش

۳- انجام کارهای نیک

۴- دوری از نادانان

۵- پیوند با قطع کنندگان پیوندها

۶- عطا و بخشش به محروم کنندگان

۷- گذشت از ستم‌گران به خود

قال علیه‌السلام:

ان الله عزوجل أدب نبيه أحسن الأدب فقال: خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین، فلما وعى الذی أمره، قال تعالی: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا، فقال لجبریل علیه‌السلام: و ما أقفوا؟ قال ان تصل من قطعک و تعطی من حرمتک، و تعفو عمن ظلمک، فلما فعل ذلك أوحى الله الیه: انک لعلی خلق عظیم [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(همانا که خدای بزرگ پیامبرش را به بهترین شیوه، ادب آموخت و فرمود: عفو پیشه ساز و به معروف دستور ده و از جاهلان روی بگردان و وقتی آنچه را که خداوند دستور داده بود، به جان شنید، خداوند فرمود: آن چه که رسول برای شما آورد بگیریید و از آنچه که بازتان داشت، دست نگه دارید).

پس به جبریل علیه‌السلام فرمود: چه سیره‌ای بروم؟ گفت: با کسی که از تو بریده پیوند داشته باش و آن که را که محرومت ساخته بخششی و از آن که بر تو ستم کرده بگذری. و وقتی چنین کرد، خدا به او وحی کرد: «همانا که تو بر اخلاقی عظیم و پسندیده هستی.»»

پی نوشت ها:

[۱] نهج السعادة، ج ۷، ص ۷۸، به نقل از بحار، ج ۱۷، ص ۱۴۷.

### پیامبر و نیازمندان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با نیازمندان پسندیده‌ترین برخوردها را داشت زیرا اگر برآوردن نیاز آنها مقدورش بود کوتاهی نمی‌کرد و اگر نمی‌توانست با زبان خوش آنان را راضی می‌کرد. امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

كان رسول الله اذا سأله احد حاجة لم يردده الا بها و بميسور من القول [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(رسول خدا چنان بود که اگر کسی از او درخواستی می‌کرد خواهش‌اش را برآورده می‌کرد و او را جز به سخنی در حد فهم آن شخص باز نمی‌گردانید.)

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۷.

### پیامبر و همسران (خواستگاری و روش برخورد)

همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حکم مادران همه‌ی مسلمانانند و همانطور که در آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی احزاب ذکر شده است بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی حق ندارد با آنان ازدواج کند.

امام حسن علیه‌السلام پیرامون تفسیر آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی احزاب فرمود:

قال علیه‌السلام:

كان النبي صلى الله عليه و آله و سلم اذا خطب امرأة لم يكن لأحد أن يخطبها حتى يدعها، و هذه قسمة جامعة لما هو الغرض لأنه اما أن يطلق و اما أن يمسك، فاذا أمسك ضائع أو ترك و قسم أو لم يقسم، و اذا اطلق و عزل فاما أن يخلي المعزولة لا- يبتغيها أو يبتغيها [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر از زنی خواستگاری می‌کرد، کسی را سزا نبود که از آن زن خواستگاری کند، مگر آن که پیامبر از ازدواج با او منصرف می‌شد و این کار تقسیم جامعی برای حفظ حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس خواستگاری یا به توافق می‌رسیدند و پیامبر آن زن را نگه می‌داشت و یا اینکه از ازدواج با او

منصرف می‌شد.

و وقتی که آن زن را نگه می‌داشت یا او را جزء زنان خود قرار می‌داد و یا جزء کنیزان حضرت قرار می‌گرفتند. و در صورت صرف نظر کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ازدواج با او، یا وی را بدون محبت قلبی رها می‌کرد و یا نسبت به او محبت قلبی داشت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الکشاف فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۶۹.

[۲] توضیح بیشتر اینکه به هر حال ازدواج با زنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن زنان قصد ازدواج داشت و یا ازدواج کرده بود، مناسب نبود، هر چند اگر آن زن با آن حضرت ازدواج نکرده بود، ازدواج با آن زن بر کسی حرام نبود.

### پاسخ دندان شکن به مروان

روزی بین امام حسن علیه السلام و مروان گفتگویی مطرح شد. مروان عصبانی شده بود، ولی امام حسن علیه السلام سکوت کرده بود. مروان دست برد و دست راست امام علیه السلام را گرفت تا او را بکشد و با خود ببرد.

قال علیه السلام:

ویحک! أما علمت أن الیمین للوجه، و الشمال للفرج؟ أف لک! [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وای بر تو آیا نمی‌دانی که دست راست برای دست کشیدن به صورت است و دست چپ برای تطهیر؟ افسوس بر تو «دلم به حالت می‌سوزد که چقدر بیچاره‌ای»). «کنایه از اینکه تو لیاقت نداری که دست راست مرا بگیری و باید دست چپ مرا بگیری، چون تو آلوده‌ای.»

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۰.

۲- تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۷، ص ۲۹.

۳- تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسن علیه السلام) ص ۱۵۸، ح ۲۶۹، و ۲۷۰.

### پاسخ به اهانت‌های مروان به امام علی

روزی مروان در مدینه خطبه می‌خواند که در آن به علی علیه السلام اهانت کرد، [۱] امام حسن علیه السلام که در مجلس حاضر بود.

پرسید:

قال علیه السلام:

ویلک یا مروان! اهذا الذی تشتم شر الناس! قال: لا و لکنه خیر الناس. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وای بر تو ای مروان، آیا این شخصی که دشنامش می‌دهی، بدترین مردم است؟. مروان گفت: نه بلکه بهترین مردم است.)  
یعنی مروان در عین حال که به فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اقرار داشت و می‌دانست که ایشان در خوبی‌ها هم‌اوردی ندارند، امام جرم امام علی علیه‌السلام همان خوبی اوست که مروان با آن مخالفت می‌کند.

پی نوشت ها:

[۱] این مطلب ظاهراً مربوط به دوران حکومت معاویه و فرمانداری مروان در مدینه است.

[۲] شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۰.

### پیش‌گویی در مورد خون‌ریزی‌های معاویه

شخصی در مدینه بر امام حسن علیه‌السلام وارد شد. دید نامه‌ای در دست مبارک آن حضرت است، پرسید: این چیست؟ فرمود: نامه‌ایست از معاویه که در آن وعده و وعید داده است. آن شخص گفت: شما نسبت به او با انصاف رفتار کردید.  
قال علیه‌السلام:

أجل و لكنی خشیت أن یأتی یوم القیامه سبعون ألفاً أو ثمانون ألفاً أو أكثر من ذلك أو أقل کلهم تنضح أوداجهم دما کلهم یستعدی الله فیم أهریق دمه. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بله! ولی ترسیدم روز قیامت هفتاد هزار یا هشتاد هزار یا بیشتر یا کمتر از اینها «از مردم» بیایند. در حالی که از شاه‌رگ آنان خون فواره می‌زند و همه‌ی‌شان از خداوند دادخواهی می‌کنند که خونشان برای چه ریخته شده است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۶۹، ط. جدید.

۲- تاریخ دمشق، ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص ۲۰۶، ح ۳۳۲.

۳- شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۷.

### پرهیز از مطرح کردن تقاضا نزد ظالم

پس از صلح، معاویه موظف بود هر ساله مبالغی را برای امام حسن علیه‌السلام بفرستد تا آن حضرت صرف در مخارج فقرا، سادات بنی‌هاشم و متعلقین خود و دیگران بنماید.

در یکی از سال‌ها معاویه در ارسال اموالی که باید به آن حضرت می‌رسید، تأخیر کرد، امام تصمیم داشت با نوشتن نامه‌ای به معاویه یادآوری کند که حقوق عقب افتاده‌ی او را بفرستد. در این باره امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

فدعوت بدواة لأکتب الی معاویة لأذکره نفسی ثم امسکت فرأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام، فقال: کیف أنت یا حسن؟ فقلت: بخیر یا أبه و شکوت الیه تأخر المال عنی فقال: أدعوت بدواة لتکتب الی مخلوق مثلك تذکره ذلک؟. قلت: نعم یا



رسول الله فكيف أصنع؟.

قال: قل اللهم أقذف في قلبي رجاءك، واقطع رجائي عن سواك حتى لا أرجو أحدا غيرك. اللهم و ما ضعفت عنه قوتي، و قصر عنه عملي، و لم تنته اليه رغبتى، و لم تبلغه مسئلتى و لم يجز على لساني مما أعطيت أحدا من الأولين و الآخرين من اليقين، فخصني به يا رب العالمين.

قال: فو الله ما الححت به اسبوعا حتى بعث الى معاوية بألف ألف و خمسمائة ألف. فقلت: الحمد لله الذى لا ينسى من ذكره و لا يخيب من دعاه فرأيت النبى صلى الله عليه و آله و سلم فى المنام، فقال: يا حسن كيف أنت؟. فقلت: بخير يا رسول الله و حدثته حديثي فقال: يا بنى هكذا من رجا الخالق و لم يرج المخلوق. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(پس دواتی خواستم تا نامه‌ای به معاویه نوشته و پیمانم را به او یادآوری کنم. ولی دست نگه داشتیم و رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم را در خواب دیدم. فرمود: چگونه‌ای ای حسن! گفتم خوبم پدرجان و از به تأخیر افتادن پول به ایشان شکایت کردم. فرمود: آیا دواتی خواستی که به آفریده‌ای چون خویش نامه بنویسی تا او را یادآوری کنی؟ گفتم: آری، ای رسول خدا، پس چه کنم؟. فرمود: این دعا را بخوان: خدایا امید به خود را در دلم قرار بده و از غیر تو امیدم را قطع کن، چندان که کسی جز تو را امید نداشته باشم.

بار خدایا آن یقینی که نیروی من از دسترسى به آن بازماند و تلاشم به آن دست نیافت و اراده‌ی من به آن نرسید و خواسته‌ام بدان دست نیافت و بر زبانم جاری نشد، همان یقینی را که به هیچ یک از اولین و آخرین نداده‌ای به من عنایت بفرما، ای پروردگار جهانیان؟. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: بیش از هفته‌ای بدان مداومت و اصرار نکرده بودم که معاویه هزار هزار [یک میلیون] درهم و پانصد هزار درهم [جمعا یک و نیم میلیون] برایم فرستاد.

گفتم سپاس خدایی را که هر کس را که یادش کند، از یاد نمی‌برد و هر کس که بخواندش مأیوس نمی‌شود. پس پیامبر را در خواب دیدم و فرمود: حالت چطور است؟. گفتم: خوبم ای رسول خدا و جریانم را به او گفتم فرمود: پسر! چنین است. وضع کسی که امید به خالق داشته باشد و به مخلوق امیدوار نباشد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ دمشق، (ابن منظور)، ج ۷، ص ۶.

۲- تاریخ دمشق، ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام، ص ۱۰، ح ۷.

۷- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۳۶۰، ح ۴۴.

### پوشیدن بهترین لباس در نماز

امام حسن مجتبی علیه السلام به هنگام نماز بهترین لباس‌های خود را می‌پوشید از آن حضرت پرسیدند: چرا بهترین لباس‌ها را به هنگام نماز می‌پوشید؟. فرمود:

قال علیه السلام:

ان الله تعالى جميل يحب الجمال فاتجمل لربي، و هو يقول: خذوا زينتكم عند كل مسجد فأحب ان ألبس أجود ثيابي. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خدای بزرگ زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد. پس من برای پروردگارم خود را آراسته می‌کنم، زیرا خداوند می‌فرماید: نزد هر مسجدی خود را آراسته کنید. به همین دلیل دوست دارم بهترین لباس‌هایم را بپوشم.)

پی نوشت ها:

- ۱- [۱] الوسایل، ج ۱، ابواب لباس المصلی، ب ۵۴.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۱۶۹، ب ۱.
- ۳- تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۴.
- ۴- تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۸۹.
- ۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴، ح ۲۹.
- ۶- مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۳۳، آیه ۳۱، اعراف.
- ۷- مستدرک الوسایل، ج ۳، ص ۲۲۶، ح ۲ / ۳۴۳۸.
- ۸- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۷۱، ح ۷.

ت

### تیزهوشی در کودکی

حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام همواره امام حسن علیه السلام را که بیش از هفت سال نداشت به مسجد می‌فرستاد تا آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان مسلمین مطرح می‌کند به خاطر بسپرد و شنیده‌های خود را برای مادر باز گو کند. امام علیه السلام نیز با کمال نظم و به صورتی شیوا و شیرین گفته‌های جدش را در خانه برای مادرش بیان می‌کرد. در آن روزها، هرگاه امیرمؤمنان علیه السلام به منزل می‌آمد با کمال تعجب می‌دید که حضرت زهرا علیها السلام از آیات تازه‌ی قرآن و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه است. پس از او پرسید:

«این علوم و معارف را چگونه بدست آوردی؟»

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

«هر روز فرزندم حسن مرا از آیات و روایات تازه آگاه می‌کند.»

در یکی از روزها امیرمؤمنان علیه السلام در منزل مخفی شد تا سخن گفتن کودک خود را ملاحظه فرماید. پس امام حسن علیه السلام طبق معمول وارد خانه شد تا آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن سخنرانی شنیده بود، برای مادر بیان نماید ولی این بار بخلاف همیشه هنگام تکلم دچار لکنت می‌شد و کلمات را به زحمت ادا می‌کرد.

فاطمه علیها السلام متعجب شد و فرمود:

«پسرم چرا امروز در سخن گفتن ناتوان شده‌ای؟»

امام مجتبی علیه السلام فرمود:

«یا ام‌اه! قل بیانی و کل لسانی. لعل سیدا یرعانی.»

«مادر جان! تعجب نکن، چرا که گویا شخص بزرگی سخنانم را می‌شنود، از این رو زبانم لکنت گرفته و بیانم از فصاحت افتاده

است.»

در این حال امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از پشت پرده بیرون آمد و فرزندش را در آغوش گرفته و بوسید [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۸.

### تبسم امام حسن

عربی بد شکل و بسیار زشت رو، میهمان حضرت مجتبی علیه‌السلام گردید و بر سر سفره نشست و از روی حرص و اشتهای فراوان مشغول غذا خوردن شد.

از آنجا که خوی امام علیه‌السلام و این خانواده، کرم و بخشش است آن جناب از غذا خوردن او خرسند شده و تبسم فرمود. در بین صرف غذا پرسید: «ای عرب! زن گرفته‌ای یا مجردی؟»

عرض کرد: «زن دارم.»

فرمود: «چند فرزند داری؟»

گفت: «هشت دختر دارم که من از نظر قیافه از همه بهترم اما آنها از من پرخورترند.»

حضرت تبسم نموده او را ده هزار درهم بخشید و فرمود: «این سهم تو و زوجه و هشت دخترت.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] لطائف الطوائف، ص ۱۳۹.

### تسلط بر همه‌ی زبان‌ها

کلینی با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: خدا دو شهر دارد؛ یکی در مشرق، و دیگری در مغرب که گرداگرد آنان دیوار آهنی، و بر هر یک هزار هزار پاشنه‌ی در است، و در آنان با هفتاد هزار هزار زبان سخن می‌گویند، و من همه را می‌دانم، و نیز آنچه در آنان و میان آنان است خبر دارم، و بر آنان، حجتی جز من و برادرم حسین علیه‌السلام نیست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۴۶۲، ح ۵.

### توصیف ستارگان

مجلسی رحمه الله با سند خود در توصیف ستارگان نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام در توصیف ستارگان فرمود: سپس در آسمان، چراغ‌هایی روان کرد که نورشان در خزانه‌ی اوست، و حارس [۱] آسمانی در میانشان و نیز شهابشان از ستاره‌هایی که همچون در می‌درخشند، در گردش است؛ آن ستاره‌هایی که اگر تابش آنان نبود، چشم بندگان خدا در تاریکی‌های هراس‌انگیز بسیار پرظلمت شب، چیزی را نمی‌دید، و در آن‌ها رهنمون‌ها بر راه‌های روشن قرار داد تا جابه‌جا شدن و رفت و آمد خود را که به آن نیاز دارند، دریابند. [۲].

بحرانی با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:

چون امام حسن علیه‌السلام از کوفه آمد، مردم مدینه به استقبالش آمدند؛ در حالی که شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام را به او تسلیت، و آمدن او را تهنیت می‌گفتند، و همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله [نیز] نزد امام حسن علیه‌السلام آمدند و عایشه گفت: ای ابامحمد! سوگند به خدا! جد تو زمانی از دنیا رفت که پدر تو در گذشت، و من در آن روزها که نزد ما بود، با پیشگویی مرگ او، سخنی راست گفتم.

و حضرت علیه‌السلام فرمود: شاید آن سخن، تمثیل تو به اشعار «لبید بن ربیع» بود که می‌گوید:

من به آن زن بشارت دادم، و او با شتاب، روسری خود را بیفکند، که گاهی بشارت‌ها، شتاب‌ورزان را بی‌بند و بار می‌کند، و کاروانیان به او گفتند که میان او، و آبادی‌های نجران و شام، مانعی [از دریا و دره] نیست، و او عصای خود را بیفکند و [خوشحال] به مقصد خود رسید، آن چنان که مسافری در بازگشت [به وطن خود] شادمان است.

سپس به این اشعار، گفتار خود را افزودی: چون علی علیه‌السلام کشته شد، به عرب بگویند: [دیگر آزاد هستی]، هر چه خواهی انجام ده.

و عایشه گفت: ای پسر فاطمه! در علم غیب، همچون جد و پدر خود هستی. چه کسی این خبر را از من به شما داد؟ فرمود: این که غیب نیست، زیرا آن را آشکارا گفتم، و از تو شنیدند، [بلکه] غیب، [از زمین] بیرون آوردن توست - [در تنهایی و تاریکی]، بی هیچ شعله‌ی آتشی [که روشنایی دهد] - آن [کیسه‌ی دوخته از] جامه‌ی کهنه‌ی سبزی را که در وسط خانه‌ی خود [پنهان] داشتی، و کف دست خود را [ناخواسته] به پاره‌ی آهنی زدی و زخمی کردی، و اگر نه این است، پس زنان همراه خود را نشان ده. آری، آن [کیسه] را - که اموال نامشروع، در آن گرد آورده بودی - بیرون آوردی. و از آن چهل دینار [طلائی ناب] - که نمی‌دانستی وزن آن چقدر است - بیرون آوردی، و برای شادمانی از قتل امیرمؤمنان علیه‌السلام، در میان دشمنان او - از تیم و عدی - پخش کردی.

و عایشه گفت: ای حسن! سوگند به خدا! چنان است که فرمودی، و به خدا، [با قتل علی] پسر هند بهبود یافت، و مرا نیز شفا داد. و ام‌سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: وای بر تو، ای عایشه! این رفتار از تو شگفت نیست، و من بر تو شهادت می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در جمعی که تو و ام‌ایمن و میمونه حاضر بودید، به من فرمود: ای ام‌سلمه! مرا در دل خود چگونه می‌یابی؟ عرض کردم: بی‌اندازه شما را نزدیک به خود می‌بینم [و دوست دارم]. فرمود: و علی علیه‌السلام را در دل خود چگونه می‌یابی؟ عرض کردم: همانند شما. فرمود: ام‌سلمه! سپاس خدا را از این نعمتی که داری، و اگر علی را، همچون من دوست نمی‌داشتی، در آخرت از تو بیزاری می‌جستم، و نزدیکی تو به من در دنیا، سودت نمی‌داد. و تو [ای عایشه!] به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتی: و آیا این چنین است همه‌ی همسران تو، ای رسول خدا؟! فرمود: نه. و تو گفتی: نه به خدا! من در خود منزلتی برای علی علیه‌السلام نمی‌بینم، خواه ما را نزدیک خود کنی یا دور سازی. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بس است، ای عایشه!

عایشه گفت: ام‌سلمه! محمد صلی الله علیه و آله می‌میرد، و علی می‌میرد، و حسن نیز مسموم از دنیا می‌رود، و حسین نیز کشته می‌شود، همان گونه که جدشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو خبر داده است.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: و آیا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو نیز خبر نداد که چگونه می‌میری و سرانجامت چه

خواهد شد؟

عایشه گفت: به من جز خبر خیر نداده است.

فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله، به من خبر داد که تو با بیماری و خیارک - که آن مرگ (شما) آتشیان است - می‌میری، و سرانجام تو و دار و دستهات در آتش است.

عایشه گفت: حسن! چه زمانی؟

فرمود: آن زمان که به تو خبر داد: با علی علیه السلام - امیر مؤمنان - دشمنی می‌کنی، و از خانه‌ی خود، امر و نهی کنان، بیرون می‌آیی، و بر شتر مسخ شده‌ای از سرکشان جن - بکیر نام - می‌نشینی، و جنگی را راه می‌اندازی که در آن، خون بیست و پنج هزار نفر از مؤمنانی را که می‌پندارند تو مادرشان هستی، می‌ریزی.

عایشه گفت: آیا جد تو این خبر را داد یا از غیب‌گویی توست؟

فرمود: از علم غیب خدا و دانش پیامبرش و امیر مؤمنان علیه السلام است.

پس عایشه رو برگرداند و گفت: سوگند به خدا! هشتاد دینار صدقه می‌دهم [و این بلا را از خود برمی‌دارم]. و برخاست، و امام حسن علیه السلام فرمود: سوگند به خدا! اگر چهل قنطار [۳] نیز صدقه بدهی، پاداشی جز آتش نخواهی داشت. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] حارس، نام ستاره آسمانی است.

[۲] بحار الانوار ۵۸: ۹۲، ح ۱۲.

[۳] قنطار: مال بسیار.

[۴] مدینه المعاجز ۳: ۴۱۰، ح ۹۴۶.

### تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه

پاک و منزّه است خدائی که که بر اسرار قلبها آگاه است، پاک و منزّه است کسی که شمارش گناهان را می‌داند، پاک و منزّه است، آنکه چیزی در آسمانها و زمین از دید او پنهان نیست، پاک و منزّه است آگاه بر رازها و دانای بر پنهانیها.

پاک و منزّه است آنکه اندک چیز در زمین و آسمان از او پنهان نمی‌باشد، پاک و منزّه، است آنکه رازها برایش آشکار و اسرار برایش هویدا است، پاک و منزّه است خداوند و ستایش مخصوص اوست.

دعاؤه فی التسییح لله سبحانه فی الیوم الرابع من الشهر

سبحان من هو مطلع علی خوازن القلوب، سبحان من هو محصی عدد الذنوب سبحان من لا یخفی علیه خافیة فی السماوات و الارض، سبحان المطلع علی السرائر عالم الخفیات.

سبحان من لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء سبحان من السرائر عنده علانیة والبواطن عنده ظواهر سبحان الله و بحمده.

### تحریر مردم به جنگ جمل

سپاس خدائی را سزاست که استوار و قدرتمند و یگانه و توانا و بزرگ و برتر است، برای شما مساوی است که سخن را آرام گوئید

یا بلند بر زبان آورید، و آنکه در تاریکی شب پنهان شده و در روشنائی روز حرکت می کند، او را سپاس می گویم بر آزمایش نیکو و نعمتهای پیاپی بر آنچه دوست داشته و زشت می شماریم، از سختی و آسایش.

و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نبوده، یگانه است، و شریکی ندارد، و محمد بنده و فرستاده اوست، خداوند به نبوت او بر ما منت نهاد، و به رسالتش مخصوص گرداند، و وحیش را بر او نازل کرد و او را بر تمامی موجودات برگزید، و در زمانیکه بتها پرستیده، و شیطان اطاعت و خداوند انکار می شد، او را به سوی جن و انس فرستاد، درود خدا بر او و بر خاندانش باد، و برترین پاداش پیامبران را به او عطا نماید.

اما بعد، من چیزی نمی گویم، جز آنچه شما می دانید، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب که خداوند او را به امرش ارشاد و یاریش نیرومند گرداند، مرا به سوی شما فرستاده، شما را به سوی راه نیک و عمل به کتاب و جهاد در راه خدا می خواند، و اگر چه هم اکنون آنرا ناپسند می شمارید، اما بخواست خدا در آینده، محبوب شما خواهد بود.

و می دانید که علی علیه السلام به تنهایی نماز گزارد، و در روزی که او را تصدیق کرد در سن هجده سالگی بود، آنگاه در تمامی جنگها با ایشان شرکت کرد، و از تلاشش در کسب خشنودی خدا و اطاعت پیامبر و ارزشهایش در اسلام همه آگاهی دارید. و همواره پیامبر از او راضی بود، تا آنگاه که چشمان او را با دست خویش بر هم نهاد، و به تنهائی او را غسل داد، در حالیکه فرشتگان او را یاری کرده و پسر عمویش فضل برایش آب می آورد، آنگاه او را داخل قبر خود نهاد، و پیامبر در قضاء دیون و وعده هایش به او وصیت کرد، و دیگر اموری که خدا بر او منت نهاده است.

و سوگند به خدا که آنان را به سوی خود نخواند، و مردم همانند شتران خشمگین هنگام وارد شدن، بر آب بر او هجوم آوردند، و آزادانه با او بیعت کردند، آنگاه گروهی پیمانشان را شکستند، در حالیکه چیزی را بدعت نگذارد، و خلافی را مرتکب نشد، بلکه به خاطر حسادت با او و تجاوز نمودن بر او.

پس ای بندگان خدا بر شما باد به تقوای الهی و تلاش صبر و یاری گرفتن از خدا و حرکت به سمتی که امیرالمؤمنین شما را به آن جهت خوانده است.

خداوند ما و شما را حفاظت کند به آنچه اولیاء و فرمانبرداران خود را حفاظت کرده است و به ما و شما تقوای خود را الهام کند؛ و ما و شما را در جهاد با دشمنانش یاری گرداند، و برای خود و شما از خداوند بخشش را خواستارم.

خطبته فی استنفار الناس الی الجمل

الحمد لله العزیز الجبار الواحد القهار الکبیر المتعال، سواء منکم من اسر القول، و من جهر به و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار، احمده علی حسن البلاء، و تظاهر النعماء، و علی ما احببنا و کرهنا، من شده و رخاء.

و اشهدان لاله الاالله، وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله، امتن علینا بنبوته و اختصه برسالته و انزل علیه وحیه، و اصطفاه علی جمیع خلقه، و ارسله الی الانس و الجن، حین عبدت الاوثان و اطیع الشیطان، و جحد الرحمان، فصلی الله علیه و اله و جزاه افضل ما جزی المرسلین

اما بعد، فانی لا- اقول لکم الا- ما تعرفون ان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ارشد الله امره و اعز نصره، بعثنی الیکم یدعوکم الی الصواب و الی العمل بالکتاب و الجهاد فی سبیل الله، و ان کان فی عاجل ذاک ما تکرهون فان فی اجله ما تحبون، ان شاء الله و قد علمتم ان علیا صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله وحده، و انه یوم صدق به لقی عاشره من سنه ثم شهد مع رسول الله جمیع مشاهده، و کان من اجتهاده فی مرضات الله و طاعة رسوله و اثاره الحسنه فی الاسلام ما قد بلغکم.

و لن یزل رسول الله راضیا عنه حتی غمضه بیده و غسله وحده، و الملائکه اعوانه، و الفضل ابن عمه ینقل الیه الماء، ثم ادخله حفرته، و اوصاه بقضاء دینه و عاداته، و غیر ذلک من من الله علیه.

ثم و الله ما دعاهم الى نفسه، و لقد تداك الناس عليه تداك الابل الهيم عند ورودها فبايعوه طائعين ثم نكث منهم ناكثون بلا حدث احده و لا خلاف اتاه، حسدا له و بغيا عليه.  
فعليكم عباد الله بتقوى الله و الجد و الصبر و الاستقامة بالله و الخوف الى ما دعاكم اليه امير المؤمنين.  
عصمنا الله و اياكم بما عصم به اوليائه و اهل طاعته و الهمنا و اياكم تقواه، و اعاننا و اياكم على جهاد اعدائه، استغفر الله العظيم لى و لكم.

### تحریر اهل کوفه به جنگ جمل

روایت شده: امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام و چند نفر از اصحابش را برای یاری خواستن به همراه نامه ای به سوی کوفه فرستاد.

هنگامی که اما حسن علیه السلام به همراه عمار وارد کوفه شد، مردم دور ایشان اجتماع کردند، امام در اجتماعشان حضور یافت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! ما آمده ایم تا شما را دعوت کنیم به خدا و کتابش، و سنت پیامبرش، و به فقیه ترین فقیه مسلمانان، و عادلترین کسی که شما آنان را عادل می شمارید، و برترین کسی که شما را برتر می دانید، و باوفاترین کسی که با او بیعت کرده اید، آن کس که فهم قرآن او را عاجز نکند، و چیزی از سنت بر او پوشیده نیست، و کسی بر او سبقت نگرفته است، به سوی کسی که خداوند از دو جهت او را به پیامبرش نزدیک گرداند، نزدیکی از جهت دین و از جهت خویشاوندی، کسی که در هر نیکی بر مردم پیشی گرفته است.

به سوی کسی که خداوند به وسیله او پیامبرش را کفایت کرد در حالیکه مردم او را خوار می کردند، به او نزدیک شد در حالیکه مردم از او دور بودند، با او نماز گزارد، در حالیکه مردم مشرک بودند، با او جنگید در حالیکه مردم فرار می کردند، با او مبارزه کرد در حالیکه مردم اکراه داشتند او را تصدیق کرد در حالی که مردم او را تکذیب می کردند، به سوی کسی که پرچمی را باز نگرداند، و کسی بر او سبقت نگرفته است.

و او از شما یاری می خواهد و شما را به سوی حق می خواند، و از شما می خواهد که به سوی او بروید، تا او را بر گروهی که بیعتش را شکسته و نیکان اصحابش را کشتند و کارگزارانش را کنار زدند، و بیت المالش را غارت کردند، یاری کنید.

پس به سوی او بروید، خداوند شما را رحمت کند، پس امر به معروف و نهی از منکر کنید، و همانند صالحان در پیشگاهش حاضر شوید.

خطبته فی استنفار اهل الکوفه الی الجمل

روی ان علیا علیه السلام بعث الی الکوفه الحسن ابنه علیه السلام و بعض اصحابه، و معهم کتاب الی اهل الکوفه

فلما دخل الحسن علیه السلام و عمار الکوفه اجتمع الیهما الناس فقام الحسن علیه السلام فاستقر الناس، فحمد الله و صلی علی رسوله ثم قال:

ایها الناس! انا الی الله و الی کتابه و سنه رسوله و الی افقه من تفقه من المسلمین و اعدل من تعدلون، و افضل من تفضلون و اوفی من تبايعون، من لم یعیه القرآن، و لم تجهله السنه و لم تقعد به السابقه، الی من قربه الله الی رسوله قرابتین، قرابه الدین و قرابه الرحم، الی من سبق الناس الی کل ما اثره

الی من کفی الله به رسوله، و الناس متخادلون، فقرب منه و هم متباعدون، و صلی معه و هم به مشرکون و قاتل معه و هم منهزمون، و بارز معه و هم مجمحون و صدقه و هم مکذوبون، و الی من لم ترد له رایه و لا تکافی له سابقه

و هو يسألکم النصر و يدعوکم الى الحق، و يسألکم بالمسير اليه، لتوازره، و تنصروه على قوم نكثوا بيعته، و قتلوا اهل الصلاح من اصحابه، و مثلوا بعمال، و انتهوا بيت ماله  
فاشخصوا اليه رحمکم الله فمروا بالمعروف و انهوا عن المنکر، و احضروا بما يحضر به الصالحون.

### تحریر مردم به جنگ در جنگ جمل

ای مردم! دعوت فرمانده خود را بشنوید، و به سوی برادرانتان بروید، بزودی کسی این حکومت را به دست می گیرد که به سوی او کوچ می کنید، به خدا سوگند، اگر دانیان و عاقلان سرپرستی این حکومت را به عهده گیرند، در این دنیا بهتر و در آخرت نیکوتر است، پس دعوت ما را بپذیرید، و ما را یاری کنید، در آنچه شما و ما به آن دچار شده ایم.

خطبته فی غزوة الجمل، لتحریر الناس الى الجهاد  
يا ايها الناس! اجيبوا دعوة اميرکم، و سيروا الى اخوانکم، فانه سيوجد لهذا الامر من ينفر اليه، و الله لان يليه اولوا النهي امثل فی العاجلة و خير فی العاقبة فاجيبوا دعوتنا و اعينونا على ما ابتلينا به و ابتليتكم.

### تحریر اهل کوفه به جنگ جمل

ای مردم! امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: من در این راه حرکت کرده ام، خواه ظالمانه و خواه مظلومانه، و من خداوند را به یاد می آورم، باری مردی که حقی را بر خداوند قائل است جز آنکه کوچ کند، اگر من مظلوم هستم مرا یاری کنید، و اگر ظالم هستم حقم را از من بگیرد، و سوگند به خدا که طلحه و زبیر اولین کسانی هستند که با من بیعت کردند، و اولین کسانی نیز می باشند، که به من مکر و حيله زدند، آیا مالی را برای خود برداشته ام، یا حکمی را تغییر داده ام، پس کوچ کنید، و به کار نیک امر و از کار زشت باز دارید.

خطبته لتحریر اهل الکوفة الى الجمل  
ايها الناس! ان امير المؤمنين يقول: اني خرجت مخرجي هذا ظالما او مظلوما، و اني اذکر الله عزوجل رجلا رعى الله حقا الا نفران كنت مظلوما اعانني و ان كنت ظالما اخذ مني و الله ان طلحة و الزبير لاول من بايعني و اول من غدر فهل، استأثرت بمال او بدلت حکما فانفروا فمروا بمعروف و انهوا عن منکر.

### تحریر کوفیان به جنگ جمل

ای مردم! امیرالمؤمنین در گذشته تمامی شما را یاری نمود، و هم اکنون آمده ایم تا شما را به سوی او بخوانیم، چرا که شما پیشوای شهرها و رؤسا عرب هستید.

و خبر بیعت شکستن طلحه و زبیر و خروجشان به همراه عایشه به شما رسیده است، و آن ناشی از ضعف زنان و ضعف عقیده ایشان می باشد، و خداوند فرموده: مردان بر زنان تفوق دارند.

و به خدا سوگند می خورم اگر کسی او را یاری نکند، در میان مهاجرین و انصار که برای یاری او می آیند، و آنانکه خداوند از انسانهای پاک که برای او می فرستد، برای او کافی می باشد، خداوند را یاری کنید تا شما را یاری کند.

خطبته لاستنفار اهل الکوفة الى حرب الجمل  
ايها الناس! انه قد کان من امير المؤمنين عليه السلام، ما تکفيکم جملته و قد اتيناکم مستنفرين لکم لانکم جهة الامصار و رؤساء العرب [۱].



و قد كان من نقض طلحة و الزبير بيعتهما و خروجهما بعائشة ما قد بلغكم، و هو ضعف النساء [۲] و ضعف رأيهن، و قد قال الله تعالى: الرجال قوامون على النساء [۳].  
و ايم الله لو لم ينصره احد لرجوت ان يكون له فيمن اقبل معه من المهاجرين و الانصار و من يبعث الله له من نجباء الناس كفاية فانصروا الله ينصركم.

پی نوشت ها:

[۱] جبهة الانصار، و سنام العرب (خ ل).

[۲] و هي من النساء (خ ل).

[۳] النساء: ۳۴.

### تحريض مردم به يارى على(ع)

هنگامی که به حضرت علی علیه السلام خبر رسید که ابو موسی اشعری مردم کوفه را از یاری برحذر می دارد، امام حسن علیه السلام و مالک اشتر و عمار یاسر را به سوی او فرستاد.  
هنگامی که داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت، و چنین فرمود:  
ای مردم! علی علیه السلام راه هدایت است هر که داخل آن شود هدایت یافته، و هر که مخالفت کند هلاک می گردد.  
خطبته فی تحريض الناس لنصرة علی  
لما بلغ امیر المؤمنین علیه السلام ما کان من امر ابی موسی فی تخذیل الناس عن نصرته، انفذ الحسن علیه السلام و الاشر و عمار الی الکوفة  
لما دخلوا المسجد صعد الحسن علیه السلام المنبر فحمد الله و اثنی علیه و ذکر جده فصلی علیه ثم قال:  
ایها الناس! ان علیا امیر المؤمنین باب هدی، فمن دخله اهتدی و من خالفه تردی.

### تحريض مردم به يارى امیر المؤمنین(ع)

روایت شده: هنگامی که علی علیه السلام از مدینه حرکت کرد به نزدیک شهر کوفه رسید، امام حسن علیه السلام و عمار و ابن عباس را برای جلب حمایت مردم به کوفه فرستاد، هنگامیکه داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را گفت، آنگاه نام پیامبر را ذکر کرد و بر او درود فرستاد، و فضیلت پدرش و سابقه او در اسلام و نزدیکی اش به پیامبر را یادآوری نمود، و اینکه او به خلافت از همه شایسته تر است آنگاه گفت:  
ای مردم! طلحه و زبیر آزادانه و بدون اجبار و اکراهی بیعت کردند، آنگاه کوچ کرده و بیعتشان را شکستند، خوشا به حال آن که در نبرد با کسانیکه به مبارزه با او آمده اند، سبکبال حرکت کند، چرا که جهاد با او جهاد با پیامبر است.  
خطبته فی تحريض الناس لنصرة علی  
روی انه لما سار علی علیه السلام من المدینة الی فید، بعث الحسن علیه السلام و عمار و ابن عباس الی الکوفة، لما دخلوا المسجد صعد الحسن بن علی علیه السلام المنبر، فحمد الله و اثنی علیه، ثم ذکر جده فصلی علیه و ذکر فضل ابیه و سابقته و قرابته برسول الله صلی الله علیه و آله و انه اولی بالامر من غیره ثم قال:

معاشر الناس! ان طلحة و الزبير قد بايعا عليا طائعين غير مكرهين ثم نفروا و نكثا بيعتهما له فطوبى لمن خف في مجاهدة من جاهده، فان الجهاد معه كالجهاد مع النبي صلى الله عليه و آله.

### تحریر مردم به یاری امام علی

هنگامی که سخنان عبدالله بن زبیر (در مورد نسبت دادن قتل عثمان به امام) به حضرت علی علیه السلام رسید، به امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسرم برخیز و خطبه ای بخوان، امام پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! سخن عبدالله بن زبیر بما رسید، و سوگند به خدا آنگاه که شهرها بر عثمان تنگ گردیده بود، پدرش گناهی را بی دلیل به او نسبت می داد، تا اینکه کشته شد، در حالیکه طلحه در زمان او پرچمش را در بیت المال او قرار داده بود.

اما سخن او: علی امور مردم را متشتت ساخت، این مطلب بزرگترین حجت بر پدر اوست، می پندارد که با دست بیعت کرده ولی با قلب بیعت ننموده، در حالیکه به بیعت اقرار کرده و ادعای دوستی نموده باید برای سخنش دلیل بیاورد، و چگونه قادر بر این کار خواهد شد.

و اما تعجب او از اینکه مردم کوفه بر مردم بصره غالب شوند، تعجبی ندارند، که اهل حق باطل غالب شوند و به خدا سوگند، به جانم قسم می خورم، که مردم بصره حق را خواهند دانست، وعده ما و آنان روزی است که ما در پیشگاه خدا آنان را به محاکمه می کشانیم، و خداوند با حق حکم می کند، و او بهترین حکم کنندگان است.

خطبته فی تحریر الناس لنصره علی

لما بلغ امیر المؤمنین علیه السلام خطبه عبدالله بن الزبیر قال لولده الحسن علیه السلام: قم یا بنی فاخطب فحمد الله و اثنی علیه و قال: ایها الناس! قد بلغنا مقاله ابن الزبیر، و قد کان و الله ابوه یتجنی علی عثمان الذنوب و قد ضیق علیه البلاد حتی قتل، و ان طلحة را کر رایتہ علی بیت ماله و هو حی

و اما قوله: ان علیا ابتز الناس امورهم، فانه اعظم حجة لایه، زعم انه بايعه بیده و لم یبايعه بقلبه، فقد اقر بالبیعة و ادعی الولیجة فلیاءت علی ما ادعاه ببرهان و انی له ذلک؟!

و اما تعجبه من تورد اهل الكوفة علی اهل البصرة فما عجبه من اهل حق توردوا علی اهل الباطل؟ و لعمری و الله لیعلمن اهل البصرة، فمیعاد ما بیننا و بینهم یوم نحاکمهم الی الله، فیقضی الله بالحق و هو خیر الفاصلین.

### تحریر مردم به جنگ صفین

سپاس خدای را سزااست که معبودی جز او نمی باشد، یگانه بوده و شریکی ندارد، و او را ثنا می گویم آنگونه که سزاوار آنست، از آنچه خداوند از حقش بر شما برتر گردانید، و نعمتهایش که بر شما گسترده گرداند، آنچه نامش به شمارش در نیاید، و شکرش ادا نشود، و وصف و قولی به او نرسد.

و ما در راه خداوند برای شما غضبناک شدیم، چرا که خداوند بر ما منت نهاد آنگونه که او سزاوار آنست، تا نعمتها و عطاها و بخششهایش را شکر گزاریم، سخنی که در آن رضا و خشنودی به سوی خداوند بالا رود، و صداقت و راستی در آن نمودار باشد، تا گفتارمان را تأیید گرداند، و سزاوار موارد افزونتری از خداوند باشیم، سخنی که زیاد گردد و نابود نشود.

هر اجتماعی که با هدفی واحد فراهم آمدند نیرو یافته و پیمانشان استوار شد، پس آماده جنگ با معاویه و سپاهیاناش شوید که به سوی شما آمده است، و بخواری نگرائید که ذلت و بندهای دنیا را می گسلد، و اقدام بر جنگ موجب بزرگواری و برکناری از شکست و ذلت است، چرا که هر گروهی از پذیرش خواری امتناع ورزیدند خداوند دردها و ناکامیشان را برمی دارد، و از خواری

بدورشان می سازد، و به حقیقت رهنمونشان می گرداند.

و آنگاه این شعر را خواند:

از صلح آنچه را می خواهی می توان گرفت ولی از نفسهای جنگ بیش از یک جرعه را نتوان نوشید.

خطبته فی صفتین لتحریر الناس الی الجهاد

الحمد لله لا- اله غیره، وحده لا- شریک له، و اثنی علیه بما هو اهله، ان مما عظم الله علیکم من حقه و اسبغ علیکم من نعمه ما لا

یحصى ذکره، و لا یؤدی شکره و لا یبلغه، صفة و لا قول

و نحن انما غضبنا لله و لکم، فانه من علینا بما هو اهله ان نشکر فیہ الاءه و بلاءه و نعماءه قولا یصعد الی الله فیہ الرضا و تنتشر فیہ

عارفة الصدق، یرصدق الله فیہ قولنا، و نستوجب فیہ المزید، من ربنا، قولا یزید، و لا یرید.

فانه لم یجتمع قوم قط علی امر واحد الا اشتد امرهم و استحکمت عقدتهم، فاحتشدوا فی قتال عدوکم معاویة و جنوده، فانه قد حضر،

و لا- تخاذلوا فان الخذلان یقطع نیاط القلوب و ان الاقدام علی الاسنة نجدة و عصمة لانه لم یمتنع قوم قط الا رفع الله عنهم العلة و

کفاهم جوانح الذلّة و هداهم الی معالم الملة.

و الصلح تأخذ منه ما رضیت به

و الحرب یکفیک من انفاسها جرع

### تحریر اصحاب به جنگ

روایت شده: هنگامیکه معاویه به سوی عراق آمد و به پل منبج رسید، نادای ندا کرد و همه را دعوت به اجتماع نمود، هنگامی که

مجمع شدند امام بالای منبر رفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

اما بعد، خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت، اگر چه آنان را ناخوشایند باشد، و به مجاهدین مؤمن فرمود: صبر کنید که

خداوند با صابران است ای مردم به خواست و آرمانتان نمی رسد مگر آنکه بر آن چه ناخوشایند می شمارید، صبر کنید.

به من خبر رسیده که معاویه دانسته است که به سوی او حرکت کرده ایم، او هم به جانب ما آمده است، خدا شما را ببخشد،

همگی به سوی نخیله قرارگاه ارتش است حرکت کنید تا بنگرید چه می شود.

راوی گوید: امام در بیان این کلمات بود، در حالیکه از نقض پیمان مردم در هراس بود.

خطبته فی تحریر اصحابه للقتال

روی انه لما سار معاویة الی العراق، و بلغ جسر منبج، نادای المنادی: الصلاة جامعة، فلما اجتمعوا، خرج الحسن علیه السلام فصعد

المنبر، فحمد الله و اثنی علیه، ثم قال:

اما بعد، فان الله كتب الجهاد علی خلقه و سماه کرها، ثم قال لاهل الجهاد من المؤمنین: اصبروا ان الله مع الصابرين [۱]، فلستم ایها

الناس نائلین ما تحبون الا بالصبر علی ما تکرهون.

انه بلغنی ان معاویة بلغه انا کنا از معنا علی المسیر الیه، فتحرک لذاته، فاخرجوا رحمکم الله الی معسکرکم بالنخيلة حتی نظر و

تنظرون و نری و ترون.

قال: و انه فی کلامه لیتخوف خذلان الناس له.

[۱] الانفال: ۴۶.

### ترغیب مردم به پیروی از اهل بیت

ای مردم! شهرها نابود، و آثار از بین رفت، صبر و شکیبائی اندک گردید پس بر وسوسه های شیطانی و حکم خیانتکاران قدرت تحمل نیست، به خدا سوگند که هم اکنون دلایل اثبات، و آیات الهی برتر، و مشکلات آشکار شد، و ما در انتظار تحقق این آیات و تأویل آنها بودیم. خداوند می فرماید: «محمد تنها رسول الهی است که قبل از او نیز پیامبرانی بوده اند، اگر بمیرد یا کشته شود آیا شما به گذشته خود رجوع می کنید، و هر که به گذشته خود رجوع کند به خداوند ضرر نمی رساند، و خداوند شاکران را پاداش می دهد».

سوگند به خدا که جدم پیامبر خدا مرد و پدرم کشته شد، و وسوسه گر ناپیدا صیحه و فریاد زد، و شک در قلوب مردم وارد شد، و ندای فتنه جو و آشوب گر ظاهر گردید، و با سنت پیامبر مخالفت گردید، پس ای وای از فتنه کور و کر و لال، که سخن خواننده شنیده نشده و منادی آن جواب داده نمی شود، و با رهبر آن مخالفت نمی گردد، و نفاق آشکار و پرچمهای تفرقه افکنان به حرکت در آمد، و لشکریان خارج شوندگان از دین از شام و عراق مجتمع شدند، خداوند شما را رحمت کند بشتابید به روشنی نور درخشان و پرچم مرد نیرومند، و به نوری که هرگز خاموش نگردد، و حقی که مخفی نشود.

ای مردم! از خواب غفلت برخاسته و از فرصت گسترده و از تاریکی بسیار، و از کم بودن راه رهایی برخیزید، سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد و عظمت را بر خود پوشانید، اگر از میان شما گروهی با من باشند که قلبهای صاف و نیاتی صادق داشته باشند، که در آن نفاق نبوده و قصد، تفرقه افکنی نداشته باشند، قدم قدم با شمشیر با آنان می جنگم، و شمشیرها و نیزه ها را در اطراف آنان قرار داده، و اسبها را در اطراف ایشان به حرکت در آورم.

خطبته فی تحریض الناس لاتباعهم

معاشر الناس! عفیت الدیار، و محیت الآثار، و قل الاضطبار، فلا قرار علی همزات الشیاطین و حکم الخائنین، الساعة و الله صحت البراهین، و فصلت الایات، و بانت المشكلات، و لقد کنا نتوقع تمام هذه الایة و تأویلها، قال الله تعالی: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم، و من یقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزی الله الشاکرین [۱].

فقد مات و الله جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و قتل ابی علیه السلام، و صاح الوسواس الخناس، و دخل الشک فی قلوب الناس، و نعق ناعق الفتنه، و خالفتم السنه، فیالها من فتنه صماء بکماء عمیاء، لا یسمع لداعیها، و لا یجاب منادیها، و لا یخاف والیها، ظهرت کلمه النفاق، و سیرت رایات اهل الشقاق، تکالبت جیوش اهل المراق من الشام و العراق، هلموا رحمکم الله الی الايضاح و النور الوضاح، و العلم الججاج، و الافتتاح الی النور الذی لا یطفی، و الحق الذی لا یخفی.

یا ایها الناس! تیطقظوا من رقدة الغفلة، و من نهزة الوسعة، و من تکائف الظلمة، و من نقصان مخلصه، فوالذی فلق الحبة و برأ النسمة، و تردی بالعظمة، لئن قام الی منکم عصمة بقلوب صافیة، و نيات مخلصه، لا یكون فیها شوب نفاق، و لا نیه افتراق، لاجاهدان بالسیف قدما قدما، و لاضعن من السیوف جوانبها، و من الرماح اطرافها، و من الخیل سنابکها.

پی نوشت:

[۱] آل عمران: ۱۴۴.

## توحید و ولایت، رمز شفاعت

در کتاب «مناقب» آمده است:

محمد بن اسحاق می گوید: روزی ابوسفیان نزد امیرالمؤمنان علی علیه السلام آمد و گفت: یا ابالحسن؛ من به تو احتیاجی دارم. حضرت فرمود: چه حاجتی داری؟

گفت: به همراه من نزد پسر عمویت محمد برویم، از او درخواست نمایی تا میان ما قراردادی بنویسد. علی علیه السلام فرمود:

ای ابوسفیان؛ پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با تو قرار و پیمانی بسته است که هرگز از آن باز نخواهد گشت. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام پشت پرده شاهد این گفتگو بود، امام حسن علیه السلام نیز که کودکی چهارده ماهه بود در برابر مادرش راه می‌رفت.

ابوسفیان به حضرت زهراء علیها السلام گفت: ای دختر محمد؛ به این کودک بگو: به خاطر من نزد جدش سخنی گوید تا به وسیله‌ی آن، بر عرب و عجم مهتری و آقایی کند.

در این هنگام امام حسن علیه السلام به سوی ابوسفیان آمد، دستی بر بینی و دست دیگری بر ریش او زد، تا آنکه خداوند متعال زبان او را با این سخن گفتن گویا ساخت و فرمود:

یا اباسفیان؛ قل: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» حتی أكون شفیعا.

ای ابوسفیان؛ تو بگو: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» تا من شفیع تو گردم.

وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام این منظره را دید، فرمود:

الحمد لله الذي جعل في آل محمد من ذرية محمد المصطفى صلی الله علیه و آله و سلم نظير يحيى بن زكريا. (و آتیناه الحكم صبیا) [۱].

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که در آل محمد علیهم السلام ذریه‌ای از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد که نظیر یحیی بن زکریا علیه السلام است (که خداوند درباره‌ی او می‌فرماید: «و ما فرمان (نبوت) را در کودکی به او دادیم.» [۲]).

پی نوشت ها:

[۱] سوره مریم؛ آیه: ۱۲.

[۲] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۶ ح ۶.

## توسل به آبرومندان، تنها راه نجات

اسماعیل بن یزید می گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

مردی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گناهکار بود (و حکم دستگیری او صادر شده بود) آن شخص مدتی متواری شده و جرئت نداشت از خانه بیرون آید و برای نجات خود دنبال وسیله‌ای می‌گشت، تا اینکه روزی در راه خلوتی امام حسن و امام حسین علیهما السلام را دید. دوید و ایشان را برداشت و بر دوش خود سوار نمود و به محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد:

یا رسول الله! انی مستجیر بالله و بهما.

ای رسول خدا! به راستی که من به خدا و این دو فرزندان پناه آورده‌ام.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنان خندید تا اینکه دست مبارکش را به دهان خویش نهاد. سپس به آن مرد فرمود: «اذهب فانت طلیق». «برو تو آزاد شدی». و به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند: من شفاعت شما را در این امر پذیرفتم.

در آن حال خداوند - به جهت تأیید این شفاعت - این آیه شریفه را نازل فرمود: (و لو أنهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفرو الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما) [۱] اگر اینان زمانی که به نفسهای خود ستم کردند نزد تو آمدند و از خدا آمرزش خواستند و برای آنها آمرزش طلبیدی، هر آینه آنها خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند [۲].  
(بدین گونه امام حسن و امام حسین علیهما السلام سبب قبولی توبه گنهکاری شد).

پی نوشت ها:

[۱] سوره ی نساء؛ آیه ی: ۶۴.

[۲] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۱۸ ح ۲.

### تعداد خرماهای درخت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

زمانی که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرده بود، روزی با هم در «نخيله» نشسته بودند. معاویه گفت: شنیده‌ام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تعداد خرماها را در درخت تخمین می‌زد و درست در می‌آمد. آیا آن علم را تو نیز داری؟ چرا که شیعیان شما ادعا می‌کنند هیچ چیزی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه به آن آگاه هستید.

امام حسن علیه السلام فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تعداد کیل‌های آن را بیان می‌فرمود، من برای تو تعداد دانه‌های آن را نیز می‌گویم.

معاویه گفت: حال بگو که در این درخت چند خرما وجود دارد؟

امام حسن علیه السلام فرمود: چهار هزار و چهار دانه می‌باشد.

معاویه دستور داد تا خرماهای آن درخت را چیدند، هنگامی که آنها را شمارش کردند دیدند که، چهار هزار و سه دانه است.

امام حسن علیه السلام فرمود: دروغ نگفته‌ام و از جانب خدا خبر دروغ به من نرسیده است، باید که دانه‌ای را پنهان کرده باشند.

وقتی جستجو کردند، دیدند یک دانه در دست عبدالله بن عامر است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۹ ح ۹، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۰ ح ۳۸.

### تعداد میوه‌ها

روزی معاویه از امام حسن علیه السلام سؤال کرد:

«ای ابامحمد! شنیده‌ام که رسول خدا از عالم غیب خبر می‌داد! مثلاً می‌گفت: «این درخت خرما چه مقدار میوه و رطب دارد!» آیا شما نیز در این موارد علمی دارید؟ زیرا شیعیان شما عقیده دارند که هر چه در آسمانها و زمین است از شما پوشیده نیست و شما از همه‌ی آنها آگاهی دارید؟!»

امام حسن علیه‌السلام سخن خود را بدین صورت آغاز کرد:

«ای معاویه! اگر رسول خدا مقدار و وزن درختان و میوه‌ها را تعیین می‌کرد، من نیز می‌توانم به صورت دقیق وزن و حتی تعداد میوه‌ها را نیز مشخص سازم!»

در این حال معاویه به عنوان آزمایش سؤال کرد: «این درخت چند دانه رطب دارد؟»

حضرت در جواب فرمود: «دقیقا چهار هزار و چهار عدد!!!»

معاویه دستور داد دانه‌های آن درخت را چیدند و به طور دقیق شمردند، و با کمال تعجب دیدند تعداد آنها چهار هزار و سه عدد است!!!

امام حسن علیه‌السلام فرمودند: «آنچه را گفته‌ام درست است و سپس بررسی دقیقتری کردند، دیدند که یک دانه آنها را «عبدالله بن عامر» در دست خود نگه داشته است!!

حضرت مجتبی علیه‌السلام فرمودند: «ای معاویه! من به تو اخباری را می‌دهم که تعجب می‌کنی و می‌گویی: «او چگونه این اخبار را در دوران کودکی از پیامبر آموخته است.» در آینده تو «زیاد به ایبه» را برادر خود می‌خوانی! و «حجر بن عدی» را مظلومانه به قتل می‌رسانی! و سرهای بریده را از شهرهای دیگر برای تو حمل می‌کنند!!!» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۹، حدیث ۹.

### توجه جابر با رجعت پیامبر

جابر بن عبدالله انصاری - آن پیرمرد صحابی که سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به پنجمین امام، حضرت باقرالعلوم رسانید - حکایت نماید:

سوگند به حقانیت خداوند و حقانیت رسول الله! جریانی بسیار عجیب از امام حسن صلوات الله علیه دیده‌ام، که بسیار مهم و قابل توجه است.

گفت: بعد از آن که بین آن حضرت و معاویه آن قضایای مشهور واقع شد؛ و در نهایت بین آن دو، صلح گردید، و بر من بسیار سخت و گران آمد؛ و همه اصحاب و اطرافیان آن حضرت نیز از این امر ناراحت و سرگردان بودند، تا آن که روزی به خدمت حضرتش وارد شدم، آن بزرگوار فرمود:

ای جابر! از من دلگیر و افسرده خاطر مباش و هرگز فرموده جدّم، رسول الله صلی الله علیه و آله را از یاد مبر، که فرمود: فرزندم حسن سید جوانان اهل بهشت است؛ و خداوند به وسیله او بین دو گروه عظیم از مسلمانان صلح ایجاد نماید.

جابر گوید: این توجه، آرام بخش دردهایم نگردید و با خود گفتم: منظور پیغمبر خدا صلوات الله علیه این مورد نبوده است؛ چون این حرکت سبب هلاکت مؤمنین خواهد شد.

در همین لحظه امام حسن مجتبی علیه‌السلام دست خود را بر سینه من نهاد؛ و فرمود هنوز مشکوک هستی؟

گفتم: بلی، فرمود: آیا دوست داری رسول الله صلی الله علیه و آله را شاهد بگیرم تا مطالبی را از وی بشنوی؟ جابر گوید: از پیشنهاد حضرت، بسیار تعجب کردم که ناگاه متوجه شدم، زمین شکافته شد و از درون آن رسول خدا به همراه علی بن ابی طالب و جعفر و حمزه صلوات الله علیهم، خارج شدند و من مبهوت و متحیر، به آن ها خیره شدم. امام حسن مجتبی علیه السلام اظهار داشت: یا رسول الله! جابر نسبت به طرز عملکرد و برخورد من با معاویه مشکوک شده است؛ و تو خود از قلب او آگاه تری.

در این هنگام پیغمبر خدا صلوات الله علیه لب به سخن گشود و فرمود: ای جابر! مؤمن نخواهی بود، مگر آن که تسلیم ائمه خود باشی و افکار و نظریات شخصی خود را کنار گذاری.

و سپس افزود: ای جابر! آنچه فرزندان حسن انجام داد، تسلیم آن باش و بدان که عملکرد و کارهای او بر حق است؛ و او با این کار مؤمنین را زنده کرد؛ و بدان آنچه را که او انجام داد از طرف من و از طرف خداوند متعال بوده است.

عرض کردم: یا رسول الله! من تسلیم امر شما شدم، بعد از آن مشاهده کردم که به سمت آسمان بالا رفتند و دیدم که آسمان شکافته شد و آنان درون آن وارد گشتند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الثَّاقِبُ فِي الْمَنَاقِبِ: ص ۳۰۶، ح ۱، مَدِينَةُ الْمَعَاجِزِ: ج ۳، ص ۷۲، ح ۷۳۷.

### تحقیق از آهو برای یافتن برادر

محدثین و مورّخین در بسیاری از کتاب های تاریخی آورده اند:

حضرت رسول به همراه علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما برای جنگ از شهر مدینه خارج شده بودند.

و در همان روزها، امام حسین سلام الله علیه - که کودکی خردسال بود - از منزل بیرون آمد و چون اندکی از منزل دور شد، یک نفر یهودی او را گرفت و در منزل خود مخفی کرد.

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به امام حسن علیه السلام خطاب کرد و فرمود: بلند شو، برو بین برادرت کجا رفته است، دلم آشوب گشته و بسیار ناراحت هستم.

امام مجتبی علیه السلام فرمان مادرش را اطاعت کرده و کوچه های مدینه را یکی پس از دیگری گشت و برادر خود را نیافت، از شهر مدینه بیرون رفت و به باغات و نخلستان ها سری زد؛ و هر چه فریاد کشید و گفت: یا حسین، برادر جان، عزیزم تو کجائی؛ خبری از او نشد.

در همین لحظات متوجه آهوئی شد که در حال حرکت بود، امام حسن علیه السلام آهو را صدا زد و فرمود: آیا برادرم حسین را در این حوالی ندیدی؟

پس آهو به قدرت خدا و کرامت رسول الله صلوات الله علیه به سخن آمد و گفت: برادرت را صالح یهودی گرفته؛ و او را در خانه خود مخفی و پنهان کرده است.

امام حسن مجتبی علیه السلام پس از شنیدن سخن آهو به سمت منزل آن یهودی آمد و اظهار نمود: یا برادرم، حسین را آزاد کن و تحویل من ده و یا آن که به مادرم، فاطمه زهراء می گویم که شب هنگام سحر نفرین نماید و آن گاه هیچ یهودی روی زمین باقی نماند.



و نیز به پدرم، علی بن ابی طالب علیه السلام می گویم تا همه شماها را نیست و نابود گرداند؛ و به جدم رسول الله صلوات الله علیه می گویم: تا از خدا بخواهد که جان همه یهودیان را بگیرد.

صالح یهودی با شنیدن چنین سخنانی از آن کودک در تعجب و تحیر قرار گرفت و اصل و نسب وی را جویا شد.

به طور مفصل با ذکر نام پدر و مادر و جدّ خود، فضائلی چند نیز از ایشان بیان نمود؛ به طوری که قلب و فکر آن یهودی را روشن و به خود جلب کرد، سپس یهودی چشمانش پر از اشک گردید و در حالی که از بیان و فصاحت و بلاغت کودک در آن سنّ و سال سخت حیرت زده و متعجب شده بود، به او می نگریست.

و پس از آن که خوب با خود اندیشید و محتوای بیانات حضرت مجتبی علیه السلام را با دقت درک و هضم کرد، گفت: پیش از آن که برادرت را تحویل دهم، می خواهم مرا به آئین و احکام - سعادت بخش - اسلام آشنا گردانی تا توسط شما اسلام را بپذیریم و به آن ایمان آورم.

معارف و احکام انسان ساز اسلام را به طور فشرده برای او بیان نمود؛ و صالح یهودی مسلمان شد و آن گاه حسین سلام الله علیه را تحویل برادرش داد و طبقی پر از سکه های طلا و نقره بر سر آن دو برادر ریخت و سپس آن سکه ها را برای سلامتی هر دوی آن ها به عنوان صدقه بین فقراء و بیچارگان تقسیم کرد.

و بعد از آن که امام حسن علیه السلام برادر خود را تحویل گرفت وی را نزد مادر خویش آورد.

فردای آن روز صالح به همراه هفتاد نفر از خویشان و دوستان خود به منزل آن حضرت آمدند و همگی مسلمان شدند.

و صالح ضمن عذرخواهی از جریان مخفی کردن حسین سلام الله علیه، بسیار از وی تشکر و قدردانی کرد که به وسیله بیانات شیوای معجزه آسای آن کودک، اسلام آورده است.

همچنین صالح از حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما عذرخواهی کرد و اسلام خود را بر ایشان عرضه کرد و تقاضای آمرزش و بخشش نمود.

سپس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام کرد که چون صالح به وسیله امام حسن که فرزند امام و برادر امام است، مسلمان شد و ایمان آورد، خداوند او را مورد رحمت و مغفرت خود قرار داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۹۳، ح ۸۹۹، منتخب طریحی: ص ۱۹۶.

### تقاضای فرزند به جای قیمت روغن

حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم حکایت فرماید:

امام حسن مجتبی علیه السلام از مدینه با پای پیاده، عازم مکه معظمه گردید؛ و چون با پای برهنه راه را می پیمود، پاهایش آسیب دیده و متورم شد، به طوری که در مسیر راه به سختی قدم برمی داشت، به حضرت پیشنهاد داده شد که چنانچه سوار شوی ناراحتی پاهایت برطرف خواهد شد.

حضرت فرمود: خیر، من قصد کرده ام که پیاده بروم؛ و سپس افزود: همین که به اولین منزل برسیم، مردی سیاه پوست وارد خواهد شد و او روغنی همراه خود دارد که برای ورم و ناراحتی پا مفید و درمان کننده است؛ پس هنگام دریافت روغن هر قیمتی را که گفت قبول کنید.

بعضی از همراهان حضرت گفتند: یا ابن رسول الله! در این نزدیکی منزلی نیست که کسی بیاید و روغن بفروشد؟! امام علیه السلام فرمود: چرا، منزل نزدیک است و روغن فروش نیز خواهد آمد.

و چون مقدار مسافتی کوتاه به راه خود ادامه دادند، به منزلی رسیدند؛ حضرت فرمود: در همین منزل استراحت می کنیم. در همین بین، مردی سیاه پوست وارد آن منزل شد، همراهان حضرت از او تقاضای روغن برای ناراحتی پا کردند؟ آن مرد گفت: روغن برای چه کسی می خواهید؟

پاسخ دادند: برای امام حسن مجتبی فرزند امیرالمؤمنین علی علیهما السلام می خواهیم.

مرد سیاه پوست گفت: من باید خدمت آن حضرت شرفیاب شوم و خودم روغن را تحویل ایشان دهم.

روغن فروش بر حضرت وارد شد، سلام کرد و عرضه داشت: یا ابن رسول الله! من غلام شما هستم، این روغن در اختیار شما باشد و من در ازای آن چیزی نمی خواهم، جز آن که تقاضامندم از خداوند متعال بخواهید تا فرزندی پسر، دوستدار شما اهل بیت رسالت؛ و نیکوکار به من عطا گرداند؟

امام مجتبی علیه السلام روغن را گرفت و به او فرمود: به خانه ات بازگرد؛ مطمئن باش که خداوند فرزند پسری به تو عطا خواهد نمود؛ و سپس پاهای مبارک خود را با آن روغن ماساژ داد و ناراحتی ورم آن کاملاً خوب و برطرف گردید. اما مرد سیاه پوست؛ چون به منزل آمد، دید همسرش نوزادی پسر، صحیح و سالم وضع حمل کرده است، پس بسیار خوشحال شد و به سمت امام حسن مجتبی علیه السلام بازگشت؛ و چون به آن حضرت ملحق شد تشکر و قدردانی کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۴۶، ح ۸۶۸، بحار الأنوار: ج ۴، ص ۳۲۴، ح ۳، به نقل از خرایج و جرایح مرحوم راوندی.

### ترور توسط جیره خواران مزدور

معاویه برای ولایت عهدی فرزندش یزید؛ و گرفتن بیعت از مردم، امام حسن مجتبی علیه السلام را در برابر سیاست شوم خود، همچون سدی محکم می دانست.

به همین جهت دسیسه ای را برای ترور آن حضرت تنظیم کرد، تا توسط مزدورانی چون عمرو بن حرث، اشعث بن قیس، حجر بن حارث، شیث بن ربیع و... امام مجتبی علیه السلام غافل گیر و ترور گردد.

و به آنان گفت: هر یک از شما او را ترور نماید که کشته شود دویست هزار درهم و فرماندهی یکی از لشکرها را به او واگذار می نمایم؛ و همچنین یکی از دخترانم را نیز در اختیارش قرار می دهم.

و چون گزارش چنین توطئه ای به حضرت رسید، بعد از آن برای آمدن به مسجد و اقامه نماز، زره و کلاه خود می پوشید و مسائل احتیاطی و امنیتی را رعایت می نمود.

ولیکن آن دشمنان و مخالفان دین، از مکر خویش دست برنداشته و در اثناء نماز سر مبارک حضرت را مخفیانه هدف تیر قرار دادند، ولی تیرشان به خطا رفت و اثری نکرد.

و روزی دیگر با خنجر مسموم بر آن حضرت حمله بردند؛ در این حمله بدن عزیز امام مجتبی علیه السلام مجروح گردید.

و پس از آن که حضرت را به منزل آوردند، حضرت در جمع اصحاب که آن منافقین مزدور نیز حضور داشتند، چنین فرمود:

همانا معاویه به آنچه وعده داده است وفا نمی کند؛ و جوائزی را که برای کشتن و ترور من تعیین کرده است، پرداخت نخواهد

کرد.

سپس حضرت افزود: من مطمئن هستم که اگر تسلیم معاویه شوم، باز هم او بهانه ای دیگر خواهد گرفت و مانع از عمل کردن به دین جدم خواهد شد.

و من می بینم که در آینده ای نزدیک فرزندان شما مزدوران، در خانه بنی امیه از گرسنگی و تشنگی گدائی نمایند و آن ها دست ردّ بر سینه آن ها گزارند؛ و ناامیدشان کنند.

و در پایان فرمایش خود فرمود: زود باشد که ستمگران جزای اعمال و کردار خود را دریابند. [۱].  
همچنین آورده اند:

پس از آن که امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام به شهادت رسید؛ و مسلمان ها با - فرزند بزرگوار آن حضرت - امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند.

و چون معاویه از این جریان آگاه شد، یک نفر را به نام حمیر به شهر کوفه فرستاد تا جاسوس معاویه باشد و ضمن ایجاد تفرقه و جوّسازی، مردم را بر علیه حضرت مجتبی علیه السلام شورانده و تحریک نماید.  
همچنین شخصی را به همین منظور نیز به شهر بصره فرستاد.

چون امام مجتبی علیه السلام از دسیسه معاویه آگاه شد، دستور داد تا حمیری را از شهر کوفه اخراج کرده و سپس او را در خارج شهر کوفه گردن زنند.

و پس از آن دوّمین خراب کار معاویه را که از طایفه بنی سلیم بود، نیز دستور داد تا از شهر بصره اخراج نمایند؛ و او را پس از آن که اخراج کردند در بیرون شهر بصره محکوم به اعدام؛ و گردن زنند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ج ۴۴، ص ۳۳، ح ۱.

[۲] بحار الأنوار: ج ۴۴، ص ۴۵، به نقل از ارشاد شیخ مفید.

### ترس از مرگ به جهت تخریب خانه

حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم حکایت می فرماید:

امام حسن مجتبی علیه السلام دوستی شوخ طبع داشت که مرتّب به ملاقات و دیدار آن حضرت می آمد و نیز در جلسات شرکت می کرد، تا آن که مدّتی گذشت؛ و هیچ خبری از این شخص نشد.

حضرت از این جریان متعجب شد و از اطرافیان جویای احوال او گردید، تا آن که پس از گذشت چند روزی، مجدّداً آن شخص به ملاقات امام علیه السلام آمد.

حضرت جویای احوال او شد و به او فرمود: چند روزی است که به این جا نیامده ای، در چه حالت و وضعیتی هستی؟ آیا مشکل و ناراحتی خاصی برایت پیش آمده بود؟

آن شخص در پاسخ اظهار داشت: یا بن رسول الله! در حالتی قرار گرفته ام که آنچه را دوست دارم، به آن دست نمی یابم؛ و آنچه را خداوند دوست دارد انجام نمی دهم؛ و آنچه را هم که شیطان می خواهد برآورده نمی کنم.

امام حسن مجتبی علیه السلام تبسّمی نمود و فرمود: یعنی چه؟ منظورت چیست؟ توضیح بده.

آن شخص گفت: چون خداوند متعال دوست دارد که من بنده و مطیع و فرمان بر او باشم و معصیت او را نکنم؛ و من چنین نیستم. و شیطان دوست دارد که من در همه کارهایم معصیت خدا را نمایم و نسبت به دستورات خداوند مخالفت و سرپیچی کنم و من چنین نیستم.

و همچنین من مرگ را دوست ندارم؛ بلکه علاقه دارم همیشه سالم و زنده باشم، که هرگز چنین نخواهد بود. در این هنگام یکی از اشخاصی که در آن مجلس حضور داشت، گفت: یا ابن رسول الله! چرا ما از مرگ ترسناک هستیم و آن را دوست نداریم؛ و گریزان هستیم؟

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: چون شما دنیای خود را تعمیر و آباد کرده اید و آخرت را تخریب و ویران ساخته اید. و سپس افزود: این امر طبیعی است که چون هیچ انسانی دوست ندارد از منزل و محلی که آن را آباد کرده و به ظاهر آراسته و مجهز است، از آن دست برداشته و چشم پوشی کند و به محلی خراب و نامساعد برود، چون خود را در زمره مؤمنین و مقربین الهی نمی بیند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ص ۲۸۹، ح ۲۹.

### تشخیص مصلحت

- این فرزند علی، مرد میدان‌های نبرد و جهاد است؟!  
 - آری، فرزند همان علی است که هرگز از پای نمی‌نشست.  
 - پس چطور شد که زیر بار بیعت با سردار کفر، معاویه پسر ابوسفیان رفت.  
 - من هم نمی‌دانم، آخر چگونه رهبری حکومت اسلام را به معاویه سپرد، چنین کاری از او خیلی بعید بود!  
 - با شنیدن حرف‌های آن دو نفر بغض راه گلویم را بست، چطور می‌توانستند امام را این چنین ملامت و سرزنش و حتی تحقیر کنند.

پیش امام رفتم و گفتم که حرفی بزند، کاری بکند و او آهی کشید و فرمود: مردم را در محلی جمع کن، می‌خواهم مسائلی را برای شان روشن کنم.

فورا حرکت کردم، درنگ جایز نبود. سه نفر از دوستانم را نیز مأمور این کار کردم. به آنها مأموریت دادم که هر کدام در حد توان به افراد اطلاع دهند تا در محل مورد نظر جمع شوند. پیر و جوان، خرد و کلان، مرد و زن، همه آمده بودند. رفته رفته بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد. ازدحام زیادی شده بود. از هر قشری آمده بودند تا صحبت‌های امام مظلوم را بشنوند.

امام علیه السلام بر بلندی ایستاد و پس از حمد خدا فرمود:

وای بر شما، ای مردم شما جریان حضرت خضر و موسی علیهما السلام را می‌دانید. موسی از کارهای خضر تعجب و به آن اعتراض می‌کرد، چون حکمت آن را نمی‌دانست. این کار شما عینا مثل همان کار موسی است با خضر. مگر به فرموده‌ی پیامبر، من یکی از بهترین جوانان بهشت نیستم؟! ... همه‌ی شما مرا به خوبی می‌شناسید و می‌دانید معاویه در کاری که مخصوص من بود و من سزاوارش بودم با من ستیز کرد و چون یآوری نیافتم دست از آن شستم و با شرایطی با او صلح کردم.

بیعت من با او برای مصلحتی بود که شما از آن بی‌اطلاعیید حفظ خون عده‌ی قلیلی از مسلمانان خالص را بر خونریزی و نسل‌کشی

مسلمانان مقدم دانستم. اما ای کسانی که اعتراض و ملامت می‌کنید، شما مردمی هستید که به عهد و پیمان خود پایبند نیستید، زبانتان با من است و دل‌های تان با دشمن، دل به وعده‌های معاویه خوش کرده‌اید، در حالی که او به وعده‌ها و تعهداتش عمل نخواهد کرد. با این همه، کاری که من کرده‌ام از تابش خورشید بر تمام موجودات بهتر و نافع تر بوده است... [۱].

دانش چو بر آن نیافت تفسیر

کردید از آن به صلح تعبیر

آنکس که شروط صلح داند

این صلح مرا نه صلح خواند

هرچند که صلح نام دارد

معنی دو صد قیام دارد

زان صلح موقتی که بستم

ارکان نفاق را شکستم...

تشخیص مصلحت

- این فرزند علی، مرد میدان‌های نبرد و جهاد است!؟

- آری، فرزند همان علی است که هرگز از پای نمی‌نشست.

- پس چطور شد که زیر بار بیعت با سردار کفر، معاویه پسر ابوسفیان رفت.

- من هم نمی‌دانم، آخر چگونه رهبری حکومت اسلام را به معاویه سپرد، چنین کاری از او خیلی بعید بود!

- با شنیدن حرف‌های آن دو نفر بغض راه گلویم را بست، چطور می‌توانستند امام را این چنین ملامت و سرزنش و حتی تحقیر کنند.

پیش امام رفتم و گفتم که حرفی بزند، کاری بکند و او آهی کشید و فرمود: مردم را در محلی جمع کن، می‌خواهم مسائلی را برای شان روشن کنم.

فورا حرکت کردم، درنگ جایز نبود. سه نفر از دوستانم را نیز مأمور این کار کردم. به آنها مأموریت دادم که هر کدام در حد توان به افراد اطلاع دهند تا در محل مورد نظر جمع شوند. پیر و جوان، خرد و کلان، مرد و زن، همه آمده بودند. رفته رفته بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد. ازدحام زیادی شده بود. از هر قشری آمده بودند تا صحبت‌های امام مظلوم را بشنوند.

امام علیه السلام بر بلندی ایستاد و پس از حمد خدا فرمود:

وای بر شما، ای مردم شما جریان حضرت خضر و موسی علیهما السلام را می‌دانید. موسی از کارهای خضر تعجب و به آن اعتراض می‌کرد، چون حکمت آن را نمی‌دانست. این کار شما عینا مثل همان کار موسی است با خضر. مگر به فرموده‌ی پیامبر، من یکی از بهترین جوانان بهشت نیستم؟... همه‌ی شما مرا به خوبی می‌شناسید و می‌دانید معاویه در کاری که مخصوص من بود و من سزاوارش بودم با من ستیز کرد و چون یآوری نیافتم دست از آن شستم و با شرایطی با او صلح کردم.

بیعت من با او برای مصلحتی بود که شما از آن بی‌اطلاعید حفظ خون عده‌ی قلیلی از مسلمانان خالص را بر خونریزی و نسل کشی مسلمانان مقدم دانستم. اما ای کسانی که اعتراض و ملامت می‌کنید، شما مردمی هستید که به عهد و پیمان خود پایبند نیستید، زبانتان با من است و دل‌های تان با دشمن، دل به وعده‌های معاویه خوش کرده‌اید، در حالی که او به وعده‌ها و تعهداتش عمل نخواهد کرد. با این همه، کاری که من کرده‌ام از تابش خورشید بر تمام موجودات بهتر و نافع تر بوده است... [۱].

دانش چو بر آن نیافت تفسیر

کردید از آن به صلح تعبیر  
آنکس که شروط صلح داند  
این صلح مرا نه صلح خواند  
هرچند که صلح نام دارد  
معنی دو صد قیام دارد  
زان صلح موقتی که بستم  
ارکان نفاق را شکستم...

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۳۲ ۴۳۱.

### تعبیر خواب ام‌الفضل

قابله‌ی امام حسن مجتبی علیه‌السلام، «سلمی» دختر «عمیس خثعمه»، همسر حمزه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام بود. زنان خانواده دور هم نشسته بودند و قنذاقه‌ی امام حسن علیه‌السلام را مثل دسته گلی دست به دست می‌گردانیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این منظره لذت می‌برد. در آن موقع، چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام‌الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب افتاد. ام‌الفضل هم نگاهش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دوخت و احساس کرد که آن حضرت می‌خواهد سخن بگوید. زنان همه خاموش شدند و چشم به دهان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله دوختند تا سخنانش را بشنوند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خوابت را تعریف کن تا بینم چه در خواب دیده‌ای؟ ام‌الفضل گفت: آری، من در خواب دیده بودم مثل اینکه عضوی از اعضای شما جدا شده و به دامن من افتاده است. [۱]. زنان همه از این حرف وحشت کردند که خدا نکند از پیکر نازنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عضوی جدا شود! ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله خنده‌کنان، قنذاقه‌ی امام حسن علیه‌السلام را به آغوش ام‌الفضل سپرد و فرمود: تعبیر خوابت این است: آن عضوی که از بدنم جدا شده، امام حسن علیه‌السلام است. سپس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ام‌الفضل فرمود: من اینک این عضو نازنین را به آغوش تو دادم تا تو افتخار کفالت و پرورش او را پیدا کنی. پس از آن، زنان هلهله‌کنان به ام‌الفضل تبریک گفتند. ام‌الفضل که چندی پیش «قثم» را زاییده بود و شیر فراوان داشت، می‌توانست به آسانی پسرش قثم و حضرت امام حسن علیه‌السلام را شیر بدهد. بدین ترتیب، امام حسن مجتبی علیه‌السلام و قثم بن عباس، برادر رضاعی همدیگر شمرده می‌شوند، زیرا آن دو از یک پستان شیر نوشیده‌اند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۱، با اندکی تلخیص.

[۲] سیاسیة السبطين، ص ۱۵؛ طبق نقل آفتاب مهربانی، صص ۱۳ - ۱۴.

### تولیت، و نظارت بر اوقاف و اموال پدر

حضرت امیرمؤمنان، امام علی علیه السلام تولیت و نظارت اوقاف و اموال خود را به امام حسن علیه السلام و پس از او، به امام حسین علیه السلام واگذار فرمود و این وصیت نامه را امام علی علیه السلام، پس از بازگشت از صفین، امضاء فرموده است، که سید رضی «رحمه الله»، در کتاب وقف در نهج البلاغه، آورده است و خلاصه‌ی آن، چنین است:

بدین ترتیب، بنده‌ی خدا، علی بن ابی طالب، امیرمؤمنان، درباره‌ی اموال خویش، دستور می‌دهد و امیدوار است که رضای خداوند متعال را بدین وسیله تأمین کند و بهشت برین را که مقام قرب الهی است، به دست آورد و از خشم پروردگار، امان یابد. پسر، حسن، دستور دارد که اداره‌ی اموال مرا به عهده بگیرد. از آنچه من می‌گذارم به قدر نیاز بهره‌مند گردد. و بازمانده را در راه خدا، به نام خیرات، انفاق کند.

در آن روز که روزگار حسن، به پایان می‌رسد، برادرش حسین، متصدی امر خواهد بود و همچنان، این تولیت، در میان اولاد فاطمه، دست به دست خواهد گشت.

مسلم است که فرزندان دیگر مرا نیز در میراث من، حق ثابتی برقرار است.

ولی تولیت این اموال، جز به فرزندان فاطمه، به هیچ - کس، نخواهد رسید.

من پسران فاطمه را، به تولیت و تصدی اموال خود، برگماشته‌ام، زیرا اینان، پسران پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله و عزیز ما هستند.

من بدین وسیله، رضای الهی و خشنودی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را خواستارم و نیز می‌خواهم که حرمت فرزندان فاطمه آشکار گردد و فضیلت نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مسلم بماند:

۱- اصول و اعیان اموال من، ثابت خواهد ماند و متولی، فقط اجازه خواهد داشت که از منافع این دارایی، بهره‌مند گردد و بهره رساند.

۲- آنچه از منافع این اعیان و اصول بدست آید، بنا به دستوری که داده‌اند، به مصرف خواهد رسید.

۳- نهالهای این نخلستان، از کنار نخلها بریده نخواهد شد و به فروش نخواهد رسید؛ زیرا، احتمال می‌رود که در تعیین زمینی که اصله‌ی خرما در آن غرس شده بود، دستخوش اشتباه و اشکال گردد.

۴- کنیزانی را که در خانه‌ی من بسر می‌برند، اگر باردار باشند و پس از من، بار فروگذارند، حق مسلم باشد؛ زیرا که فرزندانشان فرزندان من باشند و از میراث من، بهره‌ای مشروع دارند. ولی اگر کنیز باردار من، بار بگذارد و نوزاد، بدرود زندگی گوید، خود او آزاد خواهد بود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، طبق نقل زندگانی امام حسن بن علی علیه السلام، آقای حسین وجدانی، صص ۷۷ - ۷۹.

## تیرباران جنازه و مرثیه امام حسین

محدث قمی، «حاج شیخ عباس» (رضوان الله تعالی علیه)، از صاحب مناقب، نقل می‌کند که: جنازه‌ی مطهر امام حسن علیه‌السلام را، تیرباران کردند و (هنگام دفن پیکر مطهر آن حضرت) هفتاد چوبه‌ی تیر را، از آن جنازه‌ی مطهر، بیرون آوردند [۱]. حضرت امام حسین علیه‌السلام و یاران آن حضرت، جنازه‌ی مطهر امام حسن مجتبی علیه‌السلام را به قبرستان بقیع برده و در آنجا، در کنار جده‌ی بزرگوارش فاطمه بنت اسد علیهم‌السلام، به خاکش سپردند. وقتی که امام حسین علیه‌السلام جنازه‌ی مطهر برادر بزرگوارش، امام حسن علیه‌السلام را در لحد قبر نهاد، این ابیات را در سوگ آن حضرت خواند:

«أدهن رأسی أم أطيّب محاسنی

و رأسک مغفور، و أنت سلیب»

یعنی: «آیا من، موی سرم را روغن بزمنم و یا موی محاسنم را با عطر خوشبو کنم، با اینکه سر تو روی خاک است و تو همچون درخت شاخ و برگ ریخته، شده‌ای».

«فلازلت أبکی، ما تغت حمامة

علیک و ما هبت صبا و جنوب»

یعنی: «من، همواره برای تو گریه می‌کنم، تا زمانی که کبوتر آواز می‌خواند و باد شمال و جنوب، می‌وزد.

«بکائی طویل و الدموع غزیره

و أنت بعید و المزار قریب»

یعنی: «گریه‌ی من، طولانی است و اشکهایم روان است، تو از ما دور شده‌ای، ولی قبرت به ما نزدیک است».

«فلیس حریبا من أصیب بماله

و لکن من واری أخاه، حریب» [۲].

یعنی: «آن کس که مالش ربوده شده، غارت شده نیست، بلکه غارت شده، کسی است که برادرش را در دل خاک، بپوشاند» [۳].

پی نوشت ها:

[۱] الأنوار البهیة، ص ۸۳.

[۲] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۵.

[۳] سوگنامه‌ی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، صص ۶۳ - ۶۴.

## تقسیم اموال

ابن عساکر با سند خود از حارثه نقل کرد:

علی علیه‌السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: فرزندان برادر شما - حسن بن علی علیه‌السلام - مالی را جمع کرده و می‌خواهد آن را میان شما تقسیم کند. مردم حاضر شدند، و حسن علیه‌السلام برخاست و فرمود: من این مال را برای فقیران جمع کرده‌ام. پس نصف مردم برخاستند. اولین کسی که (تقسیمی خود را) از او گرفت، اشعث بن قیس [۱] بود. [۲].



پی نوشت ها:

[۱] اشعث بن قیس از منافقانی بود که قبیله گرای و نژادپرستی و ملی گرایی، بیشتر از اسلام و ایمان، بر زندگی اش حاکم بود. او پیشوای خوارج بود. امام صادق علیه السلام او را در قتل امام علی علیه السلام شریک دانست. دخترش، جعده نیز امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش در قتل امام حسین علیه السلام در روز عاشورا شرکت داشت.

[۲] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه السلام): ۱۴۷ ح ۲۴۸.

### تجهیز پدر

مجلسی رحمه الله می گوید: محمد بن حنفیه گفت:

شبانه به غسل و کفن امیرمؤمنان علیه السلام پرداختیم. حسن علیه السلام او را غسل می داد و حسین علیه السلام آب می ریخت. به کسی که جسد مطهر را جابه جا کند، نیازی نبود. [بدن] او، خود هر طور که غسل دهنده می خواست، به راست و چپ می چرخید. و بوی آن، خوشبوتر از مشک و عنبر بود. سپس حسین علیه السلام خواهران خود، زینب و ام کلثوم را خواست و فرمود: خواهانم! حنوط جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیاورید. زینب علیها السلام آن را با شتاب آورد.

راوی گوید: چون حنوط را گشود، بوی خوش آن، خانه، همه‌ی کوفه و راه‌های عمومی آن را فراگرفت. سپس [بدن مطهر] حضرت را در ۵ کفن، که خود فرموده بود، پیچیدند و آن را بر تابوت نهادند. [۱].

ابن شهر آشوب از کتاب ابوبکر شیرازی نقل کرده است:

علی علیه السلام هنگام رحلت، به حسن و حسین سفارش فرمود: چون مردم، بر بالینم حنوطی از بهشت، و ۳ قطعه کفن از دیبای سبتر بهشتی می یابید. مرا غسل دهید و با آن‌ها حنوط و کفن کنید. حسن فرمود: ما بر بالین حضرت علیه السلام، طبقی طلایی یافتیم که بر آن، ۵ کافور و سدر خوشبوی بهشتی بود. پس از آن که از غسل و کفن او فراغت یافتند، شتر آمد و تابوت را بنا بر وصیت آن حضرت، روی آن گذاشتند. آن حضرت [پیش از مرگش] فرموده بود: به زودی، شتری کنار قبر من می آید و می ایستد. شتر آمد تا بر لب قبر ایستاد. سوگند به خدا! کسی نمی دانست قبر را چه کسی حفر کرده است. پس از نماز، در آن جا دفن شد. ابری سپید و پرندگانی سفید بر مردم سایه انداختند. ابر و پرندگان پس از دفن رفتند. [۲].

مجلسی رحمه الله می گوید: بررسی در «مشارق الانوار» از محدثان کوفه نقل کرده است:

هنگامی که حسن و حسین علیهما السلام، تابوت امیرمؤمنان علیه السلام را تا آن چاه که محل رفت و آمد به سوی نجف کوفه است، حمل می کردند، اسب سواری را دیدند که بوی خوش می داد، و بر آنان سلام کرد، و به حسن علیه السلام گفت: آیا تو آن شیرخوار وحی و قرآن، از شیر گرفته‌ی علم و شرافت والای جانشین امیرمؤمنان، سرور اوصیا، حسن بن علی هستی؟ حسن علیه السلام فرمود: آری. اسب سوار گفت: آیا این، سبط پیامبر رحمت، شیرخوار عصمت، پرورش یافته‌ی حکمت، پدر امامان، حسین بن علی است؟ حسن علیه السلام گفت: آری. اسب سوار گفت: آن [تابوت] را به من بسپارید و بروید در امان خدا. حسن علیه السلام گفت: او به ما سفارش فرمود که او را جز به جبرئیل یا خضر نسپاریم. شما کدام یک هستی؟ پس اسب سوار، نقاب بر گرفت، دیدیم امیرمؤمنان علیه السلام است. امیرمؤمنان علیه السلام به حسن علیه السلام فرمود: ابامحمد! هیچ کسی نمی میرد مگر آن که [علی] بر او حاضر است، آیا بر جسد خود حاضر نیست!؟

نیز از حسن بن علی علیه السلام نقل کرده است: امیرمؤمنان علیه السلام به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: پس از آن که مرا در قبر

نهادید، پیش از آن که بر من خاک بریزید، دو رکعت نماز گزارید، و ببینید چه می‌شود؟ پس از آن که او را در قبر نهادند، چنان کردند که فرموده بود. پس دیدند که قبر با پارچه‌ی ابریشمی نازکی پوشیده است. حسن علیه‌السلام آن را از بالاسر امیرمؤمنان علیه‌السلام برگرفت و دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله، آدم علیه‌السلام و ابراهیم علیه‌السلام با امیرمؤمنان علیه‌السلام سخن می‌گویند. حسین علیه‌السلام آن را از پایین پای او برگرفت و دید که زهرا علیها‌السلام، حوا، مریم و آسیه، بر امیرمؤمنان علیه‌السلام، سوگواری می‌کنند. [۳]. [۴].

ابن سعد می‌گوید:

علی علیه‌السلام [پس از ضربت خوردن] روز جمعه و شب شنبه، زنده ماند و در شب یکشنبه، ۱۱ روز از ماه رمضان باقی مانده، در سال ۴۰ ه. ق در گذشت، و حسن، و حسین علیهما‌السلام و عبدالله بن جعفر او را غسل دادند، و در ۳ قطعه جامه که پیراهنی [کفن] نداشت، کفن کردند. [۵].

ابن سعد با سند خود از شعبی نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام بر علی بن ابیطالب علیه‌السلام نماز خواند و در نماز او، ۴ تکبیر گفت. [۶] [بدن مطهر] علی علیه‌السلام، در کوفه، کنار مسجد جماعت رحبه، از بخش مجاور ابواب کنده، - پیش از آن که مردم از نماز [جماعت] صبح برگردند - دفن شد. سپس حسن بن علی علیه‌السلام از دفن برگشت، مردم را به بیعت خود فراخواند و مردم با او بیعت کردند. [۷].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ۴۲:۲۹۴.

[۲] المناقب ۲:۳۴۸.

[۳] علامه مجلسی رحمه الله می‌گوید: بنا بر روایات فراوان، ائمه علیهم‌السلام پس از مرگشان، در جسد‌های مثالی، ظاهر می‌شوند.

[۴] بحارالانوار ۴۲:۳۰۰.

[۵] الطبقات الکبری ۳:۲۷.

[۶] در تاریخ طبری آمده است: حسن علیه‌السلام با ۹ تکبیر بر او نماز خواند.

[۷] الطبقات الکبری ۳:۲۷.

### تصریح امام حسن بر امامت برادرشان

کلینی با سند خود از مفضل بن عمر نقل کرده است:

امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون وفات حسن بن علی علیه‌السلام فرارسید، فرمود: قنبر! بین آیا پشت در، مؤمنی از غیر آل محمد صلی الله علیه و آله حضور دارد؟ قنبر گفت: خدا و پیامبر او و فرزند پیامبر، از من داناترند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: محمد بن علی [ابن حنفیه] را بخوان. و [قنبر می‌گوید: من نزد او رفتم، و چون داخل شدم، گفت: [امیدوارم] جز خیر نباشد؟ گفتم: ابامحمد تو را می‌خواهد. و او - بدون آن که بند کفش خود را ببندد - همراه من با شتاب آمد، و چون مقابل امام حسن علیه‌السلام ایستاد، سلام کرد. امام حسن علیه‌السلام به او فرمود: بنشین که همچون تو نباید از شنیدن - سخنی که با آن، مرده‌ها زنده و زنده‌ها مرده می‌شوند - غایب باشد. [ای محمد!] گنجینه‌ی علم و چراغ هدایت باشید که روشنایی روز، برخی درخشان‌تر از برخی دیگر است. آیا نمی‌دانی که خداوند از فرزندان ابراهیم، امامان را قرار داد و برخی را بر برخی دیگر برتری داد و به داود علیه‌السلام زبور عطا

کرد؟ و از امتیازات محمد صلی الله علیه و آله نیز آگاهی.

محمد بن علی! من بر تو از حسد بیم دارم که خدا آن را وصف کافران قرار داد و فرمود: «[بسیاری از اهل کتاب می‌خواهند] با وجود این که حق بر آن‌ها روشن شده است، به سبب حسدی که در دل خود دارند، شما را کافر کنند [۱]، [ولی] خدای عزتمند و باشکوه، شیطان را بر تو مسلط نساخته است».

محمد بن علی! آیا از آن سخنی که پدرت درباره‌ی تو فرمود، نگوییم؟ او عرض کرد: آری. آن حضرت فرمود: در نبرد بصره (جنگ جمل) از پدر شنیدم که فرمود: هر کس می‌خواهد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، به فرزندم، محمد نیکی کند.

محمد بن علی! اگر بخواهی از آن زمان که در صلب پدر، نطفه بودی، خیر خواهم داد. محمد بن علی! آیا نمی‌دانی که حسین بن علی علیه‌السلام - پس از درگذشت من و جدایی روح از بدنم - امام پس از من خواهد بود، و نزد خدای سبحان در کتاب [لوح محفوظ]، علاوه بر وراثت از پدر و مادر خود، وراثت پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد؟ پس خدا دانست که شما [خاندان پاک] بهترین خلق او هستید؛ لذا محمد صلی الله علیه و آله را از میان شما برگزید و محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام را و علی علیه‌السلام، مرا و من نیز حسین علیه‌السلام را به امامت برگزیدم.

محمد بن علی گفت: تو، امام و وسیله‌ی من به محمد صلی الله علیه و آله هستی. به خدا دوست داشتم پیش از آن که این سخن را از تو بشنوم، مرده باشم. هان! در سرم [از مهر و کمال شما] سخنی است که دل‌ها نتوانند کشید، و ترانه‌ی بادها [ی مخالف زودگذر] آن را دگرگون نسازد. همچون نوشته‌ی سر به مهری که در صفحه‌ی آراسته‌ی خوش نقش و نگار است، می‌خواهم اظهارش کنم ولی می‌بینم کتاب وحی (قرآن) و کتاب‌های پیشین پیامبران بر من سبقت گرفته‌اند، و آن سخنی است که زبان گویا و دست نویسا از بیانش ناتوانند، تا جایی که قلمی نیابند و کاغذها سیاه شوند و باز به فضل شما نرسند. «و خداوند این چنین، نیکوکاران را پاداش دهد، و هیچ قوامی جز از خدا نیست».

حسین علیه‌السلام از جهت دانش، داناترین ما و از جهت بردباری، وزین‌ترین ما و از جهت خویشی، نزدیک‌ترین ما به رسول خداست. او پیش از آفرینش، فقیه بود و پیش از آن که به سخن آید، وحی را خواند و چنانچه خدا در کسی چیزی [برتر] سراغ داشت، محمد صلی الله علیه و آله را بر نمی‌گزید. پس چون خدا، محمد صلی الله علیه و آله را برگزید و محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام را و علی علیه‌السلام، تو را و تو، حسین علیه‌السلام را به امامت برگزیدی، ما پذیرفتیم و رضا دادیم. کیست که به غیر حسین علیه‌السلام، راضی شود؟ و جز او کیست که ما در مشکلات خود، تسلیم او شویم؟ [۲].

و نیز کلینی با سند خود از جعفر بن زید بن موسی، از پدرش و او از پدرانش علیهم‌السلام نقل کرده است:

روزی ام‌اسلم در منزل ام‌سلمه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: رسول خدا صلی الله علیه و آله کجاست؟ ام‌سلمه گفت: دنبال کاری رفته است و هم اکنون می‌آید، و ام‌اسلم انتظار کشید تا پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد، ای رسول خدا! من کتاب‌ها را خوانده‌ام و پیامبران و وصی آنان را می‌شناسم. موسی علیه‌السلام در زمان حیات خود، وصی داشت (هارون) و پس از وفاتش نیز وصی داشت (یوشع)، و این چنین بود عیسی علیه‌السلام؛ اینک وصی تو، ای رسول خدا! کیست؟

پیامبر فرمود: ام‌اسلم! وصی من در زمان حیات و پس از وفاتم، یک نفر است. سپس فرمود: ام‌اسلم! هر کس این کار مرا انجام دهد، او وصی من است. آن گاه با دست خود به سنگریزه‌ای بر روی زمین زد، و آن را با انگشت خود مالید تا همچون آرد شد. سپس خمیرش کرد و با انگشت خود مهر کرد و فرمود: هر که این کار مرا انجام دهد، او در حیات و پس از وفاتم، وصی من است.

ام‌اسلم می‌گوید: من از محضر آن حضرت بیرون آمدم و نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آمدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد! آیا تو وصی رسول خدایی؟ آن حضرت فرمود: آری، ای ام‌اسلم! سپس دست خود را به سنگریزه‌ای زد، و آن را همچون آرد کرد و

خمیر نمود و با انگشتر خود مهر زد و فرمود: ای ام‌اسلم! هر که این کار مرا انجام دهد، او وصی من است. و من نزد حسن علیه‌السلام - که کودک بود - آمدم و عرض کردم: ای سرورم! آیا تو وصی پدر خود هستی؟ آن حضرت فرمود: آری، ای ام‌اسلم! و دست خود را به سنگریزه‌ای زد و همان کرد که آن دو بزرگوار کردند.

و از نزد او بیرون آمدم، و خدمت حسین علیه‌السلام - که سنش را کوچک می‌دیدم - رسیدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد! آیا تو وصی برادر خود هستی؟ آن حضرت فرمود: آری، ای ام‌اسلم! سنگریزه‌ای به من بده. آن گاه مانند آن کار آن‌ها انجام داد.

ام‌اسلم زنده بود تا پس از شهادت حسین علیه‌السلام و برگشتن علی بن الحسین علیه‌السلام [به مدینه]، نزد او آمد و پرسید: آیا تو وصی پدر خود هستی؟ سپس امام سجاد علیه‌السلام نیز همانند کار آن‌ها - که صلوات خدا بر همه‌ی آنان باد - انجام داد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] بقره: ۱۰۹؛ (کفاراً حسداً من عند أنفسهم من بعد ما تبين لهم الحق).

[۲] کافی ۱: ۳۰۰، ح ۲.

[۳] کافی ۱: ۳۵۵، ح ۱۵.

## تقدیر و اختیارات انسان

حرانی می‌گوید:

حسن بصری به ابو محمد حسن بن علی علیه‌السلام نوشت:

اما بعد، شما قبیله‌ی بنی‌هاشم کشتی روان در گرداب‌های فراوان و نشانه‌های فروزان و نمایان هدایتید، یا همچون کشتی نوح - که مؤمنان بر آن فرود آیند و مسلمانان در آن نجات یابند - هستید. ای فرزند رسول خدا! هنگام اختلافاتمان در تقدیر و سرگردانی ما در اختیار آدمی، این نامه را به شما نوشتم. ما را از نظر خود و پدران بزرگوار خود، آگاه فرما؛ که دانش شما از دانش خداست و شما شاهدان بر مردم، و خدا شاهد بر شماست، «نسلی که برخی از برخی دیگر است، و خدا شنوای داناست» [۱].

حسن علیه‌السلام پاسخ داد:

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.

نامه‌ی شما به من رسید، اگر از سرگردانی خود و پیشینیان خود، یاد نکرده بودی، پاسخت نمی‌دادم.

اما بعد، هر کس به تقدیر خیر و شر ایمان نیاورد، خدا می‌داند که کافر است و هر کس گناهان را به خدا واگذارد [و خود را مجبور ببیند]، تبهکار است. همانا خدا نه از روی اجبار، اطاعت شود و نه از روی شکست [و عجز]، نافرمانی گردد. خدا، بندگان را در مملکت وجود، بیهوده رها نکرده است، بلکه او مالک هر چیزی است که به آن‌ها داده و توانا بر هر قدرتی است که به آنان بخشیده است. خدا، بندگان را از روی اختیار، فرمان داده و از روی هشدار، بازداشته است. پس اگر بخواهند فرمان برند، بازدارنده‌ای نمی‌یابند و اگر بخواهند نافرمانی کنند، و خدا [بخواهد] بر آنان منت نهد و بین آنان و معاصی قرار گیرد، انجام می‌دهد و اگر انجام ندهد، این گونه نیست که آنان را با زور و اکراه، بر گناه واداشته باشد، بلکه منت بر آنان گذاشت که بینایشان ساخت و آگاهشان کرد، هشدارشان داد و امر و نهی‌شان فرمود. نه بر آنچه فرمانشان داد، مجبورند تا همچون فرشتگان باشند و نه از آنچه بازشان داشت. و خدا حجت‌های رسایی دارد؛ اگر بخواهد، همه‌ی شما را هدایت می‌کند. سلام بر کسی که پیرو هدایت باشد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] آل عمران: ۳۴؛ (ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم).

[۲] تحف العقول: ۲۳۱.

### ترس از مرگ

یعقوبی می گوید:

شخصی به امام حسن علیه السلام عرض کرد: من از مرگ می ترسم. آن حضرت فرمود: این، از آن روست که مال خود را پشت سر انداختی، و اگر پیش رو می انداختی، شادمان بودی که به آن برسی. [۱].

صدوق رحمه الله فرمود:

از امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام پرسیدند: این مرگی که مردم از آن بی خبرند، چیست؟ فرمود: بزرگ ترین شادمانی است که بر مؤمنان درآید؛ آن گاه که از این سرای ناچیز و بی خیر، به سرای نعمت های ابدی منتقل شوند، و بزرگ ترین اندوه [و بدبختی] است که بر کافران درآید؛ آن گاه که از [این] بهشت شان به آتش پایدار و بی پایان انتقال یابند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ۲: ۱۳۶.

[۲] معانی الاخبار: ۲۸۸، ح ۳.

### تأمین نیازمندی‌ها

امام حسن علیه السلام نیازمندی های سفر فردی را تأمین کرد، که یاران کمک و تهیهی توشه‌ی سفر برای آن فرد را صلاح نمی دانستند و به این کار اعتراض داشتند، زیرا آن فرد را مردی فاسد می دانستند.

قال علیه السلام

أفلا أشتري عرضی منه بزاد و راحله؟ [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آیا نباید آبروی خودم را با تهیهی هزینهی سفر برای آن شخص، حفظ کنم؟).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ دمشق، امام حسن علیه السلام، ص ۱۴۹، حدیث ۲۵۱.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۹۳، ح ۱۰۳.

## تبریک

روش تبریک گفتن در تولد فرزند  
 وقتی خداوند به امام حسن مجتبی علیه السلام فرزند پسری عطا کرد، برخی از قریش به رسوم جاهلی آن حضرت را به این لفظ تبریک گفتند: «قدم یکه سوار نو رسیده مبارک باد.»  
 امام علیه السلام فرمود: چرا این گونه سخن می گوید، شاید او شخصی از پیادگان باشد (نه یکه سوار).  
 جابر به امام علیه السلام عرض کرد: پس چگونه تبریک بگوییم.  
 قال علیه السلام:  
 اذا ولد لأحدکم غلام فأتیتموه، فقولوا له: شکرک الواهب، و بورک لک فی الموهوب، و بلغ الله به اشدّه و رزقک بره [۱].  
 امام حسن علیه السلام فرمود:  
 «وقتی برای شما فرزندی متولد شد، به او بگویید: خدا را شکر کن، قدم نو رسیده مبارک باشد، خداوند او را به بزرگی برساند و از نیکی او روزیت گرداند.»

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- فروع کافی ج ۶، ص ۱۷، ح ۲.
- ۲- مستدرک الوسائل ج ۱۵، ص ۱۲۶، ح ۱ / ۱۷۷۳۸.
- ۳- تحف العقول ص ۲۳۵.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۷۱۴، ح ۷ و ص ۶۹۳، ح ۱.

## تبلیغ

شیوهی ارشاد و تبلیغ ناآگاهان  
 روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر مرد پیری گذشتند که وضو می ساخت و وضویش کامل نبود، پس خواستند که وضو را به او بیاموزند بی آن که به او اظهار کنند تو نمی دانی. پس برای مصلحت با هم منازعه کردند، هر یک می گفتند: من وضو بهتر می سازم. گفتند:  
 قال الامام الحسن و الحسين علیهما السلام: أیها الشیخ کن حکماً بیننا، فتوضأ و قالاً أینا یحسن الوضوء [۱].  
 امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند:  
 (ای پیر! میان ما داور باش! پس وضو گرفتند و گفتند: کدام یک از ما بهتر وضو می گیرد؟).

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- جلاء العیون (مجلسی) ص ۴۰۲.
- ۲- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۵۲، م ۶.

۳- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۶۴.

۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۵۲.

## تجربه

ارزش تجربه

یکی از عوامل موفقیت و سعادت هر کسی استفاده از تجربه‌های ارزشمند خود و دیگران است. امام علیه السلام در سخنی ارزش تجربه و رأی پیران را این گونه بیان فرمود:

قال علیه السلام:

رأى الشيخ خير من مشهد الغلام [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (نظریه پیر، از نیروی جوان بهتر است.)

پی نوشت ها:

[۱] عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۶.

## تسبیح

ذکر و تسبیح امام حسن علیه السلام در روز چهارشنبه

یکی از وظایف عبادی هر مسلمان، برقراری رابطه با خداوند به وسیله‌ی ذکر و دعا است. ائمه علیهم السلام در هر روز دعاهای مخصوصی می‌خواندند و ذکرهای خاصی بر زبان جاری می‌کردند امام حسن علیه السلام نیز در روز چهارشنبه در برابر عظمت خداوند چنین تسبیح می‌فرمود:

قال علیه السلام:

سبحان من هو مطلع علی خوازن القلوب، سبحان من هو محصى عدد الذنوب، سبحان من لا یخفی علیه خافیة فی السماوات و الأرض، سبحان المطلع علی السرائر عالم الخفیات. سبحان من لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الأرض و لا فی السماء، سبحان من السرائر عنده علانیة، و البواطن عنده ظواهر، سبحان الله بحمده [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(منزه است آن که بر پنهان دل‌ها آگاه است. منزه است آن که شمارنده‌ی تعداد گناهان است. منزه است آن که در آسمان‌ها و زمین پوشیده‌ای بر او پنهان نیست. منزه است آن که بر سر سینه‌ها آگاه و دانای رازهای پنهان است. منزه است آن که حتی به قدر ذره‌ای چه در زمین و چه در آسمان‌ها، از او پنهان نیست. منزه است آن که رازها نزد او آشکار و پنهان‌ها نزد او آشکار است. منزه است خداوند و حمد و سپاس مخصوص اوست.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- الدعوات، ص ۹۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۲۰۶.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۰۲، ح ۲۰.

## تسلیت

پاسخ امام به پیام تسلیت دوستان

از امام صادق علیه السلام روایت شده، گروهی از یاران امام حسن مجتبی علیه السلام در مرگ دخترش پیام تسلیتی برای او نوشتند. امام علیه السلام در پاسخ به پیام آنان نوشت:

قال علیه السلام:

اما بعد، فقد بلغنی کتابکم تعزونی بفلانته، فعند الله احتسبها، تسلميا لقضائه، و صبرا علی بلائه، فان أرجعتنا المصایب، و فجعتنا النوایب، بالأحبة المألوفة التي كانت بنا حفیة، و الاخوان المحبون الذين كان یسر بهم الناظرون، و تقر بهم العیون، أضحوا قد اخترتهم الأيام، و نزل بهم الحمام، فخلفوا الخلوف، و اودت بهم الحتوف، فهم صرعی فی عساكر الموتی، متجاورون فی غیر محلة التجاور، و لا صلاة بینهم و لا تراور و لا يتلاقون عن قرب جوارهم، اجسامهم نائبة من اهلها، خالیة من اربابها، قد أخشعها اخوانهم فلم أر مثل قرارها قرارا، فی بیوت موحشة و حلول مخضعة، قد صارت فی تلك الدیار الموحشة، و خرجت عن الدار المؤمنة، فقارقتها من غیر قلی، فاستودعتها البلاء، و كانت أمة مملوكة، سلكت سیلا مسلوكة، صار اليها الأولون، سیصیر اليها الآخرون، و السلام [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اما بعد از حمد و سپاس الهی، نامه‌ی شما که من را درباره‌ی فلان دخترم تسلیت دادید، به من رسید. از سر تسلیم به فرمان خداوند و صبر بر آزمایش او، کار به او سپرده‌ام. پس اگر مصیبت‌ها ما را ناگزیر و ناگواری‌ها به ناگهان ما را فراگرفت و با گرفتن دوستانی مأنوس که همواره گرد ما می‌گشتند و برادرانی دوستدار که بینندگان از دیدن آنها شاد می‌شدند و چشم‌ها از دیدنشان روشن، چنان شدند که روزگار آنها را از پای افکند و مرگ بر آستانشان فرود آمد و آنها، بازماندگانی از خویش به یادگار نهادند و مرگ آنان را به همراه برد و آنان، در میدان مرگ فرو افتاده‌اند تنگاتنگ هم، در جایی که توان همسایه‌گری نیست، آرمیده‌اند، نه رفت و آمدی میانشان برقرار است و نه دیداری هر چند در کنار هم هستند، اما ملاقات نمی‌کنند، بدن‌هایشان به دور از چشم آشنایان و تنها در خانه‌های قبر آرمید. و اینک سبب عبرت آنها هستند.

خانه‌هایی که همانند آن خانه‌ها، خانه‌ای ندیده‌ام و همانند آن جایگاه‌ها، جایگاهی سراغ ندارم، در اتاق‌هایی ترسناک و خوابگاه‌هایی کمرشکن در آن دیار هراس‌انگیز رهسپار گشته و از سرزمین الفت رخت بر بسته و بی آن که خواهان هجران باشد، آن را ترک گفته و بلا- او را دربر گرفته است. او، دخترکی بود از آن دیگری، که رهسپار راهی شد که رونده‌ی بسیار دارد و پیشینیان بدان رفته‌اند و دیگران نیز بدان گام خواهند نهاد. با درود.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- أمالی طوسی، ص ۲۰۵، ح ۴۷ / ۳۴۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۶، ح ۶ و ج ۷۹، ص ۱۰۹، ح ۵۴.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۱۱ / ۲۵۱۲.



۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۰، ح ۴۶ و ص ۵۴۷، ح ۴.

۵- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۳.

### تشنگی

رفع تشنگی امام حسن با اعجاز پیامبر

روزی امام حسن علیه السلام به همراه پیامبر رهسپار جایی بود. تشنگی بر او غلبه نموده و با اصرار از جدش آب می‌خواست، چون آبی در دسترس نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زبان خود را در کام امام حسن علیه السلام نهاد و او سیراب گشت. سپس در حالی که هوا تاریک شده بود امام حسن علیه السلام از پیامبر جدا شده و رهسپار خانه‌ی خود شد. پیامبر در حق او دعا کرد که: خدایا تو نگهدارش باش. امام حسن علیه السلام همیشه درباره‌ی این معجزه می‌فرمود:

قال علیه السلام:

ما أشتد علی ظمأ بعد [ما مصصت] لسان نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا دخلتني وحشة بعد دعوته [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(پس از مکیدن زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز تشنگی بر من چیره نشد و پس از دعای ایشان هرگز هراسی در دل من راه نیافت.)

پی نوشت ها:

[۱] مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، از محمد بن سلیمان کوفی، ج ۲، ص ۲۳۲، ج ۶۹۸.

### تشییع جنازه

همراهی تشییع کنندگان

امام حسن علیه السلام به همراه سعید بن جبیر در تشییع جنازه‌ای شرکت کردند، سعید بن جبیر از تشییع جنازه اکراه داشت و در تلاش بود تا به نحوی برگردد.

امام علیه السلام به او فرمود:

قال علیه السلام:

ان كنت کلما رأیت قبیحا ترکت له حسنا أشرع ذاک فی دینک [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اگر تو، در زمان مواجه شدن با امری ناپسند، در برابر آن عکس العمل مناسب و خوبی نشان دهی، برای دینت بهتر و پسندیده‌تر است.)

پی نوشت ها:

[۱] العقد الفرید، ج ۲، ص ۸۴.

## تعقیبات

اهمیت تعقیبات نماز صبح

یکی از عبادات ارزشمند، تعقیبات نمازهای واجب یومیه است. در کتب دعا برای هر نماز واجبی تعقیباتی ذکر کرده‌اند. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی اهمیت و فضیلت تعقیبات نماز صبح فرمود:

قال علیه‌السلام:

من صلی الغداة، ثم ذکر الله حتی تطلع الشمس، ثم صلی رکعتین او اربع رکعات، لم یمس جلدہ النار [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر کس نماز صبح را بخواند و سپس ذکر خدا کند تا خورشید طلوع کند و سپس دو رکعت یا چهار رکعت نماز گزارد، پوست بدنش از گزند آتش در امان است.)

پی نوشت ها:

[۱] کنز العمال، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۳۵۴۵، ح ۳۵۴۴.

## تعلیم و تعلم

آثار تعلیم و تعلم

یکی از راه‌هایی که زمینه‌ساز رشد و کمال است، فراگیری علم و دانش و آموزش دادن آن به دیگران است. این موضوع در بینش اسلامی از جایگاه و قداست خاصی برخوردار است.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام درباره‌ی آثار آن چنین فرمود:

قال علیه‌السلام

علم الناس علمک، و تعلم علم غیرک فتکون قد أتقنت علمک و علمت ما لم تعلم [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(دانایی‌ات را به مردم بیاموز و دانش دیگران را فراگیر، در این صورت هم دانائیت را عمیق کرده‌ای و هم آنچه را که نمی‌دانی، فرا گرفته‌ای.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱.

۲- كشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۷۲۲، ح ۵۳.

۴- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۷.

## تفسیر برخی آیات قرآن

اهل بیت علیهم السلام ترجمان و سخنگوی قرآن هستند و هر گاه سؤالی پیرامون آیات قرآن، مطرح می‌شد، آنان پاسخگو بودند. در تفسیر اکثر آیات قرآن، روایات ائمه علیهم السلام وجود دارد.

گروهی از امام حسن مجتبی علیه السلام پیرامون تفسیر برخی آیات سؤالاتی مطرح نموده‌اند و آن حضرت پاسخ داد:

(سئل الحسن بن علی علیهما السلام عن هذه الآية: «اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون» [۱].

أخاصه هي أم عامة؟ قال: نزلت في قوم خاصة فتعقيب عامة ثم جاء التخفيف بعد: «اتقوا الله ما استطعتم» [۲] فقيل: يابن رسول الله فيمن نزلت هذه الآية؟ فنكت الأرض ساعة ثم رفع بصره ثم نكس رأسه ثم رفع فقال: لما نزلت هذه الآية: «قل لا أسألكم عليه أجرا الا المودة في القربى» [۳].

فقال: بعض القوم: ما أنزل الله هذا انما يريد أن يرفع بضبع ابن عمه، قالوها حسدا و بغضا لأهل بيت النبي صلى الله عليه و آله و سلم فأنزل الله تعالى: «أم يقولون على الله كذبا فان يشأ الله يختم على قلبك» [۴].

و لا- تعتد هذه المقال و لا يشق عليك ما قالوا من قبل فان الله قال «و يمحق الباطل و يحق الحق بكلماته ان الله عليم بذات الصدور» [۵] فشق ذلك على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و حزن على ما قالوا و علم ان القوم غير تاركين الحسد و البغضاء، فنزلت هذه الآية «قد نعلم انه ليحزنك الذي يقولون فانهم لا يكذبونك و لكن الظالمين، بآيات الله يجحدون» فلما نزلت هذه الآية «يا ايها الرسول بلغ ما أنزل اليك من ربك» [۶].

قال يوم غدیر خم: من كنت مولاه فان عليا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فوقع في قلوبهم ما وقع تكلموا فيما بينهم سرا حتى قال احدهما لصاحبه: من يلي بعد النبي صلى الله عليه و آله و سلم؟ و من يلي بعدك هذا الأمر؟ لا نجعلها في أهل البيت أبدا فنزل: «و من يبدل نعمه الله من بعد ما جاءته فان الله شديد العقاب» [۷].

ثم نزلت: «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا» الى قوله «و اولئك لهم عذاب عظيم» [۸].

فلما قبض النبي صلى الله عليه و آله و سلم مضوا على رأيهم في أهل بيت نبیهم و على ما تعاهدوا عليه في حياته و نبذوا آیات الله عزوجل و وصی رسوله و أهل بيته وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون. [۹].

(از حضرت امام حسن علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی: «از خدا آن گونه که شایسته‌ی ترسیدن از قدرتی چون اوست بترسید، و نمیرید، مگر آن که مسلمان باشید» آیا این آیه اختصاصی است یا عمومی، فرمود: این آیه درباره‌ی گروه خاصی نازل شده است ولی دنباله‌ی عام دارد. ولی پس از آیه‌ی «چندان که توانایی تان اجازه می‌دهد، خدای را پاس بدارید».

گفته شد: ای پسر رسول خدا، این آیه درباره‌ی چه کسی نازل شده است؟ آن حضرت مدتی به زمین خیره شد و سپس نگاه به بالا کرد و آنگاه سر پایین انداخت و سپس آن را بالا گرفت و فرمود:

(وقتی آیه‌ی «بگو من برای آن پاداشی از شما نمی‌خواهم، جز دوستداری در مورد نزدیکان» نازل شد، برخی گفتند، خداوند این را نازل نکرده است، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواهد زیر بغل پسر عمویش را بگیرد و بلندش کند. این را از راه حسادت و کینه‌توزی نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند. که خداوند چنین نازل کرد: «آیا آنان می‌گویند که بر خداوند دروغ بسته است؟ اگر خداوند بخواهد، بر قلب تو مهر می‌زند.» شما این گفتار را به حساب نیاور و آنچه که آنها پیش از این گفتند، بر تو گران نیاید. زیرا خداوند: «باطل را تباه می‌کند و با کلمات خود، حق را استوار، زیرا او به درون دل‌ها آگاه است.»

این موضوع بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گران آمد و بر آنچه که گفته بودند، اندوهگین شد و دانست که آنان حسد و کینه‌توزی را کنار نخواهند گذاشت و به همین خاطر این آیه نازل شد:

«ما می‌دانیم که آنچه آنها بر زبان می‌آورند، تو را غمگین می‌سازد، ولی بدون تردید آنان تو را تکذیب نخواهند کرد، «و اساس اسلام از بین نمی‌رود» اما ستم‌گران آیات خداوند را انکار می‌کنند.»

و وقتی این آیه نازل شد «ای پیامبر، آنچه را که از سوی پروردگارت به تو نازل شده است، ابلاغ کن» پیامبر روز غدیر خم خطاب به مردم فرمود: «هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوند دوست بدار هر کس را که دوستش دارد و دشمن بدار، هر کس را که دشمنش می‌دارد.»

از این رو، آنچه که باید در دل‌هاشان اتفاق افتد، رخ داد و در نهان میان خود به صحبت پرداختند، چندان که یکی از آنها به رفیقش گفت: چه کس پس از پیامبر جانشین خواهد شد و دومی به اولی گفت: پس از تو چه کسی جانشین خواهد بود و ما هرگز نخواهیم گذاشت اهل بیت پیامبر آن را به دست گیرند. در اینجا آیهی «هر کس که نعمت خداوند را پس از آن که به سراغش آمد، تبدیل کند خداوند سخت کیفر است.»

و سپس آیهی «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چندان که بایسته‌ی خداوند است، او را پاس بدارید و نمیرید، مگر آنکه مسلمان باشید و به ریسمان الهی چنگ زده و متفرق نشوید...» وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گذشت، آنها طبق قراردادی که در حیات ایشان گذاشته بودند نظریه‌ی خود را درباره‌ی اهل بیت پیامبرشان، به اجرا گذاشتند، و بی‌اعتنا، چندان که هیچ نمی‌دانند، آیات خداوند و وصی رسول خدا و اهل بیت او را به کناری انداختند.

پی نوشت ها:

- [۱] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۲.
- [۲] سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱۶.
- [۳] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.
- [۴] سوره‌ی شوری آیه‌ی ۲۴.
- [۵] همان.
- [۶] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.
- [۷] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۱.
- [۸] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۲.
- [۹] ۱- بشارة المصطفی (عماد الدین طبرسی)، ص ۳۰۳، الجزء السادس، حدیث ۲.
- ۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۵۷۰ حدیث ۶.

### تفسیر آیه ابرار

در قرآن ۶ مورد پیرامون ابرار مطالبی بیان شد که سه مورد آن (سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۵، سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۳ و سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۲۲) ان الأبرار می‌باشد. امام مجتبی علیه‌السلام در تفسیر این آیات چنین می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

كل ما في كتاب الله عزوجل من قوله: «ان الأبرار» فو الله ما أراد به الا على بن ابي طالب و فاطمة و أنا و الحسين، لأننا نحن ابرار بأبائنا و امهاتنا، و قلوبنا علت بالطاعات و البر و تبرأت من الدنيا و حبها، و اطعنا الله في جميع فرائضه، و آمننا بوحدانيته، و صدقنا برسوله [۱]

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هر کجا که در کتاب خداوند بزرگ واژه‌ی «ان الأبرار» «همانا خوبان» وجود دارد، سوگند به خدا که جز علی بن ابی طالب و فاطمه و من و حسین منظورش نیست. زیرا ما (حسن و حسین) به خاطر پدران و مادرانمان جزء ابرار هستیم و دل‌هایمان با اطاعت پروردگار و نیکی به مرتبه‌ای بالا- و آگاهی و عرفان دست یافت. از دنیا و دنیا دوستی (و دنیا پرستی) رو گردانده است. ما در تمام فرایض از خدا اطاعت کرده و به وحدانیت او ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق کرده‌ایم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۲۷.

۲- کنز الدقایق، ج ۱۴، ص ۱۷۲، و ص ۱۸۸.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۲۵، ح ۱۵.

۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲.

### تقوا (پرهیزکاری)

ارزش و اهمیت تقوا

یکی از با ارزش ترین فضایل انسانی اتصاف به تقوا و پرهیزکاری است. تقوا یعنی بازداشتن نفس خویش از انواع بدی‌ها و آلودگی‌ها و پیروی از دستورات الهی در تمام جهات زندگی.

امام حسن مجتبی علیه السلام پیرامون ارزش و اهمیت تقوا چنین فرمود:

قال علیه السلام:

اعلموا أن الله لم يخلقكم عبثا و ليس بتارككم سدى، كتب آجالكم و قسم بينكم معاشكم ليعرف كل ذى لب منزلته و أن ما قدر له أصابه و ما صرف عنه فلن يصيبه، قد كفاكم مؤونة الدنيا و فرغكم لعبادته و حثكم على الشكر و افترض عليكم الذكر و أوصاكم بالتقوى و جعل التقوى منتهى رضاه و التقوى باب كل توبة و رأس كل حكمة و شرف كل عمل، بالتقوى فاز من فاز من المتقين.

قال الله تبارك و تعالى: «ان للمتقين مفازا» [۱] و قال: «و ينجى الله الذين اتقوا بمفازتهم لا يمسهم السوء و لا هم يحزنون» [۲] فاتقوا الله عباد الله و اعلموا أنه من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن و يسدده فى امره و يهيىء له رشده و يفلجه بحجته و يبيض وجهه و يعطه رغبته. مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفيقا [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بدانید که خداوند شما را بیهوده نیافرید و شما را سر خود رها نخواهد کرد. اجل‌های شما را معین کرده و جیره‌هایتان را میانتان تقسیم کرده است. تا هر خردمندی منزلت خویش داند و بداند که آنچه مقدر او شده است، به او خواهد رسید و آنچه که از او باز گرفته شده هرگز قسمتش نخواهد شد. خداوند بار هزینه‌ی دنیا را تقبل کرده و شما را برای عبادتش فارغ البال ساخته و بر شکرگزاری ترغیبتان کرده و یاد خود را بر شما فرض کرده و به تقوا سفارشتان نمود و تقوا را منتهای رضایت خود قرار داده است. تقوا، درب هر توبه‌ای بوده و سرآغاز هر حکمتی می‌باشد و هر عملی با تقوا شرافت می‌یابد. و هر کس از پرهیزکاران که نجات یافته است، به وسیله‌ی تقوا نجات یافته است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «بی‌تردید، برای متقین راه نجات هست» و فرموده است:

«خداوند کسانی را که تقوا پیشه کردند به خاطر آن که خوب امتحان دادند نجات خواهد داد، بدی و گزندی به آنها نخواهد رساند و آنها را اندوهی نباشد.»

پس ای بندگان خدا، خدای را پاس بدارید و بدانید که هر کس خدای را پاس بدارد، خداوند گریزگاهی از فتنه‌ها برای او خواهد گذاشت و اموراتش را به سامان خواهد رساند و زمینه‌ی رشدش را فراهم خواهد کرد و با برهانش او را پیروز خواهد نمود. رو سفیدش کرده و او را به آرزویش خواهد رساند. البته این همه نعمت را همراه کسانی خواهد داشت که خداوند، نعمت به آنها ارزانی داشته است، یعنی همه‌ی پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین. و اینان خود بهترین همراهند.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۲.

[۲] سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۱.

[۳] ۱- تحف العقول، ص ۲۳۲.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۵۱، ح ۲ به نقل از تحف العقول.

۳- نهج السعادة، ج ۷، ص ۶۲ به نقل از بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۴۶.

## تقیه

جایگاه تقیه

یکی از عقاید شیعه جواز تقیه است. در برخی موارد تقیه عبارت است از: پرهیز از اظهار عقیده در گفتار و کردار به هنگام احتمال ضرر جانی، مالی یا دینی و... امام حسن علیه السلام فرمود: در برخی موارد تقیه جایز نیست. قال علیه السلام:

ان الله عزوجل أوحى الى جدی رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انى خصصتك، و عليا و حججى منه الى يوم القيامة، و شيعتكم بعشر خصال: صلاة احدى و خمسين، و تعفير الجبين. الى ان قال: فخالفنا من اخذ حقنا و حزبه الضالون، فجعلوا صلاة التراويح فى شهر رمضان، عوضا من صلاة الخمسين فى كل يوم و ليلة، و كتف ايديهم على صدورهم فى الصلاة، عوضا من تعفير الجبين - الى ان قال - فقال قائل منا: يا سيدنا فهل يجوز لنا ان نكبر اربعا تقية؟.

فقال عليه السلام: هي خمس لا تقية فيها، التكبير خمسا على الميت، و التعفير فى دبر كل صلاة، و تربيع القبور، و ترك المسح على الخفين، و شرب المسكر» الى ان قال... و الجهر بيسم الله الرحمن الرحيم [۱]. امام حسن علیه السلام فرمود:

«همانا که خدای بزرگ به جدم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم وحی نمود که من تو و علی و حجت‌های از صلب او را که تا روز قیامت خواهند بود و نیز شیعیان شما را به ده خصلت ممتاز کردم. پنجاه و یک رکعت نماز، بر خاک نهادن پیشانی... تا آن که فرمود: پس، آن کس که حق ما را برگرفت و حزب گمراه او، با ما مخالفت ورزید و آنها نماز تراویح را در ماه رمضان به جای پنجاه رکعت شبانه روز جعل کردند، و گذاشتن دستانشان را بر سینه در نماز به جای پیشانی بر خاک گذاشتن بدعت نمودند.

تا آنجا که گوید: یکی از ما گفت ای سرور ما آیا سزاوار است که از راه تقیه چهار تکبیر بگوئیم؟ ایشان فرمودند: پنج چیز است که تقیه را در آن راهی نیست. تکبیر بر میت پنج است و پیشانی بر خاک نهادن پس از هر نماز، قبرها را مقداری بالا آوردن و ترک

مسح بر چکمه و باده نوشی تا آنجا که گفت: و آشکار گفتن بسم الله الرحمن الرحیم»

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۸۸، ح ۱۳ / ۴۴۵۴ و ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۱ / ۵۴۹۶ به نقل از الهدایه، ص ۶۹.

## توبه

رهاورد توبه و استغفار

امام حسن علیه السلام روزی پس از ملاقات با معاویه از مجلس او خارج شد؛ یکی از دربانان معاویه به خدمت امام حسن علیه السلام رسید و عرض کرد: من مال زیادی دارم ولی فرزند ندارم، چیزی به من بیاموز تا شاید خداوند فرزندم روزی بدهد. به او فرمود: استغفار کن (توبه و طلب مغفرت).

پس از آن خداوند ده پسر به آن مرد عطا کرد. معاویه وقتی از موضوع اطلاع یافت، به آن مرد گفت: از او «امام حسن علیه السلام» بپرس که چرا استغفار اثری این چنین دارد. امام علیه السلام پاسخ داد:

قال علیه السلام:

علیک بالاستغفار... فقال علیه السلام: ألم تسمع (قوله تعالی فی قصة) هود علیه السلام: و یزدکم قوة الی قوتکم [۱] و (فی قصة) نوح علیه السلام: و یمدکم بأموال و بنین [۲] [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بر تو باد به استغفار. سپس فرمود: آیا سخن خداوند را در جریان داستان هود علیه السلام نشنیده‌ای؟ «بر نیروی شما نیرو می‌افزاید» و در جریان داستان نوح علیه السلام می‌فرماید: «شما را با اموال و فرزندان پشتیبانی می‌کند».

و در حدیثی دیگر در همین رابطه می‌خوانیم: ربیع بن صبیح روایت کرد شخصی به محضر امام حسن مجتبی علیه السلام رسید و از خشک سالی شکوه نمود، امام علیه السلام به او فرمود: استغفار کن.

شخص دیگری آمد و از بی چیزی و فقر شکوه کرد، امام علیه السلام به او هم فرمود: استغفار کن.

شخص سومی آمد عرض کرد: دعا کن خداوند فرزندم به من عطا کند. امام علیه السلام به او نیز فرمود: استغفار کن. به آن حضرت عرض کردم: سه حاجت از شما خواسته شد برای هر سه فرمودید: استغفار کن. امام علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

استغفر الله... فقال علیه السلام: ما قلت ذلک من ذات نفسی انما اعتبرت فیہ قول الله تعالی حکایه عن نبیه نوح انه قال لقومه «استغفروا ربکم انه کان غفارا» [۴] [۵].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(امام علیه السلام به راوی «هم که پرسیده بود، چرا به آن هر سه پرسش گر که سه حاجت گوناگون داشتند، فقط دستور استغفار دادی؟» فرمود: از خدا طلب مغفرت کن... سپس [در پاسخ به سؤال راوی] فرمود: من این را از پیش خود نگفتم. بلکه سخن خداوند را در نظر داشتم که از پیامبرش حضرت نوح علیه السلام نقل کرد که او به قوم خود گفت: «از پروردگارتان طلب مغفرت و آمرزش (توبه) کنید که او بسی توبه‌پذیر و آمرزنده است.»

و در حدیث دیگری آمده است: یکی از آثار ارزشمند توبه و بازگشت از گناهان بهره‌مندی از عفو و رحمت و مغفرت الهی است.

امام حسن علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی ۱۳۶ آل عمران فرمود:

قال علیه‌السلام:

يقول الله تعالى يوم القيامة، جوزوا الصراط بعفوى، و ادخلوا الجنة برحمتي، و اقتسموها بأعمالكم [۶].

(خدای بزرگ روز قیامت گوید: به بخشش من از پل بگذرید، و به رحمتم وارد بهشت شوید و [آنگاه] به قدر اعمال خود آن را قسمت کنید.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی هود، آیه‌ی ۵۲.

[۲] سوره‌ی نوح، آیه‌ی ۱۲.

[۳] ۱- تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲- فضایل الخمسة، ج ۳، ص ۳۱۱ به نقل از کشاف.

۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص ۶۰۳، ح ۲۲ به نقل از مصباح الکفعمی، ص ۱۶۵، و ص ۶۹۴، ح ۳ به نقل از مکارم الاخلاق، ص ۲۵۹.

[۴] سوره‌ی نوح، آیه ۱۰.

[۵] ۱- مجمع البیان (طبرسی) ج ۱۰، ص ۵۴۳.

۲- وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۷۸ ح ۱۰ / ۹۰۵۵، ب ۲۳.

[۶] تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۴۶۵.

## توکل

توکل به خدا، از بالندگی

توکل از اصول اخلاقی است که در زندگی انسان کاربرد وسیعی دارد و در جای جای زندگی عامل سعادت و بالندگی انسان است. به امام حسن علیه‌السلام گفته شد: اباذر می‌گفت: فقر در نزد من بهتر از دارایی و بیماری برایم محبوب‌تر است تا تندرستی.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

رحم الله اباذر. اما أنا أقول: من اتكل الى حسن الاختيار من الله لم يتمنى أنه في غير الحال التي اختارها الله له، لعمرى يابن آدم الطير لا تأكل رغدا، ولا تخبأ لغدا، فالطير احسن ظنا منك بالله عزوجل [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خدا اباذر را رحمت کند، اما من می‌گویم هر کس به حسن اختیار خداوند اتکال داشته باشد گمان نرود که او در غیر آن وضعیتی باشد که خداوند برای او برگزیده است. به جانم سوگند! ای آدمی‌زاد! پرنده بی‌محابا نمی‌خورد و برای فردا ذخیره نمی‌کند و تو بی‌محابا می‌خوری و برای فردایت ذخیره می‌کنی، پس پرنده از تو بهتر حسن ظن به خداوند دارد.)

و در حدیث دیگری آمده است در پاسخ به آن سخن نقل شده از اباذر فرمود:

قال علیه‌السلام:



رحم الله أباذر، أما أنا فأقول: من اتكل على حسن اختيار الله له لم يتمن شيئا، و هذا حد الوقوف على الرضى بما تصرف به القضاء. و بعبارة اخرى: من لم يتمن غير ما اختار الله له فقد اتكل على حسن اختيار الله فهذا حد الوقوف على الرضا بما يعرف القضا [۲]. امام حسن عليه السلام فرمود:

(خدا اباذر را پیامرزد. اما من می گویم: هر کس به حسن اختیار خداوند اتکال کند، بیمی بر او نباشد، و این حد وقوف بر رضا است که قضا بدان باز گردد.

و در عبارتی دیگر: هر کس جز آن را که خداوند برگزیده، آرزو نکند، به حسن اختیار خداوند اتکال کرده است و این مرز وقوف بر رضا به قضای شناخته شده است.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- شرح النهج ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵۶.
- ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۳۳، ح ۱۱۴، و ص ۷۱۳، ح ۹.
- ۳- مجموعه ی آثار، نخستین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، ص ۴۳۰.
- [۲] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۴، و ص ۳۵۵ و ۳۵۷ به نقل از وسیله النجاة، ص ۲۴۴ ط مطبعة گلشن فیض فی لکنهو و «سیر أعلام النبلاء» ج ۳، ص ۲۶۲، ط بیروت.
- ۲- البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۳.
- ۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۹۱.
- ۴- تاریخ دمشق (لابن منظور) ج ۷، ص ۱۲۵.
- ۵- شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵۶.
- ۶- کنز العمال، ج ۳، ص ۷۱۲، ح ۸۵۳۸.
- ۷- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۵۶۱، ح ۱۸.
- ۸- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۵.

### تواضع امام حسن به فقرا

روایت شده است. امام حسن علیه السلام در جایی نشسته بود. خواست برخیزد که مرد فقیری وارد شد، امام علیه السلام نشست با او تعارف نموده و به او محبت کرد. سپس فرمود:

قال علیه السلام:

انك جلست على حين قيام منا. أفتأذن لي بالانصراف [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (وقتی نشستی، ما در حال رفتن بودیم، آیا اجازه ی رفتن به من می دهی؟).  
مرد فقیر گفت: آری ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. آنگاه امام علیه السلام برخاست و رفت.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۶۷، ح ۲، باب العشرة.

۲- موسوعة المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۹۹.

### تبدیل شدن مرد شامی به زن

از امام صادق علیه السلام روایت شده است روزی در محضر امام حسن علیه السلام پیرامون رنج‌هایی که آن حضرت از معاویه دید صحبت شد. امام علیه السلام فرمود:

«کلاما معناه:» لو دعوت الله تعالى لجعل العراق شاما و الشام عراقا و جعل المرأة رجلا و الرجل امرأة. فقال الشامی: و من يقدر علی ذلك؟ فقال علیه السلام: انهضی الا تستحین ان تقعدی بین الرجال. فوجد الرجل نفسه امرأة. ثم قال علیه السلام: و صارت عیالك رجلا و تقاربک و تحمل عنها و تلد ولدا خنثی [۱].

(امام حسن علیه السلام سخنی فرمود که مضمون آن چنین است: اگر از خدا بخواهم، خداوند عراق را شام و شام را عراق کند. زن را مرد و مرد را زن کند.

آن مرد شامی از روی لجاجت و انکار گفت: چه کسی بر این توانایی دارد؟ ایشان فرمود: خانم! برخیز، شرم نمی‌کنی؟ که میان مردان نشسته‌ای؟. آن مرد خویشتن را زن یافت. و ایشان فرمود: زنت مرد شد و با تو همبستر خواهد شد و تو از او باردار خواهی شد و فرزندی خنثی خواهی زایید.)

همانگونه شد که امام علیه السلام فرموده بود و آن مردی که زن شده بود فرزندی خنثی آورد ولی با همسر خویش به نزد امام علیه السلام آمد و توبه کرد. امام علیه السلام دعا کرد آن مرد و همسرش به حال اول بازگشتند.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۶۸، ح ۵۱.

۲- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۲۱.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۲۴، ح ۳۶.

۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸.

### تغییر جنسیت مرد شامی

زمانی که معاویه به کوفه آمده بود، عمرو عاص به او گفت: امام حسن علیه السلام مردی با حیا و خجالتی است اگر او را وادار به خطبه خواندن کنی در جمع خجالت کشیده و سخن را قطع خواهد کرد.

معاویه از امام خواست سخنرانی کند. و امام علیه السلام خطبه‌ای غرا ایراد فرمود و فضایل خود و خاندانش را بیان نمود.

جوانی از اهل شام برخاست و سخنان درشت و نابخردانه‌ای نسبت به امام علیه السلام و پدرش گفت. امام علیه السلام دست به دعا برداشت و گفت:

قال علیه السلام:

اللهم غیر ما به من النعمة و اجعله انثی ليعتبر به. فقال الحسن علیه السلام: اعزبی! ما لك و محفل الرجال؟ فانك امرأة [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خداوند آن نعمتی که هم اکنون برخوردار است، دگرگون ساز و او را تبدیل به زن کن، تا بدان عبرت گیرد. جوان شامی تبدیل به زن شده و موهای صورتش ریخت. پس امام حسن علیه السلام فرمود: خانم! دور باش! تو را چه به محفل مردان، زیرا تو زنی!). امام حسن علیه السلام ساعتی در مجلس نشست و به هنگام بیرون رفتن عمرو عاص سؤالاتی نمود و امام پاسخ داد، اما داستان جوان اموی (شامی) به گوش همگان رسید. زن او به خدمت امام آمد و گریه و زاری نمود. امام علیه السلام به حال او رقت نمود و دعا کرد که به حال اول برگردد و برگشت.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- اثبأ الهداء، ج ۵، ص ۱۴۹ ح ۱۰.
- ۲- الخرایج و الجرایح، ج ۱، ص ۲۳۷، ذیل ح ۲.
- ۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۹ ح ۲.
- ۴- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۲۷.

### تصریح بر امامت امام حسین

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که امام حسن علیه السلام به هنگام شهادت به قنبر فرمود: بین آیا مؤمنی از غیر آل پیامبر پشت درب هست؟ قنبر گفت: خدا و پیامبر و شما آل پیامبر بهتر می دانید. امام علیه السلام فرمود: برو محمد بن علی «معروف به محمد بن حنفیه» را صدا کن. قنبر او را به نزد امام حسن علیه السلام آورد.

قال علیه السلام:

اجلس فانه ليس مثلك يغيب عن سماع كلام يحيى به الأموات و يموت به الأحياء، كونوا أوعية العلم، و مصابيح الهدى، فان ضوء النهار بعضه أضوء من بعض.

اما علمت ان الله جعل ولد ابراهيم عليه السلام أئمة، و فضل بعضهم على بعض و آتی داود علیه السلام زبورا و قد علمت بما استأثر به محمد صلى الله عليه و آله و سلم یا محمد بن علی انی لا أخاف عليك الحسد و انما وصف الله به الكافرين، فقال الله عزوجل: «كفاراً حسداً من عند أنفسهم من بعد ما تبين لهم الحق» [۱].

و لم يجعل الله عزوجل للشيطان عليك سلطاناً یا محمد بن علی ألا اخبرك بما سمعت من أبيك فيك؟ قال: بلى، قال: سمعت أباك علیه السلام يقول يوم البصرة: من أحب ان يبرنى فى الدنيا و الآخرة فليبر محمداً ولدى، یا محمد بن علی لو شئت أن اخبرك و أنت نطفة فى ظهر أبيك لأخبرتک، یا محمد بن علی أما علمت أن الحسين بن علی علیهما السلام بعد وفاة نفسى، و مفارقة روحى، جسمى، امام من بعدى و عند الله جل اسمه فى الكتاب وراثه من النبى صلى الله عليه و آله و سلم، أصابها الله عزوجل له فى وراثه أبيه و أمه فعلم الله أنکم خيرة خلقه، فاصطفى منکم محمداً صلى الله عليه و آله و سلم و اختار محمداً علياً علیه السلام و اختارنى على علیه السلام بالامامة و اخترت أنا الحسين علیه السلام [۲].

امام حسن علیه السلام خطاب به برادرش محمد بن حنفیه فرمود:

(بنشین، زیرا شخصی همانند تو نباید از شنیدن سخنی که مردگان بدان زنده شوند و زندگان با آن می میرند دور بماند. شما بکشید جایگاه مناسب دانش و فانوس های هدایت باشید، زیرا بخشی از روشنائی روز از بخشی دیگر درخشانتر است.

آیا نمی دانی که خداوند فرزندان ابراهیم علیه السلام را پیشوا قرار داده و برخی را بر برخی دیگر فزونی داده و سرور و رهبر قرار

داده است؟ و داود علیه‌السلام را زبور داده است؟ و تو خود می‌دانی که خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با چه چیزی سربلند کرد.

ای محمد بن علی من بر تو از حسد بیم ندارم که خداوند کافران را با آن وصف کرده و خدای بزرگ می‌فرماید: «آنها، پس از آن که حق بر آنان آشکار شد، از راه حسدی که در درونشان هست می‌خواهند شما را دوباره به کفر برگردانند» و ای محمد بن علی خدای بزرگ برای شیطان نسبت به تو راه تسلطی نگذاشته است، ای محمد بن علی آیا بدانچه که از پدرت درباره‌ی تو شنیدم آگاہت نکنم؟ گفت چرا. فرمود: شنیدم از پدرت که روز بصره [جنگ جمل] می‌فرمود: هر کس می‌خواهد به من در دنیا و آخرت نیکی کند، به پسر محمد نیکی کند.

ای محمد بن علی اگر بخواهی من از موقعی که نطفه‌ای در پشت پدرت بودی، آگاہت می‌کنم، می‌توانم چنین کاری را انجام دهم، ای محمد بن علی آیا نمی‌دانی پس از آن که من وفات یافتم و روحم از بدنم خارج شد، حسین بن علی علیهما‌السلام پس از من امام است و نزد خدای بلند مرتبه، و درون کتاب نامش هست [هم] به وراثت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند وی را عنایت فرمود و هم وراثت از پدر و مادرش و خداوند اعلام کرده که شما برگزیده‌ی خلق او هستید.

پس از خانواده‌ی شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برگزید و حضرت محمد، علی علیه‌السلام را برگزید و علی علیه‌السلام مرا به امامت برگزید و من حسین علیه‌السلام را برگزیدم.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰.

[۲] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۶۹، ح ۲.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۰ و ۳۰۱، کتاب الحجة باب اشاره و نص بر امامت حسین علیه‌السلام، ح ۲.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۷۴، ح ۲.

۴- جلاء العیون (تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام) مجلسی ص ۵۱۲ به نقل از طبرسی و کلینی (کافی).

## تعریف سیاست

از امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی سیاست سؤال شد. در پاسخ فرمود:

هی ان ترعی حقوق الله و حقوق الأحياء و حقوق الأموات، فأما حقوق الله: فإداء ما طلب، و الاجتناب عما نهى، و اما حقوق الأحياء: فهى ان تقوم بواجبك نحو اخوانك، و لا- تتأخر عن خدمه أمتك، و ان تخلص لولى الأمر ما أخلص لأمة و أن ترفع عقيدتك فى وجهه اذا ما حاد عن الطريق السوى و اما حقوق الأموات، فهى ان تذكر خيراتهم و تتغاضى عن سوائهم، فان لهم ربا يحاسبهم [۱].

(سیاست آن است که حقوق خداوند، و حقوق زنده‌ها، و حقوق مرده‌ها؛ را رعایت کنی. اما حقوق خداوند، پس عبارت است از انجام آنچه که خواسته خداوند است. و پرهیز از آنچه که او نهی کرده است.

و اما حقوق زنده‌ها آن است که به وظیفه‌ی خود در برابر برادران عمل کنی و از خدمت امت

خویش بازمانی و تا زمانی که ولی امر مسلمین با امت خود صادق است، با او صادق باشی و هنگامی که وی از راه راست منحرف شد، عقیده‌ات را رودر روی او اظهار کنی و اما حقوق مردگان: این است که نیکی‌های آنان را یاد کنی و از بدی‌هاشان چشم‌پوشی، چرا که آنها را پروردگاری است که از آنان حساب کشی می‌کند.)

پی نوشت ها:

[۱] موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۱۹ به نقل از حیاة الامام الحسن بن علی علیه السلام، للقرشی، ج ۱، ص ۱۴۳.

### ترحم به حیوان

روزی امام حسن علیه السلام غذایی می خورد، سگی پیش او ایستاده بود، هر لقمه که خود می خورد لقمه‌ای هم پیش سگ می افکند، مردی گفت: ای پسر پیامبر! آیا سگ را از این جا دور کنم؟

قال علیه السلام:

دعه، انی لأستحی من الله تعالی، أن یکون ذور روح ینظر وجهی و أنا آکل، ثم لا أطعمه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(رهایش کن. من از خدای بزرگ شرم می کنم که جاننداری (حیوانی) به صورتم نگاه می کند و من در حال خوردن و به او غذا ندهم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۴۶، ح ۷، به نقل از مقتل الحسین خوارزمی، ص ۱۰۲، ط. الغری.

۲- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۱۴.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۹۲، ح ۵ / ۸۰۰۵ به نقل از بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲، ح ۲۹، و ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۱.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۷۶، ح ۶۵، و ص ۱۳۰، ح ۷.

۵- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۲.

### تضییع حقوق اهل بیت با غضب خلافت

یکی از اصول عقاید شیعه، جانشینی بلافصل امام علی بن ابی طالب علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و کسانی که قبل از آن حضرت خلافت را به دست گرفتند حق امام و اهل بیت علیهم السلام را تضییع نمودند. امام حسن علیه السلام در همین رابطه بیاناتی را اظهار داشتند؛

قال علیه السلام:

ان أبابکر و عمر عمدا الی هذا الأمر و هو لنا کله، فأخذاه دوننا و جعلنا لنا فیہ سهما کسهم الجده، أما والله لتهمنهما أنفسهما یوم یطلب الناس فیہ شفاعتنا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(همانا که ابوبکر و عمر خلافت را در دست گرفتند، در حالی که تمام آن از آن ما بود. آنها خلافت را بدون ما برگرفتند و برای ما سهمی از آن، همچون سهم کنار افتاده‌ای در نظر گرفتند. سوگند به خدا روزی که مردم شفاعت را از ما می جویند، آنها - ابابکر و عمر - خود را ملامت می کنند.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- أمالی الشيخ المفيد، ص ۴۸، ح ۸، م ۶.  
 ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۰۳، ح ۷، و ص ۵۱۸ ح ۴.

### تفسیر شاهد و مشهود

مردی وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه شد دید ابن عباس برای مردم از پیامبر حدیث می گوید، از او پرسید: مراد از شاهد و مشهود چیست؟. گفت: شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه است.  
 کمی جلوتر رفت، دید عبدالله بن عمر نیز برای مردم از پیامبر حدیث می گوید: از او پرسید: مراد از شاهد و مشهود چیست؟. گفت: شاهد روز جمعه است و مشهود روز عید قربان.  
 کمی جلوتر رفت دید امام حسن بن علی علیهما السلام برای مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث نقل می کند، از امام علیه السلام پرسید: مراد از شاهد و مشهود چیست؟.  
 قال علیه السلام:

نعم اما الشاهد فمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و اما المشهود فيوم القيامة، اما سمعته عزوجل يقول: «انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا».

و قال الله تعالى: «و ذلك يوم مجموع له الناس و ذلك يوم مشهود» [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بله، اما شاهد محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و مشهود، روز قیامت. آیا نشنیده‌ای که خدای بزرگ می فرماید: «ما تو را شاهد و مبشر و بیم‌دهنده فرستاده‌ایم» و فرمود: «و این روزی است که مردم برای آن گرد آیند و آن روز، مشهود باشد.»)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۰۸.  
 ۲- تفسیر کنز الدقایق، ج ۱۴، ص ۲۱۱.  
 ۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۰۸.  
 ۴- حلیة الابرار، ج ۳، ص ۴۱، ح ۶، ب ۶.  
 ۵- کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۱۷.  
 ۶- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۰۴، ح ۲۲.  
 ۷- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۱۹ (به نقل از نور الأبصار، ص ۱۷۳).

### تعریف عقل

از امام حسن علیه السلام پرسیدند: عقل چیست؟. امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه السلام:

التجرع للغصه و مداهنه الأعداء. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (فرو بردن غم و اندوه و مماشات با دشمنان).

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام در پاسخ به سؤال دیگری درباره‌ی عقل فرمود:

قال علیه السلام: التجرع للغصه حتى تنال الفرصه. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود: (فرو بردن اندوه تا زمانی که فرصت به دست آید).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- أمالی صدوق، ص ۵۳۴، ح ۲، م ۹۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۰ کتاب عقل و جهل، ح ۱۳.

۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸ ص ۱۸۶.

۴- مسند امام مجتبی علیه السلام عطاردی، ص ۴۸۳، ح ۱.

۵- معانی الأخبار صدوق، ص ۳۸۰، ح ۷.

[۲] موسوعه المصطفی و العتره، شاکری، ج ۵، ص ۱۶۹.

## تاریخ فتح مکه

امام حسن علیه السلام در تفسیر آیه‌ی ۱۱۴ و ۱۱۵ سوره‌ی بقره تاریخ فتح مکه را بدین گونه بیان فرمودند:

قوله عزوجل: «و من أظلم ممن منع مساجد الله أن يذكر فيها اسمه و سعی فی خرابها اولئك ما كان لهم أن يدخلوها الا خائفين. لهم فی الدنيا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم.»

قال الامام العسكري علیه السلام: قال الحسن بن علی علیهما السلام: لما بعث الله محمدا صلى الله عليه و آله و سلم بمكة و أظهر بها دعوته، و نشر بها كلمته، و غاب أعيانهم فی عبادتهم الأصنام، و أخذوه و أساؤا معاشرته، و سعوا فی خراب المساجد المبنية كانت للقوم من خيار أصحاب محمد و شيعة علي بن أبي طالب عليه السلام كان بفناء الكعبة مساجد يحيون فيها ما أماته المبطلون، فسعى هؤلاء المشركون فی خرابها، و أذى محمدا و أصحابه و ألجأوه الى الخروج من مكة نحو المدينة التفت خلفه اليها.

و قال: و الله يعلم اننى احبك، و لولا- أن أهلك أخرجونى عنك لما آثرت عليك بلدا، و لا ابتغيت عليك بدلا و انى لمعتم على مفارقتك فأوحى الله اليه يا محمد العلى الأعلى يقرأ عليك السلام و يقول، سنردك الى هذا البلد ظافرا غانما سالما قادرا قاهرا، و ذلك قوله تعالى: «ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» يعنى الى مكة غانما ظافرا، فأخبر بذلك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أصحابه فاتصل بأهل مكة فسخروا منه،

فقال الله تعالى لرسوله: سوف يظفرك الله بمكة، و يجرى عليهم حكمى، و سوف أمتع عن دخولها المشركين حتى لا يدخلها أحد منهم الا خائفا، أو دخلها مستخفيا من أنه ان عثر عليه قتل، فلما حتم قضاء الله بفتح مكة و استوسقت له أمر عليهم عتاب بن أسيد،

فلما اتصل بهم خبره قالوا: ان محمدا لا يزال يستخف بنا حتى ولى علينا غلاما حدث السن ابن ثمانية عشر سنة، و نحن مشايخ ذوى الأسنان، و جيران حرم الله الأمن، و خير بقعة على وجه الأرض و كتب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لعتاب بن أسيد عهدا على مكة و كتب فى أوله، من محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الى جيران بيت الله الحرام، سكان حرم الله، أما بعد فمن كان

منکم بالله مؤمننا، و بمحمد رسوله فی أقواله مصدقا و فی أفعاله مصوبا و لعلی أخی محمد رسوله و نبیه و صفیه و وصیه و خیر خلق الله بعده موالیا فهو منا و الینا و من كان لذلك أو لشیء منه مخالفا فسحقا و بعدا لأصحاب السعیر، لا یقبل الله شیئا من أعماله و ان عظم و کبر یصلیه نار جهنم خالدا، مخلدا أبدا.

و قد قلد محمد رسول الله عتاب من أسید أحكامکم و مصالحکم و قد فوض الیه تنبیه غافلکم، و تعلیم جاهلکم، و تقویم أود مضطر بکم، و تأدیب من زال عن أدب الله منکم لما علم من فضله علیکم من موالاة محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و من رجحانه فی التعصب لعلی ولی الله فهو لنا خادم، و فی الله أخ، و لأولیائنا موال، و لأعدائنا معاد، و هو لکم سماء ظليلة و أرض زکیة، و شمس مضيئة، قد فضله الله علی کافتکم بفضل موالاته و محبته لمحمد و علی و الطیبین من آلهما، و حکمه علیکم یعمل بما یرید الله فلن یخلیه من توفیقه.

كما أكمل من موالاة محمد و علی علیه السلام شرفه و حظه لا یؤامر رسول الله و لا یطالعه بل هو السدید الأمين فلیطمع المطیع منکم بحسن معاملته شریف الجزاء و عظیم الحیاء و لیتوفی المخالف له شدید العذاب، و غضب الملك العزیز الغلاب، و لا یحتج محتج منکم فی مخالفته بصغر سنه، فلیس الأكبر هو الأفضل، بل الأفضل هو الأكبر، و هو الأكبر فی موالاتنا و موالاة أولیائنا و معاداة أعدائنا فلذلك جعلناه الأمير علیکم، و الرئیس علیکم فمن أطاعه فمرحبا به و من خالفه فلا یبعد الله غیره.

قال: فلما وصل الیهم عتاب و قرأ عهده و وقف فیهم موقفا ظاهرا نادى فی جماعتهم حتی حضروه، و قال لهم: معاشر أهل مکة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رمانی بکم شهابا محرقا لمنافقکم و رحمة و بركة علی مؤمنکم و انی أعلم الناس بکم و بمنافقکم و سوف آمر بالصلاة فیکم بها، ثم أتخلف اراعی الناس، فمن وجدته قد لزم الجماعة التزمت له حق المؤمن علی المؤمن و من وجدته قد بعد عنا فتشسته فان وجدت له عذرا عذرته، و ان لم أجد له عذرا ضربت عنقه حکما من الله مقضیا علی کافتکم لأطهر حرم الله من المنافقین أما بعد فان الصدق أمانة و الفجور خیانة، و لن تشیع الفاحشة فی قوم الا ضربهم الله بالذل، قویکم عندی ضعیف حتی أخذ الحق منه و ضعیفکم عندی قوی حتی أخذ الحق له، اتقوا الله و شرفوا بطاعة الله أنفسکم و لا تذلوها بمخالفة ربکم ففعل و الله كما قال، و عدل و أنصف و أنفذ الأحکام، مهتدیا بهدی الله، غیر محتاج الی مؤامرة و لا مراجعة. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خداوند بزرگ فرمود: چه کسی ستمگرتر از کسی است که از ذکر نام خداوند در مساجد او باز دارد و در تخریب مسجدها کوشش کند. آنان کسانی هستند که حق ورود بدان را ندارند، مگر ترسان در دنیا خواری و ذلت نصیب آنان است، و در آخرت نیز عذابی دردناک برای آنها [مهیا] است.

حضرت امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: حسن بن علی علیهما السلام فرموده است: وقتی خداوند «جدم» حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در مکه مبعوث به رسالت ساخت و در آنجا کلام ایشان را منتشر کرد و جدم بزرگان آنها را به خاطر پرستش بت‌ها سرزنش کرد. آنان پیامبر گرامی را [در حصار] گرفته و شروع به بدرفتاری با وی کردند و تلاش کردند تا مساجدی را که از آن اصحاب گزیده‌ی محمد و شیعه‌ی علی بن ابی‌طالب بود، و در آستانه‌ی کعبه ایجاد شده بود، خراب کنند.

همان مسجدها و اماکنی که اصحاب برگزیده و شیعیان حضرت ارزش‌های میرانده شده توسط باطل‌گرایان را در آنجا زنده می‌کردند. پس آن مشرکان تلاش کردند تا آن را تخریب نمایند. و محمد و اصحاب وی شکنجه شدند و مشرکان او را واداشتند که از مکه به سوی مدینه کوچ کنند، به طوری که پس از خروج از مکه از پشت دیوار مکه به سوی آن نگریست و گفت: خدا می‌داند که من دوست دارم و اگر چنان نبود که اهل تو مرا از تو کوچاندند.

هیچ شهری را بر تو ترجیح نمی‌دادم و جایگزینی برای تو نمی‌یافتم و من از دوری تو اندوهگین هستم. خداوند به ایشان وحی فرمود: ای محمد خدای بزرگ و بلند مرتبه به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که تو را پیروز و باستانی پر و به سلامت و توانا و



قدرت مند بدین شهر باز خواهیم گرداند و این همان سخن خداوند است که فرمود: همانا کسی که قرآن را بر تو فرض کرده است، تو را به سوی جایگاهت باز خواهد گردانید.

یعنی پیروز و سود برده به مکه باز خواهد گرداند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این را به اصحاب خود خبر داد و خبر به اهل مکه رسید و آنها شروع به مسخره کردن پیامبر کردند و خداوند به پیامبرش فرمود: در آینده‌ی نزدیک خداوند تو را به مکه چیره خواهد ساخت و فرمان من درباره‌ی آنان اجرا خواهد شد و در آینده نزدیک آنها را از ورود به آنجا منع خواهیم کرد، چندان که هیچ یک از آنان جز با هراس وارد مکه نشود و اگر وارد شد پنهانی وارد شود چه آن که اگر به او دست یابند، کشته خواهد شد. و وقتی فرمان خدا درباره‌ی فتح مکه حتمی شد و آنجا به زیر فرمان پیامبر رفت، عتاب بن اسید را بر آنان فرماندار کرد، این خبر بدانان رسید، گفتند:

محمد همواره ما را خوار کرده است، تا جایی که پسرکی تازه سال هجده ساله را بر ما به عنوان امیر گماشته است، در حالی که ما پیران سال خورده و همسایگان حرم امن خداییم که بهترین بنای روی زمین است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای عتاب بن اسید فرمانی برای [امارت] مکه نوشت که در آغاز آن مرقوم داشت: از محمد رسول الله به همسایگان بیت الله الحرام و ساکنان حرم الهی. اما بعد از حمد و ستایش پروردگار هر کس از شما که به خداوند ایمان داشته و در گفتار خود محمد پیامبر خدا را تصدیق کند و در کردار خود راه صواب رود و نسبت به برادر رسول الله و پیامبر او و گزیده‌ی او و وصی وی و بهترین خلق خدا بعد از وی، «یعنی» از علی اطاعت کند، او از ما و به سوی ماست و هر کس با این گفتار من در مورد اقرار به خداوند و پیامبر و ولایت علی علیه السلام، یا با بخشی از آن مخالف باشد لعنت و نفرین بر اصحاب سعیر باشد. و خداوند چیزی از اعمال او هر چند بزرگ و مهم باشد، نخواهد پذیرفت. و او را در آتش جهنم همیشگی و ابدی خویش خواهد افکند.

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوانین و مصلحت‌های شما را همراه عتاب بن اسید فرستاده است و اختیار روشن ساختن ناآگاهان تان و آموزش نادان‌هایتان و اصلاح کجی‌های افراد نامتعادلتان و ادب کردن هر کس که از آموزش خداوند لغزیده است را به او تفویض کرده است. زیرا می‌داند که او بر شما به محبت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برتری داشته و در تعصب نسبت به علی ولی الله بر شما رجحان دارد.

پس او خدمت گزار ما و در راه خدا برادر و دوستان ما و دشمن دشمنان ماست و در عین حال او برای شما آسمانی سایه افکن و زمینی پاکیزه و خورشیدی نورافشان است.

خداوند او را به برکت دوستی و محبت به محمد و علی و پاکیزگان از خاندان آنها، بر شما برتری داد و او را فرماندار شما ساخت و او به آنچه که خدا خواهد رفتار خواهد کرد و هرگز خداوند او را از توفیق خود برکنار نمی‌گرداند و بهرمندی و شرافت او را در موالات محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام به کمال می‌رساند او را نیازی به مشورت و عرض حال به رسول الله نیست، بلکه او

نماینده‌ی تام‌الاختیار ماست و استوار و مورد اطمینان است.

پس هر کس دستوراتش را اطاعت می‌کند، در انتظار بخشش بزرگ و برخوردار نیکوی او باشد. فرمان بردار شما از او، به حسن معامله‌ی او با خود و بخشش بزرگ او متوقع باشد. و مخالف او از کیفر سخت وی و خشم [خدای] مقتدر و چیره بر حذر باشد و هیچ کس حق ندارد به بهانه‌ی کم‌سالی او با وی به ستیز برخیزد، چه آن که بزرگ سالی باعث برتری نیست، بلکه انسان با فضیلت از همه بزرگتر است و او در دوستی ما و دوستی با دوستان ما و دشمنی با دشمنان ما بزرگ‌تر است. بدین خاطر او را فرماندار شما کردیم. پس هر کس از شما اطاعت او کرد، درود بر او باد و هر کس با او مخالفت کرد، از رحمت خداوند دور شد.

راوی می‌گوید: وقتی عتاب نزد آنان رفته و حکم خویش را بر آنان خواند، و جایگاه حکومتی خویش را در میان آنان مستقر کرد. از همه‌ی آنان دعوت به عمل آورد و آنان را فراخواند. وقتی حاضر شدند طی یک سخنرانی، خطاب به آنها فرمود: ای اهل مکه رسول الله مرا در میان شما گماشته که آذرخش سوزان بر منافقان تان بوده و رحمت و برکت بر مؤمنان تان باشم و بی‌تردید من داناترین مردم هستم نسبت به شما و منافقان تان و به زودی شما را به نماز [گزاردن] فرمانتان خواهم داد، پس هر کس را که با جماعت همراه شد حق مؤمن بر مؤمن را درباره‌ی او ملتزم خواهم شد و هر کس که دیدم که از جماعت فاصله گرفته است، در موردش تحقیق می‌کنم، اگر دیدم که عذری دارد، معذورش خواهم داشت و چنانچه برای او عذری نیابم، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که از سوی خداوند بر همه‌ی شما نوشته شده، گردنش را خواهم زد تا حرم خداوند را از منافقان پاک گردانم. اما بعد بدانید که راستی درستی است و بدکاری خیانت است و بدکاری در میان هیچ قومی پا نگرفت، مگر آن که خداوند آنها را با خواری فرو کوفته است قدرتمند شما نزد من ضعیف است تا آنگاه که حق را از او بازستانم و ضعیف شما نزد من قوی است تا آنگاه که حق او را ستانم. از خدا بترسید و جان‌هایتان را با طاعت خداوند درخشان کنید و با مخالفت پروردگارتان خوارش نسازید.

سپس امام حسن علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا همانگونه که گفته بود، رفتار کرد، داد و انصاف پیشه کرد و دستورات را اجرا کرد با هدایت خداوند راهنمایی شد، بدون مشورت و رجوع [به دیگران، کار را به سامان رساند].

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۲۱، ح ۲۰.

۲- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۴۴، و ص ۱۴۵، ح ۱.

### تفسیر آفرینش به قدر

شیخ صدوق در کتاب توحید روایت کرده است که از امام حسن علیه‌السلام راجع به تفسیر آیه‌ی «انا کل شیء خلقناه بقدر» «البتة ما هر چیز را به اندازه آفریدیم.» پرسیده شد، امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه‌السلام:

يقول عزوجل انا كل شيء خلقناه لأهل النار بقدر أعمالهم. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خداوند بزرگ می‌فرماید: ما هر چیزی را برای اهل دوزخ به اندازه‌ی اعمالشان آفریدیم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- توحید صدوق، ص ۳۸۳ ح ۳۰ ب ۶۰.

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۵۸۹، ح ۲۵.

### تحقیق حاکمیت الهی اهل بیت با ظهور حضرت مهدی

یکی از برکات ظهور حضرت مهدی (عج) تحقق حاکمیت الهی اهل بیت علیهم السلام بر جهان خواهد بود. امام حسن علیه السلام درباره‌ی این مطلب که از آن به انتظار فرج تعبیر می‌شود، فرمود:

قال علیه السلام:

لا- یكون هذا الأمر الذی تنتظرون حتی یرأ بعضکم من بعض و یلعن بعضکم بعضا، و یتقل بعضکم فی وجه بعض، و حتی یشهد بعضکم بالكفر علی بعض. قلت: ما فی ذلک خیر؟ قال: الخیر کله فی ذلک، عند ذلک یقوم قائمنا، یرفع ذلک کله. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(این کار که چشم به راه آینده و منتظر ظهورش هستید، درست نیست، مگر زمانی که برخی از شما از برخی دیگر بیزاری جوید و بعضی بعض دیگر را لعنت کند و برخی در صورت برخی دیگر آب دهان بیاندازد و حتی برخی شهادت بر کفر بعض دیگر دهند. گفتم: چه خیری در این هست؟ فرمود: همه‌ی خیر در این است، در این زمان است که قائم ما بر می‌خیزد و تمام اینها را از میان بر می‌دارد.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام به سفیان بن ابی لیلی درباره‌ی تحقق حاکمیت آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

قال علیه السلام:

یا سفیان أبشر فان الدنيا تتسع البر و الفاجر حتی یبعث الله امام الحق من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای سفیان، مژدهات باد، چه آن که دنیا نیکوکار و تبه‌کار را در برگیرد «و آنان را به خود مشغول کند» تا آنگاه که خداوند امام حق از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیزد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اثبات الهداء، ج ۷، ص ۴۰۶، ح ۴۸.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۳، ح ۵۹.

۳- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، ح ۵۸.

۴- غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۸، ح ۴۲۹.

[۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۵.

۲- فراید السمطین، ج ۲، ص ۷۹.

۳- مقاتل الطالبین، ص ۷۶.

ث

## ثواب نیکی کردن

در تفسیر آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی یونس «للذین أحسنوا الحسنی و زیاده...» «کسانی که نیکی کرده‌اند، پاداش نیک و افزون بر آن دارند.» امام حسن علیه السلام فرمود: مقصود از ثواب زیاد ده تا هفتصد برابر پاداش است.

قال علیه السلام:

عشر أمثالها الی سبعمائه ضعف. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(... از ده برابر تا هفتصد برابر آن است.)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۲۳۴.

## ج

### جهان تحت فرمان سروران عالم

کثیر بن سلمه گوید:

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسن علیه السلام را دیدم که در کودکی از سنگی، عسل سفیدی بیرون آورد. تعجب کرده و به محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب گشته و جریان را به حضرتش رساندم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

أتکرونی لابنی هذا؟ و انه سید ابن سید، یصلح الله به بین فئتين و یطیعه أهل السماء فی سمائه، و أهل الأرض فی أرضه.

آیا چنین کاری را از فرزندم منکر می‌شوید؟ در صورتی که او آقا و فرزند آقا است. خداوند به وسیله او در میان دو گروه صلح برقرار می‌کند، اهل آسمان در آسمان و ساکنان زمین در زمین از او فرمان می‌برند [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۶۸، به نقل از دلائل الامامة: ۱۶۵ ح ۵.

### جواب دادن به سوالات خضر

می‌گویند: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام در مسجد نشسته بودند. در این هنگام مردی با هیئت نیکو و جامه‌ی زیبا وارد شد و بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد. حضرت جواب فرمود.

آن مرد نشست و گفت: «یا امیرالمؤمنین! مسئله‌ای دارم و آن را از تو می‌پرسم، اگر جواب گفتی می‌دانم که قوم بر تو ستم کرده‌اند و حق ترا غصب نموده‌اند و گرنه تو هم مثل ایشان هستی.»

حضرت علی علیه السلام فرمود: «هر چه می‌خواهی بپرس.»

آن مرد گفت: «وقتی انسان می‌خواهد روح او به کجا می‌رود؟ انسانها، چیزهایی که به یاد دارند را چگونه فراموش می‌کنند؟ چگونه است که فرزند انسان گاهی شبیه عموهای خود و گاهی شبیه دایی‌های خود می‌شود؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام روی مبارک خود را بطرف امام حسن علیه السلام کرده و فرمود: «جواب مسائل را بگو.»

امام حسن علیه‌السلام متوجه آن شخص شد و فرمود: «مرد چون به خواب می‌رود، روح عقل او تعلق می‌گیرد به باد و باد به هوا تا آن وقت که می‌خواهد بیدار شود. اگر حق تعالی بخواهد آن روح را بار دیگر به بدن وی بفرستد، دستور می‌دهد روح، باد را می‌کشد و باد هوا را و او می‌رود و مانند قبل ساکن می‌شود. آنچه که انسان به یاد دارد و فراموش می‌کند آن است که دل انسان بر ظرف کوچکی است و بر سر آن طبقی می‌باشد، اگر آن شخص، صلوات بر رسول و آل او بفرستد آن طبق از سر آن برمی‌خیزد و دل او روشن می‌گردد و آنچه فراموش کرده به یادش می‌آید و اگر صلوات نفرستد یا در آن نقصانی بکند طبق بر آن خفته و آنچه یاد داشته را فراموش می‌کند.

علت شباهت فرزند به عموها و دایی‌ها آن است که اگر مرد با عروق ساکن و فراغت بال، با همسرش همبستر شود نطفه بی‌اضطراب در رحم قرار می‌گیرد و فرزند که بیرون می‌آید به پدر و مادر شبیه می‌شود و اگر نطفه در وقت مجامعت، مضطرب الحال باشد در عروق عموها بیفتد به عموها شبیه می‌شود و اگر در عروق دایی‌ها واقع شود به دایی‌هایش شبیه می‌شود.

آن شخص به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: «گواهم و گواهی می‌دهم که خدای تعالی یکی است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم، رسول اوست و تو که امیرالمؤمنین هستی وصی و نایب او می‌باشی و پسرت حسن علیه‌السلام، وصی تو است و حسین علیه‌السلام قائم مقام حسن است.» (و تا به قائم آل محمد علیهم‌السلام یک یک را بدین طریق شمرد) و گفت: «قائم آل محمد علیه‌السلام، صاحب الامر و خاتم همه‌ی ایشان است و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه از جور و ستم پر شو. سلام خدا بر تو باد یا امیرالمؤمنین و بر فرزندان طاهرین تو و رحمت خدا و برکاتش.»

آنگاه برخاست و سر و روی آن حضرت و امام حسن علیه‌السلام را بوسید و بیرون رفت.

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «ای حسن! بدنبال وی بیرون برو و بین که به کجا می‌رود.»

امام حسن علیه‌السلام به دنبال او بیرون رفت و سریع برگشت و عرض کرد: «چون از مسجد بیرون رفت اثری از او ندیدم.»

آن حضرت فرمود: «ای ابامحمد! دانستی که آن مرد چه کسی بود؟!»

امام حسن علیه‌السلام گفت: «خدا و رسول و وصی رسول، بهتر می‌دانند.»

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «ای فرزند! او خضر علیه‌السلام بود.»

همین کافی است که خضر علیه‌السلام به امامت ائمه‌ی اثنی عشر علیهم‌السلام شهادت داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خلاصه الأخبار.

### جواب تسلیت یا هوشدار باش

مرحوم شیخ مفید به طور مستند از امام جعفر صادق علیه‌السلام آورده است:

یکی از دختران امام حسن مجتبی علیه‌السلام وفات یافت؛ و عده‌ای از دوستان و علاقه‌مندان آن حضرت، نامه تسلیتی برای آن بزرگوار ارسال داشتند.

امام در جواب تسلیت آن‌ها، ضمن نامه‌ای چنین مرقوم فرمود: نامه تسلیت آمیز شما نسبت به فوت دخترم به این جانب رسید؛ من این فاجعه را در پیشگاه خداوند محسوب می‌دارم؛ و در هر حال راضی به قضا و قدر الهی خواهم بود؛ و در برابر مصائب و بلاهایی که از طرف خداوند متعال می‌رسد، صبور و شکرگذار می‌باشم.

اگر چه داغ این گونه مصائب سخت و دلخراش است؛ ولی با اندک تحمل و تدبیر، رنج این سختی‌ها آسان و ساده می‌گردد. و چون این فرزندان گلی در باغ زندگی هستند که دست غدار روزگار آن‌ها را بر می‌چیند و کبوتر مرگ آن‌ها را می‌رباید؛ و عده‌ای دیگر را جایگزین و جانشین آن‌ها می‌گرداند. و هنگامی که روح از کالبدشان پرواز نماید، در اردوگاه و لشکرگاه اموات سکونت می‌یابند؛ با همسایگانی که هیچ آشنائی و دوستی با هم نداشته‌اند هم جوار می‌گردند. اجسادشان بدون حرکت و بدون روح در زیر خاک‌ها آرمیده‌اند؛ و نه دید و بازدیدی دارند و نه کسی می‌تواند با آن‌ها ملاقات و دیدار داشته باشد. آنان دوستان و آشنایان را به غم خود گرفتار کرده‌اند؛ و خود در منزلگاهی ابدی آرمیده‌اند، منزلی که بسیار وحشتناک است؛ و به جز مور و خاک مونس‌ی ندارند. آری آن‌ها رفتند و در چنان مسکنی سُکنی گزیده‌اند؛ و دیگران نیز به آن‌ها ملحق خواهند شد، والسلام. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۳۳۶، ح ۶، به نقل از امالی شیخ مفید.

### جن حامی گمشدگان با خدا

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت می‌فرماید:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله مختصر ناراحتی جسمی بر او عارض شد، فاطمه زهراء به همراه امام حسن و حسین علیهم السلام به دیدار آن حضرت آمدند؛ و ایشان را در حالی مشاهده کردند که در بستر آرمیده بود، امام حسن سمت راست رسول الله؛ و حسین سمت چپ آن حضرت نشستند.

و چون مدتی به طول انجامید و حضرت رسول بیدار نگشت، فاطمه زهراء علیها السلام به دو فرزندش گفت: عزیزانم! جدتان خواب است، برخیزید تا به منزل برویم؛ و هرگاه بیدار گردد شما را می‌آورم.

آن دو برادر اظهار داشتند: ما همین جا خواهیم ماند.

حضرت زهرا علیها السلام برخاست و از منزل خارج شد؛ و حسین بر بازوی چپ و حسن بر بازوی راست جدشان خوابیدند؛ و چون ساعتی بگذشت، بیدار گشتند ولی مادرشان را ندیدند و هنوز رسول خدا در بستر خویش آرمیده بود، برخاستند و حرکت کرده تا به منزل خود بروند.

آن شب بسیار تاریک و ابری بود و صدای رعد و برق زیادی به گوش می‌رسید؛ همین که امام حسن به همراه برادرش حسین علیهما السلام از منزل رسول خدا خارج شدند، نوری از آسمان ظاهر گردید؛ و ایشان با استفاده از روشنائی آن نور به سوی منزل خود روانه گردیدند.

ولی آن دو کودک خردسال در مسیر، راه منزل را گم کرده و به باغی رسیدند؛ و چون خسته شده بودند، در کنار همان باغ در گوشه‌ای نشستند و پس از لحظه‌ای دست در گردن یکدیگر انداخته و خوابیدند.

همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد، عایشه تمام جریان را برای آن حضرت تعریف کرد.

ناگاه حضرت از جای برخاست و اظهار داشت: خدایا! دو نور دیده ام کجایند؟! خدایا! آن‌ها گرسنه و تشنه کجا رفتند؟! خداوند!

تو حافظ و نگهبان ایشان باش.

و سپس برای یافتن آن دو عزیز حرکت نمود؛ و چون به آن باغ رسید، دید که حسن و حسین دست در گریبان یکدیگر کرده و خوابیده اند؛ و باران شدیدی شروع به باریدن کرده بود؛ ولیکن حتی قطره ای بر این دو برادر نریخته بود. ناگهان چشم حضرت بر مار بسیار بزرگی افتاد که دارای دو بال بود، و بالهای خود را همانند چتر و سایبان بر آن دو برادر گشوده بود.

در این هنگام پیغمبر خدا نزدیک مار آمد؛ و سرفه ای نمود، چون مار متوجه آن حضرت شد، به سخن آمد و گفت: خدایا! تو شاهد باش که من این دو فرزند رسول خدا را محافظت کردم و آن ها را صحیح و سالم تحویل جدشان دادم.

حضرت رسول صلوات الله علیه اظهار نمود: ای مار! تو که هستی؟

پاسخ داد: من از طایفه جنیان هستم؛ که برای حراست و حفاظت این دو کودک مأمور شده بودم.

پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حسن و حسین علیهما السلام را در برگرفت و یکی را بر شانه راست و دیگری را بر شانه چپ نهاد؛ و به سمت منزل روانه گشت.

در راه امیرالمؤمنین علی علیهما السلام، که به همراه یکی دو نفر از اصحاب می آمدند، به حضرت رسول برخورد نموده و چون مشاهده کردند که حسن بر شانه راست و حسین بر شانه چپ آن حضرت سوار می باشند، گفتند: یا رسول الله! یکی از آن دو عزیز را به ما بده تا بیاوریم؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حسن فرمود: مایل هستی روی شانه پدرت بروی؟

گفت: خیر، اگر بر شانه تو سوار باشم بیشتر دوست دارم؛ و حسین نیز چنین اظهار داشت.

پس آن دو عزیز را با همان حالت به منزل نزد مادرشان آورد، آن گاه مادرشان مقداری خرما برایشان آورد و میل نمودند، بعد از آن حضرت زهرا علیها السلام از اتاق بیرون رفت؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون بلند شوید و با هم کشتی بگیرید و چون مشغول کشتی گرفتن شدند مادرشان آمد و دید رسول خدا حسن را ترغیب و تشویق می نماید که بر حسین پیروز آید.

گفت: پدرجان! چرا بزرگتر را بر علیه کوچکتر تحریک می نمائی؟!

حضرت رسول فرمود: جبرئیل حسین را ترغیب می نماید و من نیز حسن را ترغیب و تحریک می نمایم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ج ۲۶۶، ص ۲۵، به نقل از امالی شیخ صدوق.

### جواب نشن موضوع مبهم

مرحوم قطب الدین رواندی در کتاب خرایج خود آورده است:

روزی یک نفر از بلاد روم خدمت امام علی علیه السلام وارد شد و اظهار داشت: من یک نفر از رعیت تو و از اهالی این شهر هستم.

حضرت فرمود: خیر، تو از رعیت من و از اهالی این شهر نیستی؛ بلکه تو از سوی پادشاه روم آمده ای و او چند سؤال برای معاویه فرستاده است و چون معاویه جواب آن ها را نمی دانست به من ارجاع شده است.

آن شخص اظهار داشت: بلی، صحیح فرمودی، معاویه مرا به طور محرمانه نزد شما فرستاد تا جواب مسائل را از شما دریافت دارم؛ و

این موضوع را کسی غیر از ما نمی دانست.

پس از آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی از این دو فرزندم سؤال کن که جواب کافی دریافت خواهی داشت.

آن شخص گفت: از آن کسی که موهای سرش تا روی گوشه‌هایش آمده - یعنی؛ حسن مجتبی علیه السلام - سؤال می کنم.

و چون آن شخص رومی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمد، پیش از آن که سخنی مطرح شود، حضرت به او فرمود: آمده ای تا

سؤال کنی: فاصله بین حق و باطل چیست؟

و بین زمین و آسمان چه مقدار فاصله است؟

و بین مشرق تا مغرب چه مقدار مسافت است؟

و قوس و قزح - یعنی؛ رنگین کمان - چیست؟

و خنثی به چه کسی گفته می شود؟

و آن ده چیزی که یکی از دیگری محکم تر و سخت تر می باشند کدامند؟

مرد رومی با حالت تعجب گفت: بلی، سؤال های من همین ها می باشد.

امام حسن مجتبی علیه السلام در این موقع به پاسخ سؤال ها پرداخت و فرمود: بین حق و باطل چهار انگشت است، آنچه با چشم

خود دیدی حق و آنچه شنیدی باطل است.

فاصله بین زمین و آسمان به اندازه دعای مظلوم بر علیه ظالم است و نیز تا جایی که چشم ببیند.

همچنین فاصله بین مشرق تا مغرب به مقدار سرعت گردش و حرکت خورشید در یک روز خواهد بود.

و امّا قوس و قزح: قوس علامتی است از طرف خداوند رحمان برای در امان ماندن موجودات زمین از غرق شدن و دیگر حوادث

مشابه آن؛ و قزح نام شیطان است.

و امّا خنثی به شخصی گفته می شود که معلوم نباشد مرد است یا زن، که اگر هیچ نشانه ای نداشته باشد، یا هر دو نشانه را موجود

باشد به او گفته می شود: ادرار کن، پس اگر ادرارش به سمت جلو یا بالا بود مرد است و در غیر این صورت در حکم زن خواهد

بود.

و امّا جواب آن ده چیز - به این شرح است :-

خداوند متعال سنگ را آفرید و به دنبالش آهن را به وجود آورد که همانا آهن سنگ را قطعه قطعه می کند.

و سپس آتش را آفرید که آهن را گداخته و آب می نماید.

و سخت تر از آتش آب است که آتش را خاموش می کند.

و از آب شدیدتر، ابر می باشد که آن را حمل و منتقل می کند.

و از ابر نیرومندتر باد خواهد بود که ابر را به این سو، آن سو می برد.

و از باد قدرتمندتر آن نیروئی است که باد را کنترل می کند.

و از آن شدیدتر ملک الموت - عزرائیل - است که جان همه چیز را می گیرد؛ و می میراند.

و از آن مهمتر خود مرگ است که جان عزرائیل را نیز می رباید.

و از مرگ محکم تر، و نیرومندتر مشیت و اراده الهی است که مرگ را برطرف می نماید - و در روز واپسین، مردگان را زنده می

گرداند - [۱].



پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۴۳، ص ۳۲۶، ح ۵، الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۵۷۲، ح ۲.

### جبران کریمانه، از بخشش یک پیرزن

ابوالحسن مدائنی، نقل می کند:

روزی، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر، به اتفاق هم، عازم حج بودند و مصارفشان بر شتری بار بود.

اتفاقاً، آن شتر گم شد و آنها گرسنه، تشنه و بی توشه ماندند و در بیابان، سخت گرسنه و تشنه شدند.

مدتی بعد، آنها به خیمه‌ای رسیدند که پیرزنی در آن خیمه، زندگی می کرد.

آنان از آن پیرزن، آب خواستند.

پیرزن گفت: من، جز این گوسفند، چیزی ندارم. اگر می خواهید، شما آن را بکشید، تا من برای شما غذا تهیه کنم.

یکی از آنها، آن گوسفند را کشت و پوستش را کند.

سپس، پیرزن غذا را آماده کرد.

آنان، غذا را خورده و سپس به خواب رفتند.

پس از آنکه از خواب بیدار و آماده حرکت شدند، هنگام خداحافظی، به آن پیرزن گفتند: ما، جماعتی از قریش هستیم و به حج

می رویم. اگر به سلامت بازگشتیم، تو نزد ما بیا، تا ما به تو نیکی کنیم و پاداش این عمل تو را بدهیم.

پس از آنکه آنان رفتند، شوهر آن پیرزن آمد و از جریان آگاه شد و به پیرزن گفت: وای بر تو! گوسفند مرا، برای جماعتی ناشناس

کشتی و باز می گویی که: آنها گفتند: ما، از قریش هستیم!؟

روزها، یکی پس از دیگری می گذشت.

بعد از مدتی، پیرزن و شوهرش، دچار شدت در زندگی شدند و آنها، بناچار منزل خود را ترک گفتند و به مدینه آمدند و در آنجا،

از جمع آوری پشگل شتر و فروختن آن، امرار معاش می نمودند.

یک روز، این مرد و زن، از کوچه‌های مدینه می گذشتند، و امام حسن علیه السلام بر در خانه‌ی خود نشسته بود و آن زن را شناخت.

غلام خود را فرستاد و آن پیرزن را طلب کرد. وقتی که آن پیرزن نزد امام آمد، امام حسن علیه السلام، به او فرمود: یا أمه الله! آیا مرا

می شناسی؟

پیرزن، پاسخ داد: نه، نمی شناسم.

امام حسن علیه السلام فرمود: من فلان روز، مهمان تو بودم.

در آن هنگام، پیرزن، امام حسن علیه السلام را شناخت و عرض کرد:

پدر و مادرم به فدایت!

سپس، امام حسن علیه السلام، دستور داد هزار گوسفند از گوسفندان صدقه را برای آن پیرزن خریدند و نیز هزار دینار طلای سرخ،

به او دادند.

آنگاه، امام حسن علیه السلام، غلام خود را با پیرزن همراه کرد، و نزد برادر بزرگش، حضرت امام حسین علیه السلام، فرستاد.

امام حسین علیه السلام از آن پیرزن پرسید: برادرم، حسن مجتبی علیه السلام، به تو چه چیزی داد؟

پیرزن، عرض کرد: هزار گوسفند و هزار دینار.

امام حسین علیه السلام نیز هزار گوسفند و هزار دینار به آن پیرزن داد. آنگاه، امام حسین علیه السلام، غلام خود را با پیرزن همراه کرد و نزد عبدالله بن جعفر فرستاد. عبدالله بن جعفر، از آن پیرزن پرسید: امام حسین و امام حسن علیه السلام به تو چه چیزی دادند. پیرزن پاسخ داد: هر یک از آنها، هزار گوسفند با هزار دینار، به من دادند. آنگاه، عبدالله بن جعفر نیز به غلام خود دستور داد که دو هزار گوسفند با دو هزار دینار، به آن پیرزن بدهد. سپس، عبدالله بن جعفر، به آن پیرزن فرمود: اگر تو اول پیش من می آمدی، هر آینه من ایشان را به زحمت، نمی انداختم. بالأخره، آن زن با چنین ثروت عظیمی، به سوی شوهرش بازگشت [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۱۳۴ - الامام الحسن بن علی علیه السلام، دکتر محمد بیومی مهران، ص ۱۴۲، طبق نقل آفتاب مهربانی، صص ۳۱ - ۳۰ (با اندکی تصرف و تغییر).

### جنگ، فریب است

دولابی با سند خود از امام حسن علیه السلام نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ را «خده» نامید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الذریة الطاهرة: ۱۱۸، ح ۱۲۹.

### جنازه

عدم قیام امام حسن علیه السلام برای جنازه‌ای

امام صادق علیه السلام از پدرش نقل کرد که روزی امام حسن علیه السلام با یارانش نشسته بود، جنازه‌ای را عبور می دادند. برخی از یاران بپا خاستند ولی امام علیه السلام برنخواست. هنگامی که جنازه از محل دور شد، برخی از یاران به آن حضرت عرض کردند: چرا برای این جنازه برنخواستید؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای جنازه بپا می خاست.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه السلام:

انما قام رسول الله مرة واحدة و ذاک انه مر بجنازة یهودی و کان المکان ضیقاً، فقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کره أن تعلق رأسه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(رسول خدا فقط یک بار برای جنازه به پا خاست و آن هم جنازه‌ی یک یهودی بود، که پیامبر در مسیر آن نشسته بود و چون راهرو تنگ بود، رسول خدا به ناچار برخواست، چون خوش نداشت جنازه‌ی یهودی بالای سرش واقع شود.)

و در حدیث دیگری آمده: امام باقر علیه السلام روایت کرد: روزی جنازه‌ای را عبور می‌دادند و امام حسن علیه السلام با یارانش نشسته بود، برخی بپا خاستند. امام علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

ماذا صنعتم انما قام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تأذيا بريح اليهود [۲].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(این چه کاری بود که انجام دادید؟... اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقت عبور دادن جنازه‌ی یهودی برخاست، به خاطر این بود که از بوی پلید یهود و جماعت یهودی اذیت نشود.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- قرب الاسناد، ج ۸۸، ص ۲۹۲.

۲- سنن نسایی، ج ۴، ص ۴۷.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۰۶، ح ۱، و ص ۷۰۸، ح ۸.

۴- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۷۰، ح ۳۳۱۵ / ۳.

[۲] ۱- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۸.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۰۷، ح ۶.

## جوانمردی

تعریف جوانمردی

شخصی از امام حسن علیه السلام پرسید: جوانمردی چیست؟. امام علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

العفاف فی الدین و حسن التقدير فی المعیشه، و الصبر علی النائبة [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (پرهیزگاری در دین و مدیریت درست در زندگانی و صبر بر ناگواری.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۴۷، ح ۱۵.

۲- معانی الأخبار، ص ۲۵۸، ح ۵.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۳۵، ح ۱۵۱۹۲ / ۹، ب ۴۹.

## جواد

یکی از فضایل برجسته‌ی اخلاقی جود و بخشش نسبت به دیگران است. شخصی از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسید: بخشنده کیست؟

قال علیه السلام:

الذی لو کان له الدنیا بحذا فیرها فأنفقها فی الحقوق. لرأی فی نفسه أن علیه بعد ذلك حقوقا.

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آن کس که اگر تمامی دنیا از آن او بود و وی آن را در موارد لازم و واجب انفاق می کرد، پس از آن در خویشتن چنین احساس می کرد که بر گردن او حقوق دیگری نیز هست.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۱۵، ص ۲۵۹ ح ۱۳/۱۸۱۷۴، باب ۱۶، کتاب النکاح، ابواب النفقات. (به نقل از الأخلاق - مخطوط -).

### جهل و نادانی

شناخت جهل و نادانی

یکی از آفات و خطراتی که همیشه مانع بزرگی بر سر راه تکامل و پیشرفت جوامع انسانی است. جهل و نادانی می باشد که در زندگی انسان نشانه‌های مختلفی از آن به چشم می خورد.

از امام حسن مجتبی علیه السلام راجع به جهل پرسیدند و آن حضرت چنین پاسخ داد:

قال علیه السلام:

سرعة الوثوب علی الفرصة قبل الاستمکان منها، و الامتناع عن الجواب، و نعم العون الصمت فی مواطن كثيرة و ان کنت فصیحا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(شتاب در به چنگ آوردن فرصت، پیش از امکان دسترسی بدان. و خودداری از پاسخ در فرصت مناسب، نشانه‌ی نادانی است و چه یاور خوبی است سکوت در بیشتر اوقات هر چند اهل سخن باشی.)

پی نوشت ها:

[۱] موسوعة المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۶۹.

### جهنم

انسان در دنیا می تواند بگونه‌ای عمل کند که در بهترین مقامات بهشت جای گیرد و یا با عملکرد بد و گناهان خویش در جهنم دچار عذاب الهی گردد. امام حسن مجتبی علیه السلام پیرامون حالات اهل جهنم چنین می فرماید:

قال علیه السلام:

ان الله تعالی، لم يجعل الأغلال فی اعناق اهل النار لأنهم اعجزوه، و لكن اذا طفی بهم اللهب أرسبهم فی قعرها، ثم غشی علیه فلما أفاق من غشوته قال: یابن آدم نفسک نفسک، فانما هی نفس واحدة، ان نجت نجوت و ان هلکت لم ینفعک نجاه من نجی [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

«خدای بزرگ، بدان خاطر که اهل آتش وی را نابود کرده‌اند، زنجیر بر گردن‌های آنها نیفکنده است. اما چنان است که هرگاه زبان‌های آتش آنها را بالا آورد، به قعر جهنم بازگرداننده می‌شود، بیهوش می‌گردد و وقتی به هوش آمد، می‌گوید؛ آدمی زاده‌ام! جانم! جانم! همانا که آن تنها یک جان است. اگر رهایی یابد، رها شده‌ای و اگر هلاک شوی، رهایی نجات یافته‌گان سودی برایت ندارد.»

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۸۶، ب ۶ (در پاورقی ارشاد القلوب به مجموعه‌ی ورام ج ۱، ص ۳۰۱ و معالم الزلفی، ص ۳۵۸ نیز آدرس داده شده است).

### جایگاه ابراز حاجت

روزی فقیری بر عثمان بن عفان که بر در مسجد نشسته بود وارد شد و از او کمک خواست، عثمان پنج درهم به او داد، فقیر از او خواست که به دیگران راهنمایی کند. او فقیر را به امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و عبدالله جعفر که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند هدایت نمود. فقیر از آنان درخواست نمود.

قال علیه‌السلام:

يا هذا ان المسألة لا تحل الا في احدى ثلاث: دم مفتح، أو دين مقرح، أو فقر مدقع، ففی أيها تسأل؟ فقال: فی وجه من هذه الثلاث فأمر له الحسن علیه‌السلام بخمسین دینارا، و أمر له الحسين علیه‌السلام بتسعة و اربعین دینارا. و أمر له عبدالله بن جعفر بثمانیة و اربعین دینارا [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای تو! درخواست و ابراز حاجت جز در سه مورد روا نباشد؛ خونی هولناک، قرضی هراسناک یا فقری زمین گیر کننده. تو از برای چه درخواست می‌کنی؟ گفت برای یکی از این سه.

امام حسن علیه‌السلام دستور داد پنجاه دینار به او بدهند. امام حسین علیه‌السلام دستور داد چهل و نه دینار به او بدهند و عبدالله بن جعفر دستور داد به او چهل و هشت دینار بدهند.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج ۳، ص ۱۰۰.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۰، ح ۴.
- ۳- حیلۃ الأبرار، ج ۳، ص ۶۱، ب ۱۰، ح ۱.
- ۴- خصال صدوق، ص ۱۳۵، خ ۱۴۹، ب ۳.
- ۵- شرح الأخبار فی فضایل الأئمة الاطهار، ج ۳، ص ۷۷.
- ۶- عیون الأخبار (ابن قتیبه) ج ۳، ص ۱۴۰، جزء ۸.
- ۷- فروع کافی، ج ۴، ص ۷۴، ح ۷.

۸- کنز العمال، ج ۶، ص ۶۳۶، ج ۱۷۱۶۰.

۹- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۰۰.

۱۰- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲، ح ۶۲.

۱۱- نثر الدر، ج ۲، ص ۹۳.

### جود و بخشش قبل از درخواست

مالی از معاویه به دست امام حسن علیه السلام رسیده بود، آن حضرت تمام آن را بین نیازمندان تقسیم نمود و فقط پانصد دینار باقی مانده بود، خواست از جایش برخیزد ناگهان دید عربی سوار بر شتر به سوی او می آید، به غلامش فرمود:

قال علیه السلام:

ادفع الیه هذه الدنانیر، و قل له: انک أتیت و لم یبق عندنا سواها... فقال علیه السلام له: انا أناس نعطي قبل السؤال شحا علی ما رجاه السائل لنا. ثم أنشد:

نحن أناس جنابنا خضل  
یسرع فیہ الرجاء و الأمل  
نبذل قبل السؤال نائلنا  
شحا علی ما رجاه من یسل [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(این سکه‌های زر را به او بده و بگو: زمانی آمدی که همین مقدار باقی مانده. اعرابی پول‌ها را گرفت و گفت: ای پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم من سوی تو نیامدم مگر به قصد درخواست کمک شما از کجا حال مرا فهمیدی؟ حضرت امام حسن علیه السلام شعری را به این مضمون فرمود:

ما مردمانی هستیم که پیش از درخواست می‌بخشیم. زیرا دوست نداریم که کسی برای درخواست از ما [خوار شود] ما مردمانی هستیم که درگاه ما آکنده است. چندان که امید و آرزو به سوی آن شتاب می‌کند بدان کس که به ما چنگ زند، بذل می‌کنیم زیرا بخل داریم بر آن که سؤال کننده آرزوی آن کند.)

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۵۲، ح ۱۸ به نقل از کتاب (التیان فی شرح الديوان) ج ۳، ص ۱۹۶ ط الحلبي بمصر (البغدادی العکبری).

### جمع آوری اموال برای بخشش به فقراء

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطبه‌ای خواند و در آن یادآور شد، که امام حسن علیه السلام مالی را جمع آوری کرد که بنا دارد بین شما تقسیم کند، همگان جمع شدند. امام حسن علیه السلام بپا خاست و فرمود:

امام حسن علیه السلام فرمود:

انما جمعته للفقراء (من آن را برای تهیدستان گرد آورده‌ام). [۱].

نصف مردم رفتند و نصف دیگر باقی ماندند، اول کسی که از این مال برداشت اشعث بن قیس بود.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۷، ص ۲۵.

### جنایات خاندان اشعث نسبت به اهل بیت

در تاریخ اسلام خاندان‌های مثبت و منفی بسیاری وجود دارند که یکی از مصادیق خاندان‌های منفی و شجره‌ی خبیثه در اسلام خاندان اشعث بن قیس‌اند. بر اساس روایات و تاریخ، خود اشعث در شهادت امام علی علیه‌السلام، و دخترش (جعه) در شهادت امام حسن علیه‌السلام، و پسرش محمد بن اشعث در شهادت امام حسین علیه‌السلام در کربلا نقش داشتند.

بر اساس روایتی که در کتاب مقصد الراغب نقل شده است، به هنگام شهادت، امام حسن علیه‌السلام در سخنی خطاب به امام حسین علیه‌السلام، پرده از جنایات این دودمان برداشته و فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان جعه‌ة تعلم ان اباها خالف اباك امير المؤمنين عليه‌السلام. الي ان قال: «و ان ابنه محمد بن الأشعث يخرج اليك في قواد عبيد الله بن زياد من الكوفة الي نهر كربلا بشاطيء الفرات، فيشهد بذلك قتلك، و يترك في دمك، و ان جعه‌ة ابنته قاتلي بالسم. و عهد جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما كان سمها يضرنی شیئا لولا بلوغ الكتاب أجله، فاذا انا مت فغسلنی و كفنی و صل علی و احملنی الي قبر جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فالحدنی الي جانبه، فان منعت من ذلك و ستمنع فلا تخاصم، و لا تحارب و ردنی الي البقيع، فادفنی فيه [۱].»

(جعه می‌داند که پدرش «اشعث بن قیس» با پدرت امیرمؤمنان در ستیز بود. در این بین امام حسن علیه‌السلام فرمایشات دیگری را مطرح فرمودند، تا آنکه فرمود: پسرش محمد بن اشعث، جزو فرماندهان عییدالله بن زیاد، از کوفه به سوی نهر کربلا در کناره‌ی فرات، به طرف تو می‌آید و با این کارش شاهد قتل تو خواهد بود. و جعه دختر قاتل من به زهر خواهد بود و این چیزهایی که می‌گویم را جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، البته اگر طومار زندگی من به پایان خود نرسیده بود، زهر او هرگز در من اثر نمی‌کرد.

پس آن هنگام که من مردم، مرا غسل ده و کفن کن و بر جنازه‌ی من نماز گزار، و مرا به سوی قبر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برده و مرا کنار ایشان دفن کن. پس اگر از این کار از طرف آن زن منع شدی که خواهی شد، درگیر مشو و ستیز مکن و مرا به بقیع بازگردان و مرا در آن جا به خاک بسپار.)

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۶۶، ح ۴۹.

### جابجایی خانه‌ها در مکه و کوفه

سعد بن معبد روایت کرد که امام حسن علیه‌السلام را در مکه دیدم به کلامی تکلم می‌کرد و خانه‌ای را از جای خود بلند نموده و

یا به مکان دیگری منتقل کرد. ما شگفت زده شدیم و درباره‌ی آن گفتگو می‌کردیم، ولی باور نمی‌کردیم تا آن که در مسجد اعظم کوفه با آن حضرت دیدار کردیم. و به او گفتیم: آیا شما نبودید که چنین و چنان کردید؟  
قال علیه السلام:

لو شئت لحولت مسجدکم [هذا] الی قم (بقمّة) [خم بغه خ ل] و هو ملتقى النهرین نهر الفرات و نهر الأعلى [۱].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

اگر بخواهم این مسجد شما را در بلندا [خم بغه خ ل] نهم و آن محل پیوستن دو رود است، رود فرات و رود بالا انجام می‌دهم. ما عرض کردیم: چنان کن. حضرت مسجد را بدان مکان منتقل نموده و به جای خود بازگرداند. پس از آن در کوفه معجزات آن حضرت را تصدیق می‌کردیم.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۵۹، ح ۳۱.

۲- دلائل الامامة، ص ۶۶.

۳- مدینه المعجز، ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۲۲ / ۸۶۰.

### جلوگیری از سخنان ناروا

مردی چابلوس به محضر امام مجتبی علیه السلام آمد و از او خواست که موعظه‌اش کند. امام علیه السلام فرمود:  
قال علیه السلام:

ایاک أن تمدحنی فأنا أعلم بنفسی منک أو تکذبنی فانه لا رأی لمکذوب. أو تغتاب عندی أحدا. فقال له الرجل: ائذن لی فی الانصراف، فقال علیه السلام: نعم اذا شئت [۱].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(«موعظه‌ی من به تو این است که» مبادا در جایی مرا مدح و ثنا کنی، زیرا من به خود از تو آگاه‌تر هستم. یا حضور من دروغ‌بافی کنی، زیرا دروغ‌گو رأی و نظر شایسته‌ای ندارد. یا در نزد من از کسی بدگویی کنی. مرد که دید امام با چابلوسان میانه‌ای ندارد و آنچه واقع است می‌گوید؛ خطاب به امام گفت: پس اجازه بده مرخص شوم. فرمود: باشد، هر وقت خواستی [برو].)

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۲۳۶.

### جایگاه مؤمن و کافر در دنیا و آخرت

روزی امام حسن علیه السلام با طراوت و شادابی کامل از منزل بیرون آمده و در نهایت عزت و عظمت از جایی عبور می‌کرد، مردی یهودی که در نهایت ذلت و پریشانی بود به امام علیه السلام عرض کرد: ای پسر پیامبر انصاف بده! جدت فرمود: دنیا بهشت کافران است و زندان مؤمنان آیا دنیا برای تو با این همه نعمت زندان، و برای من با این همه فلاکت بهشت است؟



امام علیه‌السلام فرمود:

یا شیخ لو نظرت الی ما أعد الله لی و للمؤمنین فی الدار الآخرة مما لا عین رأته و لا أذن سمعت لعلمت أنى قبل انتقالی الیه فی هذه الدنیا فی سجن ضنک و لو نظرت الی ما أعد الله لک و لكل کافر فی الدار الآخرة من سعیر نار الجحیم و نکال العذاب المقیم لرأیت أنك مصیرک الیه الآن فی جنه واسعة و نعمه جامعه [۱].

(ای پیرمرد اگر پرده از پیش چشم تو کنار رود و نظر کنی به آنچه حق تعالی برای من و سایر مؤمنان در بهشت مهیا کرده است، چیزهایی که نه چشم‌ها دیده است و نه گوش‌ها شنیده است، می‌دانستی که دنیا برای من با این حالت زندان است. و اگر آنچه که خداوند متعال از آتش جهنم و انواع عذاب‌ها برای تو و سایر کافران در آخرت مهیا کرده است، می‌دید، الان گویا در بهشت وسیع با نعمت‌های فراوان قرار داری.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص ۴۱۳.

۲- کشف الغمه ج ۲، ص ۱۱۹.

### جایگاه اطفال مشرکین در آخرت

انسان‌ها با عقاید و اعمال‌شان، در آخرت سنجیده می‌شوند. خوبان به بهشت و بدان به جهنم رهسپار می‌گردند. اما کودکانی از مشرکین که به سن تکلیف نرسیده‌اند و هنوز گناهی مرتکب نشده‌اند، جایگاه‌شان کجاست؟  
قال علیه‌السلام:

لم یکن لهم سیئات فیعاقبوا بها فیکونوا من أهل النار، و لم یکن لهم حسنات فیجازوا بها فیکونوا من ملوک أهل الجنة، هم خدم أهل الجنة، یعنی اطفال المشرکین. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آنها گناهی ندارند، تا به خاطر آن تنبیه شوند و در جهنم گرفتار شوند. و نیز آنها حسناتی هم ندارند، تا به خاطر آن پاداشی دریافت کنند و از سران بهشتی‌ها شوند. بلکه آنان خدمت کار بهشتیان خواهند بود. [منظور اطفال مشرکان است.])

پی نوشت ها:

[۱] کنز العمال، ج ۱۴، ص ۴۹۸، ح ۳۹۴۱۲.

### جوانی حضرت مهدی در عصر ظهور

امام حسن علیه‌السلام در پاسخ به تعجب کنندگان از عمر طولانی حضرت مهدی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

لو قام المهدي لأنکره الناس لأنه يرجع الیهم شابا و هم یحسبونه شیخا کبیرا. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی مهدی قیام کند، مردم او را نمی‌شناسند، زیرا وی به صورت جوان بر آنها ظاهر می‌شود، در حالی که مردم او را پیری سال‌خورده می‌پندارند).

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۹۳ (به نقل از عقد الدرر، ص ۴۱ و ۴۲).  
 ۲- یوم الخلاص، ص ۱۴۵ (به نقل از منتخب الأثر، ص ۲۸۵).

### چ

#### چگونه پدر خود را می‌خواند؟

خوارزمی با سند خود از (امیرمؤمنان) علی علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:  
 حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام مرا «پدرجان» خطاب نکردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله «پدرجان» می‌گفتند، حسن علیه‌السلام مرا «یا ابالحسین»، و حسین علیه‌السلام مرا «یا ابالحسن» می‌خواند. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۰۷.

### ح

#### حسن بن حسن (مجروح نینوا)

او را حسن مثنی نیز می‌نامیدند. وی پیش از حرکت به سوی کربلا به منزل عموی خود رفت تا یکی از دو دخترش (فاطمه یا سکینه) را خواستگاری کند. امام حسین علیه‌السلام فرمود: هر کدام را که بیش تر دوست داری انتخاب کن. حسن خجالت کشید و پاسخی نداد. امام فرمود: من فاطمه را به ازدواج تو درمی‌آورم، او به مادرم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه تر است، این ازدواج همان روزها و یا در میان راه مدینه، مکه و کربلا به وقوع پیوست. [۱].

حسن مثنی با همسرش به همراه امام حسین علیه‌السلام کربلا رفت و در روز عاشورا شجاعانه جنگید و حماسه‌ها آفرید و هفده نفر از دشمنان اسلام را به درک واصل کرد. او سخت مجروح گردید و هیجده زخم بر بدنش وارد آمد و بر زمین افتاد و بی‌هوش شد. دشمنان خیال کردند که او کشته شده است، او را رهاش کردند. روز یازدهم محرم عمر سعد دستور داد سرهای شهیدان را از بدن جدا کنند، وقتی به او رسیدند، دیدند حسن بن حسن نیمه جان است. اسماء بن خارجه دایی وی (برادر مادر حسن مثنی) همراه آنان بود، چون چشمش به بدن نیمه جان وی افتاد از عمر سعد تقاضای مصرانه کرد، او را از میان شهدا بیرون آورد و به طرف کوفه برد تا درمانش کند. حسن بن حسن در کوفه به هوش آمد و وحشت زده از عمویش حسین علیه‌السلام پرسید. جواب دادند: شهید گشته است. چون حسن مثنی بهبود یافت روانه‌ی مدینه گشت و در آن جا او را به عنوان مجروح واقعه‌ی کربلا می‌شناختند. او مردی غیور و باهویت و رک گو بود تا آن جا که عبدالملک مروان از وی می‌ترسید و چشم می‌زد، هر کجا قدم می‌گذاشت، قضایای

کربلا را تعریف می‌کرد و آن را زنده می‌داشت. عبدالملک مروان او را عنصری مزاحم و مخالف علیه خود شناخته بود از این رو دستور داد او را در سن ۳۵ سالگی مسموم کردند [۲]، و به شهادت رساندند، که بعد از شهادت جنازه‌ی وی در بقیع مدفون گشت.

پی نوشت ها:

[۱] معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۰۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۷ - ۱۶۶. سادات طباطبایی از نسل حسن مثنی هستند.

### حلم حسنی

شهر شام که مرکز حکومت معاویه بود، کانون سم پاشی و تبلیغات بر ضد اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشمار می‌رفت. روزی پیرمردی جاهل، از اهالی شام در حالی که سوار بر شترش بود به مدینه آمد. در مسیر راه امام حسن علیه السلام را که سوار بر مرکب بود شناخت و تا توانست از آن حضرت و پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام بدگویی کرده و نسبت‌های ناروا داد.

اصحاب خواستند متعرض او شوند ولی امام علیه السلام مانع شدند و در حالی که لبخندی بر لب داشتند به کنار پیرمرد شامی آمده و سلام کرده و فرمودند:

«ای پیرمرد! گویا غریب می‌باشی و در مدینه آشنایی نداری و اموری در مورد ما بر تو اشتباه شده است. اگر میل داشته باشید در منزل ما وارد شوید زیرا که ما منزل وسیع و ثروتی بسیار داریم و محلی را نیز برای مرکب شما در نظر می‌گیریم و تا هر وقت که مهمان ما باشید به شما بد نخواهد گذشت. اگر نیازمند باشی تو را بی‌نیاز می‌کنیم و اگر مدیون باشی آن را ادا می‌نماییم و اگر نیاز به راهنمایی داشته باشی تو را راهنمایی می‌کنیم.»

هنگامی که آن پیرمرد ناآگاه این کلمات پر مهر را از امام علیه السلام شنید، منقلب شده و به گریه افتاد. پس از شترش پیاده شد و بوسه بر دست آن حضرت زد و گفت:

«الله اعلم حیث يجعل رسالته.» [۱].

«خدا بهتر می‌داند که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد.»

و سپس گفت: «آن قدر در شام از بدیهای شما و پدر بزرگوارتان شنیده بودم که دلم مملو از بغض و عداوت شما شده بود و لکن اکنون دانستم که سخن شامیان برخلاف حقیقت بود و خدا شاهد است که تا چند لحظه‌ی قبل مبعوض‌ترین افراد در نزد من شما و پدرتان بودید و لکن اکنون محبوبترین انسانها در نزد من می‌باشید.»

سپس او تا مدتی مهمان خانه‌ی امام مجتبی علیه السلام بود و چون خواست به طرف شام بازگردد گفت: «بهترین سوغاتی که در این سفر نصیب من شد آن بود که دلم از محبت امام خویش سرشار و از بغض و عداوت دشمن او معاویه مالا مال گشت.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] انعام / ۱۲۴.

[۲] کشف الغمّة، علی بن عیسی، ج ۲، ص ۱۳۵.

## حالت امام حسن هنگام وضو

ابن شهر آشوب می گوید:

حسن بن علی علیه السلام چون وضو می گرفت، اندامش می لرزید و رنگش زرد می شد. از علت آن پرسیدند: فرمود: شایسته است بر هر که در پیشگاه پروردگار عرش بایستد، این که رنگش زرد شود و اندامش بلرزد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴: ۱۴.

## حمد الهی و فضیلت علی (ع)

روایت شده: امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: ای پسرم برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم، آن حضرت برخاست و چنین سخن گفت:

سپاس خدایی را سزااست که یگانه است و بدون شبیه، جاودانه است بدون ساخته شدن، پایدار است بدون سختی، آفریدگار است بدون رنج و مشقت، توصیف شده است بدون آنکه نهایی داشته باشد، شناخته شده است بدون محدودیت، استوار است و این امر از ازل با او می باشد، قلوب از هیبتش در شگفتی، و عقول از عزتش حیران، و گردنها در برابر قدرتش خاضع است.

نهایت قدرتش بر قلب خطور نکرده، و کنه جلالت او را مردم نمی یابند، و در نهایت، عظمتش توصیف گران عاجز می باشند، دانش دانایان به او نرسد، و فکر متفکرین به تدبیر امور او راه ندارد، داناترین مردم به او کسی است که او را به حد و نهایی توصیف نکنند، ابصار را درک کرده و اما ابصار او را درک نمی کنند، و او دانا و آگاهست.

اما بعد علی علیه السلام درگاهی است که هر که داخل آن شود مؤمن بوده و هر که از آن خارج گردد کافر است این گفتار را می گویم و از خدای بزرگ برای خود و شما طلب بخشش دارم.

خطبته فی تحمید الله و فضل ایه

روی ان علیا علیه السلام قال للحسن علیه السلام: یا بنی، قم فاخطب حتی اسمع کلامک فقام علیه السلام قال:

الحمد لله الواحد بغیر تشبیه الدائم بغیر تکوین، القائم بغیر کلفه الخالق بغیر منصبه الموصوف بغیر غایه المعروف بغیر محدودیه، العزیز لم یزل قدیما فی القدم ردعت القلوب لهیته و ذهلت العقول لعزته و خضعت الرقاب لقدرته

فلیس یخطر علی قلب بشر مبلغ جبروته، و لا یبلغ الناس کنه جلاله، و لا یفصح الواصفون منهم لکنه عظمته و لا تبلغه العلماء بالبابها و

لا اهل التفکر بتدبیر امورها، اعلم خلقه به الذی بالحد لا یصفه یدرک الابصار و لا تدرکه الابصار وهو الطیف الخیر

اما بعد فان علیا باب من دخله کان مؤمنا، و من خرج منه کان کافرا، اقول قولی هذا و استغفر الله العظیم لی و لکم.

## حمد الهی و فضیلت امیرالمومنین (ع)

روایت شده: حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم آن حضرت برخاست و فرمود:

سپاس خدای را سزااست، آنکه هر که سخن گوید صدایش را بشنود، و هر که سکوت نماید، به آن چه در قلب دارد آگاهست، و

هر که زندگی کند، روزی اش با اوست، و هر که بمیرد، بازگشتش به سوی اوست اما بعد، قبور جایگاه ما، و قیامت، وعده گاهمان و خداوند محاسبه گر ماست، علی علیه السلام دری است که هر که از آن داخل شود مؤمن است و هر که از آن خارج گردد کافر است.

خطبته فی تحمید الله و فضل ابیه

روی ان اباه علیا علیه السلام قال له علیه السلام: قم فاخطب لاسمع کلامک فقال علیه السلام فقال:

الحمد لله الذی من تکلم سمع کلامه، و من سکت علم ما فی نفسه، و من عاش فعلیه رزقه، و من مات فالیه معاده، اما بعد، فان القبور محللتنا، و القیامه موعدنا، و الله عارضنا، ان علیا باب، من دخله کان مؤمنا، و من خرج عنه کان کافرا....

### حیله اصحاب به امام حسن

روایت شده: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام رحلت فرمود مردم نزد امام حسن علیه السلام آمده و گفتند: تو خلیفه و جانشین پدرت می باشی، و ما پیرو تو و شنونده فرامین تو هستیم، ما را به امرت آشنا نما، امام فرمود:

به خدا سوگند دروغ گفتید، و به کسی که از من بهتر بود وفا نکردید چگونه به من وفا می کنید، و چگونه به شما مطمئن باشم، در حالیکه به شما اعتمادی ندارم، اگر راست می گوئید موعده من و شما پادگان مدائن است، به آنجا بیائید.

امام سوار شد و هر که قصد داشت، با ایشان سوار شد، و بسیاری ماندند و به گفتار خود وفا نکردند، و همچنانکه به امیرالمؤمنین علیه السلام مکر زدند به ایشان نیز حیل نمودند، امام برخاست و فرمود:

به من حیله زدید همچنانکه با کسی که قبل از من بود نیز حیله زدید، با کدام پیشوائی بعد از من می خواهید بجنگید، با کافر ستمکاری که به خدا و رسولش یک لحظه ایمان نیاورده، اسلام را نه او و نه بنی امیه ظاهر نساختند مگر از ترس شمشیر، و اگر از بنی امیه تنها یک پیرزن فرتوتی باقی نماند، دین خدا را به انحراف می کشاند، و اینگونه پیامبر خبر داده است.

آنگاه شخصی که از کنده بود را همراه چهار هزار سرباز به سوی معاویه فرستاد و فرمود تا در انبار چادر بزنند، و تا دستور او نیامده کاری نکنند - آنگاه ذکر می کند که معاویه او را تطمیع کرد و به سوی خود خواند، تا آنجا که گوید: این خبر که به امام رسید برخاست و فرمود:

این کندی به سوی معاویه رفته و به من خیانت نموده است، همواره به شما خبر داده ام که وفا در شما نیست و بنده دنیا ئید، من مرد دیگری را جای او قرار می دهم و می دانم که همانند او عمل می کند، و خداوند را در مورد من و شما مراقبت نمی کند.

پس امام مردی از قبیله مراد را همراه چهار هزار نفر به سوی معاویه فرستاد و پیشاپیش مردم آمد و از او تأکیدات محکمی گرفت ولی خبر داد که همانند فرد گذشته خیانت می کند، اما او سوگندهای محکمی خورد که پایدار می ماند، امام فرمود: او خیانت می کند - سپس خیانت او به امام را ذکر می کند.

خطبته فی غدر اصحابه به

روی انه لما مات علی علیه السلام جاء الناس الی الحسن علیه السلام، و قالوا: انت خلیفه ابیک و وصیه و نحن السامعون المطیعون لک، فمرنا بامرک، فقال علیه السلام:

کذبتم و الله، ما وفیتم لمن کان خیرا منی، فکیف تفون لی، و کیف اطمئن الیکم و لا- اثق بکم، ان کنتم صادقین فموعد ما بینی و بینکم معسکر المدائن.

فوافوا الی هناک.

فرکب و رکب معه من اراد الخروج، و تخلف عنه کثیر، فمافوا بما قالوه، و بما وعدوه، و غروه کما غروا امیرالمؤمنین علیه السلام

من قبله، فقال خطيبا و قال:

غررتمونی کما غررتم من کان من قبلی، مع ای امام تقاتلون بعدی، مع الکافر الظالم الذی لم یؤمن بالله و لا برسوله قط، و لا اظهر الاسلام هو و بنی امیه الا فرقا من السیف، و لو لم یبق لبنی امیه الا عجز درءاء، لبغت دین الله عوجا، و هکذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله.

ثم وجه اليه قائدا في اربعة الاف و كان من كنده، و امره ان يعسكر بالانبار و لا يحدث شيئا حتى يأتيه امره - ثم ذكر صيرورة الرجل الى معاوية بسبب تطميعة، الى ان قال: - فبلغ ذلك الحسن عليه السلام فقام خطيبا و قال: هذا الكندي توجه الى معاوية و غدر بي و بكم، و قد اخبرتمكم مرة بعد مرة، انه لا وفاء لكم، انتم عبيد الدنيا، و انا موجه رجلا اخر محله، و اني اعلم انه سيفعل بي و بكم ما فعل صاحبه، و لا يراقب الله في و لا فيكم. فبعث اليه رجلا من مراد في اربعة الاف، و تقدم اليه بمشهد من الناس و تؤكد عليه، و اخبره انه سيغدر كما غدر الكندي، فحلف له بالايمان التي لا تقوم لها الجبال انه لا يفعل فقال الحسن عليه السلام: انه سيغدر - ثم ذكر غدره بالامام عليه السلام.

### حضور حق و باطل در کاخ پادشاه روم

هنگامی که جنگ و لشکرکشی بین امیرالمؤمنین علی علیه السلام و معاویه بن ابوسفیان واقع شد، امام علی علیه السلام پیکی به سوی معاویه فرستاد که مردم را به قتل نرسانیم، بیا من و تو با هم مبارزه کنیم هر که غالب شد حق با او باشد، ولیکن معاویه پذیرفت.

و در این میان عده ای برای پادشاه روم گزارش دادند که دو نفر برای یکدیگر لشکرکشی کرده اند و تصمیم جنگ و کشتار دارند، یکی از شام و دیگری از کوفه است.

پادشاه روم نامه ای جداگانه برای هر یک فرستاد که هر کدام یک نماینده عالم و حکیم از خانواده خود را نزد او بفرستد تا با استفاده از کتاب انجیل بگوید که حق با کدام طرف خواهد بود.

پس معاویه فرزند خود، یزید را فرستاد و امام علی علیه السلام نیز فرزندش - حضرت مجتبی - را به سوی پادشاه روم فرستاد. یزید هنگامی که وارد شد تعظیم و تکریم کرد و دست او را بوسید، ولی موقعی که امام حسن مجتبی سلام الله علیه وارد شد اظهار داشت: الحمدلله که من یهودی و نصرانی و مجوسی نیستم؛ و خورشید و ماه و ستاره و بت و گاو نمی پرستم، بلکه مسلمان و خداپرست می باشم؛ و تعظیم و ستایش تنها مخصوص خداوند متعال، پروردگار جهانیان خواهد بود، و سپس در گوشه ای از مجلس نشست.

دو نماینده را مرخص کرد و بعد از گذشت دقایقی یزید را به حضور فرا خواند؛ و دستور داد تا سیصد و سی صندوقچه آوردند که در هر کدام مجسمه یکی از پیامبران الهی بود، سپس یکایک آن ها را گشود و هر مجسمه ای را که به یزید نشان می داد، می گفت: او را نمی شناسم و جواب مثبتی نمی داد؛ و بعد از آن سئوالاتی پیرامون ارواح مؤمنین و کفار مطرح کرد و یزید هیچ جوابی نمی دانست.

امام حسن علیه السلام را به حضور خواند و اظهار داشت: بدین جهت اول یزید را فرا خواندم تا بداند که هیچ نمی داند؛ ولی می دانم که تو دانا هستی؛ چون در کتاب انجیل خوانده ام که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و خلیفه اش علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود؛ او پدر تو می باشد.

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی از کتاب انجیل، تورات و قرآن سؤال کن تا ان شاء الله جواب گویم؟ یکی پس از دیگری به آن حضرت نشان داد و حضرت آن ها را با توضیح، معرفی می نمود؛ و نیز مجسمه هائی از فرعون و سلاطین

گذشته را نشان وی داد و حضرت آن‌ها را با صفات و خصوصیاتشان معرفی می‌کرد، تا آن‌که در نهایت مجسمه‌ای را بیرون آورد که وقتی حضرت آن را دید گریان شد، پادشاه روم علت گریه امام علیه السلام را جویا شد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ و آن‌گاه پاره‌ای از خصوصیات اخلاقی و اجتماعی رسول الله صلی الله علیه و آله را بیان نمود؛ و از آن جمله فرمود: جدم رسول خدا مردم را به کارهای خوب دستور می‌داد و از کارهای زشت جلوگیری می‌نمود، همیشه انگشتر به دست راست می‌کرد، و با همگان خوش صحبت و خوش برخورد بود.

بعد از آن پادشاه روم هفت مسئله از حضرت مجتبی سلام الله علیه پرسید و حضرت تمامی آن‌ها را به طور مشروح پاسخ فرمود. و چون پادشاه پاسخ سؤال‌های خود را دریافت کرد خطاب به یزید کرد و گفت: کسی این سؤال‌ها را می‌داند که یا پیغمبر خدا و یا خلیفه پیغمبر باشد؛ و یزید خاموش و سرافکننده نشسته بود.

و پس از آن که مجلس خاتمه یافت جوایز و هدایای ارزنده‌ای تقدیم امام حسن مجتبی علیه السلام کرد و سپس به هر یک از یزید و حضرت مجتبی نامه‌ای برای پدرانشان نوشت.

و محتوای نامه برای معاویه چنین بود: ای معاویه! کسی خلیفه پیغمبر می‌باشد که به تمام علوم و فنون آگاه بوده و دارای کمالات و معارف الهی باشد.

محتوای نامه برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین بود: همانا حقیقت امر و خلافت پیامبر بایستی مخصوص شما باشد؛ و پس از شما دو فرزند شما از دیگران شایسته‌تر می‌باشند؛ و هر که با شماها جنگ و ستیز و دشمنی نماید به لعنت و غضب پروردگار گرفتار خواهد شد. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] تلخیص از تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ج ۲، ص ۲۶۸، مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۳۶۴، ح ۹۲۴، بحارالأنوار: ج ۱۰، ص ۱۳۲، ح ۲.

### حشر مردم در روز قیامت

طبرانی با سند خود از حسن بن علی علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم در روز قیامت، پابره‌نه و عریان محشور می‌شوند. زنی پرسید: ای رسول خدا! پس چگونه بعضی از ما بعض دیگر را می‌بینند؟ فرمود: «دیدگان در آن روز خیره‌اند» و دیده بر آسمان دوخت. آن زن گفت: ای رسول خدا! از خدا بخواه که عورت‌ها را ببوشاند. آن حضرت فرمود: «خدایا! عورت او را ببوشان.» [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] المعجم الكبير ۳: ۹۰ ح ۲۷۵۵.

### حسن (ع) سخن می‌گوید و علی می‌شنود

فرات کوفی با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام به حسن علیه السلام فرمود: فرزندم! برخیز و خطبه بخوان؛ تا سخنت را بشنوم. حسن علیه السلام عرض

کرد: پدرجان! چگونه خطبه بخوانم و حال آن که به چهره‌ات می‌نگرم (و) شرم می‌کنم؟ پس علی بن ابیطالب علیه‌السلام مادران فرزندان خود را (بر پای سخن او) جمع کرد و خود در جایی پنهان شد. که سخن او را می‌شنید. پس حسن علیه‌السلام برخاست و فرمود: سپاس مخصوص خدایی است که یگانه‌ی بی‌مانند، پیوسته‌ی بی‌آفرینش، قائم به ذات بی‌مشقت، آفریدگار بی‌تلاش، توصیف شده‌ی بی‌نهایت، شناخته شده‌ی بی‌محدودیت، و عزیزی است که همیشه در ازلیت خود سرمدی است. دل‌ها از بیم هیبت او خاموش، عقل‌ها از هراس عزت او مدهوش و گردن‌ها از عظمت قدرت او افتاده است. اندازه‌ی جبروت او (و توانمندی‌اش) بر (اندیشه و) دل هیچ انسانی نگذرد. ژرفای جلالش را (ادراک) هیچ کسی نرسد. عمق عظمتش را هیچ بیانگری، بیان نتواند. دانشمندان با عقول خود به او نرسند، اندیشمندان با تدبیر امورشان او را نیابند. داناترین آفریدگان به او کسی است که او را با حد (و حدود) نشناسد. او دیدگان را دریابد و دیدگان او را درنیابند. او لطیف آگاه است. اما بعد، علی علیه‌السلام بایی است که هر کس داخل آن باب شود، مؤمن است و هر کس از آن خارج شود، کافر است. به این باور پایبندم و از خدای بزرگ برای خود و شما، طلب مغفرت می‌کنم.

پس علی بن ابیطالب علیه‌السلام برخاست و میان دیدگان او را بوسید و فرمود: «فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعض دیگرند، و خداوند شنوای داناست. [۱]» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] (ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم).

[۲] تفسیر الفرات: ۷۹ ح ۵۵.

### حفظ خون مسلمانان

اربلی می‌گوید:

چون حوثره‌ی اسدی علیه معاویه شورش کرد، معاویه به حسن علیه‌السلام رو کرد، و درخواست کرد تا آن حضرت عهده‌دار نبرد با او گردد. حسن علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا! من از تو دست کشیدم تا خون مسلمانان مصون ماند. گمان نمی‌کردم اینک چنین شود که از جانب تو به جنگ افرادی بروم که جنگ با تو، یقیناً از نبرد با آنان، سزاوارتر است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّه ۱: ۵۷۳.

### حدود الهی، شفاعت بردار نیست

ابن شهر آشوب نقل کرده است: [امیر مؤمنان] علی علیه‌السلام یک مرد اسدی را دستگیر کرد تا حد بزند، خویشانش جمع شدند تا از او شفاعت کنند. و از حسن بن علی علیه‌السلام خواستند که همراه آنان شود. امام حسن علیه‌السلام فرمود: نزد علی علیه‌السلام بروید که او، خود داناتر [و مهربان‌تر از هر کسی] به احوال شماست. پس نزد آن حضرت آمدند و خواستند که او را عفو کند. آن حضرت فرمود: از من چیزی را که در توانم باشد نمی‌خواهید مگر آن که به شما خواهم داد. و آنان با این تصور که آن حضرت



شفاعتشان را پذیرفته است، بیرون آمدند؛ و حسن علیه‌السلام پرسید: چه شد؟ گفتند: خیلی خوب. و برایش فرموده‌ی امیرمؤمنان علیه‌السلام را نقل کردند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: چه خواهید کرد اگر رفیقتان حد خورده باشد؟ و آنان این سخن را ناچیز شمردند. پس امیرمؤمنان علیه‌السلام او را آورد و حد زد، و فرمود: «سوگند به خدا! چشم‌پوشی از حد الهی، در توان من نیست». [۱]

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۲: ۱۴۷.

### حد مساحقه

کلینی رحمه الله با سند خود از محمد بن مسلم نقل کرده است:

از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمودند: حسن بن علی علیه‌السلام در مجلس امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که گروهی آمدند و گفتند: ای ابامحمد! امیرمؤمنان علیه‌السلام را می‌خواهیم. فرمود: کارتان چیست؟ عرض کردند: می‌خواهیم سؤالی بپرسیم. فرمود: بگویید سؤال شما چیست؟ عرض کردند: زنی با شوهرش آمیزش کرده، و چون مرد از او فراغت یافته، زن برخاسته و با همان شهوت خود با کنیزک باکره‌ای همبستر شده و با او مساحقه کرده و نطفه را در رحم او افکنده و او آبستن شده است؛ اینک حکم آن چیست؟ فرمود:

این، سؤال پیچیده‌ای است که تنها ابوالحسن علیه‌السلام از عهده‌ی آن برمی‌آید. و من پاسخ شما را می‌دهم؛ اگر درست بود، از خدا، سپس از امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌دانم، و اگر اشتباه کردم، از خودم می‌باشد و امیدوارم که - به خواست خدا - اشتباه نکنم: ابتدا، سراغ آن زن می‌روند و از او مهرالمثل کنیز باکره را می‌گیرند؛ زیرا با زایمان وی، بکارتش می‌رود. سپس او را حد [۱] می‌زنند؛ زیرا با این که شوهردار بود، آن عمل منافی را انجام داده است. سپس انتظار می‌کشند تا نوزاد به دنیا آید و او را به پدرش - که صاحب نطفه باشد - بسپارند. سپس آن کنیزک را [اگر با رضایت خود مساحقه کرده باشد] نیز حد می‌زنند. راوی می‌گوید: آن گروه از نزد آن حضرت رفتند و امیرمؤمنان علیه‌السلام را دیدند، و امیرمؤمنان علیه‌السلام به آنان فرمود: با ابامحمد، چه گفت و گویی داشتید؟ و آنان جریان را بازگو کردند، و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: اگر از من می‌پرسیدید، پاسخ من نیز بیش از آنچه فرزندم گفته است، نبود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مشهور فقهاء، حد مساحقه را صد تازیانه می‌دانند.

[۲] کافی ۷: ۲۰۲، ح ۱.

### حب دنیا

دیلمی می‌گوید: و امام حسن علیه‌السلام فرمود:

هر کس دنیا را دوست بدارد، ترس آخرت از دلش بیرون می‌رود، و هر کس حرص دنیایش فزونی یابد، جز دوری از آن نیفزاید و

بغض او از خدا، بیفزاید. و حریص تلاشگر [در جمع ثروت و ریاست]، و زاهد قانع، هر دو، خوراک روزی خود را بی کم و کاست به دست می‌آورند؛ پس چرا پی‌درپی در آتش افتادن؟! و همه‌ی خیر، در یک ساعت صبر کردن [در برابر گناه] است که آسایش بی‌پایان و خوشبختی فراوان را موجب می‌شود. و جویندگان دو گروهند: گروهی که دنیا را می‌جویند تا چون به آن رسند، نابود شوند، و گروهی که آخرت را می‌جویند تا چون به آن رسند، نجات یافته‌ی رستگار باشند.

و ای رادمرد! بدان که اگر به [رستگاری] آخرت دست یابی، از دست‌رفته‌ها و سختی‌های دنیا زیانت نرساند، و اگر از آن محروم مانی، داشته‌های دنیا سودت نبخشند. [۱].

متقی هندی می‌گوید: حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:

هر کس دنیاخواه باشد، او را به هراس افکند، و هر کس به آن بی‌رغبت باشد، باک ندارد که چه کسی آن را بخورد. دوستدار دنیا، بنده‌ی کسی است که دنیا را مالک است. کم‌ترین چیز در دنیا، آدمی را کفایت می‌کند ولی همه‌ی دنیا بی‌نیازی نمی‌آورد. و هر کس دو روزش در دنیا، برابر باشد، فریب خورده است و هر کس امروزش بهتر از فردایش باشد، زیان دیده است. و هر کس کمبودهای خود را نجوید، در کاستی قرار دارد و هر کس در کاستی باشد، مرگ برای او بهتر است. [۲].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] ارشاد القلوب: ۲۴.

[۲] کنز العمال ۱۶: ۲۱۴، ح ۴۴۲۳۶.

### حاجت خواهی از اهل آن

کلینی رحمه الله با سند خود از هشام بن حکم نقل کرده است:

ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام به من فرمود: ای هشام!... حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: هر گاه حاجتی خواستید، آن را از اهل آن بخواهید. عرض شد: ای فرزند رسول خدا! اهل حاجت چه کسی است؟ فرمود: آن کسانی که خداوند در قرآن، از آنان یاد کرد و فرمود: «تنها ژرف نگرانند که پند پذیرند» [۱]، ژرف نگران همان خردمندانند. [۲].

یعقوبی می‌گوید: و امام حسن علیه‌السلام فرمود:

از دست دادن حاجت، بهتر از آن است که آن را از نااهلش بخواهی. و سخت‌تر از مصیبت، بدخلقی است. و پرستش خدا، انتظار فرج است.

و نیز فرمود: عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که هر گاه کسی حاجتی از او می‌خواست، او را جز با [رفع] آن حاجت و گفتار [خوش و] نرم بر نمی‌گرداند. [۳].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] زمر: ۹؛ (انما یتذکر أولوا الألباب).

[۲] کافی ۱: ۱۹؛ ح ۱۲.

[۳] تاریخ یعقوبی ۲: ۱۳۶.

## حبشی بودن اصحاب اخدود

یکی از حوادث مهم تاریخی که مورخان در مورد آن اختلاف نظر دارند، حوادث مربوط به اصحاب اخدود می‌باشد که بنا به نقل تفسیر نمونه [۱] ده قول در این مسئله وجود دارد. برخی می‌گویند: مراد، اصحاب اخدود یمن، و برخی دیگر می‌گویند: مراد از اصحاب اخدود، گروهی از مردم و ساکنین شام، یا فارس و یا حبشه می‌باشند.

از امام مجتبی علیه‌السلام نسبت به اصحاب اخدود سؤال کردند که در آیه‌ی ۴ سوره‌ی بروج آمده است (قتل اصحاب الأخدود) آنها چه کسانی بودند که آنها را دسته جمعی در آتش سوزاندند؟.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

هم الحبشۃ [۲] (آنها همان حبشیانند)

پی نوشت ها:

[۱] در ذیل آیه‌ی ۴، سوره‌ی بروج.

[۲] کنز العمال، ج ۲، ص ۵۴۹، ح ۴۷۰۰.

## حرمت صدقه بر اهل بیت

براساس روایات صدقه بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام می‌باشد و این به جهت تعظیم مقام آنان است. در این باره امام حسن علیه‌السلام می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

و عقلت منه أنی مررت یوما بین یدیه فی جرن من جرن تمر الصدقه، فأخذت تمره و طرحتها فی فی فأخذ بقفا، ثم أدخل یده فی فی فانتزعها بلعابها، ثم طرحها فی الجرن، فقال أصحابه: لو ترک الغلام فأکلها، فقال: ان الصدقه لا تحل لآل محمد «صلی الله علیه و آله و سلم» [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(من از وی (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) چنان آموختم که روزی جلوی ایشان در خرمن خرما خشک کنی در خرماهای صدقه راه می‌رفتم. خرمایی را برداشته و در دهانم انداختم. آن حضرت پشت گردنم را گرفت و دست در دهانم کرد و آن را با شیرهاش از دهانم بیرون آورد و آن را مجدداً به خرمن زار افکند. اصحاب ایشان گفتند: کودک را وا می‌گذاشتی که خرما را بخورد. فرمود:

«صدقه هرگز بر آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - حلال نیست.»

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱.

۲- الاستیعاب ج ۱، ص ۴۴۱، ص ۸.

- ۳- الأمالی یحیی بن حسین الشجری، ج ۲۰، ص ۳۲۹، ح ۱۷۲۵.
- ۴- المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج ۳، ص ۱۰۴، ح ۲، و ص ۱۱۷ ح ۴۹۸۴.
- ۵- بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۷۶، س ۱۰، ح ۱۴.
- ۶- بشاره المصطفی، ص ۲۶۸، س ۱۸.
- ۷- تاریخ دمشق ابن منظور، ج ۷، ص ۵ و ۹، س ۲ و ۷.
- ۸- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام) ص ۷، ح ۳.
- ۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶، س ۹.
- ۱۰- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۸.
- ۱۱- فضائل الخمسه ج ۳، ص ۲۴۳، ص ۴.
- ۱۲- فیض القدير، ج ۲، ص ۵۵۲، س ۱، ح ۲۵۲۹، س ۱۴.
- ۱۳- كشف الغمّه ج ۲، ص ۱۰۶.
- ۱۴- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۱۸، ح ۲/۷۷۹۵.
- ۱۵- مسند احمد حنبل، ص ۲۰۰، س ۵.

### حمایت امام از عدم بیعت امام حسین با معاویه

زمانی که معاویه وارد کوفه شد از امام حسین علیه السلام برای خود بیعت می‌خواست. آن حضرت از بیعت امتناع نمود، ولی معاویه خواست با اجبار از او بیعت بگیرد که امام حسن مجتبی علیه السلام معاویه را از این کار بازداشت و چنین فرمود:

قال علیه السلام:

یا معاویه! لا تکرهه فانه لن یبایع أبدا، او یقتل و لن یقتل حتی یقتل أهل بیته. و لن یقتل أهل بیته حتی تقتل شیعتہ و لن تقتل شیعتہ حتی یبید أهل الشام [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای معاویه! او «امام حسین علیه السلام» را مجبور نساز، زیرا وی هرگز بیعت نخواهد کرد، مگر آن که کشته شود، و هرگز کشته نخواهد شد، تا اینکه خویشانش کشته شوند، و خویشانش هرگز کشته نخواهند شد، تا آن که شیعیانش کشته شوند، و شیعیانش هرگز کشته نخواهند شد، مگر آن که اهل شام نابود شوند.)

پی نوشت ها:

[۱] الفتوح (ابن اعثم کوفی) ج ۴، ص ۲۹۴.

### حج

فلسفه‌ی نام گذاری حج اکبر

یکی از مهم ترین عبادت‌ها در اسلام حج بیت الله الحرام است که بزرگ‌ترین همایش سیاسی عبادی مسلمانان به شمار می‌رود. در حج، عبادت‌ها و برنامه‌های متنوعی وجود دارد. یکی از آنها برنامه‌ی براءت از مشرکین می‌باشد که در حج اکبر در سال نهم هجری

اجرا شد و امام علی علیه السلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را اجراء نمود. دستور براءت از مشرکان در آیه‌ی ۳ سوره‌ی براءت «توبه» آمده است.

و أذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الأكبر ان الله برىء من المشركين و رسوله امام حسن مجتبی علیه السلام پیرامون فلسفه‌ی نامگذاری این حج در آیه‌ی کریمه به حج اکبر چنین فرمود:  
قال علیه السلام:

سمى يوم الحج الأكبر لاجتماع المسلمين و المشركين فيه و موافقته لأعياد أهل الكتاب و لم يتفق ذلك قبله و لا بعده فعظم في قلب كل مؤمن و كافر [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(روز حج اکبر نامیده شده، زیرا مسلمانان و مشرکان در آن همدل و هم داستان شدند و آن از این جهت بود که برای هر دو گروه ایام حج محسوب شد. و آن، با اعیاد اهل کتاب [نیز] مقارن شد. در حالی که نه پیش از آن و نه بعد از آن چنین تقارنی نبوده است. از این رو، در دل هر مؤمن و کافر بزرگ گردیده است.)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۱۷۳.

### حجرالاسود

بر طبق نقل آیات قرآن کریم، [۱] پس از آن که حضرت آدم علیه السلام با نزدیک شدن به درختی که از آن نهی شده بود، مرتکب ترک اولی شد، و در این حد خدا را نافرمانی کرد، که خداوند او را به زمین هبوط داد. امام حسن علیه السلام در این زمینه فرمود:

قال علیه السلام:

ان آدم علیه السلام لما هبط من الجنة هبط على أبي قبيس و الناس يقولون بالهند، فشكى الى ربه الوحشة و انه لا يسمع ما كان يسمع في الجنة فأهبط الله تعالى عليه ياقوته حمراء فوضعت في موضع البيت فكان يطوف بها آدم علیه السلام و كان يبلغ ضوءها الأعلام فعملت الأعلام على ضوءها فجعله الله عزوجل حراما [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(زمانی که منزلت و جایگاه حضرت آدم در پیشگاه خداوند دچار تغییر شد و خداوند او را از بهشت فرو فرستاد، حضرت آدم (که درود خدا بر پیامبر ما و آلش و بر او باد) بر فراز [کوه] ابوقیسیس فرود آمد. (اما مردم [اهل سنت] می گویند بر سرزمین هندوستان فرود آمده است) وی از تنهایی و از اینکه آنچه را که در بهشت می شنید، اکنون نمی شنود، به درگاه خداوند شکایت کرد. این بود که خداوند یاقوت سرخی را فرو فرستاد که در جایگاه فعلی بیت (الله الحرام «کعبه») نهاده شد. و حضرت آدم همواره بر آن طواف می کرد و از آن یاقوت نوری بر می خاست که پرتو آن به قله‌ی کوه‌های بزرگ اطراف می تابید، چنان که آن قله‌ها از تابش آن نور، دیده می شدند، و به همین خاطر خدای بزرگ آنجا را حرم قرار داد.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره، آیه‌های ۳۵ - ۳۷.

[۲] علل الشرایع ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۴.

### حدیث کساء

آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء

آیات بسیاری از قرآن کریم در شأن اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است. از جمله‌ی آنها آیه‌ی تطهیر (آیه‌ی ۳۳، سوره‌ی احزاب) می‌باشد. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

لما نزلت آیه‌ التّطهیر جمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی کساء لأم سلمة خیری ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بیتی و عترتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی آیه‌ی تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را درون کسای خیری متعلق به ام‌سلمه گرد آورد و سپس فرمود: بارخدا یا! اینان اهل بیت و عترت من هستند. پس پلیدی را از آنها دور کن و به طهارت مخصوص خود، پاکیزه‌شان دار.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۵۶ و ۶۱.

۲- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۰، ح ۶۴۹.

۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۵۷۹، ح ۱۵، و ص ۵۸۱، ح ۲۰.

### حرم (حد حرم الهی در مکه)

بر طبق نقل آیات قرآن کریم، [۱] پس از آن که حضرت آدم علیه‌السلام با نزدیک شدن به درختی که از آن نهی شده بود، مرتکب ترک اولی شد، و در این حد خدا را نافرمانی کرد، که خداوند او را به زمین هبوط داد. امام حسن علیه‌السلام در این زمینه فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان آدم علیه‌السلام لما هبط من الجنّة هبط علی ابي قیس و الناس یقولون بالهند، فشکی الی ربه الوحش و انه لا یسمع ما کان یسمع فی الجنّة فأهبط الله تعالی علیه یاقوته حمراء فوضعت فی موضع البیت فکان یطوف بها آدم علیه‌السلام و کان یبلغ ضوؤها الأعلام فعملت الأعلام علی ضوئها فجعله الله عزوجل حرما [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(زمانی که منزلت و جایگاه حضرت آدم در پیشگاه خداوند دچار تغییر شد و خداوند او را از بهشت فرو فرستاد، حضرت آدم (که درود خدا بر پیامبر ما و آلش و بر او باد) بر فراز [کوه] ابوقیس فرود آمد. (اما مردم [اهل سنت] می‌گویند بر سرزمین هندوستان فرود آمده است) وی از تنهایی و از اینکه آنچه را که در بهشت می‌شنید، اکنون نمی‌شنود، به درگاه خداوند شکایت کرد.

این بود که خداوند یاقوت سرخی را فرو فرستاد که در جایگاه فعلی بیت (الله الحرام «کعبه») نهاده شد. و حضرت آدم همواره بر آن طواف می‌کرد و از آن یاقوت نوری بر می‌خاست که پرتو آن به قله‌ی کوه‌های بزرگ اطراف می‌تابید، چنان که آن قله‌ها از تابش آن نور، دیده می‌شدند، و به همین خاطر خدای بزرگ آنجا را حرم قرار داد.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره، آیه‌های ۳۵ - ۳۷.

[۲] علل الشرایع ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۴.

### حد شراب

حد خوردن ولید بن عقبه

ولید عقبه (برادر رضاعی عثمان بن عفان خلیفه‌ی سوم) زمانی که والی کوفه بود شرب خمر نموده و این مطلب برای عثمان و همه‌ی مسلمانان ثابت شد. زمانی که خواستند حد بر او اجرا کنند کسی جرأت نمی‌کرد، چون ولید آنها را تهدید نموده و به قرابت خود با خلیفه می‌ترساند.

امام علی علیه‌السلام تازیانه را برداشت تا حد الهی را بر او جاری سازد. این زمان امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

ول حارها من تولى قارها [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (کسی که خنکی آن را چشید، باید گرمای آن را نیز تحمل نماید).

این مطلب ضرب المثلی است که توسط امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی ولید بن عقبه به هنگام اجرای حد شراب توسط حضرت علی علیه‌السلام به کار رفته است و گویای این حقیقت است که اگر کسی لذت شراب را چشید، باید سوز شلاق‌های آن را نیز تحمل نماید.

پی نوشت ها:

[۱] المستقصی، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۱۴۰۵.

### حسد

نکوهش از حسد

یکی از بدترین رذایل اخلاقی در فرهنگ اسلامی حسادت نسبت به دیگران است. روانشناسان می‌گویند: «حسد آمیزه‌ای از کینه‌جویی و ترس است که به خاطر ترس انسان حسود توانایی ابراز بغض و کینه را ندارد و لذا نسبت به دیگران رشک می‌ورزد.» امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این بیان یکی از پیامدهای شوم حسد را بیان می‌فرمایند.

قال علیه‌السلام:

ما رأیت ظالما أشبه بمظلوم من حاسد [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (من ظالمی مظلوم نامتر از حسود سراغ ندارم).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱، ح ۶.

۲- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص ۷۲۳، ح ۵۸، و ص ۵۵۵، ح ۹.

۴- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۷ به نقل از «مطالب السؤل ص ۶۹ ط. ا».

### حلم امام در برابر دشمن ناآگاه

در حدیث آمده است یکی از اهل شام که به مدینه آمده بود، همین که با امام حسن علیه‌السلام برخورد نمود شروع کرد به ناسزاگویی (همان گونه که در شام اهانت و ناسزاگویی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رایج بود) امام علیه‌السلام به او پاسخی نداد تا سخنانش تمام شود. سپس آن حضرت به مرد شامی سلام کرد و فرمود:

أیها الشیخ أظنک غریبا و لعلک شبهت فلو استعبتنا اعتبناک و لو سألنا أعطیناک و لو استرشدتنا أُرشدناک و لو استحملتنا و ان کنت جائعا اشبعناک و ان کنت عریانا کسوناک و ان کنت محتاجا اغیناک و ان کنت طریدا آویناک و ان کان لک حاجه قضیناها لک فلو حرکت رحلک الینا و کنت ضیفنا الی وقت ارتحالک کان اعود علیک لأن لنا موضعا رحبا و جاها عریضا و مالا کثیرا. (کثیرا) [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای شیخ گمان می‌کنم که غریب باشی و گویا بر تو اموری مشتبه شده باشد، پس اگر از ما حلالیت بطلبی و بخواهی که از تو راضی شویم، از تو راضی و خشنود می‌شویم و اگر چیزی سؤال کنی برایت باربر فراهم می‌کنیم و اگر از ما طلب ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می‌کنیم و اگر باربرداری بطلبی عطا می‌کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر می‌کنیم و اگر برهنه باشی تو را می‌پوشانیم و اگر محتاج باشی بی‌نیازت می‌کنیم و اگر رانده شده‌ای ترا پناه می‌دهیم و اگر حاجتی داری حاجتت را برمی‌آوریم و اگر بار خود را به خانه‌ی ما فرود آوری و میهمان ما باشی، تا وقت رفتن برای تو بهتر خواهد بود، زیرا که ما خانه‌ی بزرگ و جاه و مال فراوان داریم.)

در ادامه‌ی روایت آمده است:

آن مرد چون این برخورد را از حضرت امام مجتبی علیه‌السلام دید، گریست و گفت:

(شهادت می‌دهم که تو جانشین خدا در زمین هستی و خدا می‌داند که رسالت خویش را در کجا قرار دهد. من پیش از این سرسخت‌ترین دشمن تو و پدرت بوده‌ام، اما الان دوست داشتنی‌ترین شخص نزد من تو هستی.)

و در حدیث دیگری آمده است:

مردی از اهل شام می‌گوید به مدینه رفتم کسی را دیدم که نیکوتر از او ندیده بودم، پرسیدم او کیست؟ گفتند: حسن بن علی است. بر علی رشک بردم که پسری این چنین دارد، رفتم در مقابلش به او گفتم: آیا تو پسر ابوطالبی؟

قال علیه‌السلام:

أنا ابن ابنه. قلت: فیک و بأبیک أسبهما. قال علیه‌السلام: أحسبک غریبا. قلت: أجل. قال علیه‌السلام: فمل معی ان احتجت الی منزل



آنزلناک و الی مال أرفدناک و الی حاجة عاوناک [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(من پسر او هستم. گفتم: پس به تو و پدرت دشنام می‌دهم. امام علیه السلام فرمود: تو را غریبه می‌بینم. گفتم: بله، فرمود: همراه من شو! چنانچه نیاز به منزلی داشتی میزبانان می‌شویم و اگر نیازمند کمک مالی بودی، تو را تأمین می‌کنیم و اگر به کاری نیاز داشتی کمکت می‌کنیم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۸ به نقل از مقتل الحسین خوارزمی، ص ۱۳۱، ط الغری.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

۳- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۲۶.

۴- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام ص ۱۶۹، ح ۲۵۰.

۵- کامل میرد، ج ۱، ص ۳۲۵.

۶- مسند امام مجتبی علیه السلام ص ۵۰، ح ۱۰، و ص ۹۳، ح ۱۰۳.

۷- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۹.

۸- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۲.

[۲] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۸، و ۱۱۹ به نقل از مطالب السنوول، ص ۶۷ ط. طوان.

۲- الکامل فی اللغة و الأدب (للمیرد) ج ۲، ص ۸۴.

۳- ربیع الابرار، ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۳۲.

۴- نثر الدرر، ج ۱، ص ۳۳۱، ب ۴.

۵- نهائیه الارب، ج ۶، ص ۵۲، ط قاهره و ص ۱۱۷، ح ۴.

### حلم امام در برابر دشمن آگاه (مروان)

زمانی که مروان والی مدینه بود هر جمعه در خطبه‌های نماز جمعه علی علیه السلام را سب می‌کرد و یک بار برای امام حسن مجتبی علیه السلام پیغام زشتی داد، امام علیه السلام با حلم و بردباری تمام فرمود:

قال علیه السلام:

ارجع الیه فقل له: انی والله لا- أمحو عنک شیئا مما قلت بأن أسبک و لکن موعدی و موعدک الله، فان کنت صادقاً جزاک الله بصدقک، و ان کنت کاذباً فالله أشد نقمۀ [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(به سوی او باز گرد و به او بگو: سوگند به خدا که با دشنام دادن به تو، چیزی از [گناه] تو نخواهم شست، اما قرار من و تو [نزد] خدا باشد، چنانچه راست گفته‌ای خداوند تو را به [پاداش] راستگویی اجر دهد ولی اگر دروغ گفته باشی، خداوند بسی سخت کیفر است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۹، ح ۵، به نقل تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۰.

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۰.

### حفظ حرمت آبروی سائل در هنگام بخشش

یکی از ضرورت‌های ارزشمند اخلاقی حفظ آبرو و شخصیت نیازمندان و درخواست کنندگان است. روزی کسی در مجلس امام حسن علیه‌السلام خواست حاجتش را بیان کند، امام علیه‌السلام فرمود: خواسته‌ات را بنویس و بیاور تا آن را برآوریم. سائل نوشت و آورد.

امام علیه‌السلام دو برابر خواسته‌اش را به او عطا کرد و او رفت. همنشینان امام عرض کردند نامه‌ی با برکتی بود! امام علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام

برکتها علينا أعظم حين جعلنا للمعروف أهلا- أما علمت أن المعروف ما كان ابتداء من غير مسألة، فأما من أعطيته بعد مسألة فانما أعطيته بما بذل لك من وجهه [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(برکت آن برای ما بیشتر است، چرا که ما را جایگاه و صاحب معروف دانسته است (و با امید به بخشش ما به سوی ما آمده است) آیا نمی‌دانی معروف آن است که پیشاپیش بدون درخواست انجام شود آنچه که پس از درخواست دادی، به پاداش آن آبرویی است که در پای تو ریخت.)

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۴۷، ح ۱۰، به نقل از المحاسن و المساوی، ص ۵۵، ط بیروت بیهقی.

### حجت خدا در میان بندگان

یکی از ویژگی‌های ائمه علیهم‌السلام علم الهی آنهاست که اگر بخواهند می‌توانند از همه‌ی حقایق خبر دهند و این علاوه بر حجت خدا بودن آنهاست که به واسطه‌ی حجت خدا بودن نیز بر تمام عالم وجود اشراف کامل دارند. از جمله: پیرامون آگاهی آن حضرت به لغات مختلف خود فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان لله مدینتین احدهما بالشرق و الأخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل مدینة ألف ألف باب، لكل باب مصراعان من ذهب و فیهما سبعون ألف لغة، يتكلم كل واحد بخلاف صاحبه، و أنا أعرف جمع اللغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسین أخی [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خدای را دو شهر است که یکی در خاور دیگری در باختر است. آنها را دیوارهایی از آهن است و هر شهری را هزار هزار دروازه

است که هر دروازه‌ای را دو چهار چوب از طلاست و در آنها، هفتاد هزار گویش هست که هر کدام به خلاف رفیقش سخن می‌گوید و من تمام آن گویش‌ها را می‌دانم و نه در آنها و نه میان آنها و نه بر فراز آنها حجتی جز من و برادرم حسین نیست.

پی نوشت ها:

- ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۵.
- ۲- اختصاص شیخ مفید، ص ۲۹۱.
- ۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۵.
- ۴- الارشاد (للمفید) ص ۱۹۸.
- ۵- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۷، ح ۷.
- ۶- بصائر الدرجات، ص ۵۱۲، ح ۵، و ص ۵۱۳، ح ۱۱ و ص ۵۱۴، ح ۱۲.
- ۷- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۸، ح ۱۵.
- ۸- حلیة الأبرار، ج ۳، ص ۴۵، ح ۱ و ۲ و ص ۴۶، ح ۳ و ۴.
- ۹- کنز الدقایق، ج ۱۰، ص ۱۸۷.
- ۱۰- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱ و ص ۱۲ و ۱۳.
- ۱۱- مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۲۵۳، ح ۳۶/ ۸۷۴ و ص ۲۵۴، ح ۳۷/ ۸۷۵.
- ۱۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۹۸، ح ۵ و ص ۱۱۱ ح ۳، و ص ۴۹۹، ح ۳، و ص ۵۰۳، ح ۸.
- ۱۳- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۹ و ص ۴۰.

### حکمین

پس از پایان خفت بار ماجرای حکمیت سخن درباره‌ی آن میان مردم فراوان بود. برخی گفتند: چه شد که امیرالمؤمنین به نزدیکان خود بگوید که درباره‌ی حکمیت و حکمین صحبتی نمایند.

امام علی علیه السلام روزی از بالای منبر به فرزندش امام حسن علیه السلام توجه نموده و فرمود: برخیز درباره‌ی حکمین با مردم سخن بگو. امام حسن علیه السلام برخاست و فرمود:

قال علیه السلام:

أيها الناس انکم قد اکثرتم فی هذین الرجلین و انما بعثا لیحکما بالکتاب علی الهوی فحکما بالهوی علی الکتاب، و من کان هکذا لم یسم حکما و لکنه محکوم علیه.

و قد أخطأ عبد الله بن قیس، اذ جعلها لعبد الله بن عمر. فأخطأ فی ثلاث خصال: واحدة أنه خالف أباه اذ لم یرضه لها و لا جعله من أهل الشوری، و أخرى أنه لم یستأمره فی نفسه و ثالثه أنه لم یجتمع علیه المهاجرون و الأنصار الذین یعقدون الأماره و یحکمون بها علی الناس و أما الحکومه فقد حکم النبی علیه الصلاة و السلام سعد بن معاذ فی بنی قریظه فحکم بما یرضی الله به و لا شک و لو خالف یرضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مردم، درباره‌ی این دو مرد «عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص» زیاد حرف زدید و حق آن است که این دو تن اعزام شدند تا با

کتاب [خداوند] حکم بر نظرات شخصی کنند، ولی آنان با نظرات شخصی حکم بر کتاب [خداوند] کردند و هر کس چنین کند، حکم نامیده نشود، بلکه محکوم نامیده شود «محکوم علیه و خطا کار است». عبدالله بن قیس خطا کرد که عبدالله بن عمر را نامزد خلافت کرد و به سه دلیل در انتخابش دچار اشتباه شد.

دلیل اول آن که وی با پدر عبدالله [یعنی عمر] مخالفت ورزیده است، زیرا خود عمر پسر خویش را شایسته خلافت ندید و حتی وی را از افراد شورای خلافت هم قرار نداد.

دلیل دوم آن که وی از عبدالله کسب تکلیف نکرد، که آیا خود را لایق می‌داند یا نه و آیا راضی هست برای گرفتن عنان خلافت یا خیر؟.

دلیل سوم آن که مهاجرین و انصار که تصمیم گیرنده‌ی امارت هستند و با آن تصمیم بر مردم تکلیف معین می‌کنند، درباره‌ی عبدالله عمر همدل نیستند. اما خود حکمیت، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن معاذ را درباره‌ی سرنوشت بنی قریظه حکم قرار داد و وی بدان چه که خدا بر آن رضایت داشت، حکم کرد و چنانچه این کار خلاف بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز بدان رضا نمی‌داد.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۰.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۳۹۳، ح ۶۱۸.
- ۳- عقد الفرید، ج ۵، ص ۹۲.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۲۶۵، ح ۱.
- ۵- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۴۵. به نقل از حیاة الامام الحسن علیه السلام للشیخ باقر القرشی، ج ۱، ص ۴۷۹ ط. نجف.

### حمایت از یاران باوفا

در پی پذیرش صلح از طرف امام حسن علیه السلام معاویه به امام نوشت که همه‌ی گذشته‌ها را طبق درخواست تو فراموش می‌کنم، ولی سوگند خورده‌ام که هر گاه بر قیس بن سعد بن عباده (یکی از یاران باوفا‌ی امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام) پیروز شوم، دست و زبانش را ببرم. امام حسن علیه السلام در پاسخ نوشت:

من هرگز تا هنگامی که تو در طلب قیس بن سعد یا هر کس دیگری به هر جرمی باشی، با تو بیعت نخواهم کرد، هر چند جرم کسی کوچک یا بزرگ باشد [۱].

و در حدیث دیگری آمده است که:

زیاد بن ابیه حکم بازداشت یکی از یاران امام حسن علیه السلام را صادر نموده بود. امام حسن علیه السلام برای زیاد نامه‌ای نوشت.

و کتب علیه السلام:

اما بعد؛ فقد علمت ما کنا أخذنا لأصحابنا و قد ذکر فلان أنک قد عرضت له، فاحب الا تعرض له الا بخیر [۲].

امام حسن علیه السلام نوشت:

(اما بعد از حمد و سپاس خداوند، تو می‌دانی که ما برای یارانمان از معاویه چه عهده‌ی گرفته‌ایم. شخصی می‌گوید که؛ تو متعرض

او شده‌ای. من دوست دارم که جز به نیکی با او برخورد نکنی.)

زیاد پاسخ تندی به امام حسن علیه السلام نوشت: امام علیه السلام نامه‌ی او را برای معاویه فرستاد، معاویه به زیاد امر کرد که دست از یار باوفای امام حسن علیه السلام بردارد.

و در حدیث دیگری آمده است: به امام حسن علیه السلام خبر رسید که زیاد به ابیه (والی کوفه) سعید بن سرح (که از شیعیان اهل بیت علیهم السلام بود) را به اتفاق برادر، فرزند و همسرش زندانی کرد و خانه‌اش را ویران نموده و مالش را مصادره کرد. امام علیه السلام به زیاد بن ابیه نامه‌ای نوشت:

کتب علیه السلام:

أما بعد؛ فانك عمدت الی رجل من المسلمین له ما لهم و علیہ ما علیهم، فهدمت داره، و أخذت ماله، و حبست أهله و عیاله؛ فان أتاك كتابی هذا فان له داره، و اردد علیہ عیاله و ماله و شفعتی فیہ، فقد أجرته، و السلام.

... و کتب جواب کتابه کلمتین لا ثالثه لهما: من الحسن بن فاطمة الی زیاد بن سمیة، أما بعد، فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: «الولد للفراش و للعاهر الحجر». و السلام [۳].

امام حسن علیه السلام نوشت:

(اما بعد از حمد و ستایش خداوند، تو به مردی از مسلمانان که همان حقوق مسلمانان را داراست و هر چه که به نفع آنها باشد، به نفع او نیز هست و هر چه که به زیان آنها باشد، به زیان او نیز هست متعرض شده و خانه‌اش را ویران کرده و مالش را ستانده و اهل و عیالش را زندانی کرده‌ای. پس وقتی این نامه‌ی من به تو رسید، خانه‌اش را برایش بساز و عیال و مالش را به او بازگردان و شفاعت مرا درباره‌ی او بپذیر که من او را پناه داده‌ام. با درود.

(زیاد بن ابیه پاسخ نامطلوبی به امام حسن علیه السلام داد. امام متن جواب او را برای معاویه فرستاد و معاویه نیز زیاد را نکوهش کرد و دستور داد فرمان امام حسن علیه السلام را اجرا نماید.) امام حسن علیه السلام در پاسخ نامه‌ی زیاد نامه‌ای نوشت که تنها دو کلمه داشت و سه کلمه نشد: از حسن بن فاطمه به زیاد بن سمیه! اما بعد، همانا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرزند از آن بستر است و نصیب زناکار سنگ. با درود.) [۴].

پی نوشت ها:

[۱] نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۵، در کتاب الفتوح (ابن اعثم کوفی) ج ۴، ص ۲۹۴، مضمون این حدیث موجود می‌باشد.

[۲] ۱- البیان و التبین، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۹۲، ح ۷.

۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۸.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۳۷۵، ح ۳، و ص ۳۷۸، ح ۵.

۵- نثر الدرر، ج ۳، ص ۲۱.

[۳] ۱- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۹، ص ۸۶.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۹۴.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۳۷۶، ح ۴.

[۴] اشاره به انتصاب زیاد به ابوسفیان است.

براساس روایات صدقه بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام می‌باشد و این به جهت تعظیم مقام آنان است. در این باره امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

قال علیه السلام:

و عقلت منه أنى مررت يوما بين يديه فى جرن من جرن تمر الصدقة، فأخذت تمره و طرحتها فى فى فأخذ بقفاى، ثم أدخل يده فى فى فانتزعها بلعابها، ثم طرحها فى الجرن، فقال أصحابه: لو تركت الغلام فأكلها، فقال: ان الصدقة لا تحل لآل محمد «صلى الله عليه و اله و سلم» [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(من از وی (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) چنان آموختم که روزی جلوی ایشان در خرمن خرما خشک کنی در خرماهای صدقه راه می‌رفتم. خرمايي را برداشته و در دهانم انداختم. آن حضرت پشت گردنم را گرفت و دست در دهانم کرد و آن را با شیره‌اش از دهانم بیرون آورد و آن را مجدداً به خرمن زار افکند. اصحاب ایشان گفتند: کودک را وا می‌گذاشتی که خرما را بخورد. فرمود:

«صدقه هرگز بر آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - حلال نیست.»

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱.

۲- الاستیعاب ج ۱، ص ۴۴۱، ص ۸.

۳- الأمالی یحیی بن حسین الشجری، ج ۲۰، ص ۳۲۹، ح ۱۷۲۵.

۴- المصنف فى الاحادیث و الآثار، ج ۳، ص ۱۰۴، ح ۲، و ص ۱۱۷ ح ۴۹۸۴.

۵- بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۷۶، س ۱۰، ح ۱۴.

۶- بشارة المصطفى، ص ۲۶۸، س ۱۸.

۷- تاریخ دمشق ابن منظور، ج ۷، ص ۵ و ۹، س ۲ و ۷.

۸- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام) ص ۷، ح ۳.

۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶، س ۹.

۱۰- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۸.

۱۱- فضائل الخمسة ج ۳، ص ۲۴۳، ص ۴.

۱۲- فیض القدير، ج ۲، ص ۵۵۲، س ۱، ح ۲۵۲۹، س ۱۴.

۱۳- كشف الغمة ج ۲، ص ۱۰۶.

۱۴- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۱۸، ح ۲/۷۷۹۵.

۱۵- مسند احمد حنبل، ص ۲۰۰، س ۵.

**حق بودن قضا و قدر الهی**

هنگامی که امام حسن علیه‌السلام از کوفه (پس از صلح با معاویه) عازم مدینه بود. برخی از شخصیت‌های بزرگ شیعیان مانند: مسیب بن نجبه و ظبیان بن عماره تمیمی برای بدرقه‌ی آن حضرت آمدند.  
قال علیه‌السلام:

الحمد لله الغالب علی أمره، لو اجتمع الخلق جميعا علی ان لا یكون ما هو کائن ما استطاعوا. [۱].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سپاس خدای را که در دفاع از فرمان‌هایش چیره‌دست و پیروز است، به طوری که اگر تمام مخلوقات جمع شوند تا آنچه که قرار است انجام شود را برگردانند، هرگز قادر نخواهند بود.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی حتمی بودن اجرای قضا و قدر الهی فرمود:  
قال علیه‌السلام:

رفع الكتاب و جف القلم و امور بقضاء فی کتاب قد خلا. [۲].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(نوشتن تمام شد و قلم خشکید و امور به دست قضاء الهی سپرده شد در کتابی که از دسترس خارج شده است.)

پی نوشت ها:

[۱] موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۲۸۰.

[۲] مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۹۱.

### حقیقت مرگ

در تعریف حقیقت مرگ سخنان بسیاری گفته شد، امام حسن علیه‌السلام یکی از زیباترین سخنان را درباره‌ی آن فرمود:  
قال علیه‌السلام:

ما رأیت حقا لا باطل فیهِ أشبه باطل لا حق فیهِ من الموت. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(من چون مرگ حقی که باطل در آن راه ندارد، نیافتم که در شباهت در دید مردم همچون باطلی است که حق در آن راه ندارد. «یعنی مرگ حقیقتی انکار ناپذیر است، ولی مردم با آن مثل یک باطل بی‌اساس برخورد می‌کنند، و این از شگفتی‌های زندگی انسان در دنیا است.»)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۱۱.

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۷۳۳، ح ۱۱۷.

### حد خوردن ولید بن عقبه

ولید عقبه (برادر رضاعی عثمان بن عفان خلیفه‌ی سوم) زمانی که والی کوفه بود شرب خمر نموده و این مطلب برای عثمان و همه‌ی مسلمانان ثابت شد. زمانی که خواستند حد بر او اجرا کنند کسی جرأت نمی‌کرد، چون ولید آنها را تهدید نموده و به قرابت خود با خلیفه می‌ترساند.

امام علی علیه‌السلام تازیانه را برداشت تا حد الهی را بر او جاری سازد. این زمان امام حسن علیه‌السلام فرمود:  
قال علیه‌السلام:

ول حارها من تولى قارها [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (کسی که خنکی آن را چشید، باید گرمای آن را نیز تحمل نماید).

این مطلب ضرب المثلی است که توسط امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی ولید بن عقبه به هنگام اجرای حد شراب توسط حضرت علی علیه‌السلام به کار رفته است و گویای این حقیقت است که اگر کسی لذت شراب را چشید، باید سوز شلاق‌های آن را نیز تحمل نماید.

پی نوشت ها:

[۱] المستقصی، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۱۴۰۵.

خ

### خصوصیات امام مجتبی

تمام مردم مسلمان حضرت امام مجتبی (علیه السلام) را به عنوان سبط اکبر حضرت خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله) و فرزند ارشد امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولین فرزند فاطمه زهراء (علیها السلام) و دومین امام و سومین حجّت خدا و چهارمین معصوم می‌شناسند.

او که در روز سه شنبه نیمه‌ی ماه مبارک رمضان سال دوم هجری [۱] دنیا را به نور جمالش منور کرد و در دامن پاک و مطهر حضرت فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) متولد شد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اسمش را «حسن» و کنیه اش را «ابا محمّد» گذاشت. (زیرا در عرب رسم است که در همان روزهای اول تولّد به خاطر عظمت دادن به طفل و ایجاد روحیه‌ی پدری و مربّی شدن تدریجی کنیه‌ی ای برای او تعیین می‌کنند). لذا به خاطر آنکه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اسوه و الگو برای مردم مسلمان است. برای فرزند و نوه‌ی عزیزش کنیه‌ی «ابو محمّد» را انتخاب کرد و از همان روز اول او را «ابو محمّد حسن بن علی» (علیهما السلام) نام دادند.

حضرت مجتبی (علیه السلام) را در حالی که لباس سفیدی به او پوشانده بودند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در آغوش کشید و اذان به گوش راست و اقامه به گوش چپش گفتند و زبان به دهانش گذاشتند و او زبان آن حضرت را مکید.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) او را به همسر «عباس بن عبدالمطلب» که «ام الفضل» نام داشت سپردند تا او را شیر دهد. زیرا قبلاً امّ الفضل در خواب دیده بود که «عضوی از اعضای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در کنار او است».

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خوابش را تعبیر فرموده بودند که حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) پسری می‌آورد که تو خدمتگزار او خواهی بود.



حضرت مجتبی (علیه السلام) بسیار زیبا بودند، پوست صورتشان سفید و کمی گلگون، چشمهای مبارکشان سیاه و درشت بود، گونه هایشان نرم و محاسنشانشان پرپشت بود، موی سرشان مجعد، گردنشان نقره‌ای، شانه هایشان پهن و اندامشان مناسب و در ملاحظت و جدابیت و زیبایی کسی مانند آن حضرت نبود وقتی به در خانه می نشستند عابری از رفتن باز می ماندند و می ایستادند و کوچه از جمعیت پر می شد، همه مبهوت جمال مبارکشان بودند. پدر و جدشان بهترین خلق خدا و مادرشان بهترین زنان جهان بود. روزی معاویه در حالی که میان سران قریش و اشراف نشسته بود گفت: بهترین مردم از نظر نسب و حسب به نظر شما چه کسی است «مالک بن عجلان» برخاست و به حضرت مجتبی (علیه السلام) اشاره کرد و گفت: این (یعنی امام مجتبی (علیه السلام)). پدرش علی (علیه السلام) است مادرش فاطمه (سلام الله علیها)، عمویش جعفر طیار (علیه السلام) و جدش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و جدّه اش خدیجه کبری (علیها السلام) است.

آنهائی که در مجلس حاضر بودند همه از ترس سکوت کردند ولی «عمرو بن عاص» به «مالک» گفت: شدت محبت تو به خاندان پیغمبر (علیهم السلام) سبب شده که به دروغ حرف بزنی.

مالک در جوابش گفت: که من جز به راستی و درستی سخنی نگفته‌ام و تو هم این را بدان که هر کس رضایت مخلوق را بر غضب خدا ترجیح دهد در آخرت شقی و بدبخت است، من معتقدم حتی بنی هاشم از همه ی مردم پاک تر و سخاوتمندترند. سپس رو کرد به معاویه و گفت: تو بگو آیا این چنین نیست؟

معاویه در جواب گفت: چرا همین طور است که تو می گوئی. [۲].

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) او را بسیار دوست می داشت و مکرر قلبا و عملا و لسانا به او اظهار محبت می فرمود که روایات فراوانی در کتب سنی و شیعه در این باره ذکر شده است. در پرانتز، این مطلب قابل ذکر است که بگوئیم.

(شاید هنوز جمعی نتوانند بفهمند که فرزندان دختر انسان مانند فرزندان پسر انسان صد درصد به پدر بزرگ منتسب اند.

ولی قرآن و ده ها روایت و علم «ژنتیک» ثابت کرده که اگر مادر در انعقاد نطفه ی فرزند نقش بیشتری از پدر نداشته باشد لااقل نقشش با پدر مساوی است (که ما این مطلب را مفصلا در کتابهای دیگرمان اثبات کرده ایم [۳] و دیگر در اینجا که بنای اختصار را داریم اطاله ی کلام، نمی دهیم).

حضرت امام مجتبی (علیه السلام) دارای صفات نیکوئی بود که خدای تعالی او را برای مردم جهان الگو قرار داده بود.

او در دوران عمرش همیشه طرفدار حق بود و نمی خواست و نمی گذاشت کسی به کسی ظلم کند.

او بیشتر از همه خدا را در کارها منظور می فرمود و از خشیت و خوف خدا می لرزید و شبها مشغول عبادت و بندگی خدا بود و همه ی اعمالش مرضی پروردگار متعال بود.

او وقتی از قرآن کلمه ی «یا ایها الذین آمنوا» را تلاوت می کرد می گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و به خدای تعالی این گونه پاسخ می داد و ابراز محبت می نمود.

او به هیچ وجه جز راستی و صداقت چیز دیگری اظهار نمی فرمود و سخنانش مانند آیات قرآن، محکم و حجت و حقیقت داشت.

او بیست و پنج مرتبه پیاده از مدینه به مکه مسافرت فرمود و خانه خدا را زیارت نمود.

او اموال خود را دو مرتبه بین فقرا تنصیف کرد و نیمی از آنها را به آنان انفاق فرمود.

او در بعضی اوقات ایثار می نمود یعنی همه ی اموالشان را در مواقع خاص به بعضی از فقرا می بخشیدند.

او وقتی وضو می گرفت و می خواست با خدای تعالی هم صحبت شود و به نماز بایستد رنگش می پرید و از خوف خدای تعالی اعضای وجودش می لرزید.

او وقتی به در مسجد می رسید لحظه ای می ایستاد و دو دستش را به طرف آسمان دراز می کرد و می گفت: پروردگارا، میهمان تو به در خانه ات ایستاده، پروردگارا، ای نیکوکاری که گناهکاران با امیدی به در خانه ات می آیند از کارهای زشتی که من انجام داده ام و در مقابل، عفو و رحمت و نیکی که تو انجام می دهی، در گذر. [۴]. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: من هیبت و حلم خود را به «حسن بن علی» (علیه السلام) داده ام. او دارای حلم عجیبی بود که در مقابل دشمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) صبر می کرد و از قدرت خدادادی خود، علیه آنان به خاطر بندگی خدا عکس العملی از خود نشان نمی داد و از قدرت خود استفاده نمی کرد. او کینه ی احدی جز دشمنان خدا را در دل نداشت و برای خدا دوستان خدا را دوست می داشت و برای خدا دشمنان خدا را دشمن می داشت.

او احاطه ی علمی بر ماسوی الله داشت و اگر می خواست از حالات هر موجود ریزی ولو آنکه در اعماق زمین و یا در آسمانها باشد اطلاع پیدا کند مطلع می شد. او از هر گونه گناه و خطا و سهو و نسیان دور بود و از همه ی اینها معصوم بود. او به قدری به خدای تعالی نزدیک بود که دستش، دست خدا و چشمش، چشم خدا و گوشش، گوش خدا و اراده اش، اراده ی الهی محسوب می شد.

او مانند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دارای خلق نیکو و عظیمی بود که مردم از حُسن خُلقش در شگفت بودند. او مانند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت به مردم به قدری مهربان بود که حاضر نبود لحظه ای انسانی در ناراحتی بسر برد و به فرموده ی قرآن مصداق صحیح «عَزِيزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ» [۵] بود. او به قدری سخاوت داشت که فقرا و مساکین دائما از خوان احسانش بهره مند می شدند و مظهر اتم «وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِنَّ خِصَاصَةٌ» [۶] بود. او پناه بی پناهان و پیشوای پرهیزکاران بود.

او دارای شجاعتی بود که اگر مصالح اقتضا می کرد یک تنه بر تمام لشگریان معاویه و غیره غلبه می فرمود. او به قدری در بندگی خدا و محبت به خدا کامل بود که به هیچ وجه غیر خدا را در هیچ کار مؤثر نمی دانست و تنها به خدای تعالی متکی بود.

او یک کلمه روی هوای نفس سخن نمی گفت و کلمات او همان سخنان خدای تعالی و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود. او واسطه ی بین خدا و خلق بود. او وصی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود. او بقیه الله و شریک القرآن بود.

و بالاخره اگر هر یک از خوبیها در دنیا یاد می شد او اصل و فرع و اول و آخر آن خوبی بود. [۷]. در احادیث بسیاری که سنی و شیعه نقل کرده اند آمده که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که حسنم را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است. [۸].

از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: در میان فامیلان و اهل منزلتان چه کسی از همه نزد شما محبوب تر است؟ فرمود: حسنم، حسینم، آنها را خیلی دوست دارم و هر که آنها را دوست داشته باشد من هم آنها را دوست دارم و بدانید هر که را من دوست داشته باشم خدا هم او را دوست دارد و روز قیامت او را به بهشت می برد و هر کس با آنها دشمنی کند با من دشمنی کرده و کسی که با من دشمنی کند با خدای تعالی دشمنی نموده و هر کس دشمن خدا باشد و خدا او را دشمن بدارد وارد جهنم می

شود. [۹].

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مکرر می فرمود: حسنم و حسینم دو سید، دو آقای جوانان بهشت اند. علی (علیه السلام) فرمود: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: محبت حسن و حسینم آن چنان مرا شیفته کرده که محبت دیگران را فراموش کرده ام و خدایم به من امر کرده که من آنها را و کسانی که آنها را دوست داشته باشند دوست داشته باشم. [۱۰].

علی (علیه السلام) فرمود: روزی حسنم اظهار تشنگی کرد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خودش از جا برخاست و به جای آب شیر گوسفندی را دوشید و به او داد. [۱۱].

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: حسن و حسین مانند دو چشم اند برای من. [۱۲].

امام باقر (علیه السلام) فرمود: حضرت امام حسین (علیه السلام) در مقابل حضرت امام حسن (علیه السلام) به خاطر احترامی که برای آن حضرت قائل بود حرف نمی زد.

پی نوشت ها:

[۱] ۱۵ رمضان المبارک سال دوم هجری قمری مصادف بوده است با ۲۳ اسفند سال دوم هجری شمسی و همزمان با ۱۱ مارس سال ۶۲۴ میلادی.

[۲] تاریخ بیهقی صفحه ۱۰۱.

[۳] کتاب «دو مقاله» و کتاب «انوار زهرا (علیها السلام)» و کتاب «پاسخ ما» (نوشته ی مؤلف).

[۴] بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ی ۳۳۹. متن دعا این است: «ضیفک بیابک یا محسن قد اتاک المسیی فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم».

[۵] سوره توبه آیه ی ۱۲۸. یعنی سخت است بر او که شما ناراحت باشید.

[۶] سوره ی حشر آیه ی ۹. یعنی آنان ایثار می کنند و آنان را بر خود ترجیح می دهند اگر چه خود آنها دست تنگ باشند.

[۷] اقتباس از جمله ی زیارت جامعه که در حق ائمه ی اطهار (علیهم السلام) می فرماید: «ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه».

[۸] بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ی ۳۰۴.

[۹] بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ی ۱۰۶.

[۱۰] بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ی ۲۶۹.

[۱۱] بحار الانوار جلد ۳۷ صفحه ی ۷۲.

[۱۲] کتاب «سلیم بن قیس» صفحه ۲۱۲.

### خدمتگذاران آسمانی

در کتابهای «الثاقب فی المناقب» و «العدد القویه» آمده است، امام باقر علیه السلام از پدران گرامیش علیهم السلام از حذیفه نقل می فرماید که، حذیفه گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با گروهی از انصار و مهاجر در کوه احد بودند، ناگاه امام حسن علیه السلام با آرامش و وقار

به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت می‌کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دقت به آن حضرت و کسانی که با او بودند، نگاه می‌کرد. بلال رو به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرد و گفت: ای رسول خدا؛ آیا فرد دیگری نیز با او است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ان جبرئیل یهدیه و میکائیل یسده، و هو ولدی و الطاهر من نفسی و ضلع من أضلاعی، هذا سبطی و قره عینی بآبی هو.

همانا جبرئیل او را راهنمایی می‌کند و میکائیل از او محافظت می‌نماید، او فرزند من و جان پاک من و یکی از استخوانهای من است، این حسن سبط و نور چشم من است، پدرم فدای او باد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست ما نیز به همراه آن حضرت برخاستیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که می‌فرمود: «أنت تفاحی، و أنت حبیبی و بهجۀ قلبی؛» «تو میوه‌ی قلب من، حبیب من و شادمانی دل منی»، دست امام حسن علیه‌السلام را گرفت و به راه افتاد.

ما نیز پشت سر آن حضرت به راه افتادیم، تا آن که آن بزرگوار در جایی نشست و ما نیز گرداگرد وجود نازنینش حلقه زدیم، ما می‌دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چشم از امام حسن علیه‌السلام بر نمی‌داشت.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

انه سیکون بعدی هادیا مهدیا، هدیۀ من رب العالمین لی، ینبیء عنی و یرحمه، یحیی سنتی، و یتولی اموری فی فعله، و ینظر الله تعالی الیه و یرحمه، رحم الله من عرف له ذلک و برنی فیه، و أکرمنی فیه.

به راستی که او (امام حسن علیه‌السلام) به زودی پس از من، راهنمای مسلمانان و هدایتگر آنان خواهد بود، او هدیه‌ای از جانب پروردگار جهانیان برای من است، او بعد از من - از من - خبر می‌دهد و آثار مرا به مردم معرفی می‌کند و سنت و روش مرا زنده می‌گرداند، و با رفتارش امور مرا به عهده گرفته و سرپرستی می‌نماید، خداوند نیز به وی با نظر رحمت و مهر می‌نگرد. خدای رحمت کند کسی را که این مقام و منزلت را برای او بشناسد و با احترام به او به من نیکویی نموده و مرا گرامی بدارد.

### خداوند نخواست دل آنها بشکند

راوی گوید: روزی امام حسن و امام حسین علیهماالسلام سطری خط نوشتند و به سوی جد خویش آمده و به آن حضرت نشان دادند تا در میان آنها قضاوت نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدتی به نوشته‌ی آنها نگاه فرمود، به دلیل اینکه نمی‌خواست دل یکی از آنها را بشکند به آنها فرمود: ای حبیبان من؛

من درس نخوانده‌ام و خط را نمی‌شناسم، به سوی پدر خویش بروید تا میان شما قضاوت نماید و ببیند که کدام یک از شما خطش زیباتر است.

آنها به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل حضرت فاطمه علیهاالسلام وارد شدند. وقتی آنها به سوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند، پدرشان در حال آنها تأمل نمود، و دلش به حال آنها سوخت چون نمی‌خواست یکی از آنها ناراحت شوند. به همین جهت، به آنها فرمود: به سوی مادر خود بروید تا میان شما قضاوت کند.

آنها به سوی حضرت زهرا علیهاالسلام آمدند و آنچه را که نوشته بودند به او نشان دادند و فرمودند: ای مادر؛ جد بزرگوار ما، به ما امر کرد تا خطی بنویسیم، که هر کدام خطش زیباتر باشد او قوی‌تر است. ما خط نوشتیم و به او نشان دادیم، ما را نزد پدرمان فرستاد، پدر نیز ما را به نزد شما روانه کرد. حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام کمی به فکر فرو رفت و متوجه شد که جد و پدرشان نخواستند دل آنها را بشکنند، به همین دلیل فرمود: ای نور چشمانم؛ من گردنبد خود را پاره می‌کنم و آن بر سر شما می‌ریزم، هر

کدام از شما که از لؤلؤهای گردنبند بیشتر بردارد، خط او زیباتر و قدرت او بیشتر است.

راوی گوید: گردنبند حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام هفت دانه لؤلؤ داشت. حضرت برخاست و گردنبند خویش را پاره کرد و بر سر آنها ریخت.

امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هر کدام سه دانه برداشتند، یکی از دانه‌های باقی ماند که هر کدام می‌خواستند آن را بردارند. خداوند به جبرئیل امر فرمود تا به زمین آید و آن گوهر را با بال خویش دو قسمت نماید، که هر کدام از آنها نصفی را بردارند تا دل هیچ کدام از آن دو بزرگوار غمگین نشود.

آنگاه جبرئیل علیه‌السلام در مدت یک چشم به هم زدن به زمین فرود آمد، و لؤلؤ را دو نصف کرد، و هر کدام نصفی را برداشتند [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اشکهای خونین: ۴۷۷. «ناگفته نماند که راوی این روایت، فرستاده پادشاه روم بوده و این جریان را در هنگامی که اهل بیت شریف سالار کربلا- حضرت مولی امام حسین علیهم‌السلام را به مجلس یزید علیه‌العنه وارد کردند به جهت اعتراض به او بیان داشت.»

### خبر دادن از نیرنگ و ذلت کوفیان

هنگامی مردم کوفه نیرنگ زده و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تنها گذاشتند و معاویة‌ی ملعون درخواست صلح می‌کرد، آن امام مظلوم خطاب به مردم کوفه این چنین فرمود:

ویلکم، و الله ان معاویة لا یفی لأحد منکم.

وای بر شما مردم، به خدا سوگند؛ معاویة به احدی از شما، وفا نخواهد کرد.

او کشتن من را ضامن شده و می‌پندارم اگر دست در دستش گذارم با او مسالمت کنم مرا رها نخواهد کرد تا برای دین جدم کار کنم.

من قادرم که خدای عزوجل را تنها عبادت نمایم، ولیکن گویا می‌بینم به زودی - ذلت و خواری شما را - به گونه‌ای که فرزندان شما بر درب خانه‌های بچه‌های آنان - بنی‌امیه - ایستاده‌اند از آنها آب و طعام می‌خواهند، خداوند برای آنان این گونه قرار داده پس آنها سیراب و طعام داده نمی‌شوند و این دوری و بیچارگی به خاطر آن چیزی که خودتان با دستهایتان کسب کرده‌اید. پس به زودی خواهند دید آنان که ستم کرده‌اند بازگشت آنها کجا خواهد بود [۱].

در بزم انس با معبود

امام محمدباقر علیه‌السلام در خصوص عبادت امام مجتبی علیه‌السلام فرمودند:

امام حسن علیه‌السلام در عصر خویش عابدترین و زاهدترین مردم بود، هنگامی که یاد قبر می‌نمود می‌گریست. زمانی که از قیامت و محشر و عبور از پل صراط سخنانی را بیان می‌فرمود می‌گریست.

هنگامی که از عرض اعمال در پیشگاه پروردگار یاد می‌نمود آنقدر گریه می‌کرد تا بی‌هوش می‌گشت [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام: ۱۹۱.

[۲] امالی مرحوم صدوق: ۱۷۸ م ۲۳ ح ۸.

### خبر به مظلومیتی بزرگ

مفضل بن عمر رحمه الله از حضرت جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش، از جدشان علیهم السلام روایت کرده‌اند که روزی امام حسین علیه السلام بر امام حسن علیه السلام وارد شد، نگاهی به برادر خود انداخت و گریستند.

امام حسن علیه السلام فرمود: یا ابا عبدالله؛ چرا گریه می کنی؟

فرمود: گریه‌ام برای رفتاری است که مردم با شما انجام می دهند.

امام مجتبی علیه السلام فرمود:

آنچه بر سر من آید زهری است که به کامم ریزند، و به آن کشته شوم؛ ولکن لا یوم کیومک یا ابا عبدالله.

ولی یا ابا عبدالله؛ هیچ روزی چون روز تو نخواهد بود.

سی هزار نفر که همه ادعا می کنند از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند و خود را به اسلام نسبت می دهند، بر تو گرد آیند.

فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک، و انتهاک حرمتک، و سبی ذراریک و نساءک، و انتهاک ثقلک

پس برای کشتن تو و ریختن خونت، و هتک حرمتت، و اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج کردن اموال همدست می شوند.

در آن زمان به بنی امیه لعنت فرود آید، و از آسمان خاکستر و خون بارد، و همه چیز حتی وحشیان بیابان و ماهیان دریا به حال تو گریان شوند [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی مرحوم صدوق: ۱۱۵ م ۲۴ ح ۳. بحارالانوار: ۴۵ / ۲۱۸ ح ۴۴.

### خبرهای غیبی شگفت‌انگیز

حدیث می گوید: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روزی در کوه حرا یا کوه دیگری نشسته بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر و عمر و عثمان نیز در خدمت آن حضرت نشسته بودند و جماعتی از مهاجر و انصار هم حاضر بودند.

ناگهان مشاهده کردند که امام حسن علیه السلام با نهایت تمکین و وقار می آید، چون نظر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر او افتاد فرمود: «جبرئیل او را هدایت می کند و میکائیل او را دوست می دارد او فرزند من است و از جان من است، او دنده‌ای از

دنده‌های من است، او فرزند زاده و نور دیده‌ی من است، پدرم فدای او باد.»

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و ما نیز با او برخاستیم و از امام حسن علیه السلام استقبال نمودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسن علیه السلام فرمود: «تو سیب بوستان من و حبيب و جان و دل من هستی.»

سپس دست او را گرفت و آورد و نزد خود نشانید. ما نیز بر گرد آن حضرت نشستیم و به آن حضرت نظر می کردیم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دیده‌ی خود را از آن نور دیده‌ی خود بر نمی داشت.

بعد فرمود: «این فرزند، بعد از من هدایت کننده و هدایت یافته خواهد بود. این هدیه‌ای است از جانب خداوند عالمیان از برای من، مردم را از جانب من خبر خواهد داد و آثار پسندیده‌ی مرا به ایشان خواهد رساند، او سنت مرا احیاء خواهد کرد و متولی کارهای من خواهد شد و نظر لطف حق تعالی با او خواهد بود، پس خدا رحمت کند کسی را که قدر او را بشناسد و در حق او با من نیکی کند و به گرامی داشتن او مرا گرامی بدارد.»

هنوز سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام نشده بود که اعرابی در حالی که نیزه‌ی خود را بر روی زمین می کشید از دور پیدا شد. چون نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر او افتاد فرمود: «بسوی شما مردی می آید که با شما به کلام غلیظی سخن می گوید که پوستهای شما از آن بلرزد. از امری چند سؤال خواهد کرد و بی ادبانه سخن خواهد گفت.»

پس اعرابی آمد و سلام نکرد و گفت: «کدام یک از شما محمد است؟»

ما گفتیم: «چه می خواهی؟»

حضرت فرمود: «راحتش بگذارید.»

اعرابی گفت: «ای محمد! قبل از این ترا دشمن می داشتم اکنون که ترا دیدم بیشتر از قبل ترا دشمن می دارم.»

پس ما غضبناک و عصبانی شدیم ولی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم متبسم گردید.

خواستیم آن اعرابی را ادب کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آرام باشید.»

سپس اعرابی گفت: «ای محمد! تو ادعا می کنی که پیغمبری ولی بر پیغمبران دروغ می گوئی و حجت و برهانی بر پیغمبری خود نداری.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از کجا می دانی که من حجت ندارم.»

اعرابی گفت: «حجت و برهان تو چیست؟»

حضرت فرمود: «اگر می خواهی، برهان مرا، عضوی از اعضای من برای تو خیر دهد تا آنکه برهان کاملتر باشد.»

اعرابی گفت: «آیا عضو انسان سخن می گوید؟»

حضرت فرمود: «بلی.»

پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسن علیه السلام خطاب کرد که: «برخیز و حجت را بر اعرابی تمام کن.»

اعرابی تعجب کرد و گفت: «کودکی را برمی خیزاند که با من سخن بگوید.»

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «او را به آنچه می خواهی عالم خواهی یافت.»

پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: «ای اعرابی! از جاهل و غافلی سؤال نمی کنی بلکه از فقیه دانائی سؤال می کنی و خود جاهل و نادان هستی.»

سپس امام حسن علیه السلام شعری در نهایت فصاحت و بلاغت در مقام مفاخرت و بیان علم و فضل و جلالت خود انشاء کرد و بعد فرمود: «زبان خود را گشودی و از اندازه‌ی خود خارج شدی و نفست ترا بازی داد، اما از این مجلس با ایمان خواهی رفت انشاء الله تعالی.»

اعرابی تبسم کرد و گفت: «بگو چه چیزی سبب مسلمان شدن من خواهد شد.»

حضرت فرمود: «تو و قومت در مجلسی جمع شدید و از روی جهالت و نادانی، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاد کردید و گفتید که همه‌ی عرب با او دشمن گردیده‌اند و او با همه‌ی عرب دشمنی می کند. دفع او لازم است و اگر او کشته شود کسی طلب خون او را نمی کند، پس به سبب قلت تأمل و سوء تدبیر، برعهده‌ی تو قرار دادند که آن حضرت را به قتل برسانی.»

تو نیزه‌ی خود را برداشتی و به اراده‌ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدی و بسیار می ترسیدی بودی از اینکه مبدا کسی بر

این امر مطلع گردد، در حالی که نمی‌دانی خدا ترا برای امر خیری که برایت اراده کرده آورده است.

اکنون به تو خبر می‌دهم از آنچه در سفر تو واقع شد: وقتی تو در شب مهتاب روشنی از میان قوم خود بیرون آمدی، ناگهان باد تندی وزید و هوا را تیره گرداند. ابری در آسمان پیدا شد و باران تندی بارید. تو حیران و سرگردان شدی و راه را گم کردی که دیگر نه قدرت آمدن داشتی و نه یارای برگشتن. صدای پای کسی را نمی‌شنیدی، روشنی آتشی در دور خود نمی‌دید، ابر تمام آسمان را گرفته بود، ستاره‌ها از تو پنهان شده بود، گاهی ترا باد برمی‌گردانید و گاهی خار و خاشاک به پایت آزار می‌رساند. رعد و برق، چشم را می‌ربود، سنگ پایت را مجروح می‌نمود. ناگهان از این سختی‌ها و شدت‌ها رهائی یافتی و خود را نزد ما دیدی. پس چشمانت روشن شد و ناله‌ات ساکت گردید.

اعرابی گفت: «از کجا اینها را گفتی و چگونه از قلب من خبر دادی؟! گویا در این سفر همراه من بوده‌ای و از امور من هیچ چیز بر تو مخفی نبوده است، گویا از غیب سخن می‌گویی، اکنون بگو اسلام چیست تا من مسلمان بشوم!»  
حضرت فرمود: «بگو: شهادت می‌دهم که نیست معبودی جز خداوند، او تنهاست و شریکی ندارد و بدرستی که محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست.»

پس آن اعرابی مسلمان شد و اسلامش نیکو گردید و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قدری از قرآن را به او تعلیم فرمود.

اعرابی گفت: «ای رسول خدا! آیا اجازه می‌فرمایید که بسوی قوم خود برگردم و ایشان را هدایت کنم و شرایع دین را به آنها تعلیم نمایم.»

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز او را مرخص فرمود.

چون آن اعرابی بسوی قوم خود رفت، جمعی از ایشان را به خدمت حضرت آورد و آنها نیز مسلمان شدند.

پس بعد از آن، مردم هرگاه حضرت امام حسن علیه‌السلام را می‌دیدند می‌گفتند که: «حق تعالی به او درجه‌ای عطا کرده است که به احدی از خلق خود عطا نکرده است.» [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] العد القویه.

### خبر دادن از آنچه در رحم‌ها است

ابن عباس می‌گوید: روزی در خدمت حضرت امام حسن علیه‌السلام نشسته بودیم که دیدیم ماده‌ی گاوی را برای ذبح کردن می‌برند. در این هنگام امام حسن علیه‌السلام فرمود: «این گاو، حامله است به گوساله‌ی ماده‌ای که در میان پیشانیش سفیدی است و سر دمش نیز سفید می‌باشد.»

ما با قصاب روانه شدیم تا آنکه آن گاو را کشت و گوساله‌ای را از شکمش بیرون آورد. مشاهده کردیم که آن گوساله دقیقا همان طوری است که امام حسن علیه‌السلام فرموده بود. پس به خدمت آن حضرت آمدم و گفتیم: «حق تعالی می‌فرماید که: خدا می‌داند آنچه در رحم‌ها است؛ حال شما چگونه دانستید؟!» امام حسن علیه‌السلام فرمود: «من به الهام خداوند دانستم.» [۱].



پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۳.

### خبر دادن از نحوه‌ی شهادت

می گویند: روزی حضرت امام حسن علیه السلام به اهل بیت خود فرمود: من مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوسیله‌ی زهر شهید خواهم شد.

گفتند: «چه کسی این کار را خواهد کرد؟!»

حضرت فرمود: «زن من جعده دختر اشعث بن قیس این کار را خواهد کرد. معاویه پنهانی برای او زهر خواهد فرستاد و به او دستور خواهد داد تا آن را به من بخوراند.»

گفتند: «او را از خانه‌ی خود بیرون کن و وی را از خود دور گردان.»

امام حسن علیه السلام فرمود: «چگونه او را از خانه بیرون کنم در حالی که هنوز او کاری انجام نداده است؟! اگر او را بیرون کنم به غیر از او، کسی مرا نخواهد کشت و او نزد مردم عذری و بهانه‌ای خواهد داشت.»

پس از مدتی، معاویه مال بسیاری با زهر کشنده‌ای برای جعده‌ی ملعونه فرستاد و پیام داد که: «اگر این را به امام حسن علیه السلام بخورانی، من صد هزار درهم به تو می‌دهم و ترا به ازدواج پسر خود یزید در می‌آورم.»

در روزی بسیار گرم و سوزان، امام حسن علیه السلام روزه بود، و در وقت افطار که آن حضرت بسیار تشنه شده بود آن ملعونه، شربت شیری که زهر در آن ریخته بود را برای امام حسن علیه السلام آورد. وقتی حضرت آن را آشامید و احساس زهر را در بدن خود نمود گفت: «ای دشمن خدا! مرا کشتی، خدا ترا بکشد، به خدا سوگند که بعد از من راحتی نخواهی یافت، آن ملعون ترا فریب داده است و خدا ترا و او را به عذاب خود معذب خواهد کرد.»

پس دو روز آن حضرت در درد و الم ماند و بعد از آن به جد بزرگوار و پدر عالی مقام خود ملحق گردید. معاویه ملعون نیز به وعده‌هایی که به آن ملعونه داده بود، وفا نکرد و گفت: «کسی که به حسن علیه السلام وفا نکند به یزید وفا نخواهد کرد.»

در روایتی آمده است که: «جعده دختر اشعث، امام حسن علیه السلام و یکی از کنیزان آن حضرت را زهر داد. آن کنیز زهر را قی کرد و شفا یافت ولی زهر در شکم امام حسن علیه السلام ماند و جگر مبارکش را پاره پاره کرد.» [۱].

در نقل دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام به اهل بیت خود فرمود: «من به زهر شهید خواهم شد چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به زهر شهید شد.»

گفتند: «چه کسی ترا زهر خواهد داد؟!»

حضرت فرمود: «یا کنیز من یا زن من.»

گفتند: «آن ملعونه را از خانه‌ی خود بیرون کن.»

حضرت فرمود: «چگونه او را بیرون کنم در حالی که مرگ من به دست او خواهد بود و از آن چاره‌ای نیست، اگر او را بیرون کنم غیر او کسی مرا نخواهد کشت و چنین مقرر شده است که او مرا بکشد.»

روزی امام حسن علیه السلام از آن ملعونه پرسید: «آیا شربتی از شیر داری که بیاشامم؟»

ملعونه گفت: «بلی.»

سپس زهری که معاویه برای قتل امام حسن علیه السلام فرستاده بود را داخل شیر کرده و آن شیر را به آن حضرت داد.

وقتی امام حسن علیه السلام آن شیر را آشامید، در همان ساعت اثر زهر را در بدن خود احساس کرد. پس فرمود: «ای دشمن خدا!

مرا کشتی، خدا ترا بکشد، به خدا سوگند که عوض مرا نخواهی یافت، و از آن فاسق ملعون و دشمن خدا و رسول، هرگز خیری نخواهی دید.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خرایج - احتجاج - کافی.

[۲] مناقب ابن شهر آشوب.

### خیانتها و بی وفاییهای مردم

می گویند: وقتی که حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید، مردم به امام حسن علیه السلام روی آوردند و به او گفتند: «تو جانشین و خلیفه‌ی پدرت هستی و ما به سخنان تو گوش می دهیم و مطیع تو هستیم، پس به هر چه می خواهی دستور بده.» امام حسن علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند دروغ می گویند! شما به کسی که از من بهتر بود، وفا نکردید، چگونه به من وفا می کنید؟! چگونه من به شما اطمینان کنم؟! من به شما اعتماد نمی کنم. اگر راست می گویند وعده گاه من و شما در اردوگاه مدائن، آنجا به من برسید.»

پس حضرت سوار شده و عده‌ای که قصد داشتند با حضرت بروند، آنها نیز سوار شدند. ولی خیلی از مردم به گفته‌های خود وفا نکردند و با او مکر نمودند همانطور که با پدرش مکر نمودند.

آنگاه حضرت برخاست و خطبه‌ای خواند و فرمود: «با من کردید همانطور که با کسی که قبل از من بود (یعنی: حضرت علی علیه السلام) مکر نمودید! با کدام رهبر و پیشوا خواهید جنگید؟!

با کافر و ستمکاری که اصلا به خدا و پیامبرش ایمان ندارد و بخاطر ترس از شمشیر، او و بنی امیه ظاهرا اسلام را پذیرفته‌اند؟ و اگر برای بنی امیه جز یک پیرزن دندان افتاده باقی نمی ماند، باز به دین ستم می کردند و آن را کج می نمودند. این سخن رسول خدا است که این گونه فرموده است.»

بعد از آن، حضرت چهار هزار سپاهی را به فرماندهی شخصی از «کنده» بسوی معاویه فرستاده و دستور داد که در محلی به نام «انبار» اردو بزند و کاری نکند تا فرمان او برسد.

وقتی که آن شخص به انبار روانه شد و آنجا فرود آمد، معاویه فهمید و شخصی را بطرف او فرستاد و در نامه‌ای برای او نوشت که: «اگر بسوی من بیایی، ترا در بعضی از استانهای شام و شمال عراق، والی می کنم بدون اینکه زحمتی برای تو باشد.» و پنج هزار درهم نیز برایش فرستاد.

کندی - آن دشمن خدا - پولها را گرفت و از یاری امام حسن علیه السلام برگشت و با دویست مرد از نزدیکانش، بسوی معاویه رفت.

وقتی این خبر به امام حسن علیه السلام رسید، برخاست و خطبه خواند و فرمود: «این شخص کندی، بسوی معاویه رفت به من و شما مکر نمود. من بارها گفتم که شما وفایی ندارید و بنده‌ی دنیا هستید. اما باز من مردی دیگر را به جای او می فرستم ولی می دانم که او نیز مثل رفیق خود رفتار می کند و در مورد من و شما از خدا نخواهد ترسید.»

امام حسن علیه السلام مردی از مراد را با چهار هزار سپاه فرستاد و در مقابل مردم، بطرف او رفت و بر او وظایفش را تأکید کرد.

سپس فرمود: «او نیز مانند مرد کندی، خیانت خواهد کرد.»

آن مرد قسم‌هایی که کوهها تاب مقاومت آن را نداشتند خورد که خیانت نمی‌کند، ولی امام حسن علیه‌السلام باز فرمود: «او مکر خواهد کرد.»

وقتی که او به انبار رسید، معاویه مانند سابق، شخصی را بسوی او فرستاد و نامه‌ای مانند نامه‌ی قبلی نوشت و پنج هزار درهم برایش فرستاد و گفت: «هر کدام از شهرهای شام و شمال عراق را بخواهی به تو می‌دهم.»

پس آن ملعون نیز از یاری امام حسن علیه‌السلام برگشت و راه شام را در پیش گرفت و آنچه را که از عهد و پیمان بسته بود، حفظ نکرد و خیانت نمود.

خبر خیانت آن شخص مرادی هم به امام حسن علیه‌السلام رسید، حضرت برخاست و خطبه خواند و فرمود: «بارها به شما گفتم که به عهد و پیمان خدا وفا نمی‌کنید. این هم رفیق مرادی شما که به من و شما خیانت کرد و بسوی معاویه رفت.»

معاویه نامه‌ای به امام حسن علیه‌السلام نوشت و گفت: «ای پسرعمو! آن خویشاوندی که میان من و تو می‌باشد را قطع نکن، چون مردم به تو و به پدرت قبل از تو خیانت کردند.»

مردم به امام حسن علیه‌السلام گفتند: «اگر آن دو مرد به تو خیانت و مکر نمودند، ما پشتیبان و ناصح تو هستیم.» حضرت به آنان فرمود: «این بار نیز به آنچه میان من و شماست برمی‌گردم، در حالی که من می‌دانم مکر خواهید کرد. وعده‌گاه من و شما، اردوگاه من در «نخيله» باشد. در آنجا به من ملحق شوید، ولی به خدا سوگند! به عهدتان وفا نخواهید کرد و پیمان میان من و خود را خواهید شکست.»

آنگاه امام حسن علیه‌السلام راه نخيله را در پیش گرفت و ده روز در آنجا اردو زد، تا اینکه بیشتر از چهار هزار نفر به او نپیوستند. پس بسوی کوفه برگشت و به منبر رفت و فرمود: «شگفتا! از جماعتی که نه دین دارند و نه حیا! به خدا سوگند! اگر حکومت را به معاویه واگذار کنم، با بنی‌امیه، راحتی و گشایش نخواهید دید.

به خدا سوگند! شما را به بدترین عذاب مبتلا خواهند کرد تا اینکه آرزو کنید که یک نفر حبشی بر شما حاکم شود.

اگر یآوری داشتم خلافت را به او تسلیم نمی‌کردم چرا که خلافت بر بنی‌امیه حرام است. خاک بر سر شما باد ای بندگان دنیا!

بسیاری از اهل کوفه برای معاویه نامه نوشتند که: «ما با تو هستیم و اگر می‌خواهی حسن را گرفته و بسوی تو بفرستیم.»

سپس بر خیمه‌ی امام حسن علیه‌السلام هجوم آوردند و آن حضرت را مجروح نمودند.

سپس امام حسن علیه‌السلام، پاسخ معاویه را نوشت که: «حکومت و خلافت، مال من و خاندان من است و برای تو و خاندان تو حرام است و این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام.

اگر اشخاص با استقامتی که عارف به حق من بوده و منکر آن نباشند، می‌یابتم، خلافت را به تو تسلیم نمی‌کردم و آنچه را می‌خواستی به تو نمی‌دادم.»

بعد حضرت بسوی کوفه برگشت و امور را به معاویه وا گذاشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم‌السلام.

**خبر دادن از غیب در کودکی**

حضرت ابو جعفر امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید:

روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله در جمع عده ای از اصحاب و یاران خویش حضور داشت، که ناگهان چشم حاضران به امام حسن مجتبی سلام الله علیه افتاد که با سکینه و وقار خاصی گام بر می داشته و به سمت جد بزرگوارش، در آن جمع می آمد. همین که رسول خدا چشمش بر او افتاد، تبسمی نمود.

در این هنگام بلال حبشی گفت: بنگرید، همانند جدش رسول الله صلوات الله علیه حرکت می کند. پیغمبر خدا فرمود: همانا جبرئیل و میکائیل راهنما و نگهدار او هستند.

و چون حضرت مجتبی وارد بر آن جمع شد همه به احترام وی از جای برخاستند؛ و حضرت رسول خطاب به فرزندش کرد و اظهار داشت: حسن جان! تو میوه و ثمره من، حبیب و نور چشم من و پاره تن و قلب من می باشی؛ و...

در همین بین یک نفر اعرابی - بیابان نشین - وارد شد و بدون آن که سلام کند، از حاضران پرسید: محمد صلی الله علیه وآله کدام یک از شما است؟

اصحاب گفتند: از او چه می خواهی؟

حضرت رسول صلوات الله علیه، به یاران خود فرمود: آرام باشید و سپس خود را معرفی نمود.

اعرابی گفت: من همیشه مخالف و دشمن تو بوده و هستم.

حضرت تبسمی نمود؛ ولی اصحاب ناراحت و خمشگین شدند، حضرت رسول به اصحاب دو مرتبه به آنان اشاره نمود که آرام باشید.

اعرابی اظهار داشت: اگر تو پیغمبر بر حق؛ و فرستاده خداوند هستی علائم و نشانه هائی را برای من ظاهر گردان.

حضرت فرمود: چنانچه مایل باشی، خبر دهم که تو چه وقت و چگونه از منزل و دیار خود خارج شده ای؟

و نیز خبر دهم که تو در بین خانواده خود و دیگر آشنایان و خویشانت چه شهرتی داری؟

و یا آن که اگر مایل باشی، یکی از اعضای بدن من تو را به آنچه خواسته باشی، خبر دهد.

اعرابی گفت: مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟!

حضرت فرمود: بلی، و سپس اظهار داشت: ای حسن! بر خیز و اعرابی را قانع ساز.

و چون حضرت مجتبی علیه السلام، با این که کودک خردسال بود؛ پیشنهاد جدش را پذیرفت.

اعرابی گفت: آیا پیغمبر نمی تواند کاری انجام دهد که به کودک خود واگذار می نماید؟!

پس از آن حضرت مجتبی سلام الله علیه لب به سخن گشود و چند بیت شعر خواند؛ و سپس خطاب به اعرابی کرد و فرمود:

همانا تو با کینه و عداوت وارد شدی؛ لیکن با دوستی و شادمانی و ایمان بیرون خواهی رفت.

اعرابی تبسمی کرد و گفت: أحسنت، سخنان خود را ادامه ده.

ضمن سخنی فرمود: تو در شبی بسیار تاریک، که باد سختی می وزید و ابر ترا کمی همه جا را فرا گرفته بود از منزل خود خارج

شدی؛ و در بین راه بادی تند و صاعقه ای شدید تو را سخت به وحشت انداخت؛ و با یک چنین حالتی به راه خود ادامه دادی، تا به

این جا رسیدی.

اعرابی با حالت تعجب گفت: ای کودک! این حرف ها و مطالب را چگونه و از کجا می دانی؟!

آن قدر بی پرده و صریح سخن می گوئی، که گویا در همه جا همراه من بوده ای! ظاهراً تو هم علم غیب می دانی؟!

و سپس افزود: شناخت من در مورد شما اشتباه بوده است، من از عقیده قبلی خود دست برداشتم، هم اکنون از شما می خواهم که

اسلام را به من بیاموزی تا ایمان آورم.

حضرت مجتبی سلام الله علیه اظهار نمود: بگو: «الله اکبر»؛ و شهادت بر یگانگی خداوند؛ و رسالت رسولش بده، تا رستگار شوی.

اعرابی پذیرفت و اظهار داشت: شهادت می‌دهم که خدائی جز خدای یگانه وجود ندارد و او بی شریک و بی مانند است؛ و همچنین شهادت می‌دهم بر این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیغمبر خدای یکتا می‌باشد.

و چون اعرابی توسط سبط اکبر، حضرت مجتبی صلوات الله علیه اسلام و ایمان آورد، تمامی اصحاب و نیز خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوشحال و شادمان شدند.

و آن گاه پیامبر خدا، آیاتی چند از قرآن؛ و بعضی از احکام سعادت بخش الهی را به آن اعرابی تعلیم نمود.

بعد از این جریان، هر گاه اصحاب و انصار، امام حسن مجتبی علیه السلام را می‌دیدند به یکدیگر می‌گفتند: خداوند متعال تمام خوبی‌ها و کمالات و اسرار علوم خود را به او عنایت نموده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ج ۳، ص ۳۱۶، ح ۳، مدینه المعجز: ج ۳، ص ۳۵۹، ح ۹۲۷ با تفاوت مختصر.

### خطیب خردسال

دوان دوان از مسجد برگشت و مثل همیشه نزد مادرش رفت. دو عدد متکا روی هم گذاشت تا شکل منبر شود و در عالم کودکی اش بر منبر بنشیند و سخنرانی کند.

این کار هر روز تکرار می‌شد، یعنی آنچه را که در مسجد بر پدر بزرگش نازل شده بود تمام و کمال برای مادرش تعریف می‌کرد و آیات قرآن را برای او می‌خواند و به این شکل مادر را از وحی الهی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود مطلع می‌کرد. مادر نیز به حافظه‌ی پسر هفت ساله اش می‌نازید و به شیوایی کلام فرزند خردسالش افتخار می‌کرد.

گویا آن روز اتفاقی افتاده بود. سخنران کوچک ما مثل روزهای قبل عادی و روان صحبت نمی‌کرد، گاهی در سخنانش وقفه ایجاد می‌شد و گاهی نیز مطلب را به درستی نمی‌رساند... مادر پرسید:

- پسر، چه شده امروز نمی‌توانی راحت حرف بزنی؟

- مادر، مثل شاگردی شده‌ام که در حضور استادش باشد و نتواند راحت صحبت کند، گویی شخص بزرگی حرف‌های مرا می‌شنود... راستش مادر جان، هول شده‌ام.

در این هنگام علی علیه السلام از پشت پرده بیرون آمد و پسرش (حسن) را در آغوش گرفت و بوسید. سپس گفت: احسنت، مرچبا، پس توبودی که هر روز آیات خدا را برای مادرت می‌خواندی.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، ج ۴، ص ۷.

### خبر از آینده، در راه مکه

در یکی از سالها، امام حسن مجتبی علیه السلام، پیاده از مدینه منوره، به سوی مکه مکرمه رهسپار شد. به طوری که، پاهای آن حضرت آماس (ورم) کرد.

یکی از خدمتکاران، عرض کرد: اگر سوار بر مرکب بشوید، این آماس، برطرف می‌گردد. امام حسن علیه‌السلام فرمود: نه، وقتی که ما به منزلگاه بعدی رسیدیم، شخص سیاه پوستی نزد تو می‌آید که روغنی به همراه خود دارد، تو آن روغن را از او بخر و چانه نزن. خدمتکار، عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت! ما به هیچ منزلگاهی وارد نشده‌ایم، که به یک دارو فروشی برخورد کنیم. امام حسن علیه‌السلام فرمود: آن مرد، در نزدیک منزلگاه بعدی است. خدمتکار می‌گوید: حدود یک میل (دو کیلومتر) از آنجا گذشتیم، ناگاه، آن سیاه‌پوست پیدا شد.

امام حسن علیه‌السلام به من فرمود: نزد این مرد برو و روغن را از او بگیر و قیمت آن را به او بده. من هم نزد آن سیاه‌پوست رفته و از او تقاضای روغن نمودم.

مرد سیاه پوست گفت: تو این روغن را برای چه کسی می‌خواهی؟

من گفتم: آن را برای امام حسن بن علی علیه‌السلام می‌خواهم.

مرد سیاه پوست گفت: من از تو خواهش می‌کنم که تو مرا نزد آن حضرت ببر!

من هم با خواهش مرد سیاه پوست موافقت کرده و با او به محضر امام حسن علیه‌السلام آمدم.

وقتی که به حضور امام حسن علیه‌السلام رسیدیم، مرد سیاه پوست به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: پدر و مادرم به فدای شما باد! من نمی‌دانستم که خدمتکار شما، این روغن را برای شما می‌خواهد. شما اجازه بدهید که من قیمت آن را نگیرم، زیرا من غلام شما هستم. (در مقابل) شما از خدا بخواهید که به من پسری عنایت کند که آن پسر دوست شما اهل بیت علیهم‌السلام باشد، زیرا وقتی که من از نزد همسرم جدا شدم، او درد زایمان داشت.

امام حسن علیه‌السلام، به مرد سیاه پوست فرمود: تو به خانه‌ات برگرد، که خدا پسری سالم به تو عطا فرموده است و آن پسر از شیعیان ما می‌باشد.

مرد سیاه‌پوست، همان دم به خانه‌اش برگشت و دید که همسرش پسری سالم به دنیا آورده است، سپس به محضر امام حسن علیه‌السلام بازگشت و خبر ولادت پسر خود را به آن حضرت داد و برای آن حضرت هم دعا کرد.

امام حسن علیه‌السلام، از آن روغن به پای مبارک خود مالید و بر اثر آن روغن، ورم پاهایش برطرف گردید [۱].

پسر این مرد سیاه پوست، بزرگ شد و بعدها از یاران و دوستان مخلص حضرات آل محمد علیهم‌السلام شده و به عنوان شاعر و مداح معروف اهل بیت علیهم‌السلام، با نام «سید حمیری»، مشهور گردید، که به گفته‌ی بعضی از بزرگان، او دو هزار و سیصد (۲۳۰۰) قصیده، در شأن خاندان رسالت، عصمت و طهارت، سروده است. رحمه الله علیه، رحمه واسعة [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳ - الخرائج، راوندی، صص ۲۲۰ - ۲۲۰؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص ۲۸۸ - ۲۸۹ (با اندکی تغییر و تصرف).

[۲] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص ۲۸۹ (با اندکی تغییر و تصرف).

### خوف شدید، از ارتکاب گناه

روزی، امام حسن علیه‌السلام مشغول نماز بود در این هنگام، یک زن بسیار زیبا، که شیفته‌ی جمال امام حسن علیه‌السلام شده بود، برای کام‌گیری از آن حضرت، کنار امام آمد.

امام حسن علیه‌السلام، نمازش را کوتاه کرد و به پایان رساند و به آن زن فرمود: چه کار داری؟!

آن زن گفت: برخیز و از من کام بگیر؛ زیرا که من شوهر ندارم و به حضور شما آمده‌ام.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: از من دور شو! من و خودت را در آتش دوزخ نسوزان!

ولی، آن زن (چون زلیخا، نسبت به یوسف علیه‌السلام) دست نمی‌کشید.

امام حسن علیه‌السلام در این هنگام، از خوف خدا به گریه افتاد و مکرر به او می‌فرمود: وای بر تو! از من دور شو!

گریه‌ی امام حسن علیه‌السلام شدیدتر شد، به طوری که آن زن نیز به گریه افتاد.

در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام آمد، امام حسن علیه‌السلام و آن زن را گریان دید. آن حضرت نیز از گریه‌ی آنها به گریه

افتاد و بعضی از اصحاب نیز آمدند و با صدای بلند گریه کردند.

سپس، آن زن رفت و حاضران نیز پراکنده شدند.

مدتی طولانی، از این ماجرا گذشت و امام حسین علیه‌السلام، به خاطر احترام از مقام برادر، راز گریه را از او نپرسید، تا این که شبی

امام حسن علیه‌السلام از خواب بیدار شد و گریه کرد.

امام حسین علیه‌السلام پرسید: چرا گریه می‌کنی؟!

امام حسن علیه‌السلام فرمود: به خاطر خوابی که امشب دیده‌ام، گریه می‌کنم.

در خواب، یوسف علیه‌السلام، را دیدم و با عده‌ای چهره‌ی زیبای او را تماشا می‌کردیم. من، بی‌اختیار گریستم.

یوسف علیه‌السلام، در میان جمعیت، به من نگاه کرد و پرسید: چرا گریه می‌کنی؟

من گفتم: به یاد رنجهایی افتادم، که از ناحیه‌ی همسر عزیز مصر (زلیخا) به شما رسید و به خاطر آن، به زندان افتادی و پدر پیرت،

یعقوب علیه‌السلام، به رنج فراق تو مبتلا شد، از این رو گریستم.

و من، از (عفت و خویشنداری) یوسف علیه‌السلام تعجب کردم.

در این هنگام، یوسف علیه‌السلام، به من فرمود: آیا، از رفت و آمد آن زن بیابانی، نزد تو و خودداری تو از او، تعجب نکردی؟! [۱].

یعنی: ای یوسف فاطمه! تو نیز مانند من، گرفتار شدی و از خوف خدا، خویش را حفظ کردی. تنها من، یوسف پاک نیستم، تو نیز

یوسف پاک، هستی! [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۱۵؛ بحار الأنوار؛ ج ۴۳، ص ۳۴۰؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص ۲۹۴ -

۲۹۵.

[۲] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص ۲۹۵.

## خیانت یاران و فرماندهان

معاویه، پس از به کارگیری توطئه‌های نهران و آشکار و پس از انجام مقدمات لازم، تصمیم گرفت به پیشروی و تجاوز خود ادامه

داده و عراق را تحت تصرف خود درآورد.

امام حسن علیه‌السلام، از حرکت نظامی معاویه اطلاع یافت و بی‌درنگ، مردم را به نماز جماعت، در مسجد جامع کوفه، دعوت

کرد.

سپس، جمعیت زیادی در مسجد جامع کوفه، اجتماع کردند.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام برفراز منبر رفته و پس از ذکر مطالبی، ماجرای تجاوز نظامی معاویه به عراق را، به مردم خبر داد و آنها را به آماده باش و بسیج عمومی، دعوت نمود و از آنها خواست تا برای رویارویی با سپاه معاویه، در لشکرگاه «نخيله»، (محل اجتماع نیروهای نظامی، که در سر راه شام قرار داشت) گرد هم بیایند.

در همین وقت، که هنوز آغاز کار بود، سستی و بی‌حالی مردم، آشکار گردید به طوری که مورخین می‌نویسند: مردم، در برابر دعوت امام حسن علیه‌السلام به جهاد با معاویه، سکوت کردند. حتی یک نفر از آنها سخنی نگفت و یک کلمه جواب نداد! در این هنگام، که همه در سکوت مرگبار فرورفته بودند، «عدی بن حاتم» یکی از سرداران سپاه امام علی علیه‌السلام، قفل سکوت را شکست و از جای خود برخاست و با سخنان پرشور خود، احساسات مردم را تحریک کرد، تا آنها به دعوت امام حسن علیه‌السلام، جواب مثبت بدهند و از ترس و پراکندگی و نفاق، دوری نمایند.

سپس، افرادی مانند:

۱- قیس بن سعد.

۲- معقل بن قیس ریاحی.

۳- زیاد بن صعصعه.

دنبال سخن عدی بن حاتم را گرفته و مردم را به بسیج عمومی برای جلوگیری از تجاوزهای معاویه، فراخواندند.

امام حسن علیه‌السلام، از بالای منبر از آنها تقدیر و تشکر نمود و برایشان دعا کرد.

سپس، امام حسن علیه‌السلام به همراه لشکر عظیمی، از کوفه خارج شدند، تا به «دیر عبدالرحمان» رسیدند و آنها در آنجا، سه روز اقامت نمودند، تا همه‌ی مردم اجتماع نمایند [۱].

امام حسن علیه‌السلام، پسر عموی پدر بزرگوارش، عبیدالله بن عباس را طلبد و او را فرمانده دوازده هزار نفر کرد، سپس، سفارش‌هایی را به او فرمود: از جمله اینکه: لشکر را از کنار شط فرات حرکت بده و از آنجا، به سرزمین «مسکن» برو، وقتی که از آنجا گذشتی، با سپاه معاویه روبرو می‌شوی. تو پیشدستی در جنگ مکن، وقتی دیدی او جنگ را آغاز کرد، با او جنگ کن. اگر برای تو حادثه‌ای رخ داد، «قیس بن سعد»، فرمانده سپاه خواهد شد.

آنگاه، عبیدالله بن عباس، به همراه دوازده هزار نفر لشکر، از کنار شط فرات حرکت نمود تا به سرزمین «مسکن» رسید [۲].

امام حسن علیه‌السلام، پس از اعزام عبیدالله، همچنان مردم را به جهاد و بسیج، برای جلوگیری از سپاه معاویه، فرامی‌خواند.

ولی مردم، برای حرکت به سوی جبهه‌ی جنگ، تمایلی نشان نمی‌دادند و کندی می‌کردند. سپس آنان، با سختی و اکراه، به فرمان امام حسن علیه‌السلام گردن نهاده و همراه آن حضرت، به راه افتادند.

عالم بزرگ، شیخ مفید «رحمه الله»، در کتاب «ارشاد» خود، وضع روحی یاران امام حسن مجتبی علیه‌السلام را، به پنج دسته، تقسیم و مشخص کرده است:

۱- یک دسته از آنها، از شیعیان امام حسن علیه‌السلام و پدر بزرگوارش امام علی علیه‌السلام بودند.

۲- یک دسته از آنها، از گروه خوارج بودند، که هدفشان، جنگ با معاویه بود، اگر چه به امام حسن علیه‌السلام بی‌علاقه بودند.

۳- یک دسته از آنها، فتنه جو بودند و به طمع جمع غنایم جنگی، به جبهه‌ی جنگ می‌رفتند.

۴- یک دسته از آنها، در حال شک و تردید بسر می‌بردند و حیران و سرگردان بودند و نمی‌دانستند که چه باید بکنند.

۵- یک دسته از آنها، پیرو قبیله و رئیس قبیله‌ی خود بودند. آنها، دین و ایمانی نداشتند، بلکه به میل رؤسای قبیله‌ی خود، رفتار می‌نمودند.



امام حسن علیه‌السلام، با لشکری که از چنین مجموعه‌ای ترکیب یافته بود، به راه افتادند تا به محلی به نام «حمام عمر» رسیدند. سپس، از آنجا به «دیر کعب» و از آنجا به «ساباط» (مداین) رسیده و در کنار پل ساباط، فرود آمدند [۳].

امام حسن علیه‌السلام، شب را با یاران خود، در ساباط (مداین) ماندند.

صبح آن شب، امام حسن علیه‌السلام خواست تا سپاه خود را بیازماید و ببیند که آیا آنها، آمادگی برای جنگیدن با سپاه معاویه را دارند، یا نه؟!

آن حضرت، دستور داد تا همه‌ی یارانش، برای خواندن نماز، اجتماع کنند. این دستور، اجرا شد.

آن حضرت، بعد از خواندن نماز، بالای منبر رفته و پس از بیان حمد و ثنای خداوندی، فرمود:

آگاه باشید! همانا، آنچه موجب اتحاد و به هم پیوستگی شما است، (گرچه شما آن را نپسندید) برای شما از پراکندگی بهتر است. (گرچه شما پراکندگی را دوست بدارید).

آگاه باشید! آنچه را که من برای شما می‌اندیشم، بهتر از آن چیزی است که خودتان برای خود، می‌اندیشید. بنابراین، شما از دستور من سرپیچی نکنید و رأی مرا (که من آن را برای شما پسندیده‌ام) به خود من بازنگردانید.

سپاهیان، پس از شنیدن این گفتار به همدیگر نگاه می‌کردند و می‌گفتند:

منظور امام حسن علیه‌السلام از این سخنان چیست؟

گروهی از آنان می‌گفتند: سوگند به خدا! ما چنین می‌پنداریم که امام حسن علیه‌السلام می‌خواهد با معاویه، صلح کند. گفتگوها بالا گرفت.

عده‌ای از افراد سپاه (که از خوارج بودند) گفتند: این مرد (امام حسن علیه‌السلام)، کافر شده است!!!

در این وقت، گروهی تحریک شده، و به خیمه‌ی امام حسن علیه‌السلام ریخته و آنچه در آنجا بود، غارت کردند، تا آنجا که، جانماز آن حضرت را از زیر پایش کشیدند و بردند و حتی ردای آن حضرت را نیز از دوشش برداشتند!!!

کوتاه، سخن آنکه: امام حسن علیه‌السلام بر مرکب خود سوار شده، با جمعی از یاران و پاسداران خود، از آنجا دور شدند.

وقتی که آنها به تاریکی ساباط (مداین) رسیدند، مردی از بنی اسد، به نام «جراح بن سنان»، به پیش آمد و دهنه‌ی اسب امام حسن علیه‌السلام را گرفت و خطاب به آن حضرت گفت: الله اکبر! ای حسن! تو مشرک شدی، چنانکه پدرت قبل از این مشرک شد!!!

سپس آن مرد، با آن شمشیری که در دست داشت، چنان ضربه‌ای بر ران پای حضرت امام حسن علیه‌السلام زد، که گوشت ران را شکافته و به استخوان آن رسید.

امام حسن علیه‌السلام، از شدت درد، دست خود را به گردن ضارب نهاد و سپس، هر دو با هم به زمین افتادند.

در این هنگام، یکی از شیعیان امام حسن علیه‌السلام، به نام «عبدالله بن خطل» جهید و شمشیر مرد ضارب را از دست او گرفت و با همان شمشیر، خود او را کشت.

از آن پس، امام حسن مجتبی علیه‌السلام در شهر مداین و در خانه‌ی «سعد بن مسعود ثقفی» که حاکم مداین بود، بستری شد و به معالجه‌ی خود پرداخت [۴].

در چنان شرایط سختی، چند حادثه‌ی بسیار تلخ دیگر که در ذیل، به آنها اشاره می‌شود، اتفاق افتاد:

۱- گروهی از سران سپاه امام حسن علیه‌السلام، به طور محرمانه، برای معاویه نوشتند: ما تسلیم فرمان تو هستیم، تو به سوی ما بیا. ما متعهد می‌شویم که یا حسن علیه‌السلام را تسلیم تو نماییم، یا او را غافلگیر کرده و بکشیم!!!

۲- نامه‌ای از جانب قیس بن سعد، برای امام حسن علیه‌السلام آمد، که در آن نامه نوشته بود: عبیدالله بن عباس، در جبهه‌ی جنگ، فریب پیام معاویه را خورده و شبانه، با عده‌ای از همراهان خود به معاویه پیوست. زیرا معاویه، برای او پیام داد که اگر تو به من

پیوندی، من یک میلیون درهم پول به تو می‌دهم، به طوری که نیمی از آن پول را به صورت نقد، و نیم دیگرش را، به هنگام ورود به کوفه، در اختیار تو می‌گذارم!!! [۵].

بنا به گفته‌ی یعقوبی، در تاریخ خود، این خیانت باعث شد که هشت هزار نفر از سپاه امام حسن علیه‌السلام، به معاویه پیوستند [۶]. امام حسن علیه‌السلام، سپاهی را که تعدادشان چهار هزار نفر بود، به فرماندهی مردی از قبیله‌ی کنده، به جبهه‌ی جنگ فرستاد. آنها، وقتی که به شهر انبار رسیدند، معاویه توسط جاسوسان خود، برای فرمانده آن سپاه، مبلغ پانصد هزار درهم فرستاد و وعده‌ی امارت بعضی از نقاط شام را نیز به او داد. آن فرمانده نیز، به همراه دویست نفر از نزدیکان خود، به سپاه معاویه پیوست.

امام حسن علیه‌السلام، مردی از قبیله‌ی مراد را نیز به همراه سپاهی، به سوی جبهه‌ی جنگ فرستاد. او نیز، با عده‌ای، فریب پول و وعده‌های معاویه را خورده و به سپاه معاویه پیوستند! [۷].

در این آزمایش، که دورنمایی از آن بیان شد، امام حسن علیه‌السلام، یاران سست اراده‌ی خود را به خوبی شناخت و سیه رویی سپاه عراق نیز برای آن حضرت و اصحابش، آشکار شد. یارانی که حتی وسایل ساده‌ی زندگی آن حضرت را غارت کرده، به ران مبارکش شمشیر زدند و فرماندهانش، یکی پس از دیگری، به آن حضرت خیانت کردند.

در این هنگام، جز گروه اندکی از شیعیان وفادار امام حسن علیه‌السلام، کسی با آن حضرت باقی نماند. ولی آنها نیز، به قدری اندک بودند که آن حضرت، توانایی نبرد با سپاه بیکران معاویه را نداشت.

در چنین شرایطی، معاویه نامه‌ای به امام حسن علیه‌السلام نوشت و در آن نامه به امام حسن علیه‌السلام پیشنهاد صلح را مطرح نمود و از سوی دیگر، معاویه نامه‌های یاران امام حسن علیه‌السلام را که به معاویه نوشته بودند، برای امام حسن علیه‌السلام ارسال داشت. این جا بود که امام حسن علیه‌السلام، مجبور شد که صلح پیشنهادی معاویه را مشروط به شرایطی بپذیرد، که آن شرایط را بعداً بیان می‌کنیم، ان شاء الله تعالی [۸].

عالم بزرگ، جناب شیخ مفید (رحمة الله تعالی علیه)، در این رابطه می‌نویسد:

امام حسن علیه‌السلام اطمینانی به صلح پیشنهادی معاویه نداشت و می‌دانست که معاویه می‌خواهد حيله و تزویر کند. آن حضرت، چاره‌ای جز پذیرفتن صلح و ترک جنگ نداشت؛ زیرا که پیروان و یاران آن حضرت، آنگونه بودند که گفتیم. آنها، افرادی سست عنصر و سست عقیده بودند و چنانکه بیان شد، آنها درصدد مخالفت با امام حسن علیه‌السلام برآمدند.

و بسیاری از آنها، ریختن خون امام حسن علیه‌السلام را حلال می‌دانستند و می‌خواستند آن حضرت را دست بسته، به معاویه تحویل دهند!!! تا آنجا که پسر عموی آن حضرت، «عبیدالله بن عباس»، دست از یاری آن حضرت برداشت و به معاویه پیوست.

به طور کلی، یاران آن حضرت به شوون دنیا، روی آورده و از شوون آخرت، چشم پوشیده بودند. در این شرایط، امام حسن علیه‌السلام برای اتمام حجت و به جهت داشتن عذری میان خود و خدای خود، همچنین برای داشتن عذری میان خود و مسلمانان، پیمان محکمی از معاویه برای صلح با او گرفت [۹] [۱۰].

پی نوشت ها:

[۱] اعیان الشیعه، ط ارشاد، ج ۱، ص ۵۶۸.

[۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۸.

[۳] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج ۲، ص ۷.

- [۴] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج ۲، صص ۸ - ۹.
- [۵] ترجمه‌ی ارشاد مفید، صص ۸ - ۹.
- [۶] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱.
- [۷] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۹.
- [۸] اقتباس از ترجمه‌ی ارشاد شیخ مفید، ج ۲، صص ۹ - ۱۰.
- [۹] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰.
- [۱۰] سیره‌ی چهارده معصوم (علیهم‌السلام)، صص ۲۶۷ - ۲۷۱.

### خوراک بهشت

قطب راوندی می‌گوید:

سلمان گفت: فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای رسول خدا! حسن علیه السلام و حسین علیه السلام گرسنه‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو فرمود: عزیزان من! شما را چیست؟ آنان گفتند: غذایی می‌خواهیم. آن حضرت فرمود: خدایا! به آنان غذا بده!

سلمان گفت: ناگاه دیدم یک به همچون سبوی بزرگ که سپیدتر از شیر است، در دست پیامبر صلی الله علیه و آله است. پیامبر صلی الله علیه و آله با انگشت ابهام خود پوست آن را پاک کرد. سپس آن را دو نیم کرد و نیمی از آن را به حسن علیه السلام و نیم دیگری را به حسین علیه السلام داد. من در حالی که میل به آن به داشتم، به آن میوه نگاه می‌کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این غذا از بهشت است که جز ما کسی از آن نمی‌خورد - مگر آن که از حساب (خداوندی) نجات یابد - و تو بر خیر هستی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۵۳۶ ح ۱۲.

### خلافت معاویه

ابن ابی الحدید، از ابوجعفر، از ابن عباس نقل کرده است:

امام حسن علیه السلام نزد معاویه - که در مجلس تنگی نشسته بود - رفت، و کنار پاهای او نشست، و معاویه از هر دری سخن گفت، سپس گفت: در شگفتم از عایشه! می‌پندارد که من، در جای خود نیستم و شایستگی این مقام را ندارم. خدا او را بیمارزد! به او چه مربوط است؟! پدر این که نشسته است، با من در این باره به رقابت پرداخته، و خدا او را میراند.

امام حسن علیه السلام فرمود: معاویه! آیا این شگفت است؟ گفت: آری به خدا! آن حضرت فرمود: آیا به شگفت تر از آن، توجهت دهم؟ معاویه گفت: چیست؟ آن حضرت فرمود: این که تو در صدر مجلس نشسته‌ای و من نزد پای تو. پس [شرمنده شد و] خندید و گفت: پسر برادرم! به من گفته‌اند که قرض داری؟ آن حضرت فرمود: آری. معاویه گفت: چقدر؟ آن حضرت فرمود: صد هزار. معاویه گفت: دستور می‌دهم سیصد هزار به تو بدهند که با صد هزار آن، قرض خود را بدهی، و صد هزار دیگر را میان خاندان خود تقسیم کنی، و صد هزار دیگر، خالص، برای خودت باشد. بزرگوارانه برخیز و صله‌ی خود را بگیر. یزید بن معاویه به پدر خود گفت: سوگند به خدا! [تاکنون] کسی را ندیده‌ام که چونان خودت؛ با تو برخورد کند، سپس سیصد هزار به او بدهی! معاویه

گفت: فرزندم! این مقام، حق اینان است. و اگر کسی از اینان نزد تو آمد، تو نیز عطایی کن! [۱].

ابن شهر آشوب می گوید:

گفته‌اند که حسن بن علی علیه‌السلام نزد معاویه - که دراز کشیده بود - رفت و کنار پاهای او نشست. معاویه گفت: آیا از عایشه، تو را در شگفت نیآورم که می‌پندارد من شایسته‌ی خلافت نیستم؟ آن حضرت فرمود: و شگفت‌تر از آن، این است که من کنار پاهای تو نشسته‌ام، و تو خوابیده‌ای! پس معاویه شرم‌منده شد و نشست و عذرخواهی کرد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۱۶:۱۲.

[۲] المناقب ۴:۲۳.

### خبر از زوال حکومت معاویه

ابن شهر آشوب می گوید: اسماعیل بن ابان با سند خود نقل کرده است:

زمانی که معاویه با زور بر اوضاع مسلط شد، [روزی] امام حسن علیه‌السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر مردی - که در میانشان گروهی از بنی‌امیه بود - گذر کرد، و آنان [چون امام حسن علیه‌السلام را دیدند] با چشم به یکدیگر اشاره کردند، پس آن حضرت دو رکعت نماز خواند و فرمود: چشمک زدن شما را دیدم. بدانید سوگند به خدا! یک روز فرمانروایی نکنید مگر آن که ما دو روز فرمانروایی کنیم، و نه یک ماه مگر آن که ما دو ماه فرمانروایی کنیم، و نه یک سال مگر آن که ما دو سال فرمانروایی کنیم، و ما در حکومت شما، می‌خوریم و می‌آشامیم و می‌پوشیم و ازدواج می‌کنیم و سوار [مركب] می‌شویم، در حالی که شما در حکومت ما نه می‌خورید و نه می‌آشامید و نه ازدواج می‌کنید.

فردی گفت: ابامحمد! این، چگونه می‌شود در حالی که شما بخشنده‌ترین و رؤف‌ترین و مهربان‌ترین مردم هستید؟! آیا شما در حکومت آنان در امانید، ولی آنان در حکومت شما در امان نیستند؟!

آن حضرت فرمود: علتش این است که آنان با کید شیطانی با ما دشمنی کنند، ولی ما با کید خداوندی با آنان دشمنی کنیم، و کید خداوندی [نیرومند و] سخت است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴:۸.

### خنده مذموم

سبزواری می گوید:

امام حسن علیه‌السلام به جوانی گذر کرد که [ناهنجار] می‌خندید، فرمود: آیا از صراط عبور کرده‌ای؟ گفت: نه.

فرمود: آیا می‌دانی سرانجام به بهشت می‌روی یا دوزخ؟

عرض کرد: نه.

فرمود: پس این خنده چیست؟

راوی می‌گوید: دیگر او خندان دیده نشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جامع الاخبار: ۲۶۲، ح ۷۰۹.

### خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها

برقی نقل کرده است: امام حسن علیه‌السلام فرمود:

دوازده خصلت است که سزاوار است آدمی، آن‌ها را [برای به کارگیری] بر سفره‌ی طعام، فراگیرد: چهارتای آن فریضه، و چهارتای آن سنت، و چهارتای دیگر ادب است.

اما چهار فریضه: شناخت [منعم حقیقی، خدای سبحان]، و بسم الله گفتن، و شکر خدا را به جا آوردن، و از نعمت او خشنود بودن است.

و چهار سنت: بر پای چپ نشستن، و با سه انگشت خوردن، و از غذای روبه‌روی خود خوردن، و انگشت‌ها را مکیدن است.

و چهار ادب: دست‌ها را شستن، و لقمه‌ها را کوچک گرفتن، و غذا را نیکو جویدن، و در چهره‌های دیگران کم نگریستن است. [۱].

طبرانی با سند خود از معاویه بن قره نقل کرده است:

از حسن بن علی علیه‌السلام درباره‌ی [خوردن] پنیر پرسیدند، فرمود: کارد را [در آن] بگذار، و بسم الله بگو و بخور. [۲].

ابن کثیر با سند خود از ابن سیرین نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام کسی را به خوراک [شخصی] خود فرا نمی‌خواند و می‌فرمود: این، کم‌تر از آن است که کس دیگر را به آن فراخواند. [۳].

[ابونعیم اصفهانی با سند خود از قره بن خالد نقل کرده است:

در منزل محمد بن سیرین، غذایی خوردم، و چون سیر شدم و حوله را گرفتم و دست برداشتم، ابن سیرین گفت: حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: این خوراک، کم‌تر از آن است که در آن تقسیم صورت گیرد. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن ۲: ۲۴۸، ح ۴۰۹.

[۲] المعجم الكبير ۳: ۶۸، ح ۲۶۸۶.

[۳] البدایة و النهایة ۸: ۴۳.

[۴] حلیة الاولیاء ۲: ۳۸.

## خلق نیکو

صدوق رحمه الله با سند خود از ابوالحسن، از ابوالحسن، از ابوالحسن، از حسن، از حسن نقل کرده است:  
امام حسن علیه السلام فرمود: نیکوترین نیک‌ها، خلق نیک است.

سپس صدوق گفت: ابوالحسن اول، محمد بن عبدالرحیم تستری است، و ابوالحسن دوم، علی بن احمد بصری تمار است، و ابوالحسن سوم، علی بن محمد واقدی است، و حسن اول، حسن بن عرفه عبدی است، و حسن دوم، حسن بن ابی‌الحسن بصری است، و حسن سوم، حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است. [۱].

ابن عساکر با سند خود از جعید بن همدان نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام به او فرمود: ای جعید بن همدان! مردم چهار گروهند: گروهی که بهره‌ای [از خیر و ایمان و عمل صالح] دارند و اخلاق ندارند، و گروهی که اخلاق دارند و بهره‌ای از [ایمان و عمل صالح] ندارند، و گروهی که نه اخلاق دارند و نه بهره‌ای [از ایمان و عمل صالح]، که اینان بدترین افرادند، و گروهی که هم اخلاق دارند و هم بهره‌ای [از ایمان و عمل صالح]، که اینان بهترین افرادند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الخصال: ۲۹، ح ۱۰۲.

[۲] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه السلام): ۱۵۹، ح ۲۷۲.

## خداگرایی در بخشش‌ها

ارزش هر عملی به نیت انجام دهنده‌ی آن است هر چه نیت با ارزش تر باشد عمل ارزشمندتر است. آورنده که وقتی امام حسن علیه السلام وارد عراق شد تمام درآمدش از عراق را به خاطر سه بیت شعر به شاعر بخشید. به آن حضرت عرض کردند: تمام درآمدت از عراق را به خاطر سه بیت شعر دادی؟

قال علیه السلام:

أما سمعتم ما قال: لا يكون جودك لي بل يكون جودك لله. فلو كانت الدنيا كلها لي وأعطيتها اياه كانت في ذات الله قليلا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آیا نشنیدید که وی چه گفت؟ او گفت: بخشندگی‌ات برای من نمی‌باشد، بلکه بخشندگی‌ات برای خدا است. پس اگر دنیا از آن من بود و من به او می‌بخشیدم، در برابر ذات خداوند کم خواهد بود.)

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۴۷، ح ۹ به نقل از نظم درالسمطين، ص ۱۹۷، ط. القضاء، علامه زرنندی.

## خضوع در برابر خداوند به هنگام وضو

روایت شده است که امام حسن علیه‌السلام به هنگام وضو رنگ مبارکش تغییر می‌کرد، وقتی از ایشان درباره‌ی این موضوع پرسیدند، فرمود:

قال علیه‌السلام:

انى أريد القيام بين يدي الملك الجبار [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (من آماده‌ی قیام و برپا خواستن جهت بندگی در برابر خداوند جبار می‌شوم).

و در حدیث دیگر آمده است:

به هنگام وضو رنگ رخسار امام حسن علیه‌السلام زرد شده و اندامش بلرزه می‌افتاد. وقتی در این باره صحبت شد.

قال علیه‌السلام:

حق لمن وقف بين يدي ذى العرش، أن يصفر لونه و ترتعد مفاصله [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بر آن کس که در برابر صاحب عرش «صاحب قدرت» می‌ایستد، سزاوار است که رنگ رخسار او زرد گشته و اندامش به لرزه درآید.)

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۲، به نقل از تنبیه الغافلین، ص ۱۹۴ ط. قاهره.

[۲] ۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۴۰۰ ذیل حدیث ۷۲ به نقل از عدّه الداعی، ج ۷۷، ص ۳۴۶ و ۳۴۷، ح ۳۰ و ۳۱ و ج ۴۳، ص ۳۳۹، ح ۱۳.

۲- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص ۴۰۷.

۳- ربیع الأبرار، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۱۳۱.

۴- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۴ / ۸۳۰ و ص ۳۵۵ ح ۷ / ۸۳۳.

### خبر از درمان بیماری با داروی غلام

در یکی از سفرهای پیاده‌ی امام حسن علیه‌السلام به مکه پاهای آن حضرت متورم شده بود، بعضی از غلامان به او عرض کردند اگر کمی سوار شوی این ورم تخفیف می‌یابد.

قال علیه‌السلام

كلا، اذا أتينا هذا المنزل فانه سيستقبلك عبد أسود، معه دهن لهذا الورم فاشتر منه و لا تماكسه. فقال مولاه: بأبي أنت و أمي ليس أماننا منزل فيه أحد يبيع هذا الدواء. قال عليه‌السلام: بلي، انه أمامك دون المنزل، فسارا أميلا فاذا الأسود يستقبله. فقال الحسن عليه‌السلام [لمولاه]: دونك الرجل فخذ منه الدهن و أعطه ثمنه. فقال له الأسود: ويحك يا غلام، لمن أردت هذا الدهن؟

قال: للحسن بن علي عليه‌السلام. قال: انطلق بي اليه. فأخذ بيده حتى أدخله اليه. فقال: بأبي أنت و أمي لم أعلم أنك تحتاج اليه، و لا انه يراد ذلك، و لست أخذ له ثمننا انما أنا مولاك و لكن ادعو الله أن يرزقني ذكرا سويا يحبكم أهل البيت فاني خلفت امرأتى و قد أخذها الطلق. فقال له الحسن عليه‌السلام: انطلق الى منزلك فان الله تبارك و تعالی وهب لك ذكرا سويا و هو لنا شيعه... [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هرگز!) «هم اکنون که پایم ورم کرده است، سوار بر اسب نمی‌شوم، بلکه» وقتی به منزل بعدی رسیدیم برده‌ای سیاه به پیشوازت خواهد آمد که همراه او روغنی است که داروی این ورم است. پس آن را از او بخر و با او چانه مزن. غلام گفت: پدر و مادرم فدایت! منزلی که پیش رو داریم، کسی در آن منزل نیست که چنین دوابی را داشته باشد.

امام علیه‌السلام فرمود: چرا آن سیاه در جلو راه، نزدیک منزل است و چند میل راه که رفتند سیاه را دیدند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: سیاه را دریاب و روغن را از او بخر و پولش را پرداز. آن مرد سیاه پوست خطاب به غلام امام حسن علیه‌السلام گفت: برای چه کسی می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی علیهماالسلام، گفت: مرا خدمت او ببر.

غلام امام، دستش را گرفت و به خدمت امام علیه‌السلام برد سیاه گفت: من نمی‌دانستم که تو به آن محتاج هستی ولی به همراه خود آوردم از تو برای روغن پولی نمی‌گیرم زیرا من شیعه‌ای شما هستم. لکن دعا کن خداوند پسری سالم و بی‌عیب که دوستدار شما اهل بیت علیهم‌السلام باشد به من عطا کند؛ زیرا هنگامی من از عیالم جدا شدم که وضع حمل او نزدیک بود. امام علیه‌السلام فرمود: به منزل خود برگرد که خداوند پسر بی‌عیبی که از شیعیان ماست به تو عطا فرمود.

پی نوشت ها:

- ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۴۶، ح ۶.
- ۲- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۳۲ به نقل از مرآت المؤمنین، ص ۲۰۸.
- ۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳، ح ۶.
- ۴- الثاقب فی المناقب، ص ۳۱۵، ح ۲ / ۲۶۳.
- ۵- الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۷.
- ۶- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۴ ع ح ۳.
- ۷- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام (جلاء العیون) ص ۴۱۸.
- ۸- حلیة الابرار، ج ۳، ص ۵۵، ح ۳.
- ۹- دلائل الامامة طبری، ص ۶۸.
- ۱۰- عیون المعجزات، ص ۶۲.
- ۱۱- کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۳۱.
- ۱۲- مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۳۱ / ۸۶۹ و ص ۲۴۶، ح ۳۲ / ۸۷۰.
- ۱۳- مسند الامام المجتبی، ص ۱۱۱، ح ۴، ص ۱۱۷، ح ۲۳، و ص ۱۲۲، ح ۳۱ و ص ۶۷۹، ح ۲.
- ۱۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷.
- ۱۵- موسوعه المصطفی، و العتره، ج ۵، ص ۱۰۶، ح ۲.
- ۱۶- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۰، ح ۸.

### خبر از تعداد خرماها

پس از ماجرای صلح روزی امام حسن علیه‌السلام با معاویه در نخیلای کوفه نشسته بودند معاویه گفت: شنیده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خرما را در درخت تخمین می‌کرد و درست می‌آمد. آیا آن علم را شما هم دارید؟ چون



شیعیان شما معتقدند از آسمان و زمین چیزی از شما پنهان نیست.

قال علیه السلام:

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يخرص كيلاً- وأنا أخرص عدداً. فقال معاوية: كم في هذه النخلة؟ فقال الحسن عليه السلام: أربعة آلاف بسة و أربع بسات [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

همانا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [تعداد خرما را] به کیل تخمین می زد و من به عدد تخمین زدم!

معاویه گفت: برای این نخل چند خرماست؟ امام حسن علیه السلام فرمود: چهار هزار دانه خرما ی نارس و چهار دانه

معاویه دستور داد، خرماهای نارس آن درخت را شمردند شد چهار هزار و سه عدد امام حسن علیه السلام فرمود: من دروغ نگفتم یک عدد را کسی پنهان کرد. وقتی گشتند دیدند یک خرما در دست عبدالله عامر است. بعد امام علیه السلام فرمود: من می دانم که تو در آینده چه خواهی کرد.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹، ح ۹ به نقل از کتاب النجوم.

۲- تاریخ چهارده معصوم علیه السلام ص ۴۲۲.

### خبر از ورود جوایز معاویه به مدینه

از امام صادق علیه السلام روایت شده است روزی امام حسن علیه السلام و امام حسین و عبدالله جعفر نشسته بودند. امام حسن علیه السلام خطاب به امام حسین علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

ان هذه الطاغية باعث اليكم بجوائزكم في رأس الهلال [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (این گردن کش (منظور معاویه است) سر ماه پادشاه های شما را خواهد فرستاد.) و همانگونه شد که امام علیه السلام خبر داده بود.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۴۹، ح ۱۱، ب ۱۳، و ص ۱۶۰ ح ۳۸.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۳.

۳- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۱۸.

۴- دلائل الامامة، ص ۶۷.

۵- مدینه المعجز، ج ۳، ص ۲۴۳، ح ۲۹ / ۸۶۷.

ضرورت ختنه در اسلام

یکی از واجبات و فروع فقهی در اسلام، مسأله‌ی ختنه است. اگر مرد مسلمان ختنه نشده باشد بسیاری از عباداتش (مثل طواف خانه‌ی خدا) باطل است. امام حسن علیه‌السلام در همین زمینه فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان الأکلف لا یترک فی الاسلام حتی یختن و لو بلغ ثمانین سنه [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(در اسلام، انسان (مرد) ختنه نشده به حال خود رها نمی‌شود تا ختنه شود حتی اگر به هشتاد سالگی برسد.)

پی نوشت ها:

[۱] کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۳۶، ح ۴۵۳۱۰.

### خلیفه

اوصاف و شرائط خلیفه

هنگامی که معاویه بر عراق مسلط شد، از امام حسن علیه‌السلام خواست که در حضور او خطبه‌ای بخواند. امام علیه‌السلام بپاخواست و فرمود:

انما الخلیفه من سار بکتاب الله، و سنه نبیه صلی الله علیه و آله و سلم، و لیس الخلیفه من سار بالجور ذلک ملک ملک یتمتع به قلیلا ثم تنقطع لذته و تبقی تبعته «و ان ادری لعله فتنه لکم و متاع الی حین» [۱] [۲].

(به یقین، خلیفه آن کسی است که از روی کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم رفتار کند، و خلیفه آن کس نیست که به زور و ستم عمل کند. زیرا چنین کسی پادشاهی است که به سلطنتی رسیده و مدت کمی از آن بهره‌مند شده، سپس لذت آن منقطع گشته و بازخواست و کیفر آن به جای می‌ماند. سپس آیه‌ی شریفه را خواند: «ندانم من شاید این آزمایشی باشد برای شما، و بهره‌ای اندک باشد، تا زمانی معین.»)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۱۱.

[۲] مقتل الطالیین، ص ۸۰.

### خوارج

پرهیز از نبرد با خوارج در حکومت معاویه

پس از صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه، گروهی از خوارج بر معاویه شوریدند، معاویه برای امام حسن علیه‌السلام پیغام داد که با خوارج نبرد کن.

قال علیه‌السلام:

سبحان الله! تركت قتالك و هو لى حلال لصلاح الأمة و ألفتهم. أفتراى أقاتل معك [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(امام علیه السلام از روی تعجب فرمود: سبحان الله! ستیز با تو را که بر من حلال بود، به خاطر مصلحت امت و الفت میان آنان واگذاشتم. آیا فکر می‌کنی در کنار تو [با خوارج] خواهم جنگید؟).

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام در پاسخ معاویه چنین فرمود:

والله لقد كفت عنك لحقن دماء المسلمين و ما أحسب ذلك يسعنى، فكيف أن أقاتل قوما أنت أولى بالقتال منهم؟ [۲].

(سوگند به خدا که دست او تو بازداشتی تا خون مسلمانان پایمال نشود و گمان نکنم که این برازنده‌ی من بود. پس چگونه با گروهی بجنگم که تو از آنان به جنگ سزاوارتری).

و در حدیث دیگری آمده است که: پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه برخی از خوارج آماده‌ی نبرد با معاویه شدند. معاویه نامه‌ای به امام حسن علیه السلام نوشت که با خوارج نبرد کند. امام علیه السلام در پاسخ نوشت:

لو أشرت أن أقاتل أحدا من أهل القبلة لبدأت بقتالك فانى تركتك لصلاح الأمة و حقن دمائها [۳].

(اگر بدمین نتیجه برسم که با کسی از اهل قبله بجنگم، با تو شروع به نبرد کنم. من تو را به خاطر صلاح امت و حفظ خون آنان واگذاشتم).

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۶، ح ۵۴.
- ۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۴.
- ۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۳۶۶، ح ۵۳.
- [۲] ۱- الکامل فی التاریخ (لابن الأثیر) ص ۲۷۵.
- ۲- شرح ابن ابی الحدید ج ۵، ص ۹۸.
- ۳- عقد الفرید، ج ۱، ص ۱۴۷.
- ۴- علی و فرزندانش (دکتر طه حسین) ص ۲۱۰.
- ۵- کامل میرد، ج ۳، ص ۱۳۳.
- ۶- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۳۴۸، ح ۲۶، و ص ۳۶۶، ح ۵۲.
- ۷- نثر الدرر، ج ۱، ص ۳۲۹، ب ۴.
- [۳] ۱- الکامل (ابن اثیر) ج ۳، ص ۲۷۵.
- ۲- الغدیر، علامه‌ی امینی، ج ۱۰، ص ۱۷۳، ح ۷۲ به نقل از کامل ابن اثیر.

### خودپسندی

رهاورد شوم خودپسندی

امام حسن علیه السلام درباره‌ی آثار شوم عجب و خودپسندی فرمود:

ان العجب لیحبط عمل سبعین سنة [۱].

(خودپسندی، عمل هفتاد سال را فرو می‌ریزد.)

پی نوشت ها:

[۱] کنز العمال، ج ۳، ص ۵۱۴، ح ۷۶۶۹.

### خیانت

روزی فرستاده‌ی معاویه نزد امام حسن علیه السلام گفت: از خدا می‌خواهم که تو را نگهدارد و دشمنانت (بنی امیه) را هلاک گرداند. امام از روی مدارا و محبت فرمود:

قال علیه السلام:

لا تخن من ائمتنک و حسبک أن تحبني لحب رسول الله و لأبي و لأمي و من الخيئة أن يثق بك قوم و أنت عدو لهم و تدعوا عليهم. امام حسن علیه السلام فرمود:

(به آن کس که تو را امین دانسته است، خیانت مکن و تو را بس است که به خاطر دوست داشتن پیامبر و به خاطر پدرم و مادرم، نیز از خیانت به شمار می‌آید که گروهی به تو اطمینان داشته باشند، در حالی که تو با آنان دشمنی می‌کنی و بر علیه آنان نفرین کنی.)

### خصلت‌های ناپسند معاویه

معاویه کانون رفتارها، گفتارها و خصلت‌های ناپسند بود، که به چهار خصلت نکوهیده‌ی او در این حدیث اشاره شده است.

قال علیه السلام:

اربع خصال کن فی معاویة لو لم یکن فیہ منهن الا واحدة لکانت موبقة. ابتزاه علی هذه الأمة بالسفهاء حتی ابتزها أمرها بغير مشورة منهم، و فیهم بقایا الصحابة و ذو الفضيلة.

و استخلافه ابنه بعده سکیرا خمیرا یلبس الحریر و یضرب بالطنابیر. و ادعائه زیادا و قد قال رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم»: الولد للفراش و للعاهر الحجر. و قتله حجرا، و یلا له من حجر و أصحاب حجر قالها مرتین. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چهار خصلت در معاویه هست که اگر فقط یکی از آنها در او بود، برایش خانمان سوز بود. اول - مسلط کردن ابلهان بر این امت چندان که بر قدرت بدون مشورت تکیه زده در حالی که میان امت بازماندگان صحابه و افراد با فضیلت وجود دارند. دوم - جانشین کردن پسرش پس از خود [پسری] که شراب خوارهی باده گسار، حریر پوش تنبک زن بوده و هست. سوم - زیاد را برادر خود خواند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرزند از آن صاحب بستر است و زناکار سزاوار سنگ سار است. پنجم - کشتن حجر بن عدی، وای بر او «معاویه» از حجر و اصحاب حجر، «این را دوباره فرمود».)

پی نوشت ها:

[۱] الغدير، ج ۱۰، ص ۲۲۵، و ج ۱۱، ص ۶۰.

## داماد

روش انتخاب داماد

شخصی به محضر امام حسن علیه‌السلام آمد و درباره‌ی انتخاب داماد و ازدواج دخترش با آن حضرت مشورت نمود. امام علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

زوجها من رجل تقی، فانه ان أحبها أكرمها و ان أبغضها لم یظلمها [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(او را همسر مردی پرهیزگار قرار ده، چه آن که اگر [داماد] او را دوست داشته باشد احترامش می‌کند و اگر نسبت به او بی‌میل باشد، به او ستم نمی‌کند.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۶۸۶، ح ۱، به نقل از مکارم الاخلاق، ص ۲۳۳.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۲۳۳.

## دانش امام حسن

طبری با سند خود نقل کرده است: عبدالله بن عباس گفت:

گاو ماده‌ای از کنار حسن بن علی علیه‌السلام گذشت. امام حسن علیه‌السلام فرمود: این گاو، به گوساله‌ی ماده‌ای - که سفیدی زیبایی در پیشانی، و سر دمش نیز سفید است - آبستن است.

پس ما با قصاب رهسپار شدیم تا آن را سر برید، و گوساله‌اش را درست همان گونه که فرموده بود، یافتیم، و به امام حسن علیه‌السلام عرض کردیم: آیا خدای سبحان [این گونه] نیست که [می‌فرماید]: «و می‌داند آنچه را در رحم‌هاست»؟ [۱] پس چگونه شما این را دانستید؟ فرمود: ما آن [علوم] را که سربسته‌ی و گنجینه‌ی پوشیده است نیز می‌دانیم، آن علوم‌ی که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسل‌ی بر آن آگاه نیست جز محمد صلی الله علیه و آله و آل معصوم او علیهم‌السلام. [۲].

و نیز طبری با سند خود نقل کرده است:

محمد بن نوفل عبیدی گفت: در خدمت حسن بن علی علیه‌السلام بودم که آهوی ماده‌ای نزد او آوردند و او فرمود: این آهو، به دو بچه آهوی ماده آبستن است که در چشم یکی، عیب است. پس آهو را سر بریدند و آن دو بچه آهو را به همان گونه که فرموده بود، یافتیم. [۳].

شیروانی می‌گوید: امام حسن علیه‌السلام فرمود:

چون قبر فریاد زند، گوید: خدایا! دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله را لعنت کن. [۴].

راوندی می‌گوید: روایت شده است:

امام حسن علیه‌السلام [و برادرانش]، و عبدالله بن عباس بر خوانی نشسته بودند که ملخی آمد، سر سفره نشست. عبدالله به امام حسن

علیه‌السلام گفت: بر روی بال ملخ چه نوشته است؟ فرمود: نوشته است: منم، «الله» که هیچ معبود به حقی جز من نیست، چه بسا ملخ را می‌فرستم تا برای مردمی گرسنه، رحمت باشد و آن را بخورند، و چه بسا آن را می‌فرستم تا برای مردمی، عذاب باشد و خوراک آنان را بخورد. عبدالله برخاست و سر امام حسن علیه‌السلام را بوسید و گفت: این از اسرار دانش است. [۵].

و نیز با سند خود از امام صادق علیه‌السلام، از پدران بزرگوار خود نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه، پیاده راه افتاد و پاهایش ورم کرد. به او گفتند: اگر سوار شوی، این ورم‌ها می‌خوابد. فرمود: هرگز، و لیکن چون به این منزل [که پیش رو داریم] رسیدیم، به مردی سیاه‌پوست برمی‌خوریم که همراه خود روغنی دارد که این ورم را خوب می‌کند، از او بخرید، و چانه زنید.

یکی از غلامان گفت: در راه خود، منزلی که چنین فردی داشته باشد، نداریم؟ فرمود: چرا، داریم. و چندین مسافت راه پیمودند و ناگهان با آن سیاه‌پوست روبه‌رو شدند. امام حسن علیه‌السلام به غلام خود فرمود: این، آن سیاه‌پوست؛ روغن را خریداری کن و سیاه‌پوست گفت: این روغن را برای چه کسی می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. گفت: مرا نزد او ببر، و خدمت امام حسن علیه‌السلام رسید، و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله من غلام شما هستم، و بهای روغن را نمی‌گیرم، ولی از خدا بخواه که به من، پسری سالم روزی کند که شما اهل بیت علیهم‌السلام را دوست بدارد؛ زیرا همسر مرا با درد زایمان، پشت سر گذاشتم. امام حسن علیه‌السلام فرمود: برو به منزل خود، که خداوند متعال، پسری سالم [۶]، به تو مرحمت فرموده است.

و آن سیاه‌پوست، بی‌درنگ به منزل برگشت و دید که همسرش پسری سالم به دنیا آورده است. سپس نزد امام حسن علیه‌السلام برگشت و از این نوزاد، برای او [تشکر و] دعای خیر کرد، و امام حسن علیه‌السلام از آن روغن به پاهای خود مالید، و از جا برنخاسته، ورم‌ها خوابید [و بهبود یافت]. [۷].

صفار قمی با سند خود از عبدالغفار جاری، از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:

در خدمت امام حسن بن علی علیه‌السلام، دو نفر حضور داشتند. امام حسن علیه‌السلام به یکی از آنان فرمود: تو دیشب به فلانی چنین و چنان گفتی. و او شگفت زده شد و گفت: امام هر چه رخ داده، می‌داند! و امام حسن علیه‌السلام فرمود: ما همه آنچه در شب و روز جریان دارد، می‌دانیم. سپس فرمود: خداوند متعال حلال و حرام، و تنزیل و تأویل را به پیامبر خود آموخت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همه‌ی علوم را به علی علیه‌السلام آموخت. [۸].

اربلی می‌گوید:

امام حسن علیه‌السلام به پدر بزرگوار خود فرمود: همانا عرب را [در هوا و هوس] سیاحتی [شگرف] است، و اینک از رؤیاهای [دنیوی] دور از دسترس خود بازمانده‌اند، و سوار بر شتران، شتابان به سوی تو رهسپارند تا تو را - هر چند در آشیانه‌ی [ناشناخته‌ی] جاندار [کوه و بیابان‌ها] نیز پناه گرفته باشی، بیرون آورند. [۹].

ابن شهر آشوب از ابوحمزه‌ی ثمالی، از امام زین العابدین علیه‌السلام نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام نشست به کسی آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! خانه‌ات سوخت. [امام علیه‌السلام، با آرامش] فرمود: نه، نسوخته است. در این احوال، شخص دیگری آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! آتش در همسایگی خانه‌ی شما افتاد تا جایی که ما یقین کردیم به خانه‌ی شما نیز می‌رسد، سپس خدا آتش را از آن جا برگرداند. [۱۰].

[۱] لقمان: ۳۴؛ (و يعلم ما فی الأرحام).

[۲] دلائل الامامة: ۱۷۱، ح ۸۹.

[۳] دلائل الامامة: ۱۷۱، ح ۹۰.

[۴] مناقب اهل البيت: ۸۳.

[۵] الخرائج و الجرائح ۱: ۲۴۱، ح ۶.

[۶] «که از شیعیان ماست»، این جمله به نقل از کشف الغمّه است.

[۷] الخرائج و الجرائح ۱: ۲۳۹، ح ۴.

[۸] بصائر الدرجات: ۲۹۰، ح ۲.

[۹] کشف الغمّه ۱: ۵۷۴.

[۱۰] المناقب ۴: ۶.

## دانش فراگیر ریحانه زهرا

شکافنده‌ی دانشها امام باقر علیه‌السلام فرمود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

هر کس دوست دارد به آن ریسمان محکمی که حق تعالی در قرآن فرموده متوسل شود به گونه‌ای که گسستنی در آن نباشد، باید علی بن ابی طالب علیه‌السلام و امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام را دوست بدارد، به راستی که خداوند ایشان را در عرش عظمت و جلال خود دوست می‌دارد.

بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۷۰ ح ۳۱. طبری قدس سره از حضرت جواد الأئمه علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به همراه فرزندش امام مجتبی علیه‌السلام و سلمان وارد مسجد شدند و نشستند، مردم در اطراف آن حضرت جمع شدند. ناگاه مردی با شکل و شمایل نیکو و ظاهری آراسته وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد و نشست.

سپس عرض کرد: ای امیرمؤمنان! از شما سه پرسش می‌کنم، اگر آنها را جواب گفتی می‌دانم که مردم گناه نابخشودنی و بزرگی را مرتکب شدند و خود را در دنیا و آخرت به هلاکت افکنده‌اند، که دیگری را برگزیده‌اند، و اگر جواب نگفتی و پاسخ مناسب به سؤالات من ندادی می‌دانم که تو و آنها یکسان هستی.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: از آنچه دلت می‌خواهد سؤال کن.

عرض کرد:

أخبرني عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه؟ و عن الرجل كيف يذکر و ينسى؟ و عن الرجل كيف يشبه ولده الأعمام و الأخوال؟ به من خبر بده که آدمی هنگام خواب روح او کجا می‌رود؟ و چگونه انسان مطلبی را به خاطر می‌آورد و چگونه فراموش می‌نماید، و چگونه می‌شود که فرزند گاهی شبیه عموها و دایی‌های خود می‌شود؟

وقتی آن شخص سؤالاتش تمام شد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام رو کرد و فرمود:

ای ابو محمد! تو پاسخ سؤالات این شخص را بگو.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: اما سؤال اول که گفتی: وقتی شخص می‌خوابد روح او کجا می‌رود؟ پاسخش این است که: روح او به باد، و باد به هوا آویخته می‌گردد تا وقتی که آن شخص خود را برای بیدار شدن حرکت دهد، پس اگر خداوند تبارک و تعالی به برگشتن روح برای صاحب آن اجازه دهد، آن روح باد را و باد هوا را به سوی خود می‌کشد، در نتیجه روح برمی‌گردد و در بدن

صاحبش جای می‌گیرد، و اگر خداوند تبارک و تعالی به برگشت او اجازه ندهد قضیه برعکس می‌شود یعنی هوا باد را و باد آن روح را به سوی خود می‌کشد و تا هنگام خارج شدن از قبر به بدن صاحبش بر نمی‌گردد.

و اما سؤال دوم نسبت به یادآوری و فراموشی، جوابش این است:

دل آدمی در میان ظرفی است و بر روی آن روپوشی قرار گرفته است، اگر وقتی می‌خواهد مطلبی را به یاد آورد صلوات کاملی بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بفرستد، پرده از روی آن ظرف کنار می‌رود، قلب گشوده و به تعبیری روشن می‌شود و آن شخص آنچه را فراموش کرده به یاد می‌آورد، و اگر صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام نفرستد یا صلوات را ناقص یعنی بدون ذکر «آل محمد علیهم‌السلام» بگوید روپوش از روی آن کنار نمی‌رود، در نتیجه قلب همان گونه تاریک می‌ماند و فراموشی او برطرف نمی‌شود.

و اما سؤال سوم که از شباهت فرزند به عموها و دایی‌ها پرسیدی پاسخش این است که:

وقتی شخصی با همسرش همبستر می‌شود اگر قلب او آرام و رگهایش دارای آرامش و بدن دچار لرزه و اضطراب نباشد آن نطفه داخل رحم قرار می‌گیرد و فرزند شبیه پدر و مادرش به دنیا می‌آید، ولی اگر برخلاف آن، شخص از آرامش قلب و رگها برخوردار نباشد و بدنش به خاطر ترس و وحشت و یا عارضه دیگر دچار لرزه و اضطراب باشد نطفه لرزش پیدا می‌کند و بر بعضی از رگها قرار می‌گیرد؛ اگر بر رگی از رگهای عموها قرار گرفت فرزند شبیه عموهایش می‌شود و اگر بر رگی از رگهای دایی‌ها قرار گرفت فرزند شبیه دایی‌هایش می‌شود.

شخص سؤال کننده بعد از آنکه پاسخ سؤالات خود را شنید عرض کرد:

شهادت می‌دهم که خدائی جز خداوند یکتا نیست و همواره به آن گواهی می‌دهم، و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده او است و پیوسته به آن گواهی می‌دهم. بعد اشاره به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمود و عرض کرد: و شهادت می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خودش به تو وصیت کرده و تو جانشین او هستی و براهین او یعنی دلائل روشن او را آشکار می‌کنی. سپس اشاره به امام حسن علیه‌السلام نمود و عرض کرد: و شهادت می‌دهم که تو بعد از پدرت وصی و جانشین او هستی، و همان حجت‌ها و دلائل روشن او را برپا می‌داری، و سپس عرض کرد:

و شهادت می‌دهم که حسین بن علی فرزند رشیدت بعد از برادرش حجت الهی است و برای مردم دلیل و برهان ارائه می‌دهد، و شهادت می‌دهم که علی بن الحسین برپا دارنده امر حسین است.

یعنی بعد از او پرچم هدایت را به دوش دارد.

و شهادت می‌دهم که محمد بن علی برپا دارنده‌ی امر علی بن الحسین است و ادامه دهنده‌ی راه او است.

و شهادت می‌دهم که جعفر بن محمد برپا دارنده‌ی امر محمد بن علی و فرمانروای بعد از او است.

و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر برپا دارنده‌ی امر جعفر بن محمد و اختیاردار امور بعد از او است.

و شهادت می‌دهم که علی بن موسی برپا دارنده‌ی امر موسی بن جعفر و رهبر مردمان بعد از او است.

و شهادت می‌دهم که محمد بن علی برپا دارنده‌ی امر علی بن موسی و پیشوای جن و انس بعد از او است.

و شهادت می‌دهم که علی بن محمد برپا دارنده‌ی امر محمد بن علی و زمامدار امور بعد از او است.

و شهادت می‌دهم که حسن بن علی برپا دارنده‌ی امر علی بن محمد و هدایتگر شیعیان بعد از او است.

و أشهد أن رجلا من ولد الحسن بن علی لا یسمی ولا یکنی حتی یظهر أمره، فیملها قسطا و عدلا کما ملئت جورا.

و شهادت می‌دهم که آخرین امام، مردی از فرزندان حسین بن علی است، نام اصلی او و کنیه‌اش را نباید گفت تا آنکه ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.



و بعد از آن عرض کرد: درود و رحمت و برکات الهی بر تو باد ای امیرمؤمنان؛ و از جا برخاست و رفت. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: ای ابومحمد؛ به دنبال این شخص برو و بین کجا می‌رود؟ امام حسن علیه‌السلام به دنبال او از مسجد خارج شد، وقتی برگشت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: همین که پای خود را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم چه شد و به کجا رفت. آن حضرت فرمود: ای ابومحمد؛ آیا او را شناختی؟ عرض کرد: خدا و رسولش و امیرمؤمنان داناترند. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: او خضر علیه‌السلام بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ۲ / ۵۳ ح ۹۲۳.

### داور ناشی

- نگاه کن برادر، می‌بینی چه کار می‌کند  
 - آن پیرمرد را می‌گویی؟  
 - آری، کارش اشتباه است، نه؟  
 - راست می‌گویی، اما چگونه او را آگاه کنیم؟  
 - اگر به طور مستقیم به او بگوییم از ما که مثل نوه‌های او هستیم قبول نخواهد کرد، شاید هم ناراحت شود و برای همیشه خاطره‌ی تلخی از وضو در ذهنش باقی بماند.  
 - نکند کلام ما را توهین و تحقیر بشمارد؟ آن وقت لجبازی می‌کند و هیچ‌گاه راه وضوی صحیح را نمی‌پذیرد.  
 - فکری به ذهنم رسید، بیا در گوشت بگویم.  
 دو نفری به نزدیک آن پیرمرد رسیدند، طوری وانمود می‌کردند که با هم اختلاف دارند، یکی می‌گفت «وضوی من صحیح است» و آن دیگری در جوابش می‌گفت «وضویی که من می‌سازم کامل‌تر و بهتر است.»  
 و سرانجام توافق کردند در حضور پیرمرد وضو بگیرند تا او داوری کند. هر دو وضوی صحیح و کاملی گرفتند. پیرمرد هرچه دقت کرد اشتباهی در وضوی آن دو ندید. پی به اشتباه خود برد، فهمید که هدف این دو نوجوان با ادب چیست، گفت: «بچه‌ها، وضوی هر دو شما صحیح است، وضوی من اشتباه بود و شما مرا به اشتباهم آگاه کردید.»  
 همسر پیرمرد که آن طرف‌تر بود به نزدیک آنها آمد و با دیدن بچه‌ها آنها را شناخت. پیرمرد وقتی فهمید آن دو نوجوان آگاه و با ادب، حسن و حسین فرزندان علی علیه‌السلام هستند، اشک شوق در چشمانش حلقه زد و گفت: «از شما ممنونم که وضوی صحیح را به من آموختید، جانم به فدای تان، پدر و مادرم به فدای جد بزرگوارتان که به حق، معلم امت هستید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.

## داوری در قذف

کلینی رحمه الله با سند خود نقل کرده است: در عصر امیرمؤمنان علیه السلام دو نفر، با هم برادر در راه خدا [و بسیار صمیمی] بودند؛ یکی از ایشان در گذشت و به دیگری در نگهداری دختر بچه‌ای که از خود جا گذاشت، وصیت کرد، و آن مرد این دختر بچه را همچون فرزندان خود [نگهداری] کرد، و با کمال مهربانی و احترام و امانتداری، در حفظ او کوشید. سپس سفری برایش پیش آمد و رفت و به زن خود در نگهداری آن دختر بچه سفارش کرد، و سفرش به درازا کشید تا این که دختر بچه که زیبا بود، بالغ شد. و آن مرد، نامه می‌نوشت و در حفظ و امانتداری او توصیه می‌کرد. زن چون این همه عنایت مرد را به آن دختر دید، نگران شد که اگر از سفر برگردد، از زیبایی او خوشش آید و با او ازدواج کند. از این رو، او را به وسیله‌ی زنانی که برای این کار آماده کرده بود، نگه داشت و با انگشت خود، بکارت او را برداشت. و چون آن مرد از سفر آمد و استقرار یافت، دختر بچه را خواست، و او از شرم پاسخ نداد. چون زیاد اصرار کرد، و او پاسخ نداد، زن گفت: زهائش کن که از گناهی که کرده، خجالت می‌کشد. مرد گفت: چه گناهی؟ زن گفت: چنین و چنان. و او را به زنا متهم کرد. مرد آمد و بالای سر دختر بچه ایستاد و زبان به سرزنش گشود و گفت: وای بر تو! آیا یادت رفت که آن همه مهر و محبت در حق تو کردم. سوگند به خدا! من تو را - هر چند دختر خود می‌شمردم - ولی برای همسری یکی از فرزندان یا برادران خود در نظر گرفته بودم؛ چرا چنین گناهی کردی؟! دختر گفت: اینک که متهم شده‌ام [دیگر سکوت نمی‌کنم]، سوگند به خدا! اتهام همسر تو به من، دروغ است و داستان چنین و چنان است. و آنچه را زن با او کرده بود، باز گو کرد. پس مرد دست همسر و این دختر را گرفت و برد تا روبه‌روی امیرمؤمنان نشانند، و ماجرا را برای آن حضرت علیه‌السلام بیان کرد، و زن نیز اقرار کرد. و امیرمؤمنان علیه‌السلام به حسن علیه‌السلام - که نزد پدر حضور داشت - فرمود: درباری آنان داوری کن. و حسن علیه‌السلام فرمود:

آری، بر زن، حد نسبت زناپی که به این دختر داده است (قذف)، جاری می‌شود، و نیز بر وی واجب است که دیه‌ی ازاله‌ی بکارت او را بپردازد.

و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: درست داوری کردی. سپس فرمود: هان! هر که را به کاری که توانش دارد، بگمارند، انجام دهد. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۷: ۲۰۷، ح ۱۲.

## داوری، به فرمان امام علی

عصر، عصر خلافت امام علی علیه‌السلام بود. قصابی را که چاقوی خون - آلود در دست داشت در خرابه‌ای دیدند، و در کنار او، جنازه‌ی خون - آلود شخصی افتاده بود. قراین، نشان می‌داد که کشته‌ی او، همین قصاب است.

قصاب را دستگیر کرده و به حضور امام علی علیه‌السلام آوردند.

امام علی علیه‌السلام به قصاب فرمود: تو درباری کشته شدن آن مرد، چه نظری داری؟

قصاب گفت: من او را کشته‌ام.

امام علی علیه‌السلام، بر اساس ظاهر جریان و اقرار قصاب، دستور دادند تا قصاب را ببرند و به عنوان قصاص، اعدام کنند.

در این حال که مأمورین، او را به قتلگاه می‌بردند، قاتل حقیقی، با شتاب به دنبال مأمورین دوید و به آنها گفت: عجله نکنید! و این قصاب را به حضور امام علی علیه‌السلام بازگردانید!

قاتل حقیقی، به حضور امام علی علیه‌السلام آمد و گفت: این امیرمؤمنان! سوگند به خدا که قاتل آن شخص، این قصاب نیست، بلکه او را، من کشته‌ام!

امام علی علیه‌السلام، به قصاب فرمود: چه چیزی موجب شد که تو اعتراف به قتل آن مرد نمودی، (و گفتی که: من، او را کشته‌ام)؟ قصاب گفت: من در یک بن بستی قرار گرفتم که غیر از این، چاره‌ای نداشتم، زیرا افرادی مانند این مأموران، مرا کنار جنازه‌ی به خون آغشته (آن مرد)، با چاقوی خون آلودی در دست، دیدند. همه چیز بیانگر آن بود که من او را کشته‌ام. از کتک خوردن ترسیدم و اقرار نمودم که من (او را) کشته‌ام.

ولی حقیقت این است که من گوسفندی را در نزدیکی آن خرابه کشتم، سپس ادرار بر من فشار آورد، در همان حال چاقوی خون آلود در دستم بود. برای تخلی (و ادرار کردن) به آن خرابه رفتم، جنازه‌ی به خون آغشته آن مقتول را در آنجا دیدم، در حالی که دهشت زده شده بودم، برخاستم. در همین هنگام، این گروه سر رسیدند و مرا به عنوان قاتل دستگیر کردند.

امیرمؤمنان، امام علی علیه‌السلام، خطاب به مأموران، فرمود: این قصاب و این شخصی که خود را به عنوان قاتل معرفی می‌کند، به حضور (امام) حسن علیه‌السلام بیاورید، تا او درباره‌ی این دو نفر قضاوت کند.

مأمورین، آن دو نفر را به نزد امام حسن علیه‌السلام آورده و جریان را به عرض آن حضرت رساندند.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: به امیرمؤمنان علیه‌السلام عرض کنید: اگر این مرد قاتل، آن شخص را کشته است، در عوض، جان قصاب را حفظ نموده (و از مرگ نجات داده) است، و خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«و من أحياء فكأنما أحياء الناس جميعا» [۱].

یعنی: «و هر کس انسانی را (از مرگ نجات داده و) زنده‌اش کند، چنان است که گویی همه‌ی مردم را زنده کرده است».

مأمورین، جریان قضاوت امام حسن علیه‌السلام را به امام علی علیه‌السلام ابلاغ کردند. امام علی علیه‌السلام قضاوت امام حسن علیه‌السلام را پذیرفت و سپس دستور داد که قاتل و قصاب را آزاد نمایند. آنگاه، دیه‌ی مقتول را از بیت المال به ورثه‌ی او عطا فرمود [۲].

به این ترتیب، با قضاوت حکیمانه، عادلانه و اسلامی حضرت امام حسن علیه‌السلام، ارفاق اسلامی شامل حال آن قاتلی شد که با مردانگی خود، موجب نجات یک نفر بی‌گناه از قتل شد و با این کار جوانمردانه‌اش، تا حدود زیادی از گناه قتل خود را هم جبران نمود [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۲.

[۲] تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۲۰.

[۳] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص ۲۶۳، ۲۶۴.

### در آخرین لحظات، در فکر هدایت

عمرو بن اسحاق که یکی از اصحاب حضرت ابومحمّد امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه می باشد، حکایت می کند:

روزی من به همراه یکی از دوستانم جهت عیادت آن حضرت به محضر شریف ایشان شرفیاب گشتیم.

و چون اندک زمانی نشستیم، جوایای حال و احوال آن امام مظلوم علیه السلام شدیم، که حضرت به من خطاب نمود و فرمود:

یا ابن اسحاق! آنچه نیاز داری سؤال کن؟

عرض کردم: یا ابن رسول الله! حال شما مساعد نیست، هرگاه نقاقت شما برطرف شد و سلامتی خود را باز یافتی مسائل خود را مطرح می‌نمائیم.

در همین موقع حضرت از جای خود برخاست و جهت رفع حاجت از اتاق خارج گشت و پس از گذشت لحظاتی که مراجعت نمود؛ فرمود: پیش از آن که مرا از دست بدهی، آنچه می‌خواهی سؤال کن.

گفتم: ان شاء الله پس از آن که عافیت و سلامتی خود را باز یافتی، اگر سؤالی داشتم به عرض عالی می‌رسانم.

در این هنگام حضرت فرمود: دشمنان چندین مرتبه مرا زهر خورانیده‌اند؛ لیکن این بار به جهت شدت زهر جگرم متلاشی شده است و دیگر مرا گریزی از مرگ نیست.

عمرو بن اسحاق گوید: ناگاه حال حضرت وخیم گشت؛ و لخته‌های خون قی و استفراغ می‌نمود؛ و من دیگر نتوانستم بنشینم، لذا مرخص شدم تا آن حضرت اندکی بیارامد.

فردای آن روز دوباره جهت ملاقات و دیدار به حضور آن امام مظلوم شرفیاب شدم؛ و دیدم که حضرت سخت به خود می‌پیچد و

می‌نالد و حسین علیه السلام بر بالین بسترش غمگین و افسرده حال نشسته بود و اظهار داشت: برادرم! چه کسی با تو چنین کرد؟

امام حسن مجتبی سلام الله علیه با سختی لب به سخن گشود؛ و در جواب فرمود: آیا می‌خواهی از قاتل من انتقام بگیری و قصاصش کنی؟

برادرش حسین علیه السلام، پاسخ داد: بلی.

امام مجتبی سلام الله علیه فرمود: خداوند متعال از همه خلائق قوی‌تر و عالم‌تر است؛ و من دوست ندارم که به خاطر من، شخصی کشته گردد و خونی بر زمین ریخته شود. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۳۷۵، ح ۹۳۴، کشف الغمّة: ج ۱، ص ۵۸۴.

### در توصیف امام حسن (ع)

روایت شده که معاویه از امام حسن علیه السلام خواست که بر بالای منبر رفته و نسب خود را بیان دارد، امام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! هر که مرا می‌شناسد که مرا می‌شناسد، و هر که مرا نمی‌شناسد بزودی خود را برای او توصیف می‌کنم، شهرم مکه و منی و فرزند مروه و صفا هستم، و من پسر پیامبر برانگیخته شده هستم، و من فرزند کسی هستم که بر بالای کوه‌های استوار رفته، و من پسر کسی هستم که زیباییهای چهره اش را از حیا پوشانید، و من پسر فاطمه برترین زنان هستم، و من پسر کسانی هستم که عیوبشان اندک و دامنه‌ایشان پاک است.

در این حالت مؤذن اذان گفت، و بیان داشت: گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و گواهی می‌دهم که حمد و فرستاده خداست، امام فرمود:

ای معاویه! محمد پدر توست یا پدر من، اگر بگوئی پدر من نیست حق را پوشانده ای، و اگر بگوئی: آری، اقرار نموده ای. سپس فرمود:

قریش بر عرب افتخار می کند که محمد از آنانست، و عرب بر عجم افتخار می کند که محمد از آنان می باشد، و عجم به عرب احترام می گذارد، چون محمد از آنانست، حق ما را طلب می کنند اما حقدمان را به ما باز نمی گردانند. خطبته فی توصیف نفسه

روی ان معاویة سأل الحسن علیه السلام ان یصعد المنبر و ینتسب فصعد فحمد الله و اثنی علیه ثم قال:

ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فسابین له نفسی، بلدی مکة و منی، و انا ابن المروة و الصفا، و انا ابن النبی المصطفی، و انا ابن من علا- الجبال الرواسی، و انا ابن من کسا محاسن وجهه الحیاء، و انا ابن فاطمة سیده النساء، و انا ابن قلیلات العیوب، نقیات، العیوب.

و اذن المؤذن، فقال: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، فقال:

یا معاویة، محمد ابی ام ابوک؟ فان قلت: لیس بابی فقد کفرت، و ان قلت: نعم، فقد اقررت. ثم قال:

اصبحت قریش تفتخر علی العرب بان محمدا منها، و اصبحت العرب تفتخر علی العجم بان محمدا منها، و اصبحت العجم تعرف حق العرب بان محمدا منها، یطلبون حقنا و لا یردون الینا حقنا.

### در جواب حکم ابوموسی در صفین

ای مردم! شما در کار عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص سخن بسیار گفتید، این دو انتخاب شدند تا مطابق با کتاب خداوند حکم دهند، اما آن دو هوی و هوسشان را بر قرآن ترجیح دادند، و هر که اینگونه عمل نماید حکم نامیده نمی شود، بلکه محکوم علیه می باشد.

عبدالله بن قیس در مورد انتخاب عبدالله بن عمر به خلافت خطا نمود، و در سه مورد دچار اشتباه شد: اینکه عمر پدر عبدالله او را برای خلافت شایسته تشخیص ندانست و او را خلیفه قرار نداد، نیز در اینکه او را به امارتی منصوب نکرد، و در اینکه مهاجرین و انصار برای عبدالله بن عمر ارزشی قائل نبودند، و کسانی که داوری می کردند کاری را به او واگذار نمی کردند، و حکومت از جانب خداوند واجب شده است.

پیامبر سعد بن معاذ را در مورد بنی قریظه حکم قرار داد و او به حکم خداوند در میان آنان حکم کرد، و پیامبر حکم او را تنفیذ کرد، و اگر غیر آن حکم می کرد، پیامبر اجرا نمی نمود.

خطبته بعد حکم ابی موسی الاشعری فی صفین

ایها الناس! انکم قد اکثرتم، فی امر عبدالله بن قیس و عمر بن العاص، فانما بعثنا لیحکما بکتاب الله فحکما بالهوی علی الکتاب و من کان هکذا لم یسم حکما ولكنه محکوم علیه

و قد اخطا عبدالله بن قیس فی ان اوصی بها الی عبدالله بن عمر، فاخطا فی ذلک فی ثلاث خصال: فی ان اباه لم یرضه لها و فی انه لم یستأمره و فی انه لم یجتمع علیه المهاجرون و الانصار الذین نفذوها لمن بعده و انما الحکومة فرض من الله

و قد حکم رسول الله صلی الله علیه و آله سعدا فی بنی قریظه فحکم فیهم بحکم الله لاشک فی، فنفذ رسول الله صلی الله علیه و آله حکمه و لو خالف ذلک لم یجره.

## در حال طلوع نور امیر عالم

مرحوم سید مرتضی در کتاب «عیون المعجزات» می‌گوید:

حضرت فاطمه علیها السلام امام حسن علیه السلام را به دنیا آورد، در حالی که یازده سال بیشتر نداشت و ولادت آن امام همام علیه السلام شبیه ولادت جد بزرگوار و پدر گرامی او بود. و کان طاهرا و مطهرا، یسبح فی حال و ولادته و یقرأ القرآن. آن حضرت پاک و پاکیزه - و سنت شده - در حالی که تسبیح و تهلیل می‌گفت و قرآن تلاوت می‌فرمود به دنیا آمد. و بنابر آنچه راویان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند: جبرئیل او را در گاهواره حرکت می‌داد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ۲ / ۸ ح ۴ / ۸۴۲.

## در دادخواهی امام علی(ع)

راوندی گوید:

بادیه‌نشین نزد امیرمؤمنان علیه السلام که در مسجد [نشسته] بود، آمد و گفت: ستم شده‌ام. آن حضرت فرمود: نزدیک بیا. او نزدیک آمد تا دو دست [مبارک] خود را بر زانوان او نهاد، و فرمود: چه ظلمی به تو شده است؟ او شکایت‌های خود را برشمرد. آن حضرت فرمود: بادیه‌نشین! ستمی که به من شده، بزرگتر از توست. کلوخ‌ها و کرک‌ها [نیز] به من ستم کردند. هیچ خانه‌ای از عرب نماند مگر آن که به من ظلم کرده باشد. پیوسته مورد ستم واقع شدم تا خانه‌نشین شدم. اگر امروز چشم عقیل بن ابیطالب درد بکند، نمی‌گذارد در چشمش دارو بریزند، تا ببینند در چشم من دارو بریزند؛ با این که چشم من دردی ندارد! سپس برای رسیدگی به شکایت او دستوری نوشت و رفت. مردم به خشم آمدند و گفتند: [علی علیه السلام] آن دو مرد را رسوا کرد. حسن علیه السلام نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد: اینک دانستم که چه علاقه‌ای از آن دو نفر در دل‌های مردم جا داده‌اند. امیرمؤمنان علیه السلام بیرون آمد و فرمود: که مردم جمع شوند و او بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را به جا آورد. و فرمود: مردم! جنگ، نیرنگ است. هرگاه از من شنیدید که می‌گویم: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده»، به خدا سوگند! اگر از آسمان بیفتم برایم محبوب‌تر است تا دروغی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دهم؛ چون برای شما گفتم: جنگ، نیرنگ است. سپس [حضرت علیه السلام سخن خود را قطع کرد و] به سخن دیگری پرداخت. مردی که سر خود را برابر پایه [و ستون] منبر داشت برخاست و گفت: من از آن دو نفر، و [بلکه] از آن سه نفر بیزارم. امیرمؤمنان علیه السلام به او رو کرد و فرمود: علم را نابهنگام شکافتی. به زودی همان‌سان که آن را شکافتی، شکافته شوی. پس چون ابن سمیه [۱] آمد، او را گرفت و شکمش را شکافت و با سنگ انباشت و دار زد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ابن سمیه همان زیاد بن سمیه یا زیاد بن ابیه است که پدرش ناشناخته است، و در سال ۴۴ هجری، معاویه او را به پدر خود نسبت داد و او را زیاد بن ابی سفیان خواند، زیاد در دوران حکومتش بر عراق - که از سوی معاویه منصوب شده بود - به شیعیان علی علیه السلام انواع ظلم و شکنجه و آزار را روا داشت.

[۲] الخرائج و الجرائح ۱: ۱۸۰.

### در شناخت حضرت

روایت شده: هنگامیکه معاویه به کوفه آمد، چند روز در آنجا ماند، هنگامیکه مراسم بیعتش تمام شد بالای منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام را نام برده و آنان را دشنام داد، و امام حسین علیه السلام حاضر بود، خواست برخیزد و پاسخ گوید، امام حسن علیه السلام دست ایشان را گرفت و آن حضرت را نشانید و خود برخاست و فرمود:

ای آنکه نام علی را می بری، من حسن هستم، و پسر او می باشم، و تو معاویه ای و پدرت صخر است، و مادرم فاطمه و مادرت هند، و جدم پیامبر و جدت حرب، و جده ام خدیجه و جده ات نثیله است، خداوند لعنت کند، از میان من و تو، کسی را شهرتش کمتر، حسبش پست تر، شرش با سابقه تر، و کفر و نفاقش قدیمی تر است.

خطبته فی فضل نفسه

روی ان معاویه لما نزل الکوفه اقام بها ایاما، فلما استتمت بیعته صعد المنبر، فخطب الناس، و ذکر امیرالمؤمنین و الحسن علیهما السلام، فنال منهما، و کان الحسین علیه السلام حاضرا، فاراد ان یقوم و یجیبه، فاخذ الحسن علیه السلام بیده و اجلسه و قام، و قال:

ایها الذاکر علیا، انا الحسن و ابی علی، و انت معاویه و ابوک صخر، و امی فاطمه و امک هند، و جدی رسول الله و جدک حرب، و جدتی خدیجه و جدتک نثیله، فلعن الله اخملنا ذکرا، و الامنا حسبا، و شرنا قدما، و اقدامنا کفرا و نفاقا

### در فضیلت اهل بیت

روایت شده: هنگامی که امام علی علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد، بیمار گردید، روز جمعه و انجام نماز جمعه فرا رسید، از اینرو به پسرش امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسر من نماز جمعه را همراه مردم به جای آور، امام به مسجد رفت، آنگاه که بر منبر قرار گرفت حمد و ثنای الهی گفت و بر پیامبر درود فرستاد، سپس فرمود:

ای مردم! خداوند ما را برای خود اختیار کرد، و برای دینش به ما خشنود شد، و بر مخلوقاتش ما را برگزید، و کتاب و وحیش را بر ما نازل فرمود، و سوگند به خدا کسی از حق ما چیزی را نخواهد کاست، جز آنکه خداوند در این دنیا در جهان دیگر از حقیقت می کاهد، دولتی بر علیه ما حکومت نمی کند، جز آنکه سرانجام به نفع ما خواهد بود، و خبر آنرا بزودی خواهید دانست.

آنگاه نماز جمعه را خواند، سخنان ایشان به گوش پدرش هنگامی که بازگشت و چشمان پدرش به او افتاد نتوانست خود را کنترل کند، و چشمانش پر از اشک شد، و او را در بغل گرفت و بین چشمان آن حضرت را بوسید، و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، فرزندان من که بعضی از بعضی دیگرند، و خداوند شنوا و دانا است.

خطبته فی فضل اهل البیت

روی انه لما فرغ علی بن ابیطالب علیه السلام من حرب الجمل، عرض له مرض حضرت الجمعة فتأخر عنها، و قال لابنه الحسن: انطلق یا بنی فاجمع بالناس فاقبل الحسن علیه السلام الی المسجد فما استقر علی المنبر حمدالله و اثنی علیه و تشهد و صلی علی رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال:

ایها الناس! ان الله اختارنا لنفسه، و ارتضانا لدینه، و اصطفانا علی خلقه، و انزل علینا کتابه و وحیه و ایم الله لا ینقصنا احد من حقنا شیئا

الا انتقصه الله من حقه في عاجل دنياه و اخرته، و لا يكون علينا دولة الا كانت لنا العاقبة و لتعلمن نبأه بعد حين. ثم جمع بالناس و بلغ اباه كلامه، فلما انصرف اليه ابوه عليه السلام نظر اليه، فما ملك عبرته ان سالت على خديه ثم استدناه اليه فقبل بين عينيه و قال: بابي انت و امي ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم.

### در فضیلت پدر بعد از صلح

روایت شده: بعد از آنکه امام صلح کرد معاویه از ایشان خواست که خطبه ای بخواند، امام امتناع کرد، او را سوگند داد که عمل نماید، برای امام جایگاهی ترتیب دادند، امام بر آن قرار گرفت و فرمود:

سپاس خدائی را سزااست که در فرمانروائیش یگانه، و در پروردگارش تنهاست، پادشاهی را به هر که خواهد بدهد، و از هر که بخواهد می گیرد، و سپاس خدائی را سزااست که مؤمنان را به ما گرامی داشت، و گذشتگان را از شرک رهایی بخشید، و خون گروه دیگری از شما را از ریختن حفاظت کرد، پس آزمایش ما در گذشته و حال نزد شما بهترین آزمون بوده است، چه شکر گزارید، و چه ناسپاس باشید.

ای مردم! پروردگار علی علیه السلام به او داناتر بود، در زمانیکه او را به سوی خود فراخواند، و او را به فضیلتی مخصوص گردانید، که همانند آن را سراغ ندارید، و مانند آنرا نمی یابید.

بسیار دور است، بسیار دور است، چه بسیار کارها را برای او دشوار گردانیدند، تا اینکه خداوند او را بر شما پیروز گرداند، در حالیکه او همنشین شما بود، در جنگ بدر و غیر آن با شما جنگید، آب گل آلودی را به شما خورانید، و آب تلخی را به شما نوشانید، و شما را دلیل گردانده و شما را اندوهناک ساخت، شما نسبت به بغض او ملامت نمی شوید.

و به خدا سوگند امت پیامبر به جایگاهی نخواهد رسید تا آنگاه که رهبر و پیشوایشان در بنی امیه باشد، و خداوند به سوی شما فتنه ای گسیل داشته که از آن بازداشته نمی شوید تا اینکه بخاطر اطاعتشان از ستمگران و پناه بردن به شیاطین هلاک گردید، آنچه در گذشته ها انجام گرفته، و آنچه از آینده از رغبتهای زشت و افکار پستی که در انتظار آنم را به حساب خداوند می گذارم. آنگاه فرمود:

ای اهل کوفه دیروز کسی از شما جدا شد که تیری بود از تیرهای الهی، کوبنده دشمنان او، درهم کوبنده بدکاران قریش بود، همواره آنان را تحت اختیار داشته و از او در وحشت بودند، در مورد او امر الهی مورد ملامت قرار نگرفته و از مال خدا چیزی را به سرقت نمی برد، و از جنگ با دشمنان خدا فرار نمی کرد، تمامی قرآن به او داده شده، او را خوانده اجابت نمود، او را رهبری کرد تبعیت نمود، در کارهای الهی از ملامت ملامت گران نمی هراسید، پس درود و رحمت الهی بر او باد.

خطبته فی فضل ابیه

روی ان معاویة سأل الحسن بن علی علیه السلام بعد الصلح ان یخطب الناس، فامتنع، فناشده ان یفعل، فوضع له کرسی فجلس علیه، ثم قال:

الحمد لله الذی توحد فی ملکه، و تفرد فی ربوبیته، یؤتی الملک من یشاء، و ینزعہ عن من یشاء، و الحمد لله الذی اکرم بنا مؤمنکم، و اخرج من الشریک اولکم، و حقن دماء اخرکم، فبلاؤنا عندکم قدیما و حدیثا احسن البلاء، ان شکرتم او کفرتم ایها الناس! ان رب علی کان اعلم بعلی حین قبضه الیه، و لقد اختصه بفضل لن تعهدوا بمثله، و لن تجدوا مثل سابقته.

فهیئات هیئات، طالما قلبتم له الامور حتی اعلاه الله علیکم، و هو صاحبکم، غزاکم فی بدر و اخواتها، جرعکم رنقا و سقاکم علقا، و اذل رقابکم و شرقکم بریقکم، فلستم بملومین علی بغضه

و ایم الله لا- تری امه محمد خفضا ما کانت سادتهم و قادتهم فی بنی امیه، و لقد وجه الله الیکم فتنه لن تصدوا عنها حتی تهلكوا



لطاعتکم طواغیتکم وانضوائکم الی شیاطینکم، فعندالله احتسب ما مضی و ما ینتظر من سوء رغبتکم و حیف حلمکم  
ثم قال:

یا اهل الکوفه! لقد فارقکم بالامس سهم من مرامی الله، صائب علی اعداء الله، نکال علی فجار قریش، لم یزل اخذا بحناجرها، جاثما  
علی انفسها، لیس بالملومه فی امر الله ولا بالسروقه، لمال الله، و لا بالفروقه فی حرب اعداء الله، اعطی الکتاب خواتیمه و عزائمہ، دعاه  
فاجابه، و قاده فاتبعه، لا تأخذه فی الله لومه لائم، فصلوات الله علیه و رحمته

### در فضیلت حضرت و پدرش

روایت شده: هنگامیکه معاویه وارد کوفه شد به او گفتند: امام حسن علیه السلام نزد مردم جایگاه بلندی یافته است، اگر به او دستور  
دهی که روی منبر در پله پائین تر از تو قرار گیرد، جوانی و ناتوانی در سخن گفتن او باعث می شود که مقامش در قلب و دید  
مردم کاهش یابد، معاویه نپذیرفت، اما اصرار کردند، معاویه این عمل را انجام داد، امام در پله پائین تر از او ایستاد، و پس از حمد و  
ثنای الهی فرمود:

اما بعد، ای مردم اگر بین شرق و غرب جهان را بگردید تا مردی را بیابید که جدش پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت،  
و ما با این طاعی و ستمگر بیعت کرده ایم - و با دست به بالای منبر که معاویه ایستاده بود اشاره کرد - که در جایگاه پیامبر قرار  
گرفته است، و دانستیم که حفظ خونهای مسلمانان بهتر از ریختن خونهای آنان است، آنگاه به این آیه استشهاد کردند: شاید این امر  
آزمایشی برای شما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد و با دست به معاویه اشاره کرد.

معاویه گفت: قصدت از این سخن چه بود، فرمود: قصدم همان چیزی است که خداوند اراده آنرا نموده است، آنگاه معاویه  
برخواست و خطبه ای خواند که در آن به علی علیه السلام دشنام داد و بسیار مسخره و استهزاء نمود، امام حسن علیه السلام برخاست  
و به او که هنوز بالای منبر بود گفت:

وای بر تو ای پسر خورنده جگرها، آیا تو امیرالمؤمنین علیه السلام را سب و لعن می کنی، در حالی که پیامبر فرموده است: هر که  
علی را سب و دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده است، و هر که خدا را دشنام دهد  
خداوند او را در آتش دوزخ وارد سازد در حالیکه در آن جاودانه خواهد بود، و عذابی پایدار برای اوست.

آنگاه امام از منبر پائین آمد و به خانه اش رفت و در آنجا دیگر نماز نگزارد.

خطبته فی فضل نفسه و ابیه

روی انه لما قدم معاویه بالکوفه قیل له: ان الحسن بن علی مرتفع فی انفس الناس، فلوا امرته ان یقوم دون مقامک علی المنبر،  
فتدرکه الحدائث و العی، فیسقط من انفس الناس و اعینهم، فابی علیهم، و ابوا علیه الا - ان یأمره بذلک، فامرہ، فقام دونه مقامه فی  
المنبر، فحمدالله و اثنی علیه، ثم قال:

اما بعد، ایها الناس فانکم لو طلبتم ما بین کذا و کذا، لتجدوا رجلا جده نبی، لم تجدوا غیری و غیر اخی، و انا اعطینا صفقتنا هذه  
الطاغیة - و اشار بیده الی اعلی المنبر الی معاویه، و هو فی مقام رسول الله صلی الله علیه و آله - و رأینا حقن دماء، المسلمین افضل  
من اھراقها، و ان ادری لعله فتنه لکم و متاع الی حین - و اشار بیده الی معاویه.

فقال له معاویه: ما اردت بقولک هذا؟ فقال: ما اردت به الا ما اراد الله عزجل، فقام معاویه فخطب خطبه عیبہ فاحشہ، فسب فیها  
امیرالمؤمنین علیه السلام، فقام الیه الحسن بن علی علیه السلام فقال له - و هو علی المنبر:

ویلک یا بن اکلہ الاکباد، او انت تسب امیرالمؤمنین علیه السلام و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من سب علیا فقد سبنی، و من  
سبنی فقد سب الله، و من سب الله ادخله الله نار جهنم خالدا فیها مخلدا، و له عذاب مقیم.

ثم انحدر الحسن عليه السلام عن المنبر، و دخل داره و لم يصل هناك بعد ذلك ابدا

### درباره مهدی

خزاز قمی با سند خود از اصبح نقل کرده است،  
حسن بن علی علیه السلام می فرمود: امامان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر هستند؛ نه نفر آنان از صلب برادرم، حسین علیه السلام است و یکی از آنان، مهدی این امت است. [۱].  
و نیز با سند خود از جابر بن یزید جعفی، از امام باقر علیه السلام، از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است:  
حسن بن علی علیه السلام فرمود: امامان، به شمار نقبای بنی اسرائیل اند، و مهدی این امت، از ماست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] کفایه الاثر: ۲۲۳.

[۲] کفایه الاثر: ۲۲۴.

### درختان به یاد ماندنی

از روایت عروه‌ی بارقی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فهمیده می شود که: «حسن و حسین» اسم دو درخت در بهشت است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج از میوه‌ی آن دو درخت تناول نمود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱ / ۴۳۹، به نقل از بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۱۴ ضمن ح ۷۳.

### درختی که به بار نشست

امام صادق علیه السلام فرمود:  
«حضرت مجتبی در یکی از مسافرت‌های طاقت فرسای خود به مکه جهت استراحت و میل غذا کنار درختی خشک جلوس فرمود، اتفاقاً یکی از فرزندان «زبیر بن العوام» که به امامت امام حسن عقیده داشت در زیر همان درخت آرمیده بود، فرزند زبیر، در ضمن سخنانی که بینشان رد و بدل می شد، گفت:  
ای کاش الان این درخت خشک به بار می نشست و سایه و ظرافت خاصی داشت تا از آن بهره مند می شدیم.  
امام حسن فرمودند: راستی اشتهای خرما و میوه داری؟!  
فرزند زبیر گفت: بلی ای پسر پیامبر.

پس حضرت دستهای مبارکش را به سوی آسمان بلند کرد و مناجاتی با پروردگار عالم نمود، آن خدایی که درخت خشک را برای حضرت مریم سبز و بارور کرده بود و به مریم از آن درخت، رطب تازه و خوش طعم مرحمت فرموده بود، در اینجا نیز دعای فرزند رسول خدا را مستجاب کرد و آن درخت خشک و بی بار را سبز و خرم ساخت، و پر از خرما و لذیذ و خوش طعم نمود و

حاضرین همگی از آن خوردند و سیر شدند و از سایه‌ی زیبای آن بهره‌مند گردیدند. ولی در این میان مردی بود که شتران خود را به قافله‌ی حج و عمره کرایه داده بود، گفت: «به خدا قسم این عمل سحر و جادوگری است. گویا او شناخت کاملی به ولایت امام حسن نداشت. حضرت در جوابش فرمود: «وای بر تو این عمل سحر نیست، ولكن اثر دعای مستجاب شده‌ی پسر پیامبر است، من دعا کردم، خدا هم دعایم را مستجاب نمود...» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۲، حدیث ۴.

### دریافت هدایای معاویه

راوندی می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام، از پدران بزرگوارش نقل شده است: روزی حسن علیه‌السلام، به برادر خود - حسین علیه‌السلام - و عبدالله بن جعفر فرمود: معاویه برای شما هدایایی فرستاده که در [فلان ساعت] فلان روز آغاز ماه به شما می‌رسد. و آن دو در تنگنا بودند، و چون آغاز ماه شد، در همان ساعتی که فرموده بود، رسید و چون دریافت کردند، حسن علیه‌السلام، با آن، بدهی فراوان خود را پرداخت کرد و باقی‌مانده را میان خاندان و یاوران خود تقسیم کرد و حسین علیه‌السلام نیز بدهی خود را پرداخت و ثلث باقی‌مانده را میان خاندان و دوستداران خود تقسیم کرد، و باقی را برای همسر و فرزندان خود برد. و اما عبدالله دیون خود را پرداخت و باقی‌مانده را به پیک معاویه داد تا به وسیله‌ی پیک خود دریابد که چه کردند. پس معاویه اموال خوبی را برای عبدالله فرستاد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۱: ۲۳۸، ح ۳.

### دریافت هدیه از طاغوت

امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه حکایت می‌فرماید: روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در حضور شوهر خواهرش - عبدالله بن جعفر - به برادر خود حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام فرمود: این طاغوت حاکم - یعنی؛ معاویه بن ابی سفیان - اول ماه، هدایایی را برای ما خواهد فرستاد. حسین علیه‌السلام اظهار نمود: حال تکلیف ما چیست؟ و با آن هدایا چه باید کرد؟ امام حسن مجتبی سلام الله علیه فرمود: من بدهی سنگینی برعهده ام قرار گرفته، به طوری که تمام فکرم را به خود مشغول کرده است، چنانچه خداوند متعال خواست و هدایایی برایم رسید، در اولین فرصت قرض خود را پرداخت می‌نمایم. پس چون اول ماه فرا رسید، معاویه مبلغ یک میلیون درهم برای امام حسن مجتبی سلام الله علیه؛ و نهصد هزار درهم برای امام حسین علیه‌السلام؛ و پانصد هزار درهم جهت عبدالله بن جعفر ارسال کرد.

امام مجتبی سلام الله علیه آن مبلغ را دریافت نمود و قبل از هر کاری بدهکاری های خود را پرداخت نمود. و امام حسین علیه السلام نیز ششصد هزار درهم آن را بابت بدهی های خود پرداخت نمود؛ و مقداری هم بین اعضاء خانواده و دیگر دوستان تقسیم کرد و باقی مانده اش را جهت مخارج روزانه منزل و کمک به مراجعین و تهیدستان اختصاص داد. و اما عبدالله بن جعفر نیز تمام بدهی های خود را پرداخت کرد؛ و مقدار یک هزار درهم برایش باقی ماند که آن ها را توسط همان مأمور برای معاویه ارجاع داد. و همین که مأمور نزد معاویه مراجعت کرد گزارش کاملی از جریان را برای معاویه تعریف کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرایح: ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۳، بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۳۲۳، ح ۲، مدینه المعاجز: ص ۲۴۳، ح ۸۶۵، اثبات الهداء: ج ۲، ص ۵۶۳، ح ۳۸.

### دریایی عظیم از غیب و گرفتن ماهی

جابر می گوید: روزی با امام حسن علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم. من خدمت آن حضرت عرض کردم: «ای مولای من! دوست دارم که از شما معجزه‌ای ببینم و بعدها از شما حدیث کنم.» امام حسن علیه السلام پای خود را به زمین زد، ناگهان من دریایی را که در آن کشتی‌هایی بود را مشاهده کردم. سپس حضرت دست بردند و از آنجا یک ماهی گرفتند و به من عطا نمودند. پس من به پسر محمد گفتم: «بیا این ماهی را بگیر و به منزل ببر.» و تا سه روز ما از آن ماهی می خوردیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز.

### دستورهای پیامبر در عید قربان

طبرانی با سند خود از اسحاق بن بزرخ نقل کرده است: حسن بن علی علیه السلام - که خدا از او خوشنود باد - فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد تا بهترین لباسی را که پیدا می کنیم، بپوشیم و با بهترین عطری که به دست می آوریم، خود را خوشبو کنیم و از چاق‌ترین حیوانی که به دست می آوریم، قربانی کنیم - گاو ۷ ساله و شتر ۱۰ ساله - و تکبیر را آشکار کنیم و آرامش و وقار داشته باشیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المعجم الکبیر ۳: ۹۰ ح ۲۷۵۶.

## دسیسه معاویه و ترور امام حسن

صدوق گوید:

معاویه، پنهانی جاسوسانی جدا جدا نزد هر یک از عمرو بن حریث، اشعث بن قیس، حجر بن حارث و شبت بن ربیع فرستاد و به هر یک وعده داد اگر حسن بن علی علیه‌السلام را بکشد، ۲۰۰۰۰۰ درهم، فرماندهی سپاهی از سپاهان شام، و یکی از دخترانش را، به او خواهد داد. این خبر، به حسن علیه‌السلام رسید، زیر لباس خود زره پوشید. حسن علیه‌السلام احتیاط می‌کرد و به امامت نماز ایشان نمی‌ایستاد مگر به همین صورت. در نماز، یکی از آنان تیری به سوی حضرت افکند که زره، مانع شد به بدن مبارکش بخورد. حسن علیه‌السلام به تاریکی‌های سباباط که رسید، یک نفر از آنان با شمشیری زهر آگین به او ضربه زد و او را زخمی کرد. حسن علیه‌السلام دستور داد تا او را به «بطن جریحی» - که حاکم آن‌جا عموی مختار بن ابی‌عبیده بود - بردند.

مختار به عموی خود گفت: بیا حسن علیه‌السلام را دستگیر کنیم و به معاویه تحویل دهیم؛ تا عراق را به ما بدهد. شیعیان از این سخت برآشفند، و خواستند مختار را بکشند، که عمویش از آنان درخواست عفو کرد. آنان نیز بخشیدند. امام حسن علیه‌السلام فرمود:

وای بر شما! سوگند به خدا! اگر مرا بکشید، معاویه به هیچ یک از وعده‌هایی که برای کشتن من به شما داده است، عمل نخواهد کرد. می‌دانم که اگر دست در دست او نهم و با او بسازم، نمی‌گذارد که به دین جدم بروم. و تنها می‌توانم خدای سبحان را بپرستم؛ ولی گویا می‌بینم فرزندان شما را که بر در خانه‌های فرزندان آنان [با خواری] ایستاده‌اند و آب و غذا می‌خواهند؛ ولی آنان دریغ می‌ورزند. پس دوری و دوری بر شما باد با این کردارتان «و کسانی که ستم کرده‌اند، به زودی خواهند دانست به کدام بازگشت گاه بر خواهند گشت.» [۱].

مردم با بهانه‌هایی که به کار نیابند، شروع کردند به عذرخواهی. [۲].

طبرانی با سند خود از ابوجمیل نقل کرده است:

پس از آن که علی علیه‌السلام به شهادت رسید، حسن بن علی علیه‌السلام جانشین او شد؛ روزی حسن علیه‌السلام با مردم نماز می‌خواند که مردی به او حمله برد و با شمشیر بر ران او زد. حسن علیه‌السلام به سبب آن ضربه، چندین ماه بیمار شد. سپس به منبر رفت و فرمود: ای عراقیان! درباره‌ی ما، از خدا بترسید که ما امیران و میهمانان شمایم. ما آن خاندانیم که خدای سبحان در حق آنان فرمود: «همانا خدا می‌خواهد آلودگی را از شما - خاندان پیامبر - بزدايد، و شما را پاک و پاکیزه گرداند» [۳] امام حسن علیه‌السلام سخن می‌گفت و مردم می‌گریستند. [۴].

طبرسی از زید بن وهب جهنی نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام در [راه به] مدائن زخمی شد. در حالی که درد می‌کشید، نزد او رفتم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به چه می‌اندیشی؟ مردم سرگردانند. حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا! معاویه برای من بهتر از آنان است. آنان می‌پندارند که شیعیان من هستند، ولی در کشتن من برآمدند و اموال را به غارت بردند. سوگند به خدا! اگر از معاویه، پیمان بگیرم که خونم را حفظ کنم و خاندانم را در امان دارم، بهتر است تا اینان مرا بکشند و خاندانم را تباه سازند. سوگند به خدا! اگر با معاویه بجنگم، اینان مرا کتف بسته، تسلیم او می‌کنند. پس اگر در حال عزت با او صلح کنم، بهتر است تا در حال اسیری مرا بکشد یا [نکشد و] بر من منت نهد. و این منت او، ننگ بنی‌هاشم تا پایان روزگاران باشد؛ ننگی که پیوسته معاویه و نسل او، بر زنده و مرده‌ی ما بر زبان رانند.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا شیعیان خود را همچون گوسفندان بی‌چوپان، رها می‌کنی؟ فرمود: ای برادر جهنی! چه کار کنم؟ سوگند به خدا! من چیزی از منبعی موثق می‌دانم [که تو نمی‌دانی]. امیر مؤمنان علیه‌السلام روزی مرا شادمان دید، فرمود: حسن

جان!

شادمانی می‌کنی؟ چگونه خواهی بود چون پدرت را کشته بینی؟ یا چگونه خواهی بود چون فرمانروایی جهان اسلام را بنوأمیه به دست گیرند؟ امیرشان آن حلقوم گشاد روده فراخ است که می‌خورد و سیر نمی‌شود، می‌میرد و در آسمان، یاور و در زمین، عذرخواهی ندارد. پس بر شرق و غرب آن چیره گردد؛ در حالی که مردم از او فرمان برند و پادشاهی‌اش به درازا کشد، بدعت‌ها و گمراهی‌ها پدید آورد، حق و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بمیراند، اموال مسلمانان را میان هواداران خود تقسیم کند، آن را از سزاوارانش بازدارد. مؤمن در سلطنت او، خوار می‌شود و فاسق، نیرو می‌گیرد. بیت المال را در میان یاران خود، دست به دست می‌چرخاند و بندگان خدا را، برده و کنیز خود می‌سازد. در پادشاهی او، حق نابود می‌گردد و باطل آشکار می‌شود و صالحان، لعن می‌شوند و هر که با او بر حق، دشمنی کند، کشته می‌شود و هر که با او بر باطل، یاور شود، به حال خود بگذارد. و [در زمان‌های پسین نیز] این گونه خواهد بود تا در آخر زمان، و سختی دوران، و نادانی مردمان، خدا رادمردی را برانگیزد که با فرشتگان خود، به او یاری رساند، و یارانش را عصمت دهد. و با آیات خود، به او کمک کند، و او را بر زمین آن چنان چیره کند که خواه ناخواه فرمانش برند. زمین را پر از عدل و داد، و نور و برهان کند. تمام طول و عرض سرزمین‌ها مطیعش گردند، تا آن جا که هیچ کافری نماند مگر آن که ایمان آورد، و هیچ بدکرداری نماند مگر آن که سامان گیرد. در حاکمیت او، درندگان آشتی کنند، و زمین سبزه‌های خود را برآرد، و آسمان برکات خود را فروریزد و گنج‌ها برایش آشکار شوند. او تا ۴۰ سال در شرق و غرب عالم، حکم می‌راند. پس خوشا به حال آن که روزگار او را دریابد و سخنش را بشنود! [۵].

پی نوشت ها:

[۱] شعراء: ۲۲۷؛ (و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون).

[۲] علل الشرايع: ۲۲۰، ح ۱.

[۳] احزاب: ۳۳؛ (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا).

[۴] معجم كبير ۳: ۹۳، ح ۲۷۶۱.

[۵] احتجاج ۲: ۶۹، ح ۱۵۸.

### دعا بر علیه مردی از بنی امیه

روایت شده: مردی از بنی امیه به آن حضرت کلمات درشتی گفته، و فحش ناسزای بسیاری را به ایشان و پدرش نسبت داد، آن حضرت فرمود:

پروردگارا! نعمتی که به او داده ای را به عذاب مبدل کن، و او را برای عبرت دیگران زن گردان.

آن شخص بخود نظر افکند، دید به زن مبدل شده است.

دعاؤه علی رجل من بنی امیه

روی ان رجلا من بنی امیه اغلظ للحسن علیه السلام کلامه، و تجاوز الحد فی السب و الشتم له و لابیہ، فقال الحسن علیه السلام:

اللهم غیر ما به من النعمه و اجعله انثی ليعتبر به.

فنظر الاموی فی نفسه، و قد صار امرأه.

**دعا به هنگام شهادت**

امام حسن علیه‌السلام قبل از شهادت دستور داد بستر او را به صحن منزل ببرند، آنگاه سرش را به سوی آسمان بلند نموده و فرمود:  
قال علیه‌السلام:

اللهم انی احتسب عندک نفسی فانها اعز الأنفس علی لم أصب بمثلها اللهم ارحم صرعتی و آنس فی القبر وحدتی [۱].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خداوندا، جان خود را به تو می‌سپارم، زیرا آن عزیزترین جان‌ها پیش من است؛ که همانند آن هرگز نخواهم یافت. پروردگارا! مرا در لغزش‌هایم دریاب و در تنهایی قبر، برایم همدم باش.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۳۶ به نقل از کتاب (سیر اعلام النبلاء) ذهبی و ص ۳۵۵ و ص ۳۳۹، به نقل از (تذکره اولی الباب) علامه شافعی.

۲- البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۷.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸، ح ۵.

۴- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص ۴۶۵.

۵- تاریخ دمشق ابن منظور، ج ۷، ص ۴۰.

۶- تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسن علیه‌السلام) ص ۳۱۲، ح ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴.

۷- تذکره الخواص، ص ۱۹۳.

۸- جواهر المطالب، ج ۴، ص ۲۱۱. (باغونی شافعی)

۹- حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۳۸.

۱۰- صفه الصفوة، ج ۱، ص ۳۴۳.

۱۱- كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۶۲ و ص ۱۶۶.

۱۲- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۶۸، م ۱۰.

۱۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص ۴۴۶، ح ۴۹ و ۵۰ و ص ۴۲۳، ح ۱۳ و ص ۴۳۳، ح ۳۵.

۱۴- موسوعة المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۳۶۸.

**دعا در قنوت نماز وتر**

پروردگارا! مرا در زمره کسانی قرار ده که ایشان را هدایت کرده‌ای، و سلامت دار به همراه کسانی که به آنان سلامتی عطا فرموده‌ای، و مرا سرپرستی کن در میان افرادی که ایشان را سرپرستی نموده‌ای، و در آنچه به من عطا کرده‌ای برکت عنایت نما، و شر و بدی آنچه مقدر کرده‌ای را از من دور، تو حاکم بوده و کسی بر تو حکم نمی‌کند، به درستیکه تو هر که را سرپرستی کنی ذلیل نمی‌گردد.

دعاؤه فی قنوت الوتر

اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عافنی فیمن عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما اعطیت، و قنی شر ما قضیت، انک تقضی و لا یقضی علیک، انه لا یدل من والیت، تبارکت ربنا و تعالیت.

### دعا در هنگام قنوت

پرورد گارا! به درستیکه تو پروردگار رؤوف، پادشاه عطوف، مهربان و بردبار بوده، و تو پناه سرگردان متحیر، و راهنمای گمراه بازمانده بوده، و به اسرار و رازهای نهانی آگاهی، همچنانکه گفتار گویندگان را نظاره گر هستی.

از تو می خواهم به علمهای نهانی ات از رازهای باطن، که بر محمد و خاندانش درود فرستی، درودی که با آن از تلاشگران گذشته پیشی گرفته و از تلاشگران آینده سبقت گیریم، و بین ما و خودت رابطه ای برقرار کن، که برای کسانی که آنان را برای خود ساخته ای برقرار می نمائی.

و گمانهای باطل و آشوبگران ویرانگر آن را نابود نسازد، تا اینکه در دنیا فرمانبردار تو، و در آخرت در جوار تو جاودانه باشیم.  
دعاؤه فی القنوت

اللهم انک الرب الرؤوف الملک العطوف، المتحنن المألوف، و انت غیث الحیران الملهوف و مرشد الضال المكفوف، تشهد خواطر اسرار المسرین، کمشاهدتک اقوال الناطقین  
أسألك بمغیبات علمک فی بواطن سرائر المسرین الیک، ان تصلی علی محمد و آله، صلاةً نسبق بها من اجتهد من المتقدمین، و نتجاوز فیها من یجتهد من المتأخرین و ان تصل الذی بیننا و بینک، صلةً من صنعته لنفسک و اصطنعته لعینک.  
فلم تتخطفه خاطفات الظنن و لا واردات الفتن، حتی نکون لک فی الدنیا مطیعین، و فی الاخرة فی جوارک خالدين.

### دعای آن حضرت در کنار درب مسجد

روایت شده که آن حضرت هنگامی که به درب مسجد می رسید سر را بلند کرده و می فرمود:  
پرورد گارا! میهمانت کنار در خانه ات ایستاده، ای نیکوکار گناهکار به در گاهت آمده، پس ای بزرگوار در مقابل زیباییهایی که نزد توست از کار زشت من در گذر.

دعاؤه عند باب المسجد

روی انه کان علیه السلام: اذا بلغ باب المسجد رفع رأسه و یقول: الهی ضیفک بیابک، یا محسن قد اتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم.

### دعای آن حضرت در کنار رکن یمانی

روایت شده: امام حسن علیه السلام کنار رکن یمانی قرار گرفته و فرمود:

پرورد گارا! به من نعمت ارزانی داشتی ولی سپاسگزارم نیافتی، و مرا به ناراحتی دچار ساختی ولی صبور و شکیبایم ندیدی، پس نعمت را به سبب ترک شکر سلب نکرده، و ناراحتی را به سبب ترک صبر و شکیبائی استمرار نمی بخشی، پرورد گارا از بزرگوار جز بزرگواری انتظار نمی رود.

دعاؤه عند التزام الرکن

روی ان الحسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام التزم الرکن، فقال:

الهی انعمت علی فلم تجدنی شاکرا و ابتلینتی فلم تجدنی صابرا فلا انت سلبت النعمة بترك الشکر و لا انت ادمت الشدة بترك الصبر



الهی ما یکون من الکریم الا الکریم.

### دعای آن حضرت در مناجات

پروردگارا! تو بعد از تمامی مخلوقات، باقی مانده، و هیچ موجودی بعد از تو وجود نخواهد داشت، پروردگارا کار نیک هر کس از تو منشاء گرفته، و کارهای زشت هر فرد از خطا و اشتباه خود اوست، پس نیکوکار از یاری و عنایت، تو بی نیاز نیست و آنکه کار زشت انجام داد غیر تو فرد دیگری را پیدا نکرده، و از تحت قدرت و حکومت تو خارج نشده است.

بارالها! عنایت تو را شناخته و به وسیله تو به سوی دینت هدایت شدم، و اگر یاریت نبود تو را نمی شناختم، پس ای کسی که اینگونه می باشد و کسی چون او نیست، بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و وسعت در روزی به من عطا فرما، خدایا بهترین ساعات عمرم را آخرین ساعات زندگیم قرار ده، و بهترین اعمالم را آخرین کارهایم مقدر فرما، و بهترین لحظاتم را زمانی قرار ده، که تو را ملاقات می کنم.

خدایا! بر من منت نهادی تا در محبوبترین چیزها نزد تو، یعنی ایمان به تو و شهادت به رسالت پیامبرت، فرمانبرداری تو را بنمایم، و در مبعوض ترین چیزها نزد تو، یعنی شرک و دوگانه پرستی و تکذیب پیامبرت، تو را معصیت نکنم، پس آنچه در میان این دو است را بر من ببخشای، ای بهترین رحم کنندگان.

دعاؤه فی المناجاة

اللهم انک الخلف من جمیع خلقک، و لیس فی خلقک خلف منک، الاهی من احسن فیرحمتک، و من اساء فبخطیئة فلا الذی احسن استغنی عن رفدک و معونتک و لا الذی اساء استبدل بک و خرج من قدرتک.

الهی بک عرفتک و بک اهتدیت الی امرک، و لولا- انت لم ادر ما انت، فیا من هو هکذا و لا هکذا غیره، صل علی محمد و آل محمد و ارزقنی، الاخلاص فی عملی، و السعة فی رزقی، اللهم اجعل خیر عمری اخره، و خیر عملی خواتمه، و خیر ایامی یوم القاک. الاهی اطعتک و لک المنه علی فی احب الاشیاء الیک، الایمان بک، و التصدیق برسولک، و لم اعصک فی ابغض الاشیاء الیک، الشرک بک و التکذیب برسولک، فاغفر لی ما بینهما، یا ارحم الراحمین.

### دعای امام حسن

می گویند: روزی امام حسن علیه السلام از مکه پیاده به مدینه می آمد، در اثنای راه پای مبارکش ورم کرد.

به آن حضرت عرض کردند: «سوار شوید تا این ورم کم شود.»

حضرت قبول نکرد و فرمود: «چون به این منزل می رسیم، مرد سیاهی به استقبال ما خواهد آمد و روغنی با خود خواهد داشت که برای این ورم مفید است. آن روغن را به هر قیمت که بگویند از او بخرید.»

یکی از دوستان آن حضرت تعجب کرد و گفت: «در این منزلی که ما می رویم کسی نمی باشد که روغن بفروشد.»

حضرت فرمود: «به همین زودی پیدا خواهد شد.»

چون چند میل راه آمدند، سیاهی آن مرد از دور پیدا شد. حضرت فرمود: «برو و روغن را از او بگیر.»

چون آن شخص به نزد آن مرد رفت و روغن را از او طلبید، وی گفت: «روغن را برای چه کسی می خواهی؟»

گفت: «برای حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام می خواهم.»

سیاه گفت: «مرا به خدمت او ببر.»

وقتی که او را به خدمت امام حسن علیه السلام آورد، مرد گفت: «ای فرزند رسول خدا! من دوستدار و پیرو تو هستم و پولی را برای

روغن نمی‌خواهم و لیکن از شما درخواستی دارم که دعا کنید حق تعالی پسری صحیح و سالم به من کرامت فرماید که محب شما اهل بیت علیهم‌السلام باشد، چرا که در این وقت که به خدمت شما آمدم زخم دچار درد زائیدن شده بود.»  
 امام حسن علیه‌السلام فرمود: «به خانه‌ی خود برگرد که وقتی داخل خانه می‌شوی خواهی دید که زن تو پسری سالم زائیده است.»  
 پس آن سیاه به سرعت به خانه برگشت و بعد باز به خدمت امام حسن علیه‌السلام آمد و حضرت را دعای خیر کرد و گفت: «آنچه فرمودی واقع شده بود.»

سپس امام حسن علیه‌السلام آن روغن را بر پاهای مبارک خود مالید و پیش از آنکه از جای خود برخیزد اثری از آن ورم نماند. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] خراج.

### دعای امام حسن بر علیه دشمنانش

خداوندا! من آن را به تو خوانده و از مخالفتت بر حذر داشتم، و ایشان را امر و نهی نمودم، اما ایشان از پذیرش دعوتم غافل و از یاریم باز ایستاده، و از اطاعتم کوتاهی کرده و دشمنانم را یاری نمودند.  
 خدایا! پس عذاب و سخط و عقابت که شامل ستمکاران می‌گردد را بر آنان فرو ریز.  
 دعاؤه علی اعدائه  
 اللهم انی قد دعوت و انذرت و امرت و نهیت، و کانوا عن اجابۃ الداعی غافلین، و عن نصرته قاعدین و عن طاعته مقصرین، و لاعدائه ناصرین.  
 اللهم فانزل علیهم رجزک و بأسک و عذابک، الذی لا یرد عن القوم الظالمین.

### دعای بر علیه ابن زیاد

پروردگارا! انتقام من و شیعیانم را از ابن زیاد بگیر، و مجازات سریعی را در مورد او به عمل آور و بما نشان ده، به درستیکه تو بر هر کار توانائی.  
 دعاؤه علی زیاد بن ابیه  
 اللهم خذلنا و لشیعتنا من زیاد بن ابیه، و ارنافیه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدير.

### دعای بر علیه دشمنان در نزد معاویه

بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خداوند برتر و والاتر، پروردگارا ای پابرجا تو از هر عیب و نقصی منزّه هستی، پاک و منزّه است زنده ای که نمی‌میرد.  
 از تو می‌خواهم همانگونه که دانیال را درون چاه از گزند شیران نجات دادی، و به او صدمه ای نرساندند، مرا از آزار این مرد، و هر انسان و جن که در شرق و غرب جهان است در امان داری، و گوشها و چشمها و قلبها و اندامشان را در اختیار بگیر.  
 مرا با نیرو و توانمندی خودت از کید و مکر آنان در امان دار، و از آنان و از هر ستمگر کینه توز و هر شیطان رانده شده ای، که به

روز قیامت ایمان ندارد، در امان دار.

به درستیکه سرپرست من خداوندی است که کتاب را نازل فرمود و نیکوکاران را سرپرستی می کند پس اگر روی گردانند بگو خداوند مرا کفایت می کند، معبودی جز او نبوده، بر او توکل کرده و او پروردگار جهانیان است.

دعاؤه لدفع کید العدو (لما أتى معاویة)

بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله العظيم الاکبر، اللهم سبحانه يا قيوم، سبحانه الحي الذي لا يموت.

اسألک كما امسکت عن دانيال افواه الاسد، و هو في الجب فلا- يستطيعون اليه سيلا- الا باذنک اسألک ان تمسک عني امر هذا الرجل، و کل عدوی في مشارق الارض و مغاربها، من الانس و الجن، خذ باذانهم و اسماعهم و ابصارهم و قلوبهم و جوارهم و اکفني کيدهم بحول منک و قوة و کن لي جارا منهم و من کل جبار عنيد، و من کل شیطان مرید، لايؤمن بيوم الحساب ان وليي الله الذي نزل الكتاب، و هو يتولى الصالحين، فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توکلت و هو رب العرش العظيم.

### دعای تبریک برای ولادت فرزند پسر

روایت شده: برای آن حضرت فرزند پسری به دنیا آمد، قریش نزد ایشان آمده و گفتند: تو را به خاطر داشتن اسب سوار تبریک می گوئیم، امام فرمود: این چه کلامی است بگوئید:

بخشنده را شکر گزارده، و در آنچه به تو داده شده برکت عطا شود، و خداوند او را به نهایت درجه برساند، و از نیکی او تو را بهره مند سازد.

دعاؤه اذا هنته بمولود

روی انه ولد للحسن بن علی علیهما السلام مولود، فاتته قریش فقالوا: بهنک الفارس، فقال علیه السلام: و ما هذا من الکلام، فقولوا: شکر الواهب، و بورک لک فی الموهوب و بلغ الله به اشد و رزقک به.

### دعای حضرت فاطمه در حق دیگران

امام صادق از پدرانش از امام حسین علیه السلام نقل کرده است که امام حسن علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

رأيت امی فاطمة علیها السلام قامت فی محرابها لیلۃ جمعتها فلم تزل راکعۃ ساجده حتی اتضح عمود الصبح و سمعتها تدعوا للمؤمنین و المؤمنات و تسمیهم و تكثر الدعاء لهم و لا- تدعو لنفسها بشیء. فقلت لها: یا امه لم لا تدعون لنفسک كما تدعون لغيرک؟ فقالت: یا بنی الجار ثم الدار. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(در شب جمعه‌ای مادرم فاطمه علیها السلام را دیدم که در محراب عبادت خود ایستاده و مشغول عبادت خداوند بود و پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح شد، شنیدم که پیوسته دعا می کرد برای همه‌ی مؤمنین و آنان را نام می برد و دعا برایشان بسیار می کرد، ولی برای خود دعایی نمی کرد، پس گفتم: ای مادر! چرا برای خود دعا نکردی، چنانچه برای دیگران کردی؟ فرمود: ای فرزند! اول همسایه، سپس خانه‌ی خود.)

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۳۱۳، ح ۱۹ به نقل از مصابح الانوار.

۲- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۱۹۳.

۳- دلائل الامامة، طبری، ص ۵۶.

۴- علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۱۵، ب ۱۴۵، ح ۱.

۵- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۲۱، ح ۸ و ص ۶۰۱، ح ۱۹.

### دعای در دفع شر همسایه

شخصی نزد آن حضرت از آزار همسایه اش شکایت کرد، آن حضرت فرمود: بعد از نماز مغرب دو رکعت نماز بگزار، و سپس بگو:

ای آنکه کید و مکرش قوی است، ای پایدار، با قدرت تمامی مخلوقات را در اختیار خود قرار داده ای، شر فلان فرد را با هر چه خواهی بگیر.

و در روایتی آمده:

ای نیرومند، ای آنکه مکر و کیدش قوی است، ای پایدار، با قدرت تمامی مخلوقات را در اختیار گرفته ای، بر محمد و خاندانش درود فرست و رنج فلان فرد را با هر چه می خواهی از من دور دار.

دعاؤه لدفع شر الجار

شکار رجل الى الحسن بن علی علیهما السلام جارا يؤذیه، فقال له الحسن علیه السلام: اذا صليت المغرب، فصل ركعتین، ثم قل:

یا شدید المحال یا عزیز اذلت بعزتک جمیع ما خلقت اکفنی شر فلان بما شئت.

و فی روایة:

یا شدید القوی، یا شدید المحال یا عزیز، اذلت بعزتک جمیع من خلقت، صل علی محمد و آل محمد و اکفنی مؤونة فلان بما شئت.

### دعای در شب قدر

ای که از شدت ظهور پنهان و در ناپیدائی آشکاری، ای ناپیدائی که هیچ چیز بر تو مخفی نیست، ای آشکاری که دیده نمی شود، ای توصیف شده ای که هیچ توصیف شده ای به ذات تو پی نبرده، و تو را تحدید به مقداری ننماید.

ای غائبی که هرگز گم نشده ای، و ای شاهدهی که مشاهده نمی شوی، اگر جستجو شوی پیدا نشده، و آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست لحظه ای از تو خالی نمی باشد، با کیفیتی درک نشده و با مکان تعیین نمی گردی.

نورانیت نور از توست، و پروردگار هر پرورش دهنده ای، و به تمام کارها احاطه داری، پاک و منزّه است آنکه چیزی همانند او نیست و او شنوا و بیناست پاک و منزّه است آنکه چنین است و همانندی ندارد.

دعاؤه فی لیلة القدر

یا باطنا فی ظهوره و یا ظاهر فی بطونه یا باطنا لیس یخفی یا ظاهرا لیس یری، یا موصوفا لا یبلغ بکینونته موصوف، و لا حد محدود.

یا غائبا غیر مفقود، و یا شاهدا غیر مشهود، یطلب فیصاب لم یخل منه السماوات لم یخل منه السماوات و الارض و ما بینهما طرفه عین لا یدرک بکیف و لا یأین باین و لا بحیث.

انت نور النور و رب الارباب، احطت بجمیع الامور، سبحان من لیس کمثله شیء، و هو السميع البصیر سبحان من هو هکذا و لا هکذا

غیره.

## دعای در قنوت

ای آنکه با قدرت او مظلوم یاری شده، و با کمک او مجروح التیام می یابد، فرمانت پیشی گرفته، و امرت پایان پذیرفته، و تو بر هر کار توانا، و بر آنچه می گذرد دانائی.

ای آنکه در هر پنهانی حاضر و بر هر راز و نهانی آگاهی و پناه هر مضطر و درمانده ای، اوهام در یافتن تو گم گشته، و علوم از رسیدن به کنه تو درمانده اند، و تو خدائی هستی که پایدار و دائمی و جاودانی.

آنچه بدان دانا و در آن حکیم بوده و از آن شکبیا و بردباری، را می بینی، و تو بر یاری کردن برای برطرف ساختن آن و بر بازداشتن از آن قادری، و بازگشت هر کار به سوی توست، همچنانکه آغاز آن از فرمان تو بوده است.

از تصمیمات هر گروهی جدا بوده و راز و نهان دیگران را مخفی می داری، آن چه حکم کرده ای را اجرا نموده، و آن چه از دسترس تو دور نمی باشد را تأخیر می اندازی، آنچه عقول در مشیت تو بدان قادر بوده اند را به آنها داده ای، تا هر که هلاک می گردد یا به راه راست هدایت می شود با دلیل و برهان توام بوده، و نزد خداوند عذری نداشته باشند و به درستیکه تو شنوا و دانا، یگانه و بینائی.

پروردگارا! تو یاری کننده بوده و توکل و اعتماد بر توست، و تو شایستگی سرپرستی مخلوقات را داری، و تمام جهان در اختیار توست، هر تأثیر و تأثری در جهان را شاهد بوده، و به هر تغییری آگاهی، اعراض و روی گرداندن مکاران، و تمایل آنان به دنیای فانی و زینتهای زودگذر آن - که عقاب الهی را به دنبال خود دارد - و نیز مبارزه نکردن آنان و بازگشتشان از دین، و بدون یاور شدنم، و نداشتن پشتیبانی برای خود، را دیده ای، از تو یاری خواسته و به ریسمان محکم تو چنگ زده و بر تو توکل می نمایم.

پروردگارا! تو می دانی که از هیچ کوششی فروگذار نکرده، و از هیچ عملی دریغ ننموده ام، تا آنگاه که قدرتم کاسته شد، و تنها ماندم، از اینرو راهی را انتخاب کردم که پیشینیان من برای رفع دشمنی و ساکن نمودن طغیان و آشوب در جهت جلوگیری از خونریزی شیعیان برگزیده بودند، و آنچه اولیاءم از امور دنیا و آخرت حراست کرده اند، را پاسداری نمودم.

از اینرو خشمشان، را تحمل کرده، و روششان را متابعت نموده، و راهشان را پذیرفته، و با نشانه آنان شناخته شده ام، تا آنگاه که یاری تو فرا رسد، و تو یاری کننده حق می باشی، اگر چه مطلوبمان از ما دور باشد، و زمان برای نابودی دشمنان گذشته باشد.

خداوند! بر محمد و خاندانش درود فرست، و آنان را به همراه دشمنانت در عذاب الهی ابدی داخل کن، و چشمانشان را از یافتن راه حق کور نما، ایشان را در لذات دنیوی فرو بر، تا مرگ آنان به طور ناگهانی فرا رسد، در حالیکه در غفلت به سر می برند، یا در آن هنگام که در خواب فرو رفته اند، با حقیقتی که تو آن را یاری کرده و قدرتی که با آن دشمنانت را مجازات می کنی، و علمی که آن را آشکار می گردانی، به درستیکه تو بزرگوار و دانائی.

دعاؤه فی القنوت

یا من بسلطانہ ینتصر المظلوم و بعونه یتصم المکلوم سبقت مشیتک و تمت کلمتک و انت علی کل شیء قدیر و بما تمضیه خبیر یا حاضر کل غیب، و یا عالم کل سر، و ملجاء کل مضطر، ضلت فیک الفہوم، و تقطعت دونک العلوم، انت اللہ الحی القیوم، الدائم الدیموم.

قد تری ما انت به علیم، و فیه حکیم، و عنہ حلیم، و انت بالتناصر علی کشفه و العون علی کفه غیر ضائق، و الیک مرجع کل امر کما عن مشیتک مصدره.

و قد ابنت عن عقود کل قوم، و اخفیت سرائر اخرین، و امضیت ما قضیت، و اخرت ما لافوت علیک فیه، و حملت العقول ما تحملت

فی غیبک لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة و انک انت السميع العليم، الاحد البصیر و انت اللهم المستعان و علیک التوکل، و انت ولی ما تولیت لک الامر کله، تشهد الانفعال و تعلم الاختلال و ترى تخاذل اهل الخبال و جنوحهم الی ما جنحوا الیه، من عاجل فان و حطام عقباه حمیم ان و قعود من قعد، و ارتداد من ارتد و خلوی من النصار، [۱] و انفرادی من الظهار، و بک اعتصم و بحبلک استمسک و علیک اتوکل

اللهم قد تعلم انی ما ذخرت جهدی، و لا منعت و جدی حتی انفل حدی و بقیت وحدی فاتبعت طریق من تقدمنی فی کف العادیة و تسکین الطاغیة عن دماء اهل المشایعة [۲] و حرست ما حرسه اولیائی من امر اخرتی و دنیاى.

فکنت لغیظهم اکظم و بنظامهم انتظم، و لطریقتهم اتسمن، و بمیسمهم اتسم، حتی یأتی نصرک و انت ناصر الحق و عونہ و ان بعد المدى من المرتاد و نأى الوقت عن افناء الاضداد.

اللهم صل علی محمد و ال محمد و آله و اخرجهم مع النصاب فی سرمد العذاب، و اعم عن الرشد و ابصارهم و سکعهم فی غمرات لذاتهم، حتی تأخذهم بغتة و هم غافلون و سحره و هم نائمون بالحق الذی تظهره، و الید الی تبطش بها، و العلم الذی تبدیه، انک کریم علیم.

پی نوشت ها:

[۱] اشاره الی قعود اهل الکوفه.

[۲] اهل المشایعة: المراد به شیعتهم علیهم السلام.

### دعای در هنگام افطار

از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر روزه دار در زمان افطار یک دعای مستجاب دارد، در اولین لقمه خود بگوید:

بنام خدای، ای دارای بخشش بسیار، مرا ببخشای.

و در روایتی آمده:

بنام خداوند بخشنده مهربان، ای دارای بخشش بسیار مرا ببخش.

هر که هنگام افطار این دعا را بخواند، بخشیده می شود.

دعاؤه اذا أفطر

عن الکاظم، عن ابیه، عن جده، عن الحسن بن علی علیهما السلام:

ان لكل صائم عند فطوره دعوة مستجابة، فاذا كان اول لقمه فقل:

بسم الله، یا واسع المغفرة اغفرلی.

و فی روایة اخرى:

بسم الله الرحمن الرحيم، یا واسع المغفرة، اغفرلی.

فانه من قالها عند افطاره غفر له.

### دعای مستجاب

حضرت مجتبی علیه السلام بیش از بیست و پنج مرتبه با پای پیاده از مدینه به قصد زیارت خانه‌ی خدا به مکه رهسپار شد. در یکی از سفرها، پاهای حضرت ورم کرده و صدمه دید. یکی از خدمتکاران عرض کرد: «یا بن رسول الله! اگر سوار شوید ممکن است

قدمهایتان بهبود یابد.»

امام علیه‌السلام فرمود: «نه! اما در منزلگاه بعدی سیاه پوستی نزد تو خواهد آمد و در دست او روغن و پمادی است که درمان ورم قدمهای من در آن است، تو آن روغن را از او بخر.»

خدمتکار گفت: «پدر و مادرم به فدایت، سابقه ندارد کسی در این منازل چیزی بفروشد.»

امام علیه‌السلام فرمود: «آن مرد در نزدیک منزلگاه بعدی است.»

خدمتکار گوید: «همین که مقدار کمی از آن محل گذشتیم ناگاه آن سیاه پوست پیدا شد!»

امام علیه‌السلام به من فرمود: «آن شخص سیاه همین مرد است.»

من نیز نزد او رفتم و تقاضای روغن نمودم.»

مرد سیاه پوست: «این پماد را برای که می‌خواهی؟»

خدمتکار: «برای حسن بن علی.»

سیاه پوست: «لطفا مرا به حضور آن حضرت راهنمایی کن.»

و آنگاه با هم به محضر امام علیه‌السلام شرفیاب شدند.

مرد سیاه پوست گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد، من نمی‌دانستم که روغن را برای شما می‌خواهند، اجازه دهید که قیمتش را

نگیرم، چرا که من از ارادتمندان و نوکران شما هستم و اکنون از شما حاجتی دارم و آن این است که به هنگام جدا شدن از همسر

او را درد زایمان بود، از خدا بخواهید که به من پسری سالم و دوستدار شما اهل بیت مرحمت فرماید.»

امام علیه‌السلام فرمود: «به خانه‌ات برگرد که خداوند به تو پسری سالم عطا فرموده و او از شیعیان ما می‌باشد.»

آن شخص با عجله به خانه‌اش بازگشت و همسرش را مشاهده کرد که پسری سالم به دنیا آورده است. پس مجدداً به قصد تشکر به

محضر امام حسن علیه‌السلام بازگشت.

آن کودک بعدها از شاعران و مادحین خالص و ممتاز آل محمد علیهم‌السلام گردید و با نام «سید حمیری» معروف گشت.

امام علیه‌السلام نیز از آن روغن استفاده کرد و در دم درد پاهایش برطرف گردید [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳ - الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۱، ص ۲۳۹ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۴.

## دعوت

ضرورت اجابت دعوت مؤمن

امام حسن علیه‌السلام مردی را دید و او را به غذا خوردن دعوت کرد، آن شخص عذر خواست و گفت: مرا عفو کنید.

قال علیه‌السلام:

قم فلیس فی الدعوة عفو، ان کنت مفطراً فکل، و ان کنت صائماً فبارک [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(برخیز که در اجابت دعوت، درخواست گذشت نیست «ببخشید نمی‌گویند»، اگر روزه نیستی، بخور و اگر روزه هستی، بگو خدا

برکت دهد، من روزه هستم.)

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۳۵، ح ۴ / ۱۹۷۰۷.

### دعوت ابوسفیان به اسلام در کودکی

زمانی که ابوسفیان به مدینه آمده بود به خانه‌ی علی علیه‌السلام رفت تا او را شفیع خود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار دهد. علی علیه‌السلام نپذیرفت. حضرت فاطمه علیها‌السلام در پشت پرده بود و امام حسن را که طفلی چهارده ماهه بود و تازه راه می‌رفت در آغوش داشت.

ابوسفیان به حضرت فاطمه خطاب کرد که ای دختر پیامبر فرزندان را شفیع من نزد جدش قرار ده. امام حسن جلو آمد با دستی دماغ ابوسفیان و با دست دیگر ریشش را گرفت و با قدرت الهی به زبان آمد و فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا أباسفیان! قل لا اله الا الله، محمد رسول الله حتی أكون شفيعا [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

«ای ابوسفیان! بگو لا اله الا الله محمد رسول الله تا من شفیع [تو] باشم.

علی علیه‌السلام فرمود: خدای را شکر که از ذریه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرزندش را چون یحیی بن زکریا قرار داد که در خردسالی حکم به او داده شد.»

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اثبات الوصیة، ص ۱۳۶.

۲- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۶۵، ح ۴۵.

۳- الخرایج و الجرایح، ج ۱، ص ۲۳۶، ح ۱.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۶ ح ۶ به نقل از مناقب.

۵- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، مجلسی ص ۴۲۰.

۶- تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۲۶، ح ۳۵.

۷- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص ۱۲۱، ح ۲۶.

۸- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۶.

### دعوت مردم کوفه به جهاد با ناکثین

جهاد در راه خدا یکی از ارزشمندترین عمل‌ها نزد پروردگار است، که شرافت و عزت مسلمانان و تداوم اسلام به آن بستگی دارد. پس از قتل عثمان در سال ۳۵ هجری مردم مسلمان با امام علی علیه‌السلام بیعت کردند. پس از مدتی کوتاه برخی همانند طلحه و زبیر بیعت شکستند و در صدد جنگ با امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام بر آمده، و سرانجام آتش جنگ را در بصره روشن



نمودند.

امام علی علیه‌السلام برای مقابله‌ی با آنان از مدینه عازم بصره شد و از ریزه جمعی را برای دعوت مردم کوفه به جهاد با ناکثین به آن شهر گسیل داشت.

ابوموسی اشعری (والی کوفه) مخالفت کرد و امام علیه‌السلام از ذی قار امام حسن و عمار یاسر را به کوفه فرستاد، تا مردم را برای نبرد با ناکثین بسیج کنند.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام در مسجد به ابوموسی اشعری فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا اباموسی لم تثبٹ الناس عنا فوالله ما أردنا الا الاصلاح ولا مثل امیرالمؤمنین یخاف علی شیء... فقال الحسن: اکف عنا یا عمار، فان للاصلاح أهلا.

وقام الحسن بن علی علیهماالسلام، فقال: یا ایها الناس اجیبوا دعوة امیرکم، و سیروا الی اخوانکم، فانه سیوجد لهذا الأمر من ینفر الیه، و الله لأن ینفک الیه اولوا النهی أمثل فی العاجله و خیر فی العاقبه، فاجیبوا دعوتنا و اعینونا علی ما ابتلینا به و ابتلیتم...

فقال الحسن: صدق الشیخ. و قال الحسن: ایها الناس، انی غاد فممن شاء منکم ان یرج معی علی الظهر و من یشاء فلیخرج فی الماء فنفر معه تسعة آلاف، فأخذ بعضهم البر، و أخذ بعضهم الماء و علی کل سبع رجل أخذ البر ستة آلاف و مائتان، و أخذ الماء ألفان و ثمانمائة [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای ابوموسی! مردم را از ما باز ندار! سوگند به خدا که ما جز اصلاح در سر نداریم و شخصی همچون امیرالمؤمنین از چیزی هراس ندارد... «پس از سخنان ابوموسی و دیگران و سخنان عمار یاسر برای دعوت مردم به جهاد»، پس امام حسن علیه‌السلام خطاب به عمار فرمود عمار! دیگر بس است؛ چرا که برای اصلاح اهلی هست.

آنگاه خود برخاست و فرمود: ای مردم! فراخوان امیرتان را لیک گویند و به سوی برادرانتان رهسپار شوید، چرا که بی تردید برای این کار کسانی هستند که بدان شتابان شوند و سوگند به خدا که اگر خردمندان به این کار دست یازند، سزاوارتر است در دنیا و خیر است در آخرت، پس فراخوان ما را اجابت کنید و بر آنچه که ما و شما بدان گرفتار شده‌ایم، یاریمان دهید...

«سپس هند بن عمرو، حجر بن عدی، مالک اشتر و مقطع بن هیشم سخنانی را بیان کردند». پس امام حسن علیه‌السلام فرمود: پیرمرد (مقطع بن هیشم) درست گفت و سپس فرمود:

ای مردم! من سپیده دم رهسپارم. پس هر کس خواهد سواره با من بیاید و هر کس خواست، از راه آب بیاید، پس نه هزار با وی رهسپار شدند. بعضی راه خشکی در پیش گرفتند و برخی راه آبی و [از هر ده نفر] هفت نفر راه خشکی در پیش گرفتند که شش هزار و دویست نفر بودند و دو هزار و هشتصد نفر راه آبی را برگزیدند.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۶۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۵ الی ۲۷.

۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۲۴۸، ح ۱.

**دفاع از امام علی و افشاکری علیه بنی امیه**

ابن جوزی در تذکره الخواص از سیره‌نویسان نقل می‌کند زمانی که امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح کرد از کوفه عازم مدینه شد. برخی از همراهان و پیروان معاویه مثل عمرو عاص و ولید بن عقبه و عتبۀ بن ولید به معاویه گفتند: ما می‌خواهیم حسن بن علی را به این جا بیاوریم و او را شرمنده کنیم آنگاه راهی مدینه شود. معاویه مخالفت کرده و گفت: او زبان‌دان‌ترین افراد بنی‌هاشم است.

سرانجام امام علیه‌السلام را حاضر نموده و نسبت به علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام سخنان ناروایی بیان کردند. امام علیه‌السلام سکوت کرد تا وقتی که آنها سخن به پایان بردند. آنگاه پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان الذی أشرتم الیه قد صلی الی القبلتین و بایع البیعتین و انتم بالجمیع مشرکون و بما انزل الله علی نبیه کافرون انه حرم علی نفسه الشهوات و امتنع اللذات حتی انزل الله فیہ «یا ایها الذین آمنوا لا تحرّموا طیبات ما أحل الله لکم» [۱].

و أنت یا معاویة ممن قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حقه اللهم لا تشبعه «أو لا اشبع الله بطنک» و بات أميرالمؤمنین یحرس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من المشرکین و فداه بنفسه لیلۃ الهجرۃ «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» [۲].

و وصفه الله بالایمان فقال «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» و المراد به أميرالمؤمنین و قال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أنت منی بمنزلۃ هارون من موسی و أنت أخی فی الدنیا و الآخرة و أنت یا معاویة نظر النبی صلی الله علیه و آله و سلم الیک یوم الأحزاب، فرأی أباک علی جمل یحرص الناس علی قتاله و أخوک یقود الجمل و أنت تسوقه فقال لعن الله الراكب و القايد و السائق و ما قابله أبوک فی موطن الا و لعنه و كنت معه و لاک عمر الشام فخنّته ثم و لاک عثمان فتربصت علیه و أنت الذی كنت تنهی أباک عن الاسلام حتی قلت مخاطبا له:

یا صخر لا تسلمن طوعا فتفضحنا

بعد الذین بیدر أصبحوا مزقا

لا ترکنن الی أمر تقلدنا

و الراقصات بنعمان به الحرقا

و كنت یوم بدر؛ و احد، و الخندق، و المشاهد كلها تقاتل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد علمت المسلمین الذی ولدت علیه؛ ثم التفت الی عمرو بن العاص و قال أما أنت یا ابن النابغة فادعاک خمسۃ من قریش غلب علیک الأهمم و هو العاص و ولدت علی فراش مشرک و فیک نزل «ان شانتک هو الأبتّر» [۳] و كنت عدو الله و عدو رسوله و عدو المسلمین و كنت أضّر علیهم من کل مشرک و أنت القائل:

و لا اثنی عن بنی‌هاشم

بما اسطعت فی الغیب و المحضّر

و عن عایب اللات لا اثنی

و لولا رضی اللات لم تمطر

أما أنت یا ولید فلا الومک عن بغض أميرالمؤمنین فانه قتل أباک صبرا و جلدک فی الخمر لما صلیت بالمسلمین الفجر سکرانا، و قلت: أأزیدکم؟ و فیک یقول الحطیئة:

شهد الحطيئة حين يلقي ربه  
ان الوليد احق بالعدر  
نادى و قد تمت صلاتهم  
أزيدكم سكرًا و ما يدري  
ليزيدهم أخرى و لو قبلوا  
لأتت صلاتهم على العشر  
فأتوا أبا و هب و لو قبلوا  
لقرنت بين الشفع و الوتر  
حبسوا عنانك اذ جريت و لو  
تركوا عنانك لم تزل تجرى

و سماك الله في كتابه فاسقا، و سمى أمير المؤمنين مؤمنا في قوله: «أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستون» و فيك يقول حسان بن ثابت و في أمير المؤمنين:

أنزل الله ذوالجلال علينا  
في على و في الوليد قرانا  
ليس من كان مؤمنا عمرك الله  
كمن كان فاسقا خوانا  
سوف يدعى الوليد بعد قليل  
و على الى الجزاء عيانا  
فعلى يجزى هناك جنانا  
و وليد يجزى هناك هوانا

و أما أنت يا عتبة فلا الومك في أمير المؤمنين فانه قتل أباك يوم بدر و اشترك في دم ابن عمك شيبه و هلا انكرت على من غلب على فراشك و وجدته نائما مع عرسك حتى قال فيك نصر بن حجاج:

نبئت عتبة هيأته عرسه

لصدقة الهدلى من الحيان  
الفاه معها في الفراش فلم يكن  
فحلا و امسك خشية النسوان  
لا تعتن يا عتبه نفسك جها  
ان النساء حبايل الشيطان

ثم نفص الحسن ثوبه و قام فقال معاوية:

أمرتكم أمرا فلم تسمعوا له  
و قلت لكم لا تبعثن الى الحسن  
فجاء و رب الراقصات عشية  
بركبانها يهوين من سره اليمن

أخاف عليكم منه طول لسانه  
و بعد مداه حین اجراه الرسن  
فما أبيتكم كنت فيكم كبعضكم  
و كان خطابی فيه غبنا من الغبن  
فحسبكم ما قال مما علمتم

و حسبى بما ألفاه فى القبر و الكفن [۴].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آن کس که شما به او اشاره کردید، سوی دو قبله نماز گزارد و دو بیعت کرد و شما به همه چیز مشرک بودید و بدانچه که خداوند بر پیامبرش نازل کرده است، کافر بودید، و وی بر خویشتن امیال شهوانی را تحریم کرده و از کامجویی‌ها کناره گرفته بود، چندان که خداوند درباره‌ی ایشان نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید».

و تو ای معاویه از آنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی تو گفت: خدایا سیرش مکن. (یا خداوند شکمت را سیر نکند). [۵] امیرمؤمنان، برای حراست از جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر مشرکان [در بستر ایشان] خفت و در شب هجرت خود را فدای ایشان کرد، چندان که خداوند آیه‌ای از قرآن نازل فرمود: «بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خداوند می‌فروشدند» که مراد از آن، امیرمؤمنان است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدیشان فرمود: تو برای من چون هارونی نسبت به موسی و تو برادر من هستی در دنیا و آخرت.

اما تو ای معاویه! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز احزاب به تو نگاه کرد و پدرت را دید که بر شتری سوار است و مردم را به جنگ با ایشان تحریک می‌کند و برادرت افسار شتر در دست و تو آن را می‌رانی و فرمود: خدا شترسوار و شترکش و شترران را لعنت کند و در هیچ موطنی پدرت با ایشان «پیامبر خدا» روبه‌رو نشد، مگر آن که پدرت را لعنت کرد و تو نیز با او بودی. عمر تو را بر شام گماشت، به او خیانت ورزیدی سپس عثمان تو را گماشت و تو در کمین او نشست و از کمک به او دریغ نمودی. تو همان کسی هستی که پدرت را همواره از اسلام باز می‌داشتی. حتی گفتی:

ای صخر، به اختیار تسلیم نشو که ما را بی‌آبرو می‌کنی. آن هم پس از آن‌ها که در بدر پاره پاره شدند. به کاری که ما را در پی خود روان کنی، اهتمام نکن تو را سوگند به ستارگان رقصنده در خون که سوزندگی از آن است. و تو روز بدر و احد و خندق و تمام جنگ‌ها بودی و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ستیز می‌کردی و مسلمانان آن زنی را که تو از آن زاده شده‌ای می‌شناسند.

سپس رو سوی عمرو عاص کرده و فرمود:

اما تو ای پسر نابغه. کسی هستی که پنج تن از قریش مدعی پدريت شد که پست‌ترین آنها برنده تو شد که همان عاص باشد و تو بر بستر مشرک زاده شدی و درباره‌ی تو خطاب به پیامبر آن آیه نازل شد: «ملاحت گر که قطعاً بریده نسل و عقب است» و تو همواره دشمن خدا و دشمن پیام‌آور او و دشمن مسلمانان بوده‌ای و تو همواره زیان‌بارتر از هر مشرکی برای آنان «مسلمانان» بوده‌ای و تویی که گفته‌ای:

تا می‌توانم، در نهان و آشکار از بنی‌هاشم کین برندارم و از دشمنی با عیب جویان لات «نام یکی از بت‌ها» دست برندارم چرا که اگر رضایت لات نباشد، باران نبارد. اما تو ای ولید! تو را به خاطر بغض امیرمؤمنان سرزنش نمی‌کنم، چرا که ایشان پدرت را به صبر [۶] کشت و خود تو را به خاطر باده‌نوشی و نماز صبح گزاردن در حال مستی در حالی که خطاب به مردم گفته بودی آیا

بیشتر بگذارم؟ حد شرعی بر تو زد و حطیئه درباره‌ی تو گفت:

«هنگامی که پروردگارش را دیدار کند، شهادت خواهد داد که ولید شایسته تعزیر است. در حالی که نماز مسلمانان پایان یافته بود، ناهوشیار از سرمستی فریاد برآورد آیا بیشترتان نگزارم؟ و اگر می‌پذیرفتند [نماز] دیگری را نیز بر آنان می‌افزود و نمازشان ده [رکعت] می‌شد.»

آنان نزد ابو‌وہب شدند و اگر می‌پذیرفتند تو [چندان ادامه می‌دادی] که شفق و وتر را به هم می‌پیوستی. لگامت را فراکشیدند که تند می‌رفتی و اگر لگامت گسیخته بودند، همچنان می‌تاختی. تو را خداوند در کتاب خود فاسق نامید و امیرمؤمنان را مؤمن نامید در آن آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «آیا آن که مؤمن است مانند آن کسی است که فاسق است. اینان برابر نیستند.» و در مورد تو و امیرمؤمنان، حسان بن ثابت گوید:

خدای ذوالجلال بر ما نازل کرد درباره‌ی علی و ولید قرآنی. خدا عمرت دهد، آن که مؤمن است مانند آنکه فاسق و خیانت‌کار است نیست. زمانی اندک خواهد گذشت که ولید و علی آشکارا (در قیامت) خواستار پاداش خواهند شد. در آنجا علی پاداش بهشت خواهد ستاند و ولید در آنجا خواری و عذاب دریافت خواهد نمود.

اما تو ای عتبه من تو را درباره‌ی امیرمؤمنان سرزنش نمی‌کنم، زیرا ایشان پدرت را روز بدر کشت و در قتل پسر عمویت شبیه مشارکت کرد و هر چه کنی نتوانی انکار آن کس کنی که بر بسترت رخنه کرد و او را خفته با زنت یافتی. چندان که نصر بن حجاج درباره‌ی تو گفت:

«تازه عروس عتبه رخساره‌ی او را آشکار ساخت، برای صداقه هذلی از [طایفه‌ی] حیان. به طوری که عتبه او را با همسر خویش در بستر یافت و مرد نبود و از ترس زنان خویشنداری کرد.

ای عتبه خود را برای جلب عشق او به زحمت مینداز، زیرا زنان دام‌های شیطانند.

سپس امام حسن علیه‌السلام جامه تکانید و برخاست. معاویه خطاب به اطرافیان گفت:

دستوری به شما دادم، ولی شما گوش بدان ندادید و به شما گفتم دنبال حسن نفرستید. قسم به پروردگار ستارگان رقصنده شبانگاه آمد، با سواران خود از قلب یمن سرازیر شدند. من از زبان دراز او و دوری پرتاب او به هنگام کمند اندازیش بر شما بیمناک بودم. وقتی نپذیرفتید، من میان شما همچون یکی از شما شدم و سختم درباره‌ی او زیان در زیان شد. پس آن چه که درباره‌ی شما گفت و شما دانستید بس است، شما را. و بس است مرا آن چه که در قبر و کفن خواهم یافت.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۷.

[۲] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۷.

[۳] سوره‌ی کوثر، آیه‌ی ۳.

[۴] ۱- تذکره الخواص، ص ۱۸۲-۱۸۴.

۲- مسند الامام المجتبی، ص ۳۷۰، ح ۲.

[۵] راوی می گوید: مسلم آن به نقل از ابن عباس در صحیح خود آورده.

[۶] در مورد قتل به صبر معانی مختلفی وجود دارد که بهتر آنها این معناست که کسی را دست و پا بسته گردن زنند.

**دفاع از حسین (ع) مقابل خلیفه‌ی دوم**

روزی خلیفه‌ی دوم بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: من سزاوارتر از همه، نسبت به مؤمنین هستم از خودشان [شبیهِ آنچه که قرآن راجع به پیامبر فرمود: النبی اُولی بالمؤمنین من انفسهم. (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶)].

امام حسین علیه‌السلام بپاخاست و فرمود: ای دروغگو! از منبر جدم بیا پایین. زیرا آن منبر پدر من است. نه منبر پدر تو آنگاه خطابه‌ای بر علیه او ایراد نمود. خلیفه‌ی دوم به خانه‌ی علی علیه‌السلام رفت و شکایت حسین را به پدرش کرد که: او تمام اراذل و اوباش و اهل مدینه را بر علیه من شوراند. امام حسن علیه‌السلام خطاب به او فرمود:

قال علیه‌السلام:

علی مثل الحسین ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم یشخب بمن لا- حکم له أو یقول بالطعام علی أهل دینه؟ أما و الله ما نلت الا بالطعام فلعن الله من حرض الطعام [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آیا به مانند حسین، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می‌دهی که به غیر خطاکاران و محکومین سوء قصد دارد؟ و یا اراذل و اوباش را بر علیه اهل دین خود تحریک می‌کنند؟)

بدان به خدا سوگند! تو به قدرت نرسیدی، مگر با حکم اوباش! پس خدای لعنت کند کسی را که اوباش را تحریک می‌کند.)

کنایه از اینکه: هر از چند گاهی خلفا برخی را علیه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تحریک می‌کردند. آنگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام امام حسن علیه‌السلام را ساکت نموده و خود به خلیفه پاسخ داد.

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ج ۲، ص ۷۸.

## دفاع از ولایت

- خسته شدم، نفسم برید، کمی آهسته تر.

- نه، تو عجله کن، اگر دیر برسیم جای ایستادن هم پیدا نمی‌شود، آن وقت باید بیرون مسجد زیر آفتاب سوزان بنشینیم، آن جا را بین چه برو و بیایی به راه انداخته، چقدر ریخت و پاش و اسراف، گویی بیت‌المال مسلمین ارث پدرش است که این گونه حیف و میل می‌کند.

- آری، یاد علی علیه‌السلام به خیر، چقدر مواظب بیت‌المال بود.

جمعیت زیادی در حال پیوستن به اجتماع داخل مسجد بودند. با هر زحمتی بود خود را به داخل مسجد رساندیم. امام حسن علیه‌السلام نیز آمده بود، همان امامی که با نیرنگ‌های معاویه خانه نشین شده بود و در انزوا به سر می‌برد، شاید آمده بود تا ببیند معاویه بر منبر جلدش چه خواهد گفت و این بار چه سرپوشی بر اعمال خلافش خواهد گذاشت.

معاویه از لابه‌لای جمعیت گذشت. لباس گرانبهایش به زمین کشیده می‌شد و چند نفر «بادمجان دور قاب چین» نیز اطرافش بودند. رفت و روی منبر نشست و شروع به صحبت کرد. پس از مقدمه چینی و مقداری صحبت از هدف سفر به سرزمین حجاز به امیر المومنین علی علیه‌السلام توهین کرد و دشنام داد؛ البته برای مردم شام امری عادی شده بود، چون به دستور معاویه بر فراز منبرها و پس از نمازها علی را لعن و نفرین می‌کردند، اما در مدینه چنین مسأله‌ای عادی نبود. این سخنان برای گروهی از مردم بسیار

ناخوشایند بود و خون را در رگ‌های عاشقان ولایت به جوش می‌آورد.

از حرف‌هایی معاویه داشتیم منفجر می‌شدم، چقدر توهین و ناسزا؛ به دوستم گفتم:

- بیا اعتراض کنیم، لنگه کفشی چیزی به طرفش پرتاپ کنیم، این طور که نمی‌شود.

- صبر کن، این آرامش مرگبار که بر این جمع حاکم است، آرامش قبل از طوفان است.

هنوز حرف‌های دوستم تمام نشده بود که امام حسن علیه السلام برخاست تا از حیثیت و شرف پدرش دفاع کند، حق هم داشت که

آرام ننشیند، باطل بر ضد حق سخن می‌گفت و مردم بی تفاوت خاموش نشسته بودند.

امام با صدایی رسا گفت: مردم، خدا هر پیامبری را که مبعوث کرد، در دودمان او جانشینی برایش قرار داد و همه‌ی پیامبران نیز

دشمنانی از جنایتکاران و فاسقان داشتند. بدون شک بسیاری از شما جریان غدیرخم را به یاد دارید، همه می‌دانید که علی علیه

السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، من نیز فرزند همان وصی رسول خدایم.

و تو ای معاویه، پدرت ابوسفیان است و جدت «حرب». مادرت هند بود - که در ناپاکی شهره و زبازد بود - اما مادر من زهرای

اطهر علیهاالسلام است که آئینه عفاف بود. تو با این شأن و منزلت پست چطور جرأت می‌کنی به خاندانی که خداوند آنها را از هر

بدی پاک گردانیده توهین کنی. خدا از ما دو نفر آن کسی را که از لحاظ نسب خانوادگی پست تر، در کفر پیشتازتر و از یاد خدا

غافل تر است لعنت کند....

همه‌ی حاضران با صدای بلند آمین گفتند. معاویه که دید مردم پس از شنیدن آن حقایق به جنب و جوش افتاده‌اند و مسجد از

کنترل خارج شده، سرافکنده از منبر پایین آمد. چنان خشمگین شده بود که دندان‌هایش را به هم می‌فشرد و از شدت عصبانیت

سیل‌هایش را می‌جوید... و از مسجد بیرون رفت.

می‌دانستم که در ذهنش نقشه‌ی جدیدی ترسیم می‌کند؛ توطئه‌ای که امام را از سر راه خود بردارد و مزاحمی نداشته باشد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۸۷.

### دفع چشم زخم

از آن حضرت روایت شده که فرمود: دواء چشم زخم آن است که بخوانی:

و آنگاه که کافران آیات قرآن را شنیدند، نزدیک بود با چشمهای خود تو را چشم زخم زنند، و می‌گویند این شخص دیوانه است،

و در حالیکه این کتاب الهی جز تذکر و پند برای جهانیان چیز دیگری نیست.

دعاؤه فی العودۃ لاصابه العین

عن الحسن علیه السلام: ان دواء الاصابة بالعين ان یقراء:

و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین. [۱].

پی نوشت :

[۱] القلم: ۵۲ - ۵۳.

## دفع حزن و اندوه

روایت شده: هرگاه آن حضرت محزون می گردید در اتاقی قرار گرفته و این دعا را می خواند:  
ای کهیصص، ای نور، ای پاکیزه، ای دانا، ای خداوند، ای بخشنده - سه بار.

گناهانی که نعمت و عذاب را بر من فرود می آورد، و گناهانی که نعمت ها را به نعمت مبدل می سازد، و گناهانی که پرده های حیا را می درد، و گناهانی که بلا را نازل می کند، و گناهانی که فنا و نابودی را تسریع می گرداند، را بیامرزد. و گناهانی که دشمنان را مسلط می سازد، و گناهانی که امیدها را ناامید می کند و گناهانی که دعا را رد می کند، و گناهانی که از نزول باران ممانعت بعمل می آورد، و گناهانی که هوا را تاریک می کند، و گناهانی که پرده ها را می درد، را بر من ببخشای. آنگاه به آنچه می خواهد دعا می کند.

دعاؤه اذا احزنه امر

روی انه علیه السلام اذا احزنه امر: خلا فی بیت و دعا به:

یا کهیصص یا نور یا قدوس، یا خبیر یا الله یا رحمان - ثلاثا.

اغفر لی الذنوب التي تحل بها النقم، و اغفر لی الذنوب التي تغیر النعم، و اغفر لی الذنوب التي تهتك العصم، و اغفر لی الذنوب التي تنزل البلاء، و اغفر لی الذنوب التي تعجل الفناء.

و اغفر لی الذنوب التي تدیل الاعداء، و اغفر لی الذنوب التي تقطع الرجاء، و اغفر لی الذنوب التي ترد الدعاء و اغفر لی الذنوب التي تمسك غیث السماء و اغفر لی الذنوب التي تظلم الهواء، و اغفر لی الذنوب التي تكشف الغطاء.

ثم یدعو بما یرید.

## دفع شدائد

بنام خداوند بخشنده مهربان، خداوند را به جایگاهت و مکانهای عزت و ساکنین آسمانهایت، و پیامبران و رسولانت، از تو می خواهم که دعایم را اجابت کنی، چرا که در سختی قرار گرفته ام.

خدایا! از تو می خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و امر مشکلم را آسان فرمائی.

دعاؤه فی الاحتراز

بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم انی اسألك بمكانك و بمعاهد عزك، و سکان سماواتك و انبیائك و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر

اللهم انی اسألك ان تصلى على محمد و ال محمد و ان تجعل لی من عسری يسرا.

## دفع کید و دشمنان و شر آنان

پروردگارا! به یاری تو در مقابل دشمنان ایستادگی کرده و از شرور آنان به تو پناه می آورم، و از تو بر علیه ایشان یاری می طلبم، به هر چه می خواهی و هر گونه که می خواهی مرا بر آنان یاری فرما، ای بهترین یاری کنندگان.

دعاؤه فی دفع کید الاعداء و رد بأسهم

اللهم انی ادرا بك فی نحورهم، و اعوذ بك من شرورهم و استعین بك عليهم فاكفنيهم بما شئت و انی شئت من حولك و قوتك يا ارحم الراحمين.



## دلایل پذیرش صلحنامه

در همان عصر خود امام حسن علیه‌السلام، افراد و گروه‌های متعددی، به ماجرای پذیرش صلح آن حضرت با معاویه، اعتراض کرده و آن حضرت را سؤال پیچ نمودند.

امام حسن علیه‌السلام نیز با کمال متانت و بزرگواری، به آن پرسشها پاسخهای لازم را دادند، که با بکارگیری دقت کافی در آن پاسخها، دلایل پذیرش صلح با معاویه، توسط آن حضرت، به خوبی آشکار می‌گردد.

خلاصه و چکیده‌ی بخشی از پاسخهای حضرت امام حسن علیه‌السلام، در این رابطه، به قرار ذیل است:

۱- من، یار و یاور نداشتم.

۲- یاران من، پراکنده و دارای عقاید گوناگون هستند [۱].

۳- اراده‌ی خداوند، هر روز شکل مخصوصی (غیر از روز قبل) دارد (اکنون، شکل مبارزه باید به گونه‌ی دیگری باشد) [۲].

۴- من، به خاطر حفظ خون مسلمانان صلح کردم. اگر من، چنین (صلح) نمی‌کردم، یک نفر از شیعیان ما، در روی زمین باقی نمی‌ماند [۳].

۵- داستان صلح من (با معاویه)، همچون داستان خضر و موسی علیهم‌السلام است، که خضر علیه‌السلام کشتی را سوراخ کرد، تا آن (کشتی) به دست صاحبانش برسد، و گرنه طاغوتیان، آن (کشتی) را تصرف می‌کردند.

موسی علیه‌السلام، چون از راز موضوع، بی‌خبر بود، از کار خضر علیه‌السلام، خشمگین شد، ولی وقتی که به راز کار خضر علیه‌السلام پی برد، آن را پسندید [۴].

امام حسن علیه‌السلام، پس از ذکر داستان خضر علیه‌السلام، فرمود: شما نیز، به خاطر ناآگاهی به راز صلح (من با معاویه)، بر من خشمگین شده‌اید و اگر شما راز آن را می‌دانستید، آن را می‌پسندید [۵].

۶- از عقل و خرد، به دور است که چیزی (جنگی) را که شما آماده‌ی آن نیستید، به شما تحمیل کنم [۶] (اشاره است به اینکه شما، در جنگ با معاویه، به خاطر طول کشیدن جنگ صفین، خسته و بیزار شده و دیگر طاقت جنگیدن ندارید).

۷- صلح من، همانند صلح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با کافرانی همچون «بنی‌ضمرة»، «بنی‌اشجع»، و «مشرکان مکه»، در «صلح حدیبیه» بود.

آنانکه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آنها صلح کرد، کافر (بر اساس تزیل ظاهر قرآن) بودند. معاویه و اصحابش، که من با آنها صلح نمودم، کافر (بر اساس تأویل - باطن قرآن -) هستند.

۸- وای بر شما! شما، نمی‌دانید که من چه کرده‌ام! سوگند به خدا! پذیرش صلح (با معاویه از جانب) من، برای شیعیانم از آنچه که خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند، بهتر است! [۷] [۸].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج طبرسی، ج ۲، صص ۱۰ و ۱۲ - کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۶۲.

[۲] مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۵.

[۳] بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۴.

[۴] قرآن کریم، سوره‌ی کهف، آیه‌های ۷۱، ۷۲، ۷۹.

[۵] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲.

[۶] اخبار الطوال، دینوری، ص ۲۱۶.

[۷] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲.

[۸] سیره‌ی چهارده معصوم علیه السلام، صص ۲۸۱ - ۲۸۲.

### دلیل طولانی شدن سجده

نماز جماعت عشاء به امامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برپا بود ولی برخلاف همیشه یکی از سجده‌های نماز بیش از معمول به طول انجامید، یکی از اصحاب گوید:

«من سر از سجده برداشتم و با کمال تعجب دیدم که حسن بن علی علیه السلام که در آن هنگام کودکی خردسال بود از دوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالا رفته و مشغول بازی شده است. دو مرتبه به سجده رفتم اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر سجده‌ی خود را طولانی کرد، تا آن که حسن علیه السلام به میل و اختیار خود از دوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایین بیاید و آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بقیه نماز را اقامه نمود.

چون مسلمانان از نماز فارغ شدند به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شتافتند و متعجبانه پرسیدند:

«ای رسول خدا! آن قدر سجده را طول دادید که ما گمان کردیم وحی بر شما نازل شده و یا حادثه‌ی خاصی رخ داده است»

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نه! بلکه فرزند دلبندم حسن علیه السلام بر دوش من سوار شده بود و من راضی نشدم که با کنار زدنش او را برنجانم، از این رو سجده را اندکی طول دادم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۱۳۴.

### دنیا، زندان مؤمن است

اربلی می گوید: نقل شده است:

[روزی] امام حسن علیه السلام خود را شست و شو داد، و در لباسی فاخر و اندامی تمیز و اوصافی نیک و آراسته و بوهای خوش پخش شده، بیرون آمد؛ در حالی که چهره‌اش از زیبایی می درخشید، و در صورت و معنا، هیئتی کامل [و موزون] داشت، و خوشبختی از جوانب او آشکار، و اطرافش شادابی نعمت پیدا بود، و خداوند مقدرات به سعادت‌مندی او فرمان داده بود، و با این اوصاف، بر استری چابک و تندرو سوار شده بود و در حلقه‌ی صفوف خدمتکاران راه می پیمود، و [آن چنان شکوهی داشت که] اگر عبدمناف او را می دید با فخر به او، بینی خود برترینی [متکبران و جباران روزگار] را به خاک مذلت می سایید، و در روز تفاخر، در به دست آوردن جایزه‌ی بزرگوارها [و فضیلت‌ها]، برای او و جد و پدران بزرگوارش، هزاران [فضیلت] می شمرد.

پس [چه بسا در اثر دسیسه‌ی معاویه و توطئه یهود] ناگاه بر سر راهش یک یهودی نیازمند پیر و بیمار و لاغر و بسیار بدحالی ظاهر شد، و جلوی آن حضرت را گرفت و [با طعنه] گفت: ای فرزند رسول خدا! انصافم ده. فرمود: در چه چیز؟ گفت: جد تو فرمود: «دنیا، زندان مؤمن است و بهشت کافر». و تو مؤمن هستی و من کافر، و [با این حال، من] دنیا را برای تو جز بهشتی که از آن بهره و لذت می‌بری، و برای خود جز زندانی که زیان و فقرش نابودم کرده است، نمی‌بینم؟

و آن حضرت چون این سخن را شنید... فرمود: ای پیرمرد! اگر می‌دیدی آن نعمت‌هایی [ناشی از ایمان و عمل صالح] را که نه چشمی دیده و نه گوش‌ی شنیده، و خدا در سرای دیگر برای من و مؤمنان فراهم آورده است، می‌دانستی که من در این دنیا پیش از انتقال به آن جا، در زندان تنگم. و اگر می‌دیدی آن شعله‌ی آتش دوزخ، و شکنجه‌ی عذاب پایدار [ناشی از کفر و گناه] را که خدا در سرای دیگر برای تو و هر کافری فراهم کرده است، می‌فهمیدی که هم اکنون پیش از انتقال به آن جا، در بهشتی فراخ و نعمتی بزرگ هستی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّة ۱: ۵۴۴.

### دو آپارتمان سبز و قرمز

محدثین و مورّخین آورده ند:

چون امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه روزهای آخر عمر خویش را سپری می نمود و زهر، تمام وجودش را فرا گرفته بود و چهره مبارکش به رنگ سبز متمایل گشته بود.

و در این هنگام برادرش حسین سلام الله علیه کنار او حضور داشت؛ که ناگاه امام حسن علیه السلام گریان شد، حسین اظهار داشت: چرا رنگ صورتت دگرگون و سبز شده است؛ و چرا گریان هستی؟

فرمود: ای برادر! هم اکنون به یاد سخنی از جدّم رسول خدا افتادم؛ و ناگهان دست در گردن هم انداخته و مدّتی گریستند.

پس از آن امام حسین سلام الله علیه پرسید جدّم چه فرموده است؟

پاسخ داد: در ضمن سخنانی فرمود: آن هنگامی که به معراج رفتم و در بهشت وارد شدم و جایگاه مؤمنین را مشاهده کردم، دو قصر بسیار زیبا و عظیم مرا جلب توجه ساخت که یکی از آن‌ها زبرجد سبز رنگ و دیگری از یاقوت قرمز بود.

از جبرئیل پرسیدم: این دو قصر زیبا برای چه کسانی است؟

جبرئیل اظهار داشت: یکی از آن‌ها برای حسن و آن دیگری از برای حسین می باشد.

گفتم: ای برادر، جبرئیل! پس چرا هر دو یک رنگ نیستند؟

ساکت ماند و جوابی نگفت، پرسیدم: چرا حرف نمی زنی و جواب مرا نمی دهی؟

گفت: شرم دارم از این که سخنی بر زبان آورم.

پس او را به خداوند متعال سوگند دادم که علّت آن را بیان نماید.

پاسخ داد: آن ساختمانی که سبز رنگ است برای حسن ساخته شده، چون او را به وسیله زهر مسموم می کنند و هنگام رحلت رنگ بدن مبارکش سبز خواهد شد.

و آن دیگری که قرمز می باشد برای حسین تهیه شده، چون او را به قتل می رسانند و سر و صورت و بدن مقدّسش آغشته به خون خواهد شد.

و در این لحظه امام حسن مجتبی و برادرش حسین سلام الله علیهما و تمام کسانی که در آن مجلس حضور داشتند سخت گریستند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجزه: ج ۳، ص ۳۳۱، ح ۹۱۳، منتخب طریحی: ص ۱۸۰.

### دو شهر در مشرق و مغرب عالم

می گویند: روزی امام حسن علیه السلام بر روی منبر فرمود: «خدا دو شهر دارد که یکی در مشرق عالم و یکی در مغرب عالم است، هر یک از این دو شهر حصاری از آهن دارد و در هر شهری از آنها هزار دروازه است. در هر یک از آن دو شهر، هفتاد هزار زبان (یا یک میلیون زبان) وجود دارد که هر طایفه‌ای به غیر از زبان دیگران، به زبان مخصوص خودشان سخن می گویند و من همه‌ی زبانهای ایشان را می دانم، و بر اهل آن دو شهر به غیر از من و برادرم حسین حجت و امامی نیست.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات - مدینه المعجزه.

### دوستی اهل بیت

شیخ مفید رحمه الله با سند خود نقل کرده است: امام حسن علیه السلام فرمود: هر که در قلب خود ما را دوست بدارد و با زبان و دست خود ما را یاری کند، با ما در آن منزلت بهشتی که هستیم، خواهد بود. و هر کس در قلب خود ما را دوست بدارد و با زبان خود یاری کند، او یک درجه پایین تر خواهد بود. و هر کس در قلب خود ما را دوست بدارد و دست و زبان خود را [از آزار ما] بازدارد، او در بهشت خواهد بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی: ۳۳، ح ۸.

### دیه کسی که قاتلش ناشناخته است

کلینی با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: مردی را با کارد خونین در دست، بر سر جنازه‌ی آغشته به خونی، در خرابه‌ای پیدا کردند و نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: چه می گویی؟ گفت: ای امیرمؤمنان! من او را کشتم. علی علیه السلام فرمود: ببرید و قصاصش کنید. و چون او را بردند تا بکشند، مردی شتابان آمد و گفت: شتاب نکنید و او را نزد امیرمؤمنان علیه السلام برگردانید. و برگردانند و گفت: ای امیرمؤمنان! سوگند به خدا! این مرد بی گناه است، من او را کشته‌ام. امیرمؤمنان علیه السلام به مرد اولی فرمود: با این که تو مرتکب قتل نشده بودی، چرا به زیان خود اقرار کردی؟ او عرض کرد: ای امیرمؤمنان! چون این افراد مرا با آن کیفیت [نزد شما آوردند] و به زیان من شهادت دادند، دیگر نمی دانستم چه بگویم. از این رو، اقرار کردم، و من کسی هستم که در همسایگی این خرابه، گوسفندی را سر بریدم و ادرارم گرفت و داخل خرابه شدم و [ناگاه] آن کشته را دیدم که به خون خود آغشته است. پس با تعجب ایستاده بودم که اینان آمدند و مرا دستگیر کردند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: این دو نفر را نزد حسن علیه‌السلام ببرید و سرگذشت آنان را برای او بگویید و پرسید حکم خدا درباره‌ی آنان چیست؟ و آنان را آوردند و چنان که فرموده بود، عمل کردند. و حسن علیه‌السلام فرمود: به امیرمؤمنان علیه‌السلام بگویید، اگر این مرد او را سر بریده باشد [در عوض] این را زنده داشته است و خدای سبحان فرمود: «هر کس، کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است» [۱] هر دو نفر آزادند، و دیه‌ی آن کشته از بیت المال پرداخت می‌شود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مائده: ۳۲؛ (و من أحيها فكأنما أحيأ الناس جميعا).

[۲] کافی ۲۸۹:۷، ح ۲.

ر

## رفع درد پا

از آن حضرت روایت شده که فرمود: نزد امام حسین علیه‌السلام بودم که فردی شیعه از بنی امیه نزد ایشان آمد و گفت: ای پسر پیامبر بخاطر درد پا نمی‌توانم نزد تو بیایم، فرمود: چرا دعای حضرت امام حسن علیه‌السلام را نمی‌خوانی فرمود، آن کدامست؟ فرمود:

به درستیکه گشایش و پیروزی آشکاری که برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد - تا آنجا که فرماید: و خداوند استوار و حکیم است. [۱].

دعاؤه فی العوذة لوجع الرجل

عن الباقر علیه‌السلام قال: كنت عند الحسين بن علي عليهما السلام اذ اتاه رجل من بني امية من شيعتنا، فقال له: يا ابن رسول الله ما قدرت ان امشي اليك من وجع رجلي، قال: فاین انت من عوذة الحسن بن علي عليهما السلام؟ قال: يا بن رسول الله و ما ذاك؟ قال: انا فتحنا لك فتحا مبينا، ليغفر لك الله - الي قومه - و كان الله عزيزا حكيما. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] به درستیکه گشایش و پیروزی آشکاری را برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو کامل کرده و تو را به راه راست هدایت نماید.

و تو را با نصرتی و عزت یاری کند، اوست پروردگاری که آرامش و وقار را بر دل‌های مؤمنان نازل کرد تا بر یقین، و ایمانشان بیفزاید، و ایمانشان را کامل گرداند و لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند آگاه و حکیم است، برای آنکه خدا می‌خواست مردان و زنان مؤمن را تا ابد در بهشت هائی که زیر درختانش نهرها جاری است داخل گرداند، و گناهانشان را ببخشد، در حقیقت این پیروزی بزرگی است و نیز خداوند خواست، تا همه منافقان و مشرکان و آنانکه بخدا بدگمان بودند را عذاب کند، و خداوند بر آنان خشم نمود، و مورد لعنتشان قرار داده و جهنم را بر ایشان آماده ساخت که بدجایگاهی است و لشکریان آسمانها و زمین برای خداست و خداوند پابرجا و حکیم است سوره فتح ۱ - ۷.

[۲] انا فتحنا لك فتحا مبينا - ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر و يتم نعمته عليك و يهديك صراطا مستقيما و ينصرك الله نصرا عزيزا - هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا ايمانا مع ايمانهم والله جنود السماوات و الارض و كان الله عليما

حکیم - لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الأنهار خالدين فیها و یکفر عنهم سیئاتهم و كان ذلك عند فوزا عظیما - و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله علیهم و لعنهم و اعد لهم و سأت مصیرا - و لله جنود السماوات و الارض و كان الله عزیزا حکیم - الفتح ۱ - ۷.

### رایحه سیب

ابن شهر آشوب قدس سره روایت کرده است:

روزی جبرئیل علیه السلام به صورت دحیه کلبی به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید. آن حضرت نشسته بود که ناگاه، امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شدند، و چون جبرئیل علیه السلام را گمان می کردند که دحیه کلبی است، به نزد او آمدند و از او هدیه طلبیدند.

جبرئیل دستی به سوی آسمان بلند کرد و سیب، به و اناری برایشان فرود آورد و به ایشان داد. چون آن بزرگواران میوه‌ها را دیدند خوشحال شده و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفتند. آن حضرت میوه‌ها را از ایشان گرفت و بویید و به ایشان رد کرد، و فرمود: به نزد پدر و مادر خویش ببرید.

آن بزرگواران، آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود انجام دادند و در نزد پدر و مادر خویش ماندند، تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نزد ایشان رفت. همگی از آن میوه‌ها تناول نمودند و هر چه می خوردند به حال اول بر می گشت و چیزی از آن کم نمی شد. آن میوه‌ها به حال خود بود تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت فرمودند. آن میوه‌ها نزد اهل بیت علیهم السلام بود و تغییر نکرد.

هنگامی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به شهادت رسید انار ناپدید شد. زمانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، به نیز ناپدید شد. سیب نزد امام حسن علیه السلام بود تا آن که به زهر شهید شد ولی آسیبی به آن سیب نرسید. بعد از آن نزد امام حسین علیه السلام بود.

امام سجاد علیه السلام فرمود: وقتی که پدرم در صحرای کربلا گرفتار اهل جور و جفا بود، آن سیب را در دست داشت. هرگاه که تشنگی او شدید می گشت، آن سیب را می بویید و تشنگی آن حضرت کم می شد. لحظه‌ای تشنگی بیشتر و طاقت فرسا شد، آن حضرت دست از حیات خود برداشت و دندان بر آن سیب فرو برد. چون آن بزرگوار شهید شد، هر چه آن سیب را جستجو کردند، نیافتند.

امام سجاد علیه السلام در ادامه می فرماید:

گاهی به زیارت مرقد مطهر پدرم می روم بوی آن سیب را از قبر مطهر استشمام می کنم، هر که از شیعیان مخلص ما در وقت سحر به زیارت آن مرقد معطر برود، بوی آن سیب را از ضریح منور می بوید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معجزات امام حسین علیه السلام از ولادت مبارک تا شهادت مظلومانه: ۱۴۲، منتهی الآمال: ۳۶۹.

### راهنمایی طفل چهار ماهه

روزی ابوسفیان وارد شهر مدینه شد تا آن که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کند و با حضرت تجدید عهد و میثاق نماید؛

وقتی اجازه ورود خواست، حضرت رسول او را نپذیرفت.

پس ابوسفیان نزد امام علی علیه السلام آمد و از وی تقاضا کرد تا واسطه شود و رسول الله صلوات الله علیه او را بپذیرد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار داشت: پیامبر خدا هر تصمیمی که گرفته باشد از تصمیم خود باز نمی‌گردد.

در همان موقع امام حسن مجتبی علیه السلام که در سنین چهار ماهگی بود و در آن مجلس نیز حضور داشت، با همان حالت کودکانه جلو آمد و یک دست خود را روی بینی ابوسفیان و یک دست دیگرش بر ریش او گذارد و سپس فرمود: ای پسر سخر! بگو: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» تا آن که نزد جدّم - رسول خدا صلی الله علیه وآله - تو را شفاعت کنم و آن بزرگوار تو را بپذیرد.

ابوسفیان از دیدن چنین جریانی متحیر شد و ساکت ماند.

مشاهده چنین صحنه ای شگفت آور، اظهار نمود: ستایش خداوندی را که در ذریه محمد صلی الله علیه وآله طفلی همانند یحیی بن زکریا علیه السلام قرار داد، که در طفولیت این چنین حکیم و سخنور باشد و افراد را راهنمایی و به سوی سعادت و خوشبختی هدایت نماید [۱].

همچنین آورده اند:

یکی از اصحاب پیامبر عظیم القدر اسلام صلی الله علیه وآله - به نام یغلی - حکایت کند:

روزی آن حضرت را به میهمانی دعوت کرده بودند، من نیز همراه آن حضرت به راه افتادم.

در بین راه، امام حسن علیه السلام را مشاهده کردیم که مشغول بازی با دیگر بچه ها است، پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله با سرعت به سوی فرزندش، حسن مجتبی علیه السلام رفت و خواست او را در آغوش گیرد که گریخت و به سمتی دیگر رفت.

حضرت رسول صلوات الله علیه نیز می‌خندید و به دنبالش از سمتی به سمت دیگر می‌رفت، تا آن که سرانجام وی را در آغوش گرم خود گرفت و به سینه چسبانید و بوسیدش؛ سپس دستی بر سر و صورت او کشید و فرمود: حسن پاره تن من است و من نیز از او هستم؛ و خداوند دوست دارد هر که او را دوست بدارد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج والجرائح: ج ۱، ص ۲۳۶، ح ۱، بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۳۲۶، ح ۶.

[۲] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۳۰۶، ح ۶۶.

## روش ارشاد و هدایت

روزی امام حسن مجتبی صلوات الله علیه به همراه برادرش، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام از محلی عبور می‌کردند، پیرمردی را دیدند که وضو می‌گرفت؛ ولی وضویش را صحیح انجام نمی‌داد.

وقتی کنار پیرمرد آمدند، امام حسن علیه السلام خطاب به برادرش کرد و اظهار داشت: تو خوب وضو نمی‌گیری؛ و او هم به برادرش گفت: تو خود هم نمی‌توانی خوب انجام دهی، (البته این یک نزاع مصلحتی و ظاهری بود، برای آگاه ساختن پیرمرد).

و سپس هر دو پیرمرد را مخاطب قرار دادند و گفتند: ای پیرمرد! تو بیا و وضوی ما را تماشا کن؛ و قضاوت نما که وضوی کدام یک از ما دو نفر صحیح و درست می‌باشد.

و هر دو مشغول گرفتن وضو شدند، هنگامی که وضویشان پایان یافت، اظهار داشتند: ای پیرمرد! اکنون بگو وضوی کدام یک از ما

دو نفر بهتر و صحیح تر بود؟

پیرمرد گفت: عزیزانم! هر دو نفر شما وضویتان خوب و صحیح است، ولی من نادان و جاهل می باشم و نمی توانم درست وضو بگیرم، ولیکن الان از شما یاد گرفتم و توسط شما هدایت و ارشاد شدم. [۱] همچنین امام صادق صلوات الله فرمود: روزی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام وارد مستراح شد و تگه نانی را در آن جا مشاهده نمود، آن را از روی زمین برداشت و آن را خوب تمیز کرد و سپس تحویل غلام خود داد و فرمود: این نعمت الهی را نگهدار تا موقعی که بیرون آمدم آن را به من بازگردان. [۲].

هنگامی که حضرت خارج شد، از غلام تگه نان را درخواست کرد؟

غلام اظهار داشت: آن را خوردم، حضرت فرمود: تو در راه خدا آزاد شدی، غلام سؤال کرد: علت آزادی من چیست؟ از مادرم حضرت زهراء - علیها السلام - شنیدم؛ و او از پدرش - رسول خدا صلی الله علیه وآله - حکایت فرمود: هر کس تگه نانی را در بین راه پیدا کند و آن را بردارد و تمیز نماید و بخورد، آن تگه نان، در شکمش قرار نمی گیرد مگر آن که خداوند متعال او را از آتش جهنم آزاد می گرداند. و سپس افزود: چطور من شخصی را که خداوند آزادش می نماید، خادم خود قرار دهم، تو آزاد هستی. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] حدیقه الشیعه: ج ۲، ص ۲۹۶.

[۲] همین داستان با تفاوت هایی به برخی دیگر از امامان معصوم علیهم السلام نیز نسبت داده شده است.

[۳] حدیقه الشیعه: ج ۲، ص ۲۹۵.

### روئیدن رطب بر نخل خشکیده

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه در یکی از سفرهای خود برای حج عمره، بعضی از افرادی که معتقد به امامت زبیر بودند؛ حضرت را همراهی می کردند.

پس کاروانیان در مسیر راه خود، در محلی جهت استراحت فرود آمدند؛ و در آن مکان درخت خرماي خشکیده ای وجود داشت که در اثر بی آبی و تشنگی خشک شده بود.

حضرت کنار آن درخت خرما رفت و نشست، در این اثنا یکی از افراد کاروان به آن حضرت نزدیک شد؛ و کنارش نشست. بعد از آن که مقداری استراحت کردند، آن شخص که معتقد به امامت زبیر بود سر خود را بالا کرد و پس از نگاهی به شاخه های خشکیده نخل، گفت: ای کاش این نخل رطب می داشت؛ و مقداری از آن را میل می کردیم.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: آیا اشتها و علاقه به آن داری؟

آن شخص زبیری گفت: آری، پس حضرت دست های مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و دعائی را زمزمه نمود.

ناگهان در یک چشم به هم زدن، نخل خشکیده؛ سبز و شاداب گردید و در همان حال رطب های بسیاری بر آن روئید.

در همین موقع ساربانانی که همراه قافله بود و کاروانیان از او شتر کرایه کرده بودند، هنگامی که این کرامت و معجزه را دید، در

کمال حیرت و تعجب گفت: این سحر و جادوی عجیبی است!!



امام علیه السلام فرمود: خیر، چنین نیست؛ بلکه دعای فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله است که مستجاب گردید. و سپس افراد کاروانی که همراه حضرت بودند، همگی از آن خرماهای تازه خوردند. و آن درخت تا مدت ها سبز و خرم بود و مردمان رهگذر از خرماهای آن استفاده می کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۴، بحارالأنوار: ج ۴۳، ص ۳۲۳، ح ۱، مدینه المعجز: ج ۳، ص ۲۵۲، ح ۳۱۸۷۳، الخرائج و الجرایح: ج ۲، ص ۵۷۱، ح ۱.

### رسوایی توطنه گر و زن شدن یک مرد

روزی عمرو بن عاص نزد معاویه بن ابی سفیان آمد؛ و پس از بدگویی بسیار از امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه، گفت: حسن بن علی مردی خجول و کم حرف است، اگر بتوانی کاری کنی که بالای منبر رود، خیلی خوب است؛ چون نمی تواند سخنرانی کند و با شرمندگی از منبر فرود آید و مردم نسبت به او بدبین و بی اعتماد شوند. به همین جهت معاویه جلسه مفصلی با حضور انبوه مردم تشکیل داد و به امام حسن علیه السلام گفت: چنانچه ممکن باشد بالای منبر بروی و قدری ما را موعظه فرمائی؟

حضرت پیشنهاد معاویه را پذیرفت و بالای منبر رفت؛ و پس از حمد و ثنای الهی و تحیت و درود بر جد بزرگوارش، فرمود: من حسن، فرزند ساقی کوثر، علی بن ابی طالب؛ و فرزند سرور زنان عالم، فاطمه دختر رسول الله می باشم. و سپس آن حضرت، خطبه ای مفصل در کمال فصاحت و بلاغت بیان نمود؛ و تمام چشم ها و افکار را متوجه خود ساخت. ناگاه معاویه به وحشت افتاد و در وسط خطبه و سخنرانی حضرت - مجتبی سلام الله علیه - گفت: ای ابو محمد! این سخنان را کنار بگذار و پیرامون اوصاف خرمای تازه اندکی سخن بگو.

حضرت با صراحت و خونسردی، فرمود: و اما رطب، پس همانا وزش باد آن را بی محتوا می سازد، گرمای خورشید آن را می پزد، و خنکی شب آن را خوش طعم و گوارا می گرداند؛ و سپس به ادامه مطالب قبل پرداخت.

در این هنگام معاویه سخت به وحشت افتاد، که مبادا مردم بر علیه او شورش کنند و آشوبی برپا شود، لذا دستور داد: ای ابو محمد! آنچه گفתי کافی است، از منبر فرود آی.

و چون حضرت از منبر فرود آمد، معاویه گفت: آیا گمان کرده ای با این حرف ها می توانی خلیفه شوی؟! بدان که هرگز به چنین آرزویی نخواهی رسید.

حضرت فرمود: ای معاویه! خلیفه کسی است که به کتاب خدا - قرآن - و سیره و روش رسول خدا عمل نماید، نه آن که با ظلم و جور و تعطیل احکام و حدود الهی بر جامعه، مسلط شود و یک لذت و آسایش زودگذری را برای خود تأمین کند.

در این میان که مرد جوانی از بنی امیه در آن مجلس حضور داشت، دهان به ناسزا گشوده و به امیرالمؤمنین علی و امام حسن مجتبی صلوات الله علیه بسیار توهین و جسارت کرد.

پس حضرت دست به دعا بلند نمود و اظهار داشت: خداوندا، نعمتی را که به او داده ای، دگرگون ساز و او را برای عبرت و بیداری دیگران تبدیل به زن گردان.

ناگهان آن جوان متوجه خود شد که دیگر نشان مردی در او نیست، ریش و محاسنش به یک باره فرو ریخت؛ و عورتش همانند

عورت زنان مبدل گشت.

در این لحظه حضرت به او خطاب کرد و فرمود: تو زن هستی در مجلس مردان چه می کنی، این جا جای تو نیست. و هنگامی که مجلس خاتمه یافت و امام حسن مجتبی سلام الله علیه خواست که از مجلس خارج شود، عمرو بن عاص جلو آمد و از حضرت چند سؤال - که به نظر خودش مشکل بود - پرسید؛ و حضرت یکایک آن سؤال ها را بی تأمل پاسخ داد؛ و سپس از مجلس خارج شد.

معاویه به عمرو گفت: ای عمرو! فسادی عجیب بر پا کردی و مردم شام را به فتنه کشاندی؛ عمرو در جواب به معاویه گفت: ناراحت مباش، مردم شام با تو هستند و تا زمانی که آنها را سیر ننگه داری از تو حمایت می کنند. جوان اموی که به شکل زن تبدیل شد و خبرش در شهر شام و دیگر شهرها منتشر گردید، بعد از گذشت چند روز از این واقعه، همسر آن جوان نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمد و بسیار گریست و از آن حضرت درخواست کرد تا شوهرش همانند دیگر مردها به حالت طبیعی خود باز گردد؟ و در نهایت، دل حضرت به حال همسر آن جوان سوخت و به درگاه خداوند دعا نمود و آن جوان اموی به حالت اول خود بازگشت [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخرایج والجرایح: ج ۱، ص ۲۳۶، مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۴۱۴، ح ۹۴۷، بحار الأنوار: ج ۴۴، ص ۸۸، ح ۲.

### رفتارهای عرب نسبت به امام علی

طبری از مالک بن جون نقل کرده است:

علی بن ابیطالب علیه السلام عازم ریزه شد و فرمود: هر کس می خواهد به ما ملحق شود، ملحق شود و هر کس می خواهد برگردد، برگردد؛ اختیار دارد و بر او باکی نیست. حسن بن علی علیه السلام برخاست و فرمود: پدر! یا [فرمود:] ای امیرمؤمنان! اگر در آشیانه‌ی دور و ناپیدایی باشی، و عرب به تو نیازمند باشد، تو را از آن جا بیرون می آورد [، اما وقتی نیاز دنیوی اش سپری شد، تو را رها می سازد]. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: سپاس خدایی را که هر کس را با هر کس که بخواهد، گرفتار می سازد، و هر کس را با هر کس که بخواهد آسودگی می بخشد. آگاه باش! من ظاهر و باطن این کار را سنجیدم، و در آغاز و انجام آن اندیشیدم، و برای آن چاره‌ای جز نبرد یا کفر به خدا نیافتم. و بر او سوگند داد که: فرزندم! بنشین و بر من دل مسوزان. [۱].

اربلی گوید:

حسن علیه السلام به پدر [بزرگوار] خود عرض کرد: عرب را گردشی [در باطل] است، و اینک خواب‌های دور از دسترس و ناپیدای ایشان، به ایشان بازگشته [و آرزوهای دنیوی شان را به ناکامی کشیده است. از این رو، به تو روی آورده] و سوار بر شتران، شتابان به سوی تو راه افتاده‌اند، تا تو را بیرون آورند؛ هر چند در آشیانه‌ی [ناپیدای] گفتار بوده باشی. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ذخائر العقبی: ۱۱۱.

[۲] کشف الغمه ۱: ۵۷۴.

**راضی به تقدیر خداوندی**

ابن عساکر با سند خود از محمد بن یزید مبرد نقل کرده است:

به حسن بن علی علیه السلام گفته شد: ابوذر می گوید: برای من، نداری محبوب‌تر از دارایی و بیماری محبوب‌تر از تندرستی است. حسین بن علی علیه السلام فرمود: خدا ابوذر را رحمت کند؛ اما من می گویم: هر کس بر خیر بودن آنچه (از دارایی و نداری، بیماری و تندرستی) که خدا برایش برگزیده است تکیه کند، آرزو نمی کند که در حالت دیگری باشد. این، حد راضی ماندن به آن اموری است که قضا [ی خداوندی] پیش آورده است. [۱].

کلینی رحمه الله با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام با عبدالله بن جعفر دیدار کرد و به او فرمود: عبدالله! چگونه مؤمن، مؤمن خواهد بود، با این که از قسمت [و مقدر] خود، ناخشنود است و مقام خود را کوچک می شمارد، در حالی که فرمانروای او خداست. و من برای کسی که در قلبش جز رضا [ی به مقدرات خدا] خطور نکند، ضمانت می کنم که خدا را بخواند و مستجاب شود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه السلام): ۱۵۸، ح ۲۷۱.

[۲] کافی ۲: ۶۲، ح ۱۱.

**راه شناخت اندیشه انسان**

اندیشه‌ی انسان‌ها غالباً بر دیگران پوشیده است و کسی از آن آگاه نیست. کمتر اتفاق می افتد که انسان تمام آنچه که در درون دارد را به دیگران بنمایاند ولی گاهی چنین اتفاق می افتد که انسان در حالات خاصی مثل غضب اندیشه‌ی نهفته‌ی خود را آشکار می کند. امام مجتبی علیه السلام در همین راستا چنین فرمود:

قال علیه السلام:

لا يعرف الرأى الا عند الغضب [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(قدرت اندیشه و خصلت‌های درونی انسان، شناخته نمی شود، مگر به هنگام عصبانیت.) زیرا به هنگام خشم همه چیز را بی پروا اظهار می کند.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۱۳.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۵ ح ۷۷.

## روش برخورد با انسان‌های نادان (سفیه)

آنگاه که عمرو بن زبیر برخورد نادرستی با امام حسن مجتبی علیه السلام نموده و او را شماتت کرد. امام علیه السلام به او پاسخی نداد فقط به ذکر ضرب المثلی اکتفا کرد که معادل فارسی آن «جواب نابخردان خاموشی است» می‌باشد.

قال علیه السلام:

سفیه لم یجد مسافها [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (دیوانه‌ای است که ابلهی چون خود نمی‌یابد).

پی نوشت ها:

[۱] نثر الدرر، ج ۶، ص ۲۸۶.

## رابطه ناشناخته بین انسان و خدا

با توجه به عظمت فوق العاده خداوند و ضعف و ناتوانی انسان، کسی نمی‌تواند با خدای متعال رابطه‌ای برقرار نماید که به تمام شئون آن آگاهی کامل داشته باشد. زیرا بسیاری از حقایق بر او پنهان است. در همین رابطه امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

لا أعرف احدا الا و هو أحمق فیما بینه و بین ربه.

امام حسن علیه السلام فرمود:

(کسی را سراغ ندارم که رابطه‌ی میان خویش و پروردگارش را درست رعایت کند).

یعنی نارسایی عقل انسان (غیر از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام) باعث ناتوانی او در برقرار ساختن یک رابطه‌ی کامل با خدای متعال است.

## رهاورد اطاعت از پیامبر

یکی از مهم‌ترین وظایف همه‌ی مسلمانان اطاعت و پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است. امام حسن علیه السلام درباره‌ی آثار و رهاوردهای آن فرمود:

قال علیه السلام:

محمد و علی ابوا هذه الأمة، فطوبی لمن كان بحقهما عارفا و لهما فی احواله مطیعا یجعله الله من افضل سکان جنانه و یسعه بکراماته و رضوانه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(حضرت محمد و حضرت علی علیهما السلام پدران این امت هستند. پس خوشا به حال کسی که به حق آنان عارف باشد و در روزگار خود بدانان سر سپرده باشد. خداوند او را جزء برترین و شریف‌ترین ساکنان بهشت‌های خود سازد و با کرامات و رضوان خود، سعادت‌مندش کند).

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۴۵.

### رهاورد تفکر

تفکر و اندیشه زمینه‌ساز رشد و تعالی انسان در تمام زمینه‌هاست. اگر انسان درست فکر کند از حوادث روزگار عبرت می‌گیرد و با عبرت‌آموزی، بصیرت و آگاهی پیدا می‌کند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در همین راستا چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

علیکم بالفکر، فانه حیاة قلب البصیر و مفاتیح ابواب الحکمة [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شما را به اندیشیدن سفارش می‌کنم، زیرا تفکر زندگی دل بینا و کلید درهای حکمت است.)

پی نوشت ها:

[۱] مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص ۷۱۸، ح ۳۶، به نقل از أعلام الدین، ص ۲۹۷.

### راه‌های رسیدن به کمالات

امام علیه‌السلام راجع به رسیدن انسان به مقام عابد، غنی، مسلمان عادل و... بودن فرمود:

قال علیه‌السلام:

یا ابن آدم عف محارم الله تکن عابدا، و ارض بما قسم الله سبحانه تکن غنیا و أحسن جوار من جاورک تکن مسلما، و صاحب الناس بمثل ما تحب أن یصاحبوک بمثله تکن عدلا. انه کان بین أیدیکم أقوام یجمعون کثیرا و ینون مشیدا و یأملون بعیدا. أصبح جمعهم بورا، و عملهم غرورا، و مساکنهم قبورا.

یا ابن آدم انک لم تزل فی هدم عمرک منذ سقطت من بطن أمک فخذ مما فی یدیک لما بین یدیک فان المؤمن یتزود و الکافر یتمتع «و تزودوا فان خیر الزاد التقوی» [۱] [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای آدمی‌زاد! از حرام‌های خداوند بپرهیز، عابد خواهی شد و بدانچه که خدای روزی تو تقسیم کرده است، راضی باش، ثروتمند خواهی بود. و با همسایه‌ات دمساز باش، مسلمان خواهی بود. و با مردم چنان معاشرت کن که دوست داری با تو معاشرت کنند، عادل خواهی بود بدانید که در زمان‌های نزدیک و نه چندان دور مردمانی بودند که سخت مال‌اندوزی می‌کردند و سازه‌ها و ساختمان‌های بلند می‌ساختند و آرزوهای دور و دراز داشتند و اینک توده‌ی آنها هلاک گردیده‌اند و دسترنج‌شان بر باد رفته و خانه‌های‌شان گور گشته است.

ای انسان! از هنگامی که از شکم مادر زاییده شدی، همواره در تخریب عمرت بوده‌ای، پس از آنچه که در دست هست، برای آنچه که رو به رویت خواهد آمد، برگیر، زیرا مؤمن پس‌انداز می‌کند و کافر مصرف کرده و خوش می‌گذراند. «بنابراین پس‌انداز کنید که تقوی بهترین پس‌انداز است.»

پی نوشت ها:

- [۱] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.  
 [۲] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۲.  
 ۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۲.  
 ۳- كشف الغمّة ج ۲، ص ۱۴۸.  
 ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۲۹، و ص ۷۲۳، ح ۶۲، و ص ۵۵۵، ح ۱۱.  
 ۵- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۴، ص ۸۶ و ص ۱۲۸.

### رهاورد شوم کینه توزی و حسد

امام علیه السلام در این باره فرمود:

قال علیه السلام:

الغل و الحسد يأكلان الحسنات كما تأكل النار الحطب [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(کینه و حسد حسنات را می بلعند، هم چنان که آتش هیزم را می بلعد.)

پی نوشت ها:

- [۱] کنز العمال، ج ۳، ص ۴۶۲، ح ۷۴۴۴.

### راه‌های برقراری ارتباط متقابل با خداوند

در هر کار خیری توفیق الهی باید رفیق باشد تا به ثمر برسد، و اگر خداوند به کسی توفیق دعا و عمل به دستورات الهی و سپاسگذاری بدهد، او را از عنایات خویش محروم نخواهد کرد. امام علیه السلام در این باره می فرماید:

قال علیه السلام:

ما فتح الله عزوجل علی أحد باب مسألة فخرن عنه باب الاجابة، و لا فتح لرجل باب عمل فخرن عنه باب القبول، و لا فتح لعبد باب شکر فخرن عنه باب المیزید [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چنین نیست که خدای بزرگ بر کسی راه پرسش گشوده باشد، اما راه اجابت بر او بسته شود. و چنین نیست که بر کسی راه عمل گشوده شود، ولی راه قبول بر او بسته شود و چنین نیست که برای بنده‌ای راه سپاسگزاری باز شود، اما راه فراوانی نعمت بر او بسته شود.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳.
- ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۷۲۴، ح ۶۴.
- ۳- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۸.

### روش برخورد با دنیا

یکی از بهترین روش‌های برخورد با دنیا و پدیده‌های آن را امام علیه السلام چنین بیان فرمود:  
قال علیه السلام:

اجعل ما طلبت من الدنيا، فلن تظفر به بمنزله ما لم يخطر ببالك و اعلم أن مروءة القناعة و الرضا اكثر من مروءة الاعطاء، و تمام الصنیعة خیر من ابتدائها [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آنچه را که از دنیا در طلبش بودی و بدان دست نیافتی، به منزله‌ی آن چیز قرار ده که در نظرت نیامده و بدان که قناعت، مردانگی است، و بر ناداری قناعت کردن و راضی بودن از مروت و مردانگی در بخشیده بودن، بالاتر است و به اهمیت پایان رساندن کاری بهتر و برتر است از اهمیت شروع آن.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱.
- ۲- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۸.
- ۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۳، ح ۵۹ و ص ۵۵۵، ح ۹.

### رهاورد شوم اخلاق ناشایسته

امام علیه السلام درباره‌ی پیامدهای شوم تکبر، حرص و حسد فرمود:  
قال علیه السلام:

هلاک الناس فی ثلاث: الکبر و الحرص و الحسد، فالکبر هلاک الدین و به لعن ابلیس، و الحرص عدو النفس و به اخرج آدم من الجنة، و الحسد رائد السوء و منه قتل قابیل هابیل [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هلاکت مردم در سه [مورد] است: تکبر و آزمندی و حسد. اما تکبر مایه‌ی نابودی دین است و ابلیس به خاطر تکبر رانده و ملعون شد. و آزمندی، دشمن جان است و آدم به خاطر همان آزمندی از بهشت رانده شد. و حسد جلودار بدی‌ها است و به خاطر حسد بود که قابیل، هابیل را به قتل رساند.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۴ به نقل از مرآة المؤمنین، ص ۲۱۲، مخطوط.  
 ۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱، ح ۶.  
 ۳- كشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۴۷.  
 ۴- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۵، به نقل از الفصول المهمة.  
 ۵- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۲، ح ۵۵، و ص ۵۵۴، ح ۶ به نقل از كشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۷۱.  
 ۶- موسوعة المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۷.

### روش بزرگداشت نام خداوند

امام حسن علیه السلام در تفسیر آیه‌ی کریمه‌ی «فی بیوت أذن الله ان ترفع و یذكر فیها اسمه» [۱] فرمود:  
 ما أمر الله أن ترفع بالبناء و لكن بالتعظیم «و یذكر فیها اسمه» أوفق له و هو عام فی كل ذكره [۲].  
 (خداوند دستور نداده است که یاد او با ساختمان [مثلا مسجد] بزرگ گردد، ولی با تعظیم [اگر یاد شود] «و نام وی در آن [خانه‌ها] یاد شود» مناسب‌تر است و این موضوع در تمام ذکرهای خداوند جاری است).

پی نوشت‌ها:

[۱] سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۶.

[۲] تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۶۸.

### روش استفاده صحیح از دنیا

امام حسن علیه السلام تمام دنیا را در برابر بنده‌ای که خدا را خالصانه عبادت می‌کند بی‌ارزش و نعمت‌های اندک دنیا را برای کافران بسیار می‌داند و لذا فرمود:  
 لو جعلت الدنيا كلها لقمه واحدة لقمتها من يعبد الله خالصا لرأيت أني مقصر في حقه و لو منعت الكافر منها حتى يموت جوعا و عطشا ثم أذقته شربة من الماء لرأيت أني قد أسرفت [۱].  
 (اگر همه‌ی دنیا را یک لقمه قرار دهم و آن را در کام کسی گذارم که خداوند خالصانه عبادت می‌کند، خواهی دید که در حق او قصور کرده‌ام و چنانچه کافر را از دنیا منع کنم چندان که نزدیک باشد که از گرسنگی و تشنگی جان دهد، پس از آن فقط جرعه‌ای آب به او نوشانم؛ خواهی دید که اسراف کرده‌ام).

پی نوشت‌ها:

[۱] تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه‌ی ورام) ص ۴۲۸.

### روش برخورد با مال و ثروت دنیا

امام حسن علیه السلام در این بیان روش جمع‌آوری و مصرف اموال را گوشزد نموده و فرمود:



و اعلم انک لا- تکسب من المال شیئا فوق قوتک، الا کنت فيه خازنا لغيرک، و اعلم ان فی حلالها حسابا و فی حرامها عقابا، و فی الشبهات عتابا، فانزل الدنيا بمنزلة الميتة خذ منها ما یقیک، فان کان ذلک حلالا کنت قد زهدت فیها، و ان کان حراما لم یکن فیہ وزر، فاخذت کما اخذت من الميتة، و ان کان العتاب فان العتاب یسیر، و اعمل لدنیاک کأنک تعیش ابدا، و اعمل لآخرتک کأنک تموت غدا [۱].

(بدان که از مال دنیا چیزی بالاتر از روزیات «آنچه می‌خوری» به دست نخواهی آورد و افزون بر آن، انباردار دیگران خواهی بود. و بدان که در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب بوده و در شبهاتش بازخواست وجود دارد. دنیا را به منزله‌ی مردار بدان و از آن به قدری که تو را زنده نگه دارد، بگیر. پس اگر این [خوراک میتة] حلال بوده باشد، تو در آن زهد پیشه کرده‌ای و چنانچه حرام بوده باشد، تو را از آن بار گناهی نخواهد بود و تو از آن به مانند برخورداری از مردار، برخوردار شده‌ای و چنانچه مستوجب سرزنش باشد، بازخواست از تو اندک خواهد بود. و برای دنیای خویش چنان بکوش که گویا جاودان خواهی زیست (و در به دست آوردن دنیا عجله نکن) و برای آخرت خویش چندان بکوش که گویا فردا خواهی مرد، (و برای کارهای آخرت عجله کن).)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- کفایة الأثر، ص ۲۷۷.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۵۱، ح ۱ / ۱۳۴۸۹ به نقل از کفایة الاثر، ص ۲۷۷.

## رجعت

یکی از مسائلی که در اعتقادات اسلامی جایگاه مهمی دارد، بحث رجعت است. حضرت امام حسن علیه‌السلام در یک سخن طولانی پیرامون رجعت مطالبی فرمود که بخشی از آن در ذیل می‌آید.  
قال علیه‌السلام:

و لتنزلن البرکة من السماء و الأرض، حتی أن الشجرة لتصیف بما یرید الله فیها من الثمرة و لیؤکل ثمرة الشتاء فی الصیف و ثمرة الصیف فی الشتاء. و ذلک قوله: «و لو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض و لکن کذبوا.» [۱] [۲].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(برکت از آسمان فرو خواهد بارید، چندان که اگر خداوند اراده کند، درخت نا به هنگام بار می‌دهد، اگر خداوند اراده کند، میوه‌ی زمستانی در تابستان خورده شود و میوه‌ی تابستانی در زمستان. و این فرموده‌ی خداوند است: «و اگر مردم سرزمین‌ها ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، برکاتی از آسمان و زمین بر آنها بگشاییم، اما آنان تکذیب کردند.»).

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

[۲] ۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲، ح ۱۹۹.

۲- کنز الدقایق، ج ۵، ص ۱۴۱.

## رمضان

اهمیت ماه رمضان

روز عید فطر امام حسن علیه السلام دید جمعی در حال خندیدن هستند. ضمن بیان جایگاه ماه مبارک رمضان و اهمیت اعمال این ماه، فرمود:

قال علیه السلام:

ان الله عزوجل جعل شهر رمضان مضمرا لخلق، يستبقون فيه الى طاعته، فسبق قوم ففازوا، و تخلف آخرون فخابوا، و العجب من الضاحك في هذا اليوم الذي يفوز فيه المحسنون و يخسر فيه المبطلون والله لو كشف الغطاء لشغل محسن باحسانه، و مسيء باسائه عن ترجيل شعره و تصقيل ثوبه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(همانا که خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه‌ای برای خلق خود قرار داده است، که در آن به سوی اطاعت وی مسابقه دهند. پس گروهی پیش افتاده و برنده شدند و گروهی پس نشستند و باختند. و شگفت از کسی که در این روزی که نیکان در آن برنده می‌شوند و باطل‌گرایان در آن زیان می‌بینند، خندان است.

سوگند به خدا که اگر پرده برافتد و اسرار پشت پرده آشکار شود، مؤمن از خوشحالی احسانش و کافر از غصه اعمال زشت خویش، حوصله ندارند، حتی موهای خود را شانه کنند و لباسشان را مرتب نمایند).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۱۱۹، ح ۷ به نقل از الاقبال، ص ۲۷۵.

۲- تحف العقول، ص ۲۳۶.

۳- تنبيه الخواطر، ص ۸۶ (با کمی اختلاف).

۴- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۵۰، ح ۶۶۶۹ / ۲ به نقل از اقبال الاعمال، ص ۲۷۵ و بحار، ج ۹۱، ص ۱۱۹.

۵- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۶۶۳، ح ۴، و ص ۶۷۰، ح ۲، و ص ۷۱۶ ح ۳۱ و ص ۷۱۸، ح ۴۲.

۶- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۴۷۹، و ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۲۰۵۷.

## روزی

اعتدال در طلب روزی

از جابر [بن عبدالله انصاری] روایت شده است که امام حسن علیه السلام به کسی به دنبال روزی در تلاش بود، فرمود:  
قال علیه السلام:

يا هذا، لا تجاهد الطلب جهاد العدو و لا تتكل على القدر اتكال المستسلم، فان انشاء الفضل من السنة و الاجمال في الطلب من العفة و ليس العفة بدافعة رزقا، و لا الحرص يجالب فضلا، فان الرزق مقسوم و استعمال الحرص استعمال المآثم [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای انسان با شدتی هم چون شدت جهاد با دشمن، در طلب روزی مرو و البته مانند تسلیم شدگان هم، خود را به قضا و قدر مسپار،

زیرا بیشتر از فضل و احسان الهی درخواست داشتن در درگاه خداوند سنت است و اندک خواهی در درخواست از خداوند از خویشتن داری است. و خویشتن داری، و رعایت اعتدال باعث کم شدن روزی نمی‌شود و آزمندی و حرص، باعث زیاد شدن رزق نمی‌شود، چرا که روزی قسمت شده است و به کار بردن حرص و آز گرفتار گناهان شدن است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، باب اجمال فی الطلب، ص ۳۵، و ج ۷۵، ص ۱۰۶، ح ۴.

۲- تحف العقول، ص ۲۳۳.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۷۷، ح ۲، و ص ۷۱۳، ح ۷.

### رهاورد و آثار زکات

برخی تصور می‌کنند که پرداخت زکات و صدقات نقصانی در اموال ایجاد می‌کند. امام حسن علیه السلام در همین رابطه فرمود:

ما نقصت زکوة من مال قط [۱].

(پرداختن زکات، هرگز باعث کم شدن مال انسان نمی‌شود.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۶۷۳، ح ۳.

### ریشه پیدایش زکات

ابن شهر آشوب مازندرانی نقل کرده است کسی از امام حسن علیه السلام پرسید: پیدایش زکات از چه زمانی بود؟  
قال علیه السلام:

ان الله تعالى اوحى الى آدم ان زك عن نفسك يا آدم قال: يا رب و ما الزكوة؟ قال صل لي عشرة ركعات فصلى ثم قال يا رب هذه الزكوة على و على الخلق؟ قال الله: هذه الزكوة عليك في الصلاة و على ولدك في المال من جمع من ولدك مالا [۱].

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود:

(خداوند بزرگ به حضرت آدم وحی کرد که؛ ای آدم علیه السلام از طرف خود زکات ده! حضرت آدم علیه السلام پرسید: ای پروردگار من، زکات چیست؟ فرمود: ده رکعت برای من نماز بخوان. و او به جای آورد و سپس عرض کرد: ای پروردگار آیا این زکاتی است که بر من و بر نسل من واجب است؟ خداوند فرمود: این زکاتی است که بر تو واجب کرده‌ام، اما برای فرزندان در مال (زکات قرار داده شد). هر کس از فرزندان که مالی جمع‌آوری کند، بر او واجب می‌شود.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- مستدرک الوسایل، ج ۷، ص ۱۱، ح ۱۷ / ۷۵۰۳.  
 ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۹۸، ح ۶، و ص ۶۷۲، ح ۲.  
 ۳- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۱۰.

### رهاورد گردش ستارگان در آسمان

مرحوم مجلسی در بحارالانوار از کتاب النجوم نقل کرده است که امام حسن علیه السلام خطبه‌ای درباره‌ی نجوم ایراد فرمود:  
 قال علیه السلام:

ثم اجری فی السماء مصابیح ضوءها فی مفتحة و حارثها بها و جال شهابها من نجومها الدراری المضيئة التي لولا شوؤها ما أنقذت ابصار العباد فی ظلم الليل المظلم بأهواله المدلهم بحنادسه و جعل فیها ادلة علی منهاج السبل لما أخرج الیه الخلیقة من الانتقال، و التحول و الاقبال و الادبار [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(سپس در آسمان چراغ‌هایی شناور ساخت که روشنایی آنها از خزانه‌ی (قدرت خدا) است و به این وسیله از این چراغ‌ها محافظت کرده است. و آسمان در مقام پرورش روشنایی و نورافشانی، از ستارگان فروزان و درخشانده روشنایی گرفت که اگر پرتو آنان نبود، در تیرگی شب قیرگون و در سیاهی‌های تو در تو، چشمان بندگان چیزی را نمی‌دید و در آن راهنمایی برای پیدا کردن راه، به آنچه که آفریدگان در جابجایی و آمد و شد بدان نیاز دارند، قرار داد.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۹۲، ح ۱۲ (به نقل از کتاب النجوم).  
 ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۹۴، ح ۶.

### روش ستایش مخفیانه از خویشتن

انسانی که از عملکرد نادرست خویش انتقاد نماید در واقع از خود ستایش نموده است. امام حسن علیه السلام در این باره فرمود:  
 ذم الرجل لنفسه فی العلانیة مدح لها فی السریرة [۱].  
 (انتقاد از خود در آشکارا، تعریف از نفس است در نهان.)

پی نوشت ها:

- [۱] العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۴۹.

### رهاورد سکوت

از امام حسن علیه السلام درباره‌ی سکوت سؤال شد، در جواب فرمود:

هو ستر العی، و زین العیض، و فاعله فی راحة، و جلسه آمن [۱].

(سکوت، حجاب نادانی و جمال آبروست، کسی که سکوت اختیار کند در آسایش است و همنشین چنین شخصی از آزار و اذیت او در امان است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۸ (به نقل از مرآة المؤمنین، ص ۳۱۲).

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱، ذیل ح ۶.

۳- کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۴۷.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۲، ح ۵۴.

۵- موسوعة المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۱۸ (به نقل از مطالب السؤل، ص ۶۹).

### رهاورد شکرگزاری

شکر گذاری در برابر نعمت‌ها زمینه‌ی جاودانگی آن را فراهم نموده و کلید گنج‌ها به حساب می‌آید. امام حسن علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

النعمة محنة فان شكرت كانت كنزا، و ان كفرت كانت نعمة [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(نعمت اندوه است و چنانچه شاکر باشی، گنجی خواهد شد و اگر کفران کنی، سختی برایت به ارمغان می‌آورد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۵، ح ۷۵.

۳- موسوعة المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۹.

### رهاورد صبر

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از امام حسن علیه السلام نقل می‌کند که امام درباره‌ی صبر فرمود:

قال علیه السلام:

جربنا و جرب المجربون فلم نر شيئا أنفع وجدانا و لا أضر فقدا منا الصبر تداوى به الأمور و لا يداوى هو بغيره [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(تجربه کرده‌ایم و تجربه کنندگان نیز تجربه کرده‌اند و ما داشتن چیزی را سودمندتر و نداشتن چیزی را زیان بارتر از صبر ندیدیم.

کارها با صبر به نتیجه می‌رسد و صبر به غیر خویش مداوا نمی‌شود، «هیچ چیزی جای صبر را نمی‌گیرد».)

و در حدیث دیگری آمده است:

در تفسیر آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی سجده «و جعلنا منهم أئمةً یهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بآیاتنا یوقنون / و از آنها (بنی اسرائیل) پیشوایانی برگزیدیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند به خاطر اینکه صبر نمودند و به آیات ما یقین داشتند.» از حضرت امام حسن علیه‌السلام نقل شده است که فرمود:

صبروا عن الدنيا [۲].

(آنان چون بر دنیا صبر کردند به امامت و پیشوایی رسیدند.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۱، ص ۴۸.
- ۲- شرح ابن أبی الحدید، ج ۱، ص ۳۱۹.
- ۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص ۷۳۳، ح ۱۱۳.
- [۲] تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۴۶.

### رهاورد عبادت خدا

امام حسن علیه‌السلام راجع به رهاورد عبادت خدا فرمود:

قال علیه‌السلام:

من عبد الله عبد الله له كل شیء. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (هر که خدای را عبادت کند، خداوند، همه چیز را رام او کند.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۸۴، ح ۴۴ به نقل از تفسیر الامام العسکری، ص ۱۳۱، ط. تبریز و ص ۱۵۱.
- ۲- تنبیه الخواطر، (مجموعه‌ی ورام) ص ۴۲۷.
- ۳- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۷۲۰، ح ۴۴.

### روش دستیابی به عزت

جنادة بن ابی امیه از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود:

قال علیه‌السلام:

و اذا أردت عزا بلا عشیره و هیبة بلا سلطان، فاخرج من ذل معصیة الله الی عز طاعة الله عزوجل. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی سربلندی بدون عشیره و هیبت بدون قدرت خواستی از خواری نافرمانی خدا خارج شو و در عزت اطاعت خدای بزرگ  
[در آیی].)

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۸، ح ۱۲۹۲۴/۷. (به نقل از کفایه الأثر، ص ۲۲۸).

### رفع عطش امام حسن با اعجاز پیامبر

روزی امام حسن به همراه پیامبر رهسپار جایی بود. تشنگی بر او غالب نموده و با اصرار از جدش آب می خواست، چون آبی در دسترس نبود، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم زبان خود را در کام امام حسن علیه السلام نهاد و او سیراب گشت. سپس در حالی که هوا تاریک شده بود امام حسن علیه السلام از پیامبر جدا شده و رهسپار خانه ی خود شد. پیامبر در حق او دعا کرد که: خدایا تو نگهدارش باش. امام حسن علیه السلام همیشه درباره ی این معجزه می فرمود:

قال علیه السلام:

ما أشتد علی ظمأ بعد [ما مصصت] لسان نبی الله صلی الله علیه و اله و سلم و لا دخلتني وحشة بعد دعوته [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(پس از مکیدن زبان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم هرگز تشنگی بر من چیره نشد و پس از دعای ایشان هرگز هراسی در دل من راه نیافت.)

پی نوشت ها:

[۱] مناقب الامام امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام، از محمد بن سلیمان کوفی، ص ۲۳۲، ح ۶۹۸.

### رهاورد شوم امانت به علی

شخصی از خوارج کوفه به نام معاویه بن خدیج در حضور معاویه بن ابی سفیان، علی علیه السلام را سب و لعن نمود، امام حسن علیه السلام وقتی خبردار شد به او فرمود:

قال علیه السلام:

أنت الساب علیا عند ابن آكلة الأكباد؟ أما لئن وردت علیه الحوض و ما أراك ترده لتجدنه مشمرا حاسرا عن ذراعیه، يزود الکفار و المنافقین عن حوض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کما تزداد غریبة الابل عن صاحبها. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(تو بودی که پیش پسر زن جگرخوار «هند» علی را دشنام می دادی؟ بدان که اگر کنار حوض [کوثر] بر او وارد شدی - که من بعید می دانم که بتوانی به حضورش برسی! - او را خواهی یافت که آستینش بالا زده و کفار و منافقان را از حوض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنان می راند که شتر غریبه از گله رانده شود.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- الغارات، (للثقفی) ج ۱، ص ۲۸۵ و ص ۲۸۶.

- ۲- المستدرک للحاکم، ج ۳، ص ۱۳۸.
- ۳- انساب الأشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۰، ح ۹، ط قدیم.
- ۴- بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۵۶۲، ح ۷۲۲.
- ۵- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۸ و ج ۶، ص ۸۸.
- ۶- کفایة الطالب، ص ۸۹.
- ۷- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.
- ۸- مسند ابی یعلی موصلی ۷ ص ۱۳۹ خ ۶۷۷۱.
- ۹- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۳۸۰، ح ۳.
- ۱۰- معجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۱۹۸.
- ۱۱- ملحقات احقاق الحق، ج ۲۰، ص ۳۰۷ (به نقل از ابتسام البرق فی شرح منظومه القصص الحق فی سیره خیر الخلق، ص ۲۸۳ ط. بیروت) و ج ۲۱، ص ۵۶۴ (به نقل از توضیح الدلائل، ص ۱۸۷).
- ۱۲- ینابیع الموده، ص ۱۵۶ و ص ۳۶۵.

### رهاورد تلاوت سوره هود

هر کدام از سوره‌ها و آیات قرآن علاوه بر هدایت‌گری فواید و رهاوردهای ارزشمندی برای تلاوت کنندگان دارند. امام حسن علیه السلام درباره‌ی فضیلت و رهاورد تلاوت سوره‌ی هود فرمود:

قال علیه السلام:

من قرأ سورة هود في كل جمعة، بعثه الله عزوجل يوم القيامة في زمرة النبيين و لم يعرف له خطيئة عملها يوم القيامة. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هر کس در هر روز جمعه سوره‌ی هود را قرائت کند، خدای بزرگ او را به روز قیامت در سلک پیام‌آوران مبعوث می‌سازد و روز قیامت برای او گناهی که آن را انجام داده باشد، دیده نمی‌شود).

پی نوشت ها:

[۱] کنز الدقایق، ج ۶، ص ۱۱۹.

### رهاورد اطاعت از پیامبر

یکی از مهم‌ترین وظایف همه‌ی مسلمانان اطاعت و پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است. امام حسن علیه السلام درباره‌ی آثار و رهاوردهای آن فرمود:

قال علیه السلام:

محمد و علی ابوا هذه الأمة، فطوبى لمن كان بحقهما عارفا و لهما في احواله مطيعا يجعله الله من افضل سكان جنانه و يسعده بكراماته و رضوانه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:



(حضرت محمد و حضرت علی علیهما السلام پدران این امت هستند. پس خوشا به حال کسی که به حق آنان عارف باشد و در روزگار خود بدانان سر سپرده باشد. خداوند او را جزء برترین و شریف‌ترین ساکنان بهشت‌های خود سازد و با کرامات و رضوان خود، سعادت‌مندش کند.)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۴۵.

### روش برخورد با مردم

یکی از مهم‌ترین راه‌های برقراری ارتباط با مردم واقع‌نگری است. برخی با مردم برخورد نادرستی دارند ولی دوست دارند که مردم با آنان برخورد شایسته‌ای داشته باشند. امام حسن علیه‌السلام در بیانی فرمود:

قال علیه‌السلام:

صاحب الناس مثل ما تحب أن يصاحبوك. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (با مردم چنان همراه شو که دوست داری با تو همراه باشند.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۷۱۸، ح ۳۸ (به نقل از اعلام الدین، ص ۲۹۷).

۲- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۳۰، (به نقل از تهذیب ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۱۹).

### رهاورد رفت و آمد به مسجد

امام علیه‌السلام پیرامون فضیلت رفت و آمد به مسجد فرمود:

قال علیه‌السلام:

من ادمن الاختلاف الى المساجد، لم يعدم واحدة من سبع. أذا استفيد في الله. او علما مستطرفا او رحمه منتظره. او آية محكمة تدل على هدى، او أنه اظنه قال سده او رشده تصده عن ردى او يترك ذنبا حياء او تقوى. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر کس رفت و آمد به مساجد را مداومت کند یکی از هفت [مورد] را حاصل کند: اول - برادری که از او در راه خدا بهره جوید، دوم - دانشی گزیده، سوم - رحمتی مورد انتظار، چهارم، نشانه‌ای محکم که دلالت بر هدایت کند، پنجم - راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که فرمود: خصلتی مانع یا رهنمون ساز که او را از زشتی باز دارد، ششم - گناهی را که از رهگذر حیا ترک کند، هفتم - تقوای الهی.)

پی نوشت ها:

- ۱- بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۸۶، ح ۶۵.
- ۲- تیسیر المطالب، ص ۲۵۴.
- ۳- عیون الأخبار، ج ۳، ص ۳.
- ۴- قرب الاسناد، ص ۶۸، ح ۲۱۹.
- ۵- مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۲.
- ۶- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۶۵۹، ح ۱، و ص ۶۶۹، ح ۲۴، و ص ۶۶۸، ح ۲۱، و ص ۷۱۴، ح ۱۶.

### رهاورد مشورت

مشورت از اصول ارزشمند اخلاقی در زندگی اجتماعی است که پیامدهای ارزشمند برای انسان دارد. امام حسن علیه السلام در این باره فرمود:

قال علیه السلام:

ما تشاور قوم الا هدوا الی رشدهم. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (هیچ قومی مشورت نکرده مگر آن که به کمال خود دست یافت).

پی نوشت ها:

- ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۵، ح ۱.
- ۲- تحف العقول، ص ۲۳۳.
- ۳- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۵، ح ۳.
- ۴- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۱۲، ح ۴.
- ۵- موسوعة المصطفی و العترة، ج ۵، ص ۱۲۶.

### روش مبارزه با هوای نفس

یکی از مهم ترین عوامل سعادت و تکامل معنوی انسان مبارزه با هواهای نفسانی است. برای مبارزه با هوای نفس راه کارهای مختلفی وجود دارد که یکی از کارآمدترین آنها را امام حسن علیه السلام پیشنهاد می کند.

قال علیه السلام:

ان لم تطعك نفسك فيما تحملها عليه مما تكره فلا تطعها فيما تحملك عليه فيما تهوى. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اگر نفس تو در آنچه که تو بدان وادارش می کنی و او آن را دوست نمی دارد، از تو فرمان نمی برد، پس در آنچه که او می خواهد و تو را به سوی آن می راند، از وی فرمان مبر.)

پی نوشت ها:

[۱] تنبیه الخواطر، ص ۴۳۲.

**رهاورد نماز شب**

در تفسیر آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی سجده که خداوند می‌فرماید: «برای برپادارندگان نماز شب خداوند اجر و پاداشی ذخیره می‌کند که روشنی چشم‌ها است و آن قدر مهم است که هیچ کس نمی‌تواند به ارزش آن پی ببرد.» امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

أخفى القوم أعمالا فى الدنيا فأخفى الله لهم ما لا عين رأت و لا أذن سمعت. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(مردم کارهایی را در دنیا مخفی می‌دارند «عبادت مخفیانه انجام می‌دهند» و خداوند اجر و پاداشی برای آنها ذخیره می‌کند. که نه چشمی دیده و نه گوش شنیده است.)

و در حدیث دیگری در تفسیر کشاف از امام حسن علیه‌السلام در ذیل همین آیه نقل شده است که مراد از «تجافی» از بستر در شبانگاهان، نماز شب و تهجد است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۴۴، سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۸.

[۲] ۱- تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۴۳.

**رهاورد نیکوکاری**

امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی آثار و پیامدهای اخروی نیکوکاری فرمود:

قال علیه‌السلام:

إذا كان يوم القيامة نادى مناد أيها الناس من كان له على الله أجر فليقم. قال: فلا يقدمون الا أهل المعروف. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وقتی روز قیامت شود، منادی فریاد می‌زند: ای مردم، هر کس از خدا پاداشی بستانکار است، برخیزد. فرمود: پس جز اهل معروف «نیکوکاران» کسی از آنان پیش نیاید.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۳۵۶، ب ۵۳.

۲- موسوعة المصطفى و العترة، ج ۵، ص ۱۳۰، (به نقل از تهذیب ابن‌عساکر، ج ۴، ص ۲۱۹).

**روش برخورد با همسایه مزاحم**

شخصی نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و از اذیت‌ها و مزاحمت‌هایی که از جانب همسایه‌ی خود می‌دید، شکایت کرد.

قال علیه السلام:

إذا صليت الركعتين بعد المغرب، فاسجد و قل: يا شديد القوى يا شديد المحال يا عزيزا ذلت بعزتك جميع من خلقت، صل على محمد و آل محمد و اكفني مؤنة فلان بما شئت. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وقتی دو رکعت پس از مغرب خواندی، به سجده رو و بگو: ای دارنده‌ی نیروی برتر! ای بازخواست کننده‌ی والا. ای بزرگی که به بزرگی خویش هر آنچه که آفریده‌ای در پیشگاه خود خوارش ساخته‌ای، بر محمد و آل محمد درود فرست و به آن گونه که خود می‌خواهی، شر فلانی را از من باز دار.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۰۳، ح ۲۰.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۰، ح ۶ / ۵۸۲۵ (به نقل از المجتبی، ص ۱ و ۲۰).

۳- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۶۰۱، ح ۱۷ (به نقل از عدة الداعی، ص ۵۵).

### رد خواستگاری یزید از دختر عبدالله جعفر

زمانی که مروان از سوی معاویه والی مدینه بود، از طرف او مأمور شد تا زینب دختر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را برای یزید خواستگاری کند. معاویه گفته بود که هر مقدار مهریه که پدر دختر قرار دهد قبول است. تمام بدهکاری‌های او را هر چه باشد خواهم پرداخت. مروان نزد عبدالله جعفر رفت.

عبدالله گفت: اختیار دختران ما با امام حسن علیه السلام است، وقتی مروان نزد امام رفت جمعی از بنی هاشم و بنی امیه نیز حضور داشتند، او بدین گونه از زینب برای یزید خواستگاری کرد:

امیرالمؤمنین معاویه به من فرمان داد، زینب دختر عبدالله را برای یزید خواستگاری کنم. با هر مهریه که پدرش خواست و با ادای تمام دیون عبدالله جعفر. و با این وصلت اختلافات دو گروه (بنی هاشم و بنی امیه) نیز پایان خواهد یافت. یزید کفو کسانی است که کفو ندارند. و شما باید غبطه او را بخورید نه او غبطه‌ی شما را و یزید کسی است که باران به خاطر او می‌بارد.

امام حسن علیه السلام در پاسخ او، پس از سپاس خداوند و ستایش ذات پاک او فرمود:

قال علیه السلام:

أما ما ذكرت من حكم أبيها في الصداق فانا لم نكن ل نرغب عن سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في اهله و بناته و أما قضاء دين أبيها فمتى قضت نساؤنا ديون آبائهن؟ و أما صلح الحيين فانا عاديناكم لله و في الله فلا نصلحك للدين و أما قولك من يغبطنا بيزيد أكثر ممن يغبطه بنا، فان كانت الخلافة فاقت النبوة فحقن المغبوطون به و ان كانت النبوة فاقت الخلافة، فهو المغبوط بنا، و أما قولك ان الغمام يستسقى بوجه يزید، فان ذلك لم يكن الا لآل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و قد رأينا أن نزوجها من ابن عمه القاسم بن محمد بن جعفر و قد زوجها منه و جعلت مهرها ضيعتي التي لي بالمدينة و كان معاوية أعطاني بها عشرة آلاف دينار، و لها فيها غنى و كفاية. فقال مروان: أهدرا يا بنی هاشم؟ فقال الحسن علیه السلام: واحدة بواحدة. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اما آنچه که در مورد نظر پدر دختر درباره‌ی مهریه گفתי (که هر چه قرار داد ما حاضریم) [باید بدانی که] ما هرگز از سنت پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرپیچی نمی‌کنیم و اما پرداخت بدهی پدرش. پس باید بگوییم از کی تا به حال، زنان ما بدهی پدرانشان را می‌پردازند؟ اما آنچه که درباره‌ی آشتی دو قبیله گفتی، ما به خاطر خدا با شما دشمنی می‌کنیم و آن را با دنیا معامله نمی‌کنیم.

اما آنچه که گفتی غبطه‌ی ما به حال یزید بیش از غبطه‌ای است که نسبت به ما حال می‌شود، پس اگر ارزش خلافت بر نبوت افزون شد، ماییم که به حال او غبطه خورده و رشک می‌بریم، ولی اگر ارزش نبوت بر خلافت افزون باشد، اوست که بر ما رشک خواهد برد. اما آنچه که گفتی که از ابرها به احترام و آبروی یزید باران طلب می‌شود، این موضوع جز برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی کسی درست نیست.

نظر ما بر این شد که آن دختر را به ازدواج پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آوریم و من او را به همسری وی در آوردم و مهریه‌ی او را ملکی که در مدینه دارم، قرار دادم، همان ملک و باغی که معاویه همواره آن را به ده هزار دینار از من می‌خرد، ولی من نیاز به فروش آن نداشتم، همان را اکنون مهریه‌ی آن دختر قرار می‌دهم که او را بی‌نیاز خواهد کرد. مروان گفت: آیا شما بنی‌هاشم خنجر از پشت می‌زنید؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: چشم در برابر چشم (یکی در برابر یکی).

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۷۴، ح ۱۵ / ۱۵ (به نقل از بشاره‌ المصطفی، طبری، ص ۱۰۸).

[۲] سوره‌ی مائده، آیه ۳.

[۳] ۱- امالی طوسی، ص ۶۵۵، خ ۵ / ۱۳۵۵، م ۳۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۰، ح ۳۲.

۳- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۳۵، ح ۷.

۴- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۷۳، ح ۷۴.

۵- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۶، ب ۱۸۲.

۶- کنز الدقایق، ج ۴، ص ۳۴، و ج ۱۱، ص ۵۰۴.

۷- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۷۱۶، ح ۳۲.

۸- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

ز

### زمین شکافته شد

از فرموده‌های ارزشمند کریم اهل بیت امام حسن علیه‌السلام

فاضل وارسته مرحوم میرزا محمدباقر اصفهانی می‌گوید:

در خواب، یا در حالت بین خواب و بیداری، در یکی از این شبها دیدم که؛ امام حسن مجتبی علیه الصلاة و السلام سخنانی (با این مضمون) فرمودند:

بر منبرها به مردم بگوید و دستور بدهید که توبه کنند و برای فرج و تعجیل ظهور امام زمان (ارواحنا فداه) دعا کنند. این دعا، واجب

کفایی نیست که همانند وجوب نماز بر مرده باشد، و اگر یک یا چند نفر از مردم بر مرده نماز گذارند، تکلیف از دیگر مردم برداشته شود؛ بلکه، همانند نمازهای روزانه، بر تمام مکلفان واجب است که انجام دهند.

صحیفه مهدیه (مترجم): ۵۱، به نقل از مکیال المکارم: ۱ / ۴۳۸.

در «الثاقب فی المناقب» آمده است: جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله گوید: سوگند به حق خدا و رسول او؛ من از امام حسن و امام حسین علیه السلام فضیلتی بیشتر و شگفت‌انگیزتر دیدم. شگفتی که از امام حسن علیه السلام دیدم چنین است:

پس از آنکه یاران امام حسن علیه السلام پیمان‌شکنی کرده و آن حضرت را مجبور به مصالحه با معاویه نمودند، حضرتش به ناچار با او صلح نمود، این رفتار بر یاران ویژه‌ی آن حضرت گران آمد، من نیز یکی از آنها بودم که زبان به ملامتش گشودم!

امام حسن علیه السلام فرمود: جابر؛ ملامتم نکن؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در گفتارش تصدیق کن که فرمود: ان ابنی هذا سید، و ان الله تعالی یصلح به بین فئتين عظیمتين من المسلمین.

به راستی که این فرزندم آقا و سرور است، خداوند متعال به وسیله‌ی او در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و آشتی برقرار می‌کند.

گویا این سخن مرا آرام ننمود و سینه‌ام را شفا نداد، در دلم گفتم: شاید این واقعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بعدا اتفاق خواهد داد، و منظور آن حضرت صلح با معاویه نبوده است، چرا که در این صلح مؤمنان هلاک گردیده و خوار شدند.

وقتی این سخن از ذهنم خطور کرد و من مردد شدم، امام حسن علیه السلام دست مبارکش را روی سینه‌ام گذاشت و فرمود:

(در سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم) تردید نموده و چنین و چنان گفתי؟

آنگاه فرمود: آیا میل داری هم اکنون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده کرده و این سخنان را از آن حضرت بشنوی؟ من از سخن او در شگفت شدم، ناگاه صدای غرشی شنیدم که زمین از زیر پای ما شکافت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی مرتضی، جعفر و حمزه علیهم السلام را دیدم که بیرون آمدند.

من از ترس و وحشت به گوشه‌ای خزیدم، امام حسن علیه السلام فرمود:

ای رسول خدا؛ این جابر است که مرا در مورد آنچه شما می‌دانید، ملامت می‌نماید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به من کرد و فرمود:

یا جابر؛ انک لا تكون مؤمنا حتی تكون لأئمتک مسلما، و لا تكون علیهم برأیک معترضا، سلم لابنی الحسن ما فعل، فان الحق فیه، انه دفع عن حیاة المسلمین الاصلاح بما فعل، و ما کان ما فعله الا عن أمر الله و امری.

ای جابر؛ تو هرگز مؤمن نخواهی بود تا اینکه تسلیم پیشوایان گردی، و با رأی و نظر خود بر آنان اعتراض ننمایی، بر آنچه فرزندم حسن علیه السلام انجام داده تسلیم شو، چرا که حق در همان است. او با آن عملش زندگی مسلمانان را از هم پاشیدگی نجات داد، او این کار را جز به فرمان خداوند و من، انجام نداده است.

جابر گوید: من عرض کردم: ای رسول خدا؛ پذیرفتم.

سپس آن بزرگوار به همراه علی علیه السلام، حمزه و جعفر علیهما السلام به سوی آسمان پرواز نمودند. من می‌دیدم که درهای آسمان به روی آن بزرگواران باز می‌شد و آنان وارد می‌شدند تا اینکه به آسمان هفتم رسیدند و در همه‌ی این موارد آقا و مولای ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیشاپیش آن بزرگواران بود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۲، قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۷۰، به نقل از الثاقب فی المناقب: ۳۰۶ ح ۱، معالم الزلفی: ۴۱۴. به نقل از مدینه المعاجز.

### زنده کردن مرده

می گویند: قومی نزد حضرت امام حسن علیه السلام آمدند و گفتند: «ای فرزند رسول خدا! از عجایب چیزی به ما نشان بده چنانکه پدر بزرگوار شما به ما نشان می داد.»  
 امام حسن علیه السلام فرمود: «مگر شما به آن اعتقاد ندارید؟»  
 آنها گفتند: «بلی! ما ایمان داریم.»  
 پس آن حضرت دعا کرد و فی الفور به اذن خدای عزوجل مرده‌ای را زنده نمود.  
 آنها گفتند: «همه‌ی ما گواهی می دهیم که تو پسر امیرالمؤمنین علیه السلام هستی که مثل این معجزات بسیار به ما نشان می داد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خلاصه الأخبار.

### زن شدن مردی در قبال توهین

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت نموده است:

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در جمعی از اقشار مختلف مردم حضور داشت، که یکی از افراد آن مجلس گفت:  
 یابن رسول الله! شما که این قدر قدرت دارید و می توانید با دعا معاویه را نابود کنید و زمین عراق و شام را جابه جا نمائید؛ و حتی کاری کنید که زن تبدیل به مرد شود؛ و یا مرد، زن گردد، چرا این همه ظلم های معاویه را تحمل کرده و سکوت می نمایید؟!  
 ناگاه یکی از دوستان معاویه که در آن جمع حاضر بود؛ با حالت تمسخر و توهین گفت: این شخص - یعنی؛ امام حسن مجتبی علیه السلام - کاری نمی تواند انجام دهد، چون او توان چنین کارهایی را ندارد.  
 در همین حال حضرت به آن دوست معاویه که از اهالی شام بود خطاب کرد و فرمود: تو خجالت نمی کشی که در بین مردها نشسته ای، بلند شو و جای دیگر بنشین.  
 امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش خود افزود: ناگهان مرد شامی متوجه شد که به هیئت زنان در آمده است؛ و دیگر علامت مردی در او نیست.

سپس امام حسن مجتبی علیه السلام به آن مرد شامی که تبدیل به زن شد، فرمود: اینک همسرت به جای تو مرد گردید؛ و او با تو همبستر می شود و تو یک فرزند خنثی آبتن خواهی شد.

چند روزی پس از گذشت از این ماجرا، هر دوی آن مرد و زن شامی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمدند و از کردار و رفتار خود پشیمان شده و توبه کردند.

و حضرت در حق آن ها دعا کرد و از خداوند متعال، برای آنان درخواست مغفرت نمود؛ و هر دوی آن ها به دعای حضرت، به حالت اولشان بازگشتند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۳۲۷، إثبات الهداء: ج ۲، ص ۵۶، ج ۵۱، مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۶۰، ح ۸۸۰، با مختصر تفاوت.

### زنده نمودن دو مرده گنهگار

علی بن رثاب - که از راویان حدیث و از اصحاب امام صادق صلوات الله و سلامه علیه است - از آن حضرت روایت می کند: روزی شخصی به حضور شریف امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شد و گفت: چه چیزی حضرت موسی علیه السلام را در مقابل حضرت خضر علیه السلام عاجز و ناتوان کرد؟ امام مجتبی سلام الله علیه فرمود: مهمترین آن، مسئله کتف آن دو برادر یتیم بود؛ و سپس حضرت دست خود را بر شانه آن شخص تازه وارد نهاد و اظهار داشت: آرام باش و خوب مشاهده و دقت کن. دکی بر زمین سائید، ناگاه زمین شکافته شد و دو نفر انسان غبار آلود، در حالی که روی تخته سنگی قرار گرفته بودند و از آن ها بوی تعفن بسیار بدی به مشام می رسید، ظاهر گشتند، در حالی که به گردن هر یک از آن ها زنجیری بزرگ بسته شده و سر هر زنجیر در دست مأموری بود.

و هر یک از آن دو نفر فریاد می کشید: یا محمد! یا محمد! صلی الله علیه و آله. و در مقابل هر یک از دو مأمور به اسیر خود می گفت: دروغ گفتید؛ و دروغ می گوئید. پس از آن امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه به زمین خطاب کرد و فرمود: ای زمین! این دورغگویان را در خود فرو ببر تا روزی که وعده الهی فرا رسد، که هرگز تأخیر و تقدیمی در آن نخواهد بود؛ فرا خواهد رسید. و آن روز موعود، روز ظهور و خروج حضرت مهدی، قائم آل محمد - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین؛ و عجل الله تعالی فی فرجه الشریف - می باشد که فرا خواهد رسید. سپس امام صادق علیه السلام در ادامه افزود: هنگامی که آن مرد، چنین صحنه ای را مشاهده کرد با خود گفت: این سحر و جادو بود؛ و چون خواست آن را برای دیگران باز گو کند، زبانش لال شد و دیگر نتوانست سخنی بر زبان خود جاری کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۸۷۹، الثاقب فی المناقب: ص ۳۱۰، ح ۱.

اصطلاح تصادفی

### زنده شدن دختر پادشاه

یکی از سلاطین مقتدر چین، وزیری بسیار مدبر و دانشمند داشت و آن وزیر، پسری داشت در کمال حسن جمال. پادشاه، همیشه به او علاقه و محبت می ورزید. و خود شاه، دختری داشت، در نهایت و جاهت و او را نیز بسیار دوست می داشت. پسر وزیر و دختر پادشاه، یکدیگر را دیده و با هم پیمان عشق بسته بودند، تا اینکه شاه، از این راز مطلع شد. لذا هر دو را احضار نمود و امر کرد هر دوی آنها را کشتند.



پادشاه، پس از قتل آن دو، به جهت کثرت محبتی که به آن دو نفر داشت، پریشان حال گردیده و راه چاره‌ای ندید. سپس، علما و بزرگان را طلبید و جریان قتل پسر وزیر و دختر خود و نیز ندامت و پشیمانی خود از این کار را به آنان اظهار کرد و از آنان در اینباره، راه چاره خواست.

پادشاه، در ادامه‌ی سخنان خود، به دانشمندان و بزرگان، گفت: باید در زنده شدن آن دو، چاره نمایید و گرنه، همه را خواهم کشت. دیگر زندگی به درد من نمی‌خورد و قتل عام خواهم کرد.

آنها گفتند: این، محال است که مرده، زنده بشود.

یکی از آنها (که شیعه بود) گفت: می‌گویند: در مدینه، شخصی است به نام حسن بن علی علیه‌السلام، اگر او بخواهد، می‌تواند این قضیه را چاره کند (بلکه از مشرق تا مغرب را زنده نماید)!

پادشاه گفت: تا آنجا چقدر راه است؟

او گفت: شش ماه.

پادشاه، به یکی از چاکران دلیر خود حکم کرده و به او گفت: تو یک ماهه، آن شخص را نزد من بیاور و گرنه، من تو را می‌کشم و عیالت را اسیر می‌کنم.

آن شخص دلیر، مهموم و غمگین، از شهر بیرون رفت. قدری راه رفت و بر چشمه‌ای رسید. در آنجا وضویی کامل گرفت، دو رکعت نماز خواند، رو به مدینه کرد و عرض نمود: ای آقا! (حسن بن علی علیه‌السلام)، ای فریادرس درماندگان! تو را به حق جد و پدر و مادرت قسم می‌دهم، که تو راضی نشوی که این سلطان مرا بکشد و عیالم را اسیر کند. تو خود می‌دانی که من نمی‌توانم شش ماه راه را، به یک ماه بیایم و برگردم...

سپس سر خود را به سجده گذاشت و گریه کرد.

ناگاه، دید که شخصی نورانی، پای خود را به او می‌زند و می‌فرماید: برخیز!

آن مرد می‌گوید: من برخاستم و به او گفتم: تو کیستی که نگذاشتی من درد دل خود را با آقای خود، حسن بن علی علیه‌السلام بگویم؟

آن شخص فرمود: منم حسن بن علی بن ابی‌طالب! گریه مکن. برو و به شاه بگو که من، فلان وقت خواهم آمد.

او، خودش را به روی قدم‌های آن حضرت انداخت، سپس برگشت و جریان را به شاه گفت.

پادشاه، از شنیدن این خبر، خوشحال شده، (شهر را برای خاطر قدوم امام حسن علیه‌السلام تا دربار، آینه بست) و با جمع کثیری از اطرافیان خود، (در وقت تعیین شده) از شهر بیرون رفت.

ناگهان، چشم آنان به جمال دلارای امام حسن علیه‌السلام افتاد. سپس آن حضرت، با کمال عزت داخل قصر گردید.

آنگاه، پادشاه امر کرد نعلش دختر و پسر را آوردند. سپس، جریان قتل پسر و دختر را به عرض امام حسن علیه‌السلام رساند و از آن حضرت خواهش کرد که از خداوند بخواهد که آن دو را زنده کند.

حضرت امام حسن علیه‌السلام، (دو رکعت نماز به جا آورد) و دست به دعا برداشت و عرض کرد: خداوند! به حق جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرم علی مرتضی علیه‌السلام و مادرم فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام و برادرم سیدالشهداء علیه‌السلام، این دو را زنده فرما!

(ناگاه دیدند) به دعای حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، پسر وزیر و دختر پادشاه، هر دو، زنده شده (و برخاستند).

پس از آن، مجلس عقدی فراهم آوردند و امام حسن مجتبی علیه‌السلام، دختر پادشاه را به پسر وزیر عقد کرد و عروسی ملوکانه‌ای برپا شد.

پس از آن، آن حضرت از آنجا مراجعت کردند [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فضایل امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۹۴؛ طبق نقل آفتاب مهربانی، صص ۵۳، ۵۱.

### زهر کشنده، در میان ظرف شیر

جعده، دختر اشعث، همسر امام حسن مجتبی علیه السلام بود.

معاویه، یکصد هزار درهم برای جعده فرستاد و به وی پیغام داد که: اگر تو حسن علیه السلام را زهر بدهی، من تو را به همسری فرزندم یزید، درمی آورم.

جعده، این پیشنهاد معاویه را قبول کرد و امام حسن علیه السلام را مسموم نمود. معاویه، سم آبکی را برای جعده فرستاد. امام حسن علیه السلام، روزه بود و هوا هم گرم بود.

هنگام افطار، جعده، آن سم را در میان ظرف شیر ریخت و آن ظرف را نزد امام حسن علیه السلام گذاشت.

امام حسن علیه السلام، آن شیر را آشامید و همان دم، احساس مسمومیت کرد. آنگاه، امام حسن علیه السلام، به جعده فرمود: تو مرا کشتی، خدا تو را بکشد! سوگند به خدا! تو به آرزویت نمی رسی و خداوند، تو را رسوا خواهد کرد!

دو روز بعد از این مسمومیت، امام حسن علیه السلام، به شهادت رسید.

معاویه، دربارهی جعده به قول خود، وفا نکرد و او را همسر یزید نکرد.

جعده، پس از شهادت امام حسن علیه السلام، با مردی از خاندان طلحه، ازدواج کرد و از او دارای فرزندان شد.

هرگاه، میان فرزندان جعده و سایر افراد قریش، نزاعی می شد، آنها به آنان می گفتند:

«یا بنی مسمه الأزواج!»

یعنی: ای پسران آن زنی که شوهران (خود) را زهر می خوراند [۱].

در روایت (دیگری) آمده است که:

جعده، نزد معاویه آمد و گفت: تو، مرا همسر یزید گردان!

معاویه گفت: برو، دور شو! زنی که برای حسن علیه السلام شایسته نباشد، برای پسر یزید نیز شایسته نخواهد بود! [۲].

عمرو بن اسحاق می گوید: من با امام حسن و امام حسین علیهما السلام، در خانه بودیم.

پس، امام حسن علیه السلام برای تطهیر، بیرون رفت و هنگام بازگشت از بیرون فرمود: بارها، مرا زهر دادند، ولی هیچگاه مانند اینبار

نبود. همانا، پاره‌ای از جگرم افتاد و من با چوبی که همراهم بود، آن را حرکت دادم!

امام حسین علیه السلام فرمود: چه کسی تو را زهر داد؟

امام حسن علیه السلام فرمود: تو از آن کس (که مرا زهر داد) چه می خواهی؟ آیا تو می خواهی او را بکشی؟ اگر او آن کسی باشد

که من می دانم، خشم و عذاب خداوند بر او، بیش از (خشم و عذاب) تو (بر او) است و اگر او نباشد، که من دوست ندارم که فرد

بی گناهی، به خاطر من، گرفتار گردد [۳].

در نقل دیگر، آمده است: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

وقتی که امام حسین علیه السلام، به بالین برادر بزرگوارش (امام حسن علیه السلام) آمد و وضع برادر خود را مشاهده کرد، گریه

کرد.

امام حسن علیه السلام فرمود: برادرم! چرا تو گریه می کنی؟!

امام حسین علیه السلام پاسخ داد: من چگونه گریه نکنم، در حالیکه می بینم تو را مسموم و مرا بی برادر کردند!

امام حسن علیه السلام فرمود: برادرم! اگر چه مرا با زهر مسموم کردند، ولی در عین حال، من آنچه را که (از آب، شیر، دوا و مانند اینها) بخواهم، در اینجا، آماده است. برادران و خواهران و بستگانم نیز، نزد من جمع هستند، ولی:

«لا یوم کیومک یا ابا عبدالله! یزدلف الیک ثلاثون ألف رجل، یدعون أنهم من أمه جدنا، فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک...».

یعنی: «ای ابا عبدالله! هیچ روزی، به سختی روز شهادت تو نیست! به طوری که سی هزار نفر، در حالیکه خود را از امت جد ما و مسلمان می دانند، تو را محاصره کرده و به کشتن و ریختن خون تو، اقدام می نمایند. آنها حرمت تو را هتک می کنند و زن و بچه‌ی تو را اسیر کرده و اموال تو را، غارت نمایند. در این هنگام، لعنت خدا بر بنی امیه روا گردد.»

سپس، امام حسن علیه السلام خطاب به امام حسین علیه السلام، فرمود: برادرم! چگونگی شهادت تو، به قدری جانسوز است که: «و بیکی علیک کل شیء حتی الوحش فی الفلوات و الحیتان فی البحار».

یعنی: «و همه چیز (از آسمانی و زمینی)، بر تو گریه می کنند، حتی جانوران وحشی در بیابانها، و ماهی ها در دریاها» [۴].  
«جناده بن امیه» روایت می کند:

در آن بیماری که امام حسن علیه السلام بر اثر آن به شهادت رسید، من به عیادت آن حضرت رفته، دیدم که تشتی در نزد آن حضرت است و خون گلوی آن حضرت، در آن تشت می ریخت، در حالیکه لخته‌های جگر آن حضرت، در آن بود!

من به آن حضرت عرض کردم: ای مولای من! چرا خود را معالجه نمی کنی؟!

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: ای بنده‌ی خدا! مرگ را به چه چیز معالجه کنم؟!

سپس، من به امام حسن علیه السلام عرض کردم: مرا موعظه‌ای بفرمائید!

امام حسن علیه السلام به من فرمود:

«استعد لسفرک!

و حصل زادک، قبل حلول أجلک!

و اعلم أنك تطلب الدنيا، و الموت تطلبک!...»

یعنی: «ای جناده! آماده‌ی سفر آخرت خود باش!

و پیش از پایان عمر خود، توشه‌ی سفر آخرت خود را بدست آور!

و بدان که تو در جستجوی دنیا بوده و مرگ نیز در جستجوی تو می باشد! و هیچگاه امروز، غم و اندوه فردا را - که هنوز نیامده است - نخور! «جناده» می گوید:

ناگاه دیدم امام حسین علیه السلام، وارد حجره شد، در حالیکه رنگ امام حسن علیه السلام زرد شده بود و نفسش، قطع می شد!

امام حسین علیه السلام، خود را به روی بدن برادر خود انداخته، سر و چشم امام حسن علیه السلام را بوسیده و نزد آن حضرت نشست و آن دو بزرگوار، ساعتی به یکدیگر، راز گفتند [۵].

حکیم متأله و فقیه متعهد، جناب آیت الله شیخ محمد حسین غروی کمپانی اصفهانی (رحمه الله علیه) درباره‌ی مظلومیت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، اینچنین مرثیه سرایی نموده است:

«هرگز کسی دچار محن، چون حسن نشد

ور شد، دچار آن همه رنج و محن نشد

یوسف، اگر چه از پدر پیر دور ماند  
لیکن غریب و بی‌همه کس در وطن، نشد  
جز غم، نصیب آن دل والا گهر نبود  
جز زهر، بهر آن لب شکر شکن، نشد»  
«از دوست آنچه دید، ز دشمن روا نبود  
جز صبر، دردهای دلش را دوا نبود»  
«هرگز دلی ز غم، چو دل مجتبی نسوخت  
ور سوخت ز اجنبی، دگر از آشنا نسوخت»  
«خونابه‌ی غم از جگر، اندر پیاله ریخت  
یا غنچه‌ی دل از دهن شاخه لاله ریخت»  
«آن سروری، که صاحب بیت الحرام بود  
بیت الحرام، بهر چه بر وی حرام بود؟» [۶] [۷].

پی نوشت ها:

- [۱] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۳.  
[۲] بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۱۵۴ و ۱۴۸.  
[۳] همان مدرک.  
[۴] امالی صدوق، مجلسی ۳۰؛ مقتل الحسین علیه السلام، مقرر، ص ۲۴۰؛ طبق نقل سوگنامه‌ی آل محمد صلی الله علیه و آله، صص ۵۸ - ۶۰.  
[۵] الأنوار البهیة، محدث قمی، ص ۸۰.  
[۶] دیوان آیت الله غروی کمپانی اصفهانی، ص ۱۰۰ - ۱۰۶.  
[۷] سوگنامه‌ی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آقای محمد مهدی اشتهااردی، صص ۶۶ - ۶۷.

## زکات واجب بر مردم

فتال نیشابوری می گوید: نقل شده است: از حسن بن علی علیه السلام از آغاز زکات پرسیدند، فرمود: خدای سبحان به آدم علیه السلام وحی فرمود: ای آدم! زکات خود را بده. عرض کرد: پروردگارا! زکات چیست؟ فرمود: برای من، ده رکعت نماز بخوان. پس خواند و عرض کرد: پروردگارا! این زکات، بر من و بر دیگر بندگان تو واجب است؟ فرمود: این زکات نمازی، [تنها] بر تو واجب است، و بر فرزندان تو - هر کدام که مالی جمع کنند -، زکات مالی واجب است. [۱].

قاضی نعمان از حسن بن علی علیه السلام - که صلوات خدا بر او باد - نقل کرده است: زکات، از هیچ مالی نمی‌کاهد. [۲].  
یعقوبی می گوید: و حسن بن علی علیه السلام بخشنده و بزرگوار، و در صورت و سیرت، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و از او پرسیدند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه شنیده‌ای؟ فرمود: شنیدم به مردمی گفت: «از آنچه شک [و دودلی] برایت آورد، دست بردار که شر، شک [و دغدغه‌ی خاطر] است، و خیر، آرامش [و یقین دل]». و به یاد دارم در همان حالی که

همراه او از کنار خرمای تنگدستان راه می‌رفتم، خرمایی برداشتم و در دهان گذاردم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت خود را در دهانم کرد، و آن را بیرون آورد و انداخت، و فرمود:

«صدقه [۳] برای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله حلال نیست». و نیز از او نمازهای پنجگانه را به یاد دارم. [۴].  
دولابی با سند خود از ابوالحوراء نقل کرده است:

به حسن بن علی علیه السلام عرض کردم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه به یاد داری؟ فرمود: به یاد دارم که خرمایی از خرماهای صدقه را برداشتم و در دهان گذاردم، و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از دهانم بیرون آورد و در خرماهای صدقه قرار داد، گفتند: ای رسول خدا! این خرما برای این کودک چه زبانی داشت؟ فرمود: صدقه برای ما، آل محمد روا نیست. [۵].  
قاضی نعمان می‌گوید: به ما روایت رسیده است که حسن بن علی علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستم را گرفت و با او به راه افتاده، به انبوه خرماهای صدقه، گذرمان افتاد؛ من که در آن روز کودک بودم، با شتاب دویدم و خرمایی برداشتم، در دهان خود گذاردم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و انگشت خود را در دهانم کرد و آن را بیرون آورد و در میان خرماها افکند. سپس فرمود: «ما، خاندان وحی، صدقه برای ما روا نیست». [۶].  
قاضی نعمان می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

حسین بن علی علیه السلام خانه‌ای را صدقه داد، و حسن بن علی علیه السلام به او فرمود: از آن رو برتاب [و دیگر از آن استفاده نکن]. [۷].

کلینی با سند خود از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

عده‌ای در مدینه گفتند: حسن علیه السلام مالی ندارد. و آن حضرت [که شهرت به فقر را بر خود گران می‌دید]، فرستاد و از شخصی، هزار درهم وام گرفت، و آن را نزد کسی که مسئول گردآوری صدقات بود، فرستاد و فرمود: این، صدقه [و زکات] دارایی ماست. پس مردم گفتند: حسن این را از جانب خود نفرستاده مگر آن که مالی دارد. [۸].

ابونعیم اصفهانی از محمد بن علی علیه السلام نقل کرده است:

امام حسن علیه السلام فرمود: من از پروردگار خود شرم دارم که او را دیدار کنم و به خانه‌اش نرفته باشم. و بیست و پنج بار با پای پیاده از مدینه رهسپار [مکه] شد. [۹].

پی نوشت ها:

[۱] روضة الواعظین: ۳۵۷.

[۲] دعائم الاسلام ۱: ۲۴۱.

[۳] صدقه: آنچه که به دیگری، بی عوض و با قصد قربت پرداخت شود و هدیه نباشد، و این یا مستحب است همانند انفاقات مستحبه، و یا واجب همانند زکات، و اموال نذری و کفارات و...، و در فقه، قدر متیقن از صدقه که بر آل محمد صلی الله علیه و آله حرام است، زکات واجب است.

[۴] تاریخ یعقوبی ۲: ۱۳۵.

[۵] الذریة الطاهرة: ۱۱۶، ح ۱۲۶.

[۶] دعائم الاسلام ۱: ۲۵۸.

[۷] دعائم الاسلام ۲: ۳۴۴، ح ۱۲۸۹.

[۸] کافی ۶: ۴۴۰، ح ۱۲.

[۹] حلیه الاولیاء ۲: ۳۷.

### زشتی بد اخلاقی

برخی از مردم مشکلات اجتماعی، بلاهای غیر منتظره، سیل‌ها، زلزله‌ها، ویرانی جنگ‌ها، از دست دادن عزیزان، مرگ شکننده‌ی یاران و... را مصیبت‌های دردناک به حساب می‌آورند، اما بد اخلاقی و بد رفتاری، و ناهنجاری‌های رفتاری را آن گونه که لازم است مورد توجه قرار نمی‌دهند، در حالی که امام مجتبی علیه السلام بد اخلاقی را از هر مصیبت و بلایی زیان‌بارتر معرفی می‌کنند. قال علیه السلام:

أشد من المصيبة، سوء الخلق.

امام حسن علیه السلام فرمود: (سخت‌تر از هر مصیبت «بلا و گرفتاری» بد اخلاقی است.) [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵ / ۲۲۷.

### زیاد بن ابیه

روزی شیعیان به خدمت امام حسن علیه السلام آمده و از زیاد بن ابیه (که از طرف معاویه والی کوفه بود) شکایت کردند، حضرت دست به دعا برداشت و دعا کرد:

اللهم خذ لنا و لشیعتنا من زیاد بن ابیه و أرنا فیه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدير. قال فخرج خراج فی ابهام یمینه یقال لها السعة و ورم الی عنقه فمات [۱].

(بارها! داد ما و شیعیان ما را از زیاد بن ابیه بستان و در او انتقامی زودرس نشان‌مان ده، که تو بی تردید بر هر چیز توانایی. راوی گوید: در انگشت شست راست او، غده‌ای پدیدار شد و تا گردنش ورم کرد و هلاک شد.)

پی نوشت‌ها:

[۱] ۱- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۲۱.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۲۲، ح ۲۹.

۳- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۷.

۴- موسوعة المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۹۹.

س

### سخاوت

امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و عبدالله بن جعفر به راه حج می‌رفتند. پس زاد و توشه‌ی آنان از میان رفت. گرسنه و تشنه به خیمه‌ای رسیدند که پیرزنی در آن زندگی می‌کرد. از او آب طلب کردند. پیرزن با مهربانی گفت: «این گوسفند را بدوشید و شیر آن را با آب بیامیزید و بیاشامید.» سپس از او غذا خواستند، گفت: «همین گوسفند را داریم، بکشید و بخورید.» یکی از آنان گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن مقداری بریان کرد و همه خوردند و سپس همانجا به خواب رفتند. هنگام رفتن به پیرزن گفتند: «ما از بزرگان قریشیم و به حج می‌رویم. اگر گذرت به مدینه افتاد، نزد ما بیا تا جبران محبت‌های تو را کنیم و بدان که با تو به نیکی رفتار خواهیم کرد.» شوهر زن که آمد و از جریان مطلع شد بر زن پرخاشی کرد و گفت: «وای بر تو! تنها گوسفند مرا برای مردمی ناشناس می‌کشی، آنگاه می‌گویی: «از قریش بودند!؟» روزگاری گذشت و کار بر پیرزن سخت شد و از آن محل کوچ کرد و به مدینه عبورش افتاد. امام حسن علیه‌السلام او را دید و شناخت. پس پیش رفت و فرمود: «مادر مرا می‌شناسی؟» پیرزن گفت: «نه!» فرمود: «من همانم که در فلان روز مهمان تو شدم.» و آنگاه دستور داد تا هزار گوسفند و هزار دینار زر به او دادند. آنگاه او را نزد برادرش حسین بن علی علیه‌السلام فرستاد، آن حضرت نیز به همان اندازه بدو بخشید و او را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد و او نیز عطائی همانند آنان به او داد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صلح الحسن علیه‌السلام، شیخ راضی آل یاسین، ص ۴۳.

### سینه یا گنجینه دانش بیکران الهی

روایت شده است که امام مجتبی علیه‌السلام در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر می‌گشت، در حالی که هفت سال بیشتر از سن شریف او نگذشته بود. وحی الهی را از لب‌های مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنید و آن را حفظ می‌کرد. وقتی به خانه برمی‌گشت آنچه را حفظ کرده بود برای مادرش صدیقه‌ی کبری علیها‌السلام بازگو می‌کرد. هرگاه علی علیه‌السلام نزد حضرت زهراء علیها‌السلام می‌آمد، کلمات تازه‌ای از قرآن و وحی را از او می‌شنید، از آن حضرت سؤال می‌فرمود که: اینها را از کجا نقل می‌کنی؟ می‌فرمود: از فرزندت حسن علیه‌السلام.

روزی حضرت علی علیه‌السلام در خانه پنهان گشت، تا اینکه امام حسن علیه‌السلام وارد خانه شد، و می‌خواست کلمات نورانی وحی الهی را که شنیده بود بازگو کند ولی نتوانست مثل گذشته صحبت کند، بلکه به لرزه افتاد و کلماتش درهم شد. مادرش حضرت زهراء علیها‌السلام تعجب کرد.

امام حسن علیه‌السلام عرض کرد:

لا تعجبین یا امه؛ فان کبیرا یسمعنی و استماعه قد أوقفنی.

ای مادر؛ تعجب نکن، گویا امروز شخص بزرگی به گفتار من گوش می‌دهد و شنیدن او مرا از تکلم باز داشته است.

و در روایت دیگری این گونه نقل شده است که، آن حضرت فرمود:

یا ام‌آه؛ قل بیانی و کل لسانی، لعل سیدا یرعانی.

ای مادر؛ بیانم نارسا و زبانم ناتوان گردیده است، گویا آقای بزرگواری مراقب من است.

آنگاه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از محل خود خارج شد، و فرزند دلبنش را بوسید [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ۴۳ / ۳۳۸ ذیل حدیث ۱۱.

### سرزمین‌های پاک و مطهر

روزی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند، که ناگهان پرنده‌ای از آسمان آمد و روی دست مبارکش نشست و عرض کرد: «السلام علیک یا نبی الله!»

همچنین بر روی دست شریف امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشست و عرض کرد: «السلام علیک یا وصی رسول الله!» سپس بر دست‌های مطهر امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام نشست و به هر کدام از ایشان عرض کرد: «السلام علیک یا خلیفه الله!».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن پرنده فرمود: چرا به روی دست ابی‌بکر نشستستی؟ آن مرغ به قدرت حق تعالی عرض کرد:

من بر زمینی که معصیت خدا در آن کرده باشند نمی‌نشینم، چگونه بر دستی که معصیت خدا را بسیار کرده باشد بنشینم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلاء‌العیون: ۱ / ۳۵۴، مدینه‌المعاجز: ۱ / ۵۱ ح ۷۹ با کمی تغییر.

### سفره‌ی آسمانی

محمد بن جریر طبری می‌گوید:

از قبیسه‌ی بن ایاس نقل شده است که گفت: با امام حسن مجتبی علیه‌السلام همسفر بودم و به طرف شام می‌رفتم. آن حضرت روزه بود و جز مرکبش هیچ زاد و توشه‌ای با خود برنداشته بود، همین که سرخی نور خورشید ناپدید شد و وقت فریضه فرا رسید، نماز را به پا داشت.

گویا درهای آسمان گشوده شد و چراغهایی آویزان گردید، فرشتگانی فرود آمدند و با خود ظرف‌های غذا و میوه و نیز طشت‌ها و ظرف‌های آب را بر زمین نهادند، سفره پهن شد و ما که هفتاد نفر بودیم، از سرد و گرم آن سفره خوردیم. امام علیه‌السلام و ما همگی سیر شدیم. دو مرتبه بدون اینکه چیزی کم شده باشد آنها به آسمان برگردانیده شد [۱].



پی نوشت ها:

[۱] نوادر المعجزات: ۱۲۵ ح ۶، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۷ ح ۲۴.

### سزای جسارت و توهین

در کتاب «بحار الأنوار» آمده است:

مردی به دروغ ادعا کرد که امام حسن علیه السلام مبلغ هزار دینار به وی بدهکار است، در حالی که امام حسن علیه السلام مدیون او نبود. آنان در پی این مرافعه نزد شریح قاضی رفتند، شریح قاضی به امام حسن علیه السلام عرض کرد؛ آیا سوگند می‌خوری؟ حضرت فرمود: اگر این شخص (مدعی) سوگند بخورد من آن مبلغ را به او پرداخت خواهم کرد. شریح به آن مرد گفت: این گونه سوگند بخور و بگو: به حق خدائی که جز او معبودی نیست و دانای پنهان و آشکار است. امام حسن علیه السلام فرمود: من چنین سوگندی را نگفتم، بلکه بگو: سوگند به خدا؛ من از تو این مبلغ را طلبکارم و هزار دینار را بگیر.

آن شخص سوگند خورد و دینارها را گرفت، وقتی خواست از جایش برخیزد بر زمین افتاد و فوراً مرد. حاضرین از نحوه‌ی سوگند خوردن، از امام حسن علیه السلام پرسیدند: که چرا به همان سوگند اولی حاضر نشدند؟ آن حضرت فرمود:

خشیت أنه لو تكلم بالتوحيد، يغفر يمينه ببركة التوحيد و يحجب عنه عقوبة يمينه.

قسم اولی دارای اقرار توحید و یگانگی خداوند بود، می‌ترسیدم اگر آن سوگند را بگویم، به برکت توحید، خداوند دروغ او را ببخشد، و از سزای کیفر دروغش بگذرد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۷.

### ستارگان آسمان

صاحب کتاب «دلائل الامامة» می‌گوید:

هنگامی که امام مجتبی علیه السلام همراه با گروهی برای نماز باران از مدینه خارج شدند، به مردم فرمودند: دوست دارید برای شما از آسمان چه ببارد؟ باران، برف یا جواهر؟

مردم عرض کردند: ای فرزند پیامبر؛ آنچه را خودتان می‌خواهید.

آنگاه آن حضرت فرمود: اگر شما چیزی از دنیا دوست نمی‌داشتید، برای شما هر سه از آسمان می‌آمد.

راوی می‌گوید:

و رأیناه يأخذ الكواكب من السماء، ثم يرسلها فتطير كالعصافير الي موضعها.

دیدم آن حضرت از آسمان ستارگان را با دست شریفش می‌گرفت، سپس آنها را رها می‌کرد و آنها مانند گنجشکی به جای خود به پرواز در می‌آمدند [۱].

سلمان رحمه الله گوید: زمانی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام نماز باران خواندن و باران آمد، به آنها عرض کردم: شنیدم

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند:

ان الله، قد أجرى على لسان اهل بيتي مصابيح الحكمة.

همانا خداوند، بر زبان اهل بیتم چراغهای فروزان حکمت و دانش را جاری می‌سازد [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نوادر المعجزات: ۱۲۴ ح ۵، مدینه المعاجز: ۲ / ۲ / ۱۱، صحیفه الأبرار ۲ / ۱۵۸ ح ۳۰، به نقل از دلائل الامامة.

[۲] مدینه المعاجز: ۲ / ۷۴ ح ۱۰۵.

### سبز کردن نخل خشکیده

می‌گویند: امام حسن علیه‌السلام در یکی از سفرهایی که به حج برای زیارت خانه‌ی خدا می‌رفت، مردی از فرزندان زبیر که به امامت آن حضرت اعتقاد داشت، در خدمت آن حضرت بود. در یکی از منازل بین راه بر سر چشمه‌ی آبی فرود آمدند، که نزدیک آن، درختهای خرمایی قرار داشت که از بی‌آبی خشک شده بودند.

زیر یکی از آن درختها برای امام حسن علیه‌السلام و در زیر درختی دیگر برای فرزندان زبیر در برابر آن حضرت، فرشی انداختند. مردی از آنها نگاهی به بالای درخت انداخت و گفت: اگر این درخت خشک نشده بود از آن می‌خوردیم.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: رطب میل داری؟

او عرض کرد: آری.

پس امام حسن علیه‌السلام دست مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و دعائی خواند که آن مرد نفهمید، ناگهان آن درخت به اعجاز آن حضرت سبز شد و برگ در آورد و رطب داد.

مرد احمقی که همراه ایشان بود گفت: به خدا سوگند؛ جادو کرد.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

وای بر تو، این سحر نیست، بلکه حق تعالی دعای فرزند پیغمبر خود را مستجاب کرد.

سپس به قدری از آن درخت رطب چیدند که اهل قافله را کفایت کرد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۲۳ ح ۱.

### سبز کردن نخل خشکیده و آوردن رطب تازه

می‌گویند: امام حسن علیه‌السلام در یکی از سفرها که به عمره می‌رفت، مردی از فرزندان زبیر که به امامت آن حضرت اعتقاد داشت، در خدمت آن حضرت بود. در یکی از منازل بین راه بر سر آبی فرود آمدند که نزدیک آن آب، درختان خرمایی قرار داشت که از بی‌آبی خشک شده بودند. برای امام حسن علیه‌السلام در زیر یکی از آن درختان، فرشی انداختند. همچنین برای فرزندان زبیر در زیر درختی دیگر در برابر آن حضرت نیز فرشی انداخته شد.

آن مرد نظر به بالای درخت افکند و گفت: «اگر این درخت خشک نشده بود از میوه‌ی آن می‌خوردیم.»

امام حسن علیه‌السلام فرمود: «رطب میل داری؟» او گفت: «بلی.»

پس امام حسن علیه‌السلام دست بسوی آسمان بلند کرد و دعائی خواند که آن مرد نفهمید. ناگهان آن درخت به اعجاز آن

حضرت سبز شد و برگ بر آورد و رطب داد. مرد احمقی که همراه ایشان بود گفت: «به خدا سوگند جادو کرد.»

امام حسن علیه‌السلام فرمود: «وای بر تو! این جادو نیست بلکه حق تعالی دعای فرزند پیغمبر خود را مستجاب کرد.»

سپس بقدری از آن درخت رطب چیدند که اهل قافله را کفایت کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خراج.

### سایه انداختن پرنده

ابوسعید خدری می‌گوید: «روزی حسن بن علی علیهماالسلام را که کودک بود دیدم که می‌رود و پرنده‌ای در بالای سرش، برای او

سایه انداخته است و دیدم که آن بزرگوار آن پرنده را می‌خواند و او به امام حسن علیه‌السلام پاسخ می‌دهد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز.

### سفید پوست کردن مرد سیاه پوست

می‌گویند: روزی امام حسن علیه‌السلام از مدینه به عزم مکه بیرون رفتند تا عمره بجای بیاورند. در وقت بیرون رفتن، مردم بسیاری

بدنبال ایشان به همراهی و مشایعت آن حضرت پرداختند و دست و پای ایشان را می‌بوسیدند و زیارت می‌کردند و صلوات بر محمد

و آل او می‌فرستادند. بواسطه‌ی هجوم مردم، تازیانه از دست مبارک امام حسن علیه‌السلام بر زمین افتاد، پس سیاهی از سر اعتقاد

آن را برداشت و به دست آن حضرت داد.

امام حسن علیه‌السلام نیز برای او دعا فرمود. هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که آن سیاه، به شخصی سفید پوست تبدیل شد

و این آوازه در مدینه افتاد و مردم همه متعجب و حیران گردیدند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خلاصه الأخبار.

### سزای قسم دروغ

در زمان امام مجتبی علیه‌السلام مردی به دروغ مدعی شد که:

«من هزار درهم از حسن بن علی علیه‌السلام می‌خواهم.»

حضرت با آن مرد برای محاکمه به نزد شریح قاضی رفتند، شریح رو به امام حسن علیه‌السلام کرده و گفت:

«شما قسم می‌خورید که بدهکار نیستید؟»

حضرت فرمودند:

«اگر این مرد قسم بخورد، من پول را به او می‌دهم.»

شریح رو به آن مرد کرده، گفت: «بگو:

«بِاللّٰهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ.»

«سوگند بدان خدایی که معبودی جز او نیست دانای غیب و شهود.»

حضرت مجتبی علیه‌السلام به آن مرد فرمود:

«نه، نمی‌خواهم این گونه قسم بخوری، زیرا در آن خداوند را با وحدانیت و عظمت یاد می‌کنی و خداوند حیا می‌کند که بنده‌اش را

در این فرض گرفتار کند، پس بگو: «بِاللّٰهِ اِنْ لَكَ عَلٰی هَذَا؛ وَ خذِ الْاَلْفَ.»

«به خدا قسم من این مبلغ را از تو طلبکارم؛ و دنبال آن هزار درهم را بگیر.»

مرد همان گونه قسم خورد و پول را گرفت ولی به محض آن که از جا برخاست به صورت بر زمین افتاد و مرد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۷.

### سبطی در آغوش جبرئیل

عبدالله بن عباس - پسر عموی پیغمبر اسلام و امام علی صلوات الله و سلامه علیهما - حکایت نماید:

روزی در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، که حضرت فاطمه زهراء علیها السلام با حالت گریه وارد شد.

رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: دخترم! چرا گریان هستی؟

اظهار داشت: ای پدرجان! امروز حسن و حسین - سلام الله علیهما - از منزل خارج شده‌اند؛ و تاکنون برنگشته‌اند و هر کجا به

دنبالشان گشتم آن‌ها را نیافتم.

سپس افزود: و شوهرم علی علیه السلام هم، مدت پنج روز است که جهت کشاورزی از منزل خارج شده و هنوز نیامده است.

در این بین حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب کرد - که در جمع ایشان ابوبکر و سلمان فارسی و ابوذر حضور

داشتند - و فرمود: حرکت کنید و ببینید نوران چشم کجا رفته‌اند، آن‌ها را بیابید و نزد من بیاورید.

حدود هفتاد نفر جهت یافتن آن دو عزیز بسیج شدند؛ ولیکن همگی پس از گذشت ساعتی آمدند و گفتند: آن‌ها را نیافتیم.

حضرت رسول صلوات الله علیه بسیار غمگین و افسرده خاطر شد، پس جلوی مسجد آمد و دست به دعا بلند نمود و اظهار داشت:

خدایا! تو را به حق ابراهیم و به حق آدم، نور چشمانم و میوه های قلب مرا در هر کجا هستند از گزند هر آفتی سالم نگه دار، یا

ارحم الراحمین!

و چون دعای حضرت پایان یافت، جبرئیل امین علیه السلام فرود آمد و گفت: یا رسول الله! ناراحت مباش، حسن و حسین در دنیا و

آخرت سالم و گرامی می‌باشند؛ و خداوند ملکی را مأمور نموده تا محافظ آن‌ها باشد؛ و در حال حاضر در قلعه بنی نجار در

صحت و سالم آرمیده اند.

رسول الله، با شنیدن این خبر شادمان و خوشحال گردید و آن گاه به همراه جبرئیل و میکائیل و عده ای از اصحاب به طرف حظیره و قلعه بنی نجار حرکت کردند، وقتی وارد آن قلعه شدند؛ دیدند حسن، برادرش حسین را در آغوش گرفته و هر دو دست در گردن هم کرده و به آرامی خوابیده اند.

پس حضرت دو زانو کنار آن عزیزان نشست و مشغول بوسیدن آن ها شد تا آن که هر دو بیدار شدند.

بعد از آن حضرت رسول، حسین را و جبرئیل، حسن را - که سلام و صلوات خدا بر آنان باد - در آغوش گرفته و از قلعه خارج شدند.

و سپس پیغمبر فرمود: هر که حسن و حسین را دشمن دارد، اهل آتش جهنم خواهد بود؛ و هر که دوستدار آن ها باشد و آن ها را عزیز و گرامی دارد، اهل بهشت خواهد بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] منتخب طریحی: ص ۲۶۹، مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۸۹، ح ۸۹۸، بحار: ج ۴۳، ص ۳۰۲.

### سخنرانی، در جمع مردم کوفه

نخستین جنگی که در عصر خلافت امام علی علیه السلام از ناحیه ی بیعت - شکنان (عایشه، طلحه و زبیر) در بصره رخ داد، جنگ جمل بود.

حضرت امام علی علیه السلام، همراه حسن و حسین علیهما السلام، با سپاه خود، از مدینه به سوی بصره برای سرکوبی بیعت شکنان حرکت نمودند.

هنگامی که به روستای ربنه رسیدند، حضرت امام علیه السلام نامه ای برای ابوموسی اشعری، استاندار کوفه، فرستاد و او را به جهاد فراخواند و از او خواست تا مردم کوفه را برای کمک بفرستد.

نامه به دست ابوموسی رسید. ولی او از فرمان علی علیه السلام سرپیچی نمود و به جای بسیج مردم برای جهاد آنها را به قعود و سکوت فراخواند.

هنگامی که سپاه امام علی علیه السلام به سرزمین ذیقار (نزدیک بصره) رسید، حضرت امام علی علیه السلام فرزندش امام حسن علیه السلام را همراه عمار یاسر، به سوی کوفه فرستاد، تا مردم کوفه را برای جهاد با سپاس جمل، بسیج نمایند.

امام حسن علیه السلام و عمار، به کوفه آمدند. با اینکه القائنات انحرافی ابوموسی، مردم را به شک و تردید و اختلاف افکنده بود، خطبه ها و روشنگری های امام حسن علیه السلام باعث شد که حدود هفت هزار نفر و مطابق روایت دیگر، دوازده هزار و یک نفر از مردم کوفه، بسیج شده و همراه امام حسن علیه السلام از کوفه خارج شده و به سپاه امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، پیوستند [۱].

هنگامی که امام حسن علیه السلام برای بسیج کردن مردم کوفه به سوی جبهه اعزام شد، حدود سی سال داشت مردم کوفه، در اطراف آن حضرت اجتماع کردند و با احساسات پرشور خود، آن حضرت را چون نگینی در میان گرفتند و فریاد می زدند:

«اللهم سدد منطلق ابن نبینا!»

یعنی: «خدایا! سخن گفتن فرزند پیامبرمان را استوار و گویا گردان»

امام حسن علیه السلام، پس از حمد و ثنای الهی و گواهی به یکتایی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پس از بیان

کوتاهی در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مردم را به یاری امیرمؤمنان امام علی علیه السلام فراخواند و چنین فرمود: «ای مردم! شما می‌دانید که علی علیه السلام نخستین کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند و در ده سالگی، پیامبری او را تصدیق کرد و در همه‌ی جنگ‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در رکاب او بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله، همواره از او راضی بود، تا آن هنگامی که رحلت نمود و علی علیه السلام او را غسل داد و کفن کرد و دفن نمود و وصیت‌های او را انجام داد...»

تا اینکه، مردم مانند شتران تشنه که به آبگاه برسند، با ازدحام به محضرش آمدند و با او بیعت کردند. ولی طولی نکشید که جماعتی بی آنکه انحرافی از او دیده باشند، از روی کینه و حسادت، بیعت شکنی کرده و علم مخالفت با او را برافراشتند. اکنون، بر شما است که از فرمان او اطاعت کنید، برای کمک و یاری او بشتابید و با دشمنان نبرد کنید...»

ولی ابوموسی اشعری حاکم کوفه، همچنان به تفرقه افکنی و فتنه انگیزی ادامه می‌داد و مردم را از رفتن به سوی جبهه باز می‌داشت [۲].

روز دیگر نیز امام حسن - علیه السلام - در مسجد کوفه به میان مردم کوفه آمد و خطبه خواند و مردم را به حرکت برای یاری امام علی علیه السلام دعوت نمود.

در فرازی از این خطبه، پس از ذکر سوابق درخشان امام علی علیه السلام این چنین آمده است:

«و هو يسألکم النصر، و يدعوکم الی الحق، و یأمرکم بالمسیر الیه، لتوازروه و تنصروه علی قوم نکثوا بیعتہ و قتلوا أهل الصلاح من أصحابه و مثلوا بعماله و انتهبوا بیت ماله.

فاشخصوا الیه - رحمکم الله - فمروا بالمعروف، و انهوا عن المنکر و احضروا بما یحضر به الصالحون» [۳].

یعنی: «علی علیه السلام شما را به یاری می‌طلبد و به سوی حق فرامی‌خواند و فرمان می‌دهد که به سوی او حرکت کنید، تا او را حمایت و یاری نمایید. در برابر آنها که بیعتش را شکستند و شیعیان شایسته‌اش را کشتند، کار گزارانش را مثله کردند (اعضای بدنش را بریدند) و بیت المال را به یغما بردند. خداوند شما را رحمت کند. به سوی او حرکت کنید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید و در صحنه، همانند صالحان، حاضر باشید.»

کارشکنی‌های ابوموسی و سمش‌های او، همچنان بر اختلافات دامن می‌زد و مردم را از رفتن بر جبهه باز می‌داشت، ولی بیانات شیوا و مستدل امام حسن علیه السلام و تلاشهای افراد برجسته‌ای همچون عمار یاسر، قیس بن سعد، مالک اشتر و... موجب شد که بیش از ده هزار نفر به سوی جبهه‌ی جنگ حرکت نمودند.

حضرت امام علی علیه السلام، در ذیقار، به سپاه خود فرمود: از جانب کوفه دوازده هزار و یک نفر - نه کمتر و نه بیشتر - به سوی شما می‌آیند.

سرانجام این جمعیت فرارسید. آنها را شمردند. دیدند دوازده هزار و یک نفر هستند، نه یک عدد کمتر و نه یک عدد زیادتر. [۴].

از گفتنی‌ها این است که:

یک بار امام حسن علیه السلام به مسجد بزرگ کوفه وارد شد. دید که جمعیت زیادی، اطراف ابوموسی (حاکم کوفه) را گرفته‌اند و او آنها را به کناره گیری و سکوت دعوت می‌کند و جنگ امام علی علیه السلام را فتنه می‌خواند و مردم را از ورود در این فتنه، برحذر می‌دارد.

امام حسن مجتبی علیه السلام، در میان جمعیت، خود را به ابوموسی رسانید و باران سرزنش خود را بر او فرود آورد و سرانجام به او فرمود: از مسجد ما بیرون برو! و به طور کلی از کوفه خارج شو! و هر جا که می‌خواهی برو، اینجا نباید بمانی [۵] [۶].

پی نوشت ها:

[۱] تتمه المنتهی، صص ۹ - ۱۰، شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱.

[۲] بحار الأنوار، ج ۳۲، صص ۸۸ - ۸۹.

[۳] اعیان الشیعۀ، ج ۱، ص ۵۶۵.

[۴] شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱.

[۵] اخبار الطوال دینوری (ترجمه)، ص ۱۸۱.

[۶] سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص ۲۵۶ - ۲۵۸.

### سخن پیامبر پس از فتح خیبر

سیوطی از حسن بن علی علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

چون خدا، خیبر را به روی پیامبرش گشود پیامبر صلی الله علیه و آله کمان خود را خواست و بر قسمت برآمده از دو سوی آن، تکیه داد و سپاس خدا به جای آورد و از فتح و نصر او یاد کرد و از نه چیز نهی فرمود: مهریه‌ی زناکار، انگشتر طلا، زیراندازهای ابریشمی، پوشیدن لباس‌های خشن، بهای سگ، خوردن گوشت خرهای اهلی، تبدیل طلا به طلا، و نقره به نقره - در صورتی که در یکی زیادی باشد - و از نگاه در ستاره‌ها (برای پیشگویی‌های بی‌اساس). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الدر المنثور ۳: ۳۵.

### سخن امام درباره فتح مکه

مجلسی از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام:

درباره‌ی فرموده‌ی خدا عزوجل: «و کیست بیدادگرت از آن کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود و در ویرانی آنها بکوشد؟ آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن (مسجد)ها در آیند؛ در این دنیا ایشان را خواری، و در آخرت عذابی بزرگ است [۱]» نقل کرده است که حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: چون خدا، محمد صلی الله علیه و آله را در مکه مبعوث فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه دعوت خود را آشکار کرد و سخن خدا را نشر داد و بزرگانشان را در پرستش بت‌ها سرزنش کرد، آنان به نکوهش او پرداختند و با او بدرفتاری نمودند و در ویران ساختن مساجدی که برای برگزیدگان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و پیروان علی بن ابیطالب علیه‌السلام بنا شده بود، کوشیدند. در آستانه‌ی کعبه، مسجدهایی بود که در آنها، آنچه را باطل گرایان میرانده بودند، اینان زنده می‌کردند. پس مشرکان در ویران کردن آنها، و آزار رساندن به محمد صلی الله علیه و آله و یارانش کوشیدند و او را به خروج از مکه به سوی مدینه ناچار ساختند. پیامبر صلی الله علیه و آله (در بیرون مکه) رو به سوی مکه کرد و فرمود: خدا می‌داند که من تو را دوست می‌دارم و اگر مردم مرا بیرون نمی‌کردند هیچ شهر دیگری را بر تو ترجیح نمی‌دادم و جایگزینی را انتخاب نمی‌کردم، و من از جدایی تو غمگینم. خدا به او پیام فرستاد: ای محمد! خدای علی اعلی بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید: به زودی تو را پیروزمند، سودمند، سالم، توانمند و غالب به این شهر برمی‌گردانم. و این، همان فرموده‌ی

خداست: «درحقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند [۲]»؛ یعنی به سوی مکه، در حالی که سودمند و پیروزی.

پیامبر صلی الله علیه و آله این خبر را به اصحاب خود داد. خبر به مردم مکه رسید و آنان او را مسخره کردند. خدا به پیامبرش فرمود: به زودی، خدا تو را بر مکه مسلط خواهد کرد و حکم من بر آنان اجرا خواهد شد. و به زودی، مشرکان را از ورود به مکه بازخواهم داشت، تا آن جا که کسی از ایشان جز با ترس از کشته شدن و پنهانی وارد نشود.

پس چون قضای خداوندی در فتح مکه حتمی شد و زمینه فراهم گشت، پیامبر صلی الله علیه و آله عتاب بن اسید را امیر مکه ساخت. چون این خبر به آنان رسید، گفتند: محمد صلی الله علیه و آله پیوسته ما را ناچیز می شمرد تا آن جا که پسر جوان ۱۸ ساله‌ای را بر ما حاکم کرده است؛ در حالی که ما پیران سالخورده و همسایگان حرم امن خدا، که بهترین بقعه‌ی روی زمین است، می‌باشیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله عهدنامه‌ی مکه را برای عتاب بن اسید نوشت و در آغاز آن چنین نگاشت:  
از: محمد صلی الله علیه و آله، رسول خدا.

به: سایه‌نشینان بیت الله الحرام و ساکنان حرم امن خدا.

اما بعد، هر کس از شما به خدا ایمان دارد و پیامبرش محمد، را در گفتارش تصدیق، و در کردارش تأیید می‌کند، و علی، برادر محمد پیامبر را که برگزیده و وصی او و بهترین آفریده‌ی خدا پس از اوست، یاری می‌کند، او از ماست و به سوی ماست. و هر کس این گونه نیست، پس اهل آتش و از رحمت خدا دور است و خدا اعمال او را - هر چند بزرگ باشد - نمی‌پذیرد و او را در آتش همیشگی قرار می‌دهد.

و محمد صلی الله علیه و آله، رسول خدا احکام و مصالح شما را به عتاب بن اسید سپرد، و آگاه‌بخشی غافلان و تعلیم جاهلان، و استوارسازی کژی دودلان، و ادب آموزی دورافتادگان شما از ادب خدا را به او واگذار کرد؛ زیرا می‌دانست که او در یاری کردن محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر خدا، و در دفاع از علی علیه‌السلام، ولی خدا، برتری دارد. او برای ما خدمتگزار، و در راه خدا برادر، و برای یاران ما یاور، و برای دشمنان ما دشمن است و او برای شما، آسمانی (پر بار و) سایه‌دار، زمینی پاکیزه و آفتابی تابان است که خدا او را به سبب ولایت و محبتی که به محمد و علی و خاندان پاکیزه ایشان دارد، بر همه‌ی شما برتری داده و او را بر شما حاکم کرده است. او به آنچه خدا می‌خواهد، عمل می‌کند. از این رو، خدا او را بی‌توفیق نمی‌گذارد، همچنان که با یاری کردن محمد و علی، شرف و بهره‌ی معنوی او (نیز) تکمیل شده است.

او دیگر نیازی به مشورت و نظرخواهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه او (در گفتار)، استوار و (در رفتار)، امین است. پس باید مطیعان شما - به سبب خوش رفتاری خود - بهترین پاداش و بزرگ‌ترین عطیه‌ی الهی را طمع کنند، و مخالفان شما بدترین عذاب و خشم خدای قهار را انتظار برند.

و کسی از مخالفان، کم‌سنی او را بهانه نکند؛ زیرا بزرگ‌تر، بهتر نیست؛ بلکه بهتر، بزرگ‌تر است. و او در یآوری ما و یاوران ما، و دشمنی دشمنان ما برترین است. از این رو، او را بر شما امیر و سرور ساختیم. پس هر کس اطاعتش کند، خوشا به حال او، و هر کس نافرمانیش کند، خدا جز او را دور نسازد.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: چون عتاب نزد مکیان آمد و عهدنامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آنان خواند، در جای بلندی ایستاد و همه را فراخواند تا حاضر شدند و گفت:

ای گروه‌های ساکن مکه! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا همچون شهابی که سوزنده‌ی منافقان، و رحمت و برکتی بر مؤمنان است، به سوی شما افکند. من شما و منافقان شما را بهتر می‌شناسم، و به زودی شما را به نماز فرمان خواهم داد تا به پا شود. سپس



مراقب خواهیم بود هر کس را همراه جماعت ببینم، حق مؤمن بر مؤمن را برایش پاس خواهیم داشت، و هر کس را از جماعت دور ببینم، جست و جو می‌کنم؛ اگر برایش عذری یافتم از او می‌گذرم، و اگر عذری ندیدم طبق حاکمیت قطعی که از جانب خدا بر همه‌ی شما دارم، گردنش را می‌زنم؛ تا حرم خدا را از منافقان پاک سازم.

اما بعد، راستی امانت است، و ناپاکی خیانت، و هرگز زشتی‌ها در میان مردمی رواج پیدا نمی‌کند مگر آن که خدا آنان را به ذلت و خواری می‌افکند. توانمند شما نزد من ناتوان است تا حق (مظلوم) را از او بستانم، و ناتوان شما نزد من توانمند است تا حق او را (از ظالم) بستانم. از خدا بترسید و با اطاعت خدا، خود را شرافتمند سازید، و با نافرمانی خدا، خود را خوار نکنید. به خدا سوگند! عتاب همان گونه که گفت، عمل کرد و عدل و داد پدید آورد و با هدایت خداوندی - بدون آن که نیازمند مشورت و مراجعه باشد - احکام خدا را اجرا کرد. [۳].

پی نوشت ها:

- [۱] بقره: ۱۱۴؛ (و من اظلم ممن منع مساجد الله أن يذكر فيها اسمه و سعی فی خرابها أولئك ما كان لهم أن يدخلوها الا خائفين لهم فی الدنيا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم).
- [۲] قصص: ۸۵؛ (ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد).
- [۳] بحار الانوار ۲۱: ۱۲۱ ح ۲۰.

### سرانجام اشعث بن قیس

مجلسی گوید: در خبری آمده است حسن بن علی علیه السلام فرمود:

اشعث بن قیس کندی در خانه‌ی خود، مناره‌ای ساخته بود که هرگاه اذان مسجد جامع کوفه را هنگام نماز می‌شنید، بالای آن می‌رفت و در بلندای آن فریاد می‌زد: ای مرد! تو دروغگوی ساحری. و پدرم او را «گردنی از آتش» - به روایتی دیگر - «یالی از آتش» می‌نامید. در این باره از پدرم سؤال شد، فرمود: هنگامی که مرگ اشعث فرارسد، گردنی از آتش کشیده شده از آسمان، او را فرامی‌گیرد و می‌سوزاند و جز زغالی سیاه از او دفن نشود.

پس چون هنگام مردنش فرا رسید، همه حاضران آن آتش را دیدند که همچون گردنی کشیده، او را فراگرفت تا او را سوزاند، و او فریاد می‌زد و او یلا، و آه مردم! می‌گفت [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] بحار الانوار ۴۱: ۳۰۶.

### سخن حسن (ع) هنگام تبعید ابوذر

کلینی رحمه الله با سند خود از ابو جعفر نقل کرده است که گفت:

هنگامی که عثمان، ابوذر را به سوی [تبعید گاهش] ربنده راه انداخت، امیر مؤمنان علیه السلام، عقیل، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و عمار یاسر او را بدرقه کردند، و چون هنگام خداحافظی شد، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای اباذر! تو برای خدا [بر

آنان [خشم گرفت. پس به آن خدایی که برای او خشم گرفت، امیدوار باش. این مردم از تو بر دنیای خود ترسیدند و تو از آنان بر دین خود ترسیدی...]

سپس حسن علیه‌السلام به سخن آمد و فرمود: عموجان! این مردم با تو این گونه که می‌بینی، رفتار کردند. پس تو یاد دنیا را با یادآوری جدایی از آن، و سختی رویدادهای دنیایت را برای آسایش پس از آن، از خود دور ساز، و صبر کن تا به خواست خدا، پیامبرت را با خشنودی دیدار کنی. سپس حسین علیه‌السلام به سخن آمد و فرمود: عموجان! خداوند متعال تواناست که... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۸: ۲۰۶ ح ۲۵۱.

### سخن حسن (ع) هنگام محاصره خانه عثمان

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود نقل کرده است:

هنگامی که مردم [خانه‌ی] عثمان را محاصره کرده بودند، حسن بن علی علیه‌السلام به امام علی علیه‌السلام عرض کرد: از مدینه بیرون شو و از مردم کناره بگیر. این مردم را [در این احوال آشفته] از تو چاره‌ای نیست؛ هر چند در صنعاء یمن باشی، باز به سراغ تو می‌آیند. من نگرانم که این مرد کشته شود و تو این جا باشی.

علی علیه‌السلام فرمود: فرزندم! آیا از خانه‌ی هجرت خود (مدینه) بیرون شوم؟! گمان نمی‌کنم کسی بتواند این را بگوید... [۱].  
طبری با سند خود از ابن‌اشعث نقل کرده است که گفت:

زمانی که عثمان در خانه‌ی خود در محاصره بود، من با حسن بن علی علیه‌السلام بودم. پدرش [امیر مؤمنان علیه‌السلام] او را فرستاده بود تا آب به عثمان برساند. حسن علیه‌السلام به من فرمود: پسر اشعث! در همین لحظات، کسی نزد او می‌رود که او را خواهد کشت، و او شب نمی‌کند. چنین شد و عثمان روزش را شب نکرد. [۲].

و طبری با سند خود از محمد بن صالح نقل کرده است:

روزی که عثمان در خانه‌ی خود محاصره شد، حسن بن علی علیه‌السلام را دیدم که می‌فرمود: من می‌دانم چه کسی عثمان را می‌کشد. و چهار روز پیش از آن که [قاتل عثمان] او را بکشد نام او را برد، و عثمانیان امام حسن علیه‌السلام را کاهن می‌نامیدند. [۳]. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] امالی: ۷۱۴ ضمن حدیث ۱۵۱۷.

[۲] دلائل الامامه: ۱۶۷ ح ۷۹.

[۳] در حاشیه مدینه المعجز آمده است: بدین سان به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام نسبت‌های ناروا می‌دادند، و این از شگردهای خوارج، بنی‌امیه و بنی‌عباس بود.

[۴] دلائل الامامه: ۱۶۸ ح ۸۱.

## سخن امام حسن درباره گفتار ابن زبیر

ابن‌اعثم کوفی گوید:

علی علیه‌السلام پس از آن که از سخنان عبدالله بن زبیر باخبر شد، به حسن علیه‌السلام فرمود: ابن‌زبیر برای مردم سخنرانی کرده و گفته است من عثمان بن عفان را کشته‌ام. او پنداشته است که من می‌خواهم فریبکارانه عهده‌دار امور مردم شوم، و به من خبر رسیده است که مرا نیز ناسزا گفته است. فرزندم! برخیز و برای ما سخنی رسا و کوتاه بیان کن، و کسی را ناسزا مگو.

حسن بن علی علیه‌السلام به سوی منبر شتافت، و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و گفت: هان، ای مردم! سخنان عبدالله بن زبیر به گوش ما رسید. پندار او که «علی علیه‌السلام، عثمان را کشته است»، همه مهاجران و انصار می‌دانند که پدر او - زبیر بن عوام - پیوسته عثمان را به ارتکاب گناهان متهم می‌کرد، و عیب‌های رسوایی‌آوری به او نسبت می‌داد، و طلحه بن عبیدالله [هم‌اندیشه‌ی با زبیر]، پرچم [تصرف] خود را بر در بیت المال عثمان - در حالی که زنده بود - کوبید، و اما ناسزاگویی‌اش به علی علیه‌السلام، این را هر کس [ناتوان نیز] بخواهد حلقومش کوتاه نمی‌آید، و اگر ما می‌خواستیم می‌کردیم، [ولی ناسزاگویی کار ما نیست]، و اما گفتارش که «علی علیه‌السلام فریبکارانه عهده‌دار امور مردم شده است»، برترین دلیل پدرش - زبیر - این است که او با دست خود با علی علیه‌السلام بیعت کرد نه با قلب خود و همین، خود اقرار به بیعت است، و اما [شگفتی او درباره‌ی] ورود پی‌درپی کوفیان بر بصریان، [باید گفت:] از حق مدارانی که [برای نبرد] بر اهل باطل درآیند تعجیبی نیست. به جانم سوگند! ما با یاران عثمان نمی‌جنگیم، و این حق علی علیه‌السلام است که با پیروان جمل بجنگد. و السلام. [۱].

شیخ مفید گوید:

سخنان ابن‌زبیر به امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید. آن حضرت به فرزند خود - حسن علیه‌السلام - فرمود: فرزندم! برخیز و سخن بگو، و او نیز به سخنرانی پرداخت، و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود: هان، ای مردم! گفتار ابن‌زبیر به ما رسید. به خدا سوگند! پدر او عثمان را به ارتکاب گناهان متهم ساخت و هر دیاری را به روی او بست تا کشته شد. طلحه [یار هم‌فکر او] پرچم خود را بر بیت المال عثمان - با این که زنده بود - کوبید. اما گفتارش که «علی علیه‌السلام فریبکارانه عهده‌دار کار مردم شده است»، برترین دلیل پدرش این است که پنداشته با دست خود با علی علیه‌السلام بیعت کرده است، نه با قلب خود، پس او اقرار به بیعت کرده، و ادعای دوستی صمیمانه نموده است. اگر راست می‌گوید دلیل خود را بیاورد. دلیلش کجاست؟! و درباره‌ی شگفتی او از ورود پی‌درپی کوفیان بر بصریان، [باید گفت:] از حق مدارانی که [برای نبرد] پی‌درپی بر اهل باطل درآیند، چه شگفتی است؟ به جانم سوگند، به خدا سوگند! مردم بصره [حق را] می‌دانند. پس دیدار ما و ایشان در آن روزی است که ما آنان را به دادگاه خدا می‌بریم! خدا به حق داوری می‌کند و او بهترین داور است.

چون حسن علیه‌السلام از سخن خود فارغ شد، شخصی که عمر بن محمود نام داشت، برخاست و اشعاری سرود که در آن، حسن علیه‌السلام را به سبب سخنرانی‌اش ستود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الفتوح ۲: ۴۷.

[۲] الجمل: ۳۲۷.

سخنان با کوفیان در جنگ جمل

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از عبدالرحمن بن ابی‌عمره انصاری نقل کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا «عبدالرحمن» نامید. عبدالرحمن گفت: چون به علی علیه‌السلام خبر رسید که طلحه و زبیر [برای شورش] به راه افتاده‌اند، سخنانی کرد... و مردم را ترغیب فرمود تا آماده‌ی حرکت به سوی نبرد با آنان شوند. [سپس بعضی از حاضران مثل مالک اشتر، و دیگران سخن گفتند] هنگامی که آن حضرت خواست حرکت کند، ابویوب خالد بن زید، کسی که میزبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [در هجرت به مدینه] بود نزد او آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! کاش در این شهر می‌ماندی؛ زیرا رسول خدا به این شهر هجرت کرد و قبر و منبر آن حضرت در این شهر است. اگر عرب با تو پایدار بماند، همچون پیشینیان خود خواهی بود و اگر عزم رفتن نمایی [باز در حرکت خود ناگزیر و] معذوری. امیرمؤمنان علیه‌السلام پاسخ داد که ناگزیر از رفتن است.

سپس آن حضرت چون شنید که طلحه و زبیر به سوی بصره رهسپارند، از مدینه خارج شد؛ ولی مدتی درنگ کرد تا سپاهش انبوه شد و با شتاب به دنبال آنان حرکت کرد. سپاه آن حضرت از هیچ منزلی کوچ نکرد مگر آن که آن حضرت در آن فرود آمد. سرانجام آن حضرت به «ذی قار» رسید و فرمود: به خدا سوگند! از این که با این سپاه کم با آنان روبه‌رو شوم، ناراحتم. پس حسن بن علی علیه‌السلام، عمار بن یاسر و قیس بن سعد را به کوفه فرستاد و نامه‌ای برای مردم کوفه نوشت. پس از آن که آنان به کوفه رسیدند، حسن بن علی علیه‌السلام با مردم سخن گفت، و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و از علی علیه‌السلام و سابقه‌ی [درخشان] او در اسلام، و بیعت مردم با او، و سربیزی مخالفان او یاد کرد، و نامه‌ی علی علیه‌السلام را [از همراهانش] خواست و آن را برایشان خواند:

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. اما بعد، من ماجرای عثمان را برای شما بازگو می‌کنم تا آنچه شنیده‌اید، عیان شود. مردم درباره‌ی او بدگویی کردند. من یکی از مهاجران بودم که خوشنودی او را بیش‌تر می‌خواستم، و از عیب‌های او می‌کاستم. این دو مرد (طلحه و زبیر) کوچک‌ترین رفتارشان، لرزاندن و [برآشفتن] او بود. عایشه نیز از روی خشم، کارش نااستوار گشته بود. از این رو، گروهی فرصت یافته و او را کشتند. سپس مردم با اختیار خود، با من بیعت کردند و این دو نفر، اولین بیعت‌کنندگان - در این امری که بیعت پیشینیان مرا داشت - بودند.

سپس از من اجازه خواستند که به عمره بروند؛ در حالی که قصد عمره نداشتند. پس پیمان را شکسته، اعلان جنگ نمودند و عایشه را از خانه‌ی خود بیرون آوردند تا با او جناح و گروه بسازند. اکنون آنان به سوی بصره رفته‌اند و آن جا را انتخاب کرده‌اند. من به سوی شما آمده‌ام و شما را انتخاب کرده‌ام. به جانم سوگند! شما تنها به من پاسخ نمی‌دهید، [بلکه] پاسخ شما جز به خدا و پیامبرش نخواهد بود. اگر در خود [توبه و] نیازی از ایشان بیابم، هرگز با آنان نخواهم جنگید.

حسن بن علی علیه‌السلام، عمار بن یاسر و قیس بن سعد را به سوی شما فرستادم تا شما را بسیج کنند. امیدوارم چنین باشید و لا حول و لا قوة الا بالله.»

پس از آن که حسن علیه‌السلام نامه را خواند، سخنوران کوفه - شریح بن هانی و دیگران - برخاستند و گفتند: به خدا سوگند! ما می‌خواستیم به مدینه برویم تا از ماجرای عثمان آگاه شویم. اکنون خدا ما را در خانه‌ی خودمان آگاه کرد. سپس از فرمانبرداری خود خبر دادند و گفتند: ما از امیرمؤمنان علیه‌السلام خرسندیم و فرمانبر اویم، و از فراخوانی او سر نمی‌پیچیم. به خدا سوگند! اگر او از ما یاری نمی‌خواست، ما از روی میل و رغبت به یاری او می‌شتافتیم.

حسن بن علی علیه‌السلام پس از شنیدن این سخنان، برخاست و فرمود: هان، ای مردم! فرموده‌ی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، شما را بس است. اینک ما آمده‌ایم که شما را بسیج کنیم؛ زیرا شما مهتران سرزمین‌ها و سروران عربید، و شما از پیمان‌شکنی طلحه و زبیر، و این که آنان عایشه را همراه خود ساخته‌اند، آگاهید. کار عایشه از ناتوانی زنان و سستی رأیشان است که خدای سبحان فرموده

است: «مردان سرپرست زن‌اند [۱]» به خدا سوگند! اگر هم کسی او را یاری نمی‌کرد، امید داشتم آن مهاجران و انصار همراهش، و افراد [هوشمند و] اصیلی که خدا برای او می‌فرستد، او را بس باشد. پس به یاری خدا برخیزید تا او نیز شما را یاری کند.

آنگاه حسن علیه‌السلام نشست و عمار بن یاسر برخاست و گفت: ای کوفیان! اگر ما میان شما نبوده‌ایم، [خبر] کارهای ما به شما رسیده است. کشتگان عثمان عذر از مردم می‌خواهند. آنان کتاب خدا را میان خود و ستیزه‌جویان خود [داور] قرار دادند پس خدا به سبب آن، هر کس را خواست، زنده گذاشت و هر کس را خواست، کشت. طلحه و زبیر اولین عیب‌جو و آخرین دستور دهندگان [قتل عثمان]، و از اولین بیعت‌کنندگان با علی علیه‌السلام بودند. پس چون به آرزوی خود نرسیدند، - بدون آن که حادثه‌ای پیش آمده باشد - بیعت خود را شکستند. این، فرزند رسول خداست که سایه بر سر شما دارد، و در میان مهاجران و انصار [ایستاده] شما را فرامی‌خواند. او را یاری کنید تا خدا شما را یاری کند.

قیس بن سعد برخاست و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و گفت: هان ای مردم! چنانچه این امر (ولایت بر مسلمین) را به شورا می‌نهادیم، باز علی علیه‌السلام - به سبب سابقه [درخشانش در اسلام] و هجرت و دانشش، سزاوارترین مردم است، و نبرد با مخالفان او رواست. چگونه [روا نباشد] و حال آن که حجت بر طلحه و زبیر تمام است؛ زیرا با علی علیه‌السلام بیعت کردند، و از روی حسد آن را شکستند. [۲].

سبط بن جوزی گوید:

سپس علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام و عمار را [باز] به کوفه فرستاد. ابوموسی با آنان روبه‌رو شد. حسن علیه‌السلام به او فرمود: چرا مردم را از ما بازداشتی؟ به خدا! ما جز اصلاح، نظری نداریم؟

ابوموسی گفت: راست می‌گویی، لیکن من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «به زودی، فتنه‌ای رخ خواهد داد که در آن، نشسته بهتر از ایستاده، و پیاده بهتر از سواره است.»

عمار خشمگین شد، به او ناسزا گفت و گفت: مردم! این پسر عموی پیامبر خداست که از شما می‌خواهد تا به سوی عایشه [و دار و دسته‌ی او] بسیج شوید... و حسن علیه‌السلام نیز همانند او سخن گفت و فرمود: در این گرفتاری به ما کمک کنید. پس [سخنان ایشان مؤثر افتاد و] همراه او، ۹۰۰۰ نفر - در دریا و خشکی - بیرون آمدند.

ابن صباغ گوید:

چون ابوموسی، کوفیان را از یاری علی علیه‌السلام بازداشت، حسن بن علی علیه‌السلام به سوی او رفت و [وسوسه‌های] او را ساکت کرد و فرمود: پیرمرد! ای بی‌مادر! از کار ما کناره گیر! ابوموسی گفت: امشب مهلتم بده! حسن علیه‌السلام فرمود: آزادی. سپس حسن علیه‌السلام برخاست و بر منبر رفت و فرمود: ای مردم! فراخوانی امیر خود را پاسخ دهید، و به سوی برادران خود کوچ کنید. به خدا سوگند! اگر به این امر بپیوندید یا از آن رو برتابید، سرمشق اکنون و آینده خواهد بود و [پاسخ شما] سرانجام نیک برای شما خواهد داشت. [۳] پس فراخوانی ما را بر آنچه گرفتاری ما و شماست، پاسخ دهید. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: من از منزل خود - ظالم یا مظلوم - بیرون آمدم، و درباره‌ی کسی که از روی بصیرت، حق خدا را محترم می‌دارد، او را یاد می‌کنم [و از او می‌خواهم] که اگر مظلوم مرا یاری کند، و اگر ظالم به کیفرم برساند. به خدا سوگند! طلحه و زبیر اولین کسی بودند که با من بیعت کردند و نخستین کسانی بودند که بر من شورش کردند. آیا مالی را برای خود گزیده‌ام یا حکمی را تغییر داده‌ام؟ پس کوچ کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید. عمار نیز برخاست و سخن گفت....

حسن علیه‌السلام فرمود: ای مردم! ما مصمم [بر رفتن] هستیم. هر کس از شما می‌خواهد، ظهر با ما بیاید، و هر کس می‌خواهد، شبانه بیاید. - در خشکی - نزدیک به ۹۲۰۰ نفر، و - در دریا - ۲۸۰۰ نفر، با ایشان کوچ کردند. [۴].

ابومخنف گوید: جابر بن یزید از تمیم بن حذیم ناجی نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام، و عمار بن یاسر نزد ما [در کوفه] آمدند تا مردم را به سوی علی علیه السلام بسیج کنند. همراه ایشان نامه‌ی علی علیه السلام بود. چون نامه‌ی علی علیه السلام را خواندند، حسن علیه السلام... برخاست. مردم با ناباوری به او می‌نگریستند و می‌گفتند: خدایا! گفتار فرزند دختر پیامبر ما را استوار ساز. او دست خود را بر ستونی که به آن تکیه داده، و از دردمندی، رنجور بود، نهاد و فرمود:

سپاس آن خدای عزیز توانمند یگانه‌ی شکست ناپذیر بزرگوار بلندمرتبه را. [و این آیه‌ی شریفه را خواند:] «برای او یکسان است کسی از شما که سخن خود را پنهان می‌دارد و کسی که آن را آشکار می‌کند، و کسی که خویشتن را به وسیله‌ی شب پنهان کند و در روز آشکارا برود [۵]». او را بر آزمون‌های نیک، و نعمت‌های فراوان، و بر آنچه دوست داریم و ناخوش داریم از سختی و آسودگی، سپاس می‌گویم، و شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدای یگانه‌ی بی‌انبار نیست، و محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست. خداوند - با پیامبری محمد صلی الله علیه و آله - بر ما منت نهاد، و او را برگزیده‌ی رسالت خود ساخت، و وحی خود را بر او فرود آورد، و او را بر همه‌ی آفریده‌ها برگزید و به سوی آدمیان و جنیان فرستاد، [و این] در آن زمان [بود] که بت‌ها، پرستش و شیطان، پیروی و خدای رحمان، انکار می‌شد. خدا بر او و بر خاندان او رحمت فرستد و بهترین پاداش مسلمانان را به او عطا کند.

اما بعد، من برای شما جز آنچه می‌شناسید، نمی‌گویم. امیرمؤمنان - علی بن ابیطالب علیه السلام - که خدا امر بار شد، و یاری با عزت به او دهد - مرا به سوی شما فرستاد و شما را به حق، عمل به قرآن و جهاد در راه خدا فراخواند؛ هر چند در، هم‌اکنون آن، چیزی است که خوش ندارید، و در آینده‌ی آن - به خواست خدا - چیزی است که دوست می‌دارید. شما آگاهید که علی علیه السلام تنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد و در آن روز که او را تصدیق کرد [رسالت او را پذیرفت] در دهمین سال خود بود. سپس با رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه جا حاضر بود. تلاش او در راه رضای خدا و اطاعت پیامبرش بود. از آثار نیک او در اسلام، خبر دارید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همیشه از او راضی بود و علی علیه السلام با دست خود دیدگان او را بر هم نهاد و به تنهایی - در حالی که فرشتگان کمکش می‌کردند و پسرعمویش، فضل [۶] آب می‌آورد - غسلش داد و سپس دفن کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او وصیت کرد تا بدهی [او را بپردازد] و قرارها [و پیمان‌ها] و دیگر امورش را انجام دهد. همه‌ی این‌ها از منت‌های خداوند بر اوست.

به خدا سوگند! او مردم را به خود فرانخواند، این مردم بودند که - همچون شتران تشنه که به آب می‌رسند - بر او هجوم آوردند و با اختیار خود، با او بیعت کردند. سپس پیمان‌شکنان - بدون آن که کاری کرده و گناهی مرتکب شده باشد - از روی حسد و ظلم، پیمان شکستند.

ای بندگان خدا! بر شما باد که تقوای الهی پیشه کنید، از خدا فرمان برید، تلاش کنید، بردبار باشید، از او کمک بخواهید، و به آنچه امیرمؤمنان علیه السلام شما را به آن فراخوانده است، شتاب کنید.

خدا ما و شما را - با آنچه اولیا و فرمانبران خود را نگه می‌دارد - نگه دارد، به ما و شما تقوای خود را الهام فرماید، و ما و شما را بر جهاد با دشمنانش یاری رساند. از خدای بزرگ برای خودم و شما آمرزش می‌خواهم.

سپس حسن علیه السلام به «رحبه» رفت و منزلی را برای پدر خود - امیرمؤمنان علیه السلام - آماده کرد. جابر می‌گوید: به تمیم گفتم: این جوان چگونه توانست این سخنان را که گفتی، بیان کند؟ گفت: بیش تر سخنان او را فراموش کردم. من بعضی از سخنان او را به خاطر دارم.

پی نوشت ها:

[۱] النساء: ۳۴؛ (الرجال قوامون على النساء).

[۲] امالی: ۷۱۸ ح ۱۵۱۸.

[۳] طبق نسخه‌ی طبری، ترجمه چنین است: به خدا سوگند! اگر این امر (زعامت) را صاحبان خرد عهده‌دار شوند، در دنیا بهترین سرمشق، و در آخرت بهترین [پاداش] خواهد داشت.

[۴] الفصول المهمه: ۷۱.

[۵] رعد: ۱۰؛ (سواء منكم من أسر القول و من جهر به و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار).

[۶] فضل بن عباس بن عبدالمطلب از دلیرمردان صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سالمندترین فرزند عباس (عموی پیامبر) بود که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهاد شامیان رفت و به قولی، در فلسطین به شهادت رسید. (معارف و معاریف، ج ۸، ص ۶۷).

### سخنان در نماز جمعه

صدوق رحمه الله با سند خود از محمد بن سیرین نقل کرده است: از چندین نفر از بزرگان بصره شنیدم:

چون علی بن ابیطالب علیه‌السلام از [آشوب] جمل فراغت یافت، مریض شد. جمعه فرارسید و علی علیه‌السلام از نماز جمعه بازماند. به فرزند خود، حسن علیه‌السلام فرمود: فرزندم! برو با مردم نماز جمعه بخوان. حسن علیه‌السلام به سوی مسجد حرکت کرد. وی پس از آن که بر منبر رفت، حمد و ثنای خداوند به جا آورد، شهادتین گفت و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درود فرستاد، فرمود: هان، ای مردم! خدا پیامبری را ویژه‌ی [خاندان] ما کرد، ما را بر آفریده‌های خود برگزید و کتاب و وحی خود را بر ما فرو فرستاد. به خدا سوگند! کسی از حق ما چیزی نمی‌کاهد مگر آن که خدا از دنیای کنونی او، و آینده‌ی آخرت او، آرام آرام بکاهد. هیچ دولتی بر ما [حاکم] نخواهد بود، مگر آن که سرانجام نیک برای ما خواهد شد؛ «و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست.» [۱].

سپس حسن علیه‌السلام با مردم نماز جمعه خواند. [گزارش] سخن او به پدر بزرگوارش رسید. چون نزد پدر آمد، امام علیه‌السلام به او نگریست و نتوانست از اشک خود - که بر گونه‌ها جاری بود - جلوگیری کند. او را به خود نزدیک ساخت و پیشانی‌اش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدایت باد! [و این آیه‌ی شریفه را خواند:] «فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگر و خداوند شنوای داناست.» [۲] « [۳].

مسعودی می‌گوید:

علی علیه‌السلام - که خدا او را شریف و بزرگوار دارد - بیمار شد و به فرزند خود، حسن علیه‌السلام دستور داد تا در روز جمعه با مردم نماز گزارد. او بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود: خدا هیچ پیامبری را بر نیانگیخت مگر آن که برای او مهتر، دودمان، و سرا برگزید. سوگند به آن خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را بحق به پیامبری برانگیخت! هیچ کسی از حق ما، اهل بیت نمی‌کاهد مگر آن که خدا همانند آن را از عمل او بکاهد و هیچ دولتی بر ما [حاکم] نخواهد بود مگر آن که سرانجام نیک برای ما خواهد شد؛ «و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست.» [۴] « [۵].

پی نوشت ها:

[۱] ص: ۸۸؛ (و لتعلمن نبأه بعد حين).

[۲] آل عمران: ۳۴؛ (ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم).

[۳] امالی: ۸۲ ح ۱۲۱.

[۴] ص: ۸۸؛ (و لتعلمن نبأه بعد حين).

[۵] مروج الذهب ۳: ۹.

## سخن در کوفه

مجلسی رحمه الله می گوید: گفته شده است:

گروه‌هایی از کوفیان از حسن بن علی علیه‌السلام بدگویی کردند و گفتند: او ناتوان است و سخن منطقی ندارد. این خبر به امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید، حسن علیه‌السلام را خواست و فرمود: ای فرزند رسول خدا! کوفیان درباره‌ی تو سخنی گفته‌اند که دوست ندارم. حسن علیه‌السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان! چه می گویند؟

علی علیه‌السلام فرمود: می گویند: زبان حسن بن علی علیه‌السلام ناتوان است و سخن مبرهن ندارد. اینک این شاخه‌های [انباشته و] چیده شده از درختند [بالا- برو و] مردم را آگاه کن. حسن علیه‌السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من اگر نگاهم به شما باشد، نمی توانم سخن بگویم. علی علیه‌السلام فرمود: من نمی آیم؛ ندا کن تا مردم جمع شوند. مسلمانان جمع شدند و او بر منبر رفت و چنان سخنرانی رسا و کوتاهی انجام داد که صدای گریه‌ی مردم برخاست.

سپس فرمود:

هان، ای مردم! از پروردگار خود [بشنوید] و یاد بگیرید [که می فرماید]: «خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است؛ فرزندان که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست [۱]». ما فرزندان از آدم، دودمانی از نوح، برگزیده‌ای از ابراهیم، نسلی از اسماعیل و خاندانی از محمدیم صلی الله علیه و آله. ما در میان شما همچون آسمان افراشته، زمین گسترده و آفتاب تابانیم، و نیز همچون آن درخت زیتونیم که نه شرقی است، و نه غربی، و روغن آن، خجسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله اصل آن است و علی علیه‌السلام شاخه‌ی آن. به خدا سوگند! ما میوه‌ی آن درختیم. پس هر کس به شاخه‌ای از آن آویزد، نجات یابد و هر کس بازماند، در آتش خواهد بود.

امیرمؤمنان علیه‌السلام از انتهای جمعیت برخاست و در حالی که ردای خود را پشت سرش می کشید، آمد تا در کنار حسن علیه‌السلام بر منبر قرار گرفت و میان دو دیده‌ی او را بوسید و فرمود: ای فرزند رسول خدا! حجت خود را بر مردم پایدار ساختی و بر آنان واجب کردی که از تو پیروی کنند. وای بر کسی که از تو سربیند. [۲].

ابن عساکر با سند خود از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:

علی علیه‌السلام به حسن علیه‌السلام فرمود: حسن جان! برخیز و با مردم سخن بگو. حسن علیه‌السلام عرض کرد: هیبت مرا می گیرد که تو را ببینم و سخن بگویم. امیرمؤمنان علیه‌السلام خود را از او پنهان کرد؛ آن چنان که سخنان حسن علیه‌السلام را می شنید، ولی او را نمی دید. حسن علیه‌السلام برخاست، و حمد و ثنای خداوند به جا آورد، و سخن گفت و پایین آمد. پس علی علیه‌السلام فرمود: «دودمانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند، و خدا شنوای داناست. [۳]» [۴].

اربلی می گوید: روایت شده است: پدر او، علی علیه‌السلام فرمود: [حسن جان!] برخیز و سخن بگو تا بشنوم. او برخاست و فرمود: سپاس آن خدایی را که هر کس سخن گوید بشنود و هر کس خاموش باشد، آنچه را در ذهن اوست، بداند و هر کس



زندگی کند، روزی‌اش بر اوست و هر کس بمیرد، بازگشتش به اوست [و درود و رحمت خداوند بر محمد و خاندان پاک او باد].  
اما بعد: گورها، جای ورود ما و قیامت، روز دیدار ما و خدا، مراقب ماست. علی علیه‌السلام دری است که هر کس داخل آن شود، ایمن است و هر کس از آن خارج شود، کافر است.  
پس علی علیه‌السلام نزد او شتافت، و او را به [سینه‌ی] خود چسبانید و فرمود: پدر و مادرم فدایت باد! «فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند، و خدا شنوای داناست.» [۵].

پی نوشت ها:

- [۱] آل عمران: ۳۳؛ (ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم).  
[۲] بحار الانوار ۴۳: ۳۵۸ ح ۳۷.  
[۳] (ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم).  
[۴] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه‌السلام): ۱۴۴: ح ۲۴۳.  
[۵] کشف الغمه ۱: ۵۷۲.

### سخن درباره ابوموسی

دینوری می گوید:

[پس از فریب عمرو بن عاص] ابوموسی و عمرو بن عاص به هم ناسزا گفتند. عمرو نزد معاویه رفت و ابوموسی به مکه. مردم نزد علی علیه‌السلام آمدند. عدی عرض کرد: هان، سوگند به خدا! ای امیر مؤمنان! تو قرآن را مقدم داشتی، رجال را پشت سر افکندی و خدا را داور قرار دادی.

علی علیه‌السلام فرمود: من، دیروز به شما خبر دادم که این [فریب] رخ خواهد داد و تلاش کردم غیر از ابوموسی را بفرستید، ولی پیشنهادم را نپذیرفتید. راهی به جنگ با اینان نیست تا مدت پیمان سرآید. علی علیه‌السلام بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود: حسن جان! برخیز و درباره‌ی این دو نفر - ابوموسی و عمرو - سخن بگو. او برخاست و فرمود: هان، ای مردم! درباره‌ی کار ابوموسی و عمرو، بسیار گفتید. آنان فرستاده شدند تا طبق قرآن، داوری کنند نه هوای خود. آنان به هوای خود، داوری کردند نه قرآن. کسی که این گونه باشد، حاکم نیست، محکوم است. از اشتباهات ابوموسی این بود که خلافت را برای عبدالله بن عمر قرار داد. از این رو، او ۳ اشتباه مرتکب شد؛ با پدر او - عمر - مخالفت کرد؛ زیرا پدرش که فرزندش را بهتر از دیگران می‌شناخت، او را برای خلافت نپسندید، او را شایسته آن ندید و در شوری قرار نداد مگر با این شرط که بهره‌ای از آن نداشته باشد. این، شرط عمر برای اهل شوری بود. این، اشتباه اول.

اشتباه دوم این بود که مهاجران و انصاری که [در ظاهر] پیمان امامت را می‌بندند، و برای مردم، تعیین تکلیف می‌کنند، بر او اجتماع نکردند.

اشتباه سوم او این بود که با خود عبدالله بن عمر مشورت نکرد. نمی‌دانست که او خلافت را می‌پذیرد یا نه. سپس حسن علیه‌السلام نشست.

سپس علی علیه‌السلام به عبدالله بن عباس فرمود: برخیز و سخن بگو. او برخاست و گفت: ای مردم! «حق» افرادی دارد که با توفیق و رضا به آن رسیده‌اند، و مردم برخی از آن، راضی هستند و برخی روگردان. ابوموسی با هدایت، به سوی گمراهی رفت و عمرو با

گمراهی به سوی موفقیت! پس از آن که با هم دیدار کردند، ابوموسی از هدایت خود برگشت و عمرو بر گمراهی خود پایدار ماند. سوگند به خدا! اگر آن دو نفر طبق قرآن، بر معاویه داوری می‌کردند، به زیان او حکم می‌دادند - اگرچه با هوای خود، بر زیان قرآن حکم کردند - و اگر بر آنچه [با آن] رهسپار شدند [پایدار] می‌ماندند، هر دو به راه می‌افتادند؛ در حالی که [باز] امام ابوموسی، علی علیه‌السلام بود، و رهبر عمرو، معاویه.

سپس عبدالله بن عباس نشست. علی علیه‌السلام به عبدالله بن جعفر فرمود: برخیز و سخن بگو. او برخاست و گفت: ای مردم! این کاری بود که نظر [و تصمیم] در آن، با علی علیه‌السلام بود و رضای در آن، با غیر او. ابوموسی را آوردید و گفتید: ما به این راضی هستیم، تو نیز راضی شو [و تصمیم بگیر]. سوگند به خدا! این دو نفر با کار خود، شام را اصلاح نکردند و عراق را تباه ساختند، حق علی علیه‌السلام را نکشیدند و باطل معاویه را زنده نکردند. کم‌عقلی و دمیدن شیطان، حق را از بین نمی‌برد. و ما امروز پیرو علی علیه‌السلام هستیم؛ همان سان که دیروز بودیم. سپس عبدالله بن جعفر نشست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الامامه والسیاسة: ۱۳۸.

### سخن درباره قبر هود

نصر بن مزاحم با سند خود از اصبع بن نباته نقل کرده است:

در نخيله، قبر بزرگی بود که یهودیان مردگان خود را در اطراف آن دفن می‌کردند. علی علیه‌السلام فرمود: مردم درباره‌ی این قبر چه می‌گویند؟ حسن بن علی علیه‌السلام عرض کرد: می‌گویند: این، قبر هود پیامبر است که قومش از او سرپیچی کردند و او به این جا آمد و در این جا مرد. علی علیه‌السلام فرمود: آنان دروغ می‌گویند. من از آنان داناترم. این، قبر یهودا فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم است. او نخستین فرزند یعقوب بود. سپس علی علیه‌السلام فرمود: آیا کاردانی در این جا هست؟ پیرمرد کهن سالی را آوردند. علی علیه‌السلام فرمود: خانه‌ات کجاست؟ پیرمرد گفت: در ساحل دریا. علی علیه‌السلام فرمود: کجای جبل احمر؟ پیرمرد گفت: نزدیک آن جا. علی علیه‌السلام فرمود: قوم تو درباره‌ی آن جا (قبر) چه می‌گویند؟ پیرمرد گفت: می‌گویند: قبر ساحری است. علی علیه‌السلام فرمود: دروغ می‌گویند. آن، قبر هود است و این، قبر یهودا نخستین فرزند یعقوب. سپس فرمود، در بیرون کوفه، در آغاز طلوع آفتاب، ۷۰۰۰۰ نفر گرد می‌آیند که بی‌حساب، به بهشت روند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وقعة صفین: ۱۲۶.

### سخن با ابن ملجم

مجلسی رحمه الله از شعبی نقل کرده است:

.. ابن ملجم را دستگیر کردند و نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آوردند. حسن علیه‌السلام به او نگرست و فرمود: وای بر تو، ای دور از

رحمت خدا! ای دشمن خدا! تو امیرمؤمنان علیه‌السلام را کشتی؟ تو امام مسلمانان را از دست ما گرفتی؟ آیا این پاداش اوست که تو را پناه داد و نزدیک ساخت و بر دیگری مقدم داشت؟! ای بدبخت! آیا او برای تو، بد امامی بود که این گونه کیفرش دادی؟! ابن ملجم چیزی نگفت، ولی گریست. حسن علیه‌السلام بر روی پدر افتاد و او را بوسید و گفت: پدرجان! این، کشنده‌ی توست که خدا ما را بر او مسلط کرد. علی علیه‌السلام چون خواب بود، پاسخی نداد. حسن علیه‌السلام نخواست او را بیدار کند.

حسن علیه‌السلام به ابن ملجم رو کرد و فرمود: ای دشمن خدا! آیا این پاداش اوست که تو را پناه داد، و نزدیک ساخت و عطا کرد، و بر دیگران مقدم داشت؟ ای بدبخت‌ترین بدبختان! آیا او برای تو بد امامی بود که این گونه کیفرش دادی؟ آن ملعون گفت: ای ابامحمد! آیا تو کسی را که در آتش است، نجات می‌دهی؟ پس فریاد گریه و شیون مردم برخاست. حسن علیه‌السلام فرمود: آرام باشید. سپس به حذیفه که ابن ملجم را آورده بود، رو کرد و فرمود: چگونه بر این دشمن خدا دست یافتی؟ کجا او را دیدی؟ گفت: مولای من! داستان من با او عجیب است. من دیشب خواب بودم؛ همسرم که از قبیله غطفان است، کنارم بود. من خواب بودم، او بیدار. او فریادی شنید و هاتفی که خبر مرگ امیرمؤمنان علیه‌السلام را می‌داد و می‌گفت: «سوگند به خدا! ارکان هدایت فرو ریخت. سوگند به خدا! نشانه‌های درخشان تقوا نابود شد. پسر عموی محمد مصطفی کشته شد. علی مرتضی کشته شد. بدبخت‌ترین بدبختان او را کشت.»

همسرم مرا بیدار کرد و گفت: امام تو، علی بن ابیطالب علیه‌السلام را کشتند، و تو در خوابی! من پریشان برخاستم و گفتم: وای بر تو! چه می‌گویی؟ خدا دهانت را بشکند! شاید سخن شیطان شنیده‌ای، یا خواب دیده‌ای؟ وای بر تو! امیرمؤمنان علیه‌السلام که گناه و ظلمی بر کسی، نکرده است! او همچون پدری مهربان برای یتیمان و همچون همسری دلسوز برای بیوه‌زنان است. علاوه بر این، چه کسی می‌تواند علی علیه‌السلام را که شیری دلاور، پهلوانی شجاع و جوانمردی بزرگوار است، بکشد؟! او گفت: من چیزی شنیدم که تو نشنیدی، و از چیزی باخبرم که تو نیستی...

حسن علیه‌السلام [بعد از آوردن ابن ملجم و دیدن او] فرمود: سپاس آن خدایی را که ولی خود را یاری کرد و دشمن خود را خوار ساخت. سپس بر روی پدر افتاد و او را بوسید و فرمود: پدرجان! این، دشمن خدا و دشمن توست که خدا ما را بر او مسلط کرد. علی علیه‌السلام چون خواب بود، پاسخی نداد. حسن علیه‌السلام نخواست او را بیدار کند. لحظاتی گذشت و او دیده گشود و فرمود: ای فرشتگان پروردگار! با من مدارا کنید. حسن علیه‌السلام عرض کرد: [پدرجان!] این، دشمن خدا و دشمن تو، ابن ملجم است که خدا ما را بر او مسلط کرد. اینک نزد شماست.

امیرمؤمنان علیه‌السلام چشم گشود و به او، که کتف بسته و شمشیر در گردن بود، نگریست و با صدای ضعیف و شکسته و مشفقانه فرمود: فلانی! گناه بزرگی کردی و اشتباهی عظیم مرتکب شدی. آیا من برای تو، بد امامی بودم که این گونه کیفرم دادی؟ آیا بر تو، مهربان نبودم، تو را بر دیگران مقدم نداشتم، به تو احسان نکردم و بر عطای تو نیفزودم؟ آیا دربارهی تو به من چنین و چنان نمی‌گفتند؟ با این حال، من تو را آزاد گذاردم. و باز عطایم را به تو دادم. با این که می‌دانستم تو - به ناچار - مرا خواهی کشت؛ ولی ای ناجوانمرد! من امید داشتم که از جانب خدا بر تو پیروز شوم و تو از گمراهی‌ات برگردی، اما ای بدبخت‌ترین بدبختان! شقاوت بر تو غلبه کرد و تو مرا کشتی.

ابن ملجم گریست و گفت: ای امیرمؤمنان! آیا تو کسی را که در آتش است، نجات می‌دهی؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: راست گفתי. سپس به فرزند خود حسن علیه‌السلام رو کرد و فرمود: با اسیر خود مدارا کن. به او رحم کن. به او نیکی کن. بر او مهربان باش. آیا نمی‌بینی چگونه چشمانش گود افتاده است، و دلش از هراس و بیم می‌لرزد؟ حسن علیه‌السلام عرض کرد: پدرجان! این لعن شده‌ی تبهکار تو را کشت و ما را داغدار کرد. شما می‌فرمایید: با او مدارا کنیم؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: آری، فرزندم! ما خاندانی هستیم که بر خطاکاران خود، جز کرم و عفو نیفزاییم... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ۲۸۴:۴۲.

## سرزنش کوفیان

مجلسی رحمه الله از شعبی نقل کرده است:

.. ابن ملجم را دستگیر کردند و نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند. حسن علیه السلام به او نگریست و فرمود: وای بر تو، ای دور از رحمت خدا! ای دشمن خدا! تو امیرمؤمنان علیه السلام را کشتی؟ تو امام مسلمانان را از دست ما گرفتی؟ آیا این پادشاه اوست که تو را پناه داد و نزدیک ساخت و بر دیگری مقدم داشت؟! ای بدبخت! آیا او برای تو، بد امامی بود که این گونه کيفرش دادی؟! ابن ملجم چیزی نگفت، ولی گریست. حسن علیه السلام بر روی پدر افتاد و او را بوسید و گفت: پدرجان! این، کشنده‌ی توست که خدا ما را بر او مسلط کرد. علی علیه السلام چون خواب بود، پاسخی نداد. حسن علیه السلام نخواست او را بیدار کند.

حسن علیه السلام به ابن ملجم رو کرد و فرمود: ای دشمن خدا! آیا این پادشاه اوست که تو را پناه داد، و نزدیک ساخت و عطا کرد، و بر دیگران مقدم داشت؟ ای بدبخت‌ترین بدبختان! آیا او برای تو بد امامی بود که این گونه کيفرش دادی؟

آن ملعون گفت: ای ابامحمد! آیا تو کسی را که در آتش است، نجات می‌دهی؟ پس فریاد گریه و شیون مردم برخاست. حسن علیه السلام فرمود: آرام باشید. سپس به حدیفه که ابن ملجم را آورده بود، رو کرد و فرمود: چگونه بر این دشمن خدا دست یافتی؟ کجا او را دیدی؟ گفت: مولای من! داستان من با او عجیب است. من دیشب خواب بودم؛ همسرم که از قبیله غطفان است، کنارم بود. من خواب بودم، او بیدار. او فریادی شنید و هاتفی که خبر مرگ امیرمؤمنان علیه السلام را می‌داد و می‌گفت: «سوگند به خدا! ارکان هدایت فرو ریخت. سوگند به خدا! نشانه‌های درخشان تقوا نابود شد. پسر عموی محمد مصطفی کشته شد. علی مرتضی کشته شد. بدبخت‌ترین بدبختان او را کشت.»

همسرم مرا بیدار کرد و گفت: امام تو، علی بن ابیطالب علیه السلام را کشتند، و تو در خوابی! من پریشان برخاستم و گفتم: وای بر تو! چه می‌گویی؟ خدا دهانت را بشکند! شاید سخن شیطان شنیده‌ای، یا خواب دیده‌ای؟ وای بر تو! امیرمؤمنان علیه السلام که گناه و ظلمی بر کسی، نکرده است! او همچون پدری مهربان برای یتیمان و همچون همسری دلسوز برای بیوه‌زنان است. علاوه بر این، چه کسی می‌تواند علی علیه السلام را که شیری دلاور، پهلوانی شجاع و جوانمردی بزرگوار است، بکشد؟! او گفت: من چیزی شنیدم که تو نشنیدی، و از چیزی باخبرم که تو نیستی...

حسن علیه السلام [بعد از آوردن ابن ملجم و دیدن او] فرمود: سپاس آن خدایی را که ولی خود را یاری کرد و دشمن خود را خوار ساخت. سپس بر روی پدر افتاد و او را بوسید و فرمود: پدرجان! این، دشمن خدا و دشمن توست که خدا ما را بر او مسلط کرد. علی علیه السلام چون خواب بود، پاسخی نداد. حسن علیه السلام نخواست او را بیدار کند. لحظاتی گذشت و او دیده گشود و فرمود: ای فرشتگان پروردگار! با من مدارا کنید. حسن علیه السلام عرض کرد: [پدرجان!] این، دشمن خدا و دشمن تو، ابن ملجم است که خدا ما را بر او مسلط کرد. اینک نزد شماست.

امیرمؤمنان علیه السلام چشم گشود و به او، که کتف بسته و شمشیر در گردن بود، نگریست و با صدای ضعیف و شکسته و مشفقانه فرمود: فلانی! گناه بزرگی کردی و اشتباهی عظیم مرتکب شدی. آیا من برای تو، بد امامی بودم که این گونه کيفرم دادی؟ آیا بر تو، مهربان نبودم، تو را بر دیگران مقدم نداشتم، به تو احسان نکردم و بر عطای تو نیفزودم؟ آیا درباره‌ی تو به من چنین و چنان

نمی گفتند؟ با این حال، من تو را آزاد گذاردم. و باز عطايم را به تو دادم. با این که می دانستم تو - به ناچار - مرا خواهی کشت؛ ولی ای ناجوانمرد! من امید داشتم که از جانب خدا بر تو پیروز شوم و تو از گمراهی ات برگردی، اما ای بدبخت ترین بدبختان! شقاوت بر تو غلبه کرد و تو مرا کشتی.

ابن ملجم گریست و گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو کسی را که در آتش است، نجات می دهی؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: راست گفתי. سپس به فرزند خود حسن علیه السلام رو کرد و فرمود: با اسیر خود مدارا کن. به او رحم کن. به او نیکی کن. بر او مهربان باش. آیا نمی بینی چگونه چشمانش گود افتاده است.، و دلش از هراس و بیم می لرزد؟ حسن علیه السلام عرض کرد: پدرجان! این لعن شده‌ی تبهکار تو را کشت و ما را داغدار کرد. شما می فرمایید: با او مدارا کنیم؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آری، فرزندم! ما خاندانی هستیم که بر خطاکاران خود، جز کرم و عفو نیفزاییم... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ۲۸۴:۴۲.

### سخن امام درباره صلح و جنگ

راوندی می گوید: از حارث همدانی نقل شده است:

پس از آن که علی علیه السلام از دنیا رفت، مردم نزد حسن بن علی علیه السلام آمدند و گفتند: تو جانشین و وصی پدر خود هستی. ما گوش به امر و فرمانبر توایم. اینک فرمانمان ده.

حسن علیه السلام فرمود: دروغ می گوید. سوگند به خدا! شما به کسی که بهتر از من بود، وفا نکردید؛ چگونه به من وفا می کنید؟! چگونه به شما اطمینان کنم؛ در حالی که دلم به شما اطمینان ندارد که راست می گوید؟ پس قرار میان ما و شما، لشکرگاه مدائن! آن جا نزد من آید.

سپس حسن علیه السلام و کسانی که می خواستند حرکت کنند، سوار شدند. بسیاری از کسانی که قول داده بودند حسن علیه السلام را یاری کنند، نیامدند و به قول و وعده‌ی خود وفا نکردند و حسن علیه السلام را همچون امیر مؤمنان علیه السلام فریفتند.

پس حسن علیه السلام برخاست و فرمود: شما مرا فریفتید؛ همان گونه که امام پیش از مرا فریفتید! شما پس از من، همراه کدام پیشوا، به پیکار [دشمنان] برمی خیزید؟ آیا همراه آن کافر ستمگر به نبرد می روید که هرگز به خدا و پیامبرش، ایمان نیاورد، و او و بنی امیه، جز از ترس شمشیر، اظهار اسلام نکردند، و چنانچه از بنی امیه، جز زن سالخورده‌ی دندان ریخته‌ای، نیز نماند، دین خدا را تحریف شده می خواهد؟! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این چنین فرمود. سپس حسن علیه السلام ۴۰۰۰ نفر را به فرماندهی فردی از قبیله‌ی کنده، به سوی معاویه گسیل داشت و به او دستور داد در أنبار، لشکر بزند و تا فرمانش به او نرسد، کاری نکند. فرماندهی سپاه حسن علیه السلام به أنبار رفت و در آن جا اردو زد. معاویه خبردار شد و پیک‌هایی نزد او فرستاد، و به او نوشت: اگر نزد من آیی، فرمانداری بخشی از نواحی شامات یا جزیره را که ارزش تو را ندارد، به تو می سپارم. و برایش پانصد هزار درهم فرستاد. کندی - این دشمن خدا - پول را گرفت، و از حسن علیه السلام روی برگرداند و با ۲۰۰ نفر از یاران و خاندان خود، به معاویه پیوست.

خبر به امام علیه السلام رسید، به سخن برخاست و فرمود: این کندی است که به سوی معاویه رفت و به من و شما خیانت کرد. و من پی در پی به شما گفتم که وفا ندارید و بندگان دنیا بید. اینک کسی دیگر را به جای او می فرستم؛ با این که می دانم او نیز با من و شما، همان کند که رفیقش کرد، و درباره‌ی ما از خدا نمی ترسد.

پس حسن علیه‌السلام فردی از قبیله‌ی مراد را همراه ۴۰۰۰ نفر، گسیل داشت و در محضر مردم، از او خواست [که خیانت نکند] و بر آن تأکید کرد و به او فرمود: به زودی، همچون کنده‌ی، خیانت خواهی کرد! او با سوگندهایی - که کوه‌ها تاب آن‌ها را ندارند - قسم یاد کرد که چنین نمی‌کند. حسن علیه‌السلام فرمود: او نیز خیانت خواهد کرد.

فرمانده‌ی سپاه حسن علیه‌السلام به اُتبار رسید. معاویه پیک‌هایی نزد او فرستاد و همان سخنان پیشین را برای او نوشت، و برایش ۵۰۰۰۰۰ درهم فرستاد، و به هر بخش از نواحی شامات و جزیره که خواهد، آرزومندش کرد. او نیز از حسن علیه‌السلام روی برگرداند و نزد معاویه رفت، و به پیمان‌ها و سوگندهای خود وفا نکرد. خبر به حسن علیه‌السلام رسید؛ برخاست و فرمود: من پی‌درپی به شما گفتم که شما برای خدا به هیچ پیمانی وفا نمی‌کنید. اینک این رفیق شما، مرادی است که به من و شما خیانت کرد و به معاویه پیوست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۴۵۷۴.

### سخن امام حسن در مجلس معاویه

دیلمی می‌گوید:

حسن بن علی علیه‌السلام پس از وفات پدرش، برای اصحاب خود، سخن گفت و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود: سوگند به خدا! خواری و کاستی، ما را از نبرد با شامیان بازداشت، بلکه ما با سلامتی [دل] و بردباری با آنان پیکار می‌کردیم. پس سلامتی [دل] به سبب دشمنی و بردباری به سبب بی‌تابی فرسوده شد. شما با ما [به سوی دشمن] می‌شتافتید؛ در حالی که دین شما، پیش روی دنیای شما بود. اینک دنیایتان، پیش روی دینتان است. ما برای شما بودیم و شما برای ما، ولی امروز علیه ما هستید. اینک بر این حالتید که دو نوع کشته را می‌شمارید: کشته‌ی صفین، که بر آن می‌گریید و کشته‌ی نهروان، که خونش را می‌طلبید. آن که گریان است، دست از یاری برداشته و آن که خونخواه است، شورشگر است.

همانا معاویه ما را به چیزی فراخوانده است که عزت و عدالت در آن نیست. اگر شما زندگی دنیا را می‌خواهید، پیشنهادش را بپذیریم و این خار در چشم را تحمل کنیم و اگر مرگ [و حیات اخروی] را می‌خواهید، آن را در راه خدا [انجام داده] ارزانی داریم و او را نزد خدا، به داوری بریم.

پس همه‌ی مردم فریاد زدند: ما ادامه‌ی زندگی را می‌خواهیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اعلام الدین: ۲۹۲.

### سخن امام حسن پس از بیعت

ابن اعثم می‌گوید:

سپس معاویه گفت: ای مردم! پیش از ما هیچ امتی - پس از پیامبر خود - در چیزی اختلاف نکرد مگر آن که باطل گرایان آن، بر

حق گرایان چیره شدند، جز این امت؛ زیرا خدای تعالی، نیکان این امت را بر اشرار آن و حق گرایان آن را بر باطل گرایانش چیره ساخت تا نعمتی را که بر آنان احسان فرموده بود، تمام کند. اینک حق در جای خود قرار گرفت و من با شما پیمان‌هایی بستم که خواستم با آن، الفت و وحدت و مصلحت امت پدید آید و آتش جنگ خاموش شود. اکنون خدا برای ما یک پارچگی را پدید آورد و خواسته‌ی ما را [برآورد، و] عزت داد. پس هر پیمانی که با شما بستم، مردود و هر وعده‌ای که به کسی دادم، زیر پاهای من است.

مردم از سخن معاویه برآشفتنند و سر و صدا راه انداختند و به معاویه ناسزا گفتند و آهنگ کشتش کردند. نزدیک بود فتنه‌ای رخ دهد، که معاویه ترسیده و از گفتار خود سخت پشیمان شد.

مسیب بن نجبه نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمد و عرض کرد: نه، به خدا سوگند [باور ندارم]! خدا مرا فدایت کند! هنوز در شگفتم که چگونه با معاویه بیعت فرمودی؛ با این که ۴۰۰۰۰ شمشیر همراه خود داشتی؟! چرا برای خود و خاندان و شیعیان، عهد و پیمان آشکار نگرفتی؟ او پیمانی بسته است که [تنها] میان تو و اوست، و اینک این سخنان را می‌گوید. سوگند به خدا! از این سخنان، جز تو کسی را در نظر ندارد.

حسن علیه‌السلام فرمود: مسیب! همین طور است؛ اکنون چه فکر می‌کنی؟ مسیب گفت: سوگند به خدا! من مصلحت را این می‌بینم که به آنچه بودی، بازگردی و بیعت را بشکنی که او بیعت میان تو و خود را شکست! حسن بن علی علیه‌السلام به معاویه نگریست. معاویه در هراس و بی‌تابی بود. حسن بن علی علیه‌السلام مردم را آرام کرد و فرمود:

مسیب! پیمان‌شکنی، شایسته‌ی ما نیست و خیری ندارد. اگر در این بیعت، دنیا را می‌خواستم [قطعا با او می‌جنگیدم؛ زیرا] معاویه در برخورد [و درگیری]، از من شکیب‌تر نیست، و در هنگامه‌ی نبرد، از من پایدارتر نیست و چون کارزار، ماندگار گردد، از من نیرومندتر نخواهد بود؛ لیکن با این بیعت، مصلحت شما و بازداشتن از درگیری شما را می‌خواستم. پس به قضای خداوند، خشود باشید و کار را به خدا واگذارید؛ تا نیکوکار، آسوده گردد و از شر تبهکار، در امان باشد.

در همین هنگام که حسن بن علی علیه‌السلام با مسیب سخن می‌گفت، یک نفر از کوفیان به نام عبیده بن عمرو کندی، که در چهره‌اش زخمی ناجور بود، وارد شد. حسن علیه‌السلام او را شناخت و به او فرمود: برادر کندی! چرا صورتت زخمی است؟ گفت: این، ضربتی است که در سپاه قیس بن سعد (از سپاه معاویه) خوردم.

حجر بن عدی کندی گفت: هان، سوگند به خدا! دوست داشتم همه می‌مردیم و این روز را نمی‌دیدیم زیرا ما به آنچه [پیش آمد و] دوست نداشتیم، خوار و زبون شدیم، و آنان به آنچه [به دست آوردند و] دوست داشتند، شادمان شدند.

چهره‌ی حسن علیه‌السلام برافروخته شد و از مجلس معاویه برخاست و به منزل رفت. سپس سراغ حجر بن عدی فرستاد و او را خواست و فرمود: حجر! من در مجلس معاویه، سخن تو را شنیدم. این گونه نیست که همه چون تو بخواهند و چون تو بیان‌دیشند. من این کار را جز برای بقای شما [و دین شما] انجام ندادم و «خدای تعالی، هر زمان در کاری است».

هنگامی که حسن علیه‌السلام با حجر بن عدی سخن می‌گفت، سفیان بن لیل بهمی وارد شد و گفت: سلام بر تو ای خوارکننده‌ی مؤمنان! امر خطیری مرتکب شدی. چرا نجنگیدی تا همه بمیریم؟!

امام فرمود: فلانی! رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا برایش، از پادشاهی بنی‌امیه، پرده برداشتند و او آنان را دید که یکی پس از دیگری، بر منبرش بالا می‌روند و این، بر او گران آمد. پس خدای متعال این آیات را فرستاد و فرمود: «انا انزلناه فی لیلة القدر - و ما أدراک ما لیلة القدر - لیلة القدر خیر من ألف شهر» [۱] خدا می‌فرماید: شب قدر از هزار ماه سلطنت بنی‌امیه، بهتر است. حسین علیه‌السلام به برادر خود، حسن علیه‌السلام رو کرد و فرمود: سوگند به خدا! اگر همه‌ی آفریده‌ها گرد آیند و بخواهند جلوی آنچه انجام شده را بگیرند، نمی‌توانند. من [نیز مثل شما] بیعت را نمی‌خواستم، ولی دوست ندارم تو را که برادر و یار و امام من

هستی، ناراحت کنم.... مسیب گفت: فرزند رسول خدا! این که حکومت به معاویه رسید، بر ما گران نیست؛ ما نگرانیم که پس از این، به شما (خاندان نبوت) ستم شود. اما [بر] ما (اصحاب) باکی نیست؛ زیرا به ما نیاز دارند و به زودی، هر چه بتوانند دوستی ما را می‌جویند.

حسن علیه‌السلام فرمود: مسیب! گناهی بر تو نیست؛ زیرا هر که قومی را دوست دارد، با آنان خواهد بود.

سپس معاویه و یارانش به شام کوچ کردند و حسن بن علی علیه‌السلام در حالی که بیمار بود، با همراهان خود به مدینه رفت. [۲]. شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از ابو عمر زاذان نقل کرده است:

پس از آن که حسن بن علی علیه‌السلام با معاویه سازش کرد، معاویه مردم را جمع کرد و بر منبر رفت و گفت: حسن بن علی، مرا شایسته‌ی خلافت دید و خود را شایسته ندید. پس از آن که سخنش تمام شد، حسن علیه‌السلام که یک پله پایین تر بود، برخاست و خدا را آن گونه که شایسته بود، ستود و از مباحله یاد کرد و فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از «أنفس»، پدرم را [برای مباحله] آورد، و از «أبناء»، من و برادرم را و از «نساء»، مادرم را. ما خاندان او، برای اویم، و او از ما، و ما از اویم. و چون آیه‌ی تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در کسای خیری ام سلمه گرد آورد، و فرمود: «خدایا! اینان خاندان و دودمان من‌اند، پلیدی [و ناپاکی] را از ایشان بزد، و پاک و پاکیزه‌شان گردان»، و [در آن زمان] در زیر کساء کسی جز من و برادر و پدر و مادرم نبود. و در مسجد برای کسی، نطفه‌ی فرزندی بسته نشد، و زاده نشد جز پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرم، که این، اکرام و تفضلی از خدا بر ماست.

و شما از منزلت ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاهید. او مأمور شد تا درهای منازل به [داخل] مسجد را ببندد، و درها را بست و در خانه‌ی ما را باز گذاشت. علت این کار را از او پرسیدند، فرمود: «من از پیش خود، آن‌ها را نبستم و این را بازنگذاشتم، بلکه خدای سبحان فرمود تا آن‌ها را ببندم، و این را باز بگذارم.»

و اینک معاویه می‌پندارد که من او را شایسته‌ی خلافت دیدم و خود را شایسته ندیدم. او دروغ می‌گوید! ما بنا بر کتاب خدا و فرموده‌ی پیامبرش، از خود مردم، به مردم، سزاوارتریم. از روزی که خدا پیامبرش را [نزد خود] برد، ما (خاندان نبوت) پیوسته مورد ستم بودیم. پس خدا میان ما و آنان داوری کند که در حق ما ستم کردند و با زور بر ما حکم راندند و مردم را علیه ما شوراندند و سهم فیء ما را بازداشتند، و مادر ما را از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او نهاده بود، منع کردند.

و به خدا سوگند یاد می‌کنم، چنان چه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم با پدرم بیعت می‌کردند، آسمان، باران [رحمت] خود را، بر ایشان می‌بارید و زمین، برکات خود را می‌داد، و [دیگر]، تو [ای معاویه] در آن طمع نمی‌کردی. پس چون از معدن [و جایگاه اصلی] خود بیرون شد، قریش در آن به کشمکش پرداختند و آزاد شده‌ها و فرزندان آزاد شده‌ها؛ تو، و یارانت در آن طمع کردید، با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «هیچ امتی کار خود را به کسی که بین‌شان داناتر از او باشد، نسپرد مگر آن که امورشان در فرومایگی [و تباهی] افتد تا برگردند.»

و بنی اسرائیل، هارون را رها کردند - با این که می‌دانستند او، جانشین موسی است - و از سامری پیروی کردند، و این امت نیز پدرم را رها کرد و با غیر او بیعت کرد؛ با این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که فرمود: «تو [ای علی!]، از نظر من، همچون هارون از نظر موسی هستی، مگر در پیامبری»، و با این که دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، پدرم را [به خلافت] نصب کرد و فرمود تا حاضران آن را به اطلاع غائبان برسانند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله - با این که قوم خود را به خدای متعال فرامی‌خواند - از آنان فرار کرد تا به غار رفت. و چنان چه یارانی می‌یافت، فرار نمی‌کرد. پدر من نیز چون آنان را سوگند داد [که به بیراهه نروند] و از آنان یاری خواست، و یاری‌اش نکردند [دست کشید. و خدا هارون را] چون قوم او، ناتوان شمردند، و نزدیک بود که او را بکشند - [از جانب خود] آزاد گذاشت، و پیامبر صلی الله علیه و آله را - چون داخل غار شد و



یارانی نیافت - آزاد گذاشت، و به همین سان، پدرم و مرا که امت رهایم کرد و با تو - ای معاویه! - بیعت کرد، از جانب خدا، دستم باز است. و همانا این‌ها، سنت‌ها و نمونه‌هایی است که یکی پس از دیگری می‌آید.

هان، ای مردم! اگر شما شرق و غرب جهان را بگردید تا کسی را پیدا کنید که زاده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، جز من و برادرم پیدا نمی‌کنید، و اینک من [به این روز افتاده‌ام که] با این، بیعت می‌کنم! «و نمی‌دانم شاید او برای شما، فتنه و تا چندگاهی، وسیله‌ی برخورداری باشد [۳]»، [۴].

و نیز شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام، از امام سجاد علیه السلام، نقل کرده است: چون حسن بن علی علیه السلام، تصمیم بر صلح گرفت، آمد با معاویه دیدار کرد و چون [در جمع مردم] نزد هم گرد آمدند، معاویه به سخن برخاست و بر منبر رفت، و خواست تا حسن یک پله پایین تر بایستد. سپس به سخن آمد و گفت: ای مردم! این حسن بن علی، و فرزند فاطمه است که ما را شایسته‌ی خلافت دید و خود را شایسته ندید، و اینک با اختیار خود آمده است تا بیعت کند. سپس معاویه گفت: حسن! بایست [و سخن بگو]. حسن علیه السلام برخاست و فرمود: سپاس خدا را که بندگان معترف [و مطیع] خود را - در برابر نعمت‌ها، و پی‌درپی بودن آن‌ها، سختی‌ها و بلاهای برگشته از کاردان‌ها و غیر کاردان‌ها - به ستایش خود خواند؛ زیرا با جلال و کبریایی و علو مرتبه‌ی خود، از رسیدن او هام [و عقول آدمیان] به [حقیقت وجود و] جاودانگی‌اش، ابا دارد. و [کنه ذاتش]، از دسترس پندار ژرف مخلوقان و نیز غیب مستورش، از تدابیر عقول خردورزان، به دور است.

و شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست؛ آن خدایی که در ربوبیت و وجود و وحدانیت خود، یگانه و بی‌نیاز بی‌شریک، و بی‌همتایی بی‌دستیار است. و گواهی می‌دهم محمد، بنده و پیامبر اوست که خدا او را انتخاب کرد و برگزید و پسندید و فرستاد تا دعوت کننده‌ی به حق و چراغ فروزان باشد و بندگان را از آنچه می‌ترسند، بیم‌دهنده، و به آنچه آرزو می‌کنند، مژده دهنده باشد؛ پس امت را پند داد و از روی رسالت [و وحی]، با ایشان سخن گفت، و درجات پرکاران [راه خدا] را آشکار کرد؛ شهادتی که بر آن بمیرم و محشور شوم، و در آخرت، با آن تقرب جویم و خرسند شوم.

مردم! شما دل و گوش دارید، پس آنچه می‌گویم، بشنوید و دقت کنید. ما خاندانی هستیم که خدا ما را با اسلام، گرامی داشت؛ و ما را انتخاب کرده و برگزید؛ و «رجس» را از ما زدود؛ و به پاکی ویژه‌ای، پاک کرد؛ و «رجس» همان شک است، پس در حقانیت خدا، و دین او هرگز دودل نمی‌شویم. و ما را از هر کاستی و گمراهی پاکیزه ساخت، در حالی که تا آدم علیه السلام از زلال شدگانیم، و این نعمت اوست. مردم هرگز دو دسته نشدند مگر آن که ما را در بهترین‌شان قرار داد. پس کارها انجام نگرفتند، و روزگاران سرآمدند تا این که خدا، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و به رسالت خود برگزید و کتاب خود را به او نازل کرد؛ سپس به او فرمود تا مردم را به سوی خدای عزوجل دعوت کند. پدر من، اولین کسی بود که خدا و پیامبرش را پاسخ داد، و اولین کسی بود که ایمان آورد و خدا و رسولش را تصدیق کرد. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است، و شاهده‌ی از [خویشان] او، پیرو اوست...» [۵]، و رسول خدا صلی الله علیه و آله، همان فرد و پدرم، همان شاهد است. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به پدرم دستور داد به مکه برود و در موسم حج، ابلاغ برائت کند، به او فرمود: «علی جان! آیات برائت را تو ببر؛ زیرا به من [از جانب خدا] دستور داده شده است که آن را جز من یا فردی از من، نبرد و تو همان فردی، ای علی!» پس علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله از اوست.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون میان او و برادرش، جعفر بن ابیطالب، و غلامش زید بن حارثه، درباره‌ی دختر حمزه داوری کرد، به او فرمود: «اما، ای علی! تو از من هستی و من از تو هستم، و تو پس از من، مولای هر مؤمنی». پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشاپیش، پدرم را تصدیق فرمود، و خود از او حمایت کرد. و در هر جایی، پیوسته او را مقدم می‌داشت و برای هر کار

سختی، به سبب اطمینان و آرامشی که از او داشت، او را می‌فرستاد؛ زیرا می‌دانست که او برای خدا و پیامبرش، خیرخواه و نزدیک‌ترین مقربان است. خدای عزوجل فرمود: «و سبقت گیرندگان، پیشتانند؛ آنانند همان مقربان خدا» [۶] و پدرم، پیشتاز پیشتان، و نزدیک‌ترین نزدیکان به خدای عزوجل و پیامبرش بود. خدای متعال فرمود: «کسانی از شما که پیش از فتح [مکه]، انفاق و جهاد کرده‌اند، [با دیگران] یک‌سان نیستند؛ آنان درجه‌ای بزرگ‌تر دارند» [۷].

پدرم اولین مسلمان و مؤمن، و اولین مهاجر، و پیوسته‌ی به خدا و رسول، و اولین انفاق‌کننده‌ی در حد توان بود. خدای سبحان فرمود: «و کسانی که بعد از آنان آمدند، می‌گویند: پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن، بر ما پیشی گرفتند، ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، هیچ‌گونه کینه‌ای مگذار. پروردگارا! به راستی که تو رؤوف و مهربانی» [۸] پس مردم از همه‌ی امت‌ها - به سبب پیشتازی پدرم در ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله - برایش استغفار کنند و این، از آن روست که در ایمان، هیچ کس بر او سبقت ندارد، و خدای متعال فرمود: «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند [خدا از ایشان خشنود، و آنان نیز از او خشنودند.]» [۹].

و پدرم پیشگام پیشگامان است، و همان گونه که خدای عزوجل، پیشگامان را بر جامندگان و پس ماندگان فضیلت داده، پیشگام پیشگامان را نیز بر پیشگامان، فضیلت بخشیده است.

و خدای عزوجل فرمود: «آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده [و در راه خدا جهاد می‌کند]؟» [۱۰] و پدرم همان ایمان آورنده‌ی به خدا و روز جزا و همان جهاد‌کننده‌ی به حق در راه خداست، و این آیه در شأن او نازل شده است.

و از جمله‌ی کسانی که به [دعوت] رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ دادند، عموی او، حمزه و پسر عموی او، جعفر بود، که هر دو در میان کشتگان فراوانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، به شهادت رسیدند - خدا از هر دو خشنود باد - و خدا از میان همه، حمزه را «سالار شهیدان» قرار داد، و برای جعفر، دو بال آفرید که با آن، همراه فرشتگان، هرگونه که بخواهد، پرواز کند. این، به علت جایگاه و منزلت آنان و قرابتی بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان شهدا، تنها بر حمزه بود که نماز را با هفتاد تکبیر خواند.

و همین طور، خدای متعال برای زنان نیکوکار پیامبر صلی الله علیه و آله، دو برابر پاداش، و برای زنان گنهکار وی، دو برابر گناه مقرر داشت، به سبب جایگاهی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دارند. و نیز هر نماز در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را برابر هزار نماز در مساجد دیگر - بجز مسجد ابراهیم خلیل در مکه - قرار داد، و این نیز به سبب جایگاهی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد پروردگار خود دارد.

و خدای عزوجل، صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را بر همه‌ی مؤمنان واجب فرمود. گفتند: ای رسول خدا! چگونه صلوات بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگوئید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد». پس بر هر مسلمانی، واجب قطعی است که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله، بر ما نیز صلوات فرستد. و خدای متعال خمس غنائم را برای پیامبر خود، حلال کرد و آن را در کتاب خود برای او واجب فرمود، و از آن، برای ما نیز همان را واجب کرد که برای او واجب شمرد، و صدقه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام فرمود، و آن را بر ما نیز حرام شمرد. پس - سپاس خدا را - که ما را در همان [صف] داخل کرد که پیامبرش را، و از آن [صف] بیرون برد، و پاکیزه ساخت که او را. این، کرامت و فضیلتی است که خدای عزوجل با آن، ما را بر دیگران گرامی داشته است.

و چون کافران اهل کتاب با محمد صلی الله علیه و آله مواجه کردند و به انکارش پرداختند، خدای متعال فرمود: «پس [به اینان] بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و خویشان نزدیکمان، و خویشان نزدیکتان را فراخوانیم، سپس مباحله کنیم، و

لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» [۱۱]، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از بین «خویشان نزدیک خود»، پدرم را، و از بین «پسران»، من و برادرم را، و از بین «زنان»، مادرم (فاطمه علیها السلام) را از میان همه‌ی مردم برگزید [و برای مباحثه آورد]. پس ما خاندان گوشت، خون و جان پیامبریم، و ما از اویم و او از ماست.

و خدای متعال فرمود: «همانا خدا می‌خواهد که پلیدی و [ناخالصی] را از شما خاندان [پیامبر] بزداید، و شما را به پاکی ویژه‌ای، پاکیزه کند.» و چون آیه‌ی تطهیر نازل شد در همان روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره‌ی ام‌سلمه، ما: (من، برادرم، مادرم و پدرم) را در محضر خود، در زیر کسای خیری ام‌سلمه گرد آورد و فرمود: «خدا یا! اینان، اهل بیت من هستند و اینان، خاندان و دودمان من هستند. پس رجس را از ایشان بزدا، و پاکی [و خلوص] ویژه را عطایشان فرما» [۱۲] ام‌سلمه - که خدا از او خشنود باد - عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من نیز همراه آنان شوم؟ رسول خدا فرمود: «خدا تو را رحمت کند! تو بر خیر و به سوی خیری و چقدر من از تو راضی‌ام؛ ولی این، ویژه‌ی من و آنان است».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن زمان، تا زمانی که خدا او را به سوی خود برد، هر روز هنگام سپیده‌ی فجر، به سراغ ما می‌آمد و می‌فرمود: «نماز! خدا شما را رحمت کند. (انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد تا همه‌ی درهایی را که به مسجدش راه داشت، ببندند جز در خانه‌ی ما را. علت این کار را که از آن حضرت پرسیدند، فرمود: «من این کار را از جانب خود نکردم، بلکه از وحی (خدا) پیروی کردم؛ خدا فرمود که همه‌ی درها بسته شود و در خانه‌ی علی باز بماند.» پس از آن، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله، نطفه‌ای بسته نشد و فرزندی به دنیا نیامد جز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم، علی بن ابیطالب علیه السلام. و این، کرامت و فضل ویژه‌ای از خدای متعال بر ما بود. و این، در خانه‌ی پدرم، کنار در خانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله (در مسجد النبی صلی الله علیه و آله) است، [که همه می‌بینید]. و خانه‌ی ما، میان خانه‌های رسول خدا است و این، از آن روست که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود تا مسجد خود را بسازد، و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن، ۱۰ خانه [نیز] ساخت که ۹ خانه برای فرزندان و همسران او بود و دهمین خانه - که میانه‌ی آنهاست - برای پدرم. اینک، آن بر سر راه [شما] برجاست [که می‌بینید]، و «بیت»، همان مسجد پاکیزه‌ی رسول خداست و آن، همان است که خدا (در آیه‌ی تطهیر) فرمود: «اهل البیت»؛ پس ما ایم اهل البیت، و ما ایم آن کسانی که خدا پلیدی و [ناخالصی] را از ما زدود، و به ما پاکی ویژه عطا کرد.

هان، ای مردم! اگر من، سالی و باز سال دیگری بایستم و از آن فضایی که خدای سبحان، به ما عطا فرموده - و نیز در کتاب خود و زبان پیامبرش، و ویژه‌ی ما ساخته است - یاد کنم، نمی‌توانم آنها را شمارش کنم. من فرزند آن پیامبر بیم‌دهنده‌ی مژده‌دهنده، و چراغ تابانم که خدا او را رحمت جهانیان قرار داد، و پدرم، علی علیه السلام مولای مؤمنان و همانند هارون است. معاویه بن صخر می‌پندارد که من او را شایسته‌ی خلافت دیدم، و خود را شایسته ندیدم. او دروغ می‌گوید! سوگند به خدا! من بنا بر کتاب خدا و فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله، از همه‌ی مردم، به خودشان سزاوارترم جز این که ما (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، پیوسته، خوفناک و مورد ستم و آزار بوده‌ایم. پس خدا داوری کند میان ما و آنان که در حق ما ستم کردند؛ بر گرده‌ی ما فرود آمدند، مردم را بر دوش ما سوار کردند، سهم قرآنی ما از «فیء» را منع کردند و ارث پدری مادر ما (فاطمه علیها السلام) را ندادند.

ما از کسی نام نمی‌بریم. ولی پی‌درپی به خدا قسم می‌خورم که اگر مردم از خدای سبحان و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنیدند (و حق را به اهلش می‌سپردند) آسمان، باران خویش را به آنان هدیه می‌کرد و زمین، برکات خود را می‌داد، و در این امت، دو شمشیر [برابر هم نمی‌ایستاد و] دم اختلاف نمی‌کرد، و تا قیامت، سرسبز و خرم، (از حکومت) بهره می‌بردند، و دیگر تو - ای معاویه! - در آن طمع نمی‌کردی؛ و لیکن چون - در گذشته - از جایگاه اصلی خود خارج شد، و از پایگاه‌های خود دور شد، قریش در آن به

کشمکش پرداختند و همچون توپ آن را به هم پاس دادند، تا آن جا که تو نیز - ای معاویه! - و یارانت در آن طمع کردید؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ امتی کار خود را به کسی که در میان آنان داناتر از او باشد، نسپرد مگر آن که امورشان، پیوسته در تباهی و فرومایگی افتد، تا برگردد.»

و بنی اسرائیل - که اصحاب موسی علیه السلام بودند - هارون را که برادر و جانشین و وزیر او بود، رها کردند و به گوساله چسبیدند و از سامری اطاعت کردند؛ با این که می دانستند هارون، جانشین موسی است. مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که به پدرم فرمود: «او از نظر من، همچون هارون از نظر موسی است؛ جز این که پس از من، پیامبری نیست.» و نیز در غدیر خم، دیدند و شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به جانشینی خود نصب کرد و مردم را به ولایت او فراخواند، و فرمود تا (این خبر مهم را) حاضران به غائبان برسانند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله - آن زمان که مشرکان مکه گرد آمدند تا بر او، که ایشان را به سوی خدا دعوت می کرد، مکر کنند - چون یآوری نداشت - از بیم آنان، از مکه بیرون آمد و به غار رفت، و اگر یاورانی می داشت، با آنان جهاد می کرد. و پدر من نیز - چون اصحاب خود را سوگند داد و از آنان یاری خواست و به دادش نرسیدند و یاری اش نکردند - (از خلافت) دست کشید، و چنانچه یاورانی داشت، تسلیم نمی شد. او نیز همچون پیامبر صلی الله علیه و آله، (از جانب خدا)، دستش باز بود. و اینک، این امت، مرا رها کرده اند، و با تو - ای فرزند حرب! - بیعت کرده اند، و چنانچه من بر ضد تو، یاورانی مخلص می یافتم، با تو بیعت نمی کردم. و خدای عزوجل هنگامی که مردم، هارون را ضعیف شمردند و با او دشمنی کردند، او را (از جانب خود) در آزادی قرار داد. این چنین من و پدرم - چون امت، ما را رها کردند و با دیگران بیعت کردند، و یاورانی نداشتیم - در آزادی هستیم. همانا این ها، سنت ها و نمونه هایی است که یکی پس از دیگری فرامی رسد.

هان، ای مردم! شما اگر میان مشرق و مغرب را جست و جو کنید تا کسی را که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله، و پدرش وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، پیدا کنید، جز من و برادرم را پیدا نخواهید کرد. از خدا بترسید و بعد از این سخنان، گمراه نشوید؛ اما چگونه و کجا شما این کار را خواهید کرد؟!

و با اشاره به معاویه، فرمود: آگاه باشید! من با این [فرد] بیعت کردم، «و نمی دانم، شاید او برای شما فتنه، و تا چندگاهی وسیله‌ی برخورداری باشد.» [۱۳].

هان، ای مردم! واگذاری حق خود، عیب نیست؛ حق دیگران را گرفتن، عیب است. هر کار درستی، سودبخش است و هر کار نادرستی، زیان بخش. آن قضیه رخ داد، «و ما (داوری) آن را به سلیمان فهمانیدیم» [۱۴]، پس او سود کرد. و داوود زیان ندید.... هان، ای مردم! بشنوید و دقت کنید و از خدا بترسید و برگردید، و از شما چه دور است که به سوی حق برگردید؛ در حالی که روی گردانی از حق، بر شما چیره گشته و سرکشی و انکار، به جانتان رسیده است؟! «آیا ما باید شما را در حالی که بدان اکره دارید، به آن وادار کنیم؟» [۱۵] والسلام علی من اتبع الهدی.

راوی می گوید: معاویه گفت: سوگند به خدا! حسن پایین نیامد تا این که زمین را بر من تیره ساخت، و تصمیم داشتم به او حمله کنم، سپس دیدم خاموش ماندن، نزدیک تر به عافیت است. [۱۶].

ابن ابی الحدید می گوید:

ابوالحسن مدائنی نقل کرده است: پس از صلح، معاویه از حسن بن علی علیه السلام خواست کرد که با مردم سخن گوید. او پذیرفت. پس او را سوگند داد و تختی نهاد و او بر آن نشست و فرمود:

سپاس آن خدایی را که در پادشاهی خود، یگانه است و در پروردگاری خود، بی نظیر، و سلطنت را به هر که خواهد، عطا کند و از هر که خواهد، بستاند و سپاس آن خدایی را که به وسیله‌ی ما، مؤمن شما را گرامی داشت، و اول شما را از شرک بیرون آورد، و

خون آخر شما را حفظ کرد. پس آزمون دیروز و امروز ما برای شما، بهترین آزمون است؛ چه سپاسگزار باشید، چه ناسپاس. هان، ای مردم! پروردگار علی علیه‌السلام چون او را نزد خود برد، به او داناتر بود، و او را با فضیلتی امتیاز بخشیده بود که همانند آن را هرگز سراغ نداشتید، و پیشینه‌ای برای آن نداشتید. پس هیهات، هیهات (که پیدا کنید)!

چه بسیار که کارها را برای او زیر و رو کردید تا خدا او را - که همنشین شما بود - بر شما برتری داد. او در بدر و جنگ‌های دیگر، با شما جنگید و آب تیره‌ی (شکست) را جرعه جرعه، بر شما نوشانید. از گل چسبنده‌ی (درماندگی)، شما را سیراب کرد و از گردن‌فرازی، شما را به زیر کشید و (سخت) اندوهگین ساخت. پس، از این که کینه‌ی او را (به دل) دارید، نباید شما را ملامت کرد.

سوگند به خدا! تا آن زمان که سروران و رهبران امت محمد از بنی‌امیه باشند، روزگار خوش نخواهند دید، و خدا - در اثر پیروی شما از طاغوت‌ها، و گرایش شما به شیاطین خود - فتنه‌ای به سوی شما روانه کرد که از آن باز ننمایید تا نابود شوید. من آنچه گذشت و آنچه می‌آید از رفتار قهرآمیز شما و ظالمانه‌ی داوری نمودنتان، همه را به حساب خدا می‌گذارم. سپس فرمود: کوفیان! دیروز کسی از شما مفارقت کرد (و به دیدار حق شتافت) که تیری از تیراندازهای خداوند بود و بر (قلب) دشمنان خدا می‌نشست؛ کیفی بر تبه‌کاران قریش بود و پیوسته گلویشان را می‌فشرد. (همچون کابوسی) بر جانشان می‌نشست، سرزندی در کار خدا نداشت، خیانت در مال خدا نمی‌کرد، و در جنگ با دشمنان خدا، کنار نمی‌کشید. همه‌ی دانش‌های بلند و دور از دسترس قرآن و نیز احکام ظاهری آن، به او داده شده بود. [خدا] او را فراخواند و پاسخ گفت، و راهبری کرد و پیروی نمود، و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نهراسید. پس صلوات و رحمت خدا بر او باد.

سپس پایین آمد و معاویه (خود را سرزنش کرد و) گفت: شتاب‌کننده، خطا کرد یا در شرف خطاست؛ آرام و متین، بی‌خطا ماند یا در شرف بی‌خطایی است. من از سخنانی حسن چه می‌خواستم؟! [۱۷].

پی نوشت‌ها:

[۱] قدر: ۳ - ۱.

[۲] الفتح ۳ و ۴: ۲۹۵.

[۳] انبیاء: ۱۱۱؛ (و ان أدری لعله فتنة لكم و متاع الی حین).

[۴] امالی: ۵۵۹، ح ۳۱۷۱.

[۵] هود: ۱۷؛ (أفمن كان علی بینة من ربه و يتلوه شاهد منه).

[۶] واقعه: ۱۷؛ (و السابقون السابقون - أولئك المقربون).

[۷] حدید: ۱۰؛ (لا یستوی منکم من أنفق من قبل الفتح و قاتل أولئک أعظم درجة).

[۸] حشر: ۱۰؛ (و الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم).

[۹] توبه: ۱۰۰؛ (و السابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم باحسان).

[۱۰] توبه: ۱۹؛ (أجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر).

[۱۱] آل عمران: ۶۱؛ (فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین).

[۱۲] احزاب: ۳۳؛ (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا).

[۱۳] انبیاء: ۱۱۱؛ (و ان أدری لعله فتنه لكم و متاع الی حین).

[۱۴] انبیاء: ۷۹؛ (ففهمناها سلیمان).

[۱۵] هود: ۲۱۸؛ (أنلزمكموها و أنتم لها کارهون).

[۱۶] امالی: ۵۶۱، ح ۱۱۷۴.

[۱۷] شرح ابن ابی الحدید ۲۸: ۱۶.

### سخن امام حسن درباره حوادث آینده

مجلسی رحمه الله از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

چون امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، در نخيله نشستند و معاویه گفت: ابا محمد! به من گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، [خرمای] نخلها را تخمین می زد، آیا شما چنین علمی داری؟ شیعیان شما عقیده دارند که هیچ دانشی، نه در زمین و نه در آسمان، از شما پنهان نیست.

امام حسن علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانۀ پیمانۀ تخمین می زد و من شماره شماره.

معاویه گفت: این نخل، چقدر خرما دارد؟

امام حسن علیه السلام فرمود: چهار هزار و چهار خرمای نارس.

مجلسی رحمه الله دنباله‌ی روایت را از ابن عباس جوهری این چنین نقل کرده است: معاویه دستور داد تا خرماها را از درخت کنند و شمردند. چهار هزار و سه دانه بود. امام حسن علیه السلام فرمود: سوگند به خدا! به من دروغ نگفته اند؛ من نیز دروغ نگفتم. پس نگریستند و دیدند آن یک دانه، در دست عبدالله بن عامر بن کریز است.

سپس، امام حسن علیه السلام فرمود: معاویه! اگر کافر نمی شدی، به تو می گفتم در آینده چه کارهایی خواهی کرد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمانی بود که تکذیب نمی شد، و تو [مرا] تکذیب می کنی و می گویی: با آن خردسالی اش، چه زمانی از جد خود شنید؟!

سوگند به خدا! زیاد [بن ابیه] را به [پدر] خود نسبت می دهی، حجر را می کنی و سرها را از شهری به شهر دیگر می بری و نزد خود می آوری.

پس [چنان شد که امام علیه السلام فرمود]، زیاد را [در سال ۴۴ هجری] به [پدر] خود نسبت داد [و او را زیاد بن ابی سفیان نامید] و حجر را کشت و سر بریده‌ی عمرو بن حمق خزاعی را نزد خود آورد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ۳۲۹: ۴۳، ح ۹.

### سخن امام درباره وظایف حاکم

یعقوبی روایت می کند:

روزی معاویه به امام حسن علیه السلام عرض کرد: ما در این حکومت، چه وظائفی داریم؟ آن حضرت فرمود: آنچه سلیمان بن داود گفت. معاویه پرسید: چه گفت؟ آن حضرت فرمود: به یکی از یاران خود گفت: آیا وظائف پادشاه را در سلطنت - و آنچه زیانش

نرساند - می‌دانی؟ اگر از آنچه از آن به عهده دارد، انجام دهد و در پنهان و آشکار، از خدا بترسد و در خشم و خشنودی، عادل باشد و در فقر و غنا، به میانه رفتار کند و اموال را از روی غضب نگیرد و با اسراف و ریخت و پاش، به مصرف نرساند و همه‌ی این‌ها، خلق و خویش گردد، بهره‌های دنیوی آن، زیانش نرساند. [۱].

دینوری می‌گوید:

گفته‌اند که چون معاویه از مردم عراق بیعت گرفت و به شام برگشت، سلیمان بن سرد - که بزرگ و رئیس مردم عراق بود، و در کوفه نبود - آمد و نزد امام علیه‌السلام رفت و گفت: السلام علیک یا مذل المؤمنین! امام حسن علیه‌السلام فرمود: و علیک السلام پدر خوب! بنشین. و سلیمان نشست و گفت: اما بعد، ما هنوز از بیعت شما در شگفتیم با این که بجز شیعیان بصره و حجاز، صدهزار رزمنده‌ی عراقی در رکاب خود داشتی، که همه با تعدادی چونان خودشان از فرزندان، و موالیان خود، حقوق دریافت می‌کنند. سپس برای خود، سندی در پیمان و بهره‌ای از ماجرا به دست نیاوردی و اگر می‌بایست، این کار را می‌کردی و او این پیمان، و قول را به شما می‌داد، نامه‌ای می‌نوشتی و گواهایی از مردم شرق و غرب می‌گرفتی که خلافت، پس از او برای تو باشد. [تا] کار بر ما آسان‌تر شود، ولی او پیمان شفاهی داد و شما پذیرفتی، سپس روبه‌روی [چشم] مردم آن سخنان را که گفت، شنیدی: «من با مردم، شروطی بستم، و وعده‌هایی دادم، و آرزوهایی در ایشان پدید آوردم تا آتش جنگ خاموش شود و این فتنه به سامان رسد. اینک که به وحدت و الفت رسیدیم، تمام آن شروط و وعده‌ها، زیر پاهای من است». سوگند به خدا! از این سخنان، جز شکستن پیمان میان شما و خود را قصد نکرد. پس برای جنگ، پنهانی آماده شو، و اجازه ده من به کوفه [، مقرر فرمانداری او] بروم و فرماندار آن جا را برکنار، و بیرون کنم، و همچون خودش با او رفتار کنم، که خدا نیرنگ خائنان را به نتیجه نرساند.

سپس ساکت شد و تمام حاضران چون او، سخن گفتند و اظهار داشتند: ما را نیز همراه سلیمان بن سرد بفرست، و تو پس از آن که باخبر شدی که به فرماندار او دست یافتیم، به ما پیوند.

پس امام حسن علیه‌السلام به سخن آمد و خدا را ستایش کرد و فرمود: اما بعد، همانا شما شیعیان ما و دوستان ما و کسانی هستید که ما ایشان را خیرخواه و یاور و پایدار در راه خود می‌شناسیم و آنچه را گفتید، دریافتیم. و چنانچه با دوراندیشی خود، در کار دنیا تلاش می‌کردم و برای دنیا دست به جنگ می‌زدم، معاویه از من نیرومندتر و قاطع‌تر نبود. و تصمیم من جز این بود که می‌بینید، ولیکن خدا را و شما را گواه می‌گیرم که من در این صلح، جز حفظ خون شما و اصلاح پیمان شما را نخواستم. پس از خدا بترسید و به قضای خداوندی خرسند باشید، و به امر خدا تن در دهید، و در خانه‌های خود بمانید، و دست از این پیشنهاد بردارید؛ تا نیکوکار بیارم، یا از [شر] تبهکار آسوده شود. علاوه، پدرم [امیر مؤمنان علیه‌السلام]، به من می‌فرمود: «معاویه، خلافت را تصرف می‌کند». سوگند به خدا! اگر با همه‌ی کوه‌ها و درختان به سوی وی رهسپار شویم، باز تردید ندارم که او پیروز می‌شود؛ چرا که حکم خدا را بازدارنده، و قضای او را برگرداننده‌ای نیست.

و اما گفتار شما: «یا مذل المؤمنین»، سوگند به خدا! [در این شرائط] اگر زبردست و در عافیت باشید، نزد من محبوب‌تر است تا عزیز و کشته شوید. اگر [در این شرایط] خدا حق ما را در عافیت، به ما برگرداند، می‌پذیریم و از او بر آن، کمک می‌جوییم و اگر بازداشت نیز خرسندیم، و از او بر آن، خجستگی می‌خواهیم. پس تا معاویه زنده است، هر یک از شما چونان فرش منزل خود باشید. و اگر به هلاکت رسید، و ما و شما زنده بودیم، از خدا، آهنگ بر رشد [و کمال] خود، و یاری بر امر خود را می‌خواهیم. و نیز می‌طلبیم که ما را به خود وامگذارد که به یقین، خدا با کسانی است که تقوا پیشه کنند و نیکوکار باشند. [۲].

طبرسی با سند خود از ابوسعید عقیصا نقل کرده است:

چون حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام با معاویه بن ابی‌سفیان صلح کرد، مردم نزد او آمده، برخی نکوهش کردند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: وای بر شما! شما از [اهمیت] کار من آگاه نیستید. سوگند به خدا! آنچه کردم، برای شیعیان من، از آنچه آفتاب بر

آن می‌تابد، یا از آن غروب می‌کند، بهتر است. آیا نمی‌دانید که من امام شما هستم؟ آیا نمی‌دانید که اطاعت شما از من واجب است؟ آیا نمی‌دانید که من - طبق نص صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله - یکی از دو سرور جوانان بهشتم؟ مردم گفتند: آری. آن حضرت فرمود: آیا خبر ندارید که چون خضر علیه‌السلام آن کشتی را شکافت و آن دیوار را به پا کرد و آن پسر بچه را کشت، این مایه‌ی خشم موسی بن عمران شد؛ زیرا حکمت این امور بر او پنهان بود؛ با این که نزد خدای سبحان حکمت و حق بود؟ آیا خبر ندارید که هیچ یک از ما [خاندان عصمت علیهم‌السلام] نیست مگر آن که بیعت طاغوت زمان خود را به گردن دارد، مگر قائم ما (عج) که روح خدا - عیسی بن مریم - پشت سر او نماز گزارد؟ زیرا خدای سبحان، ولادت او را پنهان، و شخص او را غایب می‌کند تا چون ظهور کرد هیچ کس را بر عهده‌ی او، پیمانی نباشد. او، نهمین فرزند برادرم - حسین علیه‌السلام - و فرزند سرور کنیزان [باکمال] عالم است که خدا غیبتش را طولانی کند، سپس با قدرت خود در شکل جوانی کمتر از چهل سال، آشکارش فرماید تا بدانند که خدا بر هر چیز تواناست. [۳].

[۷۲]-۱۵۲- صدوق رحمه الله با سند خود از ابوسعید عقیصا نقل کرده است:

به حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا با معاویه سازش و صلح کردی؛ با این که می‌دانستی حق با توست نه او، و معاویه گمراه و ستمگر است؟ آن حضرت فرمود: اباسعید! آیا من حجت خدای سبحان، و - پس از پدرم - امام بر خلق خدا نیستم؟ عرض کردم: آری. آن حضرت فرمود: آیا من آن نیستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق من و برادرم فرمود: «حسن و حسین، دو امامند؛ قیام کنند یا بنشینند»؟ عرض کردم: آری. آن حضرت فرمود: پس من امامم، خواه قیام کنم یا بنشینم.

اباسعید! علت صلح من با معاویه، همان علت صلح رسول خدا صلی الله علیه و آله با بنی‌صخره و بنی‌اشجع و اهل مکه است، چون از حدیبیه برگشت. آنان - طبق تزیل (و ظاهر) قرآن - کافراند، و معاویه و یارانش - طبق تأویل (و باطن) قرآن. اباسعید! اگر من از سوی خدای سبحان امامم، نباید نظرم را - در صلح یا جنگ - سبک بشمارند، هر چند حکمت کارم روشن نباشد. آیا نمی‌دانی که خضر علیه‌السلام چون آن کشتی را شکافت، و آن پسر بچه را کشت، و آن دیوار را به پا کرد، موسی علیه‌السلام از کار او به خشم آمد؛ زیرا حکمت آن امور برایش روشن نبود، تا خضر علیه‌السلام خبر داد و او راضی شد؛ و من نیز این چنینم، چون حکمت کار مرا نمی‌دانید، به خشم آمده‌اید. و چنانچه من آن را انجام نمی‌دادم، همه‌ی شیعیان روی زمین را می‌کشتند. [۴].

طبرسی رحمه الله از اعمش، از سالم بن ابی‌جعده نقل کرده است:

فردی از ما گفت: نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمدم و عرض کردم: فرزند رسول خدا! آیا ما را خوار کردی و ما، گروه شیعیان را برده ساختی؟ دیگر کسی با تو نیست. آن حضرت فرمود: چرا؟ عرض کردم: به سبب سپردن خلافت به این طاغوت. آن حضرت فرمود: سوگند به خدا! من آن را به او نسپردم مگر آن که یاورانی نیافتم، و چنانچه یاورانی داشتم، شب و روزم را با او می‌جنگیدم تا خدا میان من و او داوری فرماید؛ ولی من کوفیان را شناختم و آزمودم، فاسدان‌شان شایسته‌ی من نیستند. آنان وفا ندارند و در سخن و کار خود بی‌تعهدند و نیز دو چهره‌اند؛ به ما می‌گویند: دل‌های ما با شماست، و شمشیرهایشان بر ما آخته است. راوی می‌گوید: با من سخن می‌گفت که ناگاه [از دهانش] خون بیرون ریخت، طشتی خواست پس آن را پر از خون، از پیش رویش برداشتند. عرض کردم: این، چیست ای فرزند رسول خدا! تو را رنجور می‌بینم؟!]

فرمود: آری، این طاغوت کسی را فریب داد تا زهر بر من بنوشاند. اینک در درونم اثر گذارده، و چنان که می‌بینی، تکه‌تکه بیرون می‌آید.

عرض کردم: چرا درمان نمی‌کنی؟ فرمود: او دو بار به من زهر خورانده است، و این سومین بار است که دیگر درمان ندارد. و به من



[خبر] رسیده که معاویه به پادشاه روم نامه نوشته، و از او درخواست کرده تا مقداری سم کشنده برای او بفرستد.

پادشاه روم پاسخ داد که: در دین ما، شایسته نیست بر کشتن کسی که با ما نمی‌جنگد، کمک کنیم! و معاویه نوشته است که: این فرزند آن کسی است که در سرزمین حجاز، ظهور کرد و اینک سلطنت پدر خود را می‌خواهد، و من می‌خواهم که با نیرنگ، آن را به او بنوشانم تا همه‌ی مردم و سرزمین‌ها از او آسوده شوند. و نامه را با هدایا و تحفه‌هایی برای او فرستاد، و پادشاه روم نیز این زهر را برای او فرستاد که به من خوراندند، و با او برای این کار، شروطی بست. [۵].

ابن حمزه از جابر بن عبدالله نقل کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از بنی اسرائیل سخن بگوئید، باکی نیست؛ زیرا شگفتی‌هایی بین آنان رخ داده است. سپس خود سخن آغاز کرد و فرمود: گروهی از بنی اسرائیل بیرون آمدند تا به قبرستان [دیار] خود رسیدند و گفتند: کاش نماز بگزاریم، و از خدای متعال بخواهیم که یک نفر از این مرده‌ها، برای ما بیرون آورد تا از او درباره‌ی مرگ پرسیم! آنان چنین کردند و مردی سر خود را - که آثار سجده در پیشانی داشت - از قبری بیرون آورد و گفت: آقایان! از من چه می‌خواهید؟ من هفتاد سال است از دنیا رفته‌ام و تاکنون، حرارت مرگ از من جدا نشده است. پس از خدا بخواهید که مرا به حال اولم برگرداند.

جابر بن عبدالله گفت: به حق خدا و رسول خدا سوگند که من از حسن بن علی علیه‌السلام بهتر و شگفت‌تر از آن را دیدم و از حسین بن علی علیه‌السلام بهتر و شگفت‌تر از آن.

اما آنچه از حسن علیه‌السلام دیدم، این است که چون آن بی‌وفایی‌ها از یاران او رخ داد و ناچار به صلح با معاویه شد و این، بر خواص اصحاب حضرت گران آمد، من نیز یکی از ایشان بودم که نزد او آمدم و نکوهش کردم. فرمود: جابر! مرا ملامت نکن، و قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کن که فرمود: «همانا این فرزندم، سرور است، و خداوند توسط او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان، آشتی آورد».

گویا دلم [آرام نگرفت، و] بهبود نیافت، و گفتم: شاید این چیزی باشد که بعدا رخ می‌دهد، نه صلح با معاویه؛ زیرا این، نابودی و خواری مؤمنان است. پس دست خود را بر سینه‌ام نهاد و فرمود: به شک افتادی و این را گفتی! آیا دوست داری هم‌اکنون، رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاهد بگیرم تا از او بشنوی؟

و من از سخن او در شگفت بودم که ناگاه صدایی شنیده شد، و زمین از زیر پای ما شکافت، و دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام، جعفر و حمزه از آن بیرون آمدند، و من از ترس و وحشت، [از جا] پریدم، و حسن علیه‌السلام عرض کرد: رسول خدا! این جابر است، و مرا به آنچه می‌دانی، نکوهش می‌کند. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جابر! تو مؤمن نیستی تا تسلیم امامان خود باشی، و با رأی [و نظر] خود، به ایشان، ایراد نگیری. به کار حسن علیه‌السلام راضی شو که حق در آن است، و او با کار خود، [سایه‌ی شوم] نابودی [و فنا] را از زندگی مسلمانان [حقیقی]، برداشت، و آن را جز از امر خدا، و امر من انجام نداد. عرض کردم: ای رسول خدا! پذیرفتم. سپس او و علی علیه‌السلام و جعفر و حمزه در هوا اوج گرفتند، و در دید من بودند تا در آسمان باز شد، و به آن درآمدند، سپس در آسمان دوم تا هفتم، در حالی که پیشاپیش ایشان، سرور و مولای ما محمد صلی الله علیه و آله بود. [۶].

[۷۵]-[۱۵۵] - طبرانی با سند خود از قاسم بن فضل، از یوسف بن مازن راسبی نقل کرده است: شخصی برخاست و به حسن بن علی علیه‌السلام گفت: چهره‌ی مؤمنان را سیاه کردی. آن حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند! مرا سرزنش مکن. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در رؤیا، بنی‌امیه را دید که یکی پس از دیگری، بر منبرش سخن می‌گویند. و این، او را ناراحت کرد. پس این آیه: (انا أعطيناک الکوثر) [۷] ما به تو کوثر - که نه‌ری در بهشت است - بخشیدیم، و این آیه نازل شد: (انا أنزلناه فی لیلۃ القدر) - و ما أدراک ما لیلۃ القدر - لیلۃ القدر خیر من ألف شهر... [۸]؛ «ما آن را در شب قدر نازل کردیم. و چه دانی که شب قدر چیست؛

شب قدر بهتر از هزار ماه است...»، که در آن، بنی‌امیه سلطنت کنند.

قاسم می‌گوید: همین ما را بس است. پس فرمانروایی ایشان، هزار ماه خواهد شد، نه کمتر و نه بیش تر. [۹].  
طبری می‌گوید:

سپس حسن و حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر، با بارها و همراهان خود، بیرون آمدند تا به کوفه رسیدند. و چون زخم حسن علیه السلام در کوفه بهبود یافت، به مسجد آمد و فرمود: ای کوفیان! درباره‌ی همسایه‌ها و میهمانان و نیز اهل بیت پیامبر خود - که خدا از ایشان، ناپاکی‌ها را زدوده و خلوص ویژه‌ای به ایشان داده است - [پروا کنید، و] از خدا بترسید. و مردم می‌گریستند. آن‌گاه به سوی مدینه رهسپار شدند.

و می‌گوید: مردم بصره، میان او، و مالیات دارا بجرد، حائل شدند و گفتند: فیء برای ما [و از آن ماست]. و نیز عده‌ای در قادسیه، با آن حضرت برخورد کردند و گفتند: یا مدل العرب! [۱۰].

ابن شهر آشوب از تفسیر ثعلبی و مسند موصلی و جامع ترمذی - که لفظ حدیث از ایشان است - از یوسف بن مازن راسبی نقل کرده است:

چون حسن بن علی علیه السلام با معاویه صلح کرد، مورد سرزنش واقع شد، و به او گفته شد: ای کسی که مؤمنان را خوار کردی و چهره‌ها را سیاه نمودی! پس آن حضرت فرمود: مرا نکوهش نکنید؛ زیرا مصلحتی در آن است، و پیامبر صلی الله علیه و آله در رؤیا دید که بنی‌امیه، یکی پس از دیگری [بر منبرش،] سخن می‌گویند و این، او را غمگین کرد؛ پس جبرئیل، فرموده‌ی خدا: (انا أعطیناک الکوثر) و (انا أنزلناه فی لیلۃ القدر) را نازل کرد.

و در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: پس نازل شد: «مگر نمی‌دانی که اگر سال‌ها آنان را برخوردار کنیم و آن‌گاه آنچه که [بدان] بیم داده می‌شوند بدیشان برسد، آنچه از آن برخوردار می‌شدند، به کارشان نمی‌آید و عذاب را از آنان دفع نمی‌کند» [۱۱] سپس (انا أنزلناه...) را نازل فرمود؛ یعنی خدا برای پیامبر خود، شب قدر را بهتر از هزار ماه پادشاهی بنی‌امیه قرار داد. [۱۲].

ابن عساکر با سند خود از ابن شوذب نقل کرده است:

چون علی علیه السلام به شهادت رسید، حسن علیه السلام کار خود را در عراق پیش برد و معاویه در شام. پس با هم برخورد کردند و حسن علیه السلام خواهان جنگ نبود و با معاویه بیعت کرد تا خلافت پس از معاویه برای او باشد، و اصحاب آن حضرت، به او می‌گفتند: ای عار مؤمنان! و او می‌فرمود: [در این شرایط،] عار بهتر از نار است. [۱۳].

طبری با سند خود از ثقیف بکاء نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام را وقتی که از پیش معاویه برگشته بود، دیدم که حجر بن عدی نزد او آمد و گفت: السلام علیک یا مدل المؤمنین! [۱۴] آن حضرت فرمود: آرام باش! من خوار کننده نیستم، بلکه عزت بخش مؤمنانم، و بقای ایشان را می‌خواهم. سپس در همان خیمه، پای [مبارک] خود را بر زمین زد، ناگاه مشاهده کردم من [و حجر] در بیرون کوفه و امام علیه السلام نیز بیرون آمده، به سوی دمشق و شام رهسپاریم، تا آن جا که دیدم عمرو بن عاص در مصر است و معاویه در دمشق، و امام علیه السلام فرمود: اگر بخواهم هر دو را کنار می‌زنم، ولی دور باد! دور باد! محمد صلی الله علیه و آله بر روشی گذراند و علی علیه السلام نیز بر روشی، آیا من با ایشان مخالفت کنم؟! این، از من نخواهد شد. [۱۵].

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

یک نفر از یاران امام حسن علیه السلام به نام سفیان بن لیلی - که بر شتر خود سوار بود - نزد آن حضرت - که جامه به خود پیچیده و در حیاط منزل نشسته بود - آمد و گفت: السلام علیک یا مدل المؤمنین! امام حسن علیه السلام فرمود: پیاده شو، و شتاب مکن. و او

پیاده شد و شتر خود را در آن جا بست و آمد تا به امام حسن علیه‌السلام رسید. آن حضرت فرمود: چه گفتی؟ او عرض کرد: گفتم: السلام علیک یا مذل المؤمنین! آن حضرت فرمود: چه دلیلی داری؟ او عرض کرد: آهنگ ولایت این امت کردی، سپس از عهده‌ی خود برداشتی، و بر گردن این طاغوت - که به فرمان خدا عمل نمی‌کند - آویختی!

آن حضرت فرمود: تو چه می‌دانی که چرا این کار را کردم؟ از پدرم شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «روزها و شب‌ها سپری نمی‌شود مگر آن که مردی گلوگشاد و سینه‌فراخ (یعنی معاویه) که می‌خورد و سیر نمی‌شود، امر این امت را به دست می‌گیرد»؛ از این رو، چنان کردم. چه چیز تو را این جا آورد؟ او عرض کرد: محبت تو. آن حضرت فرمود: [برای] خدا؟ عرض کرد: [برای] خدا. آن حضرت فرمود: سوگند به خدا! هرگز بنده‌ای - هر چند در دیلم، اسیر باشد - ما را دوست نمی‌دارد مگر آن که خداوند با محبت ما به او سود رساند، و محبت ما - چونان باد که برگ‌های درخت را می‌ریزد - گناهان بنی‌آدم را می‌ریزد. [۱۶].

پی نوشت ها:

- [۱] تاریخ یعقوبی ۲: ۲۲۷.
- [۲] الامامة و السياسة: ۱۶۳.
- [۳] الاحتجاج ۲: ۶۷، ح ۱۵۷.
- [۴] علل الشرايع: ۲۱۱.
- [۵] الاحتجاج ۲: ۷۱، ح ۱۵۹.
- [۶] الثاقب فی المناقب: ۳۰۶، ح ۲۵۷.
- [۷] کوثر: ۱.
- [۸] قدر: ۳ - ۱.
- [۹] المعجم الكبير ۳: ۸۹، ح ۲۷۵۴.
- [۱۰] تاریخ الطبری ۳: ۱۶۸.
- [۱۱] شعراء: ۲۰۷ - ۲۰۵؛ (أفرأیت ان متعناهم سنین - ثم جاءهم ما كانوا یوعدون - ما أغنی عنهم ما كانوا یمتعون).
- [۱۲] المناقب ۴: ۳۵.
- [۱۳] تاریخ ابن عساکر ترجمه امام حسین علیه‌السلام: ۱۷۱، ح ۲۹۱.
- [۱۴] آری در شرایط سخت و بحرانی، امثال حجر بن عدی نیز می‌لرزند مگر خدا نگهدارد.
- [۱۵] دلائل الامامة: ۱۶۶، ح ۷۷.
- [۱۶] اختیار معرفة الرجال ۱: ۳۲۷، ح ۱۷۸.

### سخن امام با حبيب بن مسلمه

ابن شهر آشوب می‌گوید: امام حسن علیه‌السلام به حبيب بن مسلمه فهری فرمود:

چه بسا در گناه [و نافرمانی] حرکت می‌کنی؟! عرض کرد: اما حرکتی به سوی پدر شما، گناه نبود. آن حضرت فرمود: آری. ولی برای دنیای ناچیز، از معاویه پیروی کردی، که اگر دنیای تو را به‌پا دارد، تو را از آخرت باز می‌دارد. ای کاش این گونه بودی که چون بدی می‌کردی، می‌گفتی خیر نیز انجام دادم، چنان که خدای سبحان فرمود: «و کار شایسته را با کاری دیگر که بد است،

در آمیخته‌اند» [۱]، ولی تو چنانی که فرمود: «نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شوند، زنگار بر دل‌هایشان بسته است [۲]». [۳].

پی نوشت ها:

[۱] توبه: ۱۰۲؛ (خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا).

[۲] مطفین: ۱۴؛ (کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون).

[۳] المناقب ۴: ۲۴.

### سخن پدر در نکوهش اشعث بن قیس

بحرانی گوید:

در کتاب هدایة الحضینی نقل شده است: چون احتضار امام حسن علیه‌السلام فرارسید، به برادر خود - حسین علیه‌السلام - فرمود: پدر جعده (اشعث بن قیس) با امیرمؤمنان علیه‌السلام به ستیز برخاست. و در کوفه، پس از بازگشت از صفین - در حالی که افراطی و از طاعت امام علی علیه‌السلام، منحرف شده بود - از او بازماند، و از امامت آن حضرت و حضور در جماعت هر یک از شیعیان، خودداری می‌کرد و بر [مردی] ایشان نماز نمی‌خواند، و [این]، از آن زمان [شد] که از امیرمؤمنان علیه‌السلام بر منبر شنید که فرمود: افسوس و درد این بی‌گناه را، بی‌گناه آل محمد، و گل خوشبوی، و نور چشم ایشان، این فرزندم - حسین علیه‌السلام - را، از [ستم] فرزند صلبی تو (ای اشعث!) که با پادشاهی سرکش و ستمگر - که پس از پدر خود سلطنت یافته - همراه است.

ابوبحر احنف برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان! نام او چیست؟ فرمود: آری، یزید بن معاویه، که عبیدالله بن زیاد را به سپاهی از کوفه می‌گمارد تا حسین علیه‌السلام را بکشد، و این حادثه در دشت کربلا، در ساحل غربی فرات، رخ خواهد داد. پس گویی می‌بینم خوابگاه شتران؛ و محل فرود کاروان؛ و محاصره‌اش توسط سپاه کوفیان را؛ و نیز می‌بینم به کار گرفتن کوفیان، شمشیرها و نیزه‌ها و کمان‌های خود را در بدن، و خون و گوشت آنان؛ و نیز می‌بینم اسیر شدن فرزندان و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را، و نیز سوار شدن آنان بر محمل‌های خشن، و کشته شدن پیران و سالمندان و جوانان و کودکان را.

پس اشعث برخاست و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله - همچون تو - ادعای علم غیب نکرد، این‌ها را از کجا می‌گویی؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: وای بر تو، ای عنق النار! سوگند به خدا! فرزند تو - محمد [اشعث] - از فرماندهان آنان است. آری، سوگند به خدا! شمر بن ذی الجوشن، شیب بن ربیع، عمرو بن حجاج زبیدی و عمرو بن حریث نیز جزو فرماندهان آن سپاه هستند. پس اشعث، با شتاب سخن آن حضرت را قطع کرد و گفت: ای فرزند ابوطالب! آنچه را می‌گویی به من بفهمان تا پاسخت دهم. فرمود: وای بر تو، ای اشعث! سخن، همان است که شنیدی.

گفت: ای فرزند ابوطالب! سخن تو نزد من به اندازه‌ی دو دانه‌ی خرما ارزش ندارد. و پشت کرد [که برود] و مردم برخاستند، و به امیرمؤمنان علیه‌السلام چشم دوختند تا اجازه دهد او را بکشند.

آن حضرت فرمود: آرام، خدا شما را رحمت کند. سوگند به خدا! من بر هلاکت او از شما توانمندترم؛ ولی باید [با گذشت زمان،] واقعیت بر کافران تحقق پذیرد.

و اشعث رفت و در کوفه دست به کار پیاده کردن حیل‌های خود شد، و در خانه‌ی خود مناره‌ی بلندی ساخت و چون صدای مؤذن امیرمؤمنان علیه‌السلام در مسجد جامع کوفه برمی‌خاست، اشعث نیز بر بلندای مناره‌ی خود می‌رفت، و در حالی که رو به سوی مسجد داشت، و به قصد امیرمؤمنان علیه‌السلام فریاد می‌زد: ای مرد! نمازت خالص نیست، تو جادوگر و دروغ‌گویی.

و [روزی] امیرمؤمنان علیه‌السلام با گروهی از یاران خود، از کوی اشعث بن قیس - که بر بلندای مناره‌ی خود بود - گذر کرد. پس اشعث چون آن حضرت را دید، رو برگرداند و آن حضرت به او فرمود: «وای بر تو ای اشعث! تو را همان عنق النار - که خدا برایت فراهم کرده - بس است.»

اصحاب گفتند: «عنق النار» چیست، ای امیرمؤمنان! آن حضرت فرمود: اشعث چون احتضارش فرارسد، توده‌ای از آتش کشیده به او درآید تا به او برسد، و در حالی که خویشانش ناظرند، او را در خود فروبرد و چون آتش کنار رود، او را در بسترش نیابند، پس درهای خود را ببندند، و آن را پنهان دارند، و بگویند به آنچه دیدید، اعتراف نکنید که به شماتت علی بن ابیطالب علیه‌السلام گرفتار می‌شوید.

گفتند: ای امیرمؤمنان! عنق النار بعدا با او چه کند؟  
فرمود: در آن، زنده و معذب خواهد بود تا در قیامت به آتش درآید.  
عرض کردند: چگونه آتش در دنیا سراغ او آمد؟  
فرمود: زیرا از خدا نمی‌ترسید و از آتش می‌ترسید؛ پس خدا با همان که می‌ترسید عذابش کند.  
عرض کردند: ای امیرمؤمنان! این عنق النار کجا خواهد بود؟

فرمود: در این دنیا؛ و اشعث را در خود، بر هر مؤمنی درمی‌آورد، و نزد او می‌افکند، و اشعث به او پناه می‌برد و به او می‌گوید: ای بنده‌ی صالح خدا! از پروردگار خود بخواه تا مرا از این آتشی که در دنیا و آخرت جز به سبب بغض علی علیه‌السلام و شک در محمد صلی الله علیه و آله نیازارد، بیرون آورد. و مؤمن می‌گوید: خدا تو را در دنیا و آخرت، از آن بیرون نکند. و او را نزد خویش و خاندانش - که شک در حادثه‌ی او دارند - می‌افکند تا با هم راز گویند. به او می‌گویند: به ما بگو چرا در این آتش افتادی؟ می‌گوید: به سبب شک در محمد صلی الله علیه و آله و بغض علی علیه‌السلام و ناسازگاری با او، و از روی کینه، ناخوش داشتن، و شکستن بیعت او، و بیعت با دیگران. و آنان لعنتش کرده، از او بیزاری می‌جویند و می‌گویند: ما نمی‌خواهیم به آنچه تو رسیدی، برسیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز ۳: ۱۹۶، ح ۸۲۶.

### سخن از پیامبر اکرم (ص)

یعقوبی می‌گوید:

روزی گذر امام حسن علیه‌السلام بر داستان‌سراییی که کنار در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله، داستان می‌گفت، افتاد و به او فرمود: تو چکاره‌ای؟ او گفت: ای فرزند رسول خدا! من داستان‌سرایم. فرمود: دروغ می‌گویی، محمد صلی الله علیه و آله داستان‌سرا است؛ خدای سبحان فرمود: «داستان‌ها [ی پیامبران، و امم پیشین] را بگو» [۱] گفت: من یاد آورنده‌ام. فرمود: دروغ می‌گویی، محمد صلی الله علیه و آله یاد آورنده است؛ خدای سبحان فرمود: «پس [فطریات کمال بخش را به] یادشان آور. همانا تو، یاد آورنده‌ای» [۲] گفت: پس من کیستم؟ فرمود: رنجبر بی‌بهره. [۳].

دولابی با سند خود نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: خانمی با دو فرزند خود، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و چیزی خواست. پیامبر صلی الله

علیه و آله به او سه دانه خرما داد، و او به هر یک از فرزندان خود، یک خرما داد و خوردند. سپس فرزندان به مادر خود نگریستند و مادر، آن یک خرما را نیز دو نیم کرد، و به هر یک، نصف آن را داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به سبب مهری که به فرزندان خود ورزید، خدا نیز به او مهر ورزید. [۴].  
طبرسی رحمه الله نقل می‌کند:

امام حسن علیه السلام فرمود: هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله شیر می‌نوشید، می‌فرمود: خدایا! در آن، برکتان ده، و از آن، فزونی مان بخش... و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن دو (خرما، و شیر) گوارا ترند. و چون شیر می‌نوشید، مضمضه می‌کرد، و می‌فرمود: شیر، چربی دارد، و در حدیث دیگری آمده می‌فرمود: هر گاه شیر نوشیدید، مضمضه کنید؛ زیرا چربی دارد. [۵].  
مجلسی رحمه الله می‌گوید:

مولای ما امام حسن علیه السلام فرمود: همانا خداوند عزیز و باجلال، پیامبر خود را به بهترین ادب‌ها، تربیت کرد و فرمود: «گذشت پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان رو برتاب» [۶]، و چون فرمان او را دریافت، [باز] فرمود: «و آنچه را پیامبر به شما داد، آن را بگیرد، و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید» [۷]، و به جبرئیل فرمود: عفو چیست؟ گفت: این که با هر که از تو برید، ببیوندی، و به هر که تو را محروم کرد، عطا کنی، و از هر که به تو ستم کرد، گذشت کنی. پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله، آن را انجام داد، خداوند به او وحی فرمود: «و حقا که تو را خلقی بزرگ است. [۸]». [۹].  
مجلسی می‌گوید:

امام حسن علیه السلام فرمود: و [خدا] به وسیله‌ی پیامبر، عرب را عزت بخشید، و هر که را از ایشان خواست، بزرگی داد، و خدا فرمود: «و آن [مایه‌ی] یادآوری تو و امت توست. [۱۰]». [۱۱].

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، آمده است:

حسن بن علی علیه السلام فرمود: محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران این امتند. پس خوشا به آن کسی که به حق آنان، عارف، و در همه‌ی احوال، فرمانبرشان باشد که خدا او را از بهترین ساکنان بهشت خود قرار دهد، و با بخشش‌ها و خشنودی خود، او را سعادت‌مند کند. [۱۲].  
و باز در همان تفسیر آمده است:

امام حسن علیه السلام فرمود: بز تو باد که به خویشان پدر و مادر دینی خود - محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام - نیکی کنی، هر چند نیکی به خویشان پدر و مادر نسبی خود را تباه کرده باشی، و مباد تو را که [نیکی به] خویشان پدر و مادر دینی خود را برای دست‌یابی به [نیکی به] خویشان پدر و مادر نسبی، از دست بدهی؛ زیرا سپاس خویشان پدر و مادر دینی، نزد پدر و مادر دینی - محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام - از سپاس خویشان پدر و مادر نسبی، نزد پدر و مادر نسبی، سودمندتر است. اگر خویشان پدر و مادر دینی، نزد ایشان، از تو تشکر کنند، با کم‌ترین نظر عنایتی ایشان به تو، همه‌ی گناهات - هر چند به پری میان فرش تا عرش باشد می‌ریزد. ولی با از دست دادن خویشان پدر و مادر دینی، تشکر خویشان پدر و مادر نسبی، نزد پدر و مادر نسبی، کوچک‌ترین سودی برایت نخواهد داشت. [۱۳].

پی نوشت‌ها:

[۱] اعراف: ۱۷۶؛ (فاقصص القصص).

[۲] غاشیه: ۲۱؛ (فذكر انما أنت مذكر).

- [۳] تاریخ یعقوبی ۲: ۱۳۶.
- [۴] الذریة الطاهرة: ۱۱۹، ح ۱۳۲.
- [۵] مکارم الاخلاق: ۲۰۲.
- [۶] اعراف: ۱۹۹؛ (خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین).
- [۷] اعراف: ۱۹۹؛ (و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا).
- [۸] قلم: ۴؛ (و انک لعلی خلق عظیم).
- [۹] بحار الانوار ۷۸: ۱۱۴ ح ۸.
- [۱۰] زخرف: ۴۴؛ (و انه لذكر لک و لقومک).
- [۱۱] بحار الانوار ۲۳: ۱۷۳.
- [۱۲] تفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ۳۳۰، ح ۱۹۲.
- [۱۳] تفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ۳۳۴، ح ۲۰۴.

### سوره ابراهیم در خطبه نماز جمعه

ابن عساکر با سند خود از ابوزرین نقل کرده است:  
در روز جمعه‌ای، حسن بن علی علیه السلام برای ما خطبه خواند و بر منبر، سوره‌ی ابراهیم را خواند تا تمام کرد. [۱].  
طبرانی با سند خود از مسلم بن عیاض نقل کرده است:  
از حسن بن علی علیه السلام درباره‌ی دو رکعت نماز جمعه پرسیدم، فرمود: آن دو رکعت، [نماز گزار را] از غیر خود، بی‌نیاز می‌کنند. [۲].

پی نوشت ها:

- [۱] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه السلام): ۱۵۵، ح ۲۶۴.
- [۲] المعجم الکبیر ۳: ۷۰: ۲۶۸۹.

### سوگند در داوری

ابن شهر آشوب می‌گوید: شخصی، به دروغ ادعا کرد که هزار دینار از حسن بن علی علیه السلام طلبکار است؛ پس نزد شریح رفتند، شریح به آن حضرت گفت، آیا سوگند می‌خوری؟ آن حضرت فرمود: اگر رقیم قسم بخورد، هزار دینار را به او می‌دهم. شریح به آن شخص گفت: بگو: سوگند به آن خدایی که هیچ معبود بحقی جز او نیست و دانای نهان و آشکار است. و آن حضرت فرمود: چنین سوگندی نه، بلکه بگو: سوگند به خدا! من از تو این مقدار طلبکارم. و پول را بگیر. پس آن مرد به همین گونه که آن حضرت فرمود، قسم خورد و هزار دینار را گرفت، و چون برخاست [که برود، ناگاه] بر زمین افتاد و مرد. از آن حضرت علت را پرسیدند، فرمود: ترسیدم اگر به توحید قسم بخورد، به برکت توحید، سوگندش بخشیده شود و از سزای قسم دروغ خود بازماند. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴:۷.

### سلام پیش از کلام

اربلی نقل کرده است:

امام حسن علیه السلام فرمود: هر کس پیش از سلام دادن، سخن گفت، پاسخش ندهید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] كشف الغمّة ۱:۵۷۵.

### سرکوب دشمن یا برآوردن حاجت

روزی شخصی به خدمت امام حسن علیه السلام آمد و از دشمن ستمگری که حرمت پیران را نگه نمی‌دارد و بر خردسالان رحم نمی‌کند شکوه کرد.

قال علیه السلام:

من خصمک حتی انتصف لک منه؟ فقال له: الفقر. فاطرق علیه السلام ساعة ثم رفع رأسه الى خادمه و قال له: احضر ما عندک من موجود. فأحضر خمسة آلاف درهم. فقال: ادفعها اليه. ثم قال له: بحق هذه الأقسام التي أقسمت بها على متى أتاك خصمک جائراً الا ما أتيتني منه متظلماً [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

«چه کسی با تو دشمنی کرده است تا داد تو از او بستانم؟ آن شخص عرض کرد: تنگدستی.

آن حضرت، لحظه‌ای سر به زیر افکند و سپس سر را به سوی خادمش بلند کرد و فرمود: هر چه نقد داری، حاضر کن. او پنج هزار درهم آورد.

فرمود: آن را به او بده! سپس به او گفت: به حق آن سوگندهایی که مرا دادی، تو را نیز قسم می‌دهم که هر زمان، دشمنت «فقر» از سر ستیز با تو نزدت آمد، از دست او به شکایت نزد من بیا.»

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ دمشق ابن منظور، ج ۷، ص ۲۶.

۲- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۱۳، به نقل از العدد القویة، ص ۳۵۹.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۰۶، ح ۲۴.

### سخاوت نسبت به حجاج بیت الله الحرام



ابوهارون نقل می‌کند:

به اتفاق جمعی از حجاج وارد مدینه شدیم، گفتیم چه خوب است که خدمت امام حسن علیه‌السلام برسیم، به محضر آن حضرت رسیدیم و گزارشی از سفر و حال خویش ارائه کردیم. پس از خداحافظی امام علیه‌السلام برای هر کدام از ما ۴۰۰ سکه فرستاد، ما به فرستاده‌ی حضرت گفتیم: ما همه از اغنیاء هستیم و نیازی نداریم. فرستاده‌اش گفت: احسان او را رد نکنید. ما خود دوباره به محضرش شرفیاب شدیم و گفتیم: وضع ما خوب است و ما نیازی نداریم. قال علیه‌السلام:

لا تردوا علی معروفی فلو کنت علی غیر هذه الحال کان هذا لکم یسیر أما انی مزودکم: ان الله [تبارک و تعالی] یباهی ملائکة بعباده یوم عرفه فیقول: عبادی «جاؤنی شعئا تتعرضون لرحمتی فأشهدکم انی قد غفرت لمحسنهم و شفعت محسنهم فی مسیئهم» و اذا کان یوم الجمعة فمثل ذلك [۱]. امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(مرحمتی مرا به من بازنگردانید و من اگر بدین حال نبودم، و مشکل مالی نداشتم این مقدار برای شما کم بود «و باید هدیه‌ی بیشتری می‌دادم»، اما من به شما هدیه‌ای (به عنوان خرجی راه) می‌دهم! خدای تبارک و تعالی روز عرفه بر فرشتگان خویش به خاطر بندگان خود مباحث کرده و گوید: «بندگانم، پریشان نزد من آمده‌اند و خواستار رحمت من هستند. من شما را گواه می‌گیرم که من نیکوکارانشان را بخشیدم و شفاعت نیکوکارانشان را دوباره‌ی بدکارانشان پذیرفتم.» وقتی روز جمعه شود نیز همچنین شود.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسن علیه‌السلام)، ص ۱۵۱، ح ۲۵۴.

۲- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۹۵، ح ۱۰۶.

۳- موسوعه المصطفی و العتره علیه‌السلام، ج ۵، ص ۹۷، به نقل از تهذیب الکمال ترجمه الامام الحسن علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۷۱.

### سخاوت نسبت به غلام سیاه

روزی امام حسن علیه‌السلام از باغ‌های مدینه عبور می‌کرد دید غلام سیاهی قرص نانی را برای نهار خود آورده، ولی یک لقمه خود می‌خورد و لقمه‌ای به سگ می‌دهد. امام علیه‌السلام از او پرسید: چرا نصف طعام را به سگ دادی؟ غلام گفت: حیا می‌کنم که او به من نگاه کند و من تنها غذا بخورم.

امام علیه‌السلام پرسید: غلام که هستی؟ گفت: ابان بن عثمان.

امام حسن علیه‌السلام پرسید: باغ مال کیست؟ غلام گفت: از همان شخص.

امام علیه‌السلام فرمود: تو را سوگند می‌دهم که همین جا بمانی تا من برگردم.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام رفت و غلام و باغ را از صاحبش خرید و برگشت و به غلام فرمود: من تو را خریدم. غلام گفت: در اطاعت تو هستم.

قال علیه‌السلام:

وقد اشتریت الحائظ و أنت حر لوجه الله والحائظ هبة منی الیک [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(باغ را خریدم و تو در راه خدا آزادی و باغ هم هدیه‌ای است از من به تو).

پی نوشت ها:

- ۱ [۱] - احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۴۳.
- ۲- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۳۴، ح ۳۰۵۹ با کمی اختلاف در صدر حدیث.
- ۳- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج، ص ۲۵.
- ۴- تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسن علیه السلام)، ص ۱۴۸، ح ۲۴۹.
- ۵- فضائل الخمسة، ج ۳، ص ۳۰۹.
- ۶- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۹۲، ح ۱۰۲.
- ۷- موسوعة المصطفى و العترة عليهم السلام، ج ۵، ص ۹۲.

### سبز شدن درخت خشک با دعا

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که روزی امام حسن علیه السلام با مردی از اولاد زبیر که به امامت او معتقد بود بیرون رفتند و در زیر درخت خشک شده‌ی خرمايي نشستند، زبیر می‌گفت: اگر این نخل خرما داشت از آن می‌خوردیم. امام علیه السلام فرمود: خرما می‌خواهی؟ گفت: آری.

امام علیه السلام دعا نمود و درخت سبز شده و خرما آورد، مردی که شتربان آنان بود گفت: به خدا قسم این سحر است. قال علیه السلام:

ویلک لیس بسحر و لکن دعوة ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم مستجابہ [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (وای بر تو! جادو نیست، اما خواهش فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مستجاب است).

پی نوشت ها:

- ۱ [۱] - اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۴۴، ح ۴.
- ۲- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۳۱، (به نقل از وسیله النجاة)
- ۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۴.
- ۴- الثاقب فی المناقب، ص ۳۰۹، ح ۱ / ۲۵۸.
- ۵- الخرائج و الجرائح (راوندی) ج ۲، ص ۵۷۱، ح ۱.
- ۶- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۳، ح ۱.
- ۷- بصائر الدرجات، ص ۲۷۶، ح ۱۰، ب ۱۳.
- ۸- تاریخ چهارده معصوم عليهم السلام، ص ۴۱۷.
- ۹- تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۳۲، ح ۵۷.

۱۰- مدینه المعجزه، ج ۳، ص ۲۵۲، ح ۳۵/۸۷۳.

۱۱- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۱۰، ح ۲.

### سخن امام حسن با امام علی از قتل عثمان

هنگامی که امام علی علیه السلام برای مقابله‌ی با آشوبگران جمل و ناکثین عازم بصره بود در ریزه توفقی نمود. امام حسن علیه السلام بعد از نماز ظهر در مقابل آن حضرت نشست و گفت: من نمی‌توانم با شما خیلی صحبت کنم. آنگاه گریه کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: گریه نکن و سخن خویش را بیان کن. امام حسن علیه السلام فرمود: قال علیه السلام:

ان الناس حصروا عثمان فسألتك ان تعترلهم و تلحق بمكة حتى تؤب الی العرب عواذب احلامها فأبیت، ثم قتله الناس فسألتك ان تعترل الناس فلو كنت فی حجر ضب لضربت الیک العرب اباط الابل حتی یستحزجوك فغلبتنی، و أنا أس لك الیوم ان لا تقدم العراق، فأنی أخاف علیک ان تقتل بمضیعة [۱].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(مردم عثمان را در محاصره گرفتند و من از شما درخواست کردم که از آنها کناره گرفته و راه مکه در پیش گیری تا بردباری دور افتاده‌ی عرب به او باز گردد و شما نپذیرفتید. سپس از شما درخواست کردم که از چشم مردم دور بمانید چه آن که اگر در هر گوشه‌ای پنهان شوی عرب چندان شتر به سوی تو خواهند دوایند تا تو را بیابند. و امروزه با ناامیدی از اینکه پیشنهاد پذیرفته شود. از تو می‌خواهم که به سوی عراق نروی، زیرا من بر شما بیمناکم که مبادا در گندم‌زاری کشته شوی.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- امالی شیخ طوسی، ص ۵۲، م ۲، ح ۳۷ / ۶۸.

۲- انساب الأشراف، بلاذری، ج ۲ (طبع اعلمی بیروت، اول با تحقیق محمد باقر محمودی) ص ۲۱۶، ح ۲۷۷.

۳- بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۱۰۳، ح ۷۳.

### سلام

اهمیت سلام کردن در اخلاق اسلامی  
در اخلاق اسلامی و آداب معاشرت، سلام کردن یکی از راه‌های برقراری ارتباط با دیگران است. درباره‌ی اهمیت سلام کردن، حضرت امام حسن علیه السلام فرمود:  
من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجیوه [۱].  
(هر کس پیش از سلام کردن سخن گوید، پاسخش را ندهید.)

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۹.

۳- نثر الدر، ج ۱، ص ۳۳۳، ب ۴.

### سلیمان

در تفسیر آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی سباء که خداوند می‌فرماید: «ما باد را در تصرف سلیمان علیه‌السلام قرار دادیم». روایات زیادی وجود دارد که همه‌ی آنها حکایت از این دارند که خداوند سریع‌ترین وسیله‌ی حمل و نقل جهان را در اختیار او گذاشت و در همین رابطه امام حسن علیه‌السلام فرمود:

کان یغدو فیقبل باصطخر، ثم یروح فیکون رواحه بکابل [۱].

(ایشان «حضرت سلیمان» این گونه بود که صبح [اگر از خواب] برمی‌خاست و حرکت می‌کرد، در اصطخر (شیراز) خواب نیمروز می‌کرد. و سپس راه افتاده و شامگاه در کابل بود.)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۸۲.

### سدر و کافور بهشتی در تجهیز علی

از امام حسن علیه‌السلام روایت شده است که فرمود:

قال علیه‌السلام:

فوجدنا عند رأسه طبقاً من الذهب علیه خمس شمامات من کافور الجنه و سدر من الجنه. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(نزدیک سر علی بن ابیطالب طبقی زرین یافتیم که پنج ماده‌ی عطر آگین، از کافور بهشتی و همچنین سدری از سدر بهشتی قرار داشت.)

پی نوشت ها:

[۱] المقتطفات، ج ۲، ص ۲۵۵ تألیف: ابن‌رویش اندونسی.

### سخن امام حسن با فاطمه پس از شهادت

مرحوم مجلسی در بحارالانوار از اسماء بنت عمیس در ضمن یک روایت طولانی نقل کرد. آنگاه که روح مطهر حضرت فاطمه علیهاالسلام به ملکوت اعلا پیوست، فرزندان حسن و حسین علیهماالسلام آمدند و جوایب حال مادر شدند، وقتی متوجه وفات مادر شدند، امام حسن علیه‌السلام خود را روی پیکر مادر افکند و او را بوسید و فرمود:

قال علیه‌السلام: یا امه کلّمینی قبل ان تفارق روحی بدنی. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (ای مادر، پیش از آن که روح از بدنم خارج شود، با من سخن بگو.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۶، ح ۱۸.  
 ۲- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۲۷۱.  
 ۳- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۶۳.

ش

### شناسایی خود و صفات زمامدار

روایت شده: روزی عمرو بن عاص به معاویه گفت: نزد حسن بن علی علیهما السلام بفرست و بگو بالای منبر رفته و خطبه بخواند، شاید در سخن گفتن عاجز شود، و بدین وسیله او را در هر محفلی از این جهت مسخره خواهیم کرد، معاویه نزد ایشان فرستاد، امام بالای منبر رفت، در حالیکه مردم و رؤسای اهل شام جمع شده بودند، امام حمد و ثنای الهی گفت، آنگاه فرمود:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و آن کس که مرا نمی شناسد بداند من حسن پسر علی بن ابی طالب هستم، من پسر پیامبر خدایم، پسر آن کس که خداوند، زمین را برایش پاک و سجده گاه قرار داد، من پسر چراغ فروزان و فرزند پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و بیم رسانم، پسر آخرین پیامبران، و پیشوای فرستادگان، و رهبر پرهیزگاران، و برگزیده پروردگار جهانیانم، من پسر کسی هستم که بعنوان رحمت به سوی جهانیان فرستاده شده، و من پسر کسی هستم که بر جن و انس برانگیخته شد.

معاویه که از سخن امام به سختی افتاده بود، سخن ایشان را قطع کرد و گفت: ای ابا محمد، از این سخنان ما را واگذار، و از ویژگیهای خرما برای ما سخن بگو - قصد او آن بود که امام خجالت کشیده و سخن نگوید - امام فرمود: آری، خرما به وسیله باد بارور می شود، و حرارت خورشید آن را می پزد، و خنکی شب آن را خوشبو و تازه اش می کند، آنگاه امام به سخن اول خود بازگشت و فرمود: من پسر کسی هستم که خواستنش به درگاه خدا پذیرفته می شد، من پسر کسی هستم که شفاعتش مقبول قرار می گیرد، من پسر کسی هستم که نخستین فردی است که از زمین مبعوث می گردد، من پسر کسی هستم که در بهشت را می کوبد، و در برایش گشوده می شود و داخل آن می شود، من پسر کسی هستم که فرشتگان در جنگ به یاریش می شتافتند، و غنائم برایش حلال گشت، به وسیله ترس از فاصله یک ماه یا بیشتر یاری شد.

امام در این سخنان بود، تا اینکه دنیا بر معاویه تیره و تار شد، و از اهل شام و غیر آن ها هر که امام را نمی شناخت او را شناخت. معاویه گفت: ای حسن، آرزو داشتی که خلیفه شوی اما خلیفه نیستی امام فرمود:

خلیفه کسی است که به روش پیامبر عمل کند، و به اطاعت الهی گردن نهد، و کسی که ستم می کند و سنتهای الهی را تعطیل گذارده، و به دنیا همچون پدر و مادر خود دلبستگی دارد، و بندگان الهی را بردگان و مال خدا را غارت می کند خلیفه نمی باشد، ولیکن او کسی است که به زور حکومتی را به چنگ آورده، و از آن به مدت کوتاهی بهره می برد و به زودی دورانش پایان می یابد، لذتش تمام شده و تبعات آن بر عهده اش باقی می ماند، و اینگونه می باشد که خداوند فرموده: و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا مدتی کم، آنان را چند سال بهره مند ساختیم آن گاه آنچه به ایشان وعده داده شده بود (عذاب الهی) فرا رسید و آنچه از آن بهره مندند، ایشان را بی نیاز نمی کند.

و آن گاه با دست به معاویه اشاره کرد، و از منبر پائین آمد.

و در روایتی اینگونه آمده است:

معاویه گفت: حتی یک نفر در قریش نیست که از نعمت‌ها و بخشندگی‌های ما بهره مند نباشد، امام فرمود:

آری، کسی که پس از خواری به وسیله او عزت یافتی، و کمی خود را به فراوانی رسانیدی.

معاویه گفت: ای حسن آنان کیانند، فرمود:

کسانی که نمی‌خواهی آنان را بشناسی.

و امام ادامه داد: من فرزند کسی هستم که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود، من فرزند کسی هستم که در کرامت بر همه مردمان آقائی داشت، من فرزند کسی هستم که بر مردم جهان در راستی و بخشندگی برتری داشت، شاخه‌ای بارور بود، و در برتریها پیشگام، من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خداوند، و خشمش خشم او می‌باشد پس ای معاویه آیا حق داری به چنین کسی جسارت کنی.

معاویه گفت: نه، گفتارت را درست می‌دانم، امام فرمود:

حقیقت روشن است و باطل تاریک، آنکس که به حق گرائید پشیمان نشد، و کسی که کار باطل نمود زیانکار گردید، و حقیقت را درست اندیشان می‌شناسند.

معاویه از منبر پایین آمد و دست امام را گرفت و گفت: هر که به تو بدی کند از آفرین دور باد.

خطبه فی تعریف نفسه و صفات الخلیفه

روی ان عمرو بن العاص قال لمعاویة: ابعث الی الحسن ابن علی، فمره ان یصعد المنبر، و یخطب الناس، فلعله ان یحصر، فیکون ذلک مما نعیره به فی کل محفل، فبعث الیه معاویة فاصعده، المنبر، و قد جمع له الناس و رؤساء اهل الشام، فحمد الله الحسن علیه السلام و اثنی علیه ثم قال:

ایها الناس! من عرفنی فانا الذی یعرف، و من لم یعرفنی فانا الحسن بن علی بن ابی طالب، ابن عم نبی الله، اول المسلمین اسلاما، و امی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، و جدی محمد بن عبدالله نبی الرحمة، انا ابن البشیر، انا ابن النذیر، انا ابن السراج المنیر، انا ابن من بعث رحمة للعالمین، انا ابن من بعث الی الجن و الانس اجمعین.

فقطع علیه معاویة فقال: یا ابا محمد خلنا من هذا، و حدثنا فی نعت الرطب - اراد بذلك تخجیله - فقال الحسن علیه السلام: نعم، التمر، اریح تنفخه، و الحر ینضجه، و اللیل یرده و یطیبه، ثم اقبل الحسن علیه السلام، فرجع فی کلامه الاول، فقال: انا ابن مستجاب الدعوة، انا ابن الشفیع المطاع، انا ابن اول من ینفض عن رأسه التراب، انا ابن من یقرع باب الجنة، فیفتح له فیدخلها، انا ابن من قاتل معه الملائكة، و احل له المغنم، و نصر بالرعب من مسیره شهر.

فاكثر فی هذا النوع من الکلام، و لم یزل به حتی اظلمت الدنیا علی معاویة، و عرف الحسن علیه السلام من لم یکن عرفه من اهل الشام، و غیرهم، ثم نزل.

فقال له معاویة: اما انک یا حسن، قد کنت ترجوا ان تكون خلیفه و لست هناك فقال الحسن علیه السلام:

اما الخلیفه فمن سار بسیره رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل بطاعة الله عزوجل، و لیس الخلیفه من سار بالجور و عطل السنن، و اتخذ الدنیا اما و ابا، و عبادالله خولا، و ماله دولا، و لکن ذلک امر ملک اصاب ملکا فتمتع منه قليلا و کان قد انقطع عنه، فاتخمت لذته و بقیته علیه تبعته، و کان کما قال الله تبارک و تعالی: و ان ادري لعله فتنه لکم و متاع الی حین [۱]، متعناهم سنین ثم جاءهم ما كانوا یوعدون [۲]، و ما اغنی عنهم ما كانوا یمتعون [۳].

و اوماً یرده الی معاویة، ثم قام فانصرف.

و فی روایة:

فقال معاوية: ما في قريش رجل الا و لنا عنده نعم مجللة، و يد جميلة، قال:

بلي، من تعززت به بعد الذلة، و تكثرت به بعد القلة.

فقال معاوية: من اولئك يا حسن؟ قال:

من يلهيك عن معرفته

ثم قال الحسن عليه السلام:

انا ابن من ساد قريشا شابا و كهلا، انا ابن من ساد الورى كرما و نبلا، انا ابن من ساد اهل الدنيا بالجود الصادق و الفرع الباسق و

الفضل السابق، انا ابن من رضاه رضى الله و سخطه سخط الله، فهل لك ان تساميه يا معاوية؟

فقال: اقول لا تصديقا لقولك، فقال الحسن عليه السلام:

الحق ابلج، و الباطل لجلج، و لن يندم من ركب الحق، و قد خاب من ركب الباطل، و الحق يعرفه ذوو الالباب.

ثم نزل معاوية و اخذ بيد الحسن و قال: لا مرحبا بمن سأك

پی نوشت ها:

[۱] الانبياء: ۱۱۱.

[۲] الشعراء: ۲۰۵.

[۳] الشعراء: ۲۰۷.

### شناسایی خود و معاویه

روایت شده: هنگامی که معاویه به مدینه آمده خطبه خواند و گفت: علی بن ابیطالب کجاست، امام حسن علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: پیامبری مبعوث نشده مگر آنکه از خاندانش برای او جانشینی مقرر شده است، و پیامبری نبوده جز آن که از ستمگران دشمنی برای او وجود داشته است، و علی علیه السلام وصی پیامبر خدا بعد از اوست، و من پسر علی و تو پسر صخر هستی، جد تو حرب و جد من پیامبر خداست، و مادرت هند و مادرم فاطمه است، و جد ام خدیجه و جد ات نثیله است، خداوند از رحمتش دور دارد آنکه از میان من و تو از جهت نسب پست تر، از جهت کفر با سابقه تر، و نامش کمتر، و نفاقش بیشتر است.

تمامی مردمی که حاضر بودند گفتند: خدایا اجابت کن، معاویه از منبر پائین آمد، و خطبه اش را قطع کرد.

خطبته فی توصیف نفسه و معاویه

روی ان معاوية قدم المدينة، فقام خطيبا، فقال: اين على ابن ابیطالب، فقام الحسن بن على عليه السلام، فخطب و حمدالله و اثني عليه،

ثم قال:

انه له يبعث نبى الا جعل له وصى من اهل بيته، و لم يكن نبى الا و له عدو من المجرمين، و ان عليا عليه السلام كان وصى رسول الله

من بعده، و انا ابن على و انت ابن صخر، و جدك حرب و جدى رسول الله، و امك هند و امى فاطمة، و جدتى خديجة و جدتك

نثيلة، فلعن الله الامنا حسبا، و اقدمنا كفرا و اخملنا ذكرا، و اشدنا نفاقا

فقال عامه اهل المجلس: آمين، فنزل معاوية فقطع خطبته

## شفاعت رمز ترقی و رشد در موجودات

سلمان رحمه الله می‌گوید: زمانی که هنوز فصل انگور نرسیده بود، خوشه‌ی انگوری برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آوردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سلمان رحمه الله فرمود: ای سلمان؛ دو فرزندم حسن و حسین را بیاور تا با من از این انگور بخورند.

سلمان رحمه الله می‌گوید: من به طرف خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام رفتم تا حسنین را صدا بزنم، ولی آنها را پیدا نکردم. به خانه‌ی ام کلثوم (خاله‌ی آن حضرات) رفتم ولی در آنجا نیز آنها را ندیدم، آمدم و جریان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مضطرب شد و از جا برخاستند و فرمودند: وای ای فرزندانم؛ وای ای نور چشمانم. سپس فرمود: هر کس مرا به سوی آنان راهنمایی کند، خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند.

خداوند جبرئیل را از آسمان نازل کرد و فرمود: ای محمد؛ برای چه بی‌تاب هستی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بی‌تابی من به خاطر فرزندان من حسن و حسین می‌باشد، چرا که از حيله و نیرنگ یهود بر آنها می‌ترسم.

جبرئیل عرض کرد: ای محمد؛ از نیرنگ منافقین بر آنها بترس! زیرا که نیرنگ آنها از نیرنگ یهود بدتر است، بدان که فرزندان در باغ «دحاح» هستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فوراً به طرف آن باغ حرکت کرد و من هم همراه آن حضرت بودم، تا اینکه وارد باغ شدیم. دیدیم امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آغوش یکدیگر به خواب رفتند و حیوانی به شکل مار در کنار آنها قرار دارد. هنگامی که آن مار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید، عرض کرد:

سلام بر شما ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ من مار نیستم، بلکه فرشته‌ای از فرشته‌های کروبین خدا هستم. من به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن از یاد خدا غافل شدم. خداوند بر من غضب کرد و همانطور که می‌بینی مرا به صورت ماری مسخ کرد و از آسمان به زمین راند. سالیان درازی است که می‌خواهم شخص کریمی را در نزد خداوند ببینم، تا از او بخواهم که برای من نزد خداوند شفاعت بنماید، شاید خداوند مرا ببخشد و مرا همانطوری که اول بودم، به صورت فرشته برگرداند. به درستی که او بر هر کاری قادر و توانا است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنها نشست تا اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیدار شدند و بر روی زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود: ای فرزندانم؛ به این بیچاره نگاه کنید.

آن بزرگواران گفتند: ای جد ما؛ او کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فرزندانم؛ این فرشته‌ای از فرشته‌های کروبین خدا بوده است که به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن از یاد خدا غافل شده است، و خداوند او را به این صورت درآورده، حال من به واسطه‌ی شما او را نزد خداوند شفاعت می‌کنم و شما را شفیع قرار می‌دهم، برای او شفاعت کنید.

حسنین علیهما السلام از جا برخاستند و وضو گرفتند و بعد دو رکعت نماز خواندند و این گونه خدا را خواندند:

خدایا؛ به حق جد جلیل و حبیبمان محمد مصطفی، و به حق پدرمان علی مرتضی، و به حق مادرمان فاطمه‌ی زهرا، از تو می‌خواهیم که او را به حالت اولش برگردانی.



هنوز دعای آنها تمام نشده بود که جبرئیل به همراه گروهی از فرشتگان فرود آمد و به آن فرشته، عفو و رضایت خدای تعالی و برگشتش به سیرت و روش اول را مژده داد.

آنها همگی به آسمان رفتند در حالی که خدای تعالی را تسبیح می کردند، آنگاه جبرئیل در حالی که تبسم کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و عرض کرد:

ای رسول خدا! آن فرشته بر فرشته‌های هفت آسمان فخر فروشی می کند و به آنها می گوید: چه کسی مانند من می باشد در حالی که من مورد شفاعت دو سید و دو جوان (یعنی امام حسن و حسین علیهما السلام) قرار گرفتم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ۲ / ۳۴ ح ۸۹۸ بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۱۳.

### شما ولی پروردگارید

عالم جلیل القدر سید بن طاووس قدس سره در کتاب «نجوم» می گوید:

(معمد امام زمان علیه السلام) شیخ مفید رحمه الله در کتاب «مولد النبی و مولد الأوصیاء» نقل کرده است که، جابر می گوید: حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السلام فرمود:

برخی از مردم به محضر امام مجتبی علیه السلام رسیدند و عرض کردند: از عجائبی که پدر بزرگوارت نشان می داد به ما نشان بدهید.

آن حضرت فرمود: آیا به آن ایمان می آورید؟ (و اطمینان پیدا می کنید؟) مردم عرض کردند: آری! به خدا سوگند.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: آیا پدرم را می شناسید؟

عرض کردند: آری می شناسیم (او را دیده ایم). آنگاه آن حضرت یک طرف پرده‌ای را که آویخته بود بالا زد، ناگاه مولی امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند که نشسته است.

امام علیه السلام فرمود: شناختید؟

قالوا بأجمعهم: هذا امیرالمؤمنین و نشهد أنت ولی الله حقا و الامام من بعد.

همه‌ی آن مردم عرض کردند: این امیرمؤمنان علیه السلام است و گواهی می دهیم شما به حقیقت ولی خدا، و امام بعد از او هستی [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۲۸ ح ۸.

### شفاعت فرشته‌ای که بشکل مار مسخ شده بود

می گویند: روزی خوشه‌ی انگور تازه‌ای در زمانی که هنوز فصل انگور نرسیده بود برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سلمان (رحمة الله علیه) فرمود: «ای سلمان! دو فرزندم حسن و حسین را بیاور تا با من

از این انگور بخورند.»

سلمان فارسی می‌گوید: «من بطرف خانه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام رفتم تا حسین را صدا بزنم ولی آنها را پیدا نکردم. به خانه‌ی ام‌کلثوم (خاله‌ی آن حضرات) رفتم ولی در آنجا نیز آنها را ندیدم. آمدم و جریان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مضطرب شده و از جا برخاستند و گفتند: «وای ای فرزندانم! وای ای نور چشمانم!»

سپس فرمود: «هر کس مرا بسوی آنها راهنمایی کند، پس خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند.»

خداوند جبرئیل را از آسمان نازل کرد و گفت: «ای محمد! برای چه بی‌تاب هستی؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «بی‌تابی من بخاطر فرزندانم حسن و حسین می‌باشد چرا که از حیله و نیرنگ یهود بر آنها می‌ترسم.»

جبرئیل گفت: «ای محمد! از نیرنگ منافقین بر آنها بترس زیرا که نیرنگ آنها از نیرنگ یهود بدتر است. بدانکه فرزندان حسن و حسین در باغ «دحاح» هستند.»

پس پیامبر فوراً بطرف آن باغ حرکت کرد و من هم همراه آن حضرت بودم تا اینکه وارد باغ شدیم. پس دیدیم که حسن و حسین علیهم‌السلام در آغوش یکدیگر به خواب رفته‌اند و حیوانی به شکل مار در کنار آنها قرار دارد.

وقتی آن مار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید عرض کرد: «سلام بر شما ای رسول خدا! من مار نیستم بلکه فرشته‌ای از فرشته‌های کرویین خدا هستم. من به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن از یاد خدا غافل شدم. پس خدا بر من غضب کرد و همانطور که می‌بینی مرا بصورت ماری مسخ کرد و از آسمان به زمین راند. من سالهای زیادی است که می‌خواهم موجود کریمی را در نزد خداوند ببینم تا از او بخواهم که برای من نزد خداوند شفاعت بنماید، شاید که خداوند مرا ببخشد و مرا همانطوری که از اول بودم یعنی بصورت فرشته برگرداند. بدرستی که او بر هر کاری قادر و توانا است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیش آنها نشست تا اینکه امام حسن و امام حسین علیه‌السلام بیدار شدند. پس بر روی زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود: «ای فرزندانم! به این بیچاره نگاه کنید!»

آنها گفتند: «ای جد ما! او کیست؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای فرزندانم! این فرشته‌ای از فرشته‌های کرویین خدا بوده است که به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن از یاد خدا غافل شده است و خدا او را به این صورت در آورده است. حال من بواسطه‌ی شما او را نزد خداوند شفاعت می‌کنم و شما را شفیع قرار می‌دهم، پس برای او شفاعت کنید.»

حسین علیهماالسلام از جا برخاستند و وضو گرفتند. بعد دو رکعت نماز خواندند و گفتند: «خدایا! به حق جد جلیل و حبیبمان محمد مصطفی و به حق پدرمان علی مرتضی و به حق مادرمان فاطمه‌ی زهرا از تو می‌خواهیم که او را به حالت اولش برگردانی.»

هنوز دعای آنها تمام نشده بود که جبرئیل به همراه گروهی از فرشته‌ها فرود آمد و به آن فرشته، عفو و رضایت خدای تعالی و برگشتش به سیرت و روش اول را مژده داد. سپس همگی به آسمان رفتند در حالی که خدای تعالی را تسبیح می‌کردند. سپس جبرئیل در حالی که تبسم کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و عرض کرد: «ای رسول خدا! آن فرشته بر فرشته‌های هفت آسمان فخرفروشی می‌کند و به آنها می‌گوید: چه کسی مانند من می‌باشد در حالی که من مورد شفاعت دو سید و دو جوان (یعنی امام حسن و حسین علیهماالسلام) هستم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز.

### شوخی

عجب آدم بامزه‌ای بود، تا حال چنین انسان شوخ طبعی ندیده بودم. از آخرین بار که او را دیده بودم زمان زیادی می‌گذشت. خدا می‌داند این مدت کجا بود و چه می‌کرد....

آمد و بین دوستان نشست. بعد از سلام و احوال پرسی با همه، امام علیه السلام پرسید: خب بگو بینم حالت چطور است.

- ای، نفسی می‌آید و می‌رود و روزگار را می‌گذرانم، ولی بر خلاف میل خدا و خودم و شیطان.

همه از این حرف او خندیدند، امام هم خندید و پرسید: یعنی چه؟!

- خدا می‌خواهد همواره از او اطاعت کنم و هرگز گناه نکنم، ولی افسوس؛ خودم هم از مرگ بیزارم و نمی‌خواهم بمیرم، ولی چه کنم که روزی به سراغم خواهد آمد؛ شیطان هم می‌خواهد همیشه گناه کنم، اما گاه گاهی عبادتی هم می‌کنم (و دوباره حاضران خندیدند).

در این فکر بودم که او این لطیفه‌ها را از کجا می‌آورد، خودش آنها را می‌سازد یا از کسی می‌شنود، کاش من هم می‌توانستم مثل او همه را خوشحال کنم و لبخندی بر کنج لبی بنشانم.

یکی از حاضران که هنوز خنده بر لب داشت پرسید: ای پسر رسول خدا، راستی چرا از مرگ می‌ترسیم و آن را دوست نداریم؟

امام حسن علیه السلام فرمود: چون شما دنیای تان را آباد و آخرتتان را خراب کرده‌اید، طبیعی است که برای انسان کوچیدن از آبادی به ویرانی بسیار ناگوار است.

همه از شنیدن پاسخ امام تکانی خوردیم؛ حقا که عین حقیقت بود، و او که این سؤال را پرسیده بود پس از شنیدن این جواب منطقی، خنده بر لبش خشک شد و مدت‌ها به فکر فرو رفت. کسی چه می‌دانست، شاید به این می‌اندیشید که خرابی آخرتش را چگونه آباد سازد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار، ص ۳۸۹، ح ۲۹.

### شکوه علمی و معنوی در دوران کودکی

«حذیفه بن یمان» (یکی از اصحاب گرانقدر رسول خدا صلی الله علیه و آله) می‌گوید:

من با جمعی از مهاجران و انصار، در یکی از کوههای مکه (در ماجرای فتح مکه یا حجة الوداع) همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم.

ناگاه، امام حسن علیه السلام را دیدیم که باشکوه و وقار مخصوصی به سوی ما می‌آید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام نگاه کرد و در شأن آن حضرت فرمود: جبرئیل راهنمای حسن علیه السلام و میکائیل استوار کننده‌ی او است. او فرزند من و پاک سرشت از خودم و یکی از دنده‌های پیکر من می‌باشد. این کودک، نبیره‌ی من

و نور چشم من است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاست، ما نیز برخاستیم و به استقبال حسن علیه السلام شتافتیم، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خطاب به حسن علیه السلام می فرمود:  
«أنت تفاحتی و أنت حبیبی و مهجۀ قلبی».

یعنی: «تو سیب خوشبوی من هستی، تو محبوب من و برگزیده‌ی خالص قلب من می باشی».

در این هنگام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست حسن علیه السلام را گرفت و با هم راه رفتند.

ما نیز به همراه آنها حرکت کردیم، تا اینکه آنها در مکانی نشستند و ما هم در همانجا، در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان به چهره‌ی حسن علیه السلام می نگریست.

سپس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی، حسن علیه السلام پس از من، رهبر و راهنمای مردم خواهد شد. او هدیه‌ی خدا است ه به من عنایت کرده است. او از من خبر می دهد و آثار مرا به مردم می شناساند. او سنت مرا زنده می کند و امور مرا در کارهایش، بر عهده می گیرد. خداوند متعال به او نظر رحمت می نماید. خداوند متعال رحمت کند آن کسی که مقامات حسن علیه السلام را بشناسد و در مورد او به من نیکی کند و مرا گرامی بدارد.

هنوز سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که دیدیم یک نفر اعرابی (عرب بیابان گرد)، در حالی که چوب دستی خود را در زمین می کشانید، به پیش می آمد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما فرمود: آن مرد به سوی ما می آید. وقتی که به ما رسید، با گفتار درشت و ناپسندی که پوست بدن شما را جمع خواهد کرد، با ما سخن خواهد گفت. سپس از اموری سؤال خواهد کرد و سخنانش تند و خشن است.

آن مرد به پیش ما آمد و گفت: محمد صلی الله علیه و آله در میان شما کیست؟

ما گفتیم: تو به محمد صلی الله علیه و آله چه کار داری؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود: آرام باش (آن حضرت با این جمله، خودش را به آن مرد شناساند).

در این هنگام، آن مرد عرب تندخو، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: من تا وقتی که تو را ندیده بودم، دشمن تو بودم، ولی حالا که تو را دیدم، بر دشمنیم با تو افزوده شد.

در این هنگام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لبخند زد.

ما خواستیم که آن عرب تندخو را تنبیه کنیم، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما اشاره کرد که: شما ساکت باشید.

در این هنگام، میان آن مرد عرب بد اخلاق و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چنین گفتگویی صورت گرفت:

اعرابی گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا تو گمان می کنی که پیامبر (خدا) هستی؟! (در حالی که) تو به پیامبران خدا دروغ بستی و برای اثبات ادعای خود، هیچ گونه برهان و دلیلی نداری!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من چه خبری را به تو بدهم؟

اعرابی گفت: تو از برهان و دلیل بر اثبات پیامبری خودت به من خبر بده.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تو بخواهی یکی از اعضای من، برهان مرا به تو خبر می دهد و چنین خبر دادنی برهان مرا محکم تر خواهد نمود.

اعرابی گفت: آیا عضو، سخن می گوید؟!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری.

آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به (امام) حسن علیه السلام فرمود: ای حسن علیه السلام! برخیز.

اعرابی به (امام) حسن علیه‌السلام نگاه کرد و او را در پیش خود کوچک شمرد و گفت: این پسرک را توان سخن گفتن با من نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی تو او را به آنچه که از او می‌پرسی شخصی آگاه می‌یابی.

در این هنگام، (امام) حسن علیه‌السلام خطاب به اعرابی فرمود: شما با قوم بت‌پرست خود نشستید و از روی جهل و انحراف، گستاخی‌ها درباره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمودید و گفتید: محمد صلی الله علیه و آله ابتر (بی‌نسل) است و همه‌ی اعراب با او دشمن هستند. اگر او کشته شود، کسی خون او را طلب نمی‌کند و تو پنداشتی که هر گاه او را بکشی، قوم تو معاش تو را تأمین می‌کنند، از این رو، تو با اسلحه به اینجا آمده‌ای. من هم اکنون از مسافرت تو خبر می‌دهم:

تو در شبی ظلمانی، در میان طوفانی شدید، حیران و سرگردان، در بیابان فروماندی، به گونه‌ای که اگر پیش می‌آمدی، کشته می‌شدی و اگر به عقب بازمی‌گشتی، باز به هلاکت می‌رسیدی. همچنان در میان هیولای تاریک مرگ و وحشت به سر می‌بردی که ناگاه چشم باز کردی و خود را در نزد ما دیدی. در این هنگام، چشم تو روشن شد و آرامش یافتی.

اعرابی گفت: ای پسر! تو این گفتار را از کجا می‌گویی؟ گویا تو از تیرگی قلب من پرده برداشتی و در همه جا همراه و شاهد کارهای مخفی من بوده‌ای و بهره‌ای از علم غیب داری!!

(سخنان امام حسن علیه‌السلام آن چنان در آن اعرابی اثر کرده بود که روح و روانش مجذوب اسلام شده بود. از این رو، وی از اسلام جو یا شد، تا پس از آگاهی، آن را بپذیرد).

اعرابی گفت: اسلام چیست؟

(امام) حسن علیه‌السلام فرمود: اسلام، عبارت از: تکبیر و گواهی به یکتایی و بی‌همتایی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول خدا است.

اعرابی همان دم مسلمان شد و در راه اسلام پابرجا بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیاتی از قرآن را به او آموخت.

اعرابی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا به میان قوم خود برگردد و ماجرای خود را به آنها خبر دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او اجازه داد.

اعرابی نزد قوم خود بازگشت و ماجرای عجیب ملاقات خود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نبیره‌ی آن حضرت؛ یعنی، (امام) حسن بن علی علیه‌السلام و گفتار معجزه‌آسا و شیرین (امام) حسن علیه‌السلام را برای قوم خود، تعریف کرد.

جماعتی از قوم اعرابی، تحت تأثیر (سخنان او) قرار گرفته و همراه او نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و مسلمان شدند.

پس از این ماجرا، هنگامی که مردم (امام) حسن علیه‌السلام را می‌دیدند، می‌گفتند: خداوند مقام ارجمندی را به (امام) حسن علیه‌السلام داده، که به هیچ کس چنین مقامی را نداده است. [۱].

آری، این است یک نمونه از شکوه معنوی و علمی امام حسن علیه‌السلام در دوران کودکی. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اقتباس از بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۳۳۳ - ۳۳۴؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص ۲۴۱ - ۲۴۳.

[۲] سیره‌ی چهارده معصوم علیه‌السلام، ص ۲۴۳.

ابن شهر آشوب می گوید:

ابوالسعادات در «الفضائل» نقل کرده است: شیخ ابوالفتوح در مدرسه‌ی ناجیه، این حدیث را املاء کرد: امام حسن بن علی علیه السلام در هفت سالگی، در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر می شد، وحی [آیات قرآن] را می شنید و آن را حفظ می کرد. سپس نزد مادر خود (حضرت زهرا علیها السلام) می آمد و آن‌ها را به او ابلاغ می کرد. هرگاه علی علیه السلام (به منزل) می آمد، فاطمه علیها السلام را (پیشاپیش) آگاه به آیات نازل شده می یافت. از او در این باره می پرسید، می فرمود: از فرزندت، حسن (می آموزم).

روزی علی علیه السلام در خانه پنهان شد حسن علیه السلام که وحی را شنیده بود، آمد و خواست آن را به مادر خود ابلاغ کند؛ زبانش بند آمد. مادرش تعجب کرد. گفت: مادرم! تعجب نکن؛ زیرا بزرگواری سخن مرا می شنود. گوش کردن او، مرا از سخن گفتن بازداشته است. در این هنگام، علی علیه السلام بیرون آمد و او را بوسید. در روایتی آمده است که امام حسن علیه السلام فرمود: مادرم! بیانم کوتاه و زبانی بند آمد؛ گویا آقایی مرا زیر نظر دارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ۴: ۷.

### شستشوی شمشیر از خون عمرو بن عبدود

راوندی می گوید:

امام صادق علیه السلام فرمود: چون علی علیه السلام عمرو بن عبدود را کشت، شمشیرش را به حسن علیه السلام داد و فرمود: به مادرت بگو این شمشیر را بشوید. حسن علیه السلام پس از مدتی، شمشیر را آورد، در حالی که علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در وسط شمشیر نقطه‌ای (از خون) بود که پاک نشده بود. علی علیه السلام فرمود: مگر زهرا این را نشسته است؟ حسن علیه السلام عرض کرد: آری. علی علیه السلام فرمود: پس این نقطه چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی جان از ذوالفقار پیرس تا پاسخ دهد. پس علی علیه السلام آن را تکان داد و فرمود: آیا طاهره تو را از خون آن آلوده‌ی پلید، شستشو نداد؟ خدا شمشیر را به سخن آورد و گفت: آری، و لیکن تو به وسیله‌ی من (تاکنون) کسی را نکشته‌ای که نزد فرشتگان مبعوض تر از عمرو بن عبدود باشد، از این رو، پروردگار فرمانم داد و این نقطه از خون او را نوشیدم، و این بهره‌ی من از اوست، و هیچ روزی مرا از غلاف بیرون نمی آوری مگر آن که ملائکه آن را ببینند و بر تو صلوات فرستند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۱: ۲۱۵ ح ۵۹.

### شرط شفاعت او برای ابوسفیان

راوندی می گوید:

محمد بن اسحاق گفت: ابوسفیان به مدینه آمد تا با رسول خدا صلی الله علیه و آله تجدید عهد کند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت. او نزد علی علیه السلام آمد و گفت: آیا پسر عمویت امان نامه‌ای برای ما می‌نویسد؟ آن حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی تصمیم به کاری بگیرد، هرگز از آن بر نمی‌گردد. حسن بن علی علیه السلام که ۱۴ ماهه بود، با زبان عربی روشن فرمود: ای فرزند صخر! بگو: لا اله الا الله، محمد رسول الله؛ تا نزد جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای شفاعت کنم. ابوسفیان شگفت زده شد. علی علیه السلام - در حالی که حسن علیه السلام در حال راه رفتن بود - فرمود: سپاس خدایی را که در ذریه‌ی محمد صلی الله علیه و آله نظیر یحیی بن زکریا قرار داد. [۱].

ابن شهر آشوب می‌گوید:

محمد بن اسحاق گفت: ابوسفیان نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای ابالحسن! حاجتی دارم. علی علیه السلام فرمود: حاجت چیست؟ ابوسفیان گفت: با من نزد پسر عمویت، محمد بیا و از او بخواه تا پیمانی با ما ببندد و امان نامه‌ای برای ما بنویسد. علی علیه السلام فرمود: ای ابوسفیان! رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو پیمانی بسته است که هرگز از آن بر نمی‌گردد. فاطمه علیها السلام پشت پرده بود و حسن علیه السلام که ۱۴ ماهه بود، پیش رویش راه می‌رفت. ابوسفیان گفت: ای دختر محمد! به این کودک بگو که با جد خود درباره‌ی من سخن بگوید، تا با این سخن بر عرب و عجم آقایی کند. پس حسن علیه السلام نزد ابوسفیان آمد و یک دست خود را بر بینی او، و دست دیگر را بر ریش او زد و خدای سبحان، حسن علیه السلام را به سخن آورد و گفت: ای ابوسفیان! بگو لا اله الا الله، محمد رسول الله؛ تا شفیع شوم. علی علیه السلام فرمود: سپاس خدایی را که نظیر یحیی بن زکریا در آل محمد صلی الله علیه و آله از ذریه‌ی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، قرار داد و «در کودکی به او حکمت دادیم [۲]». [۳].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۱: ۲۳۶ ح ۱.

[۲] مریم: ۱۲؛ (و آتیناه الحکم صبیا)

[۳] المناقب ۴: ۶.

## شروط صلح

طبری می‌گوید:

امام حسن علیه السلام پراکندگی مردم را که دید، یکی نزد معاویه فرستاد تا صلح کند. معاویه، عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سمره را نزد او فرستاد. آنان در مدائن، نزد او آمدند، و آنچه می‌خواست، دادند و با او مصالحه کردند که از بیت المال کوفه، برای هزینه‌ی آن اموری که شرط کرده بود، ۵۰۰۰۰۰۰ درهم دریافت کند. سپس در میان عراقیان ایستاد و فرمود: ای اهل عراق! من از ۳ گناه شما چشم می‌پوشم: کشتن پدرم، زخمی ساختنم، و چپاول اموالم. [۱].

ابن اعثم می‌گوید:

سپس حسن بن علی علیه السلام، عبدالله بن نوفل - خواهرزاده معاویه - را خواست و به او فرمود: نزد معاویه برو و از جانب من، به او بگو: تو اگر جان، مال، فرزندان و زنان مردم را امان دهی، با تو بیعت می‌کنم و گرنه بیعت نمی‌کنم.

عبدالله بن نوفل نزد معاویه رفت و سخنان حسن علیه السلام را به او گفت. معاویه گفت: هر چه دوست داری، بخواه. عبدالله بن نوفل

گفت: حسن علیه‌السلام به من دستور داد که شروطی با تو ببندم. معاویه گفت: چه شروطی؟ عبدالله بن نوفل گفت: حسن علیه‌السلام این امر را به تو وامی‌گذارد، به شرط این که او پس از تو، به حکومت برسد و در هر سال، ۵۰۰۰۰۰۰ درهم از بیت المال داشته باشد، و مالیات «دارابجرد» فارس به او برسد و همه‌ی مردم از یک دیگر در امان باشند.

معاویه گفت: قبول کردم. و برگ سفیدی را خواست و بر آن گلی نهاد، و با انگشتر خود بر آن مهر زد و گفت: این کاغذ سفید را بگیر و نزد او ببر و به او بگو: هر چه می‌خواهد و دوست دارد، در آن بنویسد، و اصحاب خود را بر آن شاهد گیرد، و این، مهر و اقرار من است.

عبدالله بن نوفل آن را برداشت و نزد حسن علیه‌السلام رفت. گروهی از یاران معاویه که از بزرگان قریش بودند، از جمله: عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سمره و برخی از بزرگان شام، همراه او بودند. آنان آمدند و سلام کردند و گفتند: ابامحمد! معاویه همه‌ی خواسته‌های تو را بر آورد. هر چه می‌خواهی، بنویس. حسن علیه‌السلام فرمود: هیچ رغبتی به خلافت پس از او ندارم. اگر آن را می‌خواستم، اکنون واگذار نمی‌کردم. اما آن اموال، معاویه حق ندارد که اموال مسلمانان را به من بدهد. غیر از این‌ها را بنویس. این، نامه‌ی صلح است. [۲].

ابن‌اعثم می‌گوید:

سپس حسن بن علی علیه‌السلام کاتب خود را خواست و نوشت: این، آن شروطی است که حسن بن علی علیه‌السلام بنا بر آن‌ها، با معاویه بن ابی‌سفیان صلح کرد:

با او صلح کرد به این شرط که در برابر واگذاری ولایت امیرمؤمنان، در میان مردم، طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش خلفای صالح، عمل کند؛ کسی را پس از خود به ولایت عهدی نگمارد، بلکه اختیار را به شورای مسلمانان واگذارد؛ مردم در هر جای زمین خدا که هستند - شام، عراق، حجاز و... - در امان باشند؛ جان‌ها، مال‌ها، زن‌ها و فرزندهای اصحاب و شیعیان علی علیه‌السلام در امان باشند؛ و در این مورد، عهد و پیمان خدا و وفای به آنچه از بندگانش گرفته، بر ذمه‌ی معاویه است؛ و در پنهان و آشکار، برای حسن بن علی علیه‌السلام، و هیچ یک از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابای نخواهد و در افقی از آفاق زمین، احدی از ایشان را نترساند.

بر این شروط، عبدالله بن نوفل، عمر بن ابی سلمه و... گواهی دادند.

سپس حسن علیه‌السلام این نامه را به پیک‌های خود معاویه برای او فرستاد تا بر او، به مضامین آن، گواه باشند. این خبر که به قیس بن سعد رسید، به اصحاب خود گفت: اینک یکی از این دو را برگزینید: جنگ بدون امام، یا بیعت برای گمراهی. گفتند: برای ما، بیعت از خونریزی آسان‌تر است. قیس بن سعد باقی مانده‌ی سپاه خود را ندا داد و به عراق برگرداند. او این اشعار را می‌خواند:

مرا از دیار مسکن، به این دیار در ماندگی آورد که امام حق تسلیم شد.

از زمانی که این خبر را شنیدم، پیوسته سرگردانم و با خشوع دل و پی‌جویانه، دیده‌بان ستارگانم.

سپس قیس بن سعد به کوفه رفت. حسن بن علی علیه‌السلام نیز آن جا بود. [۳].

طبرسی می‌گوید:

معاویه درباره‌ی صلح و سازش، نامه‌ای به حسن علیه‌السلام نوشت و آن را همراه نامه‌های [تسلیم] اصحاب وی به معاویه، برای او فرستاد. حسن علیه‌السلام پس از آن که شروط فراوانی برای صلح قرار داد، آن را پذیرفت. از جمله‌ی شروط این بود: معاویه ناسزاگویی به امیرمؤمنان، به ویژه در قنوت نماز، را ترک کند؛ شیعیان او را امان دهد؛ به هیچ یک از آنان بدی نرساند و حق هر صاحب حقی را به او برساند. [۴].

ابن‌اعثم می‌گوید:



معاویه با سپاه خود به راه افتاد تا به کوفه رسید و در قصر الاماره فرود آمد. سپس پیکی نزد حسن بن علی علیه السلام فرستاد و پیغام داد: ابامحمد! بیا بیعت کن. و حسن بن علی علیه السلام پیغام نزد معاویه فرستاد: به شرطی با تو بیعت می‌کنم که همه‌ی مردم [از شرت] در امان باشند. معاویه گفت: همه در امانند جز قیس بن سعد، او نزد من امان ندارد. حسن علیه السلام پیغام فرستاد: بیعت نمی‌کنم مگر آن که همه را امان دهی. معاویه پذیرفت و حسن علیه السلام آمد و بیعت کرد.

معاویه پیکی نزد حسین بن علی علیه السلام فرستاد و از او خواست تا بیعت کند. حسین علیه السلام نپذیرفت. حسن علیه السلام فرمود: معاویه! حسین علیه السلام را مجبور نکن، که او هرگز بیعت نمی‌کند تا این که کشته شود، و کشته نمی‌شود تا این که خاندانش کشته شوند و خاندانش کشته نمی‌شوند، تا این که شیعیانش کشته گردند، و شیعیانش کشته نمی‌شوند تا این که شامیان نابود گردند. معاویه از حسین علیه السلام دست کشید و مجبورش نکرد.

سپس معاویه پیکی نزد قیس بن سعد فرستاد و از او خواست تا بیعت کند. او نیز نپذیرفت. حسن علیه السلام او را خواست و به او دستور داد بیعت کند. او گفت: ای فرزند رسول خدا! بیعت تو در گردن من است. سوگند به خدا! هرگز آن را برن دارم تا تو آن را برداری. حسن علیه السلام فرمود: از بیعت من آزادی. بیعت کن که من نیز بیعت کردم. پس قیس نیز بیعت کرد. معاویه گفت: قیس! برایم ناگوار است که مردم نزد من باشند، و تو زنده باشی. قیس گفت: معاویه! سوگند به خدا! برای من نیز تلخ است که ولایت مسلمانان به تو رسد، و من زنده باشم. [۵].

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از ذریع نقل کرده است:

امام صادق علیه السلام فرمود: قیس بن سعد بن عبادی انصاری - که فرماندهی سپاه امام بود - نزد معاویه رفت؛ معاویه به او گفت: بیعت کن! او به حسن علیه السلام نگریست و عرض کرد: ابامحمد! آیا بیعت کردی؟ معاویه گفت: چرا [از مخالفت] دست برنمی‌داری؟ سوگند به خدا! تو را می‌کشم. قیس گفت: هر چه می‌خواهی بکن. سوگند به خدا! اگر بخواهی [نیز] کم می‌آوری. او همچون شتر، تنومند بود، و ریشی کم پشت داشت. حسن علیه السلام به سوی قیس برخاست و فرمود: قیس! بیعت کن. قیس بیعت کرد. [۶].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ۳: ۱۶۵.

[۲] الفتوح ۳ و ۴: ۲۹۲.

[۳] الفتوح ۳ و ۴: ۲۹۳.

[۴] اعلام الوری ۱: ۴۰۳.

[۵] الفتوح ۳ و ۴: ۲۹۴.

[۶] اختیار معرفة الرجال ۱: ۳۲۶.

**شیعه حقیقی**

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

شخصی به حسن بن علی علیه السلام گفت: من از شیعیان شما هستم. آن حضرت فرمود: ای بنده‌ی خدا! اگر در امر و نهی ما فرمانبری، راست می‌گویی، و اگر نیستی، با ادعای منزلت بزرگی که اهل آن نیستی، بر گناهان خود می‌فزای. نگو من از شیعیان شما

هستم، بلکه بگو من از یاوران و دوستداران شما، و دشمن دشمنان شما هستم. و تو در خیر، و به سوی خیر می‌باشی. [۱].  
دیلمی می‌گوید:

حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: این که شیعه‌ی ما چگونه بمیرد، آیا درنده‌ای او را بخورد، یا در آتش بسوزد، یا غرق شود، یا به دارش زنند، یا کشته شود؛ به او زبانی نمی‌رساند. سوگند به خدا! او [در هر حال] صدیق شهید است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه‌السلام: ۳۰۸، ح ۱۵۳.

[۲] اعلام الدین: ۴۵۷.

### شمار امامان معصوم

یکی از ویژگی‌های امامت امامان معصوم آن است که از طرف پروردگار هستی گزینش و انتخاب شدند. از این رو شمار رهبران معصوم علیهم‌السلام مشخص است که امام مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

عدد هم عدد شهور الحول [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شمار امامان معصوم علیهم‌السلام به عدد ماه‌های سال است. «یعنی دوازده ماه و امامان دوازده گانه.»)

پی نوشت ها:

[۱] المقتطفات، ج ۲، ص ۲۸۵.

### شرایط پذیرش صلح

پس از روشن شدن بی‌وفایی کوفیان و یاران امام حسن علیه‌السلام، و پیشنهاد صلح معاویه به آن حضرت، امام علیه‌السلام به معاویه نامه‌ای نوشت جهت پذیرش صلح با شرایطی که امام در نظر داشت. معاویه با دیدن نامه‌ی امام حسن علیه‌السلام کاغذی سفید ولی امضاء و مهر شده فرستاد و نوشت که هر شرطی می‌خواهی در آن بنویس من می‌پذیرم.

و نیز زهری می‌گوید: وقتی آن نامه‌ی سفید که آخرین سطر آن را معاویه امضاء کرده بود و برای امام حسن علیه‌السلام فرستاد و پیشنهاد کرد که؛ برای صلح هر شرطی که خواستی، خودت بنویس. آن حضرت شرایط را نوشت و پس از نوشتن شرائط خطاب به معاویه فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان أعطیتنی هذا فانی سامع مطیع و علیک أن تفی به... فقال الحسن علیه‌السلام، و أنا قد اشترطت علیک حین جاءنی سجلک و أعطیتنی العهد علی الوفاء بما فیہ. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(اگر این شرط را که نوشتیم برایم تعهد کنی، من شنوای مطیع خواهم بود و تو را لازم است که بدان وفا کنی... «در این بین گویا پس از رسیدن معاویه به کوفه و تسلیم یاران امام حسن علیه‌السلام معاویه نامه‌ی قبلی امام را ملاک قرار داد و ادعا کرد که من به همان نامه‌ی اول عمل می‌کنم و از عمل به مواد عهدنامه‌ای که امضای معاویه در آن بود، خودداری کرد. لذا حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: من نیز شرط کردم با تو وقتی امضای تو آمد و تعهد به من دادی، بدانچه که در آن است وفا کنی من شرایط را نوشتیم که با توجه به امضای خود در پای ورقه‌ی سفید، اکنون باید به آن عمل کنی.)

این سخن حضرت در واقع اعتراض به معاویه بود که عهدنامه را برداشت و از دادن آن امتناع می‌کرد.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام)، ص ۱۸۶، ح ۳۱۱.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۷.

۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۳۵۳، ح ۳۵.

۴- نهاییه الأرب، ج ۷، ص ۱۳.

### شبهات اهل بیت به یکدیگر

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه‌السلام و اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام در اخلاق و در قیافه و اندام به یکدیگر شباهت داشتند، چون همه از یک نور بودند.

قال علیه‌السلام:

صور الله علیا - علیه‌السلام - فی ظهر ابي طالب علی صورۃ محمد - صلی الله علی و اله - فکان علی بن ابي طالب أشبه الناس برسول الله و کان الحسین بن علی أشبه الناس بفاطمه - علیها‌السلام - و کنت أشبه الناس بخدیجه الکبری [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خداوند شکل و قیافه‌ی اندام امام علی علیه‌السلام را در صلب حضرت ابوطالب، همانند شکل و اندام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد، پس امام علی بن ابیطالب شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. و حسین بن علی علیه‌السلام شبیه‌ترین انسان‌ها به فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام بود و من شبیه‌ترین انسان‌ها به خدیجه‌ی کبری علیها‌السلام هستم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۲۲، ح ۱۱.

۲- کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۱۶۵.

۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۵۲۶، ذیل ح ۱۵.

۴- مناقب ابن شهر آشوب ج ۴، ص ۲.

### شرایط امام برای اخذ بیعت از مردم

مردم کوفه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای بیعت با امام حسن مجتبی علیه‌السلام بر او وارد شدند.

امام علیه‌السلام ضمن خطبه‌ای که ایراد فرمود شرایط پذیرش بیعت مردم را چنین بیان نمود:

قال علیه‌السلام:

الحمد لله على ما قضا من أمر و خص من فضل و عم من امر، و جلل من عافية، حمدا يتم به علينا نعمة و نستوجب به رضوانه، ان الدنيا دار بلاء و فتنه و كل ما فيها الى زوال و قد نبأنا الله عنها كيما نعتبر، فقدم الينا بالوعيد كي لا يكون لنا حجة بعد الانذار، فازهدوا فيما يفنى، و ارغبوا فيما يبقى و خافوا الله في السر و العلانية ان عليا عليه‌السلام في المحياء و الممات و المبعث عاش بقرر و مات بأجل و انى أبايعكم على أن تسالموا من سالمت و تحاربوا من حاربت. فبايعوه على ذلك [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سپاس خدای را به خاطر اجرای فرمان و بزرگواری‌ها که روا داشته و فرامینی که فراگیر کرده است و عافیتی که کریمانه روا داشته است. سپاسی که بدان نعمت‌های او بر ما تمام گردد و به وسیله‌ی آن رضوان و مغفرت او را سزاوار شویم.

همانا که دنیا سرزمین گرفتاری و فتنه است و هر چه که در آن است، رو به سوی زوال دارد و خداوند از آن زوال آگاهمان کرده است تا عبرت گیریم. بدین جهت هشدارهای خود را به سوی ما روانه ساخته که پس از بیم دادن حجتی نداشته باشیم. پس در آنچه که فانی است زاهدمنش باشید و در آنچه که باقی است، رغبت داشته باشید و از خداوند در نهان و آشکار هراس داشته باشید.

بدانید که حضرت علی علیه‌السلام در زندگی و مرگ و برانگیخته شدن رهسپار است و به اندازه‌ای که مقدر بوده است و در پی اجل خویش در گذشت و من با شما بیعت می‌کنم که با آن کس آشتی کردم، همزیستی کنید و با آن کس که من جنگیدم، ستیز کنید. آنان نیز بدین عهد با ایشان بیعت کردند.)

و در حدیث دیگر در همین رابطه فرمود:

قال علیه‌السلام:

تبايعون على السمع و الطاعة، و تحاربون من حاربت و تسالمون من سالمت [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(با من چنین بیعت می‌کنید، که سخنم را بشنوید و فرمان برید و با آن کس که به جنگیدم، بجنگید و با آن کس که صلح کردم، آشتی کنید)

پی نوشت‌ها:

[۱] ۱- توحید صدوق، ص ۳۷۷ و ۳۷۸. ح ۲۴.

۲- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام ص ۵۵۲، ح ۳.

[۲] ۱- الامامة و السياسة دینوری، ص ۱۶۳.

۲- المستدرک للحاکم، ج ۳، ص ۱۷۳.

۳- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۶۸، ح ۷۷.

۴- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۶۷.

۵- علی و فرزندانش، دکتر طه حسین مصری، ص ۲۰۱.

- ۶- مسند امام مجتبی علیه السلام ص ۴۹۲، ح ۴ و ص ۲۶۹، و ص ۲۷۳، ح ۱۵ و ص ۳۵۳، ح ۳۵ و ص ۵۳۵، ح ۳۹، و ص ۳۱۹، ح ۱۴، و ص ۲۷۶، ح ۲۲.
- ۷- نهاییه الأرب، ج ۷، ص ۱۱.

### شرایط امام برای بیعت با معاویه

امام حسن مجتبی علیه السلام پس از مشاهده بی وفایی یاران، و آمدن معاویه به کوفه عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را که خواهرزاده‌ی معاویه بود به سوی او فرستاد و به او فرمود:

قال علیه السلام:

صر الی معاویة له عنی: انک ان أمنت الناس علی أنفسهم و اموالهم و اولادهم و نسائهم بايعتک، و ان لم تؤمنهم لم أبایعک [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(به او فرمود: برو به جانب معاویه و از طرف من به او بگو: تو اگر مردم را نسبت به جان‌ها و اموال و فرزندان و زنانشان امان دهی، با تو بیعت می‌کنم و اگر امان ندهی با تو بیعت نمی‌کنم.)

و در حدیث دیگری آمده است، آنگاه که معاویه وارد کوفه شد، به دارالاماره رفت و برای امام حسن مجتبی علیه السلام پیغام داد که برای بیعت با من حاضر شو، امام علیه السلام برای او پیغام فرستاد که با تو بیعت می‌کنم به این شرط که همه‌ی مردم در امان باشند. معاویه در پاسخ گفت: همه در امانند، مگر قیس بن سعد. امام دوباره به او پیغام داد که:

فأرسل الیه الحسن علیه السلام: أبایعک علی أن الناس کلهم آمنون...

فقال معاویة: الناس کلهم امنون الا قیس بن سعد، فانه لا أمان له عندی.

فأرسل الیه الحسن علیه السلام: انی لست مبايعا، أو تؤمن الناس جميعا و الا لم أبایعک [۲].

(امام حسن علیه السلام در جواب معاویه پیغام فرستاد که: با تو بیعت می‌کنم که تمام مردم در امنیت (امان) باشند. معاویه گفت: همه‌ی مردم در امان هستند، مگر قیس بن سعد که به او امان نمی‌دهم. سپس امام حسن علیه السلام در جواب او پیغام فرستاد که: من بیعت نمی‌کنم، مگر آن که تمام مردم را امان دهی و گرنه با تو بیعت نمی‌کنم.)

پی نوشت ها:

[۱] الفتوح (ابن اعثم کوفی)، ج ۴، ص ۲۹۲.

[۲] الفتوح (ابن اعثم کوفی)، ج ۴، ص ۲۹۴.

### شفاعت حسنین از فرشته خطاکار

از سلمان فارسی روایت شده است که روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انگوری به هدیه آوردند، آن حضرت حسنین را طلبید که با او انگور میل کنند، ولی هر چه گشتند آن دو را نیافتند تا اینکه جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت در باغستان ابی دحداح خوابیده‌اند.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن باغ رفت، دید ماری بزرگ با برگ ریحانی آن دو را باد می‌زند، آن مار بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و گفت: یا رسول الله من فرشته‌ای هستم که لحظه‌ای از یاد خدا غافل شدم و خداوند مرا به این

صورت مسخ نموده به زمین تبعید کرد، اکنون از من شفاعت نما تا به حال اول باز گردم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسین را بیدار نموده و از آن دو خواست شفاعت کنند. آن دو بزرگوار وضو گرفتند و نمازی خواندند و بدین گونه دعا کردند:

قالا الامان الحسن و الحسين عليهما السلام:

اللهم بحق جدنا الجليل الحبيب محمد المصطفى، و بابنا علي المرتضى، و بامنا فاطمة الزهراء الا ما رددته الي حالته (الاولى) [۱].  
امام حسن و امام حسين عليهما السلام فرمودند:

(بارها! بحق جد بزرگوار و محبوب ما، محمد مصطفی و به خاطر پدرمان علی مرتضی و مادرمان فاطمه‌ی زهرا سوگندت می‌دهیم که او «آن فرشته که اکنون به صورت ما درآمده است» را به حالت نخست بازگردانی.)  
جبریل بر پیامبر فرود آمد و خبر بازگشت آن فرشته را به حال اول داد و با او به آسمان رفت؛ سپس وقتی که بر پیامبر نازل شد گفت: آن فرشته بر سایر فرشتگان افتخار نمود که من در شفاعت سیدین سندن حسن و حسین هستم.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۱۴، ح ۷۳.

۲- مدینه المعجز ج ۳، ص ۲۹۲، ح ۶۰ / ۸۹۸، ج ۴، ص ۱۷، ح ۱۰۶ / ۱۰۵۳، به نقل از منتخب الوایعی، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

### شبهت اهل بیت به یکدیگر

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر علیهم السلام در اخلاق و در قیافه و اندام به یکدیگر شبهت داشتند، چون همه از یک نور بودند.  
قال علیه السلام:

صور الله عليا - عليه السلام - في ظهر أبي طالب على صورة محمد - صلى الله على و اله - فكان علي بن أبي طالب أشبه الناس برسول الله و كان الحسين بن علي أشبه الناس بفاطمة - عليها السلام - و كنت أشبه الناس بخديجة الكبرى [۱].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(خداوند شکل و قیافه‌ی اندام امام علی علیه السلام را در صلب حضرت ابوطالب، همانند شکل و اندام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد، پس امام علی بن ابیطالب شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. و حسین بن علی علیه السلام شبیه‌ترین انسان‌ها به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بود و من شبیه‌ترین انسان‌ها به خدیجه‌ی کبری علیها السلام هستم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۲۲، ح ۱۱.

۲- کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۱۶۵.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۲۶، ذیل ح ۱۵.

۴- مناقب ابن شهر آشوب ج ۴، ص ۲.

## شیوه سوگند دادن دروغگویان

شخصی به دروغ ادعا کرد که از امام حسن علیه السلام هزار دینار طلبکار است. هر دو به نزد شریح قاضی رفتند. شریح به امام حسن علیه السلام گفت: سوگند می خوری که به او بدهکار نیستی؟

حضرت فرمود: اگر خصم من سوگند خورد من هزار دینار به او می دهم. شریح خواست او را به خدای یگانه و عالم غیب و شهود سوگند دهد، حضرت فرمود: به او بگو که این گونه سوگند یاد کند:

قال علیه السلام:

بالله ان لك على هذا، و خذ الألف... فسئل الحسن عليه السلام عن ذلك، فقال: خشيت أنه لو تكلم بالتوحيد يغفر له يمينه ببركة التوحيد، و يحجب عنه عقوبه يمينه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بگو بالله که مرا نزد تو چنین مبلغ است و هزار دینار بگیر. (آن شخص سوگند یاد کرد و هزار دینار گرفت، اما همین که بپاخواست به زمین خورد و مرد) از امام حسن علیه السلام در این باره «نوع خاص قسم خوردن» سؤال شد و ایشان فرمود: بیم آن داشتم که اگر با وحدانیت خدا سوگند خورد، «خداوند» سوگندش را به برکت توحید بخشوده و از عقوبت قسمش درگذرد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۷، ذیل ح ۶، ب ۱۵.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۲۲، ح ۳۰.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷.

۴- موسوعة المصطفى و العترة، ج ۵، ص ۱۰۰.

## شعرها

اشعار منسوب به ائمه علیهم السلام همه اش حکمت، پند، عرفان و اخلاق است که برای سربلندی و عظمت امت اسلامی و آموزش اصول و ارزش های والای اسلامی سروده شده اند. در این بخش، بخش اندکی از اشعار امام حسن علیه السلام را نقل می کنیم؛

قال علیه السلام:

۱- قال علیه السلام فی الحذر من تقلب اللیالی:

ذری کدر الأيام ان صفائها

تولی بأیام السرور الذواهب

و کیف یغر الدهر من کان بینه

و بین اللیالی محکمت التجارب

امام حسن علیه السلام فرمود:

امام علیه السلام در پرهیز از دگرگونی روزگار فرمود: [ای دل] از تیرگی روزگار چشم پوشی کن که صفای آن، با روزهای خوش طلایی دوست داشتنی است. زمانه چگونه فریب می دهد آن را که میان او و شبها تجربه های استوار وجود دارد.)

۲- و قال علیه السلام فی التذکیر بالموت:

قل للمقیم بغیر دار اقامه

حان الرحیل فودع الأحبابا

ان الذی لقیتهم و صحبتهم

صاروا جمیعا فی القبور ترابا

در مورد پند گرفتن از مرگ فرمود: (به آن کس که در خانه ناپایدار «دنیا» رخت افکنده بگو. زمان کوچ رسیده، با دوستان وداع کن. آنان که با آنها دیدار کردی و انیس گشتی، همگی در گورها به خاک تبدیل شدند.)

۳- و قال علیه السلام فی التذکیر:

یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها

ان المقام بطل زائل حتم

در مورد پند فرمود: (ای اهل لذت‌های دنیا، برای آنها «لذات دنیایی» بقایی نیست. همانا ایستادن و رحل اقامت انداختن در زیر سایه‌ی ناپایدار ابلهی است.)

۴- و قال علیه السلام فی الزهد فی الدنیا:

لکسره من خسیس الخبز تشبعنی

و شربه من قراح الماء تکفینی

و طمره من رقیق الثوب تسترنی

حیا و ان مت تکفینی لتکفینی

درباره‌ی زهد در دنیا فرمود:

(پاره‌ای از تکه نانی سیرم می‌کند و جرعه‌ای از پیاله‌ای آب سیرابم می‌نماید. کهنه پاره‌ای از لباسی نازک مرا می‌پوشاند؛ اگر زنده باشم و اگر بمیرم، «همان قطعه پارچه» کفایتم کند که کفتم گردد.)

۵- و له علیه السلام فی السخاء:

ان السخاء علی العباد فریضه

لله یقرأ فی کتاب محکم

وعد العباد الاسخیاء جنانه

و أعد للبخلاء نار جهنم

و از اوست درباره‌ی سخاوت:

(همانا که سخاوت «و بخشیده بودن» بر بندگان فریضه‌ی الهی است. خداوند در کتابی استوار. بندگان سخاوت‌مند خویش را به بهشت‌های خود وعده داده است و برای خسیسان آتش دوزخ آماده کرده است. یعنی آن کس که دستانش برای نیازمندان گشوده نگردد. او مسلمان نیست.)

۶- و بلغه علیه السلام سب ابن العاص له فی مجلس معاویه، فأتی معاویه و خطبه فی المجلس:

أتأمر یا معاوی عبد سهم

بشتمی و الملاء منا شهود

إذا أخذت مجالسها قریش



فقد علمت قریش ما ترید  
 أنت تظل تشتمنی سفاها  
 لضغن ما یزول و ما بیید  
 فهل لك من أب كأبی تسامی  
 به من قد تسامی أو تكید  
 و لا جد كجدی یا ابن حرب  
 رسول الله ان ذكر الجدود  
 و لا أم كأمی فی قریش  
 اذا ما حصل الحسب التلید  
 فما مثلی تهكم یا ابن حرب  
 و لا مثلی ینهنه الوعید  
 فمهلا لا تهیج بنا أمورا  
 یشیب لهولها الطفل الولید

به ایشان خبر رسید که ابن عاص ایشان را در مجلس معاویه دشنام داده است. پس نزد معاویه رفت و در مجلس او وی را مخاطب قرار داد: (ای معاویه! آیا برده سهم را دستور می‌دهی که در حضور مردم مرا دشنام دهد. وقتی قریش مجالس خود را برپا می‌کنند، قریش داند که تو چه منظوری داری. آیا تویی که همچون ابلهان همواره مرا دشنام می‌دهی برای کینه‌ای که نه از بین می‌رود نه برکنار می‌ماند.

آیا تو را پدری مانند من هست که برابری کند با او کسی که توان برابری یا افتخار دارد.  
 ای پسر حرب، جدی چون جد من رسول الله نباشد اگر نیاکان را یادآوری شوند.  
 و در قریش، مادری چون مادر من نباشد اگر دنبال نجیب زادگان روند.  
 ای زاده‌ی حرب چون منی از پای نیفتد و چون منی با ترساندن لرزان نشود.  
 پس آرام گیر و کارهایی را که کودکان از هراس آن پیر شوند، بر سر ما نیاور.)

۷- عن علی بن عقبه، عن ابيه قال: دخل الحسن بن علی بن ابي طالب عليهما السلام علی معاوية و عنده شاب من قریش یتفاخرون و الحسن ساکت، فقال له: یا حسن و الله ما أنت بكلیل اللسان، و لا بما شوب الحسب، فلم لا تذکر فخرکم و قدیمکم، فأنشأ الحسن یقول:

فیم الکلام و قد سبقت مبرزا،  
 سبق الجواد من المدی المتباعد  
 نحن الذین اذا القوم تخاطروا  
 طبنا علی رغم العدو الحاسد

علی بن عقبه به نقل از پدرش گوید: حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام نزد معاویه رفت و نزد او جوانانی از قریش بودند که تفاخر می‌کردند. و [امام] حسن ساکت بود. [معاویه] به او گفت: ای حسن و الله که تو گنگ زبان و آلوده نسب نیستی، چرا افتخارات و گذشته‌هایتان را نمی‌گویی، امام حسن علیه السلام سرود:

(سخن در چیست؟ در حالی که من یکی پیش افتاده و چون اسب تیزتک از دیدگاه دور شده‌ام. ما آنهایی هستیم که اگر سران

مباهات کنند، علی رغم دشمن حسود از همگان سر خواهیم شد.)

۸- و قال علیه السلام فی الحث علی العطاء:

إذا ما أتانی سائل قلت مرحبا

بمن فضله فرض علی معجل

و من فضله فضل علی کل فاضل

و أفضل أيام الفتی حین یسأل

در ترغیب بخشش فرمود:

(وقتی درخواست کننده‌ای نزد من آید، خواهیم گفت درود بر آن که بخشش به او فریضه‌ای آنی بر من است. و آن که بخشش به

او مزیتی بر هر بخشنده است و بهترین روزگار جوان مرد زمانی است که از او درخواست می‌شود.)

۹- و له علیه السلام فی السخاء:

خلقت الخلاق فی قدرة

فمنهم سخی و منهم بخیل

فأما السخی ففی راحة

و أما البخیل فحزن طویل

و از اوست درباره‌ی بخشش:

(آفریده‌ها را با اقتدار آفریدی. برخی از آنان بخشنده و برخی خسیس است. اما بخشنده در رفاه و آسودگی است. ولی خسیس در

اندوهی طولانی گرفتار است.)

۱۰- و له علیه السلام فی الحث علی التقوی:

قدم لنفسک ما استطعت من التقی

ان المنیة نازل بک یافتی

أصبحت ذا فرح كأنک لا تری

أحباب قلبک فی المقابر و البلی

از آن بزرگوار، درباره‌ی ترغیب به تقوی آمده است: (برای خود تا می‌توانی از توشه ذخیره کن، زیرا ای جوان مرگ بر تو فرود

خواهد آمد.

تو اینک چنان شادمانی که گویا نمی‌بینی دوستان قبلی تو در گورها و خاک مرده‌هایند.)

۱۱- و له علیه السلام فی الاستغناء عن الناس:

اغن عن المخلوق بالخالق

تغن عن الکاذب و الصادق

و استرزق الرحمن من فضله

فلیس غیر الله بالرازق

من ظن أن الناس یغنونه

فلیس بالرحمن بالوائق

من ظن أن الرزق من کسبه

زلت به النعلان من خالق

از امام حسن مجتبی علیه السلام در بی‌نیازی از مردم:

(از آفریده، به وسیله‌ی خالق بی‌نیاز باش. که از هر راست گو و دروغ‌گویی بی‌نیاز خواهی شد.

از فضل [خدای] رحمان روزی طلب کن. زیرا غیر از الله، کسی روزی دهنده نیست.

هر کس گمان کند که مردم بی‌نیازش خواهند کرد، اطمینان به خدای رحمان ندارد.

هر کس گمان کند که روزی از کسب اوست، کفش‌هایش او را از بلندی خواهند لغزاند.)

۱۲- و قوله علیه السلام فی الکرّم:

نحن أناس نوالنا خضل

یرتع فیہ الرجاء و الأمل

تجود قبل السؤال أنفسنا

خوفا علی ماء وجه من یسل

لو علم البحر فضل نائلنا

لقاض من بعد فیضه خجل

از سخن امام حسن علیه السلام درباره‌ی بخشندگی است:

(ما مردمی هستیم که بخشش‌هایمان فراوان است و امید و آرزو در آن به چریدن مشغول می‌باشند. پیش از سؤال، و جود ما فرو

می‌ریزد از بیم آن که آبروی درخواست‌کننده بریزد.

اگر دریا مزیت بخشندگی ما را دریابد، از اینکه نام خویش را بخشنده گذاشته است، در خجالت فرو خواهد رفت.)

۱۳- و من کلام له علیه السلام:

لئن سائنی دهر عزمتم تصبراً

و کل بلاء لا یدوم یسیر

و ان سرنی لم أبتهج بسروره

و کل سرور لا یدوم حقیر [۱].

و از کلام ایشان است:

(اگر زمانه با من بدی کرد، صبر خواهم کرد، که هر بلایی لاجرم سپری خواهد شد. و چنانچه شادمانم کرد، از شادمانی هیجان زده

نخواهم شد، زیرا که هر شادمانی‌یی همواره کوچک است.)

۱۴- فلما وصل الحیره نظر الی الکوفه و قال:

و لا عن قلیء فارقت دار معاشری

هم المانعونی حوزتی و ذماری. [۲].

امام وقتی به حیره رسید، به کوفه نظر کرده و فرمود: (نه از روی دشمنی خانه‌ی همراهانم را ترک کردم، بلکه آنها مرا از جایگاه و

خانمانم راندند.)

۱۵- قال السبط الاکبر الامام المجتبی علیه السلام فی رثاء علی علیه السلام:

این کان لعلم ال

مصطفی فی الناس بابا

أین من کان اذا ما

أقحط الناس سحابا

أین من کان اذا نو

دی فی الحرب اجابا

أین من کان دعاه

مستجابا و مجابا. [۳].

سبط اکبر، امام مجتبی علیه السلام در رثاء پدرش امام علی علیه السلام فرمود:

(کجاست آن که برای علم مصطفی دری بود؟. کجاست آن که وقتی مردم به قحطی دچار می شدند ابر بود. کجاست آن که وقتی

برای جنگ فراخوانده می شد، آماده می شد. کجاست آن که دعایش مجاب و مستجاب بود.)

۱۶- عاجلتنا فأتاک عاجل برنا

قلا و ان أمهلتنا لم نقلل

فخذ القلیل و کن كأنک لم تسل

و نکون نحن كأننا لم نسأل. [۴].

شخصی طی تقاضایی از امام حسن مجتبی علیه السلام با سرودن دو بیت شعر اظهار نیاز کرد. امام علیه السلام ده هزار درهم پول

برایش فرستاد و دو بیت شعر نیز سرود. به ایشان چنین نوشت: (ما را شتابزده کردی و در نتیجه نیکی شتابان ما به دست رسید و اگر

مهلت مان داده بودی کم نمی گذاشتیم. اکنون این مقدار کم از بخشش ما را بگیر و آن گونه باش که گویا چیزی درخواست

نکرده‌ای و ما هم آن گونه می شویم که گویا از ما درخواستی نشده است.)

۱۷- و اذا المنیة انشبت أظفارها

ألقت کل تمیمه لا تنفع [۵].

امام در پاسخ به یک بیت شعری که معاویه برای او گفته بود، سرود: (وقتی مرگ چنگال‌هایش را فرو کرد، دیگر هیچ تعویذی را

کارساز نخواهی یافت.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱-المجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۰ و ص ۳۴۱، ذیل ح ۱۴ و ص ۳۴۳، ذیل ح ۱۵.

۳- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۷۷ و ۱۵۳.

۴- ربیع الابرار، ج ۴، ص ۵۴، ح ۱۱۶.

۵- کشف الغمّة ج ۲، ص ۱۳۵.

۶- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۱۷، ح ۳۳ (به نقل از اعلام الدین، ص ۲۹۷)

۷- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶. و ج ۴، ص ۱۵.

۸- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۳۲.

[۲] موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۲۸۱.

[۳] نهج السعادة، ج ۷، ص ۱۷۲.

[۴] احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۶ (به نقل از وسیله المال، ص ۲۴۰ ط. لکنهو).

[۵] احقاق الحق، ج ۱۹ ص ۳۶۰ (به نقل از وسیله النجاة، ص ۲۴۱ ط. لکنهو).

### شهادت ائمه اطهار علیهم السلام

ائمه شیعه همگی با شهادت در راه خدا از دنیا رفته‌اند (یعنی یا توسط شمشیر کشته و یا مسموم شدند) و درباره‌ی حضرت بقیه الله الاعظم (عج) نیز خبر از شهادت آن حضرت داده شده است.  
قال علیه السلام:

و الله لقد عهد الينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن هذا الأمر يملكه اثنا عشر اماما من ولد علي وفاطمة، ما منا الا مسموم أو مقتول [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ما چنین وصیت کرده که این امر «امامت» را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه به عهده خواهند داشت، و عاقبت ما اهل بیت «علیهم السلام» جز شهادت از طریق مسموم شدن یا قتل نخواهد بود.)

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹، ح ۶، و ج ۲۷، ص ۲۱۷، ح ۱۸ و ۱۹.

### شدت عذاب قوم عاد

در تفسیر آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی احقاف که خداوند می‌فرماید: «تدمر کل شیء بأمر ربها فأصبحوا لا يرى الا مساكنهم» [تند باد عذاب] همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌کند. آری آنها شب را به صبح رساندند، در حالی که چیزی جز خانه‌های شان به چشم نمی‌خورد»، امام حسن علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

لا تری بقایا و لا أشياء منهم. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(از آنان نه بازمانده‌ای می‌بینی و نه اشیايي.)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۲۴.

### شبهه افکنی یهود و نصارا در دین

در تفسیر آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی آل عمران (...ان تطيعوا الذين كفروا يردوكم على اعقابكم... «ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ اگر از

کسانی که کافر شده‌اند، اطاعت کنید، شما را به گذشته‌های تان باز می‌گردانند، و سرانجام زیان کار خواهید شد.» امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان تستصحووا اليهود و النصارى و تقبلوا و منهم لأنهم كانوا استغونهم و يوقعون لهم الشبه في الدين و يقولون لو كان نبى حقا لما غلب و لما أصابه و أصحابه ما أصابهم، و انما هو رجل حاله كحال غيره من الناس يوما له و يوما عليه. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(مبادا از یهود و نصارا نصیحت خواهی کرده و از آنها حرف شنوی داشته باشید، زیرا آنان دیگران را اغوا کرده و در دین شبهه دارشان کرده و می‌گفتند اگر پیامبر بر حقی بود، شکست نمی‌خورد و او و یاران او را از آن گزندى که به آنها رسید، نمی‌رسید، بلکه او مردی است که وضع او چون حال دیگر افراد مردم است روزی به نفع اوست و روزی به ضرر او.)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۴۶۹.

### شام خوردن قبل از نماز عشاء

اگر انسان نماز را در پنج وقت بخواند، بهتر است قبل از نماز عشاء شام شب را بخورد زیرا نماز گزاردن در حال گرسنگی یا سیری با حال معنوی نماز سازگار نیست. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی شام قبل از نماز عشاء فرمود:

قال علیه‌السلام:

العشاء قبل الصلاة يذهب النفس اللوامة. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(غذا خوردن پیش از نماز «نماز عشاء» نفس لوامه را ساکت می‌کند.)

پی نوشت ها:

[۱] المصنف، ج ۲، ص ۴۲۱.

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۶۶۷، ح ۱۸ (به نقل از المصنف، ج ۲، ص ۴۲۱).

### شبهه افکنی یهود و نصارا در دین

در تفسیر آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی آل عمران «...ان تطيعوا الذين كفروا يردوكم على اعقابكم...» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ اگر از کسانی که کافر شده‌اند، اطاعت کنید، شما را به گذشته‌های تان باز می‌گردانند، و سرانجام زیان کار خواهید شد.» امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

ان تستصحووا اليهود و النصارى و تقبلوا و منهم لأنهم كانوا استغونهم و يوقعون لهم الشبه في الدين و يقولون لو كان نبى حقا لما

غلب و لما أصابه و أصحابه ما أصابهم، و انما هو رجل حاله كحال غيره من الناس يوما له و يوما عليه. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(مبادا از یهود و نصارا نصیحت خواهی کرده و از آنها حرف شنوی داشته باشید، زیرا آنان دیگران را اغوا کرده و در دین شبهه دارشان کرده و می‌گفتند اگر پیامبر بر حقی بود، شکست نمی‌خورد و او و یاران او را از آن گزندگی که به آنها رسید، نمی‌رسید، بلکه او مردی است که وضع او چون حال دیگر افراد مردم است روزی به نفع اوست و روزی به ضرر او).

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۴۶۹.

ص

### صفات پارسایان

کلینی رحمه الله نقل کرده است: حسن بن علی علیه السلام برای مردم سخن گفت و فرمود:

هان ای مردم! من از برادری به شما خبر می‌دهم که در دیده‌ی من، بزرگ‌ترین مردم بود؛ و بالاترین خصلتی که او را در نظرم بزرگ کرده بود، کوچکی [و ناچیزی] دنیا در دیده‌ی او بود؛ از فرمانروایی شکم خود رهیده بود؛ از این رو، چیزی را که نداشت، هوس نمی‌کرد و چون داشت، زیاده‌روی نمی‌کرد؛ از فرمانروایی شهوت جنسی خود رهیده بود؛ از این رو، عقل و اندیشه‌ی او از راه حق، منحرفش نمی‌کرد؛ از فرمانروایی نادانی [و ندانم کاری نیز] رهیده بود؛ از این رو، جز به اموری که سودآوری [خداپسندانه‌ی] آن اطمینان‌آور بود، دست نمی‌گشود؛ هوس‌های پی‌درپی نمی‌کرد، و خشمگین نمی‌شد؛ و [از برآوردن نیاز مردمان،] به ستوه نمی‌آمد؛ بیش‌تر روز و شبش خاموش بود؛ و چون سخن می‌گفت، [در حق‌گویی و نورگویی] سرآمد گویندگان بود؛ وارد جدال و ستیزه نمی‌شد؛ و در دعوایی شرکت نمی‌کرد؛ و [دعوای خود را بیهوده به میان مردم نمی‌برد و برای خود] دلیلی نمی‌آورد تا قاضی را بیابد [که داوری کند و دعوا فیصله یابد]؛ و از برادران ایمانی خود غافل نبود؛ و در میان آنان برای خود امتیازی قائل نبود؛ [در بدن،] ضعیف، و [از فرط تواضع] ناتوان می‌نمود، و چون هنگامه‌ی نبرد می‌رسید، شیر حمله‌ور بود؛ هیچ‌کس را به خطایی که عذر از آن ممکن بود، سرزنش نمی‌کرد، [صبر می‌کرد] تا عذرخواهی آن را ببیند؛ هر چه می‌گفت، خود انجام می‌داد؛ و آنچه را [که به خاطر مصالحی] نمی‌گفت، نیز عمل می‌کرد؛ چون دو کار برایش جلوه می‌کرد که نمی‌دانست کدام یک بهتر است؛ با آن که به هوای نفسش نزدیک‌تر بود، مخالفت می‌کرد؛ از درد خود جز نزد کسی که امید بهبودی از او داشت، شکوه نمی‌کرد؛ و جز با کسی که امید خیرخواهی از او داشت، مشورت نمی‌کرد؛ خستگی و دلتنگی و نارضایی و ناراحتی و شکوه و گلایه از خود بروز نمی‌داد؛ و پرخواهِش و هوسران نبود؛ و انتقام نمی‌گرفت؛ و از دشمن نیز غافل نبود. پس بر شما باد که همه این اخلاق کریمه را پیدا کنید، اگر بتوانید، و اگر همه را نتوانید، پیدا کردن اندک آن، از رها کردن همه، بهتر است. و لا حول و لا قوة الا بالله. [۱].

اربلی می‌گوید:

و از سخنان امام حسن علیه السلام این است: ای فرزند آدم! از حرام‌های خدا خود را بازدار تا عابد باشی؛ و به آنچه خدای سبحان قسمت کرده است، راضی شو تا بی‌نیاز شوی؛ و همسایگی همسایه‌ی خود را نیکو دار تا مسلمان باشی؛ و با مردم همان گونه رفتار

کن که دوست داری آنان با تو رفتار کنند تا عادل باشی. به راستی که پیشاپیش شما مردمی بودند که ثروت فراوان جمع کردند، و ساختمان‌های بلند افراشتند، و آرزوهای دور از دسترس، آرزو کردند؛ و اینک جمعشان نابود، و عملشان [پوچ و] باطل، و جایگاهشان قبر است. ای فرزند آدم! از آن روزی که زاده شدی، پیوسته در تباہ عمر خود بوده‌ای، اینک باقی مانده را برای آخرت خود دریاب که مؤمن، توشه برمی‌دارد، و کافر، سرگرم بهره‌ی کنونی خود است.

و امام حسن علیه‌السلام پس از این اندرز، [این آیه را] تلاوت می‌فرمود: (و تزودوا فان خیر الزاد التقوی) [۲]؛ و برای خود توشه برگیرید؛ به راستی که بهترین توشه، پرهیزکاری است». [۳].

[۶]-۳۷۱- راوندی رحمه الله نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: شگفت از کسی که در [سلامت] خوراک خود می‌اندیشد، چگونه در [سلامت افکار و] اندیشه‌های خود نمی‌اندیشد؟ پس شکم خود را از آنچه آزارش دهد، باز می‌دارد و در سینه [و جان] خود، افکاری می‌سپارد که نابودش می‌کند. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۲: ۲۳۷، ح ۲۶.

[۲] بقره: ۱۹۷.

[۳] کشف الغمۃ ۱: ۵۷۲.

[۴] دعوات: ۱۴۴، ح ۳۷۵.

ض

### ضرورت شناخت امام

قال علیه‌السلام:

من مات و لم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کسی که از دنیا برود و امام زمان خود را نشناسد، با مرگ جاهلی «و همچون کسی که در دوران جاهلیت زندگی کند که دینی نداشته‌اند» مرده است.)

پی نوشت ها:

[۱] یوم الخلاص، ص ۴۴.

### ضرورت اطاعت از امامان معصوم

بر اساس آیات قرآن و روایات وارده از معصومان علیهم‌السلام یکی از مهم‌ترین وظایف مسلمانان اطاعت و پیروی از رهبران الهی



است که امام حسن مجتبی علیه السلام پیرامون آن مطالب ارزنده‌ای فرمودند:

قال علیه السلام:

نحن حزب الله الغالبون و عتره رسوله الأقبون، و أهل بيته الطيبون الطاهرون، و أحد الثقلين اللذين خلفهما رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في امته، و التالی کتاب الله فيه تفصیل کل شیء، لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه؛ فالمعول علینا فی تفسیره لا نتظنی تأویلہ بل نتیقن حقائقه، فأطیعونا فان طاعتنا مفروضه، اذ كانت بطاعه الله عزوجل و رسوله مقرونه؛ قال الله عزوجل: «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول»، «و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الأمر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم» [۱].

و احذرکم الاصغاء لهتاف الشیطان بکم فانه لکم عدو مبین، فتکونوا كأولیائه الذین قال لهم: «لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما تراءت الفتان نکص علی عقیبه و قال انی بریء منکم انی أری ما لا ترون» [۲].

فتلقون الی الرماح و زرا، و الی السیوف جزرا، و للعمد حطما، و للسهم غرضا ثم «لا- ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی ایمانها خیرا» [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ما هستیم که حزب غالب خداییم و عترت، و نزدیک‌ترین بستگان پیامبر اویم و اهل بیت طاهر و پاکیزه‌ی ایشانیم و همچنین یکی از دو وزنه‌ی گران‌بهاییم که رسول خدا در میان امت خویش به یادگار گذاشت. و دومین وزنه از ثقلین (ثقل اصغر) بعد از کتاب خدائیم همان قرآنی که در آن شرح همه چیز هست. باطل او را نسزد چه از روبرو و چه از پشت سر. تفسیر آن (کتاب الهی) بر عهده‌ی ما گذاشته شده است و ما از راه گمان دست به تأویل آن نمی‌زنیم، بلکه از راه یقین حقایق آن را بازگو می‌کنیم.

بدین لحاظ از ما پیروی کنید که پیروی از ما فرض و واجب است، چه آن که با اطاعت از خدای بزرگ و فرستاده‌اش مقارن است. خدای بزرگ فرموده: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اوصیای پیامبر را. و هرگاه در چیزی نزاع داشتید. آن را به خدا و پیامبر بازگردانید.» (در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد.)

من به شما از گوش فرا دادن به شیطان هشدار می‌دهم، زیرا وی دشمن آشکاری برای شماست. تا مبدا مانند هواداران وی باشید که به آنها چنین گفت: «امروزه از مردمان کسی بر شما چیره نیست و من پشتیبان شمایم. اما هنگامی که دو هم‌اورد درگیر شدند، عقب‌نشینی کرد و گفت من از شما «دوستان و پیروان خودم» بیزارم، [زیرا] آنچه را که شما نمی‌بینید، من می‌بینم.»

و به همین خاطر برای سر‌نیزه‌ها نشانگاهی می‌شوید و تکه گوشتی برای برش شمیرها و دستاویزی برای اغراض و آماجی برای پیکان‌ها و آنگاه وضعی پیش آید که «ایمان آوردن افرادی که قبلا- ایمان نیاورده‌اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت.»

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹ و ۸۳.

[۲] سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۸.

[۳] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹ ص ۳۴۶ (به نقل از «أهل البیت» ص ۷۳ ط السعاه لاقاهره)

۲- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۰۶، به نقل از «الحسن و الحسین سبطا رسول الله «للشیخ الملکی» ص ۴۹. القاهره)

- ۳- أمالی شیخ طوسی، ص ۱۲۱، ح ۱ / ۱۸۸ م ۵ و ص ۶۹۱ ح ۱۲ / ۱۴۶۹ م ۳۹.
- ۴- أمالی مفید، ص ۳۴۹ م ۴۱، ح ۴.
- ۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱.
- ۶- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۵۰۲، ح ۶، و ص ۵۰۰، ح ۴ و ص ۵۲۰، ح ۷، و ص ۵۳۱، ح ۲۷.
- ۷- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۷۴، ح ۱۰.

### ضرورت نیکی به اهل بیت پیامبر

انسان‌ها همه آزاد شده‌ی اسلام و رسول گرامی آن می‌باشند و کمال و تکامل همه به قیام و بعثت آن بزرگ پیامبر ارتباط دارد از این رو خاندان آن حضرت، حق بزرگی بر ما دارند و خواهند داشت و قرآن مجید نیز مسلمانان را به نیکی و دوستی با خویشاوندان نزدیک پیامبر امر فرموده است. امام مجتبی علیه السلام نیز در همین باره چنین فرمود:

قال علیه السلام:

علیک بالاحسان الی قرابات أبوی دینک محمد و علی صلوات الله علیهما، و ان اضعت قرابات أبوی نسبک، فان شکر هؤلاء الی أبوی دینک محمد و علی صلوات الله علیهما، اثمر لک من شکر هؤلاء الی أبوی نسبک، ان قرابات أبوی دینک (اذا شکرک) عندهما بأقل قليل يظهرهما لک، يحط عنک ذنوبک و لو كانت ملء ما بین الثری الی العرش، و ان قرابات أبوی نسبک ان شکرک عندهما، و قد ضیعت قرابات أبوی دینک، لم یغیا عنک فتیلا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بر شما باد به نیکی کردن به نزدیکان دو پدر دینی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام «که درود خدا بر آن دو باد» گرچه در این نیکی به پدران دینی، حق پدران نسبی خود را ضایع سازی. زیرا شکر و سپاس خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام برابرتر از شکر و سپاس خاندان تو می‌باشد و همانا شکر و سپاس خاندان تو در مقایسه با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار ناچیز خواهد بود.

کمترین اثر نیکی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که گناهان تو را می‌زداید، گرچه گناهان تو از زمین تا عرش را پوشانده باشد. اما اگر شکر و سپاس خاندان خودت بگویی و با ضایع کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پدر و مادر نسبی را از خود راضی نگه داری، این کار تو به اندازه‌ی نخعی که داخل شکاف هسته‌ی خرما است، برایت منفعت و سودی ندارد. (کنایه از این که بدون رضایت پدران دینی به دست آوردن رضایت پدران نسبی سودی ندارد).

در نیکی به خاندان و فامیل خود خشنودی انسان‌ها را به دست می‌آوریم اما در نیکی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خشنودی خدا و رسول خدا را خواهیم داشت و این مقایسه بدان جهت نیست که ما به خویشاوندان خود احسان نکنیم، بلکه امام مجتبی علیه السلام در مقام اثبات قدر و منزلت والای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۱۳۴.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۷۸، ح ۱۱ / ۱۴۳۴۲.

## ضرورت تفکر در معقولات

انسان باید در جوانب گوناگون زندگی با به کارگیری فکر و اندیشه راه‌های سعادت و تکامل را بی‌یابد. ولی برخی پیرامون نیازهای مادی بشر اندیشه می‌کنند، ولی در نیازمندی‌های عقل و بینش کمتر می‌اندیشند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

عجب لمن يتفكر في مأكوله كيف لا يتفكر في معقوله فيجنب بطنه ما يؤذيه و يودع صدره ما يزيه. (ما یردیه خ ل) [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(شگفتا بر کسی که درباره‌ی خورد و خوراک خود می‌اندیشد، چگونه در امور عقلی و معنوی خویش نمی‌اندیشد. شکم‌اش را از آنچه که آزارش می‌دهد بر کنار می‌دارد و سینه‌اش را از مطالب باطلی که اندوخته پر می‌کند. «و سینه از آنچه که پست و آلوده‌اش می‌کند، پر نماید، خ ل»)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- الدعوات للراوندی، ص ۱۴۴، ح ۳۷۵.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۴۳.
- ۳- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۴۸۸، ح ۴.

## ضرورت جهاد با ناکثین

امام حسن علیه‌السلام پس از ورود به کوفه در حالی که از بیماری رنج می‌برد و بعد از خواندن نامه‌ی پدرش (امیرالمؤمنین علیه‌السلام) به مردم کوفه سخنرانی مفصلی ایراد کرد و در آن بر ضرورت جهاد با ناکثین و بیعت شکنان تأکید کرد و از ویژگی‌ها و فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام این گونه سخن گفت:

قال: فلما دخل الحسن و عمار الكوفة، اجتمع اليهما الناس. فقام الحسن، فاستنفر الناس، فحمد الله و صلى على رسوله، ثم قال: أيها الناس، انا جئنا ندعوكم الى الله و الى كتابه و سنة رسوله و الى أفضقه من تفقه من المسلمين، و أعدل من تعدلون، و أفضل من تفضلون، و أوفى من تبايعون، من لم يعبه القرآن، و لم تجهله السنة و لم تقعد به السابقة، الى من قرب الله تعالى الى رسوله قرابتين: قرابة الدين و قرابة الرحم، الى من سبق الناس الى كل مأثرة، الى من كفى الله به رسوله و الناس متحاذلون؛ فقرب منه و هم متباعدون، و صلى معه و هم مشركون، قاتل معه و هم مهزومون، و بارز معه و هم محجمون، و صدقه و هم يكذبون.

الى من لم ترد له رواية و لا تكافأ له سابقة، و هو سألكم النصر، و يدعوكم الى الحق، و يأمركم بالمسير اليه، لتوازروه و تنصروه على قوم نكثوا بيعته، و قتلوا أهل الصلاح من أصحابه، و مثلوا بعماله و أنهبوا بيت ماله. فاشخصوا اليه رحمكم الله، فأمرنا بالمعروف و انهوا عن المنكر، و احضروا بما يحضر به الصالحون.

قال أبو مخنف: حدثني جابر بن يزيد، قال: حدثني تميم بن حذيم الناجي، قال: قدم علينا الحسن بن علي عليه‌السلام و عمار بن ياسر، يستنفران الناس الى علي عليه‌السلام و معهما كتابه فلما فرغا من قرائته كتابه، قام الحسن - و هو فتى حدث و الله انى لأرثى له من حداثة سنه و صعوبة مقامه - فرماه الناس بأبصارهم و هم يقولون: اللهم سدد منطق ابن بنت نبينا! فوضع يده على عمود يتساند اليه، و كان عليلاً من شكوى به، فقال: الحمد لله العزيز الجبار، الواحد القهار، الكبير المتعال «سواء منكم من أسر القول و من جهر به و من

هو مستخف باللیل و سارب بالنهار» [۱].

أحمدہ علی حسن البلاء، و تظاهر النعماء، و علی ما أحببنا و کرهنا من شدء و رخاء. و أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أن محمدا عبده و رسوله، امتن علينا بنبوته، و اختصه برسالته، و أنزل علیه وحیه، و اصطفاه علی جمیع خلقه، و أرسله الی الانس و الجن، حین عبدت الأوثان و أطیع الشیطان، و جحد الرحمن، فصلى الله علیه و علی آله و جزاه أفضل ما جزى المسلمین.

أما بعد فانی لا أقول لكم الا ما تعرفون، ان أميرالمؤمنین علی بن أبی طالب - أرشد الله أمره، و أعز نصره - بعثنی الیکم یدعوکم الی الصواب، و الی العمل بالکتاب، و الجهاد فی سبیل الله، و ان کان فی عاجل ذلك ما تکرهون، فان فی آجله ما تحبون ان شاء الله. و لقدی علمتم أن علیا صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله وحده، و انه یوم صدق به لفی عاشره من سنه، ثم شهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله جمع مشاهده.

و کان من اجتهاده فی مرضاء الله و طاعة رسول الله و آثاره الحسنه فی الاسلام ما قد بلغکم و لم یزل رسول الله صلی الله علیه و آله راضیا عنه، حتی غمضه بیده و غسله وحده، و الملائکه أعوانه، و الفضل ابن عمه ینقل الیه الماء، ثم أدخله حفرته، و أوصاه بقضاء دینه و عاداته، و غیر ذلك من أمور، کل ذلك من من الله علیه. ثم و الله ما دعا الی نفسه، و لقد تداکک الناس علیه تداکک الابل الیهم عند ورودها، فباعوه طائعين، ثم نکث منهم ناکثون بلا حدث أحدثه، و لا خلاف أتاه حسدا له و بغیا علیه.

فعلیکم عباد الله بتقوی الله و طاعته، و الجد و الصبر و الأستعانة بالله و الخوف الی ما دعاکم الیه أميرالمؤمنین. عصمنا الله و ایاکم بما عصم به أولیاءه و أهل طاعته، و ألهمنا و ایاکم تقواه، و أعاننا و ایاکم علی جهاد أعدائه. و أستغفر الله العظیم لی و لکم. ثم مضی الی الرحبه، فهیأ منزلا لأبیہ أميرالمؤمنین [۲].

(راوی گوید: وقتی امام حسن علیه السلام و عمار وارد کوفه شدند، مردم دور آنها را گرفتند و امام حسن علیه السلام به قصد بسیج مردم برخاست و پس از سپاس خداوند و صلوات بر پیامبر او گفت:

ای مردم! ما نزد شما آمده ایم تا به سوی خدا دعوت کنیم و به کتاب او و سنت پیامبر او و به فقیه ترین مسلمانانی که تفقه کردند و عادل ترین آنها که عادلشان می شمارید و برترین آنها که افضلشان می دارید و وفادارترین آنها که بیعتشان می کنید؛ آن کس که قرآن او را مذمت نمی کند و سنت فراموشش نمی کند و پیشتازی او را زمین گیر نمی کند.

به سوی آن کس که خداوند او را با دو قرابت به رسول خدا پیوند زد؛ قرابت دینی و قرابت خویشاوندی. به سوی آن کس که از همه ی مردم به تمام نیکی ها پیش است. به سوی آن کس که خداوند به وسیله ی وی رسول خود را کفایت کرد در حالی که مردم خوارش داشتند و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه شد، در حالی که مردم از وی بسی دور بودند و با ایشان نماز گزارد، در حالی که مردم مشرک بودند و همراه ایشان نبرد کرد در حالی که مردم فراری بودند و همراه ایشان با مردم روبه رو شد در حالی که مردم [علیه پیامبر] همدل بودند و پیامبر را تصدیق کرد در حالی که آنها تکذیب وی می کردند؛ او شما را به سوی حق دعوت می کند.

و از شما می خواهد که به سوی وی رهسپار شوید تا بر علیه گروهی که بیعت شکسته اند و شایسته های اصحاب وی را کشته اند و کارگزارانش را مثله کرده اند و بیت المالش را غارت نموده اند، کمکش کنید و او را یاری نمایید. پس خدایتان رحمت کند و به سوی او بشتابید و به معروف دستور دهید و از منکر بازدارید و به سوی آنچه را که صالحان رو می آورند پیش روی کنید.

ابومخنف گوید: جابر بن یزید، به نقل از تمیم بن حذیم ناجی گوید: حسن بن علی علیهما السلام و عمار بن یاسر به قصد بسیج مردم به سوی علی علیه السلام وارد کوفه شدند که نامه ی ایشان نیز همراهشان بود. وقتی از خواندن نامه ی ایشان فراغت یافتند، امام حسن علیه السلام که آن زمان جوان نورسته ای بود، برخاست. به خدا سوگند که من از نوجوانی او و سختی مسئولیتش دلسوزش بودم.

مردم چشم به او دوختند در حالی که می گفتند: خداوندا! منقذ دخترزاده‌ی پیامبران را گویا ساز سپس ایشان دست بر پایه‌ای نهاد که از آن کمک می گرفت و وی از بیماری که داشت ناتوان بود. [آنگاه شروع به صحبت کرده] و فرمود: سپاس خدای را که مقتدر و جبار است، یکتا و قهار است، بزرگ و بلند مرتبه است «برای او یکسان است کسانی از شما که پنهانی سخن بگویند، یا آن را آشکار سازند و کسانی که شبانگاه مخفیانه حرکت می کنند یا در روشنایی روز».

سپاس می گویم خدای را بر حسن آزمایش و جلوه گری نعمت‌ها و بر پیشامدهای خوشایند و ناگوار از رفاه و تنگدستی. و گواهی می دهم که خدا یکتاست و انبازی او را نیست و محمد بنده‌ی او و فرستاده‌ی اوست، خداوند با مبعوث کردن او به پیامبری بر ما بسی منت نهاد و وی را مخصوص ادای پیام خود ساخت و وحی خویش به او نازل فرمود و وی را بر تمام آفریده‌ها برگزید و وی را به سوی جن و انس گسیل فرمود؛ در زمانی که بت‌ها پرستیده می شد و شیطان فرمانبرداری می گشت و خدای بخشنده انکار می شد. پس، درودهای خداوند بر او و خاندان او باد، و خداوند بهتر از پادشاه‌های مسلمانان، او را پادشاه دهد.

سخن بعد اینکه من به شما جز آن را که می دانید، نمی گویم؛ همانا که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (که خداوند کارش را به سامان کند و یاریش را پرتوان گرداند)، مرا به سوی شما گسیل داشته و شما را به راه راست و عمل به کتاب [خداوند] و جهاد در راه خدا فرامی خواند و هر چند در کوتاه مدت جریان آن باشد که شما خوش ندارید؛ ولی در دراز مدت آن، به خواست خدا، جریان آن گونه خواهد شد که شما دوست دارید.

و شما نیک می دانید که علی به تنهایی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد و او روزی که به او دل سپرد، در دهمین سال سن خویش بود؛ سپس در تمام مراحل زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه ایشان بود و از تلاش‌های او در راه رضای خداوند و فرمانبرداری از پیامبر او و دستاوردهای نیکوی او در اسلام، سخنان بسیار به شما رسیده است و خودتان شنیده‌های بسیار در این مورد دارید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا به آخر از وی راضی بود؛ چندان که [به هنگام ارتحال] با دست خویش چشمان پیامبر را فرو بست و به تنهایی او را غسل داد که ملایکه یاور او بودند و پسر عمویش فضل آب برایش می آورد. سپس ایشان را در مرقد خود خوابانید و پیامبر او را وصی خویش ساخت تا دیون ایشان را پرداخته و تعهدات و سایر اموراتش را انجام دهد. تمام اینها از رهگذر منتی بود که خداوند وی را بدان منت نهاده بود.

سپس، ایشان، سوگند به خدا که [مردم را] به سوی خویش فرا نخواند، بلکه چنان شد که مردم همچون فرو ریختن شتران تشنه به آبشخور، بر او فرو ریخته و به رغبت با ایشان بیعت کردند آنگاه بیعت شکنانی از آنان، به خاطر حسد و سرکشی به او بیعت شکستند بی آن که او بدعتی گزارده باشد و یا خلافتی انجام داده باشد.

پس ای بندگان خدا! به سوی تقوای الهی و فرمانبرداری از کوشش و شکیبایی و یاری طلبیدن از خدا و خیزش به سوی آنچه که امیرالمؤمنین شما را بدان فراخوانده است، بشتابید. خداوند، به آنچه که اولیای خویش و اهل طاعت خود را حفاظت کرده ما و شما را حفاظت کند و تقوای خود را به ما و شما الهام نماید و ما و شما را بر جهاد دشمنانش یاری رساند. من از خدای عظیم برای خود و شما آمرزش می طلبم. «سپس رهسپار رحبه شد [۳] و برای پدرش امیرالمؤمنین جایگاهی تدارک دید».

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن مجتبی علیه السلام پیرامون مبارزه و جهاد با ناکتین فرمود:

أیها الناس انه قد کان من امیرالمؤمنین علی «علیه السلام» ما تکفیکم جملته و قد أتیناکم مستنفرین لکم لأنکم جبهه الأمصار و رؤساء العرب و قد کان من نقض طلحة و الزبیر بیعتهما و خروجهما بعائشه ما قد بلغکم و هو ضعف النساء و و ضعف رأیهن و قد قال الله تعالی: «الرجال قوامون علی النساء» [۴].

و أیم الله لو لم ینصره أحد لرجوت أن یكون له فیمن أقبل معه من المهاجرین و الأنصار و من بیعت الله له من نجباء الناس کفایة فانصروا الله ینصرکم [۵].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مردم! همانا که امیرالمؤمنین علی را فضایل و امتیازاتی هست که برخی از آنها برای شما بس است و ما نزد شما آمده‌ایم که شما را بسیج کنیم. زیرا شما پیشانی شهرها و بزرگان عربید، و از بیعت شکنی طلحه و زبیر و اینکه عائشه را همراه خود کرده‌اند. آنچه که لازم بوده به شما رسیده است و این ضعف زنان و ضعف رأی آنان است. خداوند بزرگ فرمود: «مردان، عهده‌دار زنانند.» سوگند به خدا که اگر کسی او را یاری نکند، آرزو دارم که در میان آنان که با او همراهند، از مهاجر و انصار و آن بزرگانی از مردم که خداوند برای یاری او برپای خواهد خیزاند، کفایت باشد. پس خدای را یاری کنید تا یاریتان کند.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۰.

[۲] ۱- بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۸۷ تا ۹۸.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۱ و ۱۲.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۲۵۶، ح ۸.

۴- نهج السعاده، ج ۴، ص ۵۳ به نقل از امالی بن الشیخ ص ۸۷، ح ۲، م ۴۳.

[۳] رحبه، نام محله‌ای در کوفه که به رحبه خنیس معروف است. تاج العروس.

[۴] سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۴.

[۵] ۱- امالی طوسی، م ۳، ذیل حدیث ۱۵۱۸/۲.

۲- بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۷۳، از امالی شیخ طوسی.

۳- کتاب الجمل «للمفید» ص ۲۴۵.

### ضرورت جهاد با قاسطین (در صفین)

هنگامی که امام علی علیه السلام از نخيله عازم نبرد صفین بود هاشم مرقال سخنرانی کرد و مردم را به جهاد دعوت نمود، و آنگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام طی سخنانی ضمن تجلیل از مردم کوفه آنان را به جهاد فراخواند پس از امام علی علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام بپا خاست و بر ضرورت جهاد با قاسطین تأکید نمود و فرمود:

قال علیه السلام:

الحمد لله لا اله غيره وحد لا شريك له. ثم ان مما عظم الله عليكم من حقه و أسبغ عليكم من نعمه ما لا يحصى ذكره فانه من علينا بما هو أهله أن نشكر فيه آلائه و بلائه و نعماءه قول يصعد الى الله فيه الرضا و تنتشر فيه عارفة الصدق يصدق الله فيه قولنا و نستوجب فيه المزيد. من ربنا، قولاً يزيد و لا يبید فانه لم تجتمع قوم قط على أمر واحد الا اشتد أمرهم و استحکمت عقدتهم.

فاحتشدوا في قتال عدوكم معاوية و جنوده فانه قد حضر و لا تخاذلوا فان الخذلان يقطع نياط القلوب و ان الاقدام على الأسنة بخدة و عصمة لأنه لم يمتنع قوم قط الا دفع الله عنهم العله و كفاهم جوائح الذلة و هداهم الى معالم الملء، ثم أنشد:

و الصلح تأخذ منه ما رضيت به

و الحرب يكفيك من أنفاسها جرع [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خدای را سپاس، جز او خدایی نیست، یکتاست و انبازی او را نیست.

پس آنگاه؛ از آن مواردی که خداوند از حق خود بزرگواری کرد و از نعمت‌هایش، چندان که هست در شمار نیاید و شکرش گزارده نشود و توصیف و سخنی یاری رساندن آن را ندارد و ما برای خداند و شما خشمگین شده‌ایم. زیرا خداوند، بدانچه که سزاوار آن است، بر ما منت نهاده تا ضمن آن نعمت‌ها و الطاف و آزمایش‌هایش او را شکرگزار باشیم به سخنی که در آن خرسندی به سوی خداوند فرارود و معرفت صادقانه‌ای در آن موج زند چندان که خداوند طی آن سخن ما را تصدیق کند و به خاطر آن مستوجب [لطف] بیشتری از پروردگاران باشیم، سخنی افزون کند و [از رحمت] دور نسازد؛ زیرا هرگز نشود که گروهی بر امری اجتماع کنند مگر آن که کارشان رونق گیرد و پیوندشان محکم شود.

پس برای جنگ دشمنان معاویه و سپاهیانش گرد هم آید؛ زیرا معاویه آماده [رزم] شده است و از هم نگسلید، چرا که دوستی و پیوند دل‌ها را از هم جدا می‌کند و نتیجه‌ی پافشاری جانانه، پیروزی و محافظت است. زیرا هرگز نشود که قومی پایمردی کنند، مگر آن که خداوند مشکل را از آنها برطرف سازد و از آسیب‌های خواری پاسشان می‌دارد و به سوی شاخصه‌های یکپارچگی رهنمونشان می‌سازد. سپس این شعر را قرائت کرد:

از صلح آن خواهی ستاند که بدان رضا داده‌ای  
و جنگ، با تلخابه‌های دم خود مجازات خواهد کرد.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۴۰۵.
- ۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۵.
- ۳- مسند الامام المجتبی، ص ۶۸۲، ح ۱.
- ۴- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۴۳.
- ۵- وقعیه صفین، ص ۱۱۳.

### ضرورت حفظ ارزش‌ها به هنگام ابراز حاجت

یکی از عوامل عزت و سعادت انسان این است که نیازهای خود را از کسانی که شایستگی لازم را ندارند، پنهان دارد و تنها نزد کسانی ابراز کند که شایستگی لازم را داشته باشند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در همین رابطه فرمود:

قال علیه‌السلام:

فوت الحاجه خیر من طلبها الی غیر أهلها [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (از دست رفتن نیاز، بهتر از آن است که آن را از غیر اهلش بخواهی)

و در حدیث دیگری فرمود:

قال علیه‌السلام:

إذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها. قيل: یا بن رسول الله و من أهلها؟ قال: الذین قصص الیه فی کتابه و ذکرهم، فقال: «انما یتذکر أولوا الألباب». قال: هم أولوا العقول [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر وقت درخواست حاجت کردید، از اهلش بخواهید، گفتند: ای پسر رسول خدا اهل آن کیست؟ فرمود: آنها که خداوند در کتاب خود بازگو کرده و یادشان نموده و فرموده: «همانا که خردمندان، تذکر می‌پذیرند.» فرمود: آنها اندیشمندانند.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۷.
- ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۲۷، ج ۹۰.
- ۳- موسوعه المصطفی و العتره عليهم السلام، ج ۵، ص ۱۲۷.
- [۲] ۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۲.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۴۱ و ج ۷۵، ص ۳۰۴.
- ۳- تحف العقول، ص ۳۸۹.
- ۴- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۷۹، ح ۱۹.
- ۵- کنز الدقایق، ج ۱۱، ص ۲۸۶.

### ضرورت حسن ظن به خدا در بخشش‌ها

روزی مردی اعرابی سر راه امام حسن علیه السلام را گرفت و با خواندن دو بیت شعر ابراز نیاز کرد. امام علیه السلام خزانه‌دار خود را احضار نمود و فرمود: هر چه از اموال در خزانه‌ی ما هست بیاور و به این مرد بده (در خزانه‌ی حضرت دوازده هزار درهم بود) خزانه‌دار گفت: این تمام چیزی است که برای مخارج ما باقی مانده است.

قال علیه السلام:

أعطه و احسن لمنك بالله، فأنشد:

عاجلتنا فأتاك و ابل برنا

طلا و لو امهلتنا لم تمطر

فخذ القليل و كن كأنك لم تبع

ما صنته و كأننا لم نشتر [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(به او بده و گمانت بر خدا خوش کن. و سپس خطاب به سائل طی شعری چنین فرمود: تو شتابانمان کردی و تو را باران نیکی ما به رگبار فرو گرفت و اگر مهلتمان می‌دادی، نمی‌بارید. پس این اندک را بستان و چنان باش که نفروخته‌ای آنچه را که نگه داشته بودی و ما هم چنان خواهیم بود که چیزی نخریده‌ام.)

پی نوشت ها:

- [۱] موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۹۴.



## ضعفها و نیازهای انسان

از امام علیه‌السلام پرسیدند: حالت چگونه است؟

قال علیه‌السلام:

اصبحت ولی رب فوقی و النار أمامی، و الموت یطلبنی، و الحساب محقق بی، و أنا مرتهن بعملی، لا اجد ما أحب و لا أدفع ما أكره، و الأمور بید غیری، فان شاء عذبنی و ان شاء عفا عنی فأی فقیر أفقر منی [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(روزگار می‌گذرد و مرا پروردگاری است بالای سرم. آتش جهنم روبه‌رویم. مرگ در پی من، حساب بر من خیره و من در گرو عمل خویشم. آنچه را که می‌خواهم نمی‌یابم و آنچه را که خوش ندارم دفع نتوانم کرد. کارها به دست دیگری است؛ اگر بخواهد تنبیهم می‌کند و اگر بخواهد از من در می‌گذرد. پس کدام در مانده‌ای از من در مانده‌تر است؟).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳، به نقل از «العدد» مخطوط.

۲- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۷۲۴، ح ۶۵.

## ضرورت نیکی به اهل بیت پیامبر

انسان‌ها همه آزاد شده‌ی اسلام و رسول گرامی آن می‌باشند و کمال و تکامل همه به قیام و بعثت آن بزرگ پیامبر ارتباط دارد از این رو خاندان آن حضرت، حق بزرگی بر ما دارند و خواهند داشت و قرآن مجید نیز مسلمانان را به نیکی و دوستی با خویشاوندان نزدیک پیامبر امر فرموده است. امام مجتبی علیه‌السلام نیز در همین باره چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

علیک بالاحسان الی قرابات أبوی دینک محمد و علی صلوات الله علیهما، و ان اضعت قرابات أبوی نسبک، فان شکر هؤلاء الی أبوی دینک محمد و علی صلوات الله علیهما، اثمر لک من شکر هؤلاء الی أبوی نسبک، ان قرابات أبوی دینک (اذا شکرک) عندهما بأقل قليل یظهرهما لک، یحط عنک ذنوبک و لو کانت ملء ما بین الثری الی العرش، و ان قرابات أبوی نسبک ان شکرک عندهما، و قد ضیعت قرابات أبوی دینک، لم یغنی عنک فتیلا [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بر شما باد به نیکی کردن به نزدیکان دو پدر دینی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه‌السلام «که درود خدا بر آن دو باد» گرچه در این نیکی به پدران دینی، حق پدران نسبی خود را ضایع سازی. زیرا شکر و سپاس خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه‌السلام پر بارتر از شکر و سپاس خاندان تو می‌باشد و همانا شکر و سپاس خاندان تو در مقایسه با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار ناچیز خواهد بود.

کمترین اثر نیکی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که گناهان تو را می‌زداید، گرچه گناهان تو از زمین تا عرش را پوشانده باشد. اما اگر شکر و سپاس خاندان خودت بگویی و با ضایع کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پدر و مادر نسبی را از خود راضی نگه داری، این کار تو به اندازه‌ی نخی که داخل شکاف هسته‌ی خرما است، برایت منفعت و سودی

ندارد. (کنایه از این که بدون رضایت پدران دینی به دست آوردن رضایت پدران نسبی سودی ندارد).  
در نیکی به خاندان و فامیل خود خشنودی انسان‌ها را به دست می‌آوریم اما در نیکی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خشنودی خدا و رسول خدا را خواهیم داشت و این مقایسه بدان جهت نیست که ما به خویشاوندان خود احسان نکنیم، بلکه امام مجتبی علیه السلام در مقام اثبات قدر و منزلت والای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۱۳۴.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۷۸، ح ۱۱ / ۱۴۳۴۲.

### ضرورت پند پذیری از عبرت‌های دنیا

امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد پندپذیری از عبرت‌های دنیا می‌فرماید:

اتقوا الله عباد الله، و جدوا فی الطلب و تجاه الهرب و بادروا العمل قبل مقطعات النقمات و هادم اللذات، فان الدنيا لا يدوم نعيمها و لا تؤمن فجيعتها و لا تتوقی فی مساویها، غرور حائل و سناد مائل.  
فاتعضوا عباد الله بالعبر و اعتبروا بالأثر، و ازدجروا بالنعيم، و انتفعوا بالمواعظ، فكفی بالله معتصما و نصيرا و كفی بالكتاب حجيجا و خصیما و كفی بالجنة ثوابا، و كفی بالنار عقابا و وبالا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بندگان خدا، از خدا بترسید و در طلب رفتن به سوی پروردگار بکوشید و اقدام به عمل کنید پیش از آن که شعله‌های انتقام و نابود کننده‌ی لذت‌ها [مرگ] فرارسند. زیرا [روشن است] که نعمت‌های دنیا دائمی نبوده و از پیشامدهای ناگوار آن امنیتی نیست و از گزندها آن را نگهدارنده‌ای نیست. فریبی حيله گر و حرصی دل‌انگیز است.

پس ای بندگان خدا، از عبرت‌ها پند بگیرید و از آثار درس بیاموزید و به وسیله‌ی نعمت‌ها خویشتن داری کنید و از مواعظ بهره بگیرید. پس خدا بهترین پناه و یاور است. و کتاب خدا بهترین محاجه کننده و حریف است. و بهشت، بهترین پاداش است و آتش جهنم، بدترین کیفر و سرافکنندگی است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تحف العقول، ص ۲۳۶.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۷۱۵، ح ۲۹.

### ضرورت ذکر خدا پس از حل مشکلات

امام حسن علیه السلام به مردی که از بیماری شفا یافته بود فرمود:

قال علیه السلام:

ان الله قد ذكرك فاذكره، و أقالك فاشكره [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(همانا که خداوند یادت کرده است، پس یادش کن و از مجازات تو صرف نظر کرده، پس شکرش را به جای آور.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۶، ح ۸.

۲- تحف العقول، ص ۲۳۴.

۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۷۱۳، ح ۱۱.

۴- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۷.

### ضرورت پرهیز از یاری کردن ستم‌گران

دیلمی در ارشاد القلوب روایتی از امام حسن علیه السلام نقل کرده است که در آن همگان را از یاری کردن به ستم‌گران نهی نموده است.

قال علیه السلام:

لقد أصحبت [خ ب. أصبحت] أقواما كأنهم كانوا ينظرون الى الجنة و نعيمها، و النار و جحيمها، يحسبهم الجاهل مرضی و ما بهم من مرض، أو قد خولطوا و انما خالطهم أمر عظیم، خوف الله و مهابته فی قلوبهم.

كانوا يقولون ليس لنا فی الدنيا من حاجة، ليس لها خلقنا و لا بالسعی لها أمرنا، أنفقوا أموالهم و بذلوا دماءهم، اشتروا بذلك رضی خالقهم، علموا ان الله اشترى منهم أموالهم و أنفسهم بالجنة فباعوه، ربحت تجارتهم، و عظمت سعادتهم، أفلحوا و أنجحوا.

فاقتفوا آثارهم رحمكم الله، و اقتدوا بهم، فان الله تعالى وصف لنييه صفة آباءه ابراهيم و اسماعيل و ذريتهما، و قال: «فبهدهم اقتده» [۱].

و اعلموا عباد الله انكم مأخوذون بالاقتداء بهم و الاتباع لهم، فجدوا و اجتهدوا و احذروا أن تكونوا أعوانا للظالم، فان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: من مشى مع ظالم ليعينه على ظلمه فقد خرج من ربة الاسلام، و من حالت شفاعته دون حد من حدود الله فقد حاد الله و رسوله، و من أعان ظالما ليبطل حقا لمسلم فقد برىء من ذمة الاسلام و من ذمة الله و من ذمة رسوله.

و من دعا للظالم بالبقاء أحب أن يعصى الله، و من ظلم بحضرته مؤمن أو اغتیب و كان قادرا على نصره و لم ينصره فقد بآء بغضب من الله و رسوله، و من نصره فقد استوجب الجنة من الله تعالى. و ان الله أوحى الى داود عليه السلام: قل لفلان الجبار: انى لم أبعثك لتجمع الدنيا على الدنيا، و لكن لترد عنى دعوة المظلوم و تنصره، فانى آليت على نفسى أن أنصره و أنتصر له ممن ظلم بحضرته و لم ينصره. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(امروزه گروه‌ها و اقوامی پیدا شده‌اند که گویا همواره به بهشت و نعمت‌های آن، و جهنم و آتش آن می‌نگرند. و نادان بی‌خبر و کسی که از احوال آنها اطلاعی نداشته باشد [اگر بدانان بنگرد] می‌پندارد که آنان بیمارند، اما آنان را مرضی نباشد. یا آن که انسان بی‌خبر احساس می‌کند که آنها پریشان حال هستند. البته که امری بزرگ آنان را پریشان کرده است، یعنی ترس از خدا و هیبت او در دل‌های آنان است.

آنان همواره می‌گویند: ما را به دنیا نیازی نیست. نه برای آن آفریده شده‌ایم و نه برای تلاش در آن دستوری داریم. مال خود را

انفاق کرده و خون‌هاشان را نثار کرده و خرسندی آفریدگار خویش را ستانده‌اند. دانسته‌اند که خداوند به بهای بهشت جان و مال آنان را خریده است، که به او فروخته‌اند. اینان در تجارت خویش سود کرده و سعادت عظیم به دست آورده‌اند، رستگار و پیروز شده‌اند.

خدا رحمتان کند، دنبال آنان راه بیفتید، چه آن که خدای بزرگ صفت پدران پیامبر اسلام، یعنی حضرت ابراهیم و اسماعیل و ذریه‌ی آن دو را برای او توصیف کرده، و فرمود «پس به هدایت آنان اقتدا کن.» و بدانید که ای بندگان خدا، که بر آنان «خوبان» و پیروی از آنها از شما خواسته شده است و در مورد آن مورد بازجویی قرار خواهید گرفت.

پس بکوشید و تلاش کنید و مواظب باشید که یاور ستم‌گران نباشید، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس برای کمک به ستم‌گری، با او همراهی کند، از قلمرو اسلام خارج شده است و هر کس به ستمگری کمک کند که حقی از مسلمانی را پامال نماید، از ذمه‌ی اسلام و ذمه‌ی خداوند و ذمه‌ی پیامبر او خارج شده و هر کس دعا کند که ظالمی زنده بماند، «در واقع» دوست دارد که با دستورات خداوند مخالفت شود.

و هر کس که در حضور او به مؤمنی ستم شود یا در حضور او مؤمنی مورد غیبت قرار گیرد و او توانا بر یاری او باشد و به او کمک نکند، خشم خدا و رسول او را بر خود روا دانسته است و هر کس یاری او کند بهشت را از خداوند بزرگ طلبکار شده است. خداوند به داود علیه‌السلام وحی کرد: به فلان ستمگر بگو من تو را نفرستادم که دنیا را بر دنیا قرار دهی و مال‌اندوزی کنی، بلکه برای آن است که فریاد مظلوم از من بگردانی و یاریش کنی، زیرا من بر خود لازم کرده‌ام که او را یاری کنم و انتقام آن غیبت شده را از آن کسی که در حضور او به آن مظلوم ظلم شد و او یاریش نکرد، بگیرم.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۰.

[۲] ۱- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۶، ب ۱۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۴.

### ضرورت پرهیز از یاری کردن ستمگران

دیلمی در ارشاد القلوب روایتی از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده است که در آن همگان را از یاری کردن به ستم‌گران نهی نموده است.

قال علیه‌السلام:

لقد أصحبت [خ ب. أصبحت] أقواما كأنهم كانوا ينظرون الى الجنة و نعيمها، و النار و جحيمها، يحسبهم الجاهل مرضى و ما بهم من مرض، أو قد خولطوا و انما خالطهم أمر عظیم، خوف الله و مهابته فی قلوبهم.

كانوا يقولون ليس لنا فی الدنيا من حاجة، ليس لها خلقنا و لا بالسعی لها أمرنا، أنفقوا أموالهم و بدلوا دماءهم، اشتروا بذلك رضی خالقهم، علموا ان الله اشترى منهم أموالهم و أنفسهم بالجنة فباعوه، ربحت تجارتهم، و عظمت سعادتهم، أفلحوا و أنجحوا.

فاقتفوا آثارهم رحمكم الله، و اقتدوا بهم، فان الله تعالى وصف لنبیه صفة آبائه ابراهیم و اسماعیل و ذریتهما، و قال: «فبهدهم اقتده» [۱].

و اعلموا عباد الله انکم مأخوذون بالاعتداء بهم و الاتباع لهم، فجدوا و اجتهدوا و احذروا أن تكونوا أعوانا للظالم، فان رسول الله صلی

الله علیه و آله و سلم قال: من مشى مع ظالم ليعينه على ظلمه فقد خرج من ربة الاسلام، و من حالت شفاعته دون حد من حدود الله فقد حاد الله و رسوله، و من أعان ظالما ليبطل حقا لمسلم فقد برىء من ذمة الاسلام و من ذمة الله و من ذمة رسوله. و من دعا للظالم بالبقاء أحب أن يعصى الله، و من ظلم بحضرته مؤمن أو اغتیب و كان قادرا على نصره و لم ينصره فقد بآء بغضب من الله و رسوله، و من نصره فقد استوجب الجنة من الله تعالى. و ان الله أوحى الى داود عليه السلام: قل لفلان الجبار: انى لم أبعثك لتجمع الدنيا على الدنيا، و لكن لترد عنى دعوة المظلوم و تنصره، فانى آليت على نفسى أن أنصره و أنتصر له ممن ظلم بحضرته و لم ينصره. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(امروزه گروه‌ها و اقوامی پیدا شده‌اند که گویا همواره به بهشت و نعمت‌های آن، و جهنم و آتش آن می‌نگرند. و نادان بی‌خبر و کسی که از احوال آنها اطلاعی نداشته باشد [اگر بدانان بنگرد] می‌پندارد که آنان بیمارند، اما آنان را مرضی نباشد. یا آن که انسان بی‌خبر احساس می‌کند که آنها پریشان حال هستند. البته که امری بزرگ آنان را پریشان کرده است، یعنی ترس از خدا و هیبت او در دل‌های آنان است.

آنان همواره می‌گویند: ما را به دنیا نیازی نیست. نه برای آن آفریده شده‌ایم و نه برای تلاش در آن دستوری داریم. مال خود را انفاق کرده و خون‌هاشان را نثار کرده و خرسندی آفریدگار خویش را ستانده‌اند. دانسته‌اند که خداوند به بهای بهشت جان و مال آنان را خریده است، که به او فروخته‌اند. اینان در تجارت خویش سود کرده و سعادت عظیم به دست آورده‌اند، رستگار و پیروز شده‌اند.

خدا رحمتان کند، دنبال آنان راه بیفتید، چه آن که خدای بزرگ صفت پدران پیامبر اسلام، یعنی حضرت ابراهیم و اسماعیل و ذریه‌ی آن دو را برای او توصیف کرده، و فرمود «پس به هدایت آنان اقتدا کن.» و بدانید که ای بندگان خدا، که بر آنان «خوبان» و پیروی از آنها از شما خواسته شده است و در مورد آن مورد بازجویی قرار خواهید گرفت.

پس بکوشید و تلاش کنید و مواظب باشید که یاور ستم‌گران نباشید، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس برای کمک به ستم‌گری، با او همراهی کند، از قلمرو اسلام خارج شده است و هر کس به ستم‌گری کمک کند که حقی از مسلمانی را پامال نماید، از ذمه‌ی اسلام و ذمه‌ی خداند و ذمه‌ی پیامبر او خارج شده و هر کس دعا کند که ظالمی زنده بماند، «در واقع» دوست دارد که با دستورات خداوند مخالفت شود.

و هر کس که در حضور او به مؤمنی ستم شود یا در حضور او مؤمنی مورد غیبت قرار گیرد و او توانا بر یاری او باشد و به او کمک نکند، خشم خدا و رسول او را بر خود روا دانسته است و هر کس یاری او کند بهشت را از خداوند بزرگ طلبکار شده است. خداوند به داود علیه السلام وحی کرد: به فلان ستمگر بگو من تو را نفرستادم که دنیا را بر دنیا قرار دهی و مال‌اندوزی کنی، بلکه برای آن است که فریاد مظلوم از من بگردانی و یاریش کنی، زیرا من بر خود لازم کرده‌ام که او را یاری کنم و انتقام آن غیبت شده را از آن کسی که در حضور او به آن مظلوم ظلم شد و او یاریش نکرد، بگیرم.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۰.

[۲] ۱- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۶، ب ۱۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۴.

## ضرورت علم آموزی برای نوجوانان

روایت شده است که امام حسن علیه السلام روزی فرزندان خود و فرزند برادر خود را خواند و به آنان فرمود:  
قال علیه السلام:

یا بنی و یا بنی أخی انکم صغار قوم و توشک أن تکونوا کبار قوم آخرین، فتعلموا العلم، فمن لم یستطع منکم أن یرویه أو یحفظه فلیکتبه و لیجعله فی بینه و قال:  
قدم لنفسک ما استطعت من التقی  
ان المنیة نازل بک یا فتی  
اصبحت ذا فرح کأنک لا تری  
احباب قلبک فی المقابر و البلا. [۱].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

ای پسر، و ای فرزندان برادرم، شما اینک خردسالان جماعتی هستید و به زودی بزرگان گروه دیگری خواهید شد؛ پس دانش فراگیرید و هر کس از شما که نمی‌تواند آن را روایت کند یا حفظ نماید، آن را نوشته و در خانه‌ی خویش گذارد. و فرمود:  
هر چه می‌توانی از تقوا برای خویش آماده ساز. ای جوان؛ زیرا مرگ بر تو فرود خواهد آمد.  
چندان خرامان شده‌ای که گویا نمی‌بینی. جگر گوشه‌هایت در گورها و میان خاک‌ها آرمیده‌اند.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۳۵ (به نقل از الفقه الأكبر، ج ۲، ص ۱۰) و ج ۱۹، ص ۳۵۷.
- ۲- البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۱.
- ۳- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۷.
- ۴- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۳۳.
- ۵- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام) ص ۱۶۷ و ۱۶۸، ح ۲۸۳ و ۲۸۴.
- ۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۷.
- ۷- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۱، ص ۱۸.
- ۸- کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۵۷، ح ۲۹۳۶۹.
- ۹- مسند امام مجتبی علیه السلام ص ۷۲۸، ح ۹۳، و ص ۴۸۹، ح ۶. و ص ۴۸۹، ح ۶، ب ۲.
- ۱۰- موسوعة المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۳۰.

## ضرورت عمل گرایی برای دنیا و آخرت

جناده بن ابی امیه از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرده است که پیرامون برنامه‌ریزی برای کارهای دنیا و آخرت فرمود:  
قال علیه السلام:

اعمل لدنیاک کأنک تعیش أبدا، و اعمل لآخرتک کأنک تموت غدا. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(برای دنیای خود چنان تلاش کن که گویا همیشه خواهی زیست و برای آخرت خود چنان کوشش کن که گویا فردا خواهی مرد.)

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۲۲۰ (به نقل از کفایه الاثر، ص ۲۲۷) و ج ۱۳، ص ۵۸، ح ۳.

### ضرورت پیروی از قرآن

امام حسن مجتبی علیه السلام در مقایسه‌ای اجمالی بین کتب آسمانی درباره‌ی ضرورت پیروی از قرآن مجید فرمود:

قال علیه السلام:

ما بقى فى الدنيا بقیة غیر هذا القرآن، فاتخذوه اماما یدلکم علی هدایکم و ان أحق الناس بالقرآن من عمل به و ان لم یحفظه، و أبعدهم منه من لم یعمل به و ان کان یقرأه.

و قال: من قال فى القرآن برأیه فأصاب فقد أخطأ.

و قال: ان هذا القرآن یجىء یوم القیامة قائدا و سائقا. یقود قوما الی الجنة، أحلوا حلاله و حرّموا حرامه و آمنوا بمتشابهه، و یسوق قوما الی النار، ضیعوا حدوده و أحكامه و استحلوا محارمه. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(از کتاب‌های آسمانی جز قرآن بقیه تحریف شده و از میان رفته‌اند، پس آن را راهبر خود قرار دهید و تنها اوست که شما را به راه درست می‌برد.

بهترین مردم کسی است که به احکام قرآن عمل کند، اگر چه آیاتش را حفظ ننماید و بدترین مردم کسی است که به قرآن عمل نکند، اگر چه آیاتش را تلاوت کند و هر کس آن را با نظر و رأی خود تفسیر نماید، و بعد معلوم شود که درست گفته، خطایی بزرگ مرتکب گشته، زیرا قرآن در روز قیامت حاضر می‌شود و کسانی را که حلالش را حرام و حرامش را حرام دانسته و به متشابهش ایمان داشته‌اند، به بهشت می‌برد و کسانی را که حدودش را تباه نموده و حرامش را حلال و حلالش را حرام دانسته‌اند، به دوزخ می‌برد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۶۱، ب ۲۰، ط. جدید.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۶۸، ح ۱.

### ضرورت تدبر در آیات و عمل به دستورات آن

امام حسن مجتبی علیه السلام در تفسیر آیه‌ی شانزدهم سوره‌ی مبارکه‌ی حدید «...فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون» (و قلب‌های‌شان قساوت پیدا کرد؛ و بسیاری از آنها گناه کارند.) فرمود:

قال علیه السلام:

أما والله لقد استبطأهم وهم يقرءون من القرآن أقل مما تقرأون فانظروا في طول ما قرأتم منه وما ظهر فيكم من الفسق. [۱].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا که آنها را بازداشته است «و با تلاوت قرآن معصیت را ترک کردند»، در حالی که آنها کمتر از آنچه که شما قرآن می‌خوانید قرآن می‌خوانند. پس بنگرید در طول آنچه که از قرآن قرائت کرده‌اید و [بینید] که چقدر در میان شما فسق رواج یافته است.)

پی نوشت ها:

[۱] الکشاف فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۴ ذیل آیه مبارکه ۱۶، از سوره‌ی حدید.

### ضرورت اعتقاد به قضا و قدر

در حدیثی آمده است حسن بن حسن بصری در نامه‌ای به امام حسن بن علی علیه السلام نوشت:

شما بنی‌هاشم کشتی نجات، چراغ روشنی بخش و پرچم هدایتی هستید که هر کس از شما پیروی کند نجات می‌یابد.... ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما از قضا و قدر فراوان صحبت می‌شود و اختلاف زیادی پیرامون آن وجود دارد ما را از نظر خود و نظر پدرت علی علیه السلام آگاه کن که شما خاندانی هستید که علم را به میراث می‌برید.

امام علیه السلام در پاسخ او نوشت:

اما بعد فقد انتهى الى كتابك عند حيرتك و حيرة من زعمت من امتنا و كيف ترجعهن الينا و انتم بالقول دون العمل و اعلم انه لولا ما تناهى الى من حيرتك و حيرة الأمة قبلك لأمسكت عن الجواب و لكنى الناصح ابن الناصح الأمين و الذى انا عليه انه من لم يؤمن بالقدر خيره و شره فقد كفر و من حمل المعاصى على الله عزوجل فقد فجر ان الله تعالى لا يطاع باكراه و لا يعصى بغلبة و لا اعلم (أهمل) العباد من الملیكة و لكنه عزوجل المالك لما ملكهم و القادر على ما عليه اقدرهم فان ائتمروا بالطاعة لم يكن الله عزوجل لهم صادا و لا عنها مانعا و ان ائتمروا بالمعصية فشاء سبحانه ان يمن عليهم فيحول بينهم و بينهما فعل و ان لم يفعل فليس هو حملهم عليها اجبارا و لا الزمهم بها اكرها بل احتجاجه جل ذكره عليهم ان عرفهم و جعل لهم السبيل الى فعل ما دعاهم اليه و ترك ما نهاهم عنه و لله الحجة البالغة فلو شاء لهدىكم أجمعين و السلام على من اتبع الهدى. [۱].

(اما بعد از حمد و سپاس خداوند، نامه‌ی تو که نشانه‌ی تحیر تو و تحیر کسانی که گمان کردی از امت ما «شیعیان» هستند، به دست من رسید و چگونه به ما مراجعه خواهید نمود. در حالی که شما فقط حرف زده و عمل نمی‌کنید و بدان که اگر چنان نبود که خبر سرگردانی و در شک قرار داشتن تو و امت پیش از تو به من نمی‌رسید، از پاسخ خودداری می‌کردم ولی من ناصح فرزند ناصح امین هستم.)

اما آنچه که من بر آن هستم آن است که هر کس به قدر ایمان نداشته باشد، چه از نوع خیر آن یا شر آن، کافر شده است و هر کس رفتار معصیت آمیز را به خدا نسبت دهد، بزهکار است.

بی‌تردید خداوند نه به اکراه اطاعت شود و نه با فشار مورد عصیان واقع شود و چنان هم نیست که خداوند بندگان را از سیطره‌ی قدرت خود خارج ساخته باشد، بلکه خداوند بزرگ دارنده‌ی آن قدرتی است که بخشی از آن را به آنها داده است و بر آنچه که آنها را بر آن توانا ساخته است، تواناست.

پس چنانچه خواهان فرمانبرداری شدند، خداوند بزرگ جلوگیری نکند و از کار آنان مانع نشود و چنانچه بنا بر معصیت گذاشتند،



خداوند سبحان با اجازه‌ی خود بر آنها منت نهاده و میان آنها و خواسته‌ی شان ارتباط برقرار می‌کند، هر چند خداوند آن کار را انجام نداده، ولی او آنها را نه بدان کار اجبار کرده و نه آنها را به اکراه بدان الزام نموده است. بلکه برهان و احتجاج او «جل ذکره» بر آنان این است که معرفتشان داده و راه قرار داده تا آنچه که وی آنها را بدان فرا می‌خواند، انجام داده و آنچه را که از آن نهی کرده گریزان باشند. و حجت بالغه از آن خداست و اگر بخواهد، همه‌ی شما را هدایت می‌کند، و درود بر کسی که راه هدایت را می‌پیماید.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۲۸، و ص ۲۳۳، و ج ۱۹، ص ۳۵۲.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۵، ص ۴۰، ح ۶۳.
- ۳- تحف العقول، ص ۲۳۱.
- ۴- کنز الفوائد کراچکی، ص ۱۷۰.
- ۵- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۴۹۳، ح ۵.
- ۶- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۲.

ط

### طلب مغفرت

پروردگارا! به تو نزدیکی می‌جویم، با جود و بخشش، و با بنده و فرستاده ات محمد، که درود تو بر او و خاندانش باد، و با فرشتگان مقرب و پیامبران و رسولانت، تا اینکه بر محمد بنده و فرستاده ات، و بر خاندان او درود فرستی، و از لغزشم درگذری، و گناهانم را پوشانده و آنها را بیامرزی، و حاجتم را برآورده و به سبب کارهای زشتم مرا عذاب نکنی، به درستی که عفو و بخشش تو مرا شامل می‌شود، و تو بر هر کار قادر و توانایی.

دعاؤه لطلب المغفره

الهم انی اتقرب الیک بجودک و کرمک، و اتقرب الیک بمحمد عبدک و رسولک و اتقرب الیک بملائکتک المقربین و انبیائک و رسلک، ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک و علی ال محمد، و ان تقیلنی عثرتی، و تستر علی ذنوبی، و تغفرها لی، و تقضی لی حوائجی ولا تعذبنی بقیح کان منی، فان عفوک و جودک یسعنی، انک علی کل شیء قدير.

### طلب مغفرت و برآورده شدن حاجات

ای توشه ام در هنگام سختی، ای فریاد رسم در زمان گرفتاری، ای سرپرستم در نعمتها، ای برآورنده حاجتها، ای پناهم در لغزشگاهها، ای رهاننده ام از هلاکت و بدبختی، ای همراه و یاورم در تنهایی.

خطا و لغزشم را ببخش، و کارم را آسان فرما، به اجتماعمان گرمی بخش، و حاجتم را برآور، و کارم را اصلاح گردان، آنچه که بدان اهتمام دارم را کفایت کن، و در کارم گشایش عطا فرما، و تا آنگاه که زنده ام و بعد از مرگ بین من و سلامتی و عافیت هرگز جدائی مینداز، به رحمتت ای بهترین رحم کنندگان.

## دعاؤه لطلب المغفره و انجاح المطالب

یا عدتی عند کربتی، یا غیاثی عند شدتی، یا ولیی فی نعمتی، یا منجیحی فی حاجتی، یا مغزعی فی ورطتی، یا منقذی من هلکتی، یا کالئی فی وحدتی.

اغفرلی خطیبتی، و یسرلی امری، و اجمع لی شملی، و انجح لی طلبتی، و صلح لی شأنی، و اکفنی ما اهمنی، و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا، و لا تفرق بینی و بین العافیة ابدًا ما ابقیتنی، و فی الاخره اذا توفیتنی، برحمتک یا ارحم الراحمین.

## طلب اخلاقیهای نیکو

ای کسی که فرار کنندگان به سوی او می‌گریزند، و کسانی که در هراسند به او انس و الفت گرفته و دلگرم می‌شوند، بر محمد و خاندانش درود فرست و دلگرمیم را به خودت قرار داده، که شهرهایت برایم تنگ شده است، و توکل و اعتمادم را بر خودت مقدر فرما، که دشمنانت به سوی من چشم دوخته اند.

پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا آنگونه قرار ده که به سوی تو توجه کرده و با یاریت تلاش کنم، و بر تو توکل کرده و به سوی تو تضرع و زاری نمایم.

خداوندا! هر صفتی که با آن تو را ستودم و هر دعائی که تو را بدان خواندم و رضایت و محبت و خشنودی تو را در برداشت، مرا بر آنها زنده بدار و بمیران، و آنچه را که از آن ناخشنود بودی، مرا از آن به سوی آنچه موجبات خشنودی تو را فراهم می‌سازد، متوجه ساز.

از گناهانم، به سوی تو روی آورده، و از خطایم، استغفار می‌کنم، و نیرو و توانایی جز با قدرت تو میسر نیست، معبودی جز تو نبوده و او بردبار و بزرگوار است، و بر محمد و خاندانش درود فرست، و کارهای مهم ما را در دنیا و آخرت در سلامتی و عافیت کفایت فرما.

## دعاؤه لطلب مکارم الاخلاق

یا من الیه یفر الهاربون، و به یستأنس المستوحشون، صل علی محمد و اله و اجعل انسی بک، فقد ضاقت عنی بلادک و اجعل توکلی علیک، فقد مال علی اعداؤک.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بک اصول و بک اجول و علیک اتوکل و الیک انیب اللهم و ما وصفتک من صفة او دعوتک من دعاء، یوافق ذلک محبتک و رضوانک و مرضاتک فاحینی علی ذلک و امتنی علیه، و ما کرهت من ذلک، فخذ بناصیتی الی ما تحب و ترضی.

بؤت الیک ربی من ذنوبی، و استغفرک من جرمی، و لا حول و لا قوة الا بالله، لا اله الا هو الحلیم الکریم، و صلی الله علی محمد واله، و اکفنا مهم الدنیا و الاخره فی عافیة، یا رب العالمین.

## طلب یاری و یقین از خدا

پروردگارا! از تو می‌خواهم در مقابل هر کار که توان رویارویی با آن را ندارم، توانی به من ارزانی داری که امید آن را نداشته و فکرم بدان خطور نکرده، و بر زبانم جاری نشده باشد، و یقینی به من عطا فرمائی که مرا از حاجت خواستن از غیر تو باز دارد، به درستیکه تو بر هر کار قادر و توانائی.

## دعاؤه لطلب النصر و الیقین من الله

اللهم انی اسألك من کل امر ضعفت عنه حیلتی، ان تعیننی منه ما لم تنته الیه رغبتی، و لم یخطر ببالی، و لم یجر علی لسانی، و ان

تعطینی من الیقین ما یحجزنی ان اسال احدا من العالمین، انک علی کل شیء قدیر.

## طلب باران

پروردگارا! ابرها را برای ما با گشودن دره‌هایش برای ریزش آبهای بسیار فراوان و پی در پی به حرکت درآور. ای بخشنده! برای ما باران فرو ریز، پی در پی فراگیر رویاننده، قفلهایش را بگشا، و موانعش را برطرف کن، و ریزش آنرا آسان گردان، و در آمدن آن برای نمناک ساختن دشتهای به وسیله ریزش آب تسریع فرما. ای تلاشگر برایمان باران فرو ریز، بارانی قطره قطره، فراوان و بسیار، پی در پی و فراگیر، نمناک کننده، وسیع و کافی، سریع و پاکیزه و رویاننده، گوارا و مبارک، عریض و گسترده که دشتهای را نمناک سازد. در کوه و دشتان، و شهر و بیابانمان باران فرو ریز، تا قیمت‌هایمان را کاهش داده، و در کیل و وزنمان برکت عطا کنی، روزیمان را بما بنمایان، و قحطی را معدوم ساز، ای پروردگار جهانیان اجابت فرما.

دعاؤه فی الاستسقاء

اللهم هیج لنا السحاب بفتح الابواب بماء عباب و رباب بانصباب و انسکاب.

یا وهاب، اسقنا مغدقه، مطبقه موققه، فتح اغلاقها و یسر اطباقها، و سهل اطلاقها، و عجل سیاقها بالانندیه فی بطون الاودیة بصبوب الماء.

یا فعال اسقنا مطرا قطرا، طلا مطلا مطبقا طبقا، عاملا معما، رهما بهما، رحما رشا مرشا، واسعا کافیا، عاجلا طیبا مرثا مبارکا، سلاطحا بلاطحا بیاطح الاباطح مغدودقا مغرورقا.

اسق سهلنا و جبلنا و بدونا و حضرنا، حتی ترخص به اسعارنا، و تبارک لنا فی صاعنا و مدنا، ارنا الرزق موجودا، و الغلاء مفقودا، امین رب العالمین.

## طی الارض به چین

می‌گویند: یکی از سلاطین مقتدر چین، وزیری داشت که بسیار مدبر و دانشمند بود. آن وزیر پسری داشت در کمال حسن جمال و پادشاه به او بسیار عشق و محبت می‌ورزید. خود شاه نیز دختری داشت در نهایت زیبایی و او را نیز بسیار دوست می‌داشت. آن پسر و دختر یکدیگر را دیده و عاشق یکدیگر شده بودند، شاه بر این امر مطلع شد و هر دو را احضار کرد و امر کرد تا هر دو را کشتند.

پس از قتل آنها از جهت محبت زیادی که به آن دو داشت بسیار پریشان حال شده و راه چاره‌ای ندید. پس علما و بزرگان را طلب کرد و جریان قتل و ندامت خود را اظهار کرد و از آنها راه چاره‌ای خواست و گفت: «باید در زنده شدن آن دو چاره‌ای بیندیشید و الا همه‌ی شما را خواهم کشت. بدرستی که زندگی به درد من نمی‌خورد و من همه را قتل عام خواهم کرد.» آنها گفتند: «محال است که مرده، زنده شود.»

ولی یکی از آنها گفت: «می‌گویند در مدینه شخصی به نام حسن بن علی می‌باشد که اگر او بخواهد، می‌تواند این دو را زنده کند.»

پادشاه گفت: «تا آنجا چقدر راه است.»

گفتند: «شش ماه.»

پادشاه به یکی از نوکران ماهر و دلیرش دستور داد که: «یک ماهه آن شخص را نزد من بیاور و الا ترا می‌کشم و عیالت را اسیر

می‌کنم.»

آن شخص که مسلمان بود، ناراحت و غمگین از شهر بیرون رفت. قدری که راه رفت، به چشمه‌ای رسید. از آب آن چشمه وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و روی خود را بطرف مدینه نمود و عرض کرد: «ای آقا! ای فریادرس درماندگان! ترا به حق جد و پدر و مادرت قسم می‌دهم که راضی نشوی این سلطان، مرا بکشد و عیال مرا اسیر کند، تو خود می‌دانی که من نمی‌توانم شش ماه راه را به یک ماه بیایم و برگردم.»

سپس سر خود را به سجده گذاشت و شروع به گریه کردن نمود.

ناگهان دید شخصی نورانی به او می‌فرماید: «برخیز.»

آن مرد می‌گوید: «من برخاستم و گفتم: تو چه کسی هستی که نگذاشتی درد دل خود را با آقای خود حسن بن علی علیهما السلام بگویم؟!»

ایشان فرمود «من حسن بن علی بن ابیطالب هستم. گریه مکن! برو به شاه بگو من فلان وقت خواهم آمد.»

آن شخص به قدمهای امام حسن علیه السلام افتاد و بعد برگشت و پیام را به پادشاه گفت.

پادشاه نیز خوشحال شد و در آن وقت تعیین شده با جمع کثیری از شهر بیرون آمدند.

ناگهان چشمشان به جمال دل‌آرای آن بزرگوار افتاد.

سپس آن حضرت را با کمال اعزاز، داخل قصر سلطان کرده و پادشاه امر کرد که نعش دختر و پسر را آوردند و جریان را به عرض امام حسن علیه السلام رساند و خواهش کرد که آن حضرت از خداوند بخواهد آن دو را زنده کند.

امام حسن علیه السلام دستها را به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! به حق جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه‌ی زهرا و برادرم سیدالشهداء، اینها را زنده بفرما.»

ناگهان هر دو آن دختر و پسر زنده شدند و سپس مجلس عقد پیا شد و آن حضرت دختر پادشاه را به پسر وزیر عقد کرده و عروسی ملوکانه‌ای برپا شد و بعد حضرت مراجعت کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام.

ع

### عمرو بن حسن (آزاده‌ای کوچک)

ابن‌نما حلی (متوفای سال ۶۴۵ ه. ق.) او را عمر بن حسن معرفی می‌کند و می‌گوید: او کودکی خردسال بود و حدود یازده سال داشت که در سفر کربلا-عمویش را همراهی کرد. بعد از واقعه‌ی کربلا- با دیگر اسیران روانه‌ی شام شد. روزی در شام یزید بن معاویه علی بن الحسین علیه السلام و عمرو بن حسن را به حضور طلبید. یزید رو به عمرو کرد و گفت: حاضری با پسرم خالد کشتی بگیری؟ عمرو بن حسن جواب داد: «ما فی قوة للصراع و لکن أعطینی سکینا و أعطه سکینا فاما أن یقتلنی فألحق بجدی رسول الله صلی الله علیه و آله و أبی علی بن أبی طالب علیه السلام و اما أن أقتله فألحقه بجده أبی سفیان و أبیه معاویه؛ نیرویی که باو کشتی بگیرم در من نیست، خنجرمی به من بده و کاردی به پسرت تا با هم بجنگیم یا او مرا می‌کشد، پس به جدم پیامبر خدا صلی الله علیه

و آله و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام ملحق می‌شوم و یا این که من او را می‌کشم، پس او را به جدش ابوسفیان و پدرش معاویه ملحق می‌نمایم.»

یزید نگاهی خشم‌آلود کرد و گفت: «اینان (اهل بیت نبوت) کوچک و بزرگشان دست از عداوت و دشمنی با ما بر نمی‌دارند، سپس با خواندن شعر زیر اهانتی به اهل بیت علیهم السلام کرد:

ششنة أعرها من أخزم

هل تلد الحیة الا حیه [۱].

«این خوی و اخلاقی است که من از أخزم به یاد دارم، آیا از ما جز ما پدید می‌آید؟»

سپس یزید گفت: بنگرید آیا او بالغ شده یا هنوز کودک است. جواب دادند: او هنوز کودک است. یزید دست از مجازات او برداشت. [۲] سپس او را با اهل بیت علیهم السلام و دیگر اسرا روانه‌ی مدینه کردند.

سید بن طاووس یک نفر دیگر از فرزندان امام مجتبی علیه السلام به نام یزید را همراه اسرا معرفی می‌کند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] یزید بن معاویه - لعنة الله عليه - با خواندن این بند اشاره به ضرب المثلی کرد که در میان عرب مرسوم بود، زیرا «ابواخزم» کنیه‌ی جد حاتم طایی است. پسر او أخزم بشر نام داشت که در خشونت معروف بود، او در جوانی مرد و فرزندان از وی باقی ماند. روزی پسران أخزم بر جد خویش «ابواخزم» حمله کردند و بر وی تاختند و او را خون‌آلود نمودند؛ از این رو ابواخزم این بیت را سرود:

ان بنی رملونی بالدم

ششنة اعرها من أخزم

«نوادگان من بر من حمله کردند و مرا خون‌آلود نمودند؛ این طبیعت زشت را آن‌ها از پسر من أخزم به ارث برده‌اند.»

یزید - لعنة الله عليه - در خواندن شعرش قصد اهانت و تحقیر به اهل بیت علیهم السلام را داشت و گرنه می‌دانست شجاع‌زاده‌ای که می‌خواهد عنصر فاسدی را نابود کند هدفش چیست و چه آرمانی را دنبال می‌کند.

[۲] ابن نما حلی، مثيرالأحزان، ص ۱۰۵.

[۳] سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۹۱.

### عبدالله بن حسن (عبدالله اکبر)

او از دیگر فرزندان شجاع و دلاور حسن بن علی علیهما السلام بود که با قدرت روحی بسیار بالا در برابر صفوف دشمنان ایستاد و جهت یاری عمویش امام حسین علیه السلام چنین خواند:

ان تنکرونی فأنا بن حیدرة

ضرغام آجام و لیث قسورة

علی الأعدای مثل ریح صرصرة

أکیلکم بالسيف کیل السندرة [۱].

«اگر نمی‌شناسید مرا، من از فرزندان حیدرم (حیدر از القاب علی بن ابی طالب است) همانند شیران بیشه سخت هجوم می‌برم و

مخالف را از پا در می آورم؛ بر دشمنان همچون بادی تند (گوش خراش) می وزم و شما را با شمشیر به دیار عدم می فرستم.»  
عبدالله بعد از خواندن رجز و اجازه از عمویش حمله کرد، چهارده نفر را به هلاکت رساند و خساراتی وارد نمود، ناگاه از چند سوی بر او حمله بردند. هانی بن شیبب حضرمی بر او تاخت و شمشیری بر او زد که دیگر توانش را از دست داد و به روی زمین افتاد و جان به جانان تسلیم نمود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶؛ و در صفحه ۴۲ بند آخر را اضافه می کند.

[۲] منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۰.

### عبدالله اصغر بن حسن

عبدالله یازده ساله بود، امام حسین علیه السلام او را به بانوان حرم سپرد تا در خیمه ها نگهداری اش کنند، اما هنگامی که غربت و تنهایی عمویش را دید، برای یاری آن حضرت از خیمه ها به سوی میدان جنگ بیرون رفت. عمه اش زینب علیها السلام خواست او را برگرداند، اما نتوانست. عبدالله خود را به امام حسین علیه السلام رسانید و فریاد برآورد: به خدا از عمویم جدا نمی شوم. حسین علیه السلام در آغوشش گرفت و با او سخن می گفت که ناگاه ابجر بن کعب شمشیر خود را فرود آورد تا به امام حسین علیه السلام بزند که عبدالله اصغر دست خود را جلو آورد و فریاد زد: «یا بن الخیثه أقتل عمی؛ ای خبیث زاده! می خواهی عموی مرا بکشی؟» آن زشت سیرت با شمشیر دست عبدالله را قطع کرد. آن گاه صدای عبدالله بلند شد: «یا عماه یا أبتاه» عمو جان، پدر جان به فریادم برسید که دستم قطع شد.

امام حسین علیه السلام در حالی که خون از دست عبدالله بر زمین می ریخت او را به سینه چسبانید و دلجویی نمود فرمود:  
«یا بن أخی اصبر علی ما نزل بک، و احتسب فی ذلک الخیر فان الله یلحقک بأبائک الصالحین برسول الله صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و الحسن بن علی علیهم السلام؛ پسر برادرم بر این مصائب صبر کن و این ها را خیر و خوبی به حساب آور، خداوند تو را به پدران صالحت ملحق گرداند، به زودی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و پدرت حسن بن علی (درود خدا بر همه آنان) را ملاقات کنی.»

ابومخنف می گوید: شنیدم امام حسین علیه السلام در آن حال می فرمود:

«اللهم أمسک عنهم قطر السماء و امنعهم برکات الأرض اللهم و ان متعتهم الی حین ففرقهم فرقا و اجعلهم طرائق قدرا و لا- ترض عنهم الولاءة أبدا فانهم دعونا لینصرونا فعدوا علینا فقتلونا [۱]؛ بار خدایا! باران رحمت را از این ها دریغ دار و برکات زمین را از اینان بگیر. پروردگارا! اگر تا کنون جمع این ها را بهره مند گرداندی، پس از این اینان را متفرقشان گردان و اختلاف را بر این ها حاکم نما و هرگز حکام را از این ها خشنود مگردان. این مردم ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند و لیکن ستیزه و دشمنی کردند و ما را کشتند.»

ناگاه حرمه بن کاهل تیری را به سوی عبدالله بن حسن رها کرد و گلویش را نشانه گرفت که پس از چند لحظه همانند برادران دیگرش شربت شهادت نوشید و بر روی دست عمو، جان به جان آفرین تسلیم کرد. امام علیه السلام جنازه ی او را به نزدیک خیمه های آورد و در کنار دیگر اجساد شهدا قرار داد. [۲].

زینب کبری علیها السلام که از کنار خیمه ها بر غربت و مظلومیت آن دو می نگریست، با دلی سوخته و قلبی شکسته صدا زد:

«لیت الموت أعدمنی الحیاء» [۳] ای کاش می‌مردم و این منظره را نمی‌دیدم.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۴.

[۲] سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۷۳.

[۳] محمد مهدی حائری، معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۶۴ - ۴۶۳.

### عبادت امام حسن

امام حسن علیه‌السلام در زمان خود عابدترین و پارساترین مردم بود و در همه‌ی حالات زبانش به ذکر خداوند گویا بود و هرگاه به حج می‌رفت، پیاده و گاهی پا برهنه می‌رفت و می‌فرمود:

«من از خدایم شرم می‌کنم که برای ملاقات با او پیاده به درگاهش نروم.»

او هرگاه به یاد مرگ و قبر و قیامت و گذشتن از صراط می‌افتاد آن چنان منقلب می‌شد که صیحه می‌زد و از حال می‌رفت. هنگامی که مشغول وضو گرفتن می‌شد رنگش زرد می‌شد و در مورد علت آن می‌فرمود:

«می‌دانید که می‌خواهم مهیای مناجات با چه کسی شوم؟ سزاوار است که بنده، هنگام مناجات با خداوند صاحب عرش و رب العزه چنین باشد.»

امام مجتبی علیه‌السلام به هنگام نماز، بهترین لباس‌های خود را می‌پوشید و می‌فرمود:

«خداوند زیباست و زیبایی‌ها را دوست دارد و ما را امر کرده که به هنگام رفتن به مسجد زیننده‌ترین لباس‌هایمان را بپوشیم.» [۱].

و چون به طرف مسجد رهسپار می‌گشت و به در مسجد می‌رسید، سرش را به طرف آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود:

«الهی ضیفک بیابک، یا محسن قد اتاک المسیء، فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم.»

«پروردگارا! مهمان تو به در خانه‌ات آمده، ای نیکوکار! گنهکاری اینک به محضرت بار یافته، پس به لطف و کرم از زشتی‌ها و

گناهانم چشم‌پوش، ای خدای کریم!»

امام مجتبی علیه‌السلام به هنگام قرائت قرآن، هرگاه به آیه‌ی «یا ایها الذین امنوا» می‌رسید می‌فرمود:

«لیبک اللهم لیبک»

«فرمانبردارم پروردگارا، فرمانبردارم!» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خذوا زینتکم عند کل مسجد. (اعراف / ۳۱).

[۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱.

### علت صلح با معاویه

روایت شده: هنگامی که صلح انجام پذیرفت و کار پایان یافت معاویه از امام خواست که در میان گروهی از مردم سخن بگوید و

ایشان را آگاهی دهد که با معاویه بیعت نموده و حکومت را به او تفویض کرده است.

امام پذیرفت و در حالیکه مردم جمع شده بودند خطبه خواند، ابتدا حمد و ثنای الهی گفته و بر پیامبرش درود فرستاد، و این از گفتار ایشان است که فرمود:

ای مردم! زیرکترین زیرکی تقوی، و حماقت ترین بی خردی فجور و گناه است، و اگر شما بین شرق و غرب جهان بگردید، تا مردی را بیابید، که جد او پیامبر باشد، جز من و برادرم حسین کسی را نمی یابید، و می دانید، که خداوند شما را به جدم پیامبر هدایت کرد و شما را از ضلالت و گمراهی نجات داد، و از جهالت و نادانی رهائی بخشید، و بعد از ذلت عزت، و بعد از کمی افراد بسیارتان گردانید.

و معاویه با من در مورد حقی منازعه می کند که آن برای من است و برای صلاح امت و قطع فتنه و آشوب آن را رها کردم، و شما با من بیعت کرده بودید که با هر که صلح کنم صلح و با هر که بجنگم بجنگید، به این عقیده رسیده ام که با معاویه سازش کنم، و خط جنگ بین خود و او را پایان دهم، و با او بیعت نمودم و دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر از ریختن آن است، و قصدم از این کار صلاح و بقای شماست و شاید این امر آزمایشی برای ما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد.

خطبته فی عله صلحه لمعاویة

روی انه لما تم الصلح و انبرم الامر، التمس معاویة بن الحسن علیه السلام ان يتكلم بمجمع من الناس، و يعلمهم انه قد بايع معاویة، و یسلم الامر الیه

فاجابه الی ذلک، فخطب - و قد حشد الناس - خطبته، حمد الله تعالی و صلی علی نبیه صلی الله علیه و آله فیها، وهی من کلامه المنقول عنه علیه السلام و قال:

ایها الناس! ان اکیس الکیس التقی، واحمق الحمق الفجور، و انکم لو طلبتم بین جابلق و جابرس رجلا جده، رسول الله صلی الله علیه و آله ما وجدتموهم غیری و غیر اخی الحسین، و قد علمتم ان الله هداکم بجدی محمد، فانقذکم به من الضلالة، و رفعکم به من الجهالة، و اعزکم بعد الذل، و کثرکم بعد القلة.

و ان معاویة نازعنی حقا هو لی دونه، فنظرت لصلاح الامه و قطع الفتنة و قد کنتم بايعتمونی علی ان تسالموا من سالمتم و تحاربوا من حاربت فرأیت ان اسالم معاویة، و اضع الحرب بینی و بینه، و قد بايعته، و رأیت ان حقن الدماء خیر من سفکها، و لم ارد بذلك الا صلاحکم و بقائکم، و ان ادری لعله فتنه لکم و متاع الی حین.

### علت صلح

روایت شده: هنگامی که امام با خنجر مسموم مورد حمله قرار گرفت به مکانی بنام «بطن جریح» که عمومی مختار بر آن حکومت می کرد رفت، مختار به عمویش گفت: بیا تا حسن بن علی را گرفته و به معاویه تسلیم نمایم، هنگامی که شیعیان قصد او را دانستند قصد کشتن مختار را کردند، عمویش از آنان خواست که از او درگذرند، آنان نیز درگذشتند.

امام علیه السلام فرمود:

وای بر شما، سوگند بر خود معاویه به آن چه در مورد قتل من با شما پیمان بسته وفا نمی کند، و می دانم که اگر دست به دست او دهم و تسلیم او گردم، نمی گذارد که به دین جدم باشم.

و من می توانم که به تنهایی عبادت پروردگارم را بنمایم، اما من به فرزندان شما می نگرم که در کنار درهای خانه های فرزندان ایشان قرار گرفته و در مقابل آنچه خداوند به آنان داده است از آنان درخواست آب و غذا می کنند، اما به آنان آب و غذا نمی دهند، پس دور باد بر آن به سبب آنچه انجام داده اند، و ستمکاران بزودی می دانند که در چه جایگاهی قرار خواهند گرفت.



خطبته فی عله صلحه

روی انه لما ضرب علیه السلام بخنجر مسموم عدل الی موضع مسمى ببطن جریح، و علیها عم المختار، و قال المختار لعمه: تعال حتی نأخذ الحسن و نسلمه الی معاویة، و بعد ان علموا الشیعة به هموا بقتل المختار، فتلطف عمه بالعفوا عنه ففعلوا. فقال الحسن علیه السلام:

ویلکم والله ان معاویة لایفی لاحد منکم بما ضمنه فی قتلی، و انی اظن ان وضعت یدی فی یده فاسالمه، لم یترکنی ادین لدین جدی صلی الله علیه و آله. و انی اقدر ان اعبدالله عزوجل وحدی، ولکنی کانی انظر الی ابنائکم واقفین علی ابواب ابنائهم یتستقونهم و یتستعمونهم بما جعل الله لهم، فلا یسقون و لا یطعمون، فبعدا و سحقا لما کسبته ایدیهم، و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

### علت اصلی صلح

خطبه آن حضرت در مورد علت صلح خود بخاطر حفاظت کردن و ریخته نشدن خونها، و بخاطر محبتم به خودم و خاندانم و یاران مخلصم صلح کردم.

### عالم در فرمان او است

ابوسعید خدری رحمه الله گوید:

امام حسن علیه السلام را در دوران کودکی دیدم که، پرنده‌ای بر حضرتش سایه افکنده و دیدم که امام علیه السلام پرنده را می‌خواند و آن پرنده جواب ایشان را می‌داد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۷ ح ۲۶، نوادر المعجزات: ۱۲۳ ح ۲.

### عیدی خداوند به مقربین

شیخ فخرالدین نجفی قدس سره می‌گوید: بعضی از راویان مورد اطمینان نقل نموده‌اند:

امام حسن و امام حسین علیهما السلام روز عید به حجره‌ی جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند و به ایشان گفتند:

ای جد ما؛ امروز روز عید است و بچه‌های عرب با لباسهای جدید و رنگارنگ خود را زینت می‌کنند و ما لباس نو نداریم، ما به سوی شما آمده‌ایم تا لباسهایی را به عنوان عیدی از شما بگیریم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر حال آنها گریست، چون لباسی را که شایسته آنها باشد در خانه نداشت و نمی‌خواست آن بزرگواران را ناامید و پریشان خاطر کند، پس به خدای واحد و قادر بی‌نیاز توجه نمود و این چنین دعا فرمود: خدایا؛ قلب آنها و قلب مادرشان را خورسند نما.

فتزل جبرئیل من السماء فی تلک الحال، و معه حلتان بیضاوان من حلل الجنة.

در همان حال جبرئیل از آسمان نازل شد در حالی که دو جامه‌ی سفید بهشتی با خود آورده بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خوشحال شد و به آن دو بزرگواران فرمود: ای سروران اهل بهشت؛ این است لباسهای شما، که خیاط قدرت الهی به اندازه‌ی قامت شما در عالم غیب برایتان دوخته است.

هنگامی که فرزندانش به لباسهای دوخته شده نگاه کردند دیدند، هر دو سفید است. دوباره گفتند: ای رسول خدا؛ بچه‌های عرب لباسهایی با رنگهای گوناگون می‌پوشند و ما نیز آن گونه می‌خواهیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر مبارکش را پایین آورد و به خاطر ایشان ساعتی به فکر فرو رفت، تا اینکه جبرئیل عرض نمود: یا محمد؛ طب نفسا و قریناً، ان صانع صبغة الله عزوجل یقضی لهما هذا الأمر و یفرح قلوبهما بأی لون شاء. ای محمد؛ خوشحال باش و روشن باد چشمهایت، همانا (خداوند) آفریدگار رنگها حاجت فرزندان را دانست و لباسها را برایشان به هر رنگی که خواسته‌اند عطا کرده و قلبهای آنها را شاد می‌نماید.

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا محمد؛ طشتی و ابریقی را آماده نما، آن حضرت نیز آنها را آماده نمود. جبرئیل عرض کرد: ای رسول خدا؛ من آب می‌ریزیم روی لباس‌ها و شما آن را داخل آب گذارده و به صورت هر رنگی که بخواهید در خواهد آمد.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس امام حسن علیه‌السلام را در طشت گذاشت و جبرئیل آب می‌ریخت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به امام حسن علیه‌السلام نمود و فرمود: ای روشنی چشم؛ می‌خواهی پیراهن تو به چه رنگی باشد؟ امام حسن علیه‌السلام گفت: دوست دارم سبز باشد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارکش آن لباس را داخل آن آب گذاشت. به قدرت پروردگار آن لباس به رنگ سبز، مانند زبرجد شد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن جامه را از آب خارج کرد و به امام حسن علیه‌السلام عطا نمود و ایشان آن را پوشید.

سپس لباس امام حسین علیه‌السلام را در طشت گذاشت، در حالی که جبرئیل آب می‌ریخت. رسول خدا متوجه امام حسین علیه‌السلام که در سن پنج سالگی بود شد، و فرمود: ای روشنی چشم من؛ چه رنگی را دوست داری؟ امام حسین علیه‌السلام فرمود: ای جد من؛ دوست دارم رنگ لباسم قرمز باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارک آن جامه را بیرون آورد در حالی که مانند یاقوت سرخ قرمز بود. امام حسین علیه‌السلام آن را پوشید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسرور شد، و آنها خوشحال شده به نزد مادرشان برگشتند.

جبرئیل که شاهد حال آنها بود گریست، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای برادرم جبرئیل؛ در مثل این روزی که فرزندانم مسرور هستند، می‌گیری و محزون هستی؟ به خدا قسم؛ باید از حزن و اندوهت به من خبر دهی.

جبرئیل عرض کرد: ای رسول خدا، هر کدام از فرزندان تو رنگهای متفاوتی را اختیار کردند، این نیست جز این که سمی به امام حسن علیه‌السلام می‌خورانند که در اثر شدت آن زهر، رنگ بدن او سبز می‌شود، و امام حسین علیه‌السلام را می‌کشند و بدن او خون‌آلود می‌شود به رنگ سرخ.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریست و حزنش افزون شد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه‌المعاجز: ۲ / ۴۷ ح ۶۵، به نقل از منتخب طریحی: ۱۲۱.

جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله می گوید:

من و جمعی در محضر با صفای امام مجتبی علیه السلام در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، به آن حضرت عرض کردم: دوست دارم معجزه‌ای را از شما ببینم، تا برای دیگران آن را بازگو نمایم؟  
فضرِب برجله الأرض حتی أُرانی البحور و ما یجری فیها من السفن، ثم اخرج من سمکها فأعطانیه.  
آن بزرگوار پای مبارک خود را به زمین زد، ناگهان دریاها را دیدم که کشتی‌ها از آن عبور می کردند، امام علیه السلام یک ماهی از دریا خارج کرد و به من عطا فرمود.  
من به فرزندم محمد گفتم: این را به خانه ببر. و ما سه مرتبه از آن ماهی خوردیم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نوادر المعجزات: ۱۲۶ ح ۹، مدینه المعاجز: ۱۳ ح ۸۵۸، اثبات الهداة: ۲ / ۵۶۲ ح ۲۹.

### علم شگفت انگیز امام حسن

می گویند: دو مرد در خدمت امام حسن علیه السلام بودند. آن حضرت به یکی از ایشان گفت: «تو دیشب در خانه‌ی خود چنین سخنی گفتی.»  
آن شخص از روی تعجب گفت: «هر کس هر چه می کند، او می داند.»  
امام حسن علیه السلام فرمود: «ما هر آنچه را که در شب و روز جاری می شود می دانیم.»  
سپس فرمود: «حق تعالی به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم حلال و حرام، تنزیل و تأویل قرآن و آنچه تا روز قیامت خواهد شد را تعلیم کرد. آن حضرت نیز همه‌ی آنها را به امیرالمؤمنین علیه السلام تعلیم کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همه را به من تعلیم نمود.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خرایج.

### عاقبت مرد تهمت زنده

می گویند: مردی به دروغ ادعا کرد که از حضرت امام حسن علیه السلام هزار دینار طلب دارد و آن حضرت را به خانه‌ی شریح قاضی برد.  
شریح قاضی از او خواست که قسم بخورد، پس قسم خورد. سپس امام حسن علیه السلام نیز از او خواست که قسم بخورد، وقتی قسم خورد امام حسن علیه السلام هزار دینار را به او داد.  
او زرها را گرفت و برخاست ولی ناگهان بر زمین افتاد و به جهنم واصل شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب.

### عکس العمل در قبال توهین و استهزاء

امام محمد باقر علیه السلام حکایت می فرماید:

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام جلوی منزل خود روی سگویی نشسته بود، ناگاه شخصی در حالی که سوار الاغ بود وارد شد و به آن حضرت چنین گفت:

سلام بر تو که مؤمنین را ذلیل و خوار گرداندی.

امام مجتبی علیه السلام بدون توجه به توهین او، اظهار نمود: در قضاوت خویش عجله نکن، پیاده شو، بیا بنشین تا قدری استراحت کنی و با هم صحبت نمائیم.

پس آن شخص از الاغ خود پیاده شد؛ و آرام آرام به سوی امام مجتبی علیه السلام حرکت کرد، وقتی نزدیک حضرت رسید، امام علیه السلام به او فرمود: چه گفتی؟

جواب داد: گفتم: السلام علیک، یا مُدِلَّ المؤمنین.

حضرت فرمود: این موضوع را از کجا و چگونه دانستی؟

گفت: چون که خلافت و امارت مسلمین در دستان تو بود و آن را رها کردی و به این ظالم متجاوز - یعنی؛ معاویه - سپردی که روش و سیره اش خلاف دستور الهی است.

حضرت فرمود: توجه و دقت کن تا برای توضیح دهم:

از پدرم علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که او از رسول خدا صلی الله علیه وآله این مطلب را نقل نمود:

روزگار سپری نمی گردد مگر آن که شخصی پرخور و بی باک بر این امت ولایت کند؛ و او معاویه است.

پس آن شخص از امام مجتبی علیه السلام پرسید: محبت و علاقه نسبت به شما اهل بیت رسالت چگونه است؟ و چه اثری دارد؟

فرمود: به خدا قسم! محبت و علاقه نسبت به ما اهل بیت - عصمت و طهارت علیهم السلام - در تمام امور و حالات سودمند است، گرچه اسیر دست ظالمان باشیم.

و سپس افزود: محبت و دوستی با ما - اهل بیت رسالت - سبب آمرزش گناهان می گردد؛ همان طوری که وزش باد - در فصل پائیز - موجب ریزش برگ درختان است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص مرحوم شیخ مفید: ص ۸۲.

### عیادت پدر بزرگوار

طبرانی به سند خود از اصبع بن نباته نقل کرده است:

همراه علی بن ابیطالب - که رضوان خدا بر او باد - نزد حسن بن علی علیه السلام آمدم تا از او عیادت کنیم. علی علیه السلام

فرمود: ای فرزند رسول خدا! حال شما چگونه است؟ حسن علیه‌السلام عرض کرد: شکر خدا، خوبم! علی علیه‌السلام فرمود: ان شاء الله این گونه باشی! سپس حسن علیه‌السلام گفت: مرا تکیه دهید. علی علیه‌السلام او را به سینه‌ی خود تکیه داد. حسن علیه‌السلام گفت: از جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: در بهشت، درختی است که به آن «درخت بلاها» گویند. در روز قیامت، بلادیدگان را می‌آورند، نه محکمه‌ای برای ایشان به پا می‌شود و نه میزانی [برای اعمال ایشان] نصب می‌گردد. آنان را سرشار از پاداش‌ها می‌کنند. سپس این آیه را خواند: «شکیبیان، پاداش خود را بی حساب و کامل خواهند یافت. [۱]» [۲].

پی نوشت‌ها:

[۱] زمر: ۱۰؛ (انما یوفی الصابرون أجرهم بغير حساب).

[۲] المعجم الکبیر ۳: ۹۲ ح ۲۷۶۰.

### علت ترک خلافت

اصبهانی با سند خود از جبر بن نفیر نقل کرده است:

به امام حسن علیه‌السلام عرض کردم: مردم می‌گویند که تو خواهان خلافتی؟ حسن علیه‌السلام فرمود: جمجمه‌های عرب در دست‌انم قرار دارد که می‌جنگند با هر که بجنگم، و می‌سازند با هر که بسازم، و آن را رها کردم تا خشنودی خدا را به دست آریم، و خون امت محمد صلی الله علیه و آله را نگه دارم. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] حلیه الاولیاء ۲: ۳۶.

### عذاب دوزخیان

دیلمی می‌گوید: امام حسن علیه‌السلام فرمود:

خداوند متعال زنجیرهای آتشین را از ناتوانی خود به گردن دوزخیان نیفکند، بلکه تا چون شعله‌های آنان خاموش شد، آنان را در قعر دوزخ ته‌نشین کند. سپس از هوش رفت و چون به هوش آمد، فرمود: ای فرزند آدم! نفس خود را دریاب! که آن، یکی بیش نیست؛ اگر نجات یابد، رستگار شده‌ای و اگر هلاک شود، رستگاری دیگران تو را سود ندهد. [۱].

ابن شهر آشوب می‌گوید: این اشعار از حسن بن علی علیه‌السلام است:

ناخالصی [و ناگواری] ایام را رها کن [و غم مخور]، که خالصی [و گوارایی] آن نیز عهده‌دار روزهای شادی گذرا و فناپذیر است، و چگونه روزگار فریب دهد کسی را که میان او و شب‌ها [ی رنج و مرگ] تجربه‌های قطعی وجود دارد؟! و فرمود:

بگو به کسی که در سرای ناپایدار اقامت دارد، زمان کوچ کردن [و سفر آخرت] فرارسید، با دوستان خود وداع کن. به راستی، کسانی را که دیدار کردم و همنشین شدم، همگی [اینک] در [دل] قبرها خاک گشته‌اند. و فرمود: ای لذت بران دنیای گذرا و فانی! اقامت در سایه‌ی نابودشدنی [دنیا]، نادانی است.

و نیز فرمود: یک قطعه از نان ناچیز سیرم می‌کند، و یک نوشیدن از آب زلال سیرابم می‌سازد، و یک تکه‌ی کهنه از لباس نازک، پوشاکم در زندگی می‌شود و چون مردم [و برای کفتم] بس بود، کفایتم می‌کند. [۲].

[۷۴]-۳۱۰- و نیز ابن شهر آشوب می‌گوید: حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:  
اگر از اندوه تو نمردم، حقا که مشتاق مرگ شدم. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب: ۳۶.

[۲] المناقب ۴: ۱۵.

[۳] المناقب ۴: ۴۵.

### عصمت و طهارت اهل بیت

یکی از اعتقادات شیعه عصمت و طهارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت (فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و ۱۲ امام علیهم‌السلام) می‌باشند و برای اثبات آن به ادله‌ی گوناگون استدلال می‌کند؛ از جمله به آیه‌ی تطهیر و امام حسن علیه‌السلام نیز به همین مطلب در تفسیر این آیه اشاره می‌فرماید. آنگاه که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شهادت رسید، امام حسن مجتبی علیه‌السلام در کوفه خطبه‌ای ایراد نمود.

قال علیه‌السلام:

یا أهل العراق، اتقوا الله فإنا فانا أمراؤکم و ضیفانکم و نحن أهل البيت الذین قال الله تعالی فیهم «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البيت و یطهرکم تطهیرا» [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای اهل عراق! درباره‌ی ما از خدا بترسید که ما رهبران شما هستیم و میهمان شما و ما از خاندانی هستیم که درباره‌ی آنها خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «همانا خداوند چنین می‌خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.») [۲].

علاوه بر آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب «آیه‌ی تطهیر» آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی اعراف نیز پیرامون طهارت و عصمت اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد. چنان که امام حسن مجتبی علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرمود:

قال علیه‌السلام:

فینا والله نزلت «و نزعنا ما فی صدورهم من غل» [۳].

امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود:

(سوگند به خداوند که درباره‌ی ما نازل شده است [این آیه‌ی]: «هر چه پلیدی است از دل‌های آنها زدوده‌ایم.») [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

- [۲] ۱- احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۳۰ (به نقل از الاستجلاب، ص ۲۷) - و - ج ۱۱، ص ۲۱۷ (به نقل از شرح ابن ابی الحدید) - و - ج ۱۹، ص ۳۳۴ به نقل از مناقب ابن مغازلی و ص ۳۴۸ و ص ۳۸۲ طبع طهران.
- ۲- اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴، س ۱۶.
- ۳- الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج ۳، ص ۲۷۳، مسند ۴۱، س ۵.
- ۴- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۸، ح ۴۳.
- ۵- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۳۶، س ۵.
- ۶- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی الامام الحسن علیه السلام) ص ۱۸۰، ح ۳۰۴ الی ح ۳۰۷.
- ۷- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۲۲، س ۵.
- ۸- شواهد التنزیل ج ۲، ص ۳۱، ح ۳۶۰، و ح ۶۵۱، و ح ۶۵۲.
- ۹- فضایل الخمسه، ج ۳، ص ۳۱۲، س ۵ (به نقل از الصواعق المحرقة، ص ۸۳)
- ۱۰- مسند الامام المجتبی، ص ۲۷۹، ح ۲۴، و ح ۲۵، و ص ۵۸۱، ح ۲۱، و ص ۳۵۶، ح ۳۷.
- ۱۱- نهایه الارب، ج ۷، ص ۱۴، س ۲۳.
- ۱۲- ینایع الموده، ص ۳۵۰، س ۱۴، ب ۳، و ص ۱۲۶.
- [۳] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۴۳.
- [۴] احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۵۷۳ به نقل از شواهد التنزیل.
- ۲- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۶۴، ح ۲۳ به نقل از عمده ابن بطریق، ص ۳۰۷، ح ۵۰۸، (اما در عمده ابن بطریق عن الحسن عن علی علیه السلام آورده شده است)
- ۳- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۲۶۰.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۷۱، ح ۸ و ص ۵۷۳، ح ۱۱.

### علم امام به زبان‌ها و لغت‌های مختلف

یکی از ویژگی‌های ائمه علیهم السلام علم الهی آنهاست که اگر بخواهند می‌توانند از همه‌ی حقایق خبر دهند و این علاوه بر حجت خدا بودن آنهاست که به واسطه‌ی حجت خدا بودن نیز بر تمام عالم وجود اشراف کامل دارند. از جمله: پیرامون آگاهی آن حضرت به لغات مختلف خود فرمود:

قال علیه السلام:

ان لله مدینتین احدهما بالمشرق و الأخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل مدینه ألف ألف باب، لكل باب مصراعان من ذهب و فیهما سبعون ألف لغه، يتكلم كل واحد بخلاف صاحبه، و أنا أعرف جمع اللغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسن أخی [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خدای را دو شهر است که یکی در خاور دیگری در باختر است. آنها را دیوارهایی از آهن است و هر شهری را هزار هزار دروازه است که هر دروازه‌ای را دو چهار چوب از طلاست و در آنها، هفتاد هزار گویش هست که هر کدام به خلاف رفیقش سخن می‌گویند و من تمام آن گویش‌ها را می‌دانم و نه در آنها و نه میان آنها و نه بر فراز آنها حجتی جز من و برادرم حسین نیست).

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۵.
- ۲- اختصاص شیخ مفید، ص ۲۹۱.
- ۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۵.
- ۴- الارشاد (للمفید) ص ۱۹۸.
- ۵- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۷، ح ۷.
- ۶- بصائر الدرجات، ص ۵۱۲، ح ۵، و ص ۵۱۳، ح ۱۱ و ص ۵۱۴، ح ۱۲.
- ۷- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۸، ح ۱۵.
- ۸- حلیة الابرار، ج ۳، ص ۴۵، ح ۱ و ۲ و ص ۴۶، ح ۳ و ۴.
- ۹- کنز الدقایق، ج ۱۰، ص ۱۸۷.
- ۱۰- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱ و ص ۱۲ و ۱۳.
- ۱۱- مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۲۵۳، ح ۳۶/ ۸۷۴ و ص ۲۵۴، ح ۳۷/ ۸۷۵.
- ۱۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۹۸، ح ۵ و ص ۱۱۱ ح ۳، و ص ۴۹۹، ح ۳، و ص ۵۰۳، ح ۸.
- ۱۳- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۹ و ص ۴۰.

### علل گریه امام حسن به هنگام شهادت

امام حسن علیه السلام به هنگام شهادت می گریست. شخصی از آن حضرت پرسید: شما چرا گریه می کنید؟ زیرا نسبتی که شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارید کسی ندارد و بیست بار پیاده حج بجا آوردی و سه بار مالت را با خدا تقسیم کردی؟  
قال علیه السلام:

انما أبکی لخصلتین لهول المطلاع و فراق الأحبۃ [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(برای دو مورد گریه می کنم: برای هراس از لحظه‌ی دیدار و دیگری جدایی یاران.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسین علیه السلام از امام حسن علیه السلام پرسید: چرا بی تابی می کنی؟ با اینکه بر پدران رسول خدا و علی علیه السلام و مادران فاطمه و خدیجه و دایی‌هایت قاسم و طاهر و بر عموهایت حمزه و جعفر وارد می شوی؟  
قال علیه السلام:

یا أخی ما جزعی الا أنى أدخل فی أمر لم أدخل فی مثله و أرى خلقا من خلق الله لم أر مثلهم قط [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(برادرم! بی تابی من جز برای آن نیست که وارد فضایی می شوم که تاکنون وارد چنین فضایی نشده‌ام و آفریدگانی از خلق خدای می بینم که هرگز چون آنها را ندیده‌ام.)

و در حدیث دیگری آمده است: از امام علیه السلام علت گریه‌اش را پرسیدند.

قال علیه السلام:

انى أسلك طريقا لم أسلكها، و أقدم على سيد لم أره [۳].



امام حسن علیه السلام فرمود:

(من رهسپار راهی هستم که تاکنون گام در آن نهاده‌ام و مهمان بزرگواری هستم که ندیدمش.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۹، ح ۲۲ و ۲۳. و ج ۴۳، ص ۳۳۲، ح ۲ و ج ۴۴، ص ۱۵۰ ح ۱۹ و ج ۷۹، ص ۱۷۵، ح ۱۱.
- ۲- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۰۴.
- ۳- حلیه الابرار، ج ۳، ص ۵۸، ح ۱۰، و ص ۵۶، ح ۳.
- ۴- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۱۱، ح ۵۷.
- ۵- کشف الیقین فی فضایل امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۳۵۱.
- ۶- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۲.
- ۷- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۱، ح ۶۱، و ص ۷۰۶، ح ۲ و ص ۱۲۷، ح ۲ و ص ۱۳۰، ح ۶ به نقل مکارم الاخلاق.
- ۸- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳۱، ح ۳۱/۱۴۴۳ و ح ۳۲/۱۴۴۴.
- [۲] احقاق الحق، ص ۱۷۴، ح ۱۱ به نقل از حضر می فی (وسیله المال) ص ۱۷۵ و السفارینی فی (شرح ثلاثیات أحمد) ج ۲، ص ۵۸۸ ط، دمشق.
- [۳] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۰ به نقل از راغب اصفهانی فی محاضرات الادباء، ج ۴، ص ۴۹۴، ط بیروت.

### عظمت شهادت امام حسین

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: روزی امام حسین علیه السلام نزد امام حسن علیه السلام آمد و چون آن حضرت را دید، گریست. امام حسن علیه السلام پرسید: برای چه می گریی؟ گفت: برای مصیبتی که برایت رخ می دهد. قال علیه السلام:

ان الذی یؤتی الی؛ سم یدس الی فاقتل به، و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبدالله یزدلف الیک ثلاثون ألف رجل یدعون أنهم من امه جدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ینتحلون دین الاسلام فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک و انتهاک حرمتک و سبی ذراریک و نسائک و انتهاک ثقلک فعندها تحل بنی امیه اللعنه و تمطر السماء رمادا و دما و ینکی علیک کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آن مصیبتی که بر من وارد می شود از راه سمی است که به دسیسه به من می دهند و من با آن کشته می شوم. ولی روزی چون روزگار تو مباد ای ابو عبدالله! سی هزار مرد بر سر تو می ریزند و مدعی اند که از امت جد ما محمد صلی الله علیه و اله و سلم هستند و پیرو دین اسلامند.

آنان برای کشتن تو و ریختن خونت و پایمال کردن حرمت تو و اسیر کردن فرزندان و زنان و غارت اثاثیهات همدل می شوند. در آن وقت است که لعنت بر بنی امیه روا گردد و از آسمان خون و خاکستر می بارد و بر تو همه چیز گریان شوند؛ حتی حیوانات بیابانها و ماهیان دریا.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۴۷، ب ۱۳، ح ۷.

۲- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۶۴ به نقل از در بحر المناقب، ص ۱۳۲ مخطوط.

۳- امالی صدوق، ص ۱۰۱، ح ۳، م ۲۶.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸، ح ۴۴.

۵- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۷۶۲.

۶- مدینه المعجز، ج ۳، ص ۳۹۴، ح ۱۰۴ / ۹۴۲ (به نقل العوالم ج ۱۶، ص ۲۷۲، ح ۱ و ج ۱۷، ص ۱۵۴، ح ۱ و ص ۴۵۹ ح ۱۰).

### عصمت و طهارت اهل بیت

یکی از اعتقادات شیعه عصمت و طهارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت (فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و ۱۲ امام علیهم السلام) می‌باشند و برای اثبات آن به ادله‌ی گوناگون استدلال می‌کند؛ از جمله به آیه‌ی تطهیر و امام حسن علیه السلام نیز به همین مطلب در تفسیر این آیه اشاره می‌فرماید. آنگاه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن مجتبی علیه السلام در کوفه خطبه‌ای ایراد نمود.

قال علیه السلام:

يا أهل العراق، اتقوا الله فينا فانا أمراؤكم و ضيفانكم و نحن أهل البيت الذين قال الله تعالى فيهم «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا» [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای اهل عراق! درباره‌ی ما از خدا بترسید که ما رهبران شما هستیم و میهمان شما و ما از خاندانی هستیم که درباره‌ی آنها خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «همانا خداوند چنین می‌خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد.») [۲]

علاوه بر آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب «آیه‌ی تطهیر» آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی اعراف نیز پیرامون طهارت و عصمت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. چنان که امام حسن مجتبی علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

قال علیه السلام:

فينا والله نزلت «و نزعنا ما فی صدورهم من غل» [۳].

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

(سوگند به خداوند که درباره‌ی ما نازل شده است [این آیه‌ی]: «هر چه پلیدی است از دل‌های آنها زدوده‌ایم.») [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

[۲] ۱- احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۳۰ (به نقل از الاستجلاب، ص ۲۷) - و - ج ۱۱، ص ۲۱۷ (به نقل از شرح ابن ابی الحدید) - و - ج

۱۹، ص ۳۳۴ به نقل از مناقب ابن مغازلی و ص ۳۴۸ و ص ۳۸۲ طبع طهران.

- ۲- اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴، س ۱۶.
- ۳- الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج ۳، ص ۲۷۳، مسند ۴۱، س ۵.
- ۴- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۸، ح ۴۳.
- ۵- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۳۶، س ۵.
- ۶- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی الامام الحسن علیه السلام) ص ۱۸۰، ح ۳۰۴ الی ح ۳۰۷.
- ۷- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۲۲، س ۵.
- ۸- شواهد التنزیل ج ۲، ص ۳۱، ح ۳۶۰، و ح ۶۵۱، و ح ۶۵۲.
- ۹- فضایل الخمسه، ج ۳، ص ۳۱۲، س ۵ (به نقل از الصواعق المحرقة، ص ۸۳)
- ۱۰- مسند الامام المجتبی، ص ۲۷۹، ح ۲۴، و ح ۲۵، و ص ۵۸۱، ح ۲۱، و ص ۳۵۶، ح ۳۷.
- ۱۱- نهائیه الارب، ج ۷، ص ۱۴، س ۲۳.
- ۱۲- ینابیع الموده، ص ۳۵۰، س ۱۴، ب ۳، و ص ۱۲۶.
- [۳] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۴۳.
- [۴] احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۵۷۳ به نقل از شواهد التنزیل.
- ۲- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۶۴، ح ۲۳ به نقل از عمده ابن بطریق، ص ۳۰۷، ح ۵۰۸، (اما در عمده ابن بطریق عن الحسن عن علی علیه السلام آورده شده است)
- ۳- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۲۶۰.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۷۱، ح ۸ و ص ۵۷۳، ح ۱۱.

## عاق والدین

از امام حسن علیه السلام سؤال شد: مراد از عاق والدین چیست؟ امام علیه السلام فرمود:  
قال علیه السلام:

أن تحرمهما و تهجرهما. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

([کمترین درجه‌ی عاق والدین و نافرمانی در برابر آنان این است که] آنها را از دیدار خود محروم ساخته و رفت و آمد خود را با آنها قطع کنی.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۲، ح ۶.

۲- كشف الغمه‌ی اربلی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۲۳، ح ۶۰ به نقل از بحار.

هنگامی که امام حسن از کوفه به مدینه آمد برخی از زنها آمدند و شهادت پدرش را به او تسلیت گفتند. از جمله: همسران پیامبر که به خدمت امام حسن علیه‌السلام آمدند، عایشه گفت: جدت از دنیا نرفت، مگر آن روزی که پدرت از دنیا رفت (کنایه از اینکه تا پدرت زنده بود، گویی جدت زنده بود).

قال علیه‌السلام:

نسیت نبشک فی بیتک لیلا بغیر قبس بحدیده حتی ضربت الحدیده کفک فصارت جرحا الی الآن، فاخرجت جردا أخضر فیہ ما جمعته من خیانه حتی أخذت منه اربعین دینارا عددا لا تعلمین لها وزنا ففرقتها فی مبغضی علی من تمیم و عدی قد تشفیت بقتله؟. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(حفاری شبانهات را بدون چراغ با پاره آهنی فراموش کرده‌ای؟ حتی آن پاره آهن کف دستت را چندان فرو کوبید که اینک هم زخم آن باقی است. سپس کهنه سبز رنگی درآوردی که در آن آنچه که دزدیه بودی، قرار دادی و تو از آن چهل دینار برداشتی. شماره‌ی آنها را می‌دانستی، ولی وزنشان را نمی‌دانستی و تو آن را میان دشمنان علی، از قبیل‌ی تمیم و عدی پخش کردی. آیا با مرگ او دردت آرام شد؟).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اثبأ الهداء ج ۵، ص ۱۵۳، ب ۱۳، ح ۱۷، از حافظ البرسی در کتاب مشارق الأنوار.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۷۶، ح ۲۲۱.

۳- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۴۱۰ به نقل از هدایة الحفینی، ص ۴۱.

## عبادت و انتظار فرج

امام حسن علیه‌السلام در بیانی انتظار فرج را عبادت دانسته و فرمود:

قال علیه‌السلام:

العبادة انتظار الفرج. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (عبادت، در انتظار فرج بودن است).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۷۲۷، ح ۹۲.

## عثمان

آگاهی امام علیه‌السلام از زمان قتل و قاتل عثمان (قبل از وقوع آن)

عبدالله بن مجاهد از ابن‌اشعث نقل نمود که در روز محاصره‌ی خانه‌ی عثمان [۱] امام علی علیه‌السلام امام حسن را برای رساندن

آب به عثمان به خانه‌اش فرستاده بود.

امام حسن علیه‌السلام آنجا به من فرمود:

قال علیه‌السلام:

يا بن الأشعث، الساعة يدخل عليه من يقتله، وانه لا يمسي (فكان كذلك ما امسى). [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای ابن‌اشعث همین ساعت کسی که او را می‌کشد بر او وارد می‌شود و او «عثمان» امروز را به شب نمی‌رساند. «و همانطور شد تا عصر بیشتر زنده نماند.»)

و در حدیث دیگری آمده است که: محمد بن صالح روایت کرده است. در روز محاصره‌ی خانه‌ی عثمان امام حسن علیه‌السلام را دیدم که می‌فرمود:

قال علیه‌السلام:

انا اعلم من يقتل عثمان «فسماه قبل أن يقتله بأربعة أيام، فكان اهل الدار يسمونه الكاهن». [۳].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(من می‌دانم چه کسی عثمان را می‌کشد؟ «چهار روز قبل از واقعه او را نام برد، محاصره‌کنندگان خانه‌ی عثمان او را کاهن می‌نامیدند.»)

پی‌نوشت‌ها:

[۱] در اواخر سال ۳۵ هـ به واسطه‌ی عملکرد بد والیان عثمان در مصر، کوفه، بصره و... مردم آن شهرها به مدینه آمده و خانه‌ی عثمان را محاصره نمودند و سرانجام او را در خانه‌اش به قتل رساندند.

[۲] ۱- اثبات الهدای، ج ۵، ب ۱۳، ص ۱۵۷، ح ۲۶.

۲- دلائل الامامة، ص ۶۵.

۳- مدینه‌المعاجز، ج ۳، ص ۲۳۵، ح ۱۷ / ۸۵۵.

[۳] ۱- اثبات الهدای، ج ۵، ب ۱۳، ص ۱۵۷، ح ۲۷.

۲- مدینه‌المعاجز، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۱۸ / ۸۵۶.

## عقیق

آفرینش و ارزش عقیق

یکی از زینت‌های پسندیده برای مردان و زنان مسلمان استفاده از انگشتر است. انگشتر انواع مختلفی دارد که انگشتر عقیق جایگاه خاصی دارد. امام موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدران‌ش از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل کرده است که: راجع به آفرینش و فضیلت استفاده از عقیق فرمود:

قال علیه‌السلام:

لما خلق الله تعالى موسى بن عمران عليه‌السلام، كلمه على طور سيناء، ثم اطلع الى الأرض اطلاعةً، فخلق من نور وجهه العقيق، قال: آليت بنفسي على نفسي، ان لا اعذب كفا لاسه به اذا تولى علينا عليه‌السلام بالنار. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(زمانی که خدای بزرگ موسی بن عمران علیه‌السلام را آفرید، با وی بر طور سیناء سخن گفت، سپس لحظه‌ای بر زمین جلوه نمود و از پرتو رخسارش عقیق را آفرید و فرمود: از خویشتن بر خود مقرر داشتم که دستی را که عقیق [بر انگشت] کند، اگر ولایت علی را داشته باشد، به آتش عذاب ندهم.)

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۳۶۱۷/۷، ب ۳۱ (به نقل از جامع الأخبار، ص ۱۵۷).

### علی میزان ایمان

روزی امام علی علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام فرمود: برخیز خطبه‌ای بخوان تا من بشنوم. امام حسن علیه‌السلام گفت: ای پدر! من چگونه برای تنها شما صحبت کنم. خجالت می‌کشم که به روی شما نگاه کنم. علی علیه‌السلام همسران خود را جمع کرده و فرمود: گوش کنید تا حسن برای شما خطبه‌ای ایراد نماید. آنگاه امام حسن علیه‌السلام بپاخواست و پس از حمد و ثنای الهی درباره‌ی فضایل امام علی علیه‌السلام خطبه‌ای ایراد فرمود. قال علیه‌السلام:

الحمد لله الواحد بغير تشبيه، الدائم بغير تكوين القائم بغير كلفه الخالق بغير منصبه الموصوف بغير غاية المعروف بغير محدودية العزیز. لم یزل قديما في القدم، ردت القلوب لهيبته، و ذهلت العقول لعزته و خضعت الرقاب لقدرته، فليس يخطر على قلب بشر مبلغ جبروته، و لا يبلغ الناس كنه جلاله، و لا يفصح الواصفون منهم لكنه عظمته و لا تبلغه العلماء بأبوابها و لا أهل التفكير بتدبير أمورها. اعلم خلقه به الذي بالحد لا يصفه، يدرك الأبصار و لا تدركه الأبصار، و هو اللطيف الخبير. أما بعد فان عليا باب من دخله كان مؤمنا، و من خرج منه كان كافرا أقول قولي هذا و استغفر الله العظيم لي و لكم. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(حمد خدای یکتا راست که بدون مانند است. همیشگی است، اما بدون آغاز گری. برپاست اما بدون قیم. آفریدگار است، اما بدون گزینش، توصیف شده است، اما او را غایتی نیست شناخته شده است، اما او را محدودیتی نیست. تواناست و همواره در قدمت پیشتاز بوده است. دل‌ها از هیبت او بیمناکند و اندیشه‌ها از توانایی او، ناپایدار و گردن‌ها در برابر قدرت او باریک گشته‌اند. درجه‌ی بزرگی و جبروت او به دل هیچ آدمی خطور نکند و مردمان به کنه جلال او نتوانند رسید و گویندگان آنان، از فرط عظمت او، از وصف او گنگ گردند و دانشمندان با خرد خود بدان نرسند و اندیشه ورزان به تدبیر امور عظمتش توانا نباشند. داناترین آفریده‌ی او نسبت به او کسی است که بیابد که نمی‌تواند آن طور که شایسته است او را توصیف کند. دیده‌ها را درمی‌یابد و دیده‌ها نتوانند که او را دریابند، و او دانای مهرورز است. اما بعد! همانا که علی دروازه‌ای است که هر کس از آن طریق وارد شهر علم پیامبر شود، مؤمن باشد و هر کس که از او خارج شود، کافر خواهد شد. این سخن را من می‌گویم و از خداوند برای خود و شما طلب مغفرت دارم.)

پس از پایان این سخن امام علی علیه‌السلام برخاست و بین چشمان امام حسن را بوسید و فرمود: «ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم.» [۲] «نسلی هستند که همه در خوبی‌ها همسان هستند» یعنی امام حسن علیه‌السلام هم مانند پدر و جدش ممتاز است.» و

خداوند شنوای داناست.»

و در حدیث دیگری آمده است: امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: برخیز و خطبه‌ای بخوان! امام حسن علیه السلام برخاست و چنین فرمود:

قال علیه السلام:

الحمد لله الذي من تكلم سمع كلامه و من سكت علم ما في نفسه و من عاش فعليه رزقه و من مات فاليه معاده. اما بعد فان القبور محلتنا و القيامة موعدنا و الله عارضنا ان عليا باب من دخله كان مؤمنا و من خرج عنه كان كافرا. [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(سپاس خدایی راست که سخن هر سخنگویی را می‌شنود، و از ضمیر و دل هر فرد ساکتی آگاه است، هر کس زنده ماند، روزی وی به عهده‌ی اوست و هر کس بمیرد، بازگشت وی به اوست.

اما بعد! بدانید که گورها، باراندازهای ما هستند و رستاخیز میعادگاه ما و خداوند، عارض و خواهان ماست. همانا علی دروازه‌ای است که هر کس از طریق آن دروازه وارد شود، مؤمن خواهد بود و هر کس از او درگذرد، «از ولایت علی علیه السلام بیرون رود» کافر گردد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار ج ۴۳، ص ۳۵۰.

۲- تفسیر فرات کوفی، ص ۷۹، ح ۱۶ - ۵۴ و ح ۲۶ - ۵۵.

۳- مسند امام مجتبی علیه السلام عطاردی، ص ۵۲۷، ح ۱۸ و ۱۹، و ص ۱۰۳، ح ۲۱.

[۲] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۴.

[۳] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۲، و ص ۱۱۴، ح ۸.

۲- کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳- مسند امام مجتبی علیه السلام ص ۷۲۳، باب المواعظ... ح ۶۱ و ص ۱۰۳، ح ۲۱ و ص ۵۵۵، ح ۱۰، و ص ۵۵۸، ح ۱۵.

۴- نثر الدر، ج ۱، ص ۳۲۸، ب ۴.

۵- نزهة لناظر، ص ۷۳، ح ۱۷.

### علی مرد خدا در امت اسلام

پس از شهادت علی علیه السلام کسی به امام حسن علیه السلام گفت: برادران شیعه‌ی شما، به شما نسبت می‌دهند که گفتی: اگر علی در مدینه می‌ماند و خرمای خشک آن را می‌خورد، بهتر از پذیرش حکومت و پیامدهای آن بود. امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه السلام:

و أنا أقول هذا، أما و الله لقد فارقكم بالأمس رجل كان سهما صائبا من مرامی الله عزوجل. ربانی هذه الأمة بعد نبیها صلی الله علیه و آله و سلم و صاحب شرفها و فضلها و ذا القرابة القریبة من رسول الله، غیر سؤوم لأمر الله و لا سروة لمال الله اعطى القرآن عزائمہ فیما علیه و له فأورده ریاضا موقنة و حدایق معدقة، ذلك علی بن أبی طالب یا لکع. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(من [این را] می‌گویم: سوگند به خدا که دیشب مردی از شما جدا شد که تیری هدف نشین بود از پرتاب‌های خدای بزرگ بود. او، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردی الهی در این امت بود و صاحب شرافت و برتری امت بود. صاحب قرابت بسیار نزدیک به رسول الله بود، از فرمان خداوند دلگیر نبود و مال خدا را نمی‌زدید، عزایم «واجبات» قرآن را چه آن که به نفعش بود یا به زیانش، اجرا کرد و [خدای بزرگ] او را در باغ‌های دلگشا و گلستان‌های پربار داخل کرد این است علی بن ابی طالب، ای نادان.)

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۳۷۵، و ج ۱۹، ص ۳۵۳.

### علم بی‌کران علی

روزی علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی، بپرسید از من قبل از آن که از میان شما بروم». پس از آن به امام حسن علیه السلام فرمود: برخیز و با مردم سخن بگو تا قریش قدر تو را بعد از من بدانند. امام حسن علیه السلام به منبر رفت و پس از حمد و ثنای بلیغی فرمود:

قال علیه السلام:

ایها الناس سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: أنا مدینة العلم و علی بابها و هل یدخل المدینة الا من الباب. [۱]

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مردم! شنیدم جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن و آیا جز از دروازه به شهر وارد می‌شوند؟)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اختصاص شیخ مفید، ص ۲۳۸.

۲- امالی صدوق مجلس، ۵۵، ح ۱، ص ۲۸۲.

۳- توحید صدوق، ب ۴۳، ص ۳۰۷، ح ۱.

۴- حلیة الابرار، ج ۳، ص ۴۰، ح ۴.

۵- مسند امام مجتبی علیه السلام ص ۹۷، ح ۲.

۶- ینابیع المودة، ص ۸۲، ب ۱۴.

غ

غصب حق اهل بیت



مفید رحمه الله با سند خود از ربیع بن منذر، و او از پدرش منذر نقل کرده است:  
 حسن بن علی علیه السلام فرمود: ابوبکر و عمر آهنگ این کار (خلافت) کردند در حالی که همه‌ی آن، متعلق به ما بود. پس همه‌ی  
 آن را ربودند و برای ما سهمی همچون سهم [ارثی] مادر بزرگ قرار دادند. سوگند به خدا! جانشان در اضطراب و اندوه قرار خواهد  
 گرفت در آن روزی که مردم شفاعت ما را می‌جویند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی: ۴۸: ۸.

### غایب شدن در آسمان

از جابر روایت شده است که:  
 دیدم امام حسن بن علی علیه السلام را که به هوا می‌رفت و در آسمان غایب شد، و سه روز در آن ماند و پس از سه روز به زمین  
 آمد. در حالی که از وقار و آرامش خاصی برخوردار بود. پس از فرود آمدن فرمود:  
 قال علیه السلام:  
 بروح آبائی، نلت ما نلت [۱].  
 امام حسن علیه السلام فرمود: (با روح پدرانم بدانچه که دارم، دست یافتم).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- دلایل الامامة، طبری، ص ۱۶۶، ح ۷ / ۷۶.

۲- مدینه المعجز، ج ۳، ص ۲۳۲، ح ۱۳ / ۸۵۱.

### غسل حضرت فاطمه توسط حضرت علی

ابن بابویه در روایتی از امام حسن علیه السلام نقل کرده است که فرمود:  
 قال علیه السلام:  
 ان علیا علیه السلام غسل فاطمة علیها السلام. [۱].  
 امام حسن علیه السلام فرمود: (علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را غسل داد).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۸، و ج ۷۸، ص ۲۹۹، ح ۱۸.

۲- كشف الغمة، ج ۱، ص ۶۶.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۷/۱۷۵۹.

## ف

## فروتنی امام حسن

روزی حضرت امام حسن علیه‌السلام بر جمعی از فقرا گذشت که بر زمین نشسته بودند و استخوانهایی در دست داشتند که ذرات گوشت را در آنها یافته و می‌خوردند. هنگامی که امام حسن علیه‌السلام را دیدند، از او خواستند که با آنها هم غذا شود. حضرت بدون درنگ بر خاک نشسته، مشغول به خوردن غذا شد و فرمود:

«خداوند افراد متکبر را دوست نمی‌دارد.» سپس از آنان خواست که با او به خانه‌اش بروند و به آنان غذا و پوشاک بخشید [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سید محسن امین عاملی، ترجمه‌ی اعیان الشیعه (امام حسن و امام حسین (ع))، ص ۴۰.

## فضائل امام از زبان رسول خدا

روزی امام مجتبی علیه‌السلام در حالی که کودکی خردسال بود به جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد. همین که چشم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد دید گانش پر از اشک شد. پس او را بر روی زانوان خود نشانید و فرمود:

«حسن نور چشم من و موجب روشنی قلم و میوه‌ی دل من است. او آقای جوانان اهل بهشت است. برای مصائب او همه‌ی فرشتگان و جمیع موجودات حتی پرندگان هوا و ماهیان دریاها گریه می‌کنند.

هر چشمی که برای مصائب حسنم گریه کند در قیامت که چشم‌ها کور می‌شوند کور نخواهد شد.

دلی که برای مصائب او غمگین شود در قیامت که همه‌ی دلها غمگین می‌شوند؛ غمگین نخواهد شد.

و هر که مرقد او را زیارت کند پاهایش روی صراط، در آن هنگام که همه‌ی پاها می‌لغزند، نخواهد لغزید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی، صدوق، مجلس ۲۴، حدیث ۲.

## فضل امام حسن

اربلی با سند خود آورده است:

حسن بن علی علیه‌السلام نزد معاویه رفت. جوانانی از قریش به هم فخر می‌کردند و او ساکت بود. معاویه گفت: حسن! سوگند به

خدا! تو ناتوان در سخن و ناشناخته‌خاندان نیستی، چرا از افتخارات و سوابق خود نمی‌گویی؟ آن حضرت چنین سرود:

از چه سخن بگویم؛ در حالی که همچون اسب تندرو - در یک فاصله‌ی بسیار دور - [از همگان خود] پیش افتاده‌ام.

ما کسانی هستیم که چون بزرگ‌مردان، [درباره‌ی برتری خود] با هم شرط ببندند، ما با وجود دشمن حسود، آسوده‌خاطریم. [۱].

ابن شهر آشوب می‌گوید:

قریش به هم فخر می‌فروختند و حسن بن علی علیه‌السلام حاضر بود و چیزی نمی‌گفت. معاویه گفت: ابامحمد! چرا سخن نمی‌گویی؟ سوگند به خدا! تو آلوده خاندان و ناتوان در سخن نیستی؟

فرمود: اینان از هیچ فضیلتی یاد نکردند مگر آن که من، ناب و خالص آن را دارم. سپس [شعری به این مضمون] سرود:

در چه سخن بگویم؛ در حالی که همچون اسب پشتاز - در یک فاصله‌ی بسیار دور - [از همگنان خود] پیش افتاده‌ام. [۲].  
و نیز با سند خود از محمد بن اسحاق نقل کرده است:

ابوسفیان نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت: ای ابالحسن! برای حاجتی نزد شما آمده‌ام. علی علیه‌السلام فرمود: برای چه آمده‌ای؟ ابوسفیان گفت: با من نزد پسر عمویت (محمد صلی الله علیه و آله) بیا و از او بخواه که پیمانی برای من بنویسد. علی علیه‌السلام فرمود: ابوسفیان! رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو پیمانی بست که هرگز از آن بر نمی‌گردد. و فاطمه علیهاالسلام پشت پرده بود، و حسن علیه‌السلام که چهارده ماهه [۳]، بود، روبه‌روی او راه می‌رفت. ابوسفیان گفت: ای دختر محمد! به این کودک بگو تا درباره‌ی من با جد خود سخن گوید و بدین وسیله، بر عرب و عجم سروری کند. و حسن علیه‌السلام نزد ابوسفیان آمد، یک دست خود را بر بینی و دست دیگر را بر ریش او زد، و خدا به سخنش آورد و گفت: ای اباسفیان! بگو: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» تا شفیع شوم. و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: سپاس آن خدایی را که در آن محمد، از نسل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، نظیر یحیی بن زکریا قرار داد. [و این آیه را تلاوت فرمود: «و از کودکی به او حکمت دادیم [۴]». [۵].

پی نوشت ها:

[۱] كشف الغمة ۱: ۵۵۱.

[۲] المناقب ۴: ۲۱.

[۳] در پاورقی بحارالانوار (ج ۴۳، ص ۳۲۶) آمده است: در کتاب‌های تاریخ، این داستان را در فتح مکه (سال هشتم هجری) آورده‌اند؛ آن زمان که ابوسفیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا پیمان مشرکان را قطعی کند و بر زمان آن بیفزاید... بنابراین، حسن بن علی علیه‌السلام در آن زمان، پنج ساله بوده است نه چهارده ماهه.

[۴] مریم: ۱۲؛ (و آتیناه الحکم صبیا).

[۵] المناقب ۴: ۶.

## فروتنی او

ابن شهر آشوب از احمد بن مؤدب و ابن مهدی نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام گذرش به فقیرانی افتاد که خرده ریز [و ناچیز خوردنی]‌هایی را بر زمین نهاده و دور آن نشسته، بر می‌داشتند و می‌خوردند. و به آن حضرت گفتند: ای فرزند دخت رسول خدا! بفرما غذا. و آن حضرت فرود آمد و فرمود: «خدا، مستکبران را دوست نمی‌دارد»، و شروع کرد با آنان غذا خوردن تا [سیر شدند و] دست کشیدند؛ در حالی که به برکت او، غذا کم نشده بود. سپس آنان را به میهمانی خود فراخواند و خوراک و پوشاک به آنان داد. [۱].

خوارزمی با سند خود از مدرک بن راشد نقل کرده است:

ما در باغ‌های ابن عباس بودیم که حسن و حسین علیهماالسلام آمدند و گشتی در بستان زدند و حسن علیه‌السلام فرمود: مدرک! غذا داری؟ عرض کردم: غذای غلامان است. و برای او نان و نمک نیم‌کوب و چند دسته سبزی آوردم و خورد. سپس خوراک او را که

فراوان و گوارا بود آوردند. فرمود: مدرک! غلام‌های بستان را جمع کن. همه را جمع کردم، و [از آن] خوردند. و حضرت علیه‌السلام نخورد. علت را پرسیدم، فرمود: آن را بیش تر دوست دارم، تا این. سپس وضو گرفت و مرکبش را آوردند، و ابن عباس رکاب آن حضرت را گرفت و آن حضرت سوار شد و رفت. من به ابن عباس گفتم: تو از او مسن تری، آیا رکاب او را می‌گیری؟ گفت: ای نادان! آیا نمی‌دانی اینان چه کسانی‌اند؟ اینان فرزندان رسول خدایند؛ آیا این، از نعمت‌های خدا بر من نیست که رکاب آنان را بگیرم و سوارشان کنم؟ [۲].

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴: ۲۳.

[۲] مقتل الحسین علیه‌السلام ۱: ۱۲۸.

### فضیلت اهل بیت

روایت شده: گروهی از مردم کوفه به امام حسن علیه‌السلام طعنه زدند، که قادر نیست کلام خود را بیان نماید، این سخن به گوش امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، امام حسن علیه‌السلام را خواست و فرمود: ای پسر پیامبر مردم کوفه در مورد تو سخنی می‌گویند که آن رازت می‌شمارم، خود را به مردم بنمایان، امام حسن علیه‌السلام گفت: من هنگامی که چشمانم به شما می‌افتد قادر به سخن گفتن نیستم، آن حضرت فرمود: من به کناری می‌روم، ندا داده شد و مردم جمع شدند، امام بالای منبر رفت و خطبه‌ای بسیار کوتاه و بلیغ خواند، که مردم گریستند، آنگاه فرمود:

ای مردم! در سخن پروردگارتان بیندیشید که فرموده: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، که بعضی از آنها فرزندان یکدیگرند، و خدا شنوا و دانا است.

پس ما فرزندان آدم، و از تیره نوح و از برگزیدگان ابراهیم، و سلاله اسماعیل و خاندان محمدیم صلی الله علیه و آله.

ما در میان شما مانند آسمان برافراشته، و زمین گسترده، و خورشید درخشان، و همانند درخت زیتونی هستیم که به شرق و غرب متمایل نبوده و زیتونش برکت داده شده است.

پیامبر ریشه آن، و علی ساقه آن و سوگند به خدا که ما میوه آن درختیم، هر که به شاخه‌ای از شاخه‌های آن چنگ زند نجات یافته، و هر که از آن تخلف ورزد در آتش سقوط می‌کند.

آنگاه حضرت علی علیه‌السلام از آخر جمعیت برخاست، در حالیکه رداء ایشان از پشت سرش کشیده می‌شد، تا اینکه بالای منبر کنار امام حسن علیه‌السلام قرار گرفت و بین چشم‌های ایشان را بوسید، و فرمود: ای پسر پیامبر حجت را بر مردم ثابت کرده، و اطاعت را واجب ساختی پس وای بر کسی که تو را مخالفت نماید.

خطبه فی فضل اهل البیت

روی انه طعن اقوام من اهل الكوفة فی الحسن بن علی علیهماالسلام فقالوا: انه عی لا یقوم بحجة فبلغ ذلك امیرالمؤمنین علیه‌السلام فدعا الحسن فقال: یا ابن رسول الله ان اهل الكوفة قد قالوا فیک مقالة اکرهها، فاخبر الناس، فقال: یا امیرالمؤمنین لا استطیع الکلام و انا انظر الیک، فقال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: انی متخلف عنک فناد الصلاة جامعه، فاجتمع المسلمون، فصعد المنبر فخطب خطبة بلیغة وجيزة، فضح المسلمون بالبكاء، ثم قال:

ایها الناس! اعقلوا عن ربکم، ان الله عزوجل اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله

سمیع علیم.

فنحن الذریة من آدم، و الاسرة من نوح، و الصفوة من ابراهیم، و السلالة من اسماعیل و آل من محمد صلی الله علیه و آله نحن فیکم کالسماء المرفوعة، و الارض المدحوة و الشمس الضاحیة، و کالشجرة الزيتونة، لا شرقیة و لا غربیة التي بورک زیتها النبی اصلها، و علی فرعها و نحن والله ثمره تلک الشجرة، فمن تعلق بغض من اغصانها نجا، و من تخلف عنها فالی النار هوی فقام امیر المؤمنین علیه السلام من اقصى الناس، یسحب رداءه من خلفه، حتی علا المنبر مع الحسن علیه السلام، فقبل بین عینیہ، ثم قال: یا بن رسول الله اثبت علی القوم حججتک و اوجبت علیهم طاعتک فویل لمن خالفک.

### فضیلت اهل بیت بعد از شهادت علی (ع)

روایت شده: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و خواست سخنی بگوید اما گریه ایشان را امان نداد، لحظاتی نشست آنگاه ایستاد و فرمود:

سپاس خدائی را سزااست، که در آغاز یگانه بود، و در ازل به خداوندی برتری یافت، به بزرگی و توانایی برتر گردید، آغاز نمود، آن چه را ایجاد کرد، و پدید آورد آن چه را که خلق نمود، در حالیکه نمونه ای در گذشته از آنها وجود نداشت.

پروردگار مهربان به علم الهی خود و به دانش بسیارش موجودات را پدید آورد و به سبب قدرت بسیارش مخلوقات را ایجاد نمود از اینرو کسی را یارای تبدیل نمودن خلقش، و تغییر دادن موجوداتش، و مواخذه کردن در برابر حکمش نمی باشد، امرش را رد کننده، و خواننده اش را مانعی نمی باشد.

تمامی موجودات را خلق کرد، در حالیکه حکومتش را زوالی نبوده، و مدت آن را پایانی نمی باشد، برتر از هر چیز گشته، و به هر چیز نزدیک است، برای خلقش تجلی کرده بدون آنکه دیده شود و او در جایگاه برتری است.

به نورش پوشیده شده، و در برتریش اوج گرفته است، از اینرو از مخلوقاتش پوشیده گردیده است، به سوی ایشان شاهدهی را فرستاد، و بین ایشان پیامبرانی را فرستاد، که بشارت دهنده و ترساننده هستند، تا هر که به هلاکت می رسد، و هر که هدایت یابد با دلیل و برهان و توأم باشد، و تا اینکه مردم بدانند آنچه نسبت به پروردگارشان در مورد آن جاهلند، و بعد از انکار او را بشناسند.

و سپاس خدائی را سزااست که خلافت را برای ما اهل بیت گرامی داشت و مصیبت خود را در حق پیامبر بهترین پدر، نزد خداوند به حساب می آوریم، و نیز مصیبت خود در حق امیر المؤمنین علیه السلام را نزد خداوند محاسبه می کنیم، شرق و غرب جهان به شهادت او دچار مصیبت گردید، سوگند به خداوند که او درهم و دیناری از خود به جای نگذاشت، جز چهارصد درهم که می خواست، برای خانواده اش از آن کنیزی را بخرد.

دوستم و جدم پیامبر به من خبر داد که خلافت را دوازده امام از خاندان و برگزیدگان از آن حضرت به دست خواهند گرفت، تمامی ما یا به قتل می رسیم، یا مسموم می گردیم.

آنگاه از منبر پائین آمد، و ابن ملجم را فرا خواند، او را نزد حضرتش آوردند، او گفت: ای پسر رسول خدا مرا باقی گذار برای تو کار خواهم کرد، و در مورد دشمنیت، در شام تو را یاری می نمایم، امام شمشیری بر او زد، او دست خود را جلو برد، انگشت او قطع گردید، آنگاه ضربت دیگری بر او نواخت و او را به قتل رساند، - لعنت الهی بر او باد.

خطبته فی فضلهم بعد شهادة ابيه

روی انه ما قتل امیر المؤمنین علیه السلام رقی الحسن بن علی علیهما السلام، فاراد الکلام، فخنقته العبرة، فقعد ساعة، ثم قام، فقال:

الحمد لله الذی کان فی اولیته وحدانیا، و فی ازلیته متعظما بالالهیة، متکبرا بکبریائه و جبروته، ابتدا ما ابتدع و انشأ ما خلق، علی غیر

مثال کان سبق مما خلق

ربنا اللطیف بلطف ربوبیته، و بعلم خبره فتق، و باحکام قدرته خلق جمیع ما خلق، فلا- مبدل لخلقه، ولا- مغير لصنعه، ولا- معقب لحکمه، ولا- راد لامره، ولا- مستراح عن دعوته.

خلق جمیع ما خلق، و لازوال لملکه، و لا انقطاع لمدته، فوق کل شیء علا، و من کل شیء دنا، فتجلی لخلقه من غیر ان یکون یری، و هو بالمنظر الاعلی

احتجب بنوره، و سما فی علوه، فاستتر عن خلقه، و بعث الیهم شهیدا علیهم، و بعث فیهم النبیین، مبشرین و منذرین، لیهلك من هلك عن بینة، و یحیی من حی عن بینة، و لیعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فیعرفوه بربوبیته بعد ما انکروه.

و الحمد لله الذی احسن الخلافة علینا اهل البیت و عنده نحتسب عزانا فی خیر الاباء رسول الله صلی الله علیه و آله، و عند الله نحتسب عزانا فی امیر المؤمنین علیه السلام، و لقد اصیب به الشرق و الغرب و الله ما خلف درهما و لا دینارا الا اربعمائة درهم اراد ان یتاع لاهله خادما

و لقد حدثنی حبیبی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله ان الامر یملکه اثنا عشر اماما من اهل بیته و صفوته، ما منا الا مقتول او مسموم

ثم عزل عن منبره، فدعا بابن ملجم لعنة الله، فاتی له، قال: یابن رسول الله، استبقنی اکن لک، و اکفیک امر عدوک بالشام، فعلاه الحسن علیه السلام بسیفه، فاستقبل السیف بیده، فقطع خصره، ثم ضربه ضربة علی یافوخه، فقتله، لعنة الله علیه.

### فضیلت امام حسن (ع) و علی (ع)

روایت شده: آن حضرت بعد از شهادت پدرش در میان مسلمانان آمده و پدرش را به یاد آورد و فرمود:

او آخرین اوصیای الهی و وصی آخرین پیامبر خداوند، و پیشوای راستگویان و شهداء و صالحان بود.

آنگاه فرمود: ای مردم! دیشب مردی از میان شما رفت که نه از پیشینیان و نه از آیندگان کسانی بر او پیشی نمی گیرد، پیامبر همیشه پرچم جهاد را به او می سپرد، جبرئیل از سمت راست، و میکائیل از سمت چپ او می جنگیدند، و جز با پیروزی باز نمی گشت، و خداوند پیروزی مسلمانان را به دست او تحقق می بخشید، او در زمان شهادت چیزی از طلا و نقره از خود باقی نگذاشته، جز چیزی که یکی از کودکانش داشت، و در بیت المال پولی را باقی نگذاشته جز هفتصد درهمی که از عطایش باقی مانده بود، و می خواست برای ام کلثوم کنیزی بخرد.

آنگاه فرمود:

ای مردم! هر کس مرا می شناسد، که مرا می شناسد، و آنکه نمی شناسد بداند که من حسن پسر علی علیه السلام هستم.

آنگاه این آیه که حکایت قول حضرت یوسف است را خواند: دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کردم.

من پسر انذار کننده، و من پسر خواننده به سوی خدا، و من پسر کسی هستم که به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاده شده است، و من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخت و ایشان را پاک و پاکیزه گرداند، و من از خاندانی هستم که جبرئیل بر آنان نازل می شد، و از خانه ایشان به سوی آسمان عروج می کرد.

و من از خاندانی هستم که خداوند دوستیشان و ولایتشان را واجب گردانید، و در آنچه بر پیامبر نازل کرد فرموده است: بگو در برابر آنچه انجام داده ام اجر و پاداشی نمی خواهم، جز محبت به خاندانم را، و هر که کار نیکی انجام دهد (ما هم بر پاداش نیکی او می افزاییم) و نیکی کردن همانا دوستی ما خاندان است.

و در روایتی اینگونه آمده است:

ای مردم! در این شب قرآن نازل شد، و در این شب عیسی بن مریم به آسمان عروج کرد، و در این شب یوشع بن نون به شهادت

رسید، و در این شب پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام رحلت کرد، سوگند به خدا کسی از اوصیاء الهی بر پدرم در رفتن به بهشت سبقت نمی گیرد، و بعد از او نیز کسی به پایه او نرسد.

و اگر پیامبر او را به جنگی می فرستاد، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگید، و از پولهای زرد و سفید چیزی را باقی نگذارد، جز هفتصد درهمی که از قسمتش باقی مانده بود، و آن را جمع آوری کرده، تا برای خانواده اش خادمی بخرد.

خطبته فی فضل ابیه و نفسه

روی انه علیه السلام خطب بعد وفاة ابیه و ذکره فقال:

خاتم الوصیین و وصی خاتم الانبیاء و امیر الصدیقین و الشهداء و الصالحین

ثم قال:

ایها الناس! لقد فارقکم رجل ما سبقه الاولون و لا یدرکه الاخرون لقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعطیه الرایة فیقاتل جبرئیل عن یمینه، و میکائیل عن یساره، فما یرجع حتی یفتح الله علیه ما ترک ذهاباً و لافضة الا شیئاً علی صبی له، و ما ترک فی بیت المال الا سبعمائة درهم فضلت من عطائه، اراد ان یشتري بها خادماً لام کلثوم

ثم قال:

من عرفنی فقد عرفنی، و من لم يعرفنی فانا الحسن بن محمد النبی صلی الله علیه و آله

ثم تلا هذا الایة قول یوسف: «و اتبعت ملة ابائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب» [۱].

انا ابن البشیر، و انا ابن الذبیر، و انا ابن الداعی الی الله، و انا ابن السراج المنیر، و انا ابن الذی ارسل رحمته للعالمین، و انا من اهل بیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً، و انا من اهل البیت الذین کان جبرئیل ینزل علیهم، و منهم کان یرج الذین اهل البیت الذین افترض الله مودتهم و ولايتهم، فقال فیما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله: «قل لا اسألکم علیه اجرا، الا المودة فی القربی و من یقترب حسنة [۲] و اقترب الحسنه مودتنا اهل البیت و فی روایة:

ایها الناس! فی هذه اللیلة نزل القرآن، و فی هذه اللیلة رفع عیسی بن مریم، و فی هذه اللیلة قتل یوشع ابن نون، و فی هذه اللیلة مات ابی امیرالمؤمنین، و الله لا یسبق ابی احد کان قبله من الاوصیاء الی الجنة و لا من یشترى بها خادماً لاهله.

پی نوشت ها:

[۱] یوسف: ۳۸.

[۲] الشوری: ۲۲.

**فرزندانم برای چه می گریند؟**

یکی از اصحاب می گوید:

ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه خارج شدیم. در بین راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدای گریه‌ی

حسین علیهما السلام را از خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام شنید، آن حضرت خود را به سرعت نزد آنها رساند و فرمود: فرزندان من برای چه می‌گیرند؟

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: از فرط تشنگی می‌گیرند.

آن حضرت برای طلب آب به وضوخانه رفتند. آب در آن روز خیلی کم بود و مردم همه در طلب آب بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بین مردم صدا زد: آیا کسی از شما در خانه آب دارد؟ اما در آن روز مردم قطره‌ای آب نداشتند.

آنگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: یکی از دو فرزندم را نزد من بیاور. آن حضرت، امام محبتی علیه السلام را آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بالای سینه‌ی خود جا داد و زبان مبارک خود را در دهان او نهاد، آن بزرگوار هم زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می‌مکید تا ساکت شد. آن گاه امام حسین علیه السلام را خاست و به همین گونه او را آب داد [۱].

فرزند پیامبرتان را به جرعه‌ای از آب میهمان کنید

ابی مخنف در مقتل خود نقل می‌کند که: امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات شهادت مظلومانه‌اش به آن قاتل سنگدل فرمودند:

إذا كان لابد من قتلى، فاسقنى شربةً من الماء.

اگر ناچار می‌خواهی مرا بکشی، جرعه‌ی آبی به من بیاشام.

آن ملعون گفت: هیئات؛ آبی نخواهی آشامید تا کشته شوی. ای پسر ابوطالب؛ مگر تو گمان نداری پدرت ساقی حوض کوثر است، پس صبر کن تا از دستش سیراب گردی [۲].

چگونه طلب آب می‌کردم

مرحوم کفعمی در کتاب «مصباح» از حضرت سکینه علیها السلام روایت می‌کند که فرمود: چون پدرم کشته شد، آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم و حالت اغماء و بیهوشی برایم روی داد در آن حال شنیدم پدرم می‌فرمود:

شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذكرونی

او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی

و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقتونی

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی

کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی

و سقوه سهم بغیء عوض الماء المعین

یا لزرء و مصاب هد ارکان الحجون و یلهم

قد جرحو قلب رسول الثقلین فالعنو هم

ما استطعتم شیعتی فی کل حین [۳].

ای شیعیان من؛ اگر آب شیرین و گوارا نوشیدید مرا یاد کنید.

یا اگر شنیدید کسی غریب یا شهید شده به من ندبه کنید.

من همان سبط و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم که بی‌جرم و گناه مرا کشتند. و عمدا بدن مرا، بعد از کشتن،



زیر سم اسب‌ها پای مال کردند.

کاش همه شما در روز عاشورا بودید و می‌دیدید چگونه برای کودک خودم آب خواستم ولی آنها ندادند و به من رحم نکردند. آنها کودک مرا به جای آب پاک و روان، با تیر ستم سیراب کردند. وای از این مصیبتی که ارکان کوه حجون را شکست. وای بر آنها! آنها قلب پیامبر انس و جن را مجروح کردند، پس ای شیعیان من؛ همواره، تا می‌توانید آن دشمنان را لعنت کنید.

پی نوشت ها:

[۱] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام: ۴۹.

[۲] صحاب رحمت: ۶۰۱.

[۳] معجزات امام حسین علیه السلام از ولادت مبارک تا شهادت مظلومانه: ۱۶۷، به نقل از اشک‌های خونین: ۳۳۹؛ اسرار الشهداء:

۴۶۲، الدمعة الساکبه: ۳۵۰؛ معالی السیطین: ۲ / ۳۱.

### فرمانروایان آفرینش

محمد بن جریر طبری از محمد بن حجاره نقل می‌کند که گفت:

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم در حالی که عده‌ای آهو از کنار ایشان عبور می‌کردند، امام علیه السلام آنها را صدا زد، همگی جواب دادند و در مقابل ایشان حاضر شدند.

عرض کردیم: ای فرزند رسول خدا! اینها حیوانات وحشی هستند، معجزه‌ای آسمانی به ما نشان بدهید.

فأومی نحو السماء ففتحت الأبواب و نزل نور حتی احاط بدور المدینة، فترزلت الدور کادت أن تخرب.

پس به سوی آسمان اشاره فرمودند، درهای آسمان باز شد و نوری عظیم فرود آمد که تمام خانه‌های مدینه را احاطه کرد، و خانه‌ها به حرکت درآمدند به گونه‌ای که نزدیک بود خراب شوند.

عرض کردیم: ای فرزند پیامبر؛ آن نور را برگردان.

امام علیه السلام به ما فرمود:

نحن الأولون، و الآخرون، و نحن الأمرون و نحن النور، نور الروحانيين، نور بنور الله و نروح بروحه، فینا مسکنه و الینا معدنه، الآخر منا کالأول و الأول منا کالآخر.

ما (اهل بیت) اول هستیم که آفرینش با ما آغاز شده، آخر هستیم که هستی با ما پایان می‌پذیرد، و ما فرمانروایانی هستیم که امر ما را همه‌ی موجودات تکوینا اطاعت می‌کنند، ما نوری هستیم که فرشتگان را روشنی می‌بخشیم، به نور خدا آنها را منور و به بشارت الهی آنها را مسرور می‌گردانیم، جایگاه نور خداوندی در ما و معدن آن به سوی ما است، اول ما مانند آخر ما، و آخر ما همانند اول ما می‌باشد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نوادر المعجزات: ۱۲۶ ح ۸، مدینه المعاجز: ۲ / ۱۲ ح ۸۵۸، اثبات الهداء: ۲ / ۵۶۲ ح ۲۸.

### فرشتگان یاوران دیرینه در غم اهل بیت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نمودند، جبرئیل و فرشتگان برای کمک به امیرالمؤمنین علیه السلام در غسل و کفن بدن اطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرکت نمودند، به گونه‌ای که چشم امیرالمؤمنین علیه السلام باز شد و فرشتگان را از منتهای آسمان تا روی زمین که در همهی امور ایشان را یاری می‌نمودند، دید. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، فرشتگان امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در امر غسل و کفن و دفن بدن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام کمک نمودند، همان گونه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. همین طور در هنگام غسل و کفن و دفن بدن مطهر امام مجتبی علیه السلام، امام حسین علیه السلام یاری فرشتگان را همان گونه که در زمان غسل و کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام دیده بود، مشاهده نمود. همین گونه هر امامی که به شهادت می‌رسید، فرشتگان امام بعدی را یاری می‌نمودند [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ۲ / ۶۹ ح ۹۸.

### فرزندان ما پاره‌های جگر ما هستند

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر در حال خطبه خواندن بود که دو گل بوستان آن حضرت به مسجد آمدند، و پیراهن‌های گلرنگ پوشیده و می‌افتادند و بر می‌خواستند. هنگامی که نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان افتاد، از منبر پایین آمده و آنها را در آغوش گرفته و در نزد خود نشانند و فرمود:

فرزندان ما جگرهای ما هستند که در زمین راه می‌روند [۱].

هرگز دلی ز غم چو دل مجتبی نسوخت

ور سوخت اجنبی دگر از آشنا نسوخت

هر گلشنی که سوخت ز باد سموم سوخت

از باد نوبهار و نسیم صبا نسوخت

چنان دلش ز سرزنش دوستان گداخت

کر دشمنان زهر بدو هر ناسزا نسوخت

از هر خسی چه آن گل گلزار معرفت

شاخ گلی ز گلشن آل عبا نسوخت

جز آن یگانه گوهر توحید را کسی

ز الماس سوده لعل لب دلربا نسوخت

هرگز برادری به عزای برادری در  
روزگار چون شه گلگون قبا نسوخت  
باور مکن دلی که چون قاسم بناله شد  
زان ناله‌ی پر از شرر «وا ابا» نسوخت  
آندم که سوخت حاصل دوران ز سوز زهر  
در حیرتم که خرمن گردون چرا نسوخت  
تا شد روان عالم امکان ز تن روان  
صاحب‌دلی نماوند کزین ماجرا نسوخت  
خاموش شد چراغ دل افروز مجتبی  
افروخت شعله‌ی غم جانسوز مجتبی [۲].

پی نوشت ها:

[۱] جلاء العیون: ۱ / ۳۵۱.

[۲] دیوان مرحوم کمپانی: ۱۲۱.

### فرزندم؛ عمویت را تنها نگذاری

هنگامی که در کربلا همه‌ی یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند، و نوبت به فرزندان برادر گرامیش امام مجتبی علیه‌السلام رسید، قاسم بن الحسن علیه‌السلام خدمت آن حضرت رسید و عرض نمود: ای عمو؛ اجازه بده تا با این کفار بجنگم. آن حضرت به ایشان فرمود: ای پسر برادرم؛ تو یادگار برادرم هستی، تو باید زنده بمانی تا باعث آرامش و تسلی دل ما باشی، و به آن شاهزاده اجازه رزم نمی‌داد.

حضرت قاسم علیه‌السلام نشست، و در حزن و اندوه فراوانی بود، چرا که امام حسین علیه‌السلام به برادرانش برای نبرد، اجازه داده بود.

در آن حال که نشسته و سر مبارکش را به زانو نهاده و در فکر بود، ناگاه به خاطرش آمد که، پدر بزرگوارش حرزی را به بازوی راستش بسته و به او فرموده بود: هنگامی که در سختی و اندوه بزرگی قرار گرفتی، آن حرز را باز کن و بخوان و به آن عمل نما. حضرت قاسم علیه‌السلام با خود اندیشید، سالها بر من گذشته برای من غمی مانند امروز پیش نیامده است، پس آن حرز را از بازوی خویش باز نمود و به نوشته‌ی آن نگاه کرد.

در آن نامه، امام مجتبی علیه‌السلام این گونه خطاب به فرزندش نوشته بود:

یا ولدی یا قاسم؛ اوصیک أنک اذا رأیت عمک الحسین علیه‌السلام فی کربلاء و قد احاطت به الأعداء فلا تترك البراز و الجهاد لأعداء الله و أعداء رسوله و لا تبخل علیه بروحک، و کلما نهاک عن البراز، عادة لیأذن لک فی البراز لتحظى فی السعادة الأبدیه.

ای فرزندم ای قاسم؛ تو را وصیت می‌کنم، زمانی که دیدی عمویت امام حسین علیه‌السلام را در کربلا دشمنان محاصره کردند، جنگ و جهاد را با دشمنان خدا و پیامبرش را ترک نکن، خودت را برای فدا شدن در راه او باز مدار، اگر او تو را از نبرد نهی نمود، پافشاری نما تا به تو اجازه دهد، در آن حال است که به خوشی و سعادت همیشگی نائل می‌گرددی [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجزه: ۲ / ۶۳ ح ۹۳۱.

### فلسفه صلح یا عهدنامه و ظهور حجت

پس از آن که نیروهای رزمی و اکثر فرماندهان لشکر اسلام در جنگ با معاویه نسبت به قرآن و امام حسن مجتبی علیه السلام خیانت کردند؛ و حضرت جهت مصالح اسلام و مسلمین مجبور شد با حکومت معاویه آن هم طبق شرائطی صلح و عهدنامه ای را تنظیم و پذیرا گردد.

پس از گذشت مدتی از این جریان، عده ای از مردم کوفه که مدعی شیعه و دوستی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بودند، شروع کردند به امام علیه السلام زخم زبان بزنند، و حضرت را به باد ملامت و سرزنش گرفتند.

آن گاه امام مجتبی علیه السلام خطاب به این اشخاص ظاهر مسلمان کرد و اظهار نمود: وای بر شما! آیا می دانید چرا من چنین کردم؟

قسم به خداوند، کاری که من انجام دادم، برای شیعه از هر عملی و از هر برنامه ای بهتر و سودمندتر بود، آیا نمی دانید که من امام و رهبر واجب اطاعه شما می باشم.

و مگر نمی دانید که من یکی از دو سید جوانان اهل بهشت می باشم، که جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها در مجالس مختلف به آن تصریح نموده است؟

در این هنگام جمعیت حاضر گفتند: بلی، قبول داریم.

حضرت در ادامه فرمود: و آیا می دانید هنگامی که حضرت خضر علیه السلام آن کشتی را سوراخ و معیوب نمود و نیز آن دیوار را تعمیر و اصلاح کرد و آن غلام را به قتل رسانید، موجب سخط و ناراحتی حضرت موسی علیه السلام قرار گرفت؟

آری چون در آن لحظه فلسفه و حکمت آن سه کار برای حضرت موسی علیه السلام مخفی بود، ولی در پیشگاه با عظمت پروردگار کاری صحیح و مفید بود.

و سپس افزود: و آیا می دانید که ما اهل بیت عصمت و طهارت در مقابل طاغوت های زمان قرار گرفته و می گیریم؛ که باید نسبت به تصمیمات و انجام امور سیاسی و اجتماعی، مصلحت اندیشی کنیم؟

ولیکن بدانید هنگام ظهور و قیام مهدی موعود، امام زمان علیه السلام چنین نخواهد بود، و حضرت عیسی مسیح علیه السلام به امامت او نمازش را به جماعت می خواند.

آری خداوند متعال زمان و کیفیت ولادت مهدی موعود علیه السلام را مخفی خواهد داشت؛ و بعد از ولادت، از دید افراد غایب و ناشناس می باشد؛ و هیچکس بر او کوچک ترین حقی نخواهد داشت.

او عمری بسیار طولانی دارد؛ ولی در هنگام ظهور، به شکل جوانی شاداب در سنین چهل سالگی خواهد بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اکمال الدین شیخ صدوق: ص ۳۱۵، ح ۲، احتجاج: ج ۲، ص ۶۷، ح ۱۵۷، علل الشرایع: ص ۲۱۱، ح ۲، با اختلاف در الفاظ.

## فائده گذشت و ملاطفت

ابن عباس ضمن حدیثی حکایت کند:

روزی جمعی از بنی امیه در محلی نشسته بودند و در جمع ایشان یک نفر از اهالی شام نیز حضور داشت. و امام حسن مجتبی علیه السلام به همراه عده ای از بنی هاشم از آن محل عبور می کردند، مرد شامی به دوستان خود گفت: این ها چه کسانی هستند، که با چنین هیبت و وقاری حرکت می کنند؟! گفتند: او حسن، پسر علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ و همراهان او از بنی هاشم می باشند.

مرد شامی از جای برخاست و به سمت امام حسن مجتبی علیه السلام و همراهانش حرکت نمود؛ و چون نزدیک حضرت رسید گفت: آیا تو حسن، پسر علی هستی؟! حضرت سلام الله علیه با آرامش و متانت فرمود: بلی.

مرد شامی گفت: دوست داری همان راهی را بروی که پدرت رفت؟ حضرت فرمود: وای بر تو! آیا می دانی که پدرم چه سوابق درخشانی داشت؟! مرد شامی با خشونت و جسارت گفت: خداوند تو را همنشین پدرت گرداند، چون پدرت کافر بود و تو نیز همانند او کافر هستی و دین نداری.

در این لحظه، یکی از همراهان حضرت سیلی محکمی به صورت مرد شامی زد و او را نقش بر زمین ساخت.

امام حسن علیه السلام فوراً عبای خود را روی مرد شامی انداخت و از او حمایت نمود؛ و سپس به همراهان خود فرمود: شما از طرف من مرخص هستید، بروید در مسجد نماز گذارید تا من بیایم.

پس از آن امام علیه السلام دست مرد شامی را گرفت و او را به منزل آورد و پس از رفع خستگی و خوردن غذا، یک دست لباس نیز به او هدیه داد و سپس روانه اش نمود.

بعضی از اصحاب به حضرت مجتبی علیه السلام گفتند: یا ابن رسول الله! او دشمن شما بود، نباید چنین محبتی در حق او شود. حضرت فرمود: من ناموس و آبروی خود و دوستانم را با مال دنیا خریداری کردم.

همچنین در ادامه روایت آمده است: پس از آن که مرد شامی رفت، به طور مکرر از او می شنیدند که می گفت: روی زمین کسی بهتر و محبوب تر از حسن بن علی علیهما السلام وجود ندارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ترجمه الامام الحسن علیه السلام: ص ۱۴۹، به نقل از طبقات ابن سعد.

## فائده گذشت و ملاطفت

ابن عباس ضمن حدیثی حکایت کند:

روزی جمعی از بنی امیه در محلی نشسته بودند و در جمع ایشان یک نفر از اهالی شام نیز حضور داشت. و امام حسن مجتبی علیه السلام به همراه عده ای از بنی هاشم از آن محل عبور می کردند، مرد شامی به دوستان خود گفت: این ها چه کسانی هستند، که با چنین هیبت و وقاری حرکت می کنند؟! گفتند: او حسن، پسر علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ و همراهان او از بنی هاشم می باشند.

مرد شامی از جای برخاست و به سمت امام حسن مجتبی علیه السلام و همراهانش حرکت نمود؛ و چون نزدیک حضرت رسید گفت: آیا تو حسن، پسر علی هستی؟! حضرت سلام الله علیه با آرامش و متانت فرمود: بلی.

مرد شامی گفت: دوست داری همان راهی را بروی که پدرت رفت؟ حضرت فرمود: وای بر تو! آیا می دانی که پدرم چه سوابق درخشانی داشت؟! مرد شامی با خشونت و جسارت گفت: خداوند تو را همنشین پدرت گرداند، چون پدرت کافر بود و تو نیز همانند او کافر هستی و دین نداری.

گفتند: او حسن، پسر علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ و همراهان او از بنی هاشم می باشند.

مرد شامی از جای برخاست و به سمت امام حسن مجتبی علیه السلام و همراهانش حرکت نمود؛ و چون نزدیک حضرت رسید گفت: آیا تو حسن، پسر علی هستی؟!

حضرت سلام الله علیه با آرامش و متانت فرمود: بلی.

مرد شامی گفت: دوست داری همان راهی را بروی که پدرت رفت؟

حضرت فرمود: وای بر تو! آیا می دانی که پدرم چه سوابق درخشانی داشت؟!

مرد شامی با خشونت و جسارت گفت: خداوند تو را همنشین پدرت گرداند، چون پدرت کافر بود و تو نیز همانند او کافر هستی و دین نداری.

در این لحظه، یکی از همراهان حضرت سیلی محکمی به صورت مرد شامی زد و او را نقش بر زمین ساخت.

امام حسن علیه السلام فوراً عبای خود را روی مرد شامی انداخت و از او حمایت نمود؛ و سپس به همراهان خود فرمود: شما از طرف من مرخص هستید، بروید در مسجد نماز گذارید تا من بیایم.

پس از آن امام علیه السلام دست مرد شامی را گرفت و او را به منزل آورد و پس از رفع خستگی و خوردن غذا، یک دست لباس نیز به او هدیه داد و سپس روانه اش نمود.

بعضی از اصحاب به حضرت مجتبی علیه السلام گفتند: یا ابن رسول الله! او دشمن شما بود، نباید چنین محبتی در حق او شود.

حضرت فرمود: من ناموس و آبروی خود و دوستانم را با مال دنیا خریداری کردم.

همچنین در ادامه روایت آمده است: پس از آن که مرد شامی رفت، به طور مکرر از او می شنیدند که می گفت: روی زمین کسی بهتر و محبوب تر از حسن بن علی علیهما السلام وجود ندارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ترجمه الامام الحسن علیه السلام: ص ۱۴۹، به نقل از طبقات ابن سعد.

## فکر پلید

- در قبال کشتن او چه چیزی به من می رسد.

- ازدواج با یزید، مبلغ هنگفتی پول و یک عمر خوشی و....

لبخندی که حاکی از رضایت بود بر گوشه‌ی لب «جعده» جای گرفت، گفت: باشد، قبول است، ظرف را بده به من و از این جا دور شو، نباید کسی تو را ببیند.

- بگیر، این ظرف، این هم مبلغی به عنوان پیش پرداخت. من رفتم، بقیه‌ی کارها با تو.

زن، ظرف و پول‌ها را گرفت و در را بست. مدتی پشت در نشست و سپس آنها را در جای امنی مخفی کرد و یک بار دیگر توطئه‌ی قتل شوهرش را در ذهنش مرور کرد.

فکر پولدار شدن و ازدواج با پسر فرمانروای شام لحظه‌ای از خاطرش محو نمی شد، گوشه‌ای نشسته بود. و در رؤیایی خود غرق بود. دیگر چیزی به آمدن شوهرش نمانده بود، صدای قلب خودش

را می شنید و آرام و قرار نداشت. مرد، آن روز، روزه‌ی مستحبی گرفته بود. گرمای هوای مدینه از یک سو، تشنگی و گرسنگی نیز

از سوی دیگر رمقی برایش باقی نگذاشته بود. آرام آرام به طرف خانه‌اش حرکت می‌کرد. روزهای آخر ماه صفر بود و پنجاه سال از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه می‌گذشت. اکنون نه پیامبر صلی الله علیه و آله در این دنیا بود، نه علی علیه السلام و نه فاطمه علیها السلام. تنها خاطرات مظلومیت‌ها و خون دل خوردن‌هایشان باقی بود. رنج‌هایی که در راه بالندگی و ریشه دواندن نهال اسلام متحمل شده بودند فراموش نشدنی بود. کم‌کم غروب می‌شد. خورشید در نبرد با سیاهی شب عقب نشینی می‌کرد و جای خود را به سیاهی و ظلمت شب می‌داد. به خانه رسید. وضو گرفت و نمازش را خواند. در حال نماز از خوف خدا و قیامت و روز جزا می‌لرزید. می‌دانست در برابر چه آفریدگار بزرگی ایستاده و چه می‌گوید و سر تعظیم بر آستان چه خالق بی‌همتایی می‌ساید. نماز را تمام کرد و به همسرش گفت: افطار مرا بیاور!

جعه مراقب بود تا ظرف شیر نریزد و زحماتش به هدر نرود، ظرف شیری که داخلش کمی عسل ریخته بود و مقدار زیادی زهر؛ زهری بسیار کشنده که معاویه با قیمت گزافی از روم خریده بود و با وعده‌های شیرین و آن همه سکه به خانه‌ی امام حسن علیه السلام فرستاده بود.

جعه در حالی که از ته دل خوشحال بود شربت شیر را سر سفره گذاشت. امام مجتبی علیه السلام بسم الله گفت و کاسه‌ی شیر را به لب‌هایش نزدیک کرد. تشنه بود، چند جرعه نوشید، اما ناگهان کاسه‌ی شیر را از لب‌هایش جدا کرد. سوزش عجیبی در معده‌اش احساس کرد و فهمید که شربت مسموم بوده است....

خدا را شکر کرد که هجران پایان یافت و به دیدار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر و مادر بزرگوارش نائل خواهد شد، سپس نگاهی به جعه کرد و گفت: خداوند تو را بکشد که باعث کشته شدن من شدی. به خدا قسم کسی بهتر از من نخواهی یافت و به آرزوهای نخواهی رسید، بدان که خدا تو و تحریک‌کننده‌ات را ذلیل و خوار خواهد کرد. پس از دو روز امام حسن علیه السلام بر اثر آن سم کشنده شهید شد و پس از چهل و هفت سال زندگی با آن همه تلاش و رنج به دیدار حق شتافت. جعه نیز همان‌گونه که امام فرموده بود تا آخر عمر ذلیل و خوار بود و معاویه نیز به وعده‌هایش عمل نکرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۴.

### فقر، دشمنی خطرناک و ستمکار

روزی از روزها، مردی که آوازه‌ی بذل و بخشش‌های امام حسن مجتبی علیه السلام را شنیده بود، به خدمت آن حضرت آمده و به آن حضرت عرض کرد: ای پسر امیرمؤمنان! من تو را قسم می‌دهم به حق آن خدایی که نعم بسیاری را به شما کرامت فرموده است، به فریاد من برسید و مرا، از دست دشمنم نجات بدهید. زیرا که من، دشمنی دارم که خیلی خطرناک و خیلی ستمکار است. به طوری که نه بر اطفال رحم می‌کند و نه احترام پیران را نگاه می‌دارد.

امام حسن علیه السلام، که بر بالشی تکیه داده بود، با شنیدن این سخن، راست نشست و فرمود: بگو بینم دشمن تو کیست، تا من داد تو را از او بستانم!؟

آن مرد پاسخ داد: من علت دشمنی او را نمی‌دانم، ولی دشمن من، تهیدستی و پریشانی و فقر است.

امام حسن علیه السلام، با شنیدن این سخن - که قدری نامتعارف بود - مدتی سر به زیر انداخت و چیزی نگفت.

سپس آن حضرت، سر برداشت و خادم خود را خواست و به او فرمود: هر مقدار پول پیش تو موجود است، حاضر کن. خادم آن حضرت، پنج هزار درهم نزد آن حضرت، حاضر کرد. امام مجتبی علیه السلام، به خادم خود فرمود: آن پولها را به این مرد بده.

سپس، امام حسن علیه السلام، به آن مرد فرمود: با این پول، خطر دشمن تو برطرف می‌شود. اگر باز هم دشمن تو بر تو ستم کرد، شکایت او را نزد ما بیاور. اما اعتدال (و صرفه‌جویی در هزینه‌ها) را به یاد داشته باش. آن مرد، از امام مجتبی علیه السلام سپاسگزاری نموده و گفت: ای پسر پیامبر! من به شما قول می‌دهم که خودم با اسراف، بر خود ستم نکنم و دشمن خود را نیز تحریک ننمایم، ولی اگر دشمن، بی‌علت به سوی من آمد، من از او به شما شکایت می‌کنم، تا به کمک شما او را بر سر جایش بنشانم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلاء العیون، علامه‌ی مجلسی، ص ۲۶۷، طبق نقل قصه‌های چهارده معصوم علیهم السلام، آذر یزدی، صص ۹۸ - ۹۹.

### فروش موقوفات پدر را نپذیرفت

دیلمی می‌گوید:

امیرمؤمنان علیه السلام درخت‌های خرما می‌کاشت و می‌فروخت و با پول آن، برده‌ها را می‌خرید و آزاد می‌کرد و به اندازه‌ای که بی‌نیاز از مردم باشند، به آنان می‌بخشید. و [روزی] یکی از بردگان به حضرت امیر علیه السلام خبر داد که در بستانش، چشمه‌ای جوشیده که همچون گردن شتر، آب از آن می‌جوشد، فرمود: وارث‌ها را مژده ده، وارث‌ها را مژده ده، وارث‌ها را مژده ده! سپس شاهدانی حاضر کرد، و آنان را گواه گرفت که آن را در راه خدا - تا [قیامت، یعنی] روزی که خدا زمین و زمینیان را به ارث می‌برد - وقف کرد و فرمود: من این را از آن جهت انجام دادم که خدا از من، آتش را برگرداند. و معاویه حاضر شد که برای خرید این چشمه و بستان، دویست هزار دینار به امام حسن علیه السلام بدهد، امام علیه السلام فرمود: من چیزی را که پدرم در راه خدا وقف کرده است، هرگز نخواهم فروخت. [و می‌گوید:] و حضرت امیر علیه السلام میان هیچ دو کاری مخیر نمی‌شد مگر آن را که در طاعت خدا، سخت‌تر بود، انجام می‌داد. و چون سجده‌ی شکر به جا می‌آورد، از خشیت خدای متعال بی‌هوش می‌شد. و فاطمه زهرا علیها السلام در نماز خود از خوف خدا از نفس بازمی‌ماند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب: ۱۰۵.

### فضیلت سه آیه آخر سوره حشر

سیوطی نقل کرده است:

امام حسن علیه السلام فرمود: هر کس چون صبح کند و سه آیه‌ی آخر سوره‌ی حشر را بخواند و در آن روز بمیرد، مهر شهدا [بر



پرونده‌اش] خواهد خورد، و چون شب کند و بخواند و در آن شب بمیرد، نیز مهمور به مهر شهدا می‌شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الدر المنثور ۲: ۲۰۲.

### فضیلت ماه رمضان

صدوق رحمه الله با سند خود از محمد بن حسن کرخی نقل کرده است: از حسن بن علی علیه السلام شنیدم که در خانه‌ی خود، به مردی می‌فرمود: ای ابهارون! هر کس ده ماه رمضان پی‌درپی، روزه بگیرد، داخل بهشت می‌شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخصال: ۴۴۵، ح ۴۲.

### فضیلت بر آوردن حاجت مؤمن

ابن عساکر با سند خود از ابو حمزه‌ی ثمالی، از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است:

امام حسن علیه السلام طواف کعبه می‌کرد که مردی نزد او آمد و گفت: ای ابامحمد! با من بیا برای کاری که دارم نزد فلانی برویم. پس آن حضرت طواف را رها کرد و با او رهسپار شد و چون رفت [و برگشت]، شخصی که به آن مرد درخواست کننده حسد می‌ورزید، نزد آن حضرت آمد و گفت: ای ابامحمد! آیا طواف را رها کردی و برای کار فلانی رفتی؟ فرمود: چرا نروم در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که برای انجام نیاز برادر مسلمان خود برود و نیاز او برآورده شود، یک حج و یک عمره در نامه‌ی عمل او نوشته خواهد شد، و اگر نیاز او برآورده نشود، یک عمره نوشته خواهد شد». بنابراین، من یک حج و یک عمره به دست آوردم و به طواف خود برگشتم. [۱].

دیلمی از ابن عباس روایت کرده است:

من در خدمت حسن بن علی علیه السلام - که در مسجد الحرام، معتکف و مشغول طواف بود - بودم که یک نفر از شیعیان آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! فلانی از من طلب دارد، اگر مصلحتی بدانی آن را از جانب من بپرداز. آن حضرت فرمود: سوگند به پروردگار این خانه! چیزی ندارم. او عرض کرد: اگر مصلحت بدانی از او بخواه که به من مهلت دهد؛ او مرا به زندان تهدید کرده است. پس طواف را قطع کرد و با او به راه افتاد، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا فراموش کرده‌ای که معتکفی؟ فرمود: نه، و لکن از پدرم شنیدم که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر کس حاجتی از برادر مؤمن خود را برآورد، همچون کسی است که نه هزار سال، خدا را با روزه‌داری و شب زنده‌داری عبادت کرده باشد». [۲].

صدوق رحمه الله نقل کرده است:

میمون بن مهران گفت: نزد حسن بن علی علیه السلام [که در مسجد معتکف بود] نشسته بودم که مردی آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! فلانی از من طلبی دارد و می‌خواهد زندانم کند. فرمود: به خدا! مالی ندارم تا از جانب تو بپردازم. پس با آن حضرت سخنی گفت [که نفهمیدم]، و آن حضرت کفش خود را پوشید [که برود]، من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا فراموش کرده‌ای که

معتکفی؟ فرمود: فراموش نکرده‌ام، و لکن از پدرم شنیدم که از رسول خدا نقل کرد که فرمود: «هر کس در برآوردن نیاز برادر مسلمان خود بکوشد، گویی که نه هزار سال با روزه‌داری و شب زنده‌داری خدا را عبادت کرده است.» [۳].

ابن ابی‌جمهور می‌گوید: مولای ما امام حسن علیه‌السلام فرمود:

هر گاه اعتکاف، و تلاش در برآوردن نیازهای برادران، با هم تعارض کنند، ما برآوردن نیازهای آنان را بر اعتکاف، مقدم می‌داریم. [۴].

یعقوبی می‌گوید:

از امام حسن علیه‌السلام پرسیدند: زندگانی چه کسی بهتر است؟ فرمود: کسی که مردم را در زندگانی خود سهیم کند. و پرسیدند: زندگانی چه کسی بدترین است؟ فرمود: کسی که در [سایه‌ی] زندگی او، هیچ‌کسی زندگی نکند. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ ابن‌عساکر (ترجمه‌ی الامام الحسن علیه‌السلام): ۱۵۱، ح ۲۵۳.

[۲] اعلام‌الدین: ۴۴۲.

[۳] من لا یحضره الفقیه ۲: ۱۸۹، ح ۲۱۰۸.

[۴] عوالی اللثالی ۱: ۳۹، ح ۲۶.

[۵] تاریخ یعقوبی ۲: ۱۳۵.

### فلسفه صلح امام حسن با معاویه

پس از پیمان صلح، معاویه از امام حسن علیه‌السلام خواست طی نطقی خبر صلح خود با معاویه را اعلام کند. امام علیه‌السلام بپاخواست و پس از حمد و ثنای الهی پیرامون فلسفه‌ی پذیرش صلح چنین فرمود:

قال علیه‌السلام:

أيها الناس ان أکيس الكيس التقى، و أحق الحق الفجور، و انکم لو طلبتم ما بين جابلقا و جابرسا رجلا، جده رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ما وجدتموه غیری و غیر اخي الحسين، و قد علمتم ان الله هداکم بجدي محمد فأنقذکم به من الضلالة، و رفعکم به من الجهالة، و أعزکم به بعد الذلة، و کثرکم به بعد القلة،

و ان معاوية نازعنی حقا هو لی دونه، فنظرت لصلاح الأمة و قطع الفتنة، و قد کنتم بايعتمونی علی أن تسالموا من سالمت و تحاربوا من حاربت، فرأيت أن اسالم معاوية و أضع الحرب بينی و بينه، و قد بايعته و رأيت أن حقن الدماء خیر من سفکها و لم ارد بذلك الا صلاحکم و بقائکم «و ان ادري لعله فتنة لکم و متاع الی حین.» [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مردم بدانید که بهترین زیرکی‌ها تقوا و پرهیزکاری است، و بدترین حماقت‌ها فجور و معصیت الهی است، ایها الناس اگر طلب کنید در میان جابلقا و جابلسا مردی را که جدش رسول خدا باشد، به غیر از من و برادرم حسین، کسی را نخواهید یافت شما خوب می‌دانید که خداوند شما را به وسیله‌ی جدم محمد از گمراهی نجات داد و شما را از جایگاه جهالتی که داشتید به مقام رفیع عرفان رساند. و پس از آن ذلتی که بر شما «عرب» قرار شده بود، شما را به عزت رساند و جمعیت کم شما مسلمانان را فراوان ساخت.

به درستی که معاویه با من در امری منازعه کرد، که مخصوص من و حق من بود و من سزاوار آن بودم، و او به ناحق ادعای آن را

داشت، اما من مصلحت این امت و قطع فتنه «و جلوگیری کشتار جمعی از شیعیان» را مد نظر قرار دادم.

شما با من بیعت کرده بودید که من با هر که صلح کنم شما نیز با او صلح کنید، با هر که جنگ کنم شما نیز با او جنگ کنید. من مصلحت امت را در این دیدم که با او «معاویه» صلح کنم و حفظ خون‌ها را بهتر از ریختن خون دانستم، غرض من صلاح شما بود، آنچه من کردم حجتی است بر هر که مرتکب این امر می‌شود، این فتنه‌ای است برای مسلمانان و تمتع قلیلی است برای منافقان، تا وقتی که حق تعالی غلبه‌ی حق را خواهد و اسباب آن را میسر گرداند.

و در حدیث دیگری آمده است؛ پس از امضای قرارداد صلح امام حسن علیه‌السلام و معاویه، آن حضرت به منبر رفت و فرمود:  
قال علیه‌السلام:

أيها الناس ان الله هدى أولكم بأولنا، و حقن دماءكم بأخرنا و قد كانت لكم لي في رقابكم بيعه تحاربون من حاربت، و تسالمون من سالمتم، و قد سالمتم معاوية «و ان أدري لعله فتنه لكم و متاع الي حين». و أشار الي معاوية. [۲].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مردم! خداوند پیشینیان شما را با پیشینیان ما هدایت کرد و خونتان را با نسل ما محافظت کرد. مرا بر گردن شما بیعتی است که با هر کس که من می‌جنگم، جنگ کنید و با آن کس که صلح می‌کنم، صلح نمایید. اکنون من با معاویه صلح کردم. «و چه می‌دانم شاید آن فتنه‌ای برای شماست و بهره‌مندی تا مدتی» و به معاویه اشاره کرد).

و در حدیث دیگری آمده است که امام حسن علیه‌السلام چنین فرمود:  
قال علیه‌السلام:

أيها الناس ان الله هداكم بأولنا، و حقن دماءكم بأخرنا و اني قد أخذت لكم على معاوية أن يعدل فيكم و أن يوفر عليكم غنائمكم، و أن يقسم فيكم فيأكم ثم أقبل على معاوية فقال: أكذاك؟ قال نعم... و ان أدري لعله فتنه لكم و متاع الي حين. [۳].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مردم! خداوند شما را با پیشینیان ما هدایت و خون‌هایتان را با نسل ما حفظ کرد. و من از معاویه پیمان گرفتم که در میانتان به عدالت رفتار کرده و غنائمتان را بر شما فراوان نموده و در میان شما سودتان را تقسیم نماید. سپس رو کرد به معاویه و فرمود: آیا چنین است؟ «معاویه گفت: بله... و امام حسن علیه‌السلام سپس این آیه‌ی قرآن را قرائت نمود» و چه می‌دانم، شاید آن (معاویه) امتحانی برای شماست. و نوعی بهره‌مندی تا زمانی).

و در حدیث دیگری آمده است: ابی سعید عقیصا می‌گوید به امام حسن مجتبی علیه‌السلام عرض کردم: ای پسر پیامبر! چرا با معاویه صلح کردی در حالی که می‌دانستی که تو بر حقی نه او، و معاویه گمراه سرکشی بیش نیست.  
امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه‌السلام:

يا أباسعيد ألت حجته الله تعالى ذكره على خلقه و اماما عليهم بعد أبي عليه‌السلام؟ قلت: بلى.

قال: ألت الذي قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لي و لأخي: الحسن و الحسين امامان قاما أو قعدا؟ قلت: بلى. قال: فأنا اذن امام لو قمت و أنا امام اذا لو قعدت، يا أباسعيد عله مصالحتي لمعاوية عله مصالحة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لبني ضمرة و بني أشجع و لأهل مكة حين انصرف من الحديدية أولئك كفار بالتنزيل و معاوية و أصحابه كفار بالتأويل،

يا أباسعيد اذا كنت اماما من قبل الله تعالى ذكره لم يجب أن يسفه رأيي فيما أتيت من مهادنة أو محاربة و ان كان وجه الحكمة فيما أتيت ملتبسا ألا ترى الخضر عليه‌السلام لما خرق السفينة و قتل الغلام و أقام الجدار سخط موسى عليه‌السلام فعله لاشتباه وجه الحكمة عليه حتى أخبره فرضي؟ هكذا أنا، سخطتم على بجهلكم و بوجه الحكمة فيه، و لولا ما أتيت لما ترك من شيعتنا على وجه الأرض

أحد الا قتل. [۴].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای ابوسعید! آیا من بعد از پدرم حجت خداوند بر آفریدگان و امام آنها نیستم؟ گفتم: چرا. فرمود: آیا من همانی نیستم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی من و برادرم فرمود: حسن و حسین امام هستند چه نشسته یا ایستاده؟ «دست به قیام خونین بزنند یا با نرمش قهرمانانه زندگی کنند.» گفتم: چرا.

فرمود: پس من امام هستم، اگر ایستاده باشم و من امام هستم اگر بنشینم «کنایه است از قیام و صلح». ای ابوسعید دلیل صلح من با معاویه، همان صلح پیامبر با قبیله‌ی بنی ضمیره و بنی اشجع و صلح با اهل مکه به هنگام بازگشت از حدیبیه بود، در حالی که آنان منکر تنزیل بودند و معاویه و اصحاب او منکر تأویل هستند.

ای ابوسعید؟ وقتی من امام از جانب خدا بزرگ باشم، سزاوار نیست که رأی من چه درباره‌ی صلح و چه درباره‌ی جنگ نادیده گرفته شود. هر چند که حکمت آن کاری که انجام داده‌ام بر دیگران پوشیده باشد.

آیا نمی‌بینی وقتی حضرت خضر آن کشتی را سوراخ کرد. و آن پسر را کشت. و دیوار را تعمیر کرد و موسی به دلیل پوشیدگی حکمت آنها نسبت به آن حضرت خشمگین شد، ولی وقتی حضرت خضر او را آگاه کرد. حضرت موسی رضایت داد. من نیز چنانم، شما بر من خشم گرفته‌اید، زیرا هم آگاه نیستید و هم راز آن را نمی‌دانید و اگر آنچه که انجام دادم نبود، کسی از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌ماند، بلکه همگی کشته می‌شدند.

و در حدیثی پیرامون فلسفه‌ی صلح آمده است:

امام صادق علیه السلام در ضمن سخنانش با محمد بن نعمان «مؤمن طاق» فرمود: برخی از شیعیان بعد از ماجرای صلح به امام حسن علیه السلام به این گونه سلام کردند: سلام بر تو ای ذلیل کننده‌ی مؤمنان.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه السلام:

ما أنا بمذل المؤمنین و لکنی معز المؤمنین انی لما رأیتکم لیس بکم علیهم قوه سلمت الأمر بقی أنا و أنتم بین أظهرهم کما عاب العالم السفینه لتبقی لأصحابها. [۵].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(من خوار کننده‌ی مؤمنان نیستم، بلکه عزت دهنده‌ی مؤمنانم. وقتی دیدم شما را بر آنان توانی نیست، کار را [به او] سپردم تا من و شما در میان آنان باشیم، همچنان که عالم «حضرت خضر علیه السلام»، کشتی را معیوب ساخت تا سرنشینان آن جان سالم در برند.) و در حدیث دیگری آمده است: حجر بن عدی (از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام) بر امام حسن علیه السلام داخل شد و گفت: سلام بر تو! ای خوار کننده‌ی مؤمنان! امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه السلام:

مه ما کنت مذلهم، بل أنا معز المؤمنین، و انما أردت الابقاء علیهم. [۶].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آرام! من خوار کننده‌ی آنان نیستم، بلکه من عزت دهنده‌ی مؤمنانم، من خواستم آنها را پابرجا کنم.)

و در حدیث دیگر آمده است:

حجر بن عدی در جایی به امام حسن علیه السلام گفت: ای کاش! قبل از این در نبرد با معاویه، مرده بودیم و چنین امری (صلح با معاویه) واقع نمی‌شد تا این گونه نشود که ما شکست خورده و پریشان، ولی شامیان پیروز و مسرور باشند.

قال علیه السلام:

یا حجر، قد سمعت کلامک فی مجلس معاویة لیس کل انسان یحب ما تحب و لا رأیه کرایک و انی لم افعل ما فعلت الا بقاء علیکم، و الله تعالی کل یوم فی شأن. [۷].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای حجر! سخنی را که در مجلس معاویه گفتم شنیدم، اما همه‌ی مردم آنچه را که تو دوست می‌داری، دوست نمی‌دارند و رأی آنان چون رأی تو نیست. من این کار «صلح» را، انجام ندادم، مگر برای آن که شما را زنده نگه دارم و قسم به خداوند، که هر روزی در شأنی است.)

و در احادیث زیادی آمده است که:

سفیان بن ابی لیلی بر امام حسن علیه السلام وارد شد و به آن حضرت گفت: سلام بر ذلیل کننده‌ی مؤمنان!

حضرت فرمود: ای سفیان چه چیز تو را واداشت به اینکه با من این گونه سخن گویی. گفت: تسلیم حکومت به معاویه...  
قال علیه السلام:

یا سفیان انا أهل بیت اذا علمنا الحق تمسکنا به و انی سمعت علیا علیه السلام یقول، سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: لا تذهب الأيام و اللیالی حتی یجتمع أمر هذه الأمة علی رجل واسع السرم، ضخم البلعوم یا کل و لا یشبع، لا ینظر الله الیه و لا یموت حتی لا یكون له فی السماء عاذر و لا فی الأرض ناصر و انه لمعاویة و انی عرفت أن الله بالغ أمره. [۸].

«و در حدیث دیگری در همین رابطه آمده است که امام حسن علیه السلام به سفیان بن ابی لیلی فرمود:»

و علیک السلام! اجلس، لست منذل المؤمنین و لکنی معزهم، ما أردت بمصالحتی معاویة الا أن أدفع عنکم القتل عنده ما رأیت من تباطؤ أصحابی عن الحرب، نکولهم عن القتال، و الله لئن سرنا الیه بالجبال و الشجر ما کان بد من افضاء هذا الأمر الیهم. [۹].  
«و در حدیث دیگر در همین رابطه آمده است:»

لا تقل یا ابا عمرو فانی لم أذل المؤمنین و لکن کرهت أن أقتلهم فی طلب ملک. [۱۰].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای سفیان، ما خاندانی هستیم که وقتی حق را یافتیم، بدان چنگ زنیم و من از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: روزگاری نیاید که کار این امت به مردی واگذار شود، بزرگ باسن، و بزرگ حلقوم می‌خورد و سیر نمی‌شود، خدای به او ننگرد و نمیرد تا آنگاه که او را در آسمان عذری نماند و در زمین یآوری و او همانا معاویه است و من بدان رسیده‌ام که خداوند فرمان خویش خواهد راند و این معاویه وقت حکومتش رسیده است.)

«و در حدیث دیگری در همین رابطه آمده است که امام حسن علیه السلام به سفیان بن ابی لیلی فرمود:»

(و بر تو باد سلام، بنشین. من خوار کننده‌ی مؤمنان نیستم ولی من عزت دهنده‌ی آنانم. من با صلح با معاویه جز آن که شما را از مرگ برهانم، قصد دیگری نداشتم، زیرا عقب نشینی اصحابم از جنگ و عقب نشینی از درگیریشان را ملاحظه کردم. سوگند به خدا، اگر با کوه‌ها و درخت‌ها به سوی او رویم از اینکه این کار به او سپاریم، چاره‌ای نیست.)

«و در حدیث دیگر در همین رابطه آمده است:»

(ای ابو عمرو، چیزی مگو! من هرگز مؤمنان را خوار نمی‌کنم، ولی خوش نداشتم که آنان را برای به دست آوردن سلطنت بکشم.)

و در حدیث دیگری آمده است که:

جیر بن نفیر به امام حسن علیه السلام گفت مردم می‌گویند: شما هوای خلافت در سر دارید.

قال علیه السلام:

كانت جماجم العرب بيدي يسالمون من سالمات و يحاربون من حاربت فتركتها ابتغاء وجه الله ثم أريدها بأهل الحجاز؟ [۱۱].  
امام حسن عليه السلام فرمود:

(زمام عرب در دست من بود و عرب با آن کس که من صلح می کردم سازش نموده و با هر کس که می جنگیدم، ستیز می کردند و من به خاطر رضای خدا، آن را فرونهادم. [حال چنان شده] که فکر می کنی، من به پشتیبانی اهل حجاز می خواهم؟).  
و در حدیثی آمده است: عمرو بن دینار نقل کرد هنگام صلح، امام حسن علیه السلام خطبه‌ای خواند و در آن فرمود:  
قال عليه السلام:

أيها الناس اني كنت أكره الناس لأول هذا الأمر و اني أصلحت آخره اما لذی حق أذيت اليه حقه، و اما لجدوى بحق لى [ظ] التمسست به صلاح أمر أمه محمد و انك قد وليت هذا الأمر يا معاوية [اما] لخير علمه الله منك، أو شر أراد بهك «و ان أدري لعله فتنه لكم و متاع الى حين». [۱۲].  
امام حسن عليه السلام فرمود:

(ای مردم! من در آغاز این موضوع مخالف ترین مردم [با صلح] بودم. ولی در پایان صلح کردم، یا به خاطر صاحب حقی که حق وی را به او واگذاشتم و یا به خاطر بخشش خود، صلاح کار امت محمد را به او سپردم. و تو ای معاویه عهده‌دار آن کار شدی یا به خاطر خیری که خدا در تو سراغ داشت یا به خاطر شری که قصد انجام آن را از تو دارد. «چه می دانم، شاید آن امتحانی برای شماست و بهره گیری تا مدتی معلوم.»)  
و در حدیث دیگری آمده است: امام علیه السلام خیانت کوفیان و بی وفایی آنان را سبب پذیرش صلح بیان فرمود:  
قال عليه السلام:

اني أرى الناس يقولون: ان الحسن بن علي بايع معاوية طائعا غير مكره، و أيم الله ما فعلت حتى خذلني أهل العراق و لولا ذلك ما بايعته و لو بطرفة عين. [۱۳].  
امام حسن عليه السلام فرمود:

(می بینم مردم می گویند، حسن بن علی، بدون اجبار و به اختیار، با معاویه بیعت کرد. سوگند به خدا که چنان نکردم مگر پس از آن که عراقیان مرا از پای افکندند، و اگر چنان نبود، حتی یک چشم بر هم زدن، با او بیعت نمی کردم).  
و در حدیث دیگری آمده است:

مالك بن ضمره به خدمت امام حسن عليه السلام رسید و گفت: سلام بر تو ای سیاه کننده‌ی چهره‌ی مؤمنین! امام حسن علیه السلام در پاسخ فرمود:  
قال عليه السلام:

يا مالك، لا- تقل ذلك، اني لما رأيت الناس تركوا ذلك الا أهله خشيت أن يجتثوا عن وجه الأرض، فأردت أن يكون للدين في الأرض ناع. [۱۴].  
امام حسن عليه السلام فرمود:

(ای مالک چنین نگو، وقتی مردم. جز اهل این کار «یاران خالص من»، آن را رها کرده‌اند. ترسیدم که از روی زمین برکنده شوند. خواستم که برای دین بر روی زمین دلسوزی بماند).

و در حدیثی آمده است: سعید بن عقیصا نقل کرده است بعد از ماجرای صلح گروهی از مردم بر امام حسن علیه السلام وارد شدند که برخی آن حضرت را ملامت می کردند برای صلح با معاویه.  
قال عليه السلام:

و يحکم ما تدرون ما عملت، و الله الذی عملت خیر لشیعی منی مما طلعت علیه الشمس أو غربت. ألا- تعلمون أنى امامکم و مفترض الطاعة علیکم. و أحد سیدی شباب أهل الجنة بنص من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم علی؟ قالوا: بلى. قال: أما علمتم أن الخضر علیه السلام لما خرق السفینة و أقام الجدار و قتل الغلام كان ذلك سخطا لموسى بن عمران علیه السلام اذ خفی علیه وجه الحکمة فی ذلك. و كان ذلك عند الله تعالى ذكره حکمة و صوابا.

أما علمتم أنه ما منا أحد الا و يقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الا القائم الذی یصلی روح الله عیسی بن مریم خلفه، فان الله عزوجل یخفی ولادته و یغیب شخصه لئلا یكون لأحد فی عنقه بیعة اذا خرج [و] ذلك التاسع من ولد أخى الحسین [و] ابن سیده الاماء. یطیل الله عمره فی غیبه ثم یظهر [ه] بقدرته فی صورة شاب دون أربعین سنة و ذلك لیعلم أن الله علی کل شیء قدير. [۱۵].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(وای بر شما! نمی دانید من چه کرده‌ام. سوگند به خدا، آنچه که انجام داده‌ام، برای شیعیان من بهتر از هر چیزی است که آفتاب بر آن تابیده و غروب کند. آیا نمی دانید که من امام شما هستم و طاعتم بر شما واجب است و به تصریح رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم که درباره‌ی من فرمودند: من یکی از دو سالار جوانان بهشت هستم؟ آنان گفتند: چرا.

فرمود: آیا آن داستان را از یاد برده‌اید که حضرت خضر علیه السلام وقتی کشتی را سوراخ کرد و دیوار را بر پای داشت و تعمیر کرد و پسر را کشت، این [کار او] باعث شد که موسی بن عمران علیه السلام بر او خشم گیرد، چه آن که حکمت آن را نمی دانست، در حالی که این کار نزد خداوند که یارش بلند باد عین حکمت و صواب بود؟ آیا نمی دانید که از ما «امامان معصوم علیهم السلام» کسی نباشد، مگر آن که در گردن او بیعت طاغوت زمانش باشد، مگر حضرت قائم که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد که خدای بزرگ تولد او را پنهان داشته و شخص او را در پرده‌ی غیب نگه می دارد تا وقتی که خروج می کند، بیعت کسی بر گردن او نباشد و او، نهمین فرزند از نسل برادرم حسین و پسر بانوی کنیزان است.  
خداوند در زمان غیبت او، عمرش دراز گرداند و به قدرت خویش او را در سیمای جوانی زیر چهل سال ظاهر گرداند تا دانسته شود که خداوند بر هر چیز تواناست.)

و در حدیث دیگری آمده است: جابر بن عبدالله انصاری گفت: چون صلح امام حسن علیه السلام با معاویه بر اصحاب آن حضرت گران آمده بود، برخی از جمله من از او کناره گرفتند.

امام حسن علیه السلام به من فرمود:

قال علیه السلام:

یا جابر! لا تعدلنی، و صدق رسول الله فی قوله: ان ابنی هذا سید و ان الله تعالى یصلح به بین فئتين عظیمین من المسلمین.

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای جابر! از من دور مشو (و کناره نگیر) و پیامبر را در سخنش که فرمود: این پسر من، سالار است و خدای بزرگ به وسیله‌ی او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان آشتی می دهد؛ تصدیق کن.)

و در حدیث دیگری آمده است:

مسیب بن نجبه می گوید به امام حسن علیه السلام عرض کردم: شگفتی‌هایم از کار شما پایان نمی پذیرد که تو با معاویه صلح کردی در حالی که ۴۰ هزار نفر در اطراف تو بودند! و تو هیچ وثیقه‌ای هم برای خود دریافت نکردی! و به حضرت پیشنهاد کردم این پیمان را بشکن، زیرا معاویه هم به عهد خود وفا نکرد.

امام حسن علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

یا مسیب، انی لو أردت بما فعلت الدنيا لم يكن معاويةً بأصبر عند اللقاء، و لا أثبت عند الحرب منى، و لكنى أردت صلاحكم و كف بعضكم عن بعض، فارضوا بقدر الله و قضائه، حتى يستريح بر أو يستراح من فاجر. [۱۶].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مسیب، اگر من با کار خود دنیا را در نظر داشتم، معاویه پایدارتر از من به هنگام برخورد نبود و پایدارتر از من به هنگام جنگ نبود، اما من صلاح شما را در نظر گرفتم و خوف این داشتم که دست از یکدیگر بردارید و از هم دیگر دفاع نکنید. بنابراین به قدر الهی و قضای او رضایت دهید تا نیکان در آرامش باشند یا از دست ستمگر خلاص ایجاد شود).

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۰۳، و ج ۱۹، ص ۳۴۹.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۶۵.
- ۳- كشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۴۶.
- ۴- ينابيع المودة، ج ۲، ص ۴۲۶.
- [۲] ۱- الامامة و السياسة، ص ۱۶۳.
- ۲- تاريخ دمشق (ترجمة الامام الحسن عليه السلام) ص ۱۹۰، ح ۳۱۸، و ۳۱۹.
- ۳- مسند الامام المجتبی عليه السلام، ص ۳۶۵، ح ۵۱.
- [۳] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۰۴، به نقل از تاريخ اسلام ذهبی.
- ۲- تاريخ اسلام ذهبی، سنه ۶۰ - ۴۱ هـ ص ۳۹.
- [۴] ۱- اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۱۷، ب ۱۲.
- ۲- تاريخ چهارده معصوم عليهم السلام، ص ۴۴۴، ب ۴.
- ۳- علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۲، باب ۱۵۹.
- ۴- كنز الدقائق، ج ۸، ص ۱۳۴.
- ۵- مسند الامام المجتبی عليه السلام، ص ۲۸۲، ح ۲.
- ۶- موسوعة المصطفى و العتره، ج ۵، ص ۱۲۴ و ص ۲۴۱.
- [۵] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۷، ذیل ح ۲.
- ۲- تاريخ دمشق (ترجمة الامام الحسن عليه السلام)، ص ۲۰۴.
- ۳- تحف العقول، ص ۳۰۸.
- [۶] ۱- دلائل الامامة، طبری، ص ۶۴.
- ۲- مدينة المعاجز، ج ۳، ص ۲۳۳، ح ۱۴ / ۸۵۲.
- ۳- مسند الامام المجتبی عليه السلام، ص ۱۱۳، ح ۸.
- [۷] ۱- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۵، ح ۵۴.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۵۷.
- ۳- تفسير نور الثقلين، ج ۵، ص ۱۹۳، ح ۳۱ به نقل از مناقب ابن آشوب.



- ۴- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۵.
- ۵- کنز الدقایق، ج ۱۲، ص ۵۷۴، به نقل از مناقب ابن آشوب.
- ۶- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۴۳، ج ۷.
- ۷- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۳۵.
- [۸] ۱- اختیار معرفه الرجال، ص ۱۱۲، خ ۱۷۸.
- ۲- الاختصاص (للمفید) ص ۸۲.
- ۳- التشریف بالمتن، ص ۲۲۸، ب ۱۷، ح ۳۳۱، و ص ۷۲، ب ۱۴، ح ۲۵.
- ۴- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴، ح ۷، و ص ۶۰، ح ۷.
- ۵- جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۰۱، ب ۶۸.
- ۶- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۴.
- ۷- فراید السمطین، ج ۲، ص ۷۸، ب ۱۷، ح ۳۹۹.
- ۸- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۴۸، ح ۳۱۷۰۸، و ج ۱۳، ص ۵۸۸، ح ۳۷۵۱۳.
- ۹- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۳۴۳، ح ۱۸، و ص ۳۹۲، ح ۱، و ص ۳۹۳، ح ۲، و ص ۵۴۰، ح ۱.
- ۱۰- مقاتل الطالین، ص ۷۶.
- [۹] ۱- اخبار الطوال، ص ۲۲۱.
- ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۳۹۴، ح ۳، به نقل از اخبار الطوال.
- [۱۰] ۱- اسلام ذهبی سنه ۶۰ - ۴۱ هـ ص ۳۹.
- ۲- الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۳۸، باب حرف الحاء.
- ۳- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۱۲.
- ۴- الجوهرة فی نسبت امام علی علیه السلام ص ۲۹.
- ۵- المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج ۸، ص ۶۳۰، ح ۲۴۹.
- ۶- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۳۵.
- ۷- تاریخ دمشق ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ص ۲۰۰، ح ۳۲۸.
- ۸- ذخائر العقبی، ص ۱۳۹.
- ۹- مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۷۵.
- ۱۰- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۵۴۲، ح ۵.
- [۱۱] ۱- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۹، ح ۵۸.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۵، ب ۱۸.
- ۳- تاریخ اسلام (ذهبی) سنه ۶۰ - ۴۱ هـ ص ۳۸.
- ۴- تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۲.
- ۵- تاریخ دمشق ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ص ۲۰۶، ح ۳۳۱، و ص ۲۰۵، ح ۳۳۰.
- ۶- حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۷.
- ۷- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۱.

- ۸- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۷۰.
- ۹- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۴، ح ۳۹ (بنقل از كشف الغمّة) و ص ۸۰ ح ۷۴ و ص ۳۵۷، ح ۳۸. و ص ۱۳۱، ح ۹.
- [۱۲] ۱- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۸۸، ط جدید.
- ۲- تاریخ دمشق، ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام، ص ۱۷۸، ح ۳۰۲ - ۲۹۸.
- [۱۳] تشریف المنن، ابن طاووس، ص ۲۲۹، ب ۱۷، ح ۳۳۲.
- [۱۴] ۱- تاریخ دمشق ابن منظور، ج ۷، ص ۳۸.
- ۲- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام، ص ۲۰۳، ح ۳۲۹.
- [۱۵] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۲۸، ح ۶، ب ۱۲ به نقل کمال الدین.
- ۲- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۶۸ ذیل شماره‌ی ۱۵۷ ط. جدید به نقل از کمال الدین.
- ۳- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۲، ح ۱ به نقل از کمال الدین.
- ۴- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، مجلسی ص ۴۴۵، ب ۴، فصل ۵ نقل از احتجاج.
- ۵- فراید السمطین، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۴۲۴، ب ۲۷.
- ۶- كشف الغمّة، ج ۳، ص ۴۴۲.
- ۷- کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۲، ب ۲۹.
- ۸- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۶۳۹، ح ۹ به نقل از احتجاج و ص ۵۰۷، ح ۲، به نقل از کمال الدین.
- ۹- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۸. نقل از احتجاج.
- ۱۰- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۲۵۲.
- [۱۶] ۱- الفتوح، ج ۴، ص ۲۹۶.
- ۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۵.

### فضیلت زیارت پیامبر و اهل بیت

شیخ طوسی به اسنادش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، سر بلند کرده و پرسید:

قال علیه السلام:

یا اباہ ما لمن زارک بعد موتک؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: یا بنی من اتانی زائراً بعد موتی فله الجنة، و من اتی اباک زائراً بعد موته فله الجنة، و من أتى اخاک زائراً بعد موته فله الجنة و من أتاک زائراً بعد موتک فله الجنة [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(پدر جان! کسی که پس از مرگت به زیارت تو بیاید چه پاداشی نصیبش خواهد شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پسرم! هر کس بعد از مرگم به زیارت قبر من آید، بهشت پاداش اوست و پاداش هر کس که پس از مرگ پدرت به زیارتش برود، بهشت است. پاداش آن کس که بعد از مرگ برادرت به زیارتش برود، بهشت است، و پاداش آن کس که پس از مرگ تو به زیارتت آید، بهشت است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۰، ح ۴۴.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۶۵، حدیث ۳ و ۴ به نقل از تهذیب الاحکام.

### فلسفه بخشش به نیازمندان

شخصی از امام حسن علیه السلام پرسید: چرا به هیچ نیازمند درخواست کننده‌ای حتی در حال فقر و نداری جواب رد نمی‌دهی؟  
قال علیه السلام:

انی لله سائل، و فیه راغب، و أنا أستحیی ان اکون سائلا، و أرد سائلا، و ان الله عزوجل عودنی عادة: ان یفیض نعمه علی و عودته ان افیض نعمه علی الناس فأخشی ان قطعت العادة ان یمنعنی العادة و انشد یقول:

اذا ما آتانی سائل قلت مرحبا

بمن فضله فرض علی معجل

و من فضله فضل علی کل فاضل

و افضل ایام الفتی حین یسئل. [۱].

امام حسن علیه السلام خطاب به خزانه‌دار فرمود:

(من گدای خدایم و چشم به او دوخته‌ام. من شرم دارم که خود سائل باشم و سائلی را رد کنم. خدای بزرگ مرا به برنامه‌ای عادت داده است که همواره نعمت‌هایش را بر من فرو می‌ریزد و من هم او را چنان عادت داده‌ام که نعمت‌هایش را بر مردم فرو می‌ریزم می‌ترسم اگر برنامه را ترک کنم، او نیز برنامه‌اش را واگذارد.

و این اشعار را سرود: وقتی درخواست کننده‌ای نزد من آید، خواهم گفت خوش آمد به آن که فضل او بر من واجب فوری است. و از فضل او، فضلی است بر هر صاحب فضلی و بهترین روزگار جوانمرد زمانی است که از او درخواست می‌شود.)

پی نوشت ها:

[۱] موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۹۱ و ۹۶ و ص ۹۱ با کمی تفاوت.

### فضیلت زیارت پیامبر و اهل بیت

شیخ طوسی به اسنادش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، سر بلند کرده و پرسید:

قال علیه السلام:

یا ابا به ما لمن زارک بعد موتک؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: یا بنی من اتانی زائرا بعد موتی فله الجنة، و من اتی اباک زائرا بعد موته فله الجنة، و من اتی اخاک زائرا بعد موته فله الجنة و من اتاک زائرا بعد موتک فله الجنة [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(پدر جان! کسی که پس از مرگت به زیارت تو بیاید چه پاداشی نصیبش خواهد شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پسرم! هر کس بعد از مرگم به زیارت قبر من آید، بهشت پاداش اوست و پاداش هر کس که پس از مرگ پدرت به زیارتش برود،

بهشت است. پاداش آن کس که بعد از مرگ برادرت به زیارتش برود، بهشت است، و پاداش آن کس که پس از مرگ تو به زیارتت آید، بهشت است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۰، ح ۴۴.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۶۵، حدیث ۳ و ۴ به نقل از تهذیب الاحکام.

### فضایل علی در کتب آسمانی

در تفسیر عیاشی از امام حسن علیه السلام نقل شده است که فرمود:

قال علیه السلام:

من دفع فضل أمير المؤمنين عليه السلام، فقد كذب بالتوریه و الانجيل و الزبور و صحف ابراهيم و موسى و سایر کتب الله المنزله، فانه ما نزل شیء منها الا و أهم ما فيه بعد الاقرار بتوحيد الله عزوجل و الاقرار بالنبوة، الاعتراف بولایة علی و الطیبین من آله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما قبض الله نبیا حتی امره ان یوصی الی عشیرته من عصبته و امرنی ان اوصی. فقلت: الی من یا رب؟.

فقال: الی ابن عمک علی بن ابی طالب علیهما السلام فانی قد اثبتہ فی الکتب السالفه و کتبت فیها انه وصیک و علی ذلک اخذت میثاق الخلائق و موثیق انبیایی و رسلی اخذت موثیقهم لی بالربوبیة و لک یا محمد بالنبوة و لعلی بالولایة. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

هر کس فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را رد کند، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی و دیگر کتاب‌های نازل از جانب خدا را تکذیب کرده است، زیرا چیزی از آنها نازل نشده است، مگر آن که مهم‌ترین چیزی که در آن بوده، پس از اقرار به توحید خدای بزرگ و اقرار به نبوت، اعتراف به ولایت علی و خاندان پاک او علیهم السلام آمده است.

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند هیچ پیامبری را نزد خود فرا نخواند، مگر آن که به وی دستور داد تا وصی و جانشین خود را از بستگان برگزیند و به من دستور داد که وصی انتخاب کنم. من گفتم: چه کسی را برگزینم، ای پروردگار! فرمود: پسر عمویت علی بن ابی طالب علیهما السلام چرا که من نام او را در کتاب‌های گذشته اثبات کرده و در آنها نوشته‌ام که او وصی توست و بر همین مبنا پیمان از آفریدگان گرفتم و پیمان‌های پیامبران و فرستادگانم را با همین شرط گرفتم و پیمان آنها را به این گونه گرفتم. که برای من به ربوبیت برای تو به نبوت و برای علی به ولایت پیمان بندند.)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی (مقدمه ص ۲۵) و ص ۸.

### فاصله‌ی بین آسمان و زمین

امام حسن علیه السلام در پاسخ به پرسش‌های پادشاه روم که پرسیده بود: فاصله‌ی بین آسمان و زمین چقدر است؟ فرمود:

قال علیه السلام: دعوة المظلوم و مد البصر. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (به اندازه‌ای که دعای مظلوم به اجابت برسد و تا جایی که چشم کار می‌کند).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۰۲، ح ۱۹.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۳.

### فاصله‌ی بین ایمان و یقین

امام حسن علیه السلام در پاسخ به پرسش‌های پادشاه روم پیرامون فاصله‌ی بین ایمان و یقین فرمود:

قال علیه السلام:

أربع أصابع، الايمان ما سمعناه و اليقين ما رأيناه [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چهار انگشت «به مقدار فاصله‌ی چشم و گوش»، ایمان آن است که بشنوی، و یقین آن است که ببینی).

و در حدیث دیگری آمده است:

اصمعی روایت کرده است که امام علی بن ابی طالب علیه السلام از فرزندش امام حسن علیه السلام پرسید: بین ایمان و یقین چقدر

فاصله است؟.

قال علیه السلام:

أربع أصابع. قال: و كيف ذلك؟ قال: الايمان كل ما سمعته أذناك و صدقته قلبك، و اليقين ما رأته عيناك فأيقن به قلبك و ليس

بين العين و الأذنين الا أربع أصابع [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چهار انگشت. حضرت علی علیه السلام فرمود: چگونه چنین است؟ امام حسن علیه السلام فرمود: ایمان آن است که گوش‌هایت

بشنود و دلت تصدیقش کند و یقین آن است که چشمانت ببیند و دلت بدان یقین یابد و میان چشم و گوش‌ها جز چهار انگشت

[فاصله] نیست.

و در حدیث دیگری آمده است:

امام علی بن ابی طالب علیه السلام از امام حسن و امام حسین علیهما السلام پرسید: فاصله‌ی بین ایمان و یقین چقدر است؟. هر دو

ساکت ماندند. امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابامحمد تو پاسخ بده. امام حسن علیه السلام عرض کرد:

قال علیه السلام:

بينهما شبر. قال: و كيف ذاك؟ قال: لأن الايمان ما سمعناه بأذنانا و صدقناه بقلوبنا، و اليقين ما أبصرناه بأعيننا و استدللنا به على ما

غاب عنا [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(فاصله‌ی آن دو یک و جب است. علی علیه السلام فرمود: چگونه چنین است. عرض کرد: زیرا ایمان آن است که به گوش‌های خود

بشنویم و به دل‌های خود آن را تصدیق نماییم، اما یقین آن است که با چشمان خود آن را ببینیم و به وسیله‌ی آن به آنچه که از ما

پنهان است، استدلال نماییم).

پی نوشت ها:

- [۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۳.  
 [۲] ۱- ذخایر العقبی، ص ۱۳۸ (حدیث ذخایر مشابه حدیث فوق است).  
 ۲- عقد الفرید، ج ۷، ص ۲۶۰.  
 ۳- فضایل الخمسه، ج ۳، ص ۳۱۰.  
 ۴- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۲۹، ح ۹۹.  
 [۳] ۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۲.  
 ۲- مشکاة الأنوار، ص ۴۸، ح ۱۷ / ۳۴.

### فالوده (نوعی حلوا)

روایت شده است که امام حسن علیه السلام مردی را دید که فالوده را مسخره می کند.  
 قال علیه السلام:

فتات البر بلعاب النحل، بخالص السمن، به ما عاب هذا مسلم. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(دست چین گندم (آرد خالص گندم) که شیرهی زنبور (عسل) و روغن خالص هم به آن اضافه شده است، این را هیچ مسلمانی مسخره نمی کند.)

مرحوم مجلسی قدس سره در توضیح این حدیث فرمود: مراد از فالوده در زمان ائمه علیهم السلام نوعی حلوا بود که از آرد گندم و روغن و عسل تهیه می شد.

پی نوشت ها:

- [۱] بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۲۸۸، ح ۱۲ (مکارم الاخلاق، ص ۱۹۳).

### فلسفه ترس از مرگ

شخصی از امام حسن علیه السلام پرسید: چرا من از مرگ می ترسم؟

قال علیه السلام:

ذاک أنک أخرت مالکک، و لو قدمته لسرک أن تلحق به. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ترس تو از مرگ بدین جهت است که تو مالت را «در دنیا» پس انداز کرده‌ای و اگر آن را پیش فرستاده بودی «در راه خدا انفاق کرده بودی» شادمان می شدی که بدان پیوندی.)

و در حدیث دیگری آمده است:

یکی از دوستان حضرت، پر رو و شوخ طبع بود. امام علیه‌السلام از او پرسید: حالت چطور است؟ گفت: در حالی هستم که نه خودم می‌خواهم، نه خدا می‌خواهد و نه شیطان می‌خواهد. حضرت فرمود: چگونه؟ گفت: خدا دوست دارد که من مطیع او باشم و نه عاصی که من چنین نیستم. شیطان می‌خواهد که من نسبت به خدا فقط عاصی باشم نه مطیع، این هم نیستم. و من هم می‌خواهم که هرگز نمیرم، ولی می‌میرم. در همین حال، شخص دیگری که در آنجا حاضر بود، گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چرا ما از مرگ کراهت داریم؟

قال علیه‌السلام:

لأنکم آخرتکم آخرتکم و عمرتم دنیاکم و انتم تکرهون النقلة من العمران الی الخراب. [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(زیرا شما آخرتتان را خراب کرده و دنیای‌تان را آباد کرده‌اید، به همین دلیل شما کوچ از آبادی به ویرانی را دوست ندارید.)

پی نوشت‌ها:

[۱] ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۷۲۸، ح ۹۴.

[۲] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۱۰، ح ۱.

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۹۷.

### فلسفه دشمنی یزید با امام حسن

روزی امام حسن علیه‌السلام و یزید بن معاویه نشسته بودند و رطب می‌خوردند یزید گفت: ای حسن! من کینه‌ی تو را در دل دارم.

قال علیه‌السلام:

اعلم یا یزید ان ابلیس شارک اباک فی جماعه فاختلط الماء فأورث ذلک عداوتی لان الله تعالی یقول: «و شارکهم فی الأموال و الأولاد» و شارک الشیطان حربا عند جماعه فولد له صخر فلذلک کان بیغض جدی رسول الله. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(بدان ای یزید! ابلیس با معاویه در انعقاد نطفه‌ات شریک شد. آب‌های آن دو به هم آمیخت و عداوت مرا برایت به بار آورد. چنان که خدای تعالی فرمود: «ای شیطان با انسان‌های فریب خورده در اموال و اولاد شریک باش.» و همچنین شیطان با جدت حرب [بنی‌امیه] مشارکت کرد و از او صخر [ابوسفیان] به وجود آمد که او نیز با جدم [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم] کینه‌ورزی و دشمنی داشت.)

پی نوشت‌ها:

[۱] ۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۸۲، ح ۲۸۹.

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۵۳، ح ۱۸، و ص ۳۹۰، ح ۱، ب ۶۴.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲.

ق

### قاسم بن الحسن (شهید نینوا)

مادر او نیز همان «رمله» است که بار دیگر فرزندی در راه خدا داد و افتخار دیگری را بر افتخارات پیشینش افزود. فرزندش قاسم نوجوانی است که به سن بلوغ نرسیده، لیکن عشق و علاقه به شهادت در چهره‌اش پدیدار گشته بود. شب عاشورا امام حسین علیه‌السلام رو به یاران خویش نمود و فرمود: فردا همه‌ی شما کشته خواهید شد. قاسم بن حسن چون این سخن را شنید به نزد عمو رفت و عرض کرد: عموجان! من هم فردا کشته می‌شوم؟ امام علیه‌السلام او را به سینه چسبانید و فرمود: «کیف الموت عندک؟ مرگ در نزد تو چگونه است؟»

قاسم جواب داد: «الموت أحلی من العسل؛ مرگ برایم از عسل شیرین‌تر است» امام علیه‌السلام فرمود: «انک فیمن یقتل بعد أن تبلو بیلاء عظیم [۱]؛ تو هم در میان شهدا خواهی بود، بعد از آن که گرفتار امتحان بزرگی شوی» (ممکن است مراد از بلا و امتحان به خون آغشته دیدن برادرهایش، همچون ابوبکر و عبدالله و... قبل از شهادت خود بوده است).

قاسم بن حسن روز عاشورا به حضور امام حسین علیه‌السلام آمد تا اجازه‌ی جنگیدن با دشمنان را بگیرد. امام علیه‌السلام او را در آغوش گرفت و مدتی گریه کرد. قاسم اصرار کرد تا امام علیه‌السلام اجازه داد. قاسم در حالی که اشک از چشمانش می‌ریخت و غم وجودش را فرا گرفته بود با خواندن رجزهای زیر وارد معرکه شد و توجه لشکریان دشمن را به خود جلب کرد:

ان تنکرونی فأنابن الحسن

سبط النبی المصطفی المؤمن

هذا حسین کالأسیر المرتهن

بین أناس لا سقوا صوب المزن [۲].

«اگر نمی‌شناسید مرا، من پسر حسن، سبط پیامبر برگزیده و امین خدا هستم؛ این حسین است که همچون اسیر در میان شما مردم گروگان گرفته شده، خداوند شما مردم را از باران رحمتش سیراب نسازد.» [۳].

حمید بن مسلم می‌گوید: این نوجوان که چهره‌اش همانند نیمه‌ی ماه می‌درخشید، شمشیری در دست داشت و پیراهنی بلند پوشیده بود در حالی که بند کفش خود را می‌بست هزاران نفر در اطراف او را محاصره داشتند، لیکن او به همه چیز بی‌اعتنا بود. در این هنگام عمر بن سعد از دی گفت: بر این نوجوان سخت حمله می‌کنم. حمید گفت: آن‌هایی که او را محاصره کردند کفایت می‌کند، به خدا سوگند! اگر او بر من حمله کند به سوی او دست دراز نخواهم کرد. قاسم بن حسن با آن جماعت درگیر شد، دیری نپایید که عمر بن سعد از دی کمین کرد و با شمشیر بر فرق مبارک قاسم زد به طوری که سرش شکافته شد. قاسم بن حسن به صورت بر روی زمین افتاد و فریاد برآورد: «یا عماه؛ عموجان به فریادم رس!»

وقتی صدای قاسم به گوش امام حسین علیه‌السلام رسید، همانند شاهبازی که از بالا فرود می‌آید به نزدیکش رسید و بر دشمن حمله کرد تا به عمر بن سعد از دی رسید، شمشیری به سویش پرتاب کرد و دستش را قطع نمود، نعره‌ای زد که لشکریان جهت نجاتش هجوم آوردند، در این میان پیکر قاسم بن حسن پایمال سم اسبان گشت. او از شدت جراحات پا بر زمین می‌کوبید تا این که روح ملکوتی‌اش به سوی خداوند پرواز نمود. در این هنگام امام حسین علیه‌السلام فرمود: «بعدا لقوم قتلوک خصمهم یوم القیامه جدک، عز و الله علی عمک أن تدعوه فلا یجیبک أو یجیبک فلا ینفعک؛ از رحمت خدا دور باد قومی که تو را کشتند، جدت



پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دشمن آن‌ها در قیامت خواهد بود، سوگند به خدا سخت است بر عمومیت این که فریاد تو را بشنود و به تو جواب ندهد یا جوابی را که می‌دهد به حال تو سودی نداشته باشد.»

آن گاه جنازه‌ی قاسم را برداشت و در حالی که دو پایش بر زمین کشیده می‌شد، او را به سوی خیمه‌ها آورد و در کنار جنازه‌ی جوانش علی اکبر و دیگر شهدا گذاشت، آن گاه دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:

«اللهم احصهم عددا و لا تغادر منهم أحدا و لا تغفر لهم أبدا، صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا أهل بیتی لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم أبدا [۴]؛ پروردگارا! اینان را نابود کن به طوری که یک نفرشان رها نگردد و آمرزش و مغفرت را برای همیشه از آنان بگیر. ای پسرعموهایم و ای بستگانم صبر پیشه کنید، سوگند به خدا بعد از امروز هرگز ناگواری و ناراحتی نخواهید دید.»

پی نوشت ها:

- [۱] ملبوبی الوقایع و الحوادث، ج ۳، ص ۶۲.  
 [۲] این رجزها را ابن شهر آشوب به عبدالله بن حسن نسبت می‌دهد، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۵.  
 [۳] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸؛ سعید العسلی، کربلا، ص ۴۵۵.  
 [۴] عبدالرزاق موسوی مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۳۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸.

### قصه‌های گوناگون با حدیث گریه

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام بر اثر زهری که به او خوراندند، مسموم شد و در بستر شهادت قرار گرفت، اثر زهر به گونه‌ای آن حضرت را رنجور کرد که رنگ مبارکش سبز شد. امام حسین علیه‌السلام به بالین برادر آمد و به ایشان فرمود: چرا رنگ تو را این گونه مایل به سبز می‌بینم؟

امام حسن علیه‌السلام گریست و فرمود: برادرم؛ حدیث جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد من و تو صحیح است. آنگاه این دو برادر دست به گردن هم انداختند و مدت طولانی با هم گریه کردند.

از امام حسن علیه‌السلام سؤال شد حدیث جدت چه بود؟ فرمود:

جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد، هنگامی که در شب معراج وارد باغهای بهشت شدم، و از کنار خانه‌های مؤمنان عبور می‌کردم، دو قصر باشکوه را در کنار هم دیدم که هر دو هم شکل و همسان بودند، ولی یکی از آنها از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ ساخته شده بود.

به جبرئیل گفتم: خداوند این دو قصر را برای چه کسانی بنا کرده است؟

جبرئیل گفت: یکی از آنها از آن حسن علیه‌السلام و دیگری برای حسین علیه‌السلام است.

گفتم: ای جبرئیل؛ چرا رنگ آنها مانند هم نیست و متفاوت است؟

جبرئیل ساکت شد و جوابی نداد. به او گفتم چرا سخن نمی‌گوئی؟

گفت: از شما شرم دارم بگویم.

گفتم ای جبرئیل، تو را به خدا سوگندت می‌دهم که علت گوناگونی این دو قصر را به من بگوئی.

جبرئیل گفت: راز سبز بودن قصر امام حسن علیه‌السلام این است که او به وسیله زهر از دنیا می‌رود، و هنگام شهادت بدنش بر اثر زهر سبز رنگ می‌گردد. و اما سرخی قصر امام حسین علیه‌السلام از این روست که او کشته می‌شود و چهره‌اش به خونس سرخ

می‌گردد.

در این هنگام امام حسن و امام حسین علیهما السلام گریستند و حاضران، صدا به گریه و نوحه بلند نمودند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سفر فضائی و ملکوتی: ۱۱۸، به نقل از بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۴۵.

### قلم قدرت محبوب

علامه مجلسی قدس سره در کتاب شریف «بحار الأنوار» از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم، امیر المؤمنین علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام، امام حسن و امام حسین: نیز حضور داشتند.

ناگهان جبرئیل فرود آمد و با خود سیبی آورد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را پذیرفت و به امیر المؤمنین علیه السلام هدیه کرد. مولی علی علیه السلام سیب را بوسید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردانید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیب را گرفت و به امام حسن علیه السلام هدیه کرد. امام مجتبی علیه السلام آن را پذیرفت و بوسید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردانید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیب را همان گونه به امام حسین علیه السلام و حضرت زهراء علیها السلام هدیه نمود و آنها بعد از بوسیدن آن را به پیامبر داد، و برای آخرین بار به دست علی بن ابی طالب علیه السلام دادند. وقتی امیر المؤمنین علیه السلام خواست آن را برگرداند، از دست مبارکش به زمین افتاد و دو نیم گردید. سپس نوری از آن درخشید که آسمان را روشن کرد، و دیدیم که دو سطر به قلم قدرت پروردگار بر آن نوشته شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم: تحية من الله الى محمد المصطفى و على المرتضى و فاطمة الزهراء و الحسن و الحسين سبطى رسول الله، و امان لمحبيها يوم القيامة من النار.  
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.

این هدیه‌ای است از طرف پروردگار به رسولش محمد مصطفی، علی، فاطمه و دو سبط پیغمبر یعنی امام حسن و امام حسین علیهم السلام و امان نامه‌ای برای دوستان ایشان از آتش قیامت است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱ / ۴۴۶، به نقل از بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۰۷، مائة منقبة: ۲۶ منقبت ۸، غایة المرام: ۶۵۹، جلاء العیون: ۱ / ۳۵۸.

### قدرت فوق العاده

محمد بن جریر طبری قدس سره در کتاب «نوادیر المعجزات» از زید بن ارقم نقل کرده است که گفت:

در مکه مکرمه با عده‌ای بودیم و امام حسن مجتبی علیه‌السلام نیز آنجا حضور داشتند. از آن حضرت درخواست کردیم که معجزه‌ای به ما نشان دهد که آن را در شهر کوفه برای دوستان خود نقل کنیم. وقتی چنین عرض کردیم، شنیدم امام حسن علیه‌السلام کلماتی فرمود. ناگهان خانه‌ی خدا بالا رفت تا اینکه در هوا قرار گرفت، اهل مکه در آن هنگام از این جریان غافل و به کار خود مشغول بودند، آنهایی که شاهد قضیه بودند بعضی گفتند: این سحر است، و بعضی گفتند: این کار عجیب و خارق‌العاده است، عده‌ی زیادی از زیر خانه عبور کردند و آن در هوا معلق بود، سپس امام علیه‌السلام آن را به جای خود برگردانید [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صحیفه‌الابرار: ۲ / ۱۵۶ ح ۲۳، نوادر المعجزات: ۱۲۷ ح ۱۰، مدینه‌المعاجز: ۲ / ۱۳ ح ۸۵۹.

## قرآن را امام خود گرفتن

دیلمی می‌گوید:

حسن علیه‌السلام فرمود: در دنیا به جز این قرآن، چیزی باقی نمانده است پس آن را امام خود قرار دهید تا شما را به هدایت (فطرتان) راهنمایی کند. سزاوارترین [و نزدیک‌ترین] مردم به قرآن، کسی است که به آن عمل کند؛ هر چند آن را حفظ نکرده باشد و دورترین مردم از قرآن، کسی است که به آن عمل نمی‌کند؛ هر چند آن را بخواند. و فرمود: هر کس درباره‌ی قرآن، با رأی [و پیشداوری] خود گوید [و تفسیر کند] و حق باشد، باز گناه کرده است. و فرمود: این قرآن در روز قیامت می‌آید در حالی که راهبر است و پیش برنده؛ مردمی را که حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام گرفته‌اند و به متشابهاات قرآن، ایمان آورده‌اند، به بهشت رهنمون می‌شود و مردمی را که حدود و احکام الهی را تباه کرده‌اند و حرام‌های خدا را حلال گرفته‌اند، به آتش می‌رانند. [۱].

اربلی می‌گوید: از سخنان حسن علیه‌السلام است:

در این قرآن، چراغ‌های نور و شفای سینه‌هاست. پس باید سالک، در نور آن سلوک کند و با این ویژگی، دل خود را لگام زند؛ زیرا این اندیشیدن [و از نور قرآن بهره بردن] حیات دل بیناست، همان‌سان که آدمی در تاریکی‌ها، با [تابش] نور، روشنایی می‌گیرد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب: ۷۹.

[۲] کشف الغمّة: ۱: ۵۷۳.

## قرآن و اهل بیت

فرات کوفی با سند خود از سلیم بن قیس نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود:

«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند» [۱] [خدا از آنان خشنود است؛ آنان نیز از او خشنودند]، پس همچنان که پیشگامان بر کسانی که پس از آنان هستند، برتری دارند، پدرم علی بن ابیطالب نیز - چون پیشتاز پیشگامان است - بر پیشگامان برتری دارد.

و فرمود: «آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟» [۲] و [علی علیه‌السلام] از رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفت، و با جان خود به او یاری رساند. سپس [این] عمومی او حمزه‌ی سیدالشهداء است. با این که شمار زیادی همراه او کشته شدند، او سید و سالار آنان شد؛ چون قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت.

سپس خدا دو بال برای جعفر قرار داد که با آنها، همراه فرشتگان در هر جای بهشت که خواهد پرواز کند، و این‌ها به سبب منزلت و قرابت و مکانتی است که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دارند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حمزه، در میان شهدایی که با او بودند، [با] هفتاد تکبیر نماز خواند.

و نیز خدا برای زنان پیامبر صلی الله علیه و آله [در عمل نیک و بدشان] ویژگی قرار داد، به علت موقعیتی که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند، و خدا نماز در مسجدالنبی را برابر با هزار نماز در مساجد دیگر - مگر مسجدی که ابراهیم علیه‌السلام در مکه بنا نهاد - قرار داد، باز؛ به سبب مکانت و فضل ارتباط آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات را به مردم آموخت و فرمود: بگوئید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید؛ خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست چنان که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی؛ همانا تو ستوده‌ی بزرگواری». پس حق ما بر هر مسلمانی، به عنوان یک فریضه‌ی واجب خداوندی، این است که در [تشهد] هر نمازی، بر ما صلوات فرستد.

و خدا غنائم را برای پیامبر خود حلال کرد و برای ما نیز؛ و صدقات را بر او حرام کرد و بر ما نیز؛ این‌ها کرامت و فضیلتی از خدا بر ماست. [۳].

مجلسی رحمه الله می‌گوید: در حدیث صحیح آمده است:

امام حسن علیه‌السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: من از آن خاندانم که خدا دوستی صمیمی آنان را بر هر مسلمانی، واجب کرد و فرمود: «بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم؛ مگر دوستی درباره‌ی خویشاوندان، و هر کس نیکی به جای آورد، برای او در ثواب آن خواهیم افزود». [۴] و به جای آوردن نیکی، محبت ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. [۵].

طبرسی رحمه الله با سند خود از زاذان نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: چون آیه‌ی تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را با خود، در کساء خیبری ام‌سلمه گرد آورد و فرمود: خدایا! اینان، اهل بیت و دودمان منند. [۶].

پی نوشت ها:

[۱] توبه: ۱۰۰؛ (و السابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم باحسان).

[۲] توبه: ۱۹؛ (أجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله).

[۳] تفسیر فرات الکوفی: ۱۶۹، ح ۲۱۷.

[۴] شوری: ۲۳؛ (قل لا أسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا).

[۵] بحارالانوار ۲۳:۲۳۲ و ۲۵۱، ح ۲۶.

[۶] مجمع البیان ۸: ۵۶۰.

### فصاحت‌های شگفت‌انگیز امام حسن

از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روزی امام حسن در جایگاه پدر نشسته بود. جماعتی وارد شدند. پرسیدند: امیرالمؤمنین علیه‌السلام کجاست؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود: کارتان چیست؟ گفتند: مسأله‌ای داریم. فرمود: با من در میان بگذارید. گفتند: مردی با زنش همبستر شده و زن پس از آن با کنیز باکره‌ی خود مساحقه کرد و او از این طریق، باردار شد، حکمش چیست؟.

قال علیه‌السلام:

معضلة و أبو الحسن لها و أقول فان أصبت فمن الله ثم من أمير المؤمنين عليه السلام و ان أخطأت فمن نفسي فأرجو أن لا أخطى ان شاء الله! يعمد الى المرأة فيؤخذ منها مهر الجارية البكر في أول وهلة لأن الولد لا يخرج منها حتى تشق فتذهب عذرتها ثم ترجم المرأة لأنها محصنة ثم ينتظر بالجارية حتى تضع ما في بطنها و يرد الولد الى أبيه صاحب النطفة ثم تجلد الجارية الحد [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

[مسأله‌ی] سختی است و از پس آن ابوالحسن بر می‌آید. من پاسخ می‌دهم، چنانچه درست گفتم از خداست و سپس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام ولی اگر خطا کردم، از من است و امیدوارم که با عنایت خداوند، اشتباه نکنم. از زن بازخواست شده و از او مهریه‌ی دوشیزه گرفته می‌شود، زیرا فرزند از دختر متولد نمی‌شود، مگر آن که [شرمگاهش] شکافته شود، که در این صورت بکارتش زایل می‌شود.

سپس آن زن سنگسار می‌شود، چون شوهر داشته است. سپس صبر می‌کنند تا دختر وضع حمل کند و فرزند به پدرش، که صاحب نطفه است، بازگردانده می‌شود و بر دختر حد جاری می‌شود.

این جماعت پس از بیان حکم توسط امام حسن علیه‌السلام به امیرالمؤمنین علیه‌السلام مراجعه کردند، امام علیه‌السلام فرمود: از حسن چه پرسیدید و او چه گفت؟ آنها به آن حضرت گزارش دادند. علی علیه‌السلام فرمود: اگر از من می‌پرسیدید بیش از این نمی‌گفتم.

و در حدیث دیگری آمده است:

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام گروهی مردی را دستگیر نموده و به خدمت امام علیه‌السلام آوردند و گفتند: ما این مرد را در خرابه‌ای به همراه کشته‌ی در خون تپیده‌ای یافتیم در حالی که کارد خون‌آلودی در دست این مرد بود.

امام علیه‌السلام از آن مرد پرسید: آیا آن مقتول را تو کشتی؟ گفت: آری. فرمود: او را قصاص کنید. هنگامی که او را برای کشتن می‌بردند مردی دیگر با سرعت خود را به آن جماعت رساند و گفت: برگردید قاتل منم نه او.

وقتی به خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیدند حضرت به مردی که کارد خونی در دستش بود فرمود: چه چیزی تو را وادار کرد که اقرار به قتل کنی؟ در حالی که قاتل نبود؟

گفت: مردی به خون آغشته در خرابه و من هم کاردی خون‌آلوده در دست، چگونه انکار می‌کردم؟. ولی من گوسفندی ذبح کرده و برای قضاء حاجت به آن خرابه رفته بودم که مردم مرا در آن حال یافتند و به خدمت شما آوردند.

امام علی دستور داد این دو مرد را به خدمت فرزندم امام حسن علیه‌السلام ببرید تا او داوری کند.

قال علیه السلام:

قولوا لأئمة المؤمنين عليه السلام: ان هذا ان كان ذبح ذاك فقد أحيا هذا و قد قال الله عزوجل: «و من أحياها فكأنما أحيا الناس جميعا [۲]» يخلي عنهما و تخرج دية المذبوح من بيت المال [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(به امیرالمؤمنین علیه السلام بگویند؛ اگر چه این مرد (که بار دوم در موقع قصاص مقر اولی آمد و اقرار کرد)، آن مقتول را سر بریده است، اما اکنون با اقرار، این را زنده کرده است و خداوند بزرگ می‌فرماید: «هر کس انسانی را از مرگ رها کند، گویا تمام مردم را زنده کرده است.» هر دو آنها را آزاد می‌سازد و تاوان و دیه‌ی ذبح شده را از بیت المال می‌پردازند.)

و در حدیث دیگری آمده است: در کوفه از امام حسن علیه السلام راجع به کنیزی که هووی او با کمک دختر عموهای خود او را افضاء نمود (پرده‌ی بکارتش را با دست پاره کرد) پرسیدند، امام علیه السلام فرمود: زیرک‌های شما کجا هستند؟ من امروز آمادگی برای قضاوت ندارم شما چه می‌گویید؟ گفتند: شما بهتر می‌دانید. امام حسن علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

فانی أرى أن التي افتضتها زانية، عليها صداقها، و جلدها مائة. و أرى اللاتي ضبطنها مفتریات، عليهن جلد ثمانين [۴].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(رأى من این است: آن زنی که دوشیزگی دخترک را برده است زناکار است و مهریه‌ی دختر به عهده‌ی اوست و شلاقش صد ضربه است و رأی من درباره‌ی آنها که دخترک را نگه داشته‌اند، این است که آنها تهمت (زنا) زده‌اند و باید بر هر کدام از آنان هشتاد ضربه شلاق زده شود.)

و در حدیث دیگری آمده است:

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام دو مرد با هم عقد اخوت بسته بودند، یکی از آن دو به هنگام مرگ به برادرش وصیت کرد که دختر خردسالم را حفظ کن، و او نیز پس از مرگ برادرش دختر او را به خانه‌ی خود برد و از او بهتر از فرزندان خود نگهداری کرد. تا زمانی که سفری طولانی برایش پیش آمد، سفارش آن دخترک را به همسرش نموده و او را به او سپرد و پس از مدتی طولانی که دختر بزرگ شده و جمال پیدا کرده بود.

زن از ترس اینکه مبادا شوهرش پس از بازگشت با این دختر ازدواج کند او را ازاله‌ی بکارت نموده و پس از بازگشت شوهر به آن دختر تهمت فجور زد، ولی دخترک حقیقت را به آن مرد گفت. مرد برای داوری آن زن و دخترک را به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و تمام قضایا را برای او شرح داد. امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام که روپوش نشسته بود فرمود: بین آنها داوری کن.

قال علیه السلام:

نعم، على المرأة الحد لقتلها الجارية و عليها القيمة لا فتراعها اياها [۵].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بله؛ زن را باید حد زد، زیرا دخترک را قذف کرده و بهای (مهریه) وی نیز بر اوست، زیرا بکارتش را زایل کرده است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۵۸، ح ۴ / ۲۱۱.

- ۲- فروع کافی، ج ۷، ص ۲۰۳، ح ۱.
- ۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۹۶ ح ۱، ب ۶، و ص ۷۰۵، ح ۲، ص ۹۹، ح ۹.
- ۴- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۱۰.
- ۵- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۰۲ به نقل از بحار الانوار، ج ۴۳.
- [۲] سوره ی مائده، آیه ۳۲.
- [۳] ۱- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۱۵، ح ۹۱، و ج ۱۰۱، ص ۴۱۳، ح ۲۲، به نقل از کتاب مقصد الراغب.
- ۲- حلیه الابرار، ج ۳، ص ۳۷، ح ۲.
- ۳- فروع کافی، ج ۷، ص ۲۸۹، ح ۲.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۱۰۰، ح ۱۱.
- ۵- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۱۱.
- ۶- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۳، ح ۳۲۵۲.
- ۷- وسایل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۴۳، ح ۱/۳۵۳۴۳.
- [۴] ۱- ربیع الابرار، ج ۵، ص ۲۶۲، ح ۱۵۴.
- ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۷۰۵، ح ۳، ب ۳۵، و ص ۹۹، ح ۸.
- [۵] ۱- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۹۷، ح ۷۰.
- ۲- فروع کافی، ج ۷، ص ۲۰۷، ح ۱۲.
- ۳- وسایل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۷۰، ب ۴ ح ۲/۳۴۴۸۰. و ص ۱۶۸ ح ۲/۳۴۴۷۴.

### قصه

نکوهش کسی که به دروغ خود را جزء قصه گویان معرفی می کرد

روزی امام حسن علیه السلام گزارش به داستان سرایی افتاد که بر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه قصه می گفت. قال علیه السلام:

ما أنت؟ فقال: أنا قاص یا ابن رسول الله. قال: کذبت، محمد القاص، قال الله عزوجل، فاقصص القصص. قال: فأنا مذکر. قال: کذبت، محمد المذکر قال له عزوجل: فذکر انما أنت مذکر. قال: فما أنا؟ قال: المتکلف من الرجال. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(شغل تو چیست؟) گفت: ای پسر پیامبر، من قصه می گویم. حضرت فرمود: دروغ گفتی. قصه گو محمد است، خدای بزرگ فرموده است: «پس قصه‌ها را نقل کن.» آن مرد گفت: پس من پند دهنده‌ام. حضرت فرمود: دروغ گفتی، پند دهنده محمد است، خدای بزرگ فرموده است: «پند بده که فقط تو پند دهنده‌ای.» آن مرد گفت: پس من چه کاره‌ام؟ حضرت فرمود: مردی پر مدعا و زحمت انداز.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۸۴، ح ۸۴.

ک

### کانون علم و حکمت

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: «مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من بکند. عثمان به طرف امام مجتبی و حسین بن علی علیهم السلام و عبدالله جعفر، که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: «نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته‌اند برو و از آنها کمک بخواه.» وی پیش آنها رفت و اظهار مطلب کرد. حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «از دیگران کمک مالی خواستن، تنها درسه مورد رواست: دیه‌ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن به کلی عاجز گردد، یا بدهی کمرشکن داشته باشد و از عهده‌ی پرداخت آن برنیاید، و یا فقیر و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام یک از اینها برای تو پیش آمده است؟» فقیر گفت: «اتفاقا گرفتاری من یکی از همین سه چیز است.»

حضرت مجتبی علیه السلام پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن حضرت، حسین بن علی علیه السلام چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند. فقیر موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: «چه کردی؟»

جواب داد: «از تو پول خواستم تو هم دادی، ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می‌خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من سؤال کرد و من هم جواب دادم و آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند.»

عثمان گفت: «این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه‌ی نیکی و فضیلت‌اند، نظیر آنها را کی توان یافت؟» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مجلسی، بحارالانوار، تهران، المطبعة الاسلامیة، ۱۳۹۳ ه ق، ج ۴۳، ص ۳۳۳.

### کوه بردباری

مروان بن حکم که در دشمنی اهل بیت علیهم السلام فردی کم‌نظیر بود، جهت تشییع جنازه‌ی امام حسن علیه السلام بیرون آمد و جنازه‌ی آن حضرت را به شانه گرفت.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: «امروز جنازه‌ی برادرم حسن را به دوش می‌کشی، و دیروز دل او را خون کردی!» مروان: «بلی! با کسی بدرفتار بودم که حلم او با کوهها برابری داشت.» [۱].

پی نوشت ها:



[۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۵.

## کرامات امام حسن

صفار قمی با سند خود نقل کرده است: امام صادق علیه‌السلام فرمود: حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام در یکی از سفرهای عمره‌اش، همراه یکی از فرزندان زبیر - که به امامت حضرت معتقد بود - بیرون آمد. در یکی از آبشخورها زیر درخت [های] خشکیده‌ی خرما فرود آمدند. و برای امام حسن علیه‌السلام زیر یکی از نخل‌ها و برای فرزند زبیر نیز زیر نخل دیگری که روبه‌روی آن بود، فرش انداختند، و فرزند زبیر سر بالا- کرد و گفت: ای کاش در این درخت، خرما‌ی تازه بود تا می‌خوردیم! و امام حسن علیه‌السلام فرمود: آیا خرما میل داری؟ عرض کرد: آری. پس امام علیه‌السلام دست به سوی آسمان برداشت و دعایی کرد که فرزند زبیر نفهمید، ناگاه درخت خرما سبز شد و به حال [طبیعی] برگشت، و برگ و خرما داد. شتربانی که از او شتر کرایه کرده بودند، گفت: به خدا، این سحر است! و امام حسن علیه‌السلام فرمود: وای بر تو! سحر نیست بلکه دعای مستجاب فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

پس بالای نخل رفتند و هر چه داشت، چیدند و آنان را کفایت کرد. [۱].

طبری با سند خود از منصور نقل کرده است:

حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام، را با گروهی از مردم دیدم که بیرون آمده، طلب باران می‌کردند. امام حسن علیه‌السلام به آنان فرمود: کدام یک را بیش تر دوست دارید: باران یا تگرگ یا مروارید؟ گفتند: ای فرزند رسول خدا! هر چه تو دوست داری. فرمود: به این شرط که هیچ چیز از آن را برای دنیای خود برندارید. پس هر سه را برای آنان آورد.

و [نیز] او را دیدیم که [گویی] ستارگان را می‌گیرد و رها می‌کند، و آنان همچون پرندگان به جایگاه‌های خود برمی‌گردند. [۲].

ابن شهر آشوب با سند خود نقل می‌کند امام صادق علیه‌السلام فرمود:

کسی [از باب سرزنش] درباره‌ی سختی‌هایی که حسن بن علی علیه‌السلام از معاویه کشیده بود، با او سخن گفت، و امام حسن علیه‌السلام سخنی به این مضمون فرمود: اگر خدای متعال را بخوانم عراق را شام و شام را عراق می‌کند، و نیز زن را مرد و مرد را زن می‌کند. آن مرد شامی گفت: چه کسی می‌تواند چنین کند؟ پس امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای زن! برخیز، آیا شرم نمی‌کنی که میان مردان نشسته‌ای؟ و آن مرد، خود را زن یافت، و امام حسن علیه‌السلام فرمود: زن تو [نیز] مرد شد، او با تو نزدیکی کند، و تو از او باردار شوی، و فرزندی خواهی، بزایی. پس به همان گونه که فرمود، رخ داد. سپس هر دو توبه کردند و نزد امام حسن علیه‌السلام آمدند و امام حسن علیه‌السلام دعا فرمود و باز به حالت پیشین برگشتند. [۳].

ابن حمزه أبو جعفر محمد بن علی طوسی می‌گوید:

در یکی از کتاب‌های اصحاب مورد اطمینان ما (امامیه) - که خدا از ایشان خشنود باد - دیدم که مردی از اهل شام با همسر خود، نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و با استهزاء گفت: ای فرزند ابوتراب! - و بعد از این، سخنی [ناسزا از او] آورده که من نمی‌آورم - اگر در ادعای خود راستگوئید، مرا زن بساز و زخم را مرد. امام حسن علیه‌السلام خشمگین شد و با تندی به او نگریست [و دو لب خود را حرکت داد] و دعایی کرد که او نفهمید. سپس با تیزی به آن دو، چشم دوخت. پس مرد شامی به خود برگشت [و دید زن شده است]، و از شرم، سر به زیر افکند، و دست به صورت نهاد، و شتابان دور شد، و زن او پیش آمد و گفت: سوگند به خدا! مرد شدم.

و مدتی رفتند، سپس با فرزندی که زاده بودند، نزد امام حسن علیه‌السلام آمدند، و با حالت توبه و عذرخواهی از جسارت‌های خود، ملتمسانه از امام حسن علیه‌السلام، خواستند تا آنان را به حالت نخستین خود درآورد، و امام حسن علیه‌السلام پذیرفت، و

دست به دعا برداشت و عرض کرد: «خدایا! اگر در توبه‌ی خود راستگویند، بر آنان رو کن و آنان را به حالت نخستین خود برگردان.» پس به حالت نخستین خود برگشتند. در این داستان، هیچ شک و شبهه‌ای نیست. [۴].

صفار قمی با سند خود از سماعه نقل کرده است:

[پس از وفات امام باقر علیه‌السلام] نزد امام صادق علیه‌السلام رفتم، در حالی که با خود، افکار پریشان داشتم تا مرا دید، فرمود: چرا افکار پریشان داری؟ آیا می‌خواهی ابو جعفر علیه‌السلام را ببینی؟ عرض کردم: آری. فرمود: برخیز و داخل آن خانه شو. پس ناگاه امام باقر علیه‌السلام را دیدم.

و گفت: پس از شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام، گروهی از شیعیان نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمدند و پرسش‌هایی کردند، و امام حسن علیه‌السلام فرمود: آیا چون امیرمؤمنان علیه‌السلام را ببینید، می‌شناسید؟ گفتند: آری. فرمود: آن پرده را بالا بزنید. پس چنان کردند، و ناگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام را دیدند، و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: هر که از ما وفات یابد [در ظاهر] می‌میرد، در حالی که مرده نیست، و هر که از ما باقی بماند، باقی می‌ماند تا حجت بر شما باشد. [۵].

طبری با سند خود از محمد بن همام نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام را دیدم که مارها را صدا می‌کرد و آن‌ها می‌آمدند و آن‌ها را بر دست و گردن خود می‌پیچاند و رها می‌کرد. یکی از فرزندان عمر گفت: من هم این کار را می‌کنم. و ماری را گرفت و بر دست خود پیچاند و آن مار ریزش کرد تا مرد. [۶].

طبری با سند خود از جابر از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:

گروهی از مردم نزد امام حسن علیه‌السلام آمده، عرض کردند: [ای فرزند رسول خدا!] از شگفتی‌های پدر خود که به ما نشان می‌داد، آنچه داری به ما نشان بده. فرمود: آیا به آن ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری، به خدا ایمان می‌آوریم. و امام حسن علیه‌السلام به اذن خداوند متعال، مرده‌ای را زنده کرد، و آنان همه گفتند: شهادت می‌دهیم که تو، بحق، فرزند امیرمؤمنانی و او نظیر این واقعه را فراوان به ما نشان می‌داد. [۷].

راوندی با سند خود از جابر جعفی، از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است: گروهی نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمدند و عرض کردند: یکی از شگفتی‌های پدر خود را که به ما نشان می‌داد، به ما نشان بده. فرمود: آیا به آن ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری، به خدا! ایمان می‌آوریم. فرمود: آیا امیرمؤمنان علیه‌السلام را می‌شناسید؟ گفتند: آری، همه می‌شناسیم. پس گوشه‌ی پرده را بالا برد و فرمود: آیا این را که نشسته، می‌شناسید؟ همه گفتند: این - سوگند به خدا - امیرمؤمنان علیه‌السلام است! و شهادت می‌دهیم که تو پسر اوئی، و او نظیر این را فراوان به ما نشان می‌داد [۸] [۹].

و نیز راوندی رحمه الله با سند خود از رشید هجری نقل کرده است:

پس از وفات امیرمؤمنان، نزد ابومحمد [امام حسن] علیه‌السلام رفتم و شوق خود به امیرمؤمنان علیه‌السلام را با او در میان گذاشتم. فرمود: آیا می‌خواهید او را ببینید؟ گفتیم: آری، اما چگونه، او که از دنیا رفته است! پس دست مبارک خود را به پرده‌ای - که در بالای مجلس بر دری آویزان بود - زد و آن را بالا برد و فرمود: بنگرید در این خانه کیست؟ پس ناگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام را در زیباترین صورت زنده بودنش، دیدیم که نشسته بود. فرمود: آیا اوست؟ سپس پرده را افکند، و یک نفر از ما گفت: این که از حسن علیه‌السلام دیدیم، همانند دلائل و معجزات امیرمؤمنان علیه‌السلام است که می‌دیدیم. [۱۰].

طبری با سند خود نقل کرده است:

سعد بن منقذ گفت: حسن بن علی علیه‌السلام را در مکه دیدم که سخنی گفت و خانه‌ی خدا بالا رفت، یا گفت: از جایی به جای دیگر رفت، و ما تعجب کردیم، و در این باره سخن می‌گفتم و قبول نمی‌کردیم، تا در مسجد اعظم کوفه، او را دیدیم، و به او

گفتیم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما چنین و چنان نکردید؟! فرمود: اگر بخواهم، این مسجد شما را به دهانه‌ی شهر بقیه بیرم - و آن، محل تلاقی نهر فرات و نهر اعلی است - عرض کردیم: انجام بده. پس چنان کرد. سپس به جای خود برگرداند، و ما پس از آن، در کوفه معجزات او را تصدیق می کردیم. [۱۱].

طبری با سند خود از محمد بن جبرئیل نقل کرده است: حسن بن علی علیه السلام را دیدم که [از کسی] آب خواست، و او دیر کرد، پس آب از ستون مسجد بیرون زد و نوشید و یاران خود را سیراب کرد و فرمود: اگر بخواهم، شیر و عسل به شما بنوشانم. عرض کردیم: بنوشان. پس، از ستون مسجد - که در برابر روضه‌ی مرقد فاطمه علیها السلام است - شیر و عسل به ما نوشانید. [۱۲].

و نیز با سند خود از ابوالأحوص نقل کرده است:

من در خدمت امام حسن علیه السلام در عرفات بودم، و با او عصایی بود، و آن جا کارگرانی کشت می کردند و هر چه برای آب تلاش می کردند، ناکام می ماندند. آن حضرت با عصای خود بر صخره‌ای زد، و برای آنان آبی جوشاند و خوراکی بیرون آورد. [۱۳].

و نیز با سند خود از کدیر بن ابی کدیر نقل کرده است: حسن بن علی علیه السلام را دیدم که باد را در کف دست خود می گرفت و می فرمود: کجا می خواهید آن را بفرستم؟ می گفتند: به سوی خانه‌ی فلانی و فلانی. پس می فرستاد، سپس آن را می خواند، و برمی گشت. [۱۴].

و نیز با سند خود از جابر نقل کرده است: حسن بن علی علیه السلام را دیدم که به هوا برخاست، و در آسمان ناپدید شد، و در آن جا سه روز بماند، سپس فرود آمد، در حالی که آرامش و وقار داشت، و فرمود: با روح پدران خود، رسیدم به آنچه رسیدم. [۱۵].

و نیز با سند خود از محمد بن حجاره نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام را دیدم که گله‌ی کوچکی از آهوان را صدا زد، و آن‌ها لیبیک گویان پاسخ گفتند تا رو به رویش رسیدند.

عرض کردیم: ای فرزند رسول خدا! این‌ها وحشی‌اند، معجزه‌ای آسمانی به ما نشان ده. پس به سوی آسمان اشاره کرد و درهای آسمان گشود و نوری فرود آمد و خانه‌های مدینه را فراگرفت، و خانه‌ها چنان لرزیدند که نزدیک بود ویران شوند. عرض کردیم: ای فرزند رسول خدا! آن را دور کن.

فرمود: ما اول و آخریم، و ما فرمانرواییم، و ما نوریم که ملکوتیان روحانی را با نور خدا، نور می دهیم، و با نسیم خوش خدا، سبکبال می کنیم. جای قرار نور خدا، در ماست، و معدن او، رو به سوی ما دارد. آخر ما همچون اول، و اول ما همچون آخر ما است. [۱۶].

ابن حمزه از علی بن رثاب نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم از پدران بزرگوار خود نقل می کرد:

کسی نزد حسن بن علی علیه السلام آمد و عرض کرد: در داستان خضر علیه السلام [و موسی علیه السلام]، موسی علیه السلام از چه چیز ناتوان بود؟ فرمود: از بزرگ‌ترین گنج. سپس دست بر شانیه‌ی او زد و فرمود: باز پرس. آن گاه پیش روی او دوید. ناگاه دو انسان بر صخره‌ای آشکار شدند. از آنان بخاری بدبوتر از زهر کشنده برمی خاست و در گردن هر یک، زنجیری و شیطانی همراه بود، و می گفتند: یا محمد! یا محمد! و آن دو شیطان پاسخ می دادند: دروغ گفتید. سپس [به صخره] فرمود: آنان را تا آن روز معینی که پیش و پس نیفتد؛ یعنی روز ظهور قائم [آل محمد صلی الله علیه و آله] که انتظارش را می کشند، نگه دار.

و آن مرد گفت: این، سحر است! سپس رفت تا بر ضد آن خیر دهد که لال شد. [۱۷].

[۱] بصائر الدرجات: ۲۷۶، ح ۱۰.

[۲] دلائل الامامة: ۱۶۷، ح ۷۸.

[۳] المناقب: ۴: ۷.

[۴] الثاقب فی المناقب: ۳۱۱، ح ۲۶۰.

[۵] بصائر الدرجات: ۲۹۵، ح ۴.

[۶] دلائل الامامة: ۱۷۰، ح ۸۷.

[۷] دلائل الامامة: ۱۷۳، ح ۹۴.

[۸] و در بحار آمده است: و شهادت می‌دهیم که تو، بحق، ولی خدا و امام پس از او هستی، و تو اینک امیر مؤمنان علیه‌السلام را پس از مرگش به ما نمایانندی؛ چنان که پدر تو نیز در مسجد قبا، رسول خدا را پس از مرگش به ابوبکر نشان داد، و حسن علیه‌السلام فرمود: وای بر شما! آیا سخن خدای سبحان را نشنیده‌اید: «به کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مگویید؛ بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید»، پس وقتی این آیه درباره‌ی کشتگان راه خداست، درباره‌ی ما چه می‌گویید؟ گفتند: ایمان آوردیم و تصدیق کردیم، ای فرزند رسول خدا!! (بحار الانوار ۴۳: ۳۲۸، ح ۸).

[۹] الخرائج و الجرائح ۲: ۸۱۰، ح ۱۸.

[۱۰] الخرائج و الجرائح ۲: ۸۱۰، ح ۱۹.

[۱۱] دلائل الامامة: ۱۶۹، ح ۸۵.

[۱۲] دلائل الامامة: ۱۷۰، ح ۸۷.

[۱۳] دلائل الامامة: ۱۷۱، ح ۹۱.

[۱۴] دلائل الامامة: ۱۷۱، ح ۸۸.

[۱۵] دلائل الامامة: ۱۶۶، ح ۷۶.

[۱۶] دلائل الامامة: ۱۶۸، ح ۸۲.

[۱۷] الثاقب فی المناقب: ۳۱۰، ح ۲۵۹.

### کوفه قبل از صلح

ای مردم! خداوند شما را به پیشینیان ما هدایت کرد، و خونهای شما را به گروه دیگری از ما حفاظت نمود، و برای این امر زمان چندی است، و دنیا در اختیار افرادی قرار می‌گیرد، و خداوند به پیامبرش فرمود: «و نمی‌دانی، شاید این امر آزمایشی و بهره‌مندی اندکی برای شما باشد».

خطبته فی الکوفه قبل الصلح

یا ایها الناس! فان الله قد هداکم باولنا، و حقن دماکم باخرنا، و ان لهذا الامر مدة، و الدنيا دول، و ان الله تعالی قال لنبیة: و ان ادري لعله فتنة لکم و متاع الی حین [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الانبیا: ۱۱۱.

## کلام با حسن بصری در توحید

حسن بصری به امام علیه السلام نامه نوشت: اما بعد شما خاندان نبوت و جایگاه حکمت هستید، و خداوند شما را کشتی های حرکت کننده در موجهای سهمگین قرار داد، پناهنده به شما پناه گرفته و غلو کننده به ریسمان شما چنگ می زند، هر که از شما پیروی کند هدایت یافته و نجات می یابد، و هر که تخلف ورزد هلاک گردیده و گمراه می شود، و در زمان سرگردانی امت در مورد قضا و قدر به تو نامه می نویسم، آنچه خداوند به شما اهل بیت نازل فرموده را نزد ما بفرست تا آنرا برگزینیم.

امام علیه السلام در جواب نوشت:

اما بعد، ما همچنانکه گفتی در بین خدا و اولیائش اهل بیت هستیم، اما نزد تو و یارانت اگر ما همچنانکه گفتی، بودیم بر ما کسی را مقدم نداشته و کسی را با ما عوض نمی کردید.

سوگند به جانم مثل شما را خداوند در قرآن کریم زده و می فرماید:

«آیا کسی که در نیکی برتر است را تبدیل می کنید»، این برای یارانت می باشد در آنچه سؤال کردید و تبدیلتان نیز برای خودتان. و اگر به خاطر احتجاج نزد تو و یارانت نبود جواب نامه را نمی نوشتم و از آن چه نزد ماست تو را آگاه نمی کردم، و اگر نوشته ام به دست تو رسید می یابی که دلیل بر علیه تو و یارانت مؤکد می گردد، چرا که خداوند می فرماید: «آیا کسی که به سوی حق دعوت می کند شایسته تر است برای پیروی یا کسی که هدایت نیافته جز آنکه هدایت شود و شما را چه شده است و چگونه حکم می کنید».

آنچه در مورد قضا و قدر برایت می نویسم را پیروی کن، چرا که هر که به خیر و شر قضا و قدر ایمان نیاورد کافر شده است، و هر که گناهان را به خداوند نسبت دهد به خطا رفته است.

خداوند با اجبار نشده و کسی که گناه می کند بر او غالب نگردیده است، و بندگانش را نیز مهمل و بیهوده رها ننموده، بلکه او مالک آنچه به آنان داده می باشد، و بر آنچه آنان را توانا ساخته تواناست، اگر اطاعت او را بنمایند مانع و جلوگیر آنان نشده، و اگر نافرمانی او را نمایند اگر خواست مانع انجام گناه شود این کار را می کند و اگر چنین نکرد او باعث انجام گناه نیست و آنان را به انجام آن وادار و اجبار ننموده، بلکه متمکن کردن آنان به انجامش و بر حذر داشتنتشان راه را برای انجام دادن گناه برای ایشان باز نموده است.

پس راه را برای پیروی از آنچه بدان امر فرموده و ترک آن چه از آن نهی کرده آماده نموده، و تکلیف و وظیفه را از آنانکه از جهت عقلی ناقصند یا بیماری دارند برداشته است.

کلامه للحسن البصری فی التوحید

کتب الحسن البصری الی الحسن بن علی علیهما السلام: اما بعد فانتم اهل بیت النبوة و معدن الحکمة، و ان الله جعلکم الفلک الجاریة فی اللجج الغامرة، یلجأ الیکم اللاجیء، و یعتصم بحبلکم الغالی، من اقتدی بکم اهتدی و نجا و من تخلف عنکم هلک و غوی، و انی کتبت الیک عند الحیره و اختلاف الامة فی القدر، فتفضی الینا ما افضاه الله الیکم اهل البیت، فناخذ به.

فکتب الیه الحسن بن علی علیهما السلام:

اما بعد، فانا اهل بیت کما ذکرک عند الله و عند اولیائه، فاما عندک و عند اصحابک فلو کنا کما ذکرک ما تقدمتمونا، و لا استبدلتم بنا غیرنا.

و لعمری لقد ضرب الله مثلکم فی کتابه حیث یقول: «استبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر» [۱]، هذا لاولیائک فیما سألوا و لکم فیما استبدلتم.

و لولا- ما ارید من الاحتجاج علیک و علی اصحابک ما کتبت الیک بشیء مما نحن علیه، و لئن وصل کتابی الیک لتجدن الحجۃ علیک و علی اصحابک مؤکده، حیث یقول الله عزوجل: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون.» [۲].

فاتح ما کتبت الیک فی القدر، فانه من لم یؤمن بالقدر خیره و شره فقد کفر، و من حمل المعاصی علی الله فقد فجر. ان الله عزوجل لا یطاع باکراه، و لا یعصی بغلبه، و لا یهمل العباد من المملکة، ولكنه المالك لما ملکهم، والقادر علی ما اقدرهم، فان ائتمروا بالطاعة لن یكون عنها صادًا مبطًا، و ان ائتمروا بالمعصیة فشاء ان یحول بینهم و بین ما ائتمروا به فعل، و ان لم یفعل فلیس هو حملهم علیها، و لا کلفهم اياها جبرًا، بل تمکینه اياهم و اعذاره الیهم طرقهم و مکنهم. فجعل لهم السبیل الی اخذ ما امرهم به و ترک ما نهاهم عنه، و وضع التکلیف عن اهل النقصان و الزمانه، و السلام.

پی نوشت:

[۱] البقره: ۶۱.

[۲] یونس: ۳۵.

### کم نشدن از غذا

می گویند: روزی امام حسن علیه السلام بر جمعی از گدایان گذشت که پاره‌ای چند نان خشک بر روی زمین گذاشته و می‌خورند چون نظر ایشان بر آن حضرت افتاد به امام حسن علیه السلام عرض کردند که بیاید و با آنان هم غذا شود. امام حسن علیه السلام فرمود: «خدا متکبران را دوست نمی‌دارد.» پس با ایشان نشست و از طعام ایشان تناول نمود. به برکت آن حضرت از آن طعام هیچ کم نشد. سپس حضرت آنها را به میهمانی دعوت کرد و در آن میهمانی غذاهای خوب و نیکو برای ایشان حاضر کرد و آنها را به خلعتهای فاخر مزین گرداند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب.

### کدام بهترند، دشمنان یا دوستان؟

پس از جریان صلح امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه، آن حضرت مورد ضربت شمشیر قرار گرفت. یکی از دوستان حضرت به نام زید بن وهب جهنی حکایت می‌کند: در شهر مداین به محضر امام علیه السلام شرفیاب شدم و ایشان را در حالی دیدم که از شدت درد و زخم آن شمشیر بی تابی و ناله می‌کرد، گفتم: یا ابن رسول الله! مردم متحیر و سرگردان شده‌اند؛ تکلیف ما چیست؟

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! در نظر من معاویه از این جمعیت بی ایمان برای من بهتر است، این اشخاص ادعای شیعه و دوستی مرا دارند، ولیکن چون کرکسان در انتظار مرگ من نشسته‌اند، اینان حیثیت و آبروی مرا نابود کرده، اموال ما را به یغما بردند.

سوگند به خداوند! چنانچه از معاویه پیمان ایمنی بگیرم، دیگر گزندی از او به من و خانواده ام نخواهد رسید؛ و چه بسا همین کار سبب شود که مسلمانان و دیگر دوستانم از شر او در امان بمانند؛ و در غیر این صورت همین اشخاص مرا با دست بسته، تحویل معاویه خواهند داد.

دوم، برای همگان و حتی برای آیندگان سودمند می باشد؛ و این بهتر از آن است که کوفیان مرا اسیر کرده و با دست بسته تحویل او دهند؛ و آن وقت با منت مرا آزاد نماید، که در این صورت، خاندان بنی هاشم برای همیشه تضعیف و خوار شده و مورد سرزنش و اهانت همگان قرار خواهند گرفت.

زید جهنی اظهار داشت: یا ابن رسول الله! آیا در چنین حالت و موقعیتی دوستان و شیعیان خود را همچون گله گوسفند بدون چوپان و حامی رها می نمائی؟!

امام علیه السلام فرمود: ای زید! من مسائلی را می دانم که شماها به آن آگاهی ندارید، همانا پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام روزی مرا شادمان و خندان دید، پس اظهار داشت: فرزندم! زمانی فرا خواهد رسید که پدرت را کشته ببینی؛ و همگان از تو روی برگردانند.

و بنی امیه حکومت را در دست گیرند و بیت المال را از مستحقین قطع و بین دوستان خود تقسیم نمایند.

و در آن زمان مؤمنین ذلیل و خوار گردند؛ و فاسقان و فاجران قدرت و نیرو گیرند؛ حق پایمال شود و باطل رواج یابد؛ خوبان و نیکان مورد لعن و سرزنش قرار گرفته و شکنجه شوند.

پس روزگار این چنین سپری شود، تا شخصی از اهل بیت رسالت در آخر زمان ظاهر گردد و عدل و داد را گسترش دهد.

و خداوند در آن زمان برکات آسمانی خود را بر مؤمنین فرو فرستد؛ و گنج های زمین، هویدا و آشکار شود؛ و خوشا به حال کسانی که آن زمان را درک نمایند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج: ج ۲، ص ۶۹، ص ۱۵۸.

### کانون مهر

- کمک کنید، به من عاجز و درمانده کمک کنید، خدا به شما عوض بدهد.

مرد فقیر با این سخنان از کنار عابری گذشت. رهگذر دست در جیب خود کرد و سکه‌ای به او داد. مرد فقیر وقتی به سکه نگاه کرد گفت: در این شهر کسی هست که بتواند کمک بیشتری کند؟ و آن مرد او را به مسجد راهنمایی کرد و سخاوتمند شهر را به او نشان داد.

مرد فقیر با همان کلمات به مردمی که در مسجد بودند نزدیک شد. امام حسن علیه السلام گفت: ای مرد، کمک خواستن در سه مورد درست است؛ یکی این که خونبهایی به گردنت باشد و توان پرداخت آن را نداشته باشی، دوم این که بدهکار باشی و نتوانی بدهی خود را پرداخت کنی و سوم این که درمانده شده باشی و دستت به جایی نرسد، تو مبتلا به کدام یک از این سه چیز هستی؟

- برای یکی از همین سه علت دست نیاز پیش مردم دراز کرده‌ام، بیچاره و فقیرم و توان سیر کردن شکم زن و فرزندانم را نیز ندارم.

امام حسن علیه السلام پنجاه دینار به او بخشید و به پیروی از او امام حسین علیه السلام نیز چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر [۱]

چهل و هشت دینار به او داد.

مرد فقیر شادمان شد و از آنان تشکر کرد و برگشت. در راه آن رهگذر را دید و جریان را بازگو کرد، عابر گفت: می‌دانستم این خاندان، مظهر سخاوت و سرچشمه‌ی خوبی‌ها هستند، هرگز مثل آنان پیدا نخواهد شد، هیچ‌کس از در خانه‌ی این بزرگواران دست خالی و مأیوس بر نمی‌گردد.

به برکت آن سکه‌ها مرد فقیر از بیچارگی نجات یافت و برای خودش کار و کسبی به راه انداخت و هرگز تا آخر عمر محتاج کسی نشد. [۲].

پی نوشت‌ها:

[۱] عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، پسر عموی امام حسن و امام حسین علیهما السلام و همسر حضرت زینب علیها السلام بود و به نیکوکاری مشهور بود.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۳.

### کفاره تخم‌های خام شتر مرغ

ابن شهر آشوب، روایت کرده است:

مرد عربی، نزد ابوبکر آمد و به او گفت: من در حال احرام، چند تخم، از تخم‌های شتر مرغ را، نپخته خورده‌ام. اکنون، تو بگو که تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟

ابوبکر، نتوانست پاسخ او را بدهد و به او گفت: قضاوت در مسأله‌ی تو بر من مشکل است.

آنگاه، ابوبکر آن مرد عرب را، به سوی عمر راهنمایی کرد.

عمر نیز او را به سوی عبدالرحمن، معرفی و راهنمای کرد.

عبدالرحمن، نیز در پاسخ مرد عرب درماند.

پس از آنکه، همگی درمانده شدند، آن مرد عرب را به سوی امیرمؤمنان علیه السلام راهنمایی کردند. وقتی که آن مرد عرب، نزد

امیرمؤمنان علیه السلام آمد، آن حضرت به امام حسن علیه السلام، و امام حسین علیه السلام، اشاره کرده و به مرد، فرمود: از این دو

پسر، از هر کدام که خواستی، سؤال کن.

امام حسن علیه السلام، رو به مرد عرب کرده و فرمود: آیا تو شتر داری؟

مرد عرب پاسخ داد: آری.

امام حسن علیه السلام فرمود: به عدد تخم‌های شتر مرغ که خورده‌ای، شترهای ماده را، با شترهای نر جفت‌گیری کن و هر عدد بچه

شتری که از آن دو پیدا شد، آنها را به خانه‌ی کعبه هدیه کن.

امیرمؤمنان علیه السلام، رو به فرزند خود، امام حسن علیه السلام کرده، فرمود پسر جان! شترها، گاهی بچه می‌اندازند و یا بچه‌ی مرده

به دنیا می‌آورند؟!

امام حسن علیه السلام، پاسخ داد: اگر شتران، گاهی بچه انداخته یا بچه‌ی مرده به دنیا می‌آورند، تخم مرغان نیز گاهی فاسد و

بی‌خاصیت می‌شود!

در این وقت، حاضران، صدایی شنیدند که می‌گفت:



«معاشر الناس! ان الذي فهم هذا الغلام، هو الذي فهمها سليمان بن داوود».

یعنی: «ای مردم! آن چه را که این پسر کوچک فهمید، همان بود که سلیمان بن داوود فهمیده بود».[۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰؛ زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام، رسول محلاتی، ص ۱۰۲؛ کلمه الامام الحسن، ص ۲۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۴؛ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۴۶؛ طبق نقل آفتاب مهربانی، صص ۴۵ - ۴۶.

### کمال سخاوت

کسی از امام حسن علیه السلام چیزی خواست. امام علیه السلام پنجاه هزار درهم به او عطا کرد. آن شخص کارگری آورد که آن پول‌ها را ببرد. امام علیه السلام کرایه‌ی آن کارگر را هم داد و فرمود:

قال علیه السلام:

تمام المروءة، اعطاء المأجرة لحمل الصدقة [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (تمام و کمال مردانگی، پرداخت کرایه‌ی حمل صدقه است.)

و در حدیث دیگری آمده است که: کسی از امام حسن علیه السلام چیزی درخواست نمود. امام علیه السلام پنجاه هزار درهم به او پرداخت و فرمود:

قال علیه السلام:

ائت بحمال يحمل لك، و قال: هذا كرى الحمال [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(باربری فراخوان تا بارت را حمل کند، و فرمود: این را هم بگیر به عنوان کرایه‌ی باربری.)

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۷۰، ب ۴۴.

[۲] ۱- مجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۷، م ۴.

۲- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۱۶.

### کشتی نجات امت

امام حسن علیه السلام در زمان حکومت امام علی علیه السلام کمتر سخنرانی می‌فرمود و مردم به همین جهت می‌گفتند: علمی از حسن آشکار نشد.

این سخن به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به فرزندش فرمود: برخیز و به منبر برو و از خودت برای مردم بگو! امام حسن علیه السلام بپاخاست و بر منبر رفت، پس از حمد و ثنای الهی و تذکر مردم به ایام الله فرمود:

قال علیه السلام:

یا معاشر الناس ان امیر المؤمنین باب حطه، من دخله کان آمنا و سفینه نوح من لحق به نجا و من تخلف عنه غرق و هلك فلا یبعد الله الا من ظلم. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مردم! همانا که امیر المؤمنین درب ریزش [گناه] است. که هر کس از آن طریق وارد شود، در امان است و او کشتی نوح است، هر کس آن را دریابد رستگار می‌شود و هر کس از آن واماند غرق و هلاک گردد. پس خداوند جز ستم‌گران را دور نسازد.)

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الوصیة مسعودی، ص ۱۳۸.

### کدو

خواص و فواید کدو

هر پدیده‌ای در نظام هستی دارای خواص و فوایدی است که برخی شناخته شده و برخی نیز ناشناخته‌اند. کدو از نباتاتی است که دارای خواص بسیاری است از جمله امام حسن علیه السلام درباره‌ی آن فرمود:

قال علیه السلام:

كلوا الیقطين، فلو علم الله شجرةً أخف منها لأنبتها علی یونس و ان اتخذ أحدكم مرقا فلیكثر فیه من الدباء، فانه یزید فی الدماغ و فی العقل. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(کدو بخورید، زیرا اگر خداوند گیاهی سبکبارتر از آن می‌دانست، بر یونس می‌رویانید. و اگر کسی از شما خورشت درست کرد، زیاد از کدو استفاده کند، زیرا آن «کدو» توان و قدرت مغز و عقل را زیاد می‌کند.)

پی نوشت ها:

[۱] کنز العمال، ج ۱۵، ص ۲۸۰، ح ۴۰۹۹۰.

### کرسی

امام حسن علیه السلام درباره‌ی کرسی که در آیه‌ی ۲۵۵ بقره آمده است فرمود:

قال علیه السلام: الكرسي هو العرش. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (کرسی همان عرش است.)

پی نوشت ها:

[۱] البدء و التاريخ، أحمد بن سهل البلخي، ج ۱، ص ۹۰، الفصل السادس.

## کشتی

در تفسیر آیه‌ی ۳۷ و ۳۸ سوره‌ی هود امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی طول و عرض کشتی نوح فرمود:  
قال علیه‌السلام: كان طولها ألفا و مائتي ذراع و عرضها ستمائة [۱].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (درازای آن، یک هزار و دویست ذرع بود و پهنای آن ششصد [ذرع] بود).

پی نوشت ها:

[۱] الکشاف فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۶۸.

## کفاره

کفاره خوردن تخم شترمرغ در حال احرام  
مردی اعرابی در حال احرام حج به لانه‌ی شترمرغی رسید، تخم‌های آن را شکست و پخت و خورد بعدا بیادش آمد که این کار بر محرم حرام است. به مدینه آمد، پرسید: خلیفه‌ی پیامبر کیست؟. گفتند: ابابکر.  
به مجلس او رفت و مسئله را از او پرسید، او و تمامی کسانی که در مجلس او بودند از جواب عاجز ماندند. زیر او را به خانه‌ی علی هدایت کرد. علی علیه‌السلام قبل از پرسش، او را از شرح ماجرا خبر داد و فرمود: از این طفل (امام حسن علیه‌السلام) در حال آموختن خط بی‌رس او با ناراحتی گفت کار دین به کجا کشید که خلیفه‌ی پیامبر و یاران او جواب مسئله‌ای را نمی‌دانند و مرا به کودکی حواله می‌دهند پس دین محمد از بین رفت.  
امام علی علیه‌السلام به او فرمود: دین از بین نرفت و نمی‌رود تو پرسش خود را مطرح نما. وقتی مسئله را از امام حسن علیه‌السلام پرسید جهت امتحان آن حضرت گفت: من از روی عمد و فراموشی این کار را کردم.  
قال علیه‌السلام:

زدت فی القول یا اعرابی؟ قولک عامدا لم یکن هذا من مسألتک، هذا عبث.

قال الأعرابی: صدقت ما كنت الا ناسيا. فقال له الحسن علیه‌السلام: و هو یخط فی صحیفته: [یا اعرابی] خذ بعدد البیض نوقا فاحمل علیها فنیقا فما نتجت من قابل فاجعله هدیا بالغ الکعبه فانه کفاره فعلک.

فقال الاعرابی: فدیتک یا حسن (ان) من النیق من یزلقن. فقال الحسن علیه‌السلام: یا اعرابی ان من البیض ما یمرقن. فقال الاعرابی: ان هذا الصبی محذوق فی علم الله مغرق و لو جاز ان یكون ما قلته لقلت انک خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. فقال له الحسن علیه‌السلام: یا اعرابی أنا الخلف من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أبی امیر المؤمنین علیه‌السلام الخلیفه. فقال الاعرابی: و ابوبکر ماذا؟. فقال الحسن علیه‌السلام: سلهم یا اعرابی. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای بادیه‌نشین بر سؤال اضافه کردی، این سخنت که گفتم: «از روی عمد» از سؤال‌هایت نبود، این حرف بیهوده‌ای بود. بادیه‌نشین گفت: راست گفتمی، من از روی فراموشی این کار را کرده بودم. امام حسن علیه‌السلام در حالی که در حال نوشتن روی کاغذ بود، به او فرمود: به تعداد تخم‌ها ماده شتران آماده کن و بگذار «تا در فصل باروری حیوانات» شتران نر با آن شتران ماده آمیزش کنند و هر چه در سال آینده زاییدند، قربانی به سوی کعبه بفرست و همان کفاره کارت می‌باشد.

بادیه‌نشین گفت: قربانت کردم ای حسن برخی از نران لایی داده [و در نتیجه بارور نمی‌توانند بکنند] حسن علیه‌السلام فرمود: برخی از تخم‌ها هم ممکن بود، فاسد باشند و قابل جوجه شدن نباشند.

بادیه‌نشین گفت: این بچه در علم خدا دقیق و در آن شناور است و اگر سختم مجاز بود، می‌گفتم که تو خلیفه‌ی رسول الله هستی.

حسن علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی من فرزند رسول خدایم و پدرم امیرمؤمنان و خلیفه است. بادیه‌نشین گفت: پس ابوبکر چه کاره است؟ حسن علیه‌السلام فرمود: از خودشان پیرس.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۲۸، ح ۱۵، ب ۱۲، فصل ۲، نقل از تهذیب.
- ۲- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۵۴، ح ۱۴۴ / ۱۲۳۱، ب ۲۵.
- ۳- حلیة الأبرار، ج ۳، ص ۳۷، ح ۳، ب ۶، نقل از تهذیب.
- ۴- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۴۰۰ و ۴۰۱، ذیل ح ۱۰۶ / ۹۴۴. ط. جدید، و موسوعة المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۰۳ نقل از شرح الأخبار.
- ۵- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۹۸، ح ۷، و ص ۷۰۴، ح ۱.
- ۶- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰، نقل از شرح الأخبار.

## کفر

تعریف کفر و عناد

در تفسیر آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی ق «ألقیا فی جهنم کل کفار عنید» «خداوند فرمان می‌دهد که کافر متکبر لجوج را در جهنم افکنید.» فضل می‌گوید از امام حسن علیه‌السلام پرسیدم: «کفار» چه کسانی هستند؟

قال علیه‌السلام:

الکافر بجدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قلت: و من العنید؟ قال: الجاحد حق علی بن ابی طالب علیه‌السلام. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

«کفار» آن کسی است که جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را انکار نماید. گفتم: پس «عناد کننده»، کیست؟ فرمود: آن کس که حق علی بن ابی طالب را انکار کند.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۵۸، ب ۱۱، ط. بیروت.
- ۲- بشارة المصطفی، ص ۴۹.

## کوفه

ارزش سکونت در کوفه:

یکی از شهرهایی که سکونت در آن مستحب است و به آن سفارش شده شهر کوفه است. امام حسن علیه السلام درباره‌ی آن می‌فرماید:

قال علیه السلام:

لموضع الرجل فی الکوفه أحب الی من دار بالمدينه. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(به اندازه‌ی کف پای‌ی زمین در کوفه، محبوب‌تر است، نزد من، از خانه‌ای در مدینه.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶، ح ۱۹۸، ب ۲۷، و ج ۹۷، ص ۳۸۵، ح ۱، ب ۶.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۶۴، ب ۳۲، ح ۱ / ۱۱۹۷۷.

۳- یوم الخلاص، ص ۳۲۰.

### کفایت نماز جمعه از نماز ظهر

از سلم بن عیاض روایت شده است که گفت: از امام حسن علیه السلام پرسیدم: آیا دو رکعت نماز جمعه از بقیه‌ی نماز ظهر (چهار رکعت) کفایت می‌کند.

قال علیه السلام: هما فاضیتان مما سواهما. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (آن دو رکعت از بقیه کفایت می‌کنند.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۱۹۱، صلاة الجمعة.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۶۶۹، ح ۲۵.



### گذشت امام حسن

خوارزمی می‌گوید:

شخص موثقی گفت: مروان بن حکم، حسن بن علی علیه السلام را ناسزا گفت و چون خاموش شد، امام حسن علیه السلام فرمود: من اثر گناه تو را پاک نمی‌کنم، و لیکن دیدار من و تو نزد خدا باشد که اگر راست گفتم، خدا پاداش راستی‌ات دهد، و اگر دروغ گفتم، خدا سزای دروغت دهد، و خدا کیفر دهنده‌تر از من است. [۱].

و نیز می‌گوید: و نقل شده است:

یکی از غلامان امام حسن علیه السلام، گناهی کرد که کیفر داشت، و فرمود: تا او را بزنند، و او گفت: مولای من! (و العافین عن

الناس) [۲]؛ و آن عفوکنندگان [خطای] مردم.

فرمود: تو را بخشیدم.

غلام گفت: (والله يحب المحسنين) [۳]؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

فرمود: تو در راه خدا آزادی، و [نیز] دو برابر آنچه به تو بخشیدم نزد من داری. [۴].

ابن عساکر با سند خود نقل کرده است:

مردی که با علی علیه السلام دشمنی می کرد، به مدینه آمد و درمانده شد و توشه و مرکبی نداشت و از درماندگی خود، نزد یکی از اهل مدینه شکوه برد. او گفت: نزد حسن بن علی علیه السلام بشتاب. و آن مرد گفت: من به این وضع، جز در راه [کینه‌ی] حسن، و پدر حسن نیفتاده‌ام. و به او گفته شد: خیری نمی‌یابی مگر از حسن علیه السلام. و او [به ناچار] نزد امام حسن علیه السلام آمد و از درماندگی خود شکایت کرد، و امام حسن علیه السلام دستور داد تا توشه و مرکب به او بدهند، و او گفت: «خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد» و به امام حسن علیه السلام گفته شد: کسی که تو و پدر تو را دشمن می‌دارد، نزد شما می‌آید و شما به او توشه و مرکب می‌دهی؟! فرمود: آیا آبروی خدا را در برابر توشه و مرکبی، از او خریداری نکنم؟! [۵].

پی نوشت ها:

[۱] مقتل الحسين علیه السلام: ۱۳۱.

[۲] آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴.

[۳] همان.

[۴] مقتل الحسين علیه السلام: ۱۳۱.

[۵] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه السلام): ۱۴۹، ح ۲۵۱.

### گوشواره‌های عرش پروردگار

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

حسن و حسین (علیهما السلام)، دو گوشواری عرش خداوند هستند، حق تعالی به بهشت فرمود:

من رکنهای تو را به حسن و حسین زینت دادم. پس بهشت بر خود بالید چنانچه عروس بر خود می‌بالد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلاء العیون: ۱ / ۳۶۵.

### گروهی ستمگر

اسماء بنت عمیس می‌گوید:

در همان ساعت که امام مجتبی علیه السلام قدم مبارکش را به زمین نهاد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

گروهی ستمگر و ظالم او را شهید خواهند کرد، اما این خبر را به مادرش مگو، چون در این حال برایش ضرر دارد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلاء العیون: ۲ / ۳۴۲.

### گوشواره‌های عرش خداوند

می‌گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حسن و حسین، دو گوشواره‌ی عرش خداوند هستند. حق تعالی به بهشت گفت: «من رکنهای ترا به حسن و حسین زینت داده‌ام، پس بهشت بر خود بالید چنانچه عروس بر خود می‌بالد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ مفید.

### گوش به دعای مادر

امام حسن مجتبی علیه‌السلام، در آن شب، همه‌اش کلمات مادرش - که در گوشه‌ای از اطاق، رو به قبله کرده است - گوش می‌داد. رکوع و سجود و قیام و قعود مادر را، در آن شب که شب جمعه بود، تحت نظر داشت.

امام حسن علیه‌السلام، با این که هنوز کودک بود، مراقب بود ببیند مادرش که این همه درباره‌ی مردان و زنان مسلمان دعای خیر می‌کند و یک یک آنها را نام می‌برد و از خدای بزرگ، برای هر یک از آنها سعادت و رحمت و خیر و برکت می‌خواهد، برای شخص خودش، از خداوند متعال چه چیزی را مسألت می‌کند.

امام حسن علیه‌السلام، آن شب را تا صبح نخوابید و مراقب کار مادرش، صدیقه‌ی مرضیه، حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام بود. او، همه‌اش منتظر بود که ببیند مادرش درباره‌ی خودش چگونه دعا می‌کند و از خداوند متعال برای خودش، چه خیر و سعادت می‌خواهد.

آن شب صبح شد و به عبادت و دعا درباره‌ی دیگران گذشت و امام حسن علیه‌السلام، حتی یک کلمه نشنید که مادرش، برای خودش دعا کند.

امام حسن علیه‌السلام، صبح به مادر بزرگوارش گفت: مادر جان! چرا من هر چه گوش کردم، تو درباره‌ی دیگران دعای خیر کردی، ولی درباره‌ی خودت، یک کلمه هم دعا نکردی؟!

مادر مهربانش پاسخ داد:

«یا بنی! الجار، ثم الدار.»

یعنی: «پسرک عزیزم! اول همسایه، بعد خانه‌ی خود.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۲۵؛ طبق نقل داستان راستان، صص ۸۷، ۸۸؛ داستان ۲۴.

## گل خوشبوی دنیا و آخرت

شیخ طبرسی نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله با دو دست (مبارک) خود گل سرخی به من بخشید و فرمود: این، سرور [گل‌های] خوشبوی اهل دنیا و آخرت است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق: ۴۲.

## گفتگوی حسن (ع) با پدر پیرامون ابن زیاد

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از حنان بن سدیر، از پدر خود (سدیر بن حکیم) از جد خود (صهیب) نقل کرده است: روزی میثم تمار به من گفت: اباحکیم! می‌خواهم خبری را که رخ خواهد داد و حق است، برایت بگویم. گفتم: اباصالح! کدام خبر؟ گفت: امسال من (از کوفه) به مکه می‌روم. در بازگشت، وقتی به قادسیه برسم، این ناپیدا نسب - ابن زیاد - شخصی را با ۱۰۰ سواره می‌فرستد تا مرا نزد او ببرند، و [چون نزد او رفتم] به من می‌گوید: تو از آن زن دربه‌در ناپاک آتش گرفته‌ای هستی که پوستش (از لاغری) بر او خشکیده بود. به خدا سوگند، دست و پایت را قطع خواهم کرد! و من می‌گویم: خدا تو را نبخشاید. به خدا سوگند! علی علیه‌السلام بهتر از حسن علیه‌السلام تو را شناخت؛ آن زمان که آن حضرت تازیانه بر سرت نواخت و حسن علیه‌السلام گفت: پدرجان! او را زن. او ما را دوست دارد و دشمن دشمنان ماست. علی علیه‌السلام فرمود: آرام، فرزندم! به خدا سوگند! من به او از تو داناترم. سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، او یاور دشمن تو، و دشمن یاور توست. میثم تمار گفت: در این هنگام، او دستور می‌دهد که مرا دار بزنند. در اسلام، من اولین کسی از این امت خواهم بود که با بند، لگامش زنند. چون روز سوم فرارسد، گویی که آفتاب غروب کرده و نکرده، از بینی‌ام خونی بر سینه و محاسنم روان شود. ابوحکیم گفت: ما منتظر بودیم. چون روز سوم شد، گویی که آفتاب غروب کرده و نکرده، خونی از بینی او بر سینه و محاسنش جریان یافت.

ما، هفت نفر از خرمافروشان هم‌پیمان شدیم تا [جسد] او را برداریم. شبانه - در حالی که نگهبانان کشیک می‌دادند - آمدیم. نگهبانان آتش افروخته بودند؛ از این رو، آتش میان ما و ایشان حائل شد. ما او را بر تابوتی نهادیم و تا کنار نهر آبی در جای رفت و آمد شتران رساندیم و او را در آن جا دفن کردیم، و تابوت را در همان جا، در ویرانه‌ای انداختیم. چون صبح شد، اسب سواران را به جست و جو واداشتند، ولی چیزی نیافتند.

ابوحکیم گفت: روزی میثم به من گفت: اباحکیم! آیا می‌پنداری که مالیات این مکان پرداخت نخواهد شد؟ اگر زندگانی‌ات به درازا کشد، [خود یا فرزندان] مالیات این مکان را به مردی که در خانه‌ی ولید بن عقبه است و زراره نام دارد، به ناچار پرداخت خواهی کرد. سدیر [نوهی ابوحکیم] گفت: من آن مالیات را به مردی در خانه‌ی ولید بن عقبه به نام زراره، با خواری پرداخت کردم. [۱].



پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفة الرجال ۱: ۲۹۴ ح ۱۳۸.

### کسیل مردم برای نبرد با معاویه

ابن اعثم می گوید:

حسن بن علی علیه السلام به کارگزاران خود، نامه نوشت و آنان را به خویشتن داری، توصیه کرد. پس از مدتی، حسن علیه السلام مردم را به نبرد با معاویه فراخواند و مغیره بن نوفل بن حارث را خواست و جانشین خود در کوفه کرد و خود با بیش از چهل هزار نفر حرکت کرد تا در دیر عبدالرحمن اردو زد. سپس قیس بن عباد را خواست و او را فرمانده ۱۰۰۰ نفر کرد و آنان را پیشاهنگ سپاه قرار داد. قیس بن عباد حرکت کرد و از راه فرات، آهنگ شام کرد. حسن بن علی علیه السلام حرکت کرد تا به سابط مدائن رسید و چند روز در آن جا توقف کرد. و چون خواست کوچ کند، برخاست و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود: ای مردم! شما با من بیعت کردید که سازش کنید با هر که سازش کنم، و بجنگید با هر که بجنگم. سوگند به خدا! من اینک آن چنانم که بر هیچ یک از این امت - در شرق باشد یا غرب - تاب کینه‌ورزی [و دشمنی]، و آنچه را در جاهلیت، ناگوارتان بود، ندارم. انس، آسودگی و آشتی میان مردم، از جدایی، ناامنی، کینه‌ورزی و دشمنی - که شما خواهانید - بهتر است، والسلام. [۱].

ابوالفرج می گوید:

... سپس حسن بن علی علیه السلام با سپاهی بزرگ و تجهیزاتی خوب، به راه افتاد تا به دیر عبدالرحمن رسید و ۳ روز در آن جا توقف کرد، تا مردم جمع شدند. آنگاه عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب را خواست، و فرمود: پسرعمو! اینک ۱۲۰۰۰ نفر از شجاعان عرب و قاریان این دیار را، که هر یک همچون یک گردان هستند، با تو می فرستم. با آنان رهسپار شو. با آنان خوش رفتار و خوش رو باش. بال خود را برای آنان بگستران و آنان را نزدیک خود ساز؛ زیرا آنان بازمانده‌ی مورد وثوق امیرمؤمنانند. آنان را از کنار فرات ببر، تا از فرات بگذری و به «مسکن» برسی. باز برو تا با معاویه روبه‌رو شوی. و چنانچه او را دیدی، دست نگه دار تا من برسم. من از پی تو، شتابان می‌آیم. هر روز باید به من گزارش بدهی. با این دو نفر - قیس بن سعد و سعید بن قیس - مشورت کن. اگر معاویه را دیدی، تا او به نبرد با شما نپرداخت، با او نجنگ. اگر او جنگ را شروع کرد، تو هم بجنگ. اگر برای تو حادثه‌ای پیش آمد، قیس بن سعد، فرماندهی این سپاه است؛ اگر او نیز حادثه‌ای دید، سعید بن قیس فرماندهی خواهد کرد.

سپس آنچه خواست، به او فرمود. عبیدالله رفت تا به شینور، و از آن جا به شاهی رسید، سپس از راه فرات و فلوجه رفت تا به مسکن رسید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الفتوح ۳: ۲۸۹.

[۲] مقاتل الطالبیین: ۶۲.

### گزارش نزول آیات به مادر

وقتی وحی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌شد. امام حسن علیه السلام در مسجد آن را فرا گرفته و به مادر خود گزارش می‌داد. علی علیه السلام هر گاه وارد منزل می‌شد می‌دید که فاطمه از نزول آیات باخبر است، روزی پرسید: از کجا آگاه

می‌شود؟ حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: فرزندان حسن قبل از شما به منزل آمده و گزارش می‌دهد. امام علیه السلام روزی برای شنیدن سخنان امام حسن علیه السلام زودتر به منزل آمد و پشت پرده پنهان شد، امام حسن علیه السلام در آن روز زبانش به لکنت افتاد، وقتی حضرت فاطمه علیها السلام دلیل آن را پرسید، امام حسن علیه السلام فرمود: قال علیه السلام:

لا تعجین یا أمه فان کثیرا یسمعی، فاستماعه قد أوقفنی [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مادر! در شگفت مباح، زیرا بزرگی به سختم گوش فرا می‌دهد و این شنود او مرا به لکنت انداخته است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸، ح ۱۱.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸.

### گریه به هنگام بیماری پیامبر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام بیماری فرمود: علی و اسامه بن زید را صدا کنید. وقتی آن دو حاضر شدند پیامبر دست‌ها را بر شانه‌ی آن دو قرار داد و به سوی خانه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام حرکت کرد، وقتی بر فاطمه وارد شد سر مبارک خود را بر دامان فاطمه نهاد؛ در این زمان امام حسن و امام حسین علیهما السلام گریه کنان می‌فرمودند: أنفسنا لنفسک الفداء و وجوهنا لوجهک الوقاء یا رسول الله [۱].  
(جان‌های ما فدای جانت باد و هستی ما سپر بالای وجودت، ای فرستاده‌ی خدا!!!)

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۵۰۹، ح ۹ به نقل از امالی صدوق.

### گفتار، معیار ارزیابی انسان

اهمیت زبان در زندگی انسان به حدی روشن است که نیازمند به استدلال نیست، در عین حال همین زبان؛ معیار ارزیابی انسان‌ها نیز هست زیرا به قول سعدی:  
تا مرد سخن نگفته باشد  
عیب و هنرش نهفته باشد  
امام حسن علیه السلام درباره‌ی اینکه گفتار انسان معیار ارزیابی او به حساب می‌آید فرمود:  
قال علیه السلام:

کفاک من لسانک ما أوضح لک سبیل رشدک من غیک. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(کافی است تو را از گفتارت، به مقداری که راه و روش شناخته شود و معلوم شود که در مسیر هدایتی یا گمراه هستی.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۲۵، ح ۷۹.

۳- نزهة الناظر، ص ۷۲، ح ۱۶.

### گفتگو با قاتل، پس از دستگیری

ابن ملجم پس از ضربت زدن به علی علیه السلام گریخت، وقتی او را دستگیر نموده و نزد امام حسن علیه السلام آوردند به او فرمود:  
قال علیه السلام:

یا ویلک یا لعین یا عدو الله أنت قاتل أمير المؤمنين و مثكلنا امام المسلمین هذا جزاؤه منك حیث آواک و قربک و أدناک و آثرک علی غیرک؟ و هل کان بس الامام لك حتى جازيته هذا الجزاء یا شقی؟.

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وای بر تو، ای لعنت شده! ای دشمن خدا! تو قاتل امیرمؤمنان و عزادار کننده ما در غم امام مسلمانانی. این پاداش او بود از دست تو که تو را پناه داد و به خویشتن نزدیک ساخت و تو را بر دیگری مقدم داشت و آیا امام بدی برای تو بود که او را چنین پاداش دادی؟ ای ستمکار!)

آنگاه پدر بزرگوارش را بوسید و رو نموده و گفت: ای پدر! این قاتل توست که خداوند گرفتارش کرد. ولی امام علیه السلام به خواب رفته بود.

### گفتگو با قاتل علی قبل از قصاص

پس از دفن امام علی علیه السلام امام حسن علیه السلام ابن ملجم را احضار نموده و به او فرمود:

قال علیه السلام: یا عدو الله قتلت أمير المؤمنين و اعظمت الفساد فی الدین. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (ای دشمن خدا! امیرمؤمنان را کشتی و فساد بس بزرگی در دین انداختی.) سپس فرمان داد گردنش را بزنند.

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۲.

### گفتگوی امام حسن با ابن ملجم قبل از قصاص

ابن ملجم پس از شهادت علی علیه السلام از امام حسن علیه السلام مهلت خواست و گفت: مهلت بده تا خبر کشته شدن معاویه از شام برسد، تا اگر رفیقم معاویه را نکشت، من او را بکشم.

قال علیه السلام:

هیهات و الله لا تشرب الماء البارد أو تلحق روحك بالنار. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هیهات! سوگند به خدا که آب خنک نخواهی نوشید، مگر آن که به آتش ملحق خواهی شد).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تیسیر المطالب، ص ۵۸.

۲- مقاتل الطالبيين، ص ۵۴.

### گریه

ارزش گریه بر مصایب اهل بیت علیهم السلام:

یکی از راه‌های مبارزه‌ی منفی شیعه با جباران و غاصبان حقوق اهل بیت علیهم السلام، گریه بر مصایب و مظلومیت‌های آنهاست که از طریق ائمه‌ی دین علیهم السلام هم بر آن تأکید شده است. زیرا گریه نوعی تولی «ولایت پذیری و با دوستان خدا دوست بودن» به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام او و تبری «بیزاری» از دشمنان آنهاست. امام حسن علیه السلام درباره‌ی همین مسئله فرمود:

قال علیه السلام:

من دمعت عیناه فینا دمعاً أو قطرت عیناه فینا قطرةً اعطاه الله عزوجل الجنة. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(کسی که چشم او برای ما به اندازه‌ی نمی اشکبار شود، یا از چشمانش قطره‌ی اشکی به خاطر ما فرو ریزد، خدای بزرگ به او بهشت را ارزانی می‌دارد).

پی نوشت ها:

[۱] ملحقات احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۶۶۸، (به نقل از توضیح الدلائل، ص ۳۱۶، شهاب الدین احمد شیرازی حسینی شافعی، نسخه‌ی خطی).

### گفتار، معیار ارزیابی انسان

اهمیت زبان در زندگی انسان به حدی روشن است که نیازمند به استدلال نیست، در عین حال همین زبان؛ معیار ارزیابی انسان‌ها نیز هست زیرا به قول سعدی:

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

امام حسن علیه السلام درباره‌ی اینکه گفتار انسان معیار ارزیابی او به حساب می‌آید فرمود:

قال علیه السلام:

كفاك من لسانك ما أوضح لك سبيل رشدك من غيـك. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(کافی است تو را از گفتارت، به مقداری که راه و روش شناخته شود و معلوم شود که در مسیر هدایتی یا گمراه هستی.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۲۵، ح ۷۹.

۳- نزهة الناظر، ص ۷۲، ح ۱۶.

## ل

### لیک گفتن نخل خرما

محمد بن اسحاق می گوید: روزی من در نخلستان بودم، دیدم که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در حال بازی کردن می باشند.

در آن هنگام امام حسن علیه السلام صدا زد: «ای نخل!»

بعد ناگهان شنیدم که نخل با گفتن لیک پاسخ او را داد و بسوی آن حضرت آمد چنان که فرزندی بسوی پدرش می دود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز.

### لیست اسامی شیعه

حذیفه یمانی حکایت کند:

روزی معاویه، امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه را نزد خود احضار کرد؛ و چون حضرت از مجلس معاویه مرخص گردید، رهسپار مدینه شد و من نیز همراه آن حضرت بودم.

در مسیر راه، شتری جلوتر از ما حرکت می کرد؛ و حضرت بیش از هر چیز متوجه و مواظب آن شتر بود و برای باری که بر پشت آن شتر حمل می شد اهمیت بسیاری قائل بود.

عرض کردم: یا ابن رسول الله! چرا برای بار این شتر اهمیت زیادی قائل هستید، مگر در آن ها چیست؟

حضرت فرمود: داخل آن ها دفتری وجود دارد، که لیست اسامی تمام شیعیان و دوستان ما - اهل بیت عصمت و طهارت - در آن ثبت شده و موجود می باشد.

به ایشان گفتم: فدایت گردم، ممکن است آن را به من نشان دهی، تا ببینم آیا اسم من نیز در آن لیست هست یا خیر؟

امام علیه السلام فرمود: فردا صبح اول وقت مانعی ندارد.

پس هنگامی که صبح شد و من چون سواد نداشتم، به همراه برادر زاده ام - که او نیز همراه کاروان و اهل خواندن و نوشتن بود - دو نفری نزد حضرت آمدم.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: برای چه در این موقع آمده اید؟  
عرض کردم: برای وعده ای که دیروز عنایت نمودی.

فرمود: این کیست، که او را همراه خود آورده ای؟  
گفتم: او برادر زاده ام می باشد.

امام علیه السلام بعد از آن دستور داد: بنشینید؛ و سپس به یکی از غلامان خود فرمود: آن دفتری که لیست اسامی شیعیان و دوستان ما در آن ثبت شده است، بیاور.

همین که آن دفتر را آورد و برادر زاده ام مقداری از آن را مطالعه و نگاه کرد، گفت: این نام خودم می باشد که نوشته است.  
گفتم: نام مرا پیدا کن؛ و او دفتر را ورق زد و چند سطری از آن را خواند و آن گاه گفت: این هم نام تو.  
و من بسیار خوشحال و شادمان شدم.

حذیفه در پایان افزود: برادر زاده ام در رکاب امام حسین علیه السلام شرکت کرد و به درجه رفیع شهادت نایل آمد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ص ۱۷۲، ج ۶، مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۳۳۷، ح ۹۲۰، بحار الأنوار: ج ۲۶، ص ۱۲۴، ح ۱۹۰.

### لباسی را به عمویش عقیل داد

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از عبدالصمد نقل کرده است که او گفت:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای اباعبدالله! حدیث عقیل را برای ما بیان فرما. آن حضرت فرمود: عقیل به کوفه، نزد شما آمد. علی علیه السلام - در حالی که پیراهنی بلند به تن داشت - در صحن مسجد نشسته بود. عقیل از او درخواستی کرد. آن حضرت فرمود: می نویسم تا از ینب [۱] [مالی] به تو بدهند. عقیل عرض کرد: آیا غیر از این چیزی نیست؟ آن حضرت فرمود: نه. در این هنگام، حسن علیه السلام آمد و علی علیه السلام به او فرمود: برای عمویت دو جامه بخر. حسن علیه السلام دو جامه خرید. عقیل گفت: فرزند برادرم! این چیست؟ فرمود: این [از نوع] لباس امیرمؤمنان علیه السلام است! سپس عقیل جلو آمد و نزد علی علیه السلام نشست. عقیل دست خود را به این دو جامه می زد و [خطاب به خود] می گفت: آبایزید! [۲] چه لباس نرمی! امیرمؤمنان فرمود: حسن جان! به عمویت کمک کن. حسن علیه السلام عرض کرد: به خدا سوگند! هیچ پولی ندارم. علی علیه السلام فرمود: پس بگو یکی از لباس هایت را برایش بیاورند. حسن علیه السلام یکی از لباس های خود را به عقیل داد. سپس حضرت علیه السلام (به محمد حنفیه) فرمود: محمد! به عموی خود کمک کن. محمد عرض کرد: به خدا سوگند! پولی ندارم. علی علیه السلام فرمود: پس یکی از لباس های خود را به او بده...

عقیل گفت: ای امیرمؤمنان! اجازه بده نزد معاویه بروم. فرمود: آزادی. پس عقیل به سوی معاویه رهسپار شد. خبر آن به معاویه رسید. معاویه [به اطرافیان خود] گفت: به چابک ترین مرکب های خود سوار شوید و از زیباترین لباس های خود بپوشید؛ زیرا عقیل به سوی شما می آید. معاویه تخت خود را بیرون زد و چون عقیل نزد او آمد، گفت: ای ابایزید! خوش آمدی! به چه منظور دور افتاده ای؟ عقیل گفت: طلب دنیا از جاهایی که امیدش می رود. معاویه گفت: کامیاب شده ای و درست آمده ای. دستور دادم ۱۰۰۰۰۰ (درهم یا

دینار) به تو بدهند. معاویه ۱۰۰۰۰۰ (درهم یا دینار) به او داد.

سپس گفت: نظرت درباره‌ی سپاهی که دیدی؛ سپاه من و سپاه علی، چیست؟ عقیل گفت: در جمع بگویم یا تنها؟ معاویه گفت: نه، در میان جمع بگو. عقیل گفت: بر سپاه علی گذر کردم و از آنان شبی چون شب پیامبر صلی الله علیه و آله و روزی چون روز پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم؛ جز آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میانشان نبود. بر سپاه تو گذر کردم و با اولین کسی که روبه‌رو شدم، ابوالاعور [۳] و گروهی از منافقان و تبعید شدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ جز آن که ابوسفیان در میانشان نبود.

معاویه سکوت کرد، تا این که مردم رفتند و گفت: ابایزید! تو با من چکار کردی؟! عقیل گفت: مگر من به تو نگفتم: در میان مردم بگویم یا تنهایی، و تو نخواستی؟! معاویه گفت: پس اینک از دشمنم [چیزی بگو و غصه‌ی دلم] بهبود بخش. عقیل گفت: این، بماند تا وقت رفتن.

چون روز بعد فرارسید، عقیل کیسه‌ها و بار و بنه‌ی خود را بست و به سوی معاویه رهسپار شد. معاویه اطرافیان خود را جمع کرده بود. عقیل چون نزد او رسید، گفت: ای معاویه! در جانب راست تو چه کسی است؟ معاویه گفت: عمرو بن عاص. عقیل خود را به خنده زد و گفت: همهی قریش می‌دانند که هیچ کس بهتر از پدر او بزهای قریش را نمی‌شمرد. سپس پرسید: این کیست؟ معاویه گفت: ابوموسی. باز خود را به خنده زد و گفت: همهی قریش در مدینه می‌دانند که در آن جا، زنی خوشبوتر از یقه‌ی پیراهن مادر او نبود.

معاویه گفت: ابایزید! از من بگو. عقیل گفت: حمامه را می‌شناسی؟! سپس به راه افتاد (و رفت)، در دل معاویه آشوبی افتاد، (با خود) گفت: مادری از مادرانم را نمی‌شناسم؟! پس دو نفر از نسب شناسان شامی را خواست و گفت: از یکی از مادرانم که نامش «حمامه» است و من او را نمی‌شناسم، خبر دهید. آنان گفتند: تو را به خدا! امروز از ما این را خواه. معاویه گفت: بگوئید و گرنه گردنتان را می‌زنم. شما درامانید. آنان گفتند: حمامه، جدی هفتم ابوسفیان است که زناکار بود و در خانه‌ی خود از دنیا رفت.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: عقیل از نسب شناس‌ترین مردم بود. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] امیرمؤمنان علیه‌السلام در ینبع، املاک و چشمه‌هایی داشت که همه را (در راه خدا) وقف نموده بود. (معارف و معاریف، ج ۱۰، ص ۶۱۹).

[۲] ابایزید - چنان که از ذیل داستان پیداست - کنیه‌ی عقیل است.

[۳] ابوالاعور از مشرکانی بود که در جنگ احد، علیه سپاه اسلام جنگید. او از دوستان آل ابوسفیان و از دشمنان حضرت علی علیه‌السلام بود. (معارف و معاریف، ج ۱، ص ۳۲۹).

[۴] امالی: ۷۲۳ ح ۱۵۲۴.

### لقب ابوتراب برای امیرالمومنین

از عمار یاسر نقل شده که گفت: در غزوه‌ی «ذیل العشیره» همه‌ی ما در خواب بودیم و با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شدیم که به علی علیه‌السلام فرمود:

(ای اباتراب) (و این زمانی بود که چهره‌ی آن حضرت به خاطر سجده، خاک آلوده بود) آیا می‌دانی

شقی‌ترین مردم کیست؟ شقی‌ترین مردم، پی‌کننده‌ی ناقه‌ی ثمود (صالح) و رنگین‌کننده‌ی تو به خونت است).

بنا به نقل امام حسن علیه‌السلام امام علی علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسید: علت نامگذاری او به ابوتراب چیست؟ پیامبر فرمود: «خداوند مباحثات می‌کند به کسی که کاری مثل کار تو انجام دهد و بقعه‌های زمین نیز به آن شهادت خواهند داد.»

از امام مجتبی‌ی علیه‌السلام پرسیدند: چرا به امام علی علیه‌السلام لقب ابوتراب دادند؟  
قال علیه‌السلام:

فكان عليه السلام، يعفر خديه و يطلب الغريب من البقاع لثشهد له يوم القيامة، فكان اذا رآه و التراب في وجهه يقول: يا أبا تراب افعل كذا و يخاطبه بما يريد [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مکان‌های دور از شهر (که در آن سرزمین کمتر عبادت خدا انجام می‌شد) می‌رفت و گونه‌های خویش را بر زمین می‌نهاد (و به عبادت مشغول می‌شد) تا آن زمین در قیامت بر سجده‌ی او شهادت دهند. از این رو هرگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را با سر و روی غبار آلود می‌دید، خطاب به ایشان می‌فرمود: ای اباتراب بر فلان کار اقدام کن. و سپس دستورات خویش را به حضرت علی علیه‌السلام ابلاغ می‌کرد.)

پی‌نوشت‌ها:

[۱] ۱- المقتطفات، ج ۲، ص ۳۴۳، س ۱۰.

۲- بحارالأنوار، ج ۳۵، ص ۶۱، س ۶.

## لباس روز عید

یک روز عید، امام حسن و امام حسین علیه‌السلام که کودک بودند، خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمدند و اظهار داشتند:

يا جداه اليوم يوم العيد و قد تزین اولاد العرب بألوان اللباس و لبسوا جدید الثياب و لیس لنا ثوب جدید و قد توجهنا لجنابک عیدیتنا منک، و لا نرید سوی ثياب نلبسها. [۱].

(ای جد بزرگوار! امروز روز عید است و اطفال عرب جامه‌های نو و رنگارنگ پوشیده‌اند و ما جامه‌ی نو نداریم و برای آن خدمت شما آمده‌ایم، تا عیدی خود را از شما دریافت کنیم، و جز لباسی که آن را ببوشیم، چیز دیگری نمی‌خواهیم.)

چون در منزل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لباسی متناسب آن دو بزرگوار نبود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به فکر فرو رفت که تقاضایشان را چگونه پاسخ گوید؟ ناگاه حضرت جبرئیل نازل شد و گفت: ای رسول خدا، از فرزندان پسر چه رنگی را در لباس دوست دارند تا به اذن خدا فراهم شود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رو به حسن کرد و فرمود: چه رنگی را دوست داری؟

امام حسن علیه‌السلام پاسخ داد: اریدها خضراء (من رنگ سبز را دوست دارم)

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رو به حسین علیه‌السلام کرد و فرمود: شما چه رنگی را دوست داری؟

امام حسین علیه‌السلام جواب داد: یا جداه اریدها حمراء (من رنگ سرخ را دوست دارم).



پس از درخواست و تعیین رنگ لباس، با دخالت جبرئیل و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس‌ها فراهم شد. امام حسن علیه‌السلام لباس سبز و امام حسین علیه‌السلام لباس سرخ را پوشیدند و سرگرم بازی شدند. جبرئیل که به رنگ لباس آن عزیزان نگاه کرد، گریست.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: برادرم جبرئیل! در روز عید که روز شادی است، چرا گریه می‌کنی؟ جبرئیل پاسخ داد: (به یاد سرانجام این عزیزان افتادم، که حسن را با زهر مسموم می‌کنند و رنگ بدن او سبزگونه می‌شود. و امروز او رنگ سبز را برگزید. و حسین را با شمشیر شهید می‌کنند که در خون خود می‌غلطد که امروز رنگ سرخ را برای لباس خود انتخاب کرد).

با شنیدن این خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز گریست. و در حدیث دیگری آمده است: امام رضا علیه‌السلام فرمود: عیدی آمد و امام حسن و امام حسین علیه‌السلام لباس نو نداشتند، به مادرشان فاطمه علیهاالسلام گفتند:

یا اماه قد تزینوا صبیان المدینه الا نحن فما لک لا تزیننا بشيء من الثیاب فها نحن عرایا کما ترین. [۲].  
(مادر جان، کودکان مدینه آراسته شده‌اند، جز ما. تو را چه می‌شود که ما را به چیزی از لباس نمی‌آرایی. هم اینک ما برهنه‌ایم، همچنان که می‌بینی.)

حضرت فاطمه علیهاالسلام به آنان فرمود: نور چشمان من! پیراهن‌های شما نزد خیاط است [۳]، انشاء الله تا شب آماده می‌شود. وقتی شب فرا رسید، بچه‌ها دوباره از لباس عید پرسیدند، حضرت فاطمه علیهاالسلام به گریه افتاد و فرمود: هرگاه خیاط بیاید، شما را شادمان می‌کنم. چون شب عید فرارسید کسی بر درب کوبید. حضرت فاطمه علیهاالسلام پرسید: چه کسی درب را می‌کوبد؟ صدا آمد که: خیاط هستم، لباس‌های حسنین را آوردم. وقتی فاطمه درب را گشود، دید مردی با هیبت و وقار دستاری را به او داد و گفت: این لباس عیدی حسنین است و رفت.

وقتی آن را گشودند دیدند، دو جامه و دو شلوار و دو ردا و دو عمامه و دو جفت کفش بچه‌گانه است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز عید به منزل فاطمه علیهاالسلام آمد و بچه‌ها را در لباس‌های نو و فاخری دید. فرمود: دخترم! خیاط را شناختی؟ گفت: نه. فرمود: آن رضوان، خازن بهشت بود، جبرئیل مرا از این جریان آگاه ساخت.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵، ح ۴۵.

۲- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۳۲۵، ح ۷۳ / ۹۱۱.

[۲] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۸۹، ح ۵۲.

۲- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۳۲۳، ح ۷۲ / ۹۱۰.

[۳] قابل ذکر است که این جمله، یک امر عرفی است که پیراهن نزد خیاط است، و چه بسا توریه باشد، که هرگز کذب از ناحیه حضرت زهرا علیهاالسلام تلقی نمی‌شود.

روزی مرد فقیری به آن بزرگوار مراجعه کرد و درخواست کمک نمود. اتفاقاً در آن هنگام امام مجتبی علیه‌السلام پولی در دست نداشت و از طرف دیگر از این که فرد تهیدستی از در خانه‌اش ناامید بر گردد، شرمسار بود، لذا فرمود:

- آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟

- چه کاری؟

- امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار شده است، ولی هنوز کسی به او تسلیت نگفته است، نزد خلیفه می‌روی و با سخنانی که به تو یاد می‌دهم، به وی تسلیت می‌گویی، از این راه به هدف خود می‌رسی.

- چگونه تسلیت بگویم؟

- وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو:

«الحمد لله الذی سترها بجلوسک علی قبرها و لا هتکها بجلوسها علی قبرک.»

(حاصل مضمون آن که: حمد خدا را که اگر دخترت پیش از تو از دنیا رفت و در زیر خاک پنهان شد، زیر سایه‌ی پدر بود، ولی اگر خلیفه پیش از او از دنیا می‌رفت چه بسا دختر تو در بدر می‌شد و ممکن بود مورد هتک حرمت واقع شود).

مرد فقیر به این ترتیب عمل کرد.

این جمله‌های عاطفی در روان خلیفه اثر عمیقی بر جای نهاد و از حزن و اندوه وی کاست و دستور داد جایزه‌ای به وی بدهند.

آنگاه پرسید: «این سخن از آن تو بود؟»

گفت: «نه، حسن بن علی علیه‌السلام آن را به من آموخته است.»

خلیفه گفت: «راست می‌گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شریف القرشی، باقر، حیاة الامام الحسن، ط ۲، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۴ ه ق، ج ۱، ص ۳۰۲.

### منزلت امام حسن نزد پیامبر

طبرانی با سند خود از عمیر بن اسحاق نقل کرده است:

أبوهریره با حسن بن علی علیه‌السلام دیدار کرد و گفت: پیراهن خود را بالا ببر تا جایی را ببوسم که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بوسد. پس شکم خود را آشکار کرد و او بر ناف آن حضرت دست نهاد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المعجم الكبير ۳: ۹۴، ح ۲۷۶۴ و ۲۷۶۵ و در مجمع الزوائد ۹: ۱۷۷، آمده است: امام حسن علیه‌السلام شکم خود را گشود و او آن را بوسید. در روایتی آمده است: ناف آن حضرت را بوسید.

### مذمت اصحاب بخاطر عدم اهتمام به جهاد

به خدا سوگند ما هرگز در مبارزه با مردم شام پشیمانی و تردیدی نداریم، ما اکنون با دشمن با سلامت و صبر می‌جنگیم، پس

سلامت با دشمنی و صبر با ناراحتی مخلوط شده است، و شما آن روز که (در جنگ صفین) همراه ما بودید، دینتان پیشاپیش دنیاتان بود، ولی امروز دنیاتان دین شما را به پشت سر افکنده است، و ما برای شما و شما برای ما بودید، اما اکنون دشمن ما شده اید.

و در برابر دو گروه از کشته شدگان قرار دارید: کشته‌هائی که در صفین بودند و بر آنها می‌گریید، و کشته‌هایی که در نهروان خواستار انتقام آنهاید، گریه‌کننده خوار، و انتقامجو خواستار انتقام است.

و معاویه ما را به کاری می‌خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده‌اید، بر او حمله می‌بریم، و با ضربه‌های شمشیر بر او فرمان می‌رانیم، و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می‌پذیریم و به درخواستش رضایت می‌دهیم. هنوز سخنان امام پایان نیافته بود، که از همه سوی لشکر فریاد برآمد: زنده می‌مانیم، زنده می‌مانیم.

خطبته فی ذم اصحابه لتناقلهم عن الجهاد

اما والله ما ثننا عن قتال اهل الشام ذلّه و لاقله، و لكن كنا نقاتلهم بالسلامة و الصبر، فشييت السلامة بالعداوة، و الصبر بالجزع، و كنتم تتوجهون معنا، و دينكم امام دنياكم، و قد اصبحتم لان و دنياكم امام دينكم، و كنا لكم و كنتم لنا، و قد صرتم اليوم علينا ثم اصبحتم تعدون قتيلين: قتيلا بصفين تبكون عليهم، و قتيلا بالنهروان تطلبون بئارهم، فاما الباكي فخاذل، و اما الطالب فثائر. و ان معاوية قد دعا الي امر ليس فيه عز و لا نصفه، فان اردتم الحياة قبلناه منه و اغضضنا على القذی، و ان اردتم الموت بذلناه في ذات الله، و حاكمناه الى الله فنادی القوم باجمعهم: بل البقية و الحياة.

### مناظره جالب با اصحاب معاویه

در کتاب شریف «بحار الانوار» از «أبی مخنف» [۱] نقل شده که: روزی «عمرو بن عثمان» و «عمرو بن عاص» و «عتبه بن ابی سفیان» و «ولید بن عقبه» و «مغیره بن شعبه» نزد معاویه بن ابی سفیان آمدند و اظهار داشتند:

«دستور بده که حسن بن علی را در حضور تو آورند تا این که ما با او مناظره کنیم و خلافت تو را اثبات و خلافت پدرش علی را با دلائل قوی، غیر شرعی و مردود اعلام نماییم و اخباری که در مذمت علی بن ابیطالب می‌دانیم به او بگوئیم و آنگاه در حضور حسن بن علی و اهل مجلس، علی را سب [۲] کنیم. بدین طریق از عظمت حسن کاسته خواهد شد و اگر بعضی از نادانان او را سزاوار خلافت می‌دانند و تو را غاصب حق او می‌شمارند از عقیده‌ی خویش منصرف خواهند شد.»

معاویه گفت: «از این تقاضا بگذرید و هرگز به طرف حریم او پا دراز نکنید زیرا اگر او را در جلسه‌ی عمومی دعوت نمایم و به او اجازه سخن دهم، من و شما را قطعاً مفتضح و رسوا خواهد نمود و به عکس آنچه شما خیال کرده‌اید، محبت خود را زیادتر در قلوب مردم جایگزین خواهد کرد.»

آنها گفتند: «چطور ممکن است او به تنهایی بر ما پنج نفر که همگی از خطبای آل امیه می‌باشیم غلبه کند و با این که ما به حق سخن می‌گوییم و او بر باطل. و اکنون که چنین گمانی را در حق ما روا داشتی، حتماً باید امر به احضار او نمایی تا این که ما غلبه‌ی خویش را بر او، به خلیفه و تمام اهل مجلس ثابت کنیم.»

معاویه گفت: «بسیار خوب! من او را احضار می‌کنم، لکن مطمئنم که این جلسه یقیناً بر ضرر ما تمام خواهد شد.»

پس معاویه شخصی را حضور امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرستاد. پیغام داد که: «امروز بعضی از بزرگان در مجلس من شرکت نموده‌اند. مناسب است، شما هم در جلسه‌ی ما شرکت فرموده و همگان را به فیض حضور خویش مستفیض فرمایید.»

حضرت علیه‌السلام به فوریت لباس عزت در بر نمود و این دعا را خواند و از منزل بیرون آمد:

«اللهم انی اعوذ بک من شرورهم و استعین بک یا ارحم الراحمین.»

و چون وارد مجلس گردید معاویه از او استقبال کرد و حضرت را در کنار خویش نشانید و عرض کرد:

«این گروه که از آل امیه می‌باشند، میل دارند در موضوعاتی با شما مباحثه نمایند. از جمله ادعاهای آنان این است که می‌گویند به تحریک پدر تو، عثمان را مظلومانه کشتند و پس از کشته شدنش، تا سه روز نگذاشتند بدن او را بردارند و به این هم اکتفا نکردند و نگذاشتند بدن آن مظلوم را در قبرستان مسلمانها دفن نمایند و لذا او را در قبرستان یهودی‌ها مدفون ساختند، چنان که ملاحظه می‌فرمایید. ولکن عظمت من مانع تو نشود که سخنان آنها را به نحو حقیقت جوابی نگویی.»

حضرت علیه‌السلام فرمودند: «اولا من از موضوع جلسه خبر نداشتم و الا جمعی از آل هاشم را به همراه خویش می‌آوردم و ثانيا قبل از بحث باید به یک شرط پایبند شوند و آن این است که اکنون که این جمعیت می‌خواهند با من تنها مناظره نمایند ابتدا من به سخنان آنها کاملا گوش می‌دهم و منتظر می‌مانم تا هر چه و از هر باب که می‌خواهند سخن بگویند، لکن چون نوبت سخن به من رسید کسی از مجلس بیرون نرود و کسی در میان سخنان من تکلم نکند. آیا این شرایط را قبول دارند؟»

معاویه از طرف آنها، شروط را قبول نمود و اول آنها شروع به مباحثه نمودند.

عمرو بن عثمان گفت: «سخن من این است که عثمان بدون جرم و گناه کشته می‌شود و یکی از قاتلین او که حسن بن علی است تا به امروز زنده می‌ماند و در کمال آزادی در مجلسی که بزرگان از آل امیه نشسته‌اند حاضر می‌شود و کسی متعرض او نمی‌شود. ای اهل مجلس! ما نه تنها خون عثمان را از حسن بن علی مطالبه می‌کنیم، بلکه تمام خون‌هایی که پدرش علی نیز در جنگ بدر و جنگ‌های دیگر از پدران ما بر روی زمین ریخته است را از او مؤاخذه می‌نماییم. بدین جهت کشتن او از برای ما به حکم شرع و از باب این که ما، ولی دم آنها می‌باشیم هیچ اشکالی ندارد و فقط باید حاکم وقت و سلطان مسلمین، معاویه که در مجلس شرف حضور دارند اجازه فرمایند تا این که حسن بن علی را در عوض آن خون‌های به ناحق ریخته قصاص نمائیم.»

عمرو بن عاص گفت: «خود حسن بن علی می‌داند که پدرش علی، ابابکر را زهر داد و شهید کرد و پس از آن «ابولؤلؤ» آن مرد عجمی را تحریک کرد تا این که شکم خلیفه‌ی دوم (عمر) را درهم درید و سپس تحریک به قتل عثمان نمود، بطوری که پس از سه روز محاصره، عاقبت در حضور زن و فرزندانش، تشنه و گرسنه او را کشتند و لذا اگر امروز، خلیفه‌ی مسلمین، معاویه، اجازه دهند تا ما او را در عوض آن خونها که پدرش ریخته قصاص کنیم، حکم به عدالت و دادگستری نموده است و تو ای حسن بن علی، عقل و تدبیر کافی برای سلطنت و خلافت مسلمین نداری و نخواهی داشت. چنان که خود، چون به این موضوع واقف بودی خلافت را به اهلش که معاویه باشد واگذار نمودی و این را هم بدان که آن شرایطی که در صلح نامه قید نمودی که یکی از آنها سب نکردن علی باشد، هرگز ما به آن عمل نخواهیم کرد، چنان که خود معاویه هم در منبر اول خود، این مطلب را تذکر داد که من هرگز به مضمون صلح‌نامه‌ی حسن، عمل نخواهم کرد و صلح نامه زیر پاهای من است و همانطور که جناب معاویه در حضور تمام مردم در بالای منبر، سب علی را کرد، من هم در این مجلس علی را سب می‌کنم.»

آنگاه شروع به سب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام کرد و سپس نشست.

عتبه بن ابی سفیان گفت: «ای حسن بن علی! پدرت بدترین خلق خدا بر روی زمین است و لذا این همه خونها را بر روی زمین ریخت، که سرآمد آنها خون عثمان مظلوم بود و لذا اگر ما، در همین مجلس با اجازه‌ی معاویه خون تو را بریزیم، ابدا گناهی نکرده‌ایم، بلکه ثواب برده و مأجور هم می‌باشیم. زیرا قصاص نمودن، یکی از دستوراتی است که خداوند در قرآن مجید به آن اشاره فرموده است.»

آنگاه ولید بن عقبه گفت: «با این که عثمان، خوب دامادی بود از برای شما [۳] و کوچکترین پرونده‌ی خلافتی از برای او نبود، پدرت به جهت حرصی که به این دنیای فانی داشت، مردم نادان را تحریک نمود تا اینکه او را کشتند و آنگاه خلافت را در قبضه‌ی

قدرت خویش در آورد و لکن خداوند برانگیخت مثل معاویه را تا این که با قدرت تمام با او نبرد نماید و خلافت را از او بگیرد و به سر شما مصیبت از هر طرف حمله‌ور گردد چنانچه ملاحظه می‌کنید.»

سپس مغیره بن شعبه گفت: «پدرت علی، نه فقط ابابکر و عمر و عثمان را شهید کرد، بلکه درصدد قتل پیغمبر هم بود و لکن خداوند متعال او را حفظ کرد و الا قطعاً پیامبر هم شهید می‌شد. شما می‌خواستید نبوت و سلطنت را در یک خانواده جمع کنید و لکن خداوند نخواست و لذا سلطنت را از شما گرفت و امروز که معاویه بر سریر سلطنت و خلافت نشسته است، سزاوار است که امر کند تو و برادرت حسین را در عوض آن خونهایی که پدرت به ناحق بر روی زمین ریخته است قصاص نماید.»

سخنان آن پنج نفر تمام شد [۴] و چون نوبت سخن به امام مجتبی علیه‌السلام رسید، آن جناب در کمال فصاحت و بلاغت و بدون خوف و هراس فرمود:

الحمد لله الذی هدی اولکم باولنا و آخرکم بآخرنا و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و سلم.  
سپس رو به معاویه کرد و فرمود:

«تمام این سخنان را من از ناحیه‌ی شما می‌بینم. زیرا اگر تو اجازه نمی‌دادی یا راضی نبودی، کسی جرأت نمی‌کرد تا در حضور تو، پدرم علی را سب گوید و لذا صلاح چنان می‌بینم که ابتدا، نواقص و مذمتی که درباره‌ی تو و پدرت ابوسفیان از پیغمبر اکرم به ما رسیده است را عنوان کنم و نیز فضائلی که درباره‌ی پدرم علی ثابت است تذکر دهم و آنگاه در جواب اصحاب تو، شروع به سخن خواهم کرد.

اما فضائل پدرم: به اتفاق تمام مسلمین، پدرم اول مردی بود که دست بیعت به پیامبر داد و او تا آخر عمر در زیر پرچم دین بود و از پیامبر حمایت کرد، در حالی که تو و پدرت کافر بودید و از مرام بت پرستی و شرک حمایت می‌نمودید.

دیگر آن که چون پیغمبر اکرم دید، دیگر امکان ماندن در مکه برایش فراهم نیست، شبانه از مکه به مدینه هجرت کرد و برای این که مشرکین را مشغول سازد، پدرم علی را در جای خود خوابانید و با فداکاری پدرم، پیامبر به سلامت جان خویش را از دست کفار نجات داد و اگر آن شب پدرم آن جان نثاری را ننموده بود، هرگز جان پیامبر حفظ نمی‌شد.

دیگر آن که در جنگ بدر، پدرم اول کسی بود که قدم در میدان نبرد با کفار نهاد و اول خونی که از کفار به روی زمین ریخته شد به شمشیر پدرم علی بود و آن روز تو و پدرت در صف کفار شرکت داشتید و به جنگ پیغمبر اکرم و مسلمین آمده بودید.

دیگر آن که در روز جنگ احد که تمام مسلمین فرار کردند، پدرم با این که نود زخم کاری بر بدنش وارد آمده بود، در جلوی پیامبر ایستاده بود و از آن وجود مبارک با تمام وجود دفاع می‌کرد و اگر در آن روز جان نثاری پدرم نبود هرگز حفظ جان پیامبر نمی‌شد و آن روز پدرت ابوسفیان «هبل» که بت بزرگ شما بود و او را می‌پرستید بر روی شتر بسته بود و مردم را تحریک به جنگ با پیامبر می‌نمود و دستور شعار «اعل هبل» می‌داد [۵].

دیگر آن که در جنگ «بنی قریظه» و «بنی نضیر» پیغمبر اکرم روز اول پرچم اسلام را به دست «سعد بن معاذ» داد و او را به میدان جنگ فرستاد و پس از ساعتی بدن او را مجروح از میدان آوردند و در روز بعد پرچم را به دست ابوبکر، عمر و عثمان داد و ایشان را به میدان فرستاد ولی ایشان بدون جنگ برگشتند در حالی که بدنشان از ترس می‌لرزید و عمر گفت: «یا رسول الله! مردمی که غرق در زره پولادین می‌باشند و در شجاعت معروف هستند در میدان جنگ شرکت می‌کنند، لذا نبرد با آنها اصلاح صلاح نیست و قطعاً کسی در نبرد بر ایشان فائق نخواهد آمد.»

سخنان عمر، پیامبر را برآشفت. پس حضرت فرمود:

«لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، کرار غیر فرار، لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیة.» [۶].

چون مردم این گونه سخنان و فضائل را از پیامبر شنیدند، به امید این که شاید این خصال و فضائل درباره‌ی آنها باشد، شب را به

بیداری بسر بردند و صبح زود به گرد خیمه‌ی پیامبر صف کشیدند تا این که ببینند چه کسی مشمول چنین فضائل و مناقبی خواهد گردید؛ تا این که چون آفتاب به نور خود دشت و صحرا را روشن نمود، ناگاه دیدند خورشید جمال حضرت خاتم النبیین هم از افق خیمه طلوع کرد و به مردمی که در گرد خیمه صف بسته بودند توجهی نمود و فرمود:

«چطور علی، پسر عم خود را در بین شما نمی‌بینم؟»

عرض کردند: «او به چشم درد سختی مبتلا گردیده است.»

فرمود: «بروید و دست او را بگرفته و به حضور من آورید.»

چون او را حضور پیامبر آوردند، آب دهان به چشمان پدرم علی کشید و بالفور چشم‌های پدرم شفا یافت و پیامبر او را روانه میدان کرد و طولی نکشید که لشکر کفار را شکست داد و منهزم نمود که از جمله‌ی فراری‌ها خود تو، ای معاویه، بودی و چون پدرم حضور پیامبر مشرف شد و مژده‌ی فتح را داد، حضرت لبخندی زدند و فرمودند:

«اسلامی که پشتیبان او تو باشی، همه وقت عزیز است.»

دیگر آن که چون پیامبر عازم جنگ تبوک شد، و از آنجا که جمعی از منافقین از شرکت در جنگ تخلف ورزیدند، به منظور اینکه چون مدینه خلوت شود، نسبت به حرم پیامبر اهانت نمایند و دست به خرابکاری بزنند، لذا پدرم علی از طرف پیامبر در مدینه جانشین حضرت شد. منافقین برای این که شاید بتوانند پدرم را از مدینه بیرون کنند تا مقصود خویش را عملی نمایند به او گفتند: «نمی‌دانیم که پیامبر چه کدورتی از تو به دل گرفته است که دیگر حاضر نیست، شما را با خود همراه سازد.»

لکن چون پدرم این موضوع را حضورا به پیامبر اکرم تذکر داد، آن جناب فرمودند:

«یا علی! انت وصیی و خلیفتی فی أهلی.» [۷].

سپس رو به مردم مدینه کرد و فرمود:

«ایها الناس! من اطاع علیا فقد اطاعنی و من احب علیا فقد احبنی.» [۸].

دیگر آن که تو خود در مرض الموت پیامبر در بالین آن حضرت حاضر بودی که آن جناب شروع کرد به گریه کردن و اشک ریختن. چون پدرم سبب گریه‌ی او را پرسید، فرمود:

«می‌دانم که دلها از بغض و عداوت تو پر است و انتظار آن را می‌برند که من از دنیا بروم و با تو شروع به دشمنی و ابراز مخالفت نمایند.»

پدرم عرض کرد: «یا رسول الله! شما متأثر نباشید. من هر چه در راه دین بر سرم آید - برای حفظ کیان اسلام - صبر خواهم کرد.»

دیگر آن که پیغمبر اکرم درباره‌ی پدرم علی و اولاد او فرمودند:

«انما مثل اهل بیتی فیکم کسفینه نوح؛ من دخل فیها نجی و من تخلف عنها غرق.» [۹].

اما آنچه درباره‌ی مذمت تو و پدرت ابوسفیان رسیده است آن که: در جنگ احزاب، پیغمبر اکرم روزی در سایه‌ی خیمه‌ی خود نشسته بودند. دیدند پدرت ابوسفیان سوار بر شتری است و تو مهار شتر را گرفته و می‌کشی و برادرت «عتبه» که در مجلس حاضر است، مهار شتر را از عقب، هدایت می‌کند و می‌راند. چون پیامبر این منظره را مشاهده کردند، فرمودند:

«اللهم العن الراكب و السائق و القائد.»

یعنی «خداوند! ابوسفیان که سوار است و معاویه که شتر را به دنبال خود می‌کشد و عتبه که شتر را می‌راند، هر سه نفرشان را لعنت کن!.»

و اتفاقا اکثر حضار مجلس ما، آنجا حاضر بودند و این سخن را از پیامبر درباره‌ی شما شنیدند. بنابراین خانواده‌ای که مورد لعن پیغمبر اکرم بوده‌اند با خانواده‌ای که مورد مدح و ستایش آن حضرت بوده‌اند، بلکه به منزله‌ی جان پیامبر بوده‌اند مبارزه و مناظره

نمی‌کنند.

دیگر آن که چون در فتح مکه معظمه، عباس عموی پدرت پیامبر، ابوسفیان را در ردیف خود سوار کرد و مخفیانه - برای حفظ جانش - او را به حضور پیامبر اکرم آورد، پدرت به او گفت: «آیا باید اسلام اختیار کنم؟»  
عباس گفت: «چاره‌ای نداری جز آن که اسلام اختیار کنی و الا کشته خواهی شد.»  
پدرت گفت: «اگر مسلمان شوم با «هبل» چه کنم که مدت هفتاد سال او را پرستیده‌ام؟»  
عباس فرمود: «بر او تغوط [۱۰] کن.»  
پس او از روی ترس و به زبان اظهار، اسلام نمود.

پس تو فرزند کسی هستی که به اقرار خودش هفتاد سال بت پرستیده و من فرزند کسی هستم که حتی به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن، کافر به خدا نبوده است.

دیگر آن که چون پیغمبر اکرم خالد بن ولید را فرستاد تا از طایفه‌ی «بنی خزیمه» زکات بگیرد و او به واسطه‌ی دشمنی که با آنها داشت، بسیاری از مردان و زنان و کودکان ایشان را بکشت. چون این خبر به پیغمبر اکرم رسید، بسیار ناراحت شده و نماینده‌ی خود را در عقب تو فرستاد. تو در آن هنگام مشغول خوردن غذا بودی و گفتی: «به آن جناب بگوئید معاویه فعلا بر سر سفره‌ی غذاست. الساعه غذا می‌خورد و شرفیاب می‌شود.»

فرستاده، چون این خبر را به پیامبر اکرم رسانید، آن حضرت برآشفته و فرمود: «زود به معاویه بگوئید بیاید چرا که امر لازمی با او دارم.»

باز فرستاده‌ی پیامبر نزد تو آمد ولی تو همچنان مشغول خوردن غذا بودی و باز اجابت دعوت پیامبر را ننمودی، چون این عمل سه مرتبه بین تو و آن حضرت تکرار شد و حضور آن جناب نیامدی، پیامبر درباره‌ی تو نفرین کرده و فرمود:  
«اللهم لا تشیع بطنه.»

یعنی «خداوند! هرگز شکم او را سیر مگردان.»

و تو خود بارها در حضور اغلب این مردم که در مجلس حاضرند گفته‌ای: «من به نفرین پیامبر مبتلا شده‌ام و لذا هر چه غذا می‌خورم سیر نمی‌شوم؛ حتی گاهی چانه‌ام به درد می‌آید ولی باز میل به غذا دارم.» [۱۱].

پس کسی که مشمول نفرین پیغمبر اکرم است با نور دیده‌ی او (حسن) که فرزند دل‌بند زهرا است طرف نمی‌شود.  
معاویه عرض کرد: «خدا شاهد است من راضی نبودم شما را در این مجلس بطلم و لذا تقاضا دارم بیش از این متعرض من نشوید و هتک احترام مرا در نزد مردم و اهل مجلس ننمایید.»

پس حضرت در مورد معاویه به همین مقدار اکتفا کرد و آنگاه فرمود: «اما مذمت اصحاب تو ای معاویه!» و رو به جانب عمرو بن عثمان کرده و فرمود:

«عجب است از تو که در بلاهت [۱۲] و حماقت معروف جهانی و در بلاهت، نزد مردم ضرب المثل می‌باشی مع ذلک برای مباحثه با من حاضر شده‌ای! تو روزی که محب ما بودی، محب تو نفعی از برای ما نداشت و امروز که دشمن ما گشته‌ای، از تو ضرری به ما متوجه نیست و مثل تو مثل پشه‌ای است که بر روی درخت خرما نشسته بود و چون می‌خواست برخیزد، به درخت خرما گفت: «خود را محکم نگاه دار که از باد شه‌پرهای من در وقت پرواز از ریشه کنده نشوی!» درخت خرما با خنده به او گفت: «من اصلا ملتفت و آگاه نشدم که تو چه موقع بر روی من نشستی تا این که امروز که می‌خواهی بروی بفهمم.»

پس تو ای عمرو بن عثمان! با من دوست یا دشمن باشی اثری ندار و اما این که می‌گویی پدرم علی در روز جنگ بدر هفده نفر از شما را کشت؛ هفده نفر که چیزی نیست، پدرم در یک روز هفتصد نفر یهودی را از دم شمشیر گذرانید و اگر پدر من خون پدران

کافر شما و یهودی‌ها را نمی‌ریخت و پرچم اسلام به اهتزاز در نمی‌آمد، شما امروز نمی‌توانستید در زیر آن پرچم میدان داری نمائید و بتوانید با پسر آن کسی که پرچم اسلام به سبب زحمات طاقت فرسای او برافراشته شده مباحثه کنید و او را در مجلس شوم خود اهانت نمایید.

و اما این را هم بدان که خلافت را شما از ما گرفتید و این موضوع در عالم بی‌سابقه نیست. بلکه در اغلب زمانها، خلفای جور و کفر، حق مردان دین را غصب کردند و آنها را خانه نشین نمودند و آخرالامر آنها را مظلومانه کشتند و یا به زندان بلا انداختند. مگر خود شما از پیغمبر اکرم نشنیدید که فرمود: «روزی در خواب دیدم، بوزینه‌های زیادی از منبر من بالا رفته و مشغول جست و خیزند، پس در کمال تأثر از خواب بیدار شدم. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «خداوند می‌فرماید: در حدود هزار ماه منبر تو را آلامیه غصب خواهند کرد و چون عدد آنها به سی نفر برسد بر مردم استیلاء [۱۳] پیدا کنند و اموال مردم را به غصب، تصرف نمایند.»

پیغمبر اکرم از این موضوع بسیار متأثر گردید. پس خداوند برای تسلیت خاطر او سوره‌ی قدر را فرستاد که:

«دل غمگین مکن، اگر هزار ماه سلطنت را آلامیه برابند در عوض، یک شب را برای تو به نام شب قدر قرار دادیم که از برای تو و امت تو از هزار ماهی که بنی‌امیه سلطنت و خلافت را از اهل بیت تو غصب می‌کنند بهتر است.»

بنابراین، مسأله‌ی غصب خلافت را (که اکنون در دست شماست) خداوند به رسولش خبر داده و پیغمبرش را تسلیت و دل‌داری به سوره‌ی قدر داد و ما هم در صبر و تسلیت به آن جناب اقتدا می‌کنیم.»

آنگاه حضرت متوجه‌ی عمرو بن عاص شد و فرمود:

«تو پسر آن کسی هستی که پیغمبر اسلام را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: «چون محمد از دنیا برود درب خانه‌اش بسته می‌شود. چون اولاد ذکور ندارد.» پس خداوند در مذمت پدرت «عاص» این آیه را فرستاد: «ان شائکک هو الأبتیر» [۱۴].

یعنی «به تحقیق «عاص بن وائل» که تو را سرزنش می‌کند به نداشتن اولاد ذکور، خودش ابتر و دنباله بریده و بلاعقب است. زیرا نسل تو یا رسول الله به واسطه‌ی دخترت زهرا تا قیامت پابرجاست و این عاص بن وائل است که بی‌نشان و ابتر خواهد شد.» این هویت پدرت عاص بود. اما اکنون از هویت مادرت سخن می‌گوییم.

مادر تو از زنان معروفه در زنا بوده و لذا چون تو را زایید، پنج نفر بر سر تو مرافعه داشتند و هریک می‌گفت این طفل از آن من است و چون حال تو را از مادرت پرسیدند، گفت: «من نمی‌دانم این طفل از چه کسی است؛ فقط می‌دانم که ابوسفیان، ولید بن مغیره، عثمان بن حارث، نصر بن حارث و عاص بن وائل همگی در این طفل شریک می‌باشند.

آخرالامر عاص بر آنها غالب آمد و تو را به خود نسبت داد. پس تو علاوه بر اینکه قطعاً ولدالزنا هستی؛ پدرت نیز معلوم نیست، و لذا سزاوار نیست مثل تویی با مثل من که پدری چون علی و مادری مثل فاطمه دارم طرف صحبت شوی.

آری، اکنون ادعای اسلام می‌کنی ولی سابقاً دشمن پیامبر بودی. تو همان کسی هستی که هفتاد بیت شعر در هجو پیامبر گفتی و چون آن جناب از این موضوع باخبر شد دست به درگاه الهی بلند کرد و فرمود:

اللهم العن عمرو بن عاص بكل بیت شعر لعنه.

پس تو مشمول هفتاد لعن پیامبر بوده‌ای و کسی که مورد لعن آن حضرت باشد، تعجبی ندارد که با پسر پیامبر حسن و با داماد پیامبر، علی دشمنی نماید.»

آنگاه رو به جانب ولید بن عقبه کرد و فرمود:

«از تو تعجبی نیست که سب علی کنی زیرا او به تو هشتاد تازیانه حد شراب زده و در جنگ بدر به سخت‌ترین وضعی، پدرت را



کشته و تو آن کسی هستی که خداوند در کلام مجیدش به فسق تو خبر داده است. زیرا همه‌ی اهل مجلس می‌دانند که این آیه در مذمت تو وارد شده است:

ان جاء کم فاسق ببناء فبینوا أن تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین. [۱۵].

و نیز درباره‌ی ایمان پدر من و فسق تو این آیه‌ی شریفه نازل شده است:

«افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لایستون.» [۱۶].

ولید! تو در این مجلس اظهار شجاعت می‌کنی لکن تو مردی ترسو و بزدل هستی. اگر تو مرد شجاعی می‌بودی در فلان روز که وارد خانه‌ی خود شدی و دیدی فلان کس با عیال تو مشغول زنا است؛ می‌بایست او را می‌کشتی، چرا که هیچ‌گونه مسؤولیتی شرعا و عرفا نداشتی. پس چرا از ترس خود آن موضوع ننگ آور را ندیده انگاشتی تا آن که او بار دیگر به سراغ عیال تو بیاید و هتک حرمت ناموس تو کند؟!»

آنگاه حضرت نظر به جانب عتبه بن ابی‌سفیان نموده و فرمود: «ای عتبه! تو در چنین مجلسی که برادرت معاویه هم حضور دارد به دروغ می‌گویی پدر من علی، عثمان را کشت و حال آن که خود معاویه و اغلب اهل مجلس کشتگان عثمان را می‌شناسند، زیرا اغلب مسلمانان چون از خلافت او ناراضی بودند، اقدام بر قتل او نمودند و چون آب را از او منع کردند، پدرم به توسط من چند مشک آب از برای او فرستاد تا تشنه کشته نشود و همان‌هایی که او را کشتند، نگذاشتند او را در قبرستان مسلمین به خاک سپارند. ای عتبه! تو چه قدر به احکام خدا و قرآن جاهل می‌باشی که می‌گویی در عوض آن که علی، عثمان را کشت، ما باید خون حسن بن علی را بریزیم! آیا در قرآن شریف یا از طرف پیامبر اکرم اشاره به چنین حکمی شده که هرگاه پدر، کسی را بکشد، فرزند او را در عوض قصاص کنند! و بنابر قول تو باید تمام فرزندان علی در مقابل خون عثمان کشته شوند، زیرا من خصوصیتی ندارم که به تنهایی به جای پدرم قصاص شوم ولی آیا تا به حال کسی شنیده است که در عوض یک نفر، چند نفر قصاص شوند؟! پس بهتر آن است که لب فروبندی و بیش از این اهل مجلس را به جهل و نادانی خود متوجه نسازی.»

آنگاه رو به جانب مغیره بن شعبه نمود و فرمود:

«تو آن کسی هستی که زنای محصنه [۱۷] مرتکب گشتی و عثمان در اثر نسبتی که با تو داشت، حد زنا را بر تو جاری نکرد و هر روزی که حکومت اسلامی به دست اهلش افتاد، باید تو را فوراً به قتل رساند، زیرا خون تو به حکم شارع مقدس اسلام، مباح و هدر است. ای مغیره! تو در اثر خبث سریره‌ای که داشتی، با اینکه فضائل مادرم زهرا را مکرر از پیغمبر اکرم شنیده بودی، با این وجود در روزی که معاندین، به خانه‌ی مادرم ریختند تا پدرم را به قهر برای بیعت با ابی‌بکر ببرند و مادرم برخاست تا از شوهرش که پیامبر سفارش او را کرده بود دفاع نماید، تو جلوی مادرم را سد کردی و به قدری تازیانه بر بدن مادرم زدی که بدن آن مظلومه از ضرب تازیانه‌ی تو خون آلوده گشت. پس کسی که با پاره‌ی تن پیامبر چنین معامله‌ای نماید، آیا جای آن هست که با فرزند او دشمنی نکند و در اذیت کردن او کوتاهی نماید؟»

چون حضرت از پاسخ همگان فراغت یافت و به هر یک به نحوی وافی پاسخ داد، رو به جانب معاویه کرد و فرمود:

«به خدا قسم آیه شریفه‌ی:

«الخیثات للخیثین و الخیثون للخیثات» [۱۸].

درباره‌ی تو و اصحاب تو می‌باشد و آیه‌ی شریفه‌ی:

«و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات، اولئک مبرؤون مما یقولون. لهم مغفرة و رزق کریم.» [۱۹].

درباره‌ی پدرم علی و شیعیان او نازل گردیده است.»

چون سخنان آن حضرت خاتمه یافت از مجلس برخاست و به طرف منزل حرکت کرد در حالی که نگاه‌های تحسین آمیز اهل

مجلس، حضرتش را بدرقه می‌کرد.

معاویه که رنگ باخته بود با نگرانی و اضطراب رو به اصحاب کرده و گفت:

«به خدا سوگند! از سخنان حسن بن علی عالم به نظرم تیره و تار شده و من یقین داشتم که شما از عهده‌ی مبارزه و مباحثه با او بر نمی‌آید زیرا آنان علم و فصاحت و شجاعت را از یکدیگر به ارث برده‌اند و هرگز محکوم نمی‌شوند.» [۲۰].

[۱] ابی‌مخنف گوید: «هنوز در اسلام جلسه‌ی مباحثه‌ای مهم‌تر و پر آشوب‌تر از مناظره‌ی امام حسن مجتبی (ع) با اصحاب معاویه اتفاق نیفتاده است.

[۲] دشنام دادن.

[۳] عثمان دوبار به دامادی پیامبر (ص) نائل آمد. یک بار با رقیه ازدواج کرد و چون او بر اثر بیماری در روز فتح بدر، وفات نمود با دختر دیگر پیامبر به نام ام‌کلثوم ازدواج کرد. این دو دختر در واقع از شوهر قبلی خدیجه بودند.

[۴] با دقت در سخنان اصحاب معاویه درمی‌یابیم که ایشان با نقشی از پیش تعیین شده هدفی جز جرم تراشی برای امیرالمؤمنین علی (ع) نداشتند.

[۵] «بر یا باد هبل».

[۶] «همانا فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. پیوسته حمله کند و بازنگردد تا این که خداوند پیروزی را نصیب او نماید».

[۷] «ای علی! تو وصی و جانشین پس از من هستی».

[۸] «ای مردم! هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است».

[۹] «همانا اهل بیت من، در میان شما، بسان کشتی نوح است، هر که در آن درآید نجات یابد و متخلف غرق خواهد شد».

[۱۰] مدفوع.

[۱۱] پس از نفرین پیامبر (ص) پرخوری معاویه در لغت عرب ضرب المثل شد.

شاعری در مورد پرخوری دوستش چنین گفته است:

«و صاحب لی بطنه کالهاویه

کأن فی أمعائه المعایه»

یعنی «رفیقی دارم که شکمش همه چیز را می‌بلعد، گویا در شکم او معاویه‌ای مخفی شده است».

[۱۲] کودنی.

[۱۳] رست یافتن.

[۱۴] سوره‌ی کوثر، آیه‌ی ۳.

[۱۵] «هرگاه فاسقی برای شما خبری آورد (بلافاصله قبول نکنید بلکه ابتدا در مورد درستی یا نادرستی آن مطلب) تحقیق کنید تا مبادا به قومی، از روی نادانی گمان نادرست برید و سرانجام بر این عمل خود پشیمان شوید.» (سوره‌ی حجرات، آیه ۶).

[۱۶] «آیا مؤمن (علی (ع)) و فاسق (ولید بن عقبه) یکسانند؟ نه هرگز یکسان نیستند.» (سوره‌ی سجده، آیه ۱۸).

[۱۷] اگر مردی که زن دارد یا زنی که شوهر دارد زنا کند، آن را زنا‌ی محصنه گویند.

[۱۸] «زنان بدسرشت و خبیث به دست مردان خبیث و مردان خبیث دست زنان خبیث دچار می‌شوند.» (سوره‌ی نور، آیه ۲۶).

[۱۹] «زنان پاک طینت از آن مردان پاک و مردان پاک سرشت از آن زنان پاک سرشت‌اند. ایشان از سخنان ناروایی که در حقشان

گفته می‌شود به دورند. برای ایشان است مغفرت و رزقی کریم.» (سوره‌ی نور، آیه ۲۶).

[۲۰] نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۸۳.

### مناظره نزد معاویه در فضیلت علی(ع)

نزد معاویه، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و عتبۀ بن ابی سفیان و ولید بن عقبۀ بن ابی معیط و مغیرۀ بن ابی شعبه گرد آمده بودند، و همه یک هدف داشتند (و آن تضعیف آن حضرت بود).

عمرو بن عاص به معاویه گفت: چرا نزد حسن بن علی نمی فرستی زیرا او روش پدرش را زنده کرده و مردم زیادی گرد او جمع شده اند، دستور می دهد و اطاعت می شود، و سخن می گوید و پذیرفته می گردد، و این دو امر او را به مقامات بالاتری می رساند، اگر نزد او بفرستی ما او و پدرش را تضعیف کرده و به او و پدرش ناسزا گوئیم، و از ارزش او و پدرش بکاهیم، تا آنجا که او گفتار ما را بپذیرد.

معاویه گفت: می ترسم بر شما اموری را بیاویزد که ننگ آن تا زمان مرگتان باقی بماند، سوگند به خدا هر گاه او را دیدم دیدارش را ناپسند شمردم و از او هراسیدم، و اگر نزد او بفرستم میان شما به انصاف رفتار می کنم.

آن گاه نزد آن حضرت فرستاد، هنگامیکه فرستاده نزد ایشان آمد گفت: معاویه تو را می خواند، امام فرمود: نزد او چه کسانی هستند؟

فرستاده گفت: نزد او این افراد هستند - و نام آنان را برد -، امام فرمود: آنان را چه شده است، چرا سقف بر سرشان فرو نمی ریزد، و عذاب الهی از جائی که گمان نمی کنند بر سرشان وارد نمی شود.

هنگامی که نزد معاویه رسید او از امام بسیار استقبال کرده و با ایشان مصافحه نمود، معاویه گفت: این گروه گفتارم را عمل نکرده و نزد تو فرستادند، تا از تو اقرار گیرند که عثمان مظلوم کشته شده است، و اینکه پدرت او را کشته است، گفتارشان را بشنو آنگاه بمانند کلامشان پاسخشان را بگو، وجود من تو را از سخن گفتن باز ندارد.

امام فرمود: سبحان الله، خانه خانه تو و اجازه در آن از توست، سوگند به خدا اگر به آنان پاسخ دهم از ناسزاگوئی به تو حیا می کنم، و اگر آنان بر اراده تو غالب گردیدند، از ضعف تو حیا و شرم دارم، به کدامیک اقرار داشته و از کدامیک معذرت می خواهی، و اگر گردهمائی آنان را می دانستم به عده آنان از بنی هاشم می آوردم، چه آنکه وجود من به تنهایی برای آنان ترسناکتر است از وجود همگی آنان برای من، خداوند امروز و روزهای دیگر سرپرست من خواهد بود، دستور ده تا بگویند، می شنوم، و نیرو و توانی جز به اراده خداوند نیست.

آنگاه همگی آنان سخن گفتند و تمامی کلامشان ناسزاگوئی به علی علیه السلام بود، آنگاه ساکت شدند، امام علیه السلام به سخن گفتن پرداخت و فرمود:

سپاس خدای را که پیشینیان شما را به پیشینیان ما و غیر آنان را به دیگران از ما هدایت فرمود، و درود خدا بر جد من محمد و خاندان او باد، سخنم را بشنوید و در آن بیندیشید، و ای معاویه به تو آغاز می کنم، ای معاویه سوگند به خدا آنان به من ناسزا نگفته بلکه تو ناسزا گفتی، و آنان مرا شماتت نمودند بلکه تو مرا شماتت کردی، و این عملها از تو انجام گرفت، و این به خاطر ناسزاگوئی و عقیده زشت و تجاوزگری و دشمنی و حسادت تو بر ما و دشمنی ات بر محمد صلی الله علیه و آله می باشد که در گذشته و حال وجود دارد.

و سوگند به خدا اگر من و ایشان در مسجد پیامبر حضور داشته باشیم و اطراف ما مهاجرین و انصار قرار داشتند، آنان قادر به بیان چنین مطالبی نبوده و جرأت ذکر این گفتارها را نداشتند.

ای گروهی که در اینجا جمع شده و بر علیه من متحد گردیده اید بشنوید، و حقی که به آن آگاهید را کتمان نکنید، و اگر سخن

باطلی را گفتم آن را تصدیق ننمائید، و ای معاویه از تو شروع می کنم، و کمتر از آن چه باید بگویم را در مورد تو بیان می دارم. شما را به خدا سوگند آیا می دانید مردی را که به او دشنام دادید به دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز گزارده و تو هر دوی آنها را دیده ای، در حالیکه تو در گمراهی بوده و لات و عزی را می پرستیدی، و او دو بار بیعت کرد، یعنی بیعت رضوان و بیعت فتح، در حالیکه تو ای معاویه به بیعت اولی کافر و بیعت دومی را شکستی.

آنگاه فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید آنچه می گویم حق است، او شما را در حالیکه با پیامبر بود در جنگ بدر ملاقات کرد، و با او پرچم پیامبر و مؤمنین بود، و با تو ای معاویه پرچم مشرکین، و تو لات و عزی را می پرستیدی و جنگ با پیامبر را امری واجب می دانستی، و در جنگ احد با شما برخورد کرد، در حالیکه پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت، و در جنگ احزاب با شما برخورد کرد، در حالیکه پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت. تا اینکه خداوند به دست پدرم مسلمانان را پیروز و حجتش را آشکار ساخت، و دینش را یاری نمود و سخنش را تصدیق کرد، و در تمامی این موارد پیامبر از او راضی و بر تو خشمگین بود.

آنگاه شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر بنی قریظه و بنی نضیر را محاصره کرده بود، آنگاه در حالیکه عمر بن خطاب پرچم مهاجرین و سعد بن معاذ پرچم انصار را به دست داشت آنان را به سوی جنگ فرستاد، سعد بن معاذ به سوی میدان جنگ رفت و مجروح برگردانده شد، و اما عمر فرار کرد و برگشت در حالیکه اصحابش را می ترساند و اصحابش او را می ترسانند، پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسول او را دوست دارند، حمله کننده بود و فرار نمی کند، آنگاه باز نمی گردد مگر آنکه خداوند پیروزی را به دستش محقق سازد.

ابوبکر و عمر و دیگر مهاجرین و انصار خودشان به پیامبر عرضه می کردند تا به آن عنوان انتخاب شوند، و علی علیه السلام آن روز بیمار بود و چشمانش درد می کرد، پیامبر او را نزد خود خواند و در چشمهایش آب دهان ریخت و آن حضرت سالم گردید، و پیامبر پرچم را به او داد، و باز نگشت تا اینکه به یاری الهی پیروزی را به دست آورد، و تو آن روز در مکه بودی و دشمن خدا و پیامبرش به شمار می رفتی، آیا مردی که خدا و رسولش را یاری می کرد با کسی که دشمن خدا و رسولش است مساوی می باشند؟ آنگاه به خدا سوگند می خورم که هنوز قلبت ایمان نیاورده، و لکن زبانت می ترسد و از این رو به آن چه در قلب نیست سخن می گوید.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر او را در جنگ تبوک به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد، در حالی که او را دشمن نداشته و از او خشمگین نبوده، منافقین در این مورد سخن گفتند و آن را عیبی بر آن حضرت تلقی کردند، علی علیه السلام گفت: ای پیامبر مرا در شهر مگذار چرا که تاکنون در غزوه ای تو را تنها نگذاشته ام، پیامبر فرمود: تو وصی و خلیفه من در خاندانم هستی همانگونه که هارون نسبت به موسی علیه السلام چنین بود، آنگاه دستهای علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم هر که مرا دوست دارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا اطاعت کند خداوند را اطاعت کرده، و هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت نموده، و هر که مرا دوست بدارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است.

آنگاه فرمود:

شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر در حجة الوداع گفت: ای مردم من در میان شما دو چیز را باقی می گذارم که بعد از آن هرگز گمراه نگردید، و آن کتاب خدا و خاندانم می باشند، حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام بشمارید، و به محکم آن عمل و به متشابهش ایمان آورید، و بگوئید: به آن چه خداوند در کتابش فرستاده ایمان داریم، و خاندانم را دوست بدارید، و هر

که آنان را دوست می‌دارد مرا دوست داشته و آنان را در مقابل دشمنانشان یاری کنید، و این دو در میان شما باقی می‌مانند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

آنگاه در حالیکه روی منبر بود علی علیه السلام را نزد خود خواند و او را به دست خود گرفت و فرمود: خداوند دوستدار او را دوست و دشمنانش را دشمن دار، خداوند برای هر که با علی دشمنی کند جایگاهی در زمین و راه فراری در آسمان قرار مده، و او را در بدترین درجات آتش قرار بده.

شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که پیامبر به او فرمود: تو در روز قیامت مردم را از کنار حوض دور می‌کنی، همچنانکه شما شتر غریب را از میان شترانش دور می‌گردانید.

شما را بخدا سوگند، آیا می‌دانید که او در بیماری پیامبر که در آن رحلت فرمود بر ایشان وارد شد، پیامبر گریست، علی علیه السلام فرمود: ای پیامبر چرا می‌گریی؟ فرمود: برای آن می‌گریم که می‌دانم در قلوب گروهی از امتم کینه‌هایی است که آن را زمانی آشکار می‌کنند که از دنیا بروم.

شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که پیامبر در هنگام وفات در حالیکه خاندانش کنارش جمع شده بودند فرمود: خداوند اینان خاندان و اهل بیت می‌باشند، خداوند دوستدارانشان را دوست داشته و دشمنانشان را دشمن دار، و فرمود: مثل اهل بیت در میان شما مانند کشتی نوح است، هر که داخل آن گردد نجات یافته و هر که از آن کناره گیرد غرق می‌شود.

و شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که اصحاب پیامبر در عهد آن حضرت و در زمان زندگی او به ولایت و رهبری به علی علیه السلام سلام کردند.

شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که علی علیه السلام اولین کسی است که در میان اصحاب پیامبر لذائذ دنیوی را بر خود حرام کرد، و خداوند این آیه را نازل فرمود: «ای ایمان آوردندگان چیزهای پاکی که بر شما حلال شد را بر خود حرام نکنید و تجاوز ننمائید که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد- و از آنچه خداوند بر شما نازل کرده و حلال و پاک است بخورید و نسبت به خداوند که به آن ایمان دارید راه تقوا پیشه خود سازید»، و نزد او دانش زمان مرگها و دانش احکام و کتاب خداوند، و علم راسخ و قرآن نازل شده می‌باشد.

و گروهی بودند که عدد آنها را نمی‌دانیم که به ده نفر می‌رسیدند و خداوند خبر داد که ایشان مؤمن هستند، و شما نیز در گروهی هستید که تنها به همان تعداد می‌باشید، آنان در زبان پیامبر لعنت شده‌اند، شما را شاهد گفته و بر شما گواهم که تمامی شما از طرف پیامبر لعنت شده‌اید.

شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که پیامبر نزد تو فرستاد تا نامه‌ای برای بنی خزیمه بنویسی - زمانی که خالد بن ولید با آنان برخورد کرد - فرستاده نزد پیامبر آمد و گفت: او در حال خوردن است، سه بار فرستاده نزد تو آمد و هر باز نزد پیامبر باز می‌گشت و می‌گفت او غذا می‌خورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکمش را هرگز سیر مگردان، سوگند به خدا که آن تا روز قیامت در غذای تو تحقق می‌یابد.

سپس فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که آنچه می‌گویم حق است، ای معاویه در روز احزاب که پدرت روی شتر سرخ موئی نشسته بود و تو آن را از عقب و برادرت آن را از جلو حرکت می‌دادید، و پیامبر شخصی که سوار بر آن بود و کسی که از عقب و از جلو آن را حرکت می‌داد را لعنت کرده، و پدرت سوار آن، و تو ای معاویه از پشت سر و برادرت از جلو آن را هدایت می‌کردید.

شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که پیامبر ابوسفیان را در هفت جا لعنت کرد:

۱ - هنگامی که از مکه به مدینه حرکت کرد و ابوسفیان از شام سر رسید، و آن حضرت را ناسزا گفت و آن حضرت را ترسانید و

خواست آن حضرت را دستگیر کند، و خداوند شر او را از پیامبر دور گرداند.

۲- روزی که (کاروان مشرکین قریش از شام آمد و پیامبر می خواست آن را توقیف کند ولی) ابوسفیان کاروان را از بیراهه به مکه برد تا به دست پیامبر نیفتد (و جنگ بدر صورت گرفت).

۳- در روز احد، پیامبر فرمود: خدا مولای ماست و شما مولا و سرپرست ندارید، و ابوسفیان گفت: ما عزیزی داریم و شما عزیزی ندارید، پس خداوند و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان او را لعنت کردند.

۴- روز حنین، روزی که ابوسفیان قریش و هوازن و عینه غطفان و یهود را مجتمع و بر ضد پیامبر بسیج کرد، پس خداوند آنان را با ناراحتی بازگرداند در حالیکه خیر و نیکی به ایشان نرسیده بود، این سخن خداوند است که نازل کرد، و ابوسفیان و اصحابش را کفار نامید، و تو ای معاویه در آن روز در مکه بوده و بر دین پدرت یعنی شرک قرار داشتی، و علی در آن روز با پیامبر و بر دین و عقیده او بود.

۵- سخن خدای بزرگ است: «و قربانی را که نمی گذارند به جایگاهش برسد» و تو و پدرت و مشرکین قریش مانع رفتن پیامبر شدید، پس خداوند او را لعنت کرد، لعنتی که او و فرزندانش را تا روز قیامت شامل می گردد.

۶- روز احزاب، روزی که ابوسفیان و قریش و عینه بن حصین بن بدر غطفان را گرد آوردند، و پیامبر رهبر و تابعین و دنباله روندگانش را تا روز قیامت لعنت کرد، گفته شد: ای پیامبر آیا در دنباله روندگانش مؤمنی نیست؟ فرمود: در میان دنباله روندگانش لعنت شامل مؤمنان نمی گردد، اما در هر آن در بین آنان مؤمن و اجابت کننده و نجات یافته ای نیست.

۷- روزی که دوازده نفر نسبت به پیامبر سوء قصد کرده بودند، هفت نفر آنان از بنی امیه و پنج نفر از دیگر افراد قریش بودند، پس خداوند و پیامبرش آنانکه از تنگه عبور کردند را لعنت کردند، غیر از پیامبر و کسانی که از عقب و جلو شتر ایشان را حرکت می دادند.

شما را به خدا سوگند، آیا میدانید که ابوسفیان بر عثمان وارد شد، زمانی که در مسجد پیامبر با او بیعت شده بود و گفت: ای پسر برادرم آیا کسی ما را می بیند؟ گفت: نه، ابوسفیان گفت: ای جوانان بنی امیه خلافت را بین خود بگردانید، سوگند به آنکه جان ابوسفیان به دست اوست بهشت و دوزخی وجود ندارد.

و شما را بخدا سوگند، آیا میدانید ابوسفیان دست حسین علیه السلام را گرفت، در زمانی که با عثمان بیعت شد، و گفت: ای پسر برادرم مرا به بقیع ببر، پس خارج شد تا زمانی که به وسط قبرستان رسیدند که دست خود را کشید و به صدای بلند فریاد زد: ای به گور رفته ها که دیروز در مورد (حکومت) با ما می جنگیدید امروز به دست ما رسیده و شما خاک گردیده اید، حسین بن علی علیه السلام گفت: خداوند موهای سفیدت را زشت و چهره ات را کریه گرداند، آنگاه دستش را کشید و او را رها کرد، و اگر نعمان بن بشیر دست او را نمی گرفت و به مدینه نمی آورد هلاک می گردید.

این برای تو بود ای معاویه، پس آیا می توان یکی از این لعنت ها را به ما بازگردانی، و پدرت ابوسفیان قصد داشت مسلمان شود و تو شعر معروفی که در قریش و دیگر قبائل معروف است را نزد او فرستادی تا او را بازدارد. و از آن جمله عمر بن خطاب تو را سرپرست شام نمود و خیانت ورزیدی و عثمان تو را حاکم نمود و تو در انتظار مرگش بودی، از آن بالاتر جرأت تو بر خدا و رسولش می باشد که با علی علیه السلام جنگ نمودی، در حالیکه او را شناخته و سوابق و فضل و علم او را نزد خدا و مردم در مورد امری که از تو و دیگران بر آن سزاوارتر است را می دانی، و بر مردم حاکم گردیدی و به کید و مکر و فریب، خون بسیاری از مردم را ریختی، و این کار کسی است که به جهان آخرت ایمان نداشته و از عقاب الهی نمی هراسد.

و هنگامی که زمان مرگ رسد تو به بدترین جایگاه رفته و علی در نیکوترین مکان قرار می گیرد و خدا در کمین توست، و ای معاویه این تنها برای تو بود، و بدیها و عیوبی که از آن ها سکوت اختیار کردم بخاطر طولانی شدن بوده است.

و اما تو ای عمرو بن عاص، به خاطر احمق بودن شایسته پاسخگوئی نیستی، پی جوئی این امور برای تو مانند مگسی است که به درخت می گوید: بایست که می خواهم روی شاخه هایت بنشینم، درخت به او می گوید: من اصلا متوجه نشستن تو نشدم چگونه نشستن تو بر من دشوار باشد، و سوگند به خدا گمان نمی کنم که قدرت داشته باشی که با من دشمنی کنی تا بر من دشوار آید، اما من به گفتارت پاسخ می گویم.

ناسزاگوئیت به علی علیه السلام آیا از ارزشش می کاهد، یا او را از پیامبر دور می گرداند، یا عملکردش را در اسلام ناپسند می نماید، یا او را متهم به ظلم در حکم، یا رغبتی به دنیا می کند، اگر یکی از آنها را بگوئی دروغ گفته ای.

و اما سخن تو: برای شما در نزد ما نوزده خون است، به سبب کشتن مشرکین بنی امیه در جنگ بدر، در حالیکه خدا و رسولش آنان را کشتند، و به جان خودم سوگند شما از بنی هاشم نوزده نفر و سه نفر بعد از نوزده نفر را می کشید، آنگاه نوزده نفر و نوزده نفر در یک مکان از بنی امیه کشته می شوند، غیر از آنانکه از بنی امیه کشته می شوند و عددشان را تنها خدا می داند.

و پیامبر فرمود: هنگامیکه فرزندان قورباغه سی نفر شدند مال خدا را غارت، و بندگانش را عبید و برده، و کتابش را راه فریب قرار می دهند، در این حال که پیامبر مشغول سخن بود حکم بن ابی العاص وارد شد، پیامبر فرمود: سختتان را آهسته گوئید چرا که قورباغه می شنود، و این زمانی بود که پیامبر آنان و کسانی که بعد از او رهبری این امت را به دست می گیرند را در خواب دید، و این امر او را اندوهگین کرد و بر او سخت آمد.

و پس خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: «و خوابی را که به تو نمایاندم تنها برای آزمایش مردم و دیدن درختی که در قرآن مورد لعنت قرار گرفته دادیم» که مراد بنی امیه می باشد، و همچنین نازل فرمود: «شب قدر بهتر از هزار ماه است»، شما را شاهد گرفته و خود گواهی می دهم که بعد از شهادت علی علیه السلام قدرت شما بیش از هزار ماه که خداوند در کتابش مقرر داشته امتداد نمی یابد.

و اما تو ای عمرو بن عاص، استهزاء کننده ملعون، که نسلت منقطع گردیده، تو از آغاز پرخاشگر بودی، مادرت زناکار بود و در بستری به دنیا آمدی که به چند نفر تعلق داشتی، و مردان قریش در مورد تو اختلاف کردند، از آن جمله ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و نصر بن حارث بن کلد و عاص بن وائل، همگی تو را بچه خود می دانستند، و از بین آنان کسی پیروز شد که از جهت نژاد پست تر و از جهت مقام پائین تر، و از جهت زناکاری بیشتر از همه بوده است.

آنگاه برخاسته و گفتی: این محمد را استهزاء می کنم، و عاص بن وائل گفت: محمد مردی است که فرزند نداشته و نسلش منقطع است، اگر بمیرد از بین می رود، خداوند این آیه را نازل کرد استهزاء کننده تو نسلش منقطع است.

و مادرت نزد قبیله عبد قیس می رفت تا زنا کند، در خانه ها و مجالس و دشتهای آنان به دنبال زنا کردن می گشت، آنگاه تو در هر مکانی که پیامبر با دشمنان برخورد داشت حاضر بودی، در حالیکه از همه دشمنتر و تکذیب کننده تر نسبت به آن حضرت بشمار می رفتی.

آنگاه در میان افرادی که در کشتی حاضر بودند و نزد نجاشی می رفتند تا خون جعفر بن ابی طالب و یارانش را بریزند، قرار داشتی، اما فریب زشتت به خودت رجوع کرد، و آرزویت بر باد رفت، و امیدت نا امید گردید، و تلاشت زائل، و کوششت به نتیجه نرسید، و سخن خداوند برتر و سخن کافران پست گردید.

و اما سخن تو در مورد عثمان، ای کسی که کم حیا و بی دینی، آتشی را بر او افروختی، آنگاه به فلسطین گریخته و در انتظار پیش آمدن بلاها بر او بودی، هنگامی که خبر قتل او به تو رسید، خود را در اختیار معاویه قرار دادی، ای خبیث دینت را به دنیای دیگری فروختی، و ما تو را بر دشمنی با خود ملامت نکرده و بر محبتتان سرزنش نمی کنیم، و تو در جاهلیت و اسلام دشمن بنی هاشم بودی، و پیامبر را به هفتاد بیت شعر هجو کردی، پیامبر فرمود: خداوند من شعر را به خوبی بلد نیستم، و سزاوار نیست که شعر

بگویم، پس عمرو بن عاص را در مقابل هر بیت هزار لعنت بفرست.

آنگاه تو ای عمرو، دنیایت را بر دینت ترجیح می دهی، به نجاشی هدایایی را دادی و دومین بار نزد او کوچ کردی، و ماجرای مرحله اول تو را از دوباره رفتن نزد او باز نداشت، در هر مورد نا امید و شکست خورده باز می گشتی، مقصدت هلاک کردن جعفر و یارانش بود، هنگامی که امید و آرزویت زائل گردید به دوستت عماره بن ولید امرت را واگذاری.

و اما تو ای ولید بن عقبه، سوگند به خدا تو را در بغض علی ملامت نمی کنم، در حالیکه تو را دوباره شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه زد، و پدرت را در روز بدر به قتل رسانید، یا چگونه او را ناسزا می گوئی در حالیکه خداوند او را در ده آیه از قرآن مؤمن و تو را فاسق نامید، و سخن خداوند است که می فرماید: «آیا کسی که مؤمن است مانند کسی که فاسق است می باشد، آنان مساوی نیستند»، و سخن خداوند: «اگر فاسقی نزد شما خبری آورد در مورد آن بررسی کنید تا جاهلانه با گروهی برخورد نکنید، و در مقابل کار خود پشیمان گردید».

و تو را چه به نام قریش را آوردن، و تو پسر شخصی سیاه پوست به نام ذکوان از اهل صفدریه هستی.

و اما اینکه گمان کردی که ما عثمان را کشتیم، سوگند به خدا که طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند این نسبت را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهند، چگونه تو این نسبت را به او می دهی.

و اگر از مادرت در مورد پدرت سؤال کنی که ذکوان را ترک و تو را به عقبه بن ابی معیط منسوب ساخت، و به این وسیله در نزد خود مقام و جایگاهی یافت، و با آن چه خداوند برای تو و پدرت و مادرت از خواری و پستی در دنیا و آخرت آماده ساخته، و خداوند به بندگان ظلم نمی کند.

و تو ای ولید، الله اکبر در مورد ولادت از کسی که خود را به او منسوب ساخته ای، چگونه علی را ناسزا می گوئی، و ای کاش به خودت مشغول باشی تا نسبت خودت به پدرت را ثابت کنی نه به کسی که خود را به او منسوب کرده ای، و مادرت به تو گفت: ای پسر سوگند به خدا که پدرت پست تر و خبیث تر از عقبه است.

و اما تو ای عقبه بن ابی سفیان، سوگند به خدا تو دانا نیستی تا پاسخت را بیان کنم، و عاقل نیستی تا تو را سرزنش نمایم، و نزد تو خیری که انتظار آن می رود نیست، و من نسبت به ناسزا گوئیت به علی تو را ملامت نمی کنم، زیرا نزد من تو هم شأن بوده و بنده علی بن ابیطالب علیه السلام هم نیستی، تا پاسخت را گفته و ملامتت کنم، و لکن خدا نسبت به تو و پدر و مادر و برادرت در کمینگاه است، و تو فرزند پدران هستی که خداوند آنان را در قرآن یاد کرده و می فرماید: «کار کننده و رنج برنده - آتش سوزان را می چشد - از چشمه جوشان نوشانده شوند - تا آن جا که می فرماید: از گرسنگی».

و اما تهدیدت نسبت به من که مرا می کشی، چرا کسی که روی بسترت همراه با همسرت دیدی را به قتل نرساندی، در حالیکه با او نزدیکی می کرد، و در فرزند او با تو شریک گردید، تا آنکه فرزند را به تو منسوب کرد، فرزند می که برای تو نبود، وای بر تو، و اگر به خود مشغول بودی و انتقامت را از او می گرفتی شایسته تر بود، و تو برای آن سزاوارتری، تا اینکه مرا به قتل تهدید کرده و به آن می ترسانی.

و تو را از این که علی را ناسزا می گوئی ملامت نمی کنم، چرا که برادرت را در مبارزه به قتل رسانید، و او و حمزه در قتل پدرت شریک بودند، تا اینکه به دست آنان در جهنم سقوط نمودند، و عذاب دردناکی را به آنان چشانند، و عمویت به دستور پیامبر تبعید گردید.

و اما اینکه من آرزومند خلافتم، سوگند به خدا اگر بدان امیدوار باشم من لیاقت آن را دارم، و من مشابه برادرت (معاویه) نبوده و جانشین پدرت نیستم، چرا که برادرت نسبت به خدا متمرّد و نسبت به ریختن خون مسلمانان و یافتن آنچه سزاوار آن نیست بسیار حریص است، مردم را مکر و فریب می دهد و خداوند نیز مکر می کند و او بهترین مکر کنندگان است.



و اما سخن تو که علی بدترین فرد قریش برای قبیله قریش بود، سوگند به خدا که شخص محترمی را تحقیر نکرد و مظلومی را نکشت.

و اما تو ای مغیره بن شعبه، تو دشمن خدا و رها کننده کتاب خدا و تکذیب کننده پیامبر خدا می باشی، و تو زناکار بوده، و سنگسار نمودنت واجب است، و انسانهای عادل و پاک و متقی بر زنایت گواهی دادند، اما سنگسار نمودنت را به تأخیر انداخت و حق را با اباطیل و سخن را با گفتارهای نادرست قبول نکرد، و اینها علاوه بر عذاب دردناک و پستی در دنیا که خداوند برایت مهیا ساخته است می باشد، و عذاب آخرت خوار کننده تر می باشد.

و تو کسی هستی که فاطمه دختر پیامبر را زدی، تا اینکه خونریزی نمود و فرزندش را سقط کرد، و این بخاطر آن بود که پیامبر را خوار گردانی و با دستورش مخالفت نموده و احترامش را زائل سازی، در حالیکه پیامبر فرموده بود: ای فاطمه تو برترین زن اهل بهشت هستی، و خداوند تو را در آتش افکنده و وبال گفتارت را دامنگیرت می کند

پس به کدامیک از این سه امر علی را ناسزا می گوئی: آیا نسبش ناقص است، یا از پیامبر دور می باشد، یا در اسلام کار بدی انجام داده است، یا در حکم و قضاوت ستم ورزید، یا در دنیا میل و رغبت دارد، اگر یکی از آنها را بیان نمائی دروغ گفته و مردم تو را تکذیب می کنند.

آیا گمان می کنی علی علیه السلام عثمان را مظلومانه کشته، سوگند به خدا که علی علیه السلام متقی تر و پاکتر از سرزنش کننده اش در این زمینه می باشد، سوگند به خدا اگر علی علیه السلام عثمان را مظلومانه می کشت به تو هیچ ارتباطی نداشت، تو او را در زمان زندگیش یاری نکرده و بعد از مرگ نیز از او یاری ننمودی، و همواره خانه ات در طائف زناکاران را می پرورانیدی، و امر جاهلیت را زنده و اسلام را می میراندی، تا آنکه آنچه تحقق یافت محقق شد.

و اما اعتراض در بنی هاشم و بنی امیه، آن ادعای توسل نزد معاویه، و اما سخنت در شأن امارت و رهبری و سخن یارانت در خلافتی که تصاحب کرده اید، فرعون نیز چهار صد سال بر مصر حکومت کرد، در حالیکه موسی و هارون دو پیامبر بودند و آزارهای بسیاری را تحمل کردند، و این ملک خداست که به نیکو کار و بدکار می دهد، و خداوند می فرماید: «و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما و بهره مندی اندکی برای آنان باشد»، «و هنگامی که می خواهیم شهری را هلاک گردانیم دستور می دهیم که سرمایه دارانشان گناه کنند تا نزول عذاب بر آنان محقق گردد، آنگاه ایشان را نابود کنیم».

آنگاه امام حسن علیه السلام برخاست و پیراهنش را تکان داد در حالیکه می گفت:

«زنان بد برای مردان و مردان بد برای زنان بد هستند»، سوگند به خدا ای معاویه آنان تو و یاران تو هستند، «و مردان نیک برای زنان نیکند آنان از آنچه می گویند پاکیزه اند، برای آنان بخشش و روزی کریمانه می باشد»، آنان علی علیه السلام و یاران و پیروان او هستند.

آنگاه امام خارج شد در حالیکه به معاویه می گفت:

بچش پیامد آنچه خود کسب کرده و به دست آوردی، و آن چه خداوند برای تو و آنان از خواری در دنیا و عذاب دردناک در آخرت آماده کرده است.

معاویه به اصحابش گفت: و شما نیز پیامد عمل خود را بچشید، ولید بن عقبه گفت: سوگند به خدا تو بسیار بیشتر از ما چشیدی، و تنها بر تو جسارت نمود.

معاویه گفت: آیا به شما نگفتم که نمی توانید، از مقام او بکاهید، چرا از آغاز فرمانم را اطاعت نکردید و خواستید از او یاری بخواهید، ولی شما را مسخره نمود، سوگند به خدا برنخاست تا آنکه خانه بر من تاریک گردید، و خواستم او را دستگیر کنم، امروز بعد از آن برای شما خیر و نیکی وجود ندارد.

مروان بن حکم این ماجرا را شنید، نزد آنان آمد و گفت: چرا مرا حاضر نکردید، سوگند به خدا او و پدر و خاندانش را به گونه ای ناسزا می گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند، معاویه نزد امام حسن علیه السلام فرستاد، هنگامی که فرستاده نزد ایشان آمد امام فرمود:

این طغیانگر از من چه می خواهد، سوگند به خدا اگر سخنش را تکرار کند گوشه‌هایش از مطالبی پر کنم که عیب و ننگ آن تا روز قیامت بر آنان باقی بماند.

هنگامی که امام حسن علیه السلام نزد آنان رسید مروان گفت: سوگند به خدا تو و پدر و خاندانت را به گونه ای ناسزا گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند.  
امام فرمود:

اما تو مروان من تو و پدرت را ناسزا نمی گویم، اما خدا تو و پدر و خاندان و فرزندان، هر که از صلب پدرت تا روز قیامت خارج شود، را بر زبان پیامبرش لعنت کرد، سوگند به خدا ای مروان تو و هیچکس از آنان که هنگام لعنت نمودن پیامبر حاضر بودند این امر را در مورد تو و پدرت انکار نمی کنند، در مقابل تهدید خداوند تجاوزگری تو زیادتیر شد، و خدا و پیامبرش راست می گویند، خداوند می فرماید: «و شجره ملعونه در قرآن و آنان را می ترسانیم اما تنها طغیانگری و تجاوزگری آنان بیشتر می شود»، و تو ای مروان و فرزندان درخت ملعون در قرآن می باشید، و این امر از طرف پیامبر از جبرئیل از خداوند رسیده است.

معاویه برخاست و دست بر دهان امام حسن علیه السلام نهاد و گفت: ابا محمد تو ناسزاگو و پرخاشگر نبودی، امام حسن علیه السلام لباسهایش را جمع کرد و برخاست و خارج شد، گروه با ناراحتی و حزن و چهره های سیاه در دنیا و آخرت پراکنده شوند.  
مناظرته فی فضل ابیه

اجتمع عند معاویة بن ابی سفیان، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن العاص، و عتبة بن ابی سفیان، و الولید بن عقبه بن ابی معیط، و المغیره بن ابی شعبه، و قد تواطؤوا علی امر واحد.

فقال عمرو بن العاص لمعاویة: الا- تبعث الی الحسن بن علی فتحضره، فقد احیا سنه ابیه، و خفقت النعال خلفه، امر فاطیح و قال فصدق، و هذان یرفغان به الی ما هو اعظم منهما، فلو بعثت الیه فقصرنا به و بأبیه، و سبناه اباه، و صغرنا بقدره و قدر ابیه، و قعدنا لذلك حتی صدق لك فیه.

فقال لهم معاویة: انی اخاف ان یقلدکم قلائد، یبقی علیکم عارها، حتی ندخلکم قبورکم، و الله ما رأیته قط الا کرهت جنابه و هبت عتابه، و انی ان بعثت الیه لانصفنه منکم.

فبعثوا الی الحسن علیه السلام، فلما اتاه الرسول قال له: یدعوك معاویة، قال: و من عنده؟ قال الرسول: عنده فلان و فلان، و سمی كلا منهم باسمه، فقال الحسن علیه السلام: ما لهم خر علیهم السقف من فوقهم و اتاهم العذاب من حیث لایشعرون.

فلما اتی معاویة رحب به و حیاه، و صافحه، فقال معاویة: اجل، ان هولاء بعثوا الیک و عصونی لیقروک ان عثمان قتل مظلوما، و ان اباک قتله، فاسمع منهم ثم احبهم بمثل ما یکلمونک، فلا یمنعک مکانی من جوابهم.

فقال الحسن علیه السلام: فسبحان الله، البیت بیتک و الاذن فیه الیک، والله لئن اجبتهم الی ما ارادوا انی لاستحیی لك من الفحش، و ان كانوا غلبوک علی ما ترید، انی لاستحیی لك من الضعف، فبأیها تقر و من ایها تعذر، و اما انی لو علمت بمکانهم و اجتماعهم لجئت بعدتهم من بنی هاشم، مع انی مع وحدتی هم او حش منی من جمعهم، فان الله عزوجل لولی الیوم و فیما بعد الیوم، فمرهم فلیقولوا فاسمع، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

ثم تکلموا کلهم، و کان کلامهم و قولهم کله وقوعا فی علی علیه السلام، ثم سکتوا، فتکلم ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام فقال:

الحمد لله الذي هدى اولكم باولنا، و اخركم باخرنا، و صلى الله على جدى محمد النبى و اله و سلم، اسمعوا منى مقاتلى و اعيرونى فهمكم، و بك ابدأ يا معاوية، انه لعمر الله يا ازرق ما شتمنى غيرك و ما هولاء شتمونى، و لا سبنى غيرك و ما هولاء سبونى، ولكن شتمتى و سببتى، فحشا منك و سوء راي، و بغيا و عدوانا، و حسدا علينا و عداوة لمحمد صلى الله عليه و آله قديما و حديثا. و انه والله لو كنت انا و هولاء يا ازرق مشاورين فى مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله، و حولنا المهاجرون و الانصار ما قدروا ان يتكلموا به و لا استقبلونى بما استقبلونى به

فاسمعوا منى ايها الملاء المجتمعون المتعاونون على، و لا- تكتموا حقا علمتموه، و لا- تصدقوا بباطل ان نطقت به، و سأبدأ بك يا معاوية، و لا اقول فيك الا دون ما فيك.

انشدكم بالله هل تعلمون ان الرجل الذي شتمتموه صلى القبلتين كليهما، و انت تراهما جميعا، و انت فى ضلالة تعبد اللات و العزى، و بايع البيعتين كليهما بيعه الرضوان و بيعه الفتح، و انت يا معاوية بالاولى كافر و بالاخري ناكث؟ ثم قال:

انشدكم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا، انه لقيكم مع رسول الله صلى الله عليه و آله يوم بدر و معه رايه النبى صلى الله عليه و آله و المؤمنين، و معك يا معاوية رايه المشركين، و انت تعبد اللات و العزى، و ترى حرب رسول الله صلى الله عليه و آله فرضا واجبا؟ و لقيكم يوم احد و معه رايه النبى، و معك يا معاوية رايه المشركين؟ و لقيكم يوم الاحزاب و معه رايه رسول الله و معك يا معاوية رايه المشركين؟

كل ذلك يفلج الله حجته و يحق دعوته و يصدق احدوثته، و ينصر رايته، و كل ذلك رسول الله يرى عنه راضيا فى المواطن كلها ساخطا عليك.

ثم انشدكم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله حاصر بنى قريظة و بنى النضير، ثم بعث عمر بن الخطاب و معه رايه المهاجرين، و سعد بن معاذ و معه رايه الانصار، فاما سعد بن معاذ فخرج و حمل جريحا، و اما عمر فرجع هاربا، و هو يجين اصحابه و يجينه اصحابه، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله، و يحبه الله و رسوله، كرار غير فرار، ثم لا يرجع حتى يفتح الله على يديه.

فتعرض لها ابوبكر و عمر و غيرهما من المهاجرين و الانصار، و على يومئذ ارمم شديد الرمد، فدعاه رسول الله صلى الله عليه و آله فتفل فى عينه، فبرء من رمده، و اعطاه الراية فمضى، و لم يثن حتى فتح الله عليه بمنه و طوله، و انت يومئذ بمكة عدو لله و لرسوله؟ فهل يستوى بين رجل نصح الله و لرسوله، و رجل عادى الله و رسوله؟ ثم اقسام بالله ما اسلم قلبك بعد، و لكن اللسان خائف فهو يتكلم بما ليس فى القلب!

انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله استخلفه على المدينة فى غزوة تبوك، و لا سخطه ذلك و لا كرهه، و تكلم فيه المنافقون، فقال: لا تخلفنى يا رسول الله فانى لم اتخلف عنك فى غزوة قط، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: انت وصيى و خليفتى فى اهلى بمنزلة هارون من موسى، ثم اخذ بيد على عليه السلام، فقال: ايها الناس من تولانى فقد تولى الله، و من تولى عليا فقد تولانى، و من اطاعنى فقد اطاع الله، و من اطاع عليا فقد اطاعنى، و من احبني فقد احب الله، و من احب عليا فقد احبني.

ثم قال:

انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال فى حجة الوداع: ايها الناس! انى قد تركت فيكم ما لم تضلوا بعده، كتاب الله و عترتى اهل بيتى، فاحلوا حلاله و حرموا حرامه، و اعملوا بمحكمه و امنوا بمتشابهه، و قولوا: امنا بما انزل الله من الكتاب، و احبوا اهل بيتى و عترتى، و والوا من والاهم و انصروهم على من عاداهم، و انهما لن يزالا فيكم حتى يردا على الحوض يوم القيامة.

ثم دعا و هو على المنبر عليا فاجتذبه بيده فقال: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، اللهم من عادى عليا فلا تجعل له فى الارض

مقعدا، و لا فی السماء مصعدا، واجعله فی اسفل درك من النار.

و انشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: انت الذائد عن حوضی يوم القيامة، تذود عنه كما يذود احدكم الغریبة من وسط ابله.

انشدکم بالله اتعلمون انه دخل على رسول الله صلى الله عليه و آله فی مرضه الذى توفى فيه، فبکی رسول الله صلى الله عليه و آله فقال على: ما يبکیک يا رسول الله؟ فقال: يبکینی انى اعلم ان لك فی قلوب رجال من امتی ضغائن، لا یبدونها لك حتى اتولى عنک؟ انشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله حين حضرته الوفاة و اجتمع علیه اهل بيته، قال: اللهم هولاء اهل بيتی و عترتی، اللهم وال من والاهم، و عاد من عاداهم، و قال: انما مثل اهل بيتی، فيکم كسفينة نوح، من دخل فيها نجا، و من تخلف عنها غرق. و انشدکم بالله اتعلمون ان اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله قد سلموا علیه بالولاية فی عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و حياته؟

و انشدکم بالله اتعلمون ان عليا اول من حرم الشهوات كلها على نفسه من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله، فانزل الله عزوجل: «يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات ما احل لكم و لا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين - و كلوا مما رزقكم الله حلالا طيبا و اتقوا الله الذى انتم به مؤمنون»، و كان عنده علم المنايا و علم القضايا و فصل الكتاب، و رسوخ العلم و منزل القرآن. و كان رهط لا نعلمهم يتمون عشرة نباهم الله انهم مؤمنون، و انتم فى رهط قريب من عدة، اولئك لعنوا على لسان رسول الله صلى الله عليه و آله، فاشهد لكم و اشهد عليكم انكم لعناء الله على لسان نبيه كلکم.

و انشدکم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله بعث اليك لتكتب له لبني خزيمه حين اصابهم خالد بن الوليد فانصرف اليه الرسول فقال: هو يأكل، فاعاد الرسول اليك ثلاث مرات، كل ذلك ينصرف الرسول اليه و يقول: هو يأكل، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: اللهم لا تشبع بطنه، فهى و الله فى نهتمك و اكلك الى يوم القيامة. ثم قال:

انشدکم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا، انك يا معاوية كنت تسوق بابيک على جمل احمر يقوده اخوك هذا القاعد، و هذا يوم الاحزاب، فلعن رسول الله القائد و الراكب و السائق، فكان ابوك الراكب، و انت يا ارزق السائق، و اخوك هذا القاعد القائد. انشدکم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله لعن ابوسفیان فى سبعة مواطن: اولهن: حين خرج من مكة الى المدينة و ابوسفیان جاء من الشام، فوقع فيه ابوسفیان فسبه و اوعده، و هم ان يبطش به ثم صرفه الله عزوجل عنه.

و الثانية: يوم العير حيث طردها ابوسفیان ليحرزها من رسول الله.

و الثالثة: يوم احد، قال رسول الله صلى الله عليه و آله: الله مولانا و لامولى لكم، و قال ابوسفیان: لنا العزى و لا عزى لكم، فلعنه الله و ملائكته و رسله و المؤمنون اجمعون.

و الرابعة: يوم حنين يوم جاء ابوسفیان يجمع قريش و هوازن و جاء عينه بغطفان و اليهود، فردهم الله بغیظهم لم ينالوا خيرا، هذا قول الله عزوجل انزل فى سورتين فى كليهما، يسمى ابوسفیان، و اصحابه كفارا، و انت يا معاوية يومئذ مشرك على رأى ابیک بمكة، و على يومئذ مع رسول الله صلى الله عليه و آله و على رأیه و دينه.

و الخامسة: قول الله عزوجل: «و الهدى معكوفاً، ان يبلغ محله» [۱]، و صددت انت و ابوك و مشركو قريش رسول الله، فلعنه الله لعنة شملته و ذريته الى يوم القيامة.

و السادسة: يوم الاحزاب يوم جاء ابوسفیان بجمع قريش، و جاء عينه بن حصين بن بدر بغطفان، فلعن رسول الله القادة و الاتباع و الساقة الى يوم القيامة، فقيل: يا رسول الله اما فى الاتباع مؤمن؟ قال: لا تصيب اللعنة مؤمنا ممن الاتباع، اما القادة فليس فيهم مؤمن و لا

مجیب و لا ناج.

و السابعة: يوم الثنية، يوم شد على رسول الله صلى الله عليه وآله اثنا عشر رجلا، سبعة منهم من بنى امية، و خمسة من سائر قريش، فلعن الله تبارك و تعالى و رسول الله من حل الثنية غير النبي صلى الله عليه وآله و سائقه و قائده.

ثم انشدكم بالله هل تعلمون ان اباسفيان دخل على عثمان حين بويع في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا بن اخي هل علينا من عين؟ فقال: لا، فقال ابوسفيان: تداولوا الخلافة، يا فتیان بنی امیه، فوالذی نفس ابی سفيان بيده، ما من جنه و لا نار؟

و انشدكم بالله اتعلمون ان اباسفيان اخذ بيد الحسين حين بويع عثمان، و قال: يا بن اخي اخرج معي الى بقیع الغرقد، فخرج حتى اذا توسط القبور اجتره، فصاح باعلى صوته: يا اهل القبور الذی كنتم تقاتلوننا عليه صار بايدينا و انتم رميم، فقال الحسين بن على عليه السلام: قبح الله شيبتك و قبح وجهك، ثم نثر يده و تركه، فلولا النعمان بن بشير اخذ بيده و رده الى المدينة لهلك.

فهذا لك يا معاوية، فهل تستطيع ان ترد علينا شيئا من لعنتك يا معاوية، و ان اباك اباسفيان، كان يهيم ان يسلم فبعث اليه بشعر معروف مروى في قريش و غيرهم تنهاه عن الاسلام و تصده.

و منها: ان عمر بن الخطاب و لاك الشام فختت به، و ولاك عثمان فتربصت به ريب المنون، ثم اعظم من ذلك جرأتك على الله و رسوله انك قاتلت عليا عليه السلام، و قد عرفته و عرفت سوابقه، و فضله و علمه، على امر هو اولى به منك و من غيرك، عند الله و عند الناس، و لاذيته بل اوطأت الناس عشوة، و ارقت دماء خلق من خلق الله بخدعك و كيدك و تمويهك، فعل من لا يؤمن بالمعاد و لا يخشى العقاب.

فلما بلغ الكتاب اجله صرت الى شر مثنوى و على الى خير منقلب، و الله لك بالمرصاد فهذا لك يا معاوية خاصة، و ما امسكت عنه من مساويك و عيوبك فقد كرهت به التطويل.

و اما انت يا عمرو بن عثمان، فلم تكن للجواب حقيقا بحمقك، ان تتبع هذه الامور، فانما مثلك مثل البعوضة اذ قالت للنخلة: استمسكى فاني اريد ان انزل عنك، فقالت لها النخلة: ما شعرت بوقوعك، فكيف يشق على نزولك، و انى والله ما شعرت انك تجسر ان تعادى لى فيشق على ذلك، و انى لمجيبك فى الذى قلت.

ان سبك عليا عليه السلام اينقض فى حسبه، او يباعد من رسول الله، او يسوء بلاءه فى الاسلام، او بجور فى حكم، او رغبة فى الدنيا، فان قلت واحدة منها فقد كذبت.

و اما قولك: ان لكم فينا تسعة عشر دما بقتلى مشركى بنى امية بدر، فان الله و رسوله قتلهم، و لعمرى ليقتلن فى بنى هاشم تسعة عشر، و ثلاثة بعد تسعة عشر، ثم يقتل من بنى امية تسعة عشر و تسعة عشر فى موطن واحد، سوى ما قتل من بنى امية لا يحصى عددهم الا الله.

و ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: اذا بلغ ولد الوزغ ثلاثين رجلا، اخذوا مال الله بينهم دولا، و عباده خولا، و كتابه دغلا، فاذا بلغوا ثلاثمائة و عشرا حقت اللعنة عليهم و لهم، فاذا بلغوا اربعمائة و خمسة و سبعين كان هلاكهم اسرع من لوك تمرة، فاقبل الحكم ابن ابى العاص، و هم فى ذلك الذكر و الكلام، فقال رسول الله: اخفظوا اصواتكم فان الوزع يسمع، و ذلك حين راهم رسول الله صلى الله عليه وآله و من يملك بعده منهم امر هذه الامه - يعنى فى المنام - فساءه ذلك و شق عليه.

فانزل الله عزوجل فى كتابه: «و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك الا فتنة للناس و الشجرة المعلونة فى القرآن» [۲] يعنى بنى امية و انزل ايضا: «ليلة القدر خير من الف شهر» [۳]، فاشهد لكم و اشهد عليكم ما سلطانكم بعد قتل على الا الف شهر التى اجلها الله عزوجل فى كتابه.

و اما انت يا عمرو بن العاص، الشانى اللعين الايتر، فانما انت كلب، اول امرك ان امك بغيه، و انك ولدت على فراش مشترك، فتحاكمت فيك رجال قريش، منهم ابوسفيان بن الحرب و الوليد بن المغيرة، و عثمان بن الحارث، و النضر بن الحارث بن كلدة، و

العاص بن وائل، کلهم یزعم انک ابنه، فغلبهم علیک من بین قریش الامهم حسبا، و اخبثهم منصبا، و اعظمهم بغیة. ثم قمت خطیبا و قلت: انا شانی محمد، و قال العاص بن وائل: ان محمدا رجل ابتر لا ولد له، فلو قد مات انقطع ذکره، فانزل الله تبارک و تعالی: «ان شائتک هو الابتر» [۴].

و كانت امک تمشی الی عبد قیس تطلب البغیة، تأتیهم فی دورهم و رحالهم و بطون اودیتهم، ثم کنت فی کل مشهد یشهده رسول الله من عدوه، اشدهم له عداوة و اشدهم له تکذیبا.

ثم کنت فی اصحاب السفینة الذین اتوا النجاشی و المهجر الخارج الی الحبشة فی الاشاطة بدم جعفر بن ابی طالب و سائر المهاجرین الی النجاشی، فحاق المکر السیء بک، و جعل جدک الاسفل، و ابطل امنیتک، و خیب سعیک، و اکذب احدوثتک، و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا.

و اما قولک فی عثمان، فانت یا قلیل الحیاء و الدین، الهیت علیه نارا ثم هربت الی فلسطین ترتبص به الدوائر، لما اتاک خبر قتله حبست نفسک علی معاویة، فبعته دینک یا خبیث بدنیا غیرک، و لسنا نلومک علی بغضنا، و لم نعاتبک علی حبنا، و انت عدو لبنی هاشم، فی الجاهلیة و الاسلام، و قد هجوت رسول الله صلی الله علیه و آله بسبعین بیتا من شعر، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: اللهم انی لا احسن الشعر و لا ینبغی لی ان اقولہ فالعن عمرو بن العاص بکل بیت الف لعنة.

ثم انت یا عمرو المؤثر دنیاک علی دینک، اهدیت الی النجاشی الهدایا و رحلت الیه رحلتک الثانیة، و لم تنهک الاولی عن الثانیة، کل ذلك ترجع مغلوبا حسیرا، ترید بذلك هلاکک جعفر و اصحابه، فلما اخطاک ما رجوت و املت، احلت علی صاحبک عمارة بن الولید.

و اما انت یا ولید بن عقبه، فوالله ما الومک ان تبغض علیا، و قد جلدک فی الخمر ثمانین جلدة، و قتل اباک صبرا بیده یوم بدر، ام کیف تسبه و قد سماه الله مؤمنا فی عشرة آیات من القران و سماک فاسقا، و هو قول الله عزوجل: «افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستون» [۵]، و قوله: «ان جاء کم فاسق بناء فتنیوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین» [۶].

و ما انت و ذکر قریش، انما انت ابن عالج من اهل صفوریة، اسمه: ذکوان، و اما زعمک انا قتلنا عثمان، فوالله ما استطاع طلحة و الزبیر و عائشة ان یقولوا ذلك لعلی بن ابی طالب، فیکف تقوله انت.

و لو سألت امک من ابوک اذ ترکت ذکوان فالصقتک بعقبه من ابی معیط، اکتسبت بذلك عند نفسها سناء و رفعة، و مع ما اعد الله لک و لابیک و لامک من العار و الخزی فی الدنیا و الاخرة، و ما الله بظلام للعبید.

ثم انت یا ولید، و الله اکبر فی المیلاد ممن تدعی له، فکیف تسب علیا و لو اشتغلت بنفسک لتثبت نسبک الی ابیک لا الی من تدعی له، و لقد قالت لک امک: یا بنی ابوک و الله الام و اخبث من عقبه.

و اما انت یا عتبة بن ابی سفیان، فوالله ما انت بحصیف فاجاوبک، و لا عاقل فاعاتبک، و ما عندک خیر یرجی، و ما کنت و لو سببت علیا لاعیر به علیک، لانک عندی لست بکفو لعبد علی بن ابی طالب فارد علیک و اعاتبک، ولكن الله عزوجل لک و لابیک و امک و اخیک لبالمرصاد، فانت ذریة ابائک، الذین ذکرهم الله فی القرآن، فقال: «عامله ناصبة - تصلی نارا حامیة - تسقی من عین انیة - الی قوله - من جوع» [۷].

و اما وعیدک ایای ان تقتلنی، فهلا قتلت ال

### مناظره در شناخت امام و عیوب مخالفین

روایت شده که امام حسن علیه السلام بر معاویه وارد شد و در مجلس او حضور یافت، در آنجا گروهی از یارانش حاضر بودند، هر یک از آنان افتخارات خود را بر بنی هاشم ذکر کرد و از ارزش آنان کاستند، و مطالبی را ذکر کردند که بر امام حسن علیه السلام

دشوار آمد و ایشان را ناراحت کرد، آنگاه ایشان به سخن پرداخت و فرمود:

من از بهترین قبائل، و پدرانم ارزشمندترین خاندان در عرب می باشد، در هنگام محاسبه افتخار و نسب برتر و جوانمردی برای ماست، و ما از بهترین درختی هستیم که شاخه های بارور و میوه های پاکیزه و بدنهای برجا مانده ای را رویانید، در آن اصل اسلام و علم نبوت است، آنگاه که جای افتخار رسید برتر گردیده، و آنگاه که از برتر شدن ما جلوگیری شد ما طلب برتری نمودیم، و ما دریاها عمیقی هستیم که تهی از آن نگردیده، و کوههای محکمی هستیم که مغلوب نمی گردیم.

در این هنگام مروان بن حکم و مغیره بن شعبه سخن گفتند و او و پدرش را کم ارزش جلوه دادند، امام حسن علیه السلام سخن گفت و فرمود:

ای مروان! آیا از ترس و خواری و ضعف و عجز سخن می گویی، گمان کردی که خود را ستودم در حالیکه پسر پیامبر خدایم، و مقام را بالا بردم در حالیکه سرور جوانان اهل بهشت، و ای بر کسی که فخر می فروشد و تکبر می کند تا خود را برتر جلوه دهد، و کسی که خود را بزرگ می نمایاند، و قصد گردن فرازی دارد، اما ما خاندان رحمت و جایگاه کرامت و بزرگواری، و موضع خیر و نیکی، و معدن ایمان، و نیزه اسلام، و شمشیر دین هستیم.

مادرت به عزایت بنشیند چرا سکوت نمی کنی قبل از آن که امور هولناک را به سویت بفرستم و بیان دارم، و تو را به نشانه ای بنمایانم که از نامت بی نیاز شوی، اما بازگشتت با غارت آیا در روزی بود که ناداری را سرپرستی کرده، و ترسوئی را پناه دادی، بهره و غنیمت فرارت بود و نیرنگت به طلحه، در زمانی که به او مکر زده و او را به قتل رساندی [۱] زشت باد چهره ات که چقدر کریه و ناپسند است.

مروان سر به زیر انداخت و مغیره مبهوت ایستاد، امام علیه السلام رو به مغیره کرد و فرمود:

ای کور قبیله ثقیف، تو را چه به قریش که نسبت به تو افتخار کنم، و ای بر تو آیا مرا نمی شناسی، من پسر بهترین زنان و سرور زنان هستم، پیامبر ما را به علم الهی تغذیه کرده، و تأویل قرآن و مشکلات احکام را آموخته ایم، عزت برتر و افتخار و برتری از ماست. و تو از گروهی هستی که در جاهلیت نسبی نداشته و در اسلام بهره ای ندارند، بنده فراری را چه شده که با شیران برخورد کرده و مزاحم قهرمانان گردد و دم از افتخار زند، ما سروران، و ما مدافعان برتر هستیم، از پیمانمان حمایت کرده و عیب و ننگ را از خود دور می کنیم، و من پسر زنان پاک هستم.

تو اشاره کردی - بر اساس گمانت - به وصی برترین پیامبران، و او به ناتوانیت داناتر و به ضعف آگاهتر بود، و تو برای رد کردن خودت نسبت به او شایسته تر هستی، به خاطر آن که غیظی که در دل داری و فریبی که از چشمهایت پیداست، هیئات او گمراهان را یاور انتخاب نمی کرد [۲].

و گمان تو که اگر در صفین بودی از نیرومندی قیس و مهارت ثقیف از همه سزاوارتر بودی، مادرت به عزایت بنشیند آیا این امور با ناتوانیت در میدانهای نبرد و فرارت در زمانهای سخت تحقق می پذیرد، سوگند به خدا اگر امیرالمومنین پرچم شجاعان را به تو می سپرد، می دیدی که سختیها او را از پای در نیاورده، و فریادهای هول انگیز می کشیدی.

و اما دلیری قیس، تو را چه کار به قیس، تو بنده فراری هستی که علومی را آموختی، و از این رو ثقیف نامیده شدی، و بدین وسیله به حيله خود را از قبیله ثقیف برشمردی، تو از مردان آن قبیله نیستی، و تو به تعمیر وسایل صید و داخل شدن در آغل گوسفندان داناتری از جنگ نمودن و اما مهارت چه مهارتی نزد بردگان و بندگان می باشد.

خواستی با امیرالمؤمنین ملاقات کنی، و او آنچنانکه تو او را شناختی: شیر بیشه و سمی کشنده بود، قهرمانان در هنگام نبرد در برابرش قدرت ایستادگی نداشتند، تا چه رسد که گرگها او را قصد کنند، و سوسک (مرد سیاه چهره) از عقب سر او را طلب نماید. و اما نسبت مجهول و نزدیکان ناشناخته اند، خویشاوندی تو به آن قبیله مانند نسبت حیوانات دریایی به آهوان صحرائی است،

بلکه خویشاوندی تو از این نسبت دورتر است.

مغیره برخاست و امام حسن علیه السلام به معاویه می فرمود:

ما را از بنی امیه معذور بدار، بعد از سخن بردگان و افتخار نمودن بندگان.

معاویه گفت: ای مغیره باز گرد، اینان فرزند عبد منافند، قهرمانان در مقابلشان قدرت ایستادگی نداشته، و بزرگان در مقابلشان قدرت فخر فروشی ندارند، آنگاه امام حسن علیه السلام را سوگند داد که ساکت شود، و امام ساکت شد.

مناظرته فی تعریف نفسه و مساوی معاندیه

روی ان الحسن بن علی علیه السلام وفد علی معاویة، فحضر مجلسه، و اذا عنده هولاء القوم، ففخر کل رجل منهم علی بنی هاشم، و وضعوا منهم، و ذکروا اشیاء ساءت الحسن بن علی علیه السلام و بلغت منه، فقال الحسن بن علی علیه السلام:

انا شعبه من خیر الشعب، و ابائی اکرم العرب، لنا الفخر و النسب و السماحة عند الحسب، و نحن من خیر شجرة انبتت فروعا نامیه، و اثمارا زاکیه، و ابدانا قائمه، فیها اصل الاسلام، و علم النبوة، فعلونا حین شمع بنا الفخر، و استطلنا حین امتنع بنا العز، و نحن بحور زاخرة لا تنزف، و جبال شامخة لا تقهر.

فتکلم مروان بن الحکم و المغیره بن شعبه و وضعوه و ابیه، فتکلم الحسن علیه السلام فقال:

یا مروان اجبنا و خورا و ضعفا و عجزا، زعمت انی مدحت نفسی و انا ابن رسول الله، و شمخت بانفی و انا سید شباب اهل الجنة، و انما یبذخ و یتکبر و یلک من یرید رفع نفسه، و یتبجح من یرید الاستطالة، فاما نحن فاهل بیت الرحمة، و معدن الکرامة، و موضع الخیره، و کنز الایمان، و رمح الاسلام، و سیف الدین.

الا تصمت ثکلتک امک قبل ان ارمیک بالهوائل، و اسمک بمیسم تستغنی به عن اسمک، فاما ایابک بالنهاب و الملوک افی الیوم الذی ولیت فیهِ مهزوما، و انحجرت مذعورا، فکانت غنیمتک هزیمتک، و غدرك بطلحہ حین غدرت به فقتلته قبحا لک، ما اغلظ جلدہ و جهک.

فنکس مروان رأسه و بقی المغیره مبهوتا، فالتفت الیه، الحسن علیه السلام فقال:

اعور ثقیف ما انت من قریش فافخرک، اجهلتنی یا ویحک، انا ابن خیره الاماء، و سیده النساء، غذانا رسول الله صلی الله علیه و آله بعلم الله تبارک و تعالی، فعلمنا تأویل القرآن و مشکلات الاحکام، لنا العزة العلیا و الفخر و السناء.

و انت من قوم لم یثبت لهم فی الجاهلیة نسب، و لا لهم فی الاسلام نصیب عبد ابق ما له و الافتخار عن مصادمة اللیوث و مجاحشة الاقران، نحن السادة و نحن المذاوید القادة، نحمی الذمار، و ننفی عن ساحتنا العار، و انا ابن نجیبات الابدکار.

ثم اشرت زعمت الی وصی خیر الانبیاء، و کان هو بعجزک ابصر، و بخورک اعلم، و کنت للرد علیک منه اهلا لوغرك فی صدرک و بدو الغدر فی عینک، هیئات لم یکن لیتخذ المضلین عضدا.

و زعمک انک لو کنت بصفین بزعاره قیس و حلم ثقیف، فبماذا ثکلتک امک، ابعجزک عند المقامات و فرارک عند المجاحشات؟ اما و الله لو التفت علیک من امیر المؤمنین الاشاجع، لعلمت انه لا یمنعه منک الموانع، و لقامت علیک المرنات الهوالع.

و اما زعاره قیس، فما انت و قیسا، انما انت عبد ابق فثقف، فسمی ثقیفا فاحتل لنفسک من غیرها، فلست من رجالها، انت بمعالجه الشرك و موالج الزرائب اعرف منک بالحروف.

فاما الحلم، فای الحلم عند العیید القیون، ثم تمنیت لقاء امیر المؤمنین، فذاک من قد عرفت: اسد باسل، و سم قاتل، لا تقاومه الا بالسنة عند الطعن و المخالسة، فکیف ترومه الضبعان، و تناله الجعلان بمشیتها القهقری.

و اما وصلتک فمذكورة، و قرابتک مجهولة، و ما رحمک منه الا کبنات الماء من خشفان الطباء، بل انت ابعد منه نسبا.

فوثب المغیره و السحن یقول لمعاویة:



اعذرنا من بنی امیه ان تجاوزنا بعد مناطقہ القیون و مفاخرہ العیید.

فقال معاویہ: ارجع یا مغیرہ، هولاء بنو عبد مناف لا تقاومهم الصنادید و لا تفاخرهم المداوید، ثم اقسام علی الحسن علیہ السلام بالسکوت، فسکت.

پی نوشت ها:

[۱] ابن اثیر در اسد الغابہ گوید که سبب قتل طلحه آن بود که مروان به سوی طلحه - که در میدان جنگ ایستاده بود - تیری پرتاب کرد، اگر آن را می بستند پاهایش ورم می کرد و اگر باز می گذاردند خون جاری می شد، مروان گفت: او را رها کنید آن تیری بود که خداوند فرستاد، و طلحه از آن تیر مرد، و رو به سوی ابان بن عثمان کرد و گفت: بعضی از قاتلان پدرت را کشتم.

[۲] بعد از مرگ عثمان مغیره نزد امام آمد و گفت: نصیحتی به تو دارم اگر می خواهی کارهایت سامان یابد طلحه را بر کوفه و زیبر را بر بصره و معاویه را بر شام بگمار، و بعد از آن که خلافت سامان یافت با آنان هرگونه که خواهی عمل کن، که امام فرمود: «من از گمراهان یاور انتخاب نمی کنم»، استیعاب ج ۳ ص ۳۷۱ (حاشیه اصابه).

### مناظره در فضیلت ائمه و شایستگی بر خلافت

سلیم بن قیس گوید: از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب شنیدم که گفت: معاویه به من گفت: چرا حسن و حسین را زیاد احترام می کنی، آنان بهتر از تو و پدرشان بهتر از پدر تو نبود، و اگر مادرشان فاطمه دختر پیامبر نبود می گفتم اسماء بنت عیمر کمتر از او بشمار نمی رفت، گوید: از گفتارش بسیار ناراحت شده و نمی توانستم خود را کنترل کنم - تا آن که سخن عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس را در فضیلت امام حسن و حسین علیهما السلام و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت ایشان شنیده بودند را نقل می کند، و تا آنجا که گوید:

معاویه گفت: ای حسن علیه السلام تو چه می گویی؟ فرمود:

ای معاویه! سخن من و گفتار ابن عباس را شنیدی، ای معاویه تعجب از تو و از کم حیائی تو و جرأتت بر خداوند است، آنجا که گفتی: خداوند طاغوت شما را کشت و خلافت را به جایگاه او (معاویه) رسانید، ای معاویه آیا تو معدن خلافتی نه ما؟

وای بر تو ای معاویه و به سه نفری که قبل از تو بودند و تو را در این جایگاه نشانند، و این سنت را برایت مهیا نمودند، سخنی می گویم که تو شایسته آن نیستی، اما می گویم تا فرزندان پدرم که در اینجا حاضرند بشنوند:

مردم در امور بسیاری با هم اتفاق نظر دارند و در آن مسائل بین ایشان اختلاف و کشمکش و جدائی نیست: بر گواهی به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر و نمازهای پنجگانه و زکات واجب، و روزه ماه رمضان، و حج خانه خدا و موارد بسیاری از واجبات الهی که قابل شمارش نیست و شماره آنها را تنها خدا می داند.

و نیز بر موارد دیگری اجتماع کرده اند، بر حرمت زنا و دزدی و دروغ، و قطع رحم، و خیانت، و موارد بسیاری از محرمات الهی که قابل شمارش نیست، و شماره آنها را تنها خدا می داند.

اما در مورد سنتهایی اختلاف کرده و با هم در آنها می جنگند، و به گروههایی تقسیم شده اند که گروهی دیگر را لعنت می کنند، و همان ولایت و سرپرستی است، و گروهی از گروه دیگر بیزاری می جوید، گروهی دیگر را به قتل می رساند که کدامیک شایسته تر به آن است، جز گروهی که از کتاب الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می کنند، هر که آنچه مسلمانان در آن اختلاف ندارند را بگیرد و امور اختلافی را به خداوند واگذارد، سالم مانده و از آتش نجات می یابد و داخل

بهشت می گردد.

و هر که خداوند او را موفق گردانده، و بر او منت گذارده و بر او احتجاج نماید، به اینکه قلبش را به شناخت والیان امرش از پیشوایانش روشن گرداند و بشناسد که معدن علم کجاست، پس او نزد خداوند سعادت‌مند بوده و دوستدار خداست، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند رحمت کند شخصی را که حق ما را دانست و آن را بیان کرد پس سعادت‌مند گردید، یا ساکت شد پس سالم ماند.

ما اهل بیت می گوئیم، امامان و پیشوایان از ما هستند، و خلافت و پیشوائی تنها سزاوار و شایسته ماست، و خداوند در کتابش و سنت پیامبرش را شایسته آن دانسته است، علم در ما و ما اهل آنیم و تمامی آن با تمام جوانبش نزد من می باشد، و تا روز قیامت امری محقق نمی گردد حتی زدن بر چهره کسی، جز آن که آن به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله دیکته شده و علی علیه السلام با دست خود نوشته و در دست ما قرار داد.

و گروهی گمان می کنند که به خلافت از ما سزاوارترند، حتی تو ای پسر هند این ادعا را ذکر می کنی، و گمانی می کنی (عمر) نزد پدرم فرستاد که می خواهم قرآن را در یک مجموعه ای جمع آوری کنم پس آن چه از قرآن نوشته ای را نزد من بفرست، فرستاده آمد، امام فرمود: سوگند به خدا قبل از اینکه به تو برسد گردنم را می زنی، عمر گفت: چرا؟ فرمود: چون خداوند می فرماید: «آنانکه در علم راسخند» فرمود: آیه مرا قصد کرده و تو و یارانت مقصود آیه نیستید، عمر خشمگین شد، سپس گفت: پسر ابی طالب گمان می کند آنچه در نزد اوست پیش فرد دیگری وجود ندارد، هر که آیه ای از قرآن را خوانده، آن را نزد من بیاورد، هرگاه کسی آیه ای را می آورد و شاهی بر آن اقامه می کرد آن آیه را می نوشت و اگر شاهی نداشت آنرا نمی نوشت، آنگاه گفتند: از قرآن آیات بسیاری گم شده است، بلکه دروغ می گویند، سوگند به خدا بلکه آن نزد اهلش جمع شده و حفظ گردیده است.

آنگاه عمر به قضات و والیان امرش دستور داد: فکر کنید و عقایدتان را بیان دارید که حق چیست، او و بعضی از والیان امرش در مشکل بزرگی افتادند و پدرم آنان را از مشکل خارج ساخت، تا به آن بر آنها احتجاج جوید، اما گاه قضات نزد خلیفه خود می آمدند، در حالیکه در یک امر مشترک احکام متعددی را بیان می نمودند، اما همه را امضا می کرد، چرا که خداوند به او حکمت و روش قضاوت نداده بود.

و هر گروه از مخالفین ما از مسلمانان گمان می کنند که جایگاه خلافت و علم در غیر ماست، از خداوند بر کسانی که به ما ظلم کرده و حق ما را انکار کرده، و مردم را بر ما مسلط نموده، و برای مردم راهی را بر علیه ما گشودند که به وسیله تو بدان احتجاج و دلیل آورده شود، و خداوند ما را کافی بوده و بهترین سرپرست است.

مردم بر سه دسته اند: مؤمنی که حق ما را می شناسد و تسلیم ما بوده، و از ما پیروی می کند، او نجات یافته و دوستدار ماست و از امر خداوند تبعیت می کند، و دشمن ما که از ما بیزار است و ما را لعن می کند و ریختن خونهایمان را حلال می داند، و حق ما را انکار می کند، و خداوند را با برائت و بیزاری از ما می پرستد، این کافر و مشرک و فاسق است، و از جانی که گمان نمی کند، کافر و مشرک گردیده، همچنانکه خداوند را ناآگاهانه دشنام می دهند، همچنان بدون آگاهی به خداوند شرک می ورزند.

و شخصی آنچه امت بر آن اتفاق دارند را گرفته، و علم آنچه بر او مشتبه شده و نیز ولایت ما را به خدا وامی گذارد، و از ما پیروی نکرده و با ما نیز دشمنی نمی کند، و حق ما را نمی شناسد، ما امیدواریم که خداوند او را بیامرزد و او را داخل بهشت گرداند، این مسلمان ناتوان است.

مناظرته فی فضلهم و ان الخلافة لا تصلح الا فیهم

روی سلیم بن قیس قال: سمعت عبدالله بن جعفر ابی طالب قال: قال لی معاویه: ما اشد تعظیمک للحسن و الحسین، ما هما بخیر منك

و لا ابوهما بخير من ابيك، لولا ان فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله لقلت ما امك اسماء بنت عميس بدونها، قال: فغضبت من مقالته و اخذنى ما لا املك - ثم ذكر قول عبدالله ابن جعفر و ابن عباس فى فضل الحسن و الحسين عليهما السلام، و ما همه سمعا عن النبي صلى الله عليه وآله فى فضلهم، الى ان قال: قال معاوية: ما تقول يا حسن عليه السلام قال:

يا معاوية! قد سمعت ما قلت و قال ابن عباس، العجب منك يا معاوية و من قلته حيائك و من جرأتك على الله حين قلت: قد قتل الله طاغيتكم و رد الامر الى معدنه، فانت يا معاوية معدن الخلافة دوننا؟! ويل لك يا معاوية و للثلاثة قبلك، الذين اجلسوك هذا المجلس و سنوا لك هذه السنة، لاقولن كلاما ما انت اهله، و لكنى اقول لتسمعه بنو ابى هؤلاء حولي.

ان الناس قد اجتمعوا على امور كثيرة، ليس بينهم اختلاف فيها و لا تنازع و لا فرقة: على شهادة ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله و عبده، و الصلوات الخمس، و الزكاة المفروضة، و صوم شهر رمضان و حج البيت، ثم اشياء كثيرة من طاعة الله التى لا تحصى و لا يعدها الا الله.

و اجتمعوا على تحريم الزنا و السرقة و الكذب و القطيعة و الخيانة، و اشياء كثيرة من معاصى الله التى لا تحصى و لا يعدها الا الله. و اختلفوا فى سنن اقتتلوا فيها، و صاروا فرقا يلعن بعضهم بعضا، و هى الولاية، و يبرأ بعضهم من بعض، و يقتل بعضهم بعضا ايهم احق و اولى بها، الا فرقة تتبع كتاب الله و سنة نبيه صلى الله عليه وآله، فمن اخذ بما عليه اهل القبلة الذى ليس فيه اختلاف، و رد علم ما اختلفوا فيه الى الله، سلم و نجا به من النار و دخل الجنة.

و من وفقه الله و من عليه و احتج عليه بان نور قلبه بمعرفة و لاء الامر من ائمتهم و معدن العلم اين هو، فهو عند الله سعيد و لله ولى، و قد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: رحم الله امرىء علم حقا فقال فغتم او سكت فسلم.

نحن نقول اهل البيت: ان الائمة منا، و ان الخلافة لا تصلح الا فينا، و ان الله جعلنا اهلها فى كتابه و سنة نبيه صلى الله عليه وآله، و ان العلم فينا و نحن اهله، و هو عندنا مجموع كله بحذافيره، و انه لا يحدث شىء الى يوم القيامة حتى ارش الخدش الا وهو عندنا مكتوب باملاء رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و خط على عليه السلام بيده.

و زعم قوم انهم اولى بذلك منا، حتى انت يا ابن هند تدعى ذلك، و تزعم ان عمر ارسل الى ابى انى اريد ان اكتب القرآن فى مصحف فابعث الى بما كتبت من القرآن، فاتاه فقال: تضرب و الله عنقى قبل ان يصل اليك، قال: و لم؟ قال: لان الله تعالى قال: «و الراسخون فى العلم» [۱] قال: اياى عنى و لم يعنك و لا اصحابك، فغضب عمر ثم قال: ان ابن ابى طالب يحسب ان احدا ليس عنده علم غيره، من كان يقرأ من القرآن شيئا فليأتنى، فاذا جاء رجل فقراء شيئا معه فيه اخر كتبه و الا لم يكتبه، ثم قالوا: قد ضاع منه قرآن كثير، بل كذبوا والله بل هو مجموع محفوظ عند اهله.

ثم امر قضاته و ولاته: اجهدوا ارائكم و اقضوا بما ترون انه الحق، فلا يزال هو و بعض ولاته قد وقعوا فى عزيمة فيخرجهم منها ابى، ليحتج عليهم بها، فتجتمع القضاة عند خليفتهم و قد حكموا فى شىء واحد بقضايا مختلفة فاجازها لهم، لان الله لم يؤته الحكمة و فصل الخطاب.

و زعم كل صنف من مخالفينا من اهل هذه القبلة ان معدن الخلافة و العلم دوننا، فنستعين بالله على من ظلمنا و جحدنا حقنا، و ركب رقابنا، و سن للناس علينا ما يحتج به مثلك و حسبنا الله و نعم الوكيل.

انما الناس ثلاثة: مؤمن يعرف حقنا و يسلم لنا، و ياتم بنا، فذلك ناج محب لله ولى، و ناصب لنا العداوة يتراء منا و يلعننا، و يستحل دماننا، و يجحد حقنا، و يدين الله بالبرائة منا، فهذا كافر مشرك فاسق، و انما كفر و اشرك من حيث لا يعلم، كما سبوا الله عدوا بغير علم، كذلكك يشرك بالله بغير علم.

و رجل اخذ بما لا- یختلف فيه و رد علم ما اشکل علیه الی الله مع ولایتنا، و لا یاتم بنا، و لا یعادینا و لا یعرف حقنا، فنحن نرجوان یغفر الله له و یدخله الجنة، فهذا مسلم ضعیف.

پی نوشت:

[۱] آل عمران: ۷.

### مناظره با عمر عاص و مروان و ابن زیاد

روایت شده: روزی معاویه همراه با اطرافیان رازدارش نشسته بود، و به یکدیگر فخر می فروختند، معاویه خواست آنان را بخنداند، از این رو گفت: بسیار فخر فروختید، اگر حسن بن علی علیه السلام و عبدالله بن عباس در اینجا بودند از این بالندگی ها کمتر می نمودید، معاویه نزد امام فرستاد - آنگاه گفتار آنان را ذکر می کند - سپس امام در جواب ایشان فرمود: اگر کسی در مباحثه خاموش ماند، این امر دلیل بر ناتوانی او نمی باشد، بلکه کسی که به دروغ سخن گوید و بخواهد باطل را به صورت حق جلوه دهد خیانتکار است.

ای عمرو به دروغ افتخار ورزیده و در خیانت گستاخی می کنی، من از تبهاریت همیشه آگاه بوده و برخی از آنها را بر شمرده و از برخی دیگر چشم می پوشیده ام، زیرا در گمراهی فرو رفته ای، درباره ما که چراغهای روشن در تاریکی، و پرچمهای هدایت و راهنمایی، و سواران، دلاور و حمله ور به دشمنان، و پرورده شده در دامان چنگ می باشیم، برای دوستان همچون نو بهاران خرم هستیم، ما جایگاه نبوت و محل فرو آمدن علم هستیم.

و گمان می کنید که نژادتان از ما نیرومندتر است، ولی در نبرد بدر نیرومندی ما آشکار گردید، در روزی که دلاوران بر زمین خوردند، و هماوران به سختی افتادند، و شیر مردان از پای درآمدند، و مرگ معرکه دار میدان شد، و بر پاشنه آن چرخید و دندان نشان داد، و آتش جنگ زبانه کشید، در چنان هنگامه ای بود که مردان شما را کشتیم و پیامبر بر فرزندانمان منت گذارد، و به جان خودم سوگند در آن روز شما هرگز از بنی عبدالمطلب برتر و قوی تر نبودید.

و اما تو ای مروان، تو را چه می شود که از قریش زیاد گفته و به آن افتخار کنی، تو رها شده ای و پدرت طرد شده پیامبر است، و تو هر روز از پستی به بدی می گرائی و در این دو گرفتاری، آیا فراموش کردی آن روز که دست بسته ترا به حضور امیرالمومنین علیه السلام آوردند، و با چشم خود شیری را دیدی که از چنگالش خون می چکید، و دندانهایش را به هم می فشرد، و مفهوم این شعر را می نگرستی:

شیری که چون شیران فریادش را بشنوند، سراسیمه فرار کنند و سرگین اندازند.

ولی امیرالمومنین علیه السلام تو را بخشید و از خفقان مرگ رها شدی، و نفس تنگت که نمی گذاشت آب دهانت را فرو بری، باز شد و به حال آمدی، اما به جای آنکه سپاس ما را بگذاری به بدگویی ما پرداختی و جسارت ورزیدی، در صورتی که می دانی ما هرگز ننگی بر دامانمان ننشسته و خوار و خسران به سراغمان نیامده است.

و اما تو ای زیاد، به قریش چه کار داری، کسی برای تو نسب درست و شاخه برومند، و پیشینه استوار، و جایگاه رشد ارزشمندی نمی شناسد، مادرت زنی زناکار بود که مردهای قریش و بدکاران عرب با او رابطه داشتند، و وقتی که به دنیا آمدی پدرت معلوم نبود تا اینکه این مرد - و به معاویه اشاره کرد - پس از مرگ پدرش تو را برادر خود خواند.

در این صورت به چه چیزی افتخار می کنی، تو را همان رسوائی مادرت بس است، و در افتخار ما همین کافی است که جد ما

رسول خداست و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام پیشوای مسلمانان است، که هرگز به جاهلیت بازنگشت، و عموهایم یکی حمزه سیدالشهداء و دیگری جعفر طیار است، و من و برادرم هر دو پیشوای جوانان اهل بهشتیم. آنگاه امام رو به به ابن عباس کرد و فرمود: پسر عمویم، اینان مرغهای ناتوانی هستند که می توان با بحث پرهایشان را در هم شکست.

مناظرته مع عمرو بن عاص و مروان بن حکم و ابن زیاد

روی انه اجتمع معاویة مع بطانته، فجعل بعضهم يفخر علی بعض، فاراد معاویة ان یضحک علی ذقونهم، فقال لهم: اکثرتم الفخر، فلو حضرکم الحسن بن علی علیهما السلام، و عبدالله بن عباس لقصرا من اعتکم ما طال، فبعث الی الامام علیه السلام - الی ان ذکر قولهم، ثم قال علیه السلام:

لیس من العجز ان یصمت الرجل عند ایراد الحجّة، ولیکنم من الافک ان ینطق الرجل بالخنا، و یصور الباطل بصورة الحق. یا عمرو افتخار بالکذب و جرأه علی الافک، ما زلت اعرف مثالبک الخبیثه، ابديها مره و امسک عنها اخرى، فتأبی الا انهما کا فی الضلالة، اتذکر مصابیح الدجی و اعلام الهدی و فرسان الطراد، و حتوف الاقران، و ابناء الطعان، و ربیع الضیفان، و معدن النبوه، و مهبط العلم.

و زعمتم انکم احمی لما وراء ظهورکم، و قد تبین ذلك یوم بدر، حین نکصت الابطال و تساورت الاقران و اقتحمت اللیوث، و اعترکت المنیة، و قامت رحاها علی قطبها، و افترت عن نابها، و طار شرار الحرب، فقتلنا رجالکم، و من النبی علی ذراریکم، فکنتم لعمری، فی ذلك الیوم غیر مانعین لما وراء ظهورکم من بنی عبدالمطلب.

و اما انت یا مروان فما انت و الاکثار فی قریش، و انت طلیق و ابوک طرید، یتقلب من خزیه الی سوءه، و لقد جیء بک الی امیرالمؤمنین، فلما رأیت الضرغام قد دمیت برائته، و اشتکبت انیابه، کنت کما قال القائل:

لیث اذا سمع اللیوث زئیره

بصبصن ثم قذفن بالابعار

فلما من علیک بالعفو و ارخی خناقک بعد ما ضاق علیک، و غصصت بریقک، لم تقعد معنا مقعد اهل الشکر، و لکن کیف تساوینا و تجارینا، و نحن مما لا یدرکنا عار و لا تلحقنا خزیه.

و اما انت یا زیاد و قریشا، لا- اعرف لک فیها ادیما صحیحا، و لا فرعا نابتا، و لا قدیما ثابتا، و لا منبتا کریما، بل کانت امک بغیا تداولها رجال من قریش و فجار العرب، فلما ولدت لم تعرف لک العرب والدا فادعاک هذا - و اشار الی معاویة - بعد ممات ابيه.

مالک افتخار، تکفیک سمیة و یکفینا رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی علی بن ابی طالب علیه السلام سید المؤمنین، الذی لم یرتد علی عقبیه، و عمی حمزه سیدالشهداء، و جعفر الطیار، و انا و اخی سید اشباب اهل الجنة.

ثم التفت الی ابن عباس فقال: یا ابن العم انما هی بغاث الطیر انقض علیها اجل.

### مناظره با عبدالله بن زبیر

روایت شده: امام چند روزی از دمشق خارج شد، آنگاه به دمشق بازگشت، و نزد معاویه آمد، در مجلس معاویه عبدالله بن زبیر حضور داشت، هنگامی که معاویه امام را دید از او استقبال کرد و بعد از آنکه مجلس آماده شد به امام گفت: ای ابا محمد گمان می کنم خسته آید به منزل رفته و استراحت کنید.

امام از نزد او خارج شد، و معاویه رو به عبدالله بن زبیر کرد و گفت: بهتر است که بر حسن فخر بورزی، چرا که تو پسر یکی از نزدیکان پیامبر و پسر عموی او می باشی، و پدرت در اسلام کارهای بسیاری انجام داده است - تا آن جا که سخن عبدالله زبیر در

حضور امام را در مجلس دیگری نقل می کند - آنگاه امام فرمود:

سوگند به خدا اگر بنی امیه مرا در سخن گفتن ناتوان نمی شمردند برای پست شمردن تو زبان از گفتارت باز می داشتم، ولی اکنون برایت آشکار می کنم که من کم عقل و بی زبان نیستم، آیا تو بر من عیب می گیری و بر من فخر می فروشی، جدت در جاهلیت خانواده و معروفیتی نداشت تا اینکه با جده ام صفیه دختر عبدالمطلب ازدواج کرد، و در میان عرب سرافراز شد و به شرف او افتخار ورزید، پس چگونه فخر کنی بر کسی که حلقه رابط گردنبند است، بزرگان و گرامترین مردم روی زمین، این مائیم که شرفی بر نفوذ و کرامتی برتر و پیروز داریم.

گمان می کنی که من تسلیم معاویه شدم، چگونه چنین کاری ممکن است، وای بر تو من پسر دلاورترین مردان عربم، و در دامان فاطمه علیها السلام چشم گشوده ام که پیشوای زنان جهان و بهترین کنیزان خداست، وای بر تو من این کار را از روی ترس و ناتوانی انجام ندادم، علت آن بود که طرفدارانی چون تو داشتم که به بیهودگی طرفدار من بودند، و به دروغ ادعای دوستی می کردند، و من به آن ها اعتماد نداشتم، چون شما خاندانی فریبکارند.

و چرا چنین نباشد که پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرد، و به زودی پیمانش را شکست و به جاهلیت بازگشت، و علی علیه السلام که پاره پیکر پیامبر بود را فریب داد و مردم را گمراه کرد، و چون در معرکه جنگ با یورش پیشتازان لشکر روبرو شد، و دندان تیز جنگاوران پیکرش را در هم فشرد، جانش را بی جهت از دست داد، و بدون هیچ یآوری به خاک افتاد، و تو به اسیری گرفتار شدی، خسته و مجروح و کوفته، پایمال سم ستوران و ناتوان از یورش سواران؛ و چون مالک اشتر تو را به حضور امام آورد، آب دهانت خشکیده بود و بر پاشنه می چرخیدی، همچون سگی که از شیران هراسیده و فراری باشد.

وای بر تو، این مائیم که روشنی بخش جهانیم و امت مسلمان به ما فخر می کند و کلیدهای اراده و ایمان به دست ماست، اکنون تو به ما حمله می کنی؟ تو هستی که زنان را فریب می دهی بر فرزندان پیامبران فخر می فروشی؟ سخنان ما را که مردم می پذیرفتند، تو و پدرت رد می کنی.

مردم با اشتیاق و اجبارا دین جدم را پذیرفتند، و بعد که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند طلحه و زبیر از بین آنها پیمان را شکستند، و همسر پیامبر را فریب دادند و به جنگ با پدرم برخاستند، و کشته شدند، و تو را به اسارت نزد علی علیه السلام آوردند، و او از گناهت درگذشت و خویشاوندیت را رعایت کرد و تو را نکشت و بخشید، بنابراین تو آزاد شده پدر من هستی، و من آقای تو و پدرت هستم، اکنون سنگینی گناهت را احساس کن.

عبدالله بن زبیر شرمگین شد، به حضور امام آمد و گفت: ای ابامحمد معذرت می خواهم، این مرد - و به معاویه اشاره کرد - مرا به جدال با تو برانگیخت، حال مرا بر نادانیم ببخش، چون شما از خاندانی هستید که گذشت و بردباری به سرشت شما آمیخته است. و امام به معاویه نگریست، و فرمود:

می بینی که از پاسخگوئی هیچکس باز نمی مانم، وای بر تو آیا می دانی که من از کدام درخت باروری جوانه زده ام، دست از این کارها بردار و گرنه داغی بر چهره ات بزنم که همه رهروان شهرها و سرزمینها از آن سخن بگویند.

مناظرته مع عبدالله بن الزبیر

روی انه غاب علیه السلام عن دمشق ایاما، ثم رجع اليها، فدخل علی معاویة، و كان فی مجلسه عبدالله بن الزبیر، فلما رأى معاویة الامام قام الیه فاستقبله، و بعد ما استقر به المجلس التفت الیه قائلا: یا ابا محمد! انی اظنک تعبا نصبا، فأت المنزل فارح نفسک فیه.

و خرج الامام علیه السلام من عنده والتفت معاویة الی عبدالله ابن الزبیر: لو افتخرت علی الحسن، فانک ابن حواری رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن عمته، و لایبیک فی الاسلام نصیب وافر - الی ان ذکر قول ابن الزبیر فی مجلس عند الامام علیه السلام - ثم قال علیه السلام:

اما و الله لولا ان بنی امیه تنسبني الى العجز عن المقال لكففت عنك تهاونا، ولكن سايبين لك ذلك لتعلم اني لست بالعی ولا الكلیل اللسان، ایاى تعیر و علی تفتخر، و لم يكن لجدك بيت في الجاهلية و لا مكرمة، فزوجته جدتی صفيہ بنت عبدالمطلب، فبذخ علی جميع العرب بها و شرف مكانها، فيكف تفاخر من هو من القلادة واسطتها، و من الاشراف سادتها، نحن اكرم اهل الارض زندا، لنا الشرف الثاقب و الكرم الغالب.

ثم تزعم اني سلمت الامر، فكيف يكون ذلك، ويحك كذلك، و انا ابن اشجع العرب، وقد ولدتنى فاطمة سيده نساء العالمين و خيرة الاماء، لم افعل ذلك ويحك جينا و لا ضعفا، ولكنه بايعني مثلك و هو يطلبني بتره، و يداجينى المودة و لم اثق بنصرته، لانكم اهل بيت غدر، و كيف لا يكون كما اقول.

و قد بايع ابوك اميرالمؤمنين ثم نكث بيعته، و نكص على عقبيه، و اختدع حشية من حشايا رسول الله، ليضل بها الناس، فلما دلف نحو الاعنة و رأى بريق الاسنة قتل مضيعة لا ناصر له و اتى بك اسيرا، قد وطأتك الكماء باظلافها، و الخيل بسنابكها، و اعتلاك الاشر فغصصت بريقك، و اقيعت على عقبيك كالكلب اذا احتوشته اللبوث.

فنحن ويحك نور البلاد و املاكها، و بنا تفخر الامه و الينا تلقى مقاليد الازمة، اتصول و انت تخدع النساء، ثم تفتخر على بنى الانبياء، لم تزل الاقاويل منا مقبولة، و عليك و على ابيك مردودة.

دخل الناس فى دين جدى طائعين و كارهين، ثم بايعوا اميرالمؤمنين عليه السلام، فسار الى ابيك و طلحة حين نكثا البيعة و خدعا عرس رسول الله صلى الله عليه و آله، فقتل ابوك و طلحة و اتى بك اسيرا، فبصبصت بذنبك و ناشدته الرحم ان لا يقتلك، فعفا عنك، فانت عتاقه ابي، و انا سيد ابيك، فذق وبال امرك.

و خجل ابن الزبير، فتقدم الى الامام عليه السلام فقال: اعذر يا ابا محمد، فانما حملنى على محاورتك هذا - و اشعار الى معاوية - فهلا اذ جهلت امسكت عنى، فانكم اهل بيت سجتكم الحلم و العفو.

و التفت الامام عليه السلام الى معاوية، فقال له:

انظر هل اكيح عن محاوره احد، ويحك اتدرى من اى شجرة انا، و الى من اتمى، انتة قبل ان اسمك، بميسم تتحدث به الركبان فى الافاق و البلدان.

### مناظره با مروان بن حكم

امام بر معاويه داخل شد، هنگامی که آن حضرت را دید برخاست و احترام بسیار به ایشان گذاشت، این امر بر مروان سخت آمد و کلامی در بدی ایشان بیان کرد، امام فرمود:

وای بر تو ای مروان، تو همیشه در میدانهای جنگ و به هنگام رویارویی با دشمن ریسمان خواری و ننگ به گردن داشتی، زنان بر تو بگریند، این مائیم که برهانهای روشن را به همراه داریم، و اگر سپاسگزار باشید ما بر شما هدایت را باریدیم، ما شما را به نجات می خوانیم و شما ما را به آتش دعوت می کنید، و چقدر این دو مقام از یکدیگر دور است.

تو به بنی امیه افتخار می کنی و می پنداری که آنان در جنگ پایدارند و همچون شیر دلاور، مادرت به عزایت بنشیند مگر نمی دانی که خاندان عبدالمطلب پهلوانان بزرگوار و یاران و نگهبان و بزرگمردانند.

بخدا قسم که تو آنان و هر کس که از این خاندان است را دیده ای که هرگز سختی ها و خطرها به هراسشان نینداخته و از میدان دلیران نگریخته اند، و آنان همچون شیران خشمگین و حمله ورنند، و این تو بودی که از میدانشان گریختی و تو را به اسارت گرفتند، و به همراه خویشانت به خواری و ننگ افتادی.

گمان می بری که می توانی خون مرا بریزی، اگر خیلی دلاوری چرا نتوانستی خون آن کس که بر عثمان حمله برد را بریزی، که

عثمان را همچون شتری سر برید، و تو در آن وقت همچون گوسفندان صیحه می زدی و مثل زنان فرومایه آه و ناله سر می دادی، چرا از او دفاع نکردی و تیری به جانب قاتلش پرتاب نمودی، بلکه بندهای بدنت می لرزید و چشمانت را از شدت وحشت فرو می بستی و از ترس جانت از من پناه می خواستی، چون بنده ای که به دامان آقایش در آویزد، و من ترا از مرگ رهانیدم، و اکنون معاویه را به قتل من برمی انگیزی، و اگر آن روز معاویه با تو بود او هم با عثمان کشته می شد، حال هم تو و معاویه کمتر و ناتوان تر از آنید که بتوانید به من گستاخی کنید.

و اکنون گمان می بری که من بر بردباری معاویه زنده مانده ام، به خدا قسم که معاویه خودش را بهتر از هر کس می شناسد، و از اینکه حکومت را به او واگذار کرده ایم سپاسگزارتر است، و اکنون وجود تو همچون خاری در چشمش خلیده که نمی تواند دیده بر هم نهد، و اگر بخواهم می توانم سپاهی بر اهل شام برانگیزم که جهان بر او تنگ شود و از حمله سواران به ستوه آید، و در آن وقت فرار کردن و نیرنگ و پرگویی ترا سودی نخواهد بخشید.

و ما کسی نیستیم که پدران بزرگوار و فرزندان نیکوکارمان ناشناخته باشند، حال اگر راست می گویی آزادی. معاویه به مروان فریاد زد و گفت: من گفتم که به این مرد گستاخی نکن و تو نپذیرفتی و به چنین خواری و تحقیری گرفتار شدی، آخر تو مانند او نیستی، و پدرت به مقام پدر او نمی رسد، تو پسر مردی رانده شده و دور افتاده ای، اما پدر او پیامبر بزرگوار خداست، و چه بسا کسانی که با پای خود به قبرستان رفته و گور خود را می کنند.

مناظرته مع مروان بن حکم

دخل الامام عليه السلام على معاوية، فلما راه عليه السلام قال اليه واحتفى به، فساء ذلك مروان و ذكر كلاما في تنقيصه، فقال عليه السلام:

ويحك يا مروان، لقد تقلدت مقاليد العار، في الحروب عند مشاهدتها، والمخاضة عند مخالطتها، نحن هبلك الهوابل، لنا الحجج البوالغ، و لنا ان شكرتم عليكم النعم السوابغ، ندعوكم الى النجاة و تدعوننا الى النار، فشتان ما بين المنزلتين. تفخر بنبي امية، و تزعم انهم صبر في الحروب، اسد عند اللقاء، ثكلتك امك، اولئك البهاليل السادة و الحماة الذادة و الكرام القادة، بنو عبدالمطلب.

اما والله لقد رأيتهم و جميع من في هذا البيت ما هالتهم الاهوال و لم يحدوا عن الابطال، كالليوث الضارية الباسلة الحنقة، فعندها وليت هاربا و اخذت اسيرا، فقلدت قومك العار، لانك في الحروب خوار.

ايراق دمی، زعمت افلا ارقت دم من وثب على عثمان في الدار، فذبحه كما يذبح الجمل، و انت تتغو ثغاء النعجة، و تنادي بالويل و الثور، كالامة اللكعاء، الا دفعت عنه بيد او ناضلت عنه بسهم، لقد ارتعدت فرائصك و غشى بصرك، فاستغثت بي كما يستغث العبد بربه، فانجيتك من القتل و منعتك منه، ثم تحث معاوية على قتلي، و لو رام ذلك معك لذبح كما ذبح ابن عفان، انت معه اقصر يدا، و اضيق باعا، و اجبن قلبا من ان تجسر على ذلك.

ثم تزعم اني ابتليت بحكم معاوية، اما والله لهو اعرف بشأنه، و اشكر لما وليناه هذا الامر، فمتى بدا له فلا يغضين جفنة على القذى معك، فوالله لاعقبن اهل الشام بجيش يضيق عنه فضاؤها و يستأصل فرسانها، ثم لا ينفعك عند ذلك الهرب و الروغان، و لا يرد عنك الطلب تدريجك الكلام.

فنحن ممن لا يجهل، ابأؤنا القدماء الاكابر، و فروعنا السادة الاخيار، انطق ان كنت صادقا.

و صاح معاوية بمروان: قد كنت نهيتك عن هذا الرجل، و انت تأبى الا انهما كما فيما لا يعينك، اربع على نفسك، فليس ابوك كايه و لا انت مثله، انت ابن الطريد الشريد، و هو ابن رسول الله صلى الله عليه و آله الكريم، ولكن رب باحث عن حثفه و حافر عن مديته.



روزی عمرو بن عاص امام حسن علیه السلام را در حال طواف دید و گفت: ای حسن گمان کردی که دین تنها به تو و پدرت برپا می ماند، دیدی خداوند معاویه را بعد از ضعف قوی، و بعد از خفا آشکار نمود، آیا خداوند به کشتن عثمان راضی و خشنود است؟! آیا سزاوار است که دور خانه خدا طواف کنی همچنانکه شتر دور آسیاب می چرخد، و لباس زیبا در برداری در حالیکه تو قاتل عثمان هستی؟ سوگند به خدا برای عدم پراکندگی امت و عدم اختلاف آنان شایسته است که معاویه تو را همانند پدرت به قتل رساند.

امام فرمود:

اهل آتش نشانه هایی دارند که بدان شناخته می شوند: انکار اولیاء الهی و دوستی با دشمنان خدا، سوگند به خدا تو می دانی که علی علیه السلام یک لحظه و یک چشم بر هم زدن در دین شک نکرده و در خداوند تردید ننموده است، و سوگند به خدا ای پسر ام عمرو دور می شوی یا تو را با کلماتی تیزتر از شمشیر دور کنم.

بر حذر باش از هجوم و حمله بر من چرا که می دانی من کیستم، ناتوان نبوده، کم ارزش نیستم و پر خور هم نبوده ام، من در میان قریش مانند نخ وسط گردنبند هستم، خاندانم شناخته شد و جز به پدرم منسوب نمی گردم، و تو کسی هستی که خود می دانی و مردم نیز بدان آگاهند، مردان قریش در مورد فرزند بودن تو برای آنان اختلاف کردند (بخاطر زنا کردن مادرش با چند نفر)، و بدترین آنان، یعنی کسی که نسبتش پست تر و ملامت شونده تر از بقیه بود پیروز شد، و تو فرزند او نامیده شدی، پس از من بر حذر باش چرا که تو پلید و ما خاندان پاک و پاکیزه ای هستیم که خداوند پلیدی را از ما دور ساخت و پاکیزه مان گردانید. عمرو که این پاسخها را شنید قادر به پاسخگویی نشد و ناراحت و خشمگین بازگشت.

مناظرته مع عمرو بن العاص

لقى عمرو بن العاص الحسن علیه السلام فی الطواف فقال له: یا حسن زعمت ان الدین لا یقوم الا بک و بأبیک، فقد رأیت الله اقام معاویة فجعله راسیا بعد میله و بینا بعد خفائه، افیرضی الله بقتل عثمان؟ او من الحق ان تطوف بالبيت كما یدور الجمل بالطحین علیک ثیاب کخرقی البیض، و انت قاتل عثمان؟ والله انه لالئم للشعث و اسهل للوعث ان یوردک معاویة حیاض ابیک. فقال الحسن علیه السلام:

ان لاهل النار علامات یعرفون بها، الحادا لاولیاء الله و موالاته لاعداء الله، والله انک لتعلم ان علیا لم یرتب فی الدین، و لم یشک فی الله ساعة و لا طرفه عین قط، و والله لتنتهین یا ابن ام عمر و او لانفذن حضنیک بنوافذ اشد من الاقضبة. فیاک و الهجم علی، فانی من قد عرفت، لیس بضعیف الغمزة و لا- هس المشاشة، و لا- مرء المأکله، و انی من قریش کواسطة القلادة، یعرف حسبی و لا- ادعی لغیر ابی، و انت من تعلم و یعلم الناس، تحاکمت فیک رجال قریش، فغلب علیک جزاها، الامهم حسبا و اعظمهم لوما، فیاک عنی، فانک رجس و نحن اهل بیت الطهارة اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهیرا. فافحم عمرو و انصرف کئیبا.

### مناظره دوم با عمرو بن عاص

روایت شده: هنگامی که امام علیه السلام بر معاویه وارد شد عمرو بن عاص هیبت و وقار آن حضرت را دید و خشمگین شد، و از کینه و حسد لبریز گردید، و گفت: نادان و ناتوانی که عقلش بین ریشهایش می باشد نزد شما آمد، عبدالله بن جعفر حاضر بود و از این سخن برآشفت و به او فریاد زد - تا آنکه سخن عبدالله بن جعفر را نقل کرده - و امام سخن آنان را می شنود و می فرماید: ای معاویه! همواره نزد تو بندگان هستند که دندان به گوشت مردم فرو می برند، بخدا قسم اگر بخوادم کاری می کنم که

ناگواریهایی شدید برایت پیش آید و نفسهایتان به تنگی گراید.

سپس این اشعار را خواند:

ای معاویه آیا عبد سهم را فرمان می دهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید.  
 هنگامیکه قریش مجالس فراهم می آورند و تو می دانی که آن ها چه منظوری دارند.  
 تو از روی نادانی به من ناسزا می گوئی با کینه ای که همیشه از ما به دل داری.  
 آیا تو هم به مانند من پدری داری، که به آن افتخار کنی یا نیرنگ می بازی.  
 ای پسر حرب تو جدی مانند جد من نداری، که فرستاده خداست اگر بخواهی جداها را به یاد آوری.  
 مانند مادر من مادری در قریش نیست که فرزندان با حسبی از آن زاده شود.  
 ای پسر حرب کیست که مثل من بسراید و فردی همچون من شایسته سرزنش نیست.  
 خاموش باش و دست به کاری مزن که از ترس آن کودکان پیر شوند.

مناظرته مع عمرو بن العاص

روی انه لما دخل الامام عليه السلام على معاوية، رای ابن العاص ما فی الامام من عظیم الهیئه و الوقار ساءه ذلك، و تمیز من الغیظ و الحسد، فقال: قد جائکم الافة العیى الذی کان بین لحيه عقله، و کان عبدالله بن جعفر حاضرًا فلذعه قوله فصاح به - الی ان قال: - و سمع الامام الحدیث قال:

یا معاویه! لا یزال عندک عبد راتعا فی لحوم الناس، اما والله لو شئت لیكونن بیننا ما تتفاقم فیہ الامور، و تخرج منه الصدور.  
 ثم انشاء یقول:

اتأمر یا معاوی عبد سهم  
 بشتمی و الملا منا شهود  
 اذا اخذت مجالسها قریش  
 فقد علمت قریش ما ترید  
 انت تظل تشتمنی سفاها  
 لضغن ما یزول و ما یمید  
 فهل لك من اب کابی تسامی  
 به من قد تسامی او تکید  
 و لا جد کجدی یا ابن حرب  
 رسول الله ان ذکر الجود  
 و لا ام کامی من قریش  
 اذا حصل الحسب التلید  
 فما مثلی تهکم یا ابن حرب  
 و لا مثلی ینهنه الوعید  
 فمهلا لا تهج منا امورا  
 یشیب لهولها الطفل الولید

**مناظره سوم با عمرو بن عاص**

امام در مجلس معاویه حاضر شد و فرمود:

قریش همگان می دانند که من عزیز و بزرگوارم و هرگز به ناتوانی نگرائیده ام و به تیرگی نیفتاده ام که شناختی روشن و پدری بزرگوار دارم.

این سخنان عمرو بن عاص را اندوهگین کرد و سخنانی در کم ارزش قلمداد کردن امام بیان داشت، امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، اگر نسب خودت را به یاد آوری و به رأی ناصوابت عمل کنی هرگز به مقصدی نیکو نمی رسی، و به عزت و پیروزی دست نمی یابی، بخدا قسم اگر معاویه سخن مرا بپذیرد، تو را دشمن فریبکار خود می شمارد، زیرا روزگار درازی است که بخل می ورزی و کینه خود را پنهان می داری و طمع به آرزوی بلندی می بندی، که شاخه تو شایستگی چنان برگ و باری ندارد، و چراگاه وجودت چنان سبزی و خرمی را سزاوار نیست.

اما به خدا قسم خیلی نزدیک است که در بین دندانهای تیز شیران قریش جا بگیری، آنها که دلاورانی نیرومند و سوارانی توانا، و تو را همچون دانه ای در آسیاب خرد می کنند، و چون با تو رویاروی شوند، فریبکاریت سودی نمی بخشد.

مناظرته مع عمرو بن العاص

حضر علیه السلام فی مجلس معاویه قال:

قد علمت قریش باسرها انی منها فی عز ارومتها، لم اطبع علی ضعف، و لم اعکس علی خسف، اعرف بشبهی و ادعی لابی. و ساء ذلک ابن العاص و ذکر کلاما فی تنقیصه، ثم قال علیه السلام:

اما والله لو كنت تسمو بحسبك و تعمل برأیک، ما سلکت فح قصد، و لا حلت رأیة مجد، و ایم الله لو اطاعنی معاویة لجعلک بمنزلة العدو الکاشح، فانه طال ما طویت علی هذا کشحک، و اخفیته فی صدرک، و طمع بک الرجاء الی الغایة القصوی التي لا یورق لها غصنک، و لا یخضر لها مرعاک.

اما والله لیوشکن یا ابن العاص ان تقع بین لحيی ضرغام من قریش، قوی ممتنع، فروس ذی لبد، یضغطک ضغط الریحی للحب، لا ینجیک منه الروغان اذا التقت حلقتا البطان.

### مناظره با معاویه بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: من پسر بطحا و مکه هستم، من پسر کسی هستم که از همه بخشنده تر و گرامتر است، من پسر کسی هستم که در جوانی و پیری قریش را به آقایی و برتری رسانید، امام حسن علیه السلام فرمود: ای معاویه بر من افتخار می کنی، من پسر کسی هستم که در ریشه های زمین جای دارد، من پسر جایگاه تقوی هستم، من پسر کسی هستم که هدایت آورد، من پسر کسی هستم که به وسیله فضیلت بسیار و جاه و منزلت برترش مردم دنیا را به سروری رسانید، من پسر کسی هستم که اطاعت از او اطاعت خدا و نافرمانیش نافرمانی اوست، آیا پدری چون پدر من داری تا به آن افتخار کنی؟ و جدی همانند جد من داری که بر من فخر نمائی، بگو آری یا نه.

معاویه گفت: بلکه می گویم نه، و این تصدیق سخن توست، امام فرمود:

حق درخشان است و تغییر پذیر نیست، و حق را دانایان می شناسند.

مناظرته مع معاویة بن ابی سفیان

روی ان معاویة فخر یوما فقال: انا ابن بطحاء و مکة، و انا ابن اغررها جودا، و اکرهما جدودا، انا ابن من ساد قریشا فضلا ناشئا و کهلا، فقال الحسن علیه السلام:

اعلی تفتخر یا معاویه، انا ابن عروق الثری، انا ابن مأوی التقی، انا ابن من جاء بالهدی، انا ابن من ساد اهل الدنیا بالفضل السابق و الحسب الفائق، انا ابن من طاعته طاعة الله و معصيته معصية الله، فهل لك اب كابي تباهيني به، و قديم كقديمي تساميني به، قل نعم او لا:

قال معاوية: بل اقول: لا، و هي لك تصديق، فقال الحسن عليه السلام:

الحق ابلج ما يحيل سبيله  
و الحق يعرفه ذوو الالباب

### مناظره دوم با معاویه بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: ای حسن: من از تو بهترم، فرمود: ای پسر هند چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: زیرا مردم زمامداری مرا پذیرفتند و تو را کنار زدند، فرمود: هیئات هیئات، ای پسر هند جگر خوار، از بد راهی برای خود مقام و ارزش کسب کردی، کسانی که حکومت ترا پذیرفته اند دو گروهند، یا آزادانه یا به اجبار، آن کس که مطیع توست خدا را نافرمانی نموده، و آنکه اجبار گردیده بنا بر کتاب خداوند معذور است.

و من هرگز نمی گویم که من از تو بهترم چرا که در تو خیری وجود ندارد، و لکن همچنانکه خداوند مرا از پستی ها دور ساخت، تو را هم از فضیلتها بر کنار نمود.

مناظرته مع معاوية بن ابی سفیان

روی ان معاوية قال للحسن بن علی علیه السلام: انا خیر منك یا حسن، قال علیه السلام: و کیف ذلک یا ابن هند؟ قال: لان الناس قد اجمعوا علی و لم یجمعوا علیک، قال علیه السلام:

هیئات هیئات لشر ما علوت یا بن اكله الاكباد، المجتمعون علیک رجلا ن، بین مطیع و مکره، فالطائع لك عاص لله، و المکره معذور بكتاب الله.

و حاش لله ان اقول: انا خیر منك فلا خیر فیک، و لکن الله برأنی، من الرذائل، كما برأك من الفضائل.

### مناظره با ولید بن عقبه

امام به او فرمود:

تو را در ناسزاگوئی به علی علیه السلام ملامت نمی کنم، چرا که آن حضرت به خاطر شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه بر تو نواخت، و پدرت را در جنگ بدر به دستور پیامبر به قتل رساند، و خداوند علی علیه السلام را در چندین آیه مؤمن و تو را فاسق نامید، شاعر در مورد تو و در مورد علی علیه السلام گفته است:

خداوند در کتاب خود در مورد علی علیه السلام و ولید آیه نازل کرده است.

ولید در جایگاه کفر قرار گرفته و علی علیه السلام در جایگاه ایمان به خدا قرار گرفته است.

کسی که خداوند را عبادت و بندگی می کند مانند فاسق و دروغگو نمی باشد.

بزودی ولید و علی علیه السلام در روز قیامت برای اخذ پاداش یا کیفر خوانده می شوند.

علی علیه السلام در آنجا بهشت را کسب کرده، و ولید خواری و پستی را به دست می آورد.

مناظرته مع ولید بن عقبه

فقال له عليه السلام:

لا الومك ان تسب عليا، و قد جلدك في الخمر ثمانين سوطا، و قتل اباك صبرا بامر رسول الله في يوم بدر، و قوم سماه الله عزوجل في غير آية مؤمنا و سماك فاسقا، و قد قال الشاعر فيك و في علي عليه السلام:

انزل الله في الكتاب علينا

في علي و في الوليد قرانا

فتبوا الوليد منزل كفر

و علي تبوا الايمانا

ليس من كان مؤمنا يعبدالله

كمن كان فاسقا خوانا

سوف يدع الوليد بعد قليل

و علي الى الجزاء عيانا

فعلى يجزى هناك جنانا

و هناك الوليد يجزى هوانا

...

مناظره با يزيد بن معاويه

امام حسن عليه السلام و يزيد بن معاويه نشسته و در حال خوردن خرما بودند، يزيد گفت: ای حسن من تو را دشمن می دارم.

امام عليه السلام فرمود:

ای يزيد! بدان شیطان پدرت را در ایجاد نطفه ات مشارکت نمود، از این رو عداوت من در تو به وجود آمد، زیرا خداوند می فرماید: «و در اموال و اولاد با آنها مشارکت می کند»، و شیطان در ایجاد نطفه صخر با جدت حرب مشارکت کرد، از این رو با جدم پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی می کرد.

مناظرته مع يزيد بن معاوية

جلس الحسن بن علی علیهما السلام، و يزيد بن معاوية بن ابي سفيان يأكلان الرطب، فقال يزيد: يا حسن اني قد كنت ابغضك.

قال الحسن عليه السلام:

اعلم يا يزيد ان ابليس شارك اباك في جماعه، فاختلط الماءان فاورثك ذلك عداوتي، لان الله تعالى يقول: «و شاركهم في الاموال و الاولاد»، [۱] و شارك الشيطان حربا عند جماعه، فولد له صخر، فلذلك كان يبغض جدی رسول الله صلی الله علیه و آله.

پی نوشت:

[۱] الاسراء: آیه ۶۴.

### مناظره با حبيب بن مسلمه فهري

امام عليه السلام به حبيب بن مسلمه فهري فرمود: چه بسیار حرکت‌هایی از تو که در غیر مسیر خداوند بوده است، او گفت: اما حرکتی به سوی پدرت اینگونه نبوده است، فرمود:

آری، ولكن معاویه را در خصوص دنیای کم ارزش اطاعت کردی، اگر کارهای دنیایت را انجام دهد در آخرت تو را رها می کند، اگر کار زشتی انجام می دهی بگویی کار خوبی نیز انجام داده ام، همچنانکه خداوند می فرماید: «عمل صالح و کار ناصالح را با هم مخلوط نموده اند»، اما کار تو بر طبق این آیه است که می فرماید: «بلکه عملهای زشت آنان بر قلبهایشان زنگار قرار داده است». مناظرته مع حبيب بن مسلمة الفهری

قال عليه السلام لحبيب بن مسلمة الفهری: رب مسير لك في غير طاعة، قال اما مسیری الی ایك فلا، قال عليه السلام: بلی، ولكنك اطعت معاویة علی دنیا قليلة، فلئن كان قام بك في دنیاك لقد قعد بك في اخرتك، فلو كنت اذا فعلت شرا قلت خيرا كنت كما قال الله عزوجل: «خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا» [۱] ولكنك كما قال: «بل ران علی قلوبهم ما كانوا يكسون» [۲].

پی نوشت:

[۱] التوبة: ۱۰۲.

[۲] المطففين: ۱۴.

### معراج پایگاه ابرار

امام باقر علیه السلام می فرماید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

شبی که به معراج رفتم، خداوند عزوجل به من وحی فرمود: یا محمد؛ چه کسی را در زمین از امتت به جای خود گذاشتی؟  
- در حالی که خدا داناتر بود - گفتم: ای پروردگرم؛ برادرم را.

خداوند فرمود: علی بن ابی طالب را.

گفتم: آری، ای پروردگرم.

سپس فرمود: ای محمد؛ به درستی به اهل زمین نگاه نمودم به اطلاع کامل، پس تو را برای ذکر و یاد خودم انتخاب نمودم. به یاد تو هستم مگر اینکه تو هم به یاد من هستی، من محمود هستم و تو محمد.

دوباره نگاه کردم به اهل زمین با اطلاع کامل، و از آنها علی بن ابی طالب را انتخاب کردم و او را وصی و جانشین تو قرار دادم. تو سید و بزرگ پیامبران هستی و علی سید و بزرگ جانشینان آنها. من اسم او را از اسم خود گرفتم. من اعلی هستم و او علی.

ای محمد؛ انی خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من نور واحد، ثم عرضت ولایتهم علی الملائكة، فمن قبلها كان من المقربين و من جحدها كان من الكافرين.

یا محمد؛ لو أن عبد من عبادی، عبدنی حتی ینقطع، ثم لقینی جاحدا لولایتهم أدخلته ناری.

ای محمد؛ همانا من؛ علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از او (علیهم السلام) را از یک نور آفریدم. بعد از آن، ولایت و دوستی آنها را بر همه‌ی فرشتگان عرضه نمودم. فرشتگانی که ولایت و دوستی آنها را پذیرفتند از نزدیکترین آنها به من شدند و کسانی نپذیرفتن از کافران شدند. ای محمد؛ اگر بنده‌ای از بندگانم مرا عبادت کند تا اینکه نفسش قطع شود، و مرا ملاقات کند در حالی که ولایت و دوستی آنها را نداشته باشد او را بر آتش داخل می کنم.

سپس پروردگرم به من فرمود: ای محمد؛ آیا دوست داری آنها را ببینی؟ گفتم: آری.

فرمود: از آنجا که هستی جلوتر بیا.

من قدمی پیش رفتم در حالی که علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی

بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجه بن الحسن (علیهم السلام) را دیدم، او - حضرت مهدی علیه السلام - در وسط آنها ایستاده و مانند ستاره‌ای می‌درخشید.  
در آن حال به خداوند عرض کردم: ای پروردگار من؛ این‌ها چه کسانی هستند؟  
فرمود: اینان امامان بعد از تو هستند و آن ایستاده، قیام کننده‌ی من است. کسی است که حلال می‌کند حلال مرا، و حرام می‌کند حرام مرا، و از دشمنانم انتقام می‌گیرد.  
یا محمد؛ أحبه فأنی أحبه و من احب من یحبه.  
ای محمد؛ او را - حضرت مهدی علیه السلام - دوست بدار که همانا من او را دوست می‌دارم و دوست می‌دارم کسی را که او را دوست بدارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب الغیبه، ۹۳ ح ۲۴.

### محفل سرور و عشق

روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام در حضور رسول مقدس اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کشتی می‌گرفتند.  
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسن علیه السلام می‌فرمود: آفرین، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله؛ با این که حسن از حسین بزرگتر است او را علیه امام حسین علیه السلام تشویق می‌کنی؟  
آن حضرت پاسخ داد:  
علتش این است که امام حسین علیه السلام از تأییدات غیبی برخوردار است و جبرئیل او را تشویق می‌کند، از این جهت من امام حسن علیه السلام را تشویق می‌کنم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معجزات امام حسین علیه السلام از ولادت مبارک تا شهادت مظلومانه: ۳۵، به نقل از فضایل الخمسه: ۳ / ۲۰۰.

### مظلومیت خاندان وحی

ثقیف بکاء می‌گوید:  
هنگامی که امام مجتبی علیه السلام به امر مدبر امور (خداوند متعال) با معاویه علیه العذاب صلح نمود، یکی از یارانش به دیدار ایشان آمد و گفت: السلام علیک، یا مذل المؤمنین.  
آن مظلوم فرمود: ساکت باش؛ من ذلیل کننده‌ی مؤمنان نیستم، بلکه من عزت بخش مؤمنین هستم و فقط قصد من حفظ جان آنها و باقی ماندن ایشان است.  
ثم ضرب برجله فی فسطاطه، فاذا أنا فی ظهر الکوفه و قد خرق الی الدمشق و مضی حتی رأینا عمرو بن عاص بمصر و معاویة بدمشق.

سپس پای مبارکش را در آن خیمه به زمین زد، ما که در پشت کوفه بودیم ناگاه دیدیم زمین پیچیده شد تا آنکه عمر بن عاص را در مصر و معاویه را در دمشق دیدیم.  
در آن هنگام امام علیه السلام فرمودند:  
اگر بخواهم آنها را سرنگون کنم می‌توانم، ولكن هرگز آن کار را نمی‌کنم، همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به راه استواری بود و همچنین علی علیه السلام به آن راه رفت، من هم به راه درست آنها هستم و مخالفت آنها نمی‌کنم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۷: مدینه المعاجز: ۲ / ۱۱ ح ۸۵۲.

### مرا به سم خواهند کشت

امام حسن علیه السلام قبل از شهادت مظلومانه‌اش به سیدالشهداء علیه السلام فرمودند:  
همانا جعه می‌داند که پدرش (در جنگ صفین) به مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست. و برادرش محمد بن اشعث به سرکردگی سپاهی از ابن زیاد به کربلا کنار فرات خواهد رفت و شاهد شهادت تو و در ریختن خونت شریک خواهد شد. جعه مرا با سم خواهد کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خیر داده که زهر آن زن به من ضرر نخواهد رساند، تا موقعی که اجل من فرا رسد.  
هنگامی که من از دنیا بروم، مرا غسل بده و کفن نما و بر من نماز بگذار و در کنار قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن نما. اگر از آن جلوگیری کنند که حتما این کار را می‌کنند با آنها جنگ نکن، مرا به بقیع ببر و در آنجا به خاک بسپار. سپس از مخالفت مروان و عایشه از دفن خود در کنار جدش سخن گفت [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اثبأ الهدأ: ۲ / ۲۶۶ ح ۴۹.

### مصیبتی به من خواهد رسید

(تیرباران کردن بدن مطهرش را خبر می‌داد)  
امام باقر علیه السلام می‌فرماید:  
هنگامی که شهادت امام حسن علیه السلام نزدیک شد به برادر گرامیش (امام حسین علیه السلام) فرمود: ای برادر؛ به تو وصیت می‌کنم، هنگامی که از دنیا رفتم بدنم را به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببر تا عهد و پیمان با او تازه کنم و بعد بدنم را به سوی قبر مادرم زهرا علیها السلام ببر، سپس مرا در بقیع دفن نما.  
و اعلم انه سیصینی من عایشه ما یعلم الله و الناس من بغضها، و عاداتها الله و لرسوله و عداوتها لنا اهل البیت.  
و بدان همانا از عایشه مصیبتی به من خواهد رسید که خداوند و مردم می‌دانند از دشمنی او بر خدا و پیامبرش و دشمنی او بر ما اهل بیت [۱].



پی نوشت ها:

[۱] اثبأ الهداء: ۲ / ۵۵۴ ح ۱.

### مگر حسن پسر من نیست؟

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد کافی در یکی از سخنرانیهای خود می گفت:

مرحوم حاج شیخ علی اکبر تبریزی می گفت: زمانی که جوان بودم در تبریز منبر می رفتم، در ماه مبارک رمضان تا شب بیست و هفتم پیش نیامد تا که شی نامی از آقا امام حسن علیه السلام ببرم، غرضی هم نداشتم زمینه‌ی حرف جور نشده بود.

ایشان گفتند: شب بیست و هفتم ماه رمضان به خانه رفتم و خوابیدم و در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام شرفیاب شدم. وقتی که سلام کردم، حضرت با ناراحتی جواب فرمودند. عرض کردم: بی بی جان من از آن نوکرهای بی ادب نیستم، خیال می کنم اسائه ادبی از من سر زده باشد که شما از من ناراحت شده باشید؟ چرا این طور جواب مرا می دهید؟

حضرت فرمودند: حاج شیخ؛ مگر حسن پسر من نیست؟

فهمیدم که اشکال از کجا است. می فرمایند: چرا یادی از حسنم نمی کنی؟ حسنم غریب است، حسنم مظلوم است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] آثار و برکات امام حسین علیه السلام: ۲۱۴، به نقل از نغمه‌های از بلبل بوستان حضرت مهدی علیه السلام: ۳ / ۱۹۸.

### مقام ارجمند فرزندان امام مجتبی

هنگامی که جناب حسنی مثنی، فرزند گرامی امام مجتبی علیه السلام خواست یکی از دختران امام حسین علیه السلام را تزویج کند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام به ایشان فرمود: ای فرزند من؛ فاطمه و سکینه (سلام الله علیهما) دختران من هستند هر یک را که خواهی اختیار کن.

حسن به جهت شرم جواب نگفت.

امام حسین علیه السلام فرمود: من برای تو اختیار کردم فاطمه را که به مادرم حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شباهتش بیشتر است.

جناب حسن با فاطمه ازدواج کرد و از وی چند فرزند آورد ایشان فاطمه بنت الحسین علیهما السلام را بسیار دوست می داشت و آن محترمه نیز با او بسیار مهربان بود.

جناب حسن سی و پنج سال داشت که در مدینه رحلت نمود، و برادر مادری خود ابراهیم بن محمد بن طلحه را وصی خود نمود. او آن بزرگوار را در بقیع به خاک سپرد.

فاطمه بنت الحسین علیهما السلام بر قبر او خیمه‌ای افروخت و یک سال به سوگواری نشست و روزها روزه و شبها به عبادت قیام داشت، و زمانی که مدت یک سال تمام شد، موالی خود را فرمان داد که هنگام شب و در تاریکی خیمه را از روی قبر جناب حسن علیه السلام بردارند.

شب هنگام صدایی را شنیدند که می‌گفت؛

(هل وجدوا ما فقدوا) «آیا یافتید آنچه را که گم نمودید».

و دیگری در پاسخ او گفت:

(بل یسوا فانقلبوا) «بلکه مایوس شده و حالشان عوض شد» [۱].

آب شفا بخش

هنگامی که سیده‌ی نفیسه علیها السلام در مصر ساکن شد، در همسایگی خانه‌ی ایشان دختر نابینائی از جهودان زندگی می‌کرد، روزی جناب نفیسه مشغول وضو گرفتن بود که آن دختر به خانه آن بزرگوار آمد و دست برده از آب وضو آن بزرگوار برداشت و بر چشمان خود کشید، به قدرت پروردگار دیده‌اش بینا و روشن شد [۲].

ارزش و عظمت روپوشی در نزد خداوند

یک سال در مصر آب نیل کم شد و مردم به سختی و قحطی دچار شدند، ناگزیر به درگاه سیده‌ی نفیسه علیها السلام روی آوردند، و از آن بزرگوار تقاضای دعا نموده‌اند تا خداوند بر آنها لطفی فرماید.

سیده روپوش خود را به آنها مرحمت فرمود تا به دریا بیاندازند و قدرت خداوند را مشاهده نمایند.

اهل مصر آن پارچه را در رود نیل انداختند. به قدرت خدا و به خاطر احترام آن مخدره در نزد پروردگار آب نیل افزایش پیدا کرد [۳].

خداوند را به حق شما سوگند دادیم

پیرزنی - در مصر - چهار دختر داشت که پنبه ریزی نموده و از درآمد آن زندگی می‌کرد. روزی مادر دختران محصول دسترنج فرزندان را به بازار برد تا بفروشد. ناگهان پرنده‌ای آن رشته‌های نخ را از دست او ربود و پرواز کرد.

پیرزن بیچاره آه و ناله کرد و گفت: من جواب یتیمانم را چه بگویم و برای آنها از کجا نان تهیه کنم. کسانی که حال او را دیده بودند، نیز متأثر شده و به او گفتند تا به نزد سیده‌ی نفیسه برود.

سیده دست به دعا برداشت و این گونه خدای را خواند:

ای پروردگار قادر و قاهر؛ به حال این زن شکسته حال رحمی بفرما. آنگاه به آن زن فرمود: بنشین؛ خدا امر تو را اصلاح خواهد کرد.

آن پیرزن با دلی سوخته و نگران از گرسنگی کودکانش نشست.

ساعتی گذشت که گروهی از مردم به درب خانه‌ی سیده آمدند، و خطاب به ایشان عرض کردند: ما بازرگانیم و به وسیله‌ی کشتی به این دیار آمده‌ایم نزدیک این شهر کشتی ما سوراخ شد، ما به خاطر ترس از غرق شدن کشتی، به درگاه خدا استغاثه کردیم و خدا را به حق شما سوگند دادیم، در آن حال مرغی پدیدار شد و بافته‌های از نخ را به سوی ما انداخت، ما هم به وسیله آن سوراخ را مسدود نموده و از غرق شدن نجات پیدا کردیم.

ما به شکرانه‌ی نجات خود پانصد درهم نقره به حضورت آورده‌ایم. سیده شکر الهی به جا آورد و آن پولها را به پیرزن مرحمت نمود [۴].

رحمت خدا به واسطه فرزندی از امیران عالم

جناب اسحاق مؤتمن، فرزند امام جعفر صادق علیهما السلام شوهر سیده نفیسه علیها السلام می‌باشد.

در کتاب «دارالسلام» از کتاب «اسعاف الراغبین» روایت شده که: بعد از رحلت آن بانوی مجلله، اهل مصر از جناب اسحاق خواهش نمودند تا او را در مصر دفن نمایند. جناب اسحاق راضی نمی‌شد، تا اینکه یک شب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در

خواب دید که به او می‌فرماید:

لا تعارض اهل مصر فی نفیسه، فان الرحمه تنزل علیهم ببرکتها.

با اهل مصر در دفن نفیسه مخالفت نکن، به درستی که به برکت فرزندم نفیسه رحمت بر اهل مصر نازل می‌شود [۵].

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال: ۳۱۴.

[۲] الوقایع و الحوادث: ۱ / ۳۲۷، به نقل از تحفه الأحباب.

حضرت سیه نفیسه سلام الله علیها دختر گرامی حسن بن زید بن حسن بن علی (امام مجتبی علیه السلام) می‌باشد. بارگاه ایشان در کشور مصر است و دارای کرامات بی‌شماری هستند. که در این بخش به برخی از آن معجزات اشاره می‌شود.

[۳] الوقایع و الحوادث: ۱ / ۳۲۷.

[۴] الوقایع و الحوادث: ۱ / ۳۲۷.

[۵] منتخب التواریخ: ۱۹۶.

### محافظت یکی از اجنه

می‌گویند: روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد، حضرت فاطمه علیها السلام دست امام حسن علیه السلام را به دست راست و دست امام حسین علیه السلام را به دست چپ گرفت و به عیادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ی عایشه بود، امام حسن علیه السلام در جانب راست و امام حسین علیه السلام در جانب چپ آن حضرت نشستند و مشغول مالیدن بدن ایشان شدند.

ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدار نشد. پس امام حسن علیه السلام بر بازوی راست آن حضرت و امام حسین علیه السلام بر بازوی چپ آن حضرت به خواب رفتند و حضرت فاطمه علیها السلام برگشت.

بعد از مدتی آن دو پیش از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شود بیدار شدند و از عایشه پرسیدند: «مادر ما کجاست؟»

عایشه گفت: «هنگامی که شما خوابیدید، مادرتان به خانه برگشت.»

پس در آن شب تاریک و ابری بیرون آمدند. باران تندی می‌بارید و صدای رعد و برق می‌آمد، پس به اعجاز الهی نوری در پیش روی آنها بوجود آمد و آن بزرگوار از پی آن رفتند.

حضرت امام حسن علیه السلام به دست راست خود دست امام حسین علیه السلام را گرفته بود و با هم می‌رفتند و با یکدیگر سخن می‌گفتند تا اینکه به باغ بنی‌نجار رسیدند.

چون داخل آن باغستان شدند، حیران شدند و ندانستند به کجا بروند (و ظاهراً بشدت خوابشان می‌آمد). پس امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام گفت: «بیا در همینجا بخوابیم.»

امام حسین علیه السلام گفت: «اختیار با تو است.»

پس هر دو دست در گردن یکدیگر کرده و به خواب فرو رفتند.

چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد احوال امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را پرسید و در

منزل فاطمه علیها السلام ایشان را طلب کرد ولی آنها را در آنجا نیافت.

پس برخاست و گفت: «الهی و سیدی و مولای! این دو پسر گرسنه از خانه بیرون رفته‌اند، خداوندا! تو وکیل من بر ایشان هستی.» پس ناگهان برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نوری ساطع شد و حضرت به دنبال آن نور رفت تا به باغ بنی‌نجار رسید، پس دید که ایشان دست در گردن یکدیگر کرده و خوابیده‌اند.

باران نیز در نهایت شدت و تندی می‌آید ولی حق تعالی در بالای سر آنها ابر را شکافته بود و یک قطره باران نیز بر ایشان نمی‌بارید.

همچنین مار عظیمی آنها را احاطه کرده و آنها را حفظ نموده بود. موهای آن مار مانند نیهای نیستان بود و دو بال داشت که یکی را بر روی امام حسن علیه السلام و یکی را بر روی امام حسین علیه السلام گسترده بود.

چون نظر آن حضرت بر آن مار افتاد، تکانی به خود داد، پس آن مار صدای آن حضرت را شنید و به کناری رفت و به سخن در آمد و گفت: «خداوندا! ترا و ملائکه ترا گواه می‌گیرم که اینها فرزندان پیغمبر تو هستند، و من ایشان را صحیح و سالم تسلیم کردم.» سپس آن حضرت فرمود: «ای مار تو از چه طایفه هستی؟»

گفت: «من پیک جن بسوی تو می‌باشم.»

حضرت فرمود: «از کدام طایفه‌ی جن هستی؟»

گفت: «از نصیبین! گروهی از بنی‌ملیح مرا برای تعلیم آیه‌ی قرآن که فراموش کرده‌اند فرستادند، هنگامی که به این محل رسیدم ندائی از آسمان شنیدم که: ای مار! اینها پسرهای رسول خدا هستند، آنها را از آفات و حوادث شب و روز محافظت بنما. پس من از ایشان محافظت کردم و آنها را صحیح و سالم به شما تسلیم کردم.»

سپس آن مار آن آیه‌ی قرآن را آموخت و برگشت. حضرت رسالت صلی الله علیه و آله، امام حسن علیه السلام را بر دوش راست خود و امام حسین علیه السلام را بر دوش چپ خود سوار کرد و آنها را به خانه‌ی فاطمه علیها السلام برد. [۱].

در روایت دیگری عبدالله بن عباس می‌گوید: روزی در خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، ناگاه حضرت فاطمه علیها السلام نگران خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: «حسن و حسین از خانه بیرون رفته‌اند و نمی‌دانم به کجا رفته‌اند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پدرت به فدای تو باد! بدرستی که آن خداوندی که ایشان را خلق کرده است از تو به ایشان مهربان‌تر است.»

سپس آن حضرت فرمود: «خداوندا! اگر ایشان به دریا رفته‌اند ایشان را حفظ کن، اگر به صحرا رفته‌اند ایشان را سلامت بدار.» جبرئیل نازل شد و گفت: «ای احمد! غمگین و محزون مباش که ایشان در دنیا و آخرت فاضل هستند و پدر ایشان از ایشان بهتر است، اکنون ایشان در باغ بنی‌نجار به خواب رفته‌اند.»

راوی می‌گوید: ما به همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داخل باغ بنی‌نجار شدیم. دیدیم امام حسن علیه السلام دست در گردن امام حسین علیه السلام کرده و هر دو به خواب رفته‌اند و ملکی بال خود را بر روی ایشان گسترده است و از آنها محافظت می‌نماید. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله، امام حسن علیه السلام را، و آن ملک، امام حسین علیه السلام را بغل کردند.

چون مردم، ملک را نمی‌دیدند گمان می‌کردند که هر دو را حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برداشته است. پس ابوبکر و ابویوب انصاری به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: «ای رسول خدا! آیا یکی از این دو کودک را به ما نمی‌دهی که بار شما سبک‌تر شود؟»

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نه! ایشان در دنیا و آخرت فاضل و بزرگوار هستند و پدرشان از آنها بهتر است.»

سپس فرمود: «امروز ایشان را مشرف می‌گردانم به آنچه خداوند ایشان را شرف و بزرگواری بخشیده است.»  
سپس آن حضرت خطبه‌ای ادا کرد و فرمود: «ای مردم! آیا می‌خواهید شما را به کسی خیر دهم که از جهت جد و جده از همه کس بهتر است؟»

گفتند: «بلی ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: «حسن و حسین چنین هستند، جد ایشان رسول خداست و جده‌ی ایشان خدیجه کبری دختر خویلد.»  
سپس فرمود: «ای مردم! آیا می‌خواهید خبر دهم شما را به کسی که بهترین مردم است از جهت پدر و مادر؟»  
گفتند: «بلی ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: «حسن و حسین چنین هستند و پدر ایشان علی بن ابیطالب و مادر ایشان فاطمه دختر محمد است.»  
سپس فرمود: «آیا می‌خواهید خبر دهم شما را به بهترین مردم از جهت عمو و عمه؟»  
گفتند: «بلی ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: «حسن و حسین چنین هستند که عمو ایشان جعفر طیار است و عمه ایشان ام‌هانی دختر ابوطالب.»  
سپس فرمود: «ای مردم! آیا می‌خواهید خبر دهم شما را به بهترین مردم از جهت دایی و خاله؟»  
گفتند: «بلی ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: «حسن و حسین چنین هستند که دایی ایشان قاسم فرزند رسول خدا است و خاله‌ی ایشان زینب است. بدانید که پدر و مادر و جد و جده و عمو و عمه و خود ایشان و دوستان ایشان و دوستان دوستانشان، همگی در بهشت خواهند بود.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ صدوق.

[۲] کشف الغمه.

### منزلهای جبرئیل در خانه‌های اهل بیت

می‌گویند: روزی مردی در کوفه خدمت امام حسن علیه‌السلام رسید بعد از زیارت کردن آن حضرت، امام حسن علیه‌السلام فرمود:  
«از اهل کدام شهر هستی؟»  
او عرض کرد: «اهل کوفه هستم.»  
حضرت فرمود: «اگر در مدینه بودی هر آینه از منزلهای جبرئیل علیه‌السلام را در خانه‌هایمان به تو نشان می‌دادم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام.

### مرد اعرابی و خبرهای غیبی

می‌گویند: عربی از صحرا به قصد حج از قومش جدا شد و در حال احرام بجائی برخورد که در آنجا تخم شترمرغ بود. آن را

برداشت و خورد. بعدا متوجه شد که محرم بوده است. وقتی وارد مدینه شد گفت: «خلیفه‌ی رسول خدا کجاست؟» او را بسوی منزل ابوبکر راهنمایی کردند وقتی که به خانه‌ی ابوبکر رسید دید جماعتی از قریش نزد او نشسته‌اند، در میان آنها عمر بن خطاب و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده الجراح و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه بود. بر آنها سلام کرد و گفت: «خلیفه‌ی رسول خدا کجاست؟»

همه به ابوبکر اشاره کردند. پس اعرابی مسئله‌ی خود را از ابوبکر پرسید.

ابوبکر رو به حضار کرد و گفت: «ای اصحاب رسول خدا! مسئله‌ی اعرابی را جواب دهید.»

زبیر گفت: «تو خلیفه‌ی رسول خدا هستی و تو به جواب گفتن سزاوارتر می‌باشی.»

ابوبکر گفت: «ای زبیر! محبت بنی‌هاشم در سینه تو است.»

زبیر فرمود: «چگونه اینطور نباشد در حالی که مادرم صفیه دختر عبدالمطلب و عمه‌ی رسول الله است.»

اعرابی گفت: «شما با هم نزاع می‌کنید؟! جواب مسئله‌ی من چه می‌شود؟!»

سپس صدایش را بلند کرد و گفت: «دین محمد از بین رفت و از آن دست برداشته شد!» و با این کلام آن قوم را ساکت کرد.

سپس زبیر گفت: «ای عرب! در این جمع کسی نیست که جواب مسئله ترا بداند مگر صاحب حق که به این مجلس از اینها سزاوارتر است.»

اعرابی گفت: «مرا بسوی او راهنمایی کن.»

زبیر گفت: «این کلام طائفه‌ای را خوشحال و فرقه‌ای را به خشم می‌آورد.»

در این هنگام عمر به زبیر گفت «ای پسر عوام! چقدر حرف را طولانی می‌کنی؟! بلند شو و اعرابی را نزد علی ببر که جواب مسئله را فقط او می‌داند.»

جماعت، همگی به اتفاق اعرابی بلند شده و به درب خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و به اعرابی گفتند: «مسئله را از او بپرس.»

اعرابی گفت: «مرا نزد خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورید.» آنها به دروغ گفتند: «خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر است و این شخص، وصی رسول خدا در اهل بیت او می‌باشد.»

اعرابی گفت «ای ابوالحسن! ای خلیفه‌ی رسول! من محرم از قبیله‌ی خود بیرون آمدم.»

در این هنگام حضرت فرمود: «و قصد مکه کردی.» و تمام ماجرای اعرابی را شرح داد و گفتگوی مجلس ابوبکر و عجز آنها از پاسخ دادن به مسئله را بیان کرد.

اعرابی با تعجب گفت: «بلی ای مولای من! چنین است.»

سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جواب مسئله را به امام حسن علیه‌السلام که در سن نوجوانی بود واگذار کردند.

اعرابی عرض کرد: «ای ابوالحسن! مسئله مرا بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانستند جواب بدهند و به شما واگذار کردند، حال شما مرا به این بچه واگذار می‌کنی.»

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «تو از این پسر مسئله‌ات را بپرس، او جواب ترا بیان می‌کند.»

اعرابی گفت: «ای حسن! من از قوم خود به قصد حج، محرم بیرون آمدم، بجائی رسیدم که تخم شترمرغ بود، پس آن را عمدا و نسیانا خوردم.»

امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ای اعرابی در سخن خود کلمه‌ای را زیاد کردی و آن این بود که گفתי عمدا و این کلمه جزو سؤال تو نبوده است.»

اعرابی گفت: «راست گفتم! من در حال نسیان این عمل را بجا آورده‌ام.»

امام حسن علیه السلام فرمود: «به تعداد آن تخمهای شترمرغ که برداشته‌ای شتران ماده بگیر و شتران نر را بر آنها سوار کن، هر چه زائیدند سال دیگر در منی، قربانی کن.»

اعرابی گفت: «ای حسن! بعضی از شتران ماده نمی‌زایند.»

حضرت فرمود: «بعضی از تخم‌ها هم فاسد می‌شوند.»

اعرابی گفت: «این پسر در علم خدا غرق است. بدرستی که تو خلیفه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی.»

امام حسن علیه السلام فرمود: «ای اعرابی! من خلفی از رسول خدا هستم و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه است.»

اعرابی گفت: «پس ابوبکر چه می‌گوید؟!»

حضرت فرمود: «از خود آنها پرس.»

پس آنها تکبیر گفتند و همه از آنچه از حضرت امام حسن علیه السلام شنیدند، تعجب کردند.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «حمد و سپاس مخصوص خدایی است که در من و پسر من قرار داد آنچه را که در داوود و سلیمان قرار داده بود هنگامی که می‌فرماید: آن را به سلیمان فهمانیدیم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز.

### مردی که زن شد

روزی معاویه بالای منبر بود، در حالی که امام حسن علیه السلام در میان جمعیت حاضر در مسجد نشسته بود. معاویه برای مفتضح کردن امام، صدا زد: «ای حسن بن علی! بالای منبر بیا و چند کلمه سخن بگو.»

حضرت بلافاصله برخاستند و بر عرشه‌ی منبر تکیه زدند، بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«ایها الناس، اگر طلب کنید در میان جابلقا و جابرسا، از مشرق و مغرب عالم، مردی را که جدش رسول خدا و پدرش علی مرتضی و مادرش صدیقه‌ی کبری باشد نخواهید یافت غیر از من و برادرم حسین. فرزندی پیغمبر منحصر به ماست و خداوند متعال شما را به محمد که جد ماست هدایت کرد ولی شما دست از اهل بیت او برداشتید و ما را وا گذاشتید و حق ما را به این یاغی طاغی دادید (و اشاره به معاویه کرد).

آنگاه فرمود:

«ایها الناس! انا ابن رسول الله، انا ابن سراج المنیر، انا ابن امیرالمؤمنین، انا المدفوع عن حقی، انا المستجاب الدعوه، لو دعوت الله لجعل العراق شاما و الشام عراقا و جعل المرثه رجلا و الرجل امرءه.»

یعنی: «ای مردم! من فرزند رسول خدا، آن چراغ هدایت می‌باشم، من فرزند امیرمؤمنان علی هستم. خلافت که حق من بود غصب شده در حالی که من مستجاب الدعوه هستم و اگر بخواهم از خداوند که شام را عراق و عراق را شام کند، فوراً به انجام می‌رساند و اگر بخواهم زن را مرد و مرد را به زن تبدیل می‌کنم.»

یکی از حامیان معاویه به عنوان خودشیرینی و خودنمایی در نزد معاویه، و به طمع جایزه‌ی او از میان جمع برخاست و فریاد زد: «ای حسن بن علی! این چه سخنانی است که می‌گویی! چرا هر چه بر زبانت می‌آید می‌گویی، فقط خداوند است که می‌تواند مرد

را به زن تبدیل کند و یا زن را به مرد.»

حضرت علیه‌السلام که از طعن‌های مرد شامی ناراحت شده بود نگاه تندی با گوشه‌ی چشم به او کرد و فرمود:

«آیا حیا نمی‌کنی ای بی‌شرم بی‌حیا که در جایگاه مردان و میان نامحرمان نشست‌ای.»

مرد شامی همین که متوجه خود شد، دید که ریش و سیل‌هایش ریخته و پستان‌های آویخته برآورده و خلقتش تغییر کرده و آلت رجولیت او رفته و صاحب آلت زنانه شده است.

پس مردم از اطراف به او نگاه کردند و شروع به خندیدن و استهزاء او نمودند. و آن بدبخت اقبال برگشته، عبا را بر سر کشید و دوان دوان از مسجد خارج شد.

حضرت علیه‌السلام فرمودند:

«اکنون این مرد نگون بخت به خانه می‌رود و زنش را مرد می‌یابد، که با او هم بستر می‌شود، و عاقبت صاحب فرزندی می‌شود که خنثی است!» (یعنی معلوم نیست که دختر است یا پسر). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جامع النورین، سبزواری، ص ۳۸.

### مراسم نامگذاری و بیمه ساختن نوزاد

امام سجاد زین العابدین علیه‌السلام می‌فرماید:

چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام اولین نوزاد خود را به دنیا آورد، از همسرش امام علی علیه‌السلام درخواست نمود تا نامی مناسب برای نوزادشان انتخاب نماید.

امام علی علیه‌السلام فرمود: من در این امر هرگز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سبقت نخواهم گرفت.

هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد منزل شد، قنداقه نوزاد را که در پارچه‌ای زردرنگ پیچیده شده بود، تحویل حضرتش دادند.

همین که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به قنداقه نوزاد افتاد، فرمود: مگر نگفته‌ام نوزاد را در پارچه زرد نپیچید؛ و سپس پارچه زرد را باز نمود و نوزاد را در پارچه‌ای سفید قرار داد.

بعد از آن خطاب به پدر نوزاد - امام علی علیه‌السلام - کرد، و فرمود: آیا اسمی برایش تعیین کرده‌اید؟

حضرت علی علیه‌السلام اظهار داشت: یا رسول الله! ما بر شما سبقت نخواهیم گرفت، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: و من نیز بر پروردگارم سبقت نمی‌گیرم.

در همین بین خداوند متعال توسط جبرئیل علیه‌السلام وحی فرستاد: ای محمد! چون علی بن ابی طالب برای تو همانند هارون برای موسی است؛ پس اسم این نوزاد را همانم فرزند هارون قرار ده.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید: فرزند هارون چه نام داشته است؟

جبرئیل علیه‌السلام پاسخ داد: شَبْر.

حضرت رسول اظهار داشت: زبان من عربی است و زبان هارون عبری بوده است، جبرئیل پاسخ داد، نام او را حسن بگذارید.

و آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش راست نوزاد اذان و در گوش چپ اقامه گفت و سپس فرمود: خداوند! این نوزاد



را از تمام آفات و شرور شیطان رجیم در پناه تو قرار می‌دهم. [۱].

و بعد از آن دستور داد: تا برای سلامتی و بیمه شدن نوزاد از بلاها و حوادث، گوسفندی برایش عقیقه کنند؛ و در بین بیچارگان و فقراء تقسیم نمایند.

و همچنین امر فرمود تا موهای سر نوزاد را تراشیده و هم وزن آن نقره تهیه کنند و به عنوان صدقه به تهی‌دستان دهند [۲].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴۳، ص ۲۳۸، ح ۳، به نقل از أمالی صدوق و علل الشرایع، احقاق الحق: ج ۱۱، ص ۴ - ۹.

[۲] بحارالأنوار: ج ۴۳، ص ۲۵۷، ح ۲۹، به نقل از اصول کافی.

### مسائل حضرت خضر و جواب امام

حضرت جواد الائمه صلوات الله علیهم حکایت فرماید:

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به همراه فرزندش، ابو محمد حسن مجتبی؛ و نیز سلمان فارسی وارد مسجد شدند و چون در گوشه‌ای نشستند مردم نزد ایشان اجتماع کرده؛ و مردی خوش‌چهره با لباس‌های آراسته، نیز در میان آنان حضور داشت.

پس او خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرد و اظهار داشت: یا امیرالمؤمنین! می‌خواهم سه مسئله از شما سؤال نمایم؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنچه می‌خواهی سؤال کن.

آن مرد گفت: اول این که انسان می‌خواهد روحش کجا می‌رود؟

دوم آن که انسان چرا و چگونه فراموش می‌کند؛ و یا متذکر می‌گردد؟

و سومین سؤال این است که به چه دلیل و علتی فرزند شبیه به عمو، یا شبیه به دایی خود می‌شود؟

امام علی علیه السلام به فرزند خود - حضرت مجتبی سلام الله علیه - اشاره کرد و فرمود: ای ابو محمد! جواب مسائل این شخص را بیان نما.

فرمود: جواب اولین سؤال، این است که چون خواب انسان را فرا گیرد، روح او در هوا بین زمین و آسمان در حال حرکت، یا سکون می‌باشد تا هنگامی که صاحبش حرکتی کند و بیدار شود؛ پس چنانچه خدای متعال اجازه فرماید روح به کالبد او باز می‌گردد؛ و گرنه تا مدت زمانی معین بین روح و جسد فاصله خواهد افتاد.

یادآوری و فراموشی، که چگونه بر انسان عارض می‌شود، بدان که قلب انسان همچون ظرفی سرپوشیده است، پس اگر انسان بر فرستادن صلوات بر محمد و آل محمد مداومت نماید، دریچه قلب او باز و روشن می‌شود و آنچه بخواد در سینه اش آشکار و هویدا می‌گردد، ولی چنانچه صلوات نفرستد و خودداری کند، قلبش تاریک می‌گردد و فکرش خاموش خواهد ماند.

و اما جواب سومین سؤال که گفتی فرزند چگونه شبیه به عمو و یا شبیه به دایی خود می‌شود، این است که اگر مرد هنگام زناشوئی و مجامعت، با آرامش خاطر و بدون اضطراب عمل نماید و نطفه در رحم زن قرار گیرد، فرزند شبیه پدر یا مادر خود خواهد شد.

ولی چنانچه با اضطراب و تشویش زناشوئی و مجامعت انجام پذیرد، فرزند شبیه به عمو یا دایی می‌گردد.

پس آن شخص اظهار نمود: من شهادت به یگانگی خداوند داده و می‌دهم، و شهادت بر بعثت و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله داده و می‌دهم و همچنین شهادت می‌دهم که تو خلیفه و جانشین بر حق پیغمبر خدا خواهی بود.

و سپس نام مبارک یکایک ائمه اطهار صلوات الله علیهم را بر زبان خود جاری ساخت؛ و شهادت بر امامت و ولایت آن‌ها داد و

بعد از آن خداحافظی کرد و از مسجد خارج شد.

آن گاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزند خود حضرت مجتبی سلام الله علیه فرمود: ای ابو محمد! به دنبال آن مرد حرکت کن؛ و برو ببین چه خواهد شد.

حضرت امام حسن مجتبی سلام الله علیه از پدر خود اطاعت کرد و به دنبال آن شخص رفت؛ و پس از بازگشت چنین اظهار داشت: پدرجان! مرد چون از مسجد خارج شد، ناگهان ناپدید گشت و او را ندیدم.

امام علی علیه السلام فرمود: آیا او را شناختی؟

حضرت مجتبی سلام الله علیه اظهار داشت: شما بفرمائید، که چه کسی بود؟

آن گاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: همانا او حضرت خضر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۸۵، که نویسنده محترم، این حدیث را از منابع مختلف و متعددی نقل نموده است.

### معجزه پسر همچون پدر

مرحوم شیخ مفید به نقل از امام محمد باقر علیه السلام حکایت نماید:

روزی عده ای از مردم حضور امام حسن مجتبی علیه السلام آمده و به حضرت گفتند: یا ابن رسول الله! شما نیز همچون پدرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام معجزه ای - که بسیار مهم باشد - برایمان آشکار ساز.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: آیا پس از دیدن معجزه به امامت من مطمئن خواهید شد؟ و آیا ایمان خواهید آورد؟ گفتند: بلی، اعتقاد و ایمان می آوریم؛ و دیگر هیچ شک و شبهه ای وجود نخواهد داشت. حضرت فرمود: آیا پدرم را می شناسید؟ همگی گفتند: بلی.

در این هنگام، حضرت پرده ای را که آویزان بود کنار زد؛ پس ناگهان تمام افراد مشاهده کردند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بود.

سپس امام حسن مجتبی علیه السلام خطاب به جمعیت کرد و فرمود: آیا او را می شناسید؟

گفتند: بلی، این مولای ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ و ما ایمان آوردیم و شهادت می دهیم که تو ولی و حجت بر حق خداوند هستی؛ و امام و جانشین پدرت خواهی بود.

و پس از آن اظهار داشتند: ما شاهد و گواه هستیم که جنابعالی، پدرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را پس از مرگش به ما نشان دادی، همان طوری که آن حضرت، رسول الله صلی الله علیه و آله را پس از رحلتش در مسجد قبا به ابوبکر و عمر نمایاند.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: وای بر حال شما! مگر این آیه شریفه قرآن را نخوانده و نشنیده اید که خداوند متعال می فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ». [۱].

آن هائی را که در راه خدا به شهادت رسیدند، مپندارید که مرده اند؛ بلکه آنان زنده و جاوید می باشند ولی شما درک نمی کنید. البته این حالت مختص کشته شدگان فی سبیل الله است، که در همه جا حاضر و ناظر خواهند بود.

سپس در پایان افزود: شماها درباره ما اهل بیت رسالت و نبوت چه تصوّراتی دارید و چه می اندیشید؟

گفتند: یا بن رسول الله! ما به تو ایمان آوردیم و مطمئن شدیم که تو امام و خلیفه بر حق رسول الله صلی الله علیه و آله هستی. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره بقره: آیه ۱۵۴.

[۲] بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۳۲۸، ح ۸، الخرایج والجرایح: ج ۲، ص ۸۱۰ با اختصار.

### مجازات زن بدکاره با کنیز

محمد بن مسلم به نقل از حضرت باقرالعلوم؛ و از صادق آل محمد صلوات الله علیهما حکایت می نماید: روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در منزل پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بود که عده ای وارد شدند و گفتند: ما امیرالمؤمنین را می خواهیم.

امام حسن مجتبی علیه السلام به آنان فرمود: چه خواسته ای دارید؟

گفتند: مشکلی برای ما پیش آمده است می خواهیم آن را حل نموده و پاسخ فرماید.

حضرت فرمود: مطلب خود را بگوئید؟

اظهار داشتند: مردی با همسر خود مجامعت نموده است؛ و پس از آن همان زن با کنیز خود ملاعبه و مساحقه کرد و هم اکنون نطفه مرد توسط زن در رحم کنیز قرار گرفته؛ و به همین جهت کنیز آبستن می باشد، حال بفرمائید حکم آن ها چیست؟ امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: مطلب، بسیار مشکل است و تنها حلال آن پدرم علی علیه السلام می باشد، با این حال جواب آن را می گویم، اگر صحیح و درست بود؛ پس خداوند متعال مرا کمک کرده و از علومی است که از پدرم فرا گرفته ام. و چنانچه صحیح نبود خودم اشتباه کرده ام و از خدای سبحان خواستارم که مرا از خطا مصون فرماید، ان شاء الله تعالی. آن گاه در پاسخ سؤال چنین فرمود: در مرحله اول زن باید مهرالمثل کنیز را که دختر بوده و آبستن شده است بپردازد، چون به هنگام زایمان بکارت او از بین می رود.

پس از آن زن را باید سنگسار کنند؛ چون شوهر داشته و چنان عمل زشتی - زنا یا محصنه - را انجام داده است.

و اما نسبت به کنیز باید صبر نمایند تا زایمان نماید؛ و بعد بچه را به پدرش که صاحب نطفه باشد تحویل دهند و سپس حد مساحقه بر آن کنیز جاری شود.

محمد بن مسلم گوید: جمعیت با شنیدن این جواب، از حضور امام حسن مجتبی علیه السلام خارج شدند و در بین راه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ملاقات کردند؛ پس جریان خود را و نیز پاسخ امام مجتبی علیه السلام را برایش بازگو نمودند.

امام علی علیه السلام فرمود: به درستی که پیش من جوابی بیش از آنچه فرزندم حسن مجتبی برای شما بیان نموده است، نخواهد بود؛ و فرزندم جواب صحیح و کاملی را برای شما بیان نموده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی: ج ۷، ص ۲۰۳، ح ۱.

## مشکل گشایی

- اگر آن جا بروی جوانمردترین فرد این دیار را خواهی یافت.

پرسان پرسان رفت تا به مسجدی که نشانش داده بودند رسید. شخصی را دید که به نماز ایستاده و چهره‌اش غرق در نور است و معنویت از چهره‌اش هویداست، فهمید این شخص همان گمشده‌ی اوست، اوست که می‌تواند مشکلش را حل کند و دستش را بگیرد.

مدتی رکوع و سجودش را نگاه کرد، چه باوقار و چه زیبا سر بر آستان خدا می‌سایید و چه اشکی می‌ریخت.

در آن لحظه مرد عابدی به او رسید و گفت: این جا چه می‌خواهی؟ برو پی کارت!

- با آن مرد کار دارم.

- با حسین بن علی علیه السلام چه کار داری؟ مگر نمی‌بینی در اعتکاف است، برو و فردا بیا، فردا سومین روز اعتکافش تمام می‌شود.

- عجب، پس او حسین است؟ افسوس، چقدر حیف شد، کاش می‌شد

امروز حاجت مرا برآورده می‌کرد.

این را گفت و به راه افتاد. مرد عابر که دلش به حال او سوخته بود خود را به او رسانید و گفت: سراغ برادرش برو، حسن بن علی علیه السلام می‌تواند کمکت کند.

مرد رفت و به خانه‌ی امام رسید و در زد. غلام امام حسن علیه السلام در باز کرد و او را به حضور امام راهنمایی کرد. پس از سلام و علیک، مرد گفت: ای آقا، دستم به دامانت، حاجتی دارم و به امیدی به در خانه‌ات آمده‌ام؛ کمکم کن تا حقم را از آن ظالم باز ستانم.

- پیش برادرم حسین نرفتی؟

- چرا، رفتم ولی در مسجد معتکف شده و در حال نماز بود، نخواستم مزاحم او شوم و اعتکافش را به هم بزنم.

امام حسن علیه السلام فوراً کفش‌هایش را پوشید و برخاست، همراه آن مرد شد تا مشکلش را حل کند. مرد گفت: شرمندهام از این که این طور مزاحم شدم ببخشید.

- نه، اصلاً مزاحمتی نیست، بلکه افتخار است، خدا می‌داند بر آوردن حاجت مؤمن از یک ماه عبادت و اعتکاف بهتر است، اگر برادرم نیز متوجه حضور تو می‌شد حتماً اعتکافش را می‌شکست و حاجت را برآورده می‌کرد. [۱].

عبادت به جز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

پی نوشت ها:

[۱] کافی، ج ۲، ص ۱۹۸.

## مراسم نامگذاری

از حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام، روایت شده است:

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام به دنیا آمد، حضرت فاطمه‌ی زهراء علیها‌السلام، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام، عرض کرد: نامی برای این نوزاد انتخاب کن.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: من در نامگذاری او بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سبقت نمی‌گیرم. وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، آن مولود مسعود را در حالی به حضور آن حضرت آوردند، که پارچه‌ی زردی بر او پیچیده بودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نگفتم، پارچه‌ی زرد، به نوزاد نیچید؟ آن گاه آن بزرگوار، پارچه‌ی زرد را باز کرده به دور انداخت و پارچه‌ی سفیدی را بر او پیچید، سپس به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: آیا نام این نوزاد را نهاده‌اید؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: من در امر نامگذاری وی بر شما سبقت نخواهم گرفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من هم راجع به این موضوع بر خدای خویش سبقت نمی‌گیرم. خدای علیم به جبرئیل وحی کرد: برای محمد صلی الله علیه و آله نوزادی متولد شده است، به زمین هبوط کن (فرود آی) پس از اینکه سلام مرا بر آن حضرت رساندی و تبریک گفتی، به او بگو: چون علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، از برای تو، نظیر هارون علیه‌السلام است برای موسی علیه‌السلام، پس این نوزاد را با پسر هارون همنام قرار بده. جبرئیل امین پس از نزول بر زمین و گفتن تهنیت به رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض کرد: خدای سبحان تو را مأمور نموده است که این کودک را همنام پسر هارون قرار دهی.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نام پسر هارون چه بوده است؟ جبرئیل عرض کرد: نام او شبر بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زبان من عربی است.

جبرئیل گفت: نام او را «حسن» بگذار.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز نام نوزاد را «حسن» نهاد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۶۳، طبق نقل آفتاب مهربانی، صص ۱۰ - ۱۱، (با اندکی تغییر).

### مسابقه‌ی خط نویسی در کودکی

امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام که تولدشان بیش از یک سال فاصله نداشت، هنوز خردسال بودند و یکی از خوش‌ترین کارهایشان، مسابقه در علوم و فنون و معارف اسلامی بود.

یک روز هر کدام از آن دو بزرگوار، در یک صفحه خطی را نوشته، به خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و از آن حضرت پرسیدند: خط کدامیک از ما بهتر است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نمی‌خواست دستخط یکی از آن دو بزرگوار را بر دستخط دیگری ترجیح دهد، فرمود: هر دو دستخط، خوب است.

آنها پرسیدند: نه، کدامیک بهتر است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عزیزان من! شما می‌دانید که من امی هستم؛ یعنی؛ من هرگز به مکتب نرفته‌ام و القبا نوشته‌ام و حتی وحی الهی را هم خودم نمی‌نویسم. خطشناسی، کار کسی است که خود نویسنده باشد خوب است که شما این سؤال را، از پدرتان علی علیه‌السلام پرسید. زیرا که او، خطنویس و کاتب وحی است.

امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام گفتند: فرمایش شما کاملاً صحیح است. آنگاه آن دو بزرگوار، نزد پدر ارجمندشان، امام علی علیه‌السلام، آمده و همان سؤال را از آن حضرت نیز پرسیدند. امام علی علیه‌السلام فرمود: هر دو خط، خوب است. هم خوب است، هم خوانا و هم زیبا است! آن دو بزرگوار گفتند: نه، کدامیک بهتر است؟

امام علی علیه‌السلام فرمود: خوب، اگر شما به مدرسه می‌رفتید، حق این بود که این سؤال را از استادتان پرسید، اما شما خود آموخته‌اید و هنوز هم خردسالی، به کارهای کودکان هم مادران آنها، بیشتر می‌رسند. قضاوت و تشخیص مادران زهرا علیهاالسلام هم درست مانند من است. من، در این خطها، هیچ عیبی نمی‌بینم، ولی بهتر است که شما این سؤال را از مادرتان پرسید. هر پاسخی که او بگوید، من هم، همان را می‌پسندم. اگر چنانچه در خانه، پاسخ این پرسش شما روشن نشد، آن وقت، ما شورایی از اصحاب تشکیل می‌دهیم و حکمیت را به رأی ایشان وامی‌گذاریم.

امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، گفتند: فرمایش شما کاملاً صحیح است. سپس، آن دو بزرگوار، به خدمت مادر گرامی خویش، حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام آمده، همان پرسش را مطرح کردند.

حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: من هر دو خط را خوب می‌بینم. تفاوت گذاشتن میان آنها خیلی مشکل است. در جواب چیزی که جدتان و پدرتان آن را پیش من بفرستند، خیلی باید ملاحظه کرد. اصلاً چطور است که ما یک کار دیگری بکنیم؟ آن دو بزرگوار گفتند: هر چه را که شما بفرمایید، ما آن کار را می‌کنیم.

حضرت زهرا علیهاالسلام، گردنبندی از استخوان عاج داشت، که دارای هفت دانه بود. فرمود: من این دانه‌ها را بر روی زمین می‌ریزم، هر کسی که دانه‌های بیشتری را جمع کرد، خط او را بهتر از خط دیگری حساب می‌کنیم.

آن دو بزرگوار گفتند: خوب است. اگر چه این کار، قرعه‌کشی است، نه خطشناسی، ولی خوب است.

پس از آن، حضرت فاطمه علیهاالسلام دانه‌های گردنبند را بر روی زمین ریخت. امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، دویند و هر کدام سه دانه را برداشتند، اما دانه‌ی آخری، نصف شده بود و به هر کدام از آن دو بزرگوار، یک نصفه رسید و نتیجه مساوی شد.

امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، هر دو از این کار راضی شدند و گفتند: آخرش، همان طور شد که جدمان، پدرمان و شما گفتید. ولی، ما نمی‌خواستیم که دانه‌ی گردنبند را بشکنیم.

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: دانه را شما نشکستید. آن را خدا شکست و چیزی را که خدا بشکند، به صد هزار درست می‌ارزد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام، آیت‌الله شهید دستغیب شیرازی، ص ۱۰۲، طبق نقل قصه‌های چهارده معصوم، آقای آذر یزدی، صص ۹۳ - ۹۴.

روزی، یکی از فرزندان زبیر، که به امامت امام حسن علیه‌السلام معتقد بود، به همراه امام حسن علیه‌السلام، برای انجام حج عمره به سوی مکه می‌رفتند. (یا پس از انجام اعمال عمره، از مکه برمی‌گشتند).

آنها، در مسیر راه خود، به یکی از آبگاه‌ها رسیدند و کنار چند درخت خرما خشک که از تشنگی خشک شده بودند، فرود آمده، فرشی برای امام حسن علیه‌السلام در زیر یکی از آن درختها گسترده و فرش دیگری نیز برای فرزند زبیر، زیر درخت دیگری، پهن کردند.

در این هنگام، فرزند زبیر سرش را به طرف بالا برد و گفت: اگر این درخت خرما، دارای خرما تازه بود و ما از آن می‌خوریم، بجا بود.

امام حسن علیه‌السلام به او فرمود: مثل اینکه خرما می‌خواهی؟

او گفت: آری.

امام حسن علیه‌السلام، دست به طرف آسمان بلند کرد و به سخنی که فهمیده نشد، دعا نمود و همان دم، درخت خرما سبز گردید و دارای برگها و خرماهای تازه گردید.

ساربانی که در آنجا بود و شتران خود را به کاروانیان کرایه داده بود، وقتی که این منظره را دید، گفت: به خدا قسم! که این، جادو است!

امام حسن علیه‌السلام، به ساربان فرمود: وای بر تو! این جادو نیست بلکه دعای مستجاب پسر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.

سپس، بعضی از حاضران، از آن درخت بالا رفتند و هر چه خرما داشت، چیدند، به طوری که برای همه‌ی حاضران، کفایت نمود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۲؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص ۲۸۹ - ۲۹۰.

## معنای سیاست

روزی مردی نزد امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمده و از آن حضرت پرسید: نظر شما درباره‌ی سیاست چیست؟

امام حسن علیه‌السلام در پاسخ او فرمود:

«آن تراعی:

(۱) حقوق الله.

(۲) و حقوق الأحياء.

(۳) و حقوق الاموات».

یعنی: «معنای سیاست، این است که (سه دسته از حقوق را)، مراعات کنی:

(۱) حقوق خداوند متعال را

(۲) حقوق زندگان را

(۳) حقوق مردگان را».

سپس، امام حسن علیه‌السلام، نحوه‌ی رعایت هر یک از حقوق سه گانه را، اینچنین توضیح داد:

(۱)

حقوق خداوند متعال، آن است که:

۱. آنچه که از تو خواسته است (چه واجب، چه مستحب)، آن را انجام دهی.

۲. آنچه را که (از انجام آن) تو را نهی کرده است (چه حرام چه مکروه)، آن را ترک کنی.

(۲)

حقوق زندگان، آن است که:

۱. وظایف خود را نسبت به برادران دینی خود، انجام دهی.

۲. در خدمتگذاری به همکیشان خود، درنگ نکنی.

۳. نسبت به رهبر مسلمین، تا وقتی که نسبت به مردم اخلاص (پیوند خالصانه و بی‌شایبه) دارد، اخلاص داشته باشی.

۴. هرگاه، (رهبر مسلمین) از راه راست منحرف شد، فریاد اعتراض خود را نسبت به او بلند کنی.

(۳)

حقوق مردگان، آن است که:

۱. از نیکیهای آنها، یاد کنی.

۲. از بدیهای آنها، چشم پوشی کنی.

زیرا که آنها خدایی دارند، که از کردارشان حسابرسی می‌کند [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حیات الحسن علیه‌السلام ج ۱، ص ۴۲؛ طبق نقل سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، صص ۲۹۵، ۲۹۶ (با تغییر و تصرف).

### محل دفن امام علی

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از ابوطالب نقل کرده است:

از حسن بن علی علیه‌السلام پرسیدم: امیرمؤمنان علیه‌السلام را کجا دفن کردید؟ حسن علیه‌السلام فرمود: در کنار رودخانه. شبانه او را از کنار مسجد اشعث عبور دادیم. امیرمؤمنان [پیش از مرگ] فرمود: مرا در قبر برادرم، هود دفن کنید.

ابوالفرج با سند خود از حسن بن علی خلال، از جد خود نقل کرده است:

به حسن بن علی علیه‌السلام عرض کردم: امیرمؤمنان علیه‌السلام را کجا دفن کردید؟ فرمود: شبانه او را بیرون آوردیم و از کنار مسجد اشعث عبور دادیم، تا در بیرون کوفه، کنار غری [دفن کردیم]. [۱].

کلینی رحمه الله با سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:

پس از آن که امیرمؤمنان علیه‌السلام درگذشت، حسن، حسین علیهما‌السلام و دو نفر دیگر [جنازه‌ی] او را بیرون آوردند. آنان از کوفه خارج شدند، کوفه را در جانب راست خود قرار دادند و راه صحرا را پیش گرفتند، تا به غری رسیدند، و آن حضرت را دفن کردند، و قبرش را هموار نمودند و برگشتند. [۲].



کلینی رحمه الله با سند خود از صفوان جمال نقل کرده است:

من، عامر و عبدالله بن جذاعه ازدی، نزد امام صادق علیه السلام بودیم، عامر گفت: فدایت شوم! مردم گمان می‌کنند امیرمؤمنان علیه السلام، در رجه دفن شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: نه. عامر عرض کرد: پس کجا دفن شده است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن که امیرمؤمنان علیه السلام وفات نمود، حسن علیه السلام [جنزه‌ی] او را برداشت به پشت کوفه، نزدیک نجف، دست چپ غری، و دست راست حیره آورد و در میان سنگ‌ریزه‌های داغ سپید، به خاک سپرد. راوی می‌گوید: سپس من به آن جا رفتم. جایی را [دیدم که] به نظرم رسید قبر آن حضرت است. سپس نزد امام صادق علیه السلام آمدم و به او خبر دادم. آن حضرت ۳ بار فرمود: درست فهمیدی، خدا رحمت کند! [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مقاتل الطالبيين: ۴۲.

[۲] کافی ۱: ۴۵۸ ح ۱۱.

[۳] کافی ۱: ۴۵۶ ح ۵.

### مکاتبات امام حسن و معاویه

ابوالفرج می‌گوید: حسن علیه السلام در نامه‌ای به معاویه - که آن را به وسیله‌ی [پیک خود] جندب بن عبدالله ازدی فرستاد - نوشت: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان از: بنده‌ی خدا، حسن، پیشوای مؤمنان. به: معاویه بن ابی سفیان. سلام بر تو!

من سپاس می‌گویم خدایی را که هیچ معبودی جز او نیست.

اما بعد، به راستی که خدا، محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا رحمت برای جهانیان، بخشایش ویژه‌ی برای مؤمنان، و رسول او برای همه‌ی مردم باشد، «تا هر که را زنده است بیم دهد، و گفتار او درباره‌ی کافران محقق گردد». او پیام‌های خدا را رساند و بر امر خدا مراقبت کرد؛ تا این که خدا او را از دنیا برد، در حالی که [در تکالیف رسالت خود] نه مقصر بود و نه سهل‌انگار. خدا به وسیله‌ی او، حق را آشکار، شرک را نابود، مؤمنان را یاری، عرب را عزت، به ویژه قریش را شرف بخشید. خدای تعالی فرمود: «و به راستی که آن، برای تو و قوم تو [مایه‌ی] یادآوری است.» [۱].

پس از آن که محمد صلی الله علیه و آله وفات یافت، عرب‌ها بر سر فرمانروایی او کشمکش کردند و قریش گفت: ما از قبيله، خویشان و یاوران اویم. برای شما روا نیست که بر سر حق و حکومت او مردم، با ما کشمکش کنید. عرب‌ها دیدند واقعیت همان است که قریش گفت و آنان بر دیگران، حجت دارند. از این رو، به قریش آری گفتند و تسلیم شدند. سپس ما (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) با همین دلیل، برای قریش استدلال آوردیم؛ ولی آنان همچون عرب‌ها انصاف ندادند. [و نپذیرفتند، عجیب است!] آنان از راه انصاف خواهی و آن گونه دلیل آوردن، آن را تصاحب کردند. چون ما، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و یاوران او به استدلال خود آنان رو آوردیم و دادخواهی کردیم، ما را دور کردند و بر ما - با اجتماع بر ظلم، مخالفت، و سختی گرفتن - چیره شدند. پس قرار ما نزد خداست که او یاور یاری‌رسان است.

ما از این که آن غاصبان - هر چند دارای فضیلت و سابقه در اسلامند - به زور، حق و فرمانروایی پیامبر ما را گرفتند، در شگفت شدیم. ولی از کشمکش با آنان، دست برداشتیم؛ زیرا نگران بودیم که منافقان، و آن احزاب [بازمانده از خندق] از نزاع ما، روزنه‌ی عیبی در دین خدا بیابند و با آن، دین خدا را بشکنند، یا دستاویزی برای فساد [و فتنه‌انگیزی] خود پیدا کنند. معاویه! امروز آدمی از زورگویی تو در شگفت است؛ چیزی را غصب کرده‌ای که شایستگی آن را نداری، نه فضیلت شناخته شده‌ای در دین خدا داری و نه اثر پسندیده‌ای در اسلام. تو فرزند یک حزب از آن احزاب خندقی. تو فرزند دشمن‌ترین قریش، با رسول خدایی. ولی خدا ناامیدت سازد و به زودی [به سوی خدا] بازگردد، و بدانی که سرانجام نیک، متعلق به کیست؟ سوگند به خدا! پس از مدتی کوتاه، پروردگار خود را دیدار کنی و او تو را به سبب کارهایت، کیفر دهد. خدا بر بندگان خود، ستمگر نیست.

و چون علی علیه‌السلام، وفات یافت - که رحمت خدا بر او باد در آن روز که درگذشت، و در آن روز که خدا با اسلام، بر او منت نهاد، و در آن روز که زنده و مبعوث شود - مسلمانان پس از او، ولایت را به من سپردند. اینک از خدا می‌خواهم که در این دنیای فناپذیر، چیزی بر ما نیفزاید که از کرامتی که در آخرت نزد او داریم، بکاهد.

آنچه مرا وادار کرد تا نامه برای تو بنویسم، این بود که میان خود و خدایم درباره‌ی تو عذری داشته باشم. تو اگر پذیری (و دست از سرکشی برداری)، بهره‌ای بزرگ برای تو و صلاح برای مسلمانان است. پس از ادامه‌ی راه باطل، دست بکش و همچون مردم، با من بیعت کن؛ زیرا تو خود می‌دانی که من نزد خدا و هر مؤمن توبه‌کار خود نگهدار و هر کس که دل رو به سوی خدا دارد، برای این کار، نسبت به تو سزاوارترم.

از خدا بترس، از شورش، دست بردار و خون مسلمانان را نگهدار. به خدا سوگند! هیچ خیری برایت ندارد که با خون بیشتری از مسلمانان، که اینک بر عهده داری، خدا را دیدار کنی. تسلیم شو و اطاعت کن! در این کار، با اهل آن و کسی که شایسته‌تر است، کشمکش مکن؛ تا خدا بدین وسیله، آتش فتنه را خاموش کند، وحدت مسلمانان فراهم آید و آشتی میان مردم برقرار شود. اگر نخواهی جز اصرار در گمراهی خود را، با مسلمانان برای جنگ تو بشتابم و با تو بستیزم تا خدا میان ما داوری کند که او بهترین داوران است.

معاویه به امام حسن علیه‌السلام نوشت:

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

از بنده‌ی خدا، امیر مؤمنان! به حسن بن علی.

سلام بر تو!

من نیز با تو سپاس می‌گویم آن خدایی را که هیچ معبودی جز او نیست.

اما بعد، نامه‌ات رسید و به فضیلت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله که یاد کردی، پی بردم. او سزاوارترین فرد بین اولین و آخرین، برای همه‌ی فضیلت‌ها - از قدیم و جدید، و کوچک و بزرگ آن - است. سوگند به خدا! [پیام‌های خدا را] رساند، انجام وظیفه کرد، پند داد و هدایت کرد؛ تا [آن جا] که خدا، به وسیله‌ی او [مردم را] از هلاکت رهانید، و از تاریکی، به روشنایی آورد، و از گمراهی به هدایت رساند. پس خدا به او بهترین پاداش پیامبر از امت را دهد، و صلوات خدا بر او باد؛ در آن روز که زاده شد، در آن روز که از دنیا رفت و در آن روز که مبعوث می‌شود. از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و کشمکش مسلمانان پس از او، یاد کردی، می‌بینم که به ابوبکر صدیق، عمر فاروق، ابو عبیده امین، حواریون پیامبر صلی الله علیه و آله، و مهاجران و انصار صالح، با صراحت، تهمت می‌زنی و من این را برای تو نمی‌پسندم؛ زیرا تو نزد ما و مردم، نه متهمی، و نه بدکار، و نه فرومایه. من برای تو گفتار مناسب و یاد زیبا را می‌پسندم.

این امت که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دچار اختلاف شد، از فضل و سابقه‌ی شما، و نیز خویشی شما با پیامبر صلی الله علیه و آله، و از منزلتی که در اسلام و میان مسلمانان دارید، بی‌خبر نبود. امت این گونه [مصلحت] دید که به سبب جایگاهی که قریش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، از این کار، به سود قریش کنار برود. صالحان قریش، انصار و دیگران، و عموم مردم، این گونه [مصلحت] دیدند که این کار را به کسی از قریش بسپارند که سابقه‌دارتر در اسلام، داناتر به خدا، خواهان‌تر و تواناتر بر امر او باشد، و ابوبکر را برگزیدند. این، رأی دارندگان خرد، دین و فضیلت، و سیاستمداران امت بود. این کار، آنان را نزد شما متهم ساخت؛ در حالی که نه متهمند، و نه در کار خود، خطا کار.

اگر مسلمانان در میان شما، کسی را به کار آیی و جانشینی او، یا مانند او، مدافع حریم مسلمانان، سراغ داشتند، آن را به دیگری واگذار نمی‌کردند. آنان به آنچه مصلحت اسلام و مسلمانان بود، عمل کردند. خدا از اسلام و مسلمانان، به آنان پاداش خیر دهد. من آن صلحی را که مرا به آن می‌خوانی، فهمیدم. امروز موقعیت میان من و شما،

همانند آن وضعی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله میان شما و ابوبکر بود. اگر می‌دانستم که تو بهتر از من این امت را پاس می‌داری و رسیدگی می‌کنی و اداره می‌نمایی، و نیرومندتر در جمع اموال، و حيله‌گرتر بر دشمنانی، به دعوت تو، پاسخ می‌دادم و تو را شایسته‌ی آن می‌دیدم؛ لیکن می‌دانی که من بیش‌تر از تو حکومت کرده‌ام و تجربه، سیاست و سن من بیش‌تر از توست.

پس تو سزاوارتری که ولایت مرا بپذیری. از من پیروی کن؛ پس از من، خلافت به تو خواهد رسید. برای تو از بیت المال عراق - هر اندازه که باشد - مقرر می‌شود تا هر جا که خواهی، برداری و ببری. نیز خراج هر بخشی از عراق را که بخواهی، به تو می‌دهم تا کمکی بر هزینه‌ی تو باشد. و در هر سال، امین تو آن را برایت بیاورد. اختیار با توست که با بدی، بر تو چیره نشوند و کارها بدون تو، سر نیاید و از امری که در آن، طاعت خدا را خواهانم، نافرمانی نکنی. خدا ما و تو را بر طاعت خود، کمک کند که او شنوای پاسخ‌گوی دعاست، والسلام.

جندب می‌گوید: نامه‌ی معاویه را نزد حسن بن علی علیه‌السلام آوردم و عرض کردم: این مرد (معاویه) به سوی تو رهسپار است. اینک تو به سوی او حرکت کن؛ تا در سرزمین و دیار او، با او بجنگی. و این احتمال که او به تو دست یابد، نه سوگند به خدا! مگر آن که ببیند روزی را که بزرگ‌تر از روز صفین باشد. حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: انجام می‌دهم. او دیگر با من مشورت نکرد و گفتارم را از یاد برد.

نیز می‌گوید: معاویه در نامه‌ای به حسن بن علی علیه‌السلام نوشت:

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.

اما بعد، به راستی که خدا هر چه خواهد در حق بندگان خود انجام می‌دهد، «برای حکم او بازدارنده‌ای نیست و او به سرعت حسابرسی می‌کند.» پس بترس از این که مرگ تو، به دست مردم پست و فرومایه باشد و ناامید شو از این که در ما نقطه‌ی ضعف بیابی. اگر از قصد خود برگردی و با من بیعت کنی، به وعده و شرط خود، وفا خواهم کرد. در این باره، همان‌سان که اعشی [در این شعر] می‌گوید، خواهم بود:

و اگر کسی امانتی را به تو احسان کرد، به آن وفا کن؛ تا پس از مرگ، وفادارت خوانند.

اگر مولا دارای ثروت بود، به او رشک مبر و اگر در مال، ناتوان بود، از او رو بر متاب.

سپس خلافت پس از من، به تو خواهد رسید؛ که تو از هر کس، به آن سزاوارتری، والسلام. [۲].

ابوالفرج می‌گوید:

حسن بن علی علیه‌السلام در پاسخ او، نوشت:

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.

اما بعد، نامه‌ی تو که در بردارنده‌ی سخنان بود، به من رسید؛ ولی به سبب نگرانی از بی‌عدالتی تو، پاسخ ندادم، و از آن، به خدا پناه می‌برم. تو از حق، پیروی کن تا بدانی که من اهل آنم. گناهکارم اگر خلاف گویم، والسلام.

نامه‌ی حسن علیه‌السلام که به معاویه رسید، آن را خواند، سپس به کارگزاران خود در نواحی گوناگون، این نامه را نوشت و برای هر کدام، یک نسخه فرستاد:

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

از: معاویه، امیر مؤمنان!

به: فلانی فرزند فلانی و همه‌ی مسلمانان آن سامان.

سلام بر شما!

من با شما سپاس می‌گویم آن خدایی را که هیچ معبودی جز او نیست.

اما بعد، سپاس آن خدایی را که زحمت دشمن و کشندگان خلیفه را از دوش شما برداشت. خدا از راه لطف و احسان خود، یک نفر از بندگانش را برای علی آماده ساخت، که او را غافلگیر کرد و کشت، و او یاران پراکنده و ناسازگار خود را، ترک کرد.

نامه‌های بزرگان به دست ما رسید. سران مردم، امان خود و قبیله‌ی خود را خواستارند، پس از آن که نامه‌ی من به دست شما رسید، با تمام توان، سپاه و تجهیزات خود، نزد من آید. سپاس خدا را که به قصاص خود دست یافتید و به آرزوی خود رسیدید و خدا اهل ظلم و تجاوز را نابود کرد. سلام، رحمت و برکات خدا بر شما باد.

راوی می‌گوید: لشکرها نزد معاویه بن ابی‌سفیان گرد آمدند و به سوی عراق حرکت کردند. خبر مسیر حرکت آنان و این که به پل منبج رسیده‌اند، به امام حسن علیه‌السلام رسید. امام علیه‌السلام به تلاش افتاد و حجر بن عدی را فرستاد تا به کارگزاران و مردم بگوید که برای حرکت، آماده شوند. منادی ندا داد تا مردم در مسجد گرد آیند. مردم آمدند و جمع شدند. حسن علیه‌السلام [به سعید بن قیس] فرمود: اگر جماعت مردم را خوب و [آماده] دیدی، مرا خبر کن. پس سعید بن قیس همدانی آمد و گفت: بفرمایید! حسن علیه‌السلام آمد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند به جا آورد و فرمود:

اما بعد، به راستی که خداوند، جهاد را بر بندگان خود واجب فرمود، و آن را ناگوار نامید، سپس به مؤمنان مجاهد فرمود: «او صبر کنید [و پایدار باشید] که خدا با صابران است.» [۳] ای مردم! شما به آنچه می‌خواهید، می‌رسید مگر با صبر بر [تلخی] آنچه ناگوار می‌دانید. به من خبر رسید که به معاویه گفته‌اند که ما در حرکت به سوی او جدی هستیم؛ از این رو، او به راه افتاده است. خدا شما را رحمت کند! اینک به سوی پایگاه نظامی خود در نخيله، حرکت کنید؛ تا ببیندیشیم و ببینیم [چه کنیم].

راوی می‌گوید حسن علیه‌السلام در سخن خود، بیم آن داشت که مردم تنه‌ایش بگذارند. مردم ساکت ماندند و کسی سخن نگفت و حرفی نزد.

عدی بن حاتم سکوت مردم را دید، گفت: من فرزند حاتم. سبحان الله! چقدر این سکوت شما زشت است! آیا به امام خود و فرزند پیامبر پاسخ نمی‌دهید؟ سخنوران مضر کجایند؟ مسلمانان کجایند؟ کجایند آن پرگویانی که زبانشان در ادعا، همچون جنگاوران است، و چون زمان کوشش [و عمل] فرارسد، همچون روبهان، پرفریب و مکارند؟ آیا از خشم خدا نمی‌ترسید؟ آیا از عیب و ننگ آن نمی‌ترسید؟

سپس رو به حسن علیه‌السلام کرد و گفت: خدا تو را به اهداف بلندت برساند، تو را از حوادث ناگوار دور سازد، و به آنچه آغاز و انجامش ستوده است، موفق بدارد. ما سخن تو را شنیدیم، و به امر و [نظر] تو رسیدیم. از تو می‌شنویم، و در آنچه دستور دهی و [مصلحت] بینی، فرمان بریم. اکنون من رو به سوی لشکرگاه می‌کنم. هر کس دوست دارد، با من بیاید.

سپس عدی راه افتاد و از مسجد خارج شد، سوار اسب خود، که نزدیک در مسجد بود، شد و به نخيله رفت. او به غلام خود دستور داد تا آنچه لازم دارد، به او برساند. عدی اولین نفر از سپاه بود.

آنگاه قیس بن سعد بن عباده انصاری، معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن صعصعه‌ی تیمی برخاستند و مردم را سرزنش و ملامت کردند و به جهاد ترغیب نمودند و همانند عدی، به حسن علیه‌السلام پاسخ مثبت دادند.

حسن علیه‌السلام فرمود: خدا شما را رحمت کند! راست گفتید. من پیوسته شما را با نیت‌های خالص، وفای به قول و محبت‌های صمیمانه، می‌شناسم. خدا به شما پاداش خیر دهد. سپس حسن علیه‌السلام [از منبر] پایین آمد. مردم از مسجد خارج شدند. و جمع رزمی یافتند و برای حرکت [به نخيله] نشاط گرفتند. حسن علیه‌السلام به سوی لشکرگاه حرکت کرد و مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را جانشین خود در کوفه کرد و به او دستور داد مردم را برانگیزد و به سوی او رهسپار کند. او نیز چنین کرد، تا سپاه به هم پیوست. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] یس: ۷۰؛ (لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین).

[۲] مقاتل الطالیین: ۵۵.

[۳] انفال: ۴۶؛ (و اصبروا ان الله مع الصابرين).

[۴] مقاتل الطالیین: ۵۹.

### مواضع یاران امام در باره صلح در ساباط

ابوالفرج می گوید:

حسن علیه‌السلام از راه حمام عمر به راه افتاد، تا به دیر کعب رسید، و از آن جا حرکت کرد تا بامدادان، نزدیک پل ساباط رسید و آن جا توقف کرد و چون صبح شد، ندا داد تا مردم گرد آیند. مردم جمع شدند. او منبر رفت و در ستایش خداوند فرمود: سپاس خدا را تا هر زمان که ثناگویی، او را بستاید. گواهم که هیچ معبودی جز او نیست؛ تا هر زمان که گواهی، گواهی دهد. گواهم که محمد، رسول خداست، که او را به حق، فرستاد و بر وحی خود آمین شمرد.

اما بعد، سوگند به خدا! اینک به حمد و فضل خدا، امیدم آن است که خیرخواه‌ترین خلق خدا، برای بندگانش باشم، و کینه‌ی هیچ مسلمانی را در دل نگرفته، و خواهان بدی و بلا برای او نباشم. آنچه را در [وحدت و] جماعت، ناگوار می‌شمارید، برای شما، از آنچه در جدایی [و اختلاف] می‌پسندید، بهتر است. من بهتر از شما، مراقب شما هستم. از فرمانم سرمتابید و رأیم را برنگردانید. خدا من و شما را بیامرزد و به آنچه محبت و خشنودی او در آن است، هدایت فرماید! مردم به یک دیگر نگرستاند و گفتند: حسن چه می‌گوید؟ سوگند به خدا! گمان ما این است که می‌خواهد با معاویه صلح کند و کار را به او واگذارد. سپس گفتند: سوگند به خدا! او کافر است! آن گاه به خیمه‌ی حسن علیه‌السلام یورش بردند و آن را غارت کردند؛ تا آن جا که جانماز را از زیر پایش کشیدند. و عبدالرحمن بن عبدالله بن جعال اُزدی پیش تاخت و ردای حسن علیه‌السلام را از دوشش کشید [و برد]، و حسن علیه‌السلام شمشیر به کمر، بی‌ردا نشست. سپس حسن علیه‌السلام اسب خود را خواست و سوار شد. عده‌ای از یاران و شیعیان او دور حضرتش را گرفتند و دشمنان را راندند.

حسن علیه‌السلام فرمود: قبیله‌ی ربیع و همدان را فراخوانید. آنان را فراخواندند. آنان نیز همراه عده‌ای دیگر، دور حسن علیه‌السلام

را گرفته، منافقان را دور کردند. هنگامی که حسن علیه‌السلام خواست از تاریکی‌های سابط بگذرد، جراح بن سنان از قبیله‌ی بنی‌نصیر بنی‌أسد - که در دستش کلنگی بود - ناگهان سر رسید و لگام استر حضرت را گرفت و گفت: الله اکبر، ای حسن! آیا همچون پدر خود، مشرک شده‌ای؟ او کلنگ را بران حسن علیه‌السلام چنان زد که رانش تا استخوان شکافت. حسن علیه‌السلام شمشیری بر او نواخت و گردنش را گرفت و هر دو بر زمین افتادند. عبدالله بن خطل پیش تاخت و کلنگ را از دست ابن سنان گرفت، و او را با آن چرخاند. ظبیان بن عماره، خود را بر او افکند و بینی‌اش را برید. سپس دیگران هجوم آوردند و سر و صورتش را شکافتند و او را کشتند. حسن علیه‌السلام را روی تختی نهاده، به مدائن بردند. سعد بن مسعود ثقفی، کارگزار حسن علیه‌السلام در مدائن بود. علی علیه‌السلام او را به فرمانداری مدائن گمارده بود و حسن بن علی علیه‌السلام او را ابقا کرد. حسن علیه‌السلام را برای معالجه، به منزل او بردند.

راوی می‌گوید: سپس معاویه آمد و در روستای «جوبیه» مسکن، اردو زد. عیدالله بن عباس نیز آمد و در برابر او، اردو زد. [و چون صبح شد، معاویه سپاه خود را به سوی او گسیل داشت. عیدالله بن عباس با سپاه خود، در برابر آنان ایستاد. و حمله برد و آنان را به لشکرگاهشان برگرداند] چون شب فرارسید، معاویه پیکری را نزد عیدالله فرستاد که: حسن علیه‌السلام پیام صلح برای من فرستاده و کار را به من سپرده است. تو اگر هم اکنون از من پیروی کنی، رهبری، و گرنه [به ناچار] پیروی خواهی کرد و مطیع خواهی شد. اگر اکنون نزد من بیایی، ۱۰۰۰۰۰۰ درهم به تو می‌بخشم. نصف آن را اینک، و نصف دیگر را پس از ورود به کوفه می‌پردازم. عیدالله همان شب، پنهانی گریخت و به سپاه معاویه پیوست. معاویه به وعده‌ی خود عمل کرد. هنگام نماز صبح، مردم منتظر آمدن عیدالله بودند تا نماز جماعت را پشت سر او بخوانند، ولی او نیامد. هر چه گشتند، او را نیافتند. مردم نماز جماعت را به امامت قیس بن سعد خواندند.... سپس معاویه پیکری را نزد حسن علیه‌السلام فرستاد تا صلح را بپذیرد و امام علیه‌السلام پاسخ داد.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مقاتل الطالبيين: ۶۳.

### مباهات معاویه و پاسخ امام حسن

ابن شهر آشوب می‌گوید:

روزی معاویه از روی مباهات گفت: من فرزند دیار مکه‌ام؛ من فرزند عزیزترین ایشان در بخشش، و گرامی‌ترین شان در دودمانم؛ من فرزند کسی هستم که به سبب فضیلتش، در جوانی و پیری، بر قریش سروری کرد.

حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: معاویه! آیا بر من مباهات می‌کنی؟! من فرزند ریشه‌های هر خیر و خوبی‌ام؛ من فرزند پناه تقوایم؛ من فرزند کسی هستم که هدایت الهی آورد؛ من فرزند کسی هستم که با فضیلت پشتاز خود، و با دودمان برین خود [که از پیامبران است]، بر بنی‌آدم سروری کرد؛ من فرزند کسی هستم که فرمانبری از او، فرمانبری خداست و نافرمانی از او، نافرمانی خداست. آیا تو پدری مانند من داری که به او مباهات کنی؟! آیا پیشینه‌ای مانند من داری که با من رقابت کنی؟! می‌گویی: آری یا نه؟ معاویه گفت: می‌گویم: نه، و این برای تو، تصدیق است. امام حسن علیه‌السلام فرمود:

حق، آشکارتر از آن است که تو، پندار در راهش بیفکنی. حق را ژرف اندیشان تیزهوش می‌شناسند. [۱].

نیز می‌گوید:

و [روزی] معاویه به امام حسن علیه‌السلام گفت: حسن! من از تو بهترم. امام حسن علیه‌السلام فرمود: فرزند هند! چگونه؟ معاویه

گفت: مردم نزد من می آیند، نه نزد تو. امام حسن علیه السلام فرمود: دور باد، دور باد شر! ای فرزند جگرخوار! تو والایی نداری. اینان که دور تو جمع می شوند، یا مطیع تو هستند و یا ناراضی از تو. کسی که از تو پیروی می کند، نافرمانی خدا می کند و کسی که از اکراه و ناچاری نزد تو می آید، طبق کتاب خدا معذور است. حاشا که گویم: «من بهتر از توأم»؛ زیرا در تو هیچ خیر و خوبی نیست. آری، خداوند مرا از رذیلت‌ها پاک ساخته است و تو را از فضیلت‌ها زدوده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴: ۲۱.

[۲] المناقب ۴: ۲۲.

### محل دفن امام حسن

ابوالفرج در مقاتل الطالبیین، با سند خود نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام، پیکی را نزد عایشه فرستاد که بگذارد کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود. عایشه گفت: باشد، جز جای قبر یک نفر، نمانده است. چون بنی امیه این خبر را شنیدند [اعتراض کردند و] ایشان و بنی هاشم سلاح جنگ پوشیدند، و بنی امیه گفتند: سوگند به خدا! کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله دفن نخواهد شد. و این خبر به امام حسن علیه السلام رسید، پیکی را نزد خاندان خود فرستاد که: حال که چنین است، دیگر به آن جا نیازی نیست؛ مرا در جوار مادرم - فاطمه علیها السلام - دفن کنید. و در جوار مادرش، فاطمه علیها السلام دفن شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مقاتل الطالبیین: ۷۵.

### مصدق آیه «و شارکهم فی الأموال و الأولاد»

ابن شهر آشوب به نقل از کتاب شیرازی، می نویسد:

... حسن بن علی علیه السلام و یزید بن معاویه نشسته بودند و خرما می خوردند. یزید گفت: حسن! از آن روز که به وجود آمده‌ام، تو را دشمن می دارم. امام حسن علیه السلام فرمود: بدان ای یزید! شیطان در آمیزش پدر تو شریک شد، و هر دو نطفه به هم آمیختند، و در وجود تو، دشمنی مرا نهادند؛ زیرا خدای متعال، [خطاب به شیطان] می فرماید: «در مال‌ها و فرزندانشان شرکت جو» [۱]، و نیز «شیطان» در آمیزش «حرب»، شرکت کرد. و «صخر» از آن زاده شد. از این رو، او جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشمن می داشت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الاسراء: ۶۴؛ (و شارکهم فی الأموال و الأولاد).

[۲] المناقب ۴:۲۲.

**مصدق آیه «فاستوی علی سوجه»**

علامه‌ی حلی در تفسیر فرموده‌ی خدای متعال: «و بر ساقه‌های خود استوار شده» [۱]، نقل کرده است: امام حسن علیه‌السلام فرمود: اسلام با شمشیر علی علیه‌السلام استوار شد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فتح: ۲۹؛ (فاستوی علی سوجه).

[۲] کشف الیقین: ۳۶۸، ح ۴۳۸.

**مصدق آیه «انا کل شیء خلقناه بقدر»**

صدوق رحمه الله با سند خود نقل کرده است:  
از حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام درباره‌ی فرموده‌ی خدای سبحان: «ما هر چیز را به اندازه آفریده‌ایم» [۱] پرسیدند، فرمود: ما هر چیز را برای دوزخیان [نیز] به اندازه‌ی اعمالشان آفریده‌ایم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] قمر: ۴۹؛ (انا کل شیء خلقناه بقدر).

[۲] التوحید: ۳۸۲، ح ۳۰.

**مصدق آیه «و أدبار السجود»**

محدث نوری از قطب راوندی در فقه القرآن، درباره‌ی فرموده‌ی خدای متعال: «و به دنبال سجود [، او را تسبیح گوی]» [۱] نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: آن، دو رکعت مستحبی پس از نماز مغرب است [۲] [۳].

پی نوشت ها:

[۱] ق: ۴۰؛ (و أدبار السجود).

[۲] شاید منظور، دو رکعت «غفیله» باشد.

[۳] مستدرک الوسائل ۳: ۶۲، ح ۳۰۲۹.

**مصدق آیه «أصحاب الأُخُدود»**



مصدق آیه «أصحاب الأخدود»

### مصدق آیه «فی آی صورۃ ما شاء ربک»

ابن شهر آشوب می‌گوید: شیرازی در کتابش، با سند خود نقل کرده است:

حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام، درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «و به هر صورتی که خواست، تو را ترکیب کرد» [۱] فرمود: خدای سبحان، علی بن ابیطالب علیه‌السلام را در صلب ابوطالب، به صورت محمد صلی الله علیه و آله آفرید، از این رو، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام بود، و حسین بن علی علیه‌السلام شبیه‌ترین مردم به فاطمه علیها‌السلام است و من شبیه‌ترین مردم به خدیجه کبری علیها‌السلام هستم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] انفطار: ۸؛ (فی آی صورۃ ما شاء ربک).

[۲] المناقب ۴: ۲.

### منظور از ابرار

ابن شهر آشوب با سند خود از محمد حنفیه نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: هر جا در کتاب خدای سبحان «ان الأبرار» آمده است، سوگند به خدا! از آن‌ها جز علی بن ابیطالب علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام و من و حسین علیه‌السلام را اراده نکرده است؛ زیرا ما به سبب پدران و مادران خود، ابراریم، و دل‌های ما با عبادات و نیکی‌ها [به سوی خدا] بالا رفته، و از دنیا و حب آن، بیزار گشته است، و ما در همه‌ی فرائض الهی، از او اطاعت کنیم، و به وحدانیت او ایمان داریم، و پیامبرش را تصدیق کنیم. [۱].

شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام فرمود: از جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: من از نور خدای عزیز و باجلال آفریده شده‌ام و اهل بیت من، از نور من، و دوستان آنان، از نور ایشان، و بقیه از آتشند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴: ۲.

[۲] امالی: ۶۵۵ ضمن ح ۵.

### منزلت اهل بیت

ابن شهر آشوب از ابن سنان، و او از یک نفر کوفی نقل کرده است:

حسن بن علی علیه‌السلام با کسی سخن گفت و فرمود: از کدام شهری؟ عرض کرد: از کوفه. فرمود: اگر در مدینه بودی، جاهایی از دیارمان را که جبرئیل نازل می‌شد، به تو نشان می‌دادم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴: ۱۱.

### مقام عالمان شیعه در قیامت

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است:

حسن بن علی علیه السلام فرمود: عالمان شیعیان ما - که سامان بخش امور ناتوانان از دوستان و موالیان ما هستند - در روز قیامت، در حالی حضور یابند که از تاج سر هر یک انواری تابان است، و آن انوار در عرصات قیامت تا مسافت سیصد هزار سال پخش شود و همه‌ی عرصه‌های قیامت را فراگیرد. و هیچ یتیمی - که آنان سرپرستی او را کرده، و از تاریکی جهل و حیرت گمراهی بیرون آورده‌اند - نماند مگر آن که بخشی از انوار آنان را تمسک جوید، و آن، آنان را در درجات کمال تا برابر حومه‌ی غرفه‌های بهشتی بالا برد، و در منازلی که در جوار استادان و معلمان، و در محضر امامان خود - که به ایشان فرامی خواندند - دارند، فرود آورد. و هیچ دشمنی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام - که شعاعی از آن تاج‌ها به او رسد - نماند مگر آن که دیدگانش کور، و گوش‌هایش کر، و زبانش لال گردد، و بر او سخت‌تر از زبانه‌های دوزخ خواهد شد تا او را ببرد و به آتشیانان بسپرد، و آنان او را به میان دوزخ فراخوانند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ۳۴۵، ح ۲۲۶.

### مبطلات وضو

دولابی با سند خود از حسن بن علی علیه السلام نقل کرده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه علیها السلام رفت و او برای آن حضرت، سردست [پخته‌ی گوسفندی] آورد. آن حضرت از آن خورد و وضو نگرفت [۱] [۲].

طبرانی با سند خود از امام مجتبی علیه السلام نقل کرده است:

در خانه‌ی [مادرم] فاطمه علیها السلام، نزد رسول خدا رفتم، و او برای آن حضرت، سردست پخته‌ی گوسفندی آورد، و آن حضرت از آن خورد. سپس به نماز برخاست. فاطمه علیها السلام جامه‌ی او را گرفت و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا وضو نمی‌گیری؟ آن حضرت فرمود: دخترم! چرا وضو بگیرم؟ عرض کرد: از خوردن چیزی که آتش به او رسیده است! فرمود: پاکیزه‌ترین خوراک شما، همان است که آتش به آن رسیده باشد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] از طریق عامه نقل شده که یکی از مبطلات وضو، خوردن گوشت و چیزهای دیگری است که آتش به آن می‌رسد. مؤلف

مجمع الزوائد در کتاب «الطهارة» خود بابی گشوده است تحت عنوان «باب الوضوء مما مست النار» و این حدیث در رد آن نظر است.

[۲] الذریة الطاهرة: ۱۱۸، ح ۱۳۰.

[۳] المعجم الكبير ۳: ۸۶، ح ۲۷۴۲.

### مشورت با دختر

طبرانی با سند خود از معاویه بن حدیج نقل کرده است:

معاویه بن ابی سفیان مرا نزد حسن بن علی - که خدا از آنان خوشنود باد - فرستاد تا از دختر یا خواهر آن حضرت، برای یزید خواستگاری کنم، و من خدمت او رسیدم و خواستگاری یزید را گفتم؛ فرمود: ما کسانی هستیم که زنانمان ازدواج نمی کنند تا با آنان مشورت کنیم و خود، راضی باشند. اینک نزد او برو [بین چه می گوید]. من نزد او رفتم و از خواستگاری یزید گفتم، و او گفت: سوگند به خدا! این، نخواهد شد مگر آن که معاویه در میان ما همچون فرعون در بنی اسرائیل رفتار کند که پسرانشان را سر برید و زنانشان را باقی گذاشت. پس نزد آن حضرت برگشتم و عرض کردم: مرا نزد یکی از تیزهوشان فرستاده‌ای که امیرمؤمنان [معاویه!] را فرعون می نامد. حضرت فرمود: ای معاویه [بن حدیج]! از کینه‌ی ما برحذر باش؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی با ما دشمنی نمی کند و بر ما حسد نمی ورزد مگر آن که در قیامت بر تازیانه‌های آتشینش افزوده شود». [۱].

[۳۷]-۳۴۹- طبرسی رحمه الله از کتاب تهذیب الاحکام نقل کرده است:

مردی نزد امام حسن علیه السلام آمد و با او درباره‌ی ازدواج دخترش مشورت کرد. آن حضرت فرمود: دختر خود را به ازدواج مردی پارسا در آور؛ زیرا اگر او را دوست بدارد، گرامی‌اش می دارد و اگر دوست نداشته باشد، ستمش نمی کند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] المعجم الكبير ۳: ۸۱، ح ۲۷۲۶.

[۲] مکارم الاخلاق: ۲۱۴.

### مبنای داوری

کراجکی می گوید: نقل شده است: از امام حسن علیه السلام پرسیدند: امیرمؤمنان علیه السلام بر چه مبنایی داوری می کرد؟ فرمود: بر مبنای کتاب خدا؛ و اگر در آن چیزی نمی یافت، بر مبنای سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ و اگر آن نیز نبود، بر مبنای فهم خود. و آن [نیز] درست بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کنز الفوائد: ۲۹۲.

### محبت راستین، ملاک قرب

کلینی رحمه الله با سند خود نقل کرده است:

امام صادق علیه السلام فرمود: حسن بن علی علیه السلام فرمود: نزدیک [و خویشاوند] کسی است که دوستی صمیمی، نزدیکش کرده باشد؛ هر چند دور در نسب باشد، و دور [و بیگانه] کسی است که [نبود] دوستی صمیمی، او را دور کرده باشد؛ هر چند نزدیک در نسب باشد. [آیا نمی‌بینی که در نزدیکی‌های ظاهری] چیزی به چیزی همچون دست به بدن نزدیک نیست، و دست [خائن یا بیمار] بسته می‌شود تا بریده شود، و بریده می‌شود و [برای بند آمدن خون] داغ می‌شود [و برای همیشه پیوند میان آن دو از میان می‌رود؟!]. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۲: ۶۴۳، ح ۷.

### مبارکباد نوزاد

کلینی رحمه الله با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

مردی به کسی که صاحب نوزادی شد، این گونه تبریک گفت: این سوارکار مبارکت باشد. و امام حسن علیه السلام به او فرمود: چه می‌دانی سوارکار است یا پیاده؟! عرض کرد: فدایت شوم! پس چه بگویم؟ فرمود: بگو: سپاس خدای بخشنده را، و نوزاد مبارکت باشد، و به رشد و کمالش برسد، و تو را از خیر خود بهره‌مند سازد. [۱].

و نیز کلینی با سند خود از ابو بزره‌ی اسلمی نقل کرده است:

امام حسن بن علی علیه السلام صاحب نوزادی شد، و قریش نزد آن حضرت آمدند و [به عنوان تبریک] گفتند: این سوارکار مبارکت باشد. فرمود: این چه سخنی است؟ بگویید: خدای بخشنده را سپاس، و نوزاد مبارکت باشد، و خدا او را به رشد و کمالش برساند و خیرش را روزی‌ات کند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۶: ۱۷، ح ۳.

[۲] کافی ۶: ۱۷، ح ۲.

### مقدم بودن اطاعت خداوند بر دیگران

روزی عبدالله بن عمرو عاص با جمعی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستند بود که امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شده و سلام نمود، عبدالله پس از پاسخ سلام امام، به اطرافیان گفت، این مرد (امام حسن علیه السلام) محبوب‌ترین اهل زمین در نزد اهل آسمان است.

امام حسن علیه السلام به او فرمود: اگر به این عقیده هستی، پس چرا در صفین با ما جنگیدی؟

عبدالله بهانه آورد که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پدرم اطاعت می‌کردم!. امام به او فرمود:

قال علیه السلام:

اما علمت أنه طاعة لمخلوق في معصية الله.

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آیا ندانسته‌ای که در راه سرپیچی از آفریدگار، نباید از آفریده‌ای اطاعت کنی؟) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مجمع الزوائد هاشمی، ج ۹، ص ۱۷۷.

### متن قرارداد صلح امام حسن با معاویه

در تاریخ متن قرارداد صلح امام حسن علیه السلام با معاویه با کمی اختلاف و تغییر عبارت به این نحو آمده است:

قال علیه السلام:

(بسم الله الرحمن الرحيم)

هذا ما صالح عليه الحسن بن علي عليه السلام معاوية بن أبي سفيان

صالحه: علي أن يسلم [إليه] ولاية المسلمين، علي أن يعمل فيهم بكتاب الله، و سنة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و سيرة الخلفاء الراشدين، و ليس لمعاوية [بن أبي سفيان] أن يعهد الي أحد من بعده عهدا، بل يكون الأمر من بعده شوري بين المسلمين و علي أن الناس آمنون حيث كانوا من أرض الله تعالى في شامهم و عراقهم و حجازهم و يمنهم و علي أن اصحاب علي و شيعته آمنون علي أنفسهم و نسائهم و أولادهم حيث كانوا و علي معاوية [بن أبي سفيان] بذلك عهد الله و ميثاقه و [أن] لا يبتغي للحسن بن علي، و لا لأخيه الحسين، و لا لأحد من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم غائله، سرا و لا جهرا، و لا يخاف أحد منهم في أفق من الآفاق، شهد عليه فلان بن فلان و فلان بن فلان و كفى بالله شهيدا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان)

(این نوشته‌ای است که حسن بن علی بر پایه‌ی آن با معاویه بن ابی سفيان صلح کرده است: با او صلح کرد که سرپرستی مسلمانان را به او واگذار کند، بر این اساس که در میان مسلمانان با کتاب خداوند و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی خلفاء راشدین رفتار کند. معاویه [بن ابی سفيان] حق ندارد که برای کسی پس از خود بیعتی ستاند، بلکه پس از وی تصمیم، با شورای مسلمانان خواهد

بود. و اینکه مردم در امان خواهند بود، در هر نقطه‌ای از زمین خداوند [بزرگ] که باشند، در شام، عراق، حجاز و یا یمن.

و اینکه یاران علی و شیعیان او، با جان و مال و زنان و کودکان خود، در امانند، هر کجا که باشند. و با این [پیمان] عهد و ميثاق خداوند بر معاویه است و اینکه نه برای حسن بن علی و نه برای برادرش حسین و نه برای احدی از خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توطئه‌ای، چه آشکار و چه پنهان برپا نکند و کسی از آنها در نقطه‌ای از سرزمین‌ها در بیم و هراس نباشد. فلان بن فلان و فلان بن فلان شاهد این [عهدنامه] اند و خداوند به گواهی بس است.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- ینایع الموده، ج ۲، ص ۴۲۵، ب ۵۹، ط جدید، به نقل از الصواعق المحرقة، ص ۱۳۶، ب ۱۰.
- ۲- تجارب الأمم، ج ۱، ص ۳۸۶.
- ۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۶۷.
- ۴- كشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۴۵.
- ۵- الفتوح، ج ۴، ص ۲۹۳.
- ۶- الغدير، ج ۱، ص ۶.
- ۷- موسوعة المصطفى و العترة، ج ۵، ص ۲۶۲.
- ۸- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۲۱.
- ۹- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵، ح ۱۳، ب ۱۹.
- ۱۰- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۳۵.
- ۱۱- علی و فرزنداناش (دکتر طه حسین)، ص ۲۰۷.

### معنای جواد و بخشنده

در حدیث ارزشمندی آمده است که کسی در حال طواف از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسید:

معنای جواد و بخشنده چیست؟

امام علیه السلام چنین پاسخ داد:

قال علیه السلام:

ان لكلامك وجهين: ان كنت تسأل عن المخلوق فان الجواد الذي يؤدي ما افترض عليه، و البخيل الذي يبخل بما افترض عليه، و ان

كنت تسأل عن الخالق: فهو الجواد ان أعطى و ان منع، لانه ان اعطى عبدا أعطاه ما ليس له، و ان منع منع ما ليس له [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(سخن تو را دو گونه تعبیر است: اگر از آفریده می‌پرسی، پس بخشنده به آن کس گویند که آنچه به او فرض است، ادا کند و

خسیس آن است که از آنچه که بر او فرض است خست کند.

ولی اگر از آفریننده می‌پرسی، او بخشنده است، چه هم اکنون ببخشد یا نبخشد زیرا اگر او به بنده‌ای ببخشد چیزی که برای بنده‌اش

نبود و اگر به او نبخشد، چیزی را که آن بنده‌اش نبوده، به بنده‌اش نداده است!.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- حیاة الامام الحسن بن علی، القرشی: ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- موسوعة المصطفى و العترة، ج ۵، ص ۱۲۰، س ۷.

### معنای جواد و بخشنده

در حدیث ارزشمندی آمده است که کسی در حال طواف از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسید:

معنای جواد و بخشنده چیست؟

امام علیه‌السلام چنین پاسخ داد:

قال علیه‌السلام:

ان لكلامك وجهين: ان كنت تسأل عن المخلوق فان الجواد الذى يؤدى ما افترض عليه، و البخيل الذى يبخل بما افترض عليه، و ان كنت تسأل عن الخالق: فهو الجواد ان أعطى و ان منع، لانه ان اعطى عبدا أعطاه ما ليس له، و ان منع منع ما ليس له [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سخن تو را دو گونه تعبیر است: اگر از آفریده می‌پرسی، پس بخشنده به آن کس گویند که آنچه به او فرض است، ادا کند و خسیس آن است که از آنچه که بر او فرض است خست کند.

ولی اگر از آفریننده می‌پرسی، او بخشنده است، چه هم اکنون ببخشد یا نبخشد زیرا اگر او به بنده‌ای ببخشد چیزی که برای بنده‌اش نبود و اگر به او نبخشد، چیزی را که آن بنده‌اش نبوده، به بنده‌اش نداده است!.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- حیاة الامام الحسن بن علی، القرشى: ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- موسوعه المصطفى و العتره، ج ۵، ص ۱۲۰، س ۷.

### منزه بودن از تکبر

مردی به امام حسن علیه‌السلام گفت: در تو صفت تکبر وجود دارد.

قال علیه‌السلام:

كلا، الكبر لله وحده، و لكن فى عزة، قال الله: «و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين» [۱] [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

«هرگز! عظمت و کبریاء تنها از آن خداست، اما در من صفت عزت وجود دارد. خدا می‌فرماید: «عزت از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است.»

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۸.

[۲] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۳۶ به نقل از ربیع الابرار.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸، ح ۱۲، و ج ۷۵، ص ۱۰۷، ح ۱۲.

۳- تحف العقول، ص ۲۳۴.

۴- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۳۹، ح ۷.

۵- تفسیر کشاف: ج ۴، ص ۱۱۱.

۶- تفسیر کنز الدقایق، ج ۱۳، ص ۲۷۰.

۷- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۳۶، ح ۱۵.

- ۸- ربيع الابرار، ج ۴، ص ۵، ح ۳.  
 ۹- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۹۷، ح ۴ و ص ۷۴، ح ۱۵.  
 ۱۰- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۹.  
 ۱۱- نثر الدرر، ج ۱، ص ۳۳۰، ب ۴.

### محبت شدید به پیامبر در خردسالی

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حسنین را بر دوش خود سوار نموده و از خانه بیرون رفت. علی علیه السلام خود را به آن حضرت رسانده و عرض فرمود: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! یکی از این دو فرزند خود را به من بسیار تا بر دوش خود گیرم، شما خسته شدید. علی علیه السلام سه بار این خواسته را تکرار کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از امام حسن علیه السلام پرسید: آیا دوست داری به دوش پدر خود بروی؟ امام حسن علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

و الله يا جده ان كتفك لأحب الي من كتف أبي [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا! ای جد بزرگوار که (نشستن) بر دوش تو بسیار دلپذیرتر است برای من از (نشستن) بر دوش پدرم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- امالی صدوق، ص ۳۶۱، ح ۸، م ۶۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶۸، و ج ۳۷، ص ۶۱.

۳- مدینه المعجز، ج ۳، ص ۲۷۵.

### معرفی ناس، اشباه الناس و نسناس

در تفسیر فرات کوفی نقل شده است که: کسی به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و پرسید: یا امیرالمؤمنین! ناس و اشباه الناس و نسناس را به من بشناسان. امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: جوابش را بده.

قال علیه السلام:

سألت عن الناس، فرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الناس لأن الله يقول: «ثم أفيضوا من حيث أفاض الناس.» و نحن منه، و سألت عن أشباه الناس، فهم شيعتنا و هم منا، و هم أشباهنا، و سألت عن النسناس، و هم هذا السواد الأعظم و هو قول الله تعالى: «أولئك كالأنعام، بل هم أضل سبيلا» [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(در مورد معنای کلمه‌ی مردم پرسیدی. پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «مصادق» مردم است. زیرا خداوند می‌فرماید: «سپس کوچ کنی از همانجا که مردم کوچ می‌کنند.» و ما اهل بیت نیز از مصادیق مردم هستیم. و از افراد شبیه به مردم پرسیدی، آنها شیعیان مایند و آنها از ما هستند، آنها مانند ما هستند. و از نسناس پرسیدی و آنها همین توده‌ی عظیم مردم‌اند که خداوند



بزرگ می‌فرماید: «آنان به مانند چارپایان هستند، بلکه از آنها هم گمراه‌تر هستند.»

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۹۴، ح ۱.

۲- تفسیر فرات کوفی، ص ۶۴، ح ۳۰ - ۲۷.

۳- کنز الدقایق، ج ۱، ص ۲۳۷.

### مثل حسنین

از امام کاظم علیه‌السلام روایت شده است [پس از ماجرای سقیفه] روزی امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام به مسجدی می‌رفتند. امام حسن علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام فرمود: اول قضای حاجت کنیم و وضو بگیریم. پس هر دو به نقطه‌ای رفتند به قدرت الهی پرده‌ای بین این دو حایل شد، تا قضای حاجت کردند. سپس چشمه‌ی آبی جوشید و آن دو بزرگوار وضو ساختند... سپس امام حسن علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

أتدري ما مثلنا الليلة؟ انى سمعت رسول الله و هو يقول: ان مثلكما مثل يونس بن متى اذ اخرج الله من بطن الحوت فألقاه الله على جنب البحر، و أنبت عليه شجرة من يقطين، و أخرج له عينا من تحتها فكان يأكل من اليقطين، و يشرب من ماء العين فأخرج الله تعالى لنا الليلة عينا من ماء و سمعت جدى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هو يقول: أما العين فهى لكم و أما اليقطين فأنتم عنه أغنياء.

و قال الله تعالى فى يونس: «و أرسلناه الى مائة ألف أو يزيدون فامنوا فمتعنا هم الى حين» [۱] و أما نحن فسيحتج الله بنا على أكثر من ذلك و يمتعون الى حين [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آیا می‌دانی حکایت امشب ما چگونه است؟ من از رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم شنیدم که می‌فرمود: حکایت شما همچون حکایت یونس بن متى علیه‌السلام است، آن زمانی که خداوند وی را از دل نهنگ در آورد، بر ساحل دریا افکند و برای او بوته کدو رویاند و از پای همان درخت چشمه‌ای برای او جوشاند و وی از کدو می‌خورد و از آب چشمه می‌نوشید.

همچنین خداوند امشب برای ما چشمه آبی جوشاند و من از جدم پیامبر خدا شنیدم که فرمود: اما چشمه از آن شماست، ولی شما از کدو بی‌نیازید، خدای بزرگ درباره‌ی یونس می‌فرماید: «ما او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم و آنها ایمان آوردند و ما آنها را تا زمانی بهره‌مند ساختیم.» ولی ما، چنانیم که خداوند به وسیله‌ی ما بر بیش از این تعداد احتجاج خواهد کرد «ما را اسوه و الگوی همان‌ها قرار خواهد داد» و آنها تا قیامت بهره‌مند خواهند شد.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۴۷ و ۱۴۸.

[۲] الثاقب فى المناقب، ص ۳۲۸، ح ۳ / ۲۷۱.

الخرائج و الجرایح، ج ۲، ص ۸۴۶، ح ۶۱ (با این اختلاف که این سخن از امام حسین علیه السلام نقل شده است).  
 ۳- مدینه المعجز، ج ۳، ص ۳۸۶ و ص ۵۰۹ (با این اختلاف که این سخن از امام حسین علیه السلام نقل شده است).

### ماجرای حکمیت

پس از پایان خفت بار ماجرای حکمیت سخن درباره‌ی آن میان مردم فراوان بود. برخی گفتند: چه شد که امیرالمؤمنین به نزدیکان خود بگوید که درباره‌ی حکمیت و حکمین صحبتی نمایند.

امام علی علیه السلام روزی از بالای منبر به فرزندش امام حسن علیه السلام توجه نموده و فرمود: برخیز درباره‌ی حکمین با مردم سخن بگو. امام حسن علیه السلام برخاست و فرمود:

قال علیه السلام:

أيها الناس انکم قد اکثرتم فی هذین الرجلین و انما بعثا لیحکما بالکتاب علی الهوی فحکما بالهوی علی الکتاب، و من کان هکذا لم یسم حکما و لکنه محکوم علیه.

و قد أخطأ عبدالله بن قیس، اذ جعلها لعبد الله بن عمر. فأخطأ فی ثلاث خصال: واحدة أنه خالف أباه اذ لم یرضه لها و لا جعله من أهل الشوری، و أخرى أنه لم یستأمره فی نفسه و ثالثه أنه لم یجتمع علیه المهاجرون و الأنصار الذین یعقدون الأماره و یحکمون بها علی الناس و أما الحکومه فقد حکم النبی علیه الصلاة و السلام سعد بن معاذ فی بنی قریظه فحکم بما یرضی الله به و لا شک و لو خالف یرضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مردم، درباره‌ی این دو مرد «عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص» زیاد حرف زدید و حق آن است که این دو تن اعزام شدند تا با کتاب [خداوند] حکم بر نظرات شخصی کنند، ولی آنان با نظرات شخصی حکم بر کتاب [خداوند] کردند و هر کس چنین کند، حکم نامیده نشود، بلکه محکوم نامیده شود «محکوم علیه و خطاکار است». عبدالله بن قیس خطا کرد که عبدالله بن عمر را نامزد خلافت کرد و به سه دلیل در انتخابش دچار اشتباه شد.

دلیل اول آن که وی با پدر عبدالله [یعنی عمر] مخالفت ورزیده است، زیرا خود عمر پسر خویش را شایسته خلافت ندید و حتی وی را از افراد شورای خلافت هم قرار نداد.

دلیل دوم آن که وی از عبدالله کسب تکلیف نکرد، که آیا خود را لایق می‌داند یا نه و آیا راضی هست برای گرفتن عنان خلافت یا خیر؟.

دلیل سوم آن که مهاجرین و انصار که تصمیم گیرنده‌ی امارت هستند و با آن تصمیم بر مردم تکلیف معین می‌کنند، درباره‌ی عبدالله عمر همدل نیستند. اما خود حکمیت، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن معاذ را درباره‌ی سرنوشت بنی قریظه حکم قرار داد و وی بدان چه که خدا بر آن رضایت داشت، حکم کرد و چنانچه این کار خلاف بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز بدان رضا نمی‌داد).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۳۹۳، ح ۶۱۸.

۳- عقد الفرید، ج ۵، ص ۹۲.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۲۶۵، ح ۱.

۵- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۴۵. به نقل از حیات الامام الحسن علیه السلام للشیخ باقر القرشی، ج ۱، ص ۴۷۹ ط. نجف.

### مانع نشدن چیزی بین انسان و خدا

یکی از مسایل اختلافی بین شیعیان و اهل سنت، عبور از مقابل نماز گزار است که اهل سنت آن را جایز نمی‌دانند، چون به عقیده‌ی ایشان، بین انسان و خدا (محل سجده او) فاصله می‌افتد، در همین رابطه حدیثی نقل شده است.  
قال علیه السلام:

كان الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام یصلی، فمر بین یدیه رجل فنهاه بعض جلسائه، فلما انصرف من صلاته. قال علیه السلام له: لم نهیت الرجل. قال یابن رسول الله حظر فیما بینک و بین المحراب، فقال: ویحک ان الله عزوجل أقرب الی من أن یحظر فیما بینی و بینه أحد [۱].

(حضرت حسن بن علی بن ابی طالب در حال نماز بود، که از روبروی ایشان مردی گذر کرد. برخی از همراهان آن حضرت، مرد را سرزنش کردند. امام وقتی از نماز فارغ شد، خطاب به آن شخص سرزنش کننده، فرمود: چرا آن مرد را سرزنش کردی؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! او میان شما و محراب فاصله انداخت. حضرت فرمود: وای بر تو! همانا که خدای بزرگ به من نزدیک‌تر از آن است که کسی میان من و او مانع شود.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- توحید صدوق، ص ۱۸۴، ح ۲۲، ب ۲۸.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۶۴، ح ۵.

### معیار دوست یابی

یکی از معیارهای دوست یابی وجود منافع مادی و معنوی برای انسان، در انتخاب دوست می‌باشد. امام حسن علیه السلام آثار و فواید دینی را بر فواید دیگر در دوست یابی مقدم می‌داند و لذا فرمود:  
قال علیه السلام:

انظر الی کل من لا یفیدک منفعة فی دینک فلا تعدن به، و لا ترغب فی صحبتہ، فان کل ما سوی الله مضمحل وخیم عاقبة [۱].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(دقت کن در آن کس که تو را بهره‌ای در دینت افزون نمی‌کند، پس به او اعتناء نکن و به همنشینی با او رغبت نداشته باش! زیرا هر چه که جز خداوند است از بین رفتنی و بد عاقبت است.)

پی نوشت ها:

[۱] نهج السعادة، ج ۷، ص ۲۵۹ (و روی عن فصل الخطاب انه قال الامام المجتبی علیه السلام).

## مبانی داوری‌های امام علی

از امام حسن علیه‌السلام سؤال شد که: علی علیه‌السلام بر چه مبنایی داوری می‌کرد؟

قال علیه‌السلام:

بکتاب الله فان لم یجد فسنه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فان لم یجد رجم فاصاب. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(به کتاب خداوند و چنانچه نمی‌یافت سنت رسول خدا و چنانچه نمی‌یافت نظر می‌داد و نظرش درست درمی‌آمد).

پی نوشت ها:

[۱] کتذ الفوائد کراچکی، ص ۲۹۶.

## مهلت ندادن به قاتل علی

پس از دفن بدن مبارک امام علی علیه‌السلام امام حسن علیه‌السلام عبدالرحمن بن ملجم مرادی را احضار نمود، او به امام عرض کرد: به من مهلت بده، بروم در شام معاویه را بکشم، بعد خود را تسلیم تو می‌کنم و بر این امر پیمان می‌بندم. امام علیه‌السلام به او فرمود:

قال علیه‌السلام: لا والله حتی تعاین النار. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود: (نه، سوگند به خدا مهلتی در کار نیست، تا آنگاه که وارد جهنم شوی).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تجارب الأمم، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲- جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۰۳، ب ۵۹.

۳- علی فی الکتاب و السنه، ج ۳، ص ۳۱۲.

۴- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۸۱.

## مال دوستی

دوست داشتن مال و ثروت غریزه‌ای است که خداوند در نهاد انسان قرار داده است. اگر در آن افراط شود مایه‌ی هلاکت یا گمراهی انسان می‌شود. همچنان که اگر تفریط شده و نسبت به مال بی‌اعتنایی شود، باز هم باعث انحطاط انسان است.

همچنان که امام علی علیه‌السلام راجع به دنیا فرمود: انسان فرزند دنیاست و کسی برای دوستی با مادرش ملامت نمی‌شود. [۱]

«سپس اگر انسان دنیا را دوست داشت، مورد ملامت نیست، اما نباید باعث انحراف و دل‌بستگی شود.»

امام حسن مجتبی علیه‌السلام نیز درباره‌ی دوست داشتن مال و ثروت فرمود:

قال علیه‌السلام:

من زعم أنه لا يجب المال فهو عندی كاذب. فان علمت صدقه فهو عندی أحمق. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هر کس مدعی شود و گمان کند که مال را «به اندازه‌ی دنیا» دوست ندارد، در نظر من دروغ گو است و اگر بدانم راست می‌گوید، در نظر من احمق است.)

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت ۳۰۳.

[۲] ۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۸۹.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۶۷۸، ح ۷، ب ۲۳، نقل از شرح ابن ابی الحدید.

### محلل

محلل تنها راه ازدواج با زن سه طلاقه شده :

یکی از احکام فقهی طلاق این است که اگر مردی دوبار زنش را طلاق دهد و به آن رجوع کند و بار سوم طلاق دهد. اگر بعد از طلاق سوم بخواهد با او مجدداً ازدواج نماید آن زن باید با مرد دیگری ازدواج نموده و طلاق بگیرد تا با شوهر اول بتواند ازدواج کند.

این ازدواج با مرد دیگر را «تحلیل» گویند و آن مرد را محلل. البته در این مسئله بین شیعه و سنی اختلافاتی هست. امام حسن علیه السلام در این باره فرمود:

قال علیه السلام:

إذا طلق الرجل امرأته ثلاثه عند الأقرء أو طلقها ثلاثا مبهمه لم تحل له حتی تنكح زوجا غیره.

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وقتی مردی همسرش را سه بار به هنگام پاک بودن طلاق داد، یا او را سه بار بطور مبهم «که نداند در حال پاک بودن طلاق جاری شده است یا نه» طلاق داد، آن زن بر او حلال نمی‌شود، مگر آن که آن زن با مردی غیر او ازدواج کند، «و سپس طلاق بگیرد».)

### ماهیت مرگ

از امام حسن علیه السلام پرسیدند: ماهیت این مرگ چیست که مردم به آن ناآگاهند؟.

قال علیه السلام:

أعظم سرور یرد علی المؤمنین اذ نقلوا عن دار النكد الی نعیم الأبد، و أعظم ثبور یرد علی الکافرین اذ نقلوا عن جنتهم الی نار لا تبید و لا تنفد. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بزرگترین شادمانی که بر مؤمنان وارد می‌شود آن هنگام است که از دار عسرت و درماندگی «دنیا» به نعمت‌های جاودان رخت بربندند و بزرگترین هلاکتی که بر کافران آید آن است که از بهشت خود دنیا به آتشی که نه خاموش شود و نه پایان پذیرد، رخت بر می‌بندند.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- معانی الأخبار، ص ۲۸۸، ح ۳.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۰۶، ح ۳.

### ملعون بودن مروان قبل از ولادت

ابن یحیی روایت می کند: بین امام حسن و امام حسین علیهما السلام و بین مروان بن حکم گفتگویی در گرفته بود. امام حسن علیه السلام در این حین ساکت بود. ناگاه مروان گفت: شما اهل بیتی هستید که لعنت شده‌اید (از رحمت خدا به دورید). امام حسن علیه السلام غضبناک شده و فرمود:

قال علیه السلام:

قلت اهل بیت ملعونون؟ فوالله لقد لعنك الله و أنت فی صلب أبيك. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(گفتی که [شما] از خانواده‌ای لعنت شده هستید؟ سوگند به خدا که تو را خداوند زمانی لعنت کرد که تو در صلب پدرت بودی.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- الغدير، ج ۸، ص ۲۶۲.

۲- المقتطفات، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳- كفاية الطالب، ص ۳۷۵، ب ۱۰۰.

۴- كثر العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۷، ح ۳۱۷۳۰ (ملقد لعنك الله على لسان نبيه صلى الله عليه و آله و سلم).

۵- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۷۲ باب فيمن ذم من القبائل و اهل البدع.

### معاویه و شگفتی‌های روزگار

ابن عباس روایت کرده است:

روزی امام حسن علیه السلام وارد مجلس معاویه شد و جمعیت زیادی نشسته بودند. امام حسن علیه السلام مجبور شد جلوی پای معاویه بنشیند. معاویه گفت: شگفتا! عایشه می‌پندارد من لایق حکومت نیستم! خدا او را بیامرزد و با اینکه پدر این نشسته (امام حسن علیه السلام) «مقصود علی بن ابیطالب علیه السلام است» با من در این امر منازعه کرد، ولی خداوند به او مهلت نداد و از دنیا رفت.

قال علیه السلام:

أو عجب ذلك يا معاوية؟ قال: ای و الله. قال: أفلا أخبرك بما هو أعجب من هذا؟ قال: ما هو؟ قال علیه السلام: جلوسك فی صدر المجلس و أنا عند رجلك. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای معاویه! آیا این تعجب آور است؟ معاویه گفت: آری، به خدا سوگند. امام حسن علیه السلام فرمود: آیا به شگفت آورتر از این آگاہت نکنم؟. گفت: آن چیست؟ فرمود: نشستن تو در صدر مجلس، در حالی که من جلوی پاهایت نشسته‌ام.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۶۳ (به نقل از مفتاح النجا علامه بدخشی).

۲- المستطرف، ص ۲۲۵، ب ۳۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۰۸.

۴- جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۱۶.

۵- كشف الغممة، ج ۲، ص ۱۵۰.

۶- نثر الدرر، ج ۱، ص ۳۳۰، ب ۴.

### ملعونى معاویه، عمروعاص و مغیره در حدیث نبوی

روزی در مجلس معاویه در حضور امام حسن علیه السلام، عمروعاص و مغیره سخنانی نموده و به علی علیه السلام اهانت کردند. معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: تو هم برخیز و خطبه‌ای بخوان.

قال علیه السلام:

لا أصدع ولا أتکلم حتى تعطونی ان قلت حقا أن تصدقونی، و ان قلت باطلا أن تکذبونی، فأعطوه (فصعد المنبر فحمد الله و أثنى علیه فقال علیه السلام): بالله یا عمرو و أنت یا مغیره تعلمان أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: لعن الله السائق و الراكب أحدهما فلان.

قالا: اللهم نعم. بلی،

قال: أنشدك الله یا معاویه و یا مغیره أتعلمان أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن عمروا بكل قافیة قالها لعنة؟. قالا: اللهم بلی.

قال الحسن علیه السلام: فانی أحمد الله الذی وقعتم فیمن تبرء من هذا. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(من بالا [ی منبر] نروم و سخن نگویم تا مگر قول دهید که اگر سخن حق گفتم، تصدیقم کنید و اگر نادرست گفتم، تکذیبم کنید. آنان قول دادند و ایشان بر منبر رفته و حمد و ثنای الهی را به جای آورده و فرمود: تو را به خدا ای عمرو، و تو ای مغیره، می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا لعنت کند ساریان و شترسوار را که یکی از آنها فلانی بود؟. «اشاره به معاویه که ساریان ابوسفیان بود.»

گفتند: آری به خدا سوگند که درست است. فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم ای معاویه و ای مغیره آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمرو را به هر قافیه‌ای که سروده بود، لعنتی نثار کرد؟ گفتند: آری به خدا، چنین بود. اما حسن علیه السلام فرمود: پس من سپاس خدا را گویم که شما جزو همان‌ها قرار گرفتید که از این اعلام بیزاری کرد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۰۵ (به نقل از طبرانی فی المعجم الکبیر، ص ۱۳۸، خطی).

۲- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۷.

۳- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۳۹۰.

[۲] جمله‌ی آخر شاید اشاره به این مطلب باشد که: ای معاویه نه تنها من و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تو بیزاری می‌جویم، بلکه این مغیره و عمروعاص هم از تو بیزاری جسته‌اند. که این سبک بحث، نوعی تیزهوشی در استدلال است که اگر معاویه بخواهد در این مورد به امام اعتراض کند، باید با مغیره و عمروعاص هم درگیر شود.

### مومن در نگاه پیامبر و امام حسن

حذیفه‌ی یمانی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایتی پیرامون وظایف مؤمنان به هنگام وارد شدن به خانه‌ی خدا «مساجد» دیگران نقل نموده است که حضرت امام حسن علیه السلام پیرامون آن نکات جالبی فرمود؛ «که تمام حدیث از این قرار است:»  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ان الله تعالی أوحى الی: یا أبا النبیین، یا أبا المرسلین، یا أبا المنذرین، أنذر قومک ألا یدخلوا بیتا من بیوتی الا بقلوب سلیمه، و ألسن صادقه، و أید نقیه و فروج طاهره و لا یدخلوا بیتا من بیوتی و لأحد عندهم مظلمه فانی ألعنه ما دام قائما بین یدی یصلی حتی یرد تلک المظلمه الی أهلها، فأکون سمعه الذی یسمع به، و أکون بصره الذی یرى به، و یرى من أولیائی و أصفیائی، و یرى من أصدقائى و الصالحین.

روى عن الحسن بن على علیهما السلام انه قال: من لم یحفظ هذا الحدیث کان ناقصا فی مروته و عقله. قلنا: و ما ذاک یابن رسول الله؟ فبکی و أنشأ یحدثنا فقال: لو أن رجلا من المهاجرین أو الأنصار، یطلع من باب مسجدکم هذا ما أدرك شیئا مما کانوا علیه الا قبلتکم هذه ثم قال: هلک الناس «ثلاثا»، بقول و لا فعل و معرفه، و لا صبر.

و وصف و لا- صدق، و وعد و لا- وفاء، ما لی اری رجالا و لا عقول. و أرى أجساما و لا أرى قلوبا دخلوا فی الدین ثم خرجوا منه و حرموا ثم استحلوا و عرفوا ثم أنکروا و انما دین أحدکم علی لسانه، و لئن سألته هل یؤمن بیوم الحساب؟  
قال: نعم کذب و مالک یوم الدین. ان من أخلاق المؤمنین قوه فی دین، و حزم فی لین، و ایمان فی یقین و حرص فی علم و شفقه فی مقت و حلما فی حکم و قصدا فی غنی و تجملا فی فاقه، و تحرجا عن طمع، و کسبا من حلال، و برا فی استقامه و نشاطا فی هدی و نهیا عن شهوه.

ان المؤمن عواذ بالله، لا یحیف علی من یرغض، و لا یأثم فیمن یحب و لا یضیع ما استودع، و لا یحسد، و لا یطعن و یعترف بالحق و ان لم یشهد علیه و لا ینابز بالألقاب. فی الصلاة متخشع و الی الزکاه مسارع و فی الزلات وقور و فی الرخاء شکور، قانع بالذی عنده لا یدعی ما لیس به لا- یجمع فی قنط و لا یغلبه الشح عن معروف یریده یخالط الناس لیعلم و یناطق لیفهم و ان ظلم أو بغی علیه صبر حتی یرحمه الرحمن الذی ینتصر له. قال الحسن و عظمی بهذا الحدیث جندب بن عبدالله، و قال جندب: وعظنی بهذا الحدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال: حق علی کل مسلم تعلمه و حفظه. [۱].

(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای بزرگ به من وحی کرد: ای برادر پیامبران ای برادر مرسلین ای برادر بیم‌دهندگان قوم خود را بترسان و بگو که جز با دل‌های نرم گشته و زبان‌های راست گفتار و دستانی پاکیزه و شرم‌گاه‌هایی پاک وارد خانه‌ای از خانه‌های من نشوند.

و همچنین وارد خانه‌ای از خانه‌های من نشوند در حالی که کسی را به گردن آنها حق ظالمانه‌ای مانده باشد چرا که تا زمانی رو به روی من به نماز ایستاده او را لعنت می‌کنم تا مگر آن که آن حق را به صاحبانش بازگرداند، پس از آن که حقوق دیگران را ادا کرد، من گوش او خواهم بود که بدان می‌شنود و چشم او خواهم شد که بدان بنگرد و از اولیاء و اصفیای من گردد و همسایه من



شود با پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان.

امام حسن بن علی علیهما السلام فرمود: هر کس این حدیث را حفظ نکند در عقل و مروت خود ناقص خواهد بود. راوی می‌گوید: گفتیم: چرا چنین است ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! پس گریسته و شروع به صحبت کرد و فرمود: اگر تنی از مهاجران یا انصار از درب این مسجد شما نگاه کند، جز از رو به قبله ایستادن چیزی از کارهای آنان سر در نمی‌آورد. سپس سه بار فرمود: «مردم نابود شدند».

و سپس برای استدلال بر این گفتار ادامه داد و فرمود: به خاطر سخن بدون عمل، معرفت بدون صبر، توصیف بدون تصدیق، وعده‌ی بدون وفا، مرا چه می‌شود مردانی می‌بینم که عقل ندارند، تن‌هایی می‌بینم که دل ندارند، در دین پا گذاشته و سپس از آن برون شده‌اند، تحریم کرده‌اند و سپس حلال کرده‌اند. شناخته‌اند و سپس انکار کرده‌اند و دین هر کدامتان بر زبان‌های تان است.

چنانچه از هر یک از شما پرسید: آیا به روز حساب ایمان داری؟ خواهد گفت: آری! اما به مالک روز دین «روز قیامت» قسم که دروغ می‌گویند؛ همانا که از اخلاق مؤمنان پایداری در دین و احتیاط در حین نرم‌خویی، و ایمان در یقین، و حرص در فراگیری، و مهربانی در خشونت، و خویشتن داری در عین تحکم، و صرفه‌جویی در عین ثروت، و شیک بودن در عین تنگدستی، و کناره‌جویی از آزمندی و کسب حلال و نیکی در عین پایداری، و سرزندگی و شادابی در عین هدایت و خودداری از شهوت‌رانی است.

همانا که مؤمن پناهنده به خداوند است، بر آن که دشمن بدارد، ستم نکند و در راه آن که دوستش دارد دست خویش را به گناه نیالاید و آنچه که به امانت دارد پایمال نسازد نه حسد ورزد، نه طعن بر شخصیت کسی زند. به حق اعتراف نماید هر چند شاهد آن نباشد. از لقب زشت به اشخاص دادن پرهیز می‌کند. در نماز خاشع است و به سوی زکات شتاب کننده است.

در لغزشگاه‌ها باوقار است و در رفاه شکرگزار است بدانچه که نزد اوست قانع است و مدعی آنچه که از آن او نیست نباشد. به هنگام یأس چلانده نشود و خست او را از کار نیکی که بخواهد، باز ندارد، با مردم معاشرت دارد برای اینکه به دانایی برسد و چیزی یاد بگیرد. و با آنان گفتگو کند تا این که بفهمد و اگر مورد ستم قرار گرفت یا بر او تجاوز شد، شکیبیا باشد تا خدای رحمن یاور او باشد. حضرت امام حسن علیه السلام می‌فرماید: به این حدیث جندب بن عبدالله مرا موعظه کرد و جندب گفت: به این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا موعظه کرد و گفت: وظیفه‌ی هر مسلمانی یادگیری و حفظ آن است.

پی نوشت ها:

[۱] مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۵۲، ح ۴ (به نقل از أعلام الدین ص ۱۳۶).

## مهمان، مهمانی

آداب مهمان نوازی (پرهیز از تعارف بیجا در غذا خوردن)

یکی از آداب مهمانی و اطعام به دیگران این است که نباید سر سفره غذا به مهمان هر لحظه تعارف کرد، زیرا غذایی که حاضر شده، ارزش آن را ندارد که بارها به مهمان تعارف کنی. امام حسن علیه السلام در همین رابطه فرمود:

كان الحسن بن علی علیهما السلام لا يدعوا الی طعامه أحدا، یقول: هو أهون من أن یدعی الیه أحد. [۱].

(حسن بن علی علیهما السلام چنان بود که کسی را به غذای خود دعوت نمی‌کرد (یعنی سر سفره تعارف نمی‌کرد که فلانی بخور و...) می‌فرمود: [غذا] آن کم ارزش‌تر از آن است که کسی را بدان فراخوانی.)

و در حدیث دیگری آمده است:

گروهی از اهل کوفه بر امام حسن علیه السلام وارد شدند، در حالی که حضرت مشغول خوردن غذا بود همین که نشستند، امام علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

الطعام أيسر من أن يقسم عليه. فإذا دخلتم على رجل منزله طعاما فكلوا منه، ولا تنتظروا أن يقال لكم هلموا، فانما وضع الطعام ليؤكل. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(غذا آسان‌تر (کمتر و کم ارزش‌تر) از آن است که بر آن سوگند دهند؛ پس اگر بر سر سفره‌ی مردی در خانه‌اش وارد شدید از آن بخورید و منتظر نباشید که به شما بگویند بفرمایید. زیرا سفره برای خوردن باز شده است.)

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسن علیه السلام)، ص ۱۵۶، ح ۲۶۶.

[۲] ۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۶.

۲- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۵، ح ۳۷ ط. قدیم.

۳- حلیه الأولیاء، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۲۳۲۰.

۴- قوت القلوب، ج ۲، ص ۳۱۲.

ن

### نوه و فرزند پیامبر

طبرانی با سند خود از معمر، از ایوب از ابن سیرین نقل کرده است: حسن بن علی علیه السلام فرمود:

اگر میان جابرسا و جابلقا را جست و جو کنید، کسی را که جدش پیامبر صلی الله علیه و آله باشد جز من و برادرم پیدا نخواهید کرد، و [با این حال] من می‌بینم که دور معاویه جمع می‌شوید، «و نمی‌دانم شاید او برای شما فتنه، و تا چندگاهی وسیله‌ی برخورداری باشد» [۱].

معمر گفت: جابرسا و جابلقا، مشرق و مغرب است. [۲].

ابن عبد ربه می‌گوید: حسن بن علی علیه السلام نزد معاویه رفت. عمرو بن عاص به معاویه گفت: ای امیر! حسن در سخن گفتن، ناتوان است. اگر وادارش کنی که بر منبر رود و سخن گوید و مردم سخنش را بشنوند، عیبش آشکار می‌شود و از چشم مردم می‌افتد. و معاویه چنین کرد و او بر منبر رفت، و زیبا سخن گفت، سپس فرمود: ای مردم! اگر در میان شرق و غرب مدینه، در جست و جوی فرزند پیامبر خود برآید، جز من و برادرم را نیابید [با این حال، سراغ معاویه رفته‌اید] «و نمی‌دانم شاید او برای شما فتنه و تا چندگاهی وسیله‌ی برخورداری باشد.» عمرو بن عاص ناراحت شد و خواست سخنش را قطع کند، از این رو گفت: ابامحمد! آیا خرما را توصیف می‌کنی؟ فرمود: آری. باد شمال بارورش می‌کند و باد جنوب آن را می‌پرورد و آفتاب آن را می‌رساند و ماه آن را رنگ آمیزی می‌کند.

گفت: ای ابامحمد! آیا چگونگی دستشویی رفتن را بیان می‌فرمایی؟ فرمود: آری، از بیرون روی در زمین هموار خودداری می‌کنی تا

از دید مردم پنهان شوی. رو به قبله و پشت به قبله نشین، و با سرگین و استخوان، خود را پاک نکن، و در آب راکد بول نکن. [۳].  
 اربلی می‌گوید: به امام حسن علیه‌السلام گفته شد: تو عظمت داری. فرمود: نه، بلکه عزت دارم؛ خداوند متعال فرمود: «و عزت، متعلق به خدا و پیامبر او و مؤمنان است [۴]». [۵].

در نقل دیگری آمده است: کسی به امام حسن علیه‌السلام گفت: در تو کبر است. فرمود: هرگز، کبر تنها متعلق به خداست، در من عزت است. [۶].

اربلی می‌گوید:

کسی نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و گفت: فلانی از تو بدگویی می‌کند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: مرا در زحمت انداختی؛ اکنون تصمیم گرفتم از خدا برای خودم و او آمرزش بخواهم. [۷].

یعقوبی می‌گوید:

معاویه گفت: کسی نزد من سخنی که نخواهم تمام شود، محبوب‌تر از حسن بن علی علیه‌السلام نگفته است و از او هرگز سخن ناسزایی نشنیده‌ام مگر یک بار که درباره‌ی زمینی میان او و عمرو بن عثمان بن عفان برخوردی پیش آمد، و حسن بن علی علیه‌السلام کاری کرد که عمرو نپسندید، و حسن علیه‌السلام فرمود: او نزد ما جز چیزی که خوارش کند ندارد. این، بدترین ناسزایی بوده که از او شنیده‌ام. [۸].

پی نوشت ها:

[۱] انبیاء: ۱۱۱؛ (و ان أدری لعله فتنة لكم و متاع الی حین).

[۲] معجم الکبیر ۳: ۸۷، ح ۲۷۴۸.

[۳] العقد الفرید ۱۹ \_ ۴.

[۴] مناقون: ۸.

[۵] کشف الغمة ۱: ۵۷۴.

[۶] بحار الانوار ۲۴: ۲۳۵، ح ۴۰.

[۷] کشف الغمة ۱: ۵۷۵.

[۸] تاریخ یعقوبی ۲: ۱۳۶.

### نقش نگین انگشتر امام حسن

ابن عساکر با سند خود از امام صادق علیه‌السلام، از امام باقر علیه‌السلام، از امام سجاد علیه‌السلام نقل کرده است:  
 حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه‌السلام را در خواب دیدم، به او عرض کردم: ای روح خدا! می‌خواهم بر انگشتر خود، نقش افکنم؛ چه نقشی کنم؟ فرمود: نقش «لا اله الا الله الحق المبین» بر آن بزَن؛ زیرا غم و غصه‌ها را می‌برد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ ابن عساکر (ترجمه الامام الحسن علیه‌السلام): ۱۳، ح ۱۸۵.

## نام‌های مقدس که قبلاً پنهان بود

علامه‌ی مجلسی قدس سره در کتاب «جلاء‌العیون» می‌گوید:

قبل از امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام کسی به نام آن بزرگواران نامیده نشده بود، و این از معجزات این دو امام علیهما‌السلام است. چنانچه کسی به اسم «محمد» و «علی» قبل از ایشان - از پیامبران - به این نام‌ها نامیده نشده است. چنانچه حق تعالی در قصه‌ی حضرت یحیی علیه‌السلام می‌فرماید: «ما پیش از او برای او همانمی قرار نداده بودیم» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلاء‌العیون: ۲ / ۳۴۴.

## نام‌های آسمانی یا اسم اعظم

شیخ صدوق قدس سره در کتاب «معانی‌ال‌اخبار» از امام صادق علیه‌السلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش روایت کرده است که: جبرئیل نام مبارک امام حسن مجتبی علیه‌السلام را در حالی که میان پارچه‌ای ابریشمی، که از پارچه‌های بهشتی بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرد. و نام حسین برگرفته از نام حسن است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معانی‌ال‌اخبار: ۱ / ۱۳۲ ح ۸.

## نام او به فرمان خداوند

حضرت ابوالحسن امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

اسماء بنت عمیس می‌گوید: من قابله‌ی امام حسن علیه‌السلام بودم. زمانی که آن حضرت متولد شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: ای اسماء؛ فرزندانم را بیاور. من آن حضرت را در جامه‌ی زردی پیچیدم و به خدمت آن بزرگوار بردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا من شما را نهی نکردم فرزندی که متولد می‌شود در جامه‌ی زرد نیچید؟ او را در جامه‌ی سفیدی پیچیدم و به خدمت آن حضرت بردم، آن بزرگوار در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: چه نامی برای او انتخاب کرده‌ای؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: من در انتخاب نام او بر شما سبقت نگرفتم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من نیز در انتخاب نام او بر پروردگار خود سبقت نمی‌گیرم.

در آن حال جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

خداوند بلند مرتبه به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که بر او، نام پسر بزرگ هارون را بگذار.

پس آن حضرت نام او را حسن انتخاب کرد.

هنگامی که روز هفتم - از تولد امام مجتبی علیه السلام - فرا رسید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو گوسفند ابلق، برای عقیقه‌ی او کشت. به اسماء که قابله بود، یک ران و یک اشرافی داد. همچنین سر آن حضرت را تراشید، و موی سرش را با نقره وزن نمود و به اندازه‌ی آن صدقه داد. و سرش را به خلوق که بوی خوشی بود، خوش بو نمود و فرمود: ای اسماء؛ خون عقیقه را بر سر فرزندان مالیدن از کارهای جاهلیت است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جلاء العیون: ۱ / ۳۴۱، معانی الأخبار: ۱ / ۱۳۰ ح ۶. با کمی تغییر.

### نبوت پدر امامت

حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام فرمود؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

برای هر پدری فرزندی، گل است.

دو گل من در دنیا (امام) حسن و حسین علیهما السلام هستند.

بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۶۵ ح ۱۳.

جابر قدس سره و دیگران روایت کرده‌اند:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند متعال ذریه‌ی هر پیامبری را از صلب او - خود آن پیامبر - بیرون آورد و ذریه و نسل مرا از صلب من و علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون آورد. - و به روایت دیگر از صلب امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

همچنین فرمودند:

فرزندان دختر هر کس به پدر خود منسوب می‌شوند به غیر از فرزندان فاطمه علیها السلام که من پدر آنها هستم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۸۴ ح ۵۰.

### نگاه به چهره‌ی برگزیدگان

آیه الله شیخ جعفر شوشتی قدس سره در کتاب «خصائص الحسینیة» می‌نویسد: به راستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره به امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌نگریست. بلکه برخی از اوقات وقتی گرسنگی بر آن حضرت غلبه می‌کرد می‌فرمود:

أذهب فانظر الی الحسن و الحسین علیهما السلام فیدهب ما بی من الجوع.

می‌روم و به حسنین علیهما السلام نگاه می‌کنم تا اینکه گرسنگی من تمام شود.

و رفتار پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین گونه بود که همواره به امام حسین علیه السلام می‌نگریست و همچنین نگاه کردن به مرقد شریفشان نیز عبادت است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲ / ۴۵۰، به نقل از الخصائص الحسينیه: ۲۳۹. «اگر بگوئیم در کربلا نیز گرسنگی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این طریق برطرف می‌شد، اما تشنگی آنها به وسیله‌ی شراره‌ی تک شمشیرها و کاسه‌ی نيزه‌ها جواب داده می‌شد».

### نوری درخشنده در خدمت فرزند پیامبر

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

امام حسن و امام حسین علیهما السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بازی بودند، تا اینکه مدتی از شب گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو بزرگوار فرمودند: به نزد مادرتان برگردید. ناگهان برقی از آسمان آمد و خاموش نشد تا اینکه آنها به حجره‌ی حضرت صدیقه‌ی طاهره علیها السلام رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن نور درخشنده نگاه می‌نمود و می‌فرمود:

الحمد لله الذی اکرمنا اهل البیت.

خدا را حمد می‌کنم که ما اهل بیت (علیهم السلام) را این گونه اکرام و احترام فرمود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ۲۶ / ۲ ح ۸۹۰، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۶۶ ح ۲۴.

### نقش صورت حورالعین‌ها در بهشت

امام صادق علیه السلام فرمود:

هما والله سیدا شباب أهل الجنة من الأولین و الآخیرین.

به خدا سوگند؛ (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) دو سید و بزرگ جوانان اهل بهشت از اولین و آخرین آنها می‌باشند. بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۹۲.

مرحوم بحرانی در کتاب «مدینه المعاجز» از کتاب «جامع الاخبار» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم»، خداوند در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ برای او بنا کند که در هر قصری هفتاد هزار خانه از لؤلؤ سفید و در هر خانه‌ای هفتاد هزار تخت از زبرجد سبز باشد، بر بالای هر تختی هفتاد هزار فرش از سندس و استبرق و بر روی هر فرش حورالعینی که هفت هزار روپوش زینت شده از در و یاقوت باشد. که در طرف راست صورت آن حور نوشته شده «محمد رسول الله» و در طرف چپش نوشته شده «علی ولی الله» و بر پیشانی او «حسن» و در چانه‌ی آن «حسین» و بر لبهای او نوشته شده «بسم الله الرحمن الرحيم».

راوی می‌گوید: عرض کردم: این کرامت بزرگ از آن کیست؟

فرمودند: برای کسی که از روی احترام و تعظیم، بسم الله الرحمن الرحيم بگوید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ۲ / ۵۰ ح ۹۱۵.

### نشانه های عبادت

مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» می گوید:

حال امام حسن علیه السلام چنین بود که هر گاه وضو می گرفت بندهای بدنش می لرزید، و رنگ مبارکش زرد می شد، وقتی علتش را از آن حضرت سؤال کردند، فرمود:

حق علی کل من وقف بین یدی رب العرش آن یصفر لونه و ترتعد مفاصله.

سزاوار است هر کس که در پیشگاه الهی حضور پیدا می کند، لرزه بر اندامش افتد، و رنگش زرد گردد.

و همچنین آن حضرت هنگامی که به کنار مسجد می رسید، سر خود را به سوی آسمان بلند می کرد و می گفت:

الهی؛ ضیفک ببابک، یا محسن؛ قد أتاک المسیء، فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم.

پروردگارا؛ میهمان تو در خانه ات ایستاده است، ای نیکوکار، بنده‌ی گناهکاری نزد تو آمده است، به خوبی های خودت از بدی ها و زشتی های من در گذر، ای بزرگوار بخشنده [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱ / ۴۳۹، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۱۴، المستدرک: ۱ / ۳۵۴، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۹.

### نوشته‌های بال ملخ

روزی عبدالله بن عباس در خدمت امام حسن علیه السلام بر سر سفره‌ای از غذا نشسته بود، ناگهان ملخی بر آن سفره افتاد.

ابن عباس از آن حضرت پرسید: بر بال این ملخ چه نوشته است؟

حضرت فرمود: بر آن نوشته شده است:

منم خداوندی که به جز من خداوندی نیست، گاهی ملخ را برای جماعتی از گرسنگان می فرستم که از آن بخورند و گاهی بر

گروهی از روی غضب می فرستم که طعام هایشان را بخورند.

پس ابن عباس برخاست و سر آن حضرت را بوسید و عرض نمود:

این از مکنون علم است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز: ۲ / ۶۳ ح ۹۳۰.

## نوشته‌هایی بر روی بال ملخ

می‌گویند: روزی عبدالله بن عباس در خدمت حضرت امام حسن علیه‌السلام بر سر سفره‌ای نشسته بود. ناگهان ملخی بر آن سفره افتاد.

ابن عباس از آن حضرت پرسید: «بر بال این ملخ چه نوشته است.»

حضرت فرمود: «بر آن نوشته شده است: منم خداوندی که به جز من خداوندی نیست، گاهی ملخ را برای جماعتی از گرسنگان می‌فرستم که آن را بخورند و گاهی بر گروهی از روی غضب می‌فرستم که طعامهایشان را بخورند.»  
پس ابن عباس برخاست و سر آن حضرت را بوسید و گفت: «این از مکنون علم است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خراج.

## نفرین امام حسن بر زیاد ولد الزنا

می‌گویند: روزی عده‌ای از شیعیان به خدمت حضرت امام حسن علیه‌السلام از زیاد ولد الزنا شکایت کردند. آن حضرت نیز دست به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! انتقام ما و شیعیان ما را از زیاد بن امیه بگیر و تعجیل در عذاب او را به ما نشان بده، بدرستی که تو بر همه چیزی قادر هستی.»

پس بزودی خراشی در انگشت زیاد ملعون بوجود آمد و تا گردنش ورم کرد و بعد به جهنم واصل شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب.

## نشان دادن پیامبر، علی، حمزه و جعفر

می‌گویند: بعد از صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویة ملعون، که به علت تبعیت نکردن لشکر امام حسن علیه‌السلام از آن حضرت بوقوع پیوست، برای جماعتی که از یاران آن حضرت بودند صلح کردن امام حسن علیه‌السلام، عظیم و سخت بود. جابر می‌گوید: من یکی از مخالفان صلح بودم، به خدمت امام حسن علیه‌السلام رفتم و زبان به ملامت و سرزنش گشودم.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ای جابر! مرا سرزنش مکن و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را صادق بدان فرمود: این پسر من صادق است و خدای تعالی به سبب او میان دو گروه را به اصلاح آورد.»

دل من از این سخن حضرت آرام نگرفت. پس گفتم: «شاید که سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معنی دیگری داشته باشد.»

در این هنگام امام حسن علیه‌السلام دست مبارکش را بر سینه‌ی من گذاشت و فرمود: «ای جابر! در درون خود به شک افتادی که چنین اندیشیدی! می‌خواهی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخواهم تا گواهی دهد و تو از آن حضرت بشنوی؟»



من از حرف امام حسن علیه‌السلام تعجب کردم، سپس آن حضرت حرکت و آوازی داد چنانکه زمین از زیر پای من شکافته شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حمزه علیه‌السلام و جعفر علیه‌السلام را با چشمان خود دیدم که از آنجا بیرون آمدند. من ترسان و لرزان شدم. امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ای رسول خدا! جابر مرا بر آنچه کردم سرزنش می‌کند.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای جابر! تو مؤمن من نباشی اگر هر چه امام می‌فرماید را باور نداشته باشی و بر امام اعتراض کنی. قبول کن که آنچه پسر من کرده است حق است. او با آن صلحی که نمود دفع هلاکت از برگزیدگان خدا و مؤمنان کرد و آن بفرمان خدا و رسول او بود.» گفتم: «ای رسول خدا! قبول دارم.»

سپس دیدم که رسول خدا و حمزه علیه‌السلام و جعفر علیه‌السلام بر روی هوا رفتند و من به آنها نگاه می‌کردم، دیدم که درهای آسمان گشوده شد و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جلو و بقیه بدنبال ایشان تا آسمان هفتم پیش می‌رفتند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خلاصه الأخبار.

### نشان دادن علی در بعد از شهادت آن حضرت

می‌گویند: جمعی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از شهادت آن حضرت به خدمت امام حسن علیه‌السلام آمده و گفتند: «برای ما ظاهر کن از آن عجایی که پدرت به نشان می‌داد.» امام حسن علیه‌السلام فرمود: «اگر نشان بدهم ایمان خواهید آورد؟» گفتند: «بلی.»

حضرت فرمود: «اگر پدرم را ببینید خواهید شناخت؟»

آنها گفتند: «بلی.»

پس امام حسن علیه‌السلام پرده را برداشت و فرمود: «نگاه کنید.»

وقتی آنها نگاه کردند دیدند که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آنجا نشسته است.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: «آیا او حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؟»

همه گفتند: «بلی! گواهی می‌دهیم که تو به حق و راستی ولی خدا هستی و تو، امام بعد از پدر خود می‌باشی، و به تحقیق که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بعد از وفات آن حضرت، به ما نشان دادی چنانکه پدرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در بعد از وفات آن حضرت در مسجد قبا به ابوبکر نشان دادی.»

حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: «مگر نشیده‌ای قول خدا را که می‌فرماید:

«و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله أموات بل احياء و لكن لا تعلمون.» [۱].

یعنی: «و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگوئید بلکه آنان زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید.»

سپس فرمود: «این آیه در باب هر کس که در راه خدا کشته شود نازل شده است، پس در حق ما چه استبعاد می‌کنید؟»

آنها گفتند: «ایمان آوردیم و تصدیق کردیم ای فرزند رسول خدا.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۵۴.

[۲] بحارالانوار ج ۴۳.

### نفس مسیحایی

پادشاه چین وزیری داشت که او صاحب پسری زیبا و خوش چهره بود و شاه نیز دختری صاحب جمال و باادب داشت که مشهور زمانش بود و پادشاه نیز آن دختر را بی نهایت دوست می داشت.

روزی آن دختر و پسر یکدیگر را در محلی دیدند و همان دیدار اول، جرقه عشق آتشین را میان آن دو شعله‌ور ساخت و محبت به جایی رسید که شب و روز آن دو جوان آرامش نداشتند، تا این که پادشاه از عشق آن دو باخبر شد و چون به غیرت وی سازش نداشت، حکم کرد هر دو را کشتند.

ولی بعد از چندی از گذشت زمانه پشیمان شد، پس وزیر و جمیع عالمان را به حضور طلبید و از آنها خواهش نمود که یک چاره و تدبیری کنند تا این که دختر و پسر زنده شوند!

عرض کردند: «در این عالم هیچ کس نمی تواند مرده را زنده کند و قدرت بر چنین امری ندارد مگر یک شخص بزرگواری که در مدینه‌ی منوره است و نام مبارکش حسن مجتبی است، اگر دعا کند مرده زنده می شود.»

پادشاه گفت: «خبر بگیری از اینجا تا مدینه چقدر راه است.»

در جواب گفتند: «شش ماه»

پس یک قاصد چالاک و تندرویی را به حضور طلبید و گفت: «تا مدت یکماه باید حسن بن علی را بیاوری. و گرنه تو را می کشم.» آن قاصد چون از حیات خودش مأیوس شد و لابد و لاعلاج ماند، افسرده حال، دل به مرگ خودش داده روانه شد، چون از شهر خارج شد دو رکعت نماز خواند و با اخلاص کامل به سجده افتاد و عرض کرد: «خدایا از این غم و غصه مرا خلاص بفرما، و مرا از کشته شدن نجات بده.»

در حالی که آن قاصد به سجده افتاده بود، امام مجتبی علیه السلام به قدرت الهی حاضر شد و پای مبارک به آن قاصد زد و فرمود: «بلند شو»

قاصد بلند شد و ایستاد و عرض کرد: «آقا شما کی هستید؟»

فرمود: «من حسن بن علی هستم.»

قاصد شاد شد و به اتفاق هم آمدند نزد پادشاه، بعد از تهنیت و زیارت امام علیه السلام، حضرت فرمود جنازه‌ی دختر و پسر را آوردند و شاه از حضرت التماس و درخواست نمود:

«دعا کنید تا خداوند این دو مرده را حیات جدید بدهد.»

پس امام علیه السلام با نفس مسیحایی خویش دعا کرد و خداوند احدیت به قدرت قاهره‌ی خودش هر دو را زنده کرد.

پس عاقبت، پادشاه دختر خود را به وصلت پسر وزیر درآورد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداء، حر عاملی، ج ۲، ص ۵۶، ش ۵۰.

## نتیجه خوشحال کردن سگ

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از باغستان های شهر مدینه قدم می زد، که ناگاه چشمش به یک غلام سیاه چهره افتاد که نانی در دست دارد و یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه هم به سگی که کنارش بود می داد تا آن که نان تمام شد. حضرت با دیدن چنین صحنه ای، به غلام خطاب کرد و فرمود: چرا نان را به سگ دادی و مقداری از آن را برای خود ذخیره نکردی؟

غلام به حضرت پاسخ داد: زیرا چشم های من از چشم های ملتسانه سگ خجالت کشید و من حیا کردم او این که من نان بخورم و آن سگ گرسنه بماند.

امام حسن علیه السلام فرمود: ارباب تو کیست؟

پاسخ گفت: مولای من ابان بن عثمان است.

حضرت فرمود: این باغ مال چه کسی است؟

غلام جواب داد: این باغ مال ارباب و مولایم می باشد.

پس از آن حضرت اظهار داشت: تو را به خدا سوگند می دهم که از جای برنخیزی تا من باز گردم.

سپس حضرت حرکت نمود و به سمت ارباب غلام رفت؛ و ضمن گفتگوهایی با ابان بن عثمان، غلام و همچنین باغ را از او

خریداری نمود؛ و سپس به جانب غلام بازگشت و به او فرمود: ای غلام! من تو را از مولایت خریدم.

پس ناگاه غلام از جای خود برخاست و محترمانه ایستاد.

سپس حضرت در ادامه سخنان خود اظهار نمود: این باغ را هم خریداری کردم؛ و هم اکنون تو را در راه خداوند متعال آزاد نموده؛

و این باغ را نیز به تو بخشیدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ ابن عساکر ترجمه الامام الحسن علیه السلام: ص ۱۴۸، ح ۲۴۹، احقاق الحق: ج ۱۱، ص ۱۴۶.

## نصیحت فرزند جهت یاری برادر

در جریان صحرای سوزان کربلا و شهادت اصحاب و یاران باوفای امام حسین صلوات الله و سلامه علیه، حضرت قاسم - فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام - نیز حضور داشت و چندین مرتبه از عموی خود تقاضای رزم کرد؛ ولی حضرت نپذیرفت.

حضرت قاسم که نوجوان بود، بسیار افسرده و غمگین در گوشه ای نشست و گریه کرد، که چرا همه یاران به فیض سعادت و شهادت می رسند ولی او محروم مانده است، که ناگاه به یاد نوشته ای افتاد که پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام بر بازویش بسته و فرموده بود:

هرگاه بسیار غمگین شدی، آن را باز کن و بخوان و به آنچه در آن نوشته شده عمل نما.

با خود گفت: سال ها از عمر من گذشته است؛ و هرگز این چنین ناراحت و غمگین نشده ام، پس نوشته را از بازوی خود گشود و آن را خواند:

فرزندم، قاسم! تو را سفارش می کنم، هرگاه در کربلا دیدی که دشمنان، اطراف عمویت حسین علیه السلام را محاصره کرده و

قصه جان او را دارند، لحظه ای درنگ مکن؛ و با دشمنان خدا و دشمنان رسولش جهاد کن و از ایثار جان خویش دریغ مکن. اگر عمویت به تو اجازه رفتن به میدان رزم ندهد، التماس و اصرار کن تا رضایت و اجازه او را به دست آوری و سعادت و خوشبختی همیشگی را برای خود تأمین کنی.

حضرت قاسم پس از خواندن نامه، سریع از جای خود برخاست و شتابان به سوی عموی مظلومش - امام حسین علیه السلام - آمد و با حالت گریه، آن نوشته را تقدیم عمویش کرد.

چون امام حسین علیه السلام گریه ملتسمانه برادرزاده و نوشته برادر خویش را مشاهده نمود، گریست و سپس نفس عمیقی کشید و فرمود: برادرزاده ام، قاسم! این سفارش پدرت را می پذیرم؛ و آن گاه او را نزد عون - پسر عمه اش - و حضرت ابوالفضل العباس - عمویش - برد.

و سپس از خواهرش زینب پیراهنی تمیز گرفت و بر اندام قاسم پوشاند و عمامه ای بر سرش بست؛ و بعد از آن او را روانه میدان نمود.

حضرت قاسم نزد فرمانده لشکر عمر سعد رفت؛ و فرمود: آیا از غضب و سخط خداوند نمی ترسی که با عمویم حسین علیه السلام این چنین جنگ و کارزار می کنی؟!

و آیا از رسول خدا شرم و حیا نمی کنی؟!

عمر سعد ملعون گفت: مطیع امر یزید گردید تا از شما دست برداریم.

حضرت قاسم فرمود: خداوند تو را بدبخت نماید، تو چگونه مدعی اسلام هستی در حالی که با آل رسول جنگ می کنی! و چون به لشکر حمله کرد و عده ای را به هلاکت رسانید، اطراف وی را محاصره کردند؛ و هر کس به نوعی ضربه ای از تیر، شمشیر و سنگ بر آن نوجوان عزیز وارد ساخت که در نهایت به فیض شهادت نائل آمد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] منتخب طریحی: ص ۳۷۲، مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۳۶۷، ح ۹۳۱.

### نمایحی سعادت بخش در لحظاتی حساس

جناده بن ابی امیه که یکی از دوستان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است حکایت کند:

هنگامی که حضرت را مسموم کرده بودند، در آخرین لحظات عمر شریفش، به حضور ایشان شرفیاب شدم، دیدم جلوی آن حضرت طشتی نهاده بودند، کنار بستر آن حضرت نشستم؛ پس از لحظه ای دیدم که خون به همراه پاره های جگر استفراغ می نماید، آفسوس خوردم و با حالت غم و اندوه گفتم: چرا خودتان را معالجه و درمان نمی کنید؟!

حضرت به سختی لب به سخن گشود و فرمود: ای بنده خدا! مگر می شود مرگ را معالجه کرد؟!

گفتم: «اَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ»؛ همه ما از سوی خدا آمده و به سوی او باز خواهیم گشت.

فرمود: به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه وآله با ما عهد بست که دوازده نفر مسئولیت امامت و ولایت امت را به دوش خواهند گرفت که همگی از فرزندان امام علی و فاطمه زهراء علیهما السلام می باشند؛ و هر یک به وسیله زهر مسموم و یا به وسیله شمشیر کشته خواهند شد.

عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! چنانچه ممکن باشد مرا موعظه و نصیحتی بفرما که برایم سودمند باشد؟

امام مجتبی علیهما السلام فرمود: مهیا باش برای سفری که در پیش داری و زاد و توشه مورد نیازت را فراهم ساز.

آگاه باش! تو دنیا را می‌طلبی ولی غافلی از این که مرگ هر لحظه به دنبال تو است.

توجه داشته باش! تو بیش از سهمیه و قوت خود از دنیا بهره‌ای نمی‌بری؛ و هر چه زحمت بکشی برای دیگران ذخیره خواهی کرد.

آگاه باش! آنچه از دنیا به دست می‌آوری، اگر حلال باشد باید محاسبه شود، و اگر حرام باشد عقاب و عذاب دارد، و چنانچه از راه مشکوک و شبهه ناک باشد مؤاخذه می‌گردد.

پس سعی کن دنیا را همچون مرداری بدانی که فقط به مقدار نیاز و ضرورت از آن بهره‌گیری....

و برای امور دنیویطوری برنامه‌ریزی کن که گوئی یک زندگی جاوید و همیشگی داری؛ و برای آخرت خویش به گونه‌ای باش مثل آن که همین فردا خواهی مرد و از دنیا خواهی رفت.

و بدان که عزت و سعادت هر فردی در گرو پیروی از دستورات خدا و معصیت نکردن است.

پس از آن؛ نَفْسِ حضرت، قطع و چهره مبارکش به گونه‌ای زرد شد که تمام حاضران وحشت زده شدند و گریستند. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] بحار الأنوار ج: ۴۴، ص ۱۳۹، ح ۶.

### نیکی مضاعف

خیلی تعجب کرده بودم، پیش خود فکر می‌کردم این چه کاری بود که او کرد! مگر یک شاخه گل چه ارزشی داشت، آیا عمرش بیش از یکی دو روز بود، وقتی طراوتش را از دست بدهد باید درون سطل زباله انداخته شود.

دیگران نیز مثل من تعجب کرده بودند. عده‌ای با هم در گوشی صحبت می‌کردند، عده‌ای هم مات و مبهوت مانده بودند که حکمت این کار چه بود.

طاقتم تمام شد، پرسیدم: ای پسر رسول خدا، این چه کاری بود که شما کردید، آن‌کنیز فقط یک شاخه گل بی‌مقدار به شما داد نه بیشتر، آن وقت شما او را آزاد کردید، آیا این لطف بیش از حد نیست.

امام حسن مجتبی علیه السلام که آن مجالس را برای تربیت امت اسلام ترتیب می‌داد و همه‌ی حرکات و سخنانش درس زندگی برای شنوندگان بود، با تبسمی به زیبایی بهار به همه‌ی افراد جمع نگریست، سپس رو به من کرد و گفت «این که نیک و مهربانی کسی را با نیکویی بیشتری پاسخ دهی کمال ادب آدمی را می‌رساند» و سپس خطاب به همه حضار فرمود: خدا در قرآن فرموده است هنگامی که کسی به شما تحیت می‌گوید: و احترام می‌کند پاسخ محبت او را به بهترین شکل ممکن بدهید، [۱] حال شما بگویید آیا پاسخ خوبی آن‌کنیز می‌توانست چیزی بهتر از آزادی‌اش باشد؟ [۲].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] (اذا حیتم بتحیة فحیوا باحسن منها) «نساء (۴) آیه‌ی ۸۶».

[۲] تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲.

## نیکی از نیکی می‌زاید

روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در اطراف مدینه از سایه‌ی دیوار باغی می‌گذشت. از دور غلام سیاهی را دید که کنار دیوار نشست و سفره‌ای را که داشت، باز کرد.

غلام یک گرده نان در سفره داشت. سگی هم جلوی رویش ایستاده بود و غلام یک لقمه نان می‌خورد و یک لقمه هم به سگ می‌داد.

وقتی امام حسن علیه‌السلام به نزدیک او رسید، بر روی او تبسم کرد و فرمود: گرسنه می‌مانی و نانت را به این حیوان می‌دهی؟ غلام گفت: چه کنم؟! خجالت می‌کشم که من بخورم و او گرسنه باشد و نگاه کند. از این گذشته من می‌توانم در گرسنگی صبر کنم ولی او نمی‌تواند و صدا می‌زند و بچه‌ها را می‌ترساند.

امام حسن علیه‌السلام او را تحسین کرد و پرسید: اینجا چه کار می‌کنی؟

غلام گفت: باغ از آن فلان کس است و من برده‌ی او هستم و برای او کار می‌کنم.

حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: از جای حرکت نکن تا من برگردم. آن حضرت علیه‌السلام رفت و غلام را از صاحبش خرید و او را در راه خدا آزاد کرد و خواست به او سرمایه‌ای بدهد.

صاحب باغ هم وقتی این بزرگواری را دید از امام حسن علیه‌السلام پیروی کرد و باغ را به غلام سیاه بخشید و گفت: نیکی از نیکی می‌زاید [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قصه‌های چهارده معصوم علیه‌السلام، مهدی آذر یزدی، ص ۱۰۱ تا ۱۰۳.

## نام‌های امامان

زاز با سند خود از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: مردم! گویا (رحلتم نزدیک است) فراخوانده می‌شوم و باید اجابت کنم، و من در میان شما دو چیز گران‌بها - کتاب خدا، و عترت و خاندانم - را به جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جویند، هرگز گمراه نمی‌شوید. پس از آنان یاد گیرید و به آنان نیاموزید که آنان دانایانتر از شما نیستند. زمین از آنان خالی نمی‌ماند و گرنه اهل خود را به کام می‌کشد.

سپس فرمود: خدایا! من می‌دانم که دانش (هدایت) نابود نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد، و تو زمین خود را از حجت بر بندگانت - که یا آشکار است و پیروی نمی‌شود، و یا بی‌مناک غائب است - خالی نمی‌گذاری تا حجت باطل نگردد و اولیائت پس از هدایت، گمراه نشوند که ایشان در شمار اندک، ولی نزد خدا بزرگ‌ترین منزلت را دارند.

چون از منبر پایین آمد، عرض کردم: ای رسول خدا! تو حجت بر همه‌ی آفریده‌هایی. فرمود: حسن جانم! خداوند می‌فرماید: «همانا تو، بیم دهنده‌ای و برای هر قومی، هدایتگری است.» [۱] من بیم دهنده‌ام و علی هدایتگر است. عرض کردم: ای رسول خدا! پس این سخن شما که زمین از حجت خالی نمی‌ماند (چگونه است؟) فرمود: آری، علی آن امام و حجت پس از من است، و تو حجت و امام پس از اوئی، و حسین امام و حجت پس از توست. و خدای آگاه به اسرار، به من خبر داد که از صلب حسین فرزندی آید به نام

علی که هم‌نام جدش، علی است، و چون حسین درگذرد، این امر خداوندی را فرزندش علی - که حجت و امام است - به پا دارد، و خدا از صلب او فرزندی هم‌نام و همانندترین فرد به من آورد. دانش او، دانش من و حکم او، حکم من است. او امام و حجت پس از پدرش خواهد بود و خدا از صلب او فرزندی به نام جعفر - که در گفتار و کردار صادق‌ترین فرد است - آورد که امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود، و خدا از صلب جعفر فرزندی [به نام موسی] هم‌نام موسی بن عمران - که عابدترین مردم روزگار خود است - آورد و او امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود، و خدا از صلب موسی فرزندی به نام علی - که کان دانش خدا و منبع حکمت‌های الهی است - آورد که او امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود، و خدا از صلب علی، فرزندی به نام محمد آورد که او امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود و خدا از صلب محمد فرزندی به نام علی آورد که او امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود، و خدا از صلب علی فرزندی به نام حسن آورد که او امام و حجت پس از پدر خود خواهد بود، و خدا از صلب حسن، حجت قائم را آورد که امام پیروان خود (امام زمان خود) و نجات بخش دوستان خود خواهد بود. او غائب می‌شود تا آن جا که دیگر دیده نشود. پس گروهی از او برمی‌گردند و گروهی پایدار می‌مانند و می‌گویند: (متی هذا الوعد ان کنتم صادقین) و اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند، خدای عزوجل آن روز را آن چنان بلند گرداند که قائم ما ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد سازد؛ همان گونه که از ظلم و جور آکنده است. پس زمین از شما (که حجت خدایید) خالی نمی‌ماند و خدا به شما دانش و حکمت مرا داده است، و من از خداوند - تبارک و تعالی - خواسته‌ام که علم و فقه را در نسل و نژادم به میراث نهد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رعد:۷؛ (انما أنت منذر و لكل قوم هاد).

[۲] کفایة الاثر: ۱۶۲.

### نقش امام حسن در صفین

طبرسی رحمه الله نقل کرده است:

در صفین، امیرمؤمنان علیه‌السلام میان دو صف، با لباس بی‌زره می‌گشت. فرزند او، حسن علیه‌السلام عرض کرد: این، طرز لباس جنگ نیست! علی علیه‌السلام فرمود: فرزندم، به خدا سوگند! پدرت را باکی نیست که خود سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ او آید. [۱].

[۳۴]-۵۳ - اربلی می‌گوید:

غلام عثمان به نام احمر [که در سپاه معاویه بود] بیرون آمد و [مرد] جنگ خواست. کیسان، غلام علی علیه‌السلام با او نبرد کرد. او حمله کرد و کیسان را کشت. علی علیه‌السلام فرمود: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم. و بر او یورش برد. او با شمشیر به علی علیه‌السلام حمله کرد؛ علی علیه‌السلام با سپر خود، آن را دفع کرد. سپس جامه‌ی او را گرفت و از زین [اسبش] کند، و بر زمین کوبید، و شانه و بازوانش شکست. شامیان به او نزدیک شدند، ولی علی علیه‌السلام بر شتاب خود نیفزود. فرزندش حسن علیه‌السلام عرض کرد: [پدرجان!] چه زبانی داشت اگر با شتاب، نزد اصحاب خود می‌آمدی؟ علی علیه‌السلام فرمود: فرزندم! به یقین برای پدر تو روزی است که از آن نمی‌تواند عبور کند پس شتاب، آن را به تأخیر نمی‌افکند و بی‌شتابی، آن را پیش نمی‌اندازد. به خدا سوگند! پدرت را باکی نیست که خود سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ او آید. [۲].

خوارزمی می‌گوید:

اشتر شمار زیادی از عکبان را کشت و مردم عراق امیرمؤمنان علیه‌السلام را گم کردند و اطمینان‌ها از بین رفت و گفتند: گویا او کشته شده است. گریه و شیون آنان برخاست. حسن علیه‌السلام آنان را از گریستن نهی کرد و فرمود: اگر دشمنان آگاه شوند، بر شما دلیر می‌شوند و امیرمؤمنان علیه‌السلام به من خبر داد که شهادتش در کوفه خواهد بود. بر این حال بودند که پیرمردی گریان آمد و گفت: امیرمؤمنان علیه‌السلام کشته شد و من او را افتاده در کشته‌ها دیدم.

گریه و شیون مردم فزونی یافت. حسن علیه‌السلام فرمود: ای مردم! این پیرمرد دروغ می‌گوید. حرف او را قبول نکنید زیرا امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: مرا مردی از قبیله‌ی مراد، در همین کوفه‌ی شما خواهد کشت. [۳].

ابن سعد با سند خود از سعد ابوالحسن نقل کرده است:

شبی در صفین، همراه حسن بن علی علیه‌السلام و ۵۰ نفر از قبیله‌ی همدان، بیرون آمدیم تا نزد علی علیه‌السلام برویم. آن روز، روزی بود که میان دو سپاه، بسی بد گذشت. به مردی یک چشم از قبیله‌ی همدان، به نام «مذکور» برخورد کردیم که افسار اسب خود را به پای مردی کشته، بسته بود. حسن بن علی علیه‌السلام روبه‌روی او ایستاد، سلام کرد و فرمود: کیستی؟ گفت: مردی از قبیله‌ی همدان. حسن علیه‌السلام فرمود: این جا چه می‌کنی؟ او گفت: یارانم را اول شب، همین جا گم کرده‌ام؛ انتظار می‌کشم تا بیایند. حسن علیه‌السلام فرمود: این کشته چیست؟ او گفت: نمی‌دانم جز این که در برابر ما دلیر بود، و بی‌پروا [صف] ما را می‌شکافت و می‌گفت: من پاکیزه فرزند پاکیزه‌ام. و چون [شمشیر] می‌زد، می‌گفت: من فرزند فاروقم. خدا او را به دست من کشت. حسن علیه‌السلام نزد کشته آمد و دید عبیدالله بن عمر است، و سلاحش روبه‌روی آن مرد است. حسن علیه‌السلام سلاح او را نزد علی علیه‌السلام آورد؛ علی علیه‌السلام آن را چهار هزار قیمت گذارد و علاوه بر سهمیه‌ی غنیمتی به او داد. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] مجمع البیان ۱: ۳۲۰.

[۲] کشف الغمه ۱: ۲۵۱.

[۳] مناقب خوارزمی: ۲۴۵.

[۴] الطبقات الکبری ۵: ۱۳.

### نقل وصایای پدر

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از فجیع عقیلی نقل کرده است:

حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود: چون زمان وفات پدرم فرارسید، وصیت کرد و فرمود: این، وصایای علی بن ابیطالب، برادر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عمو و یار اوست. سرآغاز وصیتم این است: شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست؛ محمد، پیامبر و برگزیده‌ی خداست، خدا او را با آگاهی خود برگزید و به عنوان بهترین آفریده‌ی خود پسندید. خدا هر کس را که در قبرهاست برمی‌انگیزد، از اعمال آدمیان می‌پرسد، به آنچه در سینه‌هاست داناست.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی: ۷ ح ۸.



## نیرنگ معاویه و نامه امام حسن به او

شیخ مفید می گوید:

پس از آن که به معاویه بن ابی سفیان خبر رسید که امیرمؤمنان رحلت کرد و مردم با فرزند او، حسن علیه‌السلام بیعت کردند، معاویه پنهانی، یک نفر حمیری را به کوفه، و یک نفر قینی را به بصره فرستاد تا اخبار را به او گزارش داده و تلاش‌های امام علیه‌السلام را خنثی کنند.

حسن علیه‌السلام از توطئه، آگاه شد و دستور داد حمیری را نزد قصابی در کوفه، بیرون آورده گردن زدند و به بصره نیز نوشت تا قینی را نزد بنی‌سلیم بیرون آورده گردن زدند. سپس به معاویه نوشت: اما بعد، تو پنهانی مردان خود را برای دغلكاری و ترور، می‌فرستی، و جاسوسان را مراقب می‌گذاری؟ گویا خواهان برخورد هستی و آن، چه نزدیک است، - به خواست خدا - در انتظارش باش. به من خبر رسید که تو از این مصیبتی که ما دیده‌ایم چنان شادمانی که هیچ عاقلی نیست. در این باره، مثل تو همان است که شاعر گفته است: بگو به کسی که آرزوی مخالف کسی را که درگذشت، دارد تو نیز برای [مرگ] دیگری، همانند آن، آماده شو که گویی فرارسید.

ما و مردگان ما، همانند افرادی هستند که آماده‌ی سفرند و شب را در خانه، به انتظار بامداد، به سر می‌برند. [۱].  
ثقفی می گوید:

جاریه بن قدامه نزد حسن بن علی علیه‌السلام آمد و دست در دست او نهاد، با او بیعت کرد و به او تسلیت گفت و گفت: چرا نشسته‌ای؟ خدا تو را رحمت کند! حرکت کن! پیش از آن که دشمن به سوی تو راه افتد، ما را به سوی او رهبری کن. حسن علیه‌السلام فرمود: اگر همه‌ی این مردم، چون تو بودند، رهسپارشان می‌کردم؛ ولی یک دوم یا یک دهم مردم این عقیده را ندارند. [۲].

ابن‌اعثم می گوید:

عبدالله بن عباس از بصره این نامه را نوشت:

به: بنده خدا، حسن علیه‌السلام، امیرمؤمنان.

از: عبدالله بن عباس.

اما بعد، ای فرزند رسول خدا! پس از پدرت، مسلمانان تو را به ولایت امری برگزیدند و از این که از معاویه و مطالبه‌ی حق خود دست برداری، ناراحتند. آماده‌ی کارزار شو، با دشمن خود پیکار کن، یاران خود را راضی نگهدار و کارهای خود را به کارگزاران نجیب و اصیل، بسپار، که با این کار، قلب‌های مسلمانان را می‌خری. به روش امامان عدل، که به دست آوردن دل‌ها و اصلاح میان مردم است، رفتار کن. بدان! جنگ، نیرنگ است و تو در جنگ، تا در ستیزی و از حق مسلمانی نکاهی، توانمندی. دانستی که مردم از پدر تو، علی علیه‌السلام روگردانند و به معاویه رو آوردند؛ زیرا در غنیمت‌ها و بخشش‌ها، میان آنان برابری افکنند، و این بر آنان، سنگین بود. بدان! تو با کسی می‌ستیزی که تا لحظه‌ی ظهور [و غلبه‌ی] امر خدا، با خدا و پیامبرش ستیز کرد. آنان هنگامی اسلام آوردند و پروردگار را یگانه شمردند، که خدا، شرک را نابود کرد و دین خود را عزت بخشید؛ [آنان] به اظهار ایمان و قرائت قرآن پرداختند در حالی که آیات آن را به سخره می‌گرفتند؛ به نماز برخاستند در حالی که سست (و بی‌توجه) بودند؛ واجبات را انجام دادند در حالی که از آن‌ها ناخرسند بودند. آنان چون دیدند در راه این دین، جز پیامبران نیک‌خوی، و دانشمندان نیک کردار، [تلاش و] همت نکنند. خود را به سیمای صالحان درآوردند، تا مسلمانان به آنان گمان نیک برند؛ در حالی که از آیات خدا روی گردانند.

من، [شما] ابومحمد را گرفتار این قوم، فرزندان و نظائرشان می‌بینم؛ سوگند به خدا! طول عمر آنان، جز گمراهی، و برای دینداران، جز ابهام نيفزوده است. خدا تو را رحمت کند! به پیکارشان برخیز و پستی ایشان را مپسند؛ زیرا پدرت، علی علیه‌السلام به سلطه‌ی آنان بر خود پاسخ نداد [و تسلیم نشد] تا تحت فشار [یاران نادان خود] قرار گرفت و [حکمت را] پذیرفت در حالی که او می‌دانست اگر آنان به عدالت داوری کنند، او شایسته‌تر است. و چون آنان به هوای خود داوری کردند، علی علیه‌السلام از تصمیم خود برگشت و تصمیم گرفت با آنان نبرد کند؛ تا اجلس فرارسید، و به سوی پروردگار خود شتافت.

ابامحمد! خدا تو را رحمت کند! بنگر و هرگز از آن حقی که تو از دیگری به آن، شایسته‌تری دست مشوی؛ هر چند جز آن، تو را رسد. والسلام علیک و رحمه الله و برکاته.

چون نامه‌ی عبدالله بن عباس آمد و [امام حسن علیه‌السلام] آن را خواند، خرسند شد و دانست که ابن‌عباس با او بیعت کرده و به آنچه حق واجب خدا بر اوست، او را سفارش کرده است.

حسن علیه‌السلام منشی خود را خواست و به او دستور داد نامه‌ای به معاویه بنویسد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد: ۱۸۸.

[۲] الغارات: ۴۴۳.

[۳] الفتوح ۳ و ۴: ۲۸۵.

### نامه معاویه به امام حسن

راوندی می‌گوید:

معاویه به امام حسن علیه‌السلام نوشت:

پسر عمو! آن پیوند خویشی را که میان من و توست، قطع مکن؛ زیرا مردم به تو و پیش از تو، به پدرت خیانت کردند.

مردم گفتند: اگر آن دو نفر (کندی و مرادی) به شما خیانت کردند و شما را فریفتند، ما [چنان نیستیم و] خیرخواه توایم.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: این بار نیز به آن پیمانی که میان من و شماست، برمی‌گردم؛ گرچه می‌دانم که باز خیانت می‌کنید.

اینک قرار میان من و شما، لشکرگاه من در نخيله. آن جا نزد من آئید. سوگند به خدا! به هیچ پیمان من، پایبند نیستید و بیعت میان

من و خود را می‌شکنید.

سپس امام حسن علیه‌السلام راه نخيله را پیش گرفت، و ۱۰ روز در آن جا توقف کرد، ولی تنها ۴۰۰۰ نفر آمدند. حسن علیه‌السلام

به کوفه برگشت و بر منبر رفت و فرمود:

شگفتا! از مردمی که - پی‌درپی - نه حیا دارند و نه دین! اگر کار را به معاویه واگذارم، سوگند به خدا! با بنی‌امیه هرگز آسودگی

نخواهید دید. آنان چنان شما را بی‌بازارند که آرزو کنید به جای آنان، زنگی بر شما حکم برانند. اگر یاورانی بیایم، خلافت را به او

نمی‌سپارم؛ چون حکمرانی برای بنی‌امیه، حرام است. اف بر شما، اندوه بر شما، ای بردگان دنیا!

بیش‌تر کوفیان به معاویه نامه نوشتند که: ما با توایم و اگر بخواهی، حسن را دستگیر می‌کنیم و نزد تو می‌آوریم. سپس به خیمه امام

حسن علیه‌السلام هجوم بردند، او را آزرده و مجروح ساختند.

امام حسن علیه‌السلام به معاویه نوشت: ولایت و خلافت، متعلق به من و خاندان من است و بر تو و خاندانت حرام است. این را از

رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم. اگر افرادی شکبیا و آگاه به حقم بیایم، آن را به تو نمی‌سپارم. حسن علیه‌السلام به کوفه برگشت. [۱].

ابن‌ابی‌الحدید نقل کرده است:

حسن علیه‌السلام در حالی که لباس مشکی پوشیده بود، بیرون آمد. عبیدالله بن عباس را، که قیس بن سعد بن عباده همراه او بود، به فرماندهی ۱۲۰۰۰ نفر گمارد و به سوی شام گسیل داشت. حسن علیه‌السلام آهنگ مدائن نمود. او در ساباط، زخمی شد و خیمه‌اش غارت شد. سپس وارد مدائن شد. این خبر به معاویه رسید و آن را اشاعه داد. سران و بزرگان سپاه حسن علیه‌السلام، که با عبیدالله گسیل داشته بود، پنهانی به معاویه می‌پیوستند. عبیدالله آن را به امام نوشت. امام علیه‌السلام برای مردم سخن گفت و آنان را سرزنش کرد و فرمود:

با پدرم مخالفت کردید تا - در حالی که خوش نداشت - حکمیت را پذیرفت. بعد از آن، پدرم شما را به نبرد با شامیان فراخواند، و شما نپذیرفتید؛ تا این که پدرم به کرامت [شهادت در راه] خدا رسید. سپس با من پیمان بستید که در صلح باشید با هر که من با او در آشتیم، و بجنگید با هر که من با او می‌جنگم. اینک به من گزارش رسیده است که بزرگان شما نزد معاویه می‌روند و با او بیعت می‌کنند! دیگر مرا بس است [رهایم کنید] و در دین و جانم، مرا نفریبید!

حسن علیه‌السلام، عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب - که مادرش هند، دختر ابوسفیان بن حرب است - را برای ترک مخاصمه، نزد معاویه فرستاد و با معاویه شرط کرد که به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کند؛ برای کسی پس از خود بیعت نگیرد؛ کار را به شورا واگذارد؛ و جان، مال و ناموس مردم، در امان باشد. [۲].

ابن‌عثم می‌گوید:

... چون مردم این سخن را از حسن علیه‌السلام شنیدند، در ذهنشان افتاد که گویا او دست از خلافت شسته و آن را به معاویه سپرده است. از این رو، برآشفتنند، از هر سو هجوم آوردند، سخن حسن علیه‌السلام را قطع کردند، اموال او را غارت نمودند، جامه‌اش را شکافتند... و همه‌ی یارانش، از گرد او پراکنده شدند. حسن علیه‌السلام فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله.

راوی می‌گوید: (سپس) حسن علیه‌السلام در حالی که از این رویدادها غمگین بود، اسب خود را خواست و سوار شد و به راه افتاد. سنان بن جراح اسدی آمد و در تاریکی‌های ساباط مدائن، به کمین حسن علیه‌السلام نشست. حسن علیه‌السلام در حال عبور از آن جا بود که او ناگهان سررسید و با کلنگی که در دست داشت، بر او زخم کاری زد. حسن علیه‌السلام آهی کشید و از اسب بی‌هوش بر زمین افتاد. مردم به سنان اسدی هجوم بردند و او را کشتند.

حسن علیه‌السلام - در حالی که ناتوان بود - به هوش آمد. زخمش را بستند و او را به مدائن بردند. فرماندار وقت مدائن، سعد بن مسعود ثقفی - عموی مختار بن ابی‌عبیده بود - از این رو، حسن علیه‌السلام در منزل او فرود آمد، و فرستاد تا پزشکان را آوردند، و جراح او را معاینه کردند! پزشکان گفتند: ای پیشوای مؤمنان! مهم نیست. حسن علیه‌السلام، [چند روزی] در مدائن، برای معالجه توقف کرد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۵۷۵.

[۲] شرح ابن‌ابی‌الحدید ۱۶: ۲۲.

[۳] الفتوح ۴: ۲۸۹.

## نبرد میان سپاه قیس و معاویه

ابن اعثم می‌گوید: معاویه از شام آمد تا به پل منبج رسید. سپس از فرات گذشت تا روبه‌روی قیس بن سعد بن عباد، اردو زد و به سپاه خود دستور داد تا با او بجنگند. آن روز به زد و خورد گذشت و آسان گرفتند سپس - بی‌کشته، و با جراحات اندک - دست از جنگ کشیدند.

قیس بن سعد - بی‌خبر از حادثی که برای حسن علیه‌السلام پیش آمده بود - در انتظار او بود. در این احوال، خبر زخمی شدن حسن علیه‌السلام و پراکندگی یارانش، در دو سپاه پخش شد. قیس بن سعد غمگین شد و تصمیم گرفت مردم را سرگرم جنگ کند؛ تا آن خبر را فراموش کنند. پس یورش آوردند و با هم درگیر شدند. شماری از یاران معاویه و قیس کشته، و شمار بسیاری زخمی شدند. سپس دست از جنگ کشیدند.

معاویه پیکی نزد قیس فرستاد و گفت: فلانی! چرا با ما می‌جنگی، و خود را به کشتن می‌دهی؟ به ما خبر قطعی رسیده است که یاران امام تو، او را کنار زده و بران او زخمی کاری زده‌اند که در شرف مرگ است. پس دست از جنگ برداریم؛ تا برایت [صحت گفتار من] ثابت شود. قیس دست از جنگ برداشت و در انتظار خبر ماند. عراقیان قبیله قبیله به معاویه پیوستند و از سپاه قیس کاسته شد.

قیس این جریان را که دید به حسن علیه‌السلام نامه نوشت و ماجرا را گزارش کرد. حسن علیه‌السلام پس از آن که نامه را خواند، یاران خود را خواست و فرمود: ای اهل عراق! من با شما چکار کنم؟ این نامه‌ی سعد است که می‌گوید: بزرگان شما، به معاویه پیوسته‌اند. هان، سوگند به خدا! این رفتار از شما ناشناخته نیست؛ زیرا شما همان افرادی هستید که در روز صفین، پدر مرا به پذیرش حکمیت، مجبور ساختید، و پس از آن که حکمیت را پذیرفت، اختلاف کردید. پدرم، برای بار دوم شما را به نبرد با معاویه فراخواند ولی سستی کردید [و نپذیرفتید]، تا او به کرامت [شهادت در راه] خدا پیوست. سپس آمدید و با اختیار خود، با من بیعت کردید، و من نیز بیعت شما را پذیرفتم، و در این راه (راه نبرد با معاویه، و منافقان) بیرون آمدم، و خدا می‌داند که چه تصمیمی داشتم، ولی از شما سرزد آنچه سرزد. عراقیان! دیگر بس است، مرا در دینم نفریبید که من این امر (خلافت) را به معاویه واگذاردم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الفتوح ۴: ۲۹.

## نامه امام درباره صلح

صدوق رحمه الله می‌گوید:

امام حسن علیه‌السلام همان وقت به معاویه نوشت: اما بعد، اینک پیش آمد من، به ناامیدی - از حقی که [می‌خواستم] زنده دارم، و باطلی که [می‌خواستم] بمیرانم - رسید، و پیش آمد تو، همچون پیش آمد کسی است که به مراد خود رسد. من از این امر، کناره می‌گیرم و آن را به تو وامی‌گذارم؛ هر چند واگذاری حکومت به تو، شر آخرت خواهد بود. من با تو شروطی دارم که اگر به هر یک عمل کنی، گرانبار نمی‌شوی و اگر خیانت کنی، سبکبار نخواهی شد - و حضرت شروط خود را در نامه‌ی دیگری نوشت و در آن، او را به وفا و ترک خیانت، سفارش کرد و ای معاویه! به زودی، همانند آن کس که در راه باطل به پاخاست و دست از حق

کشید، پشیمان خواهی شد؛ اما پشیمانی در آن زمان سودی نخواهد داشت، والسلام. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ۲۲۱.

### نشانه ظهور

جناب طوسی رحمه الله با سند خود از عمیر، دختر نفیل نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام می فرمود: این امری را که انتظار می کشید، واقع نخواهد شد تا برخی از شما از برخی دیگر براثت جوید، و یکی از شما دیگری را لعنت کند، و در چهره‌ی دیگری خدو افکند، و یکی از شما بر کفر دیگری شهادت دهد.

عرض کردم: خیری در آن نیست؟ فرمود: همه‌ی خیر، در آن است؛ در آن زمان، قائم ما قیام می کند و همه‌ی آن‌ها را برمی دارد. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] کتاب الغیبه ۴۳۷، ح ۴۲۹.

### نام‌های شیعیان در دیوانی نزد امامان

صفار قمی با سند خود از حدیفه نقل کرده است:

امام حسن علیه السلام، معاویه را ترک کرد و به مدینه برگشت. من در راه بازگشت، همراه او بودم. پیش روی آن حضرت، بار شتری بود که از او جدا نمی شد. روزی عرض کردم: ای ابامحمد! فدایت شوم، این بار، پیوسته همراه شماست! فرمود: حدیفه! آیا می دانی چیست؟

عرض کردم: نه. فرمود: این، آن دیوان است. عرض کردم: دیوان چه چیز؟ فرمود: دیوانی که در آن، نام‌های شیعیان ماست. عرض کردم: فدایت شوم، نام مرا نشان ده. فرمود: فردا، سپیده دم بیا. و من همراه برادرزاده‌ی خود - که خواندن می دانست - بامدادان نزد او آمدم. فرمود: چه می خواهی؟ عرض کردم: همان که وعده فرمودی. فرمود: این جوان کیست؟ عرض کردم: برادرزاده‌ام، که خواندن می داند و من نمی دانم. فرمود: بنشین. و نشستیم. فرمود: آن دیوان میانی را بیاورید. آوردند، پس این جوان نگریست و دید نام‌ها آشکار است. در همان حال که می خواند، گفت: هان! عموجان! این نام من است. من گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! بین نام من کجاست؟ و ورق زد [و گشت] و گفت: هان! این است، این نام شماست. و هر دو شادمان شدیم، و آن جوان، در رکاب حسین بن علی علیه السلام [در کربلا] به شهادت رسید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۱۹۲، ح ۶.

## ناگواری مرگ

حسن بن علی علیه‌السلام دوست شوخ‌طبعی داشت که چند روزی بود خدمت آن حضرت نرسیده بود. روزی او نزد حسن علیه‌السلام آمد و آن حضرت به او فرمود: حالت چگونه است؟ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! در حالی هستم که نه خود دوست دارم، و نه خدا و نه شیطان. آن حضرت خندید و فرمود: چطور؟! عرض کرد: زیرا خدای سبحان دوست دارد که فرمانش برم و نافرمانی‌اش نکنم، و من این گونه نیستم! و شیطان دوست دارد که نافرمانی خدا کنم و فرمان او نبرم، و من این گونه نیستم! و خودم دوست دارم که نمیرم، و این گونه نیست، پس شخص دیگری برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! چه رازی است که ما مرگ را ناخوش داریم و دوست نداریم؟ فرمود: زیرا شما آخرت خود را ویران، و دنیای خود را آباد کرده‌اید. از این رو، انتقال از آبادانی به ویرانه را ناگوار می‌دانید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ۳۸۹، ح ۲۹.

## نماز، رازی میان پروردگار و بنده

دیلمی می‌گوید: و امام حسن علیه‌السلام می‌فرمود:  
ای فرزند آدم! چه کسی مثل توست، با این که پروردگارت میان خود و تو خلوت کرده است؛ هر زمان بخواهی که نزد او بروی، وضو می‌گیری و در پیشگاهش [به نماز] می‌ایستی، و او میان خود و تو حجاب و دربانی قرار نداده است؛ نزد او از اندوه‌ها و درماندگی خود شکوه می‌کنی، و حوائج خود را از او می‌خواهی، و در کارهای خود از او کمک می‌گیری؟! و می‌فرمود: اهل مسجد، زائران خدا هستند، و بر کسی که به زیارتش رفته‌اند بایسته است که به زائران خود ارمغان دهد. و روایت است که هر کس در مسجد آب بینی یا اخلاط سینه بیفکند، در قیامت در چهره‌ی خود، خواری بیند. و مردم در مسجدها سه گروه بودند: گروهی در نماز، و گروهی در تلاوت قرآن، و گروهی در یادگیری علوم، و اینک تبدیل شده‌اند به گروهی در خرید و فروش، و گروهی در غیبت دیگران، و گروهی در دشمنی‌ها و سخنان باطل. و فرمود: آن که طرف قبله، آب بینی یا اخلاط سینه بیفکند، بداند که در حالی برانگیخته شود که آن را در چهره‌ی خود دارد. و فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: نماز گزار با من راز می‌گوید، و انفاق کننده در [عین] بی‌نیازی‌ام به من وام می‌دهد، و روزه‌دار به من تقرب می‌جوید. و فرمود: [چه بسا] دو نفر در یک نماز هستند، در حالی که میان ایشان در فضیلت ثواب، همچون فاصله‌ی آسمان و زمین است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب: ۷۷.

## نماز روز، آهسته است

صدوق رحمه الله با سند خود از قاسم بن سلام نقل کرده است:

... امام حسن علیه السلام فرمود: نماز روز، آهسته است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ۳۰۳، ضمن ح ۱.

### نماز رو به روی طواف کنندگان

طبرانی با سند خود از عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام، از پدر خود، از جد بزرگوار خود نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله مقابل حجرالاسود نماز می خواند در حالی که مردان و زنان، روبه روی آن حضرت طواف می کردند و پرده و حاجبی میان او و آنان نبود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المعجم الكبير ۳: ۸۴، ح ۲۷۳۴.

### نماز حسنین

کفعمی می گوید:

و نماز امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، چهار رکعت است که در هر رکعت، یک حمد و بیست و پنج بار سوره ی قل هو الله احد خوانده می شود، و پس از سلام نماز، دویست بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستاده می شود. [۱]. سید بن طاووس فرمود:

برای مولای ما حسن علیه السلام، فرزند مولای ما علی بن ابیطالب علیه السلام، در روز جمعه، نمازی ذکر شده که چهار رکعت است و همچون نماز امیرمؤمنان علیه السلام خوانده می شود، [و نیز] نمازی برای او در روز جمعه آمده که چهار رکعت است و در هر رکعتی، یک حمد و بیست و پنج بار سوره ی اخلاص می خوانند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] البلد الامین: ۱۶۳.

[۲] جمال الاسبوع: ۱۷۵.

### نماز تراویح

نماز تراویح [۱].

شیخ طوسی رحمه الله با سند خود از عمار نقل کرده است:

از امام صادق علیه السلام درباره‌ی نماز «تراویح»، که در ماه رمضان در مساجد خوانده می‌شود، پرسیدم؛ فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام چون به کوفه آمد، به حسن بن علی علیه السلام فرمود تا در میان مردم ندا کند: در ماه رمضان، هیچ نماز [مستحبی] با جماعت در مساجد خوانده نمی‌شود. و حسن بن علی علیه السلام به فرموده‌ی آن حضرت عمل کرد، و چون مردم سخن او را شنیدند، فریاد زدند: واعمره! واعمره! و چون حسن علیه السلام نزد امیرمؤمنان علیه السلام برگشت، آن حضرت پرسید: این صداها چیست؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان! مردم فریاد می‌زنند: واعمره واعمره! آن حضرت فرمود: به آنان بگو بخوانند.

سپس شیخ طوسی رحمه الله می‌گوید: امیرمؤمنان! اصل نماز مستحبی را [در مساجد] انکار نکرد، بلکه با جماعت خواندن آن را [که بدعت عمر بود] رد کرد و چون دید که ممکن است فتنه کنند، اجازه داد تا طبق عادتشان عمل کنند. و بحمدالله همه‌ی این‌ها روشن است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تراویح: جمع ترویحه؛ یعنی راحت دادن‌ها. نماز تراویح: بیست رکعت نافله‌ای است که عامه در شب‌های ماه رمضان به جماعت گزارند و آن را مستحب مؤکد دانند، و بدین جهت آن را تراویح گویند که پس از هر چهار رکعت، یک ترویحه (استراحت) کنند...

ابن ابی‌الحدید گوید: نخستین کسی که در ماه رمضان نماز نافله را به جماعت، سنت نهاد، عمر بود و آن را به بلاد اسلامی بخشنامه کرد.

در حدیث امام صادق علیه السلام آمده که نوافل شب‌های ماه رمضان را به جماعت خواندن، بدعت است و اگر فضیلتی در آن می‌بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را از دست نمی‌داد.... (معارف و معاریف، ج ۳، ص ۵۳۰).

[۲] تهذیب الاحکام ۳: ۷۰، ح ۲۲۷.

## نقل یک مسئله‌ی ارثی

کلینی با سند خود نقل کرده است:

امام حسن علیه السلام فرمود: چون [امیرمؤمنان] علی علیه السلام در جنگ جمل - پس از نتیجه ندادن اندرزها و نصیحت‌هایش - طلحه و زبیر را شکست داد، سپاه شکست خورده‌ی آنان، در راه با زن آبستنی روبه‌رو شدند و آن زن [در اثر ازدحام و فرار جمعیت] ترسید و فرزند خود را سقط کرد و سپس خود او درگذشت.

علی علیه السلام و یارانش که از این راه عبور می‌کردند، با این منظره روبه‌رو شدند. و آن حضرت از علت مرگ آنان جویا شد، که چگونگی آن را پاسخ دادند، [و آن حضرت متأثر شد و خواست تا دیه‌ی آنان را از بیت المال بپردازد، از این رو] پرسید: کدام یک زودتر درگذشت؟ گفتند: بچه. پس شوهر آن زن (پدر بچه) را خواست و [در آغاز] دو سوم دیه‌ی [بچه یعنی] فرزند را به او داد، و یک سوم را سهم مادر او - که مرده بود - قرار داد.

سپس این یک سوم را که سهم مادر بچه بود، چون مرده بود [دو نیم کرد و] نصف آن را [نیز] به [پدر بچه به عنوان] شوهر زن داد و نصف دیگر را سهم خویشان نزدیک زن قرار داد.

آن گاه دیه‌ی خود زن [را تقسیم کرد، به این صورت که باز آن را دو نیم کرد و] نصف آن را - که دو هزار و پانصد درهم بود - به [پدر بچه، به عنوان] شوهر او داد، و نصف دیگر را به خویشاوندان زن پرداخت. و این که آن حضرت نصیب شوهر را نصف قرار



داد، از آن رو بود که آن زن، فرزند دیگری جز این که سقط کرده، نداشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۷:۳۵۴، ح ۲.

### نامه امام حسن در پاسخ تسلیت

طوسی رحمه الله با سند خود از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

گروهی از اصحاب امام حسن بن علی علیه السلام به او نامه نوشتند و در مرگ دخترش، به او تسلیت گفتند. و آن حضرت در پاسخ آنان نوشت:

اما بعد، نامه‌ی تسلیت شما رسید، و من آن را به حساب خدا می‌گذارم تا تسلیم تقدیر، و بردبار در آزمون او باشم، و اگر مصائب و پیشامدهای ناگوار مرگ عزیزان - محبوبی که بسیار پرسیان حال ما بودند - و برادران - با محبتی که بینندگان خود را خوشحال و دیده‌ها را روشن می‌کردند - ما را دردمند و آزرده کند، [این هشدار و پند را دارد که بینیم] روزگار، آنان را گرفت و مرگ، بر سر آنان فرود آمد. آری، بازماندگان خود را گذاردند و مرگ، آنان را برد، و اینک در سپاه مردگان در جوار هم - بی آن که منزلت هم‌جواری، و نماز و دید و بازدید، و دیدار ناشی از همسایگی داشته باشند - افتاده‌اند. تن‌های آنان از خانواده‌ی خود دور، و از صاحبانش تهی است، و [دوستان و] برادران، بی‌تاب‌اند، و من چونان منزل و آرامگاه ایشان ندیده‌ام؛ خانه‌های [تنگ و تاریک و] هراس‌انگیز، و خفتگانی که در آن جاها خفته‌اند و از خانه‌ی انس خود بیرون شده‌اند. آری [دخترم نیز] بدون ناراحتی، از خانه‌ی انس خود جدا شد و آن را به بلا سپرد، و او کنیز مملوک خدا بود که راه رفته را پیمود؛ راهی که پیشینیان آن را پیمودند، و زود است که دیگران نیز بپیمایند. والسلام. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی: ۲۰۲، ح ۳۴۵.

### نکوهش از غفلت انسان

یکی از آفات کمال، غفلت زدگی است، باید با یاد خدا، و توجه کامل به آینده با غفلت زدگی مبارزه کرد که ریشه‌ی بسیاری از گناهان است.

قال علیه السلام:

ما من یوم الا و ملک الموت یتصفح وجوه الناس خمس مرات فمن رآه علی لهو و لعب أو معصیة أو ضاحکا حرک رأسه و قال له: مسکین هذا العبد غافل عما یراد به ثم یقول له: اعمل ما شئت فان لی فیک غمزة أقطع بها و تینک [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(روزی نیست جز آن که فرشته‌ی مرگ پنج بار سر و روی انسان‌ها را دست کشیده و به دقت در چهره‌ی آن‌ها می‌نگرد. پس اگر کسی را در حال خوش گذرانی و گناه یا خنده‌های بی‌مورد بنگرد، سرش را تکان داده به او می‌گوید: بیچاره این بنده‌ی خدا! که

از آنچه بر سر راه اوست غافل است. سپس خطاب به آن شخص می‌گوید: هر چه می‌خواهی انجام ده، اما من نسبت به تو فرصتی دارم، در آن زمان است که بند قلب تو را پاره خواهم کرد.

پی نوشت ها:

[۱] المستطرف، ص ۷۰۹، ب ۸۱ س ۲۸.

### ناچیز شمردن بخشش خود در برابر خداوند

روزی مردی به نزد امام حسن علیه‌السلام آمد و از آن حضرت مالی طلبید، امام علیه‌السلام فرمود: یا هذا، حق سؤالک يعظم لدى، و معرفتی بما يجب لك يكبر لدى، و یدی تعجز عن نيلك بما أنت أهله، و الكثير في ذات الله عزوجل قليل، و ما في ملكي وفاء لشكرك، فان قبلت الميسور، و رفعت عني مؤونة الاحتفال و الاهتمام بما أتكلفه من واجبك فعلت...

فقال: يابن رسول الله أقبل القليل و أشكر العطيء و أعذر على المنع. فدعا الحسن عليه‌السلام بوكيله و جعل يحاسبه على نفقاته حتى استقصاها، فقال عليه‌السلام: هات الفاضل من الثلاث مائة ألف درهم، فاحضر خمسين ألفا. و قال عليه‌السلام: فما فعل الخمس مائة ديناراً؟

قال: هي عندي. قال عليه‌السلام احضرها. فأحضرها فدفعت الدرهم و الدنانير الى الرجل و قال عليه‌السلام: هات من يحملها لك فأتاه بحمالين فدفعت الحسن عليه‌السلام رداءه لكري الحمالين. فقال موالیه: والله ما بقي عندنا درهم. فقال عليه‌السلام: لكنني أرجو أن يكون لي عند الله أجر عظيم [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای فلان! حق درخواست تو نزد من بزرگ است و شناخت من بدانچه که بر تو لازم است، بر من سنگین است. دست من ناتوان از آن است که تو را بدانچه که شایسته‌ی آنی. برساند [مال] فراوان نزد ذات خدای بزرگ اندک است. و آن چه که در اختیار من است، برای شکر تو کافی نیست. اگر آنچه را که در توان است، پذیرفته و مرا از هزینه‌ی گردآوری و اهتمام بدانچه که برای امور تو به عهده خواهم گرفت را معاف سازی، پس چه بهتر که این کار را انجام دهی.

آن مرد گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبول دارم اندک را، و شکر آن عطیه را می‌گویم، و عذر آن را می‌پذیرم آن حضرت وکیل خود را طلب فرمود و موجودی مال منزل را جویا شد و پس از بررسی هزینه‌ی خانواده فرمود:

اضافه بر سیصد هزار درهم را هر چه داریم حاضر کن. وکیل پنجاه هزار درهم را حاضر ساخت. امام علیه‌السلام فرمود: چه کردی آن پانصد دینار را که نزد تو بود؟

گفت: آن نزد من است. فرمود: آن را نیز بیاور. و آن حضرت همه‌ی آن دراهم و دنانیر را به آن مرد داد و فرمود: حمالی را بیاور تا این‌ها را بردارد.

او دو حمال را آورد آن پول‌ها را به پشت ایشان نهاده و آن حضرت ردای مبارک خود را به عنوان کرایه به حمالان داد. یکی از خدمت کاران حضرت گفت: به خدا قسم نزد ما حتی یک درهم باقی نمانده است. امام علیه‌السلام فرمود: با این حال امیدوارم مرا نزد خداوند پاداشی بزرگ باشد.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۷، ح ۲۰.
- ۲- حلیة الأبرار، ج ۳، ص ۶۳، ح ۷ به نقل از الفصول المهمة، ص ۱۵۷ و مطالب السؤل، ج ۲، ص ۹.
- ۳- كشف الغممة، ج ۲، ص ۱۳۲.
- ۴- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۷۰، ح ۲۰ / ۸۲۱۰.
- ۵- موسوعة المصطفى و العترة، ج ۵، ص ۹۶.

### نقش نگین انگشتر امام حسن

نقش نگین انگشتر در گذشته نشانه‌ی شخصیت معنوی هر کسی و ارتباط او با خداوند بود، و گاهی از انگشتر به جای مهر نیز استفاده می‌شد. راجع به نقش نگین انگشتر امام حسن علیه السلام از خود آن حضرت روایت شده است که فرمود:

قال علیه السلام:

رأيت في المنام عيسى بن مريم عليه السلام: قلت: يا روح الله، اني اريد أن أنقش على خاتمي. فماذا أنقش عليه؟ قال: أنقش عليه «لا اله الا الله الملك الحق المبين» فانه يذهب الهم و الغم [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(من در خواب عیسی بن مریم علیه السلام را دیده و پرسیدم: ای روح خدا، می‌خواهم نقشی بر انگشترم حک کنم. چه بر آن حک کنم؟ فرمود بر آن حک کن «لا اله الا الله الملك الحق المبين» زیرا غم و اندوه را زایل می‌کند).

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام) ص ۱۱۳، ح ۱۸۵.
- ۲- جامع الأخبار، ص ۱۵۶.
- ۳- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۰۸، ح ۱۲ / ۳۶۴۳.

### نکوهش از قاتل پس از مسمومیت

معاویه جهت زمینه سازی برای ولایت عهدی یزید و برداشتن امام حسن علیه السلام از سر راه خود سمی برای جعه دختر اشعث بن قیس (همسر امام حسن علیه السلام) فرستاد و عهد کرد که او را به همسری یزید درآورد و صد هزار درهم پول به وی دهد. تا او آن سم را به به امام حسن علیه السلام بنوشاند. روزی امام حسن علیه السلام به همسرش جعه فرمود:

قال علیه السلام:

هل عندك من شربة لبن؟ فقالت: نعم (و فيه ذلك السم الذي بعث به معاوية فلما شربه و جد مس السم في جسده) فقال عليه السلام: يا عدوة الله قتليني قاتلك الله. أما والله لا تصيبين مني خلفا و لا تنالين من الفاسق عدو الله اللعين خيرا أبدا [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آیا نزد تو جرعه‌ای شیر هست؟ زن گفت: بله (و در آن همان سمی بود که معاویه برایش فرستاده بود. امام علیه السلام وقتی آن را

نوشید، اثر سم را در اندام خویش دریافت) و فرمود: ای دشمن خدا، مرا کشتی خدایت بکشد. سوگند به خدا که پس از من به وصل شوهری نرسی و هرگز از فاسق دشمن خدا، به خیری نخواهی رسید.)  
و در حدیث دیگری آمده است. امام حسن علیه السلام پس از مسمومیت به قاتل خویش (جعه دختر اشعث) فرمود:  
قال علیه السلام:

عدوه الله! قتلتنی قتلک الله والله لا تصیب منی خلفا، ولقد غرک و سخر منک، والله یخزیک و یخزیه [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(دشمن خداوند، مرا کشتی، خدایت بکشد. سوگند به خدا که پس از من به شوهری نرسی و بدان که تو را فریفته و بازیچه‌ات کرده است. خدا تو و او را خوار خواهد کرد.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام پس از مسمومیت به وسیله سمی که جعه دختر اشعث به آن حضرت نوشاند، فرمود:

قال علیه السلام:

لقد حاقت شربته، و بلغ أمنيته والله لا وفی لها بما وعد و لا صدق فیما قال [۳].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(شربت او «معاویه» کارساز شد و به آرزویش رسید سوگند به خدا که معاویه به آنچه که به جعه وعده کرده بود، وفا نخواهد کرد و در آنچه که گفته بود، راست نگفته است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۸.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۱۲۴، ح ۳۴.

[۲] ۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۵۰، ح ۱۲.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۲.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۵۴.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۱۲۳، ح ۳۴.

۵- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸.

[۳] ۱- الغدير، ج ۱۱، ص ۹.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۷.

۳- موسوعه المصطفى و العتره، ج ۵، ص ۳۷۱.

### نمایانندن معاویه و عمرو عاص به یاران خود

محمد بن جریر طبری از ثقیف بکاء روایت نمود: زمانی که امام حسن علیه السلام از نزد معاویه به کوفه بازگشت. حجر بن عدی بر آن حضرت وارد شد و بدین گونه سلام کرد: «السلام علیک یا مذل المؤمنین».

قال علیه السلام:

مه ما كنت مذلهم، بل أنا معز المؤمنین، و انما أردت البقاء علیهم [ثم ضرب برجله فی فسطاطه فاذا أنا فی ظهر الكوفه، و قد خرق الی دمشق و مصر حتی رأینا عمرو بن العاص بمصر و معاویه بدمشق] و قال علیه السلام: لو شئت لزرعتهما و لكن هاه هاه و مضی محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی منہاج و علی علیه السلام علی منہاج و أنا أخالفهما؟ لا یكون ذلك منی [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(آرام باش! ما مؤمنان را خوار نساختم، بلکه من سر بلند کننده‌ی مؤمنان و عزت بخش آنانم. و من می خواهم آنها زنده و پایدار بمانند [سپس آن حضرت وارد خیمه شد و (با قدرت امامت و اعجاز) پای مبارکش را به پرده‌ی خیمه زد، در این هنگام ما احساس کردیم پشت شهر کوفه قرار داریم. عمرو و عاص را در مصر و معاویه را در شام دیدیم. و آن حضرت افزود:

اگر می خواستم آنها را بر می‌کندم. اما هیئات که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس نظام (و روشی) از دنیا رفت و علی علیه السلام بر اساس روشی، آیا من با آنها مخالفت کنم؟ هرگز! این امر از من بر نیاید.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- دلایل الامامة، ص ۱۶۶، (ط جدید) حدیث ۸ / ۷۷.

۲- مدینه المعجز، ج ۳، ص ۲۳۳، ح ۱۴ / ۸۵۲.

### نقش محمد بن اشعث در شهادت حسین (ع)

در تاریخ اسلام خاندان‌های مثبت و منفی بسیاری وجود دارند که یکی از مصادیق خاندان‌های منفی و شجره‌ی خبیثه در اسلام خاندان اشعث بن قیس‌اند. بر اساس روایات و تاریخ، خود اشعث در شهادت امام علی علیه السلام، و دخترش (جعه) در شهادت امام حسن علیه السلام، و پسرش محمد بن اشعث در شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا نقش داشتند.

بر اساس روایتی که در کتاب مقصد الراغب نقل شده است، به هنگام شهادت، امام حسن علیه السلام در سخنی خطاب به امام حسین علیه السلام، پرده از جنایات این دودمان برداشته و فرمود:

قال علیه السلام:

ان جعه تعلم ان اباها خالف اباک امیر المؤمنین علیه السلام. الی أن قال: «و ان ابنه محمد بن الأشعث یخرج الیک فی قواد عبید الله بن زیاد من الكوفه الی نهر کربلا بشاطیء الفرات، فیشهد بذلک قتلک، و یشرک فی دمک، و ان جعه ابنته قاتلی بالسم.

و عهد جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما کان سمها یضرنی شیئا لولا بلوغ الکتاب أجله، فاذا انا مت فغسلنی و کفنی و صل علی و احملنی الی قبر جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فالحدنی الی جانبه، فان منعت من ذلك و ستمنع فلا تخصم، و لا تحارب و ردنی الی البقیع، فادفنی فیہ [۱].

(جعه می‌داند که پدرش «اشعث بن قیس» با پدرت امیر مؤمنان در ستیز بود. در این بین امام حسن علیه السلام فرمایشات دیگری را مطرح فرمودند، تا آنکه فرمود: پسرش محمد بن اشعث، جزو فرماندهان عبیدالله بن زیاد، از کوفه به سوی نهر کربلا در کناره‌ی فرات، به طرف تو می‌آید و با این کارش شاهد قتل تو خواهد بود. و جعه دختر قاتل من به زهر خواهد بود و این چیزهایی که می‌گویم را جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، البته اگر طومار زندگی من به پایان خود نرسیده بود، زهر او هرگز در من اثر نمی‌کرد.

پس آن هنگام که من مردم، مرا غسل ده و کفن کن و بر جنازه‌ی من نماز گزار، و مرا به سوی قبر جدم رسول الله صلی الله علیه و

آله و سلم برده و مرا کنار ایشان دفن کن. پس اگر از این کار از طرف آن زن منع شدی که خواهی شد، درگیر مشو و ستیز مکن و مرا به بقیع بازگردان و مرا در آن جا به خاک بسپار.)

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۶۶، ح ۴۹.

### نکوهش یاران بی‌وفا

چون در مدائن بر امام حسن علیه‌السلام ضربت زدند زید بن وهب جهنی به خدمت آن حضرت رفت دید امام از درد به خود می‌پیچد، گفت: ای پسر پیامبر! چه مصلحت می‌دانی؟ مردم متحیرند! امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: اری والله أن معاویة خیر لی من هؤلاء، یزعمون أنهم لی شیعة ابتغوا قتلی و انتهبوا ثقلی، و أخذوا مالی، والله لأن أخذ من معاویة عهدا أحقن به دمی و آمن به فی أهلی خیر من أن یقتلونی فتضیع أهل بیتی و أهلی، والله لو قاتلت معاویة لأخذوا بعنقی حتی یدفعونی الیه سلما.

فوالله لأن اسالمه و أنا عزیز خیر من أن یقتلنی و أنا أسیره أو یمن علی فتکون سنة علی بنی هاشم الی آخر الدهر، و معاویة لا یزال یمن بها و عقبه علی الحی منا و المیت [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سوگند به خدا که می‌بینم معاویه برای من از اینان بهتر است. آنها می‌پندارند که شیعه‌ی من هستند، در حالی که آهنگ قتل مرا کرده و اثاثیه‌ام را تاراج و مال مرا غارت کردند. سوگند به خدا اگر که از معاویه تعهدی بگیرم که جانم را حفاظت کرده و خانواده‌ام را در امان دارم، بهتر از آن است که مرا کشته و خاندان و خانواده‌ام از میان بروند.

سوگند به خدا اگر با معاویه جنگ می‌کردم، [همین افرادی که در لشکر من جمع شدند] گردنم را می‌گرفتند و تسلیم شده به او می‌سپرد. سوگند به خدا اگر که با او صلح کنم در حالی که عزت دارم بهتر از آن است که مرا در حالی که اسیر اویم، بکشد یا اینکه بر من منت گذاشته [و آزاد سازد] و این، تا ابد ننگی برای بنی‌هاشم باشد و معاویه و فرزندان او بر مرده و زنده‌ی ما به خاطر آزاد کردن من، منت نهند.)

زید بن وهب گفت: ای پسر پیامبر! شیعیان خود را مانند گوسفندانی بی‌شبان وامی‌گذاری؟

امام علیه‌السلام فرمود: وقوع این حوادث را از پدرم شنیدم [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احتجاج، ج ۲، ص ۶۹، ح ۱۵۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰، ح ۴.

۳- تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، ص ۴۴۵.

۴- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه‌السلام، ص ۲۰۴ در پاورقی ح ۳۲۹.

۵- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۶۳۹، ح ۱۰.

۶- یوم الخلاص، ص ۳۲۰.

[۲] این حدیث طولانی است، مشتاقان به احتجاج طبرسی، یا جلاء العیون مجلسی مراجعه نمایند.

### نکوهش و افشای چهره زیاد بن ابیه

امام حسن علیه السلام در حضور معاویه و عمروعاص و مروان حکم به زیاد بن ابیه فرمود:

و ما أنت يا زياد، و قريشا؟ لا أعرف لك فيها أديما صحيحا و لا ضرعا نابتا، و لا قديما ثابتا، و لا منبتا كريما، بل كانت أمك بغيا تداولها رجال قريش و فجار العرب، فلما ولدت لم تعرف لك العرب والدا فادعاك هذا (یعنی معاویه) بعد ممات أبیه، ما لك افتخار.

تكفيك سمية و يكفينا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و أبى على بن أبيطالب سيد المؤمنين الذى لم يرد على عقيبه، و عمى حمزة سيد الشهداء، و جعفر الطيار، و أنا و أخى سيدا شباب أهل الجنة [۱].

(تو را چه به قریش؟ برای تو در میان آن زادگاهی صحیح و شاخه‌ای روینده و رستنگاهی پاکیزه سراغ ندارم، بلکه مادرت بدکاره‌ای بود که مردان قریش و بدکاران عرب او را دست به دست می‌چرخاندند، و وقتی متولد شدی، عرب نتوانست برای تو پدری شناسایی کند و این (یعنی معاویه) پس از مرگ پدرش، تو را به خویش چسباند.

افتخاری برای تو نیست، همان سمیه تو را بس است. و رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و پدرم علی بن ابی‌طالب سالار مؤمنان که هرگز واپس نشست ما را بس. عمویم حمزه سیدالشهداء و جعفر طیار است و من و برادرم سرور جوانان بهشتیم.)

پی نوشت ها:

[۱] الغدير، ج ۱۰، ص ۲۲۵. به نقل از المحاسن و المساوی للبيهقي، ج ۱، ص ۵۸.

### نفرین امام به زیاد بن ابیه

روزی شیعیان به خدمت امام حسن علیه السلام آمده و از زیاد بن ابیه (که از طرف معاویه والی کوفه بود) شکایت کردند، حضرت دست به دعا برداشت و دعا کرد:

اللهم خذ لنا و لشيعتنا من زياد بن ابیه و أرنا فيه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدير. قال فخرج خراج فی ابهام یمینه یقال لها السعة و ورم الی عنقه فمات [۱].

(بارها! داد ما و شیعیان ما را از زیاد بن ابیه بستان و در او انتقامی زودرس نشان مان ده، که تو بی تردید بر هر چیز توانایی. راوی گوید: در انگشت شست راست او، غده‌ای پدیدار شد و تا گردنش ورم کرد و هلاک شد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۲۱.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۲۲، ح ۲۹.

۳- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۷.

۴- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۹۹.

### نکوهش اشعث بن قیس و خبر آینده ذلت بار

در مناقب از امام حسن علیه‌السلام روایت شده است که فرمود:  
قال علیه‌السلام:

ان اشعث بن قیس الکندی بنی فی داره مثذنه، فکان یرقی الیها اذا سمع الأذان فی اوقات الصلاة فی مسجد جامع الکوفه، فیصیح من  
أعلى مثذنته، یا رجل انک لکاذب ساحر.

قال: و کان أبی یرسمه عنق النار - و فی روایه - «عرف النار» فسئل عن ذلك، فقال: ان الأشعث اذا حضرته الوفاء دخل علیه عنق النار  
ممدوده من السماء فتحرقه، فلا یدفن الا و هو فحمة سوداء. فلما توفی نظر سائر من حضر الی النار، و قد دخلت علیه کالعنق الممدود  
حتى أحرقتة: و هو یصیح و یدعو بالویل و الثبور [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(اشعث بن قیس کنندی در خانه‌ی خود بلندایی «مناره‌ای» ساخته بود و هنگامی که به وقت نماز در مسجد جامع کوفه [صدای] اذان  
می‌شنید، بالای آن مناره رفته و از فراز آن بلندای خود فریاد می‌زد: ای مرد، تو جادوگر دورغ‌گویی!.

(حضرت امام حسن علیه‌السلام ادامه داد): پدرم او را حلقه‌ی آتش و در روایت دیگر یال آتشین، می‌نامید از وی در این باره  
پرسیده شد که فرمود: وقتی مرگ اشعث دررسد، حلقه‌ی آتش از آسمان روان شده و او را خواهد سوزاند و او به خاک سپرده  
نشود مگر سیاه و جز غاله.

و وقتی اشعث از دنیا رفت، آنان که حاضر بودند، آتش را دیدند که چون حلقه‌ی کشیده بر او وارد شد و او را در حالی که صدا  
به «داد و بیداد و وای هلاک شدم»، بلند کرده بود، سوزاند.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۰۶، ذیل ح ۳۸. به نقل از مناقب ابن‌اشوب، ج ۱، ص ۴۲۲.

۲- نهج السعادة، ج ۸، ص ۳۷۸، به نقل از مناقب ابن‌اشوب، ج ۱، ص ۴۲۲.

### نکوهش از ابوموسی اشعری

پس از برپایی فتنه اصحاب جمل در بصره امام علی علیه‌السلام برای سرکوب آنان عازم بصره شد و از ذی قار برای اهل کوفه پیغام  
داد که به یاری او بشتابند. اما ابوموسی اشعری مانع حرکت مردم برای یاری امام علی علیه‌السلام بود.

امام علی علیه‌السلام عمار یاسر، امام حسن علیه‌السلام و مالک اشتر را برای سامان دادن به اوضاع کوفه به آن سامان فرستاد. امام  
حسن علیه‌السلام در برخوردی با ابوموسی اشعری فرمود:

قال علیه‌السلام:

اعتزل عملنا لا أم لك و تنح عن منبرنا [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مادر مرده، از کار ما برکنار باش و از منبر ما دور شو.)



پی نوشت ها:

[۱] ۱- البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۶۴.

۲- الجمل (للمفید)، ص ۲۵۲.

۳- الغارات، ج ۲، ص ۹۲۴.

### نکوهش از دنیا طلبی

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های دین در برخورد با دنیا این است که تمایلات انسان در برخورد با دنیا را تعدیل نموده و آن را به نحو صحیحی هدایت نماید.

امام حسن علیه‌السلام در این باره فرمود:

قال علیه‌السلام:

من طلب الدنيا قعدت به و من زهد فیها لم یبال من أكلها، الراغب فیها عبد لمن یملکها، أدنی ما فیها یکفی و کلها لا تغنی، من اعتدل یومه فیها فهو مغرور و من کان یومه خیرا من غده فهو مغبون و من لم یتفقه النقصان عن نفسه فانه فی نقصان و من کان فی نقصان فالموت خیر له [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(هر که دنیا طلبد، زمین گیر آن شود و هر که چشم از آن برگردد، در سودای آن نیست که چه کسی آن را می‌خورد و آن کس که رغبت دنیا دارد، بنده‌ی آن کسی است که از دنیا بهره‌مند است، کمترین چیزی که در آن است، کفایت کند و تمام دنیا کسی را بی‌نیاز نمی‌کند.

هر کس در دنیا دو روزش یکسان باشد، فریب خورده است و هر کس که امروزش بهتر از فردایش باشد، زیان کرده است. و هر کس به جستجوی نواقص نفسانی خود نباشد، در زوال است و هر کس در زوال باشد، مرگ برای او بهتر است.)

پی نوشت ها:

[۱] کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۱۴، ح ۴۴۲۳۶.

### نکوهش از دنیا دوستی

امام حسن علیه‌السلام راجع به دنیادوستی و رهاورد آن فرمود:

من أحب الدنيا ذهب خوف الآخرة من قلبه و من ازداد حرصا علی الدنيا لم یزد منهما الا بعدا و ازداد هو من الله بغضا و الحرص الجاهل و الزاهد القانع کلاهما مستوف آكله غیر منقوص من رزقهم شیئا فعلام التهافت فی النار [۱].

(هر کس دنیا را دوست بدارد، خوف آخرت از قلب او رخت برخواهد بست و هر کس آزمندی به دنیا را افزون کند، جز دوری از دنیا و آخرت بهره نخواهد برد، و وی، خشم خداوند را بر خود افزون خواهد کرد، هم آزمند نادان و هم زاهد قانع، جیره‌ی خود را دریافته و از روزی آنها چیزی کم گذاشته نشده است، پس با سر فرو افتادن در آتش برای چیست؟).

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب ج ۱، ص ۶۵، ب ۴.

### نکوهش از ریاکاری زاهدانه

روزی فرقد سبخی به نزد امام حسن علیه السلام آمد، امام علیه السلام لباسی از خز (پارچه‌ای از پشم و ابریشم) بر تنش بود در حالی که بر تن فرقد لباسی از پشم بود، و خیره خیره به امام حسن علیه السلام نگاه می کرد، امام علیه السلام به او فرمود:

قال علیه السلام:

ما بالك تنظر الی و علی ثياب أهل الجنة و علیك ثياب أهل النار، ان أحدکم لیجعل الزهد فی ثیابه و الکبر فی صدوره فلهو أشد عجا بصفوفه من صاحب المطرف [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(تو را چه می شود که به من می نگری و در حالی که لباس اهل بهشت را پوشیده‌ام و تو لباس اهل دوزخ را بر تن کرده‌ای؟! البته کسی از شما که زهد را در لباسش قرار داده و کبر را در سینه‌اش، البته که رفتار او تعجب آورتر است از رفتار کسی که لباس خز بر تن دارد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۶۲.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۹۷، ح ۱۰.

### نکوهش از لباس شهرت

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام راجع به پوشیدن لباس شهرت و نکوهش از آن روایات زیادی وارد شده است.

قال علیه السلام:

من لبس ثوب شهرة، كساه الله يوم القيامة ثوبا من النار. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هر کس لباس شهرت پوشد، خداوند به روز قیامت لباسی از آتش بر او پوشاند.)

قابل ذکر می باشد که در این حدیث لباس شهرت، مراد لباسی است که با آن به تفاخر پردازند، یا با پوشیدن آن در کوچه و بازار انگشت نما شوند، یعنی لباسی که برگرفته از رسم و رسومات اجنبی باشد.

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- کنز العمال، ج ۱۵، ص ۳۱۷، ح ۴۱۲۰۲.  
 ۲- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۴ / ۳۴۹۴.  
 ۳- مشکاة الأنوار، ص ۵۵۳، فصل ۸، ب ۸، ح ۴ / ۱۸۶۶.

### نشانه‌های شیعیان

کسانی که به امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام اقتدا نموده و از او پیروی می‌کنند، شیعه نامیده می‌شوند. نشانه‌های بسیاری در روایات برای شیعه بودن ذکر شده از جمله امام حسن علیه‌السلام فرمود:  
 قال علیه‌السلام:

أعرف الناس لحقوق اخوانه، و أشدهم قضاء لها، أعظمهم عند الله شأنًا. من تواضع في الدنيا لاخوانه، فهو عند الله من الصديقين و من شيعه علي بن أبي طالب حقا، لقد ورد علي أمير المؤمنين عليه‌السلام اخوان له.  
 مؤمنان اب و ابن، فقام اليهما و أكرمها و أجلسهما في صدر مجلسه و جلس بين يديهما ثم أمر بطعام، فاحضر، فأكلا منه، ثم جاء قبر بطشت و ابريق خشب و منديل و جاء ليصب علي يد الرجل ماء.

فوثب أمير المؤمنين عليه‌السلام و أخذ الابريق ليصبه علي يد الرجل، فتمرغ الرجل في التراب و قال: يا أمير المؤمنين يراني الله و أنت تصب علي يدي، قال: أقعد و اغسل، فان الله عزوجل يراك و أخاك الذي لا يتميز منك و لا يتفضل عنك يزيد بذلك في خدمه في الجنة مثل عشرة أضعاف عدد أهل الدنيا و علي حسب ذلك في ممالكة فيها فقعد الرجل.

فقال له علي عليه‌السلام: أقسمت عليك بعظيم حقي الذي عرفته و نحلته و تواضعك لله حتى جازاك أن تدني لما شرفك به من خدمتي لك، لما غسلت يدك مطمئنا كما كنت تغسل لو كان الصاب عليك قبر، ففعل الرجل ذلك، فلما فرغ ناول الابريق محمد بن الحنفية و قال: يا بني لو كان هذا الابن حضرنى دون أبيه لصبيت علي يده،

و لكن الله عزوجل يأبى أن يساوى بين أب و ابن، اذا جمعهما مكان، لكن قد صب الأب على الأب، فليصب الابن على الابن، فصب محمد بن الحنفية على الابن، قال الحسن بن علي عليهماالسلام، فمن اتبع علي ذلك فهو الشيعي حقا [۱].  
 امام حسن عليه‌السلام فرمود:

(آن که از همه آگاه‌تر به حق برادرانش بوده و از همگان برای انجام آنها راسخ‌تر باشد، نزد خدا بلند مرتبه‌تر است و هر کس در دنیا نسبت به برادرانش متواضع باشد، نزد خدا از صدیقین بوده و از شیعیان واقعی علی بن ابی‌طالب است. روزی بر امیرمؤمنان علیه‌السلام دو برادر دینی وی وارد شدند. پدری و پسری. حضرت علی علیه‌السلام به پای آنها برخاست و در بالای مجلس خود آنان را نشاند و در برابر آنان نشست. سپس برای آنان غذا سفارش داد و غذا حاضر شد.

آن دو از غذا خوردند و سپس قبر طشت و ظرف آب چوبی و نیز حوله‌ای آورد و آمد که بر دست آن مرد آب بریزد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخاست و ظرف آب را گرفت تا به وسیله‌ی آن بر دست آن مرد آب بریزد. آن مرد ناگهان به خاک افتاد و گفت: ای امیرالمؤمنین خدا مرا می‌بیند که تو بر دست من [آب] می‌ریزی.

حضرت فرمود: بنشین و دست خویش را بشوی، زیرا نزد خدای بزرگ، تو و برادرت (علی) برابر هستید و من از این جهت، بر تو برتری ندارم. و بدین کار، خداوند خدمت کاران خود را در بهشت به اندازه‌ی ده برابر اهل دنیا و با همین حساب در ملک خود در بهشت می‌افزاید.

مرد نشست و حضرت علی علیه‌السلام به او فرمود: تو را سوگند می‌دهم به حق بزرگ من که آن را شناخته‌ای و در دل داری و به حق تواضعی که نسبت به خدا داری به طوری که خداوند این پاداش را به تو عنایت کرد که به من نزدیک شوی و از این شرافت و

شخصیت که من خدمتگذار تو باشم، بهره‌مند شوی، آن گونه آزاد و مطمئن دستت را بشوی که گویا قنبر بر دستت آب می‌ریزد و تو مشغول شستن دست‌هایت هستی.

وقتی آن مرد دستش را شست، حضرت ظرف آب را به محمد بن حنفیه داد و فرمود: پسر! اگر این پسر بدون پدر نزد من می‌بود، [آب] بر دستانش می‌ریختم، ولی خداوند اکراه دارد که وقتی پدر و پسری در یک جا بودند، با آنها به تساوی رفتار شود. حالی که پدر بر دست پدر آب ریخت، خوب است که پسر هم بر دست پسر آب بریزد و محمد بن حنفیه بر دست پسر آب ریخت. حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: هر کس چنین پیروی علی کند، شیعه‌ی واقعی است.

پی نوشت ها:

[۱] ۱ - تنبیه الخواطر، ص ۴۲۶، (مجموعه‌ی ورام).

### نکوهش از عادت‌های ناپسند

امام حسن علیه‌السلام در مقام نکوهش از عادت‌های ناپسند و رهاورد شوم آن فرمود:  
قال علیه‌السلام:

العادات قاهرات فمن اعتاد شيئا في سره و خلواته فضحه في علانيته و عند الملا. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(عادت‌ها قدرتمند هستند و بر انسان غلبه می‌کنند، پس هر کس در سر و خلوت خود به چیزی معتاد شود، آن عادت بد، در آشکار و نزد مردم او را رسوا خواهد کرد).

پی نوشت ها:

[۱] تنبیه الخواطر، ص ۴۳۲.

### نکوهش از عبدالله بن عباس

از ابن طاووس روایت شده است؛ بر سر سفره‌ای عبدالله بن عباس و محمد حنفیه حضور داشتند ملخی آمد. محمد حنفیه آن را گرفت و گفت: آیا می‌دانید این نقطه‌های سیاه در بال ملخ چیست؟ گفتند: خدا می‌داند. محمد گفت: پدرم علی علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که خداوند بر بال ملخ نوشته است: منم خدای عالمیان، ملخ را آفریدم به عنوان سپاهی که بر هر بنده‌ای بخواهم مسلطش نمایم.

ابن عباس گفت: چرا فرزندان علی بر ما به سبب دانایی خود مباحثات می‌کنند و می‌گویند ما داناتر از شما هستیم؟ این خبر به امام حسن علیه‌السلام رسید، در مسجد الحرام به ابن عباس فرمود:

قال علیه‌السلام:

اما انه قد بلغني ما قلتما اذ وجدتما جرادة فأما أنت يا ابن عباس ففيمن نزلت [هذه الآية] «فلبئس المولى و لبئس العشير» في أبي او في اييک؟

و تلی علیه ایات من کتاب الله کثیرا، ثم قال: اما و الله لولا- ما نعلم لأعلمتک عاقبه امرک ما هو و ستعلمه، ثم انک بقولک هذا مستنقص فی بدنک و یکون الجرmoz من ولدک، و لو اذن لی فی القول لقلت ما لو سمع عامه هذا الخلق لجحدوه و انکروه. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود: (بدان آنچه که شما هنگام یافتن ملخی گفته بودید، گزارش شد.

اما تو ای ابن عباس! پس درباره‌ی چه کسی [این آیه] نازل شده است: «چه بد دوستداری است و چه بد خویشاوندی است.» درباره‌ی پدر من یا درباره‌ی پدر تو؟ و سپس آیه‌های زیاد از کتاب خداوند قرائت کرده و فرمود: سوگند به خدا که اگر این گونه نبود آن مصلحتی که ما تشخیص می‌دهیم و آن این است که دانسته‌های ما باید در سینه بماند و مردم طاقت شنیدن ندارند، سرانجام تو را که چه خواهی شد به تو اعلام می‌کردم، اما به هر حال به زودی خواهی داشت، «و بخشی از آن را اکنون برایت می‌گویم که؛» اما تو با این سخت در اندامت به کمبود دچار خواهی شد و جرmoz از فرزندان تو خواهد بود. و چنانچه در گفتار به من اجازه داده می‌شد، «در مورد عاقبت کار تو» خبری می‌دادم که چنانچه عامه مردم می‌شنیدند، آن را رد و انکار می‌کردند، «یعنی این همه تباهی را از تو که باعث لغزش تو شود، اگر شنیدم، برای مردم باور کردنی نیست.»

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ص ۵۵، ح ۱۰۵.

### نامه‌ای به عبدالله بن عباس

امام حسن مجتبی علیه السلام هنگامی که عبدالله بن عباس را با ۱۲ هزار نفر از سپاهیان برای رویارویی با معاویه فرستاد طی فرمانی به او نوشت:

یا ابن عم! انی باعث معک اثنی عشر الفا من فرسان العرب و قراء المصر، الرجل منهم یزید الکتیبه، فسر بهم و ألن لهم جانبک، و ابسط لهم وجهک و افرش لهم جناحک و أدنهم من مجلسک فانهم بقیه ثقات امیر المؤمنین و سر بهم علی شط الفرات ثم امض.

حتی تستقبل بهم معاویه، فان أنت لقیته فاحتبسہ حتی آتیک فانی علی اثرک و شیکا، ولیکن خبرک عندی کل یوم و شاور هذین - یعنی قیس بن سعد و سعید بن قیس - و اذا لقیته معاویه فلا- تقاتله حتی یقاتلک فان فعل فقاتله و ان أصبت، فقیس بن سعد علی الناس، فان اصیب فسعید بن قیس علی الناس. [۱].

(عموزاده! همراه تو دوازده هزار نفر از سواران عرب و ساکنان شهر را اعزام کرده‌ام که یک تن از آنان ارزش بیش از یک گروه نظامی را دارد. با آنها حرکت کن و پهلو بر آنان تهی گردان «نسبت به آنان متواضع باش» و بر آنان گشاده‌رو باش و آغوش بر آنان بگشا و آنان را نزدیک خویش قرار ده چرا که آنها بازماندگان مجموعه‌ی عناصر مورد اعتماد امیر المؤمنین هستند و آنان را بر کناره‌ی شط فرات حرکت داده و به راهت چندان ادامه بده که آنان را با معاویه روبرو سازی، پس اگر به معاویه برخوردی، نگهش دار تا من برسم؛ چه آن که من بلافاصله به دنبال تو روانم.

اما هر روز گزارش جریان را به من برسان و با این دو نفر یعنی قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کن و چنانچه با معاویه رو در رو شدی، با او جنگ مکن مگر اینکه او با تو بجنگد و اگر جنگید، با او جنگ کن و چنانچه کشته شدی، قیس بن سعد امیر است و اگر او کشته شد، سعید بن قیس امیر خواهد بود.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۴۰.
- ۲- مسند الامام المجتبی علیه‌السلام، ص ۳۳۸، ح ۱۷.
- ۳- مقاتل الطالیین، ص ۷۱.
- ۴- موسوعه المصطفی و العتره، امام حسن مجتبی علیه‌السلام، ج ۵، ص ۲۱۸.

### نکوهش از عبیدالله بن عمر

در کتاب وقعیه صفین نقل شده در روز قتل ذوالکلاع حمیدی (از فرماندهان سپاه معاویه) عبیدالله بن عمر بن خطاب به میدان آمد و صدا زد: من با حسن بن علی کار دارم. امام حسن علیه‌السلام به میدان آمد و عبیدالله به او گفت: پدرت در آغاز (غزوات پیامبر) و در انجام (نبرد صفین) قریش را از هم پاشید آیا می‌پذیری که پدرت را از خلافت خلع کنیم و با تو بیعت کنیم؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

کلا و الله، لا یكون ذلک، ثم قال: یابن الخطاب، و الله لکأنی انظر الیک مقتولا فی یومک أو غدک. اما ان الشیطان قد زین لک و خدعک؛ حتی أخرجک مخلقا بالخلق، تری نساء اهل الشام موقفک و سیصرعک الله و یطحکک لوجهک قتیلا. [۱]. امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(سوگند به خدا هرگز! چنین نشود. سپس فرود: ای پسر خطاب! سوگند به خدا که گویا می‌بینم تو را که امروز یا فردا کشته می‌شوی.

بدان که شیطان تو را فریفته و گمراهت کرده است. چندان که تو را آراسته با خلوق زغفرانی برون آورده، تا مورد تماشای زنان شام واقع شوی و خداوند به زودی بر زمینت خواهد زد و تو را نگون‌سار، و به رو، کشته بر خاکت خواهد افکند.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۲۳۳.
- ۲- وقعیه صفین (نصر بن مزاحم)، ص ۲۹۷.

### نکوهش از اهل عراق (کوفیان) [۱].

سفیان بن ابی‌لیلی بعد از صلح به امام حسن علیه‌السلام گفت: ای سیاه‌کننده‌ی چهره‌ی مؤمنان! امام علیه‌السلام در پاسخ به او فرمود:

قال علیه‌السلام:

ویحکک أیها الخارجی لا تعنفنی فان الذی أحوجنی الی ما فعلت قتلکم أبی و طعنکم ایای و انتها بکم متاعی و انکم لما سرتم الی صفین کان دینکم أمام دنیاکم و قد اصبحتم الیوم و دنیاکم أمام دینکم.

ویحکمک أیها الخارجی انی رأیت اهل الکوفه قوما لا یوثق بهم و ما اغتر بهم الا من ذل لیس احد منهم یوافق رأی الآخر و لقد لقی

أبی منهم أمورا صعبه و شدايد مره و هی أسرع البلاد خرابا و أهلها هم الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا. [۲].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(وای بر تو ای خارج از دین «بازمانده‌ی نهر وانیان» مرا آزار مده. آنچه که مرا وادار به این کار «صلح با معاویه» نمود، این بود که شما پدرم را به شهادت رساندید و به روی من شمشیر کشیدید و مرا مجروح ساختید و اموالم را غارت کردید. شما وقتی به سوی صفین حرکت کردید دین شما جلودار دنیاتان بود، در حالی که امروز دنیای شما جلودار دیتان است.

وای بر شما ای خارج از دین، من کوفیان را قومی یافتم که به آنها اعتماد نمی‌توان کرد و جز کسی که خوار شده باشد، فریب آنها را نمی‌خورد. رأی هیچ یک از آنها با رأی دیگری موافق نیست «هرگز با یکدیگر به اتفاق نظر نمی‌رسند» و پدرم از آنها برخورداردهای سخت و ناگواری‌های تلخی مشاهده کرد و کوفه، سریع‌ترین شهر خواهد بود و به سوی ویرانی می‌رود و ساکنان آن همان‌ها هستند که دینشان را تکه پاره کرده و هماهنگ و هم‌دل نیستند. [۳].

در حدیثی آمده است:

پس از آن که سپاه امام حسن علیه السلام دسته دسته خود را تسلیم معاویه می‌کردند قیس بن سعد بن عباده (یکی از فرماندهان وفادار به امام حسن علیه السلام) برای امام حسن علیه السلام نامه‌ای نوشت و تسلیم شدن کوفیان را به آن حضرت گزارش داد. امام علیه السلام پس از خواندن نامه پیغام داد بزرگان اصحابش حاضر گردند و خطاب به آنها فرمود:

قال علیه السلام:

یا اهل العراق! ما أصنع بجماعتکم معی و هذا کتاب قیس بن سعد یخبرنی بأن أهل الشرف منکم قد صاروا الی معاویه، أما و الله ما هذا بمنکر منکم لأنکم أنتم الذین أکرهتم أبی یوم صفین علی حکمین، فما أمضی الحکومه و قبل منکم اختلفتم، ثم دعاکم الی قتال معاویه ثانیة فتوانیتم،

ثم صار الی ما صار الیه من کرامه الله ایه ثم انکم بایعتونی طائین غیر مکرهین. فأخذت بیعتکم و خرجت فی وجهی هذا، و الله یعلم ما نویت فیه، فکان منکم الی ما کان، یا أهل العراق! فحسبی منکم لا تغرونی فی دینی فانی مسلم هذا الأمر الی معاویه. [۴].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای اهل عراق! چه کنم با این پیوستگی شما با من «و اینکه دور من اجتماع کرده‌اید، ولی اجتماع شما به کاری نمی‌آید» در حالی که این نامه‌ی قیس بن سعد است که به من اطلاع می‌دهد، بزرگان شما رو به سوی معاویه کرده‌اند. سوگند به خدا که این کار از شما به دور نیست، چه آن که شما بودید که پدرم را بر حکمین وادار کردید و وقتی حکمیت را از شما پذیرفت و امضاء کرد، شروع به اختلاف کردید.

و وقتی دوباره شما را به جنگ معاویه فراخواند، تعلق کردید و آنگاه که به سوی کرامتی که خداوند برای او مهیا کرده بود «شهادت در راه خدا»، رهسپار شد، شما بدون اکراه با من بیعت کردید و من بیعت شما را ستانده‌ام و در این راه که در پیش رو دارم به راه افتادم. و خدا می‌داند من چنین نیتی در دل نداشتم که حاکم بر شما شوم، اما این کار از شما سرزد، و انجام یافت.

ای اهل عراق! آنچه که از شما سرزد، مرا بس است. مرا در دینم نفریبید، که من این امر «حکومت» را به معاویه واخواهم گذاشت. و در حدیث دیگری آمده است:

یزید بن اصم می‌گوید: امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم که برخی نامه‌ها را (به خاطر وجود نام خدا و آیات قرآن در آنها) در آب و رنگ از بین می‌برد به آن حضرت عرض کردم: این نامه‌ها از کجا رسیده است؟

قال علیه السلام:

من العراق، من عند قوم لا یقصرون عن باطل و لا یرجعون الی حق اما انی لست أخشاهم علی نفسی و لکنی أخشاهم علی ذاک. و

أشار الى الحسين عليه السلام. [۵].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(این نامه‌ها از عراق [به دستم رسیده است] از نزد مردمی که از باطل فروگزار نکرده و به سوی حق باز نمی‌آیند. ولی من، از آنها بر خود بیمناک نیستم، بلکه از آنها بر این [اشاره به حسین علیه‌السلام] بیمناکم.

و در حدیث دیگر آمده است: پس از وقوع صلح بین امام حسن علیه‌السلام و معاویه؛ امام حسن علیه‌السلام خطبه‌ای خواند و به اهل عراق فرمود:

قال علیه‌السلام:

يا اهل العراق! انه سخی بنفسی عنکم ثلاث: قتلکم لأبی و طعنکم ایای و انتهابکم متاعی. [۶].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای مردم عراق! من به خاطر سه کارتان از شما بیزارم، اول آنکه شما پدرم را کشتید، دوم آن که به من حمله کردید. سوم آن که اموال مرا غارت کردید.)

و در حدیث دیگری آمده است:

پس از آن که در مداین برخی عناصر از لشکر امام حسن علیه‌السلام او را مورد حمله‌ی مسلحانه قرار دادند، اموالش را غارت کردند و به آن حضرت ضربتی زهرآلوده زدند، امام در قصر سفید کسری توقف نمود و خطاب به مردم عراق فرمود:

قال علیه‌السلام:

علیکم لعنة الله من اهل قریه فقد علمت انه لا خیر فیکم، قتلتم أبی بالأمس، و الیوم تفعلون بی هذا!. [۷].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(نفرین خدا بر شهروندی چون شما باد. از طرف اهل قریه دانستم که خیری در شما نیست. دیروز پدرم را کشتید و امروزه با من چنین می‌کنید.)

در حدیث دیگری آمده است: پس از ضربت زدن جراح بن اسد به ران امام حسن علیه‌السلام در مداین امام علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

قتلتم أبی بالأمس و وثبتم علی الیوم تریدون قتلی زهدا فی العادلین و رغبه فی القاسطین، و الله لتعلمن نبأه بعد حین. [۸].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(دیروز پدرم را کشتید و امروزه بر من هجوم می‌آورید تا از دادگران «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» دوری کنید و به ستم‌گران «قاسطین لقب معاویه و یاران او در جنگ صفین است.» روی خوش نشان دهید. به خدا قسم پس از مدتی اثر آن را خواهید دید.)

و در حدیث دیگری آمده است: معاویه به عمرو بن حرث و اشعث بن قیس و حجر بن حارث و شیبث بن ربیع پیغام داد که اگر امام حسن علیه‌السلام را بکشید ۲۰۰ هزار درهم پول، یکی از لشکرهای شام و یکی از دختران خود را به شما می‌دهم.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام وقتی از این موضوع خبردار شد، زره پوشید و آنان موفق نشدند، ولی در سباباط مداین کسی به آن حضرت با خنجر حمله کرد و ران او را زخمی نمود....

امام علیه‌السلام خطاب به آنان فرمود:

قال علیه‌السلام:

ویلکم والله ان معاویه لا یفی لأحد منکم بما ضمنه فی قتلی و أنى أظن انی ان وضعت یدی فی یده فأساله لم یترکنی ادین لدین



جدی صلی الله علیه و آله و سلم و انی أقدر أن أعبد الله وحدی، و لکنی کأنی أنظر الی أبنائکم واقفین علی أبواب أبنائهم، یستسقونهم و یستطعمونهم، بما جعله الله لهم فلا یسقون و لا یطعمون فبعدا و سحقا لما کسبته أیدیکم و سيعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون، فجعلا یعتذرون بما لا عذر لهم فیه. [۹].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(وای بر شما، سوگند به خدا که معاویه از آنچه را که برای کشتن من به شما تعهد کرده است، به هیچ کدامتان چیزی نخواهد داد و من بر این گمانم که اگر دست در دست او بگذارم و با او دمساز شوم، مرا وانخواهد گذاشت که به روش جدم رفتار کنم و البته من به تنهایی می توانم خدا را عبادت کنم.

ولی چنان است که به فرزندانان می نگرم که بر در خانه‌ی فرزندان آنها ایستاده و از آنها آب و خوراکی را می طلبند که خدا برای آنها قرار داده بود و آنان نه آب می دهند و نه خوراک پس نفرین و مرگ باد بر آنچه که شما به چنگ آورده‌اید و ستم گران به زودی خواهند دانست که به چه بد فرجامی دچار خواهند شد. «راوی می گوید: آنان شروع به عذر از آنچه که قابل معذرت نیست کردند و عذرهای بدتر از گناه آورده‌اند.»)

و در حدیث دیگر آمده است:

امام حسن علیه السلام پس از روشن شدن بی وفایی یاران، بزرگان از اصحاب خود را جمع نموده و به آنان فرمود:

قال علیه السلام:

یا اهل العراق لو لم تذهل نفسی عنکم الا لثلاث خصال لذهلت لقتلکم أبی و مطعنکم بغلتی (بطنی خ ل) و انتهابکم ثقلی أو قال: ردایی عن عاتقی و انکم قد بايعتمونی علی أن تسالموا من سالمت و تحاربوا من حاربت و أنی قد بايعت معاویة فاسمعوا له و أطيعوا. [۱۰].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای اهل عراق! اگر تاکنون از شما متنفر نبودم، اکنون به خاطر سه خصلت از شما متنفر گشته‌ام. اول: کشتن پدرم و دوم: زخمی کردن قاطرم (شکم مرا زخم زدید خ ل) و سوم: غارت کردن اثاثیهام، یا آن که فرمود: ردایم را از گردنم کشیدید و شما با من بیعت کردید که با هر کس که صلح کنم، صلح کنید و با هر کس که با من می جنگد، بجنگید و بدانید که من با معاویه بیعت کردم، پس به حرف‌های او گوش داده و فرمان او را اطاعت کنید.)

و در حدیث دیگری در زمینه‌ی نکوهش از کوفیان به هنگام شهادت آمده است: امام حسن علیه السلام به هنگام شهادت نیز به کسی که سخن از صلح گفته و از آن انتقاد کرده بود فرمود:

قال علیه السلام:

و الله ما سلمت الأمر الیه الا أنی لم أجد أنصارا، و لو وجدت أنصارا لقاتلته لیلی و نهاری حتی یحکم الله بینی و بینه، و لکنی عرفت أهل الکوفه و بلوتهم و لا یصلح لی منهم ما کان فاسدا، انهم لا وفاء لهم و لا ذمه فی قول و لا فعل انهم لمختلفون و یقولون لنا: ان قلوبهم معنا و ان سیوفهم لمشهوره علینا.

قاله و هو یکلمنی اذ تنخع الدم فدعا بطست فحمل من بین یدیه ملاآنا مما خرج من جوفه من الدم... ما هذا یابن رسول الله انی لأراک وجعا؟. قال علیه السلام:

أجل دس الی هذا الطاغیه من سقانی سما فقد وقع علی کبدی و هو یخرج قطعاً کما تری. قلت أفلا تداوی. قال علیه السلام: قد سقانی مرتین و هذه الثانیة لا- أجد لها دواء، و لقد رقی الی: أنه کتب الی ملک الروم یسأله أن یوجه الیه من السم القتال شربه، فکتب الیه ملک الروم: انه لا یصلح لنا فی دیننا أن نعین علی قتل من لا یقاتلنا فکتب الیه ان هذا ابن الرجل الذی خرج بأرض تهامه، و قد خرج

یطلب ملک آبیّه و أنا أريد أن أدس اليه من يسقيه ذلك فاریح العباد و البلاد منه، و وجه اليه بهدايا و أطفاف فوجه اليه ملك الروم بهذه الشربه التي دس فيها فسقيتها و اشترط عليه في ذلك شروطا. [۱۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا که من کار را به او «معاویه» نسپردم، مگر آن که یارانی نیافتم و اگر یاورانی می‌داشتم، شب و روزم را با او می‌جنگیدم تا خداوند میان من و او حکم کند، ولی من کوفیان را شناختم و آزمودم و برای اصلاح مفاسد اجتماعی به کار من نیاید و همانا که آنان را وفاء نبوده و پایداری در حرف و عمل ندارند و آنان همواره با یکدیگر اختلاف داشته و به ما می‌گویند که دل‌هاشان با ما هست ولی شمشیرهایشان همواره به روی ما آخته است.

راوی گوید: ایشان با من صحبت می‌کرد که خون از دهان ایشان جاری شد طشتی خواست و [عرض کردم] یا ابن رسول الله این چیست؟ من احساس می‌کنم شما بیمار هستید! فرمود: بله، این گردن‌کش [معاویه] آن را که به من زهر نوشاند، تحریک کرد و زهر بر جگر اثر گذاشت و همچنان که می‌بینی، پاره پاره برون می‌ریزد. عرض کردم: آیا مداوا نمی‌کنی؟.

فرمود: دوبار به من زهر نوشانده و این بار برای آن دارویی نمی‌یابم و به من گزارش شده است که وی به پادشاه روم نامه نوشته و درخواست کرده که از زهر کشنده جرعه‌ای برایش فرستد و پادشاه روم به او نوشت ما در دین خود حق نداریم به جنگ کسی که با ما نمی‌جنگد، برویم و یا دشمنش را علیه او یاری دهیم. معاویه در پاسخ او نوشت:

این پسر همان مردی است که در سرزمین تهامه ظاهر شده است و به طلب سلطنت پدرش خروج کرده است و من در نظر دارم این زهر را برای کسی که به وی خواهد نوشاند، ارسال کنم و مردم و سرزمین‌ها را از وی راحت کنم و البته هدایا و وعده‌هایی برای پادشاه روم ارسال نمود و پادشاه روم آن شربت زهر آلود را ارسال کرد که معاویه برای آن نقشه کشیده بود و من آن را نوشیدم و پادشاه روم در این باره با او «معاویه» شروطی را مطرح کرده بود.

پی نوشت ها:

[۱] امام حسن علیه السلام، چونان پدر بزرگوارش مردم عراق بخصوص کوفیان را بارها مورد نکوهش و سرزنش قرار دادند. دلیل عمده‌ی نکوهش امام حسن علیه السلام از کوفیان، بی‌وفایی آنان نسبت به امام علی علیه السلام و نیز بعد از شهادت آن حضرت نسبت به خودش بود. همان‌ها که به سبب تسلیم شدن گروه گروه به معاویه، سبب پیدایش صلح با معاویه شدند هم آنان زبان به طعنه یا سرزنش امام علیه السلام می‌گشودند که امام حسن علیه السلام در پاسخ آنان را نکوهش نموده و حتی آنان را بدتر از معاویه لقب داده است. البته دلایل دیگری نیز در همین احادیث مورد بحث برای نکوهش از اهل عراق وجود دارد.

[۲] اشاره به آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی روم که می‌فرماید: ولا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون. از مشرکین نباشید! از کسانی که در دین خود تفرقه و اختلاف کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند و هر گروهی به آنچه در نزد اوست شادمان است.

[۳] تذکره الخواص، ص ۱۸۱.

[۴] الفتوح ابن اعثم کوفی، ج ۴، ص ۲۹۱.

[۵] مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۳۶، ح ۱/۹۹۲۲.

[۶] ۱- تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۴۹.

۲- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام، ص ۱۸۳، ح ۳۰۸ و ۳۰۹ - و - ص ۱۷۳ و ص ۱۸۳، ح ۲۹۴ و ۲۹۵.

- ۳- تاریخ طبری، حوادث سال ۴۱ ص ۱۶۸.
- ۴- تجارب الأمم، ج ۱، ص ۳۸۸.
- ۵- جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۹۷ به نقل از المعجم الكبير، ج ۳، ص ۹۶، ح ۲۳۲.
- ۶- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۲.
- ۷- مجالس السنیة، سید محسن امین، ج ۲، ص ۲۶۲.
- ۸- مسند امام مجتبی علیه السلام، عطاردی، ص ۳۵۳، ح ۳۴ و ۳۵۶، ح ۳۷.
- [۷] ۱ تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۳۴.
- ۲- تاریخ دمشق ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام، ص ۱۷۶، ح ۲۹۸.
- [۸] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۶۰ به نقل از کتاب تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس نفیس، ج ۲، ص ۲۸۹ ط. الوهیبیه مصر.
- [۹] ۱- المسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۲۹۵.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳، ح ۱.
- ۳- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۵۹، ب ۱۶۰.
- [۱۰] ۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۲.
- ۲- تاریخ دمشق ابن منظور، ج ۷، ص ۳۶.
- ۳- تاریخ دمشق (ترجمه‌ی امام حسن علیه السلام) ص ۱۸۳، ح ۳۰۸ و ۳۰۹.
- ۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۵.
- ۵- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۳۵۷، ح ۴۰ و ص ۳۵۳، ح ۳۴.
- [۱۱] ۱- احتجاج، ج ۲، ص ۷۱، ح ۱۵۹ به نقل از عوالم، ج ۱۶، ص ۲۸۱.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷، ح ۱۴.
- ۳- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، مجلسی، ص ۴۶۲، ب ۴، فصل ۶.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۴۱، ح ۱۱.
- ۵- منتهی الآمال ج ۱، ص ۱۶۹.
- ۶- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۶۸. و ص ۲۴۱ و ص ۱۹۵.

### ناخسودی علی (ع) از امت قبل از شهادت

امام حسن علیه السلام قبل از شهادت علی علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

كانت البارحة ليلة بدر، و كان امير المؤمنين عليه السلام يوقظ اهله للصلاة، حتى كان في وجه الصبح، فحقق خفقة، ثم انتبه فنادى: يا حسن. قلت ليبيك. قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد اقبل، فشكوت اليه ما لقيت من امته من اللأود و اللدد. فقال لي: يا على ادع الله عليهم. فقلت: اللهم ابدلني بهم من هو خير لي منهم، و ابدلهم بي من هو شر لهم مني، ثم خرج فكان من امره ما كان. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(دیشب شب بدر بود. و امیرمؤمنان، همواره فرزندان خود را برای نماز بیدار می‌کرد تا سپیده دم شد. در این هنگام چرتی او را

فراگرفت و سپس بیدار شد و صدا کرد: حسن! عرض کردم: لبيك. فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که رو به سوی من می‌آمد.

من نسبت به آن دشمنی و محنت‌ها و سختی‌هایی را که از امتش دیده بودم به او شکایت کردم و ایشان فرمود: ای علی بر آنها نفرین کن. گفتم، بارخدا! آنان را از من بگیر و بهتر از آنان را به من عنایت فرما و مرا از آنان بگیر و بدتر از من را بر آنان مسلط کن. و سپس از خانه خارج شد و کار ایشان به آنجا رسید که شهید شد. [۲].

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۲۱، حرف العین.
  - ۲- الکامل (ابن اثیر) ج ۳، ص ۲۵۵.
  - ۳- انساب الأشراف، ج ۲، ص ۴۹۵، ح ۵۲۹.
  - ۴- أسد الغابه، ج ۴، ص ۳۷.
  - ۵- تاریخ دمشق (ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۳، ص ۳۶۰ و ۳۵۹، ح ۱۴۱۶ و ۱۴۱۷).
  - ۶- شرح الأخبار فی فضایل الأئمة الاطهار علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۵۱، ح ۸۱.
  - ۷- طبقات الكبرى (ابن سعد) ج ۳، ص ۲۱ و ۲۲.
  - ۸- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸.
  - ۹- مقاتل الطالبین، ص ۵۹.
- [۲] این روایت با متن خطبه‌ی ۷۰ نهج البلاغه تشابه زیادی دارد.

### نکوهش از عمروعاص

ابن ابی الحدید از مدائنی نقل کرده است: عمروعاص به هنگام طواف، با امام حسن علیه السلام برخورد کرد و خطاب به آن حضرت گفت: ای حسن! گمان داری که دین جز با تو و پدرت برقرار نخواهد بود؟ دیدی که الان با معاویه دین پایدار است. امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ فرمود:

قال علیه السلام:

ان لأهل النار لعلاّمت يعرفون بها، الحادا لأولياء الله و موالاة لأعداء الله، و الله انك لتعلم أن علیا لم یرتب فی الدین و لم یشک فی الله ساعة و لا طرفه عین قط و أیم الله لتنتهین یا بن ام عمرو أو لأنفذن حزنیک بنوافد أشد من القعضیة، فیاک و التهجم علی فانی من قد عرفت لست بضعیف الغمزة، و لا هش المشاشة و لا مرء المأكلة و انی من قریش کواسطة القلادة يعرف حسبی و لا ادعی لغير أبی و أنت من تعلم و یعلم الناس تحاکمت فیک رجال قریش فغلب علیک جزارها الأهم حسباً و أعظمهم لؤماً، فیاک عنی فانک رجس و نحن أهل بیت الطهارة، أذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهیراً. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(دوزخیان را نشانه‌هایی است که بدان شناخته می‌شوند، که عبارت است از دشمنی با دوستان خدا و دوستی با دشمنان خدا. و سوگند به خدا که تو خوب می‌دانی، علی هرگز در دین دچار دودلی نگردید و حتی لحظه‌ای، و به یک قدر چشم به هم زدنی هرگز در وجود خدا تردید ننمود.

سوگند به خدا که ای بچه‌ی مادر عمرو یا تمام می‌کنی و یا آن که پهلوهایت را به براهینی سخت‌تر از پولاد پرکنم. پس، از حمله به من خودداری کن چه آن که من همانم که شناخته‌ای و من نه سر به زیرم و نه نرم اندامم و نه تن پرور و شکم پرست و از قریش، به جایگاهی هستم که گردن‌بند بر سینه بدرخشد.

نژادم شناخته و بر غیر پدرم نامیده نشوم و تو همانی که خود دانی و مردم نیز می‌دانند و درباره‌ی [اینکه] تو [فرزند کیستی] مردان قریش بحث فراوان کردند و عاقبت قصاب آنان و پست‌ترین آنان از نظر نژاد و بزرگ‌ترین آنان از نظر ننگ و عار در ادعای پدری برای تو بر دیگران غلبه کرد. از من دور شو که تو پلیدی و ما خاندان طهارتیم و خدا از ما پلشتی را زدود و به طهارتی ویژه پاکیزه مان کرده است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۲۵، به نقل از المحاسن و المساوی، للبيهقي، ص ۸۶، ط. بیروت.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۰۲، ح ۹.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷.

۴- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۴۰۰.

### نامعلوم بودن پدر عمروعاص

پس از یک سخنرانی امام حسن علیه‌السلام در حضور معاویه عمروعاص نزد امام حسن علیه‌السلام آمد که اعتراض کند.

قال علیه‌السلام:

أما أنت فقد اختلف فيك رجلان رجل من قریش و رجل من اهل المدينة فادعياك فلا أدري أيهما أبوك. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(مگر تو همان شخص نیستی که دو مرد درباره‌ی تو به کشمش پرداختند؟ مردی از قریش و مردی از اهالی مدینه و هر دو مدعی

پدری تو شدند و معلوم نشد کدام‌شان پدر توست.)

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ اسلام ذهبی، حوادث ۶۰ - ۴۱، ص ۳۶.

### نامه‌ای به عمروعاص

به امام حسن علیه‌السلام خبر رسید که عمروعاص در مصر، بالای منبر از حضرت علی علیه‌السلام بدگویی می‌کند. امام حسن

علیه‌السلام طی نامه‌ای به او نوشت:

قال علیه‌السلام:

من الحسن بن علی الی عمرو بن العاص، أما بعد، فقد بلغنی أنك تقوم علی منبر مصر علی عتو ال فرعون و زینة آل قارون و سیماء

أبی جهل تنتقص علیا، و لعمری لقد أوترت غیر قوسک و رمیت غیر غرضک و ما أنت الا- کمن یقده فی صفاة فی بهیم أسود،

فرکت مرکبا صعبا، و علوت عقبه کؤودا، فکتت کالباحث عن المدیه لحتفه.

یابن جزار قریش، لیس لک سهم فی آیات سؤودها، و لا عائذ بأفنیة مجدها، و لا بفالج قداحها لا أحسبک تحط بما تذکره غیر قدرک الحقیر و نسبک الدخیل و نفسک الدنیة الحقیرة التي آثرت الباطل علی الحق، و قنعت بالشعب و الدنی من الحطام الفانی، لقد مقتک الله، فأبشر بسخطه و أليم عذابه و جزاء ما کسبت یداک، و ما الله بظلام للعبید. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(از حسن بن علی به عمرو عاص. اما بعد از حمد و سپاس خداوند:

به من خبر رسیده است که تو در گردن‌کشی آل فرعون و لباس آل قارون و سیمای ابوجهل بر فراز منبر مصر ایستاده و مذمت علی می‌گویی. سوگند به جانم که تو کشیده‌ای کمان خویش را و تیر افکنده‌ای، اما نه بر هدف خویش و تو نیستی مگر کسی که در تاریکی ناپیدا در سنگ خارا سوراخ ایجاد کند و تو سوار مرکبی چموش گشته‌ای و بر فراز صخره‌ای غیر قابل فتح ایستاده‌ای چونان کسی هستی که دنبال دشنه می‌گردد تا خویشتن را بکشد.

تو را ای پسر قصاب قریش، در خانه‌های سروری آن جایی نیست و بر درگاه شکوه آن تو را پناهی نباشد و بر افتخارات آن تو را دسترسی امکان ندارد و تو را گمان ندارم که بدانچه که فکر می‌کنی بررسی جز آن شخصیت حقیرت و نژاد بیگانه و نفس پست و بی‌مقدارت که باطل را بر حق برگزیده و تنها به سیر کردن شکم خود و به دست آوردن خوراکی‌های بی‌ارزش دنیا قانع شده است. خداوند تو را از چشم خود انداخته و به شدت دشمن توست، پس تو را بشارت باد به خشم او و عذاب دردناک او و پاداش آنچه که خود فراهم کرده‌ای و خداوند به بندگان ظلم نمی‌کند.)

پی نوشت ها:

[۱] التشریف بالمنن، ص ۳۸۵.

### نیاز انسان به عمل صالح در آخرت

امام حسن علیه السلام در تفسیر آیه‌ی ۲۶۶ سوره‌ی بقره درباره‌ی ضرب المثلی که نیاز انسان به عمل صالح را بیان می‌کند، فرمود:

قال علیه السلام:

هذا مثل قل و الله من یعقله من الناس، شیخ کبیر ضعف جسمه و کثر صبیانه أفرق ما کان الی جنته، و ان أحدکم و الله أفقر ما یکون الی عمله اذا انقطعت عنه الدنیا. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(این مثلی است که به خدا سوگند کم هستند انسان‌هایی که آن را بفهمند. پیرمردی که‌نسال که تنش ناتوان گشته و کودکانش افزون گشته بیش از پیش به بهشت خود نیازمند است و همانا سوگند به خدا هر یک از شماها وقتی که دنیا از وی رو گرداند، نیازمند به عمل خود خواهد بود.)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۹۵.

## نشانه فرومایگی

هر گروهی با نشانه‌های خاصی شناخته می‌شوند. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی نشانه‌ی فرومایگان فرمود:  
قال علیه‌السلام: اللؤم أن لا تشکر النعمة. [۱].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود: (پستی آن است که سپاس گزار نعمت نباشی).

پی نوشت ها:

[۱] ۱- المجالس السنیة، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۵، ذیل ح ۴.

۳- تحف العقول، ص ۲۳۳.

۴- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۷۱۳، ح ۵.

۵- موسوعة المصطفی و العترة، ج ۵، ص ۱۲۶.

## نکوهش از مروان بن حکم

امام حسن علیه‌السلام وارد مجلس معاویه شد، دید مروان و عمرو عاص هم در نزد او هستند. مروان پیش دستی کرده بر امام حسن علیه‌السلام تعریضی زده و اهانت کرد.  
قال علیه‌السلام:

ویلک یا مروان لقد تقلدت مقالید العار فی الحروب عند مشاهدتها، و المخاذلة عند مخالطتها، هبتک امک. لنا الحجج البوالغ، و لنا علیکم ان شکرتم النعم السوابغ. ندعوکم الی النجاة و تدعوننا الی النار، فشتان بین المنزلتین، تفتخر بینی امیة و تزعم أنهم صبر فی الحرب، اسد عند اللقاء، ثکلتک الثواکل اولئک البهالیل السادة و الحماة الذادة، و الکرام القادة، بنو عبد المطلب أما و الله لقد رأیتهم أنت و جمیع من فی المجلس ما هالتهم الأهوال، و لا- حادوا عن الأبطال، کاللیوث الضاریة الباسلة الحنقة، فعندها ولیت هاربا و اخذت أسیرا، فقلدت قومک العار، لأنک فی الحروب خوار، أتهرق دمی فهلا أهرقت دم من وثب علی عثمان فی الدار فذبحه كما یذبح الحمل، و أنت تغو ثغاء النعجة و تنادی بالویل و الثبور کالمرأة الوکعاء، ما دافعت عنه بسهم، و لا منعت دونه بحرب، قد ارتعدت فرائصک، و غشی بصرک، و استغثت كما یتغیث العبد بربه، فأنجیتک من القتل، ثم جعلت تبحت عن دمی و تحض عن قتلی، و لو رام ذلك معاویة معک لذبح كما ذبح ابن عفان و أنت معه أقصر یداً، و أضیق باعا، و أجبنا قلبا من أن تجسر علی ذلك ثم نزع منی ابتلیت بحلم معاویة، أما و الله لهو أعرف بشأنه و أشکر لنا اذ ولیناه هذا الأمر، فمتی بداله فلا یغضین جفنه علی القذی معک،

فو الله لأعنفن أهل الشام بجیش یضیق فضاؤه و یتأصل فرسانه، ثم لا ینفعک عند ذلك الروغان و الهرب و لا تنتفع بتدریجک الکلام، فنحن من لا یجهل آباؤنا الکرام القدماء الأكابر، و فروعنا السادة الأخیار الأفاضل، انطق ان کنت صادقاً. [۱].  
امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(وای بر تو ای مروان! تو آویزه‌های عار را به هنگام مشاهده‌ی جنگ‌ها، بر خویش آویخته‌ای و به هنگام درگیر شدن با آن، تنهایش می‌گذاری. مادرت عزادارت گردد. حجت‌های رسا از آن ماست و ما را بر شما در صورتی که تشکر کنید نعمت‌های فراوان است.)

ما شما را به نجات می‌خوانیم و شما ما را به آتش، میان این دو جایگاه چقدر فاصله است؟.

تو به بنی‌امیه افتخار می‌کنی و گمان داری که آنان به هنگام جنگ پایمردند، و به هنگام درگیری شیرند. نوحه‌گران بر تو گریه کنند. آنان فرزندان عبدالمطلب سروران بزرگوار و حامیان دلاور و سروران گرانمایه‌اند. سوگند به خدا که تو و همه‌ی آنان که در این مجلس حضور دارند، از فرزندان عبدالمطلب این توان و قدرت را مشاهده کرده‌اید. که هرگز موقعیت‌ها هراسانشان نکرده است. و هرگز از قهرمانان گریزان نبوده‌اند.

چون شیران؛ غران بودند و حمله‌ور و درنده [پیش آمدند] و در آن زمان بود که تو با عقب نشینی پا به فرار گذاشته و به عنوان اسیر دستگیر شدی و برای قومت عار به همراه آوردی زیرا تو در جنگ‌ها ناتوانی.

آیا این تو هستی که می‌خواهی خونم را بریزی؟ پس چرا خون آن را که در خانه بر عثمان حمله برد و او را چون بره سر برید نریختی؟ در حالی که تو همچون گوسفندان بع بع می‌کردی و چون زن مصیبت زده ناله و افغان سر داده بودی و از او «عثمان» نه به تیری دفاع کردی و نه به درگیری از وی حمایت نمودی. اندامت به لرزه افتاده بود و چشمانت تیره و تار گشته بود و چون ناله‌ی بردگان نزد صاحبانشان لابه می‌کردی و من تو را از کشته شدن نجات دادم!

اکنون چنان شد که تو در پی ریختن خون منی و بر قتل من تحریک می‌کنی؟! و اگر چنانچه معاویه نیز همداستان تو در آن خانه بود همچنان که سر عثمان به باد رفت، او نیز سر بر باد می‌داد و تو با او، کوتاه دست‌تر و تنگ‌بخش‌تر و بزدل‌تر از آن بودی که بدین کار جرأت داشته باشی و تازه خیال می‌کنی که من به بردباری معاویه مورد امتحان قرار گرفته‌ام.

سوگند به خدا که او «معاویه» به منزلت خود آگاه‌تر بوده و سپاسگزارتر است نسبت به ما از دیگران از اینکه خود می‌داند با اینکه لیاقت نداشت، اما ما به ملاحظات گوناگون حکومت را رها کرده و به او واگذاشته‌ایم و اگر زمانی از اینکه بر جایگاهی که حق او نیست تکیه زده است، پشیمان شود و تصمیم بگیرد خلافت را رها کند و آن را به ما واگذارد، هرگز چشم به آلوده شدن با تو نخواهد داشت «اگر معاویه روزی هدایت شود از معاشرت با عنصر پلیدی همانند تو دوری می‌کند».

پس سوگند به خدا که اگر بعد از کنار رفتن معاویه تو بخواهی زمام ریاست اهل شام را به دست گیری، من اهل شام را با لشگری که آسمانش را تیره و تار کند و سوارانش را درمانده سازد پایمال خواهیم ساخت. در آن زمان دیگر ترفند و فرار سودی به حال تو نخواهد داشت و با نرم‌گویی خود به جایی نخواهی رسید و ما کسانی هستیم که نه پدران بزرگوار و پیشتازان بزرگمان ناشناس هستند و نه فرزندان سالار و گزیده و برترمان، در صورتی که راست می‌گویی، سخن بگو).

عمرو عاص گفت: آن دشنام بی‌جایی بود و این پاسخ درستی. معاویه گفت: ای مروان به تو نگفتم که با حسن بن علی (علیه‌السلام) سخن ناروا مگو! او چهار چیز دارد که تو نداری. پدری دارد (علی علیه‌السلام) که تو نداری. خود مثل او نیستی و تو پسر مطرود پیامبری، ولی او پسر پیامبر بزرگوار خداست.

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

### نکوهش از جنگ طلبی معاویه

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام معاویه جاسوس‌هایی به کوفه و بصره فرستاد تا امر حکومت امام حسن علیه‌السلام را تباہ کنند. امام دستور داد جاسوسان را دستگیر نموده و گردن زدند. پس از آن برای معاویه نامه‌ای نوشت:



قال علیه السلام:

اما بعد فانك دستت الرجال للاحتيال و الاغتيال و اُرصدت العيون كأنك تحب اللقاء، و ما أشك في ذلك فتوقعه انشاء الله و بلغني أنك شمت به ذو الحجي و انما مثلك في ذلك كما قال الاول:

فقل للذي يبغى خلاف الذي مضى

تزود لأخرى مثلها فكان قد

فانا و من قدمات منا لكالذي

يروح فيمسي في المبيت ليغتدي. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اما بعد! تو نفرات خود را برای فتنه گری و ترور اعزام می کنی و جاسوس گماشته‌ای و به نظر می‌رسد که خواهان درگیری هستی و من تردیدی در این ندارم و به یاری خدا شاهد آن خواهی بود... شنیده‌ام که تو بدان وسیله خردمندان را شماتت کرده‌ای و حکایت تو در این باره مثل آن کسی است که بگوید: پس بدان هر کس آرزوی خلاف آنچه که انجام یافته است را دارد، برای همتای دیگر آن خود را آماده کن که کار از کار گذشته. ما و هر کس از ما مرده است، مانند کسی است که می‌رود و شب را در خوابگاه سر می‌کند تا ناشتایی کند.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- ارشاد مفید، ص ۱۸۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۵.

۳- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۳۰.

۴- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۱.

۵- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۱۰.

۶- مجالس السنیه، ج ۲، ص ۲۵۷.

۷- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۳۰۱، ح ۴. و ص ۳۲۳، ح ۱۵، و ص ۳۳۰.

۸- مقاصد الطالبین، ص ۶۳.

۹- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۹۹.

### نامه امام حسن به معاویه قبل از صلح

پس از روشن شدن بی‌وفایی یاران امام حسن علیه السلام آن حضرت نامه‌ای به عنوان پذیرش صلح به معاویه نوشت، و در آن شرایطی را برای صلح معین کرد و آن نامه این است:

قال علیه السلام:

أما بعد فان خطبي انتهى الى اليأس من حق احبيه و باطل اميته و خطبك خطب من انتهى الى مراده و اننى اعتزل هذا الأمر و اخليه لك و ان كان خلتى اياه شرالك في معادك و لى شروط اشترطها لا تبهظنك ان وفيت لى بها بعهد و لا تخف ان غدرت (و كتب الشروط فى كتاب آخر فيه يمينه بالوفاء و ترك الغدر) و ستندم يا معاوية كما ندم غيرك ممن نهض فى الباطل أو قعد عن الحق

حین لم ینفع الندم، و السلام. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(اما بعد از حمد و ثنای الهی، موقعیت من به آنجا رسیده که از اینکه حقی را بر پای داشته و باطلی را بمیرانم مأیوس شده‌ام. و موقعیت تو موقعیت کسی است که به مرادش دست یافته است. و من از این کار کناره گرفته و آن را برای تو وا می‌گذارم. هر چند واگذاری من، در قیامت برایت شر خواهد شد. و مرا شروطی است که اگر به آنها عمل کنی تو را سخت نیاید و اگر حيله گری پیشه کنی، سبکبارت نکند، (و شرایط را طی نامه‌ای دیگر برشمرد، که در آن آرزوی عمل و ترک مکر از سوی وی را داشت.) و ای معاویه، به زودی چون کسی که برای باطل به پاخاست و از حق فرو نشست پشیمان خواهی شد، زمانی که پشیمانی سودی ندارد. با درود.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۴، ح ۱.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۰، ب ۱۶.

### نکوهش از پیروان معاویه

امام حسن علیه السلام خطاب به حبیب بن مسلمة فهری که از پیروان و همراهان نزدیک معاویه شده بود، فرمود:

قال علیه السلام:

رب مسیر لك فی غیر طاعة... قال علیه السلام: بلی و لكنك اطعت معاویه علی دنیا قلیله، فلئن [كان] قام بك فی دنیاك لقد قعد بك فی آخرتك فلو كنت اذا فعلت شرا قلت خیرا، كنت كما قال الله عزوجل: خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا، و لكنك كما قال: «كلا بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون.» [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چه بسا راه‌هایی که تو در غیر اطاعت داری... (یعنی راهی که رفته‌ای، در غیر اطاعت الهی بوده است. «حبیب بن سلمه گفت: اما آن روزهایی که پیرو پدرت بودم، حتما نمی‌گویی در غیر اطاعت الهی بودم.»)

امام علیه السلام فرمود: درست است، آن روز بر باطل بودی، ولی تو از معاویه به خاطر دنیایی اندک اطاعت کردی و او هر چند تو را در دنیایت به پیش برد، اما تو را در آخرتت فرو خواهد نشاند. اگر تو آن گونه باشی که اگر شری انجام داده‌ای در برابرش خیری را هم بر زبان می‌رانندی، و در برابر پیوستن به معاویه فضیلت‌های ما را هم در میان مردم بیان می‌کردی، مانند کسی بودی که خداوند بزرگ می‌فرماید: کارهای شایسته و کارهای بد را به هم آمیخته‌اند.

اما تو که مشمول این آیه‌ی قرآن می‌شدی، آن کسی هستی که خداوند در قرآن می‌فرماید هرگز، [آن گونه که آنها گمان می‌برند، نیست] بلکه دستاوردها چون زنگاری بر دل‌هاشان نشسته است.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۳۳ به نقل از الفنون.

- ۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۸.
- ۳- عقد الفرید، ج ۴، ص ۹۱.
- ۴- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۵۱.
- ۵- کنز الدقایق، ج ۱۴، ص ۱۸۳.
- ۶- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۳، ح ۲۱، و ص ۳۹۸، ح ۱ و ۲.
- ۷- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۲۴.
- ۸- نثر الدرر، ج ۱، ص ۳۳۲، ب ۴.

### نشانه‌های مؤمن

هر چیزی در دنیا نشانه‌ای دارد. ایمان مؤمن هم نشانه‌هایی دارد که امام حسن علیه السلام با اشاره به برخی از نشانه‌های مؤمن، فرمود:

قال علیه السلام:

من عرف الله أحبه و من عرف الدنيا زهد فيها و المؤمن لا يلهوا حتى يغفل فاذا تفكر حزن. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هر کس خدا را شناخت، او را دوست خواهد داشت و هر کس دنیا را شناخت در آن زهد پیشه کند و مؤمن به بازی نپردازد مبادا غافل شود و وقتی در خود اندیشه کند. محزون گردد.)

و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام به هنگام ملاقات عبدالله جعفر خطاب به او فرمود:

قال علیه السلام:

يا عبدالله كيف يكون المؤمن مؤمنا و هو يسخط قسمه و يحقر منزلته و الحاكم عليه الله و أنا الضامن لمن لم يهجس في قلبه الا الرضا أن يدعو الله فيستجاب له. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای عبدالله! مؤمن چگونه می‌تواند مؤمن باشد، در حالی که نسبت به قسمت خویش از روزی خشمناک است و جایگاه خود را خوار می‌شمارد، در حالی که داور او خداوند است. من ضامن آن کسی هستم که در دل او جز رضا خلیجان نکند چنین شخصی هرگاه خدای را بخواند مستجاب شود.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- تنبیه الخواطر (مجموعه ورام) ج ۱، ص ۶۰.
- ۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۱۸، ح ۴۱.
- [۲] ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۱.
- ۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۴۶، ح ۱.

### نشانه‌های ظهور حضرت مهدی

برای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام نشانه‌های حتمی و غیر حتمی در روایات ذکر شده است از جمله در این روایت امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی یکی از نشانه‌های ظهور آن حضرت فرمود:

قال علیه‌السلام:

يخرج بالرى رجل ربعة أسمر مولى لبنى تميم، كوسج يقال له: شعيب بن صالح فى اربعة الاف ثيابهم بيض و ارياتهم سود يكون مقدمه للمهدى لا يلقاه أحد الا قتله (فله). [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(مردی از منطقه‌ی ری خروج می‌کند با قدی متوسط، گندمگون و آزاد شده‌ی بنی‌تمیم و کوسه نیز هست و به او شعیب بن صالح گویند و به همراه چهار هزار نفر که لباسشان سپید باشد و پرچم‌هاشان سیاه و آمدن آنها مقدمه‌ی ظهور مهدی «عج» آل محمد علیهم‌السلام است. کسی با او در رو نشود، مگر آن که به دست او کشته شود.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- الملاحم و الفتن، ص ۱۱۹ (به نقل از الفتن ج ۱، ص ۸۹۷ / ۳۱۱).

۲- يوم الخلاص، ص ۵۶۱ (به نقل از الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۳۹).

## نخل

ارزش اقتصادی نخل و درخت کاری

یکی از باارزشترین کارها درخت کاری است. امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی ارزش اقتصادی و ضرورت شکرگزاری آن فرمود:

قال علیه‌السلام:

النخل و الشجر برکة على أهله و على عقبهم بعدهم اذا كانوا لله شاکرين. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(نخل و درخت برای خانواده [درختکار] برکت است و برای بازماندگان پس از آنان اگر که شکرگزار خداوند باشند، نیز برکت است.)

پی نوشت ها:

[۱] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳۹، ح ۳۵۳۰۶.

## نکوهش خدا از یهود

امام حسن عسکری علیه‌السلام از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه‌ی «قل من كان عدوا لله و ملئکته و رسله و جبرئیل» [۱] «کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد «کافر است، و» خداوند دشمن کافران است.» فرموده‌اند:

قال علیه‌السلام:

ان الله تعالى ذم اليهود في بغضهم لجبريل الذي كان ينفذ قضاء الله تعالى فيهم بما يكرهون و ذمهم ايضا و ذم النواصب في بغضهم لجبريل و ميكائيل و ملائكة الله النازلين لتأييد علي بن ابيطالب عليه السلام على الكافرين حتى اذلهم بسيفه الصارم [القاطع] فقال: قل يا محمد «من كان عدوا لجبريل» من اليهود لدفعه عن بخت نصر ان يقتله دانيال من غير ذنب كان جناه بخت نصر حتى بلغ كتاب الله في اليهود اجله و احل بهم ما جرى في سابق علمه و من كان ايضا و عدوا لجبريل من ساير الكافرين اعداء محمد و على الناصبين لأن الله تعالى بعث جبريل لعلي عليه السلام مؤيدا و له على اعدائه ناصرا و من كان عدوا لجبريل لمظاهرتة محمدا و عليا عليه السلام و معاونته لهما و انفاذه لقضاء ربه عزوجل في اهلاك اعدائه على يد من يشاء من عباده. [۲].

امام حسن عليه السلام فرمود:

(خدای بزرگ یهودیان را به خاطر آن که جبریل را دشمن می‌دارند، سرزنش می‌کند، زیرا جبریل، فرمان خدای را درباره‌ی آنها، اجراء می‌کند که خوشایند آنان نیست. همچنین آنان را مجددا مورد نکوهش قرار داد. و نیز ناصبیا را به خاطر کینه‌ی آنها نسبت به جبریل و میکائیل و فرشتگانی که تأییدیه فضیلت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را بر کافران [از آسمان] نازل کردند، مورد نکوهش قرار داد. همان ناصبی‌هایی که حضرت علی علیه‌السلام آنان را با تیغ بران خویش خوار و سرافکنده کرد.

[خداوند] به او فرمود: ای محمد بگو: هر کس که دشمن جبریل باشد یعنی از یهودیان که جبریل از بخت النصر حمایت کرد و نگذاشت دانیال وی را به خاطر جنایتی که مرتکب نشده است بکشد تا آنگاه که اجل خداوند و قرار سرنوشت الهی درباره‌ی یهودیان به سر آمد و آنچه که در علم نخستین خداوند نسبت به آن دستور صادر شده بود درباره‌ی آنان انجام داد.

و باز آن کس که دشمن جبریل است از دیگر [اقشار] کافران ناصبی، دشمن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام است، زیرا خدای بزرگ جبریل را به عنوان حمایت‌گر و تأیید کننده علی علیه‌السلام گسیل داشت، و به یاری او [پیامبر] وی را یاور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر دشمنان او [پیامبر] قرار داد.

پس، آنان دشمن جبریل هستند، به خاطر یاری کردن وی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام و همکاری کردن با آنها و اجرای فرمان پروردگارش در نابود کردن دشمنان خداوند به دست آن بندگان خداوند که خود اراده فرموده است).

پی نوشت ها:

[۱] آیه‌ی ۹۸ سوره‌ی بقره.

[۲] تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۱.

## نعمت

روش سپاس‌گزاری از نعمت‌ها

یکی از وظایف مهم بندگان در برابر خداوند حمد و سپاس در برابر نعمت بی‌کران الهی است. از جمله مستحب است موقع سوار شدن بر وسیله‌ی نقلیه ابتدا حمد خدای بجا آورده شود و سپس آیات ۱۳ و ۱۴ سوره‌ی زخرف [۱] خوانده شود. شخصی پس از سوار شدن بر مرکب فقط همین آیه را خواند، امام حسن علیه‌السلام به او فرمود:

قال علیه السلام:

أبهذا أمرتم؟ فقال: و بم أمرنا؟ قال علیه السلام: أن تذكروا نعمه ربكم، كان قد أغفل التحميد فنبهه عليه. [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(آیا فقط به همین مقدار امر شدید؟ آن مرد گفت: پس به چه چیزی امر شدیم؟ امام علیه‌السلام فرمود: امر شدید که نعمت پروردگارتان را بیاد آورید و سپاس گوید. همان نعمت‌هایی که سپاس‌گویی راجع به آنها مورد غفلت قرار گرفته است، پس نفس خود را متوجه به آن نعمت‌ها کن.)

ممکن است جمله‌ی «کان قد أغفل...» از کلام امام حسن علیه‌السلام به این معنا باشد که ظاهراً آن مرد حمد و سپاس الهی را فراموش نموده و فقط به خواندن آیه‌ی ۱۳ و ۱۴ سوره‌ی زخرف اکتفا کرده بود که امام علیه‌السلام او را آگاه نمود.

پی نوشت‌ها:

[۱] سبحان الذی سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون.

[۲] تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۴۸۰.

### نفاق

بی‌تأثیر بودن نفاق در مقابل ایمان

در تفسیر آیه‌ی ۱۰۵ سوره‌ی مائده که خداوند می‌فرماید: «لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم - اگر شما هدایت شده باشید، گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند».

امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: مقصود از گمراهان منافقانند که نفاقشان هیچ آسیبی به مؤمنان نخواهد رساند. قال علیه‌السلام:

الحمد لله بها، و الحمد لله علیها، ما كان مؤمن فیما مضی و لا مؤمن فیما بقی الا و الی جنبه منافق یکره عمله. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خدای را سپاس هم به خاطر پاداش‌هایش که به بندگان می‌دهد و هم به خاطر کیف‌هایش که چه در گذشته و چه در آینده هیچ مؤمنی وجود ندارد مگر اینکه در کنار وی منافقی باشد که از عمل این مؤمن ناخرسند باشد.)

پی نوشت‌ها:

[۱] ۱- تفسیر قرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- تفسیر طبری، ج ۷، ص ۶۳.

### نماز بی‌خاصیت

یکی از رهاوردهای ارزشمند نماز نهی از فحشاء و منکر است، اگر نمازی این خاصیت را نداشته باشد در حقیقت نماز نیست یا نمازی بی‌خاصیت است.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنکر فلیست صلاته بصلاة و هی و بال علیه. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(هر کس که نمازش او را از ارتکاب فحشاء و منکر باز ندارد، نمازش نماز نیست، بلکه خود وبالی است بر گردن او.)

شاعر در این زمینه می گوید:

این نماز از بی نمازی بدتر است

مایه‌ی قهر خدای اکبر است

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۰۷.

### نکوهش خدا از یهود

امام حسن عسکری علیه السلام از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه‌ی «قل من کان عدوا لله و ملتکته و رسله و جبرئیل» [۱] «کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد «کافر است، و» خداوند دشمن کافران است.» فرموده‌اند:

قال علیه السلام:

ان الله تعالى ذم اليهود في بغضهم لجبرئيل الذي كان ينفذ قضاء الله تعالى فيهم بما يكرهون و ذمهم ايضا و ذم النواصب في بغضهم لجبرئيل و ميكائيل و ملائكة الله النازلين لتأييد علي بن ابيطالب عليه السلام على الكافرين حتى اذلهم بسيفه الصارم [القاطع] فقال: قل يا محمد «من كان عدوا لجبرئيل» من اليهود لدفعه عن بخت نصر ان يقتله دانيال من غير ذنب كان جناه بخت نصر حتى بلغ كتاب الله في اليهود اجله و احل بهم ما جرى في سابق علمه و من كان ايضا و عدوا لجبرئيل من سائر الكافرين اعداء محمد و علي الناصبين لأن الله تعالى بعث جبرئيل لعلي عليه السلام مؤيدا و له علي اعدائه ناصرا و من كان عدوا لجبرئيل لمظاهرتة محمدا و عليا عليه السلام و معاونته لهما و انفاذه لقضاء ربه عزوجل في اهلاك اعدائه علي يد من يشاء من عباده. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(خدای بزرگ یهودیان را به خاطر آن که جبرئیل را دشمن می‌دارند، سرزنش می‌کند، زیرا جبرئیل، فرمان خدای را درباره‌ی آنها، اجراء می‌کند که خوشایند آنان نیست. همچنین آنان را مجددا مورد نکوهش قرار داد. و نیز ناصبیان را به خاطر کینه‌ی آنها نسبت به جبرئیل و میکائیل و فرشتگانی که تأییدیه فضیلت علی بن ابی‌طالب علیه السلام را بر کافران [از آسمان] نازل کردند، مورد نکوهش قرار داد. همان ناصبی‌هایی که حضرت علی علیه السلام آنان را با تیغ بران خویش خوار و سرافکنده کرد.

[خداوند] به او فرمود: ای محمد بگو: هر کس که دشمن جبرئیل باشد یعنی از یهودیان که جبرئیل از بخت النصر حمایت کرد و نگذاشت دانیال وی را به خاطر جنایتی که مرتکب نشده است بکشد تا آنگاه که اجل خداوند و قرار سرنوشت الهی درباره‌ی یهودیان به سر آمد و آنچه که در علم نخستین خداوند نسبت به آن دستور صادر شده بود درباره‌ی آنان انجام داد.

و باز آن کس که دشمن جبرئیل است از دیگر [اقشار] کافران ناصبی، دشمن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام است، زیرا خدای بزرگ جبرئیل را به عنوان حمایت‌گر و تأیید کننده علی علیه السلام گسیل داشت، و به یاری او [پیامبر] وی را یاور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر دشمنان او [پیامبر] قرار داد.

پس، آنان دشمن جبرئیل هستند، به خاطر یاری کردن وی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و همکاری کردن

با آنها و اجرای فرمان پروردگارش در نبود کردن دشمنان خداوند به دست آن بندگان خداوند که خود اراده فرموده است).

پی نوشت ها:

[۱] آیه‌ی ۹۸ سوره‌ی بقره.

[۲] تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۱.

9

### واپسین لحظه غروب خورشید

در آخرین لحظات زندگی شریف امام مجتبی علیه‌السلام، برادر بزرگوارش حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام که در کنارش بود فرمود: ای برادر جان؛ می‌خواهم حال تو را در وقت احتضار بدانم.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: تا زمانی که روح در بدن ما می‌باشد عقل از ما جدا نمی‌شود. - سكرات مرگ در ما اثر ندارد - پس دست خود را به دستم بده تا زمانی که فرشته مرگ را مشاهده کردم دست تو را می‌فشارم، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام دست خود را دست ایشان نهاد. بعد از اندک زمانی امام حسن علیه‌السلام دست برادر را فشار داد. امام حسین علیه‌السلام که گوش خود را نزدیک دهانش برده بود شنید که می‌فرماید: آن فرشته به من می‌گوید بشارت باد تو را که حق تعالی از تو راضی است و جد بزرگوارت شفیع روز جزا می‌باشد [۱].

زهر جفا نمود تو را آب خوشگوار  
از بس که تلخ کامی و بی‌تاب و پر تبی  
از ساغر ازل نگرفته است تا ابد  
چون ساغر تو هیچ ولی مقربی  
آری بلا به مرتبه‌ی قرب اولیاست  
واندر بساط قرب نبود از تو اقربی  
گردون شود نگون و رخ مهر و مه سیاه  
کافتاده در لحد، چو تو تابنده کوکبی  
نشیدم نشانی تیر ستم شود  
جز نعل نازنین تو در هیچ مذهبی [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل امام حسن مجتبی علیه‌السلام: ۲۸۱.

[۲] دیوان مرحوم کمپانی: ۱۲۶.

### وصایای امام حسن



جناب کلینی رحمه الله با سند خود از محمد بن مسلم نقل کرده است:

از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: چون احتضار حسن بن علی علیه السلام فرارسید، به حسین علیه السلام فرمود: برادر جان! من وصیتی به تو دارم، آن را پاس دار؛ چون از دنیا رفتم، تجهیزم کن و به مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا تجدید عهدی کنم، سپس به سوی مادرم - فاطمه علیها السلام - ببر، و آن گاه برگردان و در بقیع دفن کن و بدان که از کینه و دشمنی حمیراء (عایشه) با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - که برای مردم آشکار است - به من مصیبتی خواهد رسید.

و چون حسن علیه السلام وفات یافت و [تجهیزش کردند و] بر تابوت نهادند، او را به مصلاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله - که در آن بر جنازه‌ها نماز می‌خواند - بردند، و چون امام حسین علیه السلام بر او نماز خواند، برداشتنند و به مسجد آوردند، و چون کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادند، خبر به عایشه رسید که حسن بن علی علیه السلام را آورده‌اند تا کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، و او شتابان بر استر زین کرده‌ای نشست و آمد - و او اولین زن در اسلام است که بر زین سوار شد - و ایستاد و گفت: فرزند خود را از خانه‌ی من دور کنید که نباید در آن چیزی دفن شود، و حجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بشکند.

و حسین بن علی علیه السلام به او فرمود: دیرباز است که تو و پدرت، حجاب رسول خدا را شکسته‌اید، و در خانه‌ی او کسی را در آورده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیک شدن او را دوست نمی‌داشت. و ای عایشه! خدا در این باره، از تو بازخواست خواهد کرد! برادرم فرمود تا برای تجدید عهد، او را نزد پدر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آورم، و بدان که برادرم داناترین مردم به خدا و رسولش بود، و او به تأویل کتاب خدا، داناتر از آن است که حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بشکند؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید: «شما ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در نیاید مگر آن که اجازه بگیرید» [۱]، و این تو بودی که مردان را بدون اذن رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خانه‌ی او راه می‌دادی و خدای سبحان فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید» [۲]، در حالی که - به جانم سوگند - تو برای [قبر] پدرت، و فاروقش [عمر]، بغل گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله، کلنگ‌ها زدی، با این که خدای سبحان فرمود: «کسانی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، صدای خود را فرومی‌کشند، همان کسانی که خدا دل‌هایشان را برای تقوا آزموده است. [۳]» و به جان خودم سوگند که پدر تو، و فاروقش با نزدیکی خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را آزرده‌اند و آن حقی را که خدا با زبان پیامبر صلی الله علیه و آله خود فرموده بود: «از مؤمنان مرده، همان حرام است که از مؤمنان زنده» رعایت نکردند. و سوگند به خدا! ای عایشه! اگر میان ما و خدا، دفن حسن علیه السلام نزد پدر خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله - که تو آن را خوش نداری - روا بود، می‌دیدى که - برخلاف خواسته‌ی تو - در آن جا دفن می‌شد.

سپس محمد بن حنفیه رشته‌ی سخن را به دست گرفت و گفت: ای عایشه! روزی بر استر می‌نشینی و روزی بر شتر، و به سبب دشمنی [و کینه‌ای] که با بنی‌هاشم داری، نه می‌توانی جلوی خود را بگیری، و نه در زمین قرار می‌گیری. و عایشه رو به او کرد و گفت: پسر حنفیه! این‌ها فرزندان فاطمه‌اند که سخن می‌گویند، تو چه می‌گویی؟

و امام حسین علیه السلام فرمود: [عایشه!] محمد را از بنی فاطمه، کجا دور می‌کنی؟! به خدا که او زاده‌ی سه فاطمه است: فاطمه بنت عمران بن عائد [مادر ابوطالب] و فاطمه بنت اسد [مادر امیرمؤمنان علیه السلام] و فاطمه بنت زائدة بن أضم [مادر عبدالمطلب]. و عایشه به آن حضرت گفت: فرزند خود را دور کنید و ببرید، که شما مردمی ستیزه جویید! و آن حضرت جنازه‌ی امام مجتبی علیه السلام را به سوی قبر مادرش برد، و [از مسجد] بیرون آورد و در بقیع دفن کرد. [۴].

پی نوشت ها:

- [۱] الاحزاب: ۵۳؛ (یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم).  
 [۲] الحجرات: ۲؛ (یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی).  
 [۳] الحجرات: ۳؛ (ان الذین یغضون أصواتهم عند رسول الله أولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی).  
 [۴] کافی ۱: ۳۰۲، ح ۳.

### ویژگی حکومت امامان معصوم (بیان تفاوتها)

یکی از مباحث امامت و رهبری تفاوتها و ویژگیهای حکومت امامان معصوم علیهم السلام با دیگر حکومت‌های دنیاست. در همین راستا و در پاسخ گویی به عیب‌جویی برخی بدخواهان و معاندان نسبت به ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، روزی امام مجتبی علیه السلام در جمع مردم مدینه فرمود:

قال علیه السلام:

قد رأیت تغامزکم، أما والله لا- تملکون یوما الا- ملکنا یومین و لا شهرا الا ملکنا شهرین و لا سنه الا ملکنا سنتین و انا لنأکل فی سلطانکم و نشرب و نلبس و نرکب و ننکح و أنتم ترکیون فی سلطاننا و لا تشربون و لا تأکلون و لا تنکحون.  
 فقال له: رجل فکیف یکون ذلک یا أبا محمد و أنتم أجود الناس و أرفهم و أرحمهم، تأمنون فی سلطان القوم و لا- یأمنون فی سلطانکم. فقال علیه السلام: لأنهم عادونا بکید الشیطان و هو ضعیف و عادیناهم بکید الله و کید الله شدید [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مردم! روی گردانی شما از خاندان رسالت را دیدم. سوگند به خدا! همانا این حقیقت را باید بدانید که شما یک روز حکومت را به دست نخواهید آورد جز آن که ما دو روز آن را به دست خواهیم آورد.

و شما یک ماه حکومت را در اختیار نخواهید گرفت جز آن که ما دو ماه آن را در اختیار خواهیم داشت و شما یک سال حکومت را به چنگ نمی‌آورید جز آن که ما دو سال آن را به دست خواهیم آورد با این تفاوت که: ما خاندان رسالت، در حکومت شما، با آرامش کامل می‌خوریم، می‌نوشیم، بر اسب‌ها سوار می‌شویم و ازدواج می‌کنیم؛ اما شما در حکومت ما، قدری سواری ندارید، نمی‌نوشید، نمی‌خورید و ازدواج نمی‌کنید [۲].

شخصی پیا خاست و گفت: چگونه چنین خواهد بود ای ابامحمد! در حالی که شما بخشنده‌ترین مردم، مهربان‌ترین مردم، و بهترین رحم‌کننده‌اید، آنگاه شما در حکومت این مردم امنیت و آرامش دارید، اما مردم در حکومت شما آرامش ندارند؟  
 امام پاسخ داد: بدان جهت که مردم با ما به حیل‌های شیطان ستم روا داشتند و مکر و حیل‌های شیطان ضعیف است. اما ما با دستورات و نقشه‌های خداوندی با آنان درگیر شدیم که دستورات و چاره‌اندیشی خداوند مستحکم و استوار است.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الاطهار، ج ۳، ص ۹۶، ح ۱۰۲۲.  
 ۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۱۲۴، ح ۳۵.  
 ۳- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۸.

[۲] منظور این است که به آن آرامش خیال که تصور می‌کردید و می‌خواستید با ظلم به آن برسید، دسترسی ندارید.

## وجوب محبت اهل بیت

همه‌ی پیامبران الهی که از سوی خداوند برای هدایت بشر مبعوث می‌شدند، مأمور بودند که بی‌اجر و مزد به راهنمایی بندگان خدا پردازند. ولی خداوند به خاطر حفظ اساس دین جاویدان اسلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد که به مردم ابلاغ کند محبت و مودت اهل بیت او بر هر مسلمانی واجب است و آن هم به عنوان اجر و مزد رسالت آن حضرت است. امام مجتبی علیه‌السلام در همین رابطه می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

و انا من اهل بیت افترض الله مودتهم علی کل مسلم حیث یقول: «قل لا أسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا» [۱] فافتراق الحسنه مودتنا اهل البیت [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(و من از خاندانی هستم که خداوند محبت و هواداری آنها را بر هر مسلمانی فرض کرده؛ آنجا که می‌فرماید: «بگو: برای رسالت پاداشی از شما نمی‌خواهم جز محبت و هواداری خویشاوندان [اهل بیت] و هر کس حسنه‌ای انجام دهد، وی را در آن باره پاداش خواهیم داد.» انجام حسنه، محبت و هواداری ما اهل بیت است.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

[۲] ۱- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۵۱، ح ۲۶ به نقل از جامع الفوائد.

۲- تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۳- کنز الدقائق، ج ۱۱، ص ۵۱۵، س ۱۶.

۴- مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۴، س ۱۵.

۵- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۱۲۹، س ۱۶.

## ویژگی‌های پیامبر اکرم

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه خارج شده بود، علی علیه‌السلام نیز به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. در این هنگام روزی امام حسین علیه‌السلام گم شد. حضرت فاطمه علیها‌السلام هر چه جستجو کرد او را نیافت. امام حسن علیه‌السلام را به دنبال او روانه کرد.

امام حسن علیه‌السلام در باغ‌های اطراف مدینه در حال جستجو او را صدا می‌کرد که ناگاه آهویی را دید و از او پرسید: برادرم را ندیدی؟. به قدرت خدا آهو به زبان آمد و گفت: صالح بن زمعه یهودی برادرت را ربوده است.

امام حسن علیه‌السلام به خانه‌ی او رفت و برادرش را خواست و به او فرمود: اگر برادرم را به همراه من به منزلم نفرستی به مادرم می‌گویم تو را نفرین کند و نزد پدر و جدم از تو شکایت می‌کنم.

صالح پرسید: پدر و مادرت چه کسانی هستند؟ امام حسن علیه‌السلام جواب داد و سپس پرسید: جدت کیست؟. امام حسن

علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

جدی دره من صف الجلیل، و ثمره من شجرة ابراهیم الخلیل، و الکواکب الدری، و النور المظنی من مصباح التبجیل المعلقه فی عرش الجلیل، سید الکونین، و رسول الثقلین، و نظام الدارین، و فخر العالمین، و مقتدی الحرمین، و امام المشرقین و المغربین، و جد السبطين انا [الحسن] و أخی الحسین [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(جد من گوهری از رشته‌ی خدای جلیل و میوه‌ای از درخت ابراهیم خلیل و گوهر درخشان و پرتو نورافشان از چهل چراغ شکوه معلق در عرش خدای جلیل، سرور کونین و پیامبر ثقلین، سردمدار دو دنیا و فخر عالمین و پیشوای حرمین و امام مشرقین و مغربین و جد سبطين من و برادرم حسین. «صالح پس از شنیدن سخن امام حسن علیه السلام قلبش روشن شده و به اسلام گروید و پس از مدتی تمام فامیل او نیز مسلمان شدند.»)

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز، ج ۳، ص ۲۹۶، ح ۶۱/۸۹۹.

### وضو گرفتن پیامبر

امام حسن علیه السلام راجع به نحوه‌ی وضو گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

قال علیه السلام:

کان اذا توضعاً فضل ماء حتی یسیله علی موضع سجوده [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چنان بود که اگر وضو می ساخت، آب چنان می ریخت که از موضع سجود خویش «بالای پیشانی» سرازیر می نمود.)

پی نوشت ها:

[۱] فیض الغدیر، ج ۵، ص ۱۱۴، ح ۶۶۲۱.

### وصیت نسبت به قاتل و محل دفن خود

از زیاد مخارقی روایت شده است؛ آن گاه که زمان شهادت امام حسن علیه السلام فرارسید، برادرش امام حسین علیه السلام را

خواست و فرمود:

قال علیه السلام:

یا أخی انی مفارقک و لاحق بری و قد سقیتم السم و رمیت بکبدی فی الطست و انی لعارف بمن سقانی السم و من این دهیت و أنا اخاصمه الی الله عزوجل. فبحقی علیک ان تکلمت فی ذلک بشیء. و انتظر ما یحدث الله عزوجل فی.

فاذا قضیت نجبی فغمضنی و غسلنی و کفنی و أدخلنی علی سریری الی قبر جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لأجدد به

عهدا ثم ردنی الی قبر جدتی فاطمة [بنت أسد] رضی الله عنها فادفنی هناك و ستعلم یا ابن ام ان القوم یظنون أنکم تریدون عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیجلبون فی ذلك و یمنعونکم منه بالله اقسام علیک أن تهرق فی امری محجمة دم [۱].  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(برادرم! من از تو جدا گردیده و به سوی پروردگارم رهسپارم. به من زهر داده‌اند و جگرم در طشت افتاده است و من کاملاً بدانم که مرا زهر نوشانید و از کجا ضربه خورده‌ام، آگاهم و من داد او نزد خدای بزرگ می‌برم. پس به حقی که بر تو دارم، مبادا در این باره سخنی بگویی و منتظر باش تا خدای بزرگ برای من چه پیش آرد.

پس آن زمان که جان از پیکرم خارج شد، چشمم را ببند و غسلم ده و کفنم کن و بر بسترم بگذار، ابتدا نزد جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر، تا دیدار با او تازه کنم و سپس مرا نزد جدهام فاطمه [بنت اسد] بازگردان و مرا آنجا به خاک بسپار. ای پسر مادر! در خواهی یافت که آنان (بدخواهان و دشمنان) گمان خواهند برد که شما قصد خاک سپاری مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارید. در این هنگام گرد آمده و شما را از آن باز می‌دارند. تو را به خدا سوگند می‌دهم که به خاطر من به قدر حجامتی خون ریخته نشود.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- اثبأ الهداء، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۱۹، ب ۱۳، و ص ۱۷۲، ح ۸ به نقل از ارشاد.

۱- ارشاد مفید، ص ۱۹۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۵۶، ح ۲۵ به نقل از ارشاد مفید و ص ۱۴۱.

۳- دلائل الامامة، طبری، ص ۶۱.

۴- روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۷.

۵- كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۶.

۶- مدينة المعاجز، ج ۳، ص ۳۷۲، ح ۹۴ / ۹۳۲.

۷- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۳ / ۱۶۳۷، ب ۳۴.

۸- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۰۶، ح ۴، و ص ۴۱۲، ح ۷، و ص ۴۱۶، ح ۹، و ص ۴۲۱، ح ۱۲.

۹- موسوعة المصطفى و العترة، ح ۳۶۱ / ۵.

### وصیت امام حسن برای محل دفن

از آنجا که امام حسن مجتبی علیه السلام بعد از صلح با معاویه، در جامعه مظلوم واقع شده بود و پیش‌بینی می‌کرد که بنی‌امیه و دشمنان دیگر او مانع دفن او در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شوند به هنگام احتضار وصیت نمود:

قال علیه السلام:

أدفنونی عند أبی یعنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا أن تخافوا الدماء، فان خفتم الدماء فلا تهریقوا فی دما، أدفنونی عند مقابر المسلمین [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(مرا نزد پدرم یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاک بسپارید، مگر آن که از خونریزی بیم داشته باشید، اگر از خونریزی

بیم داشتید، خونی به خاطر من ریخته نشود، مرا در گورستان مسلمانان به خاک بسپارید.)  
و در حدیث دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام به برادرش امام حسین علیه السلام فرمود:  
قال علیه السلام:

إذا أنا مت فاطلب الی عائشه أن أدفن مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم فلقد كنت طلبت منها فأجابت الی ذلك فلعلها تستحیی منی فان أذنت فادفنی فی بیتها و ما أظن القوم - یعنی بنی أمیه - الا یمنعونک فان فعلوا فلا تراجعهم فی ذلك و ادفنی فی بقیع الغرقد [۲]  
.  
امام حسن علیه السلام فرمود:

(وقتی من مردم، سراغ عائشه برو تا با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن شوم. من قبلا- از وی درخواست کردم و وی به این [موضوع] پاسخ [مساعد] داد. شاید از من خجالت می کشید. اگر اجازه داد، مرا در خانه‌ی او به خاک بسپار ولی گمان نمی کنم اینان (یعنی بنی امیه) تو را بگذارند. پس اگر چنان کردند یگر سراغ آنها نرو و مرا در بقیع الغرقد دفن کن.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- الغدیر، ج ۷، ص ۱۲۶، ح ۲۵ به نقل از اتحاف الشیراوی، ص ۱۱.

۲- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۴۱.

۳- تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسن علیه السلام) ص ۲۱۷، ح ۳۵۱.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۴۸.

[۲] ۱- أسد الغابه، ج ۲، ص ۱۵.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۳۶، ح ۳۷.

### وصیت به روش برخورد با دشمنی عایشه

امام حسن مجتبی علیه السلام آن گاه که شهادتش نزدیک شد، در وصیتی به برادرش حضرت امام حسین علیه السلام فرمود:  
قال علیه السلام:

یا أخی انی أوصیک بوصیه فاحفظها، اذا أنا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لأحدث به عهدا ثم اصرفنی الی أمی علیها السلام ثم ردنی فادفنی بالبقیع، و اعلم أنه سیصینی من عایشه. ما یعلم الله و الناس صنیعها و عداوتها لله و لرسوله، و عداوتها لنا أهل البیت [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(برادرم من تو را به وصیتی سفارش می کنم آن را داشته باش. وقتی مردم، مرا تجهیز کن و سپس مرا به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رهسپار کن تا با ایشان تجدید دیدار کنم. پس از آن مرا به سوی مادرم بچرخان و پس مرا بازگردانده و در بقیع به خاک بسپار و بدان که از عایشه گزندگی به من خواهد رسید که خدا می داند و مردم رفتار او و دشمنی او نسبت به خدا و پیامبر و عداوتش را نسبت به ما اهل البیت می دانند.)

پی نوشت ها:

- ۱- اثبأ الهدأء، ج ۵، ص ۱۴۳، ب ۱۳، ح ۱.
- ۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۱ و ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۳.
- ۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۲، ح ۹ و ص ۱۷۴، ح ۱ و ج ۹۹، ص ۲۶۴، ح ۱.
- ۴- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۶۵ و ص ۵۱۲.
- ۵- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۹۵، ح ۱۹۸.
- ۶- کنز الدقایق، ج ۱۰، ص ۴۲۰.
- ۷- مجالس السنیة، ص ۲۶۹، م ۱۰.
- ۸- مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۳۴۰، ح ۸۴ / ۹۲۲.
- ۹- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۴۰۳، ب ۷۳، ح ۲.
- ۱۰- وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۳، ح ۶.

### وصیت نسبت به پرهیز از خونریزی

امام حسن علیه السلام برای پرهیز از خونریزی در تشییع جنازه اش وصیت نمود:  
 فقال رجل سمع الحسن بن علی علیهم السلام یقول: قولوا للحسین ألا یهرق فی دما [۱].  
 (مردی گفت شنیدم حسن بن علی علیهما السلام می فرمود: به حسین بگویند که به خاطر من خونی ریخته نشود.)

پی نوشت ها:

- ۱- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۴۶۷.
- ۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۳، ب ۱۶۱، ح ۱.

### وصیت پس از مسمومیت

امام حسن علیه السلام چند بار توسط دشمنانش مسموم شد، ولی در مرحله ی سوم به شهادت رسید که خود قبل از شهادت وصیت نمود:

قال علیه السلام:

یا أخی ان هذه آخر ثلاث مرات سقیت فیها السم، و لم أسقه مثل مرتی هذه، و أنا میت من یومی، فاذا أنا مت فادفنی مع رسول الله، فما أحد أولى بقربه منی، الا أن تمنع من ذلك فلا تسفک فیہ محجمه دم [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(برادر! این مرحله ی سوم و آخرین باری است که زهر نوشانده شده ام و هیچ کدامشان مانند این بار بر من سخت نگذشت. من امروز خواهم مرد. پس وقتی در گذشتم، مرا با رسول خدا دفن کن زیرا هیچ کس نسبت به او «از اینکه در کنارش باشد» نزدیک تر از من نیست. مگر اینکه از این کار بازداشته شوی، در این صورت در آن باره حتی به قدر حجامتی خون بر زمین نریزد.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ یعقوبی، ص ۲۲۵.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۲۳، ح ۱۴.

### وصیت نسبت به محمد بن حنفیه

یکی از فرزندان بزرگوار امام امیرالمؤمنین علیه السلام محمد بن حنفیه است که مورد علاقه‌ی شدید امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بود و فضایل بسیاری برای او در تاریخ نقل شده است. امام حسن علیه السلام در وصیتی پیرامون او فرمود:

قال علیه السلام:

یا أخی، أو صیک بمحمد أخیک خیرا، فانه جلدۀ ما بین العینین، ثم قال علیه السلام: «یا محمد، و أنا أو صیک بالحسین، کانه و ازره» ثم قال علیه السلام: ادفنونی مع جدی صلی الله علیه و آله و سلم فان منعم فالبقیع [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(برادرم! تو را سفارش می‌کنم به نیکی به برادرت محمد. زیرا او عزیز داشته‌ی نگاه‌های ماست. و سپس فرمود: ای محمد! سفارش حسین را به تو می‌کنم، او را در برگیر و یار و کمک کار او باش. و فرمود: من را با جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنید و اگر چنانچه منع شدید، در بقیع دفن کنید.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- أخبار الطوال، ص ۲۲۱.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۳۵، ح ۳۶.

### وصیت نامه به امام حسین

در اواخر عمر امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام بر بالین او حاضر شد و پرسید: حالت چگونه است؟ امام حسن علیه السلام فرمود: خود را در اولین روزهای قیامت و آخرین روزهای دنیا می‌بینم و می‌دانم که بر اجل خود پیشی نمی‌گیرم. و بر خلاف میل از تو و یاران جدا می‌شوم و به دیار جد و پدر و مادر و عموهایم جعفر و حمزه شوق زیادی دارم. برادرم! خدای عزیز و بزرگ جایگزین هر در گذشته و تسلی هر مصیبت و جبران هر از دست رفته‌ای است. برادرم! جگرم را در طشت ملاحظه کردم و می‌دانم چه کسی مرا مسموم نموده است، اگر به تو معرفی کنم با او چه خواهی کرد؟

امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند او را می‌کشم.

امام حسن علیه السلام فرمود: پس هیچ گاه به تو معرفی نخواهم کرد، تا رسول خدا را دیدار کنم.

سپس فرمود: بنویس این وصیت مرا.

قال علیه السلام:

هذا ما اوصی به الحسن بن علی الی اخیه الحسین بن علی اوصی انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انه یعبده حق عبادته



لا شریک له فی الملک و لا ولی له من الذل و أنه خلق کل شیء فقدره تقدیرا

و انه اولی من عبد و احق من حمد من اطاعه رشد و من عصاه غوی و من تاب الیه اهتدی فانی أوصیک یا حسین بمن خلقت من أهلی و ولدی و أهل بیتک أن تصفح عن مسیئهم و تقبل من محسنهم و تكون لهم خلفا و والدا و ان تدفنی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانی أحق به و بیته ممن أدخل بیته بغير اذنه و لا کتاب جائهم من بعده قال الله تعالی فیما أنزله علی نبیه فی کتابه «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم» [۱].

فو الله ما أذن لهم فی الدخول علیه فی حیاته بغير اذنه و لا- جاءهم الاذن فی ذلک من بعد وفاته و نحن مأذون لنا فی التصرف فیما ورثناه من بعده فان أبت علیک لمرأه فانشدک الله بالقرابه التي قرب الله عزوجل منک و الرحم الماسه من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان لا تهریق فی محجمه من دم حتی نلقى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فنختصم الیه و نخبره بما کان من الناس الینا [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(این وصیتی است که حسن بن علی به برادرش حسین بن علی می‌کند.

وصیت کرد که شهادت می‌دهد خدایی جز خداوند یگانه نیست، یکتاست و او را انبازی نیست. و او خدای را چندان که باید، عبادت کرد، عبادت و بندگی می‌کند. در ملک او را شریکی نباشد و هرگز به خاطر رفع ناتوانی یاوری انتخاب نکرده است و او هر چیزی را آفرید و هر کدام را با تقدیری معین بار آورد و او سزاوارترین معبود و محق‌ترین ستایش شونده است.

هر کس او را فرمان‌بردار بود، به کمال می‌رسد و هر کس نافرمانیش کند گمراه گردد و هر کس به سوی او باز گردد، هدایت شود. پس ای حسین من تو را نسبت بدانان که از خویش برجای می‌گذارم، از خانواده‌ام گرفته تا فرزندان خود و خانواده‌ی تو، سفارش می‌کنم که از خطاکارانشان درگذری و از نیکوکارانشان بپذیری.

برای آنها جایگزین و پدر شوی و مرا با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنی. چرا که من به ایشان و خانه‌ی ایشان از آن کس که بدون اجازه و کتابی که پس از ایشان نازل شده باشد، وارد خانه‌اش شده‌اند، سزاوارتر هستم. خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وارد خانه‌های پیامبر نشوید، مگر آن که به شما اجازه داده شود.»

سوگند به خدا که در زمان حیاتش به آنها اجازه‌ی ورود بدون اذن داده نشد و پس از وفات ایشان هم اجازه‌ی در این باره برای آنها صادر نگردید. اما ما نسبت به آنچه که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ارث بردیم «که خانه‌ی پیامبر جزء آن است» اجازه‌ی تصرف داریم «چه آن که پس از پیامبر وارث ماییم»، ولی چنانچه آن زن مانع شد، به خاطر قرابتی که خداوند بزرگ مرا به تو پیوند داد و به خویشاوندی بسیار نزدیک به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تو را قسم می‌دهم که به خاطر من به قدر حجامتی خون ریخته نشود، تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدار کرده و شکایت این ستمکاران نزد او بریم و از آن ظلمی که از سوی مردم بر ما تحمیل شد، به او خبر دهیم.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۳.

[۲] ۱- اثبات الوصیله، ص ۱۳۸.

۲- اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۷۰، ح ۵، فصل ۱.

۳- امالی شیخ طوسی، ص ۱۵۹، ح ۱۹ / ۲۶۷، م ۶.

- ۴- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۵۱، ح ۲۲ و ص ۱۴۰، ح ۷.
- ۵- بشارة المصطفی، ص ۲۱۷، س ۱۵.
- ۶- تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام (جلاء العیون) ص ۴۶۸.
- ۷- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۹۶، ح ۱۹۹.
- ۸- کنز الدقایق، ج ۱۰، ص ۴۲۱.
- ۹- مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۳۷۷، ح ۹۷ / ۹۳۵.
- ۱۰- مسند امام المجتبی، ص ۴۰۹، ح ۵، و ص ۴۱۳، ح ۸ و ص ۴۲۰، ح ۱۲.
- ۱۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۷۰.
- ۱۲- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۳۶۹.

### وفا کردن به وعده پیامبر با اعجاز

ابن عباس روایت کرد:

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابابکر اعلان کرد هر کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طلبکار است و یا وعده‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او داد با دو شاهد به ما مراجعه کند تا دینش را بپردازیم و به وعده‌ی پیامبر عمل کنیم. امام علی علیه السلام نیز این را اعلان کرد، ولی شاهد نخواست. روزی مردی نقاب بر چهره به مسجد آمد و مدعی شد که پیامبر به پدر او وعده‌ی صد شتر با برده‌هایی و بارهایی از طلا و نقره داده است.

سلمان او را به محضر امام علی علیه السلام آورد، امام علیه السلام به او خبر داد که پدرش با پیامبر شرط کرد اگر قوم خود را مسلمان کند پیامبر از دنیا یکصد شتر با باری از طلا و نقره که افسار آنها در دست برده‌هایی باشد به او بدهد پیامبر نیز پذیرفت، ولی هم پیامبر از دنیا رفت و هم آن مرد و اکنون فرزند او برای دریافت حق پدرش به مدینه آمد. آن مرد تصدیق نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام نامه‌ای نوشت و به فرزندش امام حسن علیه السلام داد و فرمود با این مرد به وادی عقیق برو و نامه را بیان‌داز و به اهل آن وادی سلام کن و ساعتی منتظر بمان. هر چه که به سوی تو آمد آن را به این مرد بده و بیا. امام حسن علیه السلام وقتی مشرف بر وادی عقیق شد با صدای بلند فرمود:

قال علیه السلام:

السلام علیکم ایها السکان البررة الأتقیاء، أنا ابن وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. أنا الحسن بن علی سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و ابن وصیه و رسوله الیکم،... فقال الحسن علیه السلام: خذ بزام نوقک و عبیدک و مالک و امض بها، رحمک الله [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(سلام بر شما ای ساکنان نیک و پرهیزگارا! من پسر وصی رسول خدایم من حسن بن علی نواده‌ی رسول خدایم و فرزند وصی او و [فرزند] پیام آور او به سوی شمایم. پس از آن امام حسن علیه السلام فرمود: افسار شترت در دست گیر و نوکران و اموال را برگیر و راه بیفت، خدا تو را رحمت کند.)

آنگاه از وادی صدایی شنیده شد که می‌گفت: لیبک یا سبط رسول الله. آنگاه غلامانی ظاهر شدند که افسار قطار شتری را در دست داشتند، تا به یکصد شتر رسید.

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب، ص ۱۳۳، خ ۵ / ۱۲۸.

### وجوب محبت اهل بیت

همه‌ی پیامبران الهی که از سوی خداوند برای هدایت بشر مبعوث می‌شدند، مأمور بودند که بی‌اجر و مزد به راهنمایی بندگان خدا پردازند. ولی خداوند به خاطر حفظ اساس دین جاویدان اسلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد که به مردم ابلاغ کند محبت و مودت اهل بیت او بر هر مسلمانی واجب است و آن هم به عنوان اجر و مزد رسالت آن حضرت است. امام مجتبی علیه‌السلام در همین رابطه می‌فرماید:

قال علیه‌السلام:

و انا من اهل بیت افترض الله مودتهم علی کل مسلم حیث یقول: «قل لا أسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا» [۱] فاقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت [۲].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(و من از خاندانی هستم که خداوند محبت و هواداری آنها را بر هر مسلمانی فرض کرده؛ آنجا که می‌فرماید: «بگو: برای رسالت پاداشی از شما نمی‌خواهم جز محبت و هواداری خویشاوندان [اهل بیت] و هر کس حسنه‌ای انجام دهد، وی را در آن باره پاداش خواهیم داد.» انجام حسنه، محبت و هواداری ما اهل بیت است.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

[۲] ۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۵۱، ح ۲۶ به نقل از جامع الفوائد.

۲- تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۳- کنز الدقائق، ج ۱۱، ص ۵۱۵، س ۱۶.

۴- مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۴، س ۱۵.

۵- موسوعة المصطفى و العتره، ج ۵، ص ۱۲۹، س ۱۶.

### ویژگی‌های شیعیان

مردی به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: من از شیعیان شما هستم.

قال علیه‌السلام:

یا عبدالله ان كنت لنا فی اوامرنا و زواجرنا مطيعا فقد صدقت و ان كنت بخلاف ذلك فلا تزدد فی ذنوبك بدعواك مرتبه شریفه لست من أهلها لا تقل انا من شیعتکم و لكن قل انا من موالیکم و محبیکم و معادی اعدائکم و انت فی خیر و الی خیر [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(ای بنده‌ی خدا، اگر تو در اوامر و نواهی ما مطیع باشی، راست گفته‌ای و اگر بر خلاف این هستی، با ادعای مرتبه‌ای شریف که

اهل آن نیستی به گناهانت افزون نکن و مگو که من از شیعیان شمایم. بلکه بگو من از موالیان و دوستداران شما و دشمن دشمن شمایم و تو در خیر باشی و به سوی سلامت.)  
و در حدیث دیگری آمده است از امام حسن علیه السلام نقل شده است که فرمود:  
قال علیه السلام:

ما یضر الرجل من شیعتنا ای میته یموت، أکله السبع، او احترق بالنار، او اغرق بالماء، او صلب، او قتل، هو و الله صدیق شهید [۲].  
امام حسن علیه السلام فرمود:  
(کسی از شیعیان ما را هیچ نوع از مردن زیان نمی‌رسد، اگر درنده‌ای او را بدرد یا به آتش سوزد یا در آب غرق شود یا به دار آویخته شود یا کشته شود، «آسیبی به او نمی‌رسد و در آخرت زیان نکرده است» سوگند به خدا که او صدیق و شهید است.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۱.  
۲- تنبیه الخواطر، ص ۴۲۵ (مجموعه‌ی ورام).  
[۲] مشکاة الأنوار، ص ۴۹۹، ح ۳۵ / ۱۶۷۶.

### وصیت نامه حضرت فاطمه

امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که وصیت مادرم فاطمه علیها السلام چنین بود:  
هذه وصیة فاطمة بنت محمد أوصت بحق أرطها [بحوائطها] السبع: العواف و الدلال و البرقة و المبيت و الحسنی و الصافیة و ما لأم ابراهیم الی علی بن ابی طالب علیه السلام فان مضی علی، فالی الحسن بن علی علیهما السلام و الی اخیه الحسین صلوات الله علیه و الی الأكبر فالأكبر من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.  
ثم انی أوصیک فی نفسی و هی أحب الأنفس الی بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا أنا مت فغسلنی بیدک و حنطنی و کفنی و ادفنی لیلا، و لا یشهدنی فلان و فلان و لا زیادة عندک فی وصیتی الیک، و استودعتک الله تعالی حتی ألقاک، جمع الله بینی و بینک فی داره، و قرب جواره، و کتب ذلک علی بیده. [۱].

(این وصیت فاطمه دختر محمد است وصیت می‌کند درباره‌ی بوستان‌های هفت گانه‌ی خود، که عبارتند از: عواف، دلال، برق، مبيت، حسنی، صافی، و نیز آن ملکی که در اختیار ام ابراهیم بود، همگی را به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌سپارم. در صورتی که علی درگذشت، به حسن بن علی علیهما السلام و به برادرش حسین «صلوات خدا بر او» و سپس به بزرگترین فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

سپس در مورد خودم وصیت می‌کنم «که عزیزترین جان‌ها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من است» که: وقتی من مردم، مرا به دست خود غسل بده و حنوطم نما و مرا شبانه کفن و دفن کن و فلان و فلان کس بر جنازه‌ی من حاضر نشوند. و اینکه از پیش خودت بر وصیت من نیفزایی و تو را به خدا می‌سپارم تا دیدارت کنم، و خدا در خانه و قرب جوار خود من و تو را به هم برساند. این وصیت را علی علیه السلام به دست خویش نگاشت.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۵، ح ۱۴.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۲۰۴۳/۴ و ج ۱۴، ص ۵۶، ح ۱۶۰۹۳/۸. (به نقل از مصباح الانوار، ص ۲۶۳).

## ویژگی‌های قرآن

بزرگ‌ترین کتاب هدایت بشر قرآن کریم است و در حدیث آمده است که امام حسن علیه السلام پیرامون ویژگی‌های قرآن فرمود:  
قال علیه السلام:

ان هذا القرآن فيه مصابيح النور، و شفاء الصدور، فليجل جال بضوئه، و ليلجم الصفة قلبه [خ ب النصفه قلبه]، [۱] فان التفكير حياة القلب البصير كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور. [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(به درستی که در این قرآن چراغ‌های نور و شفای قلب‌ها است، پس باید که در میدان علم در پناه روشنایی نور قرآن جولان دهید، و التیام دهید صفت قلب را به فکر او چه آن که تفکر مایه‌ی حیات قلب آگاهان است، همانند کسی که در دست چراغ در تاریکی به پیش می‌رود.)

پی نوشت ها:

[۱] توضیح بر اینکه در همه‌ی نسخه‌ها «الصفة قلبه» ثبت شده است و فقط در کتاب نثر الدر «النصفه» آورده شده است، نصفه در لغت به معنای خدمتکار آمده است.

[۲] ۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۲، ح ۶.

۲- كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۲۴، ح ۶۳ و ص ۵۵۶، ح ۱۲.

۴- نثر الدر، ج ۱، ص ۳۲۸، ب ۴.

۵- نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۷۳، ح ۱۸.

## ویژگی‌های پیامبر اکرم

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه خارج شده بود، علی علیه السلام نیز به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. در این هنگام روزی امام حسین علیه السلام گم شد. حضرت فاطمه علیها السلام هر چه جستجو کرد او را نیافت. امام حسن علیه السلام را به دنبال او روانه کرد.

امام حسن علیه السلام در باغ‌های اطراف مدینه در حال جستجو او را صدا می‌کرد که ناگاه آهویی را دید و از او پرسید: برادرم را ندیدی؟. به قدرت خدا آهو به زبان آمد و گفت: صالح بن زمعه یهودی برادرت را ربوده است.

امام حسن علیه السلام به خانگی او رفت و برادرش را خواست و به او فرمود: اگر برادرم را به همراه من به منزلم نفرستی به مادرم می‌گویم تو را نفرین کند و نزد پدر و جدم از تو شکایت می‌کنم.

صالح پرسید: پدر و مادرت چه کسانی هستند؟ امام حسن علیه السلام جواب داد و سپس پرسید: جدت کیست؟. امام حسن

علیه السلام فرمود:

قال علیه السلام:

جدی دره من صف الجلیل، و ثمره من شجرة ابراهیم الخلیل، و الکواکب الدری، و النور المظنی من مصباح التبجیل المعلقة فی عرش الجلیل، سید الکونین، و رسول الثقلین، و نظام الدارین، و فخر العالمین، و مقتدی الحرمین، و امام المشرقین و المغربین، و جد السبطين انا [الحسن] و أخی الحسن [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(جد من گوهری از رشته‌ی خدای جلیل و میوه‌ای از درخت ابراهیم خلیل و گوهر درخشان و پرتو نورافشان از چهل چراغ شکوه معلق در عرش خدای جلیل، سرور کونین و پیامبر ثقلین، سردمدار دو دنیا و فخر عالمین و پیشوای حرمین و امام مشرقین و مغربین و جد سبطين من و برادرم حسین. «صالح پس از شنیدن سخن امام حسن علیه السلام قلبش روشن شده و به اسلام گروید و پس از مدتی تمام فامیل او نیز مسلمان شدند.»)

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۲۹۶، ح ۶۱/۸۹۹.

### وضو گرفتن پیامبر

امام حسن علیه السلام راجع به نحوه‌ی وضو گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

قال علیه السلام:

کان اذا توضعاً فضل ماء حتی یسیله علی موضع سجوده [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چنان بود که اگر وضو می ساخت، آب چنان می ریخت که از موضع سجود خویش «بالای پیشانی» سرازیر می نمود.)

پی نوشت ها:

[۱] فیض الغدیر، ج ۵، ص ۱۱۴، ح ۶۶۲۱.

### ویژگی‌های مومن

مؤمن در نزد خداوند و بندگان صالح او ارزش و موقعیت والایی دارد، زیرا از دیگران به صفات پسندیده برتر، و به عمل صالح شناخته شده تر است. امام حسن علیه السلام راجع به اوصاف و ویژگی‌های مؤمن فرمود:

قال علیه السلام:

ان من أخلاق المؤمن قوة فی دین و کرما فی لین و حزما فی علم و علما فی حلم و توسعه فی نفقة و قصدا فی عبادة و تحرجا من الطمع و برا فی استقامة، لا یحیف علی من بیغض، و لا یأثم فیمن یحب، و لا یدعی ما لیس له و لا یجحد حقا هو علیه و لا یهمز و لا بیغی، متخشع فی الصلاة متوسع فی الزکاة شکور فی الرخاء صابر عند البلاء، قانع بالذی له، لا یطمع به الغیظ، و لا یجمع له الشح،

یخالط الناس لیعلم و یسکت لیسلم یصبر ان بغی علیه لیكون الهه الذی ینتقم له. [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(چند چیز از اخلاق مؤمن است پایداری در دین، گذشت در نرم‌خویی، احتیاط در دانایی، دانایی در بردباری، گسترش در نفقه، اراده در عبادت، کناره‌جویی از آزمندی و نیکی است در عین پایداری.

بر آن که خشمناک شود، زیاده‌روی نکند و در آن چه که دوست می‌دارد گناه نوزد و آنچه را که از آن او نیست نخواهد و حقی را که علیه اوست انکار نکند، نه مسخره کند و نه گردن‌کشی نماید. در نماز خاشع است و در زکات دست و دلباز، در رفاه شاکر باشد و در سختی شکیبیا به آنچه که از آن اوست بسنده می‌کند «و طمع در مال دیگران ندارد» و خشم بر او چیره نگردد و بخل بر او مسلط نگردد، با مردم معاشرت می‌کند تا بداند و دانش بیاموزد. ساکت می‌ماند تا سلامت بماند. اگر بر او ستم شود، صبور باشد تا آن که خدایش از دشمنش انتقام بگیرد).

پی نوشت ها:

[۱] نزهة الناظر (حلوانی) ص ۷۶، ح ۲۵ (آورده فی مقصد الراغب، ص ۱۲۸ مخطوط).

### وقت نمازهای پنج‌گانه

راوی می‌گوید: ابن‌خلیل قیسی برخاست و از امام حسن علیه‌السلام پرسید: آیا وقت‌های نمازهای پنج‌گانه در کتاب خدا یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است؟ امام علیه‌السلام فرمود:

قال علیه‌السلام:

یرحمک الله، ما استن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا ما امره الله به، فأما اوقات الصلاة فهی عندنا اهل البیت كما فرض الله علی رسوله، و هی احدى و خمسون رکعة، فی ستة اوقات، ابینها لکم فی کتاب الله عزوجل فی قوله: «واقم الصلاة طرفی النهار و زلفا من اللیل» [۱].

و طرفاه صلاة الفجر و صلاة العصر، و التریف من اللیل: ما بین العشاءین.

و قوله عزوجل: «یا ایها الذین آمنوا لیستأذنکم الذین ملکت أیمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات من قبل صلاة الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة و من بعد صلاة العشاء» [۲].

فبین صلاة الفجر، و حد صلاة الظهر و بین صلاة العشاء الآخرة، لأنه لا یضع ثیابه للنوم الا بعدها. و قال الله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله» [۳] و اجمع الناس علی ان السعی هو الی صلاة الظهر.

ثم قال تعالی: «اقم الصلاة لدلوك الشمس الی غسق اللیل». [۴] فأكد بیان الوقت، و صلاة العشاء من انها فی غسق اللیل و هی سواده، فهذه اوقات الخمس الصلوات. [۵].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(خدا تو را پیامرزد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سنتی بر جای نگذاشت، مگر آن که خداوند به ایشان دستور داده بود. ولی اوقات نماز نزد ما اهل بیت همانگونه است که خداوند به پیامبر خویش واجب کرده است که پنجاه و یک رکعت است در شش مرحله زمانی که من از کتاب خدای بزرگ برای شما شرح خواهم داد.

خداوند می‌فرماید: در دو طرف روز و اوایل شب نماز را برپای دار اما دو طرف آن نماز صبح و نماز عصر است و بخشی از شب نیز

بین مغرب و عشاء است.

همچنین خدای بزرگ می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید با بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند بیش از نماز صبح و نیمروز هنگامی که لباس‌های معمولی خود را از تن در می‌آورید و بعد از نماز عشاء.. بدین سان وقت نماز صبح را مشخص نمود و نماز ظهر را زمان‌بندی کرد و همچنین وقت نماز پسین عشاء را نیز معین نمود، زیرا کسی لباس خویش از تن در نمی‌آورد، مگر بعد از نماز عشاء.

خدای بزرگ می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی ذکر خدا بشتابید. و مردم هم‌دل شده‌اند و اجماع کرده‌اند که سعی و تلاش تا نماز ظهر است. سپس خدای بزرگ می‌فرماید: نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب بر پای دار.. در اینجا نیز به تأکید بیان وقت پرداخته است. [وقت] نماز عشاء [را معین] کرده که در تاریکی شب خوانده می‌شود. این است اوقات پنج‌گانه‌ی نماز.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۴.

[۲] سوره‌ی نور، آیه‌ی ۵۸.

[۳] سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۹.

[۴] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۸.

[۵] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، ح ۳۱۶۵/۷ (به نقل از الهدایه، ص ۶۹).

### ولایت ائمه بر مؤمنین

در تفسیر آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی توبه «و لم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین وليجه» «و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند.» روایت شده است: سفیان بن محمد ضبغی می‌گوید: به حضرت امام حسن علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم و پرسیدم: مراد از ولیجه در آیه‌ی فوق چیست؟ جوابی از آن حضرت به من رسید که: قال علیه‌السلام:

الولیجه الذی یقام دون ولی الأمر... فهم الأئمة الذین یؤمنون علی الله فیجیز أمانهم. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(کارگزار کسی است که به جای ولی امر انجام وظیفه کند، پس آنان پیشوایانی هستند که از جانب خداوند امان می‌دهند و خداوند امان آنها را رخصت می‌دهد و پذیرا است.)

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۹۲، ح ۷۴.



## هنگام احتضار برای طلب رحمت الهی

از رؤبه بن مصقله روایت شده که گفت: آن حضرت هنگام احتضار فرمود: بستر مرا به حیاط ببرید، او را بیرون بردند، سر بلند کرد و این دعا را خواند:

خداوندا! من جانم که عزیزترین چیزها نزد من بوده و همانند آن چیزی را در اختیار ندارم به تو می سپارم.

خدایا! مرا مورد رحمت قرار ده، و در تنهایی قبر مونس من باش.

دعاؤه عند احتضاره لطلب الرحمه من الله تعالی

عن رؤبه من مصقله قال: لما نزل بالحسن علیه السلام الموت قال: اخرجوا فراشی الی صحن الدار، فاخرجوه، فرفع رأسه الی السماء و قال:

اللهم انی احتسب عندک نفسی، فانها اعز الانفس علی لم اصب بمثلها.

اللهم ارحم صرعتی، و انس فی القبر وحدتی.

## هنگام پیوستن اصحاب به معاویه

با پدرم مخالفت کردید تا اینکه تحکیم را پذیرفت، در حالیکه خواستار آن نبود، آنگاه بعد از واقعه تحکیم شما را به نبرد با شامیان برانگیخت باز امتناع ورزیدید، تا اینکه به سرای دیگر شتافت، آنگاه شما با من بیعت کردید که با هر که سازش کنم سازش کنید، و با هر که جنگیدم بجنگید، اما به من خبر رسیده که بزرگان شما به معاویه پیوسته و با او بیعت کرده اند، شما را شناختم، پس مرا در دین و جانم فریب ندهید.

خطبته لما اتی اصحابه الی معاویه

خالقتم ابی حتی حکم و هو کاره، ثم دعاکم الی قتال اهل الشام بعد التحکیم، فأیتم حتی صار الی کرامه الله، ثم بايعتمونی علی ان تسالموا من سالمی، و تحاربوا من حاربی، و قد اتانی ان اهل الشرف منکم قد اتوا معاویه، و بايعوه فحسبی منکم، لا تغرونی من دینی و نفسی

## هنگام تصمیم به صلح

روایت شده: هنگامی که معاویه به سوی عراق رفت، امام آماده نبرد شد و مردم را دعوت به جهاد کرد، آنان از آن خودداری کردند، امام حرکت کرد تا به ساباط رسید، و در آنجا شب را گذراند، بامداد روز بعد خواست اصحاب خود را امتحان نماید و اطاعتشان را نسبت به خود بداند، تا دوستانش از دشمنانش شناخته شوند، و با آگاهی به نبرد با معاویه برخیزد، دستور داد که مردم را فرا خوانند، هنگامیکه مردم اجتماع کردند بر فراز منبر رفت و چنین گفت:

سپاس خدای را سزاست هرگاه ستایشگری او را سپاس گوید، و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نمی باشد، هر گاه شاهدهی بر آن گواهی دهد، و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را به حق ارسال کرد و بر وحیش امین شمرد.

اما بعد، سوگند به خداوند امید دارم، که به لطف و منت پروردگار بهترین اندرزگوی بندگانش باشم، و هرگز کینه ای از هیچ مسلمانی به دل نمی گیرم، و نسبت به کسی اراده بد و نیت ناروایی ندارم و شما آنچه را که در هماهنگی و یگانگی ناخوش دارید بهتر است از پراکندگی و تفرقه ای که دوست می دارید، آنچه من درباره شما می دانم، و می خواهم، از خواست، خود شما بهتر است پس نافرمانی مرا نکنید و رأی مرا ناچیز نشمارید، خداوند من و شما را ببخشاید، و ما را به آن چه خواست و خشنودی اوست،

هدایت فرماید.

راوی گوید: مردم به یکدیگر نگاه کردند، و گفتند: قصدش از این گفتار چیست؟ بعضی گفتند: گمان می‌کنیم که می‌خواهد با معاویه صلح کند و حکومت را به او بسپارد، گفتند: سوگند به خدا که او کافر شده و به خیمه اش هجوم آوردند و آن را غارت کردند، حتی سجاده اش را از زیر پایش کشیدند - تا آخر حدیث.

خطبته لم عزم الصلح

روی انه لما صار معاویة نحو العراق و تحرك الحسن علیه السلام و استنفر الناس للجهاد فتشاقلوا عنه، صار علیه السلام حتی نزل ساباط، و بات هناك، فلما اصبح اراد علیه السلام ان یمتحن اصحابه، و یتبریء احوالهم فی طاعته، لیمیز اولیاءه من اعدائه، و یکون علی بصیرة من لقاء معاویة، فأمر ان ینادی فی الناس بالصلاة جامعة فاجتمعوا، فصعد المنبر فخطبهم، فقال:

الحمد لله كلما حمده حامد، و اشهد ان لا اله الا الله كلما شهد له شاهد، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، ارسله بالحق و ائتمنه علی الوحي.

اما بعد، فوالله انی لارجو ان اکون قد اصبحت بحمدالله و منه، و انا انصح خلق الله لخلقه، و ما اصبحت محتملا علی امری مسلم ضغینة، و لا مریدا له بسوء و لا غائلة، و ان ما تکرهون فی الجماعة خیر لکم مما تحبون فی الفرقة، و انی ناظر لکم خیرا من ناظر لکم خیرا من نظرکم لانفسکم فلا تخالفوا امری و لا تردوا علی رأیی، غفر الله لی و لکم، و ارشدنی و ایاکم لما فیہ المحبة و الرضا. قال: فنظر الناس، بعضهم الی بعض، و قالوا: ما ترونه یرید بما قال: قالوا: نظن انه یرید ان یصلح، معاویة و یسلم الامر الیه، فقالوا: کفر والله الرجل و شدوا علی فسطاطه، فانتهبوه، حتی اخذوا مصلاه من تحته - الخ.

### هنگامی سلامتی از جراحت

ای اهل کوفه! خداوند را در همسایگان و میهمانتان به یاد آورید، و نیز در خاندان پیامبرتان که خداوند زشتی و پلیدی را از ایشان دور داشته و پاک و پاکیزه شان گردانید.

خطبته لما بریء من جراحته

یا اهل الکوفة: اتقوا الله فی جیرانکم و ضیفانکم، و فی اهل بیت نبیکم، الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.

### هنگام صلح با معاویه

از امام سجاد علیه السلام نقل شده: هنگامیکه امام حسن علیه السلام تصمیم گرفت با معاویه صلح کند، از خانه خارج شد تا اینکه او را دید، هنگامیکه با یکدیگر اجتماع کردند، معاویه بالای منبر رفت و دستور داد امام روی منبر یک پله پائین تر از او بایستد.

آنگاه معاویه اینگونه سخن گفت: ای مردم این حسن پسر علی و پسر فاطمه است، ما را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار آن نمی‌داند، و آمده است تا با اختیار صلح کند، آنگاه گفت: ای حسن بایست.

امام برخاست و اینگونه سخن گفت:

سپاس خدای را سزااست که به سبب نعمت‌ها و پیاپی بودن آنها و برطرف ساختن شدائد و بلاها نزد دانایان و غیر آن‌ها شایسته حمد و ستایش است، بندگانی که به وجودش اعتراف دارند، به سبب آنکه به خاطر جلالت و بزرگی از توهم به دور مانده، و از آنکه او هام به او راه یابد، برتر می‌باشد و از آنکه در افکار مخلوقاتش قرار گیرد، و عقول اندیشمندان او را احاطه نماید اوج گرفته است.

و گواهی می‌دهم که معبودی جز او نمی‌باشد، در پروردگاری و وجود و یگانگی اش یکتاست، بی‌نیاز بوده و شریکی ندارد،

یکتائی است که پشتیبان ندارد.

و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را برگزید، و انتخاب کرد، از او خشنود شد، و او را برانگیخت، تا به سوی حق دعوت کند و چراغی فروزان است، و از آنچه بندگان می‌ترسند بیم دهنده و به آنچه بدان امید دارند بشارت دهنده است، پس برای امت پند داد و رسالتش را به انجام رسانید، و درجات عمل را به ایشان نمایاند، شهادتی که بر آن عقیده مرده و محشور شوم، و با آن در روز قیامت نزدیک شده و مسرور گردم، و می‌گویم:

ای بندگان خدا بشنوید، و شما قلبها و گوشهائی دارید، پس بیندیشید، ما خاندانی هستیم که خداوند ما را به اسلام گرامی داشت، و ما را برگزید، و انتخاب کرد، و از ما پلیدی را برطرف کرد و پاک و پاکیزه نمود، و پلیدی همان شک و تردید است، هرگز در خداوند و دینش شک نمی‌کنیم، و از هر پلیدی و گمراهی ما را پاک گرداند، در حالیکه از حضرت آدم تا ما مخلصانه برای او بوده ایم، در حالیکه آن نعمتی از جانب اوست، در هر دو گروهی که در میان مردم وجود پیدا می‌کند خداوند ما را در بهترین آنها قرار داده است.

قرون و اعصار در گذر بود، تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و برای رسالت او را برگزید، و کتاب بر او نازل فرمود، آنگاه او را امر کرد، که به سوی خداوند بخواند، پدرم اولین کسی بود که سخن خداوند و پیامبرش را پذیرفت، و اولین کسی است که به او ایمان آورد، و خداوند و پیامبرش را تصدیق کرد.

و خداوند در کتابی که بر پیامبرش فرستاد چنین می‌فرماید: آیا کسی که نشانه‌ای از خداوند همراه او باشد، و شهادی از جانب خداوند او را همراهی نماید، پس پیامبر خدا کسی است که نشانه‌ای از جانب خداوند دارد، و پدرم کسی است که همراهی او نموده و بر او گواه است.

و پیامبر در هنگامیکه به او دستور داد به مکه رفته و سوره براءت را در مراسم حج بخواند، فرمود: ای علی حرکت کن من مأمور شده‌ام که این نوشته را کسی جز من یا شخصی از من نبرد، و تو آن شخص هستی، پس علی از رسول خدا و رسول خدا از اوست. و پیامبر در زمانی که بین او و برادرش جعفر بن ابی طالب و مولای او زید بن حارثه در دختر حمزه حکم کرد، چنین فرمود: ای علی اما تو از من و من از توام، و تو بعد از من سرپرست هر مؤمنی هستی، پس پدرم اولین تصدیق کننده پیامبر بوده و با جانفش او را حفاظت کرد.

آنگاه پیامبر در هر جایگاهی او را مقدم می‌داشت، و برای هر امر مشکلی او را می‌فرستاد، چرا که به او اعتماد و اطمینان داشت، و این بخاطر آن بود که نسبت به خداوند و رسولش خیر خواه بود، و از نزدیکترین فرد به خدا و رسول اوست.

و خداوند می‌فرماید: پیشی گیران پیشی گرفته‌اند - آنان مقرب درگاه الهی‌اند پس پدرم پیشی گیرنده ترین فرد به خدا و رسول او بود، و او نزدیکترین نزدیکان است.

و خداوند می‌فرماید: مساوی نیستند آنان که قبل از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده‌اند بلکه آنان درجات برتری را دارا هستند. پس پدرم اولین کسی بود که اسلام آورد، و مؤمن شد، و اولین فردی بود که به سوی خدا و رسولش هجرت کرد، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق گردید، و اولین فردی بود که از سرمایه خود انفاق نمود.

خداوند می‌فرماید: و آنان که بعد از ایشان آمدند گویند پروردگارا ما و برادرانی که پیش از ما ایمان آورده‌اند را ببخشای، و در قلوب ما از کسانی که ایمان آورده‌اند، کینه‌ای قرار مده پروردگارا! تو با رأفت و مهربانی.

پس مردم از تمامی امتها به جهت آنکه پیش از آنها به پیامبر ایمان آورده برای او استغفار می‌کنند، چرا که هیچ کس پیش از او ایمان نیاورده است، و خداوند می‌فرماید: و پیشی گیرندگان از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکی آنان را پیروی کردند پس او پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان است، پس همچنانکه خداوند پیشی گیرندگان را بر بازماندگان و عقب ماندگان برتری داد،

همینگونه پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان را بر پیشی گیرندگان برتری داد.

و خداوند می فرماید: آیا آب دادن به حجاج و ساختن مسجد الحرام را همپایه ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا قرار می دهید، پس او به تحقیق مجاهد راه خدا بود، و این آیه در حق او نازل گشت.

از کسانی که گفتار پیامبر را اجابت کردند عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر می باشند، که هر دوی آنها در میان بسیاری از اصحاب پیامبر به شهادت رسیدند، خداوند از آن دو خوشنود باد.

خداوند از بین آن شهدا حمزه را سیدالشهدا قرار داد، و برای جعفر دو بال قرار داد که با آن به همراه فرشتگان هر گونه که بخواهد پرواز می کند، و این بخاطر جایگاه و منزلت و ارزش ایشان و نزدیکی آنان به پیامبر خدا است، و پیامبر صلی الله علیه و آله در بین شهدائی که همراه حمزه به شهادت رسیدند، تنها بر حمزه هفتاد نماز گزارد.

و همینگونه خداوند برای زنان پیامبر برای نیکوکارانشان دو پاداش و برای بدکارانشان دو عذاب را قرار داد، و این افزایش پاداش و عذاب بخاطر نزدیکی ایشان به پیامبر است.

و نماز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را همانند هزار نماز در سائر مساجد قرار داد، غیر از مسجد الحرام در مکه، که مسجد خلیف حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد، و این اهمیت بخاطر آنستکه پیامبر نزد خداوند بسیار ارزش دارد.

و خداوند درود بر پیامبرش را بر تمام مؤمنان واجب ساخت گفتند: ای رسول خدا درود بر تو چگونه است؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست، پس بر هر مسلمان واجب است که به همراه درود بر پیامبر بر ما نیز درود فرستد.

و خداوند خمس غنائم را برای پیامبرش حلال کرد و در کتابش آنرا برای او واجب ساخت، و آن چه برای او واجب ساخته برای ما نیز واجب گرداند و صدقه را برای او حرام گرداند و برای ما نیز حرام نمود، پس ستایش او را سزااست که ما در هر چه پیامبرش را در آن داخل ساخت داخل گرداند، و از آن چه پیامبرش را از آن منزله دانست ما را نیز منزله نمود، و این کرامتی است که خداوند ما را به آن گرامی داشت، و فضیلتی است که ما را بر سائر مردم برتری داد.

خداوند هنگامیکه اهل کتاب پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرده و طلب محاجه نمودند فرمود: بگو بیائید تا پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و جانهایمان و جانهایتان را خوانده آنگاه قسم یاد کرده و مباحله انجام دهیم و لعنت الهی را بر دروغگویان قرار دهیم، و پیامبر به همراه خود از میان مردم از جانها پدرم، و از پسران من و برادرم، و از زنان مادرم فاطمه علیها السلام را برد، پس ما خاندان و از گوشت و خون و جان او هستیم، و ما از او و او از ماست.

و خداوند می فرماید: خداوند اراده کرده است تا از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه نماید، هنگامیکه این آیه نازل شد پیامبر من و برادرم و مادر و پدرم را جمع نمود، و خود و ما را زیر عبائی که از ام سلمه بود جمع کرد، و این کار در حجره او و در روزی که مختص به او بود انجام گرفت، پیامبر فرمود: خداوندا ایشان خاندان من می باشند، و اینان اهل بیت من هستند، پس از ایشان رجس و پلیدی را دور دار، و پاک و پاکیزه شان گردان.

ام سلمه - که خداوند از او خوشنود باد - گفت: ای رسول خدا آیا با ایشان داخل شوم؟ پیامبر به ایشان فرمود: خداوند، تو را رحمت کند، تو در راه نیکی بوده و به سوی خیر پیش می روی از تو راضی هستم و لکن این موضوع مخصوص من و ایشان است.

سپس پیامبر بعد از این جریان تا مدتی که زندگی کرد و قبل از رحلتشان هر روز هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: خداوند شما را رحمت کند وقت نماز است، خداوند اراده کرده که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور دارد، و شما را پاکیزه گرداند.

و پیامبر دستور داد دربهائی که به مسجد باز می شد را ببندند، جز درب خانه ما، به ایشان اشکال گرفته شد، فرمودند: من دربها را نبستم و درب خانه علی را از پیش خود باز نگذارم، بلکه پیرو وحی الهی هستم و خداوند مرا امر به بستن دربها و باز گذاشتن درب

خانه او نمود، بعد از این جریان کسی با حالت جنابت داخل مسجد پیامبر نشد، و فرزندی در آن متولد نگردید، جز برای پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام و این بخاطر کرامت و فضلی است که خداوند نسبت به ما ابراز فرموده، و ما را در میان مردم بدان اختصاص داده است.

و این درگاه خانه پدرم می باشد که نزدیک درب خانه پیامبر در مسجد اوست، و منزل ماست که بین منازل پیامبر قرار گرفته است. و این بدین خاطر است که خداوند پیامبرش را امر فرمود که مسجد را بسازد، پیامبر در کنار آن ده خانه ساخت، نه خانه برای فرزندان و همسرانش، و دهمین خانه که در وسط آن ها قرار داشت برای پدرم بود، و آن هم اکنون نیز وجود دارد، و خانه همان مسجدی است که پاکیزه قرار داده شد، و او کسی است که خداوند، فرموده: اهل بیت، پس ما اهل بیت هستیم، و ما کسانی هستیم که خداوند زشتی را از ما دور گردانید، پاک و پاکیزه مان نمود.

ای مردم! اگر سالها در اینجا بایستم، و آن چه خداوند به ما داده است و در کتابش ما را به آن اختصاص داده، و بر زبان پیامبرش جاری ساخته است را بشمارم، تمام نمی شود، و من پسر پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغ فروزان هستم، کسی که خداوند او را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاد، و پدرم علی علیه السلام سرپرست مؤمنان و شبیه هارون است.

و معاویه بن صخر می پندارد که من او را شایسته خلافت دانسته، و خود را سزاوار آن نمی دانم، اما معاویه دروغ می گوید، سوگند به خدا که ما در کتاب خدا و زبان پیامبر خدا نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتریم، جز آن که ما خاندان از آنگاه که پیامبر رحلت فرمود همواره در حال ترس بوده، مظلوم واقع شده، حقمان ضایع گردیده است.

و خداوند حکم می کند بین ما و آنانکه حقمان را ضایع ساخته و بر ما مسلط شدند، و مردم را بر علیه ما شوراندند، و سهمان را از غنائم و فیه که در کتاب خداوند به ما تعلق گرفته بازداشتند، و ارث مادرمان فاطمه علیها السلام از پدرش را گرفتند.

ما نام کسی را نمی بریم، ولیکن سوگند محکمی می خورم، که اگر مردم سخن خداوند و پیامبرش را می شنیدند، آسمان بارانها و زمین برکتهايش را به آنان عطا می کرد، و هرگز در این امت دو شمشیر به یکدیگر برخورد نمی کردند، و تا روز قیامت با شادی و آرامش زندگی می نمودند، و در این حالت ای معاویه تو در آن طمع نمی کردی.

ولکن هنگامیکه او را از جایگاهش دور ساختند و بنیان آنرا دگرگون نمودند، قریش در آن به نزاع پرداختند، و آنرا همچون تویی برای یکدیگر پرتاب کردند، تا اینکه تو ای معاویه و اصحابت بعد از تو در آن طمع کردند.

و پیامبر فرموده: گروهی رهبری خود را به دست کسی نسپردند، در حالیکه در بینشان دانایان او نیز بود، جز آنکه همواره کارشان به تباهی کشیده می شود، تا اینکه به آن چه ترک کرده بودند بازگردند.

بنی اسرائیل که اصحاب حضرت موسی علیه السلام بودند، هارون برادر آن حضرت و خلیفه و جانشینش را رها کردند و به گوساله پرستی مشغول شدند! و از سامری پیروی نمودند، در حالیکه آنان می دانستند او خلیفه حضرت موسی علیه السلام است.

و این امت شنید که پیامبر به پدرم می فرمود: او نسبت به من به منزله هارون به موسی است، جز آنکه بعد از من پیامبری نمی آید. و پیامبر خدا را دیدند، در حالیکه او را در غدیر خم به امامت منصوب کرد، و گفتارش را شنیدند که برای او به ولایت سخن گفت، آنگاه امر فرمود که شاهدین به غائبین این خبر را برسانند، پیامبر از ترس قومش (از شهر خارج شد و) به سوی غار رفت، آنگاه که تصمیم گرفتند به او مکر و حيله بزنند، و این در حالی بود که آنان را به راه حق می خواند ولی یارانی نداشت که از او دفاع کنند، و اگر یارانی داشت با آنان می جنگید.

و پدرم نیز دست از جنگ برداشت و اصحابش را سوگند داد و از آنان یاری خواست، ولی کسی او را یاری نکرد، و به فریادش نرسیدند، و اگر یارانی داشت دست از جنگ نمی کشید، و خداوند او را در گشایشی قرار داد، همچنانکه پیامبر در گشایش بود.

و مردم مرا خوار کردند، و در این حال ای پسر حرب با تو بیعت کردم، و اگر یارانی داشتم که مرا از تو رهائی می دادند با تو بیعت

نمی‌کردم، و خداوند هارون را در زمانی که مردم او را ناتوان کرد و به دشمنی اش پرداختند در حال گشایش قرار داد. همچنانکه من و پدرم در حال گشایش از جانب خداوند هستیم، در زمانی که مردم ما را رها کرده و با دیگری بیعت نمودند، و ما یارانی را نیافتیم، و این روشها و نمونه‌ها پی در پی یکدیگر می‌آیند.

ای مردم! اگر در بین مشرق و مغرب بگردید، تا مردی را بیابید که جدش پیامبر و پدرش جانشین پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، پس تقوای الهی پیشه سازید، و بعد از بیان مطلب گمراه نگردید، و چگونه چنین کرد، و از شما چنین انتظاری نمی‌رفت، آگاه باشید من با این شخص - و به معاویه اشاره کرد - بیعت کرده‌ام، و شاید این فتنه و آزمایشی برای شما باشد و بهره‌مندی تا زمان اندک.

ای مردم! کسی را به خاطر واگذار کردن حقش مؤاخذه نمی‌کنند، و اگر حق دیگری را ظالمانه بگیرد مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، و هر کار خوبی سود دهنده است، و هر کار خطایی به اهل آن ضرر می‌رساند، امری اتفاق افتاد و سلیمان آن را دانست و او را بهره‌مند کرد ولی به داود ضرر نرسانید.

اما نزدیکی و خویشاوندی به مشرک بهره‌مندی می‌رساند، در حالیکه سوگند به خدا که برای مؤمن بهره‌مندی اش بیشتر است، پیامبر به عمویش ابوطالب که در حال مرگ بود فرمود: بگو معبودی جز خداوند نیست، تا در روز قیامت شفاعت تو را بنمایم، و این کلام را پیامبر به او نمی‌گفت و به او وعده نمی‌داد، جز در زمانی که از طرف او اطمینان داشت، و برای کسی این مطلب را نفرمود جز شیخ ما یعنی ابوطالب، خداوند می‌فرمود: توبه برای کسانی نیست که کارهای زشت انجام می‌دهند و هنگامیکه مرگ دامنگیرشان شد گویند هم اکنون توبه کردیم، و نه برای کسانی که با حالت کفر می‌میرند، برای آنان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.

ای مردم! بشنوید، و به آن توجه کنید، و تقوای الهی پیشه سازید، و به خود مراجعه کنید، و بسیار دور است که شما به سوی حق باز گردید، در حالیکه گمراهی شما را بر زمین زده و طغیان و سرکشی و انکار شما را فرا گرفته است، آیا شما را به آن مجبور کنیم، در حالیکه آنرا ناپسند می‌شمرد، و سلام بر آنانکه از راه هدایت پیروی کنند

خطبته حین صالح معاویه

عن علی بن الحسین السجاد علیهما السلام قال: لما اجمع الحسن ابن علی علیهما السلام علی صلح معاویه خرج حتی لقیه، فلما اجتمعا قام معاویه خطیبا، فصعد المنبر و امر الحسن علیه السلام ان یقوم اسفل منه بدرجته.

ثم تکلم معاویه فقال: ایها الناس هذا الحسن بن علی و ابن فاطمه، رأنا للخلافه أهلا، و لم یرنفسه، لها أهلا، و قد اتانا لیبایع طوعا، ثم قال: قم یا حسن.

فقام الحسن علیه السلام فخطب فقال:

الحمد لله المستحمد بالالاء و تتابع النعماء، و صارف الشدائد و البلاء، عند الفهماء و غیر الفهماء، المدعین من عباده، لامتناعه بجلاله و کبریائه، و علوه عن لحوق الاوهام، ببقائه، المرتفع عن کنه طیبات المخلوقین، من ان تحیط بمکنون غیبه روایات عقول الرائین. و اشهد ان لا اله الا الله وحده، فی ربوبیته و وجوده و وحدانیته، صمدا لا شریک له، فردا لا ظهیر له.

و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، اصطفاه و انتجبه و ارتضاه، و بعثه داعیا الی الحق سراجا منیرا، و للعباد مما یخافون نذیرا و لما یأملون بشیرا، فنصح للأمة و صدع بالرساله، و ابان لهم درجات العماله، شهادة علیها امات و احشر، و بها فی الاجله اقرب و احبر و اقول:

یا معشر الخلائق! فاسمعوا، و لکم افئده، و اسماع فعوا، انا اهل بیت اکرمنا الله بالاسلام و اختارنا و اصطفانا، و اجتباننا، فاذهب عنا الرجس و طهرنا تطهیرا، و الرجس هو الشک، فلانشک، فی الله الحق و دینه ابداء، و طهرنا و من کل افن و غیة، مخلصین الی ادم نعمه منه، لم یفترق الناس قط فرقتین الا جعلنا الله فی خیرهما.

فادت الامور وافضت الدهور الى ان بعث الله محمد صلى الله عليه وآله للنبوّة، و اختاره للرسالة، و انزل عليه كتابا، ثم امره بالدعاء الى الله عزوجل، فكان ابي عليه السلام اول من استجاب لله تعالى و لرسوله صلى الله عليه وآله و اول من امن و صدق الله و رسوله. و قد قال الله تعالى في كتابه المنزل على نبيه المرسل: افمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه [۱] فرسول الله الذي على بينة من ربه، و ابي الذي يتلوه و هو شاهد منه.

و قد قال له رسوله حين امره ان يسير الى مكة و الموسم ببرائة: سربها يا على، فاني امرت ان لا يسير بها الا انا او رجل مني، و انت هو، فعلى من رسول الله و رسول الله منه

و قال له النبي صلى الله عليه وآله حين قضى بينه و بين اخيه جعفر بن ابي طالب و مولاه زيد بن حارثة في ابنه حمزة: اما انت يا على فمني و انا منك، و انت ولى كل مؤمن من بعدى، فصدق ابي رسول الله صلى الله عليه وآله سابقا و وقاه بنفسه ثم لم يزل رسول الله في كل مؤمن يقدمه، و لكل شديد يرأسه، ثقة منه به و طمأنينه اليه، لعلمه بنصيحته لله و رسوله، و انه اقرب المقربين من الله و رسوله

و قد قال الله عزوجل: السابقون السابقون - اولئك المقربون [۲] فكان ابي سابق السابقين الى الله، تعالى و الى رسوله صلى الله عليه و اله و اقرب الاقربين.

و قد قال الله تعالى: لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجة [۳] فابي كان اولهم اسلا و ايمانا، و اولهم الى الله و رسوله هجرة و لحوقا، و اولهم على و جده و وسعه نفقة.

قال سبحانه: و الذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمان و لا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤوف رحيم [۴].

فالناس من جميع الامم يستغفرون له بسبقه اياهم الى الايمان بنبيه، و ذلك انه لم يسبقه، الى الايمان به احد، و قد قال الله تعالى: و السابقون الاولون من المهاجرين و الانصار و الذين اتبعواهم باحسان [۵]، فهو سابق جميع السابقين، فكما ان الله عزوجل فضل السابقين على المتخلفين و المتأخرين فكذلك فضل سابق السابقين على السابقين

و قد قال الله تعالى: اجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن امن بالله و اليوم الاخر و جاهد في سبيل الله [۶] فهو المجاهد في سبيل الله حقا، و فيه نزلت هذه الاية

و كان ممن استجاب لرسول الله صلى الله عليه و آله عمه حمزه و جعفر ابن عمه فقتلا شهيدين رضى الله عنهما، في قتلى كثيرة معهما من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله.

فجعل الله تعالى حمزة سيد الشهداء من بينهم، و جعل لجعفر جناحين يطير بهما مع الملائكة كيف يشاء من بينهم، و ذلك لمكانهما من رسول الله صلى الله عليه و آله و منزلتهما و قرابتهما منه، و صلى رسول الله صلى الله عليه و آله على حمزة سبعين صلاة من بين الشهداء الذين استشهدوا معه

و كذلك جعل الله تعالى لنساء النبي صلى الله عليه و آله، للمحسنة منهن اجرين، و للمسيئة منهن وزيرين، ضعفين لمكانهن من رسول الله صلى الله عليه و آله.

و جعل الصلاة في مسجد رسول الله بالف صلاة في سائر المساجد الا مسجد الحرام، مسجد خليته ابراهيم عليه السلام بمكة، و ذلك لمكان رسول الله صلى الله عليه و آله من ربه

و فرض الله عزوجل الصلاة على نبيه على كافة المؤمنين، فقالوا: يا رسول الله كيف الصلاة عليك؟ قال: قالوا اللهم صل على محمد و آل محمد، فحق على كل مسلم ان يصلى علينا مع الصلاة على النبي صلى الله عليه و آله فريضة واجبة.

و احل الله تعالى خمس الغنيمه لرسوله و اوجبها له في كتابه، و اوجب لنا من ذلك ما اوجب له، و حرم عليه الصدقة و حرمها علينا

معه، فادخلنا - و له الحمد - فيما ادخل فيه نبيه صلى الله عليه وآله، و اخرجنا و نزهنا مما اخرج منه و نزهه عنه، كرامة اكرمنا الله عزوجل بها، و فضيلة فضلنا على سائر العباد.

فقال الله تعالى لمحمد صلى الله عليه وآله حين جحدته كفره اهل الكتاب و حاجوه: فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائكم و نساتنا و نساتكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين [۷]، فاخرج رسول الله صلى الله عليه وآله من الانفس معه ابي، و من البنين انا و اخي و من النساء، امي فاطمة من الناس جميعا، فحنن الله و لحمه و دمه و نفسه، و نحن منه و هو منا.

و قد قال الله تعالى: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا [۸] فلما نزلت اية التطهير جمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله انا و اخي و امي و ابي، فجللنا و نفسه في كساء لام سلمة خبيري، و ذلك في حجرتها و في يومها، فقال: اللهم هولاء اهل بيتي و هولاء اهلي و عترتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا

فقلت ام سلمة رضی الله عنها: ادخل معهم يا رسول الله؟ قال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: يرحمك الله انت على خير و الى خير و ما ارضاني عنك، ولكنها خاصة لى و لهم.

ثم مكث رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ذلك بقیة عمره حتى قبضه الله اليه، يأتينا في كل يوم عند طلوع الفجر فيقول: الصلاة يرحمكم الله، انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا.

و امر رسول الله صلى الله عليه وآله بسد الابواب الشارعة في مسجده غير بابنا، فكلموه في ذلك فقال: اما اني لم اسد ابوابكم و لم افتح باب على من تلقاء نفسي، ولكني اتبع ما يوحى الي، و ان الله امر بسدها، و فتح بابها، فلم يكن من بعد ذلك احد تصيبه جنازة في مسجد رسول الله و يولد فيه الاولاد غير رسول الله صلى الله عليه وآله و ابي علي بن ابي طالب عليه السلام، تکرمة من الله تبارك و تعالی لنا و فضلا، اختصنا به على جميع الناس.

و هذا باب ابي قرين باب رسول الله في مسجده، و منزلنا، بين منازل رسول الله صلى الله عليه وآله

و ذلك ان الله امر نبيه ان يبني مسجده، فبنى فيه عشرة ابيات تسعة لبنيه و ازواجه، و عاشرها و هو متوسطها لابي، و ها هو بسبيل مقيم، و البيت هو المسجد المطهر، و هو الذي قال الله تعالى: اهل البيت فحنن الله عليهم و نحن الذين اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهيرا ايها الناس! اني لو قمت حولاً، اذكر الذي اعطانا الله عزوجل، و خصنا به من الفضل في كتابه و على لسان نبيه صلى الله عليه وآله لم احصه، و انا ابن النبي النذير البشير و السراج المنير، الذي جعله الله رحمة للعالمين، و ابي علي عليه السلام و لى المؤمنين وشيبه هارون و ان معاوية بن صخر زغم اني رأيت للخلافة اهلا، و لم ار نفسي لها اهلا، فكذب معاوية، و ايم الله لانا اولى للناس بالناس في كتاب الله و على لسان رسول الله صلى الله عليه وآله، غير اننا لم نزل اهل البيت مخيفين مظلومين مضطهدين، منذ قبض رسول الله.

فالله بيننا و بين من ظلمنا حقنا، و نزل على رقابنا، و حمل الناس، على اکتافنا و منعنا سهمنا في كتاب الله من الفیء و الغنائم، و منع امانا فاطمة عليها السلام ارثها من ابيها.

انا لا- نسمة احدا و لكن اقسام بالله قسما تأليا، لو ان الناس سمعوا قول الله و رسوله لاعطتهم السماء قطرها، و الارض برکتها، و لما اختلف في هذه الامة سيفان، و لاكلوها خضراء خضرة الى يوم القيامة، و اذا ما طمعت يا معاوية فيها.

ولكنها لما اخرجت سالفا من معدنها، و زحزحت عن قواعدنا تنازعتها قريش بينها و ترامتها كترامي الكرة، حتى طمعت فيها انت يا معاوية و اصحابكم من بعدك

و قد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما ولت امة امرها رجلا قط، و فيهم من هو اعلم منه، الا لم يزل امرهم يذهب سفلا حتى يرجعوا الى ما تركوا

و قد تركت بنوا اسرائيل، و كانوا اصحاب موسى عليه السلام، هارون اخاه و خليفته و وزيره، و عكفوا على العجل، و اطاعوا فيه سامريهم، و هم يعلمون انه خليفة موسى عليه السلام



و قد سمعت هذه الامة رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ذلك لابي: انه منى بمنزلة هارون من موسى، الا انه لا نبي بعدى و قد رأوا رسول الله صلى الله عليه وآله حين نصبه لهم بغدير خم و سمعوه و نادى له بالولاية، ثم امرهم ان يبلغ الشاهد منهم الغائب، و قد خرج رسول الله صلى الله عليه وآله حذرا من قومه الى الغار، لما اجمعوا على ان يمكروا به، وهو يدعوه، لما لم يجد عليهم اعوانا، و لو وجد اعوانا لجاهدتهم و قد كف ابى يده و ناشدهم و استغاث اصحابه، فلم يغث و لم ينصر، و لو وجد عليهم اعوانا ما اجابهم، و قد جعل فى سعة كما جعل النبى صلى الله عليه وآله فى سعة و قد خذلتنى الامة و بايعتك يابن حرب، و لو وجدت عليك اعوانا يخلصون ما بايعتك، و قد جعل الله عزوجل هارون فى سعة حين استضعفوه قومه و عادوه.

كذلك انا و ابى فى سعة من الله حين تركتنا الامة، و بايعت غيرنا، و لم نجد عليه اعوانا، و انما هى السنن و الامثال يتبع بعضها بعضا ايها الناس! انكم لو التمستم بين المشرق و المغرب رجلا جده رسول الله صلى الله عليه وآله و ابوه وصى الله رسول الله، لم تجدوا غيرى و غير اخى، فاتقوا الله و لا تضلوا بعد البيان، و كيف بكم و انى ذلك منكم، الا و انى قد بايعت هذا - و اشار بيده الى معاوية - و ان ادري لعله فتنه لكم و متاع الى حين ايها الناس! انه لا يعاب احد بترك حقه، و انما يعاب ان يأخذ ما ليس له، و كل صواب نافع، و كل خطأ ضار لاهله، و قد كانت القضية ففهمها سليمان، فنفعت سليمان و لم تضر داود.

فاما القرابة فقد نفعت المشرك، و هى والله للمؤمنين انفع قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعمه ابى طالب، و هو فى الموت: قل لا اله الا الله، اشفع لك بها يوم القيامة و لم يكن رسول الله صلى الله عليه وآله يقول له و يعد الا ما يكون منه على يقين، و ليس ذلك لاحد من الناس كلهم غير شيخنا - اعنى اباطالب - يقول الله عزوجل و ليست التوبة للذين يعلمون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال انى تبت الان و لا الذين يموتون و هم كفار اولئك اعتدنا لهم عذابا اليما [۹].

ايها الناس! اسمعوا و عوا، و اتقوا الله و راجعوا، و هيهات منكم الرجعة الى الحق، و قد صار عكم النكوص، و خامركم الطغيان و الجحود، انلزمكموها و انتم لها كارهون، و السلام على من اتبع الهدى

پى نوشت ها:

[۱] هود: ۱۷.

[۲] الواقعة: ۱۰-۱۱.

[۳] الحديد: ۱۰.

[۴] الحشر: ۱۰.

[۵] التوبة: ۱۰۰.

[۶] التوبة: ۱۹.

[۷] آل عمران: ۶۱.

[۸] الاحزاب: ۳۳.

[۹] النساء: ۱۸.

ابوجعفر محمد بن جریر طبری از ابراهیم بن سعد نقل کرده است که گفت: از محمد بن اسحق شنیدم که می‌گفت: در هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دوران کودکی بسر می‌بردند و بازی می‌کردند، امام حسن علیه السلام را دیدم که درخت خرمایی را صدا زد، آن درخت در حالی که به آن بزرگوار جواب می‌داد، فوراً به طرف او به راه افتاد، همان طور که فرزندی به طرف پدرش می‌شتابد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نوادر المعجزات: ۱۲۳ ح ۱، صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۵۷ ح ۲۵.

### هدیه‌ای به یک دوست

سید هاشم بحرانی قدس سره در کتاب «مدینه المعجز» از ابن جریر نقل می‌کند که گفت: به امام حسن مجتبی علیه السلام عرض کردم:

به من معجزه‌ای نشان دهید تا من آن را برای دیگران نقل کنم.

هنگامی که این درخواست را کردم، امام علیه السلام را دیدم که از جایگاه نماز خود به درون زمین رفت و ناپدید گردید، سپس برگشت در حالی که ماهی بزرگی به همراه داشت و فرمود:

جئتک به من البحور السبع.

آن را از دریاهای هفتگانه آوردم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱ / ۳۴۵.

### هرگاه او را می‌نگرم

ابن عباس می‌گوید: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

همانا من، هنگامی که به او - امام مجتبی علیه السلام - می‌نگرم، به یاد مصائبی که او را بعد از من خوار می‌کنند، می‌افتم.

این امر پایان نمی‌پذیرد تا آن که از روی ظلم و ستم به او زهر بخوراند، به گونه‌ای که فرشتگان هفت آسمان برای شهادتش گریان می‌شوند و هر چیزی در عالم برای او می‌گرید حتی پرندگان در آسمان و ماهیان در دل دریاها.

پس کسی که برای ایشان بگرید، روزی که چشمها نابینا باشد - قیامت - دیده‌اش روش باشد.

و کسی که محزون شود برای او قلبش روزی که قلبهای همه محزون باشد - قیامت - دلش شاد باشد.

کسی که امام حسن علیه السلام را در بقعه‌ی خودش در مدینه زیارت کند، بر پل صراط روزی که قدمهای همه بر پل صراط می‌لغزد قدمهای او ثابت و استوار خواهد بود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل امام حسن مجتبی علیه السلام: ۲۷۳.

## همانند رسول خدا

می‌گویند: روزی حضرت امام حسن علیه السلام به اهل بیت خود فرمود: من مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله‌ی زهر شهید خواهم شد.

عرض کردند: چه کسی این کار را خواهد کرد؟

حضرت فرمود: همسر من، جعده دختر اشعث بن قیس این کار را خواهد کرد. معاویه پنهانی برای او زهر می‌فرستد و به او دستور می‌دهد تا آن را به من بخوراند.

عرض کردند: او را از خانه‌ی خود بیرون و از خود دور گردان.

امام حسن علیه السلام فرمود: چگونه او را از خانه بیرون کنم در حالی که هنوز او کاری انجام نداده است. اگر او را بیرون کنم به غیر از او، کسی مرا نخواهد کشت و نزد مردم عذر و بهانه‌ای خواهد داشت.

مدتی بعد معاویه مال بسیاری را با زهر کشنده‌ای برای جعده ملعونه فرستاد و پیام داد: اگر این را به امام حسن علیه السلام بخورانی من صد هزار درهم به تو می‌دهم و تو را به ازدواج پسر خود یزید در می‌آورم.

روزی بسیار گرم و سوزان، امام حسن علیه السلام روزه و بسیار تشنه بود، در هنگام افطار آن ملعونه شربت شیری را که در آن زهر ریخته بود برای امام حسن علیه السلام آورد. وقتی حضرت آن را آشامید و زهر را در بدن خود احساس نمود، فرمود: ای دشمن خدا! مرا کشتی، خدا تو را بکشد. به خدا سوگند؛ بعد از من آسایش نخواهی یافت، آن ملعون تو را فریب داده است و خدا تو و او را به عذاب خود معذب خواهد کرد.

بعد از دو روز درد جانکاه به جد بزرگوار و پدر عالی مقام خود ملحق گردید.

معاویه ملعون نیز به وعده‌هایی که به او داده بود وفا نکرد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از چهارده معصوم علیهم السلام: ۱۷۵.

## هدیه آسمانی

پدر با صدای در از جا برخاست و به سمت در رفت. از پشت در صدایی به گوش رسید: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة»، مردی فقیر و گرسنه‌ام، کمکم کنید....

بوی نان تازه، آن مرد را به آن‌جا کشانده بود. هنوز سخن آن شخص تمام نشده بود که پدر و مادرم نان‌های خود را به او بخشیدند، یاد حرف پدرم افتادم. آن روزی که برای من و حسین آیات قرآن را تلاوت می‌کرد گفت: اگر می‌خواهید به سعادت برسید از آنچه دوست دارید انفاق کنید [۱].

بی‌درنگ هم ما دو برادر و هم فضا نان‌های خود را به آن مرد بخشیدیم تا برای همسر و فرزندانش ببرد. چشم‌های مرد، از خوشحالی برقی زد و دعا کتان رفت. اگر می‌دانست در آن روزگار سخت، پدرم مقداری «جو» قرض کرده و مادرم و فضا با دهان روزه نان پخته‌اند شاید نان‌ها را نمی‌گرفت. آن شب فقط با آب افطار کردیم.

دومین روز بود که روزه نذری می‌گرفتیم. مقدار دیگری از «جو» ها را آسیاب کرده و نان پخته بودند. منتظر بازگشت پدر از مسجد بودیم تا به اتفاق افطار کنیم.

نان گرم و تازه بوی خوبی داشت و گرسنگی را بیشتر می‌کرد و انتظار را طولانی‌تر.

سر سفره‌ی افطار نشستیم. پدر از چاه آب کشید، درون کوزه‌ای ریخت و کنار سفره آورد. هنوز دست به غذا نبرده بودیم که حلقه‌ی در به صدا درآمد. همه به یکدیگر نگاه کردیم. این بار من برای باز کردن در برخاستم. پسر بچه‌ی یتیمی در آستانه‌ی در بود و سخت گرسنه....

بلافاصله پنج قرص نان در آغوش طفل جای گرفت. آن شب نیز گرسنگی را با خود به رختخواب بردیم.

روز سوم سخت‌تر از روزهای قبل بود، اما نذری که برای شفایمان کرده بودیم باید ادا می‌شد؛ این عهد با خدا گسستنی نبود. ضعف و گرسنگی طاقتمان را ربوده بود و گاهی از شدت ضعف می‌لرزیدیم، اما پدر چون کوهی استوار و مقاوم بود و به روی خود نمی‌آورد، سعی می‌کرد به ما روحیه ببخشد.

هنوز مقداری جو باقی مانده بود که آن را برای تهیه‌ی نان آرد کردند. بر سر سفره پدر دعا می‌کرد و ما آمین می‌گفتیم که صدایی از پشت در بلند شد: «کیست که به اسیری در مانده و گرسنه کمک کند.»

همه می‌دانستیم این یک امتحان الهی است، باید سر بلند و پیروز از میدان مبارزه بیرون می‌آمدیم.

برای بار سوم نان‌های خود را بخشیدیم. در سفره به جز نمک و کاسه‌ی گلین آب و کوزه چیز دیگری نبود.

من و حسین از شدت ضعف از حال رفتیم. پدرم دست ما را گرفت و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد. پیامبر وقتی حال و روز ما را دید متأثر شد و بغض راه گلوی مبارکش را بست. بلافاصله حال میوه‌ی دلش زهرا علیها السلام را پرسید، اما به پرسش قناعت نکرد. به خانه‌ی ما آمد و فاطمه علیها السلام را در محراب عبادت بسیار ضعیف و نحیف یافت. همین که دست‌های او را بوسه زد بغضش ترکید و مثل ابر بهار گریست، بعد گفت: «خدایا، اهل یتیم برای رضای تو چه کارها که نمی‌کنند...».

در این هنگام چشم‌های اشکبار پیامبر صلی الله علیه و آله به افقی دوردست خیره شد. جبرئیل امین برای آنان از بهشت «هدیه» آورده بود. لب‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به هم خورد: (و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا) [۲] از این مائده آسمانی، خانواده‌ی علی علیه السلام غرق در نور و معنویت شده بود. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] (لن تنالوا البر حتی تفقوا مما تحبون) «آل عمران» (۳) آیه‌ی ۹۲.

[۲] برای دوستی خدا به فقیر و طفل یتیم و اسیر طعام می‌دهند «انسان» (۷۶) آیه‌ی ۸.

[۳] برگرفته از تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۳۴۳.

## هدایت بادیه نشین

ابن حمزه از امام باقر علیه السلام از آباء کرام خود از حدیث نقل کرده که گفت:

هنگامی که با گروهی از مهاجرین و انصار در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای کوه احد بودیم، ناگاه حسن بن علی علیه السلام را دیدیم که با آرامش و وقار راه می‌رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او نگرست و همراهان چشم بر او دوختند. بلال گفت: ای رسول خدا! آیا احدی را در احد می‌بینی؟ آن حضرت فرمود: جبرئیل راهنمایی‌اش می‌کند و میکائیل استوارش می‌دارد. او

فرزند من و پاکیزه‌ی جان من و استخوانی از استخوان‌های سینه‌ی من است. این، نوه و نور چشم من است. پدرم فدایش باد! آن حضرت برخاست - و ما نیز برخاستیم - در حالی که می‌فرمود: تو سیب خوشبو، حبیب و مایه‌ی سرور دل منی. دست حسن را گرفت و با او راه افتاد. ما نیز همراه آنان شدیم. تا آن حضرت نشست و ما نیز گرداگرد او نشستیم. پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگرستیم، در حالی که چشم از حسن نمی‌گرفت. فرمود: او پس از من، هدایتگر هدایت شده است، هدیه‌ی پروردگار جهانیان به من است، از من خبر می‌دهد و آثار (هدایتی) مرا به مردم می‌شناساند، ستم را زنده می‌کند و در کار خود امور را سرپرستی می‌کند و خدای متعال به او نظر می‌کند و رحمتش می‌کند. خدا رحمت کند کسی را که او را بدین سان بشناسد و در حق او بر من نیکی و اکرام کند.

سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داشت که بادیه‌نشینی، که چوب دستی کلفت خود را می‌کشید، به سوی ما آمد. چون نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به او افتاد، فرمود: مردی به سوی شما می‌آید که با سخن درشت خود اندام شما را می‌لرزاند؛ او از شما فقط پرسش می‌کند، ولی سخنش خشن است.

بادیه‌نشین آمد و بدون آن که سلام کند، گفت: کدام یک از شما محمد است؟ گفتیم: چه می‌خواهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آهسته! گفت: محمد! من تو را ندیده بودم و کینه‌ات می‌ورزیدم. اینک کینه‌ام افزون شد. پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد. ما از سخنان او ناراحت شدیم و خواستیم او را تنبیه کنیم، پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرد که آرام باشید.

بادیه‌نشین گفت: محمد! آیا تو گمان می‌کنی که پیامبری؟! تو بر پیامبران دروغ می‌بندی و هیچ یک از معجزات آنان را نداری! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بادیه‌نشین! تو چه می‌دانی؟ گفت: مرا از معجزات خود باخبر ساز! آن حضرت فرمود: دوست داری که بگویم چگونه از خانه‌ی خود بیرون آمدی و در جمع قوم خود چگونه بودی یا می‌خواهی یکی از بستگانم به تو بگویم، تا حقانیتم بهتر بر تو ثابت شود؟ بادیه‌نشین گفت: آیا می‌شود یکی از بستگان سخن گوید؟ آن حضرت فرمود: حسن جان، برخیز! بادیه‌نشین او را کوچک شمرد و گفت: خود نمی‌تواند و کودکی را فرمان می‌دهد تا با من سخن گوید! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی او را در آن چه می‌خواهی، دانا می‌یابی. حسن علیه‌السلام آغاز سخن نمود و گفت: بادیه‌نشین، آهسته!

تو از نادان فرزند نادان پرسش نمی‌کنی، بلکه اینک با فقیهی روبه‌رویی و خود بسی نادانی.

اگر درد نادانی داری حقا که نزد من - اگر پرسشگران بخواهند - شفای نادانی‌هاست.

و دریایی است که برداشتن پی‌درپی از آن، بخش بخشش نمی‌کند. میراثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به ارث نهاده است.

زبان درازی کردی و از حد خود گذشتی و خود را فریفتی، اما بدان از جای خود تکان نمی‌خوری مگر آن که - به خواست خدا - ایمان می‌آوری.

بادیه‌نشین لبخند زد و گفت: هرگز! حسن علیه‌السلام فرمود: شما در محل اجتماع قوم خود گرد هم آمدید و از نادانی و حماقت خود، آن سخنان را گفتید. پنداشتید که محمد وارث ندارد و همه‌ی عرب‌ها با او دشمنند و پس از خود، خونخواهی ندارد. و تو پنداشتی که قاتل اوایی و در دسر او را از قوم خود برمی‌داری. از این رو، خود را به این کار واداشتی و نیزه‌ی خود را برداشته به قصد کشتن او آمدی. پس راهت دشوار و دیده‌ات نابیناست و تو جز این نمی‌خواهی و نزد ما آمده‌ای تا مبادا قومت مسخره‌ات کنند، ولی به خیری رو آورده‌ای که برایت مقدر گشته است.

اکنون از (چگونگی) سفر خیر دهم: در شبی روشن (و آرام) بیرون آمدی که ناگاه باد تندی وزیدن گرفت و تاریکی شب را افزود و آسمانش را پوشاند و ابرهایش را فشرده، و تو همچون آن اسب سرخ‌فام که اگر پا پیش نهد، نحر شود و اگر پا پس نهد، پی شود؛ بازماندی. نه صدای پایی و نه آوای گنگ جنبنده‌ای را می‌شنیدی. [گویی] ابرهایش بر تو آویخته بود و ستاره‌هایش از تو

پنهان گشته بود. از این رو، به ستاره‌ی طالع و به نشانه‌ی آشکاری راه نمی‌یافتی. در پیوستگی کویری بی‌پایان که مسافران خود را سختی داده و نابود می‌کند، راهی را می‌پیمودی و از طوفانی به طوفان دیگر درمی‌آمدی. چون - در بادی تند و برقی جهنده - بر بلندایی برآمدی و باد تو را می‌ربود و خارها بر تو می‌کوبید، سوت و کوری آن تو را به هراس افکنده بود و سنگ‌هایش تو را پاره پاره می‌کرد، برگشتی و ناگاه خود را نزد ما دیدی، و چشمت روشن شد و زینتت آشکار گشت و ناله‌ات فرو نشست.

بادیه‌نشین گفت: ای پسر بچه! این‌ها را از کجا گفتی؟! گویا از ژرفای دلم آگاهی! گویا شاهدیم بوده‌ای و هیچ چیزم بر تو پنهان نمانده است! گویا تو دانای غیبی! پسر جان! اسلام را بر من عرضه دار. حسن گفت: الله اکبر؛ بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله. پس آن مرد اسلام آورد و اسلامش نیکو شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان شادمان شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آیاتی از قرآن را به او یاد داد. بادیه‌نشین گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا به سوی قوم خود بازگردم و اسلام را بر آن‌ها بشناسانم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داد و او رفت. پس از مدتی او همراه گروهی از قومش برگشت. آنان اسلام آوردند. هرگاه مردم به حسن علیه‌السلام نگاه می‌کردند، می‌گفتند: به این، نعمتی داده شده که به هیچ کسی داده نشده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ۳۱۶ ح ۲۶۴.

### هشتاد شتر از صخره برآورد

ابن شهر آشوب می‌گوید: محمد شوهانی با سند خود برایم نقل کرد:

ابوصمصام عبسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چه زمانی باران می‌آید؟ در شکم ناقه‌ی من چیست؟ فردا چه رخ می‌دهد؟ من کی می‌میرم؟ پس آیه نازل شد: «علم به قیامت نزد خداست و باران را فرو می‌فرستد...». آن مرد اسلام آورد و به پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داد که خاندان خود را بیاورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوالحسن! بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم. محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم فرزند عبد مناف اعتراف می‌کند و در کمال هوشمندی و سلامت تن، و نفوذ فرمانش، بر خود گواهی می‌دهد که بر او و نزد او و بر ذمه‌ی او ۸۰ ناقه‌ی سرخ‌فام سپید چشم سیاه مردمک - که بارشان تحفه‌ی یمنی و کالاهای حجازی باشد - برای ابوصمصام عبسی است.

ابوصمصام رفت و پس از مدتی، همراه قوم خود - بنی عبس - که همگی اسلام آورده بودند، آمد و پرسید: پیامبر صلی الله علیه و آله کجاست؟ گفتند: از دنیا رفت. پرسید: جانشین او کیست؟ گفتند: ابوبکر. ابوصمصام به مسجد رفت و گفت: ای خلیفه‌ی رسول خدا! من از پیامبر صلی الله علیه و آله ۸۰ ناقه‌ی سرخ‌فام سپید چشم سیاه مردمک - که بارشان تحفه‌های یمنی و کالاهای حجازی باشد - طلب دارم.

ابوبکر گفت: برادر عرب! چیزی را که برتر از عقل است، درخواست می‌کنی؟! به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله به جز استر دلدل، دراز گوش یعفور، شمشیر ذوالفقار و زره فاضل، چیزی از خود به جا نگذاشت که آن‌ها را هم علی بن ابیطالب برد؛ البته از خود فدکی بر جا نهاد که آن را هم ما بحق تصاحب کردیم، زیرا پیامبر ما از خود ارثی باقی نمی‌نهد.

سلمان فریاد زد: «کردی و نکردی، و حق از امیرمؤمنان علیه‌السلام ببردی. این کار را به اهلش برگردانید»، و دست ابوصمصام را گرفت و به خانه‌ی امیرمؤمنان برد و در زد. علی علیه‌السلام ندا کرد: ای سلمان! تو و ابوصمصام داخل شوید. ابوصمصام گفت: این

معجزه است! این کیست که مرا - با این که نشناخته است - با نام صدا زد؟! سلمان [گفت: او امیر مؤمنان است و] فضائل علی علیه السلام را برشمرد.

چون وارد شدند، سلام کرد و گفت: اباالحسن! من از رسول خدا صلی الله علیه و آله ۸۰ ناقه طلب دارم - و خصوصیات شتران را بیان کرد - علی علیه السلام فرمود: آیا دلیلی داری؟ ابوصمصام سند (مکتوب) را به علی علیه السلام داد. حضرت علیه السلام فرمود: سلمان در میان مردم ندا کن: هر کس که می‌خواهد بدهی پیامبر صلی الله علیه و آله را ببیند، فردا به بیرون مدینه بیاید. چون فردا فرا رسید مردم و علی علیه السلام بیرون آمدند. علی علیه السلام به فرزندش، حسن علیه السلام رازی گفت و فرمود: اباصمصام! با فرزندم، حسن علیه السلام تا آن تپه‌ی برآمده از رمل‌ها بروید. آنان رفتند و در آن جا حسن علیه السلام دو رکعت نماز خواند، و با زمین سخنانی گفت که ما نفهمیدیم چه بود، و عصای پیامبر صلی الله علیه و آله را به آن جا نواخت، و سنگ سخت و بزرگ و گردی نمودار شد که بر آن، از نور، دو سطر نوشته بود؛ سطر اول «بسم الله الرحمن الرحیم» و سطر دوم، «لا اله الا الله، محمد رسول الله» بود. حسن علیه السلام باز عصا را به صخره نواخت، و افسار شتری نمودار گشت، فرمود: اباصمصام! [افسار را بگیر و] از پی خود ببر. پس اباصمصام ۸۰ شتر سرخ‌فام سفید چشم سیاه مردمک - که بارشان تحفه‌های یمنی و کالاهای حجازی بود - به دنبال خود کشید، و به سوی علی بن ابیطالب علیه السلام باز آمد، حضرت به او فرمود: اباصمصام! آیا طلب خود را کامل دریافتی؟ عرض کرد: آری. فرمود: اینک سند را بده. او سند را به امیر مؤمنان علیه السلام داد و علی علیه السلام آن را گرفت و پاره کرد. سپس فرمود: برادرم و پسرعمویم - رسول خدا صلی الله علیه و آله - این گونه به من خیر داد: خداوند ۲۰۰۰ سال پیش از ناقه‌ی صالح، این ناقه‌ها را از این صخره آفریده است. منافقان گفتند: این، اندکی از سحر علی علیه السلام است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۲: ۳۳۲.

### همراه با پدر، در شب شهادت

ابن‌شاذان قمی روایت کرده است:

چون ابن‌ملجم - که لعن خدا بر او باد - با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت کرد، آن حضرت به او فرمود: سوگند به خدا! تو به بیعت خود، وفا نمی‌کنی، - و با دست مبارک به سر و محاسن خود اشاره کرد - و فرمود: به زودی، این را از [خون] این، خضاف خواهی کرد.

آن حضرت چون ماه رمضان فرارسید، شبی را نزد حسن علیه السلام و شبی را نزد حسین علیه السلام افطار می‌کرد. یکی از شب‌ها پرسید: چقدر از رمضان گذشته است؟ عرض کردند: چنین و چنان. فرمود: در دهه‌ی آخر [این ماه]، پدر خود را از دست خواهید داد. همان گونه که فرمود، شد. [۱].

اربلی از مناقب ابن طلحه نقل کرده است:

امیر مؤمنان علیه السلام در آن شب بیرون آمد. غازهایی در خانه‌ی او بودند. چون به حیاط منزل رسید، غازها روبه‌روی آن حضرت، صیحه زدند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: صیحه‌کنانی که از پی خود، نوحه‌کنان دارند.... فرزندش، حسن علیه السلام عرض کرد: [پدرجان!] این فال بد چیست؟ فرمود: فرزندم! فال بد نمی‌زنم، ولی دلم گواهی می‌دهد که کشته می‌شوم. [۲].

مجلسی رحمه الله می‌گوید:

... ام کلثوم گفت: نزد برادرم، حسن علیه‌السلام آمدم و گفتم: برادر جان! امشب، احوال پدر چنین و چنان بود. اکنون در این ساعات پایانی شب، بیرون رفت. خود را به او برسان. حسن بن علی علیه‌السلام برخاست و در پی پدر رفت و قبل از آن که او داخل مسجد جامع شود، به او رسید و گفت: پدر جان! چرا این ساعات شب - که هنوز یک سوم آن باقی مانده است - بیرون آمدی؟ علی علیه‌السلام فرمود: ای محبوب و نور دیده‌ام! به سبب خواب هراس‌انگیزی که امشب دیدم و مرا پریشان و آزرده ساخت، از خانه بیرون آمدم.

عرض کرد: خیر دیده باشی! خیر باشد! خواب را برایم نقل کنید. علی علیه‌السلام فرمود: فرزندم! دیدم گویا جبرئیل از آسمان بر کوه ابوقبیس فرود آمد و دو سنگ از آن گرفت و به کعبه برد و بر بام کعبه نهاد. یکی را بر دیگری کوید و هر دو، همچون [استخوان] پوسیده شدند، و آن را به باد افشاند. در مکه و مدینه، هیچ خانه‌ای نماند مگر آن که آن خاکستر، داخل آن خانه شد.

عرض کرد: پدر جان! تأویل (تعبیر) آن چیست؟ فرمود: فرزندم! چنانچه خوابم راست باشد، پدرت کشته می‌شود و در مکه و مدینه، هیچ خانه‌ای نمی‌ماند مگر آن که [داغدار شوند و] غم و مصیبت من، داخل آن خانه شود.

عرض کرد: پدر جان! این حادثه چه زمانی رخ می‌دهد؟ فرمود: فرزندم! خدای سبحان می‌فرماید: «و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد.» [۳] لیکن حبیبم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود که این حادثه در دهه‌ی آخر ماه رمضان خواهد بود و ابن‌ملجم مرادی مرا خواهد کشت. عرض کرد: پدر جان! حال که این را می‌دانی، پس او را بکش. فرمود: فرزندم! قصاص، جایز نیست مگر پس از جنایت. هنوز او جنایتی نکرده است. فرزندم! اگر جن و انس گرد آیند تا آن را برگردانند، نتوانند. فرزندم! به بسترت برگرد.

عرض کرد: پدر جانم! می‌خواهم با شما، به جایگاه نمازت بیایم. فرمود: تو را به آن حقی که بر تو دارم، به بستر خود برگرد تا خوابت حرام نشود و نافرمانی نکن.

حسن علیه‌السلام برگشت و دید خواهرش، ام کلثوم پشت در، انتظار می‌کشد. وارد خانه شد و ماجرا را گزارش داد. و با هم، غمگانه به گفت و گو نشستند. [۴].

ابن‌سبغ می‌گوید:

حسن بن علی علیه‌السلام فرمود: شبی برخاستم و دیدم پدرم در مصلاهی خانه‌ی خود، به نماز ایستاده است. پس فرمود: فرزندم! خانواده‌ات را بیدار کن تا نماز بخوانند؛ زیرا این شب جمعه، بامدادش بدر است. نفس، اختیار از من ربود و خوابم برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و عرض کردم: ای رسول خدا! چه سختی‌ها و دشمنی‌ها که از امت دیدم! فرمود: نفرینشان کن. عرض کردم: خدایا! به جای ایشان، بهتر از ایشان به من بده، و به جای من، بدتر از خودشان، بر ایشان بگمار.

در این هنگام، مؤذن آمد و اذان گفت: و حضرت بیرون رفت، و من نیز از پشت سر او رفتم، پس ابن‌ملجم - که خدا لعنتش کند - ضربتی زد، و او را کشت. [۵].

ابن‌أعثم می‌گوید:

چون روز بیست و هفتم ماه رمضان شد، ام کلثوم نزد پدر خود رفت. علی علیه‌السلام به او فرمود: دخترم! پشت در، پنهان شو! او پنهان شد. حسن علیه‌السلام فرمود: من بر در خانه نشسته بودم، شنیدم هاتفی می‌گوید: «آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده‌خاطر می‌آید؟» [۶] نیز شنیدم هاتف دیگری می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت.... اکنون علی بن ابیطالب علیه‌السلام کشته شد. اینک، رکن اسلام فرو ریخت.»

من، بی‌صبرانه در را گشودم و داخل شدم؛ دیدم پدرم از دنیا رفته است. پس کفن‌هایش را آماده کردیم. [۷].



پی نوشت ها:

[۱] الفضائل: ۱۰۴.

[۲] كشف الغمة ۱: ۴۳۶.

[۳] لقمان: ۳۴؛ (و ما تدرى نفس ماذا تكسب غدا و ما تدرى نفس بأى أرض تموت).

[۴] بحار الانوار ۴۲: ۲۷۸.

[۵] الفصول المهمة: ۱۳۲.

[۶] فصلت: ۴۰؛ (أفمن يلقى فى النار خير أم من يأتى آمنا يوم القيامة).

[۷] الفتح: ۴۰ و ۳: ۲۸۲.

### هوشمندی امام حسن در نقد سخن معاویه

اربلی می گوید:

و چون معاویه مردم را توصیف کرد، بنی هاشم را سخاوتمند، و آل زبیر را شجاع، و بنی مخزوم را خود بزرگ بین، و بنی امیه را بردبار توصیف کرد، و حسن بن علی علیه السلام این گفتار را شنید، و فرمود: خدا او را بکشد! می خواهد که بنی هاشم هر چه دارند، ببخشند تا به او محتاج شوند، و آل زبیر بی باک شوند تا کشته شوند، و بنی مخزوم تکبر کنند تا منفور گردند، و بنی امیه بردبار شوند تا مردم آنان را دوست بدانند. [۱].

ابن عساکر با سند خود از سلیمان نقل کرده است:

روزی معاویه در مجلس خود گفت: اگر هاشمی بخشنده نباشد، به خانواده‌ی خود شباهت ندارد، و اگر زبیری شجاع نباشد، به خانواده‌ی خود شباهت ندارد، و اگر مخزومی خود بزرگ بین نباشد، به خانواده‌ی خود شباهت ندارد، و اگر اموی بردبار نباشد، به خانواده‌ی خود شباهت ندارد.

چون این خبر به امام حسن علیه السلام رسید، فرمود: سوگند به خدا! حق را نخواسته، بلکه خواسته است تا بنی هاشم را به سخاوت وادارد تا اموالشان تمام شود و به او محتاج شوند، و آل زبیر را به بی باکی برانگیزد تا با کشته شدن نابود شوند، و بنی مخزوم را به تکبر وادارد. تا منفور مردم گردند، و بنی امیه را به بردباری برانگیزد تا مردم آنان را دوست بدانند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] كشف الغمة ۲: ۲۵.

[۲] تاریخ ابن عساکر: ۱۶۶، ح ۲۸۱.

### هنگام احتضار

ابن جوزی با سند خود از عمیر بن اسحاق نقل کرده است:

من و شخص دیگری در بیماری حسن علیه السلام، به عیادتش رفتیم؛ فرمود: فلانی! از من سؤال کن. گفت: نه، به خدا! تا شفا نیابی، چیزی نخواهم پرسید. آن حضرت فرمود: از من بپرس پیش از آن که دیگر نتوانی؛ چرا که قسمتی از اعضای درونم [قطعه قطعه]

بیرون ریخته شد. پس بارها زهر دادند و هیچ کدام همچون این بار، نبوده است.

سپس فردا رفتیم و او در حال احتضار و حسین علیه‌السلام بر بالینش بود. پرسید: برادر جان! به گمانت چه کسی این کار را کرده است؟ فرمود: چرا، تا او را بکشی؟ حسین علیه‌السلام گفت: آری. فرمود: اگر آن کس باشد که من گمان دارم، خدا [خود انتقام می‌گیرد که] نیرومندتر و سخت‌کیفرتر است، و اگر او نباشد، دوست ندارم که آدم بی‌گناهی برای من کشته شود. سپس از دنیا رفت.

و در خبری آمده است: امام حسن علیه‌السلام بی‌تاب شد و سخت گریست. حسین علیه‌السلام فرمود: برادر جانم! این بی‌تابی و گریه از چیست؟ همانا تو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر خود و عمویت جعفر و فاطمه و خدیجه می‌روی، و جدت [رسول خدا صلی الله علیه و آله] درباره‌ی تو فرمود: «تو سرور جوانان بهشتیانی»، و نیز برای تو آن همه پیشینه‌ی نیک است: پانزده بار، پیاده حج رفته‌ای، و دو بار، همه‌ی اموال خود را در راه خدا تقسیم کرده‌ای، و چنین و چنان کرده‌ای...

و مکارم آن حضرت را شمرد، و این‌ها جز بر گریه و تأثر شدید آن حضرت نیفزود و فرمود: برادر جانم! آیا بر هراسی بزرگ، و رخدادی سترگ - که هرگز همانندش را ندیده‌ام - در نمی‌آیم؛ در حالی که نمی‌دانم آیا روحم به آتش می‌رود تا تسلیت دهیم، یا به بهشت تا تهنیتش گویم؟

و راوی دیگری می‌گوید: چون هنگام وفات امام حسن علیه‌السلام فرارسید، فرمود: بستم را به حیاط خانه ببرید. و بیرون آوردند، سر به آسمان کرد و فرمود: «خدایا! خود را به حساب تو می‌گذارم [و جانم را در راه رضای تو، می‌دهم] که آن، نزد من گرامی‌ترین هاست که به همانندش دست نیافته‌ام. خدایا! به زمین افتادند را رحم کن، و تنهایی قبرم را مونس باش». سپس از دنیا رفت.

و چون وفات یافت، برادرش، حسین علیه‌السلام تجهیز او را به عهده گرفت و به مسجد آورد - و در آن روز، سعید بن عاص حاکم مدینه بود - بنی‌هاشم گفتند: نماز نمی‌خواند بر او جز حسین علیه‌السلام، و...

و ابن‌سعد از واقدی نقل کرده است: چون احتضار حسن علیه‌السلام فرارسید، فرمود: مرا نزد پدرم (رسول خدا صلی الله علیه و آله) دفن کنید. و حسین علیه‌السلام خواست تا او را در حجره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کند که بنی‌امیه و مروان بن حکم و سعید بن عاص - که حاکم مدینه بود - برخاستند و مانع شدند، و بنی‌هاشم برخاستند تا با آنان بجنگند، و ابوهریره گفت: به من بگویید، چنانچه فرزند موسی علیه‌السلام بمیرد آیا با پدر خود دفن نخواهد شد. [۱].

صدوق رحمه الله با سند خود از حسن بن علی بن فضال، از امام هشتم علیه‌السلام، از پدران بزرگوار خود، از امام حسین علیه‌السلام نقل کرده است:

چون احتضار حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرارسید، گریست. به او گفته شد: ای فرزند رسول خدا! آیا با آن موقعیتی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله داری، و آن سخنانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی تو است، باز گریه می‌کنی؟ با این که بیست بار، پیاده حج رفته‌ای و سه بار همه‌ی اموال - حتی یک جفت کفش - خود را با پروردگار خود تقسیم کرده‌ای؟ فرمود: برای دو چیز می‌گریم: برای هراس از لحظه‌ی ورود به آن عالم، و جدایی از یاران. [۲].

طبرانی با سند خود از رقبه بن مصقله نقل کرده است:

چون احتضار حسن بن علی علیه‌السلام فرارسید، فرمود: مرا به صحرا ببرید، تا به ملکوت آسمان‌ها (آیات الهی) بنگرم. و چون او را بیرون بردند، فرمود: «خدایا! من خود را به حساب تو می‌گذارم و جانم را که عزیزترین‌ها نزد من است، در راه رضای تو می‌دهم.» و از احسان الهی در حق او، این بود که خود را به خدا سپرد. [۳].

محب‌الدین طبری می‌گوید:

ابوعمر گفت: برای ما از چند طریق نقل کرده‌اند: چون احتضار حسن بن علی علیه‌السلام فرارسید، به برادر خود، حسین علیه‌السلام فرمود: برادر جانم! چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، پدر تو در شرف خلافت قرار گرفت و امید بود که او صاحب آن شود، ولی تقدیر چنین شد و ابوبکر آنرا به دست گرفت و چون ابوبکر در گذشت، باز در شرف آن واقع شد، و باز از او برگشت و به عمر رسید، و چون عمر مرد، آن را میان شش نفر - که پدر نیز از آنان بود - به شور نهاد، و [به ظاهر] تردیدی نبود که از او نمی‌گذرد، و برگشت و به عثمان رسید، و چون عثمان به هلاکت رسید، با امیرمؤمنان علیه‌السلام بیعت کردند، و سپس به نبردش برخاستند تا جایی که شمشیر کشید، و دیگر صفایی نداشت و سوگند به خدا! من نمی‌بینم که خدا در ما - خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - نبوت و خلافت [ظاهری] را با هم جمع کند. پس نکند که [تا شرایط فراهم نشده] نابخردان کوفه تو را به بیراهه کشند، و [در زمان معاویه] به خروج وادارند. و من از عایشه خواستم که چون وفات یافتم، در حجره‌ی او، کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شوم، و پذیرفت، و نمی‌دانم شاید از روی شرم پذیرفته باشد. پس چون من در گذشتم، باز از او بخواه؛ اگر از روی رغبت پذیرفت، مرا در حجره‌ی او [کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله] دفن کن، ولی گمان ندارم جز این که چون بخواهی این کار را بکنی، این مردم، مانع شوند؛ و اگر مانع شدند، دیگر سراغشان نرو، و مرا در بقیع غرقه دفن کن تا چون مادرم باشم.

پس چون امام حسن علیه‌السلام رحلت کرد، حسین علیه‌السلام آن را از عایشه خواست، و وی [پذیرفت و] گفت: آری، زیرا او محبوب و گرامی است. و به مروان خبر رسید و گفت: دروغ است، سوگند به خدا! هرگز آن جا دفن نمی‌شود؛ نگذاشتند عثمان در قبرستان بقیع دفن شود، اینک می‌خواهند حسن را در حجره‌ی عایشه دفن کنند؟

و این خبر به حسین علیه‌السلام رسید، و با بنی‌هاشم سلاح گرفتند، و مروان [و بنی‌امیه] نیز مسلح شدند، و ابوهریره شنید و گفت: به خدا! این ظلم است؛ آیا نمی‌گذارند که حسن علیه‌السلام با پدر خود دفن شود؟ به خدا! او فرزند رسول خداست. سپس نزد حسین علیه‌السلام رفت، و به او سوگند داد و گفت: آیا برادر شما نفرمود: اگر ترسیدی درگیری رخ دهد، مرا به قبرستان مسلمانان برگردان؟ و سرانجام [بدن] امام حسن علیه‌السلام را در بقیع دفن کردند، و آن روز در تشییع پیکر آن حضرت، از بنی‌امیه جز سعید بن عاص حاضر نبود. [۴].

راوندی از امام صادق علیه‌السلام، از پدران بزرگوار خود نقل کرده است:

امام حسن علیه‌السلام به خاندان خود، فرمود: من - همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله - با زهر می‌میرم.

گفتند: چه کسی این کار را می‌کند؟ فرمود: همسرم [جعده] دختر اشعث بن قیس، و معاویه آن [زهر] را پنهانی می‌فرستد، و از او می‌خواهد این کار را بکند.

عرض کردند: پس او را از خود، دور و از خانه بیرون کن. فرمود: چگونه بیرون کنم با این که هنوز کاری نکرده است! و چنانچه بیرونش کنم، باز کسی جز او مرا نخواهد کشت، و بهانه هم نزد مردم دارد.

چند روزی نگذشته بود که معاویه مال فراوانی را برای جعده فرستاد و آرزومندش کرد که صد هزار درهم دیگر نیز به او می‌دهد و او را به ازدواج یزید درمی‌آورد، و شربت سمی فرستاد تا به حسن علیه‌السلام بنوشاند.

پس امام حسن علیه‌السلام - که در روز بسیار گرمی روزه بود - به منزل برگشت، و او شربت شیری را که آغشته به آن زهر بود، برای افطار آن حضرت آورد. و آن حضرت آن را نوشید و فرمود: ای دشمن خدا! مرا کشتی، خدا تو را بکشد. سوگند به خدا! پس از من، به همسری [یزید] نخواهی رسید، و او تو را فریفت، و مسخره کرد، و خدا تو و او را خوار و زبون کند.

پس امام حسن علیه‌السلام دو روز زنده بود، سپس از دنیا رفت، و معاویه به جعده بی‌وفایی کرد، و به پیمان خود عمل نکرد. [۵].

ابن حمزه گفته است:

داود رقی از امام صادق علیه‌السلام، و او از پدران (بزرگوار) خود نقل کرده که: امام حسن علیه‌السلام به فرزند خود عبدالله فرمود: فرزندم! چون سال آینده فرارسد این طاغوت (معاویه) برای من کنیزی را می‌فرستد که انیس نام دارد، و او با زهری که معاویه در زیر نگین انگشتر او قرار داده مرا مسموم می‌کند. عبدالله گفت: چرا پیشاپیش او را نمی‌کشی؟ فرمود: فرزندم! قلم (قضا) خشکید و این امر قطعی شد، و از تقدیر حتمی خداوند گریزی نیست.

پس چون سال آینده فرارسید معاویه کنیزی را که نامش انیس بود به عنوان هدیه برای او فرستاد، و چون نزد حضرت علیه‌السلام آمد دست خود را بر شانه‌ی او نهاد و فرمود: ای انیس! به سبب آنچه در زیر انگشتر خود داری خود را جهنمی کرده‌ای. [۶].  
ابن شهر آشوب می‌گوید:

حسن بن ابی‌العلاء از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: امام حسن علیه‌السلام به خاندان خود فرمود: من همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله با زهر می‌میرم. به او عرض کردند، چه کسی تو را مسموم می‌کند؟! فرمود: کنیز من یا همسر من. عرض کردند: او را از ملک (و خانه‌ی) خود بیرون کن. فرمود: چگونه بتوانم او را بیرون کنم و حال آنکه مرگ من بدست اوست و از آن گریزی نیست، و اگر هم بیرونش کنم باز جز او، مرا نخواهد کشت، این قضاء حتمی و امر واجب خداوند است.

چند روزی نگذشته بود که معاویه (پیکری را همراه با زهر) نزد همسر امام علیه‌السلام (جعده) فرستاد، و امام علیه‌السلام (هنگام افطار روزی که روزه گرفته بود) به او فرمود: آیا آبی نزد خود داری؟ عرض کرد: آری. و آبی آورد که در آن سم معاویه بود، و چون حضرت از آن نوشید آثار زهر را در بدن خود حس کرد و فرمود: ای دشمن خدا! مرا کشتی خدا تو را بکشد. آگاه باش، سوگند به خدا (پس از من) همسری چون من نخواهی یافت. و از این تبه‌کار ملعون و دشمن خدا (معاویه) هرگز به خیری نمی‌رسی. [۷].  
ابن جوزی از شعبی نقل کرده که گفت:

معاویه آن زن را فریفت و گفت: حسن را زهر بنوشان تا تو را به همسری یزید در آورم و صد هزار درهم به تو عطا کنم؛ پس چون حضرت (مسموم شد و) از دنیا رفت، آن زن نزد معاویه فرستاد و خواست تا به وعده‌هایش وفا کند.  
معاویه پول را برای او فرستاد و گفت: من یزید را دوست دارم و به زندگی او امید دارم، اگر این نبود تو را به همسری او درمی‌آوردم.

شعبی گفته است: این همان تحقق پیشگویی امام حسن علیه‌السلام است که هنگام رحلت خود - چون نیرنگ معاویه را شنید - فرمود: سم او کار خود را کرد، و او به آرزوی خود رسید، ولی سوگند به خدا! او به وعده‌ی خود وفا نمی‌کند، و در گفتار خود راستگو نیست. [۸].

ابن شهر آشوب گوید: در کتاب الأنوار آمده است: امام حسن علیه‌السلام فرمود:

دو بار به من زهر داده‌اند و این، بار سوم است.

و گفته‌اند که به امام حسن علیه‌السلام براده‌ی طلا نوشاندند. [۹].

مسعودی می‌گوید: نقل شده است:

همسر امام [جعده] دختر اشعث بن قیس کندی به او زهر خوراند و معاویه، پنهانی به جعه پیام داد: اگر حسن علیه‌السلام را بکشی، صد هزار درهم برایت می‌فرستم، و تو را به همسری یزید درمی‌آورم. و همین تطمیع، او را واداشت تا به امام حسن علیه‌السلام زهر دهد. پس چون امام حسن علیه‌السلام درگذشت، معاویه آن پول را داد و پیام فرستاد که: ما زندگی یزید را دوست داریم و اگر این نبود، تو را به همسری او درمی‌آوریم.

و نقل شده است: امام حسن علیه‌السلام هنگام وفات خود، فرمود: شربت زهر آگین معاویه کار خود را کرد، و او به آرزویش رسید. سوگند به خدا! به وعده‌های خود به جعه وفا نکند و در آنچه گفته، راستگو نباشد. [۱۰].

طبرسی رحمه الله از عبدالله بن ابراهیم، از زیاد محاربی نقل کرده است:

چون احتضار امام حسن علیه السلام فرارسید، حسین علیه السلام را خواست و فرمود: برادر جانم! من از شما جدا می‌شوم و به دیدار پروردگار خود می‌روم. به من زهر خورانده‌اند و محتوای شکم خود را [بالا آورده] در طشت افکندم و می‌شناسم که چه کسی این کار را کرد و از کجا فریب خورد و من شکوهی او را نزد خدای سبحان می‌برم. تو را سوگند به آن حقی که بر تو دارم، در این زمینه چیزی مگوی، و منتظر پیشامد خدا برای من باش. و چون در گذشتم، غسل ده و کفنم کن و جنازه‌ام را کنار قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید پیمان کنم. سپس نزد قبر جده‌ام، فاطمه [در بقیع] برگردان و آن جا دفن کن. و ای برادرم! به زودی می‌بینی که این مردم می‌پندارند تو می‌خواهی مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنی، از این رو، جمع می‌شوند که نگذارند، و شما را به خدا سوگند می‌دهم که مگذار خونی در تشییع من، به اندازه‌ی خون حجامتی، ریخته شود. [۱۱].

خزاز قمی با سند خود، از جناده بن ابی‌امیه نقل کرده است:

خدمت حسن بن علی علیه السلام - در آن بیماری که با آن از دنیا رفت - تشریف یافتم. جلو آن حضرت طشتی بود که در آن، خون و پاره‌های درون شکم - که آسیب دیده از زهر معاویه بود - ریخته بود. عرض کردم: آقا جان! چرا خود را معالجه نمی‌کنی؟ فرمود: عبدالله! مرگ را با چه معالجه کنم؟ عرض کردم: انا لله و انا الیه راجعون. سپس رو به من کرد و فرمود: سوگند به خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله این عهد را به ما سپرد که: این ولایت خداوندی را دوازده امام [که یازده نفر آنان] از فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام [است] مالک خواهند شد که هیچ یک، جز زهر نوشیده یا کشته شده نخواهند بود. سپس طشت را برداشتند و امام - که صلوات خدا بر او باد - تکیه کرد، و من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، اندرزم ده. فرمود:

آری، خود را برای سفر [آخرت] آماده کن، و پیش از آن که اجلت فرارسد، توشه‌ی خود را به دست آر. و بدان که تو دنیا را می‌جویی، و مرگ تو را. و هم و غم [و هزینه‌ی] روزی را که نرسیده، بر امروز که در آنی، بار مکن. و بدان که از مال، بیش از قوت [و نیاز] خود به دست نمی‌آوری مگر که در آن، نگهبان برای دیگرانی. و نیز بدان که در حلال دنیا، حساب و در حرام آن، عقاب، و در شبهه‌ناک آن، عتاب است. پس دنیا را همچون مردار بشمار، به اندازه‌ی کفایت خود از آن بردار که اگر حلال باشد، در دنیا زهد ورزیده‌ای و اگر حرام باشد، در آن گناهی نیست؛ زیرا - همچون بهره‌برداری اضطراری از مردار - به اندازه‌ی ضرورت، برداشته‌ای، و اگر [شبهه‌ناک باشد] عتاب آن اندک است. و برای دنیای خود آن چنان [قوی و باتدبیر و با استحکام] کار کن که گویی تا ابد زنده می‌مانی، و برای آخرت خود آن چنان [خالصانه و دقیق و با مراقبه] کار کن که گویی فردا می‌میری.

و اگر خواهان عزتی بی آن که خویشاوندانی داشته باشی و هیبت می‌خواهی، بی آن که فرمانروایی داشته باشی، از ذلت نافرمانی خدای سبحان بیرون شو، و به عزت فرمانبری از او، پناه بر و اگر احتیاجی، تو را به همراهی دیگران کشاند، با کسی همراهی کن که زینت باشد؛ و چون خدمتش کردی، نگهت دارد؛ و چون یاری‌اش خواستی، کمکت کند؛ و چون سخن گفتی، راستگویت داند، و چون [بر دشمن] حمله بردی، توانمندت سازد؛ و چون دست خود را به نیکی گشودی، او نیز تلاش کند [و بگشاید]؛ و چون رخنه‌ای در کارت پدید آمد، ببندد؛ و چون در تو نیکی دید، به حساب آورد؛ و چون از او بخواهی، عطا کند؛ و اگر ساکت باشی، آغاز کند؛ و چون رنج آوری، بر تو رو نماید و همدردی کند؛ کسی که از او بلا و آفتی به تو نرسد، و راه‌های او به تو گوناگون نباشد؛ و آن جا که [حق و] حقیقت‌هاست، نهایت نگذارد؛ و اگر در حال رقابت، کشمکش کردید، مقدمت دارد.

راوی می‌گوید: سپس نفس آن حضرت بند آمد و رنگش زرد شد تا جایی که بر او ترسیدم. و حسین علیه السلام همراه اسود بن ابی‌الأسود آمد و خود را بر روی آن حضرت انداخت، و سر و پیشانی او را بوسید، و نزد او نشست، و با هم راز گفتند. و ابوالأسود [اسود بن ابی‌الأسود] گفت: انا لله؛ خبر مرگ حسن علیه السلام را می‌دهند!

و او وصی خود را حسین علیه السلام قرار داد. و در روز پنجشنبه‌ی آخر صفر سال پنجاه هجری، در چهل و هفت سالگی وفات

یافت. [۱۲].

راوندی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است:

چون احتضار حسن بن علی علیه‌السلام فرارسید، سخت گریست و فرمود: من بر امری بزرگ و هراسی که هرگز ندیده‌ام، درمی‌آیم. سپس سفارش کرد تا در بقیع دفنش کنند و فرمود: برادر جان! مرا در تابوتم بگذار، و تا قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله - برای تجدید پیمان - ببر. سپس به قبر جده‌ام، فاطمه بنت اسد برگردان، و در آن جا دفن کن. و ای فرزند مادرم! به زودی خواهی دید که این مردم بیندارند که تو می‌خواهی مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنی؛ از این رو، جمع شوند تا نگذارند. و تو را به رسول خدا سوگند می‌دهم که در تشییع من خونی، حتی به اندازه‌ی خون حجامتی نریزد. پس چون امام حسین علیه‌السلام او را غسل و کفن کرد و بر تابوت نهاد و - برای تجدید عهد - به سوی قبر جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، مروان بن حکم با گروهی از بنی‌امیه رسید و گفت: آیا عثمان در دورترین نقاط مدینه دفن شود و حسن علیه‌السلام با پیامبر؟ هرگز چنین نخواهد شد! و عایشه، سوار بر استری به ایشان پیوست، و می‌گفت: ای بنی‌هاشم! چه ارتباطی من با شما دارم؟ آیا می‌خواهید کسی را در حجره‌ی من وارد کنید که دوست ندارم؟ [۱۳].

پی نوشت‌ها:

[۱] تذکره الخواص: ۱۹۲.

[۲] امالی: ۲۹۰، ح ۳۲۵.

[۳] المعجم الکبیر ۳: ۲۶۹۲.

[۴] ذخائر العقبی: ۱۴۲.

[۵] الخرائج و الجرائح ۱: ۲۴۱، ح ۷.

[۶] الثاقب فی المناقب: ۳۱۴، ح ۲۶۲ مضمون این حدیث خلاف مشهود است.

[۷] مناقب ۴: ۸.

[۸] تذکره الخواص: ۱۹۲.

[۹] المناقب ۴: ۴۲.

[۱۰] مروج الذهب ۳: ۵.

[۱۱] اعلام الوری ۱: ۴۱۴.

[۱۲] کفایة الاثر: ۲۲۶.

[۱۳] الخرائج و الجرائح ۱: ۲۴۲، ح ۸.

### هدیه دادن

یاران امام مجتبی علیه‌السلام مشاهده کردند که آن حضرت به شاعری که انسان خوبی نبود هدیه‌ای عطا کرد. یکی از یاران لب به اعتراض گشود که چرا به شاعر فاسدی که خدا را معصیت می‌کند و به بندگان خدا تهمت روا می‌داد، کمک می‌کنی؟  
قال علیه‌السلام:

ان خیر ما بذلت من مالک ما وقیت به عرضک، و ان من ابتغاء الخیر اتقاء الشر [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(بهترین بخشش از مال تو آن است که آبروی تو را حفظ کند، زیرا یکی از راه‌های جذب خوبی‌ها پرهیز کردن از بدی است.)

پی نوشت ها:

- ۱] ۱- انساب الأضراف ج ۳، ص ۲۳، حدیث ۳۱.
- ۲- زهر الآداب ج ۱، ص ۹۸.
- ۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۰.
- ۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۱۳۴، ح ۱۸.

### هدایت گران راستین (الهی)

مرحوم حسن بن علی بن شعبه حرانی در تحف العقول از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل می‌کند آنگاه که آن حضرت پیرامون هدایت انسان‌ها سخن می‌گفت، از ضرورت استفاده از هدایت‌های الهی سخن گفت و سپس فرمود: (هدایت گران راستین که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند نه دشمنان آنان) و پاره‌ای از فضایل آنان را بدین گونه برشمرد؛

قال علیه السلام:

أيها الناس انه من نصح لله و أخذ قوله دليلا هدى للتي هي أقوم و وفقه الله للرشاد و سدده للحسنى فان جار الله آمن محفوظ و عدوه خائف مخذول فاحترسوا من الله بكثرة الذكر. و اخشوا الله بالتقوى و تقربوا الى الله بالطاعة فانه قريب مجيب.  
قال الله تبارك و تعالى: «و اذا سألك عبادى عنى فانى قريب أجيب دعوة الداعى اذا دعانى فليستجيبوا الى و ليؤمنوا بى لعلمهم يرشدون» [۱].

فاستجيبوا لله و آمنوا به فانه لا ينبغى لمن عرف عظمة الله أن يتعاضم، فان رفعة الذين يعلمون عظمة الله أن يتواضعوا و [عز] الذين يعرفون ما جلال الله أن يتدللوا [له] و سلامة الذين يعلمون ما قدرة الله أن يستسلموا له و لا ينكروا أنفسهم بعد المعرفة و لا يضلوا بعد الهدى.

و اعلّموا علما يقينا أنكم لن تعرفوا التقى حتى تعرفوا صفة الهدى و لن تمسكوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذى نبذ و لن تتلوا الكتاب حق تلاوته حتى تعرفوا الذى حرفه. فاذا عرفتم ذلك عرفتم البدع و التكلف و رأيتم الفرية على الله و التحريف و رأيتم كيف يهوى من يهوى.

و لا يجهلنكم الذين لا يعلمون. و التمسوا ذلك عند أهله، فانهم خاصة نور يستضاء بهم و أئمة يقتدى بهم، بهم عيش العلم و موت الجهل و هم الذين أخبركم حلمهم عن جهلهم و حكم منطقتهم عن صمتهم، و ظاهرهم عن باطنهم، لا يخالفون الحق و لا يختلفون فيه. و قد خلت لهم من الله سنة و مضى فيهم من الله حكم ان فى ذلك لذكرى للذاكرين. و اعقلوه اذا سمعتموه عقل رعاية و لا تعقلوه عقل روايه، فان رواة الكتاب كثير و رعايته قليل والله المستعان [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مردم! چنین است که هر کس با خداوند صادق بوده و سخن او را همچون راهنما اتخاذ کند، بدانچه که استوارتر است، هدایت گردد و خداوند او را به سوی بالندگی هدایت کرده و برای خوبی و شایستگی پشتیبانی می‌کند. و بدانید که وابسته‌ی خداوند در

امنیت بوده و حفاظت شده است و دشمن او ترسان و بی‌پناه است. بدین سبب، با کثرت یادآوری خداوند و ذکر او نگهداری خود کنید از [خشم و غضب] خداوند.

و با تقوا، از خداوند پروا کنید و با اطاعت، نزد خداوند تقرب حاصل کنید، چرا که خداوند نزدیک بوده و اجابت کننده است. خدای بزرگ و بلند مرتبه می‌فرماید: «وقتی بندگانم از تو مرا خواستند، من بسیار نزدیکم و هنگامی که کسی مرا فراخواند، خواسته‌ی خواهان را برآورده می‌کنم، پس فراخوانم را پاسخ دهند و به من ایمان بیاورند. باشد که هدایت و رشد یابند.» پس ندای خداوند و فراخوان او را پاسخ دهید و به او ایمان آورید، زیرا شایسته نیست که کسی شکوه و عظمت خدای را بشناسد و در برابر او بزرگی کند، زیرا بزرگی آنان که شکوه خداوند را شناخته‌اند، آن است که فروتنی کنند.

و سربلندی آنان که جلال خدای را می‌شناسند آن است که کرنش او کنند، و سلامت آنان که می‌دانند نیرو و قدرت خدا یعنی چه؟، در این است که خود را به او بسپارند. و پس از معرفت و آگاهی خویشان را از یاد نبرند و پس از هدایت؛ گمراه نگردند. و این را به یقین؛ شمایان هرگز پرهیزگاری را باز نخواهید شناخت، مگر آن که ویژگی‌های راه هدایت را بشناسید و هرگز به میثاق کتاب پای‌بند نخواهید شد، مگر آنکه آورنده‌ی آن راه را بشناسید و هرگز کتاب خدا را آن‌گونه که بایسته‌ی آن است، قرائت نخواهید کرد، مگر آن که آموزگار آن را بشناسید، پس وقتی چنین کردید، بدعت‌ها و دشواری‌ها را خواهید شناخت و تهمت به خدا بستن و تحریف را به عیان مشاهده خواهید کرد و خواهید دید آن که می‌لغزد چگونه به لغزش می‌افتد و مواظب باشید تا آنان که هیچ نمی‌دانند، شما را نفرینند و این [رهنمود] را نزد اهلش جستجو کنید، زیرا آنان (اهل بیت) گزیده‌ی نوری هستند که [در تاریکی‌ها] از نور آن استفاده می‌شود و پیشوایانی هستند که به آنها اقتداء می‌شود. به آنها دانش زنده و نادانی نابود می‌شود. و همانا اهل بیت هستند که بردباری آنها باعث افشای جهل و نادانی دشمنان است، و حکمت گویای آن باعث دسترسی شما به ناتوانی و گنگی دشمنان، و نیز رفتار آشکار آن امامان معصوم علیهم السلام افشاگر مسایل مخفی و پشت پرده‌ی دشمنان است. آنان با حق ستیز نکنند و در آن تردید روا ندارند. و چنان است که از خداوند در میان آنان سنتی به کار رفته و دستوری از خداوند در میان آنها به اجرا گذاشته شده است و در این پندی برای پند پذیران است، پس هرگاه سخنان امامان معصوم علیهم السلام را می‌شنوید، آن را به دیده‌ی اجتهاد بنگرید و به دیده‌ی بازگویی و گذرا ننگرید که راویان کتاب زیادند، ولی نگاهبانان آن اندک و خداوند بهترین یاور است.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

[۲] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۹۳، ح ۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۴، ح ۳.

۳- تحف العقول، ص ۲۲۷.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۸۵، ح ۱.

۵- موسوعة المصطفى و العتره علیهم السلام، ج ۵، ص ۱۲۳.

**هدیه‌ی پیامبر به امام حسن**

امام حسن علیه السلام فرمود:



قال علیه السلام:

حیاتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بکلتا یدیه وردا، و قال: أما انه سید ریاحین الجنة سوی الآس [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، با دو دست خود، گلی به من تعارف کرد و فرمود: این گل، گل سرسبد گیاهان خوشبوی بهشت است، مگر آس [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ۱- ربیع الابرار، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۱۶۴.

۲- مسند الامام المجتبی علیه السلام ص ۶۹۵، ح ۵، به نقل از مکارم الأخلاق، ص ۴۷.

[۲] آس یا مورد اسفرم، یا آسمار، در فارسی به همین یه نام خوانده می شود. گلی است سفید و خوش بو و طعمش تلخ است. ر.ک. فرهنگ صبا.

### هدایت گران راستین الهی

مرحوم حسن بن علی بن شعبه حرانی در تحف العقول از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل می کند آنگاه که آن حضرت پیرامون هدایت انسان ها سخن می گفت، از ضرورت استفاده از هدایت های الهی سخن گفت و سپس فرمود: (هدایت گران راستین که مردم را به سوی خدا دعوت می کنند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند نه دشمنان آنان) و پاره ای از فضایل آنان را بدین گونه برشمرد:

قال علیه السلام:

أیها الناس انه من نصح لله و أخذ قوله دلیلا هدی للتی هی أقوم و وقفه الله للرشاد و سدهه للحسنى فان جار الله آمن محفوظ و عدوه خائف مخذول فاحترسوا من الله بكثرة الذكر. و اخشوا الله بالتقوى و تقربوا الى الله بالطاعة فانه قريب مجيب.

قال الله تبارک و تعالی: «و اذا سألك عبادى عنى فانى قريب أجب دعوة الداعى اذا دعانى فليستجیوا الى و لیؤمنوا بى لعلمهم یرشدون» [۱].

فاستجیوا لله و آمنوا به فانه لا ینبغى لمن عرف عظمة الله أن يتعاضم، فان رفعة الذين یعلمون عظمة الله أن يتواضعوا و [عز] الذين یعرفون ما جلال الله أن يتدللوا [له] و سلامة الذين یعلمون ما قدرة الله أن یرسلوا له و لا ینکروا أنفسهم بعد المعرفة و لا یضلوا بعد الهدى.

و اعلموا علما یقینا أنکم لن تعرفوا التقى حتى تعرفوا صفة الهدى و لن تمسکوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذى نبذه و لن تتلوا الكتاب حق تلاوته حتى تعرفوا الذى حرقه. فاذا عرفتم ذلك عرفتم البدع و التکلف و رأیتم الفریة على الله و التحریف و رأیتم کیف یهوى من یهوى.

و لا یجهلکم الذين لا یعلمون. و التمسوا ذلك عند أهله، فانهم خاصة نور یستضاء بهم و أئمة یقتدى بهم، بهم عیش العلم و موت الجهل و هم الذين أخبرکم حلمهم عن جهلهم و حکم منطقتهم عن صمتهم، و ظاهرهم عن باطنهم، لا یخالفون الحق و لا یختلفون فیه. و قد خلت لهم من الله سنة و مضى فیهم من الله حکم ان فى ذلك لذكرى للذاکرین. و اعقلوه اذا سمعتموه عقل رعاية و لا تعقلوه عقل روابية، فان رواة الكتاب کثیر و رعاته قليل والله المستعان [۲].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(ای مردم! چنین است که هر کس با خداوند صادق بوده و سخن او را همچون راهنما اتخاذ کند، بدانچه که استوارتر است، هدایت گردد و خداوند او را به سوی بالندگی هدایت کرده و برای خوبی و شایستگی پشتیبانی می‌کند. و بدانید که وابسته‌ی خداوند در امنیت بوده و حفاظت شده است و دشمن او ترسان و بی‌پناه است. بدین سبب، با کثرت یادآوری خداوند و ذکر او نگرهبانی خود کنید از [خشم و غضب] خداوند.

و با تقوا، از خداوند پروا کنید و با اطاعت، نزد خداوند تقرب حاصل کنید، چرا که خداوند نزدیک بوده و اجابت کننده است. خدای بزرگ و بلند مرتبه می‌فرماید: «وقتی بندگانم از تو مرا خواستند، من بسیار نزدیکم و هنگامی که کسی مرا فرا خواند، خواسته‌ی خواهان را برآورده می‌کنم، پس فراخوانم را پاسخ دهند و به من ایمان بیاورند. باشد که هدایت و رشد یابند.» پس ندای خداوند و فراخوان او را پاسخ دهید و به او ایمان آورید، زیرا شایسته نیست که کسی شکوه و عظمت خدای را بشناسد و در برابر او بزرگی کند، زیرا بزرگی آنان که شکوه خداوند را شناخته‌اند، آن است که فروتنی کنند.

و سربلندی آنان که جلال خدای را می‌شناسند آن است که کرنش او کنند، و سلامت آنان که می‌دانند نیرو و قدرت خدا یعنی چه؟، در این است که خود را به او بسپارند. و پس از معرفت و آگاهی خویشتن را از یاد نبرند و پس از هدایت؛ گمراه نگردند.

و این را به یقین؛ شمایان هرگز پرهیزگاری را باز نخواهید شناخت، مگر آن که ویژگی‌های راه هدایت را بشناسید و هرگز به میثاق کتاب پای‌بند نخواهید شد، مگر آنکه آورنده‌ی آن راه را بشناسید و هرگز کتاب خدا را آن گونه که بایسته‌ی آن است، قرائت نخواهید کرد، مگر آن که آموزگار آن را بشناسید، پس وقتی چنین کردید، بدعت‌ها و دشواری‌ها را خواهید شناخت و تهمت به خدا بستن و تحریف را به عیان مشاهده خواهید کرد و خواهید دید آن که می‌لغزد چگونه به لغزش می‌افتد و مواظب باشید تا آنان که هیچ نمی‌دانند، شما را نفرینند و این [رهنمود] را نزد اهلش جستجو کنید، زیرا آنان (اهل بیت) گزیده‌ی نوری هستند که [در تاریکی‌ها] از نور آن استفاده می‌شود و پیشوایانی هستند که به آنها اقتداء می‌شود. به آنها دانش زنده و نادانی ناپود می‌شود.

و همانا اهل بیت هستند که بردباری آنها باعث افشای جهل و نادانی دشمنان است، و حکمت گویای آن باعث دسترسی شما به ناتوانی و گنگی دشمنان، و نیز رفتار آشکار آن امامان معصوم علیهم السلام افشاگر مسایل مخفی و پشت پرده‌ی دشمنان است.

آنان با حق ستیز نکنند و در آن تردید روا ندارند. و چنان است که از خداوند در میان آنان سنتی به کار رفته و دستوری از خداوند در میان آنها به اجرا گذاشته شده است و در این پندی برای پند پذیران است، پس هرگاه سخنان امامان معصوم علیهم السلام را می‌شنوید، آن را به دیده‌ی اجتهاد بنگرید و به دیده‌ی بازگویی و گذرا ننگرید که راویان کتاب زیادند، ولی نگاهبانان آن اندک و خداوند بهترین یاور است.)

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

[۲] ۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۹۳، ح ۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۴، ح ۳.

۳- تحف العقول، ص ۲۲۷.

۴- مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۴۸۵، ح ۱.

۵- موسوعه المصطفی و العتره علیهم السلام، ج ۵، ص ۱۲۳.

## یکی از اعضای پیغمبر خدا

هنوز کلام زیبای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پایان نرسیده بود که ناگاه عربی در حالی که عصای خود را بر زمین می‌کشید به سوی ما آمد، وقتی چشم مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد فرمود: مردی که به سوی شما می‌آید چنان با شما سخن خواهد گفت که، پوست بدن شما خواهد لرزید، او پرسشهایی راجع به اموری از شما خواهد کرد، در عین حال در سخن گفتن خشونت و درشتی دارد.

عربی آمد، بدون اینکه سلام کند گفت: کدام یک از شما محمد هستید؟ ما گفتیم: چه می‌خواهی؟ در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آرام باشید.

(او پیامبر را شناخت) گفت: ای محمد؛ من پیش از آن که تو را بینم کینه‌ی تو را در دل داشتم، اکنون که تو را دیدم کینه‌ام به تو زیادتر شد.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبخندی زد، ولی ما به خاطر جسارت آن عرب خشمگین شده و در مورد او تصمیم خطرناکی گرفتیم، در این حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی ما اشاره کرد و فرمود: دسته‌نگه دارید، اعرابی گفت: ای محمد؛ تو گمان می‌کنی که پیامبری در حالی که به پیامبران دروغ می‌بندی و تو هیچ دلیل و برهان آنها را نداری؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای اعرابی؛ تو از کجا می‌دانی؟  
گفت: اگر برهان داری بگو؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا دوست داری که بگویم چگونه از خانه‌ات بیرون آمدی؟ چگونه در مجلس قومت تصمیم گرفتی؟ و اگر دوست داری یکی از اعضای من، این خبر را بازگو نماید تا دلیل محکمی برای تو باشد؟

اعرابی گفت: مگر عضو انسان هم سخن می‌گوید؟  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری.

آنگاه به امام حسن علیه‌السلام فرمود: برخیز و با او سخن بگو.

اعرابی امام حسن علیه‌السلام را بخاطر سن کمش به دیده‌ی تحقیر نگریست و گفت: او خودش نمی‌تواند، به کودکی دستور می‌دهد تا با من گفت و گو نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هم اکنون خواهی دید که چگونه سؤالات تو را پاسخ می‌دهد.

امام حسن علیه‌السلام فوری رو به اعرابی کرد و فرمود: آرام باش ای اعرابی؛ آنگاه این اشعار را سرود:

ما غیبا سألت و ابن غبی

بل فقیهاً اذن و أنت الجهول

فان تک قد جهلت فان عندی

شفا الجهل ما سأل السؤل

و بحرا لا تقسمه الدوالی

تراثا کان أورثه الرسول

تو از شخص کودن و فرزند کودن نپرسیدی، بلکه از شخص دانشمند و فقیه پرسیدی در حالی که تو نادانی.

اگر تو در مورد مسایلی نادان هستی بدان که شفای جهل و نادانی نزد من است؛ مادامی که پرسشگر بپرسد.

تو از دریای علم و دانش می‌پرسی که ظرفها، توانایی تقسیم کردن آن را ندارند؛ او این علم و دانش را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده است.

با ایمان از اینجا می‌روی

آنگاه امام حسن علیه‌السلام فرمود: به راستی که تو در سخت، زبان درازی کرده و از حد خود تجاوز کردی، و نفست تو را فریب داد، ولی در عین حال - ان شاء الله تعالی - با ایمان از اینجا باز می‌گردد!

اعرابی با شگفتی، لبخندی زد و گفت: هیهات! چقدر بعید است.

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

شما در محل اجتماع قومت جمع شدید، و با نادانی و کودنی که داشتید گفت و گو نمودید و گمان می‌کردید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فردی بی‌فرزند است و همه‌ی عرب با او دشمنی هستند (وقتی او را بکشید) و کسی نیست که انتقام خون او را بگیرد.

تو گمان می‌کردی که قاتل آن حضرت هستی که اگر او را بکشی زحمت را از دوش قوم خود برداشته‌ای، به همین جهت، نفس تو، تو را بر این عمل وادار نمود، و به راستی که عصایت را به دست گرفته‌ای و می‌خواهی آن حضرت را به قتل برسانی، ولی این تصمیم برای تو دشوار خواهد شد، و چشمت از این امر کور خواهد گشت، و جز این مأموریت را نپذیرفتی، تو هم اکنون از ترس آنکه مبادا مسخرهات کنند نزد ما آمدی (تا تصمیمت را عملی کنی) در عین حال به سوی ما خیر آمدی.

من هم اکنون تو را از جریان این سفر آگاه می‌نمایم (و چگونگی آمدنت را بیان می‌کنم):

تو در شبی که هوا صاف و روشن بود بیرون آمدی، ناگهان طوفان شدیدی وزید، تاریکی همه جا را فرا گرفت، آسمان تاریک گشت، ابرها تحت فشار قرار گرفتند، تو همانند اسب سرخ رنگی در تنگ‌نا قرار گرفتی که اگر پا جلو گذارد گردنش زده می‌شود و اگر برگردد پی خواهد شد.

نه صدای پای کسی را می‌شنیدی، و نه صدای زنگی، در عین حال ابرها تو را احاطه کرده و ستارگان از دیدگان تو پنهان شده بودند که نه می‌توانستی به وسیله‌ی ستاره‌ای درخشان راه را بیابی و نه دانشی بود که تو را روشن نموده و آگاہت نماید.

مسافتی حرکت می‌کردی خود را در یک بیابانی بی‌پایان می‌دید که انتها نداشت و اگر بر خودت سختی می‌گرفتی و حرکت می‌کردی، ناگاه می‌دید که بر فراز تپه‌ای راه افتاده و مسیر زیادی را از راه، دور شده‌ای، بادهای تندی تو را از پای در می‌آوردند، و خارها در یک فضای تاریک و نیز رعد و برق ترسناک تو را آزار می‌دادند، تپه‌های آن بیابان تو را به وحشت انداخت و سنگریزه‌هایش تو را خسته کرده بودند، که ناگاه متوجه شدی که نزد ما هستی، چشمت روشن گردیده و دلت باز و آه و ناله‌ات برطرف شد.

گویا از اعماق دلم خبر می‌دهی

اعرابی (که از این بیانات امام حسن علیه‌السلام در شگفت شده) گفت: پسر جان؛ تو از کجا می‌گویی؟ گویا از اعماق دل من پرده برداشتی، گویا تو با من حاضر بودی و چیزی از من نزد تو پنهان نیست، گویا تو علم غیب داری. آنگاه عرض کرد: ای پسر؛ اسلام را برای من بیان کن.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: الله اکبر؛ بگو:

أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، و أن محمدا عبده و رسوله.

گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست که یکتا است و شریکی ندارد و همانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده‌ی

او است.

در این هنگام اعرابی اسلام آورد و اسلام وی نیکو شد، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان از این امر خوشحال و مسرور شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قسمتی از قرآن را به او آموخت. اعرابی عرض کرد: ای رسول خدا؛ اجازه می‌فرمایید نزد قومم باز گردم و آنها را از این جریان آگاه سازم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه داده و او به سوی قومش بازگشت. آنگاه اعرابی با گروهی از قبیله‌ی خود بازگشته و مسلمان شدند. پس از این قضیه هرگاه مردم به امام حسن علیه‌السلام نگاه می‌کردند می‌گفتند: به این شخص مقام و منزلتی عنایت شده که به احدی از جهانیان عطا نشده است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صحیفه الأبرار: ۲ / ۱۶۲ ح ۴۳، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۳ با تفاوتی در سند.

### یادی از جگرگوشه امام حسن

مرحوم ابن بابویه قمی، از محمد بن یحیی العطار روایت نمود که:

مردی از اهل ری می‌گوید: به خدمت حضرت امام هادی علیه‌السلام مشرف شدم، آن حضرت فرمود: کجا بودی؟ عرض کردم: به زیارت امام حسین علیه‌السلام رفته بودم. آنگاه آن حضرت فرمود:

أما لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین علیه‌السلام

آیا نمی‌دانی، اگر قبر عبدالعظیم را که در نزد شما است زیارت کنی مثل آن است که امام حسین علیه‌السلام را زیارت کرده‌ای [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کامل الزیارات (مترجم): ۹۷۵، منتهی الآمال: ۱ / ۲۴۶.

### یک ملاقات ناگوار و دو خطبه‌ی متفاوت

طبیعی بود که پس از امضای قرارداد صلح میان امام حسن علیه‌السلام و معاویه، آن دو در نقطه‌ی واحدی با مسالمت اجتماع کنند، تا از این طریق، هم صلح خود را با نمونه‌ای عملی، که تاریخ بتواند بدان شهادت دهد، مسجل کرده باشند و هم آنکه، هر یک از دو طرف، در برابر عموم مسلمانان، بدانچه به طرف مقابل خود داده و به تعهدی که به وی سپرده است، اعتراف کند. هر دو طرف، شهر کوفه را انتخاب کرده و بدان سو روانه شدند، سیل جمعیت نیز به طرف این شهر، سرازیر شد و آن پایتخت بزرگ را مملو از همه گونه مردم ساخت.

بیشتر این جمعیت، سربازان دو جبهه بودند، که اینک اردوگاه خود را رها کرده و برای شرکت در این واقعه‌ی تاریخی - که در طالع نحس شهر کوفه ثبت شده بود و کوفه نیز خواه ناخواه، می‌بایست شاهد آن باشد - به این شهر، رو آورده بودند.

نخستین بار بود که پایتخت عراق، دهها هزار سرباز سرخ پوش شامی، مسیحی یا مسلمان را از نزدیک می‌دید. این اردوگاه، دیر زمانی بود که روی امن و... [۱].

... زنه‌ار از یکدیگر دریغ داشته، و از روزگاری قدیم - از دوران حوادث «سلمان باهلی» و «حیب بن مسلمه‌ی فهری» در عهد «عثمان بن عفان» - جز با دشمنی‌های تاریخی و حوادث خونین، با یکدیگر روبرو نشده بودند. حال شما فکر می‌کنید، به سرباز وفادار کوفی چه احساسی دست می‌دهد، هنگامی که می‌بیند بناچار، باید سلاح خود را بر زمین افکنده و تسلیم موج غرور و تبختر فاتحانه‌ی سپاهیان شامی، که رواق‌های مسجد با عظمت و بر اساس تقوا بنیان نهاده شده‌ی کوفه را فراگرفته بود، شود؟! این حادثه، برای یاوران مخلص خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که در عین حال یا از هدفهای امام حسن علیه‌السلام از صلح با معاویه و یا اساساً از اوضاعی که بار سنگین صلح را بر آن حضرت تحمیل کرده بود، آگاهی نداشتند - بسی تلخ و کشنده بود.

ولی اکثریت خیانتکار، یکباره همه‌ی پرده‌ها را دریده و با چهره‌ی واقعی خود، بر روی صحنه ظاهر گشته بودند. در میان انبوه سپاهیان شام، دسته‌هایی از کوفیان نیز به چشم می‌خوردند که در شادی بی‌فروغ جشن‌های افسرده و پیروزی بی - فرجام آنان، شرکت جسته بودند.

منادیان، مردم را برای شنیدن خطابه‌ی طرفین قرارداد صلح، به مسجد جامع دعوت کردند. معاویه، باید اولین سخنران می‌بود. لذا به سوی منبر پیش رفت و بر فراز آن نشست و خطابه‌ی مفصل خود را که مآخذ تاریخی، بجز چند قسمت برجسته‌ی آن را ضبط نکرده‌اند، ایراد نمود.

(جابر ابن سمره گوید: «من هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیدم که جز به حال ایستاده خطبه بخواند، پس هر کس بگوید که آن حضرت، نشسته خطبه می‌خواند، تو دروغگویش بدان»). این حدیث را جزایری، در کتاب «آیات الأحکام» ص ۷۵، روایت کرده است. گویا معاویه، اول کسی است که خطبه را، به صورت نشسته، خواند!

یکی از قسمت‌های این نطق معاویه را، یعقوبی در تاریخ خود، اینطور، ضبط کرده است:

«... و پس از این همه، بی‌گمان، در هر امتی که بعد از پیغمبرش، اختلافی پدید آمد، باطل بر حق پیروز گشت»!!

یعقوبی می‌نویسد: ناگهان معاویه، دانست که این سخن به زیان اوست، لذا این عبارت را به سخن خود افزود:

«مگر در این امت، که حق بر باطل غلبه یافت»!! [۲].

قسمت دیگری از خطبه‌ی معاویه را مدائنی، اینچنین روایت کرده است:

«هان ای اهل کوفه! آیا شما می‌پندارید که من بخاطر نماز و زکات و حج، با شما جنگیدم، با اینکه من می‌دانستم که شما، همه‌ی اینها را به جا می‌آورید؟!»

من فقط به این خاطر با شما به جنگ برخاستم که بر شما حکمرانی کنم و زمام امر شما را به دست گیرم! و اینکه خدا، مرا به این خواسته، نایل کرده است، هر چند شما خوش ندارید. اکنون شما بدانید که هر خونی که در این فتنه بر زمین ریخته شده، هدر است و هر عهدی که من با کسی بسته‌ام، آن عهد زیر این دو پای من است!! و مصلحت مردم فقط در این سه کار است:

۱- ادای مالیات‌ها، در سر وقت.

۲- روانه کردن سرباز، در سر وقت

۳- جنگیدن با دشمن، در خانه‌ی دشمن؛ زیرا اگر شما، به سراغ آنان نروید، آنان بر سر شما خواهند آمد».

ابوالفرج اصفهانی، از حیب بن ابی‌ثابت به طور مسند، نقل می‌کند که: معاویه در این خطاب، از امام علی علیه‌السلام یاد کرد و زبان به دشنام او گشود و سپس به امام حسن علیه‌السلام نیز، ناسزا گفت [۳].

ابواسحاق سبیعی، این جمله را نیز اضافه کرده است که معاویه گفت:

«بدانید! هر تعهدی که من به حسن بن علی علیه‌السلام سپرده‌ام، زیرا این دو پای من است و من به آنها وفا نخواهم کرد!!»  
 آنگاه ابواسحاق سبیعی می‌گوید: «به خدا قسم! (معاویه) مکار و حيله گر بود!» [۴].

[البته، لازم به ذکر است که: «ابواسحاق سبیعی»، همان «عمر بن عبدالله همدانی» و از تابعین است. (تابعین کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نکردند، ولی صحابه‌ی آن حضرت را، دیدند) او، همان کسی است که درباره‌اش گفته‌اند: چهل سال، نماز صبحگاه خود را با وضوی نماز شامگاه خود بجای آورد و در هر شبی، یک ختم قرآن می‌کرد و در زمان او، کسی از وی عابدتر و در حدیث، مورد اعتمادتر، نبود.]

پس از پایان یافتن سخنان معاویه، لحظه‌ای به انتظار گذشت و ناگهان، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، که از جهت منظر، اخلاق و هیبت، از همه کس به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبیه‌تر بود، پدیدار گشت، که از طرف محراب پدر بزرگوارش حضرت امام علی علیه‌السلام در آن مسجد با عظمت، به طرف منبر پیش می‌رفت.  
 در جمعیت‌های انبوه، معمولاً حالت شیفتگی و ولعی است که موجب می‌شود که کوچکترین حرکات و حالات بزرگان نیز، از نظر مردم پوشیده نماند.

مردم، با خود لکنت زبان و شتابزدگی معاویه را، با متانت و خونسردی فراوان امام حسن علیه‌السلام، که اینکه برفراز منبر ایستاده و با نگاهی دقیق، انبوه جمعیت را از نظر می‌گذرانید، مقایسه کردند.

مسجد کوفه، یکپارچه گوش بود. همه می‌خواستند ببینند که امام حسن علیه‌السلام، به معاویه چه پاسخی را خواهد گفت و در برابر عهدشکنی و بدزبانی معاویه، چه عکس‌العملی را از خود نشان خواهد داد.

امام حسن علیه‌السلام، از همه‌ی مردم بدیهه‌گوتر و در جلوه دادن و ترسیم نمودن موضوع، از همه‌ی سخنوران بزرگ، تواناتر بود؛ لذا در آن موقع حساس، آن خطابه‌ی بلیغ و مفصل را، ایراد فرمود.

خطابه‌ی امام حسن علیه‌السلام، یکی از شیواترین اسناد، درباره‌ی روابط مردم با خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پس از رحلت جانسوز آن حضرت است. و در ضمن، سرشار از بند و نصیحت و دعوت مسلمانان، به محبت و مهربانی و همبستگی است.  
 امام حسن علیه‌السلام، با بیان شیوای خود، مردم را به یاد موفقیت خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بلکه به یاد وضعیت و موقعیت پیامبر خدا (علیهم‌السلام) افکند.

سپس، آن حضرت، در پایان سخن خود، یاوه‌گویی‌های معاویه را رد کرد. بدون آنکه با دشنام و ناسزا از معاویه یاد کند، هر چند که گفتار آن حضرت، با آن روش بلاغت آمیز، خود گزنده‌ترین دشنام و توهین به معاویه بود [۵].

و اینک، خطبه‌ی امام حسن علیه‌السلام: [۶].

امام حسن علیه‌السلام، خطابه‌ی خود را چنین آغاز کرد:

«ستایش می‌کنم خدای را، چنانکه ستایشگرانش ستوده‌اند و شهادت می‌دهم که خدایی بجز «الله» نیست، چنانکه گواهان بر این، شهادت داده‌اند.

و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و پیامبر اوست او را به هدایت خلق فرستاد و امین وحی خویش قرار داد. درود و رحمت خدا، بر او و بر خاندانش باد.

اما بعد: به خدا سوگند! من امیدوارم که خیرخواه‌ترین خلق، برای خلق باشم و سپاس و منت خدای را که من، کینه‌ی هیچ مسلمانی را به دل نگرفته‌ام و خواستار ناپسند و ناروا، برای هیچ مسلمانی نیستم.

هان، بدانید! که هر آنچه در هماهنگی شما را خوش نیاید، به از آن است که در تنهایی و تکروی شما را پسند افتد.

آگاه باشید! که من آنچه برای شما در نظر گرفتم، بهتر از آن است که خود شما می‌اندیشید. پس شما با فرمان من مخالفت نورزید و رأی و نظر مرا رد نکنید. خدا، من و شما را بیامرزد و ما را به آنچه متضمن رضا و محبت است، رهنمون گردد» [۷]. سپس فرمود: «هان، ای مردم! خداوند، شما را به اولین ما هدایت کرد و خونتان را به آخرین ما، محفوظ داشت. همانا، این امر را دورانی است و دنیا، در تغییر و گردش است.

خدای عزوجل، به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: بگو نمی‌دانم، آنچه بدان وعده داده می‌شوید، نزدیک است یا دور. همانا او، سخن آشکار و آنچه را کتمان کنید، می‌داند و من می‌دانم، شاید که این، آزمایشی است و بهره‌ای تا دیگر زمانی» [۸].

آنگاه، امام حسن علیه‌السلام فرمود:

«... معاویه چنین وانمود کرده، که من او را شایسته‌ی خلافت دیده و خود را شایسته ندیده‌ام. او دروغ می‌گوید. ما در کتاب خدای عز و جل به قضاوت پیامبرش صلی الله علیه و آله، به حکومت از همه کس سزاوارتریم و از لحظه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، ما همواره مورد ظلم و تعدی قرار گرفته‌ایم. خدا، میان ما و کسانی که بر ما ستم روا داشتند و بر ما تسلط جستند و مردم را بر ما شورانیدند و نصیب و بهره‌ی ما را، از ما بازداشتند و آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما در ما قرار داده بود از او بازگرفتند، حکم خواهد کرد. به خدا سوگند! اگر مردم، در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، با پدرم بیعت می‌کردند، آسمان، رحمت خود را بر آنان می‌بارید و زمین، برکت خود را از ایشان، دریغ نمی‌داشت و تو - ای معاویه! - در خلافت طمع نمی‌کردی. ولی، چون خلافت از جایگاه خود برآمد، قریش در میان خود بر سر آن، به منازعه برخاستند و آنگاه بردگان آزاد شده و فرزندانشان - یعنی: تو و یارانت - نیز در آن طمع کردند.

در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هرگاه، ملتی زمام (امور) خود را به کسی بسپرد، در حالیکه داناتر از او، در میان آن ملت هست، کارش پیوسته به پستی و انحطاط خواهد کشید، تا آنجا که به سرمنزل نخستین خود، تنزل کند. بنی اسرائیل، هارون علیه‌السلام را ترک کردند، در حالیکه می‌دانستند که او خلیفه موسی علیه‌السلام است و از سامری پیروی کردند.

امت اسلام نیز، پدرم را ترک کرده و در پی دیگران افتادند، با اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند که (به پدرم) می‌فرمود: تو نسبت به من، همچون هارون علیه‌السلام نسبت به موسی علیه‌السلام هستی، مگر در پیامبری. آنها، دیده بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در روز غدیر خم، پدرم را (به خلافت) نصب نموده و فرمان داد که حاضران، این مطلب را به دیگران (غایبان) برسانند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، از قوم خود - که آنها را به سوی خدا دعوت می‌کرد - فرار نموده و وارد غار شد و اگر آن حضرت (برای خود) یاورانی می‌داشت، هرگز فرار نمی‌کرد. پدرم، چون مردم را سوگند داد، یاری خواست و پاسخ نشنید، دست از کار فروکشید. خداوند:

۱- هارون علیه‌السلام را که بی‌یار و ضعیف گشته و جانش در خطر بود، در وسعت نهاده و مؤاخذه نکرد.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله را که یآوری نداشت و به غار فرار کرد، آزاد گذارده و بازخواست نمود.

۳- من و پدرم نیز که از طرف این امت حمایت نشدیم و یآوری نیافتیم، از جانب خدا مورد مسؤولیت و مؤاخذه نخواهیم بود.

اینها، سنتهای خدا و کارهای همانندی است که بعضی در پی بعضی، پدید می‌آید» [۹].



سپس، آن حضرت اضافه کرد:

«سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد، هر کس که از حق ما چیزی را فروگذارد، خدا از عمل او فروخواهد گذارد، و هرگز قدرتی بر ما حکومت نکند، جز آنکه فرجام کار، از آن ما خواهد بود و هر آینه، خبر این را پس از روزگاری، خواهید دانست» [۱۰].

آنگاه، امام حسن مجتبی علیه السلام، رو به معاویه کرد، تا آن ناسزایی را که او به پدر بزرگوار آن حضرت داده بود، به خود او بازگرداند و فرمود - و چه شیوا هم فرمود -:

ای آنکه نام علی علیه السلام را بردی! من حسنم و پدرم، علی علیه السلام است! و تو معاویه‌ای و پدرت صخر است! مادر من، فاطمه علیها السلام است! و مادر تو هند است!

پدر بزرگ من، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است! و پدر بزرگ تو، عتبه است! مادر بزرگ من، خدیجه علیها السلام است! و مادر بزرگ تو، فقیله است! خدا لعنت کند از ما دو نفر، آن کس را که نام و نشانش پست‌تر و اصل و تبارش ننگین‌تر و گذشته‌اش، شرارت‌بارتر و سابقه‌ی کفر و نفاقش، بیشتر است!!!

راوی می گوید: گروه‌هایی از اهل مسجد، فریاد برآوردند: آمین!

فضل بن حسن می گوید که: یحیی بن معین گفت: من نیز می گویم: آمین! ابوالفرج، از ابوعمید نقل می کند که: فضل بن حسن گفت: و من نیز می گویم: آمین!

علی بن الحسین اصفهانی (ابوالفرج) گوید: و من نیز می گویم: آمین!

ابن ابی‌الحدید، در کتاب «شرح نهج البلاغه» می نویسد: عبدالحمید بن ابی‌الحدید، مؤلف این کتاب نیز می گوید: آمین! [۱۱].

مؤلف کتاب «صلح الحسن علیه السلام» می نویسد: و ما نیز به نوبه‌ی خود، می گوئیم: آمین!

و ما نیز به نوبه‌ی خود می گوئیم: آمین!

در تاریخ خطابه‌های جهانی، این تنها خطابه‌ای است که از قبول و تحسین نسلهای متوالی، در امتداد تاریخ، برخوردار گشته است و چنین است سخن حق، که پیوسته اوج می گیرد و چیزی بر آن برتری نمی یابد [۱۲].

پی نوشت ها:

[۱] متأسفانه این قسمت از متن، چاپ نشده بود.

[۲] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲.

[۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۶.

[۴] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۶.

[۵] صلح الحسن علیه السلام، علامه آل یاسین، ص ۳۸۹.

[۶] تذکره الخواص، سبط ابن جوزی - کامل، ابن اثیر - مقاتل الطالبیین، از ابوالفرج اصفهانی.

[۷] الارشاد، شیخ مفید، چاپ ایران، ص ۱۶۹.

[۸] مسعودی، (حاشیه‌ی ابن اثیر)، ج ۶، صص ۶۱ - ۶۲ و ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۸، و طبری، ج ۶، ص ۹۳.

[۹] بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

[۱۰] مسعودی (حاشیه‌ی ابن اثیر)، ج ۶، صص ۶۱ - ۶۲.

[۱۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۶.

[۱۲] زندگانی امام حسن علیه السلام، آقای حسین وجدانی، صص ۱۵۷ - ۱۶۶ (با اندکی تغییر و تصرف).

### یاد او از سخن پیامبر در توبیح یهود

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده است:

حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: خدای متعال چون یهود را از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله توبیح فرمود و جلو بهانه‌های آنان را گرفت، و دلیل‌های روشن آورد که محمد صلی الله علیه و آله سالار پیامبران، و بهترین آفریده‌ی خداست، علی علیه السلام سرور اوصیاء، و بهترین جانشین او در میان مسلمانان است، و پاکیزگان از خاندان او به پادارندگان دین خدا و پیشوایان بندگانش هستند، جلوی بهانه‌های آنان را گرفت. دیگر نمی‌توانستند دلیل و شبهه‌ای بیاورند؛ به لجاجت روی آوردند و گفتند: محمد! ما نمی‌فهمیم تو چه می‌گویی! ما معتقدیم که بهشت، تنها برای ماست - نه تو، و نه علی، نه دین داران و امت تو -، و ما به شما گرفتار و آزموده می‌شویم، و ما اولیای مخلص خدا و بندگان برگزیده‌ی اویم. دعای ما پذیرفته است و هر خواسته‌ای که از پروردگاران داشته باشیم، رد نخواهد شد.

چون این سخنان بگفتند، خدای متعال به پیامبرش فرمود: ای محمد! به اینان بگو: «اگر سرای آخرت - بهشت و نعمت‌هایش - تنها برای شماست و دیگران - که محمد و علی و امامان و بقیه‌ی اصحاب و مؤمنان باشند - سهمی از آن ندارند، پس اگر راست می‌گویید که دعای شما مستجاب است، برای دروغگویان و مخالفان خود آرزوی مرگ کنید» [۱] و بگویید: خدا یا! دروغگویان ما و مخالفان را بمیران تا راستگویان از ایشان بیسایند، و حجت راستین و بایسته‌ات آشکارتر شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که این سخن را بر آنان عرضه کرد، فرمود: هیچ یک از شما این نفرین و آرزو را نمی‌کند مگر آن که آب دهانش در گلویش گیر کند و در جا بمیرد. و چون یهود می‌دانستند که دروغگویند و محمد و علی و پیروانشان راستگویند، از بیم مرگ جرأت نکردند که دعا کنند. از این رو، خدای متعال فرمود: «به سبب پیشینه‌ی (بد) خود هرگز آن را نخواهند». [۲]؛ یعنی به سبب پیشینه‌ی کفر به خدا و پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله، و برادر و وصیش علی علیه السلام، و خاندان پاکیزه و برگزیده‌اش، مرگ را آرزو نمی‌کنند «و خدا به ستمگران داناست» [۳]؛ یعنی یهود چون می‌دانند دروغ می‌گویند، جرأت آرزوی مرگ را ندارند. از این رو به تو فرمان دادم تا با حجت خود، آنان را مبهوت سازی، و مردم ناتوان بدانند که آنان دروغ می‌گویند. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] بقره: ۹۴؛ (ان کانت لکم الدار الآخرة خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین).

[۲] بقره: ۹۵؛ (و لن یتمنوه أبدا بما قدمت أیدیهم).

[۳] بقره: ۹۵؛ (والله علیم بالظالمین).

[۴] تفسیر الامام العسکری: ۴۴۲ ح ۲۹۴.

### یادگاری‌های پیامبر

ابی الجوزاء می‌گوید: از امام حسن علیه السلام پرسیدم: از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی بیاد داری؟ و چیزی از آن

حضرت آموخته‌ای؟ فرمود: شنیدم که به کسی می‌فرمود:

قال علیه السلام:

دع ما یریبک الی ما لا یریبک، فان الشر ریبه و الخیر طمأنینه، و عقلت عنه الصلوات الخمس، و کلمات أقولهن عند انفصالهن اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عافنی فیمن عافیت و تولى فیمن تولیت، و بارک لی فیما أعلیت و قنی شر ما قضیت، انک تقضی و لا یقضی علیک، انه لا یذل من والیت، تبارکت و تعالیت [۱].

امام حسن علیه السلام فرمود:

(به وسیله‌ی انتخاب چیزی که تو را به شک نمی‌اندازد، آنچه که تو را به دودلی می‌اندازد را، واگذار و رها کن، زیرا شر تردید است و خیر، اطمینان و من از او نمازهای پنج‌گانه را آموختم و سخنانی را که پس از پایان نمازهای پنج‌گانه می‌خوانم؛ از پیامبر آموختم و آن دعا این است: خدایا مرا در زمره‌ی آنان که هدایت کردی، هدایت کن و در زمره‌ی آنان که عافیت دادی، عافیت ده و در زمره‌ی آنان که دوستشان داشتی دوستم بدار و علو درجات خودت را برای من قابل باور قرار ده. توفیق یقین به علو درجات را به من عنایت فرما و مرا از شر قضای خویش در امان دار. زیرا تویی که فرمان می‌رانی و کسی بر تو فرمان نمی‌راند و آن کس که تو یاورش باشی خوار نگردد. بلند مرتبه‌ای تو، خجسته‌ای تو.)

پی نوشت ها:

- [۱] ۱- المصنف، ج ۳، ص ۱۱۷، ح ۴۹۸۴.
- ۲- أمالی یحیی بن حسین الشجری، ج ۲، ص ۳۲۹، ح ۱۷۲۵.
- ۳- تاریخ دمشق (ابن منظور) ج ۷، ص ۵.
- ۴- تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسن علیه السلام) ص ۷، ح ۳.
- ۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۶- حلیه الاولیاء، ج ۸، ص ۲۹۰، ح ۱۲۲۳۶ (ط جدید)
- ۷- فضایل الخمسه، ج ۳، ص ۲۷۵ و ۲۷۶ به نقل از سنن وارمی، ج ۲، ص ۲۴۵.
- ۸- فیض القدر، ج ۳، ص ۵۲۸، ح ۴۲۱۱.
- ۹- کنز العمال، ج ۳، ص ۷۲۹۵، ۴۲۹.

### یادآوری لعنت‌های پیامبر به ابوسفیان

مرحوم طبرسی قدس سره در احتجاج ضمن نقل یکی از احتجاج‌های طولانی امام حسن علیه السلام با معاویه و پیروان و یاران او نقل می‌کند که امام حسن علیه السلام به معاویه و حاضران فرمود:

قال علیه السلام:

أنشدکم بالله هل تعلمون أن ما أقول حقا انک یا معاویة کنت تسوق بأبیک علی جمل أحمر و یقوده أخوک هذا القاعد؟ و هذا یوم الأحزاب فلعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القائد و الراكب و السائق، فکان أبوک الراكب، و أنت یا أزرک السائق، و أخوک هذا القاعد القائد؟ ثم أنشدکم بالله هل تعلمون أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعن أباسفیان فی سبعة مواطن؟.

اولهن: حین خرج من مکة الی المدینة و أبوسفیان جاء من الشام، فوقع فیہ أبوسفیان فسبه و أوعدہ و هم أن یبطش به ثم صرفه الله

عزوجل عنه.

و الثانية: يوم العير حيث طردها أبوسفيان ليحرزها من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

والثالثة: يوم أحد يوم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «الله مولانا ولا مولى لكم» وقال أبوسفيان: «لنا العزى ولا عزى لكم»، فلعن الله وملائكته ورسله والمؤمنون أجمعون.

و الرابعة: يوم حنين يوم جاء أبوسفيان بجمع من قريش وهوازن وجاء عينه بغطفان واليهود، فردهم الله بغيظهم لم ينالوا خيرا، هذا قول الله عزوجل أنزله في سورتين في كليهما يسمى أباسفيان وأصحابه كفارا وأنت يا معاوية يومئذ مشرك على رأى أبيك بمكة و على يومئذ مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى رأيه ودينه.

و الخامسة: قول الله عزوجل «واللهدى معكوكا أن يبلغ محله» وصدت أنت وأبوك ومشركوا قريش رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلعن الله لعنة شملته وذريته الى يوم القيامة.

و السادسة: يوم الأحزاب، يوم جاء أبوسفيان بجمع قريش، وجاء عينه بن حصين بن بدر بغطفان فلعن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم القادة والأتباع والساقه الى يوم القيامة.

ف قيل: يا رسول الله! اما فى الأتباع مؤمن؟ قال: لا تصيب اللعنة مؤمنا من الأتباع وأما القادة فليس فيهم مؤمن، ولا مجيب ولا ناج.

و السابعة: يوم الثنية، يوم شد على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اثنا عشر رجلا، سبعة منهم من بنى أمية، وخمسة من ساير قريش فلعن الله تبارك وتعالى ورسوله صلى الله عليه وآله وسلم من حل الثنية غير النبي صلى الله عليه وآله وسلم وسائقه وقائده. [۱].

امام حسن عليه السلام فرمود:

(شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که آن چه می‌گویم حق است تو ای معاویه، شتر سرخ موی را که پدرت بر آن سوار بود می‌راندی و این برادرت که نشسته است، آن را می‌کشید و این موضوع در روز احزاب بود، که پیامبر افسار به دست و راننده و سوار را لعنت کرد که پدرت سوار بود و تو ای چشم دریده می‌راندی و برادرت، همین که نشسته است، افسار می‌کشید؟ دوباره شما را به خداوند سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابوسفيان را در هفت جا لعنت کرده است:

اول: زمانی بود که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم از مکه به سوی مدینه خارج شد و ابوسفيان از شام آمد و ابوسفيان با او روبه‌رو شد و او را دشنام داده و تهدید کرد و اراده کرد تا به وی حمله کند، ولی خداوند پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم را از شر ابوسفيان بازداشت.

دوم: روز کاروان بود که ابوسفيان آن را تاراند تا از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در امان دارد.

سوم: روز احد بود، روزی که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: خدا سالار ماست و شما را سالاری نیست. و ابوسفيان گفت: عزى از آن ماست و شما را عزا نباشد. که خداوند و ملائکه‌ی او و پیامبران و همه‌ی مؤمنان لعنتش کردند.

چهارم: روز حنین، روزی که ابوسفيان همراه جمعی از قريش و هوازن و عینه و یهود در غطفان آمد. و خداوند آنها را عصبانی بازگردانده و به سودی دست نیافتند. این سخن خداوند است که طی دو سوره آورده و در هر دو سوره، آنها «ابوسفيان و اصحاب او» را کفار می‌نامد و اما تو ای معاویه در مکه، مشرک و هم‌فکر پدرت بودی و پدرم علی در آن روزگار با رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و به رأى و آيين وى بود.

پنجم: سخن خدای بزرگ «آنها کسانی هستند که شما را از «زیارت» مسجدالحرام و رسیدن قربانی‌هایتان به قربانگاه بازداشتند.» و آنها که از پیامبر ممانعت کردند، تو بودی و پدرت و مشرکان

قریش بودند که خداوند او را لعنتی کرد که تمام ذریه‌ی او را تا روز قیامت شامل شد.

ششم: روز احزاب روزی که ابوسفیان با جمع قریش آمد و عیینة بن حصین بن بدر در غطفان آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رهبران، پیروان و ذریه‌ی او را تا روز قیامت لعنت کرد. گفته شد که ای رسول خدا آیا در ذریه‌ی او مؤمنی نیست؟ فرمود: لعنت به مؤمن از ذریه‌ی او نرسد، ولی در رهبران نه در میان آنان مؤمنی هست نه پذیرنده‌ای و نه رستگار شونده‌ای.

هفتم: روز ثنیه [۲]، روزی که دوازده مرد راه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بستند، هفت نفر از آنان از بنی امیه بودند و پنج نفر از دیگر قریشیان. پس خدای تبارک و تعالی و رسول او، غیر از رسول خدا و ساربان شتر پیامبر؛ هر کس که در ثنیه «محلّی از کوه» بود را لعنت کرده است.

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ج ۲، ص ۲۹ الی ص ۳۱.

[۲] مرحوم طبرسی قدس سره در احتجاج در ذیل همین روایت آورده است: ثنیه در کوه همانند عقبه است و برخی گفته‌اند: ثنیه یعنی راه شیب دار و برخی نیز از آن بالاترین قسمت مسیر سیل تعبیر به ثنیه می‌کنند.

### یادآوری بزرگواری‌های علی در حق ابن ملجم

امام حسن علیه‌السلام قبل از قصاص قاتل پدرش، در پاسخ به سؤال او که: علی علیه‌السلام راجع به من چه سفارش کرد؟، فرمود: قال علیه‌السلام:

أمرنی أن لا أقتل غیر قاتله و أن اشبع بطنک و أنعم و طاءک فان عاش اقتص أو عفا و ان مات ألحقتک به. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(مرا فرمان داده که غیر از قاتل او کسی را نکشم و شکمت سیر نگه دارم و به خوبی از تو پذیرایی کنم، اگر «پدرم» زنده ماند، یا تو را قصاص می‌کند و یا می‌بخشد و اگر بمیرد، تو را به او ملحق می‌سازم.)

پی نوشت ها:

[۱] ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲- مسند امام مجتبی علیه‌السلام، ص ۲۷۰، ح ۸.

### یاد مرگ

امام حسن علیه‌السلام درباره‌ی آثار و رهاورد ارزشمند یاد مرگ فرمود:

قال علیه‌السلام:

لو رأیت الأجل و مسیره لسنیت الأمل و غروره، و یقدر المقدر و القضاء یضحک. [۱].

امام حسن علیه‌السلام فرمود:

(اگر مرگ و مسیر آن را بدانی، آرزو و غرور در دنیا را از یاد خواهی برد. البته برنامه ریزان «گروه‌های گوناگون انسان‌ها در

زندگی» برنامه می‌ریزند و اما قضاء الهی بر این بی‌خبری و بی‌توجهی برنامه ریزان، می‌خندد.

پی نوشت ها:

[۱] ۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۲۷.

۲- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۷۳۳، ح ۱۱۶.

### یادآوری تاریخ سیاسی صدر اسلام به معاویه

امام حسن مجتبی علیه السلام قبل از صلح، نامه‌ای به معاویه نوشت که در آن حوادث پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و سوابق شوم بنی‌امیه و تاریخ سیاسی آن را به معاویه گوشزد نموده و آن را به همراه جندب بن عبدالله ازدی برای معاویه فرستاد:

قال علیه السلام:

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله الحسن أمير المؤمنين الى معاوية بن أبي سفيان، سلام عليك.

فانى أحمد الله الذى لا اله الا هو، أما بعد: فان الله تعالى عزوجل بعث محمدا صلی الله علیه و آله و سلم رحمة للعالمين، و منه على المؤمنين، و كافة الى الناس أجمعين «لينذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين». [۱].

فبلغ رسالات الله، و قام على أمر الله حتى توفاه الله غير مقصر و لا وان، حتى أظهر الله به الحق و محق به الشرك و نصر به المؤمنين و أعز به العرب، و شرف به قريشا خاصة، فقال تعالى: «و انه لذكر لك و لقومك». [۲].

فلما توفى صلی الله علیه و آله و سلم تنازعت سلطانه العرب فقالت قريش: نحن قبيلته و أسرته و أولياؤه، و لا يحل لكم أن تنازعونا سلطان محمد فى الناس و حقه، فرأت العرب أن القول كما قالت قريش، و أن الحججة لهم فى ذلك على من نازعهم أمر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فأنعمت لهم العرب و سلمت ذلك، ثم حاجبنا نحن قريشا بمثل ما حاجت به العرب، فلم تنصفنا قريش انصاف العرب لها، انهم أخذوا هذا الأمر دون العرب بالانتصاب و الاحتجاج فلما صرنا أهل بيت محمد و أولياؤه الى محاجتهم، و طلب النصف منهم باعدونا، و استولوا بالاجتماع على ظلمنا و مراغمتنا، و العنت منهم لنا، فالموعد لله، و هو الولی النصير.

و قد تعجبنا لتوثب المتوثبين علينا فى حقنا، و سلطان نبينا صلی الله علیه و آله و سلم و ان كانوا ذوى فضيلة و سابقه فى الاسلام، فأمسكنا عن منازعتهم مخافة على الدين أن يجد المنافقون و الأحزاب بذلك مغمزا يثلّمونه به أو يكون لهم بذلك سبب لما أرادوا به من فساده، فالיום فليعجب المتعجب من توثبك يا معاوية على أمر لست من أهله، لا بفضل فى الدين معروف، و لا أثر فى الاسلام محمود،

و أنت ابن حزب من الأحزاب و ابن أعدى قريش لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و لكن الله خبيك و سترد فتعلم لمن عقبى الدار، تالله لتلقين عن قليل ربك، ثم ليجزينك بما قدمت يداك، و ما الله بظلام للعبيد.

ان عليا - رضوان الله عليه - لما مضى لسبيله - رحمة الله عليه - يوم قبض، و يوم من الله عليه بالاسلام، و يوم يبعث حيا و لانى المسلمون الأمر بعده، فأسأل الله أن لا يزيدنا فى الدنيا الزائلة شيئا ينقصنا به فى الآخرة مما عنده من كرامته، و انما حملنى على الكتاب اليك الاعذار فيما بينى و بين الله سبحانه و تعالى فى أمرك، و لك فى ذلك ان فعلت الحظ الجسيم.

و للمسلمين فيه صلاح، فدع التمدادى فى الباطل و ادخل فيما دخل فيه الناس من بيعتى، فانك تعلم أنى أحق بهذا الأمر منك عند الله

و عند كل أبواب حفيظ، و من له قلب منيب، و اتق الله، و دع البغي، و احقن دماء المسلمين، فو الله ما لك من خير في أن تلقى الله من دمائهم بأكثر مما أنت لاقية به، فادخل في السلم و الطاعة و لا تنازع الأمر أهله، و من هو أحق به منك، ليطفىء الله النائرة بذلك و تجمع الكلمه، و تصلح ذات البين، و ان أنت أبيت الا التماذى فى غيك نهدت اليك بالمسلمين، فحاكمتك حتى يحكم الله بيننا و هو خير الحاكمين. [۳].

امام حسن عليه السلام فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

(از بنده‌ی خدا، حسن، امیرمؤمنان به معاویه بن ابوسفیان. سلام بر تو.

من سپاس خدایی را می‌گزارم که جز او خدایی نیست. اما بعد همانا خدای بزرگ محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای رحمت بر عالمیان و منت بر مؤمنان و شامل بر تمام مردم فرستاد. تا افرادی را که زنده‌اند بیم دهد (و بر کافران اتمام حجت شود) و فرمان عذاب بر آنان مسلم گردد.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیام‌های خداوند را رسانید و برای اجرای فرمان خدا به پاخاست، تا آن زمان که خداوند او را بدون آن که ضعفی نشان دهد یا قصوری کند، به سوی خود فراخواند، تا آن که خداوند به وسیله‌ی ایشان، حق را آشکار ساخت و به وسیله‌ی وی باطل را محو کرد و به وسیله‌ی ایشان مؤمنان را پیروز گرداند و به وسیله‌ی وی عرب مخصوصاً قریش را شرافتمند گردانید.

و خداوند فرمود: «و همانا که [قرآن] یادآوری برای تو و قوم تو می‌باشد.» اما وقتی در گذشت، عرب درباره‌ی خلافت وی به کشمکش پرداخت. قریش گفت: ما قبیله و خانواده و کسان اویم و شما را سزا نیست که با ما در مورد خلافت و حق محمد در میان مردم کشمکش کنید و عرب مشاهده کرد که سخن همان است که قریش می‌گوید و در جدال آنان با مدعیان قدرت، حق با آنهاست و عرب نسبت به قریش سرخم کرده و آن را پذیرفت.

سپس ما با قریش به همان گونه که خود قریش با عرب احتجاج کرده بود، احتجاج کردیم، ولی قریش برخوردی را که عرب با آنها کرده بود، با ما نکرد و آنان، جدای از عرب که با رعایت انصاف و گفتگو پذیرفته بودند، نزدیکان پیامبر باید حاکم باشند؛ قدرت را در دست گرفتند و وقتی ما اهل بیت محمد آماده احتجاج با آنها شدیم و درخواست کردیم خلافت را به ما واگذارند، در مقابل ما که با همان احتجاج انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل آنان به استدلال برخاستیم؛ مقاومت کردند؛ و از ما فاصله گرفتند و همه یک دل برای ظلم به ما و حرکت بر علیه ما و آزار دادن ما، با یکدیگر هماهنگ شدند، اما وعده گاه ما [نزد] خداست و او مولا و یاور است.

ما از تهاجم حمله کنندگان با اینکه برخی از آنان سوابقی هم در اسلام داشته‌اند، اما درباره‌ی حق ما و حکومت پیامبران با ما درگیر شدند، تعجب کردیم، و از درگیری با آنان پرهیز کردیم که مبادا در دین خللی آید و منافقان و تشکل‌های نفاق و بی‌دینی از این رهگذر دست آویزی برای رخنه ایجاد کردن بیابند یا اینکه این کار سببی برای فسادى که آنها قصد ایجادش را داشتند بشود. اما امروزه حرص تو برای کاری که شایسته‌ی آن نیستی مایه‌ی بسی تعجب است، زیرا تو نه فضلی شناخته شده در دین داری و نه ردپایی شایسته در اسلام و تو زاییده و پرداخته‌ی تشکلی از تشکل‌ها هستی و فرزند دشمن‌ترین قریشیان به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشی، اما خداوند تو را به خسران دچار کرده و به زودی بازخواهی گشت و خواهی دانست که خانه‌ی آخرت از آن کیست.

سوگند به خدا که به اندک زمانی پروردگارت را ملاقات خواهی کرد و سپس به سزای کارهایی که انجام داده‌ای گوشمالی‌ات خواهد داد و خداوند ستم‌کننده بر بندگان نیست.

همانا که علی، که رحمت خداوند بر او باد، زمانی که رهسپار آخرت گردید، «که رحمت خدا بر او روزی که درگذشت و روزی که خداوند با اسلام بر او منت نهاد، و روزی که زنده برانگیخته خواهد شد.»

مسلمانان مرا پس از وی مسؤول و ولی امر و حاکم قرار دادند. از خداوند می‌خواهم که در دنیای ناپایدار چیزی از کرامتی که نزد خود برای ما نهاده، در آخرت از ما کم نگذارد و آنچه که مرا برای نامه نوشتن به تو واداشت، عذر بردن به پیشگاه خدای بزرگ و سبحان دربارهی تو بود و اگر تو چنین کنی «به حرف‌هایم گوش دهی و عمل کنی». بهره‌ای وافر خواهی داشت و مسلمانان را در آن مصلحت باشد پس از شناوری در باطل دست بردار و در آن جریانی که مردم وارد شده‌اند، داخل شو و با من بیعت کن. زیرا تو می‌دانی که نزد خداوند و نزد هر کس که حافظ دین خود و بازگشت کننده به خداست و نزد هر کس که قلبی خاضع دارد، برای این کار از تو سزاوارترم. از خدا بترس و سرکشی را رها کن و خون مسلمانان را نگه دار.

سوگند به خدا که به هیچ خیری نمی‌رسی اگر خدا را ملاقات کنی، در حالی که به بیش از آنچه در حد وظیفه تو بود، طمع کردی، و دستت به خون مظلومان آلوده باشد و خون آنان بر گردن تو قرار گیرد. پس از در صلح و اطاعت در آی و با شایسته‌ی این کار و آن که او سزاوارتر از تو بدان کار است، درگیر مشو، تا خداوند به این وسیله شعله‌ها را فرو نشاند و وحدت کلمه حاصل آید و میانه‌ی [مسلمانان] به سامان شود، اما اگر تو سرکشی کردی و جز افزودن بر سرکشی و طغیان اقدام دیگری نکردی، با مسلمانان بر تو خواهم تاخت و با تو درگیر خواهم شد تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین داوران است.

پی نوشت ها:

- [۱] سوره‌ی یس، آیه‌ی ۷۰.
- [۲] سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۴۴.
- [۳] ۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۲۸، و ص ۲۲۶، (به نقل از أهل البيت، ص ۳۱۳، ط. مصر)
- ۲- الفتوح ابن اعثم، ج ۳، ص ۴ - ۳، ص ۲۸۶.
- ۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۵۴، ح ۶، و ص ۶۴، ح ۱۳، و ص ۳۹، ذیل ح ۱.
- ۴- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۳ و ۳۴ و ص ۲۴، و ج ۴، ص ۱۲.
- ۵- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۴۴.
- ۶- مسند امام مجتبی علیه السلام، ص ۳۳۱، و ص ۳۱۹.
- ۷- مقاتل الطالیین، ص ۶۴، الی ۶۶.
- ۸- مناقب ابن آشوب، ج ۴، ص ۳۱.
- ۹- موسوعه المصطفی و العتره، ج ۵، ص ۲۴۰.

**درباره مرکز**

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی)



آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

